



پروفیسور ایڈوارڈ پروڈون انگلیسی  
۱۸۶۲ء فروری ۷ء  
سنسٹرون ہسپتال ایران دوس  
۲۲۶ ویہ ۷۰ تھامس  
دہلی ۵ فروری (۱۹۲۶)



# از سعدی تا جامی

تاریخ ادبی ایران از نیمه قرن هفتم تا آخر قرن هشتم هجری  
عصر استیلاي مغول و تاتار

تألیف  
ادوارد برون ایسی

ترجمه دوشی  
بتلم  
علی صغر حکمت

تهران  
۳۳۹ شمس ۱۹۶۰ میلادی  
چاپ دوم  
بسرمايه کتابخانه ابن سینا

حق طبع قانوناً محفوظ است

---

چاپخانه و انتشارات

## بسمه تعالی

### مقدمه چاپ دوم

مدت دوازده سال از اولین چاپ این کتاب سپری شد، اکنون که عدد سنین شمسی به ۱۳۳۹ رسیده نسخ آن کتاب بسیار کمیاب گردیده . اقبالی که ارباب دانش بدین مجموعه ادبی ابراز فرموده اند محرك همت مترجم گردید که بار دیگر به چاپ آن اقدام کند. پس با توجه بمنقصت های چند که در طبع اول موجود بود ، وباملاحظه تحقیقات نوین ومطالعات تازه ومطبوعات جدیدی که در زمینه تاریخ ادبی این دوره دویست و پنجاه ساله، در این دوازده سال بظهور رسیده، اینک طبع دوم آن یعون الاهی انجام می گیرد . سعی جمیل بعمل آمد که تصحیحات واصلاحات دقیق بر متن ونوادر ولطائف بدیع در حواشی افزوده گردد، بطوریکه بر حجم کتاب در این چاپ بیش از دویست صفحه افزوده گردیده است .

با اینهمه هنوز این تاریخ نواقص بسیار دارد .

ادب فارسی در هر دوری از ادوار خود مانند دریائی است بیکران که وصول بعمق آن غواصان ناتوان رامیسر گمبست، این دوره نیز که بنوبت خود لجه ای از همان بحر است، سالهاست نویسنده این سطور را در خود مستغرق ساخته وهنوز از ساحل آن قدمی فراتر نرفته ، وخود با کمال شرمندگی اذعان دارد که بسیار مانده است تا هر وارید مقصود بدست او برسد .

در این چاپ هر چند عدد بیشتری از شعراء وادباء در قرون هفتم وهشتم

و نههم ذکر شده اند و نام بسیاری از کتب و آثار ادبی آن زمان با حصار درآمد، معذک هنوز آن کتاب از مرحلهٔ يك تذکره و سیره خارج نگشته و نمیتوان آنرا اثری انتقادی بمعنای کلمه دانست. ولی باشوق و شوری که در ادبا و دانشمندان ایران در این زمان بحمدالله پدید آمده است یقین دارم دامنه تحقیقات در این اعصار بارور هم چنان توسعه و انبساط حاصل خواهد کرد، تا آنکه روزی برسد که عروس دل آرای ادب جمال بی مثال خود را بی پرده بعاشقان بنماید و از حجله اختفا بدر آید

در خاتمه وظیفه خود میدانم که از وزیر دانشمند و ادب پرور و فضیلت و دوست فرهنگ در زمان حاضر، یعنی آقای دکتر محمود مهران سناسگذاری نمایم. این را دمرد که بحسن سیرت و صفای سریرت آراسته است چهارمین وزیری است که به انتشار این مجموعه ادبی بذل عنایت میفرماید و مانند اسلاف خود حق بسیار بر گردن اهل دانش دارد.

« غلام همت آن نازنینم  
که کار خیر بی روی وریا کرد.»

طهران - فروردین، ۱۳۳۹ ه. ش.

علی اصغر حکمت



## مقدمهٔ چاپ اول

کتابی که اکنون از نظر خواننده گرامی میگذرد سومین مجلد از دورهٔ تاریخ ادبی ایرانست<sup>(۱)</sup> که مرحوم پرفور ادوارد براون انگلیسی در سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق ۱۲۹۹ هجری شمسی بطبع رسانیده. این کتاب که با نگلیسی موسوم است به «ادیات ایران در عصر استیلای تاتار»<sup>(۲)</sup> و ما آنرا بفارسی «از سعدی تا جامی» نام نهاده ایم از تحولات ادبی و نظم و نثر فارسی در دوره ای از تاریخ ایران بحث میکند که مابین سالهای ۶۶۳ هـ. ۱۲۶۵ م. تا ۹۰۷ هـ. / ۱۵۰۲ م. واقع شده است. چنانکه مؤلف در مقدمهٔ خود مینویسد، این زمانی است که از هجوم مغولها باین کشور شروع میشود، و پس از آن بدستان جماعتی دیگر از تورانیان که بسر کردگی امیر تیمور لنگ باین مرز و بوم تاخته اند و سلطنتی بطول یکصد سال در ایران تأسیس نمودند، خاتمه میدهد. در تاریخ سیاست این عصر، مملکت ایران در دست امرائی بوده است از نژادهای تورانی، مانند مغول و تاتار و ترکمان. این گروه بیگانه در حالی که سریر سلطنت ایران را تملک نمودند حیات ادبی و عقلی و صنعتی ایران را نتوانستند محو و زائل سازند. بلکه نیروی معنوی ایرانیان بجدی قوتی بود که آن

(۱) A Literary History of Persia.

(۲) A history of Persian Literature under Tartar Dominion,  
Cambridge, 1920.

طوایف متوحش صحرائشین را در کانون علم و ادب و تمدن خود گذاخته و آنانرا مستحیل بمنصر ایرانی ساخت.

با اینکه در این مدت دو قرن و نیم تاریخ سیاسی ایران مشحون است بذکر وقایع غم انگیز و حوادث ناگوار و جنگهای خونین و مصائب عمومی و آشفتگی امور و در این زمان پریشانی جمعیت ایران بعد کمال است. معذک از لحاظ محصول ادبی از بارورترین ادوار تاریخ ادبیات ایران بلکه جهان بشمار میآید. هوش و قریحه مردم این سرزمین در طول این مدت محصولات جاوید و آثار فنا ناپذیر در صحیفه تاریخ ادب جهان بیادگار گذاشته است. عصری، که از سهدی، یعنی افسح متکلمین فارسی زبان آغاز میشود و بیجامی یعنی خاتم شعرای ایران پایان میپذیرد و گوینده ای مانند حافظ یعنی لسان غیب و ترجمان اسرار در وسط آن قرار داد، حق دارد که بنام این گویندگان بزرگ و صدعا دانشمندان دیگر که معاصر آنان بوده اند بر دیگر قرون و اعصار ببالد. چنه تنها درخت ادب در این بوستان سرسبز و خرم بود بلکه نهال علم نیز شجری مبارک و پر و مند گردید و بزرگانی چون خواجه طوسی و غیاث الدین جمشید کاشی و تفتازانی و جرجانی و دوانی و امثال ایشان پرورش یافتند.

اگر ادعا شود که دو ستاره فروزان علم و ادب در آسمان ایران در این زمان پر آشوب بذروه کمال و اوج استعلای خود رسیده اند، سخنی بگراف نیست زیرا از آن تاریخ بیعد این هردو مجموعه فرهنگ و دانش ادوار پریشانی خود را تا امروز میبماید.

نویسنده این کلمات در او انیکه بخدمت مفتشی در وزارت معارف مشغول بودم (مرداد ۱۳۰۴ ه. ش) بان وزارت پیشنهاد نمودم که چهار



مجلد تاریخ ادبی ایران، تألیف مرحوم براون، را بحلیهٔ زبان فارسی بیار آیند وزارت معارف، که در آن تاریخ بر عهده مرحوم نظام‌الدین حکمت (مشار - الدوله) <sup>(۱)</sup> این عم راقم سطور مفوض بود، این پیشنهاد را پذیرفته و چهار تن از مترجمین را برگزید و انجام این خدمت خطیر را بآنان محول داشت. این بنده خود ترجمه جلد سوم آن تاریخ را که همین کتاب حاضر است بر عهده گرفتم و زمانی چند در انجام آن صرف وقت و بذل جهد کردم، لیکن مشکلاتی که در اثناء ترجمه با آن تصادف نمود مرا از انجام آن کار باز می‌داشت. تا آنکه در سال ۱۳۱۹ هـ. ش که تدریس تاریخ ادب ایران در قرن نهم، در دانشکده ادبیات تهران، باین بنده موکول شد دیگر بار اهمیت این کتاب که نصف آن بحث در تاریخ همان قرن است جلب خاطر کرد. و با مراجعات عدیده بآن تألیف شریف قدر و ارزش آن مورد عنایت گشت، آنرا کنجی ثمین و خزانة پراز درو کهر قیمتین یافتم. پس در صد تبر آمدم که ترجمه ناقص قدیم خود را از نو در دست گیرم و بآخر رسانم، وزیر معارف وقت آقای اسماعیل مرآت <sup>(۲)</sup> که بصفای نیت و حسن فطرت و بصف سنجاو ادب موصوف است مرا بر اجرای این نیت تشویق فرمود، بار دیگر بر انجام اینکار مصمم گشتم و بر مشکلاتیکه در پیش بود بتدریج با صبر

(۱) نظام‌الدین حکمت - فرزند مرحوم حاجی میرزا احسان‌الدین مشار الدوله

فرزند حاجی میرزا محمد بن علی اکبر بن ابوالقاسم بن محمد مسیح بن کاظم الشیرازی - متولد بسال ۱۳۰۵ هـ. متوفی بسال ۱۳۵۵ هـ. ق که در سنین ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ هـ. ش سمت کفالت وزارت معارف را داشته و در خدمت دولت و ملت عمری را به نیکنامی و خدمت بخلق بسر آورد. رحمة الله علیه.

(۲) آقای اسماعیل مرآت فرزند مرحوم میرزا موسی خان مرآت‌المالک آشتیانی

از عمال صدیق و قدیمی دولت، از ۱۳۱۷ ش. تا ۱۳۲۰ ش. همدی وزارت معارف را داشته اند.

و کوشش فراوان فائق آمدم، تا آنکه در سال ۱۳۳۶ هـ. ش آن ترجمه خاتمه پذیرفت.

مشکلات مذکور عبارت بود: ایلاً از فقدان منابع اصلیه - چه مرحوم براون باهوش سرشار و فضل بسیار و قریحه خداداد از نسخ خطی عدیده که یاد تملک خود داشته و یاد در کتابخانه‌های بزرگ بریتانیا و نیورسیته که بریج در دسترس او بوده، استفاده فرموده و مقدار زیادی عبارات منشور و اشعار منظوم را از متون عربی و فارسی با انگلیسی ترجمه کرده و در کتاب خود مندرج ساخته است. در ترجمه فارسی بالبداهه لازم میبود که آن مقالات و اشعار از اصل عیناً نقل شود. لیکن چون غالباً نسخ مذکور در ایران در دسترس بنده نبود بناچار با کوشش و مجاهده فراوان در جستجوی آنها برآمدم. تا آنکه بحمدالله نص آن قطعات تماماً از اصل فارسی یا عربی بعینه در این ترجمه نقل گردید.

ثانیاً - چنانکه گفتیم تاریخ تألیف کتاب سال ۱۹۲۰ میلادی است و تا این زمان که تاریخ سنین میلادی به ۱۹۴۹ رسیده است متجاوز از ربع قرن میگذرد، در این مدت وقایع بسیار در تاریخ ادبی این عصر که مورد بحث است روی داده؛ چه بسیار کتب خطی بطبع رسیده، و چه بسیار نسخ نادره که از نظر مؤلف فوت شد، بود اکنون در دسترس واقع شده، و محققین و فضایی ایران و اروپا و هندوستان در پیرامون این عصر چه بسیار تحقیقات و مطالعات جدید فرموده‌اند؛ بر مترجم واجب بود که در ضمن این ترجمه تحولات اخیر را بعنوان تکمله بر اصل بیفزاید و این خود وظیفه‌ای بسیار مشکل و متعسر می‌نمود. ولی بحمدالله تا آنجا که وسائل موجوده اجازه میداد برای مشکل نیز غلبه یافتیم و آن عیب را رفع و ناقص را مکمّل ساختیم.

ثالثاً - درباره‌ای از مطالب سهواً اشتباهی بقلم مؤلف دانشمند بنظر می‌رسید که یا ناشی از خطای در ترجمه انگلیسی، یا در اثر غلطی در منابع اصلی بوده است، با اینکه آن استاد علامه در جمع و تألیف چنین تاریخ ادبی آنهم بزبانی اجنبی، انصافاً منتهای مهارت را بخرج داده و در ترجمه عبارات و اشعار و مطالب از فارسی و عربی با انگلیسی بحد اعجاز رسیده است، و بحکم «الجواد قد یکبوا و الصارم قد ینبوا» او را بر این لغزشها ایرادی نیست، ولی بر مترجم وظیفه بود که بقدر مقدور در صحت مندرجات کتاب سعی بلیغ نماید. چه گاهی از حکمی روشن‌ترای تدبیری بر نیاید و کودکی نادان به‌هدف اصابت نماید.

برای رعایت این معانی بر ترجمه متن حواشی چند مزید ساختم، که مجموع آنها بخودی خود قسمت مهمی از تاریخ ادبی آن عصر را تشکیل میدهد. اینک پس از بیست و سه سال بتشویق و زیری دیگر از وزاری دانش دوست و معارف پرور یعنی دوست دانشمند دیرین من آقا **مخدوم کتر عیسی صدیق** که از زاد مردان ادب دوست و علم پرور است این کتاب بطبع میرسد و هدیه اهل ادب و دانش می‌گردد.

در خاتمه از اعتراف باین معنی ناگزیرم که کتاب موجود هنوز دارای نواقص بی‌شمار است و چنانکه باید حق موضوع در آن کاملاً ادا نشده و بسیاری از دانشمندان و خداوندان افکار بلند و صاحبان آثار شیوا در نظم و نثر فارسی در این دوره وجود داشته‌اند که باید نام‌های ایشان ثبت و آثار آنان محل تحقیق قرار گیرد، همچنین محصولات فکری و ادبی این عصر باید با ترازی و انتقاد علمی سنجیده شود و محسنات و معایب آن معلوم گردد. در این کتاب مؤلف و مترجم هر دو بیشتر بشرح احوال گویندگان و معرفی کتب ایشان و ذکر بعضی قطعات منتخبه از آثار آنان اکتفا کرده‌اند و از سنجش سخنان

بجشی نشده است .

امید که فضلاودانشمندان پس از ما این گامهای نخستین را پیروی کنند و اشتباهات و اغلاط ما را تصحیح فرمایند تا آنکه بهرورزمان تاریخ ادبی ایران بطور کامل ساخته و پرداخته گردد . ما دربنای رفیع قصر ادب مصالحی مختصر گرد آورده ایم که باید معماران هنرمند آنرا بدرستی بکار برند ، تا انشاء الله این کاخ بلند چنان برافراشته گردد که از باد و باران گزندنی نیابد .

تهران- آذر ماه ۱۳۲۷ هـ . ش .

علی اصغر حکمت



## تاریخ اتمام کتاب

کلمه «تاریخ نوین» که از آن بحساب جمل عدد ۱۳۲۷ استخراج میشود، تاریخ سال شمسی است که این کتاب بپایان رسید و بحلیه طبع آراسته گشت و بخاطر این بنده مترجم رسید، پس آنرا در قطعه ذیل بنظم آورد:-

«کنجی است کهن تاریخ نوین در فن ادب بر اهل یقین .  
 این کنج کهن بر گیر و ببر ، وین تحفه نو بر دار و ببین .  
 در طیب کلام خوشبو شجری است فرعش بسما اصلش بزمین ؛  
 هر فصلی از آن بایی است رفیع ، هر بایی از آن اصلی است متین .  
 نظمش بورق، دری است خوشاب ، نثرش ز قلم ، مائی است معین ،  
 با کلك خرد حکمت بنکاشت . این نامه نغز چون صورت چین .  
 صد رنج چنان بسته است بدل ، تا کنج هنر بگشود چنین !  
 هر کنج مراد بر اهل یسار حاصل نشود بی کدیمین .  
 سالی که سخن شد ماه تمام شد سالمش- «تاریخ نوین» .

۱۳۲۷



## مؤلف کتاب

مؤلف این کتاب - مرحوم ادوارد براون انگلیسی Edward G. Browne متولد در هفتم فوریه ۱۸۶۲ م. / ۱۸ / بهمن ماه ۱۲۴۰ ه. ش. متوفی در پنجم ژانویه ۱۹۲۶ م. / ۱۵ / دیماه ۱۳۰۴ ش. از نخبه اساتید بنام دانشگاه کمبریج و از اجله دوستان کشور ایران است. در تاریخ زندگی این مرد ادب دوست دانش پرور سخن بسیار گفته اند از جمله استاد بزرگوار مرحوم محمد قزوینی (در مجله ایرانشهر سال ۴) (۱) و مرحوم رشید یاسمی مترجم فاضل جلد چهارم همین تاریخ (در مقدمه آن) (۲) و آقای مجتبی مینوی (در مجله روزگار نو) (۳) و آقای پرفور آریبری (در کتاب مستشرقین انگلیسی) (۴) شرح حال او را مشروحاً نگاشته اند و ما بیش از آنچه آنان گفته اند سخنی نمیتوانیم گفت.

(۱) مقاله استاد علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی در رساله «یست مقاله» نیز بطبع رسیده - تهران ۱۳۱۳ ش.

(۲) تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر - که ترجمه جلد چهارم تاریخ ادبی ایران تألیف براون است، بقلم دوست محترم فقید مرحوم رشید یاسمی، استاد دانشگاه تهران، با ضمیمه ای در ادبیات معاصر - طبع طهران سال ۱۳۱۶ ه. ش.

(۳) مجله روزگار نو - یکی از مجلات سودمند و نظریه و محتوی بر مقالات ادبی و علمی و اقتصادی که هر سه ماه یکبار در لندن بطبع می رسد. مقاله آقای مینوی در شماره ۲ جلد اول - پائیز ۱۹۴۱ بطبع رسیده. در همان شماره مقاله دیگری باز در باب مرحوم ادوارد گرانویل براون بقلم پرفور آریبری همین مندرج است.

(۴) کتاب مستشرقین انگلیسی British Orientalists تألیف پرفور آریبری A. J. Arberry. طبع لندن - ۱۹۴۳ م.

تنها برای آنکه خواننده این کتاب را نیز بعنوان تذکر مختصر اطلاعاتی از شرح حال مؤلف ارجمند حاصل گردد، اینک چند سطری از زندگانی و خطوط مهمه سرگذشت حیات او در اینجا یاد میکنیم<sup>(۱)</sup> و خواننده را بمنابع مفصله فوق حواله میدهیم.

پروفسور ادوارد گرانویل براون Edward Granville Browne در سال ۱۸۶۲ م. در قصبه اولی Uley که مکانی است در ناحیه گلوسترشایر Gloucestershire، از ایالات انگلند، متولد گردید. تحصیلات عالی خود را در کالج ترینیته در دانشگاه کمبریج پیاپی رسانید و در دورشته، یکی علم طب و یکی السنه شرقیه، وقوف و بهیرت حاصل کرد. در سال ۱۸۸۷ م. به عضویت همان کالج انتخاب گردید. و در رشته طب درجه M. B. بدست آورد ولی هیچوقت بعمل طبابت نپرداخت.

در سال ۱۸۸۸ سفری بایران کرد و پس از مراجعت بسمت دانشجویی در رشته زبان فارسی، به علمی دانشگاه کمبریج، منصوب گردید و در ۱۹۰۲ م بسمت استادی زبان عرب برگزیده گشت و از آن پس در این مقام همواره برقرار بود تا وقتی که در سال ۱۹۲۶ م. دوره حیات آن خدمتگذار صدیق علم و دوستدار امین ادب بسر آمد. این مرد شریف همواره بصفت دوستی ایران و ایرانیان با کمال صداقت و خلوص متصف بود و با قلم و قدم در این راه پسندیده سعی جمیل میکرد. تألیفات او عبارت است از:-

(۱) در چاپ نخستین این کتاب در ذیل شرح حالات مرحوم براون رونوشتی از پنج مکتوب که در اوائل عمر خود بفارس شکسته بسته یکی از مشایخ صوفیه زمان، یعنی مرحوم حاجی میرزا محمد علی پیرزاده نائینی، نگاشته است مندرج ساختیم. در این چاپ از اعاده طبع آن مکاتیب صرف نظر کردیم زیرا تکرار آن فایده مهمی را متضمن نبود و چوننده تاریخ زندگانی مرحوم براون میتواند بمقدمه چاپ اول مراجعه کند.

- (۱) سرگذشت يك سياح «A Traveller's Narrative» سال ۱۸۹۱ م. که بعد نام آنرا تغییر داده و بعنوان (يك سال در میان ایرانیان) تجدید چاپ و انتشار یافت «A Year Among the Persians»
- (۲) تاریخ ادبیات ایران تا زمان فردوسی (۱۹۰۸)  
A Literary History of Persia, (Unlil the time of Firdausi)
- (۳) ادامه تاریخ فوق، یا جلد دوم آن، (۱۹۰۶)  
A Literary History of Persia, (From Fidaoui to Sa'adi)
- (۴) جلد سوم تاریخ مذکور، بنام «تاریخ ادبی ایران در عصر استیلاي مغول و تاتار» که همین کتاب حاضر است. (۱۹۲۰)
- (۵) ادامه تاریخ فوق، (یا جلد چهارم) - بنام تاریخ ادبیات ایران درازمنه جدید «Persian Literature in Modern Times» (۱۹۲۴)
- جلداول تاریخ ادبی ایران بقلم دوست دانشمندانگارنده این سطور آقای علی پاشا صالح که وجود بانمودش مجموعه از فضائل اخلاقی و علمی است با تحقیقات دقیق ترجمه و بطبعی ظریف در طهران انتشار یافته (۱۳۳۵)
- جلد چهارم آنرا مرحوم غلامرضا رشید یاسمی استاد تاریخ در دانشگاه طهران ترجمه و با ضمیمه در ادبیات معاصر در سال ۱۳۱۶ ه. در طهران بطبع رسیده است.
- (۶) تاریخ انقلاب ایران The Persian Revolution (۱۹۰۹)
- (۷) ترجمه چهارمقاله عروزی سمرقندی بانگلیسی بانضمام حواشی و یادداشتهای فراوان (۱۹۲۱ م)
- (۸) طب عربی Arabian Medicine (۱۹۲۰)







در سطر بالا و پائین تصویر بخط کوفی نوشته شده است :  
«المولی الممفلّم الامام الاعظم نصیر الملک والدين محمد بن محمد بن  
الحسن الطوسی اطال الله بقاءه . « اصل این تصویر که در ایام  
حیوة خواجه رسم شده از کتابخانه ملی ملک و با اجازه اولیاء  
آن کتابخانه گرانها در اینجا طبع گردید.

# کتاب نخستین

## ملوک ایلخانی ایران

از مرگ هلاکو تا انقراض سلسله ایلخانیان

۷۳۷-۶۶۳ هـ .

۱۳۳۷-۱۲۶۵ م .



# فصل اول

## ایلیخانان مغول در ایران

هرچند برای محصل تاریخ مطالعه و تحقیق هر دوره از ادوات تاریخ ملل کم و بیش جالب توجه میباشد و یا آنکه میتواند در حد تصور و بقدر ذوق خود آنرا جالب توجه قرار دهد، لکن در تاریخ بسیاری از اقوام و امم اوقات معینی وجود دارد که بیش از دیگر اوقات مهم و در انهدام و یا تجدید حیات آنها مؤثر بوده. و هر مرد دانشمند باید که بدان معرفتی داشته باشد. ایران بعلل جغرافیائی و نژادی در تاریخ خود سهمی فراوان از اینگونه ادوار مهمه دارد. نظری به نقشه جغرافیائی کافی است که خواننده را ییاد آورد که این سر زمین متمدن و کهن سال که از کنار دریای خزر تا ساحل خلیج فارس امتداد یافته همواره مابین اروپا و آسیای صغیر از یکسو، و آسیای مرکزی و شرقی از سوی دیگر، بمنزله پلی بوده است که بر فراز آن پل از دیرباز طوائف مهاجم شرق و غرب بقصد جهانگیری عبور کرده اند. از این رو مواقع خاصی که تاریخ ایران بتاریخ عالم مرتبط میشود، بقراد ذیل است:

- (۱) حمله ایرانیان به یونان در زمان سلاطین هخامنشی - در قرن پنجم قبل از میلاد.
- (۲) حمله اسکندر بایران و هندوستان - در قرن چهارم قبل از میلاد، که در پی آن سلسله هخامنشی منقرض و ایران در طول مدت پنج قرن و نیم از تعداد دول معظمه عالم خارج گردید.
- (۳) تجدید حیات پادشاهی ایران بدست شاهان ساسانی - در قرن سوم و جنگهای متوالی ایشان با رومیها در قرن چهارم میلادی و بعد از آن.
- (۴) حمله عرب - در قرن هفتم که مابین مردمی گمنام و صحرائشین

جنبش مذهبی بسیار نیرزمندی بوجود آورد و پس از سالی چند لوای اسلام را از اعماق عربستان غرباً تا اسپانیا، و شرقاً تا ساحل رود جیحون و سند نصب کرد.

(۵) جمله مغول و تاتار - در قرن سیزدهم که در قسمت عمده‌ای از آسیا و جنوب شرقی اروپا تأثیرات فراوان داشت و بحقیقت میتوان آنرا یکی از ناگوارترین مصائب وارده بر نژاد بشری دانست .

(۶) حمله تاتار یا یورشهای تیموری ( امیر تیمور گورکان ) - در قسمت آخر قرن چهاردهم .

(۷) جنگهای متوالی ایران و عثمانی - در قرن شانزدهم و هفدهم که در نظر اروپا ایران را عظمت و اهمیتی دیگر داد و آن مملکت را یکی از موانع مهمه در برابر جهانگیری ترکها دانستند و ملل غربی باشوقی تمام سعی میکردند که با ایران طرح دوستی بریزند .

درین این هفت دوره مهم تاریخی در تاریخ ایران چهارمی و پنجمی از همه مهمتر و دارای آثار عمیقتر میباشد .

حمله عرب با حمله مغول از هر حیث کاملاً مابین و مقایسه حمله عرب مغایر است، جز از يك جهت. عربها از جنوب غربی با تاخت و تاز مغول با ایران حمله در شدند، و مغولها از شمال شرقی . عربها را روح با حرارت ایمان و شوق عقیده مذهبی محرك بود، و مغولها را شهوت مملکت ستانی و خونریزی و غارت هدایت میکرد .

عربها بجای تمدنی که معدوم کردند، فرهنگ و نظام جدیدی آوردند. ولی مغولها جز فنا و نابودی اثری باقی نگذاشتند . بعبارت دیگر مغولها آدم کشانی بودند فتاك و مكار و غارتگر. ولی اعراب حتی با قرار دشمنان اسپانیائی خود مردمانی بودند شجاع و با فتوت.

اما وجه مشابهتی که این دو قوم مهاجم بایکدیگر داشتند، همانا حس تحقیری بود که ظاهر مفلوک و سازو برگ ناچیز آنها در نظر حریفان کامل السلاح و مجهز خود، قبل از آنکه هنر آنانرا بیازمایند، ایجاد میکرد. این نکته بنحو احسن در تاریخ عربی دلکشی که موسوم به «الفخری» است<sup>(۱)</sup> ذکر شده است. کتاب هذکور در حدود ۱۳۰۰م، قریب پنجاه سال بعد از سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی، تالیف گردیده. در این کتاب نخست فتوحات عرب را ذکر میکند و طعن و تسخر بزرگان و امرای ایران را بشمشیرهای شکسته و نیزه‌های باریک و اسبهای حقیر اعراب حکایت مینماید؛ آنگاه بمناسبت مقام، سرگذشت یکی از سرداران اسلام را که در مغرب بغداد، در واقعه سقوط آن شهر بزرگ، بسال ۶۵۶هـ، بچنگ مغول رفته بود حکایت کرده، میگوید که چگونه در میدان مبارزه از صف لشکر مغول مردی بیرون آمد، براسی در کوچکی و حقارت درازگوشی سوار، شمشیری کوتاه و ناچیز چون سوزنی در دست، و هیچگونه زره و اسلحه دیگر برتن نداشت؛ چنانکه هر کس او را میدید از خنده خودداری نمیتوانست کرد. با اینهمه روز پیاپیان نرسیده بود که شاهد

(۱) آنچه مؤلف از قول کتاب «الفخری فی الاداب السلطانية والدول الإسلامية» تالیف معدن علی بن طباطبا المعروف بابن الطقطقی باختصار گفته است، از آن کتاب بعینه نقل میشود: «و حين ورد الخبر الى العجم بوصول سعد بالعیش قدموا له رستم فی ثلاثین الف مقاتل، وكان عیش العرب من سبعة آلاف الى ثمانية آلاف، ثم اجتمع اليهم بذلك ناس، فالتقوا، فكان العجم يضحكون من نبل العرب ويشبهونها بالغازل، وهبنا موضع حكاية تناسب ذلك لبا س باير اها: حدثني فلك الدين معدن ايدمر، قال: كنت في عسكر الدويدار الضنبر، لما خرج الى لقاء النثر بالجانب الغربي من مدينة السلام في واقعتها العظمى سنة ست وخمسين وستائة. قال: فالتقينا بنهر بشير من اعمال دجيل، فكان الفارس منا يخرج الى البارزة وتحت فرس عربي وعليه سلاح تام، كاه وفرسه الجبل العظيم؛ ثم يخرج اليه من النول فارس، تحت فرس كانه حمار، وفي يده رمح كانه الخزل، وليس عليه كسوة ولا سلاح فيضحك منه كل من رآه. ثم ماتم النهار حتى كانت لهم الكرة، فكسرونا كرة عظيمة، كانت مفتاح الشر، ثم كان من الامر ما كان». و جوع شود به كتاب «الفخری» طبع مصر صاعده ۵۷.

فتح نصیب همان بی سر و پایان شد و لشکر بغداد بشکست و کاید شهر بدست آنها افتاد، و شد آنچه شد.

در وصف اهمیت تاریخی و همچنین در شرح وحشت و انقلاب مدهشی که هجوم این وحشیان از بیابانهای مغولستان و ترکستان و ماوراءالنهر در نیمه اول قرن سیزدهم ایجاد نمود، هیچگونه مبالغه‌ای در حالت هوای او  
آثار باقیه حمله مغول  
نیست. انقراض خاندان خلافت عربی (بنی عباس) و درهم شکستن سلطنت اسلام و پدید آمدن تقسیمات

سیاسی جدید در آسیای غربی و رانده شدن ترکهای عثماني با آسیای صغیر و سپس بداخله اروپا و تعویق تمدن و ترقی روسیه، و غیر مستقیم تا خیر رنسانس همه از آثار و نتایج این هجوم شوم بود. نسبت بوحشت و اضطراب عمومی که از اعمال سبعانه این قوم تاتاری بظهور رسید، دهن D'Ohsson مورخ در کتاب تاریخ نفیس خود موسوم به «Histoire des Mongols» نکته دقیقی را متعرض شده است. میگوید: شاید ما باطناً مورخین شرقی را در وصف وقایع حمله مغول بمبالغه و اغراق متهم مینمودیم، هر گاه بیانات ایشان کاملاً با شهادت مستقیم مورخین غربی موافق نمی افتاد<sup>(۱)</sup>. آنها نیز رفتار مغولها را در جنوب شرقی اروپا بعینه مانند مورخین شرقی حکایت نموده و یورش آنها را نه فقط بروسیه و لهستان و مجارستان بلکه تا داخله سیلیزیای و مراویا و داماسیا همه ذکر کرده اند، تا آنجا که در جنگ هولناک لیگنیتز (Liegnitz) (نهم آوریل ۱۲۴۱ م.) اردوی بزرگی

(۱) جلد اول تاریخ مذکور، صفحه ۷، عبارت آن اینست: -

«On croirait que l'histoire a exigé leur atrocité si les annales de tous les pays n'étaient d'accord sur ce point.»



هر کب از سی هزار نفر آلمانی و اطریشی و هجارتستانی و لهستانی که در تحت فرماندهی هنری ملقب به متقی (Henry the Pious) دوک سیلزای تجبیز شده بود، در برابر لشکر مغول درهم شکست. تقریباً دو سال قبل از آن تاریخ وحشت واضطرابی که از این قوم خونخوار در اروپای غربی پدید شده بود بقدری عظیم بود که سالنامه نویسن آن زمان هاتیو پاریس<sup>(۱)</sup> Matthew Paris که در سنت البان St. Albans تألیف نموده، در ذیل وقایع سال ۱۲۳۸ مینویسد که: از ترس مغولها ماهیگیران گاتلند Gothland و فریزلند Friesland جرأت نمیکردند از دریای شمال عبور کرده در یارموث Yarmouth بصید ماهی مشغول شوند، و در نتیجه در آن سال ماهی «هرینگ» بقدری در انگلستان فراوان و ارزان شد که چهل یا پنجاه عدد از آنرا بیک مسکوک نقره حتی در نواحی دور از ساحل خرید و فروش میکردند. در همان سال بیک هیأت نمایندگی سفارت از طرف اسمعیلیه یا فدائیان الموت به فرانسه و انگلستان آمد، و ازدول فرنگ علیه این دشمنان سهمناک استمداد کرد. ولی این سفارت در دربارهای اروپا خوب پذیرفته نشد. اسقف وینچستر<sup>(۲)</sup> وقتی که این تقاضا را شنید، جواب داد: «باید گذاشت این مسگهایکدیگر را بیلعند و بکلی نیست و نابود بشوند، تا آنوقت ما بر فراز خرابهای دیار آنها شالده کلیسیای مقدس را بنا گذاریم، آنگاه سراسر جهان دارای بیک شبان و بیک گله خواهد شد.»

سخنی چند از از روایاتی که مورخین اسلامی مانند ابن اثیر و یاقوت هاتیو پاریس و سایر معاصرین مغول ذکر کرده اند، در جلد دوم این کتاب

(۱) ماتیو پاریس کشیش «به دبکتن» انگلیسی مورخ سالنامه بزرگ انگلیسی متونی سال ۱۲۵۹ م.

مقداری نقل شده<sup>(۱)</sup> تکرار آن در اینجا ضرورت ندارد؛ لیکن آنقدر بیفایده نیست که کلمات ایشان را با سخنان هاتویو پاریس که در باب مغولها گفته است، تطبیق نمائیم. این مورخ بدلائلی که ذکر کرده، این طایفه را بنا بر یک اشتقاق لغوی عامیانه بطبقات جهنم مربوط دانسته؛ چه در اروپا بنام تارتار Tartars معروف شده بودند. ازین رو در ذیل وقایع سال ۱۲۴۰ چنین مینویسد (۲):

«از آنجا که شادمانی انسان فانی است و دوام و بقائی ندارد و سعادت دنیوی بدون معنی و آلام مدت زمانی نباید؛ در این سال قومی مکره و ناپسند و شیطانی، بنام اردوی بیشمار تارتار از سرزمین کوهستانی خویش بخواج حمله ور شده، صخره های صمائی (جبال قفقاز) را سوراخ نموده، و مانند شیاطین و عفاریت (نارتاروس) (۳) دنیا هجوم آوردند و از همین سبب بدستی آنها را تارتار یا نارتاریان باید نامید. آنان روی زمین رامانند ملخ فرا گرفته و بمالک شرقی «ارویاج انواع بدبختیهای هولناک وارد آوردند. و آنها را بخون و آتش کشیدند. بعد از آنکه از سرزمین مسلمانان عبور کرده شهرهای آنها را با خاک یکسان ساختند، جنگلسا را بریده قلاع را وازگون کرده تاکها را کنده باغستانها را ویران و شهری و دهقان را بقتل رسانیدند. هرگاه اتفاقاً بینوائی از دم ششیر آنها جان سلامت میبرد، اسیر گشته و بیستترین درجات بندگی دمی آمد؛ و او را در صف اول جنگ برادران و هسایگان خود میگذاشتند. این قوم حتی آنها را که از جنگ تصور کرده یا بمیدنجات پنهان شده بودند، جستجو نموده هلاک میساختند. اگر کسی برای ایشان دلبرانه جنگ می کرد، لشکری او می شکست، یافتنی بزرگ مینمود، در باداش کلمه شکرانه نمی شنید. و خلاصه آنکه با اسیران خود مانند حیوانات و چارباغان سلوک میکردند، چه ایشان نه انسان بلکه حیواناتی سبع و درنده و عفاریتی بصورت آدمیان هستند که بخون تشنه و از گوشت انسان و حیوان غذا ساخته، لباسشان چرم گار است که با لوحهای آهن مستور شده. مردمانی کوتاه و کلفت، قوی، خستگی ناپذیر و غیر مغلوب که پشتهای خود را عریان ساخته سینه های خود را بازو پوشانیده اند. خون ایناء نوع خود را با لفت و خرسندی می آشامند، با اسبهای بزرگ و قوی که شاخه ها بلکه درختها را میخورند؛ و چون راکبین آنها کوتاه اندام هستند، باید بکمر نردبان بر آنها سوار شوند. این طایفه هیچ قانون و قاعده انسانی ندارند، راحت و آسایش نیشناستند، از شیر و خرس خونخوارترند. قایقهای دارند که از چرم گاو ساخته شده، ده یا دوازده نفر از آنها سالک یک قایق هستند.

(۱) رجوع شود بتاريخ ادبیات ایران تألیف یرسود براون، جلد دوم صفحه ۲۶

(۲) جلد چهارم صفحات ۷۶ و ۷۸ در مقدمه سلسله دوم مطبوعات Hakluyt society

لندن، ۱۹۰۰

Tartarus (۳)

بدقایق شناوری و ملاحی آگاهند، بطوریکه از بزرگترین و سریشترین شطوط بدون بیم و باک عبور مینمایند.

هروقت خون بدست آنها نیفتد، آب گل آلود میآشامند. هر يك ششپری یکدم و خنجرهای متعدد دارند. تیراندازانی قابل و بیشل هستند و پیرو جوان وزن و مرد در برابرشان یکسان است. هیچ لفتی غیر از زبان خود نیدانند و بلغات ایشان هیچکس دانا نیست؛ چه تاکنون هیچ کس سرزمین ایشان راه نداشته و نه ایشان بجای دیگر مسافرت کرده اند، و از اینرو به عادات و اشخاص ایشان در جامعه عمومی انسان هیچگونه معرفت و شناسائی نیست. باکله کوسننهان، و زنان خود که مانند مردان جنگ آوری آموخته اند، در اطراف و اکناف جهان متفرق شده و اینکه بسرعت برق بعدود و تنور مسالک مسیحی حمله ور گشته بغون آشامی و خونریزی پرداخته اند؛ و در دلها هول و وحشت بی مانندی ایجاد کرده اند. بهین دلایل بود که مسلمانان خواستند با مسیحیان همدستان و متحد شوند، بامید آنکه با قوای متحده خود در برابر آن هفرتان مقاومت کنند.

بجای آنکه این اتحاد انجام گیرد، امراء زپیشوایان عالم مسیحیت

براین عقیده شدند که از وجود مغولها باید استفاده

کرده بدست آنان مسلمانان را نابود سازند، تا

بدین وسیله کشمکش طولانی بین این دو ملت که

جنگهای صلیبی از مظاهر عمده آن بود، خاتمه قطعی

پذیرد. ازین رو باب ارتباط مابین اروپای غربی و قراقروم پایتخت دور

دست و مهمان نانو از مغولستان افتتاح گردید و مراسلاتی تبادل شد و سفر

بنای آمد و رفت را گذاشتند.

بعضی از راهبهای متعصب، مانند: ژان پیان دو کارپین<sup>(۱)</sup> و ویلیام اف-

ر بروک<sup>(۲)</sup> با کمال جرأت و جسارت تن بانواع شدائد و مخاطرات داده

راه طولانی و پر زحمت مابین مغولستان و اروپا در پیش گرفتند و خوشنوت

John of Pian de Carpine (۱)

William of Rubruck (۲)

ونخوت مغولهارا برای اداء رسالتی که بآنها واگذار شده بود، برخوش هموار ساختند .

راهب اولی که مکتوبی از پاپ بتاریخ نهم مارس ۱۲۴۵ . حامل بود، در پائیز ۱۲۴۷ . به لیون مراجعت نمود. یعنی دو سال و نیم مسافرت اذ طول انجامید؛ و يك جواب کتبی از خان مغولستان ، کیوک خان، بعنوان پاپ همراه آورد .

دومی مسافرت خود را از سنین ۱۰۶۵۰ / ۱۲۵۳ . آغاز کرد و مدت هشت ماه از ژانویه تا اوت ۱۲۵۴ را در اردو و پایتخت منگوخان بسر آورد، و چندین دفعه با او مکالمه و مواجهه داشت. هر دو مسافر از سفرهای پرحادثه و پرمشقت خود سرگذشتهائی بجای گذاشته اند که اخیراً انجمن هاگلویت <sup>(۱)</sup> آنها را ترجمه نموده و در دسترس خوانندگان انگلیسی گذارده است؛ و سفرنامه راهب دومی، یعنی ویلیام ربروک، مخصوصاً دارای ارزش زیاد و استفاده بسیار است .

آن هر دو تن از دربار خان مغولی تصویری نمایان نقش کرده و از رسوم و عادات مغولان و تحفه ها و ارمغانهای باشکوه که سفراء و ایابچیان متعدد سلاطین خارجه یا ملل مغلوبه بدربار خان تقدیم مینمودند، و همچنین از افراد در اکل و شرب که رسمی متداول بوده (و چنانکه خواهیم دید در بار تیمور هم در ۱۵ سال بعد بهمین صفات و صوف بوده است). - حکایتها نوشته اند. و نیز از دحام بسیار از مسافران ملل مختلفه را که در میان آنها علاوه بر ملل آسیائی، طوائف دروسی و گرجی و هجارتانی و روتنی <sup>(۲)</sup> و حتی فرانسوی یافت میشدند، ذکر کرده اند .

(۱) Hakluyt Society - سلسله سوم جلد چهارم، طبع لندن، ۱۹۰۰  
 (۲) روتنی - نام قومی از نژاد اسلاواست که در خاک گالیسی و لیتوانی و مجارستان سکنی داشته اند .

بعضی از آنها ده یا بیست بلکه سی سال بوده است که در میان مفعولها بسر برده و زبان ایشان را آموخته، و حاضر و مایل بوده اند که این سفر را و مبلغین را از تمام امور مطلع سازند و برای آنها مانند دیلماج<sup>(۱)</sup> باشند. مسألهٔ زبان بطوریکه از مراسلهٔ جوابیهٔ به پاپ معلوم میشود، یکی از مسائل مشکل بوده است. مفعولها سؤال میکردند: آیا نزد پاپ کسی یافت میشود که خط و زبان روتنی (۲) یا اسلامی یا مغولی بداند؟ لکن راهب مذکور بهتر آن دیده بود که مکتوب را بزبان مغولی بنویسند و از روی دقت برای او ترجمه و تفسیر نمایند؛ تا آنکه خود او آنرا به لاتین ترجمه کرده و اصل و ترجمه را هر دو همراه ببرد. خان مغولی میل کرده بود که همراه جان راهب ایلچپانی از خود به اروپا گسیل دارد؛ ولی راهب مذکور به پنج دلیل که سه دلیل آن ذیلاً ذکر میشود، باین امر راضی نشده بود: اول آنکه ترسیده بود مبدا سفرها مفعول جنگها و مخاصمات مابین مسیحیان را دیده و تشویق شوند که بر آنها تازند.

دوم آنکه مبدا جاسوسی نمایند.

سوم آنکه چون ملل اروپا غالباً مردمانی تندخو و متکبر هستند، شاید بر آنها صدمه و ایذائی وارد شود. - و این عادت مفعولهاست که با کسانی که سفراء آنها را میکشند، هیچوقت صلح نمی کنند؛ مگر وقتی که انتقام خون آنها گرفته باشند.

عاقبت جان راهب با همراهان خود بشهر کیف باز آمده و در

(۱) لغت دیلماج که از اصل ترکی و مغولی است و لغت دلماش Dolmetsch آلمانی هر دو بمعنی مترجم است، و میبولتون کاهن Léon Cahun در کتاب خود مرسوم به: «متقدمه تاریخ آسیای شرقیه» اشاره کرده است باین که لغت آلمانی فوق از لغت دیلماج ترکی یا مغولی گرفته شده.

(۲) مناسبت نیست گفته شود که لغت عربی ترجمان نیز از لغت فارسی «تر زبان» اشتقاق یافته. و جوع شود بفرهنگ سردری.

(۲) ر: دع شود بعاشیهٔ صفحهٔ قبل

آنجا مثل کسی که از مرگ نجات یافته باشد، در سراسر روسیه و لهستان و بوهیمیا هر جا که عبور کرده است، مردم اورا تهنیت و تبریک می‌گفته‌اند.

تاریخ هیأت‌های دیپلوماتیک که ما بین اروپا و مغولستان روابط سیاسی در طول دو قرن سیزدهم و چهاردهم مسیحی رفت و آمد مغولها با اروپا می‌کرد، بطور قابل تحسینی در دو جلد کتاب کلاسیک

ابن رموسات Abel-Rémusat<sup>(۱)</sup> وصف شده، از نه فقره مراسله مغولی که بتوسط سفراء مختلف در اوقات مختلفه بدر بار فرانسه گسیل داشته‌اند، بعضی نمونه‌ها در آن کتاب آمده؛ همچنین عین نوشتجات بطبع رسیده، در بعضی موارد ترجمه لاتینی یا فرانسوی آنها را نیز منضم بآن کرده است. اصل مراسلات مزبور که بعضی از آنها در طومارهای مخصوص بطول شش پا نگاشته‌اند، هنوز در «آرشیو» پاریس موجود است و ملاحظه می‌توان کرد. لهجه پرنخوت و غرور این نوشتجات خیلی قابل دقت است. همچنین در یک ترجمه لاتینی<sup>(۲)</sup> از نامه‌ای که با کونویان بیاب

۱) Mémoires sur les Relations Politiques des perinces Chrétiens, et particulièrement les Rois de France avec les Empereurs Mongols.

۲) Si vultis super terram vestram, aquam et patrimonium sedere, oportet ut, tu Papa, in propria Personâ ad nos venias, et ad eum qui faciem totius terrae continet accedas. Et si tu præceptum Dei stabile et illius qui faciem totius terrae continet non audieris, illud nos nescimus Deus scit.

Mémoires de l'Académie Royale des Inscriptions et Belles-Lettres. > ۱۸۲۲ - ۱۸۲۱ طبع

ترجمه فارسی این عبارت چنین است: «هرگاه میخواهی صاحب بر و بحر و ملک خود باشی، باید که تو ای پاپ بشخص خود نزد ما بیایی و بآن کسی که روی زمین را در تصرف آورده تسلیم شوی و اگر با اعلام الهی و آن کسی که روی زمین را در تحت تصرف دارد، گوش نکنی؛ خداوند و ما خود ندانیم (که چه واقع خواهد شد)».



دربار باطوخان نواده چنگیز  
( بنقل از يك نسخه خطی كه نسال جامع التواریخ كتابخانه ملی فرانسه )





نگاشته است و بلاینی ترجمه شده، يك جمله تهديد آميز مخصوص موجود است که جوینی مورخ ایرانی نیز بهمان عبارت اشاره میکند. <sup>(۱)</sup>

جوینی میگوید که: پادشاهان مفلول برخلاف دیگر سلاطین و جهانگشایان هیچگاه بتهدیدات لفظی شدید نپرداخته، وقتی دشمن را بتسلیم و اطاعت دعوت میکردند، منتها تهدیدی که بآنها مینمودند، همینقدر بود که مینوشتند: «اگر مطیع و متقاد نشوی، ما آنرا چندانیم، خدای قدیم داند!» چه هر گاه در مقابل مفلولها مقاومتی میشد یا اگر هم نمیشد، بلاشبه آنچه که روی میداد، بر همه معلوم بود که: «هر کجا پادشاهی بود یا صاحب طرفی یا امین شهری، که بخلاف پیش آمد، او را با اهل و بطانه، خویش و ییگانه، ناچیز کردند؛ بحدی که هر کجا صد هزار خلق بود، بی مبالغت صد کس نماند؛ و مصداق این دعوی شرح احوال شهرهاست که هر يك بوقت و موضع خویش ثبت شده است. <sup>(۲)</sup>»

معلوم نیست که از اینگونه مراسلات و نامهها در سفر اء مفلول در دربار ادوارد دوم در شهر نارتمپون در سال ۱۳۰۷ م.

میان اوراق تاریخی انگلستان چیزی موجود باشد؛ لکن آنچه مسلم است این است که در سال ۱۳۰۷ مسیحی اندکی بعد از وفات ادوارد اول دوسفر وایلچی که نام آنها مملاک Mamlakh و تومان

Túmán (۳) ثبت کرده اند، نامه هائی بعنوان ادوارد اول از پادشاه مفلول بشهر نارتمپتون آورده و جواب آنها را از ادوارد دوم بلفت لاتینی در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۳۰۷ گرفته و باز گشته اند.

(۱) جهانکشا، طبع کتب جلد اول، ص ۱۸

(۲) جهانکشا، طبع کتب جلد اول، ص ۱۷

(۳) در جای دیگر توماس ایلداکی Thomas Ildaci با اولدوت چی

Iouldoutchi ثبت شده است.

مقصود عمده از اعزام این ایلچیان در این دفعه و دفعات سابق همه آن بوده است که اتحادی مابین مغولها و ملل اروپائی ایجاد نمایند ، تا هر دو علیه مسلمانان و مخصوصاً ملوک مصر باتفاق اقدام کنند .

برای حصول این مقصود مغولهای مجیل دائماً خود را حاضر برای قبول دیانت مسیح جلوه میداده اند ، و این حيله خیلی زود مؤثر میافتاده زیرا که در آن تاریخ عقیده ای در اروپا رواج داشته است که در اواسط آسیای مرکزی با آسیای شرقی امپراطوری عیسوی بزرگی وجود دارد موسوم بدیپرستر جان Prester John و میتوان این امپراطوری تصویری را همان اونگ خان پادشاه کارنتی<sup>(۱)</sup> تشخیص داد<sup>(۲)</sup> که با مغولها قرابت داشته ، و چنگیز خان را در ابتدای عهد خود با آنها مناسبات نزدیک بوده ، و دعای نسطوری آنها را بدیانت مسیح تبلیغ نموده بودند . لیکن حقیقت امر آن بود که لااقل ده سال قبل از آنکه سفراء سابق الذکر بدر بار ادوارد دوم برسند ، مذهب رسمی مغولان ایران اسلام بوده است .

منابع فراوان منابع شرقی تاریخ عصر مغول بوجه خاصی بسیار و ممتاز تاریخ فراوان میباشد و مشتمل است بر: اولاً- تاریخ مغول سالنمای بزرگ ابن اثیر «کامل التواریخ» که

#### (۱) Karits یا Kerà'

(۲) ابو الفرج ابن العبری این معنی را توضیح داده میگردد: « و فیهاوهی سنة الف و خمسمائة و اربع عشرة لاسکندری کان ابتداء دولة المغول و ذلك ان فی هذا الزمان کان المستولی علی قبائل الترك المشاره اونگ خان وهو الهمسی ملک یوحنا من القبيلة التي یقال لها کریت و هی طائفة تدین بدین النصرانیة .... الی آخره » . اونگ خان بعدها بیوحنا مبدل شده است .

تا سال ۶۲۸ هجری یا ۱۲۳۱ مسیحی امتداد یافته<sup>(۱)</sup> نایباً - کتاب شهاب الدین نسوی که در شرح حال خواجه خود، جلال الدین منکبرنی شاه - زاده جنگاور خوارزم، نگاشته و محاربات و زدوخوردهای شجاعانه او را با منقوض کننده خانواده و سلطنت او، یعنی چنگیز خان، شرح داده است. <sup>(۲)</sup> نائلاً - تاریخ ابوالفرج ابن العبری که تاریخ عربی خود را تا سنه ۶۸۴ / ۱۳۸۴ م. تألیف کرده، یعنی این مورخ مسیحی تا دو سال قبل از وفات خود را نگاشته است. <sup>(۳)</sup> (تاریخ دیگری هم بزبان سریانی دارد). رابعاً - یاقوت، جغرافی دان معروف که در جلد سابق از او سخن گفته شد و باره ای از سخنان او را نقل نمودیم. <sup>(۴)</sup>

ما از سه تاریخ فارسی آن عصر که عبارتست از: تاریخ جهان نگشای جوینی و تاریخ و صاف و جامع التواریخ، در فصل دوم این کتاب مفصلاً بحث خواهیم کرد. لیکن بسیار جای تأسف است، که در آن میان جامع التواریخ که از همه بهتر و مفصل تر و پر قیمت تر است هنوز قسمت عمده آن

(۱) تاریخ الكامل. تألیف ابوالحسن عزالدین بن الاثیر الجزری، مشتمل بر تاریخ جهان از ابتدا تا سال ۶۲۸ ه. چاپ لندن، ۱۳ مجلد، ۱۸۷۴ م. و چاپ مصر، بولاق ۱۲۹۰ ه.

(۲) سیره السلطان جلال الدین منکبرنی - تألیف شهاب الدین محمد بن احمد النسوی کتاب سلطان مذکور. متن این کتاب بضمیمه ترجمه فرانسوی آن در پاریس سال ۱۸۰۱ چاپ شده. بزبان فارسی نیز قدیماً و جدیداً این کتاب را ترجمه کرده اند.

(۳) تاریخ مختصر الدول - تألیف ابوالفرج بن هررون اللطیف، معروف با: ابن العبری «Bar-Hebraeus» متولد ۶۲۳ متوفی ۵۶۸۵ ه. این کتاب در ۱۶۶۳ در آکسفورد و در ۱۸۹۰ در بیروت بطبع رسیده است.

(۴) معجم البلدان - تألیف ابوعبدالله یاقوت الرومی الحوی، متولد ۵۷۵ ه. متوفی ۵۶۲۶ ه. این کتاب که در سال ۵۶۲۱ ه. تألیف آن خاتمه یافته در سال ۱۸۶۶ م. در لایپزیک و در ۱۳۲۳ ه. در مصر چاپ شده.

بطبع نرسیده و در دسترس نیست. (۱)

از سه کتاب تاریخ بسیار معروف اروپائی که دربارهٔ دورهٔ مورخین اروپائی مفعول تألیف شده و هر کدام از جهت خاص رجحانی دارد، دورهٔ مفعول لازم است در اینجا چند کلمه بگوئیم: اول کتاب تاریخ

قابل تحسین بارون دهمس Baron d'Ohsson میباشد، بنام «تاریخ مفعول از چنگیز تا تیمور - Histoire des Mongols, depuis Tchinguiz Khan Jusqu'à Timour Bey, ou Tamerlan» این کتابی است ارجه‌مند، مشتمل بر بیانات واضح و روشن که بر اساس تحقیق علمی عمیق بنا شده. (۲)

همانطور که هر کس این قسمت از تاریخ را مطالعه کند تشخیص میدهد، این مورخ نیز اهمیت عظیم و نتایج بعیدهٔ حملهٔ مفعول را بخوبی تشخیص داده و آن را قومی منفور و ناپسند دانسته میگوید: «حکومت مفعول عبارت بود از غلبهٔ فساد، که شرافت و نجابت انحطاطی عظیم حاصل کرد و فاسدترین اشخاص خدمت این وحشی صفتان خود را قبول میکردند و در ازاء قساوت و شیانت و ظلم بآبناء وطن خود عزت و دولت و اقتدار حاصل مینمودند. تاریخ مفعول اگر چه از قبایح اعمال و حشیانه مملو است و مناظر بسیار فجیحی را نشان میدهد، لیکن چون کاملاً مربوط به چندین امپراطوری است، برای اینکه کاملاً بر حوادث عظیمهٔ جهان در دو قرن سزدهم و چهاردهم اطلاع پیداکنم، دانستن آن ضرورت دارد. (۳)

تاریخ سرهنری دومین تاریخ اروپائی از لحاظ زمان کتاب تاریخ سرهنری هوارت هوری هوارت میباشد که در چهار جلد ضخیم بنام «تاریخ مفعول History of The Mongols» تألیف

نموده است. نظر او دربارهٔ تاتارها اندکی با نظر دهمس اختلاف دارد، زیرا او

(۱) مرحوم برون مترض شده است که مقالهٔ مشروحی دربارهٔ این کتاب نگاشته و طرحی برای طبع مجموع کامل آن پیشنهاد نموده و آن مقاله در ژورنال آسیائی مجلد ۱۸۰۸، ۱۹۰۸ مندرج میباشد.

(۲) این کتاب در چهار مجلد در لاهه و آمستردام چاپ شده در ۱۸۳۳ -

(۳) رجوع شود به تاریخ، مفعول تألیف دهمس D'Ohsson جلد اول.

این قوم را نژادی سخت و زحمت کش بنظر آورده که: در مهده احتیاجات و شدائد متولد شده اند و خون آنها با آهن آمیخته و با فولاد عظیم گشته است، گویا آنها را برای آن موقع آفریده بودند که بمال راحت پرست و بیاش حله کرده آنها را بنا بوسازند و صنایع و فرهنگ آنها را که در بناه تنول و محیط عیش و نوش نشوونما نموده بود، در خاک و خاک کمتر مدفون کنند؛ و بهشت سعادت بشری و آکه با زحمت و رنج بدست آمده بود، تبدیل به بیابانی و بگزارو نمایند. بینه مانند طاعون یا تعطی، مغولها اساساً آلت و ابزار فنا و زوال جامعه بشری بوده اند. حکایت اعمال ایشان اگر چه سراسر دودناک و غم انگیز است، مهنما اگر بغواهییم سیر عظیم ترقی بشر و ابدانیم، باید آنرا بدوستی مطالعه کنیم. (۱)

این مؤلف اسامی ملل دیگری را ذکر میکند که آنها هم در محیطی متعالی ولی آمیخته بتجمل و کامرانی زندگی میکرده اند و سرانجام تمدن آنها در هم شکسته و در قالب جدیدی در آمده است. و مینویسد:

«سرنوشت مللی هم که در برابر شمشیر مغولها مغلوب شدند، تاحدی بهین منوال بوده است. عزت و سعادت آنها همه ظاهری و میان نهی، عظمت ایشان غالباً صوری و بی اساس، ابدان مریض آنها محتاج بدوای عاجل؛ و غش و صرمی که بر جامعه آنهاستولی بود، تنها بوسیله فصد و خونریزی علاج پذیر میشد. ضرورت داشت که شهرهای آنها سرنگون شود و جای آن بیابان خشک گردد و در رگهای سکنه آنها از خون تازه و پاک مردمان بیابانی تزریق کنند.» (۲)

همان نویسنده با قضاوتی دقیق شرح میدهد که چگونه در نتیجه هجوم و فتح مغول ملل بعیده شرق و غرب عالم که از هم دیگر هزارها فرسخ فاصله داشتند، بایکدیگر آمیخته و باهم نزدیک شدند؛ و بالاخره نتیجه میگردد و میگوید:

«من هیچ تردید ندارم که فن چاپ و اختراع قطب نما و اکتشاف اسلحه گرم و مقدار زیادی از جزئیات حیات اجتماعی در اروپا بوجود نیامد، مگر در تحت تأثیر و نفوذ مغولها و آنها بودند که بسیاری از اختراعات را از اقصای شرق با اروپا منتقل ساختند.

سومین کتابی که در این باب قابل ملاحظه است، مخصوصاً

از حیث نفوذ و تأثیر آن در کشور ترکیه و ظهور نهضت

ینی توران<sup>(۳)</sup> یا جنبش پان تورانیزم، اگر چه از

تاریخ ملون  
گاهون

(۱) رجوع شود بتاریخ منول سرهنری هوارث Sir Henry Howorth

قسمت اول، ص ۲۰۰. طبع ۱۸۸۸. لندن

(۲) همان کتاب ص، ۱۱

(۳) Yeni-Türán

لحاظ سیاسی نمیتوان آنرا بسیار تمجید و ستایش نمود، همانا کتاب تاریخ مسیولئون گاهون Léon Cahun میباشد. و آن موسوم است به: «مقدمه بر تاریخ آسیا، مشتمل بر تاریخ ترکان و مغولان از آغاز تا سال ۱۴۰۵».

Introduction à l'Histoire de l'Asie: Turcs et Mongols, des Origines à 1405 (۱)

این نویسنده از مؤلف سابق پیشتر رفته، و بیشتر از او مغولها و سایر طوائف هم نژاد آنها را که پیکر حجیم ملل ترك را تشکیل داده اند، قابل ستایش و اعجاب میداند و از صفات جنگجویی و پرچم پرستی و تعصب ملی<sup>(۲)</sup> ایشان تحسین فراوان میکند. اتحاد سیاسی آنها را علیه دولت ساسانیان ایران و بعد از آن بر ضد نفوذ اسلام که مرکز آن ایران بود، مستیاید. جرأت و بسالت و حس انتظام و مهمان نوازی و قلت تعصب مذهبی و تشکیلات محکم ایشان را توصیفی بسیار میکند. این کتاب اگر چه پراکنده و مبسوط است، لیکن بر معنی و از هر جهت قابل مطالعه می باشد؛ مخصوصاً از جهت نفوذی که در بعضی محافل متعصب ترك پرستان در ترکیه حاصل کرد. انکتاب شبیه است بیک افسانه تاریخی راجع به قول بقلم همان مؤلف که بانگلیسی نیز ترجمه شده و موسوم است به: The Blue Banner (بیرق کبود).

جنبش ینی توران در باب پیدا آمدن احساسات جدید ترك دوستی  
یا توران جوان که بنام ینی توران موسوم است، در جای دیگر

(۱) طبع باریس ۱۸۹۶.

(۲) «Culte du drapeau, la glorification du nom Turc puis Mongol, le Chauvinisme»

سخن باختصار گفته‌ایم<sup>(۱)</sup>، و برای شرح و بسط آن در اینجا موقع مناسب نیست. اگر چه دائره معنی ومصداق یعنی توران این اوقات از سابق وسیعتر شده است، ولی از جهت ادبی منظور این جنبش ترجیح لغات ترکی است به اصطلاحات و کلمات عربی و فارسی و همچنین جلوگیری از بسط اخبار و روایت‌های عربی و فارسی در ممالک ترکی زبان. و از جهت سیاسی مرام آن همانا ایجاد دولتی ترك نژاد است که از ملل مختلفه ترك در اطراف بحر خزر، از هفولستان گرفته تا بلغارستان ترکیب و همزوج شده باشد؛ باین معنی که يك سلطنت بزرگ تورانی ایجاد نمایند که حدود آن همان حدود سلطنت چنگیز خانی باشد. افکار و عقاید این مکتب ترکی سابقاً در مجله مخصوصی انتشار مییافت که موسوم بود به ترك يوردو «کانون ترك» و آن در دسامبر ۱۹۱۱ م. افتتاح گردید.<sup>(۲)</sup>

در این کتاب نمیخواهیم از تاریخ عمومی سلطنت مغول سخن گوئیم،

۱) رجوع شود بکتاب براون راجع به طبع و لغات و شعر جدید ایران ص. xxxix مقاله ای نیز در همین موضوع بقلم میروانولد توین بی در روزنامه تایمز مورخ سوم تا هفتم ژانویه ۱۹۱۸ بطبع رسیده است.

۲) احساسات تعریفی زبان ترکی از لغات و کلمات فارسی و عربی بعد از جنگ اول جهانی و تشکیل جمهوری ترکیه در تحت راهنمایی مصطفی کمال (اتاترک) بیشتر از پیش قوت گرفت و نظریه «زبان آفتاب» بظهور رسید که بر حسب آن زبان ترکی را بر تمام الهه ترجیح داده و غالب بزرگان و معارف علم و حکمت و ادب را که در طی قرون سابقه در ممالک ایران و ماوراء النهر و افغانستان و عراق و غیره بظلم و در رسیده اند، را به نژاد ترك منسوب داشته اند. بعد از تغییر القبا ع عربی به لاتین در سال ۱۹۲۸ م. هیأتی بنام «دیل کورومو» مأمور تبدیل کلمات عربی و فارسی با لفاظ ترکی شده و تغییرات عجیب و دو آن زبان داده اند. لیکن اینک چند سالی است که در جمهوری ترک جدید ترکیه راه اعتدال را می پیمایند.

ضرورتی ندارد تمام جزئیات تاریخ ایلخانان مغول را بعد از هلاکو  
 بشرحی که دهمین و هوارت در تواریخ خود  
 نوشته‌اند ما نیز بنگاریم؛ بلکه موضوع بحث  
 در دوره مغول **حالت ایران**  
 ما - ایران در دوره فرمانروایی مغول - است.

یعنی زمانی که خاک ایران فرسوده توحش تاتاریان گردید و با کمال  
 تعجب و شگفتی ملاحظه می‌کنیم که در همین دوره ادبیاتی حیرت‌انگیز  
 و بزرگ از ایرانیان بوجود آمد.

بطور کلی باید گفت که جنوب ایران که از خط سیر حملات  
 مغولی بطرف مغرب برکنار واقع شده بود، کمتر از نواحی شمالی و  
 مرکزی و غربی دچار خسارت گردید. اصفهان  
 گرفتار قتل عامی شد که در آن یکی از شعرای  
 معروف هلاک گردید (۱). لکن شیراز بتدایر

**سلامت نسبی**  
**جنوب ایران**

عاقولانه و تسلیم بموقع اتابک آن شهر آسیبی نیافت. و همین قضیه است  
 که سعدی بالطف قریحه خود در دیبچه‌ای که از اتابک سعد بن زنگی  
 در دیبچه بسوزقان گفته است اشاره مینماید و میگوید: (۲)

سکندر بدیوار روئین و سنگ بکرد از جهان راه یاجوج‌تنگ  
 ترا سد یاجوج کفر از زراست نهد روئین چو دیوار اسکندر راست!  
 در این ددیبت مقصود شاعر از « یاجوج کفر » چنگیز خان

(۱) اشاره بکمال‌الدین اسمعیل بن جمال‌الدین اصفهانی است، رجوع شود به  
 تاریخ ادبیات ایران تألیف براون، جلد دوم ص ۵۴۱

(۲) رجوع شود بیوستان سعدی - مقدمه مدح ابوبکر سعد بن زنگی. تاریخ  
 تألیف بوستان ۶۵۵ هجری بوده است مطابق ۱۲۵۷ میلادی ولی در اصل کتاب سهواً  
 ۶۶۵ طبع شده است.



است که اتابک سهد با او از در صلح درآمد و باو خراجی داد و جان مسلمانان شیراز را از آسیب قهر او نجات بخشود. و در اینجاست که بحسن تعبیر او را بر اسکندر ترجیح داده است، زیرا اسکندر با دیوار رومین در مقابل هجوم یاجوج مانعی بنا نمود، لکن اتابک راه حمله یاجوج کفر را با زر مسدود ساخت.

بیست و پنج سال پیش از آنکه سهدی ایات فوق را بسراید، شمس الدین محمد بن قیس رازی که از برابر نخستین هجوم مغولان گریخته بود و شیراز را مأمونی دلخواه یافته، در آنجا بفراتت به اتمام تألیف ناتمام خود در موضوع علم شعر و عروض فارسی پرداخت. و این مینماید که زندگی در شیراز در آن ایام پر آفت و بلا نسبتاً قرین آرامش و سکون بوده و کمتر دچار اختلال شده است.<sup>(۱)</sup>

نکته ای دیگر که باید ملاحظه نمود این است که هر چند بسبب قتل عام فضلاء و طلاب علوم و انهدام مدارس و مساجد و کتابخانه ها و سایر مؤسسات دینی روی مرفته تمام شعب علوم و ادب در ایران دچار وقفه و اختلال و پریشانی شد لیکن بعضی از آنها کمتر آسیب دیدند. مثلاً مغولان بت پرست که بالطبع چندان توجهی به فلسفه و حکمت الهی نداشتند علت آنکه بعضی شعب علاقه زیادی بطب و گیاه شناسی و علم نجوم و سایر دانش کمتر دچار علوم صیغی مبذول میداشتند؛ هم چنین مخصوصاً انحطاط گردید مایل بودند که اعمال ایشان کاملاً و صحیحاً بقلم

(۱) رجوع شود به مقدمه فارسی - م معتمد قزوینی بر کتاب الهمج فی معانی و اشعار الهمج (این کتاب بسمی و تصحیح استاد فاضل آقای مدرس رضوی در ۱۳۱۴ ش در طهران طبع ثانوی یافته که بر طبع بیروت ۱۹۰۰ مزایای داد)

مورخین کار آگاه درصفحات تاریخ ثبت گردد. وهم چنین نسبت بمدایح شعراء نیز بی اعتنا نبودند، وبطوریکه شرح این مطلب مفصلاً در فصل دوم این کتاب خواهد آمد. در هیچ دوره ای بقدر این زمان مورخین درجه اول در زبان فارسی بظهور نرسیده اند. لیکن نباید از نظر محو نمود که نویسندگان تواریخ کلیه کسانی بودند که اساس تحصیلات ایشان در دوره های پرفضیلت قبل از دولت مغل گذارده شده بود، و آثار تاریخی ایشان مانند: تاریخ جهانگشای جوینی و جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله نسخ نادره ای میباشد که بعدها کتابی بیلتدی پایه آنها تألیف و تدوین نشده است.

تاریخ گزیده با آنکه بدرجات بهتر از تواریخ میرخوند و خوندمیر است معذک بمقام جامع التواریخ نمیرسد، و در این باره نیز در آخر این کتاب بحث خواهیم نمود.

خلاصه کلام آنکه بجزآن میتوان گفت که در این دوره بحران هولناک که ایران ایام پر مشقتی را در آن میگذرانید، هنگامی که پادشاهان بت پرست مملکت اسلام را مسخر نموده بودند و وزرای یهود و نصاری بر مسلمانان ریاست می کردند - یعنی دوره سلطت مغل از تاریخ مرگ هلاکو خان (۸ فوریه ۱۲۶۵ م.) تا مرگ آخرین ایلخان مغل موسی (۱۳۳۷ م.) مملکت ایران از آثار علمی و ادبی توانگر و غنی بود.

قبل از آنکه وارد بحث در جزئیات تاریخ ادبی این دوره بشویم مختصر اشاره ای به تاریخ خارجی این دوره باید بنمائیم که بواسطه سلطنت غازان بدو دوره تقریباً مساوی تقسیم شده است. و این

پادشاه گرچه اول سلطان مغولی نبود که مذهب اسلام را قبول کرد، ولی اول کسی بود که آن مذهب حنیف را بعظمت و شکوه اولی خود برگردانید و مملکت ایران را از بت پرستی مغولان تزکیه و تصفیه نمود.

۱- اباقاخان ۶۶۳-۶۸۲ هـ / ۱۲۶۵-۱۲۸۲ م.

نخستین جانشین هلاکوخان پسرش اباقا یا ابقاخان است

که در تاریخ ۱۹ ژون ۱۲۶۵ م. در ساعتی اباقاخان سعد که خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف

و منجم معروف عصر که شرح معلومات درخشان و توفیقات سیاسی مرموز او را در جلد سابق بحث کرده ایم<sup>(۱)</sup> اختیار نموده بود تاج بر سر نهاد.

در این تاریخ ایام عمر این دانشمند رو بآخر گذارده و از اوسخنی او خرایام و وفات نمیشنویم، جز آنکه پنج سال بعد از آن تاریخ خواجه نصیرالدین یعنی در ۶۶۹ هـ / ۱۲۷۰ م. تفصیل معالجه اباقاخان را از او نقل نموده اند. باین معنی که:

ایلخان مغول را در شکارگاه از شاخ گاو وحشی ضربتی رسید. جراحت درم کرده و دملی پدیدار شد. هیچیک از اطباء دربار جرأت شکافتن آنرا نمی کرد، تا آنکه خواجه آن را بشکافت و خانرا شفا بخشود، و بعد از آن در سال بعد در سن هفتاد و پنج سالگی وفات یافت<sup>(۲)</sup>. ابن العبری در کتاب مختصر الدول از او اشاره ای مقرون بستایش نموده و او را صاحب رصدخانه مراغه و خداوند فضائل و عالم بتمام انواع حکمت مینامد. میگوید: تمام اوقاف در سراسر ممالک مفتوحه مغول

(۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران تألیف براون، جلد دوم ص ۴۸۴

(۲) وفات خواجه طوسی را سن ۶۷۲ ثبت کرده اند.

در تحت نظر او بود و مؤلفات زیاد در منطق و علوم طبیعی و علم کلام و حکمت الهی و اقلیدس و مجسطی دارد. همچنین او را تألیفی است بزبان فارسی در علم اخلاق<sup>(۱)</sup> که درغایت نیکوئی سخنان افلاطون و ارسطو را در حکمت عملی جمع کرده و آراء متقدمین را شرح و شبهات متأخرین را رد نموده است.<sup>(۲)</sup>

وقتی که ابا قاضی با قاضی سلطان ایران نائل گردید،  
 محبت ابا قاضی  
 سی و یکساله بود. معروف است که بموجب میل  
 نسبت به عیویان  
 زن خود دسپینا<sup>(۳)</sup> دختر نامشروع میخواست  
 پلویو لوگوس<sup>(۴)</sup> غسل تعمید یافته و قبول دین عیسوی نمود. اگر در  
 صحت این حکایت تردید نمایم در این تردید نمیتوان کرد که این پادشاه  
 عیسویان را محبت مینمود و در حقیقت وصول بتخت سلطنت را از اثر  
 نفوذ آنان میدانست که بوسیلهٔ دقوز خاتون زن پدو او اعمال مینمودند.  
 این زن که تا یک سال بعد از شوهرش هلاک و زنده بود از ابراز

(۱) مقصود کتاب معروف «اخلاق ناصری» است که خواجه در ترجمه «الطهارة»  
 ابوعلی مسکویه در قهستان بنام ناصرالدین محتشم امیر اسمعیله تألیف کرد و ابوابی  
 در «سیاست مدن» و «تدبیر منزل» بر آن مزید ساخت.

(۲) عین عبارت ابن العبری چنین است: «وفی هذا التاویخ توفی خواجه  
 نصیرالدین الطوسی الفیلوف صاحب الرصد مدینه مراغه، حکیم عظیم الشأن فوجیع  
 فنون الحکمة واجتمع الیه فی الرصد جماعة من الفضلاء المهندسین، کان تحت حکمه  
 جمیع الاوقاف فی جمیع البلاد التي تحت حکم المفلول، وله تصانیف کثیرة منطقیات  
 وطبیعیات والهیات و اقلیدس و مجسطی. وله کتاب اخلاق فارسی فی غایة مایکون  
 من العن، جمیع فی نعوس افلاطون و ارسطو فی الحکمة الدلیلیة، وکان یقوی آراء  
 المتقدمین و یعل الشوک المتأخرین و الواخذات التي قد اورد فی مصنفاتهم.»  
 مختصر الدول، طبع بیروت ص ۵۰۶

Despina (۳)

(۴) Michael Palaeologus رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۲۲۳

مساعدت و یاری نسبت بهم کیشان خود بهر طریق که میتوانست خودداری نمی نمود<sup>(۱)</sup>. معذک مناسبات سیاسی اباقاخان را با پاپ و سلاطین عیسوی اروپا، بهر احتمال، به عوامل و اسباب سیاسی بیشتر منسوب باید نمود تا به علل مذهبی. این پادشاه با گلمان چهارم Clement IV مکاتبه داشته و مرسله که در ویتروبو Viterbo در سال ۱۲۶۷ نگاشته شده بود بار رسیده است. همچنین با گریگوری دهم Gregory X در سال ۱۲۷۴، و هم با نیکلاسوم Nicolas III، که در ۱۲۷۸ نزد او و بدربار خان مافوق او قبلائی خان گبیر سفارتی مرکب از پنج نفر راهب فرانسیسکان اعزام نموده است. یکی از سفراء اباقا در غالب ممالک اروپا مسافرت کرده و حتی به انگلستان رفته و در دربار ادوارد اول Edward I پادشاه انگلیس پذیرفته شده است. ولی نوشتجات و اسناد مربوط باین سفارت تقریباً معدوم یا در حکم معدوم است<sup>(۲)</sup>. مقصود و منظور سیاسی از این ارسال و مرسله آن بوده است که بر ضد دولت اسلامی مصر و شام که مقهور هیچک از آن دو طرف نشده بود تشکیل اتحادی داده و آنها را که دشمن خونری

---

(۱) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۲۱۸. این زن منسوب است بطایفه مسیحی مغول موسوم به «کرایت» Kerait وی نبیره پادشاه آن قبیله یعنی آونک خان بوده است که بر حسب افسانه های قرون وسطی به پرسترجان Prester John موسوم است. ابن العبری در شرح وفات او، ص ۴۹۷. او اوچنین ستوده: «و کانت ابضاً عظیمة فی رأبها و خبرتها»  
(۲) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۲۷۸ و همچنین به - Memoires sur les relations politiques des princes chrétiens avec les Empereurs mongols (Abel - Remusat) در مجموعه Memoires de l'Academie Royale des Inscriptions et Belles Lettres. Vol, VI, VII ۳۳۵ و ۳۹۶ صفحات

مغولان بوده‌اند باتفاق مغلوب نمایند. و در این اتحاد عوضی که بمسیحیان میداده‌اند همانا اراضی مقدسه فلسطین بوده است که اهل صلیب سالیان دراز در طلب آن کوشش و مجاهده میکردند. از خوشبختی مسلمانان در آن تاریخ ممالک مصر و شام پادشاهی دلیر و جنگجو موسوم به سلطان بیبرس<sup>(۱)</sup> ملقب به الظاهر داشته که با کمال شجاعت در برابر هر دو دشمن که سرنوشت او و مملکت او را تهدید میکردند مقاومت مینمود.

همین پادشاه در سال ۱۲۶۰ م. قبل از آنکه هنوز بسطنت انتخاب شده باشد با لشکریان هلاکو مضاف داده آنها را از شهر غزه بیرون راند و در عین حالوت مغولان را شکستی فاحش داد، و همچنین صلیبیان را در سوریه درهم شکست و قوای فداییان اسمعیلیه<sup>(۲)</sup> را که در شام سلطنتی داشتند مغلوب ساخت. و در ماه آوریل ۱۲۷۷ م. در ابوالعتین باز شکستی فاحش بر مغولان وارد آورد که نزدیک بهفت هزار نفر از ایشان در میدان جنگ بخاصک هلاک افتادند.<sup>(۳)</sup> گویند: چون اباقاخان بمیدان جنگ آمده آنهمه اجساد کشتگان مغول را مشاهده نمود، بی اختیار گریان گشت.

در تمام دوره سلطنت ایلخانان مغول در ایران و سلاطین مملوک مصر عداوت و خصومت شدیدی مابین آن دو سلسله وجود داشت،

#### Baybars (۱)

(۲) مورخین غرب اسمعیلیه ایران و شام را بنام «Assasina» ثبت کرده‌اند که بمعنی «آدم‌کش» و شاید که از کلمه «حشیشیون» گرفته شده باشد.

(۳) رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران تألیف براون جلد دوم ص ۴۶ و هم چنین تاریخ مصر تألیف لین پول S. Lane-Poole ص ۲۶۲ و هوارت ص ۲۵۷

بطوریکه در سراسر قلمرو سلطنت مغول هیچ تهمتی برای یکی از افراد خطرناکتر و هولناکتر از این نبود که او را بداشتن روابط سری با سلاطین مصر متهم کنند. حتی رعایای مسلمان ممالک مغولی خیلی بحزم و احتیاط بایستی رفتار نمایند و کاری نکنند که مورد سوءظن واقع شوند. و عنقریب شرح خواهیم داد که در آن اوان برای نابود کردن و از میان بردن رقبای اعدا چگونه این حربه بکار میرفته که آنها را در نزد ایلخان بداشتن ارتباط مخفی با مصر متهم میساخته‌اند.

ازلحاظ مطالعات فعلی ما در این کتاب کمتر سلاطین و امراء مغولی مورد بحث ماست، بلکه بیشتر محل نظر ما وزرا و کارگزاران کشوری ایرانی نژاد هستند که مغولها بی وجود آنها از عهدۀ انتظام امور کشور عاجز بودند (درست مانند عربها در صدر سلطنت خود) و در میان این طائفه اشخاصی یافت میشوند دارای هوش سرشار و قرائح ممتاز.

### خانواده

#### جوینی

(۱) در سفینه خطی بیسی که بسال ۶۶۷ هـ نگارش یافته، مجموعه‌ای از مراسلات و مکاتیب عظام ملک مسطور و بر فضائل ادبی او سندی استوار است. از آن مجموعه که نسخه‌ای متعلق بکتابخانه دوست دانشمند و گوینده ارجمند معاصر «محمود فرخ خراسانی» دامت فضائله میباشد و نسخه دیگر عکسی در کتابخانه ملی است که مرحوم قزوینی در لنینگراد عکس برداشته. این نامه که بیبارسی نسبة خالص است و عربی ندارد در اینجا نقل میشود:

«من انشاء الصاحب المرحوم علاء الدین عظام ملک محمد الجوینی کتبالی الامیر پروانه وحذف الفاظ العربیة

«تا سپهر گردانرا در سرشت جهان دستبردست و پایمردی خور و مهر در بلندی و پستی کوه و دشت از پستی باد و باران گفت و کرد، گاهی از رخسار لاله بر رخساره خاک تیره گلگونه مالد و از بفشۀ تو بر تو زلف دلبران

مبرزترین اینان همانا خانواده جوینی است. مخصوصاً شمس الدین محمد و برادرش علاء الدین عظاملك<sup>(۱)</sup> و پسرش بهاء الدین. جد شمس الدین صاحب دیوان که او نیز لقب شمس الدین داشته و بعنوان بزرگمایا موی-

آراید و از شکوفه تر آبدار بوستانرا گوشوار پیراید. زندگانی خداوندگار، گزیده پروردگار، سرور بزرگان، خسرو نشان روزگار، اسکندر پیکر فرشته آسای، از دل ستم رسیدگان اندوه زدای. در جهان بزرگی و هوشمنی یگانه، روزی بندگانرا بزرگ پروانه؛ پاینده باد. و آفتاب داد و دهش او از سپهر کامرانی تابنده. و سایه همای آسایش که آسایش جهانیان بدان بازسته است، بر سر دور و نزدیکان آفریدگان گسترده. و همچنین تا آسیب باد خزان آب از روی کار آذرونیسان ببرد، و بتیغ گوهر دار که میخ برق بار نامش نهند برگ و بارش از بن و بیخ ببرد، تا چون دشمنان در گاه بلند آستانه زرد روی و خاکسار گردد و بتند باد زور و ستم زروسیم او بر باید، تا برسان درویشان اندوهناک و دژم بی زر و «درم» ماند و مانند بدخواهان سرو کلاش بشویده و دردم شود. دشمنان بداندیش که جز بدبختی بد کیش نباشند، چون باد بهمنی سرد دم باد؛ و دم بدم نام و نشان سبکساری از جهان گم و کم. زمین بندگی بلب نیاز بوسه میدهم و یک تویی دل را که بدان بارگاه دارد در هر دو سرای توشه میسازد. آنچه از رنج جدایی میکشد و از درد دوری و تنهایی میچشد، تا گفته با گوشه ای مینهد. چه زندگانی اگر خود بهارستی از دست دوری شدی، و اگر جوانی بودی پیری بردادی و راستی که در آن کمان گمان برزه نیست. بهار و خزان و جوانی و پیری نزدیک و دور است از درگاه جهان پناه، که آسیب روزگار از آن دور باد، و دوسه روزی که روزگار از خویشتن چهره مهری نمود و بر در دوری که بسته گرد داد مهرت نهاد و بیازوی پیروزی خدایی دست جدایی بسته ماند و دست نزدیکی بی سردرد گوش گشاده تادیده ای را که از سالهای دراز بسوزتف بر اکنده گی نم گرفته بود و مردمکش از دل سبکی و تنگدلی همه تن بیم گشته بود و از گرد سم اسبان که دست دیده باد آنرا بر میدارد تا سمره دیدگان آسمان



دراز معروف بوده، وزیر اعظم ملک قطب الدین خوارزمشاه بوده است؛ و پدرش بهاء الدین رتبه مستوفی الممالکی (وزیر مالیه) داشته. خود او نیز

که اختران روشن اند سازد، توتیا ساخت. و از خجسته دیدار جان فراش و گفتار انده زداش اندرون بیمار وسینه پر تیمار نوش دارویی که درمان زهر دوری آن نیش نتواند بود پرداخت. هنوز چاشنی شیرینی آن بکام جان نا رسیده بارگیر خوش گام برداشت تابناکام جام تلخ ساخوش گوار بهزار درد دل در سینه میباید ریخت و بدان نیش که بیش درمهم ندارد شکیبایی که نیست و نخواهد بود مینمود. نیکی بیدی و تماشا بانده و خنده با گریه برچیده شد و رامش و آرامش که یافته بود از اندرون دل برمنده گشت تا بهزار درد سوز میباید گفت: کجاست آن روزگاری که از رشک آن روز جهان افروز چون من زرد چهره و شب از اندیشه آن شبها اگر چه بس کوتاه مینمود سیاه دل و سیاه روی است و اگر نه جهان امیدتا بود کار ساز درماندگان روشن دل بودی، روز روشن زندگی شب گشتی و جام نیستی بادهان جان زندگانی لبالب شدی.

«گفتن از این شیوه چون سودمند نیست و نوشتن نیز دستگیر نه، ناچار کلك بازمیکشم و هزاران بندگی که تا رو بود آن همه آفرین باشد میفرستم و بزاری و خواهش همیشه زندگانی و افزونی کمرانی میخوام و چشم بردریچه امید نهاده ام، تا باشد که ایزدی همتا در دیدار گشاده گرداند و پرده از روی دل و جان بردارد؛ تا بدست بوس آن خداوندگار بر جهان سرافراز و با خوشی و رامش دمساز گردد. این بندگی سوم تشرین دوم از بغداد برداشته میآید، یکماه نزدیک باشد تا بدینجا رسیده است، بنیروی پروردگار و به نیکویی آن بزرگوار، کارها نیکوست و بنده نیز چنانکه میتواند دست میدهد دست و پای میزند و از پی کارهایی که پای آن ازدست شده است میرود و کوششی مینماید؛ باشد اگر خدای خواسته باشد آنرا در یابد. و بیش از رسیدن بنده یکچندی بود تا سرور بزرگان دانش و افسر مهتران خرد و بینش ششیر کش بزدان آنکه از پاسخ او همالانش در نبرد گاه هنرمندی بی فرمانی کردند. و چرخ گردان از شیرینی چربیهای گفتارش کمان زهازه داد در بانگ آورد

مدت ده سال مقام صدارت عظمی را در او ان پادشاهی هلاکو احراز نمود و این خدمت را تا عهد سلطنت اباقاخان ادامه داد. برادرش علاء الدین نزد ما دارای اهمیت خاصی است، چه او یکی از بهترین تاریخ نویسان ایرانی میباشد و شرح ابن هنرادمشروحاً در فصل دوم این

که انجمن خداوندی بدو و همتا بنامش اگر چه همتای او چگونه گوناگون ترها کمتر، باشد آراسته باد تا در رسیده بود؛ و بدارنج خستگی راه در دسر دریا زنده کشیده چشم بر راه داشته. آنگاه از آمدن خجسته اودیده هنرمندی روشن شد و کاخ هوشمندی گلشن گشت و از روی آن که بنده پای بست کارهای برهم و در هم افتاده بود، دست نداد که چنانکه خواست دل بود پیوسته ایستادگی نمودی و چنانکه سزد از دانشهای او برخوردار گشتی. و اگر نه آنستی که بنیاد دوستداری آن درگاه پس استوار است و بیخ آن نهال نیک باید ادا، از شرم سرد در گریبان بایستی کشید. چون خار بیگانگی از راه بیگانگی برداشته آمد بدین پسند میناید و خامه را که بسی سرتیزی میناید سر کند میکند. فرمان همایون که آغازش تا فرجام همه بنده نوازی بود، رسید و بلب نیاز بوسید و در پیش آن ناز برد و از بزدان پاک جاودانی بخت و بلند پای تخت خداوندی خواست؛ و چون این نیایش از سر سوزی بود، بی گمان تیر آن بر نشانه آید و بر کار نشیند. در این هنگام چون بروزی فرخنده است که باز پس فرمود بدین چند سخن تا فرجام، و چگونه آن را با فرجام توان گفت؟ که از سر تا پایش همه آفرین و درودست، دلیری نمود و بر بسیاری و درد سر این چند سخن نوشته فرستاد. سزد که دیران بزرگوار سرزش نکنند و بخرده بگیرند و اگر روی نماید از کار دفترهایی که درخواست رفته بود که بیوفتند، باز نمایند تا چند از آن سبری شده است و چه مایه مانده؟ و این سخن در بندگی خداوند گارتازه کرده ام، بی خردی بسیار میکنم، اما چکنم؟ «گستاخ تو کرده ای مرا بلب خویش.» ! بندگی ها را کمر بسته ام بر میان، زندگانی در شادمانی با پر خ گردان هم تگ، و جبهان را دوستداری آن درگاه چون شیرومی در درگ وی باد والسلام.

کتاب خواهد آمد. علاوه بر این صفت، وی همچنان یکی از مدیران بزرگ بشمار است که مدت بیست و چهار سال در بغداد حکومت مینمود. (۱)

پسر صاحب‌دیوان بهاء الدین والی عراق عجم و فارس و پسر دیگرش شرف الدین هاروت خود شاعر و طرفدار شعرا می‌بود. (۲) بخشی مشروح و دقیق از این خانواده صاحب ذوق که از روی مطالعه و تتبع محققانه و مفصل بعمل آمده بقلم آقای محمد قزوینی که یکی از دقیقترین متقدین و فضایی ایران میباشد در مقدمه‌ای که بکتاب تاریخ جهانگشای جوینی (جلد اول صفحه ۱۹ تا صفحه ۹۲) نگاشته مندرج است و خواننده میتواند برای کسب اطلاع مفصلتر بآنجا رجوع نماید (۳)، زیرا که نقل تمامت کلام او نظر بضیق مقام در این کتاب غیر مقدور است.

خاندان جوینی هم از لحاظ محبت بعلم و ادب و هم از حیث علو طبع و کرامت ذات و هم از جهت کفایت و کار آمدی و بالاخره از حیث عاقبت و فرجام غم انگیز ایشان بی‌درنگ در ذهن مطالعه‌کننده خانواده دیگری

(۱) علاء الدین عظامک در سال ۶۵۷/۵۱۲۵۹ م. از طرف هلاکو، یکسال بعد از تسخیر بغداد، به سمت حکومت آن شهر مین شد. مراجعه شود ب مقدمه تاریخ جهانگشای جوینی جلد اول از سلسله کتب کتب م XXVIII

(۲) دیوان او کمیاب و یک نسخه از آن در موزه بریتانیا تحت شماره (O. ۳۶۶۷) موجود است. رجوع شود به ششم فهرست دیوانه ۲۵۴.

(۳) صلحاتی که براون اشاره کرده ترجمه انگلیسی مقدمه است که خود او از اصل فارسی بامختصر تنبیر تلخیص و ترجمه نموده. اصل آن بطور مشروح باضمحنا حواشی مفید در ابتدای کتاب تاریخ جهانگشا جلد اول طبع لیدن (۱۳۲۹/۵۱۹۱۱ م.) قرار دارد، از صفحه «ب» تا صفحه «لکم»

از وزرای بزرگ ایران را بیاد می‌آورد که از تمام جهات شباهت بایشان داشته‌اند و آن همانا خانوادهٔ برمکیان با پرامکه وزیر معروف شلیفه هارون الرشید است.

آل جوینی مانند آل برمک دارای نفوذ کامل و اقتدار بسیار بوده‌اند، و از لحاظ آنکه هم خودشان نویسندگان استاد بوده‌اند و هم از شعرا و اهل فضل حمایت و نگاهبانی میکرده‌اند با عالم ادب ربط کامل دارند، و عاقبت هر دو خانواده در معرض حسد رقبتی که از ایشان عقب افتاده بوده‌اند واقع شده و در اثر توطئه و اسباب چینی ایشان زندگی بر آنها تلخ و عاقبت آنها در ارضی درست مساوی با عظمت و اقتداری که داشته‌اند نصیب ایشان گردید.

اولین کسی که از دو دمان صاحب دیوان بمرگ طبیعی هلاک شد همانا بهاء‌الدین فرزند صاحب دیوان حکمران عراق و فارس بوده است.<sup>(۱)</sup>

وفات او در سال ۵۶۷۸ هـ / ۱۲۷۹ م . در سی سالگی اتفاق افتاد. وی یکی از حکام شدید العمل بهاء‌الدین جوینی و بسیار جدی بوده است که زیر دستان از سخط او

بیم و هراس فراوان داشته‌اند و بطش او بحدی بود که طفل خردسال خود را با آنکه بسیار دوست میداشته بجرم آنکه بیازی ریش پدر را گرفته

(۱) محمد بن بدر جاجرمی که از تربیت یافتگان خواجه بهاء‌الدین است، این قطعه را در تاریخ وفات او گفته که در مونس الاحرار تألیف آن شاعر مذکور و مسطور است (نسخه خطی کتابخانه ملی ملک و نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی):

صاحب عادل بهاء ملک و دین . صاحب صاحبقران اندر گذشت .  
در سپاهان هدده از شعبان شده . سال هجرت ششم و هفتاد و هشت

بود امر بهلاک کرد و بدست جلاد سپرد. صاحب تاریخ و صاف از قسوت و سنگدلی او حکایاتی دیگر نیز نقل میکند<sup>(۱)</sup> که بعضی از آنها را هوارت در کتاب تاریخ مغول History of the mongols ذکر کرده است. لیکن باید این نکته را نیز اضافه کرد که در زمان حکومت با قدرت او، در ولایاتی که او بدین قدرت و هیبت فرمانروائی میکرد، در همان حال با شوقی تمام و علاقه‌ای مفرط جماعت شعرا و فضلا و صنعت‌گران را تشویق میفرمود. پدرش شمس‌الدین صاحب دیوان این رباعی را در مرثیه او گفته است:

فرزند محمد، ای نلک هندویت      بازار زمانه را بها یک موبت  
تو پشت پدر بودی از آن پشت پدر      خم گشت چو ابروی بنان بی روبت

هندوشاه قطعه ذیل را در تاریخ وفات او سروده است:

چون شب‌شنبه بود ازماه شعبان هفدهم      ششصد و هفتاد و هشت از هجرت اندر اصفهان  
صاحب‌اعظم بهاء‌الدین که مثلش روزگار      در جهان‌بانی نبیند، دنت بیرون از جهان (۲)

این اولین مصیبتی بود که بر خانواده جوینی روی داد. مصائب دیگر

بر آنها در اثر مساعی یکی از وابستگان حق ناشناس

ایشان موسوم به مجدالملک یزدی بوقوع  
مصائب خانواده جوینی رسید، که جاه‌طلبی او بزندگانسی شمس‌الدین

صاحب دیوان برادرش علاء‌الدین عظاملک<sup>(۳)</sup> خاتمه داد. مجدالملک

مذکور در موقعی که هنوز در ابسته به صاحب دیوان بود، رباعی ذیل را

(۱) تاریخ و صاف. طبع بیبانی س. ۶۰

(۲) هفدهم شعبان ۵۶۷۸. = بیست و سوم دسامبر ۱۲۷۹ م.

(۳) در متن انگلیسی بجای علاء‌الدین علاءالملک ذکر شده و اشتباه است.

سروده باو فرستاد :

گفتم که بخدمت تو جاوید شوم      نی آنکه چو سرو آیم و چون بید شوم .  
نومید دلیر باشه و چیره زبان      ایدوست چنان مکن که نوید شوم .

عاقبت در نتیجه سعایت نزد ابا قباخان، مجد الملک موفق شد که آن پادشاه او را با رقیب خود شمس الدین صاحب دیوان در حکومت و عمل شریک نماید، و این حکومت مشترک ایجاد مزاحمتها و تهمت‌های زیاد مابین ایشان نمود. در یک مورد رباعی دیگری نوشته و بصاحب دیوان فرستاد که ذیلان نقل میشود :

در بحرغم تو غوطه خواهم خوردن      با غرقه شدن یسا گهری آوردن  
خصمی تو بس قویست، خواهم کردن      یاری بدان سرخ کنم یا کردن .

و شمس الدین جواب او را به رباعی ذیل داد:

برغو بر شاه چون نشاید بردن      پس غصه روزگار بسایه خوردن  
این کار که بای در میانش داری      هم روی بدان سرخ کنی هم کردن .

مجد الملک عاقبة الامر موفق شد که در ابا قباخان  
تعدیب و تخفیف  
در باره علاء الدین عطا ملک جوینی برادر  
عطا ملک جوینی  
شمس الدین صاحب دیوان سوء ظنی ایجاد

کند، که در نتیجه او را در بغداد توقیف کردند و در شهر گردانیده با شکنجه و عذاب شدید مبالغی گزاف بعنوان اموال دیوانی که بر ذمه او وارد ساخته بودند، مطالبه نمودند. از حسن اتفاق مرگ ناگهانی ابا قباخان، در اول آوریل ۱۲۸۲، ورق را متقلب ساخته و عطا ملک که ممکن بود بمصائب سخت تری گرفتار شود نجات یافت و از محبس خلاصی حاصل کرد، و در اندک فاصله رقیب و خصم او مجد الملک در معرض خشم و غضب عامه واقع شد و خلق بر او شوریده او را ریز ریز کردند و هر عضوی از اعضاء بدن او را بیکدی از شهر های بزرگ

ایران فرستاده عبرت ناظران قرارداداند، و بمناسبت این پاداش و جزای بموقع عطا ملک برای ان دشمن دیرینه خود رباعی ذیل را بنظم آورد:

روزی دوسه سرمایه تزویر شدی      جوینده مال و جاه و توقیر شدی  
اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی      فی الجمله بیک هفته جهانگیر شدی.

لیکن بعد از این حادثه دولت عطا ملک نیز دیر نپائید و بقلیل مدتی بعد از مجد الملک در بهار سال ۱۲۸۳ م. / ۶۸۱ ه. وفات یافت.

وفات عطا ملک جوینی      در ذکر حادثه عجیبی که مربوط به مرگ  
اباقاخان است عموماً مورخین متفقند  
در سال ۱۲۸۳ مییحی      و گویند که: اودریکی از ضیافتها برسم

مغول با اصحاب خاصه خود شرب زیاد نمود. آنگاه احساس ناراحتی و سنگینی کرد، از مجلس برخاسته بیباغ رفت. ناگهان در آنجا فریاد بر آورد که پرنده سیاه بزرگی بر او حمله ور است و بخدام خود امر کرد که آنرا بآتش خود هلاک نمایند. نگهبانان که فریاد او را شنیده بودند بسوی او شتافته لیکر: اثری از آن پرنده نیافتند. و در همان حال که در پی آن میگشتند ابقا را غشوه دست داد که از آن حالت دیگر بهوش نیامد و هلاک شد. (۱)

چند حادثه دیگر هم که از وقایع عهد سلطنت ابقاخان است سزاوار است باختصار ذکر شود:

(۱) ابوالفرج ابن البری در این باب مینویسد: « اما ابقا بلخان فانه توجه نحو بغداد و مناهالی همدان و یوم الاثنین ثانی العید، عمل له شخص فارسی اسمه بهنام دعوه عظیمه فی داره و لیلۃ الثلاثاء تغیر مزاجه و صادریری خیالات فی الهوام (مختصر الدول طبع بیروت ص ۵۰۵) .

تجدید حیات فدائیان اسمعیلیه  
 یکی آنکه فدائیان اسمعیلیه با وجود آنهمه  
 صدماتی که بدست مغول بر آنها وارد آمده  
 بود توانستند که در حدود سال ۵۶۷۰/۱۲۷۱ م.

تجدید حیات نمایند. چهار سال بعد از آن تاریخ موفق شدند که در  
 تحت سرداری پسر آخرین پادشاه خود رکن الدین خورشاه قلعه الموت  
 را باز تسخیر کنند و لکن اندکی بعد اباقا بر آنها استیلا یافته و بکلی  
 آنها را بر انداخت.

دیگر آنکه جنگها و تزاخم داخلی ما بین امرا و شاهان مغول نیز  
 از عهد سلطنت اباقاخان شروع گردید. چنانکه در سال ۵۶۶۳ هـ /  
 ۱۲۶۴ م. مابین دو تن از امرا بنام یوشموت و نوقمای در آقو جنگی  
 شدید بوقوع پیوست. همچنین در سال ۵۶۶۷ هـ / ۱۲۶۸ م. مابین اباقاخان  
 و تکودار خان فرزند جغتای جنگی روی داد، و بعد از آن طرفداران  
 تکودار غالباً ایجاد فتنه و شورش مینمودند. و همچنین بر اراق در خراسان  
 بر سلطان بشورید و لشگریان اباقا بقیادت سرداری شجاع موسوم به  
 سبتای Subutay او را در هم شکسته و فتنه او را بر انداختند، و  
 یکی از شعراء زمان اشاره بهمین واقعه نموده است که گفته:

لشکر عشق ترا بای من آوردم و بس همچو در جنگ بر اراق از هم میران سبتای  
 احمد تکودار؛ یا تکودار خان ۱۲۸۲-۱۲۸۴ م. (۱)

بعد از وفات اباقاخان دو نفر رقیب نامزد سلطنت بودند. یکی  
 برادرش تکودار که بمناسبت قبول مذهب اسلام نام اضافی احمد نیز

(۱) این اسم را تکودار یا تکودار ثبت کرده اند. محققین اخیر تلفظ ارمنی آن  
 تکودار Tangudar را قطعی دانسته اند. رجوع شود بکتاب هوارت ص ۳۱۰



گرفته بود و دیگر پسرش ارغون. اکثریت امرای مغول اولی را ترجیح داده و او را با سلطنت برگزیدند. در نتیجه در تاریخ ماه مه ۱۲۸۲ بلقب سلطان احمد تکوودار بتخت پادشاهی نشست. اولین عملی که از او ظاهر گردید تظاهر او بدیان اسلام بود که مراسلاتی به علمای بغداد<sup>(۱)</sup> و همچنین به قلاوون سلطان مصر نگاشته<sup>(۲)</sup> و در آنها صریحاً اظهار نمود که هم او مصروف حفاظت و نگهداری دین حنیف است و میخواهد که با تمام مسلمانان با صلح و سلم رفتار نماید. نامه او به قلاوون مورخ جمادی الاولی ۶۸۱ هـ / اوت ۱۲۸۲ م. به صاحب دو نفر سفیر مخصوص: قطب الدین شیرازی و اتابک پهلوان، ارسال شده و جواب قلاوون به تاریخ غره رمضان همان سال (۳ دسامبر ۱۲۸۲) صادر گشته است.

هر چند مسلمین از اسلام تکوودار خان احمد

خوشنود بودند و از علائم خلوص عقیدت که

از رفتار او ظاهر میشد رضایت داشتند، مغولها

شکست و اسارت  
و قتل تکوودار خان

برخلاف ناراضی شدند؛ و بالتیجه در سال بعد، ۶۸۲ هـ / ۱۲۸۳ م. توطئه بزرگی از امرای داعیان مغول بر علیه احمد بظهور رسید که میخواستند او را از تخت برداشته و برادرزاده اش ارغون را با سلطنت برگزینند. اگرچه قانقورتای که یکی از عمال مهم آن توطئه بود بایک عده از همدمان او در ۱۸ ژانویه ۱۲۸۶ بقتل و سیاست رسیدند لیکن بعداً ارغون برعموی

(۱) مراجعه شود به تاریخ دهن جلد سوم ص ۵۵۳

(۲) مراجعه شود به تاریخ و صاف طبع بیبی ص ۱۱۳ و تاریخ ابوالفرج ابن

العبری طبع بیروت ص ۵۰۶

خود شوید و عاقبت او را امیر ساخته در ۱۰ اوت همان سال مقبول ساخت  
و روز بعد بتخت سلطنت جلوس کرد .

ارغون خان ۱۲۸۴-۱۲۹۱ م .

اولین اقدامی که ارغون خان پس از وصول  
سلطنت ارغون خان  
باریکه سلطنت نمود آن بود که پسر خود غازان  
۶۸۳-۶۹۰ هجری

خان را بحکومت خراسان و مازندران وری  
و قم منسوب نمود. فرمان ایلخانی ایران بنام وی یکسال بعد از طرف خان  
بزرگ مغول، قوبلای خان، از چین بتوسط آورد و گمایا واصل گردید.

هر چند در انتهای سلطنت احمد تکو دارخان

کو کب بخت شمس الدین محمد صاحب دیوان  
محمد صاحب دیوان

خانواده او که چندی در اتر حیل و دسا س  
مجد الملك رو بزوال بود دوباره اوج گرفت، لیکن بجلوس ارغون ستاره  
اقبال ایشان یکباره غروب نمود. بعد از مرگ تکو دارخان، صاحب دیوان  
از ترس غضب ارغون فرار کرده به قم<sup>(۱)</sup> گریخت که در آنجا فرستادگان  
ارغون او را گرفته و باز آوردند و بالاخره در مکانی موسوم به موئینه  
نزدیک اهر در روز چهارم یا پنجم شعبان ۶۸۳ هـ ۱۶۷۰ یا ۱۷ اکتوبر  
۱۲۸۴ م. بقتل رسانیدند<sup>(۲)</sup>. قبل از آنکه او را بدست جلاد بسپارند

(۱) در بعضی تواریخ فرادخواجه را بقم یا صفهان نگاشته اند و بعضی قومس  
گفته اند که نواحی غربی خراسان است (بسطام دامغان و سنجان)

(۲) در تذکره عرفات العاشقین این قطعه را بخواجه شمس الدین محمد  
نسبت داده که در وقت مرگ خود گفته است والمهدة علیه:

هر تیر که از قبضه تقدیر برون شد  
انصاف فلک بین که در این مدت نزدیک  
کردن چه بود؛ چیست ستاره؛ چه بود مهر؛  
هر ظالم که بر اهل جهان کردم ازین پیش  
کی شایه از آن تیر بندیر حذر کرد  
چه شود بر انگیخت ز بیداد و چه شر کرد  
فرمان خفا بود و حواله بقدر کرد  
پیش آمد و احوال مرا هر چه بتر کرد؛

استفاده بسیار کرده لحظه ای امان خواست. و در آن فرصت قلیل وضو گرفته  
تفألی بقرآن زده سپس مکتوب ذیل را با علمای تبریز نگاشت: « چون بقرآن  
تفأل کردم این آیه آمد: ان الذين قالوا ربنا الله ثم استغوا واتنزل عليهم اللانکه ان  
لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون. باربتعالی چون بنده خویش  
را در این جهان فانی نیکو داشت و هیچ مرادی از او دریغ نخواست که هم در این  
جهان بشارت جهان باقی بدورساند، چون چنین بود **مولانا محیی الدین** و  
**مولانا شمس الدین** و **مولانا همام الدین** و مشایخ کبار را که ذکر هر یک بطویل  
میانجامد و موضوع احتمال نیکیبرد بشارت رسانیدن واجب نبود تا دانند که قطع  
علائق کرده روانه کشتیم، ایشان نیز بدعاء خیر مدد دهند. (۱)

و نیز مکتوب ذیل را که شامل وداع و شهادت نامه اوست بفرزندان  
خود نگاشت (۲):

جماعت اعزه و فرزندان حفظهم الله تعالی سلام و تحیت  
مکتوب صاحب  
دیوان بفرزندانش  
بخوانند و بدانند ایشانرا بودیم بخدای عزوجل  
سپرده آمد، ان الله لا یضیع وادبعه. در خاطر چنان بود  
که مکرملاقات باشد وصیتی کرده آید، چون روزی نبود بآن جهان افتاد، باید  
که در محافظت فرزندان تقصیر نکنند و ایشانرا بر تحصیل علم رغبت دهند، و البته  
نگذارند که گرد صل گردند و با آنچه خدای تعالی روزی کرده باشد بسازند. اگر  
فرزند **اتا بک** و والده اش بولایت روند اجازت است، **نوروز** و **مهعود**  
والده ملازم **بلقاخاتون** باشند. اگر از املاک چیزی مرحمت فرمایند بستانند و  
بدان قناعت نمایند. حرم بزرگ از تبریز کجا: وان رفت؛ هم آنجا باشد بر سر تربت  
ما دو برادران باشد، اگر عادتی در خانقاه **شیخ فخر الدین** توانند بکنند، و  
ایشان نیز آنجا روند. و دیگر **مقومه** هرگز از ما آسایشی نیافت، اگر خواهد شوهر

(۱) تاریخ و صاف ص ۱۴۱ طبع بیبئی

(۲) نص مکتوب را مرحوم براون از نسخه مجمل فصیحی خوانی متعلق باوقاف  
کبک ترجمه نموده است و ما آنرا عیناً از نسخه مجمل فصیحی متعلق بکتابخانه  
شخصی آقای محمد نجفوانی نقل کردیم. (دروغ کتیبه حاشیه صفحه بعد)

آند. فرج و والده با اتابك بهم باشند، زكريا را با املاك تومان شهنشاهی و ديگر مواضع كه به امير تو ما داده ام باز گذارند. ديگر عرف دارند و اكر از املاك چيزی مرحمت فرمايند فيها والاقتاعات نايستند. باری تعالی بر ما رحمت كناد و پرايشان بركت. دد اينوقت خاطر با حضرت ايزدی بود هيمنقدر بيش توانستم نوشت، بنده و آزاد را نيكوراند و بشبها غريب مادا فراموش نكنند. »

در اين واقعه تنها صاحبديوان هلاك نشد بلكه چهارتن از فرزندان اويحيى و فرج الله و مسعود و اتابك بقليل مدتی بعد از او بقتل رسيدند و فرزند ديگرش هرون نيز بعد از آنها رهسپار ديار عدم گرديد .

بر حسب قول صاحب تاريخ و صاف دو برادر و هفت پسر قربانی سبعيت مغولها گشته ، انتقام پدر را بنا بعاتد مألوف از اطفال خرد سال گرفتند كه مبدا زنده مانده روزی در پي كينه تـوزی بر آيند . علاوه بر هلاك اينها، وفات علاء الدين عطاء ملك جويني و بهاء الدين كه در فوق شرح آن ذكر شد نيز جزوی از مصائب وارد بر خانواده جويني می باشد، بطوريكه در اثناء مدت پنج ياشش سال نام اين خانواده وزراء بزرگ بكلی از صفحه تاريخ محو گرديد .

فصيحي در كتاب «مجمل» دوربای ذيل را از شمس الدين نقل

ميكند كه در دقائق آخر زندگانی سروده است :

اي دست اجل گرفته بسای دل من	حكيم تو بگشتم رضای دل من
جان بيشكست ميكنم از دیده و دل	اين بود همه عمر هوای دل من

ايضاً

درنگر ای چراغ جهان گشته	تا ببینی در صد جهان گشته
كشكان زندگان جاويداند	خاصه در دست كافران گشته

واقعه قتل او در سرتاسر ايران ايجاد هاتم و سوگواری عمومی

بقی از صفحه قبل

مختصر اختلافی كه در ترجمه انگلیسی با این اصل ملاحظه میشود ، ماوم نیست كه ناشی از اختلاف دو نسخه اصل است یا در ترجمه تمامی روی داده . همچنین در نسخه موجود مجمل فصیحی این نامه بدون فاصله وصل شده است به نامه ای كه به شایخ تبریز نگاهشته است و در فوق ذكر شد .

نمود، حتی در شهرهایی مانند شیراز که این وزیر بزرگ هیچوقت بدانجا نرفته و فقط اعمال صالحه و صدقات جاریات وی او را معروف ساخته بود خلافتی بعزای مرگ او نشستند. در میان اشعاری که در مرثیه او سروده اند قطعات ذیل نقل میشود:

از رفتن شمس از شفق خون بچکید      مه روی بکند و زهره گیو بیرید .  
شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح      بر زد نفس سرد و گریبان بدرید .

### ایضاً

رسید الحق بشریف شهادت      و زبری کو سراز گردن برافراشت .  
محمد صاحب دیوان که سی سال      چهارا از بسی آفت نکهداشت .  
فلک بین کانچیان نفسی بیازرد      جهان بین کانچیان مردی بنگدداشت .

با وجود اینها در میان مردم اشخاصی بودند که صاحب دیوان را مستحق قتل شمرده و سرنوشت او را پاداش رفتاری که بسلف بدبخت خود مجد الملک روا داشت میدانستند. این نکته در قطعه ذیل که در تاریخ گزیده نقل شده است بخوبی نموده میشود:

جو مجد الملک از تقدیر ایزد      شهادت یافت در صحرای نوشهر  
بمقد صاحب دیوان محمد      که دستور سالک بود در دهر ،  
بس از دو سال و دو ماه و دوهفته      چشید او هم ز دوران شربت فهر .  
نو در دنیا شو بد را خربدار      که داد در ترازو نوش با زهر .

این نکته را نیز باید گفت که سرانجام روزگار کسانی که با تهور و جسارت تقبل خدمت وزارت را در دربار مغول میکرده اند عموماً هلاک و نیستی بوده است، چنانکه بعد از صاحب دیوان جلال الدین سمنانی در اوت ۱۲۹۸ بقتل رسید و بعد از او سعد الدوله یهودی در اواخر فوریه ۱۲۹۱ بهلاکت گرفتار گشت و صدرالدین خالدی که صدر دیوان گیخاتو بود در ماه مه ۱۲۹۸ جرعه هلاک نوشید. و از همه بزرگتر خواجه رشیدالدین فضل الله بود که در ژوئیه ۱۳۱۸ مقتول شد.

ارغون خان در مملکت ایران مدت هفت سال  
 سلطنت نمود (از اوت ۱۲۸۴ تا ماه مه ۱۲۹۱ م).  
 اعزام سفرای متعدد بدربارهای اروپا - مخصوصاً  
 سفارت سال ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ که یکی از افراد آن هیأت اعرامی موسوم به:  
 رابن سوما Rabban Sawma سرگذشت مفصالی از مسافرت خود  
 بزبان سریانی باقی گذاشته، همه نشان میدهند که در زمان ارغون  
 سیاست اباقاخان که در زمان احمد نکودار متقلب شده بود، دوباره  
 تجدید گردیده است. در اواخر ایام سلطنت ارغون، سعدالدوله  
 یهودی وزیر با اقتدار دربار او گردید، این مرد طبیعی یهودی بود.  
 نظر باینکه توطئه‌های بسیار خطرناک بر ضد اسلام با منسوب میداشتند،  
 طرف بغض و نفرت مسلمانان واقع شد. وی اصلاً اهل اُبهر و بعدها در  
 بغداد بطبابت مشغول بوده. یکی از همکیشان او را به ارغون معرفی  
 کرد و بنا بر سخن صاحب تاریخ و صاف اعتماد و توقیر ایباخانرا از  
 آن راه جلب کرده بود که علاوه بر دانستن زبان مغولی و ترکی و ساسانی  
 بکار می‌برد که حرص و آرزوی شاه مغولی را بوسیله انباشتن خزانه او ارضاء  
 میکرد<sup>(۱)</sup> و از این راه خویشتن را در نزد او مقرب ساخت و برای بدست  
 آوردن مال و وجوه دیوانی در بغداد چنان مهارت و لیاقتی بخرج داد  
 که ارغون او را منصب خزانه داری و مستوفی الممالکی مملکت اعطاء  
 فرمود، و از آن روز کوچک دولت ابناء قوم او که تا آن تاریخ در محاق ذلت  
 و مسکنت بودند رو به عزت و استعلاء آورد و در سایه قدرت روز افزون وی  
 غالب مشاغل دولتی و امور مهمه مملکتی را یهودیان عهده دار گشتند،

چنانکه یکی از شعراء زمان در بغداد این قطعه را سروده و ترقی آنجماعت بیان کرده است :

مرتبة لا ينالها فلك	يهود هذا الزمان قد بلغوا
و منهم البشار و الملك	الملك فيهم و المال عندهم
تهو دوا قد تهود الفلك	يا معشر الناس قد تصعت لكم
فمن قليل تراهم هلکوا.	فاتظروا مربة العذاب لهم

جسارت و عداوت سعادالدوله بدین حنیف اسلام پیوسته همراه اقتدار او افزوده میشد تا بجائی که ارغون را بر آن داشت که کلیه عمال مسلمان را از همه مشاغل و مناصب عالیه دواتی، کشوری و لشکری، اخراج کند،<sup>(۱)</sup> و باینهم اکتفا نکرده در صدد بر آمد که دین اسلام را بکلی از میان بردارد .

برای امضای این نیت شوم در خاطر ارغون و سوسه کرد که مقام پیغمبری و رسالت همانا از عرب بمقول منتقل گشته و ایشان از در گاه الهی مبعوث هستند و باید که بیرون نافرمان و منحط محمد صم را مجازات دهند ، و همچنین به ایلخان پیشنهاد کرد که کعبه را دیگر بار معبد اصنام سازد، و اهل اسلام را بمبادت اوثان الزام کند. سپس در بغداد سفائی جنگی یار است که به مکه حمله نماید و یکی از همکیشان خود را موسوم به خواجه نجیب الدین کحال به خراسان گسیل داشته و صورتی از اسامی دویست نفر اعیان و دولتمندان آنجا را باو داده و او را برقتل آنها مأمور ساخت . همچنین صورتی دیگر که متضمن اسامی هفده نفر از ائمه و اکابر شیراز بود برای همین مقصود نزد شمس الدوله یهودی فرستاد . صاحب تاریخ و صاف میگوید :

حکایات کرده‌اند که ارغون خان در مبادی جلوس بر سریر سلطنت کار قتل را کاره بود، چنانکه روزی نظر بر کثرت ذبایح اغنام انداخت و در کمال رقت قلب فرمود که چندین حیوان بیگناه را برای لذت شکم عرضه هلاک کردن از لوازم قسوت و رذائل اخلاق ذمبه تواند بود. علیهذا وزیر و مشیر پیوسته بتحسین مستقیح و مستکره او اشتغال داشت و میگفت، گلزار دولت را باغبان وار ازخار انکار پیراستن و مشارب مآرب را از قاذورات محذورات مصفی داشتن، از مقتضی کیاست و فراست باشد. و خود ترک شرمعاندان که واسطه انخزال ملک و مال و داعیه زوال رونق سلطنت اند چگونه و چون نکنند... از سوسه و اغواء او دل ایلخان بر قتل بی خطا چون غمزه خوبان ختن حریص شد، تا غایتی که باندک توهمی یا بسبب مختصر جریمتی صد جان را بر باد میداد. هر آینه مخالطت جلیس السوء و معاشرت اشرار همین نتیجه دهد. (۱)

مرض ارغون      لیکن در همان اوان که نفوذ قدرت سهدالدوله  
و هلاک او      بمتنهای کمال رسیده و مقاصد سوء او در شرف  
انجام بود، ارغون در شهر تبریز بمرضی شدید  
مبتلی شد. سهدالدوله که بخوبی میدانست بعد از سلطان دوام و بقائی  
نخواهد داشت، گرفتار آلام و هموم گردید و از خدمت او آنی منفک  
نمیشد و از اداء خیرات و میرات لحظه‌ای قصور نمی ورزید، چنانکه  
سی هزار دینار بفقراء بغداد و ده هزار دینار بدرویشان شیراز بذل  
کردند. همچنین بسیاری از مجوسان را آزاد ساخته از اعطای صدقات  
ذره‌ای فروگذار نکرد. بعضی از پیشوایان دینی مغول گفتند که: این بیماری



متممادی و مزمن سلطان همانا بعلت قتل شاهزادگان مغولی است، مانند قرانقای و هولاجو و جوشکب و غیره. بعضی دیگر بر این عقیده شدند که یکی از همخوابگان سلطان او را مسحور ساخته است.

سلطان ایداجی را که بر تحریک و تشویق پادشاه بریختن خون شاهزادگان مغول متهم بود بکفاره آن گناه بیاسا رسانیدند.<sup>(۱)</sup> همچنین توقچاق خواهرزاده جوشکب را که به جادو کردن سلطان مورد سوء ظن بود بقتل آوردند، لیکن از هیچیک از این اعمال حال سلطان را بهبودی دست نداد. در اواخر فوریه ۱۲۹۱ م. بیماری او چنان شدت نمود که هیچکس جز جوشی و سعدالدوله بدرگاه او راه نداشت. عاقبت سعدالدوله که از شفاء او مأیوس گشت پنهانی رسولانی چند بنزد غازان فرستاده او را آگاه ساخت که هنگام طلب تخت سلطنت رسیده است، باید بمحض اینکه ارغون نفس آخر را در کشید آماده پادشاهی باشد. لیکن این تدابیر او را از دست دشمنانش نجات نداده چند روزی قبل از آنکه ایلخان وفات نماید او را هلاک ساختند و این واقعه در ۹ مارس ۱۲۹۱ مطابق سلخ صفر ۶۹۰ اتفاق افتاد.<sup>(۱)</sup>

مرگ سعدالدوله گویا اشارتی بود که در سرتاسر مملکت تعذیب یهودیان بلوای عام علیه یهودان بر پا گردد. اموال ایشانرا غارت کرده، ابدان ایشانرا طعمه شه شیر ساختند. در بغداد بتنهائی متجاوز از یکصد نفر از زعماء آن جماعت بقتل رسیدند. شرح فنا و استیصال یهودیان را امام زین الدین علی بن صاعد واعظ دمشقی در قصیده ذیل بهمان بحر و قافیه قطعاً قبل (تاریخ و صاف ص ۲۴۷) برشته نظم کشیده است:

(۱) رجوع شود بتاریخ هوارت ص ۳۴۵

هذى اليهود التروود قد هلكوا  
 وافتضحوا في البلاد وانتهكوا (١)  
 و بالعصام العقيل قد سبوا  
 وارتكبوا الدويقات وانتهكوا  
 من بعد مافى زمانهم ضحكوا  
 فامتلات بالعجاجم السكك  
 و بالحريم العرام قد هتكوا  
 دار بكم في حباله الشرك  
 صادقكم في الخيلة الشبك  
 و اتم شر امه تركوا  
 فضل ذلك الايباب و النسك  
 جماعة في البلاد قد فتكوا  
 و قد علاه الفتام و الصهك  
 الى جعيم ظلامها حلك  
 وفي الحديد المديد قد سلكوا  
 ثم اتل يا ذالبيان كم تركوا (٢)  
 ذلك الهمام الحلال الملك  
 و ما عليه بذلك درك  
 لما رآهم بسهمه فتكوا  
 ذلك الولي المؤيد الملك (٣)  
 دانت له في بغارها السكك  
 جنان خلد بزينها البرك  
 >تهودوا قد تهود الفلك<

نعد من دار باسمه الفلك  
 و قارن النعس سمه دولتهم  
 و شنت الله شمل ملكهم  
 كم حكوا في البلاد، لاحكوا  
 ابكاهم الله عاجلا اسفا  
 سقام العتف سارة عشن  
 واستخلصوا المال من ديارهم  
 يا امة الكفر والضلال لقد  
 يا اخبت الطير يا بقات لقد  
 فاتم شر امه سلفت  
 عيتم العجل دون خائفكم  
 مهذب (٤) هذبوا بقتله  
 لما راوا رأسه بطاف به  
 فمجل الله روح خيرهم  
 ففي العذاب الذاب قد سجنوا  
 فاعتبروا سادسى بمصرعهم  
 طناجر (٥) هد ركن عزمهم  
 ابادهم عنوة بصارمه  
 اشارة الشيخ فيهم ظهرت  
 جمال دين الاله سيدنا  
 الزاهد العابد الخضوع لس  
 هجوتهم- انتفى بهجوتهم  
 دغما لن قال في قصيدته

(١) همام است بعد الدوله يهودى

(٢) - اشارة است بهذب يهودى كه از رجال آنجماعت بوده او نیز در آن حادثه بقتل رسید .

(٣) - اشارة است بآية شريف كم تر كوا من جنات وعيون، سورة مبارک ٤٤ آية ٢٤

(٤) - طناجر همان طوغاچار نويان است از امراء مغول كه بقتل اسقف يهوديان برخاست .

(٥) - سدوح: ملك الإسلام جمال الدولة والدين- بزعم براون جمال الدين معدد بن سليمان النقيب القديسى، متوفى بسال ٦٩٨ هجرى.

## گیخاتو - ۱۲۹۱ - ۱۲۹۵ م.

پس از ارغون برادرش گیخاتو جایگزین او شد. مراسم تاجگذاری او تا چهار ماه و نیم بعد از فوت ارغون یعنی تا ۲۲ ژوئیه ۱۲۹۱ م. بتأخیر افتاد.

در انشای این مدت با آنکه طوغاجار نویان و

سایر سرکردگان مغول بنا کمال شتاب برای ممالک مختلفه محروسه حکامی گماشتند، معذک

سلطنت  
گیخاتو خان  
۱۲۹۱ - ۱۲۹۵

اختلال و هرج و مرج در اطراف ملک روزافزون

شد. از آنجمله افراسیاب از خانواده اتابکان لرستان موسوم به هزاراسب، که از اواسط قرن دوازدهم مسیحی در لرستان فرمانروا بودند، شورشى نابهنگام و بی نتیجه نموده و چندی نیز شهر اصفهان را مسخر داشت.

گیخاتو که بنا بر سخن مؤلف حبیب العیر سخی ترین اولاد هلاکو

بود، صدرالدین احمد خالای زنجانی را که به صدر جهان ملقب و

معروف است، بوزارت برگزید. این پادشاه و این وزیر

هر دو بالطبع بوالهوس و مسرف بودند و مخصوصاً

گیخاتو لذا ذنفسانی را از اقسام شهوات بحد افراط

طلب میکرد. از اینرو اندکی بر نیامد که خزانه

دولت تهی گردید و به وجوهات احتیاج و ضرورت مبرم حاصل گشت. صدر

جهان رفع تهیدستی را تدبیری اندیشیده و «چاو» یا پول کاغذ را، که در مملکت

چین رایج و متداول بود، خواست در ایران نیز رواج دهد. برای این مقصود

کارخانهای چند برای ساختن چاو در جمله شهرهای مهم برپا کردند، و قوانین

صفت شهوت رانی  
و بوالهوسی  
گیخاتو

سخت مقرر داشتند که بر طبق آن استعمال فلزات قیمتی را تا سر حد امکان منع و دفعن کردند. تفصیل نشر این پولهای کاغذ که در آن عهد متداول گردید، در متن تواریخ آن زمان مخصوصاً تواریخ و صاف بدست ما رسیده است<sup>(۱)</sup> این اوراق عبارت بوده است از قطعاتی مربع مستطیل که چند کلمه بخط ختائی بر آن نوشته و بر بالای آن از دو طرف «لا اله الا الله، محمد رسول الله» نگاشته و بر پایین آن نام نویسنده یا رسام آن و هم چنین قیمت آن را (که از نیم درهم تاده دینار بوده) در دایره ای در میان آن رقم ساخته بودند و این چنین در قلم آورده که: «پادشاه جهان در تاریخ سنه ثلاث و تسعين و ستمائة (۱۲۹۴ م.) این چاو مبارک را در ممالک روانه گردانید، تغییر و تبدیل کننده را بازن و فرزند بیاسا رسانیده مال او را جبهه دیوان بردارند.» و احکامی نیز به شیراز و سایر بلاد ایران فرستادند که در آنجا شرح منافع این پول رایج جدید را ذکر کرده و سؤالات و اعتراضات فرضیه بر آن وارد کرده و جواب داده بودند و اظهار داشته که:

«چاو اگر در جهان روان گردد رونق ملک جاودان گردد.»

فقر و فاق و ضرر و مسکنت از میان خلایق مرتفع شود. و حکم نمودند که هر گاه چاو مندرس و فرسوده شود. بچاو خانه برند و هر ده دینار رابه نه دینار چاو مجدد ستانند.

حکم رواج چاو در تبریز در ماه ذی القعدة ۶۹۳ ه. / سپتامبر - اکتبر ۱۲۹۴ م. سمت صدور یافت، لیکن در فاصله سه روز بازارهای تبریز بسته شد و عمل تجارت بکلی موقوف و معطل گردید، زیرا که طلا و نقره را از جریان باز گرفته بودند و چاو را هم هیچکس قبول نمیکرد، در این

امر خشم و غضب عامه بیشتر متوجه شخصی بنام عزالدین مظفر بود؛ چه او را مسبب ایجاد و شیوع پول کاغذی دانسته و بالتیجه مردم او را دشمن میدانستند، و اشعاری نیز در هجو او ساختند که از آن جمله قطعه ذیل است :

تو عز دینی و ظل جهانی	جهان را هستی توییست در خود
از آن کبر و ملسان و یهودی	بس از توحید حق - والله اکبر
همیخوانند از روی تضرع	بنزد حضرت دادای داود
خدا با بر مراد خویش هرگز	مبادا در جهان بکدم مظفر .

(۱) نظایر این اختلال در شیراز و سایر بلاد معظمه مملکت مانند لغو چاو تبریز بوقوع پیوست، و عاقبت کار در نتیجه اظهاراتی که امراء مغول و دیگران برخلاف پول کاغذی نمودند، گیخاتو ناگزیر شد چاو منفور را متروک سازد، و آن اسلوب وجه کاغذی را که بجای اصلاح و تعدیل بحران مالی بردخامت و شدت آن افزوده بود، بکلی لغو و قدغن فرماید.

توهین گیخاتو اندکی بعد از این واقعه گیخاتو در یکی از مواقع طیش و مستی، که او را عادت دیرینه بود، به پسر عم خود تسوهینی شدید کرد و یکی از حواشی خود را امر فرمود تا او را بزنند. بامدادان که از آن حالت بهوش آمد از این عمل نادم و پشیمان گشته سعی بسیار نمود تا بوسیله اعطاء مال و ابراز احترامات از او دلجوئی کند، بایندو از فرط حزم و احتیاط خشم خود را در آنوقت

(۱) چاو - لغت چینی است و از این تاریخ در زبان فارسی استعمال شده این بین یک قرن بعد همانرا در بیت خود بکار برد - و گفته ،

روان شد خود از موکب شیخ عهد      دهی نادوان مانده مانند چاو  
 و در زمان آن کلمه را به « چاپ » تبدیل کرده و بمعنای « طباعه » بکار می برند.

مخفی داشت. لیکن اندکی بعد به تحریک بعضی از امرای ناراضی مغول علناً بر گیخاتو شوریده و عاقبت سردار لشکر گیخاتو - طوغاجار بر او خیانت کرد و او را اسیر و تسلیم بایدو کرد و روز پنجشنبه ششم جمادی الثانیة ۶۹۴/هـ. ۲۳ آوریل ۱۲۹۵ م. در صحرای مغان او را بکشتند.

بایدو خان - ۶۹۴/هـ. ۱ آوریل - اکتوبر ۱۲۹۵ م.

بایدو اندکی بعد از حدوث آن وقایع در همدان در مجلس عیش و انبساط بوسم مغول به سلطنت نشست. <sup>(۱)</sup> سپس طوغاجار را منصب امیرالامرائی داد، آنگاه وزیر سابق صدر جهان را از رتبه وزارت معزول فرمود، و بجای او جمال الدین دستجردانی را منصوب کرد. بایدو از شاهد سلطنت کام دلی حاصل ساخت، زیرا که ششماه بعد از جلوس مغلوب لشکر غازان پسر عم خود و فرزند ارغون گشته و بنا بقول میر خوند صاحب حبیب السیر « از همان شربتی که به گیخاتو چشانیده بود، جامی لبالب در کشید. » <sup>(۲)</sup>

غازان خان ۶۹۴-۷۰۳ هـ.

۱۲۹۵ م - ۱۳۰۴ م.

سال جلوس غازان نبیره بزرگ هلاکو بر تخت سلطنت ایران خط فاصل غلبه مجدد اسلام را برت پرستی مغولان رسم مینماید و ابتدای تجدید حیات و استقلال سیاسی ایران میباشد. این پادشاه در ۴ دسامبر ۱۲۷۱ م/ ۵۶۷۰ هـ متولد شده و هنگامی که زمام امور دولت را بدست گرفت

(۱) حبیب السیر جلد ۳ جزء اول ص ۴۹

(۲) حبیب السیر جلد ۳ جزء اول ص ۴۹

جوانی بیست چهار ساله بود. در سن هفت سالگی جد خود ابا قاسم خان را در همه شکارها مصاحب بود، و در ده سالگی پدرش ارغون او را در تحت اتابکی و پیشکاری امیر نوروز، حکمران خراسان کرد. امیر مذکور فرزند ارغون آقا است که سی و نه سال در ولایات مختلفه ایران بامر چنگیز خان و اعقاب او حکمرانی نموده است. این امیر که خود قبول دیانت اسلام کرده بود، غازان را نیز بقبول مذهب حنیف ترغیب میفرمود. و در ابتداء جنگ و نزاعی که با رقیب خود باید و داشت، از او عهد گرفت که هر گاه خداوند فتح و ظفر را نصیب او فرماید، بدین اسلام ایمان آورد. چون این مقصود حاصل گردید، او هم بفرمود خود وفا کرده و در تاریخ چهارم شعبان ۶۹۴ هـ / ۱۹ ژوئن ۱۲۹۵ م. مسلمان گشته با هزار نفر مغول همگی در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ الاجل سعدالدین الحموی<sup>(۱)</sup> بدین اسلام درآمدند، و پس از آن نیز غازان از شرائط مجاهده و کوشش در ترویج مذهب جدید خود فروگذار نکرد. بعد از چهار ماه که از آن تاریخ بگذشت، امیر نوروز را اجازت فرمود تا جمله کلیساها و کنیسه ها و بتخانه ها را در تبریز خراب کند. همچنین سکه جدیدی امر بضرع فرمود که در آن آیات اسلامی و کلمه شهادتین را نقش کرده بودند. و در ماه مه ۱۲۹۹ فرمانی صادر فرمود و ربا خواری را چون مخالف آئین محمدی است منع کرد. و در تاریخ نوامبر ۱۲۹۷ امرای مغول بجای کلاههای تتری همه عمامه بسر گذاشتند.

(۱) - حبیب السیر و دولتشاه شیخ سید الدین ابراهیم ذکر کرده اند، ولی مجمل فصیحی شیخ ابراهیم جوینی ثبت نموده است.

با همه این احوال عده زیادی از طبقات شاهزادگان  
 دامراء مغول بودند که عمل غازان را نپسندیده  
 قدیم مغول  
 در مقام خلاف بر آمدند. بهمین جهت در ابتدای

سلطنت غازان شورشها در سائسی چند بظهور پیوست که همه بی نتیجه و عقیم  
 ماند و بشدت جلو گیری شد. در اثنای یکماه بنا بقول صاحب حبیب‌الیر  
 بیش از پنج تن از شاهزادگان وسی و هفت تن از امراء مغول بحکم غازان  
 و امیر نوروز عرضه تیغ هلاک گشتند<sup>(۱)</sup>. عاقبت نوروز نیز مورد سوء  
 ظن سلطان واقع شده و بادصف این همه خدمات که کرده بود متهم به  
 توطئه با پادشاه مصر شد. هر چند به هرات گریخته و بملک فخر الدین  
 کورت پناه برد، ولی عاقبت گرفتار گشته و بقتل رسید. اندکی بعد از آن صدر  
 جهان و جمال الدین دستجردانی و برادرش قطب جهان بیاسار رسیدند.<sup>(۲)</sup>

بعد از آنها مورخ و طیب معروف خواجه رشید الدین فضل الله صدر اعظم  
 ممالک ایلخانی شد. غازان پادشاهی شدید العمل بود. سلطنت او بطوریکه  
 سرهنری هوارت اشاره میکند سرتاسر مملو از ذکر سیاست ها و  
 خونریزیهاست، و دهمن نیز میگوید: «بندرت صفحه ای از کتاب رشید الدین  
 در قسمت سلطنت غازان میگذرد که اشاره به قتل و اعدام یکی از ارکان  
 دولت ننماید.»<sup>(۳)</sup>

جنگ مصر  
 يك قسمت عمده ایام سلطنت غازان در جنگ با مصریان  
 سپری شد. قتال نخستین او که در سال ۱۲۹۹-۱۳۰۰ م.  
 در مجمع المروج نزدیک حمص اتفاق افتاد، با آنکه تعداد لشکریان مصر سه

(۱) حبیب‌الیر جلد ۳ جزء اول ص ۸۱ و نیز رجوع شود بتاریخ هوارت

جزء ۳ ص ۲۶۴

(۲) رجوع شود بتاریخ هوارت جزء ۳ ص ۴۲۱



بلکه چهار برابر بود، معذک بشکست ایشان و فتح مغول خاتمه پذیرفت و مدت یکصدروز شهر دمشق و نواحی شام بدست لشکریان غازان افتاد و نام او را در خطبه میخواندند. با وجود آنکه فرمانی مبنی بر تأمین اموال و نفوس در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۲۹۹ م. صادر فرمود، معذک مملکت شام از قتل و غارت مغول خسارت کلی یافت. در زمستان سال بعد (۱۳۰۰-۱۳۰۱ م.) غازان باز برای تسخیر شام لشکر آراست، ولی بواسطه سرمای زمستان و سیلابهای شدید ناگزیر به عقب نشینی گردید. سال بعد در ماه مه نامه ای بسلطان مصر نگاشت، و جواب آن که در اکتوبر نوشته شده بود بوسیله ایلچیان و سفراء او در ماه دسامبر ۱۳۰۱ بدست ایلخان رسید<sup>(۱)</sup>. پس از یکسال و اندی، یعنی در آخر ژانویه ۱۳۰۳، غازان باز برزم مصریان حرکت کرد و بعد از آنکه از رود فرات گذشته به کربلا فرود آمد، نظر بتمایل قلبی که بمذهب شیعه داشت آن وادی مقدس را زیارت کرده بآن بقعه مبارکه هدیه های شاهانه گذراند. در منزلگاه بعد که به عانه موسوم بود صاحب تاریخ و صاف که مورخ درباری بود سه جلد تقدیم کتاب تاریخ اول تاریخ مذکور را (که جمعا شامل بر پنج مجلد در ۱۴۰۴ م. است) و در آن ایام برشته تالیف در آورده بود، و مادر این کتاب از آن مطالب بسیار نقل کرده ایم، بنظر پادشاه عرضه داشت. پس از آن غازان با سپاه خود مقداری طی راه فرموده پیش راند، لکن دوباره بازگشته و از فرات بگذشت و منتظر شد که نتیجه جنگ کشف را که به دوروزه راه در مغرب اردبیل واقع است، معلوم کند.<sup>(۲)</sup>

(۱) رجوع شود بتاریخ هواردت ص ۴۵۸

(۲) همان کتاب ص ۴۶۷

در این جنگ، برخلاف جنگ سابق، لشکر مغول  
 هزیمت مغولان  
 انهزام یافت و مصریان در تاریخ مارس  
 در مرج الصفر  
 ۱۳۰۳ م. ۷۰۲/۵ ه. در موضعی که بقرب دمشق

موسوم به مرج الصفر است مغولها را بکلی درهم شکستند. بشادمانی این فتح  
 لشکر مصر در سرتاسر ممالک مصر و شام مخصوصاً در شهر قاهره جشنها  
 گرفتند، خانه‌ها را چراغان و شهر را آئین بستند، خلق از دحام کرده  
 ورود سلطان را با سپاه مظفر و فیروز او استقبال نمودند. ۱۶۰۰ نفر اسرای  
 مغول که بگردن هر یک سربکی از کشتگان مغول آویخته بود و هزارها سر  
 مغول دیگر را بر سر نیزه در عقب کوسهای بزرگ جنگی آنها همه با پوستهای  
 دریده به شهر آوردند<sup>(۱)</sup>. آندوه غازان از این شکست درست برابر بود با  
 شادمانی سلطان مصر. ویرا این تأثر خاطر افزوده گردید وقتی که  
 نامه‌ای بر از طعن و شماتت از حریف غالب باو رسید و او را سخت پزمان  
 ساخت<sup>(۲)</sup>. سرداران و امراء مغولی را که مسؤل این هزیمت فاحش  
 بودند در تحت عقوبتهای شدید کشید. و معلوم میشود که از اثر این  
 انقلاب بخت و این افول طالع که بر لشکر غازان روی داد، همچنین  
 دسائس و خیمی که در داخله علیه او شروع شد و سعی میکردند که او  
 را از تخت بردارند و آلافرانک بر سر گیخاتو را بجای او بنشانند، اینها  
 همه صحت مزاج او را منحرف ساخته و بالاخره در ۱۷ ماه مه ۱۳۰۴ م./  
 ۷۰۳ ه. در ابتدای سی و دو سالگی وفات یافت.

بمرگ او در سرتاسر ایران مردم عزادار و سوگووار شدند. و این

(۱) همان کتاب ص ۴۷۴

(۲) همان کتاب ص ۴۷۶

ماتم ظاهراً از روی اخلاص بود چه. غازان مذهب اسلام را بمکانتی که قبل از حمله چنگیز خان داشت اعاده داد و بت پرستی را برانداخت و هرج و مرج را با تنظیم مبدل فرمود. با وجود کمال شدت و صلابت که داشت بامقایسهٔ اخلاق غازان بسابقین و اسلاف خود دارای قلبی رؤوف بود، و مشهور بود که از ریختن خون، جز در موارد ضروری لازم، اجتناب دارد. علاوه بر آن حامی با سخاوت علم و ادب بشمار میآمد، و همچنین نسبت بفقر او مردمان صالح نیکو کار بود و وجود و بخشش بسیار می فرمود. هر چند ظاهری زشت و حقیر داشت، لکن در همه حال شجاع و در هر موقع ثابت قدم، و دارای فهم و فراست بود.

**عنایت او بعلوم** این پادشاه از یکطرف توجه مخصوصی بصنایع ظریفه و حرف و علوم طبیعی و بالاخصتصاص بفن معماری داشت، و از جهت دیگر نسبت بعلوم هیأت، شیمی، معدن شناسی ذوب فلزات، علم النبات و امثال آن نیز عنایت خاصی مبذول می فرمود، و هم چنین در علم تاریخ و علم انساب مفعول دارای بصیرت و اطلاع بود. علاوه بر زبان مغولی که لسان قومی و ملی او بود، کم و بیش بالسنة فارسی، عربی، چینی، تبتی و کشمیری آشنائی داشت، و از قرار مذکور لائین نیز میدانست. راجع بملل اروپا نیز بیش از اسلاف خود اطلاعات داشت و آنرا بوسیله سفراء متعددی که از طرف ملل مختلفه فرنگستان بدربار او در آذربایجان آمده بودند، کسب کرده بود؛ و بطوریکه هوارت در کتاب خود میگوید (ص ۴۸۷): غازان کتاب جاهع رشیدی تألیف مورخ بزرگ رشید الدین را که در اواخر عهد سلطنت او سمت صدارت یافت، نیز گاه بگماه مطالعه می فرمود، مثلاً میدانست که اسکاتلند خراج گزار

انگلند است و در خاک ایرلند مار وجود ندارد<sup>(۱)</sup>. سفارت‌هایی که  
بدربار غازان آمده بودند از چین و هندوستان و مصر و اسپانیا - که سفیر  
آن موسوم به سولیورو بارسلونا Solivero Barcelona و انگلستان  
که سفیر آن موسوم به ژنوفری دولانگلی Geoffrey de Langley - و  
همچنین بسیاری ملل دیگر بودند.

تمایل غازان باصول  
مذهب شیعه  
اسلامیت در غازان بنیانی محکم داشت، بعلاوه  
تمایل نمایانی نسبت به شیعه و اصول عقاید  
آنان بروز میداد.<sup>(۲)</sup> و بطوریکه ذکر کردیم

حرم مبارک کربلا را بهدایا و تحف خود مزین و غنی ساخت. هم چنین  
روضه امام هشتم علی بن موسی الرضا ع در مشهد نذور و موقوفاتی  
تقدیم کرد. این ایمان و عقیده او تا چه درجه به خلوص عقیدت قلبی و باطنی،  
وی ربط داشته یا اینکه معلل بعلم سیاسی بوده است، بزرگ مسأله ایست قابل  
بحث. در هر حال مسلمانی او برای ایران نعمت و سعادت بی بزرگ شمرده میشود.  
زیرا که حکومت شدید و باقساوت برای رعایا و تبعه بدبختی و محنتی  
است، خاصه اگر طبقه حاکمه از نژادی اجنبی و بیگانه نیز باشد. و این  
بدبختی و محنت افزون تر و شدیدتر میشود هر گاه زمامداران دارای دین  
و آئینی مخالف یا دشمن مذهب و کیش رعیت و زیردستان باشند. ازینرو  
سلطنت ظالمة مغول تا زمان غازان باقساوت ترین نوع حکومت در جهان  
بود که بواسطه تبدیل مذهب سلطان صورت آن کاملاً تغییر کرد.

هوارت در تاریخ خود میگوید: « وقتیکه غازان مسلمان شد

رجوع شود به نهضة خطی جامع التواریخ

(۲) رجوع شود بجائز الدؤمین قاسی نورالله شوشتری - مجلس ششم -

ملوک شیعه.

ارتباط خود را با خان بزرگ مغول در اقصای شرق منقطع ساخت ، چه تا آن تاریخ ایلیخانان مغول زیر دست و تابع خاقان مغولستان و چین شمرده میشدند. ولی از آن وقت ایشان مستقل گشته و بالطبع عباراتی که در سکه ضرب می نمودند نیز تغییر کرد<sup>(۱)</sup>. از این تاریخ ببعد تفوق راهبان بودائی و دشمنی<sup>(۲)</sup> بر علماء اسلام موقوف شد. معبد ها و بتخانه های ایشان بمدارس و مساجد تبدیل یافت ، علوم اسلامی که از جهاتی غنی و توانگر و از جهاتی دیگر فقیر و ناتوان بود دوباره مورد احترام و تشویق واقع گردید ، همچنین مقدمات آسایش و عمران که برای بهبود اوضاع تبعه مظلوم و مقهور ایلیخانان مغول لازم بود ، فراهم گشت. غازان گرچه سخت و شدید العمل و حتی در بعضی مواقع قسی القلب بود ، لیکن از جمله اسلاف خود بیشتر بحقیقت و وظیفه جهانبانی و رعایت حق زیردستان و رعایای پی برده بود ، و برای اینکه این تکلیف و وظیفه خود را اجرا سازد وسائل عملی اتخاذ میکرد.

از آنجمله وقتی اکابر کشور و لشکر را مجتمع ساخته بآنها خطاب فرمود و گفت: «ایزد تعالی از آن جهت مرا برمسند خلافت نشانده است که امتثال فرمان انان یا مرم بالعدل والاحسان نمایم ، و بر من واجب است که حق گویم و طریق حق بویم ، مجرمان و ابدان بجزاء اعمال ایشان رسانم و مخلصانرا بیزید انعام واحسان شاد گردانم. و بدانید که من سخت از چگونگی احوال شما تفتیش می نمایم و پیوسته کردار و رفتار شما را منظور دارم که بواسطه صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی

(۱) هوارث ص ۴۸۶

(۲) شن- یعنی بت پرست است «لغة الفرس - اسدی» چنانکه رودکی گوید:  
بت پرستی گرفته ایم هه این جهان چون بت است و ما شنیم  
این کلمه اصلاً از لغت سانسکریت «شارا مادام» گرفته شده که لقب راهبان بودایی است. و در خراسان و ماوراء النهر که وقتی مذهب بودایی رواج داشته استعمال میشده است.

د بدی بجای آدم...» (۱)

شرح اصلاحاتی که غازان در امور مملکت بعمل آورد از قبیل طرز جمع آوری مالیات دیوانی ، منع ازاجحاف و تعدی کارگزاران درازت ، جلوگیری از هوس رانی و شهوت پرستی امراء مغول ، ایجاد امنیت و اعتماد عمومی که بواسطه فقدان آن شهرهای آباد خراب و ویران شده بود ، و بالاخره اصلاح اقتصادی مملکت و بآن صورت سالم و صحیحی دادن . اینها همه اقدامات آن پادشاه است که در اینجا طول کلام در باره آنها بيموقع میباشد ؛ چه این موضوع را مفصلاً هوارث در کتاب تاریخ کبیرخود شرح داده است (۲) آغاز دوره جدیدی موسوم به عصر ایلخانی یا غازانی که در تاریخ ۱۳ رجب ۷۰۱ هـ / ۱۴ مارس ۱۳۰۲ م . شروع میشود ، بیشتر از آن وقت است که وضع اقتصادی و مالی مملکت از بی نظمی و اختلالی که در آن روی داده بود بهبود یافت . همچنین مساعی غازان را در جلوگیری و منع از فحشاء و منکر نباید فراموش کرد که هم از این اعمال ناشایست که در میان مردم در آن تاریخ شیوع داشت جلوگیری فرمود و هم رفتار او برای هموطنانش در آن زمان نمونه و سرمشقی اخلاقی گردید .

بقعه غازان  
و موقوفات آن

سلاطین مغول بنا به عادت دیرین ملی خود  
همواره سعی میکردند که مدفن خود را از همگان  
مخفی و مستور نگاهدارند. غازان بر خلاف

(۱) حبیب السیر ج ۳ ص ۵۴

(۲) حوادث ص ۴۸۷ - ۵۳۰

ایشان مکان مقبره خود را قبلاً تعیین فرمود و برای بنای بقعه و گنبد مباحثی گزاف صرف کرد، و در گرد آن خانقاهی برای صوفیان، و مدرسه‌ای برای طلاب شافعی و حنفی و همچنین مریضخانه و کتابخانه و رصدخانه و دارالعلم در آنجا دایر فرمود، و نیز منزلی برای سادات و سقاخانه و سایر ابنیه عمومی در آنجا برپا کرد، برای حفظ و بقای این مؤسسات ندور و موقوفات بسیار که سالیانه متجاوز از صد تومان یا یک ملیون مسکوک طلا عایدات آن می‌شد بر آن‌خاص فرمود، و برای نگاهبانی این موقوفات اهتمام لازم مبذول داشت چنانکه از هر گونه تفریط و تضییع مصون بماند. کردا گرد این آرامگاه و ابنیه عمومی و اطراف آن بقدری آبادی شده که شهر غازانیه<sup>(۱)</sup> را بوجود آورد و آن شهر در عظمت با تبریز برابری و در زیبایی بر آن فزونی یافت.

الجایتو - خدا بنده ۷۰۴ - ۷۱۵ هـ - ۱۳۰۵ - ۱۳۱۶ م.

لقب الجایتو ، بعد از غازان، برادرش الجایتو، پسر دیگر ارغون،  
 در ۳۱ ژوئیه ۱۳۰۵ م. به تخت سلطنت نشست  
 شاه خربنده و ملقب به الجایتو، محمد خدا بنده گردید.  
 در آنوقت بیست و چهار سال از عمر او می‌گذشت. در زمان کودکی  
 بر حسب میل مادرش اروك خاتون غسل تعمید یافته بنام نیکولاس  
 دین مسیح گرفت، لکن بعد از آن بترغیب زوجه‌اش که در ابتدای عهد  
 شباب با او مزاجت کرده بود بدین اسلام درآمد.

(۱) غازانیه که به شب غازان موسوم است، در جواد تبریز قرار دارد و اکنون آثار خرابه‌های آن باقی‌دکم و بیش دیده میشود.

در جوانی عنوان عجیبی بر او نهاده و خربنده‌اش لقب دادند، ولی بعد از آن این اسم تغییر کرد و خدا بنده لقب یافت و رشیدالدین وزیر در دیباچه جلد اول تاریخ بزرگ خود قطعه ذیل را در باب این لقب مضحک سروده و از آن تسمیه توجیهی کرده است:

<p>فکر میکرد ساعتی بنده که از آن غافل است خواننده کای هوا خواه شاه فرخنده که بشاه است سخت ذینده بک یک حرف «شاه خربنده» «سایه خاص آفریننده» که بقصد هر دو مانده بده و پنج گوهر آکنده بر در گنج ایزد افکنده جمع شد خاطر پراکنده شاه خربنده باد پاینده از سپهر دوام تابنده .</p>	<p>«دوش در نام شاه خربنده که مکر معنی در این اسم است اندرون حرم بگوش آمد معنی در حروف این لفظ است عقد کن از ره حساب جمل تا بدانی که هست معنی آن نه حروف است آن پانزده این گویی آن نه حروف چون صدق است یا طلسمی است این همایون اسم سر این اسم چون بهمانتم کردم ادراک معنی و گفتم: آفتاب جلال سلطنتش</p>
---	--

شرح قطعه فوق آن است که هر گاه بحساب جمل نه حرف «شاه خربنده» را معلوم داریم عدد ۱۱۶۷ بیرون می‌آید که مساوی است با عدد مستخرج از ۱۵ حرف «سایه خاص آفریننده». ظاهراً برحسب علم حروف نزد مسلمانان همچنان نزد یهود کلماتی که مقدار عددی آنها مساوی است، دارای یک خاصیتند. از این رو خاصیت نام «شاه خربنده» برابر است با پانزده حرف: «سایه خاص آفریننده». دولتشاه صاحب تذکرة الشعراء (هر چند که بتحقیقات او چندان اعتمادی نیست) میگوید: علت اشتهار الجایتو باین اسم آن است



که: چون ارغون بمرد وغازان خان سلطنت یافت، الجایتو ازادفرار کرد وچندین سال بارمه های اسب وخر در نواحی کرمان و هرمز سرگشته بیابانها بود، از این سبب او را خربنده گفتند<sup>(۱)</sup>. ولی دیگران گفته اند: وجه این تسمیه آن بوده است که چون الجایتو متولد شد طفلی وجیه و زیبا بود. پدرش برای آنکه از آفت چشم زخم مصون ماند خواست اسمی قبیح و زشت بر او نهد و از این رو او را خربنده نام نهاد<sup>(۲)</sup>.

قبل از آنکه الجایتو به تخت سلطنت نشیند

مصلحت در آن دید که خاطر از مهم شاهزاده  
آلافرانک پسرعموی خود که ممکن بود مدعی  
سلطنت شود فارغ سازد.

قتل  
آلافرانک  
Alafrank

بنابراین او و هرقداق نویان که از امر او بود، بدست سه تن از سرهنگان مغول بهلاک رسیدند. و بعد از آن بنخستین کاری که مبادرت جست این بود که قوانین و قواعد سلف خود غازان را تحکیم و تثبیت کرد و احکام شریعت اسلامی را بنحو اتم اجرا ساخت. خواجه رشیدالدین، مورخ و طبیب معروف، و سعدالدین ساوحی را توأمأ منصب وزارت بخشید و ایشان را در قبال مغولان بر رعایای ایرانی خود

(۱) تذکره دولتشاهی ص ۲۱۷.

(۲) وجه تسمیه دیگری برای این اسم آنست که: این بطوطه در حله خود ذکر کرده (ص ۱۴۳ طبع مصر) میگوید: «وقیل ان سبب تسميته بهذا الاخير هو ان التتر يسون المولود باسم اول داخل على البيت عند ولادته، فلما ولد هذا السلطان كان اول داخل الزمال وهم بسونه «خربنده» فسمى به . . .»

صاحب اختیار مطلق قرارداد. پس آنگاه بر صدخانه معروف مراغه رفته اصیل الدین فرزند خواجه بزرگ نصیر الدین طوسی را (که چنانکه گفتیم در ۱۲۷۲ م. وفات یافته بود)، منصب منجم باشی دربار بخشید<sup>(۱)</sup>.

فرزند و جانشین الجایتو سلطان ابوسعید در سال دوم جلوس او متولد گردید. در همان سال شاه جهان آخرین پادشاه قراختایان کرمان از سلطنت معزول گشت، و نیز شهر سلطانیه را در نزدیکی زنجان در همان سال بنیاد نهاد که از دکی بر نیامد پایتخت و دارالملک شد و رونق و شکوهی شاهانه حاصل کرد<sup>(۲)</sup>. اگرچه این شهر اکنون قریه ویرانی است که از آثار آن فقط بقیه مسجد با عظمت آن شهر که بوبرانی و خرابی افتاده باقی مانده و لکن نام پادشاه بانی آن بوسیله شعر عامیانه ذیل در السنه مردم هنوز باقی است. این شعر را وقتی که در ماه نوامبر ۱۸۸۷ مؤلف این کتاب بتماشای آن بقعه رفته بود، از پیرمردی که با وی در آن سفر همراه بود شنیده است:

ای شاه خدا بنده، ظلم کننده  
ایکی طسوق بیر کنده

مصرع آخر این شعر ترکی است و بمعنی « دو مرغ برای

(۱) تاریخ فوت اصیل الدین بموجب مجل فیعی خوانی سال ۷۱۴ هجری است. ابواللرج ابن البری تاریخ وفات نصیر الدین طوسی را سال ۶۷۵ هجری مطابق ۷-۱۲۷۶ م. ذکر کرده است.

(۲) رجوع شود بتاریخ و صاف ص ۴۷۷ که در آن تصدیقه مفصلی باین مناسبت سروده است که مطلع آن چنین است:

وضع سلطانیه گومی که - پیوری است برین  
با بهشتی است مشکل شده بر روی ذه بن.  
و ختم آن باین بیت:

سال بر هفتصد و ده از که هجرت این شعر  
کنه شد روز ایران زمه فرود دین.

يك ده<sup>۱</sup> میباشد. برمن معلوم نشد که مقصود از آن چه بوده و کنایه از چه امری است<sup>(۱)</sup>.

دوماه بعد از جلوس الجایتو سلطان از سه دربار  
 سفراء شاه در خارجه  
 و سفراء خارجه  
 در دربار شاه  
 همه مهمتر فرستاده تیمور قآن خاقان چین

بود، و این سفراء برای عرض اتحاد و پیمان  
 متارکه جنگ که مابین ایشان منعقد شده بود بنزد سلطان آمده بودند. سه ماه  
 بعد سفارتی از توقتای وارد شد، و اندکی بعد از آن الجایتو سفارتی  
 به مصر نزد سلطان، الملك الناصر، برای تحکیم روابط و داد اعزام  
 داشت. همچنین با پادشاهان فرنگستان مانند فلیپ بل<sup>(۲)</sup> و  
 ادوارد دوم<sup>(۳)</sup> و پاپ کلمان پنجم<sup>(۴)</sup> ارسال رسل و ترسل رسائل  
 برقرار فرمود. حامل نامه ایلخان نزد این سلاطین عالیقدر فرنگستان  
 شخصی بود موسوم به طماس ایلدوچی Thomas Ildouchi. بطوری  
 که دهمن در تاریخ خود (جلد چهارم ص ۵۹۰) اشاره میکند: این  
 شخص در دربارهای اروپا این نکته را که ایلخان قبول دیانت اسلام  
 نموده است، بکلی مخفی ساخت؛ زیرا مراسلاتی که از جانبین تبادل  
 شده فعلاً موجود و در آنجا هم ادوارد دوم در مراسله مورخه ۳۰  
 نوامبر ۱۳۰۷ م. و هم کلمان پنجم پاپ روم در مکتوب مورخ اول

(۱) معنی این مثل ظاهراً این است که: از فرط ظلم و ستم پادشاه مردم هر يك  
 ده را بدو مرغ بدهند.

- (۲) Philip le Bel پادشاه فرانسه (۱۳۱۴ - ۱۲۸۵ م.)  
 (۳) Edward the Second ، پادشاه انگلیس (۱۳۲۷ - ۱۳۰۷ م.)  
 (۴) Pope Clement V (۴)

مارس ۱۳۰۸ م. بطور وضوح تقاضا نموده اند که الجایتو با آنها یاری و مساعدت کند تا پیردان محمد ص را یکسر محو و نابود سازند. ولی در آن ایام الجایتو مشغول امتحان کردن یهودانی بود که اظهار قبول دین اسلام نموده بودند. و ایشان عده کثیری بودند و الجایتو میخواست وسیله ای اختراع کند که خلوص عقیده و صدق اظهار ایشان را معلوم نماید، و عاقبت بوسیله علم و دانش خواجه رشیدالدین وزیر این مقصود بحصول پیوست: خواجه رشید چنانچه تاریخ او نشان میدهد در احادیث و اخبار و اصول عقاید یهود دارای بصیرت و خبرت بسیار بود و حتی دشمنانش او را متهم ساخته میگفتند: خواجه رشید یابهودی است، یا آنکه مذهب یهود را باطناً احترام گذارده و می ستاید. طرحتی که برای امتحان یهودیان نو مسلمان اختراع کردند آن بود که ایشانرا حکم میکردند که از مطبوخی از گوشت شتر که در شیر جوشانیده شده بخورند و هر که بی تحاشی از خوردن این غذا که در مذهب یهود از دو جهت حرام است اقدام می کرد، صدق ایمان او مسلم می گردید.

هم در این اوقات بود ( ۱۶ آوریل ۱۳۰۶ م ) که خواجه رشید تألیف قسمت عمده کتاب معروف تاریخ خود جامع التواریخ رشیدی را بیابان آورده به الجایتو سلطان عرضه داشت.

از جنگهای مهمی که در زمان سلطنت الجایتو اتفاق افتاد، یکی فتح سیلان بود که در اوایل تابستان ۱۳۰۷ هـ / ۱۳۰۷ م. رری داد ؛ و دیگری تسخیر شهر هرات بود که در اواخر همان سال بوقوع پیوست.

## محاربات الجایتو

و در هر دو جنگ اهالی مقاومت شدیدی بخرج داده و مغولان بقیمت دادن تلفات بسیار فتح و ظفر را توانستند حاصل کنند. در مدافعه از شهر هرات از سردار غوری محمد سام که ملک فخرالدین کورت حفاظت شهر را با ورا گذارده بود، مقاومتی دلیرانه بظهور رسید؛ و عاقبت او را بطریق غدر و خیانت دستگیر کرده بقتل رسانیدند. در میان اشخاص معروفی که در عهد الجایتو مقتول شدند موسی کرد است که ادعای مهدویت نمود. دیگر خواجه سعدالدین وزیر همکار و مصاحب و بالاخره رقیب و مخاصم خواجه رشیدالدین است که به تهمت اختلاس از بیت المال متهم و معاقب گردید. و دیگر تاجالدین آوجی است که شیعه متعصبی بود و کوشش بسیار میکرد که الجایتو را بطریق حقه امامیه وارد سازد؛ لکن آنچه که تاجالدین بدبخت در طلبش کوشش مینمود، بطریقه دیگر حاصل شد. و شرح این واقعه چنانست که الجایتو در ابتدا طریقه حنفی داشت و علماء حنفیه که مورد الطاف سلطان بودند عقاید مذهبی الجایتو بر کبر و نخوت میفزودند، در آن میان خواجه رشیدالدین وزیر سلطان را ترغیب می کرد که نهج شافعی را منہج خود قرار دهد. از این رو مباحثه و احتجاج شدیدی مابین گروهی از علماء، دو طریقه در حضور سلطان بوقوع رسید و همینکه از آتش تعصب بجوش آمد؛ هر کدام از ایشان نسبت بطریقه دیگری تهمتهای ناسزا و نسبتهای زشت گفتند، بعدی که الجایتو بهم برآمد و هر دو طایفه را مکره داشت و حتی امراء مغول که از دیانت اسلام خاطری رنجه داشتند، سلطان را ملامت کردن گرفتند و گفتند: آیا برای اینگونه عقاید

سخیفه بوده است که آنان مذهب آبا و اجداد خود را از دست داده‌اند؛ و پیوسته سلطان را اغوا می‌کردند که بکیش و آئین مغول برگردد. اتفاقاً در آن ایام طوفانی پراز رعد و برق بظهور رسید. بخشی‌ها **Bakshis** یعنی روحانیون و کشیش‌های مغول آنرا از غضب آسمانی تعبیر کردند<sup>(۱)</sup>؛ این طایفه که بحکم غازان از داخله مملکت رانده شده بودند، در زمان الجایتو دوباره پدیدار شدند، مدتی خاطر سلطان قرین شك و تردید بود. عاقبت امیر ترمناز اوراتشویق نمود که رفتار غازان را سرمشق خود قرار دهد و طریق امامیه را بپذیرد<sup>(۲)</sup>. سلطان سفری بزیارت نجف اشرف کرد و در آنجا رؤیائی برای او دست داد که معتقد شد بعد از پیغمبر اسلام مؤمنین حقاً می‌باید علی بن ایطالب و اولاد امجاد او را پیروی کنند<sup>(۳)</sup>.

**جنگ شام**  
الجایتو در زمان سلطنت خود به شام لشکر کشید، واقعه مهم آن جنگ محاصره رجه بود. در این محاصره وقتی که مردم شهر از جهت گرمای هوا و قلت آذوقه و غذا به منتهای

(۱) رجوع شود به کتاب دهنن جلد چهارم ص ۵۳۶ .

(۲) رجوع شود به دهنن جلد چهارم ص ۵۴۱ ، سکه موجود الجایتو متضمن اقرار بخلافت علی بن ایطالب (ع) است .

(۳) صاحب الدرر الکاتبه فی اعیان مائة الثامنة ، ابن حجر العسقلانی، در شرح حال الجایتو نوشته است : « وكان حمن الإسلام، لكن لعبت بقله الامامية فترفض، و اسقط من الضربة فی بلاده ذکرا الامة الا علی » جلد سوم ص ۳۷۸ . و نیز در همان کتاب است : « وكان فیما یقال قد رجع عن الرفض و اظهر شعرا اهل السنة فقال بعضهم فی ذلك :

رأيت لحر بند اللین دواها      يشابهها فی خفة الوزن عقله  
عليها اسم خیر المرسلین وصعبه      لقد رايتی هذا التسنن كله .

مضيقه افتاده بودند، مغولها مجبوراً محاصره را ترك كردند. همچنين در اثر اختلاف و شقاقی كه مابين اخوان بني قتاده (كه بنوبت درمكه حكمرانی مینمودند،) روی داده بود و در نتیجه پیش آمدهای جنگ نام اولجایتو مدتی در آن شهر مقدس در خطبه بجای نام سلطان مصر، الملك الناصر خوانده میشد.

مر ۴ اولجایتو در سلطان در شهر سلطانیه در اثر حمله شدید مرض مرقس بتاريخ ۱۶ دسامبر ۱۳۱۶ در جوانی یعنی در سی و پنج سالگی وفات یافت.

اورا سلطانی با اخلاق و کریم النفس وصف کرده اند. سعی و غوایت نامان در مزاج او مؤثر نمی بود، لکن مانند اکثر شاهان مغولی شرب مدام و هوی پرستی و عیش و نوش اعتیاد داشت. مراسم کفن و دفن او بامتهای شکوه و جلال انجام گرفت و مردم مدت هشت روز برای او ماتم گرفتند. اورا دوازده زن بود و شش پسر و سه دختر برای او بوجود آمدند، پنج پسر و يك دختر در اوان صباوت وفات یافتند، و بگانه پسرش ابوسعید جانشین او شد. دو دخترش بحباله نکاح امیر چوپان در آمدند؛ كه یکی از آنها ساتی بك، اندك زمانی مقام ملكة ایران را در سال ۷۴ هـ. ۱۳۳۹ م. احراز نمود.

ابوسعید ۷۱۶-۷۳۶ هـ.

۱۳۱۷-۱۳۳۴ م.

سلطان ابوسعید كه در هنگام فوت پدر در مازندران بود، در آوریل ۱۳۱۷ م. در سیزده سالگی تاج سلطنت بر سر نهاد. امیر چوپان منصب امیر الامرانی داشت و خواجه علیشاه را با اتفاق خواجه رشید الدین-

فضل الله کماکان بر امر وزارت گماشت در آن وقت مابین این دو وزیر رقابت و خصومتی شدید بوجود رسید، که ناگزیر لازم آمد یکی از آن دو از میان برداشته شود. و قرعۀ این فال شوم بنام رشید الدین افتاد، چه زیر کی و هوش و عزت او وبال وی گشت. پس بتاريخ اکتوبر ۱۳۱۷ م. در اثر ناهمی و سعایت رقیب، خواجه رشید از وزارت معزول گردید. در همان اوقات وفات امیر با اقدار سونج Savinz در تاریخ ژانویه ۱۳۱۸ م. او را از حمایت دوستی توانا و مقتدر محروم ساخت. امیر چوپان مایل بود که او را در نانی بکار وزارت بدارد؛ لکن هر چند الحاح و اصرار کرد که در آن سن بیری و سالخورده کی دست از او بدارند و بگذارند بقیه عمر خود را با سایش و سلامت در گوشه عزلت بگذرانند، مفید نیفتاد؛ چون قاصد خدمت گردید دوباره رقیب او علیشاه را بیم گرفت، فتنه و سعایت آغاز کرد تا عاقبت موفق گشت، در نظر سلطان ابو سعید چنین وانمود ساختند که رشید الدین و بسروالاکهرش خواجه ابراهیم، سلطانۀ توفی، او لجاتو را زهر نوشانیده اند. این سعایت مؤثر افتاد و هر دو را محکوم بقتل کردند. در ۱۸ ژوئیه ۱۳۱۸ م. رشید الدین را که افزون از هفتاد سال داشت بقتل رسانیدند. بدن او را پایمال و خانه و قتل خواجه رشید الدین املاک و دارائی او را بیغما بردند، اقوام و وهر زندش بستگانش را بانواع عذاب معذب ساختند. در باب این وزیر و اخلاق و آداب و خیرات و دانش پروری او عنقریب مفصلاً سخن خواهیم گفت.



يك ماه بعد از حدوث این واقعه غم‌انگیز ( اوت  
شورش و فتنه  
۱۳۱۸) فتنه و شورش یساوور بوقوع پیوست، که  
حرم و جاه‌طلبی اورا بطمع مملکت خراسان

برانگیخت و بعد از آنکه موفق بقتل امیر یساوول فرمانروای خراسان  
گردید و سراسر آن مملکت را منسخر ساخت، به هازندران تاخته آن  
نواحی را غارت کرد .

ابوسعید لشکری بسرداری امیر حسین بتدعیر افرستاد، و او  
از برابر آن لشکر گریخته به گرمسیر یعنی نواحی گرم خلیج فارس  
فرار کرد<sup>(۱)</sup> . در همان اوقات توطئه بزرگی از سرداران و امراء مغول  
مانند ایرانجین<sup>(۲)</sup> و توقماق و ایمن بوقا بر ضد امیر چوپان  
کشف گردید.

امیر چوپان که بمساعدت سلطان ابوسعید مستظهر بود، در نزدیکی  
اوجان در ماه ژون ۱۳۱۹ م . آنها را شکست داد و زعماء این شورش  
و فتنه را که در جنگ هلاک نشده بودند، در سلطانیه در کمال خواری و در  
عین قساوت بقتل رسانیدند که از جمله آنان شاهزاده خانم کیچیک یا  
کیخشیک یا کیچیک نوّه اباقاخان و زوجه ایرانجین بود که

(۱) اینکه براون این ناحیه گرمسیر را نزدیک سواحل خلیج فارس شده ظاهراً  
اشتباه است، زیرا مدرك وی کتاب حبيب السیر میباشد که باین عبارت تصریح  
نموده : « مفرد فرمود که در بادغیس متوطن گردد و خود روی بطرف گرمسیر  
آورد، چون بگرمسیر رسید و روزی چند بفرات گذرانید، هم‌مضالمت سلطان ابوسعید  
جزم کرد و نخست بیستان رفت . . . ظاهراً مقصود از گرمسیر نواحی جنوب  
شرقی خراسان و شمال مکران باشد .

(۲) ایرانجین یا ایرانشین برادریزاده دوقز خاتون بود.

منتهای بسالت و شجاعت را در میدان جنگ بروز داده برای انتقام خون  
فرزندش شیخ علی مردانه کوشیده بود همینکه، گرفتار شد، بر حسب  
روایت النویری<sup>(۱)</sup> بحکم سلطان تن او را لگد کوب سم ستور  
ساختند<sup>(۲)</sup>. دو ماه پس از اسکات این فتنه سلطان پیاداش، امیر چوپان  
را بشرف مصاهرت مخصوص گردانید و خواهر خود ساتی بك را  
بجباله نکاح او در آورد و خود سلطان نیز پیاس شجاعت و دلیری  
که در عرصه کارزار بظهور رسانیده بود، بقلب بهادرخان  
ملقب گردید.

در سال ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ م. غلا و قحط شدیدی  
در آسیای صغیر و نواحی دیگر روی داد، و سال  
بعد طوفانی شدید و تگرگی فراوان بارید، ابوسعید  
قحطی و طوفان  
از این بلاهای آسمانی بوحشت افتاد، از زهاد و علما استمداد کرده  
رفع این مصائب را التماس نمود؛ آنها سبب این بلیات را اشاعه فحشا  
و منکر و رواج شرب خمر و زنا دانستند که در غالب بلاد طرب خانهها  
در جوار مساجد و مدارس واقع شده بود. ابوسعید امر فرمود که: تمام  
میخانهها و اماکن فحشا را بسته مقداری عظیم از شرابها را بخاک  
ریختند، و مقرر فرمود که: در هر محلت فقط یک شراب فروشی برای رفع

(۱) النویری ابوالعباس شهاب الدین احمد البکری النیبی، از رجال بزرگ  
مصر در عهد الملك الناصر محمد بن قلاوون، متوفی سال ۷۴۲، کتاب کبیر او که  
دائرة المعارف مصر خویش میباشد، موسوم ببنه‌ایة الادب فی فنون الادب معروف است.  
(۲) رجوع شود بدهن جلد چهارم ص ۶۳۶، ولی بر حسب روایت دیگر  
این زن در میدان جنگ کشته شد. تاریخ و صاف میگوید: که او را سنگسار کرده و  
چ-د برهنه وی را دو معبر عام افکندند.

حاجت مسافران باز باشد. این اقدامات تأثیری نیکو در دیار مصر کرد، و راه را برای عقد صلح مابین ابوسعید و الملك الناصر پادشاه مصر باز ساخت. بغض و عداوت ملك مصر نسبت بمغولها بحدی رسیده بود که سی‌تن از فدائیان اصماعیلیه<sup>۱</sup> شام را بقصد جان قراستغفور نهانی گسیل داشته بود. اگرچه این توطئه انجام نگرفت، لکن مغولان را فوق‌العاده بوحشت و بیم انداخت؛ و هر دو جانب که از طول مخاصمت و منازعت خسته شده بودند، رفته رفته حاضر برای صلح و آشتی شده و بر آن شدند که عداوت دیرین را خاتمه دهند. عاقبة الامر در ۱۳۲۳ م. مابین دو دولت عهدنامه‌ای منعقد شد و یکی از شاهزاده خانم‌های مغول (نواده باطو) ب عقد مزاجت الملك الناصر درآمد<sup>(۱)</sup>.

در سال ۱۳۲۲ م. تیمور تاش فرزند امیر چوپان در  
 طفیان  
 آسیای صغیر سر بطغیان برداشت و خود را مهدی  
 تیمور تاش  
 منتظریا مسیح موعود نام داد. هر چند پدرش او را  
 مغلوب ساخت، ولی بعد ابوسعید از گناه او در گذشته در ثانی او را  
 بحکومت منصوب فرمود. مقارن همان ایام مصریان در ارمنستان باز بتاخت  
 و تاز برداختند و ژان بیست و دوم پاپ روم سعی نمود که دول اروپایی  
 را بحمايت ارمنستان برانگیزد.

در پی این مقصود، نامه‌ای بتاريخ ۱۲ ژوئیه ۱۳۲۲ م. به ابوسعید  
 نگاشته<sup>(۲)</sup> و او را یاری و امداد ایشان دعوت کرد و در همان حال وی را بقبول

(۱) رجوع شود بتاریخ دهن ص ۶۵۵، مسافرت ابن شاهزاده خانم از شهر  
 سرای (در شمال بحر خزر) تا اسکندریه قریب شش ماه بطول انجامید و در آوریل ۱۳۲۰  
 بآنجا وارد شد.

(۲) دهن این نامه را ترجمه کرده است، بصلحه ۶۶۲ جلد چهارم تاریخ او  
 مراجعه شود.

دیانت مسیح تشویق کرد ، و نیز راهبی را از طبقهٔ دمیونیکان موسوم به فرانسوا دوپروس Francois de Peruse برتبه و سمت اسقفی به سلطانیه مأمورداشت<sup>(۱)</sup>.

در اوایل سال ۱۳۲۴ م. وزیر اعظم، خواجه علیشاه،

ملالت ابو سعید

وفات یافت . وی دارای این امتیاز میباشد که

از امیر چوپان

اولین وزیری است در دورهٔ سلاطین مغول که

بمرگ طبیعی وفات یافته. بجای او رکن الدین صائن بمعاضدت امیر-

چوپان سمت وزارت حاصل کرد. قوت روزافزون آن امیر بزرگ کس

حسادت سلطان را که در این وقت بیست و یکساله شده بود برانگیخت .

عشق سرشاری که نسبت به بغداد خاتون دختر امیر چوپان زوجهٔ

شیخ حسن جلایر در دل سلطان پیدا شده و همچنین دسیسه و فسادى که

رکن الدین صائن حق ناشناس نسبت بولی نعمت خود امیر چوپان ظاهر مینمود

همه بر تکرار سلطان میافزود. در آنوقت تهدید حمله و هجوم مغولان ماوراء

النهر به خراسان ، امیر چوپان و پسرش حمین را بر آن داشت که

چندی در نواحی شرقی ممالک محروسه توقف کنند ، و در همان حال

پسر دیگرش ده شق خواجه که سلطان براو خشمگین بود در بار

بماند .

این ایام مصادف بود با بهار سال ۱۳۲۷ که سلطان از قسلاق بغداد

به سلطانیه باز میگشت. تنفر طبع و ملالت خاطر ابو سعید از نخوت و سوء سیرت

(۱) رجوع شود: بتاریخ دهن جلد چهارم ص ۶۶۴ ، این نخستین اسقف

سلطانیه است که در اول ماه مه ۱۳۱۸ منصوب شده و در ۱۳۲۳ استعفاء داده

و دیگری بنام «کیومر دادا» بجای او تعیین شده است .

دمشق خواجه روزافزون بود و بهانه معقولی میجست تا او را هلاک سازد .  
حصول این دست آویز چندان بطول نیا نجامید زیرا که مقارن  
همان اوقات مکشوف شد که دمشق خواجه بایکی از متعلقات او لجایتو -  
سلطان در طرح دسیسه و توطئه است .

همینکه این امر کشف گردید، دمشق خواجه  
رو بفرار نهاد ؛ لکن اتباع سلطان در پی او  
شتافته دستگیرش ساختند و بفرمان او سراز  
تنش جدا کردند و بدروازه سلطانیه بیاویختند<sup>(۱)</sup> و این حادثه در ۲۵ اوت  
۱۳۲۷ م . اتفاق افتاد . از دمشق خواجه چهار دختر باقی ماند که از  
همه مشهورتر دلشاد خاتون است . این دختر نخست بعقد مزاجت  
سلطان ابوسعید درآمد و از ابوسعید دختری بزائید که در طفولیت  
بمرد و پس از آن بعقد شیخ حسن ایلخانی در آمده از او نیز دو پسر  
یافت : نخستین سلطان اویس است که از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۷۴ م در بغداد  
پادشاهی کرد و بطوریکه عنقریب بیان خواهیم کرد، یکی از حامیان معروف  
شعر و ادبیات و علوم بود .

ابوسعید بعد از این که باین اقدام قطعی مبادرت  
ورزید، مصمم شد که چوپان و چوپانیان  
رایکسره نابود نماید .

مرگ  
امیر چوپان

امیر چوپان که از قصد سلطان آگاهی یافت، نخست رکن الدین صائغ  
وزیر را بقتل رسانید؛ سپس لشکریان خود را که عدد آنها بهفتاد هزار

(۱) رجوع شود به رساله ابن بطوطه که تفصیل قتل دمشق خواجه در آنجا  
مندرج است .

میرسید، جمع آوری کرده از خراسان رو بمغرب در حرکت آمد. اول به مشهد و پس از آن به سمنان شد و در آنجا شیخ بزرگ علاء الدوله سمنانی<sup>(۱)</sup> را که از مشایخ کبار صوفیه بود، میانجیگری نزد ابوسعید فرستاد. لکن سخنان او در ابوسعید اثری ننمود و امیر چوپان بالشکر خود پیوسته پیش می آمد، تا اینکه بفاصله یک روزه راه بمقرب ابوسعید رسید.

تا اینجا جریان امور بروفق دلخواه او بود. ناگهان بعضی از امراء با نام ابواسی هزار تن وی را رها کرده بسططان پیوستند. از این پیش آمدن کتی در احوال امیر چوپان روی داد از این رو باز پس تاخته به ساوه رفت و در آنجا زنان خود گردو چین و ساتی بك را بجای گذاشته به طیس شتافت.

متابعان او پیوسته وی را ترك می کردند، تا اینکه عاقبت هفده تن با او بیشتر باقی نماندند. در آنجا مصمم شد که به هرات نزد ملك غیاث الدین گرت پناه برد.

در این شهر پادشاه سر برداری با او گذر نموده امیر چوپان و همراهان او را خفه کرد لیکن جنازه او را بر حسب امر ایلخان با کمال جاه و جلال به مدینه طیبه نقل کردند و در آنجا در مقبره ای که برای خود ساخته بود، بخاک سپردند (ابن بطوطه ج ۲).

---

(۱) شیخ ابوالکاسم رکن الدین علاء الدوله الیبابانکی السمنانی، از مشاهیر مشایخ صوفیه قرن هشتم است و بسا شیخ عبدالرزاق کاشی معارضات دارد که معروف است، وفاتش در ۷۳۶ هـ. به هفتاد و هفت سالگی روی نمود، قبرش در قریه صوفی آباد سمنان هنوز باقی است.

بعد از این وقایع ، سلطان ابو سعید بمقصود  
 سر نوشت تیمور تاش دیرینه خود رسیده بغداد خاتون را بحاله نکاح  
 فرزند چوپان خویش در آورد. و با آنکه آن زن بر سر سلطان  
 نفوذ و استیلاء تمام داشت، سلطان از تعذیب و سیاست کسان و خویشان او  
 فرو گذار نمیکرد.

پسر دیگر چوپان ، تیمور تاش که حکمران آسیای صغیر  
 بود، بدر بار مصر پناه برد و در ۲۱ ژانویه ۱۳۲۸ م. بدانجا رسید. نخست  
 از او به نیکی پذیرائی کردند و احترام و اکرام شایان نمودند، و روزی ۱۵۰۰  
 دینار راتبه او نهادند، لکن ابرام ابو سعید در تسلیم او که در عین  
 حال با توطئه و دسیسه درباریان سلطان مصر بر ضد تیمور تاش آمیخته  
 شده بود، عاقبت سلطان را بر آن داشت که خاطر از جهت او فارغ سازد.  
 چندی مردد بود که این مهمان با اقتدار را سیاست رساند یا به ابو سعیدش  
 تسلیم کند، آخر کار از بیم آنکه هر گاه وی را به ابو سعید بسپارد بانفوذی  
 که خواهرش بغداد خاتون در مزاج سلطان دارد در همان حال رفیق دیرینه  
 او غیاث الدین فرزند خواجه رشید الدین در آنوقت بسمت وزارت  
 ابو سعید منصوب بود شاید که سلطان را بر آن دارند که از سرخوشش بگذرد.  
 آنگاه محتمل است که در دربار ابو سعید جاه و تقریبی حاصل کرده  
 عاقبت بقصد انتقام از مصریان برخیزد. پس بهتر آن دید که او را هلاک  
 ساخته از مهم او فارغ نشیند، بنابراین در شب سه شنبه ۲۲ اوت ۱۳۲۸ م  
 تیمور تاش را در محبس بقتل رسانیده سر او را روغن زده در جعبه ای نهاده  
 نزد ابو سعید فرستاد.

وزارت غیاث‌الدین  
 بن رشید‌الدین  
 حمدالله قزوینی مستوفی مورخ، صاحب تاریخ  
 سزیده، در کتاب خود که بنام خواجه غیاث-  
 الدین وزیر، فرزند خواجه رشید‌الدین فضل‌الله

تألیف فرموده است، از آن وزیر بایبانی شیوا سخن رانده میگوید:  
 «وزیر نیکونام در ضبط کالجهان همچون بدر بزرگوار خود مساعی جیله بتقدیم  
 رسانید و با آنکه عفو هنگام قدرت غایت کمال انسانیت است، و از بزرگان مانع  
 هر کس این طریق سپرده اند حسن سیرت و علوم تربت و نام نامی یافته اند، این وزیر  
 فرشته سرشت از غایت یقین بر آن مزید فرمود و هر که در حق خاندان مبارک ایشان  
 بدیهایی که تقریر آن موجب تضر خاطره استماعان باشد کرده بود، بغلاف آنکه بسکافات  
 مشغول شود، رقم عنو بر جرائد جرائم هسکنان کشید، آن بدیها به نیکی مقابله فرمود  
 و در حق هر یک از ایشان از بین دولت نسخه‌ای کرد، با انواع اکرام ایشان را بر مراتب  
 عظیم رسانید و مقله اشغال خطیر گردانید. و اکنون آنچه هر یک تمنی میکردند،  
 برای‌الین مشاهده میکنند.» (۱)

اما همین صفت که آن مورخ موجب ستایش و تمجید غیاث‌الدین  
 دانسته است، نزدیک بود باعث نیستی و هلاک او شود. هنگامیکه امیر  
 نارین بوقا یاغی شده بود، در همان چینی که قصد هلاک آن وزیر را  
 داشت، او را برای نجات خود نزد ابوسعید بشفاعت فرستاد. در این واقعه  
 نیز سلطان ابوسعید بتحریرک زوجه خود بغداد خاتون که از نارین بوقا  
 متنفر بود و او را مسبب قتل پدر خود چوپان میدانست، اقدام بتحریرک  
 فتنه کرد، تا اینکه سلطان نارین بوقا و همدست او تاش تیمور را گرفتار  
 ساخته در ۵ اکتوبر ۱۳۲۷ م. سیاست رسانید.

ملوک کرت  
 در هرات  
 در سنین آخر سلطنت ابوسعید تغییراتی چند  
 در ملوک کرت هرات روی داد. ملک غیاث‌الدین

در اکتوبر ۱۳۲۹ م. وفات یافته بجای او پسر

(۱) رجوع شود به تاریخ سزیده تألیف حمدالله مستوفی ص ۶۱۱ طبع لندن



ارشدش شمس‌الدین بسطنت نشست، و او چنان شرب خمر اعتیاد داشت که گویند: در اثنای ده ماهه سلطنت خود فقط ده روز هشیار بود. پس از اذ برادر جوانش حافظ بجایش نشست. وی مردی دانشمند و ملایم بود و در ۱۳۳۲ م. ناگهان کشته شد برادر زاده اش هزالدین حسین جانشین وی گشت. سلطان ابوسعید انتخاب او را بسطنت هرات تصویب فرمود. وی مدت چهل سال متمادی پادشاهی کرد. بعد از او فرزندش غیاث‌الدین پیرعلی جانشین او شد که در زمان او دوره پادشاهی این خانواده که تا سال ۱۳۴۵ م. ادامه داشت، بدست تیمور لنگ بسر آمد.

مرگ ابوسعید در ماه اوت ۱۳۳۵ ابوسعید اطلاع یافت که خان اوزبک از آلوس - « اردوی طلائی » قصد حمله بممالک او را دارد. پس به عزم مصاف اولشکر آراست، ولی در همان اوان ناخوش شده پیوسته بر شدت مرض او افزوده گشت؛ تا اینکه در تاریخ ۳ نوامبر همان سال در قرا باغ نزدیک اران وفات یافت. این تقریر دی مورخ<sup>(۱)</sup> او را بنیکی وصف نموده میگوید: « پادشاهی بود شجاع با ظاهری آراسته و دلی کریم و هوشی سرشار، بعلاوه خطاطی زبردست و موسیقیدانی ماهر بود. این مورخ نه تنها اخلاق پسندیده آن پادشاه را مدح کرده و او را بورع ستوده و قدغن اکیدی که در فروختن

(۱) امیر جمال‌الدین ابوالحسن یوسف بن تغریب‌دی فرزند یکی از اهل - رای بزرگ دولت ممالیک مصر است که در زمان السلک الناصر فرج، اتابک شام بود و بسال ۸۱ هجری وفات یافت. و بسراو که از مورخان بنام و فضلاست مؤلف تاریخ حواری الدهور فی مدی الایام والشهور و کتاب « مورد اللطافة فی من ولی السلطنة والخلافة » در حران بسال ۸۷۴ ه. وفات یافته است.

شراب نموده بود میستاید، بلکه چون بخراب کردن کلیساهای نصاری مبادرت نمود نیز او راستایش کرده است. بطوریکه میرخواند اشاره مینماید و این بطوطه در سفرنامه خود تصریح میکند، ابوسعید را بغداد خاتون مسموم نموده است؛ زیرا از محبت و عشقی که شاه به دلشاد خاتون حاصل نموده بود، حسد بر او غلبه یافته و شوهر را بزهر هلاک کرد<sup>(۱)</sup>. بهر صورت خواه این مطلب حقیقت داشته یا صرف تهمت بوده است، بغداد خاتون را بعد از او بقتل رسانیدند<sup>(۲)</sup>.

حادثه مرگ سلطان ابوسعید، عصر سلطنت ایلخانان مغول را که هلاکو بنیاد نهاده بود تقریباً خاتمه داد، و از آن بیعد دوره هرچ و مرج و اختلالی در مملکت ایران آغاز شد که مدت سی و پنج سال ادامه داشت، تا اینکه موجی دیگر از فاتحان و مهاجمان تورانی به پیشوایی پادشاهی خونریز و سفاک موسوم به امیر تیمور از سرزمین ترکستان برخاسته سرتاسر ممالک ایران و آسیای صغیر را فرا گرفت. از غرائب و نوادر حوادث که صاحب مطلع السعدین بدان متوجه شده است، آنکه تولد امیر تیمور در همان سال که سلطان ابوسعید وفات یافت، روی داد. و کلمه «لوذ» یعنی پناه را که بحساب جمل ۷۳۶ است، تاریخ آن هر دو قرار داده اند. چه در آن سال ازدو مصیبت و بلیه عظمی میبایستی خلق بخداوند پناه

(۱) رجوع شود به سفرنامه ابن بطوطه جلد دوم ص ۱۲۳

(۲) در ابتدای ابن فضل وفات ابوسعید سال ۱۳۳۴ م. ذکر شده که برابر است با ۷۳۵ هـ. و این اشتباه است، ولی در اینجا ۱۳۳۵ م. برابر ۷۳۶ هـ. ثبت افتاده که کاملاً درست است و این اشتباه بطوریکه مؤلف در حاشیه مترض شده ناشی از سهوی در تاریخ مغول تألیف دهن میباشد، جلد چهارم تاریخ منسول دهن، ص ۲۱۶

جاوس ارپاخان برند، یکی مرگ ابوسعید و دیگری ولادت امیر تیمور. بعد از مرگ ابوسعید چون هیچ پسری از او بجای نمانده بود، بمصلحت اندیشی وزیر غیاث الدین بن رشید الدین، ارپاخان یا ارپاقانون نواده اریق بوقا برادر هلاکو بجای او بسطنت انتخاب شد. او برای اینکه موقع خود را محکم سازد، ساتی بك بیوه امیر چوپان و خواهر ابوسعید را بمقد مزاجت خود در آورد. آنگاه لشکری به نبرد خان اوزبک گسیل داشته او را در هم شکست.

در خلال همان احوال امیر علی پادشاه و رقابت موسی با ارپا سایر امرآ که از انتخاب ارپا خشنود نبودند موسی نامی را که از نتاج هلاکو بود، بسطنت، برداشته رقیب ارپا قرار دادند.

در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۳۳۶ م. مابین این دو مدعی در نزدیکی مراغه جنگی روی داده ارپا رو بهزیمت نهاد، و اندکی بعد از آن او و وزیرش غیاث الدین را بقتل رسانیدند، ولی موسی خود از ثمره این فتح بر - خوردار نگردید. زیرا که چندی بر نیامد که رقیبی دیگر موسوم به محمد شاه که او نیز از نژاد هلاکو بود، برای وی ایجاد کردند. این مدعی را شیخ حسن جلایر معروف به «بزرگ» در قبال او تراشید. میان این دو مدعی نیز در الاطساق نزدیکی زو شهر جنگی روی داده در آنجا بواسطه حيله و غدر شیخ حسن بزرگ، موسی منهزم و علی پادشاه کشته شد. باز مدعی دیگری بنام طغای تیمور بوجود آمده که قوای خود را با موسی متحد نمود و در تاریخ ۱۳۳۷ م. جنگ دیگری

با شیخ حسن بزرگ در نزدیکی مراغه پیوستند و در نتیجه موسی اسیر شده بقتل رسید (ژوئیه ۱۳۳۷) و طغایمور به بسطام گریخت<sup>(۱)</sup>.  
 در این اثنا شیخ حسن کوچک پسر تیمورتاش نواده امیر چوپان که سرگذشت قتل پدرش را در مصر فوقاً شرح دادیم، شخصی شبیه به پدر خود بدست آورده مدعی شد که پدرش در قید حیات است و او را نیز یکی از ارباب داعیه قرارداد و از این راه بر اختلال اوضاع بیفزود، آخر کار در نزدیکی نخجوان در ژوئیه ۱۳۳۸ مابین دوشیخ حسن جنگی روی داد و در نتیجه شیخ حسن بزرگ فرار نمود و محمدشاه که تحت الحمایه او بود، گرفتار شده بهلاکت رسید. شیخ حسن کوچک یا چوپانی با تیمورتاش دروغی که شاهزاده خانم ساتی بك خواهر سلطان ابوسعید و بیوه امیر چوپان را بمقتد او در آورده بودند، نساخته او را بقتل رسانید، آنگاه ساتی بك را ملکه ایران قرارداد و سلطنت برداشت (۷۳۹ هـ - ۹۰ م ۱۳۳۸ م). سپس میان دوشیخ حسن صلحی برقرار گردید.

بیهوده است که بشرح فتنه‌ها و فسادها که بعد از آن روی داد و غدرها و خیانت‌هایی که مینمودند بپردازیم. هر گاه خواننده اطلاعات مفصل‌تری از رفتار ناهنجار شیخ حسن کوچک و از حوادث آن روزگار بخواهد باید بصفحات تاریخ دهن یا تاریخ هوارث رجوع نماید. در اینجا همین قدر کافی است که بگوئیم: شیخ حسن کوچک که مردی مکار بود، به طغایمور نیز غدر نمود و مدعی دیگری موسوم به سلیمان خان از

(۱) طغایمور در استرآباد و جرجان سلطنت یافت و در مشهد عباداتی ساخت، آخر آنرا بدست یکی از سرداران سبزواری بقتل آمد. (دولت‌شاه ص ۲۳۷)

نژاده‌ها کو برای سلطنت تراشید و ساتی بك راهم باز دیگر بقداو در آورد. و در همان حال شیخ حسن بزرگ رقیب دیگری از نوادگان آبا قاجان رایادشاهی برداشته او را شاه جهان تیمور نامید. در ۱۳۴۰ م. میان این دو مدعی جنگی در حدود مراغه روی داد، شیخ حسن بزرگ منهزم شده به بغداد گریخت و در آنجا آن پادشاه ساختگی یعنی شاه جهان تیمور را مخلوع ساخت و خود پادشاهی نشست و از آن تاریخ خانواده جلایر که اهمیت ادبی آنها از اهمیت سیاسی ایشان بیشتر است، در مغرب ایران و بین النهرین تأسیس گشت که بابتخت آنها بغداد بود و تا سال ۱۴۱۱ م. سلطنت کردند.

اما عاقبت کار شیخ حسن کوچک نواده امیر چوپان این بود که: در سال ۱۳۴۳ م. وقتی که برای جنگ باریب خود تهیه لشکر میدید، زنت موسوم به عزت ملک برای اینکه گناه خود را مکتوم دارد، بطرزی فجیع زندگانی شوهر را خاتمه داد و او را هلاک ساخت.

تفصیل این حادثه را سلمان ساوجی شاعر زمان که تحت الحمايه شیخ حسن جلایر یا بزرگ بود و بالطبع از مردن شیخ حسن کوچک شاد گردیده بود، در قطعه‌ای بنظم آورده که ذیلا نقل میشود: <sup>(۱)</sup>

زهجرت نبوی رفته هفصد و چل و چار	در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
زنی، چگونگی زنی، خیر خیرات حسان؛	بزود با زوی خود خصیتین شیخ حسن
گرفت معکم و میداشت تا ببرد و بر رفت.	زهی خجسته زنی خایه دار و مرد افکن!

پس از این واقعه دوره استیلا مغول در ایران بکلی خاتمه پذیرفت و تا زمانی که اردوی خونریز امیر تیمور در سنوات ۱۳۸۴-۱۳۹۳ به آن مملکت یورش می‌یاورده بود، خاک ایران میان چهار سلسله از سلاطین تقسیم گردید:

(۱) این قطعه در حبيب السیر ج ۳ ص ۱۳۱ و در مطلع السعدین ذکر شده است.

آل جلاير ، آل مظفر ، ملوك كرت و سربداران كه تفصيل وقايع ايام  
ايشان در فصل بعد گفته خواهد شد.

علاوه بر سفرنامه سياح معروف ابن بطوطه<sup>(۱)</sup> كه كراراً يادداشتهاي  
از او نقل شده سفرنامه سياح اروپائي فريار ادريك Friar  
Odoric of Pordenone كه در حدود ۱۳۱۸ م. بآن مملكت سفر نموده  
است، حوادث آن ايام را روشن مينمايد ، همچنين جزئياتي را كه اسقف  
سلطانيه در حدود ۱۳۳۰ م. نگاهشته و از ابو سعيد بنام Bousaet يا  
Bousaet و از سلطنت او حكايات مينمايد و همچنين سرگذشت هاي قونسولهاي  
جمهوري و نيز كه براي نمايندگي به تبريز و ساير شهرهاي ايران در حدود  
سنوات ۱۳۰۵ م. ۱۳۳۲ م. رفته بودند، همه وقايع آن اوقات را بخوبي  
نشان ميدهند.<sup>(۲)</sup>

۱- ابن بطوطه: شرف الدين ابو عبدالله محمد بن عبدالله الطنجي، در سال  
۵۷۰۳ در طنجه تولد يافت و بسال ۷۲۵ از وطن خود بزم جهانگري بيرون آمد و بلاد  
مصر و شام و عراق و ايران و سين و هند و چين و مسالك تانار و افريقا را سياحت كرد.  
سفرنامه وي بنام «تحفة النظار في غرائب الامصار و عجائب الاسفار» به «حله ابن بطوطه»  
مشهر است ، ترجمه و چاپهاي متعدد يافته . وفاتش در ۷۷۷ هـ . واقع شد .  
اين سفر نامه را مسيو هسانري كرده در سال ۱۸۹۱ در پاریس طبعي نظريف  
نموده است .

۲- وجوع شود بتاريخ هوارت جلد سوم ص ۶۲۸

## فصل دوم

### مورخان عصر ایلخانی

عصر هفتاد ساله سلطنت ایلخانان مغول که اکنون مورد بحث و مطالعه ماست، مخصوصاً از لحاظ ادبی بسیار قابل ملاحظه میباشد: چه در این برهه از زمان تاریخ‌نویسان معروف و بزرگ بظهور آمده‌اند که لااقل هشت‌تن از آنها شایسته‌اند که بیشتر محل بحث واقع شوند. همچنین جمعی شعرای استاد در این دوره موجود بوده‌اند که اگر شاعران درجه دوم را نیز بآنها ملحق سازیم، شماره‌ایشان خیلی زیاد میشود.

لکن قبل از آنکه از این نویسندگان ادبیات عرب در این دوره فارسی‌زبان سخن بگوئیم، سزاوار است کلمه‌ای چند راجع بادیات عرب در این دوره ذکر کنیم، چه برای محققانی که منظورشان فقط بحث در ادبیات فارسی باشد، باز لازم است بطور کلی اطلاعی از تاریخ ادبیات عرب بدست آورند:

تا وقتی که اساس خلافت باقی و شهر بغداد لااقل در عالم فرض پایتخت سلطنت اسلام بود، در سراسر ممالک اسلامی زبان عربی همان

حیثیت و مقام را داشت که زبان لاتین در قرون وسطی در ممالک اروپا واجد بود؛ یعنی عربی نه فقط چنانکه تا کنون نیز باقی مانده زبان فلسفه و کلام و علم شمرده می شد، بلکه تا حدی وسیع زبان منتح اهل ذوق و ظرافت و لسان اهل ادب و سیاست بشمار میرفت. بعد از آنکه بنای خلافت بدست مغول منهدم شد، از مکانت زبان عرب کاسته گردید و ناگزیر تدریجاً ای مقام خود را از دست داد. لکن قبل از آنکه طبقه دانشمندانی که تحصیلات خود را قبل از حدوث این بلیه بزرگ با تمام رسانیده بودند در گذرند - یعنی تا پنجاه شصت سال بعد از سقوط بغداد - این انحطاط و ضعف عربیت چندان نمایان و مشهود نشده بود. لیکن در ادوار بعد علم به ادبیات عرب اگر چه همیشه دارای اهمیت و لزوم است، برای محقق در تاریخ و ادبیات فارسی کمتر ضرورت پیدا می کند. در این دوره آن زبان هنوز رونق سابق خود را واجد بود و مخصوصاً در قلمرو تاریخ، علم الرجال و سفرنامه زبان مزبور رواجی تمام داشت تا چه رسد بعلم کلام و معقول و سایر علوم که کما فی السابق دانشمندان لسان عرب برای تحصیل آنها ضروری مینمود.

آن قسمت از ادبیات را که در اینجا محل سخن ماست به سه نوع باید تقسیم کرد: اول - تألیفات عربی ایرانی های عربی دان که تحریرات فارسی ایشان باء شده است که نام آنها در تاریخ

اهمیت سه باب از ادبیات عرب برای محصل فارسی

ادبیات مملکت ایشان بزرگی ذکر شود، و از این طبقه قاضی القضاة



ناصرالدین البیضاوی<sup>(۱)</sup> را بهترین نمونه و مثال میتوان قرار داد. بیضاء که وی از آن نسبت و شهرت یافته است، نام عربی مکانی است در فارس که چون در آنجا گنبد سفید یا «خاک سفید» وجود دارد، باین اسم معروف و مشهور شده است<sup>(۲)</sup>. اشتها ریضاوی بسبب تألیف تفسیر بسیار معروفی از قرآن کریم است موسوم به: اسرار التنزیل که عبری نگاشته<sup>(۳)</sup>. وی در زبان فارسی نیز تاریخ کوچکی تألیف نموده موسوم به: نظام التواریخ که شرح آن در ذیل این فصل خواهد آمد:

این شخص بزرگ را فقط مورخ درجه دوم  
 دانستن و از وسعت اطلاع او در علم قرآن  
 سخن نگفتن و از تفسیر مهم او غفلت کردن  
 بی انصافی است.

(۱) تألیفات عربی مؤلفین  
 ایرانی که در ادبیات  
 فارسی نیز صاحب  
 آثار هستند

دوم: مؤلفات عربی است که مؤلفین آنها

(۱) البیضاوی، شیخ الاسلام ناصرالدین ابوالغیر عبدالله بن عمر الشیرازی الشافعی، قاضی شیراز و سپس قاضی القضاة تبریز و متوفی در همان شهر سال ۵۶۸۵. مؤلف تفسیر مشهور موسوم به «انوار التنزیل و اسرار التأویل» که در عالم اسلام بنزارت ماده و صحت معنی و ایجاز کلام شهرتی بسزا دارد و در سرتاسر کشورهای اسلامی چاپهای عدیده یافته.

و نیز تألیفات دیگر دارد، مانند: طوابع الانوار- در علم کلام و منهاج الوصول در علم الاصول و لب الالباب فی علم الاعراب و غیره ...

(رجوع شود به بقیة الوعاة و طبقات الشافعیة للسبکی و روضات الجنات و غیره)  
 (۲) کلام حمدالله مستوفی در نزهة القلوب که محل استشهاد پروفیسور براون میباشد، از این قرار است: «بیضا شهر کوچکی است و تربت سفید دارد، بدان سبب بیضا خوانند؛ و از بیضا علمای متبحر برخاسته اند، چون: قاضی ناصرالدین ابوسعید عبدالله بن محمد بن علی بیضاوی صاحب «تفسیر» و دیگر اکابر». هم اکنون ناحیة بیضا بلوکی است در شمال غربی شیراز که دهات فلاحتی آباد دارد. (فارسانماة ناصری)

۳- رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلن جلد اول ص ۶۱

ایرانی نبوده ولی تألیفات ایشان تأثیرات عمیق در افکار ایرانیان  
نموده است .

مانند : فصوص الحکم و سایر مؤلفات  
(۴) مؤلفات عربی که در  
شیخ محی الدین ابن العربی<sup>(۱)</sup> و تحریرات  
شیخ صدرالدین الفونیوی<sup>(۲)</sup> که آثار قلمیه  
مهم نموده است  
ایشان منبع و منشائی بزرگ است که شعراء صوفی  
مشرّب ایرانی مانند : فخرالدین عراقی و دیگران از آن سرچشمه  
کسب فیض نموده اند .

(۱) ابن العربی ، شیخ ابوبکر محبی الدین محمد بن علی الطامی الاندلسی  
الدمشقی، از اجله مشایخ صوفیه اسلام است، در شهر مرسیه (اسپانیا) سال ۵۶۰ هـ متولد شد و  
در سال ۶۳۸ هـ وفات یافت. در بلاد اسیلیه و بنیادومکه و شام و روم در طلب  
علم و کسب معرفت، مسافرتها فرمود. آثار منطبعه او بیست و هشت کتاب و رساله است که از  
همه معروفتر یکی: «تجلیات عرائس النصوص فی منعمات العکم النصوص» در تصوف  
است که بر آن شروح عدیده نوشته اند و مکرر بچاپ رسیده، و دیگر تفسیر معروفی است  
که بسبب و مذاق اهل تصوف بر قرآن مجید نکاشته، سدیگر باز در تصوف است  
بنام «الفتوحات السکّیه فی معرفه اسرار الحکّیه»

و بلاخره شاهکار معروف او موسوم به «فصوص الحکم» میباشد مشتمل بر  
۲۷ باب «فصی» که در دمشق در سال ۶۲۷ تألیف فرموده و افکار و مکاشفات خود را  
در آن شرح داده است . و از فنون مهمه علم تصوف میباشد .  
( برای شرح حال او رجوع شود به انسیکلوپدیا یا اسلام )

(۲) صدرالدین الفونیوی ، ابوالعالی صدر الدین محمد بن اسحق  
الشانسی، از اجله مشایخ صوفیه و تربیت یافته شیخ محی الدین بن العربی سابق الذکر  
است که مادرش را بعباله نکاح داشت . وی جامع علوم ظاهره و باطنه و معاصر  
و مناظر باخواجه نصیرالدین طوسی و علامه قطب الدین شیرازی است. سال ۶۷۳ در  
فونیه وفات یافت و از اوسه کتاب بنام اعجاز الیقین در تفسیر و تأویل سوره فاتحه  
و کتاب الفصوص در تصوف بطبع رسیده است .

سوم: که مهمتر از همه است، همانا مؤلفات عربی است که در علوم جغرافی و تاریخ و ترجمه رجال نگاشته شده و مسائل مفیده‌ای را از قبیل احوال اشخاص، اماکن و بلاد، چگونگی حوادث، و یا شرح افکاری که در ضمن بحث و مطالعه بآنها برمیخوریم، برای ما روشن ساخته است.

در میان اینگونه مؤلفات مخصوصاً باید کتاب طبقات الاطباء را در شرح احوال طبیبان را (۳) کتابهای عربی در تاریخ و جغرافیا و تراجم رجال ذکر کرد که تألیف ابن ابی اصیبه<sup>(۱)</sup> متوفی سال ۵۶۸ هـ. / ۱۲۷۰ م. میباشد. دیگر کتاب تذکره رجال بزرگی است که ابن خلکان<sup>(۲)</sup> متوفی در ۵۶۸ هـ. / ۱۲۸۲ م. برشته تألیف در آورده و آنرا وفيات الاعیان<sup>(۳)</sup> نام نهاده. دیگر کتاب

(۱) رجوع شود به بروکلن جلد اول ص ۳۲۵، این کتاب در قاهره سال ۱۸۸۲ مسیحی = ۱۲۹۹ هـ. بطبع رسیده است. ابن ابی اصیبه، موفق‌الدین ابوالعباس احمد بن القاسم الخزرجی، از اجله اطباء اسلام متولد در دمشق سال ۵۶۰ هـ. و متوفی در سال ۶۶۸ هـ. کتاب او «عیون الانبیاء فی طبقات الاطباء» در تاریخ اطباء و اقوال و نواد ایشان، طبع مکرر یافته است.

(۲) ابن خلکان، فاضی القضاة شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن خلکان البرمکی الادبلی الشافعی، در سال ۶۰۸ در شهر ادبلی (موصل) متولد و در سال ۶۸۱ در دمشق وفات یافت. سنین عمر شریف خود را بکسب علم و تاریخ و ادب و شعر در دیار عراق عرب و شام و مصر بسر آورد. مدت بیست سال قاضی دمشق بود.

معروفترین آثار او موسوم به وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان مشتمل بر شرح احوال ۸۶۴ تن از مشاهیر اسلام است که بر آن ذیلها و کتب متمم بسیار نوشته اند و دوادوبا و مصر و طهران بطبع رسیده و بزبان لاتینی نیز ترجمه یافته است (۳) رجوع شود به بروکلن جلد اول ص ۳۲۶.

آثار البلاد که زکریا بن محمد قزوینی متوفی در ۵۶۸۲/۱۲۸۳ م. تألیف کرده<sup>(۱)</sup>. همچنین کتب چند در تاریخ عمومی که از لحاظ تاریخ مفعول دارای اهمیت خاص هستند از آن جمله یکی کتاب مختصر الدول ابو الفرج بن - العبری متوفی در ۳۰ ژوئیه ۱۲۸۹ م. میباشد<sup>(۲)</sup>. و دیگر تاریخ معروف ابی الفداء شاهزاده حماة است متوفی در ۵۷۳۲/۱۳۳۱ م. که المختصر فی تاریخ البشر نام دارد<sup>(۳)</sup>. و نیز سفرنامه شایان توجه ابن بطوطه متوفی در ۵۷۷۹ / ۱۳۷۷ م<sup>(۴)</sup> و یک دوره ۲۴ ساله را متضمن است، از ۱۳۲۵ م. تا ۱۳۴۹ م. این کتاب نه فقط اوضاع ایران بلکه قسمت عمده آسیا را از قسطنطنیه تا هندوستان و چین و از عربستان تا افغانستان و ماوراء النهر را شرح داده است.

هر گاه محققانی که تاریخ و ادبیات فارسی را مطالعه میکنند از این کتابها غفلت کنند، در حقیقت خود را از غنی ترین و موثوق ترین منابع اطلاعات محروم ساخته اند. معذک بسیار میسر است که این غفلت شده و حتی اشخاصی مطلع و بصیر که از روی تدقیق در باب شعر و ادبیات فارسی

### کتاب آثار البلاد

(۱) رجوع شود بروکلن جلد اول ص ۴۸۱ - این کتاب را روستن فلد آلانی بانضمام جانب الخلوقات هان مؤلف در سال ۱۸۱۸ در گوتینگن Göttingen بطبع رسانیده.

(۲) رجوع شود بروکلن جلد اول ص ۳۴۹ - این کتاب در اکسفورد بسال ۱۸۶۳ و همچنین در بیروت بسال ۱۸۹۰ بطبع رسیده است.

(۳) بروکلن جلد دوم ص ۴۴

(۴) بروکلن جلد دوم ص ۲۵۶ - این کتاب بانضمام ترجمه فرانسوی آن در چهار جلد در پاریس در سنوات ۱۸۵۳ و ۱۸۵۸ و ۱۸۶۹ و ۱۸۷۹ بطبع رسیده است.

تحریراتی دارند به این کتب نفیسه کمتر مراجعه فرموده‌اند. برای نمونه کتاب آثار البلاد تألیف زکریا بن محمد قزوینی<sup>(۱)</sup> را که در فوق بدان اشاره شد در اینجا باز ذکر میکنیم.

مطابق فهرست ذیل - قزوینی از نوزده تن شعرای برجسته ایران بمناسبت شرح بلادی که در آنجا متولد شده یا در آنجا نوطن داشته‌اند نام برده است. ملاحظه باید کرد که چقدر اطلاعات راجع بآنها در آن کتاب بقلم آمده در حالی که غالب تذکرة‌های فارسی فاقد آن اطلاعات‌اند:

انسوری (صفحه ۲۴۲ طبع وستنفلد - Wüstenfeld)، عمجدی (صفحه ۲۷۸)، اوحدالدین کرمانی (صفحه ۱۶۴)، فخر جرجانی (صفحه ۳۵۱)، فرخی (صفحه ۲۷۸)، فردوسی (صفحه ۲۷۸) و هم‌چنین بی‌تی از شاهنامه (صفحه ۱۳۵)، جلال طیب (صفحه ۲۵۷)، جلالی - خاوری (صفحه ۲۴۳)، خاقانی (صفحه ۲۷۳) و هم‌چنین سه بیت از اشعار او در صفحه ۴۰۴، ابوطاهر خاتونی (صفحه ۲۵۹)، مجیر یلیقانی (صفحه ۳۴۵) - نظامی (صفحه ۳۵۱) - ناصر خسرو (صفحه ۳۲۸)، ابوسعید بن ابی‌الخیر (صفحه ۲۴۱)، سنائی (صفحه ۲۸۷)، شمس طبسی (صفحه ۲۷۲)، عهر خیام (صفحه ۳۱۸)، عنصری (صفحه ۲۷۸)، رشیدالدین وطواط (صفحه ۲۲۳).

(۱) جمال‌الدین ابوبعی زکریا القزوینی - متولد ۶۰۰ و متوفی به ۸۶۸۲. از علماء ایران در قرن هفتم - وی در زمان خلیفه المستعصم منصفی مستند قضاء واسط بوده و صاحب دو کتاب معروف است بشرح ذیل:

۱- آثار البلاد و اشبار العباد . ۲- عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات که هر دو در ۱۸۵۸ م. طبع رسیده و در تهران نیز ترجمه فارسی آن بسال ۱۲۶۴ چاپ شده است .

بنا بر این در کتاب آثار البلاد مطالبی مفید و جامع که در کتب دیگر بندرت میتوان یافت راجع بنوزده تن شاعر بزرگ فارسی که قبل از قرن سیزدهم و در اثنای آن آثار قلمیه از خود بجای گذاشته اند دیده میشود. بعد از کتاب لباب الالباب محمد عوفی و چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی که از میان کتب قدیمی فارسی موجود شرح احوال شعراء عجم را با سلوب منظمی کم و بیش ذکر کرده اند، مندرجات کتاب آثار البلاد در غالب موارد قدیمترین منبع اطلاعی است که در دست میباشد<sup>(۱)</sup>. و این از جمله هزارها مطالب نافع این کتاب سودمند است که بکار محقق زبان فارسی می آید.



اکنون باید بشرح احوال تاریخ نویسان پردازیم، چون چنانکه ذکر نمودیم ایشان مهمترین نویسندگان آن زمان بوده اند... در همه ادوار تاریخ ایران قدیماً و جدیداً شعرای نامداری که از تاریخ نگاشای  
جوینی گویندگان این عصر هم از حیث عددی بیشتر و هم از حیث شهرت معروف تر بوده اند و وجود داشته، لکن در هیچ دور و زمان مورخانگی که کماً و کیفاً مانند تاریخ نویسان این زمان باشند بظهور نرسیده اند.

در باب تاریخ جهانگشا<sup>(۲)</sup> تألیف عطا ملک جوینی کرا را در

(۱) در صفحه ۲۳۴ آثار البلاد مؤلف ذکر میکند که در سال ۱۶۲۰ / ۱۲۳۲ م. و بر اتفاق ملاقات با شیخ معیی الدین، ابن العربی، حاصل شده و نسخه ای که بخط خود مؤلف است مورخ سال ۶۷۴ هـ / ۱۲۷۵ م. میباشد؛ بنا بر این سال تألیف مابین آن دو تاریخ تواند بود.

(۲) منظور از جهانگشا چنگیز خان است.

جلد دوم این کتاب اشاراتی نموده‌ایم، لکن در اینجا باید مشروح‌تر سخن گفته و نکاتی چند بر آنچه گفته‌ایم بیفزاییم. این کتاب گرچه در سنه ۵۶۵۸ ه. / ۱۲۶۰ م. تألیف شده، لکن بذکر حوادث سنه ۵۶۵۵ ه. / ۱۲۵۷ م. خاتمه می‌پذیرد، مخصوصاً انقراض اسمعیلیه را بدست حامی و مهدوح مؤلف آن یعنی هلاکوخان شرح می‌دهد. بعضی از نسخ خطی این کتاب مشتمل بر یک ضمیمه است که فتح بغداد و سقوط خلافت را در سال بعد یعنی ۶۵۶ ه. ذکر نموده، ولی این ذیل ظاهراً بقلم شخص دیگری بر آن کتاب بعداً اضافه شده باشد. کلیه این کتاب مشتمل بر سه قسمت است:

قسمت اول شرح تاریخ چنگیزخان می‌باشد و بیان اسلاف و اخلاف او تا زمان جغتای. قسمت دوم بیان تاریخ خوارزمشاهیان است مخصوصاً دو پادشاه آخرین آن سلسله، یعنی: قطب‌الدین محمد و پسرش جلال‌الدین (منکبرنی). قسمت سوم سرگذشت طایفه اسمعیلیه است بالاخص حسن صباح و فدائیان قلعه الموت. بنابراین کتاب مذکور تاریخ عمومی نمی‌باشد، بلکه تاریخی خصوصی است از چنگیزخان و اجداد و احفاد او که بآن سرگذشت‌های دو خانواده سلاطین را که در ایران و عراق با چنگیزبچنگ درآمده بودند اضافه کرده است. سایر جزئیات و دقایق را جع باین کتاب نفیس و بی نظیر را مؤلف کتاب حاضر در ضمن مقاله مفصلی که در روزنامه انجمن همایونی آسیائی مورخه ژانویه ۱۹۰۴ م. بقلم آورده بیان کرده، و هم چنین جلد اول و دوم از آن سه مجلد را در سال ۱۹۱۲ و ۱۹۱۶ م. مرتباً از محل موقوفه سبب E. J. W. Gibb دوست دانشمند من میرزا محمد بن عبدالوهاب

قزوینی تحشیه کرده و بطبع رسانیده و در دیباچه جلد اول مقدمه ای کامل و محققانه از آن کتاب و مؤلف آن و خانواده وزراء جوینی که مؤلف بدان منسوب بوده بقلم آورده است<sup>(۱)</sup>. عطا ملک جوینی در مارس ۱۲۸۳ م. وفات یافت و برادرش خواجه شمس الدین صاحب دیوان در مرثیه او این شعر<sup>(۲)</sup> را گفت:

گوئی من و او دوش بودیم بهم یک شمع برد و دیگری میوزد  
و در ماده تاریخ وفات او صدرالدین علی فرزند خواجه نصیر الدین طوسی قطعاً ذیل  
را بنظم آورده است:

«آصف عهد علاء حق و دین زبده کون کرد بدرد جهانرا، چو سر آمدش زمان  
در شب شنبه چارم ز مه ذبحه سال بر ششم و هشتاد و یک و در آن» (۳)

تاریخ و صاف بطوریکه مؤلف آن اشاره میکند، بقصد آن نوشته شده که دنباله تاریخ جهانگشای جوینی باشد؛ و همین دلیل مناسب است که بعد از آن کتاب مورد بحث ما واقع شود، گرچه تاریخ تألیف آن تاریخ و صاف بعد از کتاب جامع التواریخ رشیدی است که عنقریب از آن سخن خواهیم گفت. اسم حقیقی

(۱) جلد سوم تاریخ جهانگشا در تاریخ منکوتا آن وهلاکو و اسمعیلیه بمی و اهتمام اسناد دانشمند فقید محمد بن عبدالوهاب قزوینی بانضمام حواشی و فهارس در سال ۱۲۵۵. ۱۹۳۷ م. در مطبعه بریل در لیدن از بلاد هلاند بطبع رسیده و در عداد سلسله کتابهای اوفاک کتب بنمره XVI منتشر شده، و اکنون که این کتاب ترجمه میشود، نسخه منطبعه مذکور در دسترس مترجم است. در این ایام که خاطر بطبع دوم این کتاب مشغول است آن کتاب را در دو جلد بنام «The History Of The World Conqueror» از روی نسخه طبع مرحوم قزوینی بانگلیسی ترجمه کرده اند و دکتر بویل: Boyle رئیس شعبه مطالعات ایرانی در دانشگاه منچستر آنرا ترجمه و یکومک یونیکور و دانشگاه طهران بسال ۱۹۵۸ بطبع رسانیده اند.

(۲) این دو بیت از مجمل فصیحی خوانی نقل شده است.

(۳) اران - نام ناحیتی است در شمال رود ارس و دو کتب تاریخ و جغرافیائی اسلام نام آن مکرر ذکر شده - اکنون بنام جمهوری آذربایجان از بلاد شوروی بشارمی آید و پایتخت آن موسوم به «بردع» بوده که خرابه های آن هنوز موجود و در قرب بادکوبه فراد دارد.



آن کتاب تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار<sup>(۱)</sup> میباشد و مؤلف آن، هرچند عموماً به وصاف یا وصاف الحضرة معروف است، عبد الله بن فضل الله شیرازی است که بشغل جمع آردن مالیات و وجوهات دیوانی اشتغال داشته و از بستگان وزیر بزرگ خواجه رشید الدین بوده است<sup>(۲)</sup>. هم او در تاریخ اول ژانویه ۱۳۱۲ م/ ۷۱۲ هـ. و صاف و کتاب تاریخش را در شهر سلطانیه بحضور اول جایتو معرفی و تقدیم کرده است<sup>(۳)</sup>.

این تاریخ بطوریکه دکتر ریو Dr. Rieu بخوبی تحقیقات دکتر ریو در محاسن و معایب کتاب و صاف باسنادی که از دوره مهم عصر نویسنده بیان و قایع نموده است، لکن از قدر و قیمت فراوان آن کتاب تا حدی بواسطه نقصان انتظام و اسلوب در ترتیب آن و هم چنین بواسطه انشاء متکلفانه و اطناب ملال انگیز کاسته است، و متأسفانه اسلوب آن سرمشق دیگران شده سبک نامطلوبی در تألیفات مورخان ادوار بعد بظهور آورده است.

(۱) ترجمه ابن اسم بانگلیسی چنین آمده است :

< The Allotment Of Lands and Prepulson Of Ages >

(۲) شهاب الدین عبدالله بن عزالدین فضل الله شیرازی از اجلة مورخان فارس و ایران، متوفی سال ۶۹۸ هـ. در زمان دولت مملوک در دیوان خراج شیراز شغلی داشته و سپس مورد نظر و تربیت خواجه رشید و پسرش خواجه غیاث الدین قرار گرفت. قبر آن مورخ ادیب در قبرستان شمال حافظیه قرب تکیه چهل تنان تا این اواخر موجود بود و نویسنده بزیارت آن نائل شده بودم، ولی متأسفانه در سنوات اخیر آن قبرستان بکلی از میان رفته و معمو و نابود شده است.

(۳) رجوع شود بتاریخ و صاف طبع بیبی س ۴۴ هـ.

(۴) رجوع شود بفرهست کتب خطی فارسی مؤتة بریتانیا ص ۱۶۲

هر کس این کتاب را مطالعه کرده باشد این عیب را منکر نمیتواند شد، و فی الحقیقه مؤلف خود نیز اقرار مینماید که مقصود اصلی وی عبارت بردازی و انشاء متنوع و مغلط است و حوادث تاریخی را که برشتهٔ تحریر در آورده موضوع هنرنمایی خود قرار میداده، و میخواست بدین وسیله زبردستی خود را در فنون معانی و بیان بشود رساند. گویند: وقتی که مؤلف تاریخ مزبور بحضور او لجایتو سلطان رسید و صفحاتی چند از کتاب خود را بصوت بلند برای او قرائت کرد، سلطان از فهم معانی آن عاجز ماند. خوانندهٔ غیر ایرانی اگر در زبان فارسی استاد و مدقق نباشد ممکن است درجهٔ تصنع و تکلف و اشکال انشاء آنرا از ترجمهٔ آلمانی جلد اول آن که، با اصل کتاب، دکتر هامر Hammer در سنهٔ ۱۸۵۶ م. بطبع رسانیده است درک نماید. اگر موضوع آن کتاب تاریخ عصر و زمان مهمی مابین سال ۱۲۵۷ م. تا ۱۳۲۸ م. نمی بود و یا در صحت و اعتماد آن تردیدی حاصل میشد می توانستیم سبک مؤلف آنرا مورد ملامت بیشتر قرار قرار دهیم. ولی فی الحقیقه همانقدر که آن کتاب مشکل و مغلط است بهمان درجه مهم و قابل اعتماد میباشد. باری، تاریخ و صافی مشتمل بر پنج مجلد است که محتویات آنرا دکتر ریو خلاصه کرده و علاوه بر آن قسمتی که هامر با ترجمهٔ آلمانی چنانکه گفتیم بطبع رسانیده، جملهٔ آن کتاب نیز در ماه رجب ۱۲۶۹ هـ. / آوریل ۱۸۵۳ م. در بمبائی در کمال نفاست با چاپ سنگی ظریفی بزبور طبع آراسته شده است.

در اینجا شاید بی موقع نباشد اگر از کتاب دیگری از نوع تاریخ که انشاء آن بسبک و صاف ولی قدر و قیمت آن بسیار کمتر است ذکر بیامان

آوریم و آن همانا کتاب المعجم فی آثار ملوک  
المعجم است که در آن با اسلوبی ادیبانه سرگذشت  
پادشاهان قدیم ایران تا آخر عهد ساسانیان بقلم  
فضل الله الحسینی برشته تحریر درآمده (۱) و

تاریخ  
المعجم فی آثار  
ملوک العجم

بنام نصره الدین احمد بن یوسف شاه اتابک لر بزرگ که از ۱۲۹۶ تا  
حدود ۱۳۳۰ م. سلطنت کرد موشح گشته است. این کتاب که از لحاظ  
تاریخی از سایر کتب تواریخ مسطوره در این فصل از حیث مرتبه پائین تر  
است در طهران بچاپ سنگی (لیتوگرافی) بطبع رسیده و نسخ خطی  
آن در غالب کتابخانه‌های بزرگ شرقی نیز موجود میباشد (۲).

اکنون هنگام آن است که از تألیف بزرگ و معروف، جامع التواریخ،  
که بمناسبت ذکر مؤلف آن در فصل گذشته به آن اشارتی رفت مشروحاً  
بحث کنیم. مؤلف بزرگوار آن خواجهرشیدالدین

کتاب  
جامع التواریخ  
رشیدی

فضل الله وزیر است که در علم طب و مملکت -  
مداری و تاریخ و نیکو کاری سرآمد اقران بود.

شرح زندگی سیاسی و سرانجام غم‌انگیز او را  
سابقاً بیان کردیم، در اینجا نیز از مندرجات و محتویات کتاب تاریخ او وهم  
از زندگانی خصوصی و اعمال ادبی او چند کلمه میگوئیم. متأسفانه  
این کتاب تاریخ هنوز تماماً و کاملاً بحلیه طبع در نیامده و نسخ خطی آن

۱- ظاهراً فضل الله الحسینی والد عبدالله ابن فضل الله صاحب و صاف است  
و حاجی خلیفه بدان تصریح نموده و گفته است: «واستخرج بعض الفضلاء انه والد و  
صاف فعلیهذا تكون وفاته سنة ثمان و تسعين و ستانه» ولی این قول مورد تردید و  
مستحق تحقیق است.

(۲) رجوع شود بطهرت در ص ۸۱۱ و فهرست کتابخانه بادلیان تألیف [ته]

شماره ۲۸۵ و فهرست کتابخانه اداره هندوستان تألیف [ته] شماره ۵۳۴

نیز بسیار کمیاب و نادر الوجود است، ولیکن در میان قسمت‌هایی که از آن  
جسته جسته چاپ شده یکی تاریخ زندگانی هلاکو خان است که  
کاترمر Quatremère فرانسوی در پاریس در ۱۸۳۶ م. بطبع رسانیده<sup>(۱)</sup>  
و ترجمه فرانسوی آن بضمیمه یادداشت‌های ذیقیمتی که بر آن مزید کرده  
است دارای این عنوان می‌باشد:

« Histoire des Mongols de la Perse, écrite en  
Persan par Raschid-ed-din, publiée, traduite en français  
accompagnée de notes et d'un mémoire sur la vie et les  
ouvrages de l'auteur. »

از میان این یادداشت‌های گرانها، که هر کس مایل به اطلاعات جامع  
و مشروح باشد میتواند بدان رجوع کند، ما مطالب برجسته ذیل را  
راجع بزندگانی و تألیفات رشیدالدین مخصوصاً انتخاب و نقل مینمائیم:  
تولد در ۱۲۷۴ م. مشار الیه در حدود سال ۵۶۴۵ / ۱۲۴۷ م. در  
همدان متولد شده است. دشمنانش اورا منسوب  
مطابق ۵۶۴۵ ه. به نژاد یهودی دانسته‌اند. جد اعلای او

موفق الدوله علی بمصاحبت حکیم و منجم معروف خواجه نصیرالدین  
در رئیس الدوله در قلعه الموت مهمان اجباری فدائیان اسمعیلیه بودند،  
وقتی که آنجا را هلاکو فتح کرد در همان سالی که رشیدالدین متولد  
شد موفق الدوله بخدمت سلطان درآمد. در ایام سلطنت اباقا خان،  
رشیدالدین سمت طبیب خاص پادشاه را داشت و نفوذ و احترامی در نزد

(۱) مقدمه و تاریخ هولاکو خان از روی نسخه منطبقه در پاریس که بنام اومنی  
فیلیپ پادشاه فرانسه با ترجمه چاپ شده طبع جدیدی در طهران در سال ۱۳۱۳ ه. ش  
بهمی و اهتمام جناب سید جلال‌الدین طهرانی که از فضلا معاصر است ضمیمه تقویم  
همان سال بچاپ رسیده.



سر آغاز نسخہ قرآن شریف کہ بنام الجاتیو دو وزیر او۔ رشید الدین  
 و سعد الدین۔ در سال ۷۱۰ھ ق. ۱۳۱۰ م. کتابت شدہ است.  
 (بغل از نسخہ قرآن شریف، موزہ بریطانیا، شمارہ 4945 or.)



سلطان بدست آورد. لکن در سلطنت غازان، که در سنه ۱۲۹۵ م. به تخت نشست. لیاقت و استعداد او به منصفه شهود رسیده و سه سال بعد از آنکه وزیر اعظم صدرالدین زنجانی ملقب به صدر جهان معزول گشت و سیاست رسید؛ غازان او و خواججه سعدالدین را متفقاً به صدارت انتخاب کرد.

صدارت او در در سال ۷۰۳ هـ / ۱۳۰۳ م. که غازان  
 بجنگ شام لشکر کشید رشیدالدین بسمت  
 زمان غازان، سال منشی عربی پادشاه مصاحب او بود و در همین  
 ۶۹۹ هـ / ۱۲۹۸ م. ایام بود هنگامیکه در بار سلطان در منزل  
 عانه در کنار رود فرات قرار گرفته بود که رشیدالدین مؤلف تاریخ  
 و صاف را بحضور سلطان غازان معرفی کرد و کتاب او را از نظر پادشاه  
 بگذرانید (سوم مارس ۱۳۰۳ م.) بتفصیلی که شرح آن گفته شد.  
 در عهد سلطنت اولجایتو سلطان محمد خدا بنده، رشیدالدین  
 مانند دوره پادشاه سابق دارای مرتبت و حیثیت تمام بود، بلکه نزد  
 سلطان جدید نیز بمزید اکرام و اعتماد اختصاص یافت. در همان اوقات  
 در سلطانیه که پایتخت تازه دولت بود ناحیه‌ای را آباد ساخت که  
 بنام اومعروف و به رشیدیّه نام بردار گشت. آن محلت دارای مسجدی  
 باشکوه و مدرسه و بیمارستان و سایر ابنیه  
 روزافزون خواججه خیریه و قریب بهزار خانه بود. در ماه دسامبر  
 رشید در عهد این وزیر واسطه تبرئه ذمه دو تن  
 خدا بنده از علماء ای شافعی بغداد موسوم به شهاب الدین-

سهروردی<sup>(۱)</sup> و جمال‌الدین<sup>(۲)</sup> گردید که بتهمت جاسوسی سلطان مصر متهم و مؤاخذ شده بودند.

دوسالی بعد از آن، محلتی دیگر که بکمال زینت و زیبایی اختصاص داشت در قریب شهر غازانیه که در گرداگرد مقبره غازان خان در مشرق تبریز بوجود آمده بود بنا فرمود و با صرف هزینه هنگفت رودخانه سر را رود را از میان نهرهایی که در دل ناسیس و آبادی سنگهای صما تراشیده بود بآنجا آورد<sup>(۳)</sup>. البته ناحیه موسوم به مبالغ گرافی برای بنای این ناحیه و سایر ابنیه ربع رشیدی خیریه و عام المنفعه ضرورت داشت، ولی

چنانکه رشیدالدین خود اقرار میکند از سلطان کریم خود اولجایتو آنقدر عطایا و مواهب می‌یافت که هیچ پادشاهی قبل از او بوزیری اعطا نکرده بود؛ بنابراین آنچه تاریخ و صاف مینویسد: این وزیر هنر پرور تنها برای اجرت استنساخ و صحافی و نقشه‌ها و تصاویر کتب ذی‌قیمت خود کمتر از شصت هزار دینار که بیول امروز معادل ۳۶۰۰۰ لیره میشود صرف نمیکرد.

در اوایل سال ۱۳۱۲ م. همکار رشیدالدین یعنی خواجه سعدالدین

ساجی از مقام عزت و رفعت خود فرو افتاده و بقتل رسید. نخستین

(۱) رجوع شود بتاریخ منقول تألیف کاننر من XVIII, VI، این شهاب‌الدین

مسلماً غیر از شیخ شهاب‌الدین سهروردی است که مدوح سعدی و متوفی بسال ۵۶۳۲ هـ.

۱۲۲۴ م. بوده است.

(۲) جمال‌الدین اکولی، رجوع شود بتاریخ منقول کاننر من XVI

(۳) رجوع شود بکتاب مسالك خلافت شرقیه (Lands of Eastern Califate)

تألیف ل استرانج (Le Strange) من ۱۶۲



رقابت ها و

دسایس

محرک این دسیسه که وزیر را فدا ساخت خواجه

علی شاه گیلانی مردی مزور و فرومایه بود.

وی فوراً بعد از هلاک سعدالدین جای گزین

اوشد. بعد از اندک زمانی دسیسه ای خطرناک علیه رشیدالدین

آغاز کرد که خوشبختانه بمحرک آن باز گشت و دامنگیر رشید الدین

نشد. در این مسأله که خواجه رشید از طرف دیگر مسؤول و مسبب قتل

و هلاک سفاکانه سید تاج الدین نقیب الاشراف<sup>(۱)</sup> باشد، محل تردید

است؛ و کاترمر محقق فرانسوی خلاف آنرا مدلل ساخته.

در سال ۱۳۱۵ م. مخاصمت و نزاع شدیدی مابین دو وزیر یعنی

رشیدالدین و علیشاه بظهور پیوست و موضوع اختلاف آن بود که چون

خزانه سلطان از وجوه دیوانی خالی و لشکری

سقوط و هلاک

حقوق مانده بود، از این رو تعیین باعث و مسبب نقصان

رشیدالدین در

خزانه علت آن منازعه گردید. او لجایتو سلطان

سال ۱۴۱۸

ناگزیر شد که ترتیب مالیه و دیوان هر یک از

ممالک مختلف ایران و آسیای صغیر را مابین آن دو وزیر تقسیم نماید که

بعدها اختلافی روی ندهد.

معدنك علیشاه تهمت و خصومت را برضد همقطار خود ادامه

داد؛ بطوریکه خواجه رشید بزحمت بسیار توانست خویشتن را از این بلیه

برهاند. این رقابت و فساد بعد از مرگ او لجایتو در اوان سلطنت ابوسعید

نیز وجود داشت تا عاقبه الامر خواجه رشید در برابر حملات خصم عنود

(۱) نقابت، منصبی است که بر رئیس طائفه علویه باطالیه در شهر بغداد و دیگر بلاد معظمه عطا می شده و صاحب آن به «نقیب الاشراف» ملقب بوده است.

تاب مقاومت نیاورده در ماه اکتوبر ۱۳۱۷ م. از شغل خود کناره گرفت؛ و بالاخره در ۱۸ ماه ژانویه ۱۳۱۸ م. در سنی که از هفتاد متجاوز بود او؛ و پسر شانزده ساله اش ابراهیم را بتهمت مسموم کردن سلطان سابق، او لجايتو، بقتل رسانیدند. مايملك اوضبط ديوان گرديد و كسان و بستگان او معاقب و منكوب شدند، موقوفات و مؤسسات خيريه وی را غصب کردند و سراسر ناحیه ربع رشیدی را که او بنا فرموده بود عرصه غارت و تازاج قرار دادند.

جنازه او را هر چند در محلی که برای مقبره خود بنا کرده بود بخاك سپردند، لکن گویا مقدر نبود که جسد او در آرامگاه ابدی راحت بماند، زیرا تقریباً يك قرن بعد میرانشاه پسر امیر تیمور در جوش جنون و جهالت حکم کرد که آنرا از قبر در آورده و در گورستان بهود دفن رشید و خواجه علیشاه بشادی این فیروزی که در ستوط خصم دیرین بدست آورد تحفه های مجال باستان که به معظم تقدیم کرد و گویا دست قضا تنها او را از باداشی که جمله همدستان وی گرفتار شده بودند معاف داشت؛ چه شش سال بعد در ۱۳۲۴ م. بموت عادی وفات یافت، و چنانکه گفتیم او نخستین وزیری بود در دوره ایلخانان مغول که بمرگ، طبیعی عمرش بسر رسید. در شرح حال فرزند خواجه رشیدالدین یعنی غیاثالدین که در علم و اخلاق و ترویج امور عام المنفعه و هم چنین در عاقبت غم انگیز به پدر شبیه بود، در فصل سابق بقدر کفایت سخن گفته ایم، او نیز در آخر کار در بهار سال ۱۳۳۶ م. بقتل رسیده است.

افتخار ظهور کتاب جامع التواریخ بقیده کاترمر به غازان خان تعلق دارد<sup>(۱)</sup>، چه این پادشاه پیش بینی می کرد که مغولان در ایران با وجود تفوق و زبردستی که در آن زمان داشتند در طول طرح و تألیف کتاب جامع التواریخ مروریام ناگزیر مستحیل بعنصر ایرانی خواهند شد، و بنا بر این میخواست برای اعقاب یادگاری از اعمال عظیم و فتوحات ایشان بصورت تاریخی جامع بزبان فارسی بجای گذارد. برای انجام این امر خطیر رشید الدین را انتخاب فرمود و اتفاقاً بهتر از این انتخاب نیز ممکن نمی شد. پس همه اسناد و نوشته های دولتی را بانضمام کلیه علمائی که در تاریخ و آثار عتیقه مغول دارای بصیرت و اطلاع بودند در تحت فرمان او گذاشت.

وزیر بزرگ، با اینکه به نظم و نسق امور دیوانی مملکتی چنان عریض و طویل مشغول بود، معذک برای تحقیقات تاریخی و تألیف آن کتاب چنانکه بایساعت نام فرصت میگرد. اگر چه بنا بقول دولت شاه صاحب تذکره الشعرا وقت کتابت این تاریخ از دم صبح بعد از ادای فریضه و بعضی اوراد تا طلوع آفتاب بوده، چون در اوقات دیگر فرائض بواسطه امور مملکی و اشغال دیوانی میسر نبود.<sup>(۲)</sup>

قبل از آنکه تألیف تاریخ مغول بدست خواجه رشید الدین پایان برسد، غازان خان در تاریخ ۱۷ ماه مه ۱۳۰۴ م. وفات یافت و لکن جانشین او تجزیه مندرجات اولجایتو امر فرمود که خواجه آنرا بآخر برساند، و همانطور که دربدو امر در نظر داشته است آنرا کتاب جامع التواریخ بنام غازان مصدر سازد. از اینجاست که این قسمت

(۱) رجوع شود به تاریخ مغول کاترمر من LVIII

(۲) دولت شاه من ۲۱۷ طبع لیدن.

از آن کتاب که عمومآ به جلد اول معروف است غالباً با اسم «تاریخ غازانی» نامبردار است. و نیز او لجایتو مؤلف را فرمود که جلد دیگری بر آن مزید کند و آنرا شامل تاریخ عمومی عالم و بالاخص ممالک اسلامی قرار دهد، و هم چنین جلد سومی مشتمل بر مسائل جغرافیائی بر آن بیفزاید.

هر چند قسمت اخیر از میان رفته و معدوم شده یا آنکه ابدأ برشته تحریر در نیامده و فقط زمینۀ آن طرح شده است، معذک از این کتاب فعلاً آنچه در دسترس است فقط شامل دو مجلد میباشد: اول در تاریخ مغول که برای غازان خان نگاشته شد، دوم در تاریخ عمومی. تمامت این مجموعه در سال ۷۱۰ هـ / ۱۱ / - ۱۳۱۰ م. خاتمه یافته است؛ اگرچه تا دو سال بعد از آن مؤلف وقایع ایام سلطنت او لجایتو را همچنان ضمیمه آن کتاب میکرده.

مندرجات این کتاب بزرگ بطور خلاصه بشرح ذیل است: (۱)

(۱) در کتابخانه سلطنتی ایران (شس العمارة)، نسخه کامل و ظریفی از جامع التواریخ موجود است (بک نسخه) نیز در کتابخانه ملی طهران وجود دارد. بر حسب خواهش این بنده مترجم، آقای دکتر مهدی بیانی از نسخه اول وصف مختصر و مفیدی، نوشته اند که ذیلاً برای تکمیل فایده درج میشود:

### «جامع التواریخ رشیدی»

قطع دحلی باندازه ۲۹۰ × ۴۹۰ میلیمتر - کاغذ دولت آبادی مجدول - زهه ۲۳۲ صفحه هر صفحه ۲۸ سطر - دارای شش سر اوج مرصع و سیصد و سه تصویر آبرنگ - یک نسخه اول و دو نسخه از میان نسخه متن و حاشیه مرصع - خط نسخ کتابت چلی و عناصرین بخط ثلث و رقاع و تبه دانگ بقلم الوان - چند سافری مشکئی ترنج و نیشترنج منگنه مذهب.

در نسخه اول علامت فتحعلیشاه قاجار بز نوشته شده است و مهر ناصرالدین شاه دارد و رقم دوم از ابتدای نسخه ساقط است.

بقیه در صفحه بعد

## جلد اول - تاریخ خاص مغولان و ترکان

### فصل اول - تاریخ طوایف مختلفه ترک و مغول، انواع آنان، سلسله

انساب، طبقات و افسانه‌های ایشان و غیره - مشتمل بر

یک مقدمه و چهار قسمت.

بقیه از صفحه قبل

رقم «بقیوب بن شیخ میر علم» - تاریخ تحریر ۱۰۷۴ -

نسخه برای «قلیچ خان بن ساروخان» از امرای دربار شاه عباس ثانی صفوی

کتابت شده است.

••••

نسخه باین ترتیب تدوین شده است:

- کتاب اول مشتمل بر: یک مقدمه (در ذکر احوال آدم و فرزندان) .
- قسم اول (ذکر ملوک فرس از زمان کیومرث تا عهد یزدگرد شهریار) .
- قسم دوم (ذکر پیامبر مسلمین تا آخر روزگار الهیسمم باالله خلیفه عباسی)
- کتاب دوم مشتمل بر: تاریخ سلطان محمود غزنوی و مختصری از تاریخ آل سامان .
- تاریخ آل سنجوق و (ذیل تاریخ آل سلجوق از ابو حامد محمد بن ابراهیم).
- تاریخ خوارزمشاهیان .
- تاریخ ختا و سلاطین چین و ماچین .
- تاریخ بنی اسرائیل .
- تاریخ افرنج مشتمل بر دو قسم:
- قسم اول: از ظهور آدم تا ولادت مسیح .
- «قسم دوم: از ولادت مسیح تا سال ۷۵۰ .
- احوال سلاطین هند و هندیان در سه قسم .
- (رساله ای در تناسخ در درج تاریخ هنداست) .

### ذیل جامع التواریخ (از رشید الدین فضل الله)

مجلد اول

در تاریخ اتراک تا زمان غازان خان .

مجلد دوم

جلوس الجایتو سلطان .

مجلد سوم

سوراقالیم و مسالک السمالک .

نسخه بمجلد اول از این ذیل تمام میشود و مجلد دوم و سوم در افاقه است (بدون

اینکه سقپی داشته باشد) «

فصل دوم - تاریخ چنگیز خان ، اسلاف و اخلاف او تا زمان  
غازان خان .

جلد دوم - تاریخ عمومی

مقدمه - در تاریخ آدم صفی و انبیاء عظام و پیغمبران

بنی اسرائیل علیهم السلام .

قسمت اول - تاریخ سلاطین قدیم ایران قبل از اسلام در  
چهار فصل .

قسمت دوم - تاریخ پیغمبر اسلام ص . و خلفای اسلام تا زمان

انقراض خلفا بدست مغول در سال ۱۲۵۸ م. سلاله های

سلاطین بعد از اسلام در ایران مشتمل بر: غزنویان -

سلجوقیان - خوارزمشاهیان - اتابکان سلغری

فارس - اسمعیلیه غربی و شرقی - اغوز و

اعتقاب او ، ترکان ، چینیان ، عبرانیان ، فرنگیان

و امپراطورها و پاپ های آنها ، هندیان و

سرگذشتی طولانی و مشروح از ساکیامونی

(Sakyamunie) یعنی بودا و مذهبی که او

تأسیس نمود .

ترتیب فوق طرز انتظام مندرجات کتاب است ، به نهجی که در نسخ

خطی موجود در اداره هندوستان (India office) و در موزه بریتانیا

(British museum) ملاحظه میشود . تقسیماتی

که مؤلف خود در مقدمه کتاب ذکر نموده اندکی

با آن اختلاف دارد؛ زیرا که او در نظر داشته است

جلد دوم را بتاریخ سلطان وقت یعنی اولجایتو

ترتیبی که در کتاب

منظور مؤلف

بوده

شروع نموده از تاریخ تولد او تا سنه ۵۷۰۶ هـ / ۱۳۰۶ م . شرح بدهد، و خانمه‌ای مشتمل بر تاریخ آن پادشاه سال بسال در آخر همان جلد اضافه کند . این ترتیب مشوش در غالب از نسخ خطی رعایت نشده بلکه بعضی از آنها فاقد تاریخ سلطان اولجایتو میباشد و در بعضی دیگر نیز تاریخ آن پادشاه در محل طبیعی و بموقع آن یعنی آخر جلد اول بعد از شرح حال غازان قرار گرفته است . از نسخ خطی موجود فقط معدودی را میتوان کامل دانست، چنانکه اگر جزوی از آن تاریخ در یکی از آنها موجود باشد در دیگری مفقود است . من خود در روزنامه انجمن همایونی آسیائی مورخه ژانویه ۱۹۰۸ م . شرح کاملتری در باب مندرجات کتاب مزبور ذکر کرده و آنرا مفصلاً توضیح داده‌ام و طرز جدیدی برای طبع آن کتاب که بسیار محل حاجت است پیشنهاد کرده‌ام .

طرز پیشنهادی	صرف نظر از تقسیمات مشوشی که مؤلف کتاب
برای طبع کامل	نموده است، بنظر من همه آن کتاب راسز او اداست
جامع التواریخ	در هفت جلد بطبع برسانند که سه جلد آن مشتمل
در هفت جلد	بر تاریخ ترک و مغول و منطبق بر جلد اول نسخه اصل
	شود و چهار جلد دیگر با جلد دوم موافق باشد

بشرح ذیل :

مجموعه اول . تاریخ مغول و ترک  
 جلد اول - از ابتدای تاریخ چنگیز خان تا مرگ او .  
 جلد دوم - از جلوس او کتای تا وفات تیمور (اولجایتو) نبیره  
 قبلائی خان (۱) .

(۱) این قسمت را میسوپلوشه فرانسوی جزء مجموعه اوقاف کتب جلد هجدهم درباریس بطبع رسانیده است .

جلد سوم - از جلوس هلاکو (۱) تا مرگ غازان. و باین قسمت باید

اضافه شود:

تاریخ ایلخانان مغول تا ابوسعید که این قسمت

ملحقاتی است باصل تألیف رشید الدین ولی بعداً

در زمان سلطنت شاهرخ و بامراو انجام گرفته است.

مجموعه دوم - تاریخ عمومی

جلد چهارم - مقدمه - تاریخ پادشاهان قدیم فرس تا سقوط خاندان

ساسانی و شرح احوال حضرت محمد (ص)، پیغمبر اسلام

جلد پنجم - سراسر تاریخ خلفا از زمان ابوبکر تا المعتصم.

جلد ششم - تاریخ پادشاهان اسلامی ایران (غز نویان - سلجوقیان -

خوارزمشاهیان - سلفریان و اسمعیلیه).

جلد هفتم - بقیه کتاب مشتمل بر تاریخ ترکان - چینیان -

اسرائیلیان - فرنگیان و هندیان که از اخبار و

روایات خود آنها نقل شده است.

امتیاز کتاب جامع التواریخ نه فقط از آن جهت است که

دائمه مطالب آن وسیع و ممتد است و نیز نه از آن حیث است که محتویات

آن از منابع موقه اعم از منابع کتبی و شفاهی تحصیل و بدقت بسیار

فراهم شده؛ بلکه امتیاز آن در ابتکاری است که دارد. در عالم تاریخ

نمی‌توان گفت که هیچ کتاب نثر فارسی در قدر و قیمت با جامع التواریخ

برابری می‌کند. چیزی که بیشتر محل تأسف است این است که این

کتاب گرانها تاکنون حلیه طبع نیافته و تقریباً غیر ممکن الحصول

(۱) قسمت تاریخ هلاکو را کاتب مرستشرق فرانسوی بنام «تاریخ مغولان ایران»

در بارس بسال ۱۸۳۶ طبع رسانیده است.



میباشد. کاترمر Quatremère راجع باین کتاب میگوید<sup>(۱)</sup>: «ضرورت ندارد بیش از این بذکر ادله در اهمیت فوق العاده مجموعه رشیدالدین پردازیم. همینقدر بس است که بگوئیم: این نسخه نفیس با بهترین وسایل و اسباب و در بهترین اوضاع و احوالی که قبل از آن هیچوقت برای هیچ نویسنده‌ای دست نداده تألیف شده و در نتیجه نخستین بار بوده که دوره کامل تاریخ و جغرافیای عمومی برای مردم آسیا تحریر شده است.»

و باز کاترمر در دقت و صحت کتاب رشیدالدین را وصف نموده و ذکر مینماید که مؤلف آن برای آن قسمت از تاریخ که مخصوص مملکت خطا<sup>(۲)</sup> است تاچه حدبمنابع چینی اعم از کتبی یا شفاهی دست‌رسی داشته است<sup>(۳)</sup>: «پس از آن اظهار تأسف می‌نماید از اینکه قسمت جغرافیائی این کتاب مفقود شده و بالا اقل هنوز پیدا نشده. و محتمل است بطوریکه کاترمر حدس میزند<sup>(۴)</sup> این قسمت در موقع تاراج و انهدام ربع رشیدی که بلافاصله بعد از هلاک خواجه رشیدالدین روی داد از میان رفته باشد.

رشیدالدین علاوه بر کتاب جوامع التواریخ چندین کتاب دیگر تألیف نموده که کاترمر<sup>(۵)</sup> راجع بآنها و مندرجات آنها شرح مبسوطی بیان کرده است. از آن جمله است کتاب «الاحیاء و الآثار» که مشتمل بر بیست و رشیدالدین<sup>(۶)</sup>

چهار جلد و محتوی مسائل مختلف می‌باشد،

(۱) کاترمر، تاریخ مفلول من I.XXIV

(۲) خطایبا Cathya

(۳) کاترمر، من LXXVIII

(۴) رجوع شود بتاریخ مفلول تألیف کاترمر من LXXXI

(۵) رجوع شود بتاریخ مفلول تألیف کاترمر من ۱۱۲ تا ۱۱۶

(۶) آثار خواجه رشیدالدین مجموعه رسائل اوست بنام: مکاتبات رشیدی. قبله در حاشیه صفحه ۱۰۷

از قبیل مسائل مربوط به علم کائنات جو وفلاحت و درختکاری و تربیت زنبور عسل و افنای حشرات و خزندگان موزیة سمیه ، علم زراعت و تربیت دواب ، معماری ؛ قلعه بندی ، کشتی سازی ، معدن کاری ، تصفیه و ذوب فلزات . نسخه این کتاب بدیختانه مفقود شده است . دیگر از مؤلفات رشیدالدین نسخه ایست موسوم به توضیحات که در مسائل تصوف و کلام برشته تحریر در آورده و مشتمل بر يك مقدمه و نوزده کتاب توضیحات رساله میباشد . این کتاب را بر حسب درخواست اولجایتو سلطان تألیف فرموده و کاترمر از زری نسخه ای خطی که در کتابخانه ملی فرانسه موجود است ، آنرا شرح و وصف کرده .

در دنبال آن کتاب دیگری در تفسیر و کلام نگاشته است موسوم به «مفتاح التفاسیر» و در مسائل گوناگون از قبیل فصاحت آسمانی قرآن و مفسران کتاب مبین و طرق ایشان ، خیر و شر ، جزا و سزا ، طول عمر ، پروردگار ، تقدیر ، معاد جسمانی و غیره بحث می کند و در آخر آن شرحی در ابطال مذهب تناسخ و

بقیه از صفحه پیش

که شخصی بنام مولانا محمد ابرفونی آنها را جمع کرده است و به نام و اهتمام تصحیح استاد علامه محمد شفیع لاهوری استاد دانشگاه پنجاب بانضمام حدواشی و فوارس مفید در سال ۸۱۳۶۷ / ۱۹۴۷ م . در ضمن نشرات دانشگاه پنجاب بطبع رسانده و يك نسخه از آن موشع بدستخط ناشر و مصحح دانشمند آن نزد این جانب موجود است و آن مشتمل است بر دیباچه ای که جامع آن مکاتب نگاشته و مناسفاً معدومات و سقطات بسیار دارد . مجموعاً پنجاه و سه رساله و مکتوب است که خواجه رشیدالدین پسران و همال خود و دوستان و دیگران در مواقع مختلف نگاشته و در آخر این فصل شرح آن مجعوه آمده است . رکع : ۱۶۶ مکتوب حاضر بیست و

تعریف لغات واصطلاحات فنی اضافه ساخته است.

کتاب «الرسالة السلطانية» کتاب دیگری است از همین مقوله که در تاریخ نهم رمضان ۵۷۰۶/ ۱۴/ مارس ۱۳۰۷ م. برشته تألیف در آورده  
**الرسالة السلطانية** و ما حصل مباحثه ای که در موضوعات کلامی در حضور سلطان اولجایتو مابین علمای وقت اتفاق افتاده جمع آورده است.

کتاب لطائف الحقائق  
 کتاب لطائف الحقائق مشتمل بر چهارده رساله نیز از آثار قلمیه اوست و شروع میشود بشرح رؤیائی که برای مؤلف در لیلۃ ۲۶ رمضان ۵۷۰۵/ ۱۱/ آوریل ۱۳۰۶ م. روی داده و حضرت رسول (ص) را بخواب دیده است. محتویات این کتاب نیز مسائل کلامی است. این کتاب و سه کتاب مذکور در فوق همه بزبان عربی است و همه آنها مجموعه رشیدی را تشکیل میدهد و نسخه نفیسی از آن که کتابت آن بتاریخ ۵۷۱۰-۱۱-۱۳۱۰ م. است در پاریس وجود دارد<sup>(۱)</sup>.  
 و در همان کتابخانه نسخه خطی دیگری از آن کتاب موجود است که شامل ترجمه فارسی کتاب لطائف الحقائق مذکور نیز میباشد: و هم چنین دو نسخه از یک شهادتنامه وجود دارد که هفتاد تن از علماء و مشایخ اسلام صحت اصول عقاید رشید الدین را تصدیق و تسجیل نموده اند. رشید الدین این شهادتنامه را از آن سبب ترتیب داد که شخصی از اهل بغض و اعدوان که میخواست از نذر و موقوفات غازانی که مخصوص اهل علم و فضل بود بناحق استفاده کند، و چون موفق باین مقصود نگردید، از روی غرض

(۱) نسخه ای از لطائف الحقائق رشیدی در تهران در کتابخانه ملی ملک موجود است که ظاهراً در زمان مؤلف کتابت شده، و مهتاج به بررسی و تحقیق است.

و عناد خواجه را بفساد عقیده متهم ساخت؛ پس خواجه برای تبرئه خود آن استشهداد را منظم فرمود.

کتاب بیان الحقائق دیگر از مؤلفات رشیدالدین نسخه ای است که متأسفاً فقط مطالب مندرجه آن معلوم است و

آن به بیان الحقائق موسوم و مشتمل است بر هفده رساله که غالباً در مسائل کلامی برشته تحریر درآمده است، اگر چه از بعضی مطالب دیگر مانند آبله و معالجه آن و ماهیت و انواع حرارت نیز در آن بحث کرده.

مساغی رشیدالدین خواجه رشیدالدین برای محافظت و بقا نتایج

برای حفظ آثار خود مساعی ادبی خود احتیاط و تحرسی دقیق بکار برد. شرح آن را که باهمه دقت در برابر حوادث

عقیم و بلااثر بود کمتر هر در کتاب خود مبسوطاً ذکر کرده است و در اینجا

بطور خلاصه و اجمال نقل میشود: اولاً مقرر فرمود که چند نسخه از مؤلفات

او برای دوستان و آشنایان و همچنین علما و دانشمندان استنساخ شده بایشان

عاریه داده شود و آنها مجاز باشند که از روی آن استنساخ کنند تا نیا امر

کرد که ترجمه‌های عربی کتب فارسی او و ترجمه‌های فارسی همه مؤلفات

عربی وی را مهیا ساخته و از هر دو نسخ «تعدد نگاشته برای مطالعه یا

استنساخ هر کس از اهل علم که مایل و طالب باشد در کتابخانه مسجد محله‌ای

که بنام او موسوم به «ربع رشیدی» بود بگذارند. ثالثاً مقرر فرمود که از

جمله رسائل و کتب تألیفیه او مجموعه بزرگی مضم بصورت نقشه‌های چند

فراهم ساخته در کتابخانه عمومی مسجد همان محله بگذارند و آنرا

«جامع التصانیف الرشیدی» نام داد. و از چهار مجلد کتبی که در طب

و طرز حکومت مغول تحریر فرموده بود، مقرر داشت که بسه زبان فارسی

و عربی و چینی ترجمه‌ها آماده سازند. بالاتراز تمام اینها اجازه و آزادی نام داده بود که هر کس طالب باشد کتب مزبور را بخواند یا سواد بر دارد. باین نیز قانع نشده همه ساله از محل موقوفه‌ای که برای مسجد<sup>(۱)</sup> و مدرسه خود وقف کرده بود مبلغی را برای استنساخ کتب خود یکی بفارسی و یکی بربی اختصاص داد که همه ساله يك نسخه کامل تحریر کنند یکی از شهرهای ممالک اسلام هدیه سازند و قرار گذاشته بود که این نسخ را روی بهترین کاغذ بغدادی و به بهترین و خوانا ترین خطی بنویسند و با نسخه اصل دقیقاً مقابله و تطبیق کنند. محررین و سواد نویسانی که برای این امر تعیین شده بودند همه را بدقت و بارعایت خوشی خط و سرعت قلم انتخاب کرده در نواحی مدرسه و مسجد خود منزل داده بود که در تحت امر نظار این امر مشغول کار باشند، بعد از آن که هر نسخه اختتام می‌یافت آنرا صحافی و تذهیب کرده و بمسجد می‌بردند، و در کتابدانی مابین منبر و محراب قرار میدادند، آنگاه این دعا را که مؤلف بقلم خود نگاشته بود، بر آن میخواندند<sup>(۲)</sup>:

اللهم يا معلم الاسرار و يا معلم الاخبار و الآثار، كما وقت عبدك المفتقر الى رحمتك الواسعة رشيد العليين لتصنيف هذه الكتب المشتملة على التعقيقات العنقوبة انواع اسلام و التوقيعات السبده لبيان الحكم و الاحكام المفيدة للتاملين في بدائع السنووعات، النافعة للمتفكرين في غرائب المخلوقات و وفقته ايضاً لان وقف بعض املاكه شاطراً ان يتخذ من منالها نسخ من هذه الكتب لينفع بها المسلمون من اهل البلدان في كل

۱) عبارت اصل این است: «و اجرة الكتابة و وجه المصالح تجعل من نصف حاصل موقوفات المسجد المتعلقة بابواب برنا هذه و ظاهراً كلمة (مسجد) را مترجم (مسجد) خوانده است. رجوع شود بپنن مقدمه (حاشیه صفحه ۱۱۳)

۲) اصل این دعا را کاترمر در تساو یخ مغول در ص DLXX ذکر کرده است.

حین و اوان، تقبل اللهم کلّمه قبولاً حسناً و اجمل سیه مشکوراً و ذنبه مغفوراً. و اغفر  
 لساعین فی اتمام هذا الخیر و المدّ فی دین من هذه الكتب و الناظرین فیها و العالمین بما فی  
 مطاوعها و آتیه الحنة فی الدنیا و الآخرة انک اهل التقوی و اهل المغفرة.»

عین این دعا در در پایان هر نسخه کتاب می نوشته اند و مناجات  
 مختصری که با بقلم خود رشید الدین بود بر آن الحاق می کرده اند، سپس  
 خاتمه ای بقلم ناظری که کتاب در تحت نظارت او تحریر یافته بود، متضمن  
 تاریخ تحریر و اینکه برای کدام شهر آن نسخه تحریر یافته و همچنین  
 نام و نسب آن ناظر بر آن منضم می نمودند که مؤمنان او را نیز بدعای خیر یاد  
 کنند. بعد از انجام این امور کتاب را نزد قضاة تبریز می فرستادند که ایشان  
 شهادت میدادند که تمامت رسوم و تقاریری که مؤلف بر آن عهد کرده بود انجام  
 یافته است، آنگاه آن کتاب را بشهری که برای آن شهر تحریر یافته بود  
 گسیل می کردند و آنرا در کتابخانه عمومی آن شهر نهاده، طلاب علم و  
 اهل فضل در آن شهر میتوانستند آنرا بخوانند یا در برابر اداء وجه الضمانه  
 معینی آنرا عاریه کنند.

همچنین يك نسخه از ترجمه عربی مجموعه رشیدیه بضمیمه  
 کتابهای بیان الحقائق و الاحیاء و الآثار مخصوص یکی از مدرسین آن  
 مؤسسه بود که او همه روزه میبایستی آنرا مطالعه کرده، مطالب آنرا  
 برای طلاب بیان و تدریس فرماید؛ و نیز هر يك از مقرران آن مؤسسه  
 مأمور بود که يك نسخه از یکی از این کتب یا عربی یا بفارسی مادام که  
 بشغل قرائت مشغول است فراهم سازد و اگر قصور کند او را تغییر داده  
 مقری دیگری که در این امر بیشتر مواظبت نماید انتخاب گردد، و نسخه ای  
 را که سواد بر میداشت بخود او تعلق میداشت، میتوانست بفروشد یا

بدیگری همه کند. هم چنین اسباب و وسائل برای کسانی که داوطلب استنساخ آن کتب در کتابخانه می بودند فراهم شده بود، لیکن هیچکس اجازه نداشت که آنرا از محوطه کتابخانه بخارج ببرد، و بالاخره برای متولیان و نظار موقوفه قید شده بود که مقاصد خیر مؤلف را، وفاق نیت و عیناً مطابق وصیت او انجام دهند و هر کدام که برخلاف آن رفتار کنند به لحن الهی دچار باشند<sup>(۱)</sup>.

(۱) این تفصیل در مقدمه نسخه جامع النصایف الرشیدی موجود است که کاترمر عیناً در کتاب تاریخ موقول خود نقل کرده است و در سال ۱۸۳۱ م درباریس بطبع رسانیده و ما نیز آن قسمت از مقدمه را که منطبق با شرح فوق است در لآقل می گنیم می هنده :

دومن جملة الشرائط التي شرطها المصنف عز نصر مني و فنية ابواب بره الموسومة بالربيع الرشیدی وقد اعتمها بالآخرة هي: ان المتولى لتلك الاوقات يكتب كل سنة نسخة مكملة من مصنفاتي بموجب هذا التفصيل  
کتاب المجموعه الرشیدیة المشتملة على اربعة كتب - التوضیحات و منائح التنازل و السلطایة و اللطائف - نسختان : العربية واحدة و الفارسیة واحدة .

کتاب جامع التواریخ عدد مجلداته موكول الى رأى المتولى و على حسب الصلعة بحيث لا يندرس سرياً : نسختان : العربية واحدة و الفارسیة واحدة .

کتاب بیان الحقائق نسختان : العربية واحدة و الفارسیة واحدة .

کتاب الآثار و الاحیاء نسختان : العربية واحدة و الفارسیة واحدة .

بستکتب بموجب ما شرحناه كل سنة نسخة مكملة على قرطاس في غاية الجودة و اللطافة ، و قطع كبير بغدادی، بخط ملبیح و صحیح . ثم یقابل بنسخة الاصل الموسومة في الربيع الرشیدی على وجه لا یبقى فيه غلط ولا تصحیف ، و ینبئ ان يكون تلك النسخ بأسرها متکملة على متوال النسخ الاصول وان يكون جلودها من ادم و مساشا کله . و اجرة الكتابة و وجه الصالح تجعل من نصف حاصل موقوفات المسجد المنعملة بابواب برناهد . و يجب ان یختار المتولى الناسخین السریس الكتابة الجیدی القطع من الفضلاء و الادباء بحيث تتم جميع النسخ التي یجب کتابتها في السنة بتمام تلك السنة، معاملة مذهبیه مهذبیه للتایق التأخیر و الاهدال و مواضع اولئك الناسخین و مساکنهم انسابیها المتولی من جملة مواضع ابواب البرائی لم تبین لطائفة معينة اولامر مبین، و اذا تمت تلك النسخ احضر جميعها في صفة الروضة و توضع كل منها على مرفع یقیه در حاشیة سفحه بمد

بوجود این احتیاط و بیش بینی شایان ه ما تطور که کا قمر میگوید:  
 و اکنون سمت مدهای از مؤلفات این مورخ دانشمند از دست رفته و تمام وسائلی که برای حفظ

بقیه از حاشیه صفحه قبل

بین الدیر و المهراب. و دعوی للمعنف بهذا الدعاء: اللهم بالهمم الاسرار الخ. ردك:  
 ص ١١١. و ايضا يكتب في آخر كل نسخة من تلك النسخ هذا الدعاء المذكور. ثم يكتب  
 بعد ذلك هذا التعهيد وهذه الكلمات :

« اما بعد حمد الله الملك العلام ، الدائم نعمه بلا انقطاع وانصرام ، والصلوة  
 والسلام على نبيه المبعوث الى كافة الانام محمد وآله وصحبه الكرام . فانه يقول العبد  
 الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى فضل الله بن ابي الخير بن علي الهمداني المشهور  
 بالرشيد الطيب جزاء الله خيراً ، اني بتوفيق الله خالي وحسن تيسيره صنعت هذا الكتاب  
 تبصرة لن تبصر وتذكرة لن اراد ان يذكر ، و استكتب هذه النسخة من حاصل  
 ما وفتته من املاكي وشرطت ان يتخذ كل سنة من حاصلها نسخة من هذا الكتاب وسائر  
 الكتب التي هي من مؤلفاتي ، ليكون وقفاً على المسلمين من اهل بلدة كذا ، والامول  
 من كمال افضال الملاء المحققين ان يشرحوا و يبينوا للبتدين ما يتسمرته عليهم بعيت  
 بقون على جميع ذلك و توفراً تاماً ، ولا يبقى لهم فيها شك وارتياب ، وان وجدوا به  
 سهواً و غلطاً اصله و نقله و تكراً . ثم يكتب المتولي على ظهر اوراق كتب عليه هذه  
 الكلمات : ان هذا الكتاب القلاني انما كتب لاهل البلدة القلاية في ايام دولة فلان ، ليكون  
 وقفاً عليهم ثم على عموم المسلمين الذين يسكنون هناك . و يجب على كل متولي ان يكتب  
 نسه اباً عن جد الى الواقف ، لتلاشي الناس الواقف في الدعاء ، ثم تعرض تلك النسخ على  
 قضاة تبريز ليثبتوا صودة الحال على مكتوب ، و يشرفوه بتوقيعهم ، و يسلمونه الى المتولي .  
 و ينبغي ان يكون عند كل قاضي من قضاة تبريز مكتوب مشتمل على هذه الدعائي و يجب  
 ان يكون خط المتولي و المشرف و الناظر الذي هو شبيه نائب المتولي او خطنواب  
 هولاء على ذلك المكتوب ليكون هذا الامر مضبوطاً كل سنة و لا يتطرق اليه و هن  
 ولا خلل »

« الشرط الآخر ، ان هذه النسخ بعد تمامها انما يبعثها المتولي ان تلك الاوراق  
 الى بلدة من معظمات بلاد الاسلام - العربية الى بلاد العرب و الفارسية الى بلاد العجم -  
 و ينسئ من البلاد بمعظمتها بمادونها على وفق رايه ليكون وقفاً على اهل تلك البلدة  
 بالوجوب المذكور . و اذا حملت تلك النسخ الى تلك البلدة يجب ان توضع في مدرسة  
 لها مدرس مشاوريه بفتون العلوم باختيار قضاة تلك البلدة و امتها و علمائها ليقرئها  
 المتعلمون الراغبون فيه على ذلك الدرس ، و ان شاء احد منهم ان يستنسخها تمنحها اليه  
 ذلك المدرس بعد ان يأخذ الرهن . وكذا ان اراد استمارتها لاجل المطالعة : اخذ الرهن  
 بقية در حاشیه صفحه بعد



آثار خود بکار برده اند تمام مساعی که امپراطور **تاسیتوس** (١) برای حفظ نوشته های خویشاوند معروف خود بعمل آورد بی فایده ماند دست زمانه و وحشیگری ابناء بشر دو آفت بر مخافت هستند که بسیاری از شاهکارهای باستانی را از دست ما ربوده اند و همچنین هزاران اثر گرانبها که اگر در شهرت درجه اول نداشته اند ولیکن در منقطع و فایده بدون تردید حائز مرتبه اول بشمار میرفته ، نابود و معدوم ساخته اند و حالتی که مؤلفات شخصی بیفایده و لغو در هر طرف پراکنده شده است و کتابخانه هارابا و زن خود

(١) تاسیت Tacitus امپراطور روم ( ٢٧٤-٢٠٠ م . ) جامع آثار

تاسیت Tacitus مورخ لاتین ١٢٠-٥٥ م .

بقیه الاحاشیه صفحه قبل

ایضاً . و کلاماً فرغ التولی من بحث جمیع النسخ الی جمیع معظمات البلاستأنف العمل و بیعت مرة اخرى علی الترتیب الاول . و عند کل بحث توضیح النسخ فی الصفة الكبيرة التي هناك فی الروضة بین الدنیر و الحراب علی مرفع ، و یقرئ الدعاء المذكور علی القاعدة المذكورة ثم یبمشها ، و یجب ان یکتب علی ظهر کل نسخة برادبشها الی بلدة هذه شرائط التي ذکرناه ، و مصالح هذه النسخ و ما یحتاج الیها و اجرة کتبتها انما یمینها التولی فی کل زمان علی ما یری فیہ المصلحة . و ایضاً قد شرطنا ان ینسخ الـ ولی من جملة هذه الکتب دون الاصل الموضوع فی قبة الربیع الرشیدی من الکتاب الموسوم بالجموعه الرشیدیة و کتاب بیان العقاقیر و کتاب الاحیاء و الآثار من کل منها نسخة فارسیة و نسخة عربیة ، غیر ما اشترط استنساخها للبعث الی البلدان و هذه النسخ تكون دائماً عند المدرس الساکن فی الروضة الربیع الرشیدی و تدرس کل يوم منها شیئاً و کل فقیه یكون فی تلك البقعة یجب ان یکتب من هذه الکتب نسخة یقطع کبیر بغدادی ، ان شاء بالدریة و ان شاء بالفارسیة و یجب ان یکتبها ذلك الفقیه فی مدة شرط اغامة الفقهاء فیها ، فان انما یقبل الیماذ المذكور و یکتب اکثر من واحد کان سیه اجمل . و کل فقیه یقصر فی کتابتها و جب علی التولی ان یخرجه من تلك البقعة و ینصب مکاته فقیهاً آخر شری مقرر .

و اذا تم تلك النسخ كانت ملكاً لذلك الفقیه و لا منازعة لاحد فی ذلك ، ان شاء و هبها و ان شاء باعها و ان شاء حفظها لنفسه . و كما اننا اجزنا و رخصنا فی الاستنساخ من نسخة الاصل الموضوعه فی القبة بشرط ان لا تخرج من الربیع الرشیدی فکذلك اجزنا ان ینسخ الراغبون من هذه النسخة التي عند المدرس لكن بالشرط المذكور و هو ان لا تخرج من الربیع .

و الفقهاء و الساکنون فی البقعة مقدمون علی غیرهم اذا ارادوا الاستنساخ . ف هذه الشرائط كانت قد سقطت فی القلم ، و قد کتبتها علی سبیل الالعاق فمن بدله بدماسمه فانادته علی الذین یدلوه ، ان الله سبیح علیم . رجوع شود به کتاب **Histoire des**

سنگین ساخته. از اینجاست که چشم دانشمندان برای نسخ ذبقت و نفیس که قهقان آن جبران ناپذیر است، هواره اشکبار میباشد (۱) (۲)

نسخه خطی مجموعه از مؤلفات نفیسه همان وزیر دانشمند که منشآت رشیدالدین ظاهراً بر کاترمر مجهول بوده خوشبختانه نسخه‌ای در تصرف مؤلف است و آن عبارت است از مجموعه مکاتیب و منشآت رشیدالدین که غالباً در مسائل سیاسی و امور مالیاتی نگارش یافته، و به پسران خود بیا به اعمال مختلفه که در تحت حکومت مفلو شاغل مشاغل گوناگون بوده اند نوشته است، و آنهارا منشی وی محمد ابرقوئی جمع آوری و تنظیم و تدوین کرده. دو نسخه از این مجموعه که، یکی قدیم تر و دیگری جدیدتر، و اولی را ظاهر ابرای شاهزاده بهمن میرزا بهاءالدوله استنساخ کرده اند، در دست دارد. حصول آنها را نویسنده به کرم دست خود مسمت. ل. استرانج مدیون می باشد که او نیز از مرحوم سر آلبرت هوتوم شیندلر Sir Albert Houtum-Schindler تحصیل کرده (۳). يك نسخه خطی ثالثی نیز بانگلیسی در تصرف مسمت. ل.

(۱) نقل از کتاب کاترمر ص. CXLV.

(۲) در این باب که بطبع دوم این کتاب خاطر مشفول است. با کمال سرت ملاحظه شد که يك قسمت از کتاب تاریخ رشیدالدین بهمت دانشمندان شرق شناس جهان مشهوری در باکو چاپ رسیده است.

این نسخه عبارت است از جلد سوم آن تاریخ که بحال ۱۹۵۷ از روی نسخه ایستیتوی خاور شناسی از طرف فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی آذربایجان زینت طبع یافته و متن فارسی را دو تن از زبده خاور شناسان معروف روس یعنی مرحوم پرفسور ی. ا. برتلس و مرحوم پرفسور ا. ا. روماسکوویج تصحیح کرده اند و عبدالکریم علی اوغلی علی زاده سی و مراقبت کرده است و متن ترجمه روسی آنرا آک. ا. رندس انجام داده

این قسمت مشتمل است بر تاریخ هولاکو خان تاتهای سلطنت غازن خان (۳) مراجعه شود به مقاله پرفسور براون راجع بکتاب خطی سر آلبرت هوتوم شیندلر Sir Albert Houtum-Schindler در روزنامه آسبامی، اکتبر ۱۹۱۷

استر انج میباید موسوم به: «خلاصه مندرجات رسائل خطی ایرانی رشیدالدین» استنساخ از یادداشتهای دستر شیندلر که بعداً توسط او تصحیح شده است، دسامبر ۱۹۱۳ م<sup>(۱)</sup>.

نظریه کمیابی این نسخه و فوایدی که مندرجات آن متضمن است در اینجا سزاوار است فهرستی از ۵۳ مراسله که در آن کتاب جمع آوری شده بضمیمه اسامی اشخاصی که مخاطب آن مراسلات بوده اند، بتفصیل بنگاریم<sup>(۲)</sup>:

۱) مقدمه جامع مؤلف آنه حمدا بر قوائی که ابتدای آن نسخه معیوب و ناقص است.

۲) مکتوب رشیدالدین به مجدالدین اسماعیل فالی

۳) جواب مکتوب فوق

۴) نامه رشیدالدین بفرزندش امیر علی حاکم عراق عرب که در آن او را به تنبیه و سیاست اهالی بصره که هوای سرکشی داشته اند امر نموده است.

۵) نامه او به فرزند دیگرش امیر محمود حاکم کرمان که از اجحاف او بر مردم بم مواخذة نموده است.

۶) نامه ای به غلامش منقر باورچی حاکم بصره که در آن طرز رفتار و سلوک را با دستور داده است.

۷) مکتوب بخواهرزاده اش خواجه معروف حاکم عانة، حدیثه،

Summary of the contents of the Persian MS. Despatches<sup>(۱)</sup> of Rashidu'd-din : copied from notes supplied by Sir A H. Schindler and afterwards corrected by him: Dec 1913.

(۲) سابقاً در حاشیه ذیل مؤلفات رشیدالدین بطبع این مجموعه نقیص اشاره کردیم و نگاریم که در سال ۱۹۴۷ م. بمی و اهتمام استاد مولوی محمد شفیع و باضافه حواشی و فهارس مفصل در لاهور بطبع رسیده است.

هیت، جبه، نائوسه، عشاره، رجه، شفاثه، و بلد العین که اورا حاکم و مقرر قرار داده است. این مکتوب در مابین سنوات ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۷ م. / ۶۹۰ تا ۶۹۶ ه. از سلطانیه نگارش یافته است.

۸) مکتوب به نمایان کاشان که در آن مبلغ دو هزار دینار وظیفه برای سید افضل الدین محمود از مالیات کاشان مقرر کرده است.  
 ۹) مکتوب بفرزندش امیر محمود که در آن حکم نموده است به قراء بم و خبیص و غیره آذوقه توزیع فرماید.

۱۰) مکتوب اوبه فرزندش خواجه سعد الدین حاکم انطاکیه، طرسوس، سوس، قنقرین و سواحل فرات که در آن وی را به نصایح پدرانہ مخاطب داشته و طرز حکمرانی را بوی آموخته و اورا از بطالت و شرب مسکرو اشتغال بموسیقی و طرب نهی نموده است.

۱۱) مکتوب بفرزندش عبداله قومن حاکم سمنان و داهقان و خوار که در آن امر فرموده است که قاضی شمس الدین محمد بن حسن بن محمد بن عبدالکریم سمنانی را قاضی القضاة آن نواحی قرار بدهد.

۱۲) مکتوب به شیخ صدو الدین بن شیخ بهاء الدین زکریا که اورا ب فوت فرزندش تسلیت گفته است.

۱۳) مکتوب به مولانا صدر الدین محمد آرز که در باب طریقه اصح و احسن برای وضع مالیات دیوانی بمردم اصفهان و سایر نواحی.

۱۴) فرمان خطاب بفرزندش امیر علی حاکم بغداد و سایر مردم آن بلد از صفیر و کبیر، در باب نصب شیخ مجد الدین به شیخ الاسلامی آنجا و حقوقی که باید برای مدرسین و نظام و طلاب خانقاه سلطان متوفی غازان منظور شود.

۱۵) مکتوب به امیر نصره الدین ستای حاکم موصل و سنجار راجع به شرف الدین حسن مستوفی.

۱۶) جوابی که خواجه رشید بمسائل فلسفی و مذهبی مولانا صدر جهان بخارائی نگاشته است.

۱۷) مکتوب به فرزندش خواجه جلال الدین که از او چهل تن غلام و کنیز رومی خواسته است که به تبریز بفرستد تا اینکه در یکی از مراکز کوشک او که در ربع رشیدی بنیاد کرده ساکن شوند.

۱۸) مکتوب به خواجه علاء الدین هندو که از او خواسته است از دهنیات طبی تحصیل نموده و برای بیمارستان ربع رشیدی بفرستد.

۱۹) مکتوب به فرزندش امیر علی حاکم بغداد راجع به وظائف و هدایایی که باید به بعضی از علماء دین تقدیم نماید.

۲۰) مکتوب به فرزندش خواجه عبداللطیف حاکم اصفهان که او را بنصایحی نیکو مخاطب ساخته است.

۲۱) مکتوب به فرزندش خواجه جلال الدین حاکم روم که او را نصایح بدراجه نموده و ضمناً مقداری از نباتات و ادویجات مختلفه برای مریم خانیه خود از تبریز خواسته است.

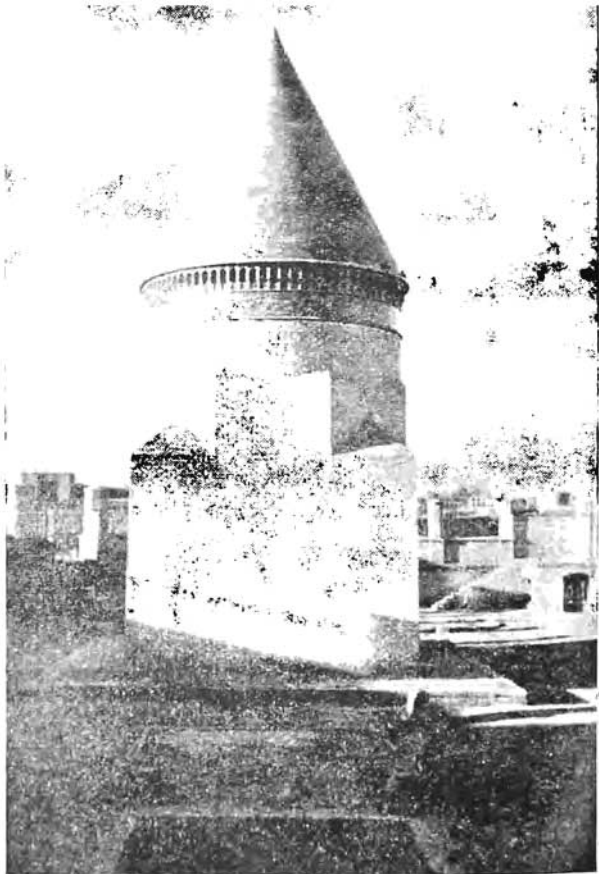
۲۲) مکتوب به فرزندش امیر شهاب الدین حاکم بغداد که او را نصایحی سودمند داده و خراج خوزستان را خلاصه کرده است.

۲۳) مکتوب به مولانا مجید الدین اسماعیل قالی که او را یسور عروسی نه تن از فرزندان خود دعوت نموده است.

۲۴) مکتوب او به قرا بوقا حاکم کیفی و پالو.

۲۵) مکتوب به مولانا عقیف الدین بغدادی در باب میدا و میساد حال خود و ذکر مولانا صدر الدین ترکه کرده.

- ۲۶) مکتوب در جواب نامه موالی قیصریه Caesaria در روم .
- ۲۷) نامه به فرزندش امیر غیاث الدین محمد که از طرف خدا بنده اولجایتو به نظارت خراسان برود.
- ۲۸) مراسله خطاب به اهالی سیواس راجع به نذور و موقوفات سادات که غازان خان بنام «دارالسیاده غازانیه» تأسیس نموده بود، و لزوم محافظت آن.
- ۲۹) مراسله از مولتان سند خطاب به مولانا قطب الدین مسعود شیرازی که شرح مسافرت خود را به هندوستان بحکم ایاخان برای تهنیت پادشاهان هند و آوردن انواع مختلفه داروها و ادویجات که در ایران یافت نمیشود شرح داده است.
- ۳۰) مکتوب به تختاخ اینچو امیر فارس راجع بشکایتی که مردم فارس از ظلم و اجحاف او نموده بودند و او فرزند خود ابراهیم را برای تحقیق امر گسیل داشته است.
- ۳۱) مکتوب راجع به مولانا محمد رومی و درس مدرسه ارزنجان و تعیین او بسمت مدرس آن مدرسه.
- ۳۲) مکتوب به شروانشاه حکمران شایران و شماخی که او را بر ای باغ فتح آباد که خود بنا نموده بود، دعوت کرده است.
- ۳۳) مکتوب بکارگزاران امور مالیاتی خوزستان راجع بامور مختلفه مالی و دیوانی و مأموریت خواجه سراج الدین دزفولی برای محاسبه و تحقیق امور.
- ۳۴) مکتوب به فرزندش خواجه مجد الدین که او را مأموریت داده است انبارهای آذوقه را فراهم سازد تا اردویی که بقصد تسخیر هندوستان اعزام میشود سستی نبیند.



آرامگاه حمدالله مستوفی در قزوین  
۱۲۵ بعد از تعمیری که از آن در سال ۱۳۱۸ ه. ش. بعمل آمده است





۳۵) مکتوب از سلطان سلجوقی ارزنجان، ملک جلال‌الدین - کیقباد بن علاء‌الدین بن کیقباد، به خواجه رشید که رأی او را در بارهٔ امور خواسته و جوابهای خواجه باو.

۳۶) جواب رشید‌الدین به مولانا صدر‌الدین محمد تر که که در اثنای بیماری مهلکی نگاشته و شتمل است بر وصیت نامۀ او و طرز تقسیم املاک وسیع و اموال و افراد و مابین اولاد وی، در آنجا به ربع رشیدی کتابخانه‌ای وقف می‌سازد مشتمل بر شصت هزاره جلد کتب علمی و تاریخی و دیوان شعر، و در ضمن آن هزار مجلد قرآن بخط خوشنویسان زمان، که ده جلد آنرا **یاقوت‌المعصمی** و ده مجلد آنرا **ابن مقله** و ۲۰۰ جلد آنرا **احمد سهروردی** کتابت کرده اند. در این مکتوب اسامی ۱۴ نفر پسران خود را بترتیب ذیل ذکر کرده: (۱) **سعد‌الدین** (۲) **جلال‌الدین** (۳) **مجد‌الدین** (۴) **عبداللطیف** (۵) **ابراهیم** (۶) **غیاث‌الدین محمد** (۷) **احمد** (۸) **علی** (۹) **شیخی** (۱۰) **پیر سلطان** (۱۱) **محمود** (۱۲) **همام** (۱۳) **شهاب‌الدین** (۱۴) **علی شاه**. و نیز اسامی چهار دختر خود را بدینگونه ذکر میکند: (۱) **فرماندخواند** (۲) **آی خاتون** (۳) **شاهی خاتون** (۴) **هدیه ملک**.

۳۷) ایضاً مراسلهٔ رشید‌الدین به شخص مذکور در فوق، راجع بکتابی که تألیف نموده و بنام او موشح ساخته و برای او تحفه‌ای چند از مال و جامه و اسب و ما کولات فرستاده است.

۳۸) مکتوب خواجه به اهالی **دیار بگر** در باب حفر ترعهٔ جدیدی که بنام او موسوم خواهد شد و طرح نقشهٔ عمران و آبادی چهارده فرس در دو ساحل آن که غالباً نام پسران خواجه را خواهند داشت.

۳۹) مکتوب بفرزندش جلال‌الدین حاکم روم ایضاً در باب حفر ترعه جدیدی از رود فرات که بنام سلطان متوفی غازان خان موسوم شده و تأسیس ده قره در اطراف آن که نقشه و اسامی آنها را ذکر فرموده است .

۴۰) مکتوب بعامل وی **خواجه کمال‌الدین سیواسی مستوفی روم** که باو امر نموده است مبلغی وجه نقد بعنوان تعارف و هدیه بصحابت تاجری موسوم به **خواجه احمد** برای ده تن از فضلاء تونس و مغرب‌زمین بشرح اسامی معین بفرستد ، در یاداش ده کتاب که درسی و شش مجلد ، بشرح اسامی ، برای وزیر که صیت کرم و سخایش را شنیده ، فرستاده بودند .

۴۱) مکتوب ببعضی عمال دیوانی شیراز که آنها را امر کرده است تحف و هدایائی از نقد و جنس به **مولانا محمود دین الیاس** که بنام وزیر کتابی بنام **لطائف الرشیدیة** تألیف نموده بود تقدیم نمایند .

۴۲) مکتوب ببعضی از عمال دیوانی همدان راجع بحفاظت دواخانه و مریضخانه موسوم به **دارالشفاء** که او در همدان بنا فرموده بود ، و در باب اینکه طبیبی مسمی به **ابن مهدی** برای تفتیش و معاینه آنها اعزام داشته است . این مکتوب در سنه ۶۹۰ هـ / ۱۲۹۱ م . از قیصریه نوشته شده است .

۴۳) مکتوب بفرزندش **امیر محمود حاکم کرمان** که از **خواجه محمود ساوجی** که برسالت نزد سلطان علاء‌الدین به هندوستان میرفته است بیاری و مهربانی توصیه نموده ، و نیز در باب آنکه وجوهی که از املاک **خواجه** در کرمان موجود است جمع آوری و ارسال دادد .

۴۴) مکتوب بفرزندش **پیر سلطان حاکم سمرقستان** در باب عزیمت سلطان **بجنک شام و مصر** و اینکه لشکری مرکب از ۱۲۰ هزار مرد در

تحت امارت ده نفر از امراء مغول بشرح اسامی برای سرکوبی یاغیان  
ابخاز و طرابوزان از گرجستان عبورخوانند نمود و بپیرسلطان باید  
که حکومت را بدست نائب خود **خواجه معین الدین** تفویض نموده و خود  
با آن لشکر همراه شود .

(۴۵) مکتوب **خواجه** به **شیخ صفی الدین اردبیلی** که در آن بعد از  
تحیت و تکریم، صورتی از انواع هدایا از قبیل گوشت طیور، برنج، گندم،  
کره، عسل، ماست، عطر و وجه تقداده است که برای مصرف خانقاه **شیخ**  
در روز عید تولد حضرت رسول بمصرف برسانند .

(۴۶) مکتوب **ملك معین الدین پروانه رومی** به **خواجه رشید**  
که در آن از تاخت و تازتر کمانان در ناحیه اوشکایت کرده است .

(۴۷) مکتوب **ملك علاء الدین**<sup>(۱)</sup> از **هندوستان** که بانضمام تحف  
چند، از قبیل اشیاء نفیسه، عطریات، مریجات، ادویه، میوجات خشک،  
قالی، دهنیات، چوبهای گرانبها، عاج و غیره از **هندوستان** از طریق **بصره**  
برای او ارسال داشته است .

(۴۸) مکتوب بفرزندش **امیر محمود** که در **گرمان** بمطالعه عقاید  
و مبادی صوفیه پرداخته بود .

(۴۹) مکتوب **خواجه** به فرزندش **امیر احمد** که در آن وقت حکومت  
**اردبیل** داشت و در آن به هفت وصیت او را مخاطب فرموده و از اینکه بمطالعه  
نجوم اشتغال جسته ابراز تأسف نموده است .

(۱) این نامه که سلطان علاء الدین خلجی پادشاه **دہلی** (۶۹۵-۷۱۵ھ) بخواجه  
**رشید** نوشته حاکی از علو قدر و منزلت او نزد پادشاه **هند** است، و **خواجه** چنانکه در طی  
مکتوب ۲۹ شرح سفر خود را بآن دیار نوشته در او اللہ **هدآن** پادشاه از راه **دریا** و **کجرات**  
**بدہلی** رفته است. **ابوالفضل** **علامی** در **اکبرنامه** مسافرت او را بسہو **بمہد** **پسرش** **قطب الدین**  
**مبارکشاه** منسوب داشته است .

۵۰) مکتوب تعزیت به مولانا شرف الدین طیبی (۱) در فاجعه فوت پسرش و اینکه به شمس الدین محمد ابرقوئی حکم نموده کسالیانه و وظیفه و راتبه معینی در وجه او کارسازی نماید.

۵۱) مکتوب خواجه بفرزندش سعد الدین حاکم قنصرین که حاکی از اختتام ربع رشیدی است با ۲۴ کاروانسرا و ۱۵۰۰ دکان وسی هزارخانه، باغات، حمامات، انبارها، آسیاها، دکان کافه سازی، ضرابخانه باکارگران و صنعتگران که از هر شهر و مملکت در آنجا جمع کرده، باقراء قرآن و مؤذنین و حکما و دانشمندان که در کوچه علماء بآنها منزل داده شده بود، با شش یا هفت هزار تن طلبه علم و پنجاه تن طبیب هندسی و چینی و مصری و شامی که هر يك از اینها ملزم هستند ده شاگرد تربیت نمایند، با مریضخانه «دارالشفاء» با کحالها و جراحها و شکسته بندها که هر يك از ایشان پنج نفر شاگرد از نوکران خواجه دارند و بآنها تعلیم میدهند، و شرح حقوقی که نقداً و جنساً بتمام آنها داده میشود.

۵۲) مکتوب خواجه بفرزندش خواجه ابراهیم حاکم شیراز که در آن حمله و جنگ کابل و سیستان را شرح داده و از او مقدار معینی اسلحه کوناگون و لوازم حرب تقاضا نموده است.

۵۳) رساله خواجه ببعضی از فرزندان در باب منافع و فوائد تحصیل علم و حلم و عقل و سخا. این نسخه خطی بفته در وسط این مکتوب قطع شده است.

این مکاتیب که سزاوار است همگی بدقت مطالعه و بررسی شود از

(۱) شرف الدین طیبی که بر او اشتباهاً طیبی خوانده است، ظاهراً مقصود علامه شرف الدین حسین بن محمد الطیبی است متوفی به سال ۷۴۳ هـ. مؤلف شرح المشكاة والبیان (رجوع شود به الدرر الکامنه و بغية الوعاة).

آن سبب مطلوب است که براخلاق و سعی و عمل این مرد بزرگ که در آن واحد وزیر و طبیب و مورخ و حامی و پشتیبان علم و ادب بوده است پرتو نوری افکنده و او را نمایان می‌سازد. بطوریکه ذکر کردیم عاقبت غم‌انگیزی که دامنگیر او شد مساعی دقیق و متین او را که برای محافظت کتابها و مؤسسات عام‌المنفعه خود که از لحاظ توسعه علم و احسان تأسیس فرموده بود بکلی ناچیز ساخت، اکنون کمترین کاری که ما بیاد این دانشمند بزرگ می‌توانیم انجام دهیم این است که آنچه از آثار قلمیه او باقی مانده لااقل نگاهداری کنیم که از دست برد حوادث مصون بماند.

اگرچه رشیدالدین نتوانست مؤلفات خود را از  
**حمدالله**  
 نابودی و فنا محفوظ دارد، لیکن از کار خود بسیار  
**مستوفی قزوینی**  
 مورخان زمان سرمشقی سودمند بخشید، زیرا که از  
 برکت عمل اوست که این دوره از لحاظ ظهور و کمال علم تاریخ و برآمدن  
 مورخان زبردست بر سایر ادوار امتیازی خاص دارد. چنانکه بیان کردیم او بود  
 که صاحب **تاریخ و صاف** را بحضور ایلخان برد و کتاب او را عرضه داشت.  
 اکنون نیز می‌خواهیم که تألیف یکی از نمایان‌ترین متابعان او، یعنی  
**حمدالله مستوفی** را در معرض مطالعه درآوریم.

از ترجمه زندگانی این مورخ جز آنچه بر سبیل اتفاق از مندرجات  
 کتاب او بدست می‌آید دیگر اطلاعی در دست نیست. بطوریکه خود او اشاره  
 میکند وی از نژاد عرب است و سلسله نسب خود را به **حربن یزید ریاحی**  
 متصل میکند، لیکن خانواده اوسالیان دراز در قزوین سکونت داشته‌اند.  
 جد اعلای او **امین‌الدین نصر مستوفی عراقی** بوده و سپس زندگانی زهد  
 و عزلت پیشه کرده و عاقبت الامر در فتنه مغول کشته شده است. برادرش **زین‌الدین**

محمد در تحت امر رشیدالدین وزیر بخدمت دولت مشغول گشته، و خود او نیز در حدود سال ۱۳۱۱ م. بر حسب امر همان وزیر پیشکار امور مالیاتی قزوین و زنجان و ابهر و طارمین گردید. و نیز میگوید که از ابتدای جوانی همواره باشتیاق در صحبت دانشمندان میگذرانید، مخصوصاً مجلس رشیدالدین را درک کرد و غالباً در مباحث علمی خاصه در فن تاریخ شرکت میجست، بطوریکه هر چند فن تاریخ شغل او نبود، ولی مصمم شد اوقات فراغت را بتألیف و تصنیف تاریخ عمومی بطور خلاصه و مختصر مصر و فارداد<sup>(۱)</sup> از مؤلفات اوسته کتاب، کعبارتداز: تاریخ از یدیه، ظفر نامه و نزهة القلوب

(۱) عین کلام خواجه حمدالله مستوفی که در مقدمه کتاب خود ذکر کرده ذیلاً: باختصار هلهل میشود که خواننده بسبک تحریر و سیاق انشاء و روش وی در سخن آگاه گردد: «چنین گوید مقرر این کتاب بنده حمدالله احمد بن ابی بکر بن عمر مستوفی قزوینی... که چون واجب الوجود این بند را از صورت حسی بمعنی رسانید، بکرامت محبت اهل علم و اکتساب فضیلت و هنرمندی مشرف گردانید، همگی همت بر ملازمت و خدمت آن طاقه و بر اشراف از بحر فائز ایشان مشغوف می بود... تا مقاومت حقیقی بنده را بشرف ملازمت بندگی حضرت مخدوم سعید شهید خواجه برآستی... فضل الله مکرم گردانید... اکثر اوقات شریفه آن جهان ممدت بمجالست اهل علم و مباحث علوم عموماً و خصوصاً علم تواریخ که فواید آن نامحصور است از تفکر در امور گذشتگان و تجارب در مهمات و مصالح ملکه و آثار دولت هر طاقه و سبب نکبت هر قومی... و غیر ذلك مستغرق یافت... این بنده دولتخواه نیز در زوایای آن مجلس باستماع فوائد آن مباحث مستفید میشد و این معنی محرض مطالعه و مراجعه با کتب تواریخ میگشت... بعد از مطالعات این فن را طویل الذیل یاقم... و با خود گفتم:

قد وجدت مکان القول واسعة؛ فان وجدت لساناً قائلها قل

ولهذا افاضل جهان درین علم مجلدات را از بیاض بسواد و سواد ببیاض رسانیده اند و داد سخنوری داده. هر چند شغل این بنده آن فن نبوده و اسلاف و اقربای او بیضاعت تحریر و سیاف موسوم گشته، اما در خاطر میگذشت که اگر رضای و مضامین علم تاریخ، تاریخی بر شکل و شیوه منها و من ذلك محرر گرداند و مفضل آنرا... مجعلاً در سلسله سیاق معتظم کند، جامع مفردات و توجهات این فن گردد و وضعی بر اصل باشد... عجاله الوقت را موجزی مشور که بالعقیده محمل این فن است ترمیم داده مطرز گردانیدم باسمه عالیجناب...»

بدست ما رسیده است. دو کتاب اول در تاریخ وسومی در جغرافیا میباشد.

تاریخ گزیده کتاب تاریخ گزیده در سال ۷۳۰ هـ / ۱۳۳۰ م،  
تألیف کشته و بنام وزیر خواجه غیاث الدین محمد

فرزند خواجه رشید الدین سابق الذکر موشح است، و این وزیر چنانکه ذکر شد در ماه مه ۱۳۲۸ م. مرتبهٔ صدارت یافت و در ماه ۱۳۳۶ م. بقتل رسید. مؤلف منابع اطلاعاتی را که برای جمع آوری تاریخ خود بکار برده تعداد مینماید، و آن ۲۳ کتاب است بشرح ذیل:

- (۱) سیر النبی در شرح حال حضرت رسول تألیف ابن هشام<sup>(۱)</sup>.
- (۲) قصص الانبیاء (احتمالاً تفسیر معروف الثعلبی)<sup>(۲)</sup>.
- (۳) رسالة القشیری<sup>(۳)</sup>.
- (۴) تذکرة الاولیاء (تألیف فرید الدین عطار)<sup>(۴)</sup>.
- (۵) التدوین (تألیف امام الدین الراعی)<sup>(۵)</sup>.
- (۶) تجارب الامم (تألیف ابن مسکویه)<sup>(۶)</sup>.
- (۷) مشارب التجارب.

(۱) ترجمه آلمانی این کتاب بقلم weil در شهر **Suttgart** در سال ۱۸۶۴ و متن آن در ۱۸۶۰ در کوبن گن **Gottingen** بطبع رسیده است. و آن کتاب موسوم است به «عرائس المجالس» تألیف ابن اسحق احمد الثعلبی متوفی بسال ۴۲۷ هـ. و مشتمل است بر قصص قرآنی.

(۲) طبع قاهره در ۱۳۱۲ هـ.

(۳) طبع بولاق در ۱۲۸۴ هـ تألیف امام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری متوفی ۴۶۵ هـ.

(۴) طبع دکر نیکلسن در دو جلد.

(۵) مراجعه شود به حاجی خلیفه طبع فلوکل جلد دوم ص ۲۵۴ عبارت حاجی خلیفه این است «التدوین فی اخبار الفزویین لامام ابن القاسم عبدالکریم بن محمد الراعی الفزوی المتوفی سنة ثلاث وعشرين وستماية» ولی در اصل انگلیسی اشتباهاً یاضی ذکر شده.

(۶) جلد اول و پنجم و ششم آن در سلسله اوقاف کعب طبع رسیده، همچنین در مصر طبع در آمده است. و آن تألیف ابوعلی احمد بن مسکویه متوفی بسال ۴۲۱ هـ. است.

- (۸) دیوان النسب<sup>(۱)</sup> .  
 (۹) تاریخ محمد بن جریر الطبری<sup>(۲)</sup> .  
 (۱۰) تاریخ حمزة اصفهانی<sup>(۳)</sup> .  
 (۱۱) تاریخ کامل ابن اثیر<sup>(۴)</sup> .  
 (۱۲) زبدة التواریخ جمال الدین ابوالقاسم کاشی (در کشف  
 الظنون حاجی خلیفه مذکور است) .  
 (۱۳) نظام التواریخ قاضی ناصر الدین ابوسعید یضوی<sup>(۵)</sup> .  
 (۱۴) عیون التواریخ ابوطالب علی الخازن البغدادی .  
 (۱۵) کتاب المعارف ابن قتیبة الدینوری<sup>(۶)</sup> .  
 (۱۶) تاریخ جهانگشای عظاملك جوینی<sup>(۷)</sup> .  
 (۱۷) کتاب الیمینی ترجمه العتبی ابوالشرف الجرفادقانی<sup>(۸)</sup> .  
 (۱۸) سیر الملوك خواجه نظام الملك (سیاست نامه)<sup>(۹)</sup> .

- (۱) محتمل است که همان کتاب الانساب باشد . ولی بنام « دیوان النسب » در  
 کشف الظنون مذکور است .  
 (۲) طبع لیدن در ۱۵ جلد از ۱۷۸۹ تا ۱۹۰۱ م . در تحت نظر انجمنی از محققین  
 زبان عرب بنظارت پروفیسور دوغویه De Goeje .  
 (۳) با ترجمه لاتینی آن چاپ لایپزیک (۱۸۴۴-۱۸۴۸ م . )  
 (۴) طبع لیدن در ۱۴ جلد از ۱۸۵۱ تا ۱۸۷۰ م . و طبع قاهره در ۱۲ جلد  
 از ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۳ ه .  
 (۵) راجع باین کتاب در همین فصل مفصلاً بحث شده است .  
 (۶) طبع کوئین کن (۱۸۵۰ م) .  
 (۷) درسه جلد طبع میرزا محمدخان قزوینی در سلسله اوقاف کبب .  
 (۸) اصل عربی این کتاب در دهلی در سال ۱۸۴۷ بچاپ سنگی طبع شده و در  
 سال ۱۲۸۶ ه . / ۱۸۷۰ م . در قاهره به طبع رسیده ، و ترجمه جرفادقانی بفارسی از  
 همان کتاب در تهران بسال ۱۲۷۲ ه . / ۱۸۵۵ م . بچاپ سنگی رسیده است .  
 (۹) درپاریس شفرمشرق فرانسوی بسال ۱۸۹۱ بچاپ رسیده است .



۱۹) شاهنامه فردوسی (۱) .

۲۰) سلجوقنامه ظهیری نیشابوری.

۲۱) مجمع ارباب المسلک قاضی رکن‌الدین جوینی .

۲۲) استظهار الاخبار قاضی احمد دامغانی .

۲۳) جامع التواریخ تألیف مخدوم سعید شهید مؤلف، یعنی

رشیدالدین فضل‌الله وزیر.

مؤلف بعد از آنکه منابع تاریخ خود را بشرح فوق

ذکر میکند و برای ما غالب آنها در دسترس است،

آنگاه از ادوار کوناگون که امم و اقوام مختلف

برای شروع تاریخ حساب نموده‌اند، بحث کرده میگوید:

ادوار مختلفه‌ای که

در حساب تاریخ

معمول است

بعضی از ایشان اول تاریخ را هبوط آدم و بعضی دیگر طوفان نوح و جمعی

دیگر، ظهور ابراهیم و موسی، و گروهی هلاک فرعون، و اولاد اسماعیل

از بنیاد کعبه و اهل یمن از استیلای حبشه بر یمن، و یونانیان و رومیان

از عهد اسکندر و قبطیان از غلبه بخت‌النصر (نبوکد نزر) و قریش

قبل از اسلام از عام الفیل شروع میکرده‌اند. سپس مؤلف از اختلافاتی که

در سال شماری بواسطه اختلاف «نقطه مبدأ» پیدا شده بحث میکند. تباین

عقاید فلاسفه که عالم را قدیم دانسته و ابتدائی برای آن قائل نبودند، با عقاید

متکلمین که جهان را حادث دانسته و ابتدا و انتهای برای آن قائل گشته‌اند

ولی ابتدای آفرینش را تعیین نکرده‌اند هم بر این اختلاف افزوده‌است. و نیز

۱) شاهنامه در ایران مکرر بطبع رسیده‌است، طبع بدی چاپ اولیا سمیع، کلکه

طبع ترنرماکان بسال ۱۸۲۹ م.، ترجمه فرانسه آن بقلم ژول موهل Jules Mohl

بسال ۱۸۳۸ م تا ۱۸۷۸، و سه جلد طبع وولرس Vüllers و لاندسر Landauer در

استراسبورگ از سال ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۴ م.

میکوید که: علمای چین و ختن و ماچین و فرنگان ابتدای خلقت آدم علیه السلام را از هزار هزار سال در گذرانیده اند، و گویند چندین آدم بوده و هر یک را نسل منقطع میشد و دیگری ظاهر میگشته و هر یک بلفی مخصوص بوده اند، و نسل آنها همه بجز یکنفر (آدم عبرانیان) منقرض شده است. و از طرف دیگر علماء ایران از هبوط آدم تا ظهور پیغمبر اسلام را شش هزار سال تخمین کرده و بعضی بیشتر و کمتر گفته اند، و اهل نجوم از زمان طوفان تاریخی دارند که در زمان تألیف کتاب (که ۶۹۸۸ یزدجردی = ۱۳۳۰ م است) بآن حساب ۴۴۳۲ سال از آن سپری شده است.

کتاب تاریخ گزیده مشتمل است بر یک مقدمه (فاتحه) و شش باب که هر یک از آن ابواب منقسم است بفضولی چند و یک خاتمه، بشرح ذیل:

### محتویات تاریخ گزیده

فاتحه - در آفرینش کائنات.

باب اول - مشتمل بر دو مقاله:

(۱) در ذکر پیغمبران مرسل و اولوالعزم.

(۲) در ذکر انبیا و حکما و کسانی که پیغمبر نبوده اند اما در کارجح

و رواج دین سعی کرده اند.

باب دوم - در ذکر پادشاهانی که پیش از اسلام بوده اند، مشتمل بر

چهار فصل:

(۱) پادشاهان پیشدادیان یازده تن، مدت ملکشان ۲۴۵۰ سال.

(۲) پادشاهان کیانیان ده تن، مدت ملکشان ۷۳۴ سال.

(۳) ملوک الطوائف اشکانیان (Parthians) ۲۲ تن، مدت ملکشان

- (۴) ساسانیان معروف باکاسره ۳۱ تن. مدت ملکشان ۵۲۷ سال (۲).  
باب سوم - در ذکر رسالت خاتم النبیین صلعم و خلفا و اولاد و اصحاب و احفاد او مشتمل بر مقدمه و شش فصل :
- (۱) مقدمه - در شرح شجره نسب مطهر و ذکر قبائل عرب که بدو پیوسته اند و در ذکر کیفیت احوال و شرح غزوات و عدد ازواج و کاتبان و اعمام و عمات و موالی و مخلفات او .
- (۲) در ذکر خلفا و راشدین و ائمه مهذبین پنج تن (که شامل حضرت امام حسن مجتبی نیز هست) ، مدت خلافتشان سی سال از دهم ربیع الاول (۳) سنه ۱۱ هجری تا ۱۳ ربیع الاول سنه ۴۱ / ۶ ژوئن ۶۳۲ م . تا ۱۷ ژوئیه ۶۶۱ م . که حضرت امام حسن با معاویه صلح فرمود .
- (۳) در ذکر بقیه ائمه اثنی عشر ، ده تن ، مدت امامتشان دویست و پانزده سال و هفت ماه از چهارم صفر سنه ۴۹ هجری تا رمضان ۲۶۴ ه . ۱۴/ مارس ۶۶۹ تا مه ۸۷۸ م . و شرح حال امیر المؤمنین علی (ع) و فرزندش حسن مجتبی (ع) که بزهر مسموم شد در این فصل نیامده است.

- (۱) در نسخه گراوری تاریخ گزیده منطبه ۱۹۱۰ لندن، مدت ملك اشکانیانرا ۳۵۰ سال ذکر میکند .
- براون در حاشیه مینویسد : دوره میان اسکندر کبیر و سقوط اشکانیانرا (که در واقع ۵۵۰ سال است) مورخان اسلامی کمتر بحساب آورده اند، باستانیای یکتن و آن مسعودی است (تا آنجا که من میدانم) که در تاریخ «التنبیه والاشراف» جنبشهای مذهبی و سیاسی را که باعث بروز اردشیر بابکان شده است مشروحاً توضیح میدهد. دیگران مدت این دوره را تقریباً نصف بحساب آورده اند .
- (۲) براون در حاشیه میگوید که: مدت سلطنت ساسانیان پیش از يك قرن زیاد بحساب آمده است، زیرا این سلسله از ۲۲۶ م. تا ۶۵۲ سلطنت میکرده اند که مجموعاً ۴۲۶ سال میشود .
- (۳) نسخه گراوری منطبه لندن ۱۹۱۰ - نالك عشر ربیع الاول - ذکر میکند.

- (۴) در ذکر بعضی از صحابه عظام و جمعی از تابعین کرام .
- (۵) در ذکر پادشاهان بنی امیه ۱۴ تن ، (که مؤلف آنها را خلف  
نخوانده است) ، مدت ملکشان در ایران ۹۱ سال از ۱۳ ربیع الاول سنه ۵۴۱  
تا ۱۳ ربیع الاول سنه ۱۳۲ هـ / ۷ ژوئیه ۶۶۱ تا ۳۰ اکتوبر ۷۴۹ م .
- (۶) در ذکر خلفای بنی عباس ۳۷ خلیفه ، مدت دولشان پانصد و  
بیست و سه سال و دو ماه و بیست و سه روز از ۱۳ ربیع الاول ۱۳۲ تا ۶ صفر  
۶۵۶ هـ / ۳۰ اکتوبر ۷۴۹ تا ۱۲ فوریه ۱۲۵۸ م .
- باب چهارم - در ذکر پادشاهانی که در عهد اسلام در ایران بودند ،  
مشمول بر دوازده فصل :

- (۱) در ذکر پادشاهان بنی صفار در بعضی نواحی ایران سه تن ، مدت  
ملکشان سی و پنج سال از ۲۵۳ هـ تا ۲۸۷ هـ / ۸۶۷ تا ۹۰۰ م . که از  
آن بعد اعتقاد ایشان تا چندی در سیستان حکومت کرده اند .
- (۲) در ذکر پادشاهان سامانیان نه تن ، مدت ملکشان در ایران ۱۰۲  
سال و شش ماه ، از یازدهم ربیع الثانی ۲۸۷ هـ تا پنجم ذی القعدة ۳۸۹ هـ /  
آوریل ۹۰۰ تا نوامبر ۹۹۹ م .
- (۳) در ذکر پادشاهان غزنوی چهارده تن ، مدت ملکشان ۱۵۵ سال  
(از آن جمله سی سال در اکثر نقاط ایران و باقی در غزنه) از ۳۹۰ تا ۵۴۵ هـ /  
۹۹۵ تا ۱۱۵۰ م .
- (۴) در ذکر پادشاهان غوریان پنج تن ، مدت ملکشان ۶۴ سال از  
سنه ۵۴۵ تا ۶۰۹ هـ / ۱۱۵۰ تا ۱۳۲۱ م .
- (۵) در ذکر دیلمیان یا آل بویه هفده تن ، مدت ملکشان ۱۲۷ -  
سال از سنه ۳۲۱ تا ۴۴۸ هـ / ۹۳۳ تا ۱۰۵۶ م .

- (۶) در ذکر صلاحقه و آن سه شعبه است :  
 الف) صلاحقه ایران و عراق ۱۴ تن ، مدت ملکشان ۱۶۱ سال  
 از ۴۲۹ تا ۵۹۰ هـ / ۱۰۳۷ تا ۱۱۹۴ م .  
 ب) صلاحقه کرمان یازده تن ، مدت ملکشان ۱۵۰ سال از سنه  
 ۴۳۳ تا ۵۸۳ هـ / ۱۰۴۱ تا ۱۱۸۷ م .  
 ج) صلاحقه روم و آسیای صغیر یازده تن ، مدت ملکشان ۲۲۰  
 سال از ۴۸۰ تا ۷۰۰ هـ / ۱۰۸۷ تا ۱۳۰۱ م .  
 (۷) در ذکر پادشاهان خوارزمشاه نه تن ، مدت ملکشان ۱۳۷  
 سال از سنه ۴۹۱ تا ۶۲۸ هـ / ۱۰۹۸ تا ۱۲۳۰ م .  
 (۸) در ذکر اتابکان و آن دو شعبه است : الف) در دیار بکرو و شام  
 نه تن ، مدت ملکشان ۱۲۰ سال از ۴۸۱ تا ۶۰۱ هـ / ۱۰۸۸ تا ۱۲۰۴ م .  
 ب) در فارس معروف به سلغریان یازده تن ، مدت ملکشان ۱۲۰  
 سال از ۵۴۳ تا ۶۶۳ هـ / ۱۱۴۸ تا ۱۲۶۴ م .  
 (۹) در ذکر اسماعیلیان ایران و آن دو مقاله است :  
 الف) در ذکر اسماعیلیان مصر و مغرب و شمال افریقا ، خلفاء  
 فاطمیه چهارده تن ، مدت ملکشان ۲۶۰ سال از سنه ۲۹۶ تا ۵۵۶ هـ /  
 ۹۰۸ تا ۱۱۶۰ م .  
 ب) در ذکر اسماعیلیان ایران معروف به ملاحده یا فدالیان  
 الموت هشت تن ، مدت ملکشان ۱۷۱ سال از سنه ۴۸۳ تا ۶۵۴ هـ / ۱۰۹۰  
 تا ۱۲۵۶ م .  
 (۱۰) در ذکر سلاطین قرآختانی کرمان ده تن<sup>(۱)</sup> ، مدت ملکشان

(۱) در نسخه لندن طبع ۱۹۱۰ هـ تن فید شده است .

۸۵ سال از سنه ۶۲۱ تا ۷۰۶ هـ / ۱۲۲۴ تا ۱۳۰۶ م .

(۱۱) در ذکر اتابکان لرستان در دو شعبه :

الف) اتابکان لر یز و گ هفت تن ، مدت ملکشان ۱۸۰ سال از

سنه ۵۵۰ تا ۷۳۰ هـ / ۱۱۵۵ تا ۱۳۲۹ م .

ب) اتابکان لر کوچک یازده تن ، مدت ملکشان ۱۵۰ سال از سنه

۵۸۰ تا ۷۳۰ هـ / ۱۱۸۴ تا ۱۳۲۹ م .

(۱۲) در ذکر پادشاهان مغول ایران - ۱۳ تن ، مدت ملکشان تا آن

زمان که تاریخ بتألیف در آمده است ۱۳۱ سال یعنی از سنه ۵۹۹ تا ۷۳۰ هـ /

۱۲۰۲ تا ۱۳۲۹ م . در اینجا مؤلف اضافه میکند : « نتیجه دولت ایشان

هر که را بعد از این هوس باشد تحضیق فرماید . »

باب ملحق - پادشاهان آل مظفر ، هفت تن ، مدت ملکشان ۷۷ سال

از ۷۱۸ تا ۷۹۵ هـ (۱)

باب پنجم - در ذکر ائمه سنت و قراء و مشایخ و علماء دین اسلام

رضوان الله علیهم - و آن شش فصل است :

(۱) در ائمه مجتهدان (۱۲ تن ذکر شده).

(۲) قراء رحمة الله علیهم (۹ تن ذکر شده).

(۳) محدثان (۷ تن ذکر شده).

(۴) مشایخ صوفیه (قرب ۳۰۰ تن ذکر شده) .

(۵) علماء علم دین و قضا و طب (قرب ۷۰ تن ذکر شده).

(۶) شعرا که پنج تن از شعراء عرب و ۸۷ تن از شعراء عجم ذکر

(۱) باب ملحق در ذکر ملوک آل مظفر را که در کتاب تاریخ گزیده وارد است،

مرحوم براون ذکر نکرده، و آن خلاصه و اصلاحی است از تاریخ مولانا معین الدین یزدی که شخصی بنام محمود گیتی بتاريخ ۸۲۳ هـ تدوین کرده و بر تاریخ گزیده الحاق نموده است.

شده‌اند و شرح احوال شعراء عجم را نویسنده ترجمه کرده و در روزنامه آنجمن همایونی آسیائی مورخه اکتوبر ۱۹۰۰ و ژانویه ۱۹۰۱ جدا گانه بطبع رسانیده.

باب ششم - در ذکر قزوین (باب الجنة) که مقام ومولد و منشأ مؤلف است و در آن هفت فصل است .

(۱) آثار و اخبار که در شأن آن بقعه وارد است (نزدیک بچهل حدیث نقل نموده که از آن جمله سی و شش حدیث از کتاب التذوین رافعی نسخه بخط مؤلف نقل شده و تقریباً جمله این احادیث شهر قزوین را یکی از ابواب جنت می‌شمارد<sup>(۱)</sup> .

(۲) در شأن و چگونگی شهر قزوین .

(۳) کیفیت بنا و عمارات قزوین - محلات نه گانه و تاریخ معماری آن از عهد شاهپور اول که مؤسس و بانی آن شهر بود و فتح آن بدست اء-راب و اسلام آوردن اهل آن<sup>(۲)</sup> .

(۴) در ذکر نواحی ، رودخانه‌ها ، قنوات ، مساجد ، مقابر و اینسکه بعضی از سکنه آن هنوز مخفیانه پیرو مذهب مزدک هستند .

(۵) ذکر صحابه و تابعین و ائمه و خلفا و مشایخ و علما و ملوک و وزراء و خواقین و امرا که باینجا رسیده اند .

(۶) ذکر عمال و حکام آن شهر .

(۷) قبائل و اکابر قزوین که مشتمل بر سادات و علما طایفه افتخاریان

(۱) نسخه گراوری لندن منطبقه ۱۹۱۰ که سال تحریر آن ۸۵۷ است، فاقد این فصل میباشد . رجوع شود به جغرافیای ل. استرایچ و نزهة القلوب حمدالله مستوفی .  
 (۲) در نسخه گراوری لندن باب سوم منحصر بذکر فتح قزوین و اسلام اهل آن است و از محلات نه گانه و معماری و غیره سخنی ندارد؛ در سایر فصول و مواد نیز اختلافاتی با متن انگلیسی مشاهده میشود .

(که از آنجمله ملك سعيد افتخارالدين محمد بن ابونصر معاصر مؤلف بوده و خط و زبان مغولی و ترکی میدانسته و کتاب کلیله و دمنه را بزبان مغولی و سند بادنامه را بزبان ترکی نقل و ترجمه نموده است.) و بازرداران یا مظفریان - بشاریان - برهانیان - حنفیان - حلوانیان - خالدیان - خلیلیان - دبیران - رافغان - زاکانیان - زبیریان - زادانیان - شیرزادیان - طاوسیان - عباسیان - غفاریان - فیل و اکوشان - قزوینان - قراولان - تمیمیان - کرجیان - یادلفیان (که ستاره شناس و جغرافی دان معروف زکریا بن محمد بن محمود از این طایفه است.) انسیان - ماکانیان - قیسیان - مستوفیان (که طایفه مؤلف است، و میگوید که از اولاد حر بن یزید ریاحی بوده اند.) - مؤننان - مختاران - معافانیان یا معافیان - مرزیبانان - نیشابوریان - بولاتیموریان یا تبا بکان.

خانمه شجره انساب و سلسله های طوائف انبیا و اولیا و ائمه و پادشاهان و وزرا و غیرهم بطرقی که خواجه رشیدالدین در کتاب خود اختراع کرده ولی در اینجا تکمیل شده است. اما این شجره در کتاب محذوف است و در هیچیک از نسخ خطی که تا کنون بدست آمده دیده نشده است.

نظر به وسعت مندرجات تاریخ سزیده و نظر به حجم متوسط آن (که ۱۷۰ هزار کلمه بیش نیست) معلوم میشود که این کتاب صورت یک خلاصه و یادداشت<sup>(۱)</sup> تاریخی دارد و هیچگونه شرح و بسط و قایع را از آن نباید انتظار داشت، معذک کتاب مزبور نسخه ای بینهایت مفید است و شامل بسیاری مطالب خاص میباشد که در جای دیگر نتوان یافت. و در همان حال برای قسمت تاریخ عصر زمان خود در درجه اول اهمیت میباشد، بطوریکه مدتی بود لزوم طبع و انتشار تمام آن کتاب احساس میشد و تا سال ۱۹۱۰ فقط قسمتهائی از آن کتاب بشرح ذیل بطبع رسیده بود، از اینقرار:





باغچه‌سازان در این کتاب در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در تبریز و در حاکمان آنجا را از آنجا که در آنجا  
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

محاصره لشکر مغول یکی از بلاد را  
 بنقل از نسخه جامع التواریخ - کتابخانه ملی فرانسه .

ص ۱۳۹



۱) تمام باب چهارم در تاریخ سلاطین اسلامی ایران، که اصل فارسی بضمیمه ترجمه فرانسوی آنرا میوژول ساتن Jules Gantin در سال ۱۹۰۳ در پاریس چاپ کرده است.

۲) تمام باب ششم باستان‌شناسی فصل اول آن در احادیث و اخبار راجع به قزوین، که ترجمه فرانسوی آنرا میو باریه دو مینار Barbier de Meynard در ژورنال آسیاتیک (سری ۵ - جلد دهم) در سال ۱۸۵۷، در پاریس منتشر ساخته است.

۳) فصل ششم باب شعرای ایران، که نویسنده این کتاب آنرا بانگلیسی ترجمه کرده و در اکتوبر ۱۹۰۰ و ژانویه ۱۹۰۱ م. در مجله انجمن همایونی آسیائی بطبع رسانیده، لیکن در سال ۱۹۱۰ عین نسخه خطی نسبتاً صحیح و قدیمی که در تاریخ ۸۵۷ هـ / ۱۴۵۳ م. نوشته شده بصورت استنساخ عین «فلاک سی میل»<sup>(۱)</sup> در سلسله کتب کیب (Vol. XIV, I) چاپ شده است و بعد از آن در ۱۹۱۳ م. نویسنده باخلاق دکتر نیکلسون Nicolson ترجمه خلاصه‌ای از آنرا بانگلیسی با حواشی و توضیحات کاملی بطبع رسانید بطوریکه اکنون تمام آن کتاب و ترجمه آن در دسترس محققان است و میتوانند قدر و قیمت آنرا شخصاً ملاحظه کنند.

حمدالله مستوفی در مقدمه کتاب تاریخ گزیده کتاب ظفر نامه خود اشاره به يك منظومه بزرگ تاریخی میکند که در آن زمان بنظم آن اشتغال داشته است و در آن تاریخ یعنی سال (۷۳۰ هـ) - ۱۳۳۰ م. از آن مثنوی که تمام آن بیش از ۷۵ هزار بیت میشود، متجاوز از ۵۰ هزار بیت برشته نظم کشیده بوده است. این منظومه به ظفر نامه موسوم است و پنج سال بعد از تاریخ فوق اختتام یافته. در حقیقت آن مثنوی دنباله کتاب

شاهنامه فردوسی است؛ و از آن نسخه منحصر بفردی موجود است. (درمجلد ضخیمی در موزه بریتانیا، بشماره Or. 2833 محتوی بر ۷۷۰ ورق که در شیراز درسنه ۵۸۰۷/ ۱۴۰۵ م. استنساخ شده و مستر سیدنی چرچیل<sup>(۱)</sup> در سنه ۱۸۸۵ م. در ایران آنرا برای موزه بریتانیا خریداری کرده است<sup>(۲)</sup>. علاوه بر ظفر نامه، (مجموعه) مزبور مشتمل است بر يك قسمت از شاهنامه فردوسی که مؤلف در مدت شش سال تصحیح کرده است.

ظفر نامه از تاریخ حیات محمد (ص) شروع شده و به زمان مؤلف ختم میشود. یعنی سنه ۵۷۳۲/ ۱۳۳۱ م، هنگامی که ابو سعید مغولی سلطنت میکرده است حوادث را بنظم در آورده، و آن چنانکه گفتیم تقریباً ۷۵ هزار بیت است. ده هزار بیت آن را حمد الله به هر يك از هفت قرن و نیم هجرت بر طبق تقسیمات سال شماری تخصیص داده است؛ ۲۵ هزار بیت آن راجع بعرب، بیست هزار آن راجع بعجم و سی هزار مخصوص مغول است. وقتی که مؤلف شروع بنظم آن نموده بگفته خوش چهل سال داشته و پانزده سال صرف تنظیم آن فرموده است و بنا بر این میباید که وی درسنه ۵۶۸۰/ ۱۲۸۱ م. متولد شده باشد. دکتر ریو Dr. Rieu از آن کتاب بتفصیل وصف میکند و میگوید: از قدر و قیمت تاریخی آن کتاب نباید بهیچوجه غافل بود، خاصه که مؤلف نسبت به بیان وقایع و تواریخ ایام خیلی دقت کرده است. و جلد سوم آن کتاب برای تاریخ دوره مغول بسیار گران بهاست. مثلاً در آنجا وصف بسیار روشنی از واقعه قتل عام شهر قزوین، که مسقط الرأس خود او بوده است، می کند. و اطلاعات وی غالباً مأخوذ از جرد اعلائی خود، امین نصر مستوفی است که در

(۱) Sidney Churchill

(۲) برای وصف کامل این کتاب رجوع شود بستم فهرست کتب فارسی ریوشارش ۲۶۳ ص ۱۷۲، و همچنین به آنتنم Athenaeum سال ۱۸۸۵ ص ۳۱۴.

آن تاریخ نود و سه سال داشته . منظومه ذیل که از آن کتاب اخذ و نقل شده  
برای بیان مقصود نمونه‌ای کافی و وافی است :

### واقعه شهر قزوین

وزیندوبه قزوین سبتای (۱) بجنک  
بدانگه که شد شهر دریای خون  
ز شبان گذر کرده بد هفت روز (۲)  
در آنوقت بد حاکم آن دیار  
بعکم خلیفه در این شهره شهر  
چولشکر در این مرز آمد بجنک  
بر آمد به بارو بسی جنگجو  
سه روز اندرین کس ندیدند راه  
منول اندر آمد به قزوین دلیر  
ندادند کس را به قزوین امان  
هر آنکس که بود اندر آن شهر پاک  
زخرد و بزرگ و زیر و جوان  
زن و مرد هر جا بسی کشته شد  
بسی خسرویان زبیم سپاه  
ز تخم نبی بیکران دختران  
زبیم بد لشکر رزمند - واه  
همه شافی مذهبند آن دیار  
در آن قتل بود از حنیفی شمار  
بهم بر فکنده بهر جایگاه  
نماند اندر آن شهر جای گذر  
زبیم سپاه منول هر کسی  
برفتند چندی بجامع درون  
چو بودند از آن دشمن اندیشه ناک  
به سجد منول اندر آتش فکند  
با آتش سفوف مفرس بسوخت

(۱) در نسخه خطی سنتای ذکر شده ولی تلفظ صحیح آن سبتای است ، رجوع  
شود بتاریخ جهانگشای جزینی جلد اول ص ۱۱۵ .

(۲) هفتم شعبان ۶۱۷ هجری قمری مطابق ۱۷ اکتوبر ۱۲۲۰ مسیحی .

این نویسنده شیرکار زحمت کش کتاب دیگری نیز تألیف کرده است، در علوم جغرافیا و هیئت، موسوم به «نزهة القلوب»<sup>(۱)</sup> که نزد اهل علم معروف است. نسخ خطی این کتاب متعدد و فراوان، ولی تا سال ۱۹۱۵ فقط یک نسخه مطبوع بچاپ سنگی که در بمبالی در سنه ۱۳۱۱ هـ / ۱۸۹۳ م. بطبع رسیده بود، در دسترس عموم بود؛ در آن سال نسخه‌ای تصحیح شده و انتقادی توسط ل. استرانج Mr. G. le Strange در سلسله کتب گیب (جلد XX iii) بطبع رسیده و ترجمه انگلیسی آن نیز خاتمه یافته و در این تاریخ در زیر چاپ است.

**نزهة القلوب پنجسال بعد از ظفر نامه تألیف و تدوین شده، و مقارن با اوقات اختلال و هرج و مرجی است که بعد از مرگ ابوسعید در ایران روی داد**

**منابع کتاب نزهة القلوب**

و مؤلف غالباً باین احوال اشاره مینماید. بنا بر آنچه میگوید بعضی از باران از او درخواست کردند که چون در زبان فارسی کتابی در علم باحوال بقاع و اماکن (جغرافیا) تألیف نشده است و غالباً این گونه کتب بزبان عرب است، او کتابی در این علم بزبان فارسی تألیف کند. از جمله منابعی که وی برای کسب اطلاع در کتاب خود نام برده کتب ذیل است، که اطلاعات و مشاهدات شخصی مؤلف که در اثنای سیاحت و مسافرت در مملکت ایران بدست آورده نیز بر آن مزید میشود:

(۱) حاجی خلیفه در وصف این کتاب چنین میگوید: «نزهة القلوب کتابی است فارسی در شرح اراضی و ممالک و منصریات و افلاک و کواکب، تألیف محمد بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوینی. متوفی سنه ۷۵۰ هـ: که از کتب مورد الاقالیم و التبیان و مسالك الممالک و جهان نامه وغیره گرفته است ... الخ».

یک قسمت از کتاب نزهة القلوب (نیمه نخست از مقالسموم در صفت بلدان و ایالات و بقاع) در تاریخ اسفند ۱۳۳۶ ش. بسمی و اهتمام دانشمند جوان آقای محمد دهر سقایی در طهران بطبع رسیده و مقدمه و فهارس مفهده بآن منضم شده است.

صورالاقالیم تألیف ابوزید احمد بن سهل البلخی<sup>(۱)</sup>.

التیبان<sup>(۲)</sup> تألیف احمد بن ابی عبدالله .

المساک والممالک تألیف ابوالقاسم عبدالله بن خرداذبه<sup>(۳)</sup>.

و نیز کتابی موسوم به جهان نامه ، بملاوه نوزده رساله دیگر<sup>(۴)</sup>

که تعداد آنها همه در فهرست فارسی دکتر ریو ذکر شده است (ص ۴۱۸-).

(۱) محتمل است که این شخص همان ابن البلخی صاحب فارسنامه باشد که در سلسله کتب گیب بطبع رسیده است .

(۲) بزم ریو همان کتاب البلدان احمد بن ابی عبدالله محمد البکری است . رجوع شود بفرهست ریو ص ۲۲۱ .

(۳) این کتاب در سال ۲۳۰-۲۳۴ هـ . / ۸۴۴-۸۴۸ م . تألیف شده و دغویه مؤلف و مستشرق معروف هلندی در جزء کتب جغرافیائی عرب بطبع رسیده است .

(۴) نوزده رساله دیگر که ریو در شرح فزعة القلوب موجود در موزه بریتانیا بشماره 16736 - Add ذکر کرده از این قرار است :

(۱) طبقات همدانی تألیف ابوعبدالله محمد بن سعد الواقدی .

(۲) صحاب المخلوقات - تألیف زکریا بن محمد الکنونی القزوینی .

(۳) آثار البلاد - تألیف همو .

(۴) فارسنامه ابن البلخی متوفی در زمان سلطان محمد سلجوقی .

(۵) ذکر ولایت کرمان - تألیف خواجه ناصرالدین المنشی الکرمانی .

(۶) صحاب البحر - تألیف امام علی بن فیس العرانی برای المقتدر بالله خلیفه .

(۷) آثار الباقیه - ابوریحان محمد البیرونی الخوارزمی .

(۸) کتاب التفهیم فی التنجیم - تألیف همو .

(۹) کتاب ارشاد - در ذکر فزوین تألیف حافظ خلیل قزوینی .

(۱۰) رساله ملکشاهی - در وصف ممالکی که ملکشاه در نظر آورده .

(۱۱) تاریخ اصفهان - تألیف حافظ عبدالرحمن بن محمد بن اسحق الاصفهانی .

(۱۲) رساله السنجریه - فی الکائنات المنصریه - تألیف امام عمر بن سهلان الساجی .

(۱۳) عجایب الاخبار .

(۱۴) معجم البلدان - ابوعبدالله یاقوت الحموی .

(۱۵) تحفة الثرائب .

(۱۶) صورالکواکب - تألیف شیخ ابوالحسن صوفی برای ضدالدوله .

(۱۷) تاریخ مغرب .

(۱۸) اخلاق ناصری - تألیف خواجه نصیرالدین طوسی .

(۱۹) تنسوق نامه ایلخانی - تألیف همو .

رجوع شود بفرهست ریو ص ۴۱۸ .

۴۱۹). کتاب **نزهة القلوب** مشتمل است بر يك مقدمه (فائده) و سه مقاله و يك خاتمه. مقاله سوم مهمترين فصل آن كتاب ميباشد. در ساير اقسام كه قبل از آن واقع است از علم افلاك و اجرام سماويه و رباع مسكون و مواليد ثلاث و نوع بشر بحث ميكند. در مقاله سوم كه قسمت جغرافيايي آن كتاب است از حرمين شريفين و **بيت المقدس** سخن ميگويد، آنگاه جغرافياي بلاد ايران و عراق و **آسيای صغير** را شرح ميدهد. ضميمه‌اي نيز در جغرافياي طبيعي ايران بآن الحاق شده، سپس بيان ممالكي است در جوار ايران كه هيچگاه در تحت سلطنت ايران نبوده اند.

خاتمه كتاب در شرح عجائبي است كه در عالم و بالاخص در ملك ايران وجود دارد. اين كتاب از لحاظ علم جغرافيا و اوضاع و احوال ممالك ايران در قرون وسطی دارای قدر و قيمت شايان است و مستر ل. استرانج قبل از آنكه آن كتاب را بطوريكه فوقاً گفتيم بطبع رساند در تأليف كتاب خود موسوم به «**ممالك خلافت شرقي**»<sup>(۱)</sup> از آن استفاده نموده است.

در ابتدای این فصل اشاره نمودیم به كتاب تاريخ کوچکی موسوم به:

**نظام التواريخ** كه مؤلف آن قاضي مشهور و مفسر

معروف ناصر الدين البيضاوي است، كه والدش نيز

در عهد اتابك ابوبكر بن سعد زنگي، ممدوح

**كتاب نظام التواريخ**  
**بيضاوي (۲)**

(۱) **Lands of the Eastern Caliphate** تأليف Mr G. le Strange

طبع لندن.

(۲) رساله نظام التواريخ بشحيح و اهتمام بهمن كريمي در سال ۱۳۱۳ هـ. ش. در طهران بطبع رسیده است. نقل قسمتی از مقدمه آن كه مؤلف در علت تأليف نگاشته و نماينده سبك سخن و شيوه كلام اوست در اين جا بيفايده است:

« اما بعد ... چنين گويد مؤلف اين كتاب .... ابوالقاسم محمد بن المولى المغفور فخر الدين عبدالله البيضاوي ... كه چون حق جل و علا توفيق داد تاهر علمي از علوم ديني مجاله الوقت را در ريمان شباب كتابي بتحرير پيوست، خواسته كه در علم تاريخ كه معظم كتاب الهى و صحف آسمانى بذكر آن مشعون، و فوائد دين و دنيا در مطاوي آن بقيه در پاورقي صفحه بعد



وحامی شاعر بزرگ شیخ سعدی، همان مقام را داشته است. این کتاب کوچک در سنه ۶۷۴ هـ / ۱۲۷۵ م. برشته تألیف در آمده است و باز بقلم همان مؤلف ظاهراً تا سنه ۶۸۳ هـ / ۱۲۸۴ م. بر آن اضافاتی بعمل آمده، و نیز احتمالاً بدست نویسندگی دیگری در سنه ۶۹۴ هـ / ۱۲۹۴ م. تحریر آن ادامه یافته است، و مشتمل است بر خلاصه‌ای از تاریخ عمومی از زمان ۵۵ ابوالبشر تا سالی که در فوق ذکر شد. این کتاب تا کنون بکسوت طبع در نیامده و ظاهراً شایستگی طبع را نیز ندارد، زیرا معلوم نیست که در آن نکته‌ای جدید یا مطلب تازه‌ای مندرج باشد، و تصور نمیرود که از تألیف آن بر شهرت و نام بلندی که مؤلف در عالم قضا و کلام و تفسیر دارا میباشد چیزی بیفزاید<sup>(۱)</sup>.

تاریخ دیگری که هم از این دوره باقی مانده و هنوز بطبع نرسیده

کتابی است موسوم به **روضة اولی الالباب** -

**تاریخ بناکتی**

فی تواریخ الاکابر و الانساب که در سنه ۷۱۷ هـ /

۱۳۱۷ م. بقلم ابوسلیمان داود بناکتی - از شهرهای ماوراءالنهر

بقیه یاورقی از صفحه قبل

مضمون، تجارب احوال گذشتگان از باب تدابیر مرشدی مشفق، و تدبیر حوادث رفایع ایشان و هروانرا بذکر صادق، مختصری سازم مشتمل بذکر مشاهیر انبیاء و اکابر علماء و سلاطین عظام و ملوک کرام، و شطری از احوال ایشان بروجه ایجاز و بیان چنانکه خواننده ملول نشود و از زوائدی که بعلم تاریخ زیاده تعلق ندارد خالی باشد، اما آنچه این علمرا لابد بود بتمام ایراد کرده. این کتاب را از تواریخ معتبر فراهم آوردم و «**نظام التواریخ**» نام کردم، که در آن سلسله حکام و ملوک ایران که طول آن از **فترات** است تا **جیحون** بلکه از دیار عرب تا حدود **خجند** چنانکه یاد کرده‌ام یاد من لدن آدم (ع) الی یومنا هذا. فی العادی و العثرون من شهر الله الحرام سنة اربع و سبعین و ستمائه هجریه بر سبیل اتصال آوردم و آنرا بر چهار قسم نهادم و بزبان فارسی ساختم تا فواید آن عام فریود...»

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع شود بفرهست کتب فارسی ریو ص ۸۳۲

برشته تألیف در آمده است<sup>(۱)</sup>. مؤلف این کتاب که بیشتر معروف به تاریخ بناکتی است، تحقیقاً به کتاب تاریخ کبیر رشیدالدین نظر داشته است. آن مشتمل است بر نه قسم بشرح ذیل: (۱) انبیا و اولیا (۲) پادشاهان قدیم ایران (۳) پیغمبر اسلام (ص)، و خلفا (۴) سلاطین ایران معاصرین خلفاء بنی عباس - (۵) یهودیان - (۶) مسیحیان و فرنگان (۷) هندیان (۸) چینیان (۹) مغولان. این کتاب از یک طرف آشکارا نشان میدهد که تاجه پایه وسعت اطلاع خواجه رشیدالدین در تاریخ دارای تأثیر بوده است، چه متجاوز از نصف کتاب مخصوص ذکر طوایف غیر مسلمان است که در ضمن پنج قسم اخیر فوقاً ذکر شده یعنی تاریخ طوایف یهود و اروپائیان و سلاطین و امپراطورهای روم و پاپ ها و هنود و چینیان و مغولان. مطالبی که در ذکر این ملل نقل میکند هر چند غالباً مختصر و خشک است، ولی اطلاع حقیقی به اصول وقایع را بدست میدهد و در همان حال شرحی که از مبادی مذهبی ملل غیر مسلم داده خیلی منصفانه و خالی از تعصب و طرفداری است. از طرف دیگر **یضاوی** مؤلف کتاب **نظام التواریخ**، مانند غالب مؤلفین که بطور، مستقیم در تحت نفوذ تاریخ رشیدالدین قرار نداشته اند، جز تاریخ اسلام و ملل اسلامی و سلاطین قدیم ایران و پیغمبران بنی اسرائیل و قضاة عبری از سایر تواریخ ملل مطلب دیگری ندارد. علت این اختلاف مابین این دو تاریخ شاید آن است که **یضاوی** در فارس زندگی می کرده و آن ایالت بطوریکه ملاحظه کردیم از

**اختلاف مابین دو کتاب  
یضاوی و بناکتی**

(۱) مؤلف گوید: تنها نسخه ای که از این کتاب در دست نویسنده است نسخ خطی است که متأسفانه ابتدا و اشیای آن ضایع شده و متعلق است بکتابخانه مرحوم سرهوتوم - شیندلر Sir Houtum Schindler و آن سابقاً متعلق بوده است بکتابخانه بهمن میرزا بهاءالدوله، رجوع شود بفرست ریو ص ۷۹. در تهران در کتابخانه آقای حاجی ملک نیز نسخه ای از این کتاب موجود است که چند روزی لطفاً باختر این بنده مترجم گذاردند.

ممبر عظیم ارتباط شرق و غرب بواسطه وسعت ممالک محروسه مغول جدا ماندند و کنارفاتده بوده، لیکن مؤلف تاریخ بناکتی از اهل ماوراءالنهر، و شخصاً نیز در دربار غازان خان (۷۰۱. ۵۷۰۱ / ۱۳۰۱ م.) سمت ملک الشعرائی داشته؛ بدون شبهه با دربار مغول و با اشخاص متعدد خارجی که از اماکن بعینہ بدربار مزبور آمد و شد داشته اند آشنا بوده است. اطلاعات این مورخ در باب یهود و مسیحیان و هنود و چینیان و مغولان اگرچه غالباً از صفحات کتاب رشیدالدین اخذ و اقتباس شد مگر حتی غالباً عین همان کلمات را نقل کرده، معذک بدون تردید معلومات بسیاری مؤلف شفاهاً از نمایندگان ملل مذکور کسب کرده و بر آن مزید فرموده است.

در هیچ کتاب تاریخی قبل از تاریخ بناکتی، و باستانی

### وسعت دامنه علم در تاریخ بناکتی

چند تاریخ بعد از آن، اینقدر اطلاعات و اشارات  
باماکن و نفوس و حوادث تاریخی که خارج از دائره  
علم غالب مورخان اسلامی است دیده نمیشود. در

تاریخ بناکتی اماکنی مانند: پرتقال، لهستان، بوهمی، انگلند، ایرلند، اسکاتلند، کاتالونی، لومباردی، پاریس، کولونی و نفوس مانند امپراطورهای روم از زمان روملوس بیعد، و از سلسله پایه از زمان پطرس مقدس تا زمان پاپ معاصر مؤلف که از قرامذ کور دویت و دو تن بتوالی بوده اند، و هم چنین حوادثی مانند مجالس شوراهای عیسویان و مسیحی شدن سکنه برقانی در زمان پاپ الوتریوس Elutherius، و فرقه منحرفه نسطوری و امثال این امور همه در این کتاب مندرج است. بطور نمونه یکی از مطالب قابل توجه را که شرح فن طباعت چینی (چاپ) بوسیله قطعات چوب میباشد در اینجا عیناً نقل میکنیم. بعد از آنکه وقت

واهتمام چینیان را در نقل کتابت صفحات کتب قدیمه خود از تاریخ آنان ذکر مینماید ، بناگفتی میگوید :

« آنکه بموجبی که عادت ایشان است از آن کتاب نسخه کرده و میکنند ، چنانکه در آن هیچ تغییر و تبدیلی و زیادت و نقصان نمی‌تواند بود . و آن چنان است که چون بهترین کتب آن تواند بود که درست باشد و خطش بنایت خوب و مجال تدبیر در آن نه ، رعایت هر سه معنی را وضع کرده اند که هر کتاب که نزد ایشان معتبر افتاد خطاطی خوش نویسد را حاضر کرده اند تا هر صفحه از کتاب بخطی پاکیزه بر لوحی نوشته است و معامت دانشمندان آن قسم با احتیاط تمام مقابله و تصحیح آن کرده ، و خط خویش برظهر آن لوح مثبت گردانیده ، آنگاه هزاران ماهر استاد را فرموده تا آنرا نقاری کرده اند ، و چون از تمام صفحات کتاب برای این طریقه نسخه گرفته است و بر هر یک عدد آن بر توالی بنشته ، آن لوحها را همچون سکه دارالضرب در کیسه‌ها بمرامنا و معتمدان معین سپرده اند و در دکانهای مخصوص بآن محلّت مضبوط نهاده ، و بر آن عمال تمنائی معین سپرده اند ، و مقرر گردانیده بهر وقت که کسی نسخه از آن خواهد پیش آن جماعت رود و حقوق دیوانی آن بدهد ، ایشان لوحهای آن کتاب بیرون آرند و بر مثال سکه زر بر اوراق کاغذ نهند و بوی تسلیم کنند ، و بدین طریقه ممکن نیست در هیچ کتابی از کتب ایشان زیادت و نقصانی تواند بود ، بدان سبب بر کتاب مذکور اعتماد کرده نقل تاریخ ایشان میرود ، و العبد علی الراوی » . قسم هشتم باب اول (۱) .

کتاب تاریخ کوچگری هم از این دوره در دست

است که به مجمع الانساب موسوم و تألیف محمد بن

کتاب  
مجمع الانساب

علی شباتکاره است . او نیز مانند فخر بناگفتی

هم شاعر و هم مورخ بوده . این کتاب آنچه معلوم است در دو نسخه نگاشته شده

یکی در سنه ۵۷۳۳/۱۳۳۲ م. و دومی سمسال بعد یعنی یکسال بعد از وفات

ابوسعید . آن مشتمل است بر خلاصه ای از تاریخ عمومی از بدو خلقت تا زمان ،

تألیف ، ولی بدبختانه نویسنده این سطور نسخه اصلی این کتاب را نتوانسته

(۱) قسمت فوق از نسخه خطی جدیدی که از تاریخ بناگفتی در کتابخانه ملی ملک

موجود است نقل شد .

است بدست آورد یا بخواند. و این اطلاعات اجمالی را از فهرست قابل تمجید دکتر ریو که از کتب فارسی موزه بریتانیا نگاشته<sup>(۱)</sup> بدست آورده. از قرار که دکتر اته تحقیق کرده<sup>(۲)</sup> در زمانیکه خانه غیاث الدین محمد وزیر فرزند خواجه رشیدالدین را در قبریز غارت کردند نسخه اولی این کتاب از میان رفته و معدوم گردید، مؤلف دوباره از حافظه خود آنرا تألیف فرمود، و بر طبق تحقیق دکتر اته این تألیف ثانوی در سنه ۷۴۳ هـ / ۱۳۴۶ م انجام گرفته است.

دو منظومه سالنما<sup>(۳)</sup> که در این دوره بنظم آمده نیز قابل توجه و ذکر میباشد. اول شاهنشاه نامه یا چنگیز نامه احمد تبریزی که محتوی بر- ۱۸۰۰۰ بیت است و بنام سلطان ابوسعید موشح گشته. دیگری کتاب غازان نامه تألیف نورالدین بن شمس الدین محمد که در سنه ۷۶۳ هـ / ۱۳۶۱ م. ساخته شده است. و این هر دو مثنوی نادر و کمیاب است. دکتر ریو از اولی نسخه ای خطی ذکر میکند که در سنه ۸۰۰ هـ / ۱۳۹۷ م. استسخا شده و بعد از آنکه کتابخانه کنت دو فوینو را در ۱۸۸۵ م. فروخته اند بتصرف موزه بریتانیا در آمده است<sup>(۴)</sup>.

وازدومی نویسنده این کتاب نسخه ای خطی دارا میباشد که در قبریز در سال ۸۷۳ هـ / ۱۶۶۸ م. برای کتابخانه سلطانی ابوالنصر حسن بگ بهادرخان<sup>(۵)</sup> استسخا کرده اند و در ماه اوت ۱۹۰۹ دکتر رضاتوفیق که در پارلمان ترکیه نماینده اداره بود آنرا بمن هدیه فرمود. این دو

(۱) فهرست ریو ص ۸۳.

(۲) فهرست کتابخانه دفتر هندوستان شماره ۲۱ و ۲۲.

(۳) سالنما = Chroniele

(۴) رجوع شود بتمم فهرست ریو شماره ۲۰۱ ص ۱۳۵.

(۵) مقصود اوژن حسن ترکمان آق فوینلو است.

کتاب هر دو مثنوی به بحر متقارب و بسبک شاهنامه فر دوسی سروده شده، ولی دومی بقدر نصف اولی است و مشتمل است بر ۹ الی ۱۰ هزار بیت (۱) و ظاهراً هیچکدام از آن دو نه از لحاظ تاریخی و نه از حیث شعر امتیاز خاصی ندارند، لیکن اگر بدقت آنها را مطالعه و تجزیه نمایند، تحقیقاً اطلاعات مفیدی راجع باین دوره که مورد بحث ماست از آنها میتوان استخراج کرد.

(۱) در مقدمه مثنوی که در علت نگارش این مثنوی بنام سلطان اویس نوشته، ناظم شرح داده است که چگونه وصیفه او را که در آن زمان پنجاه سال داشته و در زمان غازان خان دریافت میکرده آن سلطان باز درباره او مقرر فرموده است. عدد اشعار آن مثنوی را ده هزار بیت میگوید.

## فصل سوم

### شعرا و صوفیه عصر ایلخانان

بطوریکه ملاحظه کردیم، در دوره ای که اکنون محل بحث ماست، هم در کیفیت و هم در کمیت تاریخ نویسانی که در آن بظهور رسیدند، بالخاصه قابل

شعر در  
دوره مغول

دقت اند. و در اینکه این عصر در ذوق و فرجه شاعری نیز بارور بوده جای تردید نیست، لیکن باز فن سخنسرایی بیایه فن تاریخ نویسی نمیرسد، چه در کمتر دوره ای کمیابی شعر و شاعر بقدر این عهد میباشد. غالباً هر ایرانی دانشمندی میتواند کم و بیش در مواقع مختلفه اشعار خوبی بنظم درآورد، ولی اگر بخواهیم همه کسانی را که از نظم ساده تجاوز کرده و بتوانند مقام شاعری را ادعا نمایند ذکر کنیم کار بیفایده و عبثی را برعهده گرفته ایم. زیرا غالباً انتخابی دقیق لازم است. این انتخاب کار آسانی نیست؛ چه از یک طرف باید قضاوت هموطنان خود شاعر را هرچند با نظر ما کاملاً موافق نباشد محل ملاحظه قرار دهیم، از طرف دیگر دقت باید کرد که هیچ شاعری با ذوق و قوه ابداع فقط بعلمت اینکه تذکره نویسان زمان او را مورد توجه قرار نداده اند از قلم نیفتد، چه تذکره نویسان مذکور مخصوصاً در شرح اقوال معاصران خود در تحت تأثیر تعصب و ناظرهای شخصی و سیاسی و حتی مذهبی قرار داشته اند.

جلال الدین رومی و سعدی شیرازی که شرح حالشان در مجلد دوم ذکر شده و این دوره را نیز در کتب فرموده اند (۱). شیرازی هستند که اولی در سال ۶۷۲ هـ /

۱۲۷۳ م - در سن ۶۶ سالگی وفات یافت و دومی در حدود سال ۶۹۰ هـ / ۱۲۹۱ م. در سن کهولت و سالخوردگی (سن او را ۱۱۰ سال قمری تخمین

۱) این دو استاد بزرگ که در آسمان ادب فارسی دو آفتاب فروزانند در اقیانوس تیره و تاریک این عصر ظلمانی نور میفشانند و از شدائد و آلام حمله مغولان خون آشام تفرع انواع خصم و اسقام میگردند. همان ایام است که نبوغ سخنوری ایشان باوج قوت خود رسیده، شیخ سعدی در سال ۶۵۶ کتاب گلستان را می‌نوشته و می‌گفته:

«در آن روزی که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششمد و پنجاه و شش بود»  
 و مولانا جلال الدین در سال ۶۶۲ هـ. به نظم مثنوی خود اشتغال داشته و می‌فرموده:  
 «مطلع تاریخ این سودا و سود سال هجرت ششمد و شصت و دو بود»

حادثه غم فزا و مصیبت کبرای سقوط بغداد و قتل و غارت هولناک دارالسلام را هر دو برای العین مشاهده کرده و بآن واقعه در سخنان خود اشاره فرموده اند. سعدی را در مثنوی سقوط بغداد ضمیمه‌ای است بفارسی باین مطلع:

«آسانرا حق بود کر خون بیارد بر زمین برهلاک و قتل مستصم امیر المؤمنین»  
 و نیز قصیدهٔ رئائیة مطولی بمری سروده که از درر فزاند اوست باین مطلع:

«حسب بیغنی المدامع لا تجری قدامنی الماء استطال علی السکر»

مولانا را در دیوان معروف و منتسب به «شمس» غزلی است بپروجد و حال که در آن می‌فرماید:

«شاه ما زندانیان را یاد کرد  
 هر طرف بغداد ویران کرده شد  
 عشقان گفتند: باالله داد کرد  
 بر هوا رقصان بود شفق علم  
 بستگان جهل را آزاد کرد  
 هر طرف بغداد ها بنیاد کرد  
 رقص بر شقه است آن، بی‌یاد کرد... الخ»



کرده‌اند). بدرود زندگانی گفت<sup>(۱)</sup>. بنابراین هر دو شاعر بیشتر بدور مقبل منسوب میشوند و همان‌تشریح حال ایشان را در مجلد سابق ذکر نمودیم<sup>(۲)</sup>، و خواننده میتواند با آنجا مراجعه کند. لیکن بهمان دلائل میتوان ذکر آنها را در این کتاب نیز تکرار کنیم چه کارهای ادبی ایشان تا این دوره که موضوع بحث این کتاب است ادامه یافته و هر دو ی ایشان با بعضی اشخاص مهم این عصر دارای رابطه و اتساب بوده‌اند. سعدی شیرازی با شمس‌الدین صاحب‌دیوان و برادرش علاء‌الدین دو وزیر معروف جوینی و حتی با خود اباقاخان ایلخان بزرگ<sup>(۳)</sup>، و جلال‌الدین رومی با پروانه بدبخت روم معین‌الدین که بتهمت توطئه مخفی با مصریان در ۶۷۵ هـ / ۱۲۷۶ م. بحکم اباقاخان بقتل رسید<sup>(۴)</sup>.

(۱) وفات شیخ سعدی بر روایات اسحق در ۲۷ ذوالحجه سال ۶۹۵ هـ واقع شده و دلیل بر این معنی یکی روایت ابن‌القطی البغدادی است که در کتاب الحوادث الجامعة فی المائة السابعة (طبع بغداد) در ذیل وقایع آن سال می‌نویسد: «وفیهاتوفی سعدی الشاعر المشهور بالفارسیة ببغداد.»

دوم قطعه‌ایست که محمد بن بدر جاحرمی که از شعراء همان قرن است گفته و در روز و ماموسال وفات شیخ را در آن بحساب جمل ذکر کرده و این قطعه در مجموعه مؤنس الاحرار فی دقائق الاشعار که تاریخ اتمام آن ۷۴۱ هـ است ثبت شده و شاعر مذکور که خود از معاصرین شیخ بوده کلامش سندقاطع بشمار میرود. وی میگوید:

۶۹۵

همای روح پاک شیخ سعدی شب‌شبهه «خا» «ساد» و «الف دال»  
۲۰ ۷

مه‌ذوالحجه از مه «کاف» و «زا» روز بیفشاند از غبار تن پر و پال  
(۲) کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف پراون، جلد دوم، ص ۵۱۵ - ۵۳۹.  
(۳) مراجعه شود به مقدمه انگلیسی کتاب جهانگشای جوینی، طبع میرزا محمد قزوینی، ص LII تا LIV.

(۴) مراجعه شود به تاریخ «مختصر الدول ابن‌العبری» طبع بهروت ص ۵۰۱.

در اینجا نیز آسان است که صحناتی چند برای هر کدام از آن دو گوینده جلیل القدر، بدون آنکه آنچه در جلد دوم گفته شده تکرار شود، تخصیص دهیم. لیکن چون باید سخن را در این فصل کوتاه ساخته و از تطویل کلام اجتناب کنیم، ازین سبب خواه و نا خواه از تفصیل احوال ایشان در این باب صرف نظر مینمائیم.

**حذف شعرائی که** بدلائلی نظیر آنچه سابقاً گفته شد، مانیز خود را پیارسی سخن گفته اند باید متقاعد سازیم که از سه شاعر بزرگ لیکن در ایران یا از نژاد ایرانی نبوده اند شاعر نزد بسیاری از ادباء ایران و مخصوصاً کسانی که ادبیات ایران را در هند مطالعه دقیق فرموده اند مرتباً ارجمند دارند و مقام آنها را بعد از مولوی و سعدی فرامیدهند و آنها عبارتند از: امیر خسرو، حسن دهلوی و بدر چاچی که هر سه تن در هندوستان اشتهار و احترامی تمام دارند، لیکن هیچکدام از آن سه در ایران نبوده و حتی از قرار معلوم ایران را نیز ندیده اند. برای اینکه موضوع این کتاب بقدر امکان مختصر و محدود باشد، مجبوریم که از ذکر نام عدّه بسیاری از نویسندگان فارسی هندی نیز در اینجا در گذریم. بعلاوه دو ملاحظه دیگر نیز ما را بر این کار تأیید میکند: اول آنکه چون در انگلستان توجه به هندوستان بالطبع بیشتر است از مؤلفان فارسی زبان هند، از مورخ و شاعر، بیشتر از ادبای خود ایران گفته و نوشته شده. دوم آنکه تا حدی که نویسندگانی اجنبی زبان خود دارد که در موضوعاتی مربوط بذوق ادبی ملتی دیگر اظهار عقیده کند، بعقیده ما ادبیات فارسی که در هند بظهور رسید بطور کلی مزه و چاشنی ادب ایرانی خالص را ندارد و آن لطف و آئینت را که در کلام



تصویر سعدی از مجموعه موزه هند در کلکته (Cica , 1600 No. 33)  
بنقل از کتاب «نقاشی هند در زمان مغول» تألیف پرسی براون ، ص ۱۰۴



ایرانیان اصلی است فاقد می باشد ، وبدون اینکه تشبیه ناپسندی کرده باشیم بی چون و چرا باید بگوئیم که مطالعه ادبیات فراوان و کثیر فارسی که از اواسط قرن سیزدهم تا اواسط قرن نوزدهم مسیحی در هندوستان بظهور رسید ، باید از نوع جداگانه ای شمرده شود ؛ همانطور که ادبیات لسان انگلیسی در کشور انگلستان بکلی غیر از آن ادبی است که در امریکا بوجود آمده است . ولی اگر ما در این فصل نام امیر خسرو دهلوی را ذکر نکنیم بعینه مانند آن است که در یک کتاب تاریخ ادبیات جدید انگلیسی نام والت ویت من<sup>(۱)</sup> امریکائی را حذف سازند. گرچه در تاریخ هندوستان ، تالیف الیوت Elliot<sup>(۲)</sup> شرح مبسوطی از امیر خسرو ذکر کرده است . همین نکته را تا حدی در باب آثار و مؤلفات فارسی که در خاک افغانستان و ترکیه بظهور رسیده میتوان در نظر گرفت. اگرچه زبان مادری اکثر مردم افغانستان فارسی است ، و سلاطین آل عثمان (مخصوصاً سلطان سلیم اول<sup>(۳)</sup>) حتی در مواقعی که با ایرانیان مشغول جنگ و جدال بوده اند ، زبان آنها را برای مقاصد ادبی بکار می برده اند .

معذک این قضیه کلیه بعضی مستثنیات نیز دارد ، مخصوصاً در دوره بعد که در جلد آتی محل کلام ماست ، چند تن شعرای ایرانی دیده میشوند که در

(۱) والت ویت من Walt Whiteman شاعر امریکایی متولد در West Hills

بسال ۱۸۱۹ م. متوفی در سال ۱۸۹۲ م.

(۲) جلد سوم ص ۵۲۴ و ص ۵۶۶ .

(۳) کتاب دیوان فارسی سلطان سلیم را دکتر پال هورن استراسبورگ بر حسب امر امیر اطور آلمان برای اهدا ، بسطان عبدالحمید در ۱۹۰۴ بطرزی بسیار فاخر و نفیس بطبع رسانیده است و از این کتاب زیبا و نادر الوجود خوشبختانه یک نسخه در تصرف مصنف موجود است . بنده مترجم گوید : راجع بشعر فارسی سلطان سلیم خان رجوع شود به مجالس الثنائی ترجمه حکیم شاه محمدفروزی ، طبع تهران - ص ۳۵۹ .

ایران تولد و نشو و نما یافته ولی بعداً کرم و سخاوت پادشاهان مغولیه<sup>(۱)</sup> آنها را بدربار **دهلی** جلب کرده از ایران بدانجا مهاجرت کرده اند؛ با امید آنکه بضاعت ادبی ایشان در **هند** بیش از وطن خریدار داشته باشد.

کسانی را که میتوانند زبان اردو بخوانند باید متوجه ساخت بکتاب بسیار نفیس و عالی موسوم به «**شعر العجم**» بقلم مرحوم **شبلی نعمانی**<sup>(۲)</sup> که جدیداً تألیف شده و در حدود سال ۱۳۲۵هـ/۱۹۰۷م. در دو جلد در **یادداشتی راجع بتالیف علیگره** بچاپ سنگی رسیده است، و مشتمل است بر تتبعات و انتقادات مفیدی دربارهٔ بیست تن از شعرای مشتمل بر **تبع و انتقاد کلاسیک ایران**، از فردوسی و اخلاف او تا **شعرای فارسی حافظ شیرازی**. در میان آنها شرح مطلوبی

در بارهٔ **امیر خمر و برشته** تحریر آورده که طبعاً اطلاعات زیادی نیز از شاعر معاصر و رفیق او **حسن دهلوی** در بردارد<sup>(۳)</sup>. و کسانی که بلفت اردو آشنا

(۱) مغولیه **Moghols** اصطلاحاً نام سلسلهٔ سلاطین بابریهٔ گورکانیهٔ هندوستان است که از احفاد تیمور، از ظهیر الدین بابر تا بابر شاه دوم در شمال آن کشور سلطنت کرده اند.  
 (۲) علامه **شبلی نعمانی**. از اجلهٔ فضلی قرن اخیر هندوستان در سال ۱۸۷۵م. در یکی از مصافحات اعظم کره حاکم نشین ایالات متحده (U.P.) در هند متولد گردید و پس از همری خدمت بادب و فرهنگ در ۱۸ نوامبر سال ۱۹۱۴م مطابق ۲۸ ذیحجهٔ ۱۳۳۲هـ وفات یافت. در هندوستان امروز اردو زبانان بنام او مباحث می کنند.  
 (۳) مجلدات شعر العجم از اردو بفارسی بشرح ذیل در پنج مجلد ترجمه شده و زینت طبع یافته است:

جلد اول : ترجمهٔ فاضل معاصر آقا سید محمد تقی فخر داعی کیلانی چاپ طهران ۱۳۱۶ ش .

جلد دوم : ترجمهٔ همان مترجم چاپ طهران ۱۳۲۷ ش .

جلد سوم : ترجمهٔ محققان جناب سرورخان گویا که از اجلهٔ فضلا و ارباب ذوق و صفا در کابل است، طبع کابل سال ۱۳۱۵ ش .

جلد چهارم : ایضاً ترجمهٔ سید محمد تقی فخر داعی چاپ طهران در سال ۱۳۱۴ ش که قبل از سایر مجلدات طبع رسیده است .

جلد پنجم : ایضاً بقلم همان مترجم چاپ طهران ۱۳۱۸ ش .

نیستند میتوانند بکتاب‌عالی و محققانه‌ای که بدست ارباب‌هندی و در تحت توجه دوست من سر ادوارد دنیسن راس Sir Edward Denison Ross بطبع رسیده مراجعه فرمایند. و آن عبارت است از «فهرست کتب خطی عربی و فارسی کتابخانه شرقی بانکی پور» که جلد اول آن کتاب مشتمل بر شرح احوال شعرای ایران از فردوسی تا حافظ در سال ۱۹۰۸ در کلکته بطبع رسیده، و ۲۰ صفحه این مجلد (ص ۱۷۶ تا ص ۱۹۵) مخصوص امیر خسرو و دهلوی و مؤلفات اوست و چهار صفحه بعد مخصوص رفیق او امیر حسن میباشد. و این هر دو از شاگردان شیخ و مرشد بزرگ خواجه نظام‌الدین اولیا بوده‌اند که در ۵۷۲۵/۱۳۲۴ م. هفت‌ماه قبل از امیر خسرو وفات یافته و خسرو در جنب مزار او مدفون گشت<sup>(۱)</sup>.

امیر حسن نیز بعد از ایشان در یری تزیست و شاید دو سال بعد بدرود

#### حیات کفت<sup>(۲)</sup>.

(۱) شاعر بزرگ فارسی‌زبان هند، ابوالحسن معروف بامیر خسرو دهلوی در ذیقعد ۷۲۵ هـ. وفات یافته و در شهر دهلی در جوار مزار پیر و مرشد خود خواجه نظام‌الدین اولیا مدفون گشته، و تاریخ وفات او در قطعه‌ای که بر لوح سنگی در بالای قبر وی نصب شده این بیت است:

از بی تاریخ سال فسوت او      چون نهادم سر برانوی خیال  
شد «عدم المثل» يك تاريخ او      دیگری شد «طوطی شکر مقال»

مزار امیر خسرو هم اکنون معروف و زیارتگاه است. (رجوع شود به رساله «فتش پاریسی بر احوال هند» تألیف بنده مترجم در کلکته ۱۳۳۶ ش/ ۱۹۵۷ م.)

(۲) حسن دهلوی، شاعر معروف فارسی زبان در قرن هشتم، معاصر با علاء‌الدین خلجی و پسرش قطب‌الدین مبارک‌کشا از سلاطین خلجیه هند که در کاب مبارک‌کشا بجنوب هند آمده و در قصبه خلدآباد نزدیکی دولت‌آباد وفات یافته و همانجا مدفون است. و بر مزار او سنگی است که در روی آن چنین نوشته:

«بجم‌الدین خواجه امیر حسن دهلوی بن علاء سجزی صاحب فوائدالنفواد تاریخ ولادت ۶۵۲ هـ. تاریخ وفات «مخدوم اولیا» ۷۳۸ هجری است.

( رجوع شود بر رساله «فتش پاریسی بر احوال هند» تألیف بنده مترجم. کلکته ۱۳۳۶ ش.)

امیر خسرو که در موسیقی نیز مانند شعر هنرمندی معروف است،  
اصلاً ترك نژاد و پدرش امیر سیف‌الدین محمود  
مختصری از شرح در هنگام حملهٔ غول فرار کرده از بلخ به هندوستان  
حال امیر خسرو  
گریخت و در آنجا در ولایت پتیالی Patyali اقامت

جست. در این ولایت شاعر مذکور در سال ۶۵۱ھ/ ۱۲۵۳م. تولد یافت، و هنگام  
وفات هفتاد و یکسال از عمرش رفته بود. در زمان حیات خود از پنج  
پادشاه در دهلی نوازشها دید. این شاعر صاحب آثار بسیار است<sup>(۱)</sup>.  
دولت‌شاه متقد است که قرب يك کرور بیت بنظم در آورده که از آنها  
«میرزا بایسنقر بسعی و جهد بسیار یکصد و بیست هزار بیت جمع نمود  
و بعد از آن دو هزار بیت از غزلیات خسرو را جایی یافته که در دیوان او  
نبوده و دانسته است که جمع کردن این اشعار امری متعذر الحصول است  
و بترك آن گفتند<sup>(۲)</sup>».

اگرچه بدلائلی که در فوق ذکر شد، ما را قصد آن نیست که در اینجا  
مفصلاً از امیر خسرو سخن گوئیم، لیکن نظر بمفاد کلام معروف عرب که  
میگوید: «مالا یدرک کله لایترک کله» در اینجا فقط يك قطعه از کتاب مثنوی  
لیلی مجنون او را انتخاب کرده تیمناً و تبر کاً درج میکنیم. در این قطعه  
شاعر با شور و حرارت غربی مرگ مادر و برادر کهتر خود را که هر دو در  
سال ۶۹۸ھ/ ۱۲۹۸م. وفات یافته‌اند، مرثیه گفته است. محبت شاعر بمادر  
خود که درست برخلاف درجهٔ لطف او بدخترش میباشد، یکی از جالب‌ترین  
سجایای اوست<sup>(۳)</sup>:

(۱) آثار امیر خسرو مخصوصاً مثنویات خمسۀ او در حیدرآباد دکن و کلکته در اوایل  
قرن بیستم بشعریق بطبع رسیده و بر هر يك ادبای هند مقدمات تحقیقی سودمند نگاشته‌اند.

(۲) تذکرهٔ الشعراء، دولت‌شاه، طبع لیپن، ص ۲۴۰.

(۳) شاعر را دختری بوده است هفوفه نام و پنج بیت خطاب باو وقتی که هفت  
بلیه در پاورقی صفحهٔ بعد



هم مادر و هم برادرم رفت :  
 کم شد دو مه دو هفته من .  
 چرخ از دو طپانچه کرد هیچم!  
 فریاد که ماتم دو افتاد  
 يك شعله بس است خرمی را .  
 يك سر دو خمار بر نگيرد !  
 گر خاك بسر كم چه باك است ؟  
 روی از چه نمی نهائی آخر ؟  
 بر گسریه زار من ببخشای !  
 ما را ز بهشت یاد گاری است .  
 پشت من و پشتبان بسود .  
 پند تو صلاح کار من بود .  
 خاموشی تو همی دهد پند !

اسال دو نور ز اخسرم رفت  
 يك هفته ز بخت خفته من  
 بخت از دو شكجه داد بیچم  
 ماتم دو شد و غم دو افتاد  
 حیف است دو داغ چون منزا  
 يك سینه دو بار بر لگيرد  
 چون مادر من بزیر خاك است  
 ای مادر من کجائی آخر  
 خندان ز دل زمین برون آی  
 هر جا که زهای تو غباری است  
 ذات تو که حفظ جان من بود  
 روزی که لب تو در سخن بود  
 امروز منم بمهر پیوند

یکی از شعرای دیگر که در هندوستان شهرتی

### بدر چاچی

بسیار داشته و در ایران تقریباً غیر معروف میباشد،

بدر چاچی از شعراء ماوراءالنهر است . شهر چاچ یا شاش که او بدر  
 (ماه تمام) آن بوده است، همان است که امروزه شهر جدید تاشکند تبدیل یافته.  
 از شعرهای او که من تا کنون نخوانده ام ، سر . ه . الیوت Sir H . Elliot  
 نمونهها و منتخباتی در تاریخ هندوستان ترجمه و نقل کرده است<sup>(۱)</sup> . کلام  
 او به اغلاق و اشکال معروف است و این صفت در جمله اشعار فارسی شعرای  
 ترك نژاد یا شعرائی که تحت نفوذ و حمایت ترکان بوده اند عمومیت دارد ،

### بلیه پاورنی از صلحه قبل

ساله بوده گفته است که در مثنوی «هشت بهشت» اودیده میشود، در آنجا میگوید:  
 هم عقیقه بنام وهم مستور  
 در رحم طفل هشت مه بودی  
 باخدا دادگان ستیزه خطاست  
 کایچه او داد باز سنوان داد  
 مادرم نیز دختر است آخر

ای زهفت فکسده برقع نور  
 کاش ماه تو هم به چه بودی  
 لیک چون داده خدائی راست  
 من پذیرم آنچه یزدان داد  
 پدرم هم ز مادر است آخر

و اورا امتیاز و رجحانی نیست که اینک در این کتاب موضوع تحقیقات مفصل قرار دهیم .

در اینجا باید از شاعری غیر معروف که **قانهی**

خوانده میشود ذکر میمان آوریم: این شاعر از زاد و بوم **قانهی** (۱)

خورد، طوس در خراسان بهنگام حمله هولناک مغول فرار کرده به هندوستان رفت و از آنجا بیجان مغرب سفر کرده به عدن و مکه و مدینه و بغداد، و عاقبة الامر به آسیای صغیر افتاد و در دربار پادشاهان سلجوقی روم در قونیه رحل اقامت افکند، برای آنها مثنوی بزرگی در تاریخ سلسله ایشان بطرز شاهنامه شعر آورد. و همچنین کتاب معروف **کلیله و دمنه** را نظم کرده است که نسخه ای خطی از آن در موزه بریتانیا بشماره Add. 7766 موجود است و ویو آنرا وصف کرده و این اطلاعات از آنجا کسب شده است (۲).

**قانهی** پادشاه این منظومات و سایر آثار شعریه که عدد آنرا بمیصد هزار بیت و سی مجلد ادعا کرده است، لقب **ملك الشعرائی** (۳) یافت و آنقدر بزیست تا برای فوت **جلال الدین رومی** که در سنه ۶۷۲ هـ / ۱۲۷۳ م. اتفاق افتاد مرثیه (۴) سرانید .

**پور بهای جامی** دیگر از شعرای قدیم این عصر، که او نیز کمتر معروف است. پور بهای جامی میباشد. **دولت شاه سمرقندی**

(۱) قانهی - احمدین محمد الطوسی . در خراسان تولد یافت، بعد از حمله مغول به هندوستان گریخته و سپس به حجاز رفت و عاقبت بروم افتاد و مداح سلاطین سلجوقی روم گشت. ملا، الدین کیشاد سلجوقی (۶۳۴ هـ) اورا نوازش فرمود و عاقبت در همان بلاد وفات یافت.  
(۲) رجوع شود به فهرست کتب خطی فارسی موزه بریتانیا، تألیف ریوس ۵۸۲.

(۳) ملك الشعراء = <Poet Laureate>

(۴) مرثیه - Elegy

شرحی مخصوص بنام وی کرده که کمتر جزئیات زندگی او را متضمن است<sup>(۱)</sup>، و بر آنچه او نوشته سایر تذکره نویسان مانند: صاحب هفت اقلیم و آشکده و مجمع الشعراء<sup>(۲)</sup> چندان چیزی اضافه نکرده اند. حامی و مدوح او ابتدا بقول دولتشاه: **وجیه الدین زنگی**، یا بقول هفت اقلیم: **ظاهر فریومدی** بوده است؛ ولی عاقبت بخدمت صاحب **یوان بزرگ**<sup>(۳)</sup> پیوست.

چنین بنظر میرسد که وی را افکار نا مانوس و مضامین غریب بوده است. **دولتشاه** قصیده استادانه‌ای از او نقل می‌کنند مشتمل بر ۲۸ بیت که در آن کلمات مغولی و ترکی و اصطلاحات آنان را تا آنجا که ممکن بوده است استعمال کرده و این بیت از آن جمله است:

«فاما نطره‌های تو چون کلک بخشیان کرددمشق بر رخ تو خط ایفوری»<sup>(۴)</sup>.

رباعی ذیل خطاب بیکي از دوستان شاعر که دنداناش افتاده بود، نیز دارای مضمونی لطیف است:

گر شد کبری ز درج نوشتن کم  
صد ماه ز اطراف رخت میتابد

در حسن نکشت هیچ تمکینت کم  
کو باش ستاره‌ای ز پروینت کم

(۱) صفحه ۱۸۱ طبع لندن.

(۲) ظاهراً مقصود براون «مجمع الفصحا» بوده است.

(۳) خواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌یوان که شرح حال او سابقاً گفته شد.

(۴) دهن در جلد اول (ص ۱۷) کتاب خود «قام» هارا تعریف کرده که آنها کشیشان مذهب هجی مغولها بوده اند و به فنون ساحری، تعبیر رؤیا، فال بینی، ستاره شناسی و طبابت اشتغال می‌ورزیده‌اند. لقب بخشی را مغولها بنویسندگان و کتاب میداده که بنحط ایفوری کتابت میکرده‌اند. این خط در قرن شانزدهم میلادی معمول بوده است.

عنوان «بخشی» همچنان در نزد احفاد تیموریه در دربار سلاطین مغولسیه هندوستان متداول و معمول بود و هنوز هم افرادی بهمین لقب در آن کشور معروف و نامبردارند که ظاهراً از اهل قبایل بخشیان دربارهای مذکور میباشند.

دو قطعه ذیل از پوریه‌ها است که هر دو را به سبک محکم و منسجم شعرای درباری گفته و پر است از صنایع دقیقه لفظی و استعارات بعیده، مخصوصاً آن‌ها درواز آنجا قابل توجه است که تاریخ نظم آن‌ها را تحقیقاً میتوان دانست. اولی راجع است به انهدام شهر نیشابور در اثر زلزله، سال ۵۶۶۶هـ/ ۱۲۶۷م. و دومی مربوط است به تجدید بنای آن شهر که سال ۵۶۶۹هـ/ ۱۲۷۰م. بحکم ابا قاسم انجام گرفت. هر دو قطعه را از نسخه کمیاب مجمل فصیحی خوانی اینجا نقل می‌کنیم<sup>(۱)</sup>:

## - ۱ -

سماک زبرسماک شد، سماک فراز سما	ز زخم زلزله زبر زبر شده است چنانک
بکل و جزء فرو ریختش زهم اجزا	بجور و قهر بر انداختش زمین بنیاد
مناره قامت خود بر کوع کرده مدونا	نهاده سر بزمین بی سجود منصوره
خراب مسجد آدینه، منبر اندروا	کتابخانه نگون، رسم مدرسه مندروس
زمن میرس اگر نیست باورث که چرا؟	کمان مبر که ز نفسان او بد این نکت
نظر فکند بر احوال او بی چشم رضا	چو حوق غنایت بسیار داشت در حق او
بر او قناد، ز هبیت در اوفتاد زیا	چو هبیت نظرو پرتو تجلی او
کلیم چون بدعا خواست از خدای لقا؟	نه از تجلی او که طور یاره شده است

## - ۲ -

نهاد روی سوی او خرابی از هرجا	چو کهنه بود و قدیمی بنای نیشابور
بمهد دولت تو شیروان عهد ابقا	خدای خواست که باز شز نو بناسازد
جهانگشای عدو بند، شاه شهر کشا	خدا یگان جهان یاد شاه روی زمین
بنا نهادن این شهر شهره زیبا	بسال ششم و شصت و نه اتفاق افتاد
فرد بعوت و عطارد نشسته در جوزا	اواخر رمضان آفتاب و زهره بشور
بمهد دولت تو شهر باد هر صحرا	بنا نهادن شهر نوت مبارک باد
بان پیر خرف کشته کوشود بر نا	بدولت تو نیشابور کهنه نوشد باز
بقاخواجه <sup>(۲)</sup> ، دگر شهر و شعر پوریه‌ها	سه چیز باد و بماناد هر سه تا باید

(۱) قسط پنج نسخه خطی از این کتاب تاکنون بدست آمده که دو در پتروگراد و دو در کمبریج است و یک نسخه دیگر هم در مهران ملک آقای نخبجوی تبریزی میباشد.  
(۲) گویا مقصود از خواجه، صاحب دیوان است.

امامی هروی در باب **امامی هروی** که نام کامل او را صاحب صاحب تاریخ گزیده - ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عثمان ثبت فرموده است، نه چندان معلومات وسیعی در دست است و نه ایجاز کلام اقتضای تفصیل در باره وی دارد. وی مداح و قصیدسرای پادشاهان و وزرای گرامان بوده و بر طبق قول صاحب مجمع الفصحا در ۶۶۷هـ / ۱۲۶۸م. وفات یافته است. معمای<sup>(۱)</sup> فوق العاده مشکلی بنام خود او در تاریخ گزیده از وی منقول است که مشتمل بر اصطلاحات محاسبان دیوانی میباشد<sup>(۲)</sup>. عالیترین احترامی که او دریافت کرده شاید شعری است که شاعر معاصر او مجدالدین همگر انشاء کرده، این شعر در جواب سؤال منظومی است که از طرف معین الدین پروانه و ملک افتخارالدین و نورالدین رصدی و صاحب دیوان شمس الدین بنزد وی کسب شده و رأی او را در خصوص فضائل شعری خود او و سعدی و امامی استعلام کرده اند. وی در جواب گفته است:

ما گرچه بنطق طوطی خوش نسیم      بر شکر گفته های سعدی مکسیم  
در شیوه شاعری باجماع امم      هرگز من و سعدی به امامی نسیم<sup>(۳)</sup>

(۱) معمی = Acrostic

(۲) و آن قطعه معمی این است:

ثلث و خمس زوج فردی را که خمس و سدس آن  
بی شك از حد عدد بیرون بود، تنصیف کن  
بر قرار خویش باری دیگرش بر ثلث مال  
ضرب کن، چون ضرب کردی آنکش تنصیف کن  
سدس عشر ثلث آنرا باز با این هر دو قسم  
جمع کن، بی نی که ثلث و نصف از او تعدیف کن.  
با معاسب گفتیم اندر علم او اسمی بر مرز:  
کو امامی را بعلم خویش کو تعریف کن؟

رجوع شود بتاريخ گزیده ص ۸۱۴ و ۸۱۵ طبع موقوفة کيب . و نیز رجوع شود به زورنال آسپانیک مورخ اکبر ۱۹۰۰، و ژانویه ۱۹۰۱ م.  
(۳) اصل سؤال منظوم در تذکرة الشعراء دولتشاه مسطور است، رجوع شود به صفحه ۱۶۶ و ۱۶۷ طبع لیدن.

در برابر، امامی بشکرانه مجد همگر را رباعی ذیل جواب گفته

است و او را ستوده :

در صدر بلاغت ارچه با مترسم      در عالم نظم ارچه مسیحا نمس .  
دانه که بشاک در دستور جهان      سحجان<sup>(۱)</sup> زمانه مجد همگر رسم  
لیکن سعدی رنجش خود را از این مقال در این رباعی چنین اظهار میکند:  
هر کس که بیایگاه سامی نرسد      از بخت بدو سیاهکامی نرسد  
همگر که بمر خود نکرده است نماز      آری چه عجب گربامامی نرسد!!

دیوان اشعار امامی تا آنجا که من اطلاع دارم هیچوقت بطبع نرسیده، و نسخ آن نیز فراوان نیست. در تحقیقاتی که بحکم ضرورت تا درجهٔ محدودی نسبت باین اشعار کرده‌ام، از نسخهٔ خطی موجود در موزهٔ بریتانیا شمارهٔ Or. 2847 استفاده شده است. یکی از قطعات بسیار نفیسی که در همان نسخهٔ خطی ثبت افتاده است، در اینجا درج میشود<sup>(۲)</sup>:

یک روز بود عید بیکسال بیکبار	همواره مرا عید بدیدار تو هموار
یک روز بشاخ اندر پر بار بود گل	روی تو مرا هست همیشه گل پر بار
یک روز بنفشه چمن از باغ بدمت	زلفین تو پیوسته بنفشه است بخروار
یک هفته پدیدار بود تر کس دشتی	آن تر کس چشم توهه ساله پدیدار
تر کس نبود تازه که بیدار باشد	تازه است سیه تر کس تو خفته و بیدار
باشند سمن زاران هنگام بهاران	بر سنبیل توهست شب و روز سمن زار
از جمد سیاه تو رسد فیض بسنبیل	کین مایجان آمد و آن مایهٔ طهار
این دیوان از سیم شد آنرا وطن از سنگ	این از بر سر و سبی آن از بر کهار
سرواست که در باغ همه ساله بود سبز	باقند تو آن سرو بود کوز و نگوسار

امامی مدتی در تحت حمایت **فخر الملك خراسانی**<sup>(۳)</sup> جای داشت،

(۱) سحجان بن زقر الوالی، متوفی بسال ۵۴ هـ. خطیب معروف که در عرب بفصاحت شرب المثل است. در جاهلیت متولد شد و صدر اسلام را درک کرد.

(۲) این قصیده که در نسخهٔ دیوان امامی موزهٔ بریتانیا ثبت شده محقیقاً از قطران تبریزی است، و مرحوم براون بدون توجه بهت اول را در صدر کتاب خود باز بنام امامی ثبت کرده.

(۳) محتمل است که این همان فخر الملك شمس الدوله باشد که بسیاری از ضائد آن شاعر بنام اوست.

وی وقتی از او نظماً مسأله ذیل را سؤال کرد:

سر افاضل دوران ، امام ملت و دین  
که: کربه کرقص قمری و کبوتر را  
خدايگان کبوتر ز روی شرع قاص

خدايگان شریعت، در این چه فرماید  
میان شب زره جور و ظلم بر ماید  
اگر بریزد خون کربه را، همی شاید؛

امامی این سؤال را بطرز ذیل جواب گفت:

ابا لطیف سؤالی که در مشام خرد  
بکربه نیست قاصی که صاحب ملت  
نه کم ز کربه بید (۱) است کربه سواد  
اگر بساعد سیمین خود سری دارد  
بقای قمری و عمر کبوتر او خواهد

زیوی نکت خلقت نسیم جان آید  
چنین قاص بشرع کزین نخر ماید  
که مرغ بیندو بر شاخ پنجه بکشاید  
بخون کربه همان به که دست نالاید  
فرار گاه قص را بلند فرماید (۲).

ظاهر آینه گونه سؤال و جواب منظوم در این دوره بسیار معمول و متداول بوده است، زیرا که بعضی افاضل کاشان هم این چنین سؤالی راجع به فضیلت شعری انوری و ظهیر فاریابی نموده و بنزد مجدد همگر فرستاده اند و امامی همین سؤال را نیز نظماً جواب گفته است. اصل سؤال و دو جواب که امامی و همگر فرستاده اند در تاریخ گزیده مسطور است (۳) و خواننده اگر در جستجوی آن باشد با نجا مراجعه میتواند کرد.

(۱) کربه بید = بانگلیسی Catkins «بید مشک را گویند و بعضی گویند نوعی از بید مشک است و آن از جمله هفده بید است و کل آن به پنجه کربه می ماند...» برهان قاطع.

(۲) نخل از تذکرة الشعراء، دولتشاه ص ۱۶۹، طبع لیدن.

(۳) این حفر در نسخه تاریخ گزیده طبع کراوری سلسله اوقاف کبیر این سؤال و جواب را نیاقم، و دولتشاه در تذکرة الشعراء، خود بدان اشاره میکند.

ولی قطعه شاعری از افاضل کاشان و جواب مجدد الدین همگر بنقل از حبیب الحیر در اینجا نقل میشود:

قطعه سؤال شاعری از اهل کاشان

ای آن زمین وفار که بر آسمان فضل  
جمی ز نافدان سخن گفته ظهیر  
ماه خجسته منظر و خورشید انوری  
بهر همی نهند ز اشعار انوری  
فر الجملة در محل نزاعند و داوری  
زیر تکین کلک تو ملک سخنوری  
ترجیح یکطرف تو بدیشان نما که هست  
بیغه پاورقی در صلحه بعد

پاسخ منظوم **مجدد همگر** مشتمل بر تاریخ سرودن آن نیز میباشد که عبارت است از آخر رجب ۶۷۴ هـ. (۱۹ ژانویه ۱۲۷۶ م.) و در این مسأله او **وامامی** هر دو اتفاق نموده اند که **انوری** بر **ظهیر** برتری دارد. ظاهر آنست که بر این داوری همه منقدان دقیق نیز موافقتند.

اما دعوی **مجددالدین** را بر ترجیح **امامی** نه تنها برخود او بلکه بر **سعدی** نیز نمیتوان قضاوت منصفانه و جدی دانست و ممکن است که آنرا بر عوامل نفسانی - مانند خوش آمد گوئی از **امامی** یا تعرض بر **سعدی**، حمل کرد. جمله تذکره **نویسان ایرانی** که این موضوع را ثبت کرده اند،

بقیه پاورقی از صفحه قبل

#### قطعه جواب از **مجدد همگر**

ز ارباب فضل و دانش کوی سخنوری  
تا خود که سفت بغزدردردی دری  
تا مر که راست پایبیر تر ز شاعری  
وز خاک خاوران دگری زر جگری  
تفضیل می نمود یکی حور بر پری  
من بنده را کز پند نظرشان بدآوری  
در قمر بحر این چو نمودم شناوری  
نظم دگر بر آمد چون مهر خاوری  
با طرز اووری ز نند لاف همسری  
خاصه که ثناگری و مدح گستری  
کی به بود بخامیت از قند مسگری؟  
کی همچو حور باشد در نیکوئی پری؟!  
چون در چمن بیبلوه کند بیدعره ری  
یپهلو کجائند به بیی باکل طری  
گر تو مقلد سخن **مجدد همگری**  
درخا و عین و دال زهجر پیگیری

جمعی ز اهل خطه **کاشان** که برده اند  
کردند بحث در سخن منشیان به نظم  
**درا نوری** مناظره شان گرفت و در **ظهیر**  
از آب فارباب یکی عرضه داد در  
ترجیح می نهاد یکی مهر بر قمر  
اضاف چون نیاقت گروه از دگر گروه  
در کام طبع آن چو بگشتم کران کران  
شعر یکی تر آمد چون در شاهوار  
شعر **ظهیر** اگر چه سر آمد ز جنس نظم  
بر اوج مشری نرسد تیر نظم او  
طبعی رطب اگر چه لذیذ است و خوش مذاق  
کی همچو آفتاب بود، در فروغ ماه  
بید ارچه سبز و ناز و لطیف است و آبدار  
هر چند لاله سخن چمن را دهد فروغ  
این است اعتقاد رهی خوش قبول کن  
زاد این توجه نیست از آخر رجب



براین رأی همگر خرده گرفته و عقیده او را مردود دانسته‌اند. در حقیقت اشعار امامی آنچه که از نمونه‌های مندرجه در تذکره‌های دولتشاهی و آنشکده آذر و مجمع الفصحا میتوان محاکمه کرد فاقد امتیاز و ابداً خاص میباشد، درحالی که سعدی را بدون تردید و بلا نزاع در عداد چند تن معدودی از شعرای بزرگ کشور ایران باید قرار داد.

مجدالدین همگر  
مجدالدین همگر بنا بقول صاحب تاریخ گزیده  
اهل یزد بوده و در کنف حمایت بهاءالدین جوینی<sup>(۱)</sup>

حکمران باجود و سخای فارس که سنه ۵۶۷۸/۱۲۷۹ م. وفات یافته است، میزیسته. گویند: وقتی که شاعر از یزد به اصفهان آمد، زن مسنه‌ای داشت که در جای خود گذاشت؛ لیکن او در عقب شوهر بدانشهر شتافت. روزی یکی از تلامیذ شاعر خبر ورود زن را باو داده گفت: «بشارت باد که خاتون در خانه فرود آمد!» مجدالدین گفت: «بشارت در آنست که خانه بر او فرود آمدی!!» بعد از آن زن نزد شوی آمده او را بر این سخنان دور از مهر و محبت سرزنش کرد و رباعی عمر خیام را براو خواند که گفته است:

پیش از من و تو لیل و نهاری بوده است . . . .

مجدالدین در جواب او گفت: «پیش از من شاید، لیکن خدا داند که

پیش از تو لیل و نهاری نبوده است!»<sup>(۲)</sup>

دولت‌شاه میگوید<sup>(۳)</sup> که: مجدالدین خود را از نژاد انوشیروان

(۱) خواجه بهاءالدین محمد جوینی پسر خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان است که در عهد اباقا حاکم اصفهان و عراق بوده است و در سال ۵۶۷۸ هـ در حیات پدر باجل طبعی وفات یافت. ترجمه احوال او در تاریخ و صاف مفصلاً آمده است، رجوع شود به تاریخ و صاف ص ۶۰. معلوم نیست چرا مرحوم براون در اینجا او را حکمران «فارس» گفته است!

(۲) دولت‌شاه ص ۱۶۷.

(کسری) ساسانی میداند و از این حیث «در نزد حکام و اهل جاه و دولت و اشراف قبول تمام یافت». و در قصیده ذیل شاعر نسب<sup>(۱)</sup> خود را اینگونه می‌ستاید<sup>(۲)</sup>:

وزغم بریخت خون جواهم چرخ زال	برمن زمانه کرد هنرها همه زوال
برمن کمان کشید، سپهر کمان مثال	کلکم زدست بسته، میر(۳) حسودشکل
دهر اچه جوئی ازمن زارشکسته بال!	چرخاچمخواهی ازمن موربرهنه پای؛
وز ران شیر ساخته کن طعمه شغال	ازچشم باز توخته کن لقمه‌های بوم
ورخود زیشت من بمثل برکشد دوال	از زخم اوچو طبل تالم بهیج روی
ای دست چرخ سفته، مرا سخت تریمال	ای پای پیل فتنه، مرا نرمتر بکوب
روشن شود هر آینه آئینه از سفال	ازمالشی که یافت دلم، روشنی گرفت
طالع نگر که بخت مرا خشکشد نهال	وقتی چنین که شاخ گل از خاک بردمید
جرم همین که زاده‌ام از نسبت حلال	عیب همین که نیستم از نطفه حرام
هستم ز ملب کسری، نزدوده ینال	هستم ز نلساسان، ز نغمه تکین(۴)
کلکی بنفشندی چون سورت خیال	شعری بغوش مذاقی چون چاشنی وصل
لا- ناشنوده گوش کس از من که سؤال	ز قتی ندیدم چشم کس از من بوقت جود
خورشید را فروغ نباشد پس از زوال	دلرا نشاط لپو باشد پس از شباب

اشعار مجدالدین همگر غالباً در مدح شمس الدین

محمد صاحب دیوان<sup>(۵)</sup> و همچنین انا بک سعد بن

ابوبکر میباشد. نسخ خطی دیوان وی خیلی نادر و

رباعیات  
مجد همگر

(۱) نسب نامه = Genealogy، شجره‌النسب = Pedigree

(۲) مجمع‌القصاء جلد اول ص ۵۹۶.

(۳) تیر = ایهام است به ستاره عطارد که بر حسب علم نجوم ستاره طالع دبیران و نویسندگان است.

(۴) تکین = لقبی است ترکی که در آخر نام بزرگان الحاق میکنند، چون سبک تکین و الب تکین. ینال همچنان نام یکی از شاهان ترک است.

(۵) مجد همگر را درباره خواجه شمس الدین صاحب دیوان قصائد و اشعاری است و این رباعی معروف را در مرثیه او گفته که سابقاً مذکور افتاد:

«در مامم شمس از شفق خون بچکید  
شب جامه سیاه کرد در مامم و سیج  
مه چهره بکند و زهره کیسو بپرید  
برزد غمی سرد و کریان بفرید».

بلیه در باورقی صفحه بعد

کمیاب می‌باشد. نسخه کهنه نفیسی از آن درموزه بریتانی (Or. 3713) موجود است که در سال ۸-۱۲۹۳م. بخط نبیره او تحریر شده و مشتمل است بر عده‌ای از رباعیات عمر خیام و ابوسعید ابلخی و اساتید دیگر که باین طرز شعر ساخته اند و کمتر حاوی معانی تصوفی و فلسفی است و بیشتر مشتمل و مربوط باشخاص و اشیاء موجود می‌باشد. بعضی از آنها قطعات هجویه است که در قح کسان سروده مانند رباعی ذیل:

آنسانم شوم ... چون زاد ترا از گنججه به ابخار فرستاد ترا  
وان دایه خوک خوار سگبان بنذا شیر سگ و خون خوک میداد ترا.  
رباعی ذیل نشان میدهد که شاعر تاجه پایه‌مایل بسیر و سیاحت بوده،  
و آن دارای صنایع عدیده لفظی است که ترجمه آن (بانگلیسی) خالی از  
از اشکال نمی‌باشد:

ای چرخ عنانم از سفر هیچ متاب نانیز صرف ندیب (۱) ده: آبه ز صراب  
هر شاهز با میان دم قمری نان ، هربام ز شام ده مرا شربتی آب!

#### بقیه پاورقی از صلحه قبل

گویند: چون شیخ سعدی این رباعی را بشنید بگریست و مجده مگر را بر آن تحسین بسیار کرد. (رجوع شود به لطائف الطوائف. طبع طهران ص ۲۵۹).

این سبک رباعیات در مرثیه بزرگان هم از آن زمان معمول گویندگان گردیده. چنانکه امیرشاهی سبزواری نیز در مرگه باینسفر این رباعی را گفته است:

در ماتم تو دهر بسی شیون کرد لاله همه خون دیدم در دامن کرد  
گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نهد سیاه در کردن کرد  
این بنده مترجم را بافتدای آن بزرگان در مرثیه استاد بزرگوار فقید، مرحوم محمدتقی بهار، ملک الشعراء و استاد مسلم صرماکه در اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ وفات یافت، این دو رباعی است:

در مرگه بهار سوگوار است چمن بس چاک که گل زده است بر پیراهن  
بس داغ که لاله بردل زار نهاد بس نوحه که مرغ کرد در دشت و دمن  
در مرگه بهار لاله دلخون بهنم در سلسله باد و بید مجنون بینم  
پرنوحه لب هزارو ترکس کریان گل زرد و بنفشه زار و محزون بینم

(۱) سرندیب = Sarandib ترمیم کلمه سانسگریت « سوارانادیا »  
Swarna - dipa ، نامی است که جغرافیهون عرب بر جزیره « سیلان » نهاده اند.

در دو رباعی ذیل از پیری و سالخوردگی خود شکایت میکند :

آن شد که دلم ز طبع چون آتش و آب      میریخت بدبیه‌های چون در<sup>۹</sup> خوشاب  
عشقی و جوائی و کلام دل بود      وین هر سه دگر باره بنینوم بخواب.

\* \* \*

این پای مرا که نیست پروای رکاب ،      نه روی رکوب ماند و نه رای رکاب ،  
ز این سان که به تنگه آمدم از پیری و ضعف      نه دست عنان دارم و نه پای رکاب .

در رباعی دیگر باز مضامینی از قدح و هجا بکار برده ولی شخصی که مخاطب

آن بوده معلوم نیست :

ای دیدن خوک پیش دیدارتو خوب      با چهره تو بوزنه محبوب قلوب ؛  
از روی تو خوی تویی زشت تر است      با زشتی خوی تو زهی روی تو خوب ؛

بعضی از رباعیات او معنیات باسامی مختلفه است که برای مثل ذرباعی

ذیل ذکر میشود :

اعداد حروف نام آن دلبر چست      چون بخش فلک صیدوشمت است درست  
حرف موش نه<sup>۹</sup> يك چهارم حرف است      و زنانی حرف شش یکی حرف تخت .  
ظاهراً این معنی باسم نشاط درمی آید ، زیرا که بحساب جمل :

ن	=	۵۰
ش	=	۳۰۰
الف	=	۱
ط	=	۹

مجموع آن ۳۶۰ میشود و سایر شرایط را نیز  
متضمن میباشد .

این رباعی را خطاب بمعشوق گفته است :

نه بر که که خیمه ای ز نریهلویت      نه سیم که خانه ای خرم در کویت ؛  
مز دیده و کوش را بدان میخواهم      تا بشنوم آواز و ببینم رویت .

در اینکه **مجدالدین همگر** بسن کهولت و سالخوردگی رسیده

بشهادت بعضی از رباعیات او محل سخن نیست ، در یکی از آنها عمر خود را  
بیش از هشتاد میگوید ؛ لیکن مرا ممکن نشد که تاریخ قطعی ولادت و وفات

۱) من بنده مترجم در تصفح دیوان خطی نفیسی از مجددهمگر بدو قطعه تراز لطائف آثار او تصادف کردم که هر دو در اینجا نقل میشود ، و آن هر دو مضمون اشاراتی است از سرگذشت عمر او و نشان میدهد که وی را خطی بغایت نیکو بوده و کتب ادب را برای بزرگان کتابت میکردند . در قطعه اول در تاریخ کتابت قابوسنامه که سال ۶۷۳ هـ . برای کتابخانه بهاءالدین محمد جوینی نگاشته است ، اشاره بسنین عمر خود فرموده ؛ و از آن همچنین مستفاد میشود که وی در سال شصت و هفت هجری متولد گردیده است . قطعه دوم را باز در تاریخ کتابت کللیله و دمنه ( بهرامشاهی ) سروده که در همان سال برای امام شمس الدین محمد کیشی کتابت کرده است .

قطعه اول در تاریخ کتابت قابوسنامه :

بامر نافذ مخدوم صاحب دیوان

بهاء دولت و دین خواجه مبارک بی

کمینه چاکر فرمان پذیر من دادش

بدست خویش که فرمان پذیرش آمد بی

کدام چاکر ؟ داعش مجد پارسى آن

که دیده است بسی شامرا چو خسرو و کی

نوشت دفتر قابوسنامه را بخطی

چو آفتاب هویدا و در نظر چو جدی

بروز بیست و هفتم زماه ذیقعد

سال شصت و هفتاد و سه بخطه جی

بدان زمانه که بد مر مراحل عمرش

گذشته شصت و شش از کاروان آذر و دی

بدان امید که میخواند او و می ماند

بیادگار ز من بنده در خزانه وی

به پند نامه قابوس کی شود محتاج

کسی که حکمت لغماتش باشد او بی شی ؟

چهار شهر عراقش همیشه باد مقام

بچار فصل که نبود زوالش اندر بی

ربیع در قم ، هنگام صوف در همدان ،

خریف در جی فرخنده و ، شتا در ری

قطعه دوم در تاریخ کتابت کللیله و دمنه :

بعکم و خواهش شمس الانام و الصله

که دارد امرش بر سائق قدر پیشی

بلیه حاشیه در صفحه بعد

اکنون باید از شاعری دیگر سخن گوئیم که بمراتب قوت قریحه  
و حسن ابداع او از تمام کسانی که ذکر شدند بیشتر و برتر بوده است. این شاعر  
عراقی موسوم است به: **فخرالدین ابراهیم همدانی**  
و متخلص است به عراقی<sup>(۱)</sup>. اشاراتی از شرح زندگانی

#### بقیه حاشیه صفحه قبل

امام مفتی دوران، محمد اندیس  
خداایگان شریعت محمد کیشی  
نوشت چاکر و داعیش مجدد پارسی آن  
که چون سعادت کرده است بردش خویشی  
کتاب حکمت و پند کلیده را بنخطی  
که در ثمن برد از لؤلؤ و سمن بیشی  
بال ششصد و هفتاد و سه بنخطی جی  
که شد تهنی زبید اندیشی و جفا کیشی  
بعهد صاحب دیوان بهاء دولت و دین  
که شیر در کله بخت او کند میشی  
ز نوك کلکش چشم مخالف آن بیناد  
که این نماید ریشی و آن کند بیشی

( برای تاریخ زندگانی شمس‌الدین محمد کیشی رجوع شود بمقاله آقای سعید  
غیسی در مجله ارمنان سال پانزدهم شماره ۵ ، و تحقیقات استاد مرحوم محمد فروزینی  
در «شداالزار» طبع تهران .

اما در باب وفات اوقظه‌ای بنظر رسید که در تاریخ وفات او و امامی هروی و  
بدر جاجرمی گفته اند، و آن این است :

مجدد همگر که بود صدر کفات	شیخ اصحاب امامی هروی
بفاهان چو در رسید منات	بدر جاجرمی نکو سیرت
بدو مه یاقند هر سه وفات.	در نماین وست و ستائنه

بنا بر قلم اول تاریخ تولدش ۶۰۷ هـ. و بنا بر قلم سوم تاریخ وفات او  
۶۸۶ هـ. میباشد .

(۱) کلیات شیخ عراقی: در سال ۱۳۳۵ هـ. ش/ ۱۹۵۶ م. مجموعه اتقادی از کلیه آثار  
او، شامل مقدمه قدیم دیوان و فواید و مقطعات و مرکیبات و ترجمات و غزلیات و رباعیات  
بقیه حاشیه در صفحه بعد

او غالباً در کتب تذکره صوفیه و شعرا مخصوصاً **نفحات الانس جامی**<sup>(۱)</sup> و **مجالس العشاق حسین بایقرا** یافت میشود. ولی نظر باینکه معاصرین او از وی چیزی ننکاشته اند آنچه را که در این گونه کتب مندرج است با احتیاط باید تلقی کرد. از متن تحریرات خود او که غالباً از مقوله معانی عاشقانه است مطلب مهمی از احوال گوینده بدست نمیآید. او را میتوان **یک «قلندر»** تمام عیار دانست که بهیچوجه در بند نام و مقام خود نبوده، و هر صورت یا موجود نیکو و جمیل را آئینه‌ای از طلعت دوست دانسته و در آن عکسی از جمال مطلق نمایان میدیده است. چنانکه یکی از تذکره نویسان میگوید: «در طبیعت اوقط عشق را دست استیلا بود» و از این رو غزلیات او تماماً جنبه گرامی دارد و پر از شور و شوق است، و از همین بابت بعضی متقدین اروپائی که دارای طبیعتی جدی بوده‌اند مانند **اسپر نگر Sprenger** این سرمستی و شور را بر او خرده گرفته اند<sup>(۲)</sup>، غافل از آنکه همان چیزی را که درباره **افلاطون** ستایش میکنند، در مورد عواطف **یک عارف ایرانی** نباید عیب بدانند!

بنا بگفته **جامی**، **شیخ عراقی** در **همدان** متولد شد و در کودکی **قرآن** را از بر کرد، و میتواندست باواز شیرین و صحیح قرائت کند. وقتی که هفده ساله بود جمعی از **قلندران** به **همدان** فرود آمدند، و در میان ایشان جوانی صاحب جمال بود، و چون از آنجا باز گشتند **عراقی** را که جمال آن

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و مشوی عشاق نامه یاده نامو کتاب لمعات و مجمه‌عه‌ای از اصطلاحات صوفیه با مقدمه و تصحیح و مقابله با هجده نسخه و فهرست نامهای خاص بکوشش استاد دانشمند سعید نفیسی با شکلی زیبا و جمیل و قطعی مطلوب و شکیل در طهران بطبع رسیده و استاد مذکور در بیاجه‌ای بلیغ و جامع شامل فوائد بسیار و تحقیقات عمیق در ۱۴ صفحه بر آن افزوده است و با طبع این دیوان که از آثار ظریفه مطبوعات اخیر طهران است تا حدی حق آن گوینده و صرفی بزرگ ادا شده است.

(۱) رجوع شود **بنفحات الانس جامی** ص ۷۰۰. طبع کلکته.

(۲) رجوع شود **بفهرست کتابخانه پادشاه اود Oude** ص ۱۴۰. (براون)

درویش بچهمقتون ساخته بود، تاب توقف نماند؛ از پی ایشان به هندوستان رفت. در مولتان بصحبت شیخ بهاءالدین زکریا نائل گردید و در مدح اوست که گفته:

پرسی اگر از جهان، کیست امام الانام؟ نشنوی از آسمان جز زگریا جواب؛

بعد از ورود او در آن جایگاه، شیخ او را التزام چله فرمود، که یک اربعین باید عزت پیشه کرده به مراقبت و تفکر پردازد. لیکن در دهمین روز سایر درویشان نزد شیخ بشکایت آمده گفتند: «که عراقی بجای سکوت و تفکر بسرودن غزلی که خود ساخته مشغول است.» و آن را در اثناي چند روز جمله مطربان شهر آموخته و اکنون در همه میکند ها با چنگ و چغانه میسرایند.

آن غزل که یکی از اشعار بسیار معروف عراقی است این است<sup>(۱)</sup>:

ز چشم مست ساقی وام کردند	» نخستین باده کاندر جام کردند
شراب بیخودی در جام کردند	چو با خود یاقند اهل طرب را
شراب عاشقانش نام کردند	لب میگون جانان جام در داد
ز بس دلها که بی آرام کردند	سر زلف بتان آرام نگرفت
بجامی کار خاص و عام کردند	بمجلس نیک و بد را جای دادند
بیک جولان دو عالم رام کردند	چو کوی حسن در میدان فکندند
مویا شکر و بادام کردند	ز بهر نفل مستان از لب و چشم
تصیب بیدلان دشنام کردند	از آن لب کآرزوی جمله دلهاست
سر زلفین خود را دام کردند	دلی را تا بدست آرند، هر دم
بدل ز ابرو دو صد پیغام کردند	بنمزه صد سخن گفتند با جان
جهانی را از آن اعلام کردند	نهان با محرمی رازی بگفتند

(۱) در کلیات عراقی (چاپ طهران) این غزل با بعضی تحریفات موجود است و این دو بیت را اضافه دارد:

» ز بهر سید دلهای جهانی جمال خویشتن را جلوه دادند  
 کمند زلف خوبان دام کردند بیک جلوه دو عالم رام کردند.



بالم هرکجا درد و غمی بود بهم کردند و عشقش نام کردند  
 جو خود کردند راز خویشان فاش **عراقی** را چرا بد نام کردند؟

وقتی که **شیخ بهاء الدین** بیت آخر را شنید گفت: **عراقی** را کار تمام شد. پس او را نزد خود طلبید و گفت: **عراقی** مناجات در خرابات میکنی؟ بیرون آی! پس چون بیرون آمد، شیخ خرقة خود بردوش او انداخت و او خود را بر زمین افکند و سر در قدم شیخ نهاد. شیخ وی را از خاک برداشت و پس از آن دختر خود را نیز بعمد وی در آورد که از او پسری آورد و به **کبیر الدین** موسوم گشت.

بیست و پنج سال سپری شد، و **شیخ بهاء الدین** وفات یافت در حالیکه **عراقی** را جانشین خود ساخته بود. دیگر درویشان از این رهگذر بر او حسد بردند، نزد پادشاه وقت از **عراقی** شکایت کرده او را باعمال خلاف شرع متهم ساختند. او نیز از **هندوستان** مهاجرت کرد و زیارت **مکه** و **مدینه** شتافت، از آنجا به **آسیای صغیر** مسافرت فرمود. در قونیه مجلس درس **شیخ صدر الدین قونیوی** معروف را دریافت که کتاب **فصوص شیخ محیی الدین بن العربی** را تدریس میکرد، و در آنجا معروفترین کتاب مشهور خود را موسوم به **لمعات** تألیف فرمود و تقدیم شیخ ساخت، شیخ آنرا پسندید و تحین فرمود. **امیر مقتدر روم معین الدین پروانه** شاگرد و مرید **عراقی** شد، و گویند: برای او خانقاهی در **نوقات** بساخت و او را بمحبتها و انعام خود مخصوص داشت. بعد از وفات او **عراقی** از قونیه به **مصر** رفت. گویند: **علی رزم سعادت معاندان سلطان مصر** او را بپذیرفت و **شیخ الشیوخ مصر** گردانید. پس از آنجا به **شام** مسافرت کرد و در آنجا هم بخوبی مقدم او را قبول کردند و هم در آنجا پس از ششماه اقامت، **پسرش کبیر الدین** از **هندوستان** بوی **ملحق** گردید. سرانجام در هشتم ذی القعدة ۶۸۸هـ / ۲۳-

نوامبر ۱۲۸۹م. در همانجا وفات یافت و در قبرستان صالحیه دمشق در جنب مزار صوفی بزرگ شیخ محیی الدین بن العربی که ۵۰ سال قبل از او وفات یافته بود، مدفون گشت. کلمات شیخ محیی الدین بن العربی حتی در همین اوقات نیز در ایران نفوذی عظیم دارد و این اثر وجود عراقی و اوحدالدین مراغی و سایر صوفیه است که شاگردان آن مکتب بوده‌اند. غزل ذیل علاوه بر آنچه در فوق ذکر شد، از دیوان عراقی انتخاب می‌شود که اسلوب کلام او را بخوبی نشان میدهد (۱):

سر بر لطفی و جانی ای پسر	خوشر از جان چیست؟ آئی، ای پسر!
میل دلها جله سوی روی تست	وه که شیرین دلستانی، ای پسر!
زان چشم من در آئی هر زمان	کز صفا آب روانی، ای پسر!
از می‌حسن: ارجمستی، مکن	با حریفان سرگرانی، ای پسر،
و عده امید اگر چه کج بود	از بهانه در نمائی، ای پسر،
بر لب خود بوسه ده آنکه بین	ذوق آب زندگانی، ای پسر،
ز آن شدم خالک درت کز جام می	جرعه‌ای بر من فشانی، ای پسر،
از لطیفی می نماند کس بتو	زان یقینم شد که جانی، ای پسر،
در دل و چشم ز حسن و لطف تو،	آشکا را و نهانی، ای پسر،
بست در عالم عراقی را می	بر لب تو کامرانی، ای پسر!

و نیز ابیات ذیل بند اول ترجیع بند لطیفی است از شیخ عراقی :

اُکْرُوسٌ تَلَلَاتٌ بِمَدَام	ام شوس تهلّت بفسام ،
از صفای می و لطافت جام	در هم آمیخت رنگه جامه مدام (۲)،
همه جام است و نیست کوئی می	با مدام است و نیست کوئی جام!

(۱) در نسخ چاپ طهران در این غزل این بیت نیز افزون دیده میشود :

« گوش جانها پر کهر در حضرت کز سخن در میجکای ای پسر! ».

(۲) ظاهر آ این معنی اقتباس از دو بیت صاحب اسمعیل بن عباد طالقانی است، که فرموده:

رَقَّ الزَّجَاجُ وَ رَقَّتِ الخُمْرُ ، قَشَابِهَا وَ تَشَا كُلَّ الاَمْرِ ،

فَكَابِهَا خُمْرٌ وَلَا قَدَحٌ وَ كَانِهَا قَدَحٌ وَلَا خُمْرٌ !

رجوع شود به وفیات الاعیان در ترجمه احوال ابوالقاسم الطالقانی جلد اول ص ۷۵.

یا هوا رنگ آفتاب گرفت ، هر دو یکان شدند نور و ظلام  
روز و شب با هم آشتی کردند  
کردانی که این چه روز و شب است؛  
سر آب حیات در عالم  
انکشاف حجاب علم یقین  
ور نشد زین بیان ترا روشن  
جام کیستی نمای را بطلب  
«که همه اوست هر چه هست یقین  
جان و جانان و دلبر و دلور دین»  
چون می و جام فهم کن تو مدام ،  
چون شب و روز فرس کن و سلام  
جمله آغاز کار تا انجام ،  
تا به بینی چشم عقل تمام -  
چون همی و جام فهم کن تو مدام ،  
چون شب و روز فرس کن و سلام  
جمله آغاز کار تا انجام ،  
تا به بینی چشم عقل تمام -

قطعه ذیل ابیاتی است از غزل دیگر :

از یرده برون آمد ساقی قدحی در دست  
هم یرده ما بدیدید، هم توبه ما بشکت.  
بشود رخ زیبا ، کشتیم همه شیدا  
چون همی نماد از ما، آمد بر ما بنشت.  
زلفش کرهی بکشاد، بند از دل ما برخاست.  
جان دل ز جهان برداشت و اندر سر زلفش بست.  
در دام سر زلفش ما ندیدیم همه حیران  
وز جام می لعلش کشتیم همه سرمست.  
از دست بشد چون دل، در طره اوزد چنگه،  
فرق زنده از حیرت در هر چه بیابد دست.  
چون سلسله زلفش بند دل حیران شد  
آزاد شد از عالم، وز هستی خودوارست (۱)

(۱) در نسخه چاپی کلیات عراقی طهران . این غزل چهار بیت اضافی دارد از این قرار :

دل در سر زلفش شد، از طره طلب کردم  
بایار خوشی بنشت، دل کز سر جان برخاست؛  
از غمزه روی او، که مستم و که هشیار ؛  
مهمخواستم از اسرار اظهار کنم حرفی  
نظماً آخواجه شمس الدین محمد حافظ رابستخان و اشعار عراقی نظر بوده و  
بسیاری از غزلهای او را استقبال فرموده و بر این معنی حتی تصریح دارد آنجا که میگوید:  
مطربا یرده بگردان و بزین راه عراق ،  
غزلهای عراقی است سرود حافظ  
در استقبال همین غزل فوق فرموده است :  
در دیر مغان آمد ساقی قدحی در دست  
کفتاکه: لب او خوش، اینک سر ما پیوست  
باجان جهان پیوست، دل کز دو جهان بگست  
وز طره لعل او، که هستم و که هست ؛  
ز اغیار ترسیدم، گفتم سخن سرمست  
ظاهر آخواجه شمس الدین محمد حافظ رابستخان و اشعار عراقی نظر بوده و  
بسیاری از غزلهای او را استقبال فرموده و بر این معنی حتی تصریح دارد آنجا که میگوید:  
مطربا یرده بگردان و بزین راه عراق ،  
غزلهای عراقی است سرود حافظ  
در استقبال همین غزل فوق فرموده است :  
در دیر مغان آمد ساقی قدحی در دست

مست از می و میخواران از زر گس مستمست

غزل ذیل که ترجمه مفاد مضامین آن بشعر انگلیسی بقلم دوست مؤلف  
 سر دینسن راس Sir Denison Ross (در اصل کتاب) آمده است،  
 با قید اختلاف با متن فارسی ذکر شده :

«مرا جز عشق تو جای نمی بینم نمی بینم  
 دلم را جز تو جانانی نمی بینم نمی بینم  
 بخود صبری و آرامی نمی یابم نمی یابم  
 ز تو لطفی و احسانی نمی بینم نمی بینم  
 ز روی لطف بشما رو، که دردی مرا که من دانم  
 بجز روی تو درمائی نمی بینم نمی بینم  
 بیا که خواهیم دیدن که دور از روی خوب تو  
 بقای خویش چندانی نمی بینم نمی بینم  
 بگیر ای یار دست من که در گردابی افتادم  
 که آنرا هیچ پایانی نمی بینم نمی بینم  
 ز روی لطف و لداری بیا سامان کارم کن،  
 که خود را بی تو سامانی نمی بینم نمی بینم  
 عراقی را بدر کاهت روی بشما که در عالم  
 چو اوسر گشته حیرانی نمی بینم نمی بینم»

علاوه بر غزلیات، عراقی مثنوی<sup>(۱)</sup> بنظم آورده

است موسوم به **عشاقنامه**، ولیکن آنرا نویسنده

ندیده و نسخه آن در وقت حاضر در دسترس او نبوده

است<sup>(۲)</sup>. از این رو دامن سخن را بمر و فترین اثر وی یعنی کتاب **لمعات منتقل**

**مثنوی  
عشاقنامه**

(۱) مثنوی = Couplet

(۲) مثنوی عشاقنامه: مثنوی موجزی است در بیان مراتب عشق و حالات عاشقان

که ابتدا میشود باین بیت :

«واجب است آنکه مرد جان دارد»

«هر که جان دارد و روان دارد

و ختم میشود باین دو بیت :

آنکه دور از تو من ندانم زیست

«زین سخنها خلاصه دانی چیست

ختم شد این سخن باین گفتار»

«گرچه داری چو من هزار هزار

بقیه در حاشیه صفحه بعد

میکنیم، آن رساله ایست در تصوف و چنانکه در فوق ذکر شد مبتنی است بر تعلیمات استاد بزرگ و شیخ اکبر **محبیب الدین بن عربی الطائنی** -

### بقیه پاورقی از صفحه قبل

و این مثنوی بنام خواجه سعدالدین صاحب دیوان مصدر است و در آنجا میگوید :

« خود مبین ظاهراً در این دوران حضرت صاحب زمین و زمان  
صدر اسلام صاحب اعظم اقتضای عرب جمال جسم  
آصف روزگار و صدر جهان شاه را خواجه صاحب دیوان  
سرور سروران روی زمین خواجه روزگار سعدالدین »

و این مثنوی مشتمل است بر مقدمه ای حاوی خطبه و بحث و ذکر خواجه ممدوح و سپرده فصل بدین مثنوی :

- فصل اول، در صفت عاشقان.
- » دوم، در صفت عاشق و معشوق .
- » سوم، در صفت عشاق .
- » چهارم، در بیان عشق .
- » پنجم، در کمال انسان در عشق .
- » ششم، در بیان شوق دوست.
- » هفتم، در غلبات عشق.
- » هشتم، در خطاب بمعشوق .
- » نهم، در بیان حقیقت عشق.
- » دهم، در خاتمه کتاب .

این مثنوی را اسلوبی بدیع است که بدان از دیگر مثنویهای فارسی امتیاز دارد : -  
و آن این است که هر فصل شروع میشود با بیانی چند در بیان حقیقت عشق و سپس  
بعکاشی منظوم و نیز با تمزلهای عاشقانه که بهمان بحر مثنوی ساخته شده است آن را  
زیست میدهد . مجموعاً این مثنوی نزدیک به یک هزار و شصت بیت میشود .

طبع فقهی از آن بخط استملیق بسیار زیبا در سلسله تشریحات ایچمن تحقیقات  
اسلامی بمبائی، بشماره ۸ - ۸ - **Islamic Research Association Series**, No. 8  
**Bombay** در سال ۱۳۵۷/۱۹۳۹ م. در بمبائی بطبع رسیده و پرفسور آرتور . ج .  
آربری **Arthur J. Arberry** استاد فارسی در کمبریج آنرا بشامه بانگلیسی نظماً  
برجمه فرموده و مصدر است به مقدمه مفصلی در شرح سوانح عمری شیخ عراقی که نویسنده  
آن معلوم نیست .

الأصل الاندلسي المولد<sup>(۱)</sup>.

لمعات رسالهٔ نسبةٔ کوچکی است، مشتمل بر هفت کتاب لمعات<sup>(۲)</sup> الهی هشت هزار کلمه، کرچه به نثر نگارش یافته لیکن در تلو آن قطعات منظوم بسیار مندرج است. جامی که مردی ذو فنون بوده و صاحب قریح دای سرشار، شرحی بر آن کتاب نگاشته و آنرا اشعة اللہ لمعات نامیده است. و در مقدمهٔ آن کتاب میگوید:

« در آنوقت که شیخ عالم عامل عارف عاشق . . . . . فخر الدین ابراهیم

الهمدانی المشتهر بالعراقی صحبت صدر الحق والملة والدين محمد - القونیوی رسیده، واز وی حقایق فصوح الحکم شنیده، مختصری فراهم آورده، و آنرا بسبب اشتمال بر لمعاتی از بوارق آن خائقی، لمعات نام کرده است؛ بباراتی خوش و اشاراتی دلکش، جوهر نظم و نثر برهم ریخته، و لطائف عربی و فارسی در هم آمیخته، آثار علم و عرفان از آن پیدا و انوار ذوق و وجدان در آن هویدا. و بواسطهٔ آنکه زبانزد بدنام کنندهٔ نگو نامی چند شده، اهل تقلید رقم رد بر آن کشیده اند، و دامن قبول از آن در چیده، و این قهیر چون آن رد و انکار را میدید، از شغل بدان فراغتی میورزید؛ تا آنکه در این ولا، اجل اخوان المفا و اعز خلان الوفا (امیر طلیشیر نوائی) استدعای مقابله و تصحیح آن نمود و در مقابلهٔ آن جزا هیاد چاره ای نبود. چون متصدی

(۱) الشيخ الاکبر ابو بکر محیی الدین محمد بن علی بن عبدالله الطائمی الحائمی الاندلسی ثم المکی ثم الممشقی (۵۶۰-۶۳۸). پیشوای بزرگ و کراخند صوفیان است. در حال او گفته اند: « کان ظاهری المذهب فی العبارات، باطنی النظر فی الاعتقادات » و گویند: افزون از دویست مجلد شمارهٔ تألیفات اوست. بعضی دربارهٔ او آقندر معتقد اند که وی را از اولیا می شمارند و بعضی دیگر کافر و مخالف شریعتش می پندارند.

برای تحقیق در احوال و آثار و افکار وی رجوع شود به: قوات الوفیات طبع مصر ۱۹۵۱ ج ۲ ص ۴۷۸ تا ۴۸۲ و شذرات الذهب ج ۴ ص ۱۹۰، و مع الطیب من ضمن اندلس الرطب طبع مصر ج ۲ ص ۳۶۱ و البدایة و النهایة ج ۱۳ ص ۱۵۶ و معنات الاثنی چاپ لکهنو ص ۴۹۲ تا ۵۰۴ و طرائق العقائقی ج ۲ ص ۱۶۰ تا ۱۶۲ و تاریخ ادبیات براون ج ۲ و کتاب حاضر حاشیهٔ ص ۸۶.

(۲) کتاب لمعات: شرح لمعات جامی با بعضی رسائل دیگر از متصوفه در طهران سال ۱۳۰۳ هـ. بچاپ سنگی طبع شده و اخیراً نیز در ذیل کلیات شیخ عراقی متن لمعات طبعی ترفیف یافته (طهران ۱۳۳۵ ش. هـ) و از روی نسخه ایست که کاتبی موسوم به علی بن حکیم الترمذی در سال ۸۳۶ هـ آن را کتابت کرده است.

این شغل گشتم و بر تفاسیل اجزای آن بگذشتم ، بهرورقی از آن لسمه‌ای از انوار حقایق دیدم  
و در هر صفحه‌ای ضحیه‌ای از ازاها ر معارف شنیدم . <

این کتاب منقسم است بر ۲۸ لمعه ، و محتمل است به تناسب بیست  
وهشت حرف الفبا این عدد را انتخاب کرده باشد . برای نمونه مقنعه آن  
کتاب را تا آخر لمعه اول در اینجا بعینه می‌آوریم (۱) :

« الحمد لله الذی نور وجهه جیبیه بتجلیات الجمال ، قلاً لآ نوراً و ابر فیہ غایات الکمال ،  
قرح به سرورا ، صدرة علی یدہ و صافاه ، و ادم لم یکن شیئاً مذکوراً ، ولا القلم کاتباً ،  
ولا اللوح مسطوراً ، فهو مخزن کثر الوجود و مفتاح خزائن الجود و قبلة الواجد و الموجود  
و صاحب لواء الحمد و المقام المحمود ، الذی لسان مرتبته یقول :

وای وان کنت ابن آدم صوره	فلی فیہ معنی شاهد بابر معنی (۳)
گفتا: صورت ارچه ز اولاد آدم	از روی مرتبت بهمه حال برترم .
چون بشگرم در آینه عکس جمال خویش	کردد همه جهان بحقیقت مصورم ؛
خورشید آسمان ظهورم عجب مداز	ذرات کائنات اکر گشت مظهرم .
ارواح قدس چیست ؟ نمودار معنی	اشباح انس چیست ؟ نگهدار پیگرم
بحر محیط بر شحه‌ای از فیض قائم ،	نور بسیط ، لمعه‌ای از نور ازهرم .
از عرش تا فرش همه ذره‌ای بود	در نور آفتاب ضمیر منورم ؛
روشن شود ، ز روشنی ذات من ، جهان	گیرده صفات خود از هم فرو درم ،
آبی که زنده گشت از او خضر جاودان	آن آب چیست ، قطره‌ای از حوض کوثرم ؛
و آندم کز و همیچ همی مرد زنده کرد	یک بنحه بود از نفس روح پرورم ؛
فر الجمله مظهر همه اسماست ذات من	بل اسم اعظم بحقیقت چو بشگرم .

اما بعد کلمه‌ای چند در بیان مراتب عشق بر سنن **سوانح** (۴) بزبان وقت املا  
کرده می‌آید ، تا آینه معشوق نمای هر عاشق آید ؛  
با آنکه ربیت عشق برتر از آن است که بقوت فهم و بیان پیرامن سرایرده جلالت  
او توان گشت ، یا بدیده کشف و عیان جمال حقیقت او نظر توان کرد ،

(۱) در متن انگلیسی ، قسمت منثور بترجمه قطع و قسمت منظوم هم اصل و هم ترجمه  
آمده است ؛ ولی ما در اینجا هر دو قسمت را بشامه از اصل نقل کردیم .

(۲) چنانکه جامی در شرح لمعات گفته است ، این بیت از ضمیمه تائیه ابن الفارض است .

(۳) بقول جامی - یعنی مطابق **سوانح** که «رساله ایست فارسی که شیخ احمد

غزالی قدس الله سره در بیان عشق و معشوق و عاشق تصنیف کرده است . <

تعالی‌ال‌عشق عن هم الرجال  
متی ما جلّ شیء عن خیال  
وعن وصف التفرق والوصال  
یجلّ عن الاحاطة والمثال

به تنق عزت محتجب است و بکمال استمنا متفرد . حجب ذات اوصاف اوست ، و صفاتش مندرج در ذات ؛ و عاشق جمال او جلال اوست ، و جمالش مندمج در جلال . علی‌الدوام خود باخود عشق بازو و بافیر خود نپردازد ، و هر لحظه از روی معشوقی پرده براندازد ، و هر نفسی از راه عاشقی پرده‌ای آغازد .

عشق در پرده می‌نوازد ساز  
عاشقی کو که بشنود آواز ؟  
هر نفس تنه‌ای دگر سازد  
هر زمان زخمه‌ای کند آغاز !  
همه عالم صدای تنه‌ی اوست  
که شنید این چنین صدای دراز ؟  
راز او از جهان بیرون افتاد  
خود صدا کی نگاه دارد راز ؟  
سر او از زبان هر ذره  
خود تو بشنوه که من نیم غماز !

هر زمان بهر زبان راز خود با سمع خود گوید ، و هر دم بهر گوش سخن خود شنود . هر لحظه بهر دیده حسن خود را بر نظر خود جلوه دهد ، هر لمحّه بهر روی وجود خود را بر شهود خود عرضه میکند . وصف او از من بشنو :

یحدثنی فی صامت ثم ناطق  
و غمز عیون ثم کسر الحواجب .  
دانی چه حدیث میکند در گوشم ؟ میگوید :

عشقم، که در دو کون مکانم پدید نیست  
فتقای مغربم، که نشانم پدید نیست !  
ز ابرو و غمزه هر دو جهان سید کرده ام  
منگر بدانکه تیر و کمانم پدید نیست !  
چون آفتاب در رخ هر ذره ظاهرم  
از غایت ظهور عیانم پدید نیست .  
گویم بهر زبان و بهر گوش بشنوم  
وین طرفه مگر که گوش و زبانم پدید نیست .  
چون هر چه هست در همه عالم ، همه منم  
مانند در دو عالم از آنم پدید نیست .

#### مقدمه

« بدانکه در انتهای هر لمحّه ازین لمعات ایمانی کرده می‌آید، بحقیقتی منزّه از تمین، خواه حبش نام آن خواه عشق ، اذلا مشاحه فی الالفاظ ؛ و اشارتی نموده می‌آید بکیفیت سیر او در اطوار و ادوار ، و سفر او در مراتب استبداع و استتسرار . ظهور او بصورت معانی و حقائق ، و بروز او بکسوت معشوق و عاشق ، و باز انطواء عاشق در معشوق عیناً ، و انزواء معشوق در عاشق حکماً ، و اندراج هر دو در سطوت وحدت او جمعاً ، و هنا لك اجتماع الفرق و ارتق الفتنق و استمر النور فی النور ، و یطن الظهور فی الظهور و نودی من وراء سادات الغزاة » الا کل شیء ما خلا الله باطل « و غابت العین لارسم ولا اثر ، و برزوا لله الواحد القهار » .



**لمعه اول** - > در بیان مبدائیت عشق مر معشوق و عاشقرا ، و کیفیت اشتاء ، ایشان از وی ، و این در تمین اول است ، و در بیان آنکه هر يك در چه چیز محتاج است بآن دیگر < .

اشتهاق عاشق و معشوق از عشق است ، و عشق در مفر عز از تمین منزه است ، و در حریم عین خود از بطون و ظهور مقدس ، بلی بهر اظهار کمال از آن روی که عین ذات خود است ، خود را در آینه عاشقی و معشوقی بر خود عرضه کرد ، حسن خود را بر نظر خود جلوه داد ، از روی ناظری و منظوری نام عاشقی و معشوقی پیدا شد ، و لغت طالبی و مطلوبی ظاهر گشت ، ظاهر را باطن نمود ، آوازه عاشقی بر آمد . باطن را بظاهر بیاراست ، نام معشوقی آشکارا شد .

يك عين متفق كه جزا و ذره ای نبود چون گشت ظاهر ، این همه اغیار آمده  
ای ظاهر تو عاشق و معشوق باطنت مطلوب را که دید ، طلبکار آمده  
عشق از روی معشوقی آینه عاشق آمده تا در وی مطالعه ذات خود کند ، و از روی عاشقی آینه معشوقی ، تا در او اسماء و صفات خود ببیند . هر چند در دیده شهود يك مشهود بیش نباید ، اما چون يك روی بدو آینه نماید هر آینه روی دیگر پیدا آید .  
وما الوجه الا واحد غیر انه اذا انت عددت الدرایا تعددا  
غوری چگونه روی نماید چو هر چه هست عیند کریکی است پدیدار آمده (۱) .

شیخ ابو حامد اوحد الدین کرمانی مانند عراقی  
یکی از پیروان بلکه بنا بر آنچه صاحب  
مجمع الفصحاء (۲) گفته: یکی از اصحاب خاص یا از

شاگردان مقرب شیخ کبیر حبیبی الدین بن عزیبی است ، و هم بقول او  
وی را با یوسفی شوریده حال شمس تبریزی ( مرشد جلال الدین رومی در  
اوان گفتن غزلیات ) اتفاق ملاقات افتاده است ، و چنانکه بعضی از محققان گفته  
اند: او با اوحدی مراغی و با شیخ عراقی ، که در آشتکی ظاهر و عشق  
سوزان نسبت به جمال مطهر شاهد وجود هر دو تاحدی شبیه بوده اند ، آشنائی  
داشته است . گویند: شیخ شهاب الدین که بدلائل تاریخی نمی تواند

(۱) نقل از اشعة اللمعات - چاپ سنگی تهران ۱۳۰۳ هـ .

(۲) رجوع شود به مجمع الفصحاء چاپ تهران جلد اول ص ۹۴ و فتنات الانسجامی .

شیخ سهروردی معروف باشد، او را مقبول نداشته و مبتدع و کافر خوانده و از حضور وی در محضر خود اجتناب ورزیده. چون این خبر بسمع شیخ اوحدالدین رسیده است، این بیت عربی را خوانده است (۱):

ما سائی ذکراک لی بمسبة      بل سرنی انی خطرت بیالکا (۲)

جامی در نفعات الانس از زبان او عذر خواسته و چنین گفته است: می‌تواند بود که مراد شیخ شهاب‌الدین قدس سره بابتداع وی آن بوده باشد که می‌گویند وی در شهود حقیقت توسل بمظاهر صوری می‌کرده و جمال مطلق را در صور عقیدات مشاهده می‌نموده.

آنگاه صحبت او را با شمس تبریزی چنین نقل می‌کند: «شمس

تبریزی قدس سره از وی پرسید که: درجه کاری؟ گفت: ماه را در طشت آب می‌بینم. شیخ شمس‌الدین گفت که: اگر برق‌ها دمل نداری، چرا بر آسمان نمی‌بینی؟  
نیز هم او نقل می‌کند: «چون پیش مولانا جلال‌الدین رومی گفتند که: وی شاهد باز بود اما پاکباز بود. خدمت مولوی فرمودند که کاش کردی و گذشتی؛ و این رباعی اوحدالدین هم بر این معنی دلالت می‌کند:

زان مینگرم بچشم سر در صورت      زیرا که زمینی است اثر در صورت  
این عالم صورت است و مادر صوریتم      معنی توان دید مگر در صورت

(۱) رجوع شود بنفعات الانس شرح حال شیخ اوحدالدین کرمانی - نلد (۵۳۴)  
(۲) بر آون گوید: این بیت را بدیع‌الزمان همدانی (رسائل طبع بیروت، ۱۸۹۵ ص ۹۶) منسوب بشاعری در مینه Dumayna نام میدانند که در خطاب بزرگی گفته است، و اصل آن چنین است:

لئن سائی ان نلتنی بمسائة      لقد سرنی انی خطرت بیالک  
مترجم گوید: مقصود از شاعر فوق: ابن‌الدینة عبدالله بن عبدالله العامری الخمی است که از شعراء بدوی اول عصر عباسی می‌باشد و در حدود ۱۴۰ هجری وفات یافته و اشعار رفیق و لطیف در غزل و سبب و فخر گفته است و دیوان او در مصر سال ۱۳۳۷ بطبع رسیده.  
در نسخه نفعات الانس ملکی بنده مترجم که بخط مولانا جامی اضافات و تصحیحات دارد، در حاشیه بخط جامی کلمه «مسبة» با نسخه بدل «مسالة» مرقوم است.

غیر از رباعیاتی<sup>(۱)</sup> چند که جامی از او در تفحات الانس روایت میکند و رضاقلی خان در مجمع الفصحاء و دیگر تذکره نویسان هم از او نقل کرده‌اند، اوحد الدین اثر بسیاری از خود باقی نگذاشته، و از او جز مثنوی موسوم به مصباح الارواح چیزی بدست نیست. در مجمع الفصحاء قطعات طولانی از آن مثنوی نقل فرموده است.

این هشت بیت که زیلاً ثبت میشود، منقول از تفحات الانس است:

تا جنبش دست هست مادام	سایه متحرك است ناکام
چون سایه ز دست یافت مایه	پس نیست خود اندر اصل سایه
چیزی که وجو او بشود نیست	هتیش نهادن از خرد نیست
هست است ولیک هست مطلق	ز نزدیک حکیم نیست جز حق
هستی که بحق قوام دارد	از نیست ولیک نام دارد
بر نقش خود است قننه فاشی	کس نیست در این میانه ، خوش باش
خود گفت حقیقت و خود اشنید	وان روی که خود نمود، خود دید
پس باد یقین که نیست والله	موجود حقیقی سوی الله.

اکنون باید از شاکرد اوحد الدین<sup>(۲)</sup> یعنی

اوحدی مراغی

اوحدی مراغی نام بریم. او را اصفهانی نیز

گویند، زیرا هر چند وی در مراغه متولد شده ولی قسمت عمدتاً زندگانی خود را در اصفهان بسر آورده و در آنجا نیز وفات یافته است<sup>(۳)</sup>. ظاهراً

(۱) رباعی = Quatrain

(۲) اینکه براون اوحد الدین مراغی را شاکرد اوحد الدین کرمانی دانسته ظاهراً درست نیست. زیرا تاریخ وفات اوحد الدین کرمانی سال ۵۶۳۵ است، چگونه میتواند اوحد الدین مراغی (متوفی به ۵۷۳۸) با صد سال فاصله شاکرد او بشود؟

(۳) رجوع شود به تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی ص ۲۱۵ و ۲۱۰، مجمع الفصحاء چاپ تهران جلد دوم ص ۹۱، هفت اقلیم در ذیل اصفهان و غیره. در صفحات الانس نام این دو شهر را ظاهراً برعکس واقع ثبت کرده است، مولانا جامی در حاشیه نسخه خطی ملکی خضر بخط خود مینویسد: «قبوری در مراغه نزدیک تبریز است و تاریخ وفات وی را آنجا در ثمان وثلاثین و سبعمایه نوشته اند» (رجوع شود به صفحات شماره ۵۱۲).

تذکره نوسان را از حالات او اطلاع بسیار نبوده است. آنچه معروف است این است که وی در سال ۵۷۳۸/۱۳۳۷ م. وفات یافته. اثر منظوم مهمی که از او باقیمانده همانا مثنوی است بتقلید **حدیقه سنائی** که بنام **جام جم** یا **جام جهان نما** مشهور است، در تذکره‌ها قطعاتی از آن ثبت کرده‌اند و من خود نسخه‌ای از آن در تصرف دارم.<sup>(۱)</sup>

**دولت‌شاه** بعد از او **صاحب هفت اقلیم** گفته‌اند که: این مثنوی بهداری در زمان خود وسعت انتشار یافت که در ماه نخستین از تألیف آن چهارصد نسخه از آن تحریر واستنساخ کردند و بهای گزاف بفروختند، ولیکن اضافه میکند که در زمان دولت‌شاه (۸۹۲ هـ) آن را کمتر میخوانند.<sup>(۲)</sup> ظاهراً این یگانه مثنوی باشد که او **حدی** تألیف فرموده<sup>(۳)</sup>. وی را نیز دیوانی است که **درواقلی خان صاحب مجمع الفصحاء** آن را بالغ بر شش هزار بیت میداند و مشتمل است بر قصائد و رباعیات که تذکره نوسان از آن جمله بعضی را انتخاب کرده و در کتب خود ثبت کرده اند.

(۱) مورخ بتاریخ ۹۱۶ هـ. مشتمل بر ۴۵۰۰ بیت.

(۲) تذکره الشعراء، دولت‌شاه، طبع لیدن، ص ۲۱۳.

(۳) مثنوی جام جم اوحدی در سال ۱۳۰۷ هـ. ش/ ۱۳۴۷ هـ. ق. در تهران بسمی و اهتمام مرحوم **وحید دستگردی** پس از مقابله با شش نسخه قدیم وجدید. بعنوان ضمیمه سال هشتم **ارمغان** طبع رسیده است و شروع میشود باین ابیات:

من له الحمد دائماً منوال  
صمد لم یلد ولم یولد  
حی و قیوم نزد زمره حق

قل هو الله لأمره قد قال  
أحد غیر واجب باحد  
آنکه هست اسم اعظمش مطلق

و خاتمه می‌پذیرد باین ابیات:

تو بیخشی چون عطائی هست  
اوحدی نیز را تجسانی بخش  
کار او ختم بر سعادت کن.

کر در او سهو یا خطائی هست  
ناظران را از او حیاتی بخش  
دل او را بذکر عادت کن

و این مثنوی مصدر بنام سلطان ابوسعید بهادر ایلخانی و وزیر او خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله است.

این قطعه از قصیده‌ای است بنقل از هفت اقلیم که از او در اینجا ثبت

میشود تا نمونه‌ای از اسلوب کلام وی در دست باشد :

چند زین ریش و جبه و دسار	دست آن دوست گیر و دست بدار <sup>(۱)</sup>
درد دل کن بجنبش و حرکت	قوت جان ساز در سکون و قرار
رنگه بوی خود از میان بر گیر	تا مرا تنگ در کشد بکنار
تا نگر دی شکسته، کی بینی	بدرستی جمال آن رخسار؟
آنچه گوید، اگر توانی کرد	هر چه گوئی تو، آن کند ناچار
خویش را پس، ز دیگران بگذر	چون مجرد شوی ز خویش و تبار
چون ز خود رسته‌ای، ز خود بر پرس	که خدا کیست؟ ای خدا آزار :
از تو این ما و من که میگوید؟	باتو این نیک‌وید که داد قرار ؟
گر کس دیگر است، باز شو	ور توئی، چیست زحمت اغیار ؟
هست فرقی میان دیدن و وصل	نیست زرقی مرا در این گفتار
وصل و دیدار کر یکی بودی	دیدم خوین شدی ز دیدن خار
ساغری داده است، ریز و بشوش	دیگری میدهم، بگیر و بدار
جز یکی نیست صورت خواجه	کثرت از آینه است و آینه‌دار
سکه شاه و نقش سکه یکی است	عدد از دوهم است و از دینار
از یکی آب نض می‌نهد	بر سر گلین، ار گل است از خار
از یکی آفتاب گیرد رنگ	خواه نارنج کبر و خواهی نار
نقطه ای را هزار دایره است	گر قدم پیشتر نهد پرگار
همه عالم نشان صورت اوست	باز جوئید با اولوا الاجار
همه تسبیح او همی گویند	ریگه در دشت و سنگ بر کهار

قطعه نذر را که دارای لطف خاصی است، بتقلید سعدی سروده است :

ای رنج ناکشیده که میراث میخوری      بشکر که گمستی تو و مال که منبری<sup>(۱)</sup>

(۱) این بیت را مرحوم بر اون ظاهراً بلفظ نقل و ترجمه نموده است، یعنی مصرع دوم را چنین خواند: «دوست آن دوست گیر و دست بدار» و چنین ترجمه کرده است:

**That friend adopt as friend : all else foresake .**

بشکر مهرسد که کلمه «دوست» قلمت و صحیح آن «دست» باشد .

اوجمع کرد چون بشمی خورد، از او بماند  
 زرغول مرد باشد و زن غل کردش  
 فرزند بنده است، خدا را غش مخور  
 کرده او مگرد، که گردد و بال تو  
 دریای فتنه این هوس و آرزوی مست  
 این شستشوی جبه و دستار تابکی؟  
 هرگز نباشدت بید دیگران نظر  
 گفتار **اوحدی** نبود بی حقیقی

دریاب کز تو باز بماند، چو یگنری  
 در غل و غول باشی، تابازن و زری؛  
 تو آن نه ای که به ز خدا بنده پروری<sup>(۱)</sup>  
 کر خود بیال **جعفر طیار**<sup>(۲)</sup>، میبری  
 در موج او مرو، چو ندانی شناوری  
 دست از جهان بشوی، که این است گازی  
 در فضل خویشتن تو اگر نیک بشگری  
 قولش قبول کن، که باقبال ره بری

غزل ذیل از لطایف کلمات اوست :

بکه بعد از تو خزانی و بهاری باشد  
 دل نگهدار که بر شاهد دنیا ندهی  
 تو که امروز چو کردم همه را نیش زنی  
 یک دل سوخته بنواز، که کاریست عظیم  
 خاکساران جهانرا بحفارت منگر  
 شام و صبح آید و لیلی و نهاری باشد  
 کاین نه یاری است که او را غم یاری باشد  
 مونس گور تو نیک است که ماری باشد  
 در نه آزار دل خلق، چه کلری باشد ؟  
 توجه دانی که در این کرد سوادی باشد؟

و با این قطعه لطیف سخن را درباره **اوحدی** پایان میرسانیم :

ز نهار خوارگان را، ز نهار خوار دار  
 فخری که از وسیلت دونی رسد بشو  
 چون جام دولتت بکنف دست بر نهند  
 بد مهر بختی است سر آسیمه نفس تو  
 پیوند عهدشان همه نا استوار دار .  
 گر نام و نشکنداری، از آن فخر هار دار .  
 در کاسه نخست نظر بر خمار دار .  
 اورا که بانو گفت چنین بی مهار دار؟

قره شیبتر نزدیک تبریز در آذربایجان مولدعارف  
**محمود شیبتری**  
 معروفی است که در اواسط قرن هفتم هجری تولد یافته

(۱) این بیت در دیوان **سعدی** نیز آمده است و بیتی دیگر در توالی آن چنین آمده - :

کر مقبل است، کج سعادت برای اوست      در مدبر است، در بی زیادت چه میبری ؟

(۲) **جعفر طیار** - جعفر بن ابیطالب پسر عم نبی (ص) که در غزوه موتة شهید گشت

سال ۵۸ . ۶۲۹ ق . و پیغمبر (ص) در باره او فرمود: « مری جعفر الباریة فی فر من الملائكة له جناحان مخضب القوام من الدم . » و از این دو اورا شهید طهار یا ذو اجنحة گفته اند (ابن اثیر جلد دوم ص ۱۸۱).

و موسوم است به **سعدالدین محمود شبستری** که باختصار او را «**شیخ شبستر**» می گویند، از تاریخ زندگی او اطلاع زیادی نیست، و ظاهراً مراسم عمر را بر خلاف زمانه آشفته و عصر پر آشوب خویش بآرامش و سکون بدون حادثه مهمی در **تبریز** یا نزدیکی آن شهر بسر برده است، و هم در آنجا در حدود سال ۷۲۰ هـ / ۱۳۲۰ م. وفات یافته .

از وی تألیفات حجیم و جسیم باقی نمانده، لیکن **مثنوی گلشن راز** او که تقریباً هزار بیت میشود، یکی از بهترین و جامعترین رسالتهای است که در اصول و مبادی تصوف پرشته تحریر در آمده و تا امروز نزد خاص و عام شهرتی بسزادارد. آقای **وین فیلد** **Mr. E. Whinfield** از آن ترجمه خوبی بانگلیسی کرده که بضمیمه مقدمه و حواشی در لندن بسال ۱۸۸۰ م. بطبع رسیده، و در مقدمه آن ترجمه نکاتی که راجع بمؤلف و آثار او بنمست آمده جمع آوری کرده است.

این رساله شریفه توجه سیاحان اروپائی را هم از زمان قدیم، در حدود ۱۷۰۰ م، جلب نمیکرده و نسخ متعدد از آن در مائنه بعد به کتابخانه های اروپا رسیده است. **دکتر تولوک** **Dr. Tholuck** در تألیف خود موسوم به **Sufismus** بسال ۱۸۲۰ م، از آن مثنوی استفاده کرده است؛ و بعدها یک قسمت از آن را به آلمانی در کتاب **Blüthensammlung aus der Morgenlandischen Mystik** بسال ۱۸۲۵ م. نقل فرموده است، و بعد از آن در سال ۱۸۳۵. **هامر پورگشتال** **Hammer Purgstall** اطریشی تمام آنرا بشعر آلمانی در آورده .

این مثنوی چنانکه مؤلف خود اشاره میکند، در شوال سال ۷۱۰ هجری (فوریه ۱۳۱۱ م.) بنظم آمده، و آن در پاسخ پانزده سؤال است

راجع باصول تصوف که شخصی از خراسان موسوم به امیر حسینی<sup>(۱)</sup> از او پرسش کرده است.

(۱) **امیر حسینی رکن الدین عالم بن ابی الحسین الهروی** :  
 مشهر به **سادات** ازاجلهٔ عرفا، خراسان، در آخر قرن هفتم و اوائل قرن هشتم هجری میزیسته است. وی دقریهٔ «کریوه» یکی از دهات فورهرات سال ۶۷۱ هـ. (۲) متولد گردید و در طریقت شاکرد **شیخ رکن الدین مولتان** خلیفهٔ **بهاء الدین زکریا** میباشد. چون از مولتان بخراسان بازگشت، در هرات توطن جست و سال ۷۱۸ هـ در همان شهر وفات یافت، و در کورستان قصبهٔ «مصرخ» در چند میلی شمال هرات مدفون گردید. مصرخ شهر کی آباد و وطن شیعیان آن ناحیه بوده است و ضریح سید ابوالقاسم محمد (دیباج) بن جعفر الصادق (ع) و همچنین مرقد سید عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر الطیار در آن کورستان دو کسب دارد.

**آقای فکری سلجوقی هروی** که ازاجلهٔ دانشمندان و فضلا، معاصر افغانستان و از دوستان صاحب قدر نویسندهٔ سطور است، بر حسب استدعای این بنده تحقیقاتی از مقبرهٔ میر حسینی فرموده و یادداشت‌های مفیدی برای من نوشته‌اند. - از آنچه میگویند: «در جوار ضریح **سید عبدالله بن معاویه** قبر امیر حسینی سادات قرار دارد، و روی سنگ کوچکی این قطعه را کتیبه کرده و بالای سرفرعموداً نصب فرموده‌اند:»  
 «ده وش از مه شوال و هضد و هجده

نمود واقعهٔ افتخار آل محمد

روان سید سادات عصر میر حسینی

شد از سراچهٔ دنیا بدار ملکه مغلد.

در سال ۱۳۳۶ هـ. ق با مر مرحوم **حبیب‌الله خان امیر افغانستان** مزارسید را ترمیم و کج کاری کرده‌اند، لوحهٔ فدیمی قبر او با کمال تأسف از میان رفته و بجای آن لوحهٔ جدیدی مشتمل بر قطعهٔ منقوشی نصب شده. این بنده مترجم در سال ۱۳۲۶ هـ. ش/ ۱۹۱۷ م. توفیق زیارت مزار کثیر الانوار آن سید بزرگوار را در مصرخ حاصل کرد.

میر حسینی را تألیفات عدیده بنظم و به نثر بجای مانده که از آنچه است: رسالهٔ **نزهة الارواح** منثور در قواعد سلوک، و مثنوی «**زاد المصافیر**» منظوم در تصوف و این هر دو مشتمل است بر حکایات و نوادر و امثال بسیار و نیز مثنوی **کنز الرموز** و **بجای پاورقی در صلوة بعد**



### این یازده مسأله بطور اختصار بشرح ذیل بیباید:

- سؤال اول - نخست از فکر خویشم در تحمیر  
 سؤال دوم - کدامین فکر مارا شرط راه است  
 سؤال سوم - که باشم من؟ مرا ازمین خیر کن  
 سؤال چهارم - مسافر چون بود، هر و کدام است؟  
 سؤال پنجم - که شد بر سر وحدت واقف آخر؟  
 سؤال ششم - اگر معروف و عارف ذات پاک است  
 سؤال هفتم - کدامین قطعه را نطق است «انا الحق»  
 سؤال هشتم - چرا مخلوق را گویند و اصل  
 سؤال نهم - وصال ممکن و واجب بهم چیست؟  
 سؤال دهم - چه بحر است آنکه لطفش ساحل آمد؟

سؤال یازدهم - چه جزو است آنکه او از کل فزون است

- طریق جستن آن جزو چون است؟  
 سؤال دوازدهم - قدیم و محدث از هم چون جدا شد؟  
 که این «عالم» شد، آن دیگر «خدا» شد؟  
 سؤال سیزدهم - چه خواهد مرد معنی زان عبارت  
 که دارد سوی چشم و لب اشارت؟  
 سؤال چهاردهم - شراب و شمع و شاهد را چه معنی است؟  
 خرابایی شدن، آخر چه دعوی است؟  
 سؤال پانزدهم - بت و زنار و نمائی در این کوی  
 همه کفر است، اگر نه چیست بر کوی؟

شیخ شبستری در این مثنوی نه تنها جواب سؤالات فوق را داده است، بلکه آنرا به امثال و شواهد و بیانات دیگر آراسته. چنانکه گفتیم

#### بقیه پاورقی از صفحه قبل

روح الارواح و صراط المستقیم و سی نامه و طرب المجالس همه از اوست. يك نسخه از مجموعه کلیات او ظناً و شراً اکنون در تصرف بنده مترجم میباشد. خانم دکتر فروغ حکمت همشیره این بنده رساله پایانی نامه (نزه) دکترای خود را در دانشکده ادبیات طهران سال ۱۳۲۷ ه. ش: در شرح احوال و آثار این عارف بزرگ مخصوصاً ساخته در تحقیق مطالب و مطالعه منابع و تجزیه کلمات او سعی بسیار کرده و ریج فراوان برده و رساله جامعی بر رشته تألیف آورده است.

روی هم رفته این مثنوی از بهترین رساله‌های موجزی است در مبادی تصوف که در دست می‌باشد. خاصه اگر شرح ممتازی که عبد الرزاق اللاهیجی بر آن نگاشته نیز مورد مطالعه قرار گیرد (۱).

چون این مثنوی کراراً طبع شده و ترجمه آن نیز فراوان است، برای نمونه تنها بیک سؤال و جواب مختصر اکتفا می‌شود:

سؤال دهم

«چه بحر است آنکه نقش ساحل آمد؛ ز قمر او چه گوهر حاصل آمد»

جواب دهم

«یکی دریاست هستی، تطلق ساحل  
بهر موجی هزاران دره شہوار  
هزاران موج خیزد هر دم از وی  
وجود علم از آن دریای ژرف است  
معانی چون کد اینجا تنزل  
صدف حرف و جواهر دانش دل  
برون ریزد ز نخل و نس و اخبار  
نگردد قطره‌ای هرگز کم از وی  
غلاف دره او از صوت و حرف است  
ضرورت باشد او را از تمثل

(۱) مرحوم براون شرح گلشن راز را بمبدل الرزاق لاهیجی نسبت می‌دهد، و حال آنکه این شرح منسوبست به شیخ شمس الدین محمد بن یحیی اللاهیجی الاسلم الشیرازی المسکن که در ذیجستنه ۸۷۷ هـ. تألیف نمود و موسوم است به مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. شیخ مذکور از مشایخ سلسله نوربخشیه و معاصر است با سید صدر الدین دشتکی و جلال الدین دوانی و عبدالرحمن جامی. در مجالس المؤمنین مذکور است که شرح گلشن راز را نزد جامی به هرات فرستاد و جامی در صدر جواب کتاب این رباعی را نوشته بخدمت شیخ ارسال نمود:

ای قمر تو نوربخش ارباب نیاز خرم ز بهار خاطرت گلشن راز  
یک ده نظری بر من درویش انداز شاید که برم ره بحقیقت ز مجاز.  
قبر شوخ مذکور در خاقانه نوریه در شیراز (معله لب آب) در این تاریخ موجود است. ولی مولانا عبدالرزاق لاهیجی صاحب گوهر مراد از متأخرین حکماء شیعه و متوفی سال ۱۰۵۱ هـ. می‌باشد و بین این دو لاهیجی فرق بسیار است.

## تمثل (۱)

شنیدم من که اندر ماه نیسان صدف بالا رود از صر عمان

۱) افسانه قطره باران نیسانی که در دهان صدف افتاده و تبدیل به مروارید شاهوار میشود، در ادبیات عرب و عجم بالنسبة ضحای نامدار و شعرای بزرگوار موضوع تشبیهات و تمثیلات گوناگون شده است؛ چنانکه شاعر عرب گوید :

» اری الاحسان عند الحر دیناً

و عند الفلّة منقصة و ذمّاً

کھتر الماء فی الاصداف در

و فی جوف الافاعی صر سمّاً

و قطعه شیخ سعدی در بوستان که در ستایش فروتنی و فضیلت تواضع فرموده معرّف است :

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پینای دریابدید... الخ

البته این افسانه لطیف و پر معنی با حقیقت منطبق نیست و حکایتی خرافی میباشد. علت طبیعی تکوین مروارید را امری دیگر یافته اند که عبارت است از: افتادن دانه رمل خردی در دهان حشره دریائی صدف، بشرحی که در علم الحیاء (بیولوژی) بتفصیل آمده . این بنده مترجم همان علت طبیعی را در قطعه ذیل منظوم ساخته و از آن اندرزی اخلاقی استخراج کرده ام، شاید که خوانندگرا سودمند افتد :

## - پند صدف -

» یکی پند ناز از صدف دار گوش نگر تا کهر را که تابان کسد؛  
 یکی دانه رمل سه ای شگفت از آن بد کهر سنگ سازگار  
 چو اندام نرمش از آن خسته شد . همان لحظه عقد کهر بسته شد .  
 گرفتش بیر با من ریش ریش پدیدار شد ز آن مبارک لعاب  
 بلطفش صدف چون جهان پرورید شد آن بد کهر رمل زشت سیاه  
 دل میره دشمن نابکار کسی کز محبت کمر بست تنگ  
 چو گرمی تواند بر آرد کهر ، چو کهر کن آویزه گوش هوش ،  
 صدف چون بدریای عمان کند ؛  
 فشارا درون صدف جا گرفت . تن نرم آن جانور شد فکار .  
 همان لحظه عقد کهر بسته شد . نمیدش لعابی هم از جان خویش ؛  
 یکی در رخشنده چون آفتاب . از آن دانه کوهری شد پدید  
 درخشان دری زیب دیبیم شاه ؛  
 شد از دوستی لؤلؤ شاهوار تواند کهر ساخت از تیره سنگ  
 لکر گادمی تا چه دارد هنر ؛

ز شبه قمر بحر آید بر افراز  
بخاری مرتفع گردد ز دریا  
چکد اندر دهانش قطره ای چند  
رود تا قمر دریا با دل پر  
بغم اندر رود غواص دریا  
تن مو ساحل وهستی چو دریاست  
خرد غواص آن بحر عظیم است  
دل آمد علم را مانند یک ظرف  
غم گردد روان چون برق لامع  
سدف بشکن، برون کن در شهوار  
لنت با اشتقاق و نحو با صرف  
هر آنکو جمله عمر خود بداین کرد

بروی بحر بنشیند دهن باز  
فسرو بارد بامر حق تمالی  
شود پسته زبان او جسد بند  
شود آن قطره باران یکی در  
از آن آرد برون لؤلؤی لالا  
بخارش فیض و باران علم اسماست  
که اورا صد جواهر در کلیم است  
سدف بر علم دل صوت است با حرف  
رسد زو حرفها با گوش سامع  
بیفکن پوست، مغز تمز بر دار  
همی گردد همه پیرامن حرف  
بهرزه صرف عمر نازنین کرد.

شیخ شبستری را نمیتوان مانند دیگر شعرای ایران دارای مقالات و آثار بسیار دانست؛ زیرا تا آنجا که معلوم است **مثنوی گلشن راز** تنها اثر منظوم وی میباشد<sup>(۱)</sup>. تألیفات دیگر وی عبارتست از: **رساله حق الیقین** و **رساله شاهد**. رساله نخستین فراوان یافت میشود و در تهران با دیگر رسائل متصوفه بچاپ سنگی رسیده است<sup>(۲)</sup> و رساله دومی که بنظر نویسنده

(۱) شیخ شبستری را نمیتوان جزو شعراء محسوب داشت، بلکه شاعری دون مرتبه اوست و خود او بدین معنی اشاره کرده آنجا که گفته است:

به نثر آنچه کتب بسیار می ساخت  
همه داشت کاین کسر در همه عمر  
بمنظم مثنوی هرگز نپرداخت  
نکرده هیچ قصد گفتن شعر.

«عمر» رابا «شعر» قافیه کرده تا برهان صدق دهوی او باشد؛

(۲) کتب و رسائلی که به شیخ شبستری منسوب است، علاوه بر سه مثنوی و رساله که بر او ن ذکر کرده، سه تالیف دیگر نیز میباشد:

اول - **معادنامه** که **ریو** در فهرست خود ذکر کرده (بشماره - Add. XXIV. 27261 و مرحوم **قریبت** در **دانشمندان آذربایجان** نیز نام

میبرد، نسخه موجوده در موزه بریتانیا هم چنین نسخه متعلق به مرحوم **قریبت** هر دو ناقص و شامل قسمت اول آن مثنوی است. بقیه پاورقی در صفحه بعد

نرسیده ، عنوان کامل آن این است : «حق الیقین فی معرفة الله والعوالم»  
 و آن هشتاد و نه باب است . (بازاء ابواب ثمانیة بهشت) باین تفصیل :  
 باب اول - در ظهور ذاتی حق - و بیان مقام معرفت او .  
 باب دوم - در ظهور صفاتی او و بیان مقام علم او .  
 باب سوم - در مظاهر و مراتب آن و بیان مبدأ .

#### بقیه پاورقی از صفحه قبل

دوم - مرحوم تربیت در کتاب «دانشمندان آذربایجان» ترجمه منهاج-  
 العابدین غزالی را باو نسبت میدهد، ولی بنظر نویسنده نرسیده است .  
 سوم - رساله «مرآة المحققین» در تصوف به اثر ، که در مجموعه ای موسوم  
 به عوارف المعارف ضمیمه حق الیقین شبستری و چند رساله و ترجیع بند در  
 لهران دودقه بیجاپ سنگی طبع شده است ، یکی بسال ۱۳۱۸ هـ . در صحت اشاب این رساله  
 بشیخ شبستری شناسم حکمی بنظر نرسید ، جز آنکه در صدر آن رساله چاپی نوشته است :  
 «مرآت المحققین شیخ محمود» . حاجی خلیفه نیز از این رساله بذکر نامی اکفا  
 کرده است و میگوید : رساله ای فارسی است در تصوف و از مصنف آن نامی نمیرود (کشف -  
 الظنون جلد دوم ص ۴۱۴) و این رساله شروع میشود باین عبارت : «حمد بیحد و ثنای بیمد  
 حضرت ذوالجلال و الا . . . الخ» .  
 و ختم میشود باین عبارت : «اینجا منی وحدت روی نماید والسلام علی من اتبع الهدی» .  
 و آن رساله مشتمل است بر هفت باب :  
 باب اول - در بیان نفس طبیعی و نباتی و حیوانی و انسانی .  
 باب دوم - در صورت موجودات .  
 باب سوم - در بیان واجب و ممکن و مستبعد .  
 باب چهارم - در بیان آنکه حکمت در آفرینش چیست .  
 باب پنجم - در بیان مبدأ و معاد .  
 باب ششم - در برابر کردن آفاق و افس .  
 باب هفتم - در تطبیق آفاق و افس .  
 و مجموع این رساله و جریزه بهثر روان و ساده نوشته شده است .

باب چهارم - در وجوب وحدت واجب تعالی.

باب پنجم - در ممکن الوجود و کثرت.

باب ششم - در تعین حرکت و تجدد تعینات.

باب هفتم - در حکمت تکلیف و جبر و قدر و سلوک.

باب هشتم - در بیان معاد و بیان جبر و حقیقت فنا و بقا.

ریعی بوشنجی مداح فخرالدین گرت سلطان هرات،  
ریعی بوشنجی کمتر از دیگر شعرا شهرت دارد<sup>(۱)</sup>. لیکن یادداشتی مفصل

درباره وی در کتاب کمیاب و گران قیمت **مجموعه فصیحی خوانی** در ذیل  
وقایع سال ۷۰۲ هـ / ۱۳۰۲ م. که سال مرگ اوست آمده . گویند :

ریعی بسیار باده نوش بوده و حال آنکه ممدوح او **فخرالدین گرت** بنوشیدن  
بنگ خاطر مشغول میداشته ، و در این دو رباعی که باو منسوب است اشاره  
به همین معنی کرده :

هر که که من از سبزه طربناک شوم	شایسته سبز خنک افلاک شوم
بادبز خطان سبز (۲) خورم بر سبزه	زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم !

میخواهه اگر غمی بود ، عود شود	وز عربه اش جهان پر از شور شود
در حقه لعل از آن ز مردم ریزم	تا دیده امی غم کور شود.

(۱) شرح حال مفصلی از **صدرالدین خطیب** متخلص به **ریعی بوشنجی**  
در **حبیب الحیر** در ذیل احوال **ملک فخرالدین گرت** مسطور و علت حبس و  
هلاک آن شاعر بتفصیل در آن کتاب آمده است (حبیب السیر جلد سوم جزء دوم).

(۲) مراد از «سبز» نبات شاهدایع است که آنرا با تکلیسی **Indian hemp**  
گویند، ولت علمی آن **Cannabis Indica** میباشد، بنسابت و رنگ سبز آن در زبان  
شعرا، به «سبز» اشارت شده است و از آن به «حبه خضراء»، یا «زمرد» و یا «طوطی سبز»  
بیز تعبیر کرده اند .

باری چون و بیعی بزندان افتاد، مثنوی بنظم آورد، موسوم به **کارنامه**،<sup>(۱)</sup> و بعضی اشعار دیگر گفت؛ بلکه بوسیله آن شفقت سلطان را بسوی خود منعطف سازد، لکن حاصلی نبخشید. نزدیک بهفتاد بیت از آن مثنوی را فصیحی در **مجمعل نقل** کرده است و این چند بیت را از آنجمله برای نمونه در اینجا میآوریم:

وارث جمشید، ملک فخر دین	شاه جهان خسرو روی زمین
ز آهن و فولاد بیرداخته	داشت یکی بندکران ساخته
سرمکش از خواهر کیهان خدای	کرد مرا بسته بدان بند پای
چرخ فلک بین که چه بیداد کرد	آن دکرانرا همه آزاد کرد
راست چو گاو س بهماز ندران	من شده پس بسته بندکران
با همه غم هم غم تا بچند	بار غمی بر دل و بر پای بند
بلمجیبی چند نه مردم نه دیو	جان من از صحبتشان در غریو
چون دلشان آهن و فولاد نه	یکدل از ایشان بیجهان شاد نه
خرس یکی لخت خوره شاگردشان	دیو یکی مسخره در گردشان
خلشان کشتن و خون ریختن	عادتشان بستن و آویختن
روی همه سال به خیمار و غور <sup>(۲)</sup>	کار همه عمر برون کوب و زور
کوه روانند بسنع خدای	کوه روانند نبرد آزمای
وای بر این حال پریشان من!	ده تن از این قوم نگهبان من

در قصیده‌ای دیگر که باز در مجلس ساخته است، شاعر مدعی است که

(۱) کرت نامه نیز مثنوی است که همین شاعر سروده بسبک شاهنامه (رجوع شود به کشف القنون حاجی خلیفه ج ۲ و روایات الجنات در تاریخ هرات) و از آن کتاب که مایاب نسخه‌ای در کابل در کتابخانه دوست دانشمند سرور **رویا اعتمادی** موجود است.

(۲) **خیمار** قلعه‌ایست در خراسان نزدیک **هرات** (یا قوت جلد دوم ص ۵۰۷) و **غور** ناحیه‌ایست کوهستانی در **افغانستان**. و این دو ممکن است مانند قلعه **کلات نادری** جایگاه جس مفسرین بوده یا آنکه ده تن نگهبانان شاهی از اهل کوهستان‌های **غور** بوده‌اند.

سنای و یکسال دارد و از این مدت هفده سال را در خدمت سلطان و چهارده سال در مجاورت بیت الحرام بسر آورده، و چنین گفته است:

«سویک رفت ز عمرم غرض از حرمتان هفده در خدمت تو، چاره در بیت حرم»  
و نیز منظومه‌ای دیگر که ظاهر آمثنوی بوده بهمان سیاق و روش و در همان حال بقول صاحب مجمل، داشته است؛ ولی جمله عرائض وی ناشنیده ماند، و شاعر سیه روز را در زندان هیچکس ندانست که چگونه مرده است.

**همام تبریزی** (۱) یکی دیگر از شعراء این زمان است که شایستگی ذکرى باجمال دارد. بموجب

مجممل التواریخ فصیحی وی در سال ۷۱۴ هـ / ۱۳۱۴ م. بسن ۱۱۶ سالگی وفات یافت. و او را با شیخ سعدی ملاقاتی روی داده و با او ظرافتها و مزاحها داشته که همام در آن مغلوب شیخ شده است (۲)؛ از زندگانی او مطلب دیگری بدست نیامد، جز آنکه وی نیز یکی از قصیده سرایان و

(۱) در سال ۱۳۳۳ هـ. ش / ۱۹۵۴ م. آقای مؤید ثابقی که از ضلای معاصر

و از مناخر شعراء صرحاضر ایراند، قسمتی از دیوان همام‌الدین بن علاء تبریزی را از روی نسخه منصر بفردی که بسال ۸۱۶ هـ. کتابت شده بطبع رسانیده‌اند. آن نسخه مستقوماً از روی نسخه قدیمتری منقول است که بلافاصله پس از فوت شاعر بامر خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر تدوین شده و مقدمه نویسی بنام آن وزیر دارد. عین نسخه در کتابخانه ملی پاریس اکنون موجود و کتابخانه ملی ایران از روی آن عکس برداشته و آقای ثابقی قسمتی از آن را جمع‌آوری و در طهران چاپ و مقدمه بلیغ و مفصلی که مشتمل بر نوادر فوائد و تحقیقات دقیقه راجع باحوال شاعر و سخن اوست، بدان مزید ساخته‌اند.

این مجموعه که ظاهر آ کوچک است، ولی مشأ بزرگ و در ۶۲ صحیفه بسیاری از غزلیات و ابیات همام‌الدین را متضمن است.

(۲) رجوع شود به تذکره الشعراء دولتشاه، طبع لیدن، ص ۲۰۳.



مداحان صاحب‌دیوان بوده‌است<sup>(۱)</sup>.

اشعار ذیل بنقل هفت اقلیم نمونه‌ای از کلمات اوست که در آن ظاهر آن نفوذ کلام شیخ سعدی<sup>(۲)</sup> مشهود می‌باشد :

«در آن نرس که به‌بیرم، نذر آرزوی تو باشم  
بوقت صبح قیامت که سر ز خاک بر آرم  
بدان امیددم جان، که خاک کوی تو باشم  
بآرزوی تو خیزم ، بیجستجوی تو باشم  
حدیث روضه نکویم ، گل بهشت نبویم  
بسوی حورنپویم، در آرزوی تو باشم»<sup>(۳)</sup>.

غزل دیگر :

«وداع یار و دیارم چو بکنند بخيال  
فراق را نفسی چون هزار سال بود  
شود منازل از آب دیده مالا مال  
به‌بین که چون گذرد روز هفته و مه‌وسال»

غزل دیگر :

(۱) رجوع شود به‌مقدمه جداول تاریخ جهانکشی جوینی نگارش مرحوم میرزا محمدخان قزوینی .

(۲) شیخ سعدی راغزلی معروف است بدین‌مطلع :

تو خود بصحبت امثال ما نپردازی      نظر بحال پریشان ما نپندازی  
همان غزل را جواب گفته و از اینکه شهرت و آوازه شیخ را نداشته، از بخت خود کله کرده است و این ابیات از آن غزل است :

«بیک کرشمه توانی که کار ماسازی      دمی بیچاره بیچارگان نپردازی  
در آرزوی خیالت غلام خرابم من .      خنک کسی که تواتر همنشین و هم‌رازی  
مبار مهر تو یک ذره کم نگردانم .      اگر بی‌وته عشقم چو سیم بگدازی  
مکن تفرج سروسپی، همان خوشتر      که عشق باقدوبالای خویشان بازی .  
همام راستن دلفریب و شورین است .      ولی چه سود که بیچاره هست شرازی»

(۳) این غزل در بعضی نسخ دیوانهای خطی و کهنه شیخ سعدی که تاریخ کتابت آن اوائل قرن هشتم است، بشوئع نسبت داده شده ، و مقطع آن این‌بیت است که شامل تخلص وی می‌باشد :

« هزار بادیه سهل است باوجود تو رفتن      و گر خلاف کنم، سعدیا بسوی تو باشم» .

« قیامت دیدم آن روز جدائی  
 ضیعت دان حضور دوستان را  
 چه بودی گر بودی آشنائی  
 که دوران مینماید بیوفائی »

غزل دیگر :

« شد دوش بر یار حکایت آغاز  
 شب رفت و حدیث مابیان رسید  
 از هر بن مولیم بر آمد آواز  
 شب راجه گه، قصه ما بود دراز : »

اگر مجال اجازت میداد، هر آینه عدّه دیگری از شعراء این عصر نیز  
 سزاوار ذکر در این کتاب می بودند؛ مانند :

افضل کاشی ، اثیری اوامانی ، سیف الدین اسفرتگی ،  
 دیگر شعراء رفیع الدین ابهری ، فریداحول و نزاری قهستانی .  
 این زمان لیکن غالباً دیوان آنها کمتر بدست من افتاده ، و جز بعضی

قطعات منتخبه که تذکره نویسان از ایشان نقل کرده اند ، از آثار آنان  
 بتفصیل آگاهی نیافته ام ، پس اولی آن است که اکنون از ذکر ایشان  
 صرف نظر شود .

با اینهمه در بار شاعر اخیر یعنی - نزاری - چند کلمه ای باید  
 نزاری قهستانی گفته شود، زیرا که نسخه خطی دیوان او را در موزه بریتانیا  
 بعد از طبع متمم فهرست بدست آوردند (Or . 7909) ، و از آن نسخه سوادی برای  
 من در پائیز سال ۱۹۱۳ م. بقلم کاتبی هندی موسوم به مولوی اسماعیل علی  
 کتابت شده است. من از آن رو مشتاق این نسخه بودم که احتمال قوی میدادم  
 که چون نزاری منسوب بطایفه اسماعیلیه<sup>(۱)</sup> میباشد، شاید در اشعار او ادله  
 و اشاراتی بر مذهب وی بدست آید. و نیز امید داشتم که در کلمات او فرجه بزرگی  
 مانند شاعر بزرگ اسماعیلی یعنی ناصر خمرو علوی مشاهده کنم .

اینکه نزاری منتسب به طایفه اسماعیلیه است ، نه فقط از تخلص

(۱) اسماعیلیه = ملاحده ، Assassins

او وازمولد ومسقط الرأس وی معلوم میشود، بلکه بسیاری از صاحبان تذکره باین معنی اشاره کرده‌اند. پس از مرگ هشتمین خلیفه فاطمیان مصر - **المستنصر بالله** (۱۰۳۵ - ۱۰۹۴ م). مابین دو پسر او **المستعلی بالله** و نزار کشمکشی در گرفت که در آن پسر دوم بهلاک رسید. لیکن **اسماعیلیان شرق ایران** (بانضمام شعبه شامی آن طایفه) او را امام بحق میدانستند. و بدون شك این شاعر تخلص خود را از نام وی گرفته است، و احتمال دیگر که این نام مأخوذ از کلمه «نزار» بمعنی لاغر باشد، محل تردید است. بعلاوه قهستان یکی از مراکز مهمه طایفه **ملاحده** ایران میباشد<sup>(۱)</sup> مخصوصاً در شهر **قائن** و **بیر جند** که این شاعر بآن دو شهر در یکی از اشعار خود اشاره کرده آنجا که میگوید:

« نشسته بر سر کنجینه خویش      اگر در **بیر جند**م در به **قائن**  
**نزاری** بعد از این آزاد و فارغ      توئی و کجی هر و کجی ایمن.»

نسخه دیوان فوق مشتمل بر غزلیاتی چند بود و آنها اگر چه تاحدی دازای روح است، ولی غالباً از مقوله خمریات<sup>(۲)</sup> است، که کمتر اشاره بعقاید مذهبی یا وقایع عمومی زندگی وی مینماید، و ظاهراً اینگونه مطالب را باید در نوع مثنوی و قصیده جستجو کرد. ولی در نسخه مورد بحث

(۱) رجوع شود بکتاب «ممالک خلافت شرقیه» تألیف ل. استرانج. ص ۳۵۴، بنده ترجمه در شهر سنه ۱۳۱۵ هـ. ش که مقلد منصب وزارت معارف بودم، بدعات این طایفه در قهستان (حوالی بیر جند) رقم و برای ایشان که بر حسب امر امام خود «آقاخان محلامی» تقاضای دبستان داشتند، یک دو باب مدرسه تأسیس کردم. و با زعمای ایشان صحبت داشتم.

(۲) خمریات = **Bachanalians**.

متأسفانه از سنخ قصیده و مثنوی چیزی دیده نشد. بقول اسپرنگر<sup>(۱)</sup> نزاری در سال ۷۲۰ هـ / ۱۳۲۰ م. وفات یافته، و دو مثنوی از او باقی مانده یکی موسوم به: دستور نامه است و بقول او بسیار لطیف و جالب میباشد، ولی این مثنوی بنظر نویسنده نرسیده است... و آثار نزاری شاید در آئیمورد مطالعه بیشتری قرار گیرد<sup>(۲)</sup>.

در خاتمه این مقال باید کلمتی چند از سلطان ولد فرزند و جانشین روحانی مولانا جلال الدین رومی گفته شود<sup>(۳)</sup>. وی در آسیای

(۱) اسپرنگر Springer - فهرست کتابخانه پادشاه اودس ۵۲۴.

(۲) دیوان نزاری: مشتمل است بر قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و مرکیب‌بند، نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانه ملی ایران در ۶۱۸ صفحه محفوظ است و در پایان آن نوشته: «کب صفی‌قلیخان بیگلربیگی» و بی تاریخ مانده و ظاهراً در نیمه اول قرن نهم کتابت یافته و از ابتدای این نسخه مقداری بیفتاده، همچنین نسخه دیگری در کتابخانه ملی ملک تهران در ۲۰۹ ورق بشماره ۵۳۰۵ مضبوط میباشد و چنین مینماید که مکتوب در قرن یازدهم هجری است و مقداری از نواقص آن را در زمان حاشر نویسنده اند و هنوز ناتمام است.

این هردو نسخه هر یک متجاوز از هشت هزار بیت میشود و نسخه کتابخانه ملی ایران کاملتر و صحیح تر مینماید. ولی چنانکه در آتشکده آذر آمده دیوان نزاری بیست هزار بیت بالغ میشده است.

رجوع شود به مجلد دوم آتشکده آذر طبع تهران ۱۳۳۷ ش با حاشیه بسیار مفید و جامعی که آقای حسن سادات ناصری تحقیق فرموده و بر آن افزوده‌اند.

(۳) رجوع شود بتالیفات استاد دانشمند آقای بدیع الزمان فروزانفر که در باره تاریخ حیات و خاندان و آثار مولانا جلال الدین رومی نگاشته و اثری مخلص از خود بهاد کار گذاشته‌اند. مخصوصاً «رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد» طبع تهران - بهمن ماه ۱۳۱۵.

صغیر در شهر لارند (قرامان جدید) در سال  
 ۶۲۳ هـ ۱۲۲۶ م. وقتی که پدرش نوزده سال  
 داشته متولد شد. اسم اصلی او بهاءالدین احمد  
 است، تألیف معروف وی مثنوی است موسوم  
 به رباب نامه، و آن کتابی است فارسی که محتوی بر ۱۵۶ بیت ترکی نیز  
 میباشد، و بعقیده گیب آن قدیمترین نمونه‌های شعر ترکی غربی است که در  
 دست میباشد. این اشعار کهنه جلب توجه وان همر (۱)، و یگر هوسر (۲)،  
 بر نهور (۳)، فلیشر (۴)، سلمان (۵)، رادلوف (۶)، را نموده و گیب  
 نیز در کتاب تاریخ شعر عثمانی از آن بحث بسیار کرده است (جلد اول  
 ص ۱۴۹-۱۶۳) و هم آنجا گفته است (۷): «سلطان ولد نه تنها این افتخار را  
 دارد که وی پیشقدم در هر کار نیک بوده، این مباحث نیز حق اوست که  
 بکاری مهم مبادرت جست که آن ایجاد شعر برای بیسملت است و هر کس حق دارد  
 از چنین عملی سرفراز باشد.» (۷) و از اینقرار بطوریکه گیب، که خود  
 هواخواه بزرگ شعر ترکی است اقرار دارد، ایجاد شعر ترکی مرهون یکنفر  
 ایرانیست، و در حقیقت شاخه‌ای از شعر فارسی میباشد، که در طول مدت پنج  
 قرن ونیم یعنی از ۱۳۰۰ تا ۱۸۵۰ م. از آن سرچشمه سیر اب‌عیشده و از آن منبع  
 فیض میگرفته است. بهر صورت تأسیس سلطنت عثمانی و ظهور ادبیات ترکی  
 هر دو متعلق است به همین عصر و بهمین زمانی که در این فصل مورد بحث است،  
 از این سبب است که غالباً ما در مواقع ضروری بآن هر دو اشاره می‌کنیم.

Von Hammer (۱)

Wickerhauser (۲)

Bernhauer (۳)

Fleischer (۴)

Salemann (۵)

Radloff (۶)

(۷) رجوع شود به تاریخ شعر ترکی تألیف گیب. Gibb. Vol. i R. 154.



## کتاب دوم

از تولد تا وفات امیر تیمور

۷۳۶ - ۸۰۷ هـ .

۱۳۳۵ - ۱۴۰۵ م .





## فصل چهارم

### دوره تیمور

تعریف این دوره  
دوره اقتدار مغولان ایران بزرگ (بوسعید نهادر  
در ۱۳ ربیع الثانی ۵۷۳۶ هـ / ۳۰ نوامبر ۱۳۳۵ م. عملاً

سپری شد ، و هشت ماه بعد از آن یعنی در ۲۵ شعبان همان سال مطابق ۸  
آوریل ۱۳۳۶ م . تیمور معروف به لنگ که نزد اروپائیان به تمرلن  
Tamerlane معروف و مشهور است ، متولد گردید . مقدر بود که وی نیز  
مانند چنگیز خان تهریباً بهمان عظمت و قدرت نائل شود و هم برای مسلمانان  
آسیای غربی و وسطی عقوبتی هولم باشد .

انطباق تهریبی تاریخ وفات آخرین سلطان مغول با تولد این پادشاه  
عظیم که دوره استیلای تامارها را در ایران لزنو بوجود آورد ، جلب نظر مؤلف  
مطلع المحدثین را کرده از این رو همان سال را برای ابتداء تاریخ این دوره  
هفتاد ساله که ما در صد بحث آن هستیم مناسب دانسته است . این دوره  
با همه هرج و مرج و اختلالی که در آغاز آن موجود بود و خونریزیهای  
بزرگی که در پایان آن اتفاق افتاد ، از حیث کم و کیف شعر و نویسندگانی  
که در آن بظهور رسیدند ، بسیار قابل توجه است .

نویسندگان  
اساتید شعراء این عصر سلمان ساوجی ، خواجوی  
برگزیده این دوره کرمانی ، عبیدزاکانی ، عماد کرمانی ، عصار  
تبریزی و دو جلال الدین : یکی عضد یزدی

و دیگری طیب ، کمال خجندی ، مغربی ، بسحق اطعمه ، ابریمین ،  
 میباشند و آخر همه بلکه استاد مسلم و بی نظیر آن عصر حافظ شیرازی است.

نویسندگان و ثر نوسان این دوره عبارتند از مورخین عصر تیمور مانند :

نظام شامی و شرف الدین علی یزدی و معین الدین یزدی مورخ خاندان  
 مظفری که بدست تیمور نابود شدند ، و بعضی علماء بزرگ دیگر که  
 گرچه ایرانی نژاد بودند، ولی بعر بی تحریرات فرموده اند . مانند :-  
 میر سید شریف جرجانی ، سعدالدین تفتازانی ، عضدالدین ایجی .

سه یورش تیمور بایران  
 حمله نخستین تیمور به ایران در سنه ۷۸۲ هـ /  
 ۱۳۸۰ م . اتفاق افتاد که در آخر آن سال

خراسان و سیستان و مازندران را فتح کرد ، و هجوم دوم در سال های  
 ۵ - ۱۳۸۴ م . واقع شد که در آن بازیه مازندران تاخته و اعمال جنگجویانه  
 او تا آذربایجان و عراق عجم و گرجستان توسعه یافت و به فتح شیراز  
 و قتل عام ۷۰ هزار تن در اصفهان خاتمه پذیرفت . و تاخت و تاز سوم او در  
 سال ۷۹۵ هـ / ۱۳۹۲ . آغاز گردید که وی باز به فارس حمله برده مظفریان  
 را بکلی منقرض ساخت . در حالی که سرداران سبزوار را در سال ۷۸۳ هـ /  
 ۱۳۸۱ م . نابود کرد و ملوک کورت هرات را در سال ۷۹۲ هـ . [ ۱۳۸۹ م  
 از میان برداشته بود .

کشور ایران در اثنای چهل و پنج سال یعنی از  
 تاریخ تولد تیمور و وفات ابوسعید مغولی بحد  
 در امور داخلی خود مستقل بود ، و بین چهار یا  
 پنج سلاله کوچک ملی تقسیم میشد که آنها عبارت  
 دودمانهای سلاطینی  
 که بدست تیمور  
 منقرض شدند

بودند از :

۱ - آل مظفر - پادشاهان فارس - عراق عجم - گرمان که از همه مهمتر بودند .

۲ - آل جلابر یا ایلخالیان - که در بغداد و آذربایجان حکومت میکردند .

۳ - سربداران در سبزوار .

۴ - ملوک کورت - که در هرات و شمال شرقی ایران استقلال داشتند .

تاریخ این سلاله‌های کوچک خیلی درهم و پیچیده است و شاید بزحمت بحسب مطالعه دقیق نیرزد، در عین حال وسعت خاک هر کدام نامعین، و سرحدات آنها (اگر میتوانست سرحدی باشد) دائماً در معرض تغییر بود، و غالباً بلکه دائماً آتش جنگ داخلی مابین افراد همان سلاله مشتمل بود، و برادران و بنی اعمام بر قابت و نزاع بایکدیگر برخاسته میراث سلطنت در میان آنها تقسیم می‌گردید .

نکته قابل توجه آن است که همواره در ادوار هرج

و مرج و تقسیم قوای سیاسی در مملکت ایران ادبیات  
فارسی بیشتر از سایر اوقات رواج و رونق می‌گرفته .  
ادبیات ایران  
در ایام اختلال  
سیاسی

چنانکه مثلاً جمعی از شعراء در این مدت ۴۵ ساله که

مورد بحث ماست بظهور رسیده‌اند که در درجه اول قرار دارند . و حال آنکه در تمام مدت ۲۳۴ سال (۱۵۰۲ تا ۱۷۳۶ م .) ایام سلطنت صفوی که در آن زمان مملکت ایران در قوت و شکوه و استحکام بجائی رسید که در ادوار اخیر نظیر نداشت، نصف آن عده شعرا هم در ایران پیدانشدند، و اگر ندره شاعری هم بود، شهرتش از دایره محل زندگانی وی تجاوز نمی‌کرد . ولی از طرف

دیگر صنایع مستطرفه و علم کلام در آن عهد به نهایت کمال رسید. شرح علت این کیفیت تاریخی عجیب را بعد از موقوع صحت از دوره صفویه بیان خواهیم کرد. لکن بطور اجمال در اینجا گفته می شود که هزیک از دربارهای کوچک و متعدد و رقیب یکدیگر که در اعتلا و تفوق خود نسبت به همگان سعی بلیغ می کردند، خود به تنهایی مشوق شعرا و ادبامی شدند؛ و این تشویق برای آن گویندگان اوضاع و احوال مساعدی ایجاد می ساخت که اگر در یک شهر محروم و خفیف می شدند، در شهری دیگر مقدم آنان را عزیز می داشتند.

قبل از آنکه از تیمور سخن گوئیم، لازم است به سلاله های کوچک و مستقلی که در این نیم قرن در ایران کامیابی داشته اند، مختصری اشاره نمائیم. در آن میان ملوک آل مظفر لژه مهمترند، هم از لحاظ وضع و توسعه خاک و هم بدلیل وجود شعرائی نامدار که با دربار ایشان سر و کار داشته اند، خصوصاً خواجه حافظ شیرازی که سزآمد آنهاست. بعد از آنها جلایریان یا ملوک ایلخانی را قرار میدهم که در بغداد و تبریز سلطنت کرده و ظاهراً وارث مستقیم دولت متوفای مغول بوده اند. در ظل عنایت ایشان نیز چند تن شاعر برگیرنده می آسوزند. سپس سرداران سبزواری اند که در ناحیه مجدد و مضافی حکومت داشته اند، و در حقیقت همانطور که نام ایشان دلالت میکند، مرتب آنها از درجه باغیان و سرکشان اندکی بالاتر میباشد. پس از آنها ملوک گرت در هرات می آیند که متمدن تر و ثابت تر و با اساس تر بودند (و ۱۴۴۰ سال از ۱۲۴۵ تا ۱۳۸۹ م. حکومت کرده اند)، کشور آنها امروز در خاک فعلی ایران واقع نشده، و اکنون یک قسمت در قلمرو افغانستان کنونی است و خود ایشان نیز از حیث نژاد یا افغان و یا مخلوط به افغانه بوده اند.

اینک از این چهار سلسله بترتیب اجمالاً سخن میگوئیم :

### ملوک آل مظفر

علاوه بر بعضی از کتب تواریخ عمومی مانند  
**روضه الصفا** که غالب محصلین تاریخ ادبیات  
 ایران با آن آشنا هستند بعضی کتب دیگر نیز  
 در باره این سلسله محل استفاده است. از آن جمله کتابی راجع به خاندان  
 مظفری بقلم یکی از فضلاء معروف آن عصر موسوم به: **معین الدین یزدی**  
 نوشته شده است که حاکی از فایده است. این شخص در مدارس گرمان در  
 سال ۷۵۵ هـ / ۱۳۵۴ تدریس میکرده. این کتاب تا کنون طبع نرسیده  
 است<sup>(۱)</sup> و ما از نسخه خطی که در موزه فیتز ویلیوم **Fitzwilliam Museum**  
 در کمبریج موجود است استفاده کردیم. این نسخه بتاریخ ۷۷۸ هـ / ۱۳۷۶  
 م. کتابت شده، و نیز دو نسخه خطی دیگر بعد از ۱۹۱۷ م. دیده شد که  
 یکی از آن دو در زمان خود مؤلف نگاشته شده و متعلق به کتابخانه مرحوم  
 سر **هوگوم شیندلر** است. این تاریخ فقط تا سال ۷۶۷ هـ / ۱۳۶۵ م. را  
 مورد بحث قرار داده، و وقایع سی سال اخیر آن خانواده را فاقد است. و  
 بعلاوه سبک انشاء آن بقدری غامض و پیچیده میباشد، و بحدی عبارات آن  
 مشکل است که کاتبی موسوم به **محمود کتبی** در موقمی که نسخه تاریخ  
 مزبوره را در ۸۲۳ هـ / ۱۴۲۰ م. استنساخ میکرده سهلتر دیده است که بر  
 آن از تاریخ حال **آل مظفر** بقلم خود شرحی اضافه سازد. این شرح مختصر  
 در نسخه‌ای که از طرف اوقاف **گیب** گراور شده وجود دارد، و سرگنشت آن

(۱) رجوع شود بفرست دیو ص ۱۴۸ و مضمون فهرست آن ص ۳۳، اخیراً این کتاب  
 در تهران بهمت آقای **سمید فیضی** در تصرف طبع است.

سلسله‌ها تا هنگام انقراض آن یعنی رجب ۲۹۵ هـ / مه ۱۳۹۲ م . باختصار  
متضمن است .

این منابع بعلاوه تفصیلاتی که در کتاب جدید التالیف فارسنامه  
ناصری (۱) تألیف حاج میرزا حسن فغانی از آن سلسله آمده‌است، وسائل  
و اسباب نوشتن سرگذشت مختصری از آل مظفر را بدست می‌دهد . لکن باید  
اقرار کنیم که ما در این تحقیقات مدیون خلاصه عالی و قابل استفاده‌ای که  
راجع بتاریخ این سلسله در مقدمه ترجمه « اشعار حافظ » میس جرتروود  
لوئیان بل (۲) نگاشته است میباشیم .

گویند که: اجداد این خاندان از عربستان در اوائل  
اصل و نسب طایفه  
فتوحات اسلام به ایران آمده و در خواف خراسان  
مظفری  
سکنی گزیده‌اند ، امیر غیاث‌الدین خراسانی ،  
جداعلای مبارزالدین محمد ، اولین پادشاه این سلسله در زمان حمله مغول  
از آنجا مهاجرت کرده به یزد آمد . یکی از پسرانش ابوبکر باسید سوار  
در حمله بغداد همراه هلاکو بوده ، و بعدها در مصر بدست اعراب

(۱) تاریخ فارسنامه ناصری تألیف جد امی شده مترجم - حاجی میرزا حسن  
حسینی حسنی معروف بفغانی ، فرزند حسن بن مجدالدین بن سیدعلیخان کبیر  
المدنی المکی ثم الشیرازی در سال ۱۳۱۳ هـ . در تهران بطبع سنگی چاپ شده‌است . تولد  
مؤلف در سال ۱۲۳۷ هـ . و وفات او در شهر رجب ۱۳۱۶ هـ در شیراز ، و مدفون در  
مدرسه منصوریه شیراز در جوار مقبره جداعلای خود میر سید صدرالدین  
دشتکی شیرازی رحمة الله علیهم رحمة واسعة . (رجوع شود بتاریخ فارسنامه ناصری  
ص ۶۶ - ۴۴).

(۲) رجوع شود بکتاب Poems From the Divan of Hafiz تألیف خانم  
جرتروود بل Miss Gertrude Lowthian Bell طبع لندن ، ۱۸۹۷ ص ۲۸-n

بنی خفاجه کشته شده است. برادرش محمد بجای وی بحکومت یزد نشست ولی بیفرزند از دنیا رفت. فرزند سوم امیر حاجی - جلال الدین منصور در هبید نزدیک یزد میزیست. از وی سه پسر باقی ماند، موسوم به: شرف الدین مظفر و زین الدین علی، و مبارز الدین محمد. گویند که: مظفر در خواب دید که اعقاب خانواده او را سلطنت مقدرات، و هنوز در فصل شباب بود که بواسطه اعمال شجاعانه در جنگی که با دسته دزدان فارسی که به یزد برای غارت آمده بودند نمود، خود را معروف ساخت.

مظفر در سال ۶۸۵ هـ / ۱۲۸۶ م. به کرمان رفت، و بخدمت امیر سور - غمشی قراختالی داخل گردید، بعد از آن نزد چهارتن از سلاطین مغول متناوباً مشغول خدمت گشت: ارغون، کیخاتو، غازان و اولجایتو (خدا بنده)، در سال ۷۱۱ هـ / ۱۳۱۱ م. در خاقین بحضور اولجایتو درآمد، و سلطان حکومتی وسیع باو ارزانی داشت. چون در سال ۷۱۳ هـ / ۱۳۱۳ م. وفات یافت فرزندش که او نیز مبارز الدین محمد نام داشت و در آن وقت سیزده ساله بود، از طرف اولجایتو بحکومت نشست. در بیست و نه سالگی زن دوم خود بانو جهان نواده دختری سور غمشی را تزویج کرد. ویرا پنج پسر بود: شرف الدین مظفر متولد در ۷۲۵ هـ / ۱۳۲۵ م. متوفی در اثر زخمی که باورسیده بود در سال ۷۵۴ هـ / ۱۴۵۳ م. دوم شاه شجاع متولد در ۷۳۳ هـ / ۱۳۳۳ م. و سوم قطب الدین محمود متولد در ۷۳۳ هـ / ۱۳۳۶ م. و دو برادر دیگر که موسوم بودند به: احمد و بایزید.

امیر مبارزالدین محمد را عموماً نخستین پادشاه  
 امیر مبارزالدین سلسله مظفریه می‌شمارند. و از تاریخ جلوس او  
 محمد در ۱۳۱۳ م. تا اقران آن سلسله بدست تیمور در  
 ۱۳۹۳ م. یکدوره هشتاد ساله است. اولین محل حکومت او چنانچه گفتیم  
 میبید یزد بود؛ ولی در سال ۱۳۱۹ م. شهر یزد نیز ضمیمه حکومت او گشت  
 و در ۱۳۴۰ نیز کرمان هم بدست او افتاد، و مقاومت شدیدی که حکمران  
 آنجا قطب‌الدین بیاری ملوک گرت هرات بعمل آورد مفید نیفتاد. و در  
 سال ۱۳۵۳ م. بعد از یک رشته کشمکش و زد و خورد طولانی ولایت فارس  
 و پایتخت آن شیراز را از ابواسحاق انجو انتزاع فرمود و پسر ذمه‌ساله او  
 علی سهل را محبوس ساخت. بعدها شاه شجاع فرزند وی آن کودک را در  
 رفسنجان با کمال بی‌رحمی بکشت. یکی از کارهای مبارزالدین ممانعت  
 از شرب خمر و سایر اقسام مناهمی بود که در میان مردم خوشگذران شیراز  
 رواج فراوان داشت. و بهمین مناسبت فرزندش شاه شجاع این رباعی را بنظم  
 در آورده است:

«در مجلس دهر ساز متی بسته است . نه چنگ و نه قانون و نه دف بردست است  
 رندان همه ترک می پرستی کردند جز محتسب شهر (۱) که بی‌می مست است»

در سال بعد - ۱۳۵۴ م. در اثر این اعمال شدید و با غیر آن اهل  
 شیراز شوریده و سر از اطاعت امیر مبارزالدین باز زدند. لیکن بزودی  
 مجدداً شهر بحیطه تسخیر او درآمد. و در همین احوال امیر مبارزالدین

(۱) محتسب (Proctor) در قرون وسطای اسلامی لقب مأمور رسمی شهر بوده  
 است که وظیفه او حفظ نظام و اخلاق و جلوگیری از ملامت و مراقت در فروش اجناس بوده  
 که کم و بید فروشد. در اینجا «محتسب» کنایه از مبارزالدین محمد است که او را بطرز  
 باین لقب می‌نامیده‌اند.



خود را رسماً دست‌نشانده و مأمور خلیفه المعتضد بالله عباسی<sup>(۱)</sup> خوانده و نام او را در خطبه فرار داد<sup>(۲)</sup>.

مبارز الدین در سال ۵۷۵۸/ ۱۳۵۷ م. به اصفهان  
**مرگ ابواسحق**  
 خمله برد و عاقبت آنجا را فتح کرد و حاکم آن شیخ  
**ابواسحق انجورا** اسیر کرده به شیراز آورد. و امر  
 فرمود که بدست **امیر قطب الدین** (پسر سید امیر ضراب که پدرش با بحکم

۱) ابوالفتح ابوبکر المعتضد بالله بن المستکفی العباسی المصری یکی از خلفاء رسمی عباسی است که فقط با اسم خلافت داشته و در مصر میزیسته‌اند، و از سقوط بغداد تا فتح مصر بدست سلاطین عثمانی ۱۲۶۲-۱۵۱۷ م. لقب خلیفه داشته‌اند و این **المعتضد بالله** بعد از برادرش **الحاکم بامر الله** در سال ۵۷۵۳/ ۱۳۵۲ م خلیفه شد، و در ۵۷۸۳/ ۱۳۶۲ م. وفات یافت. (رجوع شود به تاریخ الخلفاء السیوطی).

۲- در خلاصه‌ای از تاریخ **مبین الدین یزدی** که در ذیل تاریخ گزیده مسطور است، در ذکر بیعت امیر مبارز الدین با خلیفه عباسی در اصفهان، شرح جالبی آمده که نقل آن در اینجا بیفایده نیست:

«امیر مبارز الدین محمد چون بمعاصره اصفهان رفت، جماعت اندرون با وجود کثرت بیرون نیامدند و امیر مبارز الدین بقلعه **ماردانان** نزول کرد، و با وکیل خلیفه امیر المؤمنین المعتضد بالله ابوبکر عباسی بیعت کرد.

و در سنهٔ خمس و خمسين و سبعمائه خطبهٔ اسلام در بلاد عراق که از هجوم لشکر سلاطین منقول الی هذا اليوم از زینت ذکر خلفای عباسی عاقل مانده بود، بذکر خلیفه المعتضد بالله مشرف شد. و از فرائب معجزات نبوی آنکه بحکم حدیث «ان الله یبعث لهنه الامه فی کل مائه سنه من ینجد لها دینها». چون اختیار بنارینرفت، از سنهٔ ست و خمسين و ستمائه که خروج لشکر **هلاکو خان** است و واقعهٔ بغداد تا آن زمان ۱۰۰ سال بود بهزیادت و تقاضای **کرمان و فارس و یزد** بیعت کردند»  
 ص ۶۶۳.

ابواسحق<sup>(۱)</sup> کشته بودند)، بقتل رسید (۷۵۸ هـ). و این دو رباعی منسوب به ابواسحق انجو است که قبل از مرگ سرانیده است:

« افسوس که مرغ عمر را دانه نماند      و امید بهیچ خویش و بیگانه نماند  
دردا و درینا که در این مدت عمر      از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند! »

### ایضاً

« با چرخ ستیزه کلر مستیز و برو      با گردش دهر در میاویز و برو  
یک کاسه زهر است که مرکش خوانند      خوش درکش و جرعه برجهان ریز و برو »

بعد از تسخیر اصفهان، مبارزالدین بطرف تبریز تاخت، و بعد از دو مصاف که با لشکریان اخی جوق نمود، آنجا را مسخر ساخت و فرزندان او را تا نخبجوان دنبال کرد. ولی عاقبة الامر روزگار علیه او برخاسته پسرانش شاه محمود و شاه شجاع که از قصد پدر در باره خود آگاه شدند، در اصفهان او را گرفته و کور نمودند. و نخست او را در قلعه طبرک اصفهان و سپس در قلعه سفید فارس محبوس ساختند.

وی در آنجا کوتوال قلعه را بفریفت و با خود یار ساخت و مابین او و فرزندان ایشی بظهور پیوست؛ ولی این نیز دوامی نکرد. و آخر کار وی در حبس در قلعه بهم گرمان در ربیع الاول ۷۶۵ هـ / دسامبر ۱۳۶۳ م. در

(۱) از سلطنت شاه شیخ ابواسحق که مقارن ایام شباب خواجه شیراز شمس الدین محمد محافظ است، اشاراتی چند در دیوان آن گوینده بزرگه یافت میشود که نام او را جاویدان ساخته. از جمله در این غزل:

« یاد باد آنکه سر کوی موام منزل بود      دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود  
راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی      خوش درخشید، ولی دولت مستجبل بود... الخ »

۶۵ سالگی وفات یافت. (۱)

بجای مبارز الدین فرزندی، جلال الدین  
ابوالفوارس شاه شجاع بتخت نشست، علت  
عمدهٔ اشتهاوی در این است که او مندوح  
شاعر جاویدان حافظ شیرازی می‌باشد، خود  
وی نیز خالی از ذوق و قریحهٔ شعر نبوده و هم‌بهری  
و هم‌فارسی شعر می‌گفته، و بعضی نمونه‌ها از آن‌ها در درذیل تاریخ گزیده (۲)  
بقلم محمود کتبی آمده است (۳). فضائل علمی وی بهمین حد محصور نبود،

شاه شجاع

۷۵۹ - ۷۸۶ هـ

۱۳۵۷ - ۱۳۸۴ م

(۱) سخی و قسارت مبارز الدین بعدی بود که صاحب فارسنامه بر حسب روایت  
یکی از نزدیکان او لطف الله بن صدر الدین عراقی مینویسد که: وی در  
هنگام تلاوت قرآن کتاب الهی را بیست سو مینهاد و برمی‌خاست و مقرر محکوم بقتل را با  
دست خود میکشت و بعد با کمال فراغت خاطر باز میکشت و بخواندن قرآن مشغول می‌شد.  
(رجوع شود بفارسنامه ناصری ص ۵۷).

(۲) رجوع شود به ص ۶۸۳ از چاپ کراچی تاریخ گزیده در سلسلهٔ کتب کبیر.

(۳) جامعترین مجدهٔ از آثار شاه شجاع که بنظر بنده مترجم رسیده مجموعه -

ایست که بنقل از سفینهٔ کهنسال ملکی مرحوم حاج سید نصر الله تقوی در زمان  
شاه شجاع نوشته شده و در مجلهٔ ارمان شمارهٔ ۳ سال یازدهم مورخ خرداد ۱۳۱۳ شمسی  
و عمناً در جلد اول تاریخ عصر حافظ تألیف دکتر قاسم غنی طبع تهران ص ۳۳۲  
مندرج است. این جنگ در حدود سنهٔ ۸۲۲ هـ. کتابت شده است و شامل دیوان شاه  
شجاع یا به‌بار آخری مجموعه‌ای از آثار منشور و منظوم او «عرباً و فارسياً» میباشد. دیوان  
مذکور را سهد الدین انسی که از رجال و مصاحبان درگاه شاه شجاع بوده است،  
جمع آوری فرموده. نثر آن متکلف و نظم او شامل قصیده و غزل و قطعه و رباعی است.  
بعضی از غزلیات او را شاعر و استاد معاصر خواجه حافظ استقبال کرده است، مانند:  
این غزل - :

بلیهٔ باورلی در صلح جعد

گویند: قرآن را در نسالگی حفظ داشت و هشت بیت عربی را بیک نوبت قرائت بیاد می‌سپرد. نظم و نثر تازی و فارسی و مکتوبات و رسائل او در اطراف عراق شهرت بسیار داشت، و در فنون سلحشوری زیر دست بود. وی حامی بزرگی برای ادبا و دانشمندان عصر خود بشمار میرفت و حتی بمجلس دین مولانا قوام‌الدین<sup>(۱)</sup> حاضر میشد. در مدرسه دارالشفاه که خود در شیراز بنا کرده بود، عالم معروف زمان سید شریف جرجانی را بمدرسی گذاشت.

(۱) مقصود مولانا قوام‌الدین عبدالله از قرا، معروف استاد خواجه حافظ است. (رجوع شود بطبقات القراء طبع مصر).

#### بنیة پاورقی از صفحه قبل

- « شیوه عشاق باشد خروش  
خواجه حافظ فرماید :
- « هانفی از گوشه میخانه دوش  
یا این غزل :
- بهر طریق که پیش آیدت نشیب و فراز  
« منم که دیده بدیدار دوست کردم باز! »  
و یا این غزل :
- ای بکام عاشقان حسنت جمیل  
حافظ فرموده است:
- « ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل  
در دیوان خواجه حافظ دو غزل بنظر می‌رسد که گرچه تصریح بنام شاه شجاع  
نرموده ولی تلمیحاً و بفرائض معلوم است که ممدوح مخاطب وی هم آن پادشاه دانش  
دستگاه بوده و او را بی‌علم و ادب ستوده است :
- (۱) باین مطلع : ای قبیای پادشاهی راست بر بالای تو  
در فکرت تویشان سد حکمت الهی  
(۲) باین مطلع : ای در رخ تو پویدا، انوار پادشاهی  
زینت تاج و نکیه از گوهر والای تو  
در فکرت تویشان سد حکمت الهی



بنای «خدای خانه» در جامع عین شیراز که کتیبه آن مورخ ۷۵۲ ه. ق. است و در سال ۱۳۵۶ ه. ق. بدست وزارت معارف تعمیر و مرمت شده است.



یک سطر از کتیبه خدای خانه که عبارت آن این است :

«الملك المقنر السلطان العادل القاهر جمال الدين والملة والدنيا ابواسحق بن شرف الدين محمود شاه» این بنای تاریخی در زمان خدمت مترجم کتاب در معارف تعمیر و بهمت آقای واجد

دبیر ادبیات کتیبه فوق قرائت و تکمیل شده است .



ایام سلطنت او از فرّ و شکوه ظاهری و فتوحات و مفاخر جنگی نیز ب‌الی نیست، زیرا وی شیراز را از دست برادر خود بگرفت، و بحیله‌آورا از میدان بدر کرد. کرمان را نیز که دولت‌شاه گرفته بود، مجدداً تسخیر کرد. پس از مرگ سلطان اویس جلایر در تبریز در ماه مارس ۱۳۵۷ م. نه تنها آن شهر را مسخر ساخت، بلکه سایر بلدان کشور او را مانند: **نخبجوان - قراباغ - اوجان - سلطانیه - شوستر و حتی بغداد** را بتصرف آورد و برای مدت‌زمانی شاه **شجاع سلطان مطلق قسمت‌عمده‌ی خاک ایران** گردید<sup>(۱)</sup>. در روابط خانوادگی او را نیز سعادت و نصیبی بیش از آنچه سایر افراد خانواده وی داشتند میسر نگشت. برادرش **محمود** که زن خود دختر **شیخ ابواسحاق** را در سال ۱۳۶۸ م. خفه کرده بود، خود در سال ۱۳۵۷ م. در سی و هشت سالگی بمرد. چون ابن‌خبر **را شاه شجاع** بشنید این رباعی را بسرود:

«**محمود** برادرم، شه‌شیر مکین      میکرد خصومت از بی تاج و نکین  
کردیم دربخش، تا بر آساید خلق      اوزیر زمین گرفت و من‌دوی زمین ا

شاه **شجاع** بنوبت خود از بیوفائی پسر خویش **سلطان اویس** خاطر مشوش داشت، و از خیال طغیان پسر دیگرش **شبللی** اندیشناک بود. وقتی غضب بر او استیلا یافته در هنگام مستی امر فرمود **شبللی** را کور کردند و چون بهوش آمد پشیمان شد، ولی چه‌چاره که کار از دست رفته بود! این حادثه در سال ۱۳۸۳ م. یعنی یک‌سال قبل از وفات او اتفاق افتاد، وی عاقبت در سال ۱۳۸۴ م. /

(۱) از آثار زمان شاه **شجاع** که در این سنین اخیر کشف شده خرابه‌ی کارواسرا و رباطی است که در جوار قبر کوروش کبیر در (مرغاب فارسی) بنا فرموده و کتیبه‌ای بنام او بخط نیک زیبا که در آن صر رواجی داشته در آنجا بدست آمده موجود است.

۷۸۶ هـ، در ۵۳ سالگی بعد از ۲۷ سال سلطنت وفات یافت. در بستر مرگ نامه‌ای به امیر کبیر تیمور (لنگ) نگاشت و صداقت و خلوص خود را عرضه داشته و سرنوشت فرزندان و برادران خود را بدست امانت او سپرد. مخصوصاً از جانشین خویش زین العابدین سفارش بسیار کرد. اثر این نامه که در آن وفاء و بعد از آن جزای ایمان شمرده است، در نهاد امیر تیمور همان بود که نه سال بعد تمام خانواده آل مظفر را از دم تیغ بیدریغ بگذرانید. جسد شاه شجاع را بیکر روایت به مدینه مکرّمه حمل کردند، و بروایت دیگر در دامنه کوه چهل مقام در شمال شرقی شیراز مدفون ساختند. ماده تاریخ مرگ او «حیف از شاه شجاع» آمده است<sup>(۱)</sup>.

دوره سلطنت شاه زین العابدین هم کوتاه بود و هم آشفته، زیرا نه تنها ایام او بواسطه تنازع خونین وی با افراد خانواده خود که به برادر کشی شهره‌اند، آلوده است؛ خطر حمله تیمور و لشکر مجاهد الدین علی، شاه زین العابدین تاتار هم بیش از پیش کشور او را تهدید می‌کرد. ۷۷۶ - ۷۸۹ هـ. اندکی بعد از جلوس وی ابن عمش شاه یحیی بر او تاخت، اندکی بعد رسول و ابلجی تیمور، قطب الدین نام وارد شده تقاضا کرد که نام او را در خطبه بخوانند. این معنی در حکم آن بود که او را در فارس سلطنت بشناسند. در سال ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م. تیمور نخستین بار بخاک عراق و فارس

(۱) در دامنه کوه چهل مقام در دو مایلی شمال شیراز، مغرب تکیه هفت تنان، قبر شاه شجاع موجود و بنده مترجم آنرا باز هم مایه کرده‌ام. از آثار سنگ قدیم آن که با خط کوفی بعضی کتیبه‌های لایقره بر آن دیده میشود پاره شکسته‌ای هنوز در آن حوالی افتاده بود، ولی سنگ قبر جدیدی با سر مرحوم کریمخان و کیل زلد بروی مدفن او افکنده و با خط نستعلیق درشت در روی آن چنین فر کرده‌اند: «هذا



تاخته، و از اصفهان که در زیر حکومت مجدالدین مظفر خال  
زین العابدین بود، مبلغی کزاف خراج طلب کرد. و چون عمال او در تحصیل

#### بنیة پاورقی از صلعة قبل

مدفن السلطان العادل البازل، المرحوم المنصور، شاه شجاع مظفری، وفاته فی سنة ست  
و ثمانین و سعمائه من الهجرة؛ كما قال عارف السالك شمس الدين محمد حافظ عليه الرحمة:  
(حیف از شاه شجاع) و تجدید مزاره فی شهر ربیع الثاني ۱۱۹۲ .

در عبارت تاریخ فوق منسوب بحافظ، ظاهراً ایهامی است لطیف، اشاره باین معنی  
که خوف از شاه شجاع که با آنهمه علم و ادب مردی بود که اینهمه اعمال ناپسند ارتکاب  
می کرد. هر کس چنانچه خواهی علیه الرحمه را که در مدیحه اوسروده است بخواند، گمان  
کند که این پادشاه صاحب کمال بسیار باشد و دارای فضیلت و تقوی بوده است، و حال  
آنکه پادشاهی بقساوت و بدنهادی و مستمگری او کمتر در تاریخ ایران مذکور شده .  
او در سال ۷۵۹ هجری در اصفهان پدر خود امیر مبارزالدین محمد را مقید و کوز ساخت .  
و سپس او را در قلعه سفید مسمی حبس کرد . بعد از چندی بسمعی رسید که چشم پدر  
کاملاً کور نشده و اندکی بینائی دارد و با کرموال قلعه سازی کرده و قصد پسر نموده است ،  
شاه مذکور پدر را **بقلعه شهریاری افروز** - در کرمسیر فارس فرستاد و در آنجا  
آن پسر بویچاره از کرمی هوا و شوری آب مریض و ناتوان گردید، پسر بر حسب امر پسر  
او را بقلعه بم کرمان بردند . و در آنجا بزاری و خواری تمام در سال ۷۶۵ وفات یافت و  
خواجه حافظ قس سرمد قلعه ای لطیف این واقعه فریبراً بنظم آورده است و بشعر و بیوفائی  
دنیا و اهل دنیا اشارت کرده آنجا که میگوید : -

دل منه بر دیوی و اسباب او      زانکه از وی کس وفاداری ندید  
تا آنجا که میفرماید :

« شاه غازی خسرو گیتیستان      آنکه از شمشیر او خون میچکید  
عاقبت شیراز و تبریز و عراق      چون مسخر کرد، و وقتش در رسید  
آنکه روشن بد جهان پیش بدو      مهل در چشم جهان بنش کشید»  
و نیز در غزلی تلویحاً اشاره باین امر می نماید و موفر نماید :-

الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت منور

پدر را باز پرس آخر، کجا شد مهر فرزندی؛

بقیه حاشیه در صلعة بعد

### بقیه حاشیه از صفحه قبل

فجایع این پادشاه ظالم تا این حد نمانده در سال ۷۸۵ فرزند رشید و خوبروی خود **سلطان شبلی** را مفیدداشت و همان معامله که با پدر پیر کرده بود، با پسر جوان تجدید کرد. در تاریخ کبکی نوشته است: «شبلی را بقلمه اقلید و سورمق بردند. بعد از آن در سرمستی امر شد که امیر رمضان اختاجی و خواجه جوهر کوچک بقلمه بروند و چشم آن شاهزاده را بشکھیل میل مکحل گردانند؛ و ایشان موجب فرمان بتقدیم رسانیدند.

چون دست قضا چشم ورا میل کشید فریاد ز عالم جوانی بر خاست؛  
موقع دیگر که با برادرش **شاه محمود** در اطراف شیراز جنگ و جدالی  
در پیوسته بود و برادر بالشکر تبریز و بغداد و یاری **سلطان اویس ایلیخانی**  
بر او تاخته این قطعه را به برادر نوشت که اثر طبع خود اوست:

منم که نوبت آوازه صلابت من	چو صیت همت من در بیسط خاک افتاد
چو مهر تیغ گذار و چو صبح عالم گیر	چو عقل راهنمای و چو شرع پاک نهاد
کمال سوتلم از حیلۀ کسان ایمن	همای همت از منت خان آزاد
نبرده عجز بدرگاه هیچ مخلوقی	که بر بنای توکل نهاده ام بنیاد
بهر کار جهان روی دل نیاوردم	که آسمان در دولت بروی من نگشاد
مکن مکن! که پشیمان شوی در آخر کار	ز مکر لشکر تبریز و روبه بغداد؛

گویند: چون این قطعه ببنداد رسید، پادشاه **بغداد، سلطان اویس** قطعه ذیل را  
در جواب نوشته به **شجاع** فرستاد و قبایع اعمال او را طعن و تشنیع بسزا فرمود:

«ایا شبی که باوصاف عقل موسوفی

شهنشوی چو تو از مادر زمانه نژاد

بغیر تو ز بزرگان و فاضلان جهان

کسی بمدح و بزرگی خود زبان نگشاد

بخوانده ایم فراوان در این محقر عمر

کتاب نظم و نثر از استاد

نخوانده و نشنیده ندیده ام ز شهان

کسی که چشم پدر کور کرد و مادر گاد!»

آن وجه خشونت و قساوت را بحد کمال رسانیدند ، مردم شهر اصفهان شوریده محصلین اورا بکشتند . تیمور از ایشان انتقامی بس دهشتناک گرفته و حکم بقتل عام داد . گویند در این واقعه هفتاد هزار تن از دم شمشیر گذشت<sup>(۱)</sup> ، و پس از آن به شیراز رفت . زین العابدین قبل از ورود او به شوشتر گریخت ، و در آنجا ابن عمش شاه منصور اورا بغدر گرفته محبوس داشت و پس از مراجعت تیمور به ماوراءالنهر - شاه منصور به شیراز تاخت و برادرش نصره الدین یحیی که در آنجا از قبل تیمور سلطنت میکرد ، شیراز

(۱) این عدد در **فارسانامه ناصری** آمده است . ولی صاحب تاریخ کتبی (ذیل تاریخ گزیده) عدد مقتولان اصفهانرا بالغ بر دویست هزار نقل میکند ( **تاریخ گزیده** ص ۲۳۹) - داستان شورش اهالی اصفهان در سال ۷۸۸ ه . و قتل عام هولناک آن شهر در همه تواریخ تیموری مانند نظرنامه شامی و نظرنامه یزدی آمده است . **هاقانی جامی** - در **تیمور نامه** این داستان را باشعاری زیبا بنظم آورده و در آخر آن که مضمون عدد کشته شدگان است چنین گفته :

چنان آتش فتنه گردید تیز	که گفتی در آن شهر شد رستخیز
ز تاراج و کشتن پیرداختند	مناره ز سرها بر افراختند
بدتر در آمد در آن کار زار	سر کشته هفتاد باره هزار

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

دیگر از صفات ذمیمه او که همه مورخان نوشته اند، افراط در شرب مدام است که غالب اوقات مست و لایمقل بوده ؛ و از آثار شوم الککل صعب نیست که وی را باین گونه جنایات ناپسند بر انگیزته باشد . در **تاریخ کتبی** مینویسد : « در ادمان مدام چنان موله شد که مستی بمستی متصل میگفت و این معنی موجب علل مضاد و شفق مزاج او آمد و قوت بیکیار ساقط شد و صاحب فرارش گشت ، پشت بر بستر بیماری نهاد و سربالین ناتوانی . . . . . » آخر کار در شعبان سال ۷۸۶ ه . وفات یافت و جز نام ناپسند از او برجای نماند .

را رها ساخته به یزد فرار کرد.

در طول مدت شش سال - یعنی از ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۳ م. دائماً مابین سه تن از شاهزادگان خانواده مظفری جنگ و قتال برپا بود. شاه منصور در فارس و اصفهان، شاه یحیی در یزد، و شاه احمد در کرمان بهم درآویخته می‌جنگیدند. تا اینکه در سال ۷۹۵ هـ / ۱۳۹۳ م. تیمور بار دوم به آن کشور آشفته سپهروز حمله برد. نخست قلعه سفید ممحنی را بگشود و کوتوال آنرا کشته زین‌العابدین را که در آنجا حبس بود بیرون آورد و سلطنت نشاند و سپس بطرف شیراز روان شد. شاه منصور بطرف پل‌سا فرار کرد. در آنجا از جمعی شیرازیان که در پی او آمده بودند، سؤال کرد که: مردم شیراز از او چه می‌گفتند؟ جواب دادند: «شنیدیم می‌گفتند آنهایی که ترکش هفدهمن و چماق دومن داشتند، چون بز از کرک گریختند و عیال مارا بدشمن سپردند»<sup>(۱)</sup>. چون شاه منصور این سخن بشنید، از شرم و غیرت بجوش آمد و عزیمت معصوم کرد که به شیراز بر گردد و با اجل محتوم که مبارزه با تیمور متضمن آن بود، روبرو شود. وی با خود سه هزار تن سپاهی داشت که دو هزار تن از آنان در آغاز رزم گریختند. و شاه منصور با هزار مرد دلیر در برابر لشکر تاتار که از مور و ملخ بیشتر بودند، پایدار بماند. با چنان تهور و شجاعتی بردشمن حمله برد که مکر قلب لشکر تیمور را شکافته تا نزدیک شخص او رسید، عاقبت بر کردن و کتف او زخمی وارد آمد. بناچار سوی شیراز عزیمت کرد. بعضی از سپاهیان شاهرخ آن مرد دلیر را فرو گرفته و سر از تنش جدا کردند. سال فوت وی را که ۷۹۵ هـ. است در ماده تاریخ «ملک هشت» یافته‌اند.

(۱) فارسنامه ناصری ص ۶۶

دیگر شاهزادگان آل مظفر چون عمادالدین احمد و سلطان مهدی فرزند شاه شجاع و نصره‌الدین شاه یحیی حاکم یزد، و فرزندانش معز الدین جهانگیر و سلطان محمود، و سلطان ابواسحق فرزند سلطان اویس پسر شاه شجاع حاکم سیرجان، همگی تسلیم تیمور

قتل شاهزادگان آل مظفر

شدند، وی نخست با آنها ظاهرأ بحرمت رفتار کرد، لیکن عاقبت آنها را بند کرده در شهر قمشه در جنوب اصفهان در ماه رجب ۷۹۵ هـ / ۱۳۹۳ م. همه را بقتل رسانید. و برای این واقعه گفته‌اند:-

بمیرت نظر کن بر آل مظفر      شهانی که گوی از سلاطین ربودند  
که در همتد و پنج و ستمین ز هجرت      دهم شب زماه رجب چون غنودند  
چو خرما بنان در زمانها برستند      چو تره بانگ زمانی درودند

از آن طایفه دو نفر از هلاک معاف شدند، یکی زین العابدین و دیگری شبلی که اولی را ابن عمش منصور و دومی را پدرش شاه شجاع از حلیه بصر عاری ساخته بودند. تیمور این دو نفر را به تختگاه خود سمرقند فرستاد و تا آخر عمر در آنجا بگمنامی و مهذلت می‌زیستند. بدین منوال عهد سلاله مظفری که مدت هشتاد سال در قسمت عمده جنوب و مرکز ایران سلطنت داشتند، پایان رسید.

بعضی از شاهان مظفری بذوق لطف و فریحه نظریف ممتازند؛ و حمایتی که از علم و ادب می‌فرمودند، شعرای نامداری مانند استاد بی نظیر زمان خواجه حافظ،

و علماء عالی‌مقداری چون قاضی عضدالدین ایجی و معین‌الدین یزدی را بدربار آنها جلب کرد. اما از لحاظ مادی کمتر خدمتی بر عابای خود

سجایای طایفه مظفری

کرده‌اند، جز بنای چند مدرسه بزرگ اثری بجای نگذاشته. در تاریخ مشرق، مشکل است که خانواده‌ای چون ایشان بتوان یافت که مابین خود اینهمه دشمنی و شقاق داشته و بدینگونه بجنگهای وحشیانه و بکشتار خوشاوندان خود پرداخته باشد.

### ملوک جلایری یا ایلکانیان

در دوره انحطاط و زوال امپراطوری منول دو شیخ حسن نقشی مهم ایفا کردند که یکی موسوم است به «بزرگ» و دیگری معروف به «کوچک»، دومی نوه امیر چوپان است که در سال ۷۱۹ هـ / ۱۳۱۹ م. عظمت و قدرت

او بواسطه ازدواج او با ساتی بگ دختر اولجایتو  
 سلسله جلایری یا  
 ایلکانیان (۱)  
 و خواهر ابوسعید بهادر افزوده گشت. از او

سه پسر بوجود آمد که بعلاوه شش پسر و یک دختر بنام بغداد خاتون از زن دیگر، جمعاً ده تن اولاد داشت. از آنمیان معروفتر از همه امیر حسن و تیمورتاش و دمشق خواجه و بغداد خاتون میباشند.

امیر حسن و سه پسران او موسوم به تالش و حاجی بیگ و قوش حسین همه در حدود سال ۷۲۷ هـ / ۱۳۲۷ م. بقتل رسیدند. و تیمورتاش طغیان کرده سپس به مصر گریخت، و در آنجا نخست نزد الملك الناصر بخوبی پذیرفته شد. ولی بعد چون استیلا و نفوذی بسیار حاصل کرد و

(۱) راجع بتاریخ آل جلایر که یک طایفه از طوائف منول میباشند، رجوع شود به: «تاریخ منول در آسیای مرکزی» تألیف الیاس N. Elias و دینس راس

سودای ملك در سر داشت ملك مصر بیم کرده و در سال ۷۲۸ هـ / ۱۳۲۷ م. ویرا هلاك ساخت. او بر سر شیخ حسن كوچك مذکور در فوق است که بنام جدش به چوپانی معروف و به ملك الاشرف ملقب شد.

**دمشق خواجه** را که پسر سوم امیر چوپان است، **سلطان ابوسعید** در ۷۲۷ هـ / ۱۳۲۷ م. از دم شمشیر بگذرانید. گویا این سال بر آن طایفه مبارك نبوده است. علت قتل وی آن بود که ویرا متهم ساختند که با یکی از زنان بیوه اولجایتو در رسیه نهانی همدمت بوده. دختر **دمشق خواجه**، **دلشاد خاتون** و خواهر **دمشق خواجه**، **بغداد خاتون** هر دو از خواتین مهم آن سلسله اند که ظاهراً دارای صورتی بجمال و حرمتی بکمال بوده اند؛ و آن هر دو، اولی در حباله نکاح **سلطان ابوسعید** و دومی بمقد **شیخ حسن** درآمدند، و گویند: **بغداد خاتون** که در سال ۷۲۳ هـ. زن **شیخ حسن** شده بود، حسن و جمالی چنان داشت که **سلطان ابوسعید** او را دیده شفته وی کشت، چندانکه فرار و آرام نیافت. عاقبت در ۷۲۷ هـ. امیر **شیخ حسن** بزرگ را ناکزیر ساخت که او را طلاق گوید، تا وی را بمقد ازدواج خود در آورد. پس از مرگ **سلطان ابوسعید** در سال ۷۳۶ هـ / ۱۳۳۵ م. که او پاخان جانشین او شد، بتصور آنکه **بغداد خاتون** نهانی سلطان را زهر داده است، او را بقتل رسانید. و **شیخ حسن** بزرگ بانتهام آن عمل، با **دلشاد خاتون** بیوه سلطان مزاجت کرد<sup>(۱)</sup>.

(۱) **خواند میر** مؤلف **حبیب السیر** سعی کرده است که زواج نامشروع

ابوسعید را با **بغداد خاتون** و هم چنین با **بدرزاده** وی **دلشاد خاتون**، بدینگونه عذری بیاورد که سلطان قبل از مزاجت با **دلشاد**، **بغداد** را طلاق داده و از اینرو **بغداد** نیز کینه ویرا در دل گرفته او را مسموم ساخت.

شیخ حسن بزرگ از دلشاد خاتون پسرى آورد که سلطان اویس نام دارد. در عظمت مقام و اعتلای مرتبت آن سلطان مادرش دلشاد شریک بوده و مانند وی موضوع قصائد مدیحه خواجه سلمان ساوجی قرار گرفته است. امیر شیخ حسن بزرگ پسر حسین و او فرزند آق بوغا و او فرزند ایلکان است، مدعی بود که از اولاد هلاکو میباشد. و بنظر من بهمین مناسبت است که این سلسله را همانطور که بایل جلایر نسبت میدهند، به « ایلخانی » یا « ایلکانی » نیز ملقب ساخته اند. تا مدت هشت سال بعد از مرگ ابوسعید ۷۳۶ - ۷۴۴ هـ / ۱۳۳۵ -

امیر شیخ حسن  
بزرگ

۱۳۴۳ م. تاریخ ایران سراسر مشحون است بذکر کشمکش و دسائس این دو طایفه، یعنی چوپانی

و جلایر، که برای استیلا و حصول قدرت باهم نزاع داشته اند. هر چند جاه طلبی ایشان در زریزاده بوده است، ولی بظاهر شاهزاده هائی عروسک مانند، از نژاد هلاکو، دست نشاندگی خود داشته اند که هر کدام زمانی کوتاه اسماً سلطنت می کرده اند.

در سال ۷۳۷ هـ / ۱۳۳۷ م. شیخ حسن بزرگ بغداد و تبریز را که دو پایتخت ایلخانان مغول بود، به تصرف در آورد قتل شیخ حسن کوچک که آن هر دو شهر بعدها پایتخت سلسله آل جلایر گردید. و این سلسله از همین جهت ظاهراً پیش از دیگران بازمانده ایلخانان مغول شمرده میشوند. استقلال تام شیخ حسن در ۲۷ ماه رجب ۷۴۴ هـ / ۱۳۴۳ م. بحصول پیوستگی که در آن روز رقیب او شیخ حسن کوچک را ز غدار او بوضعی فجیع بقتل رسانید. و سلمان ساوجی



که مداح سلاطین جلایر بود، برای این واقعه در ذیل قطعه‌ای ماده تاریخی گفته است که سابقاً در صفحه ۸۱ نقل افتاد .

سلطنت **سلطه جلایر** با ایلکانیان که **شیخ حسن بزرف** بنیاد نهاد، قریب هفتاد و پنج سال بطول انجامید . هر چند در طول مدت پانزده تا بیست سال آخر تاریخ آنان **تیمور** بایشان لطمه‌ای بسیار وارد آورد، معذک مانند **آل مظفر** بکلی منقرض نشدند . و مدتی بعد از تیمور، باقی بودند.

**شیخ حسن بزرف** و **بسرش سلطان اوئیس** که از **دشاد خاتون** متولد شده بود، هر کدام قریب بیست سال سلطنت کردند . - اولی از ۷۳۶ یا ۷۳۷ هـ . الی ۷۵۷ هـ . و دومی از ۷۵۷ الی ۷۷۶ هـ . و شهرت این سه تن یعنی پدر و مادر و فرزند بیشتر مدیون شاعر سخن سرای خستکی ناپذیر **زمان خواجه سلمان ساوجی** است که بیشتر از قصائد فصیح او در مدیحه آنان است . تصویری که غالب مورخان و تذکره نویسان از این خانواده رسم کرده اند، خیلی پر آب و تاب می باشد، هر چند خصائل شریفه‌ای که بآنان نسبت داده اند تا حدی مبالغه آمیز می باشد، لیکن معلوم نیست که بکلی بی پایه و پراغراق باشد .

بعد از مرگ **سلطان اوئیس** در تاریخ دوم جمادی الاولی ۷۷۶ هـ . / ۱۳۷۴ م . کو کب سعادت این طایفه رو با فلول نهاد . در همان روز پسر بزرگ او **شیخ حسن** را بزرگان و اعیان در تبریز بقتل رسانیده پسر کوچکش **حسین** را در همان شهر بسلطنت برگزیدند . وی بعد از جنگ و پیروزی که بر تراکمه حاصل کرد، در برابر **شاه شجاع** مقاومت نیاورده تبریز را از دست داد و مدت چهار ماه از آن شهر به خارج گریخت . اندکی بعد از آن

برادرش علی با او بنزاع برخاسته عاقبت کار در صفر ۷۸۴ هـ / ۱۳۸۲ م .  
 برادر دیگرش احمد او را بقتل رسانیده خود بسطنت نشست. و علی القوربا  
 برادر دیگرش بایزید در مقام جنگ وجدال برآمد. گرچه نخست يك قسمت  
 از مملکت شامل آذربایجان برای احمد و قسمت دیگر شامل عراق برای  
 بایزید مخصوص کردند، لیکن بزودی مخصوصه‌ای از نو آغاز کردید. و شاه منصور  
 مظفری اول بحمایت احمد و بعد بیاری برادر دیگر داخل در خصام شد .  
 تا آنکه سرانجام این زدو خورد های برادران بحمله و هجوم لشکر امیر تیمور  
 خاتمه پذیرفت . هر چند در برابر آن امیر خونخوار احمد پایداری بسیار  
 کرد، اما عاقبت ناگزیر گردید . باتفاق قرایوسف ترکمان قره قویونلو  
 فرار کرده بمسلطان عثمانی - بایزید اول ملقب به ایلدزم یعنی «صاعقه» -  
 پناه برد و از آنجا آن هر دو به مصر گریختند . ملك مصر آخر کار در صد  
 بود آنها را مال الصلح خود با تیمور قرار  
 داده هر دو را بدست او تسلیم سازد ؛ ولی  
 خوشبختانه بخت با آنها همراهی کرد و خبر مرگ  
 تیمور زودتر از غدر سلطان مصر فرا رسید .

فرار نزد سلطان عثمانی  
 و سلطان مصر

اندکی بعد از آن بخت تیره سلطان احمد باعث شد که بین او و  
 قرایوسف ترکمان کار بدشمنی انجامید . در جنگی که مابین آنها نزدیک  
 تبریز روی داد، در ۲۵ ربیع الثانی ۸۱۲ هـ / ۱۴۰۹ م . سلطان احمد شکسته  
 شد، و همان شب اسیر گشته بقتل رسید. بدینگونه بعد از بیست و هفت سال،  
 سلطنت پر محنت و آشفته وی پایان آمد. و بمقتل او در واقع دوره فرمانروائی  
 خانواده چلاویز یا ایلکانیان در ایران بسر آمد. هر چند در حقیقت اعراس نهائی

آنها بدست ترکمانان قراقوینلو « سیاه کوسفندان » یک دو سال بعد بوقوع پیوست .

### ملوک کرت (۱)

اکنون سخن از سلسله کرت میگوئیم که در نواحی وسیع شمال شرقی ایران و ممالک مجاور آن فرمانروائی میکرده اند. پایتختشان شهر هرات بود. جامع ترین تاریخی که از سرگذشت آنان بتفصیل بحث میکند، کتابی نفیس است که هنوز بطبع نرسیده و آن در تاریخ هرات است، مسمی به *روضات الجنات فی تاریخ مدینه هرات* (۲) تألیف مولانا معین الدین اسفزاری. این تاریخ که سلسله وقایع آن بلد را تا حدود سال ۸۷۵/۱۴۷۳ م. ثبت کرده است، مبتنی بر تواریخی قدیمتر میباشد. یکی تاریخ هرات تألیف ابواسحق احمد بن یاسین و دیگری تألیف شیخ عبدالرحمن فامی و نیز تاریخ سیفی هراتی و کرنامه ریعی پوشنجی (ملقب به خطیب پوشنج که شاعر دربار ملک فخر الدین کرت بوده و در سال ۷۰۲ ه. کشته شده است. رجوع شود بصفحه ۱۹۵).

تاریخ *روضات الجنات* به بیست و شش روضه منقسم میشود که هر کدام مشتمل است بر دو چمن یا بیشتر، از این فصول از روضه هفتم تا دهم

(۱) نام این طایفه همجا کرت بفتح اول ذکر شده، ولی در تاریخ هرات تألیف معین الدین اسفزاری کراراً کرت بضم فهد گردیده که ظاهراً اقرب بصواب است.

(۲) کتاب *روضات الجنات* را که از اسناد معتبر تاریخ ایران و از غایب آثار منشوره فارسی است، اخیراً در محت توجه دانشگاه طهرکوه و بسی اهتمام پرفسور محمد اسحاق استاد ادب فارسی در کلکته از محل امانتشنوائی اعلی حضرت شاهنشاه ایران مشغول طبع اند.

خاص روایات و اخبار ملوک کُرت میباشد (۱).

کتاب دیگری که اطلاعات مفیدی راجع باین طایفه بدست میدهد همان تاریخ نادرالوجود مجمل فصیحی خوافی است که از آن اشعاری از ریعی در فصل سابق نقل افتاد. بعضی روایات دیگر راجع باین سلاله نیز در اکثر تواریخ عمومی ایران که بعدها تألیف شده کمابیش یافت میشود، مانند: روضة الصفا، حبیب السیر، مطلع السعدین و غیره، جد اعلائی کُرتها شخصی بوده است موسوم به: تاج الدین عثمان مرغنی که برادرش عزالدین عمر مرغنی در نزد سلطان غیاث الدین محمد غوری (متوفی بسال ۵۹۹ هـ / ۱۲۰۲ م) وزیری صاحب جاه بشمار میرفته است، این تاج الدین عثمان

ملك شمس الدین  
کُرت

در آن زمان کونوال قلعه خیمار بوده، و بعد از فوت او پسرش ملک رکن الدین - ابوبکر دختر سلطان غوری فوق را بازدواج خود در آورد. پسر آنها شمس الدین بعد از آن بجای پدر نشست بسال ۶۴۳ هـ / ۱۲۴۷ م؛ و باردوی سالی نویان بیوست، سال بعد در حمله آن امیر به هندوستان با وی همراه بود. در این سفر شیخ کبیر بهاء الدین زکریا (مرشد روحانی شاعر معروف عراقی را در مولتان زیارت کرد، بسال ۶۴۵ هـ - / ۱۲۴۷ م. بعد از آن بنزد سلطان مغولستان منکوقاآن رفت که از ۶۴۶ هـ تا ۶۵۵ هـ / ۱۲۴۸ م. تا ۱۲۵۷ م

(۱) نسخه ای از این کتاب نخیس که در تاریخ ۱۰۷۳ هـ. نوشته شده و بر نسخه موجود در موزه بریتانیا تفوق دارد، در کتابخانه اداره هندوستان (اینڈیا آفیس) موجود است، و نسخه ای دیگر در کتابخانه مدرسه عالی سیهسالار در تهران یافت میشود. و نیز یک نسخه دیگر متعلق بکتابخانه دوست دانشمند آقای هقید ثابتی ستانور معظم خراسان میباشد.

سلطنت کرده است. آن سلطان حکومت هرات ، جام ، پوشنج ، غور ، خیمار ، فیروزکوه ، غرجه‌تان ، مرغاب ، مرو ، فاریاب را تا کنار رود جیحون از يك طرف ، و از طرف دیگر اسفزار ، فراه ، سیستان ، کابل ، تیراه و افغانستان را تا کنار رود سند ، باو وا گذاشت .

در سال ۶۶۲ هـ . / ۱۲۶۳ م . شمس الدین بعد از تسخیر سیستان بنزد ۵۰۰۰۰ نفر رفت ، و سه سال بعد در رکاب جانشین وی ابا قاسم خان در جنگهای او در دربند و باکو شرکت جست و نیز در سال ۶۷۵ هـ . / ۱۲۷۶ م . با اتفاق شمس الدین محمد صاحب دیوان بنزد ابا قاسم خان رفت ، در این موقع عواطف خان مغولی نسبت باو تغییر یافته و مورد سوء ظنی واقع شد که منتهی بقتل وی گردید . یعنی در شعبان ۶۷۶ هـ . / ژانویه ۱۲۷۸ م . در موقعیکه در تبریز در حمام بود ، هندوانه مسمومی باو خورانیدند و هلاک گشت ؛ ابا قاسم امر کرد که جسد او را با زنجیر در جام خراسان دفن کردند . مولانا وجیه الدین نسفی ماده تاریخی برای مرگ وی بدینسان بنظم در آورده است - :

بسال ششم و هفتاد و شش مذهبان      فنا ز مصحف دوران چون گریست بغال  
بنام مغرب ایرانیان محمد کرت      برآمد آیه «والشمس کورت» در حال

این آیه اول است از سوره (التکویر) - قرآن - ۱/۸۱ - یعنی : «وقتی که آفتاب درهم بیچیده شد»؛ و چون نام وی شمس الدین بوده است ، انتخاب این آیه در این قطعه متضمن ابهامی لطیف است .

لقب «ملك» بر عربی بمعنی «شاه» است ، در ایران در آن زمان از «امیر» یکدرجه بالاتر بوده است . ظاهراً اول و کن الدین این لقب را داشته ،

معذلك در قصیده‌ای که شیخ ثقه‌الدین فامی در مدح عم وی عزالدین عمر گفته اورا بلقب شاهی خطاب کرده و میگوید - :

ایام شد مساعد و امید شد غنی      در عهد مزدین عمر آن شاه مرغی  
فرخنده خسروی که ز کحل سخای او      دارد همیشه دیده حاجات روشنی

ولی لقب ملک را همواره به جانشینان او که افراد سلاله کورت هستند میداده‌اند (۱).

بعد از او در سال ۶۷۷ هـ / ۱۲۷۸ م. فرزندش رکن‌الدین که بلقب پدرو نامیده شده و به شمس‌الدین کهین یعنی کوچکتر ملقب است، جانشین او شد. وی در ۱۲ صفر ۷۰۵ هـ / سپتامبر ۱۳۰۵ م، در خیصار وفات یافت. ولی قبل از آن تاریخ فرزندش فخر‌الدین که مدت هفت سال بحکم پدر در محبس بود، بدستگیری - سردار مغولی. نوروز از حبس نجات یافته و پدرا را خلع کرده سلطان شد. لیکن با نوروز بیوفائی شمس‌الدین و فرزندش فخر‌الدین جسته یعنی در سال ۶۹۶ هـ / ۱۲۹۶ م. که نوروز بر خان مغول - غازان خان - شوریده بود، با او غدر کرد. سه سال بعد هم فخر‌الدین کورت با سلطان خدا بنده برادر و جانشین غازان خان (که بسال ۷۰۶ هـ / ۱۳۰۵ م. بجای غازان نشست)، جنگیده شکست یافت. و این شکست در موقمی اتفاق افتاد که خان - مغول سرداری بنام دانشمند بهادر را با قشونی مرکب از ده هزار مرد بفتح

(۱) این لقب را قبلاً ملوک غورا اتخاذ کرده و هنوز قبور ایشان در جنب مسجد جامع هرات به «گور ملکان غور» معروف است.

هرات مأمور فرمود. **فخرالدین** با آنکه قلعه هرات را مستحکم ساخته بود، مقاومت نیاورده و به امان گوه فرار کرد. ولی **دانشمند بهادر** نیز بعد از آنکه هرات را بگرفت، او را مردانش بگذروخت و بکشتند، و **فخرالدین** باز آمده دیگر بار شهر را تصرف آورد.

اندکی بر نیامد که وی نیز در شعبان ۷۰۶ هـ / فوریه ۱۳۰۷ م. وفات یافت. **فخرالدین** مذکور از حامیان ادبیات است. **سیفی** میگوید<sup>(۱)</sup> که: چهل شاعر معروف مدح **فخرالدین** می گفته اند و خود هشتاد قصیده و صد و پنجاه قطعه در مدح وی ساخته است. لیکن سلطنت او بخشونت و سختی موصوف است وی زنان را از خانه بیرون آمدن منع میکرد و از شرب خمر و نواختن موسیقی بسختی ممانعت میفرمود.

پس از **فخرالدین** برادرش **غیاثالدین** بسطنت نشست، وی نیز بزودی بپادشاه خود **علاءالدین** آغاز مخاصمت نمود و برای استمداد و استعانت به نزد سلطان مغولی **خدا بنده شتاف** سلطان او را بجزرت پذیرفت. سال ۷۰۸ هـ / ۱۳۰۸ م.

### غیاثالدین

به هرات باز آمد و **غور** و **خیصار** و **اصغر** از او در تحت استیلای خود در آورد. **دسائس** برادرش **علاءالدین هندو** او را ناگزیر ساخت که بار دیگر نزد

(۱) **سیفی** - سیف بن محمد بن یعقوب الهمروی است که در سال ۶۸۱ هـ در هرات متولد شد، معاصر و مداح **ملك فخرالدین** و **ملك غیاثالدین** کورت بود و تاریخ هرات را بنام پادشاه اخیر در حدود سال ۷۲۰ هـ تألیف کرد. - تاریخ او موسوم به: < تاریخ نامه هرات - یا - تاریخ سیفی > - بمی و تصبیح **محمد زبیر** - **الصدیقی** معلم السنه شرقیه در **اونیورسیتة کلکتة**، در همان شهر بسال ۱۳۶۲ هـ / ۱۹۴۳ م. بطبع رسیده است.

شاه‌خدا بنده بشتابد. و آن سال ۷۱۴ هـ / ۱۳۱۴ بود و مدتی بطول انجامید تا یاری شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرائینی اعتماد سلطان مغول را بخود جلب کرد. چون به هرات باز آمد، نخست در سال ۷۱۸ هـ / ۱۳۱۸ م. با حمله امیر یسوری نکوداری که به خراسان تاخت، مواجه گردید (۱).

در سال بعد به جنگ و جدال قطب‌الدین اسفزاری و مردم سیستان روبرو شد، که پور بهای اسفزاری در باب آن جنگ این اشعار را ساخته است :

«شاه‌دگر به پستی ستان سیستان      آخنکه جنگ لشکر ایرانیان مکن  
ریش و بروت بیش نیند اهل سیستان      ز نهار تکیه بر نمد و ریسمان مکن»

در سال ۷۲۰ هـ / ۱۳۲۰ م. یسوری کشته شد. و نکوداریان متفرق شدند. وی در رجب همان سال بقصد حج عزم سفر مکه کرد و پسر خود ملک شمس‌الدین محمد رانایب‌السلطنه هرات ساخت.

در سال ۷۲۹ هـ - ۱۳۲۹ م. غیاث‌الدین وفات یافت و چهار پسر بجای گذاشت، نخست شمس‌الدین که بجای او نشست و پس از او حافظ و معز‌الدین بنوبت سلطان شدند. پسر چهارمش باقر نامداشت.

سال جلوس شمس‌الدین مذکور را جمال‌الدین محمد بن حمام در ماده تاریخی عبری این چنین بنظم آورده است :-

اضاعت بشمس‌الدین کرث زمانا      و اجری فی بحر المرادات فلکه  
و من صعب التاريخ مبدأ ملکه      یوافق قول الناس: «خَلَدَ ملکه»



و جمله « خلد ملکه » بحساب جمل ۷۲۹ میشود . لیکن متأسفانه این حسن تفأل صورت وقوع نیافت ، و در همان سال دو ماه بعد از جلوس ، برادرش حافظ جانشین او شد ، که دو سال سلطنتی آشفته و مختصر داشت و عاقبت برادر سومش **ابوالحسن ملک معزالدین** پادشاه گردید .

جلوس **معزالدین** در سال ۷۳۲ هـ . / ۱۳۳۱ م با سه واقعه بزرگ تاریخی مقارن است - نخست مرگ سلطان **جلوس معزالدین ابوسعید** که عملاً دوره سلطنت مغول در ایران خاتمه می‌دهد ، دوم تولد **تیمور** ، سوم قیام **سلسله سرداران** .

تاریخ این سلسله را باید نظر به پیوستگی که با سلسله کرت دارند هم در اینجا مطالعه کنیم . **استانلی لین پول** **ساله سرداران** Stanley Lane - Poole در کتاب خود موسوم

به: ملوک اسلام **Mohammadan Dynasties** تاریخ این جماعت را بخوبی خلاصه کرده است و میگوید که: آنان **سبزوار** و نواحی اطراف آنرا برای مدت نیم قرن در تحت سلطنت خود درآوردند و در این مدت دوازده تن از آن جماعت متوالیاً برمسند حکمرانی نشستند ، که از آن جمع نه نفر بشدید ترین صورتی هلاک شدند . باین سخن باید اضافه کرد که هیچیک از آنها بیس‌ازش‌سال یا هفت‌سال سلطنت نکرده و از معتقدان باحرارت **طریقه تشیع** بودند . درحالی که در جوار ایشان به **نیشابور** و **هرات** طریقه سنت و جماعت رواج داشت . معذلک **خواجه علی مؤید** آخرین سلطان این سلسله بعد از فتح **بستام** و **فرهاد جرد** ، **نیشابور** را فتح کرد و ضمیمه ملک خود ساخت؛

لیکن ملوک کورت آن شهر را در شعبان ۷۷۷ هـ / ۱۳۷۵ . مجدداً استرداد کردند .

نخستین شورشى که موجب پیدآ آمدن این سلسله شد، در شعبان ۷۳۷ هـ / مارس ۱۳۳۷ م اتفاق افتاد . و آن چنان بود که امیر عبدالرزاق یهقی (شاگرد شیخ حمین جووری که مریدان او عامل مهمی در قوای این خاندان کوچک بودند) بشوریدند و بیرق خلاف را بر افراشته گفتند: « جمعی از مفسدان استیلا یافته بخلاق ستم میکنند، اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان نمائیم والا سر خود را بردار خواهیم، که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم؛ بدین سبب ایشانرا سر بردار لقب شد<sup>(۱)</sup> .»

یکی از شعرا بزرگوار ایران - ابن یمنین - با سر برداران همراه بوده ولی بعد از جنگ زاوه<sup>(۲)</sup> که در آنجا شیخ حسین جووری کشته شده و قوای سر بردارها متفرق گشت، ابن یمنین بدست ملک معز الدین کورت گرفتار آمد این پادشاه از او بخوبی پذیرائی فرمود و با وی بحرمت رفتار کرد .

معز الدین بمدت چهل سال سلطنتی کرد که خالی از عظمت نبود. هر چند تاریخ حیات او به بعضی اعمال پرقساوت آلوده است، کارهایی که متأسفانه از خصائص آن عهد

(۱) عبارت مذکور از روایات الجنات فی تاریخ مدینه اهرات نقل شده است. ولی دلائل در دست است که لغت سر بردار بمعنی عام برای جماعتی از شهر نیشابور که با اسلحه قیام و شورش نمایند استعمال میشود . و این لغت باین معنی در غالب تواریخ قرن هشتم و نهم هجری بکار رفته است. (مثلاً - رجوع شود بظفر نامه شامی، بیروت ص ۳۶)

(۲) زاوه از شهر های قدیم ایران است که بعد ها بمناسبت مقبره هاوف مشهور قطب الدین حیدر در آنجا، بنام وی نامبردار گردیده و اکنون به «تربت حیدری» معروف است و در جنوب غربی شهر مشهد رضا واقع شده .

وزمان است، از او نیز ظاهر شده... مثلاً بعد از فتح بادغیس بطریقی که بعدها تیمور نیز معمول داشت، مقرر فرمود که: از سردشمنان خود دو منار بپا کردند. وی عاقبة الامر مریض شد و در سال ۷۷۱ هـ / ۱۳۶۹ م. وفات یافت و ماده تاریخ مرگ او را در این رباعی آورده اند:

« آنرا که جهان بر آرزو زور و زور شود      مانند حسین گرت در گور شود  
بر دال دعا چو بر زنی یک قطه      تاریخ وفات خسرو غور شود.»

وی را در هرات در جوار پادشاه غوری سلطان غیاث الدین محمد سام در جنب پدرش غیاث الدین محمد گرت دفن کردند<sup>(۱)</sup>.

بعد از معز الدین حسین، پسرش غیاث الدین پیر علی پادشاه شد، و در این زمان بود که سایه شوم تیمور لنگ بر فراز آغاز حمله تیمور کشور او فرو افتاد. هر چند بطرز معمول در آغاز کار نفوذ تیمور در آن سرزمین بوضع دوستانه بود، یعنی دختر برادر خود سونبچ قتلق آقا را به پسر غیاث الدین شاهزاده پیر محمد بزنی بداد (در حدود سال ۷۷۸ هـ / ۱۳۷۶ م). لیکن پنج سال بعد در بهار سال ۱۳۸۱ م. در ابتدای یورشهای ایران تیمور هرات را فتح کرد. و آن مملکت را بضمیمه اطراف آن در تحت امر پسر خود میرانشاه قرار داد. و غیاث الدین پیر علی و پسرش پیر محمد را با سارت به سمرقند فرستاده دو تن دیگر از همان طائفه موسوم به امیر غوری و ملک محمد را نیز گرفتار و در اندکان محبوس داشت

(۱) مولانا سعد الدین تفتازانی شرح مطول را که بر تلخیص-

المفتاح خطیب قزوینی نوشته در شهر هرات در زمان دولت سلطان معز الدین محمد گرت بیابان آورده و کتاب خود را بنام وی مصدر ساخته و در آنجا شهر هرات و سلطان معز الدین مذکور را مدح فرموده است.

واندکی بعد پس از شورش مختصری که در هرات روی داد. در سال ۱۳۸۹ م بهانه‌ای برای اعدام آنها بدست تیمور افتاده در سال بعد پس از انهدام سلاله سرداران آنها را طعمه شمشیر ساخت و بهلاک آنان دوره ملوک کرت پایان رسید.

### امیر تیمور

مملکت ایران در قرن هشتم در میان این چهار سلاله که تاریخ آن بطور اجمال در فوق ذکر شد غالباً تقسیم یافته بود، تا آنکه در ربع آخر همان قرن تیمور بر آن سرزمین تاخت و مانند سلف خود چنگیز خان - در ۱۵۰ سال قبل - وی نیز آن کشور را سراسر ویران ساخت.

### مقایسه تیمور با چنگیز

ما بین این دو فاتح کشورستان که هر دو از آسیای مرکزی برخاسته‌اند وجوه مشابهت بسیار است: - هر دو کار خود را بوسیله کسب اقتدار و نیرو و شکستن دشمنان و رقیبان در میان ایل و طایفه خویش آغاز کردند، و هر دو وقتی که دست بکار حمله بایران شدند از چهل سالگی گذشته بودند، و هر دو آنها مسؤول خونریزیهای بیشمار و مصائب بسیار هستند، ولی ازدو جهت این هر دو با هم اختلاف دارند. اول آنکه چنگیز خان بت پرست بود و در حالیکه تیمور لافلا ظاهر آباسلام معترف است. دیگر آنکه چنگیز خان باشاهنشاهی عظیم خوارزمشاهی در جدال و آویز بوده در حالتی که در زمان تیمور مملکت ایران چنانکه گفتیم بقطعات و امارتهای کوچک انقسام یافته بود که حدود آنها روشن نبود و دائماً بایکدیگر یادر داخله ملک خود

با افراد جاه طلب عائله خوش در زد و خورد، بودند .

این نکته که تیمور علی الظاهر مسلمان بود، مسلماً در ایران و سایر ممالک اسلامی که وی مسخر ساخت از شدت اعمال وحشیانه و درندگی او ، که دست کمی از چنگیز نداشت ، تا حدی می‌کاهد . زیرا وی لاقلاً نسبت با ما کن مقدسه و مزارات و هم‌چنین دربارهٔ صلحا و اهل علم احترامی رعایت میکرد . ما باید که نه از مدیحه سرایان تاریخ وی مانند شرف‌الدین علی یزدی صاحب *ظفرنامه* در اشتباه بیافتیم که در تحت حمایت فرزندان آن پادشاه جهانگیر و برای خوش آمد ایشان آن کتاب را نگاشته است ؛ و نه از طرف دیگر دشمنانها و ناسزاهائی را که مورخ دمشقی احمد بن عربشاه<sup>(۱)</sup> در کتاب خود «عجائب المقدور فی لوائب تیمور» باو نسبت داده قبول کنیم و او را چون وی «خائن» و «جانی» و «کلب عقور» و امثال آن بنامیم.

(۱) ابن مریشاه ، شهاب‌الدین احمد بن محمد بن ابراهیم الدمشقی الحنفی متولد بسال ۷۹۱ هـ . در دمشق و متوفی بسال ۸۵۴ هـ در قاهره از مشاهیر مورخان و نویسندگان زمان و صاحب تصانیف و آثار عدیده است .

در سال ۸۰۳ تیمور او را در عداد جمعی دیگر از دمشق کوچانیده باسارت به سمرقند برد؛ وی در آنجا بکسب علم مشغول گشت و السنغاری و تترکی و مغولی را بیاموخت. در ۸۱۱ بدمولستان رفته تا سرحد خطا مسافرت کرد و پس از آن بخوارزم رفت و از آنجا بشهر معروف (سرای) سفر نمود و تا ۸۱۴ در آنجا بزیست سپس از راه دریای سیاه با درنه رفته بخدمت سلطان محمد خان اول سلطان عثمانی در آمد و برای او چند کتاب تترکی ترجمه کرد که از آن جمله است : *جوامع الحکایات عوفی* و تفسیر ابواللیث سمرقندی و غیره و هم تصدی دیوان رسائل سلطان بمری و فارسی و تترکی باومفوض بود. در ۸۲۲ هـ. حج و در ۸۴۰ قاهره رفت و آخر همرا در آنجا بسر آورد از تألیفات او علاوه بر *عجائب المقدور* فی نوائب تیمور، کتابی است بنام *فاکة الخلفا و مفاکة الظرفا* که مانند کلیله و دمنه با مثال و حکایات و نوادر و صاحب آراسته است و نیز او را از مرزبان نامه ترجمه ایست از فارسی بمری که در مصر بسال ۱۲۷۸ بطبع رسید و حاجی خلیفه از تألیفات او ده کتاب را ذکر می کند.

لکن چاپلوسی شرف الدین کمتر از فحاشی ابن عرب شاه قابل اغماض نیست، زیرا با آنکه او نتوانسته است سراسر قتل عامها و کله منارهای امیر تیمور را ناکفته بگذارد، آنگه حیا و ملاحظه نداشته که او را از طرف خداوند مؤید و منصور هم میشمارد و میگوید: ذات مکارم آیاتش مظهر لطف نامتناهی الهی و مکنون ضمیر مستتیرش، محض خیر و نیکخواهی بود و آنچه بحسب ظاهر از آثار قهر و سیاست در مبادی حال از بعضی اتباع و اشیاع عالم اقطاعش صدور مییافت، چنانچه شرح پذیر خواهد گشت، جهت ضرورت جهانگیری و لوازم کشورگشائی بود.<sup>(۱)</sup>

برای نمونه از این گونه اعمال سبعاثه تیمور در اینجا میتوان چند فقره ذکر کرد، که از آنجمله است قتل عام مردم سیستان در ۷۸۵ هـ / ۱۳۸۳ م. که در آن واقعه دوهزار تن اسیر را در دیواری زندمزنه بیانداوند و نیز سر بریدن صد هزار تن اسیر هندیست در نزدیکی دهلی در سال ۸۰۱ هـ / دسامبر ۱۳۹۸ م، دیگر زنده بگور کردن چهار هزار نفر از منی در سال ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۰ م، و دیگر بر پا کردن بیست کله منار است در همان سال نزدیک حلب و دمشق، و هم چنین قتل عام هفتاد هزار نفر سکنه بیگناه اصفهان در سال ۷۸۹ هـ / نوامبر ۱۳۸۷ م. اینها اندکی از بسیار حوادث خونینی است که در آن بی اعتنائی او را بیجان ابناء نوع انسانی نشان میدهد.

قضاوتی که سر جان ملکم Sir John Malcolm (مورخ تاریخ ایران لندن ۱۸۱۵ م.) در باب تیمور کرده مورد قبول هردانش طلب روشن فکر است

(۱) ظفرنامه طبع کلکته ج ۱ - ص ۱۵

که فروغ جاه و جلال و ظواهر پهلوان پرستی چشم بصیرت او را کور نساخته باشد و کشورستانان جهان را مانند: اسکندر کبیر و چنگیز و تیمور و ناپائون بادیده راست بین بنگرد، و پی برد که آنها چگونه برای اشباع حس جاه طلبی خود اندک قیمتی برای شادان و بدبختیهای بشر قائل نمیشده اند.

سرجان ملکم در کتاب تاریخ نفیس خود موسوم به *History of Persia* میگوید<sup>(۱)</sup>: «با ششصد یا هفتصد هزار نفر لشکر که او را میپرستیدند اعتنائی بخيالات سایر طبقات مردم نداشت. مقصود او بلندی نام و فتح بلاد بود و بجهت تحصیل اسباب این دو مطلب، پروانداشت که ملکی با خاک یکسان شود، یا خلقی باتیغ بیجان گردند. تیمور چنین وانمود میکرد که بشریعت مقید است و در اجرای لوازم مذهب اهتمام داشت و علما را احترام میکرد. و ایشان نیز در برابر انعام وی باو میگفتند: خدای تعالی ملک سلاطین دیگر را باو داده است، و از گفتن خود او این عبارت را در همه جا معلوم میشود که با خود معتقد بوده است یا میدانسته است که اینگونه صحبتها در خاطرها بی اثر نخواهد بود.»

باز میگوید: «بعد از تمهید مقدمات مسطوره شاید بتوان گفت که: تیمور اگر چه از بزرگترین ابطال و جنگجویان است، لکن از بدترین سلاطین است. در قابلیت و شجاعت و جوانمردی او حرفی نیست. لکن جبار و متکبر و ظالم بود. حیات و عاقبت جمیع افراد بشر را در مقابل ترقی و استیفای خواهش خود بهر گاهی نمی سنجید. چنانکه از ولایاتی که ویران و نفوسی که ضایع ساخت معلوم میشود. دستگاه حکومت او اگر چه فسحتی بی اندازه یافت، ولی بشیادش بر آب بلکه بر باد بود. تا خود ناهمی داشت

(۱) تاریخ سرجان ملکم ترجمه فسیحی که مرحوم میرزای حیرت از متن انگلیسی نموده است، طبع بمبالی ص ۲۳۷.

سلطنتش قوامی داشت، و بعضی آنکه رشته حیاتش کسبخت. بنیاد مملکتش از هم فرو ریخت. اگرچه بعضی از اولادش بر برخی از اطراف مملکت او سلطنتی کردند، لکن فقط در هندوستان سلطنت ایشان مانند بقایای عمارت از هم فرو ریخته به پشتیبانی دولت انگریز بر تخت دهلی نشسته و نامی از پادشاهی بر خود بسته دارد و محل عبرت اصحاب خبرت است،<sup>(۱)</sup>

علاوه بر دو تاریخی که قبلاً ذکر شد، یعنی تاریخ فارسی ظفر نامه  
تألیف شرف الدین علی یزدی و تاریخ عربی  
تاریخ تیمور تألیف عجائب المقدور تألیف ابن عرب شاه، تاریخ  
نظام شاهی دیگری نیز از معاصران تیمور در دست است که

آن نیز موسوم به ظفر نامه میباشد و زبان فارسی با هر تیمور در سال ۸۰۴هـ / ۱۴۰۱م. بدست نظام شاهی شروع شده، و وقایع تا یکسال قبل از مرگ او را یعنی تا سال ۸۰۶هـ / ۱۴۰۳م. برشته تحریر در آورده است.<sup>(۲)</sup> مؤلف یعنی نظام شاهی در بغداد میزیسته، وقتی تیمور در سال ۷۹۵هـ / ۱۳۹۳م. آن شهر را تسخیر کرده وی نخستین شخصی بوده است که از آن شهر برای

(۱) تاریخ سرچان ملکم در سال ۱۸۱۵ بطبع رسیده است. در این تاریخ هنوز شورش هند بوقوع نرسیده بود که در آن حادثه بهادر شاه دوم (۱۸۵۷ م) آخرین ساله تیموری در هندوستان موسوم به: «منول کبیر Great Mongol» منقرض گردید. ترجمه میرزای حیرت از این تاریخ در بیسی سال ۱۳۲۳هـ. بطبع رسیده. و ترجمه فوق اگرچه از اصل انگلیسی مختصر انحرافی دارد، عیناً نقل شد.

(۲) ظفر نامه نظام شاهی در موقع تألیف کتاب برارون بطبع نرسیده بود. و اطلاعات آن مرحوم مأخوذ از نسخه خطی موزه بریتانیا نمره 23 . 980 Add میباشد، بعداً در سال ۱۹۲۷ م. جلد اول آن کتاب که مشتمل بر متن ظفر نامه است، بوسی و اهتمام فلیکس تاور Flix Tauer مشرق چک با اصلاحات و اضافاتی که در کتاب بدهق التواریخ بایسنقری از مصنفات عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید المدعوبه بحافظه ابرو یافت میشود، از طرف مؤسسه شرقی چک واسلواکی در پراگ در مطبعه امریکالی بیروت و بصرامه مؤسسات اشکودا بطبع رسیده است. جلد دوم آن که مشتمل بر حواشی و توضیحاتی است، بشظر راقم این سطور رسیده.



تهنیت بنزد **تیمور** رفته و تیمور بوی گفته است: «خدا بر تو رحمت کند که اول کسی که از این شهر پیش من برون آمد تو بودی»<sup>(۱)</sup>. این تاریخ که خلاصه تر و از حیث حشو و زوائد پیراسته تر از کتاب **شرف الدین** است، ظاهراً اساس و بایه تاریخ **دومی** میباشد<sup>(۲)</sup>.

اکنون سزاوار است که به کتابی موسوم به: «**تروکات و ملفوظات تیمور**،

(۱) ظفرنامه طبع بیروت ص ۱۲۹.

(۲) **نظام شامی** در کتاب خود درسه جا از مشاهدات خویش نقل کرده است. نخست در سبب تألیف کتاب در سال ۸۰۴ که بملاقات تیمور نائل شده و او را برنگاشتن تاریخ امر کرده است. (ص ۱۱ طبع بیروت). دوم - در بغداد در ذیل وقایع شوال ۷۹۵ (ص ۱۳۹ طبع بیروت). سوم - در ذیل فتح شهر حلب در سال ۸۰۳ (ص ۲۲۷ طبع بیروت). در سال ۸۱۴ در زمان سلطنت شاهرخ بحکم او حافظ ابرو ذیلی بر ظفرنامه مذکور نوشته و تاریخ آخرین سال حیات او **پیر تیمور** را نیز بقلم آورده است که بدستان وفات وی خاتمه مییابد و این ذیل در مجموعه **حافظ ابرو** موجود است، و نیز در زبدة التواریخ بایسنقری تألیف همان نویسنده همین آن آمده است و چنانکه گفتیم، **فلیکس** **تاو** و مستشرق چک آن ذیل را بطور جداگانه از روی نسخه خطی کتابخانه اسلامبول در سال ۱۹۳۴ م طبع رسانیده است و ابتدا میشود باین مقدمه:

«اما بعد این ذیلی است بر کتاب ظفرنامه شامی صاحبقرانی جهانگشالی اناراهه برهانه که مولانای اعظم اقتخارالائمه فیالمالم سبحانه الزمان وحیدالافران مولانا نظام الحق والدین الشامی پورالله قبره نبشته است. و این کتاب تا اوائل رمضان سنه ۸۰۶ هجری در زمان مائه زیادت نبود که بموجب اشارت حضرت سلطنت شعاری **شاهرخی** خلدالله تعالی فی بیسط الارض سلطنته، کمترین بندگان **عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید المدعو بحافظ ابرو** در قلم آورد. « در نسخه دیگر ذیل ظفرنامه حافظ ابرو نام او را بعد از القاب **بهار**، **نظام الحق والدین الشنبی**، المعروف بشامی ذکر کرده است. **Rieu** در مقدمه فهرست کتابهای فارسی، از نظام الدین آن مقدار اطلاعات که ممکن بوده جمع آوری کرده و اضافه نموده است که در سال ۸۰۶ هجری در هنگامیکه اردوی امیر تیمور در اردبیل بوده است، بمناسبت عید فطر خطبه نماز عید را نظام الدین در حضور او قرائت کرده و بعد از آنکه تیمور بسمرفند روی مراجعت نهاد، اجازه داد که نظام الدین بوطن خود که ظاهراً **بمیرین** بوده است، باز گردد و نامه ای در توصیه وی به **میرزا عمر** فرزند **میرالشاه** حکمران آذربایجان بنگاشت. **شرف الدین** علی یزدی ظفرنامه خود را از او تقلید فرموده و حتی در غالب موارد همین عبارات وی را بدون اشاره باصل نقل کرده است.

یعنی یادداشتها و کلمات او اشاره رود. این کتاب اگرچه از فارسی بانگلیسی ترجمه شده و بسیار معروف است، و نویسندگان اروپائی از آن فراوان نقل کرده‌اند، لیکن اکنون همه کس و هن خود آن کتاب را مجعول

**تزوکات و ملفوظات  
تیمور**

میدانیم<sup>(۱)</sup>. نسخه فارسی آن کتاب نخست در قرن هفدهم مسیحی در زمان سلطنت شاه جهان (۱۶۲۸ - ۱۶۵۹ م) در هندوستان بظهور رسیده و شخصی موسوم به: ابوطالب الحسینی، مدعی بود که آنرا از اصل ترکی در کتابخانه شخصی موسوم به جعفر پاشا، حاکم یمن یافته است و ترجمه ساخته.

بر وجود چنین نسخه‌ای باصل ترکی هیچ سند و شاهی وجود نیست، جز همان اظهار ابوطالب حسینی، و چنین بر می‌آید که وی خود آن کتاب فارسی را بتقلید روزنامه و شرح احوال صحیح الاصل میرزا باهر و بکومک کتاب ظفر نامه و سایر تواریخ عهد تیمور جعل کرده باشد. اول دفعه در سال ۱۷۷۹ م. نسخه خطی این کتاب را شخصی انگلیسی موسوم به ماژور داوی Major Davy بانگلستان آورد. و بعد از مرگ او در ۱۷۸۴ م. این نسخه بتصرف پسرش درآمد. وی در سال ۱۷۷۹ م. شرحی در تمجید این کتاب و در دفاع از صحت آن به دکتر وایت Dr. White استاد عربی در جامعه اکسفورد نگاشته است<sup>(۲)</sup>، و این هردو تن در سال ۱۷۸۳ م. / ۱۱۹۸ هـ.

(۱) رجوع شود بفرست فارسی تألیف ریو Rieu صفحه ۱۷۷ - ۱۸۰ که دلایل

جمل و عدم اسات آن کتاب را ذکر کرده است. مجعول - apocryphal

(۲) رجوع شود صفحه ۹ - ۱۳ ترجمه انگلیسی ملفوظات بقلم ماژور چارلز -

بامعاضدت وهمکاری یکدیگر اصل وترجمه تزوگات را بطبع رسانیدند. در سال ۱۷۸۷ پرفسور لانگلز Langlés آن کتابرا بفرانسه ترجمه و این نام طولی و عرضی را بر آن نهاد :

« Instituts Politiques et Militaires de Tamerlan ,  
 proprement appellé Timour , écrit Par lui - même en Mon -  
 gol , et Traduits en Français sur la version Persane d'  
 Abou Taleh - Al-Hosseini , avec la vie de ce conquérant ,  
 d'après les meilleurs Auteurs Orientaux , des notes , et  
 des Tables Historiques Géographiques etc . »

در سال ۱۸۳۰ مائور چارلز استوارت Major Charles Stewart ترجمه انگلیسی از کتاب ملفوظات یا تزوگات تیمور را بطبع رسانید. تاریخ تیمور نه تنها از لحاظ آنکه وی یکی از بزرگترین جهانگشایان روی زمین بوده بلکه از آن سبب که وی بانی سلاله معروف سلاطین مغولی هندوستان میباشد، توجه بسیاری از مورخان آسیائی و اروپائی و بالخصوص انگلیسی را بخود جلب کرده وموضوع تألیف کتابهای بسیار گردیده است. در این کتاب که قسمت سیاسی بالضرورة تابع تاریخ ادبی میباشد، همدینقدر کافی است که در اینجا بذکر خلاصه ای ازدوره زندگانی او بطور اختصار - مطابق آنچه صاحب ظفر نامه و ابن عربشاه نوشته اند، مخصوصاً آن قسمت که مربوط به ایران است اکتفا شود.

تیمور که بترکی بمعنی (آهن) است، نام امیر است که در شهر کش در ماوراءالنهر بتاريخ ۲۸ شعبان ۷۳۶ هـ / ۱۱ آوریل ۱۳۳۶ م. زائیده

ولادت تیمور  
 شد. بطوریکه در باره همه مردان بزرگ که  
 بعد‌ها معروف و نام‌آور می‌شوند معمول است، مدیحه  
 سرایان وی کوشش کرده‌اند که از یکطرف نسب او را به قراچارلویان  
 منتهی ساخته و تراش‌بخاندان شاهی مغولی چنگیزخانی متصل سازند. و از  
 طرف دیگر میلاد او را باعلائم و آثار آتیه وی توأم نمایند. ولی ابن عرب‌شاه  
 از سوی دیگر فقط بذکر نام پدرش تراغای و جدش ابغای اکتفا کرده  
 می‌گوید: او و پدرش چوپان و از جماعت اوباشان، ازدانش‌ور دین محروم بوده‌اند.  
 و مینویسد:

«وكان هو وابوه من الفدادين ومن طائفة اوباش لا عقل لهم ولا دين،  
 وقيل كان من الحشم الرجاله والابواش البطاله».

و علت آنکه او را «لنگ» گفته‌اند، بزعم وی آنست که در هنگام  
 کوشش دزدی زخمی بی‌پای وی رسید<sup>(۱)</sup>. ذکر تفصیل حوادث اولیه عمر  
 وی و گام‌هایی که در راه ترقی برداشته و در میان مردم خود بمرتبه سروری  
 رسیده در اینجا ضرورت ندارد. همینقدر کافست بگوئیم که وی در ۲۴ سالگی  
 یعنی در سال ۷۶۱ هـ / ۱۳۶۰ م. سرشناس گردید. ده سال بعد در واقعه  
 رقیب خود امیر حمین را در شعبان ۷۷۱ هـ / مارس ۱۳۷۰ م. مغلوب و مقتول

(۱) اشاره به لنگی و ضعف نیمه بدن تیمور هم در عصر و زمان او جلب توجه  
 می‌کرده، ابن عرب‌شاه قطعه‌ای ذکر کرده که آنرا بعضی به خواجه حافظ شیرازی  
 نسبت می‌دهند:

«نیم تنی ملک سلیمان گرفت . کرد مضر هه روی زمین  
 پای نه و روی زمین زیر پای دست نه و ملک بزرگ نگی  
 اینهمه او میکند او میدهد کیست بگوید که چنان یا چنین؟!»

ساخت، بلقب صاحبقران ملقب شد. و شش یا هفت سال بعد از آن را پیوسته به تحکیم موقع خود در ماوراءالنهر مشغول بود.

اولین حمله او به ایران در بهار سال ۱۳۸۱ م. در وقتی بود که چهل و پنجسال از عمر وی میگذشت. در این حمله که در مدت یکسال انجام یافت، روی همت او بسوی خراسان بود. در اند خود بدیدار درویشی که کم و بیش از خرد بیگانه بود و با باسنگو نامداشت رفت، و آن شخص که حال جذبه و جنونی داشت، گوشت پاره‌ای بسوی او افکند، و او ازین معنی فالی نیک بر گرفت و آنرا رمز فتح و گامیابی دانست. در این جنگ سرخس را تسخیر کرد و بعد از زیارت ردى قدسی مآب موسوم به زین الدین ابوبکر تایبادی<sup>(۱)</sup> قلعه فوشنج را ویران ساخت. و پس از آن به فتح هرات و اسارت غیاث الدین پیر علی ملک گرت موفق گردید. و در پی آن نوبت به طوس و اسفراین رسید و آن قصبات را با خاک یکسان ساخته مردم آنرا بقتل آورد، از آن پس قلعه کلات را با گرفت و چون زهستان رسیده بود به سمرقند و بخارا مراجعت کرد.

(۱) خواجه زین الدین ابوبکر تایبادی از اجله مشایخ سونیة آخر قرن هشتم است. داستان مقارنات او با تیمور در هنگام حمله وی بهرات زینت تواریخ و سیر، همچنین نصیحتی که به «خواجه شمس الدین حافظ شیرازی» فرموده در شرح حال او آمده؛ قبر شریف وی هم اکنون در نزدیکی یوسف آباد «تایباد» موجود و ایوان رفیعی که بامر شاهرخ در آنجا ساخته اند، از آثار ظریفه معماری آن صراست، (برای شرح حاش رجوع شود به صفحات الایس جامی).

در بهار سال بعد یعنی ۱۳۸۲ م. وی یورش  
**حملة دوم بایران**  
 خود را به ایران از نو آغاز کرد. هنگامیکه در  
 در سال ۱۳۸۳ م. کلات اردو زده بود، پسرش میرانشاه از سرخس  
 و ملک غیاث‌الدین کمرت که منقاد شده بود ازهرات نزد وی آمدند، وی  
 چون مواضع خود را در آن حدود مستحکم ساخت، بطرف ترمشیز پیش رانده  
 قلعه آنرا بگشود و قلعگیان تسلیم شدند. در آنجا سفرائی چند از نزد  
 شاه شجاع از شیراز نزد وی آمدند، تیمور دخترکی از خانواده وی برای  
 نوه خود پیرمحمد خواستگاری کرد. بعد از آنکه امیر ولی حکمران  
 مازندران امر وی را مطیع گردید، تیمور برای گذرانیدن زمستان به پایتخت  
 خود سمرقند بازگشت و در آنجا بواسطه وفات دلشاد آغا زوجه و قتلغ  
 ترکان آغا خواهر خود مدتی بجزاداری و سوگواری نشست.

در پائیز سال ۱۳۸۳ م. بعد از آنکه لشکری  
**حملة سوم بایران**  
 علیه مغولهای بت پرست گسیل داشت که با  
 قمرالدین رئیس و خان آن طایفه نبرد کند.

تیمور خود بعزم حمله به مازندران و سیستان بجنوب تاخت. در اواخر  
 اکتبر به سبزوار حمله برد و قلعه را تهبزده منهدم ساخت، دو هزار نفر از  
 مردم آنجا را اسیر کرد و چنانکه ظفرنامه میگوید: «آنها را اسیر کرده و  
 زنده بر بالای یکدیگر نهادند و بگل و خشت استوار کرده منارها برآوردند  
 تا عالمیان از سطوت قهر آگاهی یافته خود را بوسوسه دیوغرور درچاه ویل  
 و بشور نیاندازند»<sup>(۱)</sup>.

(۱) ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی جلد اول ص ۳۶۰.

تیمور بعد از تسخیر فراه در سیستان به زره حمله نمود و در آنجا پنج هزار تن در مقام مدافعه بر آمدند و بیشتر از آنان کشته شدند. و از سرهای آنها کله منارها فراراشتمند. در ماه دسامبر سراسر سیستان در برابر هجوم اوزبای درآمد و بقول صاحب ظفر نامه: «هر چه در آن دیار بود از خرف تا گوهر شاهوار و از نفایس اجناس تا میخ در و دیوار بیاد تاراج رفت و برق غارت بر بیش و کم آن ولایت تافته خشک و تر درهم سوخت. (۱)» آنگاه چند قلعه دیگر را فرو کوفته و از کله دشمنان خود چند مناره دیگر بر افراشته به قند هار تاخت و کوتوال قلعه آنرا ابدار آویخت. سپس به سمرقند باز گشت و در آنجا سه ماهی با ستراحت پرداخت.

شرح جزئیات جنگهای سالیانه تیمور در مدت بیست سال بقیه عمر او خارج از حوصله این کتاب است. لیکن بطور اختصار اشارتی میتوان کرد که در سال ۵۷۸۶/ ۱۳۸۴ م. تیمور به مازندران و آذربایجان حمله برد. زمستان را در ری بسر آورد و پس از آنکه تمام ولایات سواحل بحر خزر و شمال ایران را مسخر ساخت، تا سلطانیه پیش رفت؛ برای زمستان به تختگاه خود سمرقند باز گردید.

در سال ۵۷۸۸/ ۱۳۸۶ م. تیمور که از اوضاع آشفته و پریشان ممالک ایران آگاه شده بود، عزیمت مصمم کرد که سراسر آن کشور را بحیطه تسخیر درآورد (۲). بنا بر این، مقدمات حمله بر خاک ایران را برای مدت سه سال

(۱) همان کتاب جلد اول ص ۳۶۸

(۲) بنده مترجم در مدت چهار سال ۲۳- ۱۳۱۹ ش. که در دانشکده ادبیات طهران به تدریس تاریخ ادبیات ایران در قرن نهم مشغول بودم، بر نیج فراوان و تحقیق بسیار در تاریخ تیمور و طلل حلات و وقوحات او در ایران مطالعات کرده و یادداشتهای نادرو نکات دقیق و اطلاعات عمیق گرد کرده ام، که در مجموعه (سند صبح) خود جمع ساخته، لیکن هنوز بطبع آن موفق نیافته ام.

فراهم ساخت و بان کشور تاخت. نخست بجنک ملك عزالدین پادشاه لرستان درآمد، بر و جرد و خرّم آباد را ویران کرد. و بسیاری از مخلصان خود را زنده از قلل جبال فرو افکند. سپس بسوی تبریز روانه شد و در آنجا سلطان احمد جلایر لشکری گرد آورده عزم بیکارداشت؛ لیکن همینکه وی نزدیک شد، جلایر گریز بهنگام را فیروزی دانسته بجانب نخجوان گریخت. و بعد از مصافی سخت همینقدر توانست که راه فرار پیش گرفته جان سلامت برد. تیمور تابستان را در تبریز گذرانیده نخبه‌ای از ماهرترین صنعتگران و هنرمندان آن شهر را به سمرقند کوچ داد. در پائیز همان سال از رود ارس عبور کرده به نخجوان تاخت، پس از فتح قلعه محکم قارص بوریانی فرجستان کمر بست؛ پس از تسخیر تفلیس روزی چند بشکاری کلان مشغول شد که بقول صاحب ظفر نامه: «از بس نخجیر که افکنده شد، سپاه از حمل آن عاجز آمده بسیار از آن بگذاشتند»<sup>(۱)</sup>، آنگاه برای گذرانیدن زمستان به قشلاق قرا باغ رفته در آنجا بسر آورد.

در بهار سال ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م. تیمور فتوحات خود را در آسیای صغیر از نو آغاز کرد و بعد از فتح شهرهای بایزید، ارزروم، ارزجان، موش، اخلاط، وان، دوشهر سلماس و ارومیه نیز تسلیم شدند. چون فصل پائیز در رسید وزین العابدین مظفری فرزند شاه شجاع سلطان فارس از حضور بدربار وی امتناع ورزید، تیمور بقصد یورش فارس به جنبش آمد.

درین راه به اصفهان ورود کرد. و بعلنی هنگفت بعنوان مال امانی از مردم آن شهر مطالبه فرمود. این سبب شد که آن مردم شوریده بعضی از محصلین تیموری را بکشتند.



از این رهگذر آتش غضب آنمرد سفاک بی‌باک بجوش آمده انتقامی هولناک از اهل اصفهان بگرفت و حکم بقتل عام داد. گویند: در آن واقعه هفتاد هزار تن کشته شدند، سرهای آنها را بشمار آورده از آن مناره‌ها برپا کردند<sup>(۱)</sup>. این بلیهٔ بزرگ در دوشنبهٔ ۱۸ نوامبر ۱۳۸۷ م. اتفاق افتاد.

پس از آن تیمور بسوی شیراز پیش راند و در  
**نخستین ورود تیمور**  
**بشیراز**  
 ماه بعد یعنی دسامبر ۷۹۰ هـ / ۱۳۸۷ م. آن  
 شهر شهیر تسلیم او شد. و در این هنگام است  
 که گویا ملاقات آن جهانگشای بزرگ با شاعر شیراز **خواجه حافظ** اتفاق  
 افتاده باشد. دولتشاه که این قصه را نقل میکند، با همان عدم دقت که  
 در ذکر تواریخ محمود اوست، این ملاقات را بسال ۷۹۵ هـ / ۱۳۹۲ م.  
 نسبت داده و حال آنکه در آنوقت چهار سال از تاریخ وفات حافظ می‌گذشته  
 است<sup>(۲)</sup>.

این حکایت که شاید تماماً مجعول باشد<sup>(۳)</sup>، در تذکرهٔ دولتشاه باین

(۱) ظفرنامهٔ یزدی جلد اول ص ۴۳۴.

(۲) رجوع شود به تذکرهٔ دولتشاه طبع لیدن ص ۳۰.

(۳) مرحوم براون در صحت این حکایت تردید کرده است، ولی ظاهراً این مطابق واقع است. زیرا علی بن حمین الکاشفی در کتاب **لطائف الطوائف** که بسال ۹۳۹ هـ یعنی نزدیک بیست و پنجاه سال بعد از وفات حافظ تألیف نموده همان حکایت را با دقتی بیشتر ثبت کرده است و می‌گوید: «چون امیر تیمور ولایت فارس را مسخر کرد و بشیر از آمد و شاه منصور را بکشت. خواجه حافظ شیرازی را طلبید و او هم‌وشه منزوی بود، بقدر و فاقه می‌کنز انید. **سید زین العابدین جناب‌دی** که نزد امیر تیمور فریبی تمام داشت و مرید خواجه حافظ بود، او را بملازمت امیر تیمور آورد ... الخ». (طبع طهران، ص ۲۶۳)

سید زین العابدین کتابدی از وزراء تیمور است که نام او در مجمل فصیحی خوانی مکرر ذکر شده، از جمله در ضمن وقایع سال ۸۲۸ هـ. و همچنین در ضمن وقایع ۸۲۹ هـ. ذکر می‌شود و از سبب و منزلت او وزارت شاه رخ آمده است.

قراز نقل شده است: «حکایت کنند که در وقتی که سلطان صاحبقران امیر تیمور گورگان . . . . . فارس را مسخر ساخت در سنه خمس و تسعین و سبعمایه و شاه منصور را بقتل رسانید، خواجه حافظ در حیات بود، کس فرستاد و او را طلب کرد. چون حاضر شد، گفت: من بضر بشمیر آبدار اکثر ربع مسکون را مسخر ساختم و هزاران جای ولایت را ویران کردم، تا سمرقند و بخارا را که وطن مألوف و تختگاه من است، آبادان سازم. تو مردک بیک خال هندوی ترک شیرازی سمرقند و بخارای ما را میفروشی در این بیت که گفته‌ای . . . اگر آن ترک شیرازی . . . خواجه حافظ زمین خدمت را بوسه داد و گفت: «ای سلطان عالم از آن نوع بخشندگی است که بدین روز افتادم! صاحبقران را این لطیفه خوش آمد. و پسند فرمود و با او عتابی نکرد، بلکه عنایت و نوازش فرمود.»

بروایت دیگر هم این حکایت را نقل کرده‌اند که من خود در ایرانشینمولی در کتابی ندیده‌ام. و آن چنان است که خواجه حافظ در جواب امیر تیمور گفت: سخن مرا تحریف کرده‌اند و آنچه من گفته‌ام چنین است:

«بخال هندویش بخشم دامن قند و سه خرما را»<sup>(۱)</sup>!

در کتب تذکره و تاریخ معاصر تیمور مانند ظفرنامه شرف‌الدین - علی یزدی و غیره از حکایت تلافی شاعر با امیر اشاره و ذکر نشده است. و در هیچ جای دیگر دلیل و قرینه‌ای در اثبات وقوع آن بدست من نیامد.

(۱) این روایت که مرحوم براون نقل کرده است، بسیار عامیانه می‌باشد، می‌تواند بود که شخصی از روی مزاح برای براون آنرا در هم بافته. بنده مترجم در شیراز همچوقت چنین حکایتی نشنیدم.

باری در آغاز حمله تیمور به فارس، سلطان زین العابدین شاهزاده بدبخت مظفری گریخته به ابن عم خود، شاه منصور، حکمران شوستر پناه برد. وی از حقوق قرابت و شرایط مهمان نوازی چشم پوشیده او را دستگیر کرد و بمنزندان افکند. سایر شاهزادگان و امراء خاندان مظفری هم چنین از ابگان لرستان و دیگر امراء کوچک ایران غالباً در شیراز بخدمت تیمور رسیده و باو تسلیم شدند. اما در همین ایام که روزگار بکام او بود، اخباری ناگوار به جمع آن فاتح بزرگ رسیده و قاصدی از سمرقند به شیراز آمد که آن مسافت طولانی را در هفده روز طی کرده بود، او را آگاه ساخت که توقتمش خیره سر باز از نوسر، طغیان برداشته و حضور تیمور در دارالملك برای دفاع از ممالک محروسه ضرورت دارد. بنا بر این در فوریه ۱۳۸۸ م. وی عاجلاً راه سمرقند را در پیش گرفت و جزو غنائمی که همراه خود به دارالملك خویش برد، عالم معروف میر سید شریف جرجانی بود. و شاهزادگان مظفری شاه یحیی و سلطان محمود و سلطان احمد و سلطان ابواسحاق را بترتیب به حکمرانی شیراز، اصفهان، کرمان و سیرجان بکماشت. مدت چهار سال ونیم از این وقایع بگذشت، و تیمور در این مدت مشغول جنگ و کشمکش با توقتمش خان و مغولان و امارت های خوارزم و خیوه و بادبگر مردمان شمالی بود. مردم ایران که اندک زمانی از مطامع و آمال او در امان بودند، نفسی بر احوت میکشیدند. تنها واقعه ای که در ایران اتفاق افتاد، آن بود که در تابستان سال ۱۳۸۹ م. در خراسان شورشی بظهور رسید (که ظاهراً در اثر شایعه شکست لشکر تیمور بدست توقتمش بوده است). این شورش را میرانشاه پسر تیمور با همان سبک و روش خونین و وحشیانه خاموش ساخت و مخصوصاً

در شهر طوس چندین هزار تن را بقتل رسانیدند و از سر آنها منارها و هرما  
برپا کردند .

در روز آخر ژوئیه ۱۳۹۲ م . تیمور بعد از آنکه توفقی که در اثر بیماری  
شدید برای او روی داد، باز از حیچون عبور کرد ، بقصد آنکه دفعه دیگر  
بممالک جنوبی بتازد ، این حمله را که در تاریخ بنام یورش پنجساله ثبت  
کرده اند<sup>(۱)</sup>، و آن شامل فتح ممالک ساحلی بحر خزر ، و فارس (که  
در آنجا خانواده مظفری را بکلی منقرض ساخت و شاهزادگان آنان را یکباره  
بقتل رسانید) ، ارمنستان ، گرجستان ، عراق عرب و جنوب روسیه بود .  
در گرگان و مازندران و برابا سادات مرعشی مازندران اتفاق ملاقات  
روی داد . این سادات را که در آن ناحیه امارت داشتند، بگناه آنکه مذهبی  
برخلاف سنت عامه و متهم به پیروی اباحه و اشتراک دارند، بقتل رسانید.

شرف الدین علی از عقاید آنان شرحی و تفصیلی نداده و سخن او در این باب  
روشن نیست<sup>(۲)</sup>، لیکن ظاهراً چنین برمی آید که این سادات منسوب بوده اند  
بطایفه حروفیه که مؤسس آن فضل الله استرآبادی در زمان تیمور ظهور  
کرد و تعالیم خود را انتشار داد . و ما در باب او بعداً سخن خواهیم گفت<sup>(۳)</sup> .  
در او اواخر دسامبر ۱۳۹۲ م . تیمور بعد از آنکه عیال و اطفال خود را  
دیدار کرد، بسوی جنوب ایران علم برافراشت . و از ولایات دامغان و سمنان  
و ری و قزوین و سلطانیه و کردستان و بروجرد<sup>(۴)</sup> در ماه فوریه ۱۳۹۳ م .

(۱) ظفرنامه شرف الدین علی جلد اول ص ۵۶۱ .

(۲) ظفرنامه شرف الدین علی ص ۵۷۶ .

(۳) اتساب این سادات بحررفیه محل نرید است .

(۴) ظفرنامه شرف الدین علی جلد اول ص ۵۸۷ .

عبور کرده جمعی کثیر از الوار را در بین راه بهلاک رسانیده و به دزفول رسید ماه مارس ۱۳۹۳ م. در روز بعد به شوشتر وارد شد و از آنجا عزیمت شیراز کرد. در بین راه خود قلعه و دژ محکم قلعه سفید را<sup>(۱)</sup> فتح کرد. سلطان زین العابدین مکفوف البصر را که در آنجا محبوس بود، مطلق العنان ساخت و بر او حرمت بسیار نهاده و وعده داد که انتقام او را از ابن عموی شاه منصور خواهد گرفت، انجام این وعده دربر نیامد که بحصول پیوست.

زیر آنچنانکه حکایت کردیم، شاه منصور در رزمی که چندی بعد با تیمور نمود قتل رسید. و بعد از آن در ۲۲ مه ۱۳۹۳ م. با مر تیمور سراسر رجال خانواده مظفری را از دم تیغ گذرانیدند. پس آنگاه چنانکه شرف الدین علی در ظفر نامه گفته است: «تمام هنروران از محترفه و پیشه‌وران ممالک فارس و عراق را خانه کوچ به سمرقند نقل فرمود»<sup>(۲)</sup>.

در هم‌اوت همان سال که تیمور بسوی بغداد میشتافت، رسولی از طرف سلطان احمد جلایر در رسید که شیخ نور الدین عبدالرحمن اسفرائنی<sup>(۳)</sup>

(۱) قلعه سفید یا دژ سفید در بلوک ممسنی فارس در چند کیلومتری مشرق فریه فهلیان واقع شده رجوع شود بفارستامه ناصری جلد اول ص ۶۶ و جلد دوم ص ۳۲۱ طبع تبران.

(۲) ظفر نامه جلد اول ص ۶۱۹.

(۳) این شخص، یعنی نور الدین عبدالرحمن، حامل پیام سلطان احمد جلایر را باید باشیخ نور الدین عبدالرحمن اسفرائنی کسرفی پیر رکن الدین علاء الدوله مسلمان و شاگرد شیخ احمد جوزفانی اشتباه نمود. سفیر سلطان احمد نزد تیمور همان نور الدین عبدالرحمن ابن افضل الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد اسفرائنی است که قبیله و عارف حنفی متولد سال ۷۲۲ و متوفی بسال ۷۹۷ هجری بوده است. و رسالت خود را در نزد تیمور در شوال ۷۹۵ ه. در محل آق بلاغ انجام داده.

شرف الدین علی یزدی صاحب ظفر نامه که معاصر همین نور الدین عبدالرحمن (دوم)

بقیه حاشیه در صفحه بعد

نام داشت ، وی حامل معاذیرسلطان به نزد امیر بود که او خود بنفسه نتوانسته است بحضور امیر بیاید . تیمور این معاذیر را نپذیرفته لیکن شیخ راحمت بسیار نهاد ، زیرا چنانکه صاحب ظفرنامه گفته است (ص ۶۲۹) وی عادتاً بمردمان عالم و اهل صلاح و تقوی و حرمت و ادب رفتار میفرمود . اندکی بعد از آن امیر تیمور به بغداد وارد شده قصر سلطان جلایر را تصرف کرد . سلطان احمد از ایر اوراه گریز پیش گرفت و امیر تیمور چند تن از امراء را به تعاقب او فرستاد ، آنان در نزدیکی کربلا بوی رسیده بعضی از زنان و فرزندان او را اسیر کرده با غنائم بسیار باز آوردند . ولی سلطان احمد

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

بوده درباره ملاقات این شیخ باتیمور چنین می نویسد :

و دریک شنبه غره همایون فال شوال بعد از ادای فطرو دیگر صدقات از انواع احسان و افضال ، باقامت نماز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمن - اسفراینی علیه الرحمة و الرضوان که از اکابر مشایخ روزگار بود از طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر بر سرسالت پیاپی سریر خلافت مصر آمد ، حضرت صاحبقران چنانچه آداب آن مؤید گهتی ستان بود که در عظیم اهل علم و سلاح هیچ دقیقه ای فرو نگذاشتی ، مقدم آن بزرگ دین را با عز از تلقی فرمود و شمع مشارالیه بی نام سلطان احمد بر مژرسانید . . . (ظفرنامه جلد اول چاپ طهران صفحات ۴۴۸ - ۴۴۹).

صاحب حبیب السیر نیز درین باره در ضمن ذکر موجه امیر تیمور به جاب بغداد همین مطلب را ظاهر آ از ظفرنامه گرفته و با تغییر مختصر عبارات درج نموده است . (حبیب السیر جلد سوم چاپ طهران صفحه ۴۴۵ و صفحه ۵۴۹).

مؤلف شذرات الذهب فی اخبار من ذهب ذیل وقایع سنه ۷۹۷ هجری چنین نوشته است : [وقیها مات نورالدین عبدالرحمن بن افضل الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد الاسفراینی الصوفی الحنفی و لسنه اثنین و عشرين و سبع مایه و كان عارفاً بالفقه و التصوف وله اتباع و مریدون و قد حدث بالمشارك عن عمر بن علی الغزوی عن محمد بن هراك الواسطی من الصغای اجازة . . . .] (شذرات الذهب جلد ششم صفحه ۳۴۹).

خود فرار کرده جان سلامت برد. سپس **سر سلطان احمد - علاء الدوله** را با زنان وی و عده‌ای از صنعتگران هنرپیشه بغداد و خاصه موسیقی‌دان معروف **خواجه عبدالقادر مراغی** همراه به سمرقند کسب داشت. آنگاه سفیری بدربار پادشاه **مصر - الملك الظاهر - برقوق** روانه داشت، باین نیت که با او عهدنامه مودت و تجارت منعقد سازد. کار دیگر **تیمور** همانا فتح دژ معروف به **تکریت** بود که قلعگیان از آن شجاعانه دفاع میکردند، عاقبت آن قلعه را کشوده مدافعان را منکوب و از سرهای آن‌ها منارها برپا کرد، و سیر فاتحانه خود را همچنان ادامه داده بسوی شمال پیشرفت و از **کرکوک** و **اربل** و **موصل** و **روحه** بگذشت. در آنجا در ماه مارس ۱۳۹۴ م. دو چار طوفان شدیدی شد و ناگزیر گردید که بهمان سبب و بعلمت نافرمانی **ملك عزالدین** (سلطان جزیره) دوباره به عراق عرب باز گردد. پس از آنکه قلیل مدتی با این رئیس یافی در نبرد بود، مجدداً بسوی شمال عطف عنان کرده قلعه **ماردین** را فتح کرد. از خوشبختی قلعگیان در همان موقع که فتح قلعه میسر گردید، پسکی در رسیده **تیمور** را بشارت داد که در **سلطانیه** در جمادی الاخره ۷۹۷ هـ / ۲۲/ مارس ۱۳۹۴ م. برای وی نبیره‌ای بدنیا آمده است که آن‌ها **انالغریک** فرزند **شاهرخ** میباشد. این خبر چنان امیر را مسرور ساخت که از سر جان اهل قلعه بگذشت و آن‌ها را عفو کرد. (ظفر نامه ص ۶۸۰) در ماه آوریل بعد قلعه آمد در **دیار بکر** در برابر لشکریان فاتح او تسلیم شد. لیکن وی از ویران کردن قلاع ایشان صرف نظر نمود؛ زیرا اهالی فوق العاده نیر و منمد و متحد بودند (ظفر نامه ص ۶۸۴). و از آنجا از **سیواس** و **موش** و **بطلیس** و **اخلاط** و **ایدین** عبور کرده قلیل مدتی در صحرای **آلاذغ** اطراق کرد

تازنان و فرزندان وی که از **سلطانیه** بنزد او میآمدند، در آنجا بوی برسند . و هم از آنجا لشکری در تعاقب خصم خوش **قرا یوسف** تر کمان گسیل داشت .

در آخر ماه ژوئیه ۱۳۹۴ م. تیمور را فتح قلمه **آونیک Avnik** که در قسمت علیای رود ارس واقع است ، حاصل کردید . و مدافع آن قلعه **مصر** بر **قرا یوسف** را با **سلطان عیسی** حاکم سابق **ماردین** اسیر کرده به **سمرقند** فرستاد ، آنگاه سوی **گرجستان** تاخته شهر **تفلیس** را بحیثه تصرف در آورد . در این موقع باز از خوشبختی مردم **ایران** تهدید جدیدی از جانب دشمن قدیم وی **توقتمش خان** ، تیمور را ناگزیر ساخت که باز **ایران** را رها کرده چندی بسوی شمال بتازد . پس در اواخر ماه فوریه ۱۳۹۵ م . مطابق هشتم جمادی الاولی ۵۷۹۸ . (ظفر نامه ص ۷۳۵) بسوی جنوب روسیه رهسپار کردید . و در آنجا جنگهای عدیده کرده سرانجام تا **مسکو** بتاخت و مدتی متجاوز از یکسال آن شهر در ربهقه تسخیر او بود (۱) .

(۱) عبارت ظفر نامه شامی راجع بفتح **مسکو** چنین است : « و امیر صاحبقران بجناب شهر **اوروس** ، **موشکو** نام . مزم کرد و بر همه آن ولایت تاخت کرد و غارتیان و لشکریان غنیمت بیاندازه گرفتند . » ص ۱۶۱ .

عبارت ظفر نامه یزدی چنین است : « حضرت صاحبقران بجناب **مسکو** که هم از شهرهای **روس** است بهت فرمود . و آنجا رسیده سپاه ظفر پناه تمام آن ولایت را از شهر و بیرون بتاختند . و مجموع امرای آنجا را منکوب و مغذول ساختند :

بنیروی بازو و شمشیر تیز	بر آورد از روسیان و ستخیز
ز بس روسی بر هم انداخته	شدمدشت کوهی بر افراخته .

ظفر نامه - جلد اول ص ۷۶۱ .



در مدت غیبت و در اثر دوری او از ایران چند فقره شورش بظهور رسید . مانند طغیان قریوسف ترگمان در آذربایجان (ظفرنامه ص ۷۵۷) و فتنه گودرز که ظاهراً زردشتی بوده در سیرجان (ظفرنامه ص ۸۸۴) و شورش سلطان محمد پسر ابوسعید طبری . و بعضی دیگر از سپاهیان خراسانی که سابقاً در خدمت آل مظفر بوده اند در ریزد ، و سرکشی بهلول در نهاوند . سرسراین طغیانها بسرعت و شدت خاتمه پذیرفت و بهلول پیشوای فتنه نهاوند را زندمیزنده بسوختند . (ظفرنامه ص ۷۸۸) .

ماه رمضان بعد از تیمور در همدان گذرانیده «عبادت و صوم و صلوة» پرداخت ، و از آنجا بعضی از سرداران خود را مأمور ساخت که سراسر خلیج فارس را از خوزستان تا هورمز در تحت اطاعت در آورند . و خود در ۱۸ ژوئیه ۱۳۹۶ م . عازم سمرقند شد . در این نوبت برای مدت نسبتاً طولانی تر تیمور در تختگاه خود آرامش گزیده بیشتر عنایت خویش را مصروف تزیین و تعمیر آن شهر و حوالی آن فرمود . و بدست معماران و بنایان هنرمند که از شرق و غرب جهان در تختگاه خود گرد آورده بود ، بساختن ابنیه رفیعه پرداخت<sup>(۱)</sup> . (ظفرنامه جلد دوم ص ۶) و هم در آن زمان به کار ضیافتها

#### بلیه پاورقی از صفحه قبل

در تیمورنامه هاتقی در پایان داستان جنگ تیمور با قوتمش خان بدویشی اشاره ب جنگ با روس نموده است و چنین گوید :

بر آورد آواز روئینه های  
که روس است آراسته چون عروس

با جنگ برکشتن آورد رای  
فرستاد نوجی به سخیر روس

(۱) اسامی باقهای چند که امیر تیمور در اطراف و نواحی سمرقند در این زمان بنا کرده است ، مطابق است بعینها با اسامی باقها و بسامینی که در اطراف شهرهای ایران بلیه حاشیه در صفحه بعد

و جشنهای باشکوه پرداخت، که یکی از آن جمله برای اعطاء حکومت

#### بقیه حاشیه صفحه قبل

بالخاصه شیراز از قدیم ایام نباشد. و باغات اطراف شیراز کرچه همه در زمان سلطان عادل کریمخان زُند تعمیر و مرمت یافته و لیکن تحقیقاً آنها همه بهمین اسمی قبل از حمله اول تیموربشیراز در ۷۸۹ هـ. وجود داشته است. و شرح باغهای شیراز در **فارسنامه ناصری** (کنتار دوم ص ۱۵) بتفصیل آمده است. میتواند بود که تیمور را نزهت و دلکشی فضای فرح افزای شیراز جالب نظر و جاذب طبع گشته و از آنجا که کوشش میکرده است تختگاه خود سمرقند را از هر حیث زیباتر و آبادتر از جمله بلاد عالم بسازد، باغهایی بهمان اسمی که در شیراز دیده بنا ساخته. از آنجمله چهار باغ در شیراز وجود دارد که هنوز با اسمی قدیمی تاریخی معروف است. اول **باغ تخت قرچه** دوم **باغ جهان نما**، سوم **باغ دلگشا**، چهارم **باغ ارم**.

در ظفرنامه آمده است که امیر تیمور در یورش اول خود بشیراز در باغ «تخت قرچه» منزل گزید (جلد اول ص ۴۳۷)، و نیز در همان کتاب است (جلد دوم ص ۱۳) که امیر در راه مابین سمرقند و شهرکش در هفت فرسخی سمرقند باغی در سرکوه بنا کرد و آنرا بتخت قرچه موسوم ساخت.

**ابن عربشاه** در تاریخ خود راجع باین باغها مینویسد: «وانشأ فی سمرقند بساتین عدیده و صوراً شوامن مشیده، کلاله تره و غیره و وضع انوق عجیب.....»

سی احدی **بستان ارم**، و **الآخر زینة الدنيا** و **الآخر جنة الفردوس**، و **الآخر بستان الشمال** و **الآخر الجنة العليا**... نمانه هدم مصرأ و بنا فی کل بستان منه ضرأ، و انشأ فی ضواحی سمرقند و اطرافها قیسات سماهن باسما کبار البلدان و الامهات کمر و دمشق و بغداد و سلطانیه و شیراز - عرائس البلاد. و انشأ بستاناً فی ضواحی سمرقند علی طریق کشورنا به ضرأ سماه **تخت قرچه** ..... (مجاذب المقدور ص ۲۶۰).

شرف الدین علی در جای دیگر از کتاب خود اسمی آن باغها را که بتعداد و تناوب محل اقامت امیر بوده است، بدینگونه نام میبرد: (جلد دوم ص ۱۹۲) **حوروز آدینه** هفدهم شعبان ۷۹۹ هـ. به **تخت قرچه** که از مستحدثات معمار همت آن حضرت

خراسان و مازندران به فرزند خود شاهرخ بود، و آن در ماه مه ۱۳۹۷ م. اتفاق افتاد (ظفر نامه ص ۸۰۳). چون کمتر از يك سال از این امر بگذشت، در بهار سال ۱۳۹۸ م. بعزم تسخیر هندوستان رایت برافراشت. و قصدوی از این عمل بقول صاحب ظفر نامه (جلد دوم ص ۱۵) غزا و جهاد بود. و میخواست که بنای بت پرستی را از آن دیار برانداخته و اساس اسلام را بر قرار سازد. چه اخباری بوی رسیده بود که چگونه سلاطین مسلمان آن دیار نسبت به هندوان تسامح و تساهل پیش گرفته اند. پس بعد از عملیات مقدماتی علیه افغانهای سلیمان کوه و کنار سیاه پوش کافرستان، در ۱۲ حرم ۵۸۰۱ هـ. ۲۴ سپتامبر ۱۳۹۸ م. از رود سند عبور کرده بالشکری آراسته از آتش و تیغ بسوی هندوستان هجوم آورد.

ذکر جزئیات حوادث این جنگ برای مقصود ما ضرورت ندارد.

#### بیه حاشیه از صفحه قبل

است، نقل فرمود. روز شنبه هیجدهم در باغ فراتوبه کوشک جهان نمای از فر شکوه آن حضرت بحقیقت جهان نمای گشت. . . . . روز دوشنبه بیستم چاشنگاه. . . به کوشک باغ دلگشا منزل فرمود. و آن همارت خجسته امارت از نو تمام شده بود. و جهت تفأل و تمیمن در آنجا جشنی پادشاهانه ترتیب کرده شد. و نیز در همان کتاب جلد دوم (ص ۶) بتفصیل گفتاری در ذکر احداث باغ دلگشا آورده است و نیز از باغانی که در سمرقند ساخته است، باقی است موسوم بباغ شمال (جلد اول ظفر نامه ص ۸۰۱) که ممکن است باغ شمال قیریز نیز مورد نظر امیر بوده است.

در اردیبهشت ۱۳۲۷ که بنده مترجم در سمرقند بودم، در این باب تحقیقی کردم معلوم شد که هنوز نام باغ دلگشا و باغ شمال نزد عام و خاص معروف و مشهور است و در اراضی باغ شمال هنوز جماعتی از مهاجران ایرانی الاصل که بزبان فارسی ایران تکلم میکنند و ظاهراً از اولاد مهاجران صرتمیوریان میباشند، ساکن هستند. باغ تخت فراهه در ۴۰ کیلومتری سمرقند هم اکنون موجود و تفرجگاه بیلافی مردم آن شهر است.

سراسر آن داستان عبارت از اعمال و وقایعی است آمیخته بخونریزها و قساوت‌های  
 مه‌مهرد او که در آن‌میان از همه بدتر و فجیع‌تر قتل عام صد هزار نفر اسیر  
 بود که در نزدیك دهلی در ۱۲ دسامبر ۱۳۹۸ م. (ظفر نامه جلد دوم ص ۹۲)  
 روی داد، که در جنب این عمل هولناک سایر جنایات دیگر چون قتل عام  
 شهر دهلی که چندروز بعد اتفاق افتاد و هم‌چنین کشتن ده هزار نفر در باتنیر  
 Batnir وزن و اهمیتی ندارد<sup>(۱)</sup>.

در این هنگام اخباری که حکایت از آشوب و آشفتگی اوضاع ایران  
 بالاخص آذربایجان مینمود، به تیمور میرسید؛ چه حکومت آن ناحیه را  
 به پسرش میرانشاه محول داشته بود. چون ویرا در اثر آسیبی که بمغز او  
 وارد آمده بود، اختلالی دست داده و انواع اعمال ناپسند را مرتکب میشد.  
 تیمور ناگزیر گردید که رزم‌هندوستان را کوتاه کرده در اوائل سال ۱۳۹۹ م.  
 بسوی مملکت خود باز گردد. پس در هنگام مراجعت در هشتم مارس همان سال  
 از رود سند گذشته و بعد از پنج‌ماه و هفده روز از هندوستان بازگشت و سه  
 هفته بعد از رود جیحون عبور کرد. در هفتم آوریل همان سال بشهر مولد  
 خود یعنی کش با شهر سبز رسید. سپس در ۲۷ آوریل به تختگاه خود  
 سمرقند وارد گردید. دو هفته بعد ۹ مه ۱۳۹۹ م. وی در آن شهر بزرگ  
 مسجدی عظیم و باشکوه (مسجد جامع) را بنی‌افکنند که برای تزئین دارالملک

(۱) تفصیل وقایع یورش تیمور به هندوستان در رساله تاریخی موسوم به: «روزنامه  
 غزوات هندوستان» مندرج است، مؤلف این رساله که خود شاهد این وقایع بوده،  
 شخصی موسوم به شیخ‌الدین علی بن جمال‌الاسلام یزدی است. این کتاب در  
 پطروشگراد بطبع رسیده است.

خود مدت‌ها بود که قصد داشت بنا سازد (۱).

در ۹ سپتامبر ۱۳۹۹ م. تیمور دوباره سمرقند را رها کرده روی عزیمت بسوی آذربایجان نهاد، چه در آنجا رفتار ناهنجار پسرش میرانشاه جلب توجه فوری و پرا ضرور می‌داشت، بی‌دری اخبار آن ناحیه خاطر او را مشوش می‌کرد. در ایوانک (ایوانکی) نزدیک ری پسرش شاهرخ بافشونی دیگر که از راه هازندران فرستاده بود، بوی متصل گشت؛ میرانشاه ناگزیر گردید که باردوی پدر آمده کردار ناپسند خویش را عنری بگوید. از جمله اعمال او اسراف و اتلاف قسمت عمده از مالیات و درآمد باج و خراج و نیز قتل بسیاری از اشخاص مهم و تخریب بسیاری از ابنیه تاریخی از جمله نبش قبر وزیر معروف مغول و مورخ نامی رشیدالدین فضل‌الله بود که جسد او را به حکم وی بقبرستان یهود منتقل ساختند. میرانشاه برای این اعمال مورد سخط پدر شد و حکومت و امارت او را از وی گرفته به فرزندش میرزا ابوبکر محول داشت. لیکن آتش غضب تیمور دامنگیر چند تن از وزراء و شعراء، که همه مصاحبان و ندماء امیرزاده میرانشاه بودند شده آنها را باین تهمت که وی را براه خطا رهنمونی کرده‌اند، گرفتار ساخت. چند تن از آنان مانند مولانا محمد قهستانی که بقول ظفر نامه (ج ۲ ص ۲۱۳): «با وجود وقوف بر مصطلحات فنون علوم در شیوه نظم و نثر و جد و هزل یگانه دوران و اعجوبه زمان بود، و قطب‌الدین لائی و حبیب عودی و عبدالقوتم گوننده (تصنیف خوان)»<sup>(۲)</sup> همه محکوم بمرک

(۱) این مسجد هنوز در شهر سمرقند موجود و در نزدیکی «کوزامیر» که مدفن

اوست برپا می‌باشد.

شده، و در قزوین یا نزدیک آن شهر بدار آویخته شدند. بنا بر روایت دولتشاه سمرقندی<sup>(۱)</sup> (س ۳۳۰) محمد قهستانی در همان هنگام که در شرف قتل بود، دست از مزاح برداشت و رو به قطب‌الدین فائی کرده گفت: «تو در مجلس پادشاه مقدم بودی اینجا نیز تقدیم کن!» مولانا قطب در جواب گفت: «ای ملحد بدبخت، کار را بدینجا رسانیدی و هنوز ترك لطیفه نمیکنی!» و چون نوبت به محمد قهستانی رسید که شربت هلاک بنوشد، این دو بیت را که دارای لطف صنعت جناس<sup>(۲)</sup> است بخواند:

«پایان کار و آخر دور است ملحدان  
 کرمیروی و کرنه، بدمت اختیار بویست  
 منصور (۳) وار کر بیرندت بیای دار  
 مردانه پای دار، جهان پایدار بویست.»

اما جنگهایی که تیمور از آن پس بدانها مشغول شد، مشتمل است بر بعضی از مهمترین فتوحات نامی او. شرف‌الدین علی یزدی آنها را «یورش هفتساله» نام نهاده است، (ج ۲ ص ۲۰۶) (لیکن چون این یورش در محرم ۸۰۲ هـ / سپتامبر ۱۳۹۹ م. شروع میشود و تیمور به پایتخت خود در محرم ۸۰۷ هـ / ژوئیه ۱۴۰۴ م. مراجعت کرده میتوان گفت که این نام گذاری درست منطبق با

(۱) در تاریخ مجمل فصیحی در ذیل وقایع سال ۸۰۲ نام چند نفر دیگر از محکومین بمرگ را نیز علاوه میکند که عبارتند از: اردشیر چنگی و خواجه یحیی نر<sup>۳</sup>اد.

(۲) جناس - pun

(۳) منصور، اشاره به حسین بن منصور الحلاج، صوفی معروف است که در قرن دهم میلادی در بغداد بگفتن کلمه «انا الحق» محکوم شده او را بدار آویختند، شرح حال او در کتب صوفیه به تفصیل آمده و پرفسور لوتی ماسینون استاد دانشمند فرانسوی آثار او را جمع و تحقیق بسیار درباره او فرموده است.



ایضا که در زمین آمد که بجا نشینی است که بخت آن است بر و در مسکن نمودن  
 بایلدرم بایزید سپید و اورا و بیگم و در دست است به کار عالم سازد و

عشق کلام بادشاهان و حرکت آمد و آمد زنده که اورا است که در بخت  
 آورده و چون بسته تاقی است و ایانت نور و اورا به است از و اگر کم

امیر تیمور و ایلدزم بایزید  
 از نسخه خطی ظفرنامه یزدی - موزه بریطانیا (باجازه و لطف اولیاء آن موزه)





واقع نیست). جنگها و فتوحات اوبقدری متعدد و مفصل است که حتی مجموعه مختصر جنگهای خونین او را که در آن عصر اتفاق افتاده، Price در کتاب خود موسوم به: Chronological Retrospect<sup>(۱)</sup> ذکر کرده بالغ بر - ۱۶۶ صحیفه خشتی میشود. ما در اینجا فقط بذکر مهمات آن اکتفا میکنیم:

زمستان سال ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ م. را تیمور نزدیک اوس در قرا باغ بگذرانید. و پیش از آنکه فصل بهار برفها را بگدازد وی بار دیگر به گرجستان تاخته آن سرزمین را ویران ساخت. دیرها و کلیساها را خراب و جمعی کثیر از ساکنان آن بلاد را بقتل رسانید. در ماه اوت ۱۴۰۰ م. به طرف آسیای صغیر حمله آور شد و از شهرهای آونیك، اوزروم، ارزنجان و سیواس بگذشت، شهر اخیر الذکر در برابر او مقاومتی بهشت کرد و چون سرانجام مغلوب شد تیمور امر داد که ارمنیان و مسیحیان را که شماره آنها به چهار هزار نفر میرسید، زنده در گور کردند. ولی سپاهیان مسلمان را غنو کرد. (ظفر نامه ج ۲ ص ۲۶۹).

در این اثنا مابین او و سلطان عثمانی بایزید ملقب به ایلدرم (صاعقه) مکاتبه تندی تبادل شد. تیمور از سلطان تقاضا داشت که سلطان احمد پادشاه بغداد و قرا یوسف ترکمان را بوی تسلیم سازد. بایزید این مسؤول را نپذیرفته اظهار داشت که: تا کنون نزد تر که رسم نبوده است که مهمانان و پناهیان خود را تسلیم دشمن کنند. چنانکه عنقریب خواهیم دید، لحن این ابا و انکار اوبقدری تند و زننده بود که بمذاق رقیب بزرگ او گوارانیامد.

(۱) طبع لندن در چهار جلد (1811 - 1821) صفحات ۲۹۷ - ۴۶۳.

همچنین تیمور را با سلطان مصر، الملك الناصر - فرج نیز کدورتی روی داد، از آن سبب که سلطان سفیر تیمور را در قاهره بدون دلیل حبس کرده بود. پس تیمور روی عزم بسوی ممالک مصر و عثمانی نهاد، و نه تنها ممالکی که سابقاً بدشمنان فراری او یعنی سلطان احمد و قرايوسف تعلق داشت مطمح نظر او بود، بلکه قصد پیکار با مصر و شام و آسیای صغیر را هم و جبهه همت خود قرارداد.

فتح حلب و دمشق  
امیر بعد از فتح عینتاب، حلب را محاصره و فتح کرد و آن در اکتبر ۱۴۰۰ م. اتفاق افتاد، و در حلب بود که مورخ تیمور، نظام الدین معروف به شامی<sup>۱)</sup> اسیر گردیده با سایر غنایم جنگ به سمرقند فرستاده شد. و پس از آن شهرهای حما و حمص و بعلبک را یکایک بگشود و بسوی دمشق متوجه گشت. در اینجا یکی از فدائیان به تحریک الملك الناصر سلطان مصر قصد جان او کرد، لیکن کامیاب نشده دستگیر گشت و بقتل رسید.

پس شهر دمشق تسلیم شد، ولی دو باره شورش در آنجا بظهور پیوست؛ عاقبت در ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۱ م. آن شهر شهریه بطور قطع مسخر گردید. و نام تیمور در جامع دمشق در خطبه خوانده شد، بعد از آن آن شهر دستخوش غارت و حریق سپاهیان تاتار گشت. يك بخش دیگر از لشکریان تیمور تمام سواحل سوریه را متحد عکا فتح کردند.

۱) « شامی » نه از آن سبب است که اهل شام بوده است، بلکه اهل شنبغازان (تبریز) بوده، از این رو شامی تلفظ میشده؛ چنانکه فوقاً توضیح داده شد. اینکه مرحوم برون اشاره با اتقال نظام الدین شامی ب سمرقند کرده در تاریخ او بنظر نرسید.

**قتل عام بغداد** تیمور از آنجا دوباره بسوی بغداد که پایتخت سلطان احمد جلایر فراری بود، باز گشت. وبعد

از فتح آن شهر، در تاریخ ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۱ م. قتل عامی عظیم در آن شهر بعمل آورد. و پیدایش قتل چند تن از سران لشکر وی که در محاصره بغداد تبه شده بودند، هزارها نفوس را بقتل رسانید. یعنی هر يك از لشکران وی مأمور شدند که سر یک نفر بغدادی تحویل بدهند<sup>(۱)</sup>.

شرف الدین علی در این واقعه گفته است: «بازار سیاست چنان تیز گشت که دلال اجل پیر هشتاد ساله و طفل هشت ساله را بیک نرخ می فروخت، و کانون کین بنوعی تافته شد که کسوت هستی منعم صاحب مال و فقیر بدحال را بیک عنوان می سوخت.» (ظفر نامه جلد دوم ص ۳۶۷).

پس از آنکه تیمور شهر بغداد را بحال ویرانی و تباهی بیفکند، دوباره عنان بسوی کرجیان بدبخت معطوف کرد، ولی رسیدن فصل زمستان او را باز پس رانده، در نوامبر ۱۴۰۱ م. باز به قشلاق قرا باغ رفت. در سال ۸۰۴ هـ / فوریه ۱۴۰۲ م / ساز جنگ با سلطان عثمانی بایزید را فراهم ساخت، چه از او پیوسته نامه های موهن میرسید و آتش خشم ویرا شعله ور می ساخت.

در ۲۰ ژوئیه ۱۴۰۲ م. جنگ تاریخی آنقره اتفاق افتاد که در آنجا

**جنگ آنقره** ترکهای عثمانی شکست فاجح خوردند و سلطان ایلدرم بایزید شخصاً اسیر گردید.

(۱) چنانکه ابن عرب شاه گفته است: عدد لشکریان تیمور در این واقعه بیست هزار نفر بوده است که هر يك دوسر آدمی موبایستی تسلیم سازد.

داستان معروف قصص آهین که میگویند :  
**حکایت قصص آهین** امیر تیمور، با یزید رادر آن مجوس کرد او را

همراه اردوی خود حرکت میداد، در این ایام محل شبهه و تردید واقع شده است<sup>(۱)</sup>. ظاهراً شرف الدین علی یزدی و دیگر مورخان ایرانی باین واقعه اشاره نکرده اند. و ممکن است که این حکایت از آنجا برخاسته باشد که ابن عرب شاه هم چنانکه گفتیم با تیمور دشمن بوده در تاریخ خود کلمه «قصص» را بطور استعاره و به جای بکار برده و خواسته است عمل او را به بدترین صورتی تعبیر کند. کلام وی اینست :

«وقع ابن عثمان فی قصص و صار مقیداً کالطیر فی القفص». (عجائب المقدور ص ۱۳۰).

از این جمله گویا معنای لفظی آن مستفاد نمیشود و ممکن است که مجازاً لفت قصص را استعمال کرده باشد و برای رعایت سجع که ابن عرب شاه در کتاب خود مقید و ملزم بآن بوده است این کلمه را نوشته<sup>(۲)</sup>.

(۱) معذک پروفیسور زین pro. H. A. Gibbons اینواضه را مسلم دانسته است، رجوع شود بکتاب تاریخ جالب وی موسوم به «**Foundation of the Ottoman Empire**» در ذیل صفحه ۲۵۵ این مطلب مفصلاً تحقیق شده است.

(۲) جای صعب است که چگونه محقق مانند پروفیسور براون در کتاب ابن عرب شاه دقت و تعمق فرموده و چنین اجتهادی کرده است. و حال آنکه ابن عرب شاه که از معاصران نزدیک به تیمور و خود از اهل بلاد شام و در خدمت سلاطین عثمانی بوده بجمال چنین خبری خالی از حقیقت مبادرت نمی ورزیده است. بعلاوه در همان کتاب با عبارتی صریح و واضح و خالی از هر گونه مجاز و استعاره این خبر را مجدداً چنین روایت میکند :  
 « اندرج الی رحمة الله المجید السلطان السید الغازی الشهید ایلدریم با یزید و کان معه مکبلاً فی قصص من حدید، و انما فعل ذلك تیمور قصاصاً كما فعله قیصر مع شاپور، و کان قد استعجه الی ماوراء النهر. صوفی معه فی البلاد الروم فی آق شهر».  
 عجائب المقدور طبع مصر ص ۱۳۹.

شرف‌الدین علی صریحاً میگوید (ظفرنامه ج ۲ ص ۴۳۸) که :  
 چون بایزید را با دستهای بسته بحضور تیمور آوردند، وی را مخاطب و  
 معاتب ساخته باعمال گذشته ویرا ملامت کرد. سپس ازایشکه بایکنفر برادر  
 ایمانی خود که آنهمه خدمات بزرگ باسلام نموده‌است، اقامه‌حرب کرده او  
 رامورد سرزتش قرار داد. و متذکر ساخت که اگر حوادث برعکس ماقوع  
 واقع‌یشد، وی با تیمور احتمالاً چگونه معامله می‌کرد. و باین سخن کلام  
 را بیابان می‌آورد: «اما بشکرانه نصرت و فیروزی که از عنایت مرحمت حق  
 مرا روزی شده درباره تو و مردم تو جز نکوئی نخواهم کرد، خاطر آسوده‌دار.»  
 (ظفرنامه ج ۲ ص ۴۳۹).

باری تیمور هرچه گفته باشد، عملاً پیکار با ترک‌های عثمانی را ادامه  
 داد، شهر بروصه و از میر که جایگاه سلاطین و بنا مقر کفار، شمرده شده  
 بود، مورد تاخت و تاز قرار گرفته ویران گردید ۸۰۴ هـ / دسامبر ۱۴۰۲ م. و  
 عاقبت بایزید بدبخت در ۸۰۵ هـ / فوریه ۱۴۰۳ م. در اسارت جان‌بداد.

سلطان مصر چون اوضاع ترکان را بدین منوال بدید، رویه‌مخاصمت  
 و عناد را بناچار ترک گفته فرستاده تیمور را از حبس بدر آورده حرمت بسیار  
 نهاد و در برابر فاتح آنقره سر تسلیم فرود آورد؛

تسلیم شدن ملک  
 مصر - الملك  
 الناصر، فرج  
 و سفارتی خاص بنزد او گسیل داشت. که در  
 عوض تیمور او را با کمال احترام پذیره شد.

پس از آن در ماه اوت و سپتامبر ۱۴۰۳ م. تیمور  
 باردیگر بر گرجستان تاخته زمستان را در قراباغ فتلاقی کرد و در ۸۰۶ هـ  
 ماه مه ۱۴۰۴ م. به وی رسید. در ژوئیه همان سال وارد سمرقند شد. یکماه

از این تاریخ گذشته بود که سفارت پادشاه اسپانیا به ریاست روی کونز لرد کلاویجو *Ruy Gonzales de Clavijo*<sup>(۱)</sup> بدربار وی وارد گردید. از این سفر سفرنامه جالب توجهی که ایاب وذهاب خود را از اسپانیا تا سمرقند شرح داده و نظریات خود را دربارهٔ تیمور نگاشته است، بدست ماریسید. و آن سفرنامه را سر کلمان مارکهام *Sir Clements R. Markham* بانگلیسی ترجمه کرده و در سال ۱۸۵۹ م. توسط انجمن هاکلوت *Hakluyt Society* بچاپ رسیده است<sup>(۲)</sup>.

در صحبت این سفیر فرستاده‌ای موسوم به: محمد الفاضی که تیمور او را به اسپانیا فرستاده بود و هم چنین شخصی موسوم به: گومی دسالازار *Gomez de Salazar* و کشیشی مسمی به «*Fray Alonzo Paez de Santa Maria*» وجود داشته‌اند، همه اینها از اشبیلیه بطرف شرق حرکت کرده، و از طریق قسطنطنیه - طرابوزان - ارزروم - خوی - تبریز - ری مشهد به سمرقند رفته و در تاریخ ۳۱ اوت ۱۴۰۴ م. با اتفاق سفراء «پادشاه بابل» به تختگاه تیمور وارد شده‌اند. در روز دوشنبه هشتم سپتامبر بحضور آن پادشاه بار یافته‌اند. وی نوشته است که در آنوقت تیمور در پیش درب بلند قصری بزرگ بر کرسی نشسته و سفیر خود در برابرش روی او بر زمین نشسته بود درمنظر او فواره آبی جریان داشت بسیار بلند که در آن چند سیب قرمز پیوسته حرکت میکرد. امیر چهار زانو روی فالیچه ابریشمی مرصعی نشسته و بر متکاها و بالشهای مدور تکیه کرده، جامه‌ای ابریشمین در برداشت و کلاه سفید بلندی بر سر که درجه آن دانه‌ای یا قوت مکلل بانواع

۱ - کلاویجو (پنجامجم) تلفظ اسپانیولی کلمه است.

۲ - از ترجمه انگلیسی کلمان مارکهام، در این ایام بفارسی ترجمهٔ نفیس بقلم آقای مسعود رجب‌نیا بعمل آمده در (ذیل شماره ۱۱) از مجموعهٔ ایران شناسی بتوسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷ در طهران از نذیرت طبع و انتشار یافته است.

جواهر و مروارید نصب کرده بودند. سفراء را خیلی نزدیک وی بردند، برای اینکه او بتواند بخوبی آنها را ببیند. زیرا که قوهٔ باصرهٔ او ضعیف شده بقدری پیر بود که مژدهای او بر فراز دینه میافتاد. وی بمهربانی آنها را پذیرفته و سؤال کرد: «فرزند من سلطان اسپانیا چگونه است؟ آیا سلامت و تندرست میباشد؟» پس بسوی امراء و بزرگان که در اطراف او ایستاده بودند، متوجه شده گفت: «به بینید این سفراء را فرزند من پادشاه اسپانیا که بزرگترین سلاطین فرنگیان است و در آخر دنیا مقام دارد، فرستاده است. فرنگیان حقیقهٔ مردمی بزرگ هستند، من برای فرزندم پادشاه اسپانیا طلب خیر میکنم؛ این کفایت میکرد که شما تنها بانامه میآمدید و حاجت به تحف و هدایا نبود. بشارت سلامت و آبادی کشور اسپانیا برای رضایت خاطر ما بس بود.»

سفرای اسپانیا را بعداً در چند ضیافت دیگر بار داده اند که کلاویجو

وصف مشروحی با ذکر جزئیات آنها بیان

توصیف کلاویجو	کرده و از ملاقات تیمور حکایت نموده است.
از دربار تیمور	ظاهرآ از مقدار عظیمی طعام و شراب که بمصرف
و ضیافتها و	میرسیده و مستی هائی که اتفاق میافتاده خیلی
سیاستهای او	تعجب می کند و می نویسد: « میگساری بحدی

وفور داشت که بعضی از حضار در حضور **ملکه خانیم** (زن تیمور) مست و لایمقل میافتادند. و این عمل را تنعم و عیش میدانستند، و می پنداشتند که عیش و نوش جز بانوشیدن باده میسر نمیشود. در موقع دیگر در ۹ اکتوبر ۱۴۰۴ م. آنها را در هنگام سیاست کردن مقصران احضار کرده بودند، میگوید: در جایگاهی که تجار خیمه های خود را بر افراشته بودند، بفرمان تیمور چندین چوبه دار

نصب کردند. تیمور اعلام داشت که در این بزم و ضیافت بهمان گونه که نسبت به بعضی مهربان و با لطف است، نسبت بد دیگران سخت و قسی میباشد. چندین نفر اشخاص مهم را بآن چوبه های دار آویزان کردند، بعلاوه بعضی از بازرگانان که اغذیه و طعام گران فروخته بودند و چند نفر کفشگر را نیز بدار آویختند. کلاویچو اضافه میکند که: عادت در آنجا بر آنست که اشخاص بزرگ را چون بخوانند سیاست کنند؛ بدار میآویزند؛ ولی دیگر مردمان زیر دست را سراسر میبرند. و این عادت درست بر عکس رسم معمول در انگلستان در قرون وسطی بوده است.

ظاهر آ این سفره بعد از تاریخ اول نوامبر ۱۴۰۴ م. دیگر موفق بدیدن تیمور نشده اند و صبح آنروز وی از سرایده خود بیرون نیامد، زیرا که سخت مریض شده بود. نویسندگان و منشیهای دربار<sup>(۱)</sup> بسفره امر کردند که عازم مراجعت شوند. لیکن آنها اول از انجام این امر امتناع کردند که تا اجازه مرخصی از طرف تیمور بآنها داده نشود و پیغامها و تعارف به پادشاه آنها نفرستد حرکت نخواهند کرد؛ ولی آخر کار برفتن ناگزیر شدند و دیگر توفیق بار به حضور تیمور را حاصل نکردند، و آنها چنین فهمیدند که تیمور سخت مریض و دوچار بیماری شدیدی میباشد. در تاریخ ۱۸ ماه نوامبر شهر سمرقند را ترک گفته بزم بازگشت برآه افتادند. سفراء سلطان عثمانی،

(۱) استعمال کلمه « میرزا » که براون بالصراحه برای منشیها و نویسندگان بکار برده ظاهر آ در قرن نهم مخصوص شاهزادگان بوده است و آن مخفف کلمه « امیر زاده » میباشد. بعدها، از قرن دهم بیعد، رفته رفته این کلمه بمنای - نویسندگان استعمال شده است.



و «پادشاه بابل» نیز با آنها باتفاق عزم رحیل کردند. پس از آنکه سه روز بیاضی در بیرون شهر نقل مکان کردند، برای مراجعت بسوی وطن عزم جزم ساخته در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۴۰۴ م. روبراه نهادند در ۲۸ فوریه ۱۴۰۵ به قبریز رسیدند. پس مدت ششماه در آنجا در اردوی عمر شیخ میرزا در قرا باغ اقامت جستند. تا آنکه در تاریخ ۲۲ اوت از قبریز حرکت کردند. بعد از عبور از خاك ارمنستان که کلاویجو در باره ساکنان آن دیار میگوید: «ارامنه مسیحی، تزاری شیریند کسفره و ایلیچیان را تا قسمتی از اموال آنانرا نستانند اجازه عبور نمی‌دهند». بالاخره در هفدهم سپتامبر به طرابوزان و در ۲۲ اکتوبر ۱۴۰۵ به قسطنطنیه و در سوم ژانویه ۱۴۰۶ به ژن و در ماه مارس همان سال بعد از قریب سه سال دوری و غربت - در بندر سن لوکار قدم بخاک اسپانیا نهادند. راجع باین سفارت در آثار مورخان ایرانی کمتر ذکر شده است، هر چند شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه ص ۵۹۸ جلد دوم اشاره مختصری بآنها کرده گفته است: «در آن اثناء از پیش فرمانده ممالک افرنج ایلچی رسید و بسی تحف و هدایای فاخر و انواع تبرکات و تسوقات نادر بموقف عرض رسانید. از آن جمله پرده‌ها بود که در قفوش آن صورتگری بنوعی بافته بودند که اگر کلک‌مانی همچنان بر لوح او ثبت جاری بودی، از طرح نظیر آن تصویر بصد گونه قصور و تقصیر موسوم گشته و شرمساری کشیدی». و بعد از آن حضور سفرای اسپانیا را در یکی از ضیافت‌های تیموری یاد کرده گفته است: «در آن طوی ایلیچیان افرنج حاضر بودند و بهر مورد که «خس نیز در بحر یابد گذر». (ظفر نامه ج ۲ ص ۶۳۳). و بعد از آن تاریخ مراجعت آنانرا نیز ذکر میکند.

ظاهرأ در همین ایام تیمور را مرض و قحطت بهبود یافته از زندگی آرام ملول شده باز بهوس فتوحات

### تهیه حمله چین

تازه افتاد و بر آن شد که حمله بخاک چین را آغاز کند. به بهانه آنکه در آنجا بتخانهارا ویران کرده دین مبین را انتشار دهد، ضمناً نیز کیسه خود و سپاهیانش را از غنائم آن سرزمین کهن سال و دولت مند ممتلی سازد. پس بعد از آنکه جمله ساز و برگ لازمها تهیه دید و ترتیب انتظام و ادارت حکومت معالک محروسه و پهناور خود را در غیاب خویش بداد، بتاريخ ۸۰۷ هـ / ۲۷ نوامبر ۱۴۰۴ م. از سمرقند بسوی مشرق در حرکت آمد. آن زمستان استثناء بسیار سرد و سخت بود و قشون او پس از آنکه از لشکر سرما رنج بسیار کشیدند، در ۱۴ ژانویه ۱۴۰۵ رود سیحون را از روی یخ عبور کرده بشهر اترار فرود آمدند.

یکماه بعد از آن تیمور را مرضی صعب روی

مرض و مرگ تیمور  
نمود و با آنکه مولانا فضل الله تبریزی که از  
۱۳ رجب ۸۰۷ هـ  
فوریه ۱۴۰۵ م.

بزرگان اطباء آن زمان بود اورا معالجه میکرد؛

بیماری وی رو بغزونی نهاد و بعضی اختلالات در  
مرض حادث گردید. تا آنکه عاقبت يك هفته بعد از حمله مرض در تاریخ  
۱۸ فوریه ۱۴۰۵ م جان بداد<sup>(۱)</sup>. و در آنوقت هفتاد و یکسال قمری از

(۱) علت هلاک تیمور را افراط در شرب عرق گفته اند و نام این مشروب الکلی نخستین بار در تاریخ ایران بنسبت مرگ امیر تیمور بنظر رسیده است. در ذیلی که لطف الله عبدالله بن عبدالرشید معروف به حافظ ابرو بر تاریخ ظفرنامه شامی نگاشته باین واقعه و این مشروب اشاره میکند، و مین صبارت او چنین است: «در دوازدهم رجب المرجب سنه سبع و ثمانمائة ببلده اترار فرود آمد در این مابین بقیه حاشیه در صفحه بعد

عمر او میگذشت ، و سی و شش سال سلطنت کرده بود . تا نفس آخر قوای دماغی او از کار نیفتاد ، و پس از آنکه فرزند زاده خود پیر محمد بن جهانگیر را بجانشینی خویش تعیین فرمود و وصایای خود را ایراد کرد ، بنا بر آنچه که شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه ذکر کرده است ، ( ص ۶۵۶ جلد دوم ) ، بآئین اسلام کلمه شهادت بزبان رانده نفس آخر را بداد .

کسانی که دیده شان از فتوحات نظامی تیمور خیره مانده است ، از

#### بلیه پاورقی از صلحه قبل

رغبت برقر نمود ، حاضر گردانیدند؛ جوهری که عین آتش بود در صورت آب و از غایت لطافت چون هوا مدرك بصرمیشد و از کمال رقت باخاك کثیف نمیآمیخت ، و ساقی چون نرکس سافر زرین بردست سیمین نهاده بود و افداح مالمال چون قمر در منازل خویش روان کرده ، و بندگی صاحبقرانی دوشبانه روز دیگر بر این عرق مشفول شد که قطعاً التفات بیهی غذایی فرمود . روز دیگر مزاج مبارك انك تغییر یی پیدا کرد . - گفتند ورا مگر خمار است . - بجهت تداوی بحکم : « و آخری تداویت منها بها » یکدو جرعه دیگر نوش کرد و بسبب خنکی ظاهر آن تسکین حرارتی تصور کردند و چون در معده گرم شد حرارت زیادت و تمه آن مقدمه نامرادی گشت ؛ و سپهر بیمهر از پس نوش ، میش کین آورد و دهر بیوفا سرور بشیون و سوز بمانم بدل گردانید . (ذیل ظفر نامه ص ۲۳ طبع پر اک) . و همین سر گذشت را ابن هر شاه در عجائب المقدور چنین آورده است : « و جعل تیموریواصل التسمار حتی وصل کوره تمدی اترار ، و لماکان بظاهره من البرد آمناً اراد ان یجمل له ما یرد الابرده عنه باطناً ، فامر ان یستقر له من عرق الضمر المعمول فیها الادویة العارۃ و الاقاویه و البهارات النافسه . . . فیعمل یتناول من ذلك العرق و یتفوق اقاویقه من غیر فرق ، فأثر ذلك العرق من اممائه و کبده قریح بنهان جسمه . . . فطلب الاطباء ، و مرض علیهم هذا الداء فسالجوه فی ذلك البرد بأن وضوا علی بطنه و جذیبه الجسد ، فاقطع ثلاث لیال و حکم احمال الانتقال الی دار الخزی و التکال . » عجائب المقدور ص ۱۶۵ .

یکسو اخلاق وی را بسیار ستوده‌اند، و از سوی  
**نظرات مختلفه در باره**  
 دیگر کسانی که ازیرحمی وی اءتتائی او نسبت  
**صفات تیمور**

بجان ابناء بشر بر آشفته‌اند، اورا بسیار نکو دیده‌اند.

عامل مهمی که در این محاکمه مدخلیت دارد، همانا موضوع رد یا قبول کتاب  
 معروف به: «تزو کات» میباشد که بسیار مورد بحث و مشاجره است. چونکه  
 این کتاب مشتمل است بر فلسفه شخصی تیمور نسبت بامر سلطنت. این  
 است که گیبون Gibbon در کتاب خود در حاشیه ذیل فصل LXV نگاشته  
 است که: «وی منتظر نیست که از حس اعتدال و مهربانی درباره تیمور سخن  
 گفته شود، ولی حس علاقمندی کرمانه‌ای را که در مؤلف «تزو کات» موجود  
 بوده است، اورا بخشوده میدارد؛ معذک در جای دیگری از همان کتاب وی  
 بسختی تیمور را انتقاد کرده و معتقد است که: «شاید تحقیقات ما باین نتیجه  
 برسد که این امیر تاتاری بجای آنکه آیت رحمت و سعادت بشری باشد،  
 تازیانه عذاب الهی بوده است». نظر منصفانه سر جان ملکم را سابقاً نقل  
 کردیم<sup>(۱)</sup>، اما سر کلمات مار کهام Sir Clements Markham<sup>(۲)</sup> از طرف  
 دیگر میگوید که: «هر چند فتوحات تیمور موجب شادند و مصائب بسیار برای  
 نوع بشر گردیده، معذک نباید اورا چنانکه ابن‌عرب شاه و دیگر دشمنان او  
 وصف کرده‌اند؛ ظالمی تباه‌گردانست؛ و دلائلی در دست است که میرساند وی را  
 مقاصد و مطالب عالیه در مد نظر بوده و موجب اینهمه قساوت صرف شهوت  
 جهانستانی نمیشد». و هم‌اومیکوید: <sup>(۳)</sup> «گرچه نام تیمور راهوار مرادف

(۱) تاریخ سر جان ملکم ص ۳ - ۱۸۲

(۲) History of Persia. P. 219

(۳) در کتاب تاریخ ایران ص ۲۲۰، و نیز در فصلی که راجع به بیعت تیمور در مقدمه  
 سفرنامه کلایویجو سیر اسپانیا نوشته است.

نام چنگیز خان ذکر میکنند ، معذک باید گفت که: تیمور در اغلب علوم متداوله در عصر و مملکت خویش دارای بصیرت و اطلاعی بوده است. اما در باب زندگانی شخصی تیمور اختلاف عقاید کمتر است . قتل عامها و کشتارها و کله منارها را که برپا میکرده است هم مورخان و مداحان زمان او مانند: شرف الدین علی یزدی و نظام شامی، و هم دشمنان او مانند: ابن عرب شاه، عیناً ثبت کرده اند . منتهی دسته اول در این اعمال و صفات او را مظهر صفات جلال و قهر الهی می شمرده اند و جماعت دوم او را جلوه ای از شقاوت ابلیس می خوانده . بزعم من عقیده گروه دوم منطقی تر و طبیعی تر است . اما راجع به کتاب تزویرات که یکتو نوع فلسفه برای ایجاد وحشت و رعب ذکر میکند ، من با عقیده منطقی ربو<sup>(۱)</sup> موافق هستم و آنرا بکلی معمول و ساختگی میدانم<sup>(۲)</sup> .

(۱) ربو فهرست کتب فارسی ، ص ۱۷۸ .

(۲) در شرح احوال و تاریخ اعمال امیر تیمور ملاحظه افتاد که این مرد تا ناری با همه قساوت و درنده خوئی راستی و صدق در گفتار و کردار را بسیار پسندیده میداشته و از دروغ بیزار بوده . نوشته اند که: عبارت «راستی رستی» را شعار خود قرار داد . و بر نگین خاتم نقش کرد . . . نامه ای از تیمور در آرشینو دولتی فرانسه در پاریس هنوز موجود است که نقش مهر او را با همین عبارت و سه دایره متوالی که علامت اختصاصی سلطنتی تیمور بوده است، دارا میباشد . صاحب عجائب المقدور که خود خصم اوست، در این باب نوشته - : «وكان تیمور لایسب المزاح والكذب ولا یسهول اللغو و اللب ، یحببه الصدق ولو كان فيه مایسه ولا یأسی علی ما فات ولا یفرح بما یجیش . وكان نقش خاتمه: «راستی رستی» یعنی: «صفت نبوت» . عجائب المقدور ص ۲۰۹ . این مطلب را دیگر مورخان نیز تأیید کرده اند . شرف الدین علی یزدی در نلو کلام در راه غزوه هندوستان نوشته است - : «رایان آلبا از تیره رائی روشندلانه و یک چپانه از پذیرتن مال امان و ادا کردن وجه پیش نیامدند، و از راستی که بگواهی مهر مبارک بدیه حاشیه در صفحه بعد

پیش از آنکه این مختصر شرح حال تیمور  
 پایان برسد، باید بناه هائی که بین او و سلطان  
 بایزید عثمانی و دیگران تبادل شده اشاره رود.  
 رونوشت این مراسلات در مجموعه مهمی از نوشتجات دولتی که بنام منشآت  
 فریدون بیگ معروف است، یافت میشود. آن مجموعه در قسطنطنیه بتاریخ  
 جمادی الثانیة ۱۲۷۴ هـ / فوریه ۱۸۵۸ م. در دو جلد بطبع رسیده است.  
 مؤلف این مجموعه، احمد فریدون، ملقب به توقیعی، در اواسط قرن دهم

#### بیه حاشیه از صفحه قبل

پادشاهی سببرستگاری است، احرف جستد . . . و نیز در مقدمه روزنامه غزوات  
 هندوستان تألیف غیاث الدین علی بن جمال الاسلام یزدی مینویسد :  
 «نکه ولطیفه در آنکه بنیاد دیباچه بر آیت کریم دعاه ابراهیم نهاد، آنت که فحوای  
 آیت «راستی رستی» است و موافق مهر مبارک و نشان همایون لسان صدق دلالت بر راستی  
 دارد . . . .» (از روزنامه غزوات طبع بطور و سمرقند) از شرح احوالات امیر  
 برمیآید که همواره از زبردستان و علماء و امراء و درباریان خود انتظار داشته است که  
 با او بر راستی سخن گویند، و از کتمان حقیقت بواسطه ترس و بیم و مدهانه و چاپلوسی  
 دوری گزینند. و این خود یکی از علل و اسباب کامیابی او در جنگها و حصول فتوحات عجیبه  
 اوست. نویسنده این حواشی داستان نقش خاتم تیمور را در قطعه ای وقتی بنظم آورده است

شاید درس و اندرزی باشد :

جهان را به تیغ جلادت گرفت	شنیدم که تیمور میر کبیر
در دین بدست ارادت گرفت	ره عز بیای سعادت سپرد
گرفت وهم از آن زیادت گرفت	همه ملک ایران و توران و روم
مپندار کان از رشادت گرفت	گرفت او اگر جمله روی زمین
که او راستی را بعبادت گرفت	شد از رستگاری از آن کامیاب
از این گفته فر سادت گرفت	همی گفت: «اگر راستی برسته ای!»
وزان نقش خط سعادت گرفت.	همو کرد آن گفته نقش نکین

مزید اطلاع را در این زمینه رجوع کنید بدوره کامل بیست مقاله قزوینی، تهران  
 دیماه ۱۳۳۲ ش، صفحه ۵۰ تا ۶۲؛ مقاله بعنوان «نامه امیر تیمور کورکان بشارل ششم  
 پادشاه فرانسه» که مرحوم علامه قزوینی آنرا در رمضان ۱۳۳۹ هـ در پاریس بقلم  
 آورده اند و نخست در مجله کاوه طبع برلین بچاپ رسیده است.

هجری مطابق قرن شانزدهم مسیحی میزیسته، و آن مجموعه را در سال ۹۸۲ هـ. ق ۱۵۷۴ م. جمع آوری و تألیف کرده است. علاوه بر آن او را کتابت در تاریخ موسوم به: **نزهة الاخبار**. مجلد اول از کتاب منشآت مشتمل است بر نوشتجات دولتی رسمی که تاریخ آنها بتفاریق از عصر نبی (اسلام) ص (قرن هفتم میلادی) تا اواسط قرن شانزدهم است. آن مجلد محتوی بر ۶۲۶ صفحه عریض است، که از آنجمله صفحات ۱۱۸ تا ۱۴۲ مخصوص است به نامه های **تیمور** با خطاب به **تیمور** بشرح زیر:

**فهرست مر اصالات رسمی مربوط به تیمور**  
 (۱) مکتوب **قرا یوسف** به **سلطان بایزید** بفارسی و بدون تاریخ، که رآن از تجاوز و تمدی تیمور شکایت نموده و از او باین عبارت تمبیر کرده است: «**میج نار** شر و شور، **محرك سلسله قتنه** و غرور، **تیمور** مغفور، **دمرآه و قهره**». پس از آن از **سلطان بایزید** برای دفع او استعانت جسته است. ص ۱۱۸.

(۲) **جواب سلطان بایزید** بمکتوب فوق، آن نیز بفارسی و بدون تاریخ است. ص ۱۱۹.

(۳) نامه **تیمور** به **بایزید** بمری و بدون تاریخ که با لجه ای آمرانه از او درخواست کرده است هیچگونه پناهی به **قرا یوسف تر کمان** و **سلطان احمد جلایر** ندهد؛ و هرگاه **سلطان بایزید** خلاف امر او رفتار کند، منتظر قهر و غضب وی باشد. ص ۱۲۱.

(۴) **جواب سلطان بایزید** بمکتوب فوق ایضاً بمری، بدون تاریخ، و ابتدای آن بعد از خطبه وحد و ثنا باین عبارت شروع میشود: «**اعلم ایها الکتب المغور** الموسوم **بالتیمور** فبو **اکفر من الملك الکفور**». و او را با عباراتی ناسزا تهدید کرده که اگر جرأت دارد مبادرت به حمله کند. ص ۱۲۱.

(۵) نامه **سلطان احمد جلایر** باندادی به **سلطان بایزید** بفارسی و بدون تاریخ، که در آنجا نویسنده بیان میکند چگونه بعد از فتح **بغداد** و **عراقین** بدست **تیمور دی بملاطیه** و **سیواس** فرار کرده، و در آنجا بموجب تملیم **سلطان بایزید** منتظر ورود **قرا یوسف** بوده است و چگونه آنها بانفاق یکدیگر به لشکریان

ازبک که پیش‌فراول سپاه **تیمور** بوده‌اند، حمله برده و آنها را نابود کرده‌اند. لیکن بطور یقین انتظار حمله سپاه معظم تیمور را بمحض آنکه اخبار شکست فوق باو برسد، خواهند داشت. ص ۱۲۴.

۶) جواب **بایزید** بنامه فوق که در آن اشعار میدارد چگونه بمحض آنکه آن اخبار از **سلطان احمد** رسیده‌است، وی با **تکفور** (یعنی **امیر اطور و روشرفی** **بیزانس**) صلحی منصف ساخته، و با قوای خود بطرف **توقات** متوجه گشته است، نایب‌الجلو کبری از هجوم **تیمور** بآنها کومک کند، تاریخ این نامه شهر شعبان سال ۸۷۹۸ / ماهه ۱۳۹۶ م. میباشد. ص ۱۳۵.

۷) نامه **امیر تیمور** به **بایزید** بفارسی و بدون تاریخ، این نامه باسلام و نحیثی عتاب‌آمیز شروع میشود و در آن وصف میکند که چگونه صاحب نامه چهل سال بفتح بلاد و فتح اعدای مغفول بوده و اینکه به **سیواس** آمده است؛ آنگاه حریفان را از آنکه نتوانسته‌اند **ملاطیه** و **سینوپ** راقح کنند سرزنش مینماید، معذکوی حاضر است که باسلطان از در صلح درآید؛ زیرا نمیشود که اختلاف‌مابین سلاطین اسلام بسود کفار فرتک تمام شود، مبادا آنها ببلاد مسلمانان تجاوز کنند. در آخر نامه وی خود را یکی از **طایفه ایلخانیان** خوانده و از سلطان تقاضا میکند که جواب سریع و سالمت‌آمیز بنویسد. ص ۱۲۶.

۸) جواب **سلطان بایزید** بنامه فوق ایضاً بفارسی و بدون تاریخ، که در آن نویسنده از شهادت و دلیری و جنگ‌آوری ترکان مباحات کرده و **تیمور** را بیاد میآورد چگونه جد اعلای او، **ارطغرل** با ۳۰ سوار ده هزار تن لشکریان مغول و تاتار بت پرست را درهم شکست، و از اینگونه اعمال شجاعانه اجداد خود باز بتفاخر تکرار کرده و خود را حافظ مسلمانان موشمارد، و اظهار میدارد که تا آن زمان هیچکس از **خاندان عثمان** بطریق تملق و مدافعه باخمس رفتار نکرده و باسلحه فریب و خدمه مسلح نشده است. ص ۱۲۷.

۹) نامشوم **تیمور** به **بایزید** باز بفارسی و بدون تاریخ، که در آن وصول‌نامه سلطان را که بوسیله **قاضی فریدالدین** و شخصی دیگر موسوم به **نجاشی** ارسال داشته‌بود، اطلاع داده و در آن باز تقاضای دوستی و اتحاد کرده است. در این نامه **تیمور** بچشمک‌شام اشاره کرده و به ادعای **سلاطین مصر** که خود را **سلطان الحرمین** -



**الشریفین** لقب داده‌اند، اعتراض میکند؛ و نیز از مراجعت **سلطان احمد جلایر** به بغداد شکایت مینماید. ص ۱۲۸.

۱۰) جواب **سلطان بایزید** بمکتوب فوق ایضاً بفارسی که بزبانی مؤدبتر از نامه‌های سابق تحریر شده است، لیکن از تسلیم کردن **سلطان احمد جلایر** و **قرا یوسف بطور قطع** ابا و امتناع فرموده و اظهار میکند که این عمل خلاف سیره و سنت مهمان توازی مرسوم **آل عثمان** میباشد. در آنجا باین نکته اشاره میکند که خلیفه شرعی پیغمبر اسلام که از سلاله عباسیان است، هنوز در **مصر** اقامت دارد. و سپس از **تیمور** تقاضا میکند که اگر قصد وی جنگ و خصومت نیست، **سیواس** را تخلیه و تسلیم کند. ص ۱۳۱.

۱۱) نامه چهارم **تیمور** به **بایزید**، در این مراسم وی از اینکه بدیانت اسلام و ذبح عامه و طریق‌سنت و جماعت مقتضاست، مباحث کرده و اعمال **سلطان احمد جلایر** و **قره یوسف** را مذمت مینماید، و از سلطان عثمانی تقاضا میکند که از رفتار کشتن غنچه‌خراسته و آن دو تن را از خاک خود بیرون کند. ص ۱۳۲.

۱۲) جواب **سلطان بایزید** بنامه فوق، ص ۱۳۴.

۱۳) نامه **شاه منصور** برادرزاده **شاه شجاع مظفری حکمران شیراز** به **سلطان بایزید** که بفارسی نوشته و مورخ است به ذی القعدة ۸۰۲/ و یوم ۱۴۰۰م (۱) و در آنجا از شرارت و حیله و غدر **تیمور** شکایت نموده و وصف فجایع او را چنین کرده است که: «در هر زبانی آن واقعه جانکداز ملاعن جفتای است». ص ۱۳۵.

۱۴) جواب **بایزید** بنامه فوق، که در آن به **تیمور** ناسزا گفته و به فجایع و جنایات او که در **فارس** و **شیراز** مرتکب شده اشاره کرده و اظهار میکند که هر چند وی در آنحال بفتح **قلعه قسطنطنیه** همت گماشته است، معذک مستعد است که این مهپرا بصد دفع **تیمور** رها کند. ص ۱۳۹.

۱۵) نامه پنجم **تیمور** به **سلطان بایزید** بفارسی که از **مراغه** نوشته است و

۱) تاریخ این مراسم که ۸۰۲ ه قید شده ظاهراً اشتباه است و مرحوم برون کوبا توجه نکرده، زیرا که واقعه حمله **تیمور** به **شیراز** و قتل **شاه منصور** در ۷۹۵ اتفاق افتاد. ممکن است که در نیت تاریخ نامه، **فریدون بیگار** را سهوی روی داده باشد. ظاهراً این مراسم در فاصله حمله اول **تیمور** به **شیراز** ۷۸۹ ه و حمله ثانی آن شهر در ۷۹۵ ه نوشته شده، و میتواند باشد که تاریخ مراسم ۷۹۲ بوده است.

تاریخ ندارد، و در آنجا اشاره به فتح بغداد کرده و بعد از آنکه این شعر را در آنجا استشهد کرده است :

به پیش میان و به پیش کهان      باآزار موری نیرزد جهان  
در تحت عبارات ملحح با یزید را تهدید میکند که اگر قول او را اجابت نکرده  
بر مخالفت اصرار ورزد، وی چنین و چنان خواهد کرد. م. ۱۴۰.  
در اینجامجموعه مکاتباتی که مابین تیمور و سلطان بایزید رد و بدل  
شده است و فریدون بیگ جمع کرده خاتمه میپذیرد.

در آخر این مقال تنها اضافه این مطلب لازم است که جسد تیمور بعد  
از آنکه شب ۱۹ فوریه ۱۴۰۵ از رود خجند از روی یخ عبور داده شد، چهار  
روز بعد به سمرقند رسید، و دیگر موضوع حمله به چین از خوشبختی مردم آن  
کشور منتفی شد.

## فصل پنجم

### شعراء و نویسندگان عصر تیمور

سابقاً بذکر این نکته اشارت رفت که از اتفاقات نادره ولی انکارناپذیر حکومت ثابت تنها علت ظهور شعر عالی نیست همواره بهترین و نغزترین اشعار فارسی را بوجود آورده، در حالیکه ایام آرامش و انتظام که کشور در تحت سرپرستی حکومتی ثابت و قوی قرار میگرفته میدان ادب بکلی نهی میشده است.

در تاریخ ادوار جدید ایران هیچ وقت آن مملکت به اقتدار و اتحاد و رفاهی که در زمان سلطنت صفویه (۱۵۰۲-۱۷۳۶م) و در احاصل آمدنائل نگردید، مخصوصاً در طول مدت قرن شانزدهم از این جهت بمنتهای عظمت رسید. لیکن هرچند آن سرزمین نه تنها در قوت نظامی و وحدت ملی و تجارت بلکه در هنرهای زیبا - بالخاصه معماری و نقاشی، و در علوم - بالخاصه علم کلام - در آن زمان روزگار درخشانی را میگفترانید؛ در شعر و ادب بزحمت یک تن شاعر استاد که دارای فرح و فروزان و با شهرت عالمگیر باشد بظهور آورد. و این امر است که علل و اسباب آنرا بعدها در هنگامی که در تاریخ عصر صفوی سخن خواهیم گفت، مورد بحث قرار خواهیم داد.

از طرف دیگر عصر وزمانی که جنبه ادبی آن اکنون مورد سخن

ماست، چنانکه بقدر کفایت در فصل سابق گفته شد، یکی از اعصار باهرج و مرج ویر از اغتشاش و خونریزی و دوره بدبختی ایران است. معذک کمتر دوره‌ای مانند این مدت هفتادساله (۱۴۰۵-۱۳۳۵ م.) بوجود شعراء نامدار مزین شده است. این قرن مجموعه‌ای از صاحبان هوش و قریحه میباشد که در آن میان **خواجہ حافظ شیرازی** از همه ستارگان در آن آسمان تابان‌تر است. شاید وجود دربارهای کوچک سلاطین متعدد محلی که همه بایکدیگر رقابت می‌کرده سعی مینمودند بر یکدیگر سبقت بجویند، زمینه مساعدی برای بروز و تکامل و ترقی قریح شعری بوده باشد. زیرا هر شاعری را که نزد ممدوحی و در دربار پادشاهی بخت و اقبال قرین نمیشد، میتواندست بسهولت از نزد او بدربار دیگری رو آورد و در آنجا خریدار بهتری برای کالای ادب خود بیابد. ولی هر گاه تمام مملکت در تحت امر یک پادشاه عظیم قرار میگرفت و در سراسر کشور یک تختگاه و یک دربار حکمفرما میشد، اگر استادی در آنجا، نه بواسطه قلت استعداد بلکه شاید در نتیجه سوء طالع و باحسادت رقبا، از نظر سلطان میافتاد، هر آینه برای او امید پیشرفت میسر نمی بود و هیچکس وی را نمیشناخت و دامنه شهرت او ناچار از دائره محدود آشنایان نزدیک وی تجاوز نمیکرد.

از همین لحاظ در مملکت ایران، بلافاصله بعد از سقوط دولت مغولها

و قبل از هجوم تیمور تاتاری، برای شعراء ازهر-

طرف میدانی وسیع برای جولان و خود نمائی

فراهم آمده بود. چه در آن زمان در شمال شرقی

ایران، ملوک کرت در مرکز هر ات سلطنت

اوضاع آشفته ایران  
از زوال مغول  
تا ظهور تیمور

میکردند؛ و در سبزواری و نواحی مجاور آن سلسله سرداران دارای قدرت

بودند. سلاطین ایتالی، بنی شیخ حسن بزرگ و بر سر سلطان اویس و اعقاب آنان در یک ناحیه بیضی شکل پادشاهی داشتند، که کانون شمالی آن تبریز و کانون جنوبی آن بغداد بود، و در همان ایام جنوب ایران نیز مابین شاهزادگان خاندان مظفری تقسیم شده بود، که غالب آنها مستقل و دائماً بایکدیگر در نزاع بودند و در بلاد شیراز و اصفهان و یزد و کرمان حکومت داشتند.

این امارت‌های خرد و کوچک راهیچگونه خط سرحدی روشنی از یکدیگر جدا نمی‌کرد. و ممکن نبود که برای اجزاء این سلطنت‌های سیال و متغیر بتوان نقشه ثابتی طرح کرد؛ بلکه اگر بخواهیم جغرافیای سیاسی ایران را در آن زمان بنگاریم، باید هفت یا هشت مرکز را در نظر آوریم که از هر کدام اشعه متغیری کم و بیش به طرف تابیده است، و بمقدار قدرت و نفوذ آن امراء جنگجو که صاحبان آن مراکز بوده‌اند، فتح‌نامه اعمال خشونت آمیز آنها را گویندگان زمان بزبان شعر و آثار ادبی آمیخته، بهر سوه منتشر می‌ساختند.

در میان شعراء این دوره لااقل در حدود ده تن مستحق ذکرند، که یا  
 از لحاظ ابتکار در طرز کلام و جمال سخن، و یا از  
 لحاظ شهرتی که در سراسر وطن خود حاصل کرده‌اند،  
 خاطر را جلب می‌کنند. نباید گفت که این دو صفت  
 بحکم ضرورت در شاعر واحدی جمع می‌شده، بلکه هر یک از آن دو صفت بزعم  
 من به تنهایی کافیهست که کسی را بشاعری نامبردار سازد.

برای محقق خارجی لازم است که همواره در قضاوت خود درباره ادب  
 قومی دیگر یک گونه تردیدی داشته باشد و باید پیوسته بغاطر آورد که

هر قدر کوشش نماید محال است قوهٔ ذوق و تمییز دانشمندان محلی و محققان ملی را حاصل کند. وهم این نکته را باید در نظر بگیرد که صرف این معنی که شاعری در میان هموطنان خود چندین قرن دارای کمال شهرت و حسن صیت میشود، البته دارای کمالی است که باید بادیتهٔ اهمیت و احترام بر او نگرست .

این نکته شامل حال فرسرایانی میشود مانند: **خواجو و عماد کرمانی** و **کمال خجندی** که همهٔ آنها در برابر مقام ارجمند **حافظ شیرازی** فائقهٔ ابداع نمایانی میباشند . هر چند هر سهٔ آنها را طرز سخن خالی از شباهت به حافظ نیست، لیکن نباید فراموش کرد که اولی سی و هفت سال و دومی هیجده سال قبل از حافظ وفات یافته اند . و از این قرار آنها راه را برای ظهور اشعار بلند او هموار کرده اند. و عظمت و بزرگی سومی یعنی کمال را خود حافظ که با او معاصر بوده تاحدی کواهی داده در این بیت :

«چون غزل های مرود لکش حافظ شوند      کر کمالش بود، شمر نگوید بخجند»

از طرف دیگر بعضی از شعراء مانند: **عبیدزاکانی** و **بشحق (ابو اسحاق اطعمه)** بقدری دارای ذوق ابتکار و قوهٔ ابداع هستند که خواه هموطنان ایشان آنها را حرمتی که مستحق اند نهاده باشند خواه نه ، نباید از نظر محقق ادبیات فارسی محو و فراموش کردند .

بنابر این مقدمات، من بر آن سرشدم که در این فصل از شعراء مذکور ذیلاً سخن گفته و ترتیب تقدم ایشان را بنظم تاریخی قرار بدهم ، نه بمناسبت اهمیت مقام

**عدم اعتبار سخن  
تذکره لویسان**

۱- ازین بیت، پیشتر عکس معنائی که مرحوم براون گمان کرده مستفاد میگردد؛ چه حافظ سریعاً غزلهای خود را در تری و دلکشی بر کمال ترجیح داده است .

وعظمت قدر هر يك؛ معذلك ترتيب تاريخي هم تهریبی خواهد بود. زیرا که در بسیاری از موارد فقط تاریخ وفات شاعر ثبت شده است و آن غالباً نیز غیر محقق است. برای ما معلوم نیست که آیا شاعر مقصود در جوانی وفات یافته یا در پیری. براساسی، آنکه شرح احوال متعدد شعراء که دولتشاه<sup>(۱)</sup> و دیگران مانند آشکده<sup>(۲)</sup> و هفت اقلیم<sup>(۳)</sup> و دیگر کتب معروف تذکره ثبت کرده‌اند، باز برای جزئیات و خصوصیات زندگانی آنان، مانند تاریخ تولد و وفات و اخلاق و صفات، کمتر اطلاعات محکمی میتوان بدست آورد. بسیاری از

۱ - تذکره الشعراء، تألیف امیر دولتشاه بن علاءالدوله بختیاشاه الغازی السمرقندی، در ترجمه احوال و شعر شاعران و خلاصه‌ای از تاریخ شهریاران و مشتمل است بر مقدمه‌ای و هفت طبقه و خانمه.

دولتشاه که خود از امراء محترم دارالملک هرات بود، کتاب خویش را در شوال ۸۹۲ هـ. ق برای امیر علی شیر لوائی تألیف ساخت و بدین مطلع آغاز سخن کرد: «تحمیدی که شاهباز بلند پرواز اندیشه بساحت کبریای آن طیران تواند نمود ...». تذکره دولتشاهی هم از روزگار تألیف شهرت و اعتباری فوق العاده بدست آورد و مورد اتباع دیگر تذکره نویسان گشت. و از آنجا که در آن اشتباه و لغزش و بی‌دقتی فراوان راه یافته است، بدان اعتماد و اعتقادی متقن توان بست.

این تذکره که در کتاب حاضر مکرر از آن نام برده شده است، جزو سلسله اشعارات اوقاف کبیب در شهر لیدن هلاند در مطبعه بریل بسال ۱۹۰۰ میلادی بسمی و اهتمام مرحوم پرفسور ادوارد برون طبیعی منقح یافته.

۲ - تذکره آشکده، تألیف لطفعلی بیگک بن آقا خان بیگدلی متخلص به آذر است. بنا بر آنچه مؤلف در فصل آخر کتاب در شرح احوال خود بویسد: در اصفهان بسال ۱۱۳۴ هـ. ق متولد شد، در چهل سالگی بتألیف این کتاب همت گماشت؛ بنا بر این در سال ۱۱۲۴ هـ. ق دست بدین کاربرد و بمسال ۱۱۹۳ هـ. ق در ادامه آن پای افشرد. وفات آذر بیگدلی را عموماً بسال ۱۱۹۵ هـ. ق نوشته‌اند. آذر تمهید تذکره خویش را چنین آورد:

«و این تذکره مشتمل است بر دو مجمره»

**مجمره اولی:** در ذکر اطوار و اشعار فصیحی متقدمین است، مشتمل بر یک

بنیه حاشیه در صفحه بعد

### بیه حاشیه از صفحه قبل

**شعله** در ذکر احوال و اشعار شاهان و شهزادگان هر دیار و امرای عالممقدار از ترک و غیره که فی الحقیقه منسوب بولایتی نیستند. **وسه اخگر** : در ذکر شعرای ایران و توران و هندوستان. و **هراخگری** به چند **شرازه** که اسم ولایت اقتضاکند، تفصیل یافته و در تحت هر شرازه اسامی بلاد آن ولایت نگاشته خواهد شد. **ویک فروغ** در بیان حالات و مقالات زبان صفت توأمان هر دیار.

**مجموعه دویم** در بیان حالات و خیالات شعرای معاصرین و آن مشتمل است بر دو پر تو:

**پر تو اول** در افکار یاران معاصرین **پر تو دویم** که خاتمه کتابت، بخیالات

خام خود مختوم کردم... <

تذکره آتشکده بهار در هندوستان بیچاپ سنگی رسید و چاپهایی که بسالهای ۱۲۷۷

و ۱۲۹۹ هـ. ق دریه بی از آن بعمل آمد، متداول تر بود و طبع قدیم آن که در سال ۱۲۴۹

هـ. ق در کلکته پرداخته آمده کمتر بنظر میرسید. در زمان حاضر بهمت آقای حسن سادات

ناصری برای آن کتاب طبع افتقادی دقیق و عالمانه ای در نظر گرفته شد و بسالهای ۱۳۳۶

و ۱۳۳۷ قسمتی از آن در دو مجلد بصورتی دلپذیر بوسیله مؤسسه چاپ و انتشار امیر کبیر

انتشار یافت و طبع دیگر مجلدات آن ادامه دارد.

شروع کتاب آتشکده بدین بیت دل انگیز است:

در طوف حرم دیدم، دی منبجه ای میگفت : این خانه بدین خوبی آتشکده بایستی

۳- **هفت اقلیم**، از مشهورترین تذکره ها در احوال شعراء و بعضی نامداران

است، مؤلف آن امین احمد رازی، پسر خواجه میرزا احمد است؛ پدرش دوسال ۹۳۰

از طرف شاه طهماسب صفوی بکلالتری ری مأمور شد، و فرزند او امین احمد از امیان

روزگار شاه طهماسب بود و تاهنگام شهریاری شاه عباس کبیر میزیست. اعتماد الدوله

پدر نورو جهان ملکه هندی، از رجال دربار اکبر شاه امیر اطور هندوستان، این عم او بود. امین-

احمد کتاب خود را که نتیجه مطالعات روزگاری دراز در احوال سخنوران و بعضی مردان

دین و عرفان و سیاست است، در مدت شش سال بترتیب اقلیم جغرافیائی مبوب نموده

بتألیف آورد و از این سبب نام آنرا «هفت اقلیم» نهاد. و ماده تاریخ اتمام آن را چنین

بدمت داد: «تصنیف امین احمد رازی» که با سال ۱۰۰۲ هجری برابر میآید. و تاریخش

ازین ریاضی که زاده بکر فکر اوست معلوم و مفهوم میشود :

این نسخه که هست همچو فردوس نکو

تا مو نشوی درو، نه بشکافی مو

گر از تو کسی سؤال تاریخ کند

«تصنیف امین احمد رازی» گو.

قسمتهائی از این کتاب در کلکته بوسیله انجمن آسیائی بنگاله بطبع رسیده،

و نسخه ای خطی از آن در مصرف بنده مترجم است.

این تذکره بابایهائی چند آغاز میشود، نشانه را به نقل بیه نخستین آن پرداختیم:

خرد هر کجا گنجی آرد یدید

بنام خدا سازد آن را کلید.



حکایات منقوله در این کتب یا عامیانه و مبتذل است ، یا افسانه و معمول؛ بجز آنچه از اشعار و کلمات خود آنان استخراج میتوان کرد . (در صورتیکه نسخه مطبوع انتقادی صحیحی درست باشد .) پس باید اعتراف کرد که معلومات ما در باره زندگانی بسیاری از این شاعران قلیل و ناقص<sup>(۱)</sup> میباشد . این گویندگان مردمان فقیری بوده‌اند ، در هیأت جامعه مجهول و ناشناس ؛ و مورخان معاصر از حال آنها بکلی بی خبر . شهرت و آوازه ایشان در قرون بعد حاصل شده که آیندگان بعداً بی‌فصائل و هنرهای ایشان برده ، و چند واقعه و حکایت مبتذل برای تاریخ زندگانی آنان بهم بافته اند . ظاهراً بیشتر این حکایات از آنجا اختراع شده که خواسته اند شرح و تفسیری برای بعضی از کلمات و اشعار ایشان درست کرده باشند . فقط در میان این کتب تذکره و تاریخ رجال بکسور را از حکم فوق مستثنی میتوان دانست و آن نسخه است خطی موسوم به **مجممل تألیف فصیحی خوافی** . و این کتاب نفیس سالنامه<sup>(۲)</sup> است مشتمل بر هزار صفحه تقریباً که در سال ۱۸۴۵ /

(۱) **نسخه مجموعه اشعار خطی در اصفهان** - در کتابخانه شهرداری اصفهان مجموعه نفیسی موجود است که یکی از وزرای قرن هشتم هجری ساکن شیراز بنام **تاج‌الدین علی** بشکل بیاض ترتیب داده ، و به چند قسمت منقسم است و هر قسمت خاص یکی از شعراء همان عصر . و در ورق اول هر قسمت کاتبی بخط سرخ جلی بقلم نلت نام و القاب آن شاعر را نوشته ، چهل و چهارمین از بزرگان زمان ازوزراء و حکماء و فقهاء و شعراء و عرفاء و غیره هر یک چند صفحه در آن از مضبوطات خود با از اشعار و آثار خویش چیزی نگاشته‌اند . و آنان بتدریج از ماه سفر ۷۸۲ هـ . تمامه شوال همان سال در آن سفینه یادداشت‌هایی ثبت و رقم و امضا کرده‌اند . سزاوار است این نسخه نفوس که از ماخذ ادبی این عصر و فزلی از **حافظ** و قطعاتی از **ابن یمن** و دیگران را نیز متضمن است ، به‌عنه کراور و چاپ شود .

۱۴۴۲م. تألیف شد و بسیاری نکات نادره و مطالب گرانبها که در هیچ جای دیگر یافت نمی‌شود، در آن مندرج است. مخصوصاً دربارهٔ رجال خراسان عموماً و هراتیان خصوصاً اطلاعاتی گرانبها دارد.

تا آنجا که من اطلاع دارم از این کتاب سه نسخه در اروپا موجود می‌باشد :-

یکی در سن پترزبورغ که آنرا بارون ویکتور روزن در سن ۱۱۱ فهرست خود، دورن Dorn در جلد دوم رسالهٔ خود که راجع بکتاب موجوده در سن پترزبورغ تألیف کرده از آن وصف نموده‌اند  
دوم - نسخه ای که متأسفانه وسط آن از وقایع سال ۷۱۸ تا ۸۴۰ هـ. ناقص است، و سابقاً متعلق به کامل راورتی بود و فعلاً ملک هیات امناء اوقاف گیب می‌باشد.

نسخهٔ سوم جدیدتر ولی کاملتر می‌باشد و متعلق به سر هوتوم شیندلر Sir Houtum - Schindler و آن اکنون در تصرف این جانب است<sup>(۱)</sup>.  
شعرا: این عصر که نزد من مستحق ذکر می‌باشند عبارتند از:

- (۱) ابن یمن - (متوفی بسال ۷۴۵ هـ / ۱۳۴۵ م به قول دولتشاه) یادر سال ۷۶۹ هـ / ۱۳۶۸ م . بقول صاحب مجمل که معتبرتر است . این شاعر معاصر است باملوك سر بداران سبزوار .
- (۲) خواجهی کرمانی - متوفی به ۷۵۳ هـ / ۱۳۵۲ م . یا بقول دولتشاه در ۷۴۲ هـ / ۱۳۴۱ م .

شعرانی که در این  
فصل مورد بحث  
می‌باشند

(۱) نسخه‌ای دیگر از این کتاب که بخط نث کتابت شده متعلق بکتابخانهٔ فاضل کابردوست آقای حاج محمد نخجوانی تبریزی است که بامانت به نگارنده داده‌اند.

- (۳) عبیدزاکانی - شاعر بزرگ هجوسرافکاهی، متوفی به ۷۷۲ هـ / ۱۳۷۱ م .
- (۴) عماد کرمانی - متوفی به سال ۷۷۳ هـ / ۱۳۷۲ م .
- (۵) سلمان ساوجی - متوفی به ۷۷۹ هـ / ۱۳۷۸ م . مداح و قصیده -  
سرای دربار سلطان اوئیس جلایر .
- (۶) حافظ شیرازی - متوفی به ۷۹۲ هـ / ۱۳۹۰ م .
- (۷) کمال خجندی - متوفی به ۷۹۳ هـ / ۱۳۹۱ م . یا ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۰ م .
- (۸) مغربی صوفی - متوفی به ۸۰۹ هـ / ۱۴۰۷ م .
- (۹) بسحق ، ابواسحاق شیرازی شاعر اطعمه - متوفی ۸۱۴ هـ / ۱۴۱۶ م .
- (۱۰) نظام الدین محمود قاری یزدی شاعر البه .

اینک از هر يك از این شعراء به ترتیب فوق به تفصیل سخن میگوئیم:

هر چند اشاراتی راجع باین شاعر و پدرش یمین الدین که ابن یمین بنام او معروف است، در کتابهای تذکره دولتشاهی

امیر محمود بن  
امیر یمین الدین  
ظفرائی (۱)

و هفت اقلیم و آتشکده آذری و مجمع  
الفصحاء و دیگر کتب تذکره آمده است ،

لیکن بعضی نکات درباره او معلوم گردید که غالباً

(۱) چنین گوید بنده مترجم : - امیر فخر الدین محمود بن امیر یمین الدین -  
مستوفی ظفرائی فریومدی چنانکه مرحوم برآون شرح داده از اجله بزرگان سخن و  
«گویندگان بنام ادب فارسی است که مکتب قطعه سرائی» او شهرت «کلاسیک» حامل  
کرده است .

از کتاب نادر الوجود **مجمعل فصیحی خوافی** نقل شده است . در این کتاب از ابن یمن در سه جا نام میبرد .

#### بقیه حاشیه صفحه قبل

کتابی که در این اوخرد باب او نگاشته شده : اولاً مقدمه فاضلانہ ای است کہ آقای سمید نفیسی بردیوان او تحریر فرموده و در سال ۱۳۱۸ ش. در طهران بچاپ رسیده ، دیگر رساله بدیمی است کہ مرحوم غلامرضا رشیدیاسمی در سال ۱۳۰۳ ش. درباره او انشا کرده و خود از آثار فصیح تر فارسی است .

دیوان ابن یمن نخست در سال ۱۸۵۲ م . یعنی مستشرق اطریشی شلشتاوس هرد **Schlechtsa Wesshard** در وینہ بطبع رسیده و پس از آن در سال ۱۹۳۳ م . افسری انگلیسی بنام سر تیمپرا درل **E. H Roduell** مجموعه ای از قطعات او را با ترجمه خوبی بانگلیسی در لندن بچاپ آورده ، و نیز مجموعه ای از قطعات او بسال ۱۸۶۵ در کلکتہ چاپ شده ، هه چنین در بیویال هندوستان مجموعه دیگری از آن بسال ۱۸۹۰ م . بچاپ سنگی رسیده است مرحوم علی اکبر دهخدا نیز از گوشه و کنار مقداری از اشعار او را جمع فرموده اند کہ بالغ بر هشت هزار بیت میشود . ابن یمن همانطور کہ رادول مترمن است ، **هداح سر بلداران** سبزوآر بوده ، ولی علاوه بر آن مدایحی بمنوان غیاث الدین محمد بن رشیدالدین وزیر **ابوسعید** مغولی و همچنین در مدح **طغاتیمو** و مغولی گفته است .

دوره زندگانی این شاعر سراسر مقارن با ایام انقلابات و جنگها و جدلهای داخلی ایران و دستخوش حوادث غم انگیز میباشد و همین حوادث او را بملک قناعت و زهد رهبری کرده و قطعات فرا در شایش همین صفات شریفه از او بجای مانده است .

در دوره اول عمر کہ عهد شباب اوست ، مسلماً غزلیات و قصائد هم می سروده کہ تحقیقاً شرحی کہ ارباب تذکره نوشته اند ، و در متن مرحوم براون نیز مترمن شده ، در وقتی کہ در اردوی امیرمسعود سربداری بوده ، از میان رفته است . پس در دوره بعد کہ سرو کارش بملوک الطوائف و بقایای سلطنت مغول است ، بنظم قطعات اخلاقی میبرداخته کہ مجموعه آن خوشبختانه باقی و اکنون بدست ما رسیده است . در اوائل عمر سفری به **قبریز** کرده و در آنجا **غیاث الدین محمد** وزیر را مدح گفته است . یکی از قطعات او کہ خطاب بهمان وزیر است ، و در اجازه مراجعت بوطن سروده ذیلآ ثبت میشود :

در ذیل سنوات ۸۴۳ هـ / ۱۳۴۲ م. و ۷۶۹ هـ / ۱۳۶۷ م. که سال وفات اوست. مورد اول بشرح ذیل است :

سنة ثلث و اربعین و سبعمائة - حرب ملك ههزالدین ابوالحسین  
محمد کرت باخواجه و جیه الدین مسعود سردار و شیخ حسن جویری  
در میان زاوه و خوواف و قتل شیخ حسن جویری بردست مردم باخواجه و جیه-

بنه حاشیه از صلحه قبل

وزیر کشور چارم غیاث دولت و دین

توئی که رای تو صد ملک را بیاراید  
... روا بود که در ایام دولت چو توئی  
ز ما نه همچو منی را بنم بفرساید!  
ز کوسند و جو و کاه و از دقیق و حطب  
کزیر یست، که این پنج گانه میباید  
تو گفته ای که مرتب کنند، لَهک چه سوده  
ز دست نائب و حاجب برون نمی آید!  
ضمیر پاک تو چون حال بنده می داند  
سزد که بنده بذکرش صداع نماید  
کنون چو کار مرا هیچ استقامت نیست  
کرم اجازت رجعت دهی، همی شاید!

در قطعات ابن یمن است که برای نخستین بار صنعت « جمع معالات » بنظر می رسد، و پس از او دیگران این صنعت را طبعاً با او بهر وی کرده و قطعات و رباعیات بسیار گفته اند.  
قطعه ابن یمن این است :

بدندان روی سندان بردیدن	بچشم از کوه و سعرا خار چیدن
<b>مولانا جامی</b> این قطعه را استقبال کرده و چنین گفته :	
بدندان رخنه در فولاد کردن	بدرگان راه درخارا بریدن
باآشدها فرو رفتن نگوینار	بپلک دیده آتشیاره چیدن
بفرق سر نهادن صد شتر بار	ز مشرق جانب مغرب دویدن
بتره جامی آسار نماید	که بار منت دوغان کشیدن

الدين مسعود مذکور ، در ثالث عشر صفر و فرار خواجه وجیه الدین مسعود  
مذکور:

غایب شدن دیوان صاحب مرحوم امیر فخر الحق والدين محمود .  
ابن یمین الممتوفی القریومدی که در حرب مذکور غارت کردند ؛

بچنگال غارتگران اوقات          وزان پس، کرازاوشانی بداد.

و امیر فخر الدین محمود مذکور از سبزوآر قطعه ای گفته پیش

ملك معزالدين ابوالحمین محمد كرت فرستاد . والقطعة هذه:

‏اگر بدستان بستد از دستم فلك دیوان من

آنکه او میساخت دیوان، شکر یزدان بامنست

و در دبود از من زمانه سلك در شاهوار

لیکن از دودش نیندیشم چو درمان بامنست

و در ز شاخ کلبن فسلم کلی بر بود باد

ککشنی پر لاله و سرین و ریجان بامنست

و در نمی شد يك صدف از لؤلؤ لالا مرا

پر ز گوهر خاطری چون بحر عمان بامنست

قطره ای چند از رشاش کلکم از کم شد؛ چه نم؟

خاطر فیاض همچون ابر نیسان بامنست

آب شعر عذب من چون خاك اگر بر باد رفت

سهل باشد، چشمه سار آب حیوان بامنست

گر چه آمد دل بدرد از کشتن دیوان تلف

زان چه غم دارم، چو طبع گوهر افشان بامنست (۱)؛

و در ثنای شاه عالم همچو صیت عدل او

منتشر شد در جهان، طبع ثناخوان بامنست؛

(۱) در دیوان چاپ تهران ۱۳۱۸ ش . در اینجا این بیت را اضافه دارد :

و در چه گشت امراض نفسانی ز ذاتم من فصل

جوهری کان هست فصل نوح اسنان بامنست

گرچه دیوان دگر مرعوب دانه کرد، لیک  
 حاصل عرم هبا شد، انده آن با منست ؛  
 بی‌عنایت کر بود، کردون دون بامن؛ چه باک؛  
 چون عنایت‌های شاهنشاه دوران با منست؛  
 خسرو عادل **مهز الدین** که گوید قدر او:  
 کز جلالت آنچه می‌کنجد در امکان بامنست  
 معظم چاکر نوازیها که اندر کلّ حال  
 شهریار عهد را از جمله اقران با منست  
 آن بود کز لطف او گوید مرا آزاده‌ای  
 شاد باش این‌یمین کاجزای دیوان بامنست؛  
 عمر شد در کامرانی تا ابد، باد و بود  
 وردمن چاکر، دعای شاه؛ تا جان با منست».

وچندانکه طلب کردند، دیوان او یافت نشد؛ و او از سفائن بزرگان  
 و از آنچه هر کس را بخاطر بود و آنچه بعد از این گفت جمع کرد .

کاشمار پرا کسد چو هفت اورنگم مانده پروین به نظام آید باز .»

این بود موضوع اول که در آن **مجمعل فصیحی** از ابن‌یمین سخن  
 گفته است .

مورد دوم خیلی مختصر است، و فقط واقعه وفات ابن‌یمین را بتاریخ  
 هشتم جمادی الثانیة سال ۷۶۹ هـ . / ۳۰ ژانویه

۱۳۶۸ م. قید نموده، که ماده تاریخ وفات اورانیز  
**تاریخ وفات**  
**ابن‌یمین**

ذکر کردم و گفته است<sup>(۱)</sup>: «وفات امیر فخر الدین

**محمود بن امیر یمین المستوفی الشاعر فی الثامن جمادی الاخر السنة**  
**المذکوره:**

(۱) بنقل از نسخه **مجمعل ملکی آفای نسیوانی**.

بود از تاریخ هجرت هفتصد با شصت و نه  
روز شنبه هشتم ماه جمادی الآخرین  
گفت رضوان حور را : برخیزو استقبال کن  
خیمه بر سحرای جنت برزند ابن یمن !

و آنگاه رباعی از او نقل میکند، که شاعر اندکی قبل از وفات خود گفته  
است . «وله فی حالة النزع:

منگر که دل ابن یمن پر خون شد      بنگر که از این جهان فانی چون شد ؛  
مصحف بکف و چشم بره روی بدوست      بایک اجل خنجر زمان بیرون شد ؛

دولت‌شاه در طبقه خامسه کتاب خود ( شماره ششم وهفتم ) از شاعر و  
پدرش نام میبرد ، لیکن مطالب و قضایای معتبر و مهمی چندان از آنها ذکر  
نمی کند . تنها از امیر یمن الدین پدر شاعر قطعه لطیفی نقل کرده ، متضمن  
چهارده بیت ، و وفات پدر او را در سال ۵۷۲۴ / ۱۳۲۴ م . ثبت مینماید . بقول  
دولت‌شاه <sup>(۱)</sup> : اصل پدر شاعر ترکی است و در روزگار سلطان محمد خدا بنده  
در قصبه فریومد اسباب و املاک خریده و متوطن شده و فرزندش امیر محمود  
ابن یمن در همان جا متولد گشته است . و خواجه علاء الدین محمد  
فریومدی که صاحب دیوان خراسان بر روزگار  
سلطان ابو سعید خان بوده است ، او را احترام و  
نگاهدشت کلی کرده . و وزیر مذکور در سال

آلپچه در دولت‌شاه  
آمده است

۵۷۳۷ / ۱۳۳۶ م . در نزدیکی اسفرآباد بدست سر بداران بقتل رسید . اما  
راجع فرزندش ابن یمن چندان مطلب مفصلی ذکر نکرده . باختصار ذکر  
از او نموده و گفته است که : امیر محمود بن یمن مداح جماعت سر بداران

(۱) رجوع شود بتذکره دولت‌شاه طبع لیدن س ۲۷۳-۲۷۷ .



بوده، و این خود مورد تردید است؛ و اینکه وی در سال ۷۴۵ هـ / ۱۳۴۴ م. وفات یافته‌است، (این را نیز میتوان گفت صحیح نیست)؛ و سپس بمناسبت وفات او شرح مبسوطی بطور معترضه در حدود ده صفحه از تاریخ سلسله کوچک سر به‌داریه نوشته است. عمر این سلسله در حدود پنجاه سال طول کشید، عاقبة الامر در سال ۷۸۸ هـ / ۱۳۸۶ م. بدست تیمور منقرض گردید.

**هفت اقلیم و آتشکده و مجمع الفصحاء** بیش از آنچه گذشت اطلاعی از ابن یمن بدست نمیدهند، جز اینکه کتاب اخیر میگوید که وی در شاعری مداح طغای تیمور خان بوده‌است، لیکن نظر بقندان دیوانش چنانکه در فوق ذکر شد نمیتوان بطور قطع تعیین نمود که بمدوح وی که بوده و در ظل حمایت کدام پادشاه میزیسته‌است.

کلیه آثار ابن یمن عبارتست از مجموعه مقطعاتی که غالب آنها دارای معانی فلسفی و اخلاقی و عرفانی است. آن مجموعه

**اشعار ابن یمن و کیفیت آن**

یکبار سال ۱۸۶۵ م. در کلکته بطبع رسیده. و من خود نسخه زیبا و خوش خطی از آن دیوان در تصرف

دارم که مورخ است به ۵ رجب ۸۸۱ هـ / ۲۴ اکتوبر ۱۴۸۶ م. ترجمه آلمانی از غالب آن اشعار بقلم شلشتا و سهرد Schlechta - Wasehrd نیز بطبع رسیده‌است (و نه بسال ۱۸۵۲ م. و آن مشتمل است بر ۱۶۴ قطعه از قطعات وی.) قطعه ذیل در شرح سیر تکاملی روح در عداد بهترین و معروفترین اشعار ابن یمن است:

» زدم از کم عدم خیمه بصحرای وجود

و ز جمادی به نیانی سفری کردم و رفت

بعد از اینم کشش طبع بحیوانی بود

چون رسیم بوی از وی گذری کردم و رفت

بعد از آن در صدف سینۀ انسان صفا  
 فطرۀ هستی خود را گهبری کردم و رفت  
 با ملائک پس از آن صومعۀ قدسی را  
 کرد بر گشتم و نیکو نظری کردم و رفت  
 بعد از آن ره سوی او بردم و بی این یمین  
 همه او گشتم و ترک دگری کردم و رفت؛»

همین معنی عیناً در کلام شاعر بزرگ متصوفه  
**قطعه ای بهمین مضمون**  
**از مثنوی مولوی**  
 جلال الدین رومی که یک قرن قبل از ابن یمین  
 میزیسته آمده است، در مثنوی معروف<sup>(۱)</sup>، که بقرار

ذیل است :

مردم از نامی بحیوان سر زدم	» از جمادی مردم و نامی شدم
پس چه ترسم کی زمردن کم شدم	مردم از حیوانی و آدم شدم
تا بر آدم با ملائک بال و پر	حمله دیگر بمیرم از بشر
کل شه هالک الا وجهه	از ملک هم بایدم جستن ز جو
آنجہ اندر وهم ناید آن شوم	بار دیگر از ملک پُران شوم
گویدم : «کانا الهه راجعون»	پس عدم کردم، عدم چون ارفنون

و نیز این قطعه از ابن یمین است :

مرد عاقل جهان پر فن را .	از برای دو چیز جوید و بس
یا کند پایمال دشمن را .	یا از او سربلند گردد دوست
که غرض چیست مال جستن را .	و آنکه موجود و نموداند
داده زان پس بیاد خرمن را .	چیده باشد بسکنت خوشه
حاصلی ناشناس کردن را .	غیر جان کندن رزخستن چهیت

قطعه ذیل از اینکه شامل معنای بدبینی خاص از نوع عقاید

(۱) مجلسوم ص ۲۹۵ طبع ملاء الدوله - تهران.

مالتوزیانیسم<sup>(۱)</sup> وهانی گنیسم<sup>(۲)</sup> میباشد نیز قابل ذکر است:

دای چه موجبست که فرزند از پدر      منت نگیرد ارچه فراوان دهد مطا؛  
یعنی درین جهان که محل حوادث است      در معضت وجودتوافقکندهای مرا!

قطعه دیگر که ذیلاً ثبت میشود، معانی و عقاید مکتب جبریه که نزد

ابن یسین و دیگر اساتید آن مکتب متداول بوده است، نشان میدهد:

خدائی که بنهاد هستوت داد      بروزالت (۳) اندر افکند خشت  
کل پیکرت را چهل بامداد (۴)      بدست خود از راه حکمت سرشت

(۱) مالتوزیانیسم *Malthusianisme* عبارتست از: اصول عقاید منسوب بکشیسی

انگلیسی موسوم به **توماس مالتوس** و پیروان او، این عالم اقتصادی متولد سال ۱۷۶۶ م و متوفی سال ۱۸۳۴ م. قاعدهای در علم اقتصاد وضع کرده که خلاصه آن اینست: چون سکنه روی زمین پیوسته سرپرست از تولید مواد حیوانی انتشار و بسط می یابند، قوای دیگر بوسائل خاصی مانند: قحطی، امراض عمومی، جنگه و غیره جلو قوه زاد و ولد انسانی را گرفته مانع از تکثیر عظیم نفوس بشری میشوند. بنا بر این پیشنهاد می نمود که بوسائل اجتماعی و اخلاقی حدودی برای سرعت ازدیاد نفوس بشری وضع شود، کتاب او موسوم است به:

« *L'Essai sur le Principe de la Population* » عقاید او را عموماً برخلاف مبادی انسانیت و اخلاق و مزاحم حقوق طبقه فقرا دانسته اند.

(۲) مانئی گنیسم *Manichaeisme* یا مذهب ثنویه، منسوب به **هانی** متفکر بزرگ ایرانی - *Mani* یا مانیکوس *Manicaeuse* - که معتقد بود مظهر خیر - **یزدان** بامظهر شر - **اهرمون** - در نزاع دائم است. این مذهب از قرون سوم تا هفتم میلادی از ایران به اروپا نیز انتشار یافت.

(۳) روز الست اشاره بروز نخستین خلقت است که خداوند تمام موجودات را مخاطب ساخته و فرمود: « الست بریکم؟ قالوا بلی... » سوره الاحراق ۱۷۱/۷.

(۴) چهل بامداد - در حدیث آمده است که: خدای متعال گل وجود آدم صفی را چهل روز خمیر مهنفرمود. (طبری ج ۱ ص ۹۱).

همه بودنها یکبارگ نوشت (۱)  
 که: این کار خوبست و آن کار زشت  
 هر آنکس که بیخ شترخار کشت  
 چه اصحاب مسجد چه اهل کشت  
 که آن را هد دوزخ، این را بهشت!!

مژت خویشتن نگهدارد  
 هر چه کبر و منیت بگذارد  
 سر موئی ز خود نیازارد  
 هیچکس را حقیر نشمارد  
 تا مگر دوستی بدست آرد

بر کس ز تو و بر تو ز کس یار نباشد  
 باید که عدد بیشتر از چار باشد  
 شرط است که ساقی بجز از یار نباشد  
 او نیز در این کار بانکار نباشد  
 از عالم ارواح خبر دار نباشد  
 با هیچ کس در دوجهان کار نباشد.

فلم را بفرمود تا بر سر  
 نزیید که گوید ترا روز حشر  
 ندارد طمع رستن شاخ عود  
 چو از خط فرمایش بیرون نیند  
 خرد را شگفت آید از عدل او  
 این قطعه نیز اوراست :

مرد باید که هر کجا باشد  
 خود پسندی و ابلهی نکند  
 بطریقی رود که مردم را  
 همه کس را ز خویش به داند  
 سر و زر در طلب نهد آنکه  
 نیز قطعه ذیل از اوست :

گنجی که درو کجش اغیار نباشد  
 رودی و سرودی و حریمی دوسه یاری  
 نردی و شرابی و کبابی و ربابی  
 عقلست که تمییز کند نیک و بد از هم  
 و آنکس که شود منکر این کار که گفتم  
 این دولت اگر دست دهد این یمن را

قطعه ذیل از ابن یمن در حقیقت ترجمه و نقل کلام قطعه عربی منسوب  
 به قابوس بن وشمگیر امیر طبرستان است که از ۳۶۶ هـ / ۹۷۶ م. تا  
 ۴۰۳ هـ / ۱۰۱۲ م. در گرجان سلطنت می کرده ، (اصل این قطعه در حکایات  
 تاجر و جنبه در الف لیلة و لیله آمده است (۲):

(۱) فلم نوشت، اشاره به حدیث دیگر است که: «اول ما خلق الله القلم» و بار امر  
 فرموده که همه مقدرات را بنویسد. (طبری ج ۱ ص ۲۹).

(۲) قطعه قابوس وشمگیر این است :

الذهر یومان - ذا أمن و ذا حذر  
 والعیش شطران : ذاصغو و ذاکدر .  
 بقیه حاشیه در صفحه بعد

ای دوستان یکام دلم نیست روزگار  
سهلت اگر جفاکم از دور بیوفا  
در آسمان ستاره بود بیشمار، لیک  
رسمیت در زمانه که هر کم بضاعتی  
آری زمانه دشمن اهل هنر بود  
زحمت نصیب مردم والا کبر بود  
ریح کسوف بر دل شمس و قمر بود  
ز اهل هنر بمرتبه ها بیشتر بود  
بالای عقد گوهر و سلك در بود.

هر چند همه تذکره نویسان معروف مانند: دولتشاه

و صاحب هفت اقلیم و آذر صاحب آتشکده و  
هدایت صاحب مجمع الفصحاء و دیگران همه  
در کتب خود اشاراتی درباره خواجوی کرمانی  
کرده اند، لیکن همه آنها فاقد اطلاعات مبسوط

میباشد و اگر هم اطلاعاتی ذکر کرده اند، غالباً نادرست و پر غلط است.  
فی الحقیقه عدم دقتی که در این کتب تذکره بکار رفته موجب نهایت تأسف  
است. برای مثال نمونه ای ذکر میکنیم: **رضا قلیخان**، باینکه بدون تردید

بلیه پاورهی از صفحه قبل

قل للذی بصروف الدهر میرنا  
اما تری الريح ان هبت عواصفها  
و ما تری البحر تملو فوقه جهف  
فهی السماء نجوم لا عداد لها  
فان تکن هبت ایدی الزمان بنا  
و کم علی الارض من خضراء موبقة  
احسنت ظنک بالایام ان حسنت

و این سده بیت اخیر را مرحوم **میرزا احمد وقارشیرازی** که از

شعراء متأخرین است، بسبک غلظه این معنی چنین بنظم آورده :

دست زمانه اگر لب میکند بما  
بود صعب، که هست درختان تریسی  
ز بهار بر زمانه یکی ظن بد میر  
یا هر چه بگذرد همه بر ما ضرر بود،  
آنرا ز تند سنگه، که او بارور بود.  
مهراس ز آنچه حکم فنا و قدر بود.

دارای مرتبتی رفیع در شعر و لغت و تاریخ می باشد، در **مجمع الفصحاء** <sup>(۱)</sup> گفته است که: **خواجو** مداح و قصیده سرای سلطان **ابوسعید خان** بوده، که آن پادشاه از ۷۱۶ هـ. تا ۷۳۶ هـ / ۱۳۱۶ - ۱۳۳۵ م. سلطنت می کرده، و بلافاصله بعد از آن سال وفات شاعر را در ۵۰۳ هـ / ۱۱۰۹ م. ذکر مینماید، که علی التحقیق اشتباه کرده و ظاهراً این عدد را بجای ۷۵۳ هـ. از روی عدم توجه نوشته است.

**دولتشاه** که سال وفات **خواجو** را در ۷۴۲ هـ. / ۱۳۴۱ م. ذکر مینماید، او را منسوب بخاندان نیکی از **گرمهان** دانسته است، ولی میگوید که: وی در آن شهر مدت قلیلی زیسته، هر چند در اشعاری که از او در **همان** کتاب

**(۱) مجمع الفصحاء**، تألیف مرحوم **رشاقلی خان هدایت** معروف به **«الله باشی»** متولد بسال ۱۲۱۵ هـ. ق و متوفی بسال ۱۲۸۸ هـ. ق، آخرین و مطول ترین تذکره هائی است در احوال شاعران فارسی زبان.

سرف نظر از بعضی زلات و اشتباهات که در تحریر و تألیف آن پیش آمده است، از زمان نگارش تا با امروز همواره ازامهات مآخذ و اسناد محققان و نویسندگان تاریخ شعر و ادب فارسی بشمار می آید.

این کتاب بزرگ در دو مجلد و هر مجلد در دو قسمت تألیف یافته است. مجلد اول در احوال شهریاران و شاهزادگان و حکام شاعران و هم در احوال فصحاء و شعرای متقدمین تا سنه ۸۰۰ هـ. ق و مجلد دوم در احوال شعرای متوسطین و برجسته حال شعرای معاصرین است تا سال ۱۲۸۴ هـ. ق.

هدایت از پرکارترین فضلا و شعرای عصر ناصری و صاحب تألیفاتی فراوان است؛ از جمله تذکره **ریاض العارفین** که آنرا بسال ۱۲۶۰ در چهل و پنج سالگی با تمام رسانیده و اهتمامش در آن تألیف بیشتر در شرح حال عارفان و پیران طریقت بوده، لیکن مشهورترین آثار او **مدین مجمع الفصحاء** است که بنا بادعای خود سی سال در تألیف آن رنج برده و آن را بسال ۱۲۸۸ هـ. ق. بنام **ناصر الدین شاه قاجار** بنیایان آورده است.

پیوه پاورقی در صفحه بعد

در همان صفحه نقل کرده و ظاهر است که در بغداد آنها را بنظم آورده ، از شهر  
کرمان موطن خود باشتیاق و محبت بسیار نام میبرد<sup>(۱)</sup> . میگوید :

خوشا باد عنبر نسیم سحر	که بر خاک کرمانش باشد گنر
خوشا وقت آفرغ دستان سرای	که دارد در آن بوم ماوا و جای
ز من ناچه آمد که چرخ بلند	از آن خاک پاکم بفریت فکند
به بغداد بهر چه سازم وطن	که ناید بجز دجله در چشم من

#### بینه حاشیه صفحه قبل

این کتاب در سال ۱۲۹۵ ه . ق در تهران بصورتی بسیار مرغوب چاپ سنگی  
شده است ولی خالی از اغلاط نیست .

اخیراً بسال ۱۳۳۶ شم مؤسسه چاپ و اشعارات امیر کبیر دست اندر کار طبع مجدد  
این کتاب شد و قسمتی از آن را باهتمام جوان فاضل آقای مظاهر مصفی با مقدمه ای درخور  
و حواشی مفید بطرزی زیننده ببازار اهل ادب آورد و هنوز بخشهای دیگر آن بطبع  
در نیامده است.

(۱) خواجه درجای دیگر از موطن خود کرمان در غزلی شکایت کرده است و گفته:

خرم آنروز که از خطه کرمان بروم

دل و جان داده ز دست، از بی جانان بروم

منکه در مسر چو یعقوب عزیزم دارند

چه نشینم از بی یوسف کمان بروم!

گر چه از ظلمت هیران برم جان بکنار

چو سکندر ز بی چشمه حیوان بروم

اکرم دور مخالف بعراق اندازد

من به پهلوی ز پیش نا بسپاهان بروم

همچو خواجه کرم از گنج نسیمی بدهند

دخت بر بندم و زین منزل ویران بروم

ظاهراً این غزل در نظر خواجه حافظ بوده است که در یزد غزل معروف خود را

در اشتیاق وطن سروده است.

بنابر آنچه هفت اقلیم مینوسد، خواجو در اثنای مسافرت‌های خوش  
 با بسیاری از معارف معاصرین خود از شعراء و ادباء آشنا بوده و مرید صوفی و  
 زاهد معروف شیخ رکن‌الدین علاء‌الدوله سمنانی گردید<sup>(۱)</sup>. دولتشاه با  
 شرحی مفصل که در احوال شیخ مذکور نگاشته اختصار مطالب را در باب  
 خواجو که موضوع اصلی سخن اوست خواسته است جبران نماید<sup>(۲)</sup>.

(۱) بنده مترجم گوید: کمال‌الدین ابوالعطاء محمد بن علی الکرمانی

متخلص بخواجو، متولد سال ۶۲۹ هـ. ق و متوفی سال ۷۵۳ هـ. ق چنانکه مرحوم براون  
 مترض است در عالم تصوف دست‌ارادت به شیخ رکن‌الدین علاء‌الدوله سمنانی سپرده و  
 این رباعی را در تجلیل او گفته :

« هر که بره علی عمرانی شد      چون خضر بر چشمه حیوانی شد  
 از وسوسه غارت شیطانی رست      مانند علاء‌دوله سمنانی شد »

همچنین مرید شیخ امین‌الدین بلیایی کازرونی است که معاصر خواجه حافظ است و او را  
 بقیه ابدال خوانند و در قطعه‌ای معروف مدح کرده و او خود از سلسله مرشدیه کازرویه  
 میباشد و « طایوس‌العرفاء » لقب دارد. (نحات الانس). در اصول عقیده، خواجو شافعی یا  
 سنی تفضیلی است و قصائد در مدح ائمه فراوان دارد.

در تاریخ تولد خود که در متنوی گل و نوروز ذکر کرده علاوه بر سال هجری سال  
 رومی را نیز بیان کرده است و بنا بر حساب فاضل‌گرامی آقای سهیلی خواجساری سال ۶۸۹  
 هجری در می‌آید.

دیوان خواجو مشتمل بر دو دیوان غزل؛ - یکی موسوم به «سنایع‌الکمال» و دیگری  
 ملقب به «بدایع‌الجمال» است که در سال ۱۳۳۶ شمسی و اهتمام ادیب فاضل‌جران آقای احمد  
 سهیلی خواجساری در طهران بطبعی منقح و نظریف و مقدمه‌ای جامع و بلیغ بیجا بر سوده است.  
 (۲) تذکره دولتشاه طبع لیدن صفحات ۲۴۹-۲۵۳.



ویو Rieu<sup>(۱)</sup> چند شعری نقل میکند که در آن شاعری که نام معاصر خواجو و موسوم به حیدر شیرازی بسختی بر او تاخته و او را دزد کابلی کرمانی نامیده و نسبت سرقت ادبی با او داده است ، و اینچنین گفته :

میر دریش شاعر نام خواجو      که او دزدیست از دیوان سعدی<sup>(۲)</sup>  
چو نتواند که با من شعر گوید      چرا گوید سخن در شان سعدی؟

و نیز در هجویه دیگر که در حضور شیخ ابواسحق اینجو خوانده است در مطلع چنین میگوید :

خواجوی دزد کابلی، از شهر کرمان میرسد  
موریت او در شاعری، نزد سلیمان میرسد  
در کتاب مجمل فصیحی نامی از خواجو بنظر نرسید . لیکن

(۱) فهرست کتب خطی فارسی موزه بریتانیا صفحه ۶۲۳ .

(۲) سرقت ادبی = Plagiarism

(۳) اتفاقاً بسیاری از مضامین و حتی کلمات شیخ سعدی در اشعار خواجو مشاهده میشود که از آن جمله بدو نمونه اکفا میرود:

الف - سعدی گوید :

آه سعدی اثر کند در کوه      نکند در تو سنگدل اثری  
خواجو گوید :

خون شد ز اشک ما دل سنگین کوهسار      وانست مهر بر دل سختش اثر نکرد  
ب - سعدی گوید :

دگر بروی بتم دیده بر نمیباشد      خلیل من همه بنهای آذری بشکت  
خواجو گوید :

دل به بشکده میرفت پیش ازین، لیکن      «خلیل من همه بنهای آذری بشکت»

حمدالله مستوفی قزوینی بطور اختصار از او نام میبرد<sup>(۱)</sup> و یکی از اشعار

وی را در کتاب تاریخ گزیده که در سال ۵۷۳۰ هـ.

۱۳۳۰ م. تألیف شده نقل کرده. از اینقرار معلوم

در باب خواجو

میشود که وی در ایام حیات خود در سراسر

نوشته‌اند

مملکت ایران نام و شهرتی داشته، و نیز نام

او در مجالس المؤمنین قاضی شوشتری که در تزیین آداب و شرح

احوال رجال فرقه شیعه تألیف کرده مذکور است، ولی چیز مهمی ندارد؛

در حقیقت گفته دولتشاه سمرقندی را نقل کرده است.

این قاعده کلیه را میتوان معتبر دانست، که تنها طریقه رضایت بخش

در شرح احوال شعرای ایران (با احتمال استثناء بعضی از شعراء قدیم که قبل

از حمله مغول میزیسته‌اند) آنست که بقدر امکان خصوصیات از تاریخ احوال

آنشاعر بوسیله مطالعه نسخ خطی قدیمه دیوان

و آثار خود او جمع آوری و مقایسه شود. زیرا

تحقیقات انتقادی

بر نسخ چاپ سنگی که اخیراً دیوانها را طبع

فن اردمان در باب

خواجو

و نشر کرده‌اند، اعتماد چندانی نیست. همین طریقه

در مورد شعراء و گویندگان قدیم نیز مانند: فردوسی و نظامی و انوری

و خاقانی و غیره بکار رفته است. از این حیث خواجو خوشبختتر از بسیاری از

معاصران خود می‌باشد، زیرا قریب یکصد سال قبل در سال ۱۸۴۸ م. محقق

آلمانی موسوم به: دکتر فرانز فن اردمان Dr. Franz Von Erdmann

(۱) نسخه کرادری تاریخ گزیده ص ۸۱۸، همچنین مقاله شرح احوال شعراء

فارسی در تاریخ گزیده بقلم مؤلف این کتاب، مندرج در ذورنال آسیائی مورخ اکبر

۱۹۰۰ و ژانویه ۱۹۱۰.

شرح مختصری درباب خواجو تألیف و طبع کرده است که در آن بعد از نقل و ترجمه سخن دولتشاه درباره او از نسخه خطی خمسه یا مثنویات پنجگانه وی باختصار وصفی کرده، و نوادر سودمندی که از آن خمسه هم از دیوان او استخراج و اقتباس نموده است در کلام خود مزید ساخته. این خصوصیات را اکنون ما خلاصه کرده و با انضمام بعضی مطالب که ریو در فهرست خود نوشته در اینجا درج می کنیم<sup>(۱)</sup>:

بنابر آنچه خود شاعر در مثنوی نوروز و گل گفته است: وی در شوال ۶۷۹ هـ. فوریه ۱۲۸۱ م. متولد شده و دوره زندگانی شاعری خود را با انتساب خویش بدرباریکی از امرای مظفری که احتمالاً امیر مبارزالدین - محمد مؤسس آن دودمان است در یزد شروع کرده است. پس از آن بدربار شیخ ابواسحق اینجو که از ۷۴۲ - ۷۵۴ هـ. در شیراز سلطنت می کرده رفت و آمد داشته<sup>(۲)</sup>. بدلیل نام ممدوحینی که قصاید<sup>(۳)</sup> خود را در مدح آنها

(۱) فهرست ریو ص ۶۲۰ - ۶۲۳

(۲) مزار خواجوی کرمانی در این تاریخ در **تنگ الله اکبر شیراز** فریب بقیه شیخ مشرفی موجود است و آب و رکن آباد از جوار آن میگذرد و دارای رحایت و صفای خاص و نظراً انداز عالی و مطاف صاحبان ذوق میباشد. و این بیترا بمناسبت مزار او گفته اند:

« من خواجوی کرمانی بشیراز به تنگ افتاده است الله اکبر »

لوحة سنگی که اکنون بر روی مدفن او موجود است از آثار حجاری قرن هشتم هجری میباشد.

در زمانی که بنده مترجم متصدی خدمت وزارت معارف بودم، با اتمام تعمیری در مزار آن شاعر موفق گردیدم.

(۳) **Panegyric** - ضمیمه

Ode - غزل

ساخته وید با دربار شیر وانشاه و قزل ارسلان امیر عراق<sup>(۱)</sup> نیز رابطه بوده، و هم چنین چند مدتی چنانکه گفتیم در بغداد اقامت داشته است. خلاصه آنکه خواجو در قسمت عمدهٔ معالک ایران مسافرت کرده<sup>(۲)</sup> و او را نمیتوان مانند بعضی دیگر از معاصران وی شاعر خاص سلسلهٔ واحدی دانست.

**فصحت دامنه** اشعار خواجو مشتمل است بر پنج مثنوی غرامی  
**اشعار خواجو** «رمانتیک» که آنرا خمسهٔ خواجو گویند که

(۱) قزل ارسلان از انا بکان آذربایجان مسلماً معاصر خواجو نبوده است. معلوم نیست این استنباط برای مرحوم براون چگونه حاصل شد !!

(۲) گویا خواجو از آغاز عمر همیشه بشوق دیدار شیراز بوده، وقتی از آن شهر شهر درغزلی لطیف یاد کرده و چنین گفته است:

بلبل دلشده از گل بجه رو باز آید

که دلش هر نفس از شوق بیرواز آید  
 همدمی گو که براو عرضه کم قصهٔ شوق؟

هم دل خسته مگر محرم این راز آید  
 هر نسبی که از آن خطه نباید باد است

خنک آن باد که از جاب شیراز آید  
 بلبل دلشده کلبانگ زند خواجو را

که در این فصل کسی از گل ومی باز آید! !

همچنین سفری بجه کرده و شرح سفر خود را در رسالهٔ ای بنام: «رسالهٔ الیادیه»، مندرج ساخته و سپس به بندر چرون (هرموز) افتاده و در آنجا باو بسیار بد گذشته است. در اشعار خود حال خویش را در آن بندر بدآب و هوا شرح داده می گوید:

کتون که فصل بهاران رسید و موسم گل

خوشا نواحی یزد و نسیم اهرستان

بلاختیار کسی هرگز اختصار کند

چرون و تشنگی و باد کرم و مابستان؟

سفر کریمم و بسیار خون دل خوردم

چو در مصیبت سهراب رستم دستان

شاعر از چرون به بنداد و از بنداد به بیریز و از بیریز باصفهان و بالاخره دوباره بشیراز باز آمده و در آنجا تا آخر عمر رحل اقامت افکنده و همواره از برکات اتمام و سخای بی پایان امیر شیخ ابوسعق برخوردار بوده است.

از آن در کتابخانه موزه بریتانیا نسخه نفیسی مورخ سال ۷۹۸ هـ / ۱۳۹۶ م. موجود است، و نیز دیوان او مشتمل بر قصائد (که بعضی مذهبی و بیشتر در مدح سمرائی میباشد) و غزلیات و مقطعات و رباعیات است. من از آن دیوان دو نسخه خطی دارا هستیم که یکی کاملاً جدید و دیگری بخط درویش حافظ - شیرازی (که قطعاً غیر از خواجه حافظ است) مورخ سال ۸۹۹ هـ / ۱۴۹۳ م. یکی از صاحبان آن نسخه عدد ابیات آنرا در حدود چهار هزار بیت بشمار آورده است.

اما پنج مثنوی که **خمسه** (۱) **خواجو** را تشکیل میدهد عبارتست از:

**مثنویات خمسه** (۱) **نوروز و گل** - که درباره محتویات آن **فن اردمان آلمانی** مجملأً بحثی کرده است و میگوید که عدد ابیات آن ۲۶۱۵ بیت میشود.

(۲) **همای و همایون** - این مثنوی ظاهراً یا بنام **سلطان ابوسعید** ۷۱۶ - ۷۳۶ هـ. میباشد، یا بنام وزیر او **غیاث الدین محمد**، و مشتمل است بر ۳۲۰۳ بیت. و آنرا چنانکه **ریو** نشان داده در بغداد در سال ۷۳۲ هـ / ۱۳۳۱ م. بنظم آورده است.

(۳) **کمال نامه** - که آنرا **بتاریخ** ۷۴۴ هـ / ۲۳۵۳ م. بنظم آورده است و بنام **شیخ ابواسحاق پادشاه فارس** مصدر است که دو سال قبل از آن تاریخ سلطنت آن ایالت نشسته بوده.

(۴) **روضه الانوار** - این مثنوی در تصوف و عرفان است که در مرقد

شیخ ابواسحق ابراهیم<sup>(۱)</sup> که یکی از اولیاء و درگازرون فارس بوده است بنظم آورده و تاریخ آن سال ۷۴۳ هـ / ۱۲۴۲ م. یعنی یکسال قبل از مثنوی کمال نامه میباشد.

۵) مثنوی صوفیانه دیگر است که نام آن بر من معلوم نشد، و تمام مثنویات خمه را ظاهراً بتقلید خمه معروف حکیم نظامی گنجوی بنظم آورده، و در سال ۷۴۴ هـ. پایان یافته است<sup>(۲)</sup>.

اما برخلاف شهرت نسبی که خواجو را حاصل غزلیات خواجو آمده است، من نتوانستم در غزلیات او لطف جاذبه و یا خاصیت جالبی کشف کنم<sup>(۳)</sup>، با آنکه در حدود هفتاد و پنج غزل او را

۱) شیخ ابواسحق مرشد الدین ابراهیم بن شهریار الکزروی معروف به «شوخ مرشد» از اجله مشایخ صوفیه قرن چهارم هجری است و طریقه او را «مرشدیه» گفته اند. (رجوع شود به صفحات الاصل) مقبره شیخ هم اکنون در قصبه کازرون موجود و متأسفانه روبروی آنی است.

۲) ظاهراً این مثنوی شیوا که بنام بهاء الدین محمود وزیر و شرف الدین بن مبارز الدین مصدر است، به «گوهر نامه» موسوم باشد و آرا در سال ۷۴۶ بنظم آورده است. علاوه بر مثنویات خمه، خواجو رسالاتی دیگری نیز تألیف کرده که از آبعمله است: «مفاتیح القلوب و مصابیح الفیوب» بنام امیر مبارز الدین و «رساله البادیه» بشر در سواصفر حجاز تاریخ ۷۴۸ و رساله مناظره «دمدو بوریا» و رساله ای دیگر بنام «سبع العنانی».

۳) معاکمه متفقد بیگانه درباره شاعر کشور دیگر چنانکه خود استاد بر او نکراراً تذکر داده حجت نمیتواند باشد، و لطافت اشعار خاصه غزلیات خواجو در نزد فارسی زبانان معروف و مسلم و در فضیلت او همان بس است که یا خود خواجه حافظ با اختیار سبک او در کلام خویش اشاره مینماید، یاد دیگر اسامید در این باب گفته اند:

استاد سخن سعدی است نزد همه کم، اما

دارد غزل حافظ طرز سخن خواجو

مورد مطالعه قرار دادم. غزل ذیل را میتوان برای نمونه از بهترین غزلیات او قابل درج دانست:

<p>دل بر امید وعده و جان در وفای تست (۱) مقصود ما ز دینی و عقبی رضای تست ما را مران زبیش، که دل در وفای تست خواهی ببخش و خواه بکش، رای رای تست بیگانه شد ز خویش کسی کاشنای تست جایی که در تست مرا از برای تست سوگند راستش بقدر دلربای تست جانش هنوز بر سر مهر و وفای تست .</p>	<p>مکن ز ما که خاطر ما در وفای تست سهکت اگر رضای تو ترک رضای ماست زین یس چو سرفدای قفای تو کرده ایم کردن بیند مینهم و سر به بندگی آزاد گشت از همه آنکو غلام تست ای در دلم عزیزتر از جان که در تست این خسته دل که دعوی عشق تو میکند خواجو که رفت در سر جور و جفای تو</p>
--	---

علاوه بر غزلیات و مثنویات مذکور در فوق، خواجو را چندین ترکیب بنداست، و نیز یک دو قطعه و چند رباعی که یکی از آنها به «کو کو» یا آهنگ قمریان اشاره کرده است (آنرا عموماً بهم رخيام نسبت میدهند).  
- مستزاد ذیل از آنشاعر خالی از لطافت نیست:

<p>کرد رفت خطائی . با وعده وفائی . بر آتش رخسار . در دام بلائی . مانند هلالی . انگشت نمائی . در پای سمنند . جز نعل بهالی . احوال غریبان!!</p>	<p>کس نیست که گوید زمن آن ترک خطا را باز آئی که داریم توقع ز تو ما را منداز بنام من دلسوخته فلفل (۲) ، کاشدم از آن دانه مشکین تو یارا امروز منم چون خم ابروی تو در شهر تا دیده ام آن صورت انگشت نما را باز آئی که سر در قدمت بازم و جار را چون می دهد دست من بی سر و پا را در شهر شما قاصد باشد که بیرسند</p>
---	---

(۱) در قافیه اشتباهی است، و کلمه وفاتکرار شده، ظاهر آکامه، قافیه در مصرع دوم «هوای» بوده است.

(۲) فلفل در آتش انداختن، مانند اسپند سوختن، عملی شعرآمیز است که تولید تشویش و اضطراب در قلب شخصی که بنام او انداخته اندمی کند.

آخر چه زیان مملکت حسن شمارا	از بی سروپائی،
تا چند مخالف زلی ای مطرب خوشگوی	از پرده عشاق،
بنواز زمانی من بی برک و نوا را	از بانگ نوائی .
زین بیش نهان چند توان داشتن آخر	درد لغم هجران؟
دام که سرایت کند این دود، نگارا،	یک روز بجائی .
در ظلمت اسکندم از حسرت نعلت	مانند خواجه،
لیکن چه کنم چون نبود ملک دارا	در خورد گدائی؟!

این چند نمونه از اشعار **خواجو** شاید کافی باشد و نشان بدهد که سخن او هر چند زیبا و دلآویز است، اما امتیاز خاصی را فاقد میباشد.

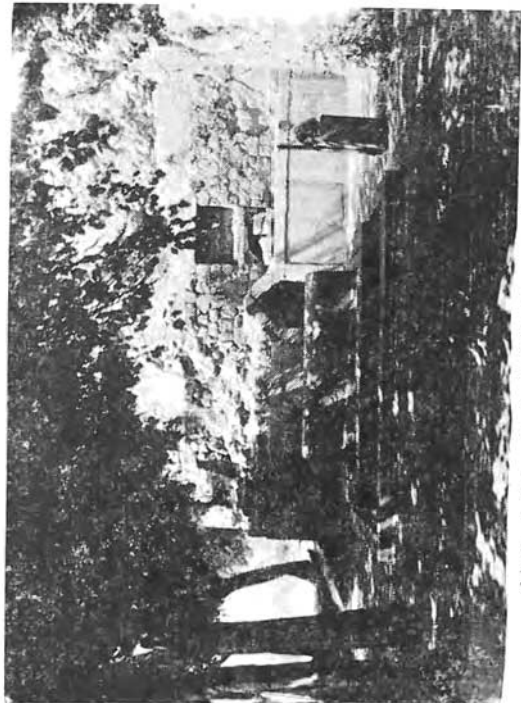
**نظام‌الدین عبیدالله**  
**زاکانی**  
 عبیدزاکانی شاید برگزیده ترین هجوسرایان  
 و تقلید نویسانی<sup>(۱)</sup> است که در ایران بظهور  
 رسیده. و هر چند مانند غالب هجونیسان ایران

و عرب و ترك اسلوب بیان او غالباً بقدری دور از ادب است که قسمت عمده‌ای از سخنان وی برای ترجمه مناسب نمی نماید؛ معذک رساله اخلاق الاشراف او هر جا که با ادب و عفت مانده از نظر فخرین قطعات انتقادی و مطایبه ادب فارسی میباشد. در همان حال بعضی از اشعار جدی او - که از نظر اکثر تذکره - نویسان مجهول مانده - دارای جمالی خاص و لطفی بکمال است.

راجع به سرگذشت زندگانی او همچنان اطلاع مشروحی بدست نیست، جز اینکه وی اصلاً از اهل قزوین بوده، ولی نسبت با نشهر ظاهرأ محبت و علاقه زیادی نداشته؛ زیرا در رسائل خود همواره ساکنین آن شهر را بکودنی و گولی نسبت داده است، پس از آن چندی در شیراز میزیسته و نسبت با آن شهر برخلاف قزوین بشهادت بعضی از اشعارش بسیار دل بسته بوده، خاصه در

(۱) هجوسرا : Satirist . - تقلید نویس : Parodist





موقد خواجوی کرمانی در تنگ الله اکبر، شیراز، در کنار نهر وکناباد



زمان شیخ ابواسحق اینچو مقبول بسال ۷۴۷ هـ / ۱۳۴۶ م . سپس شعر جدی را رها کرده و دنبال مسخره و هزل رفته تا با ذوق بزرگان زمان مناسب افتد . با وجود آن ، چنانکه در غالب اشعار خود اشاره میکند ، و نیز بنا بر حکایتی که در باب مرک اوحا کیست ، (رجوع شود . بحاشیه صفحه ۳۲۲) همواره به تهیستی و قرض میزیسته و عاقبت در حدود ۷۷۲ هـ / ۱۳۷۱ م.<sup>(۱)</sup> وفات یافته است .

حکایتی از او معروف است که کیفیت جنگ و آشتی او را با شاعر معروف معاصر او خواجه سلمان ساوجی<sup>(۲)</sup> نشان میدهد ، بعد از آن ظاهراً چندی در تحت حمایت و سایه لطف سلطان اویس جلایر در بغداد یا تبریز با هر دو جابسر می برده است . دولتشاه سمرقندی<sup>(۳)</sup> مقاله ای مفصل ولی کم فایده درباره او اختصاص داده که اغلب آن با مقدار بیشتری از اشعار وی در تذکره هفت اقلیم نیز تکرار شده . آنچه که در آنشکده آمده خیلی مختصر است ، در کتاب هجمل فصیحی و هم چنین در مجمع الفصحاء از او ذکر نشده . مثنوی فکاهی او موسوم است به موش و سگربه و آن در بمبائی بدون تاریخ بچاپ سنگی باصفحه های چوبی بطبع رسیده است<sup>(۴)</sup> . و منتخباتی از مجموعه «لطائف و ظرائف» او مشتمل بر دیباچه ای بفارسی ،

(۱) بنا به تحقیقاتی که مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقدمه کلیات عبید چاپ طهران کرده وفات او را بین سالهای ۷۶۸ تا ۷۷۲ هـ . دانسته اند .

(۲) رجوع شود بیادداشت های Ouseley راجع بشعراى ایران .  
<Notices of Persian Poets> ص ۱۲۵ .

(۳) رجوع شود به تذکره دولتشاه ، طبع لیدن ص ۲۸۸ - ۲۹۴ .

(۴) ترجمه انگلیسی که قبمتی نیز از آن مثنوی بهمان سبک طبیع منتشر شده است .

که ظاهراً بقلم مرحوم میرزا حبیب اصفهانی است و بعد از آن مقدمه‌ای  
 بر فرانسه بقلم مسیو فرته M. Ferté در قسطنطنیه در مطبعه ابو الضیاء -  
 توفیق بك سال ۱۳۰۳ / ۵ / ۱۸۸۵ م . بطبع رسیده است <sup>(۱)</sup>؛ و از آنجا که  
 این دو مقدمه غالب اطلاعات راجع به عبید را حاوی است. مادر اینها خلاصه‌ای از  
 آن را با حذف بعضی مطالب بیفایده نقل می‌کنیم - :

« اصلح الشعراء عبید زاکانی از قریه زاکان <sup>(۲)</sup> قزوین و از رجال اواسط  
 قرن هشتم هجری (قرن چهاردهم میلادی) است . مولانای مذکور از اهل فضل و دانش  
 و از ارباب سلیقه و اصحاب ذوق بوده است . اگر چه برخی او را دزمره هزاران می‌شمارند ،  
 ولی حق و اصاف این است که با وجود یافت شدن بذله و هزل و هجو در اشعار او پایه‌اش

۱- لطایف و ظرایف - Facetiae و آن مجموعه مشتمل است بر ۱۲۸ صفحه.  
 پس از آن تاریخ کلیات دیوان عبید شامل قصائد و غزلیات و قطعات و رباعیات و مثنوی  
 عشاقانه بضمیمه مجموعه لطائف عبید با مقدمه های فارسی و ترجمه فرانسه در سال  
 ۱۳۲۱ ش بعنوان ضمیمه سال بیست و دوم مجله ارمنان در طهران بطبع رسیده است  
 که فاضل مرحوم عباس اقبال آشتیانی آنرا تصحیح و مقابله کرده و شرح حال جامعی از  
 عبید باضنام تحقیقات تاریخی و ادبی بسیار در مقدمه آن نگاشته است .  
 اخیراً بسال ۱۳۳۴ ش همان مجموعه بار دیگر بمی و اهتمام آقای وحیدزاده  
 - بم دستگردی در طهران چاپ شده است .

۲ - حمدالله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده (طبع کرآوری کتب  
 ص ۸۵۴) از طایفه زاکانیان سخن گفته و آنها را یکی از بیوت مهمه قزوین معرفی  
 کرده است و می‌گوید که : آنها از نسل طایفه اعراب خفاجه میباشند . و سواد منشوری  
 که از حضرت رسالت خطاب بآنان صادر گردیده به س عربی نقل کرده . و در آخر آن  
 مقال از عبید زاکانی این چنین نام میبرد :

« و از ایشان صاحب معظم خواجه نظام الدین عبیدالله اشعار خوب  
 دارد در رسائل بی نظیر و چون تاریخ تألیف تاریخ گزیده سال ۷۳۰ / ۵ / ۱۳۳۰ م میباشد  
 معلوم میشود که در آن تاریخ عبید در شهر خویش مرد معتبر و با عنوانی بوده است ، از  
 این قرار میتوان تاریخ تولد او را از سال ۷۰۰ هجری عقبتر دانست

از آن بالاتر است که او را هزل شمارند ، بلکه در میان شعراء اولین لطیفه سنج و نادره سراسر است ، و در این شیوه کسی بی‌ایه‌او نرسیده است . در تضمین اشعار سایرین و تحویل معانی جد بهزل پدی طولی داشت و زمینی بگر نگذاشت . جذبات او در روانی لفظ و شیرینی و منانت بی‌نظیر است و در لطافت و باریکی معنی بی‌عیدیل . باری **مولانا عیید** در عهد **شاه ابواسحق** در شیراز تحصیل علوم وقتون نمود ، و از فضایل صر و ادبای دهر خود گردید . در هر قتی مهارت کامل پیدا کرد و به تصنیفات و تألیفات پرداخت ، پس از آن **به قزوین** بازگشت و بمنصب قضاوت سرافراز و بآموزگاری و تربیت بزرگزادگان منتخب و ممتاز گردید . چون در آن صر مرکان در ایران از ارتکاب مناهمی و قبایح چیزی باقی نگذارده بودند ، و طبایع اهل ایران بسبب معاشرت و مجاورت ایشان در فساد و تغییر بدرجه نهایت رسیده بود ، **مولانا عیید** از مشاهده آن حالات خسته خاطر میبود و شرح حال و صورت احوال را باهر وسیله ب مردم نمودن میخواست . برای نمودن فساد اخلاق زمان و زمانیان **رساله اخلاق الاشراف** را تألیف کرد ، که غرض از آن هزل محض نیست ، بلکه در ضمن هزلها جدیهای حکمت آمیز و عبرت انگیز است . همچنین برای تصویر درجات عقل و پایه شعورا کابر **قزوین** که هر یک توده‌ای از سفاهت و نادانی بودند ، افسانه‌های بسیار در **رساله دلگشای** خود نوشت که هر یک از آیات بصیرت و احکمت است . معیار فضل و آزمونگی و دانش و جهان دیدگی او را از **رساله صد پند و تهریفات وی** - دلیلی کافست . وانگهی نسبت دهندگان او بهزالی خود نیز معترفند باینکه او رساله‌ای در علم معانی و بیان نوشت و خواست بحضور پادشاه بگشودند ، ندیمان و مقربان گفتند که : پادشاه را با این گونه مزخرفات سر و کاری نیست قصیدم‌ای غر اساخت و خواندن خواست ، گفتند : پادشاه ریشخند و دروغ و مبالغه و اطراء و اغراق شاهران را خوش ندارد . بنابر این **مولانا عیید** گفت : در اینصورت من نیز طریقۀ مجنون پیش کهرم ، تابدا بوسیله بیزم خاص شاهان بازیابم و از ندما و مقربان کردم ؛ و چنان کرد . آنگاه بی‌بروا سخنان فاحش و لطیفه‌های سریع و نادر میگفت و صلح و جایزه بهشوار مییافت و کسی را یارای مقابله و مشاجره با او بود .

گویند که : مولانا بعد از نومهدی از دخول مجلس پادشاه این‌زبانه‌ی بیدیه ساخت<sup>۱</sup>

در علم و هنر مشو چو من صاحب فن تا نزد عزیزان نشوی خوار چومن

خواهی که شوی پسنداریاب ز من کنگه آورو کنگری کنو کنگرز (۱)  
یکی از آشنایان بشنید و در حیرت ماند که چگونه کسی با آن فهم و فضل  
میتواند ترك علم و ادب کند و بهزل و رذل تن در دهد، **مولانا عیید** این قطعه بوی  
فرستاد:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب راتب هر روزه بمانی  
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تادا خود از مهتر و کتربستانی (۲) و (۳)  
... گویند که: **سلمان ساوجی** که از معاصرین **مولانا عیید** بود، اورا  
ندیده این قطعه در هجو وی ساخت:

جهنمی و هجا کو عیید زاکانی مقرر است به بیدولتی و بیدینی  
اگرچه نیستز قزوین و روسازاده است و لیک میشود اندر حدیث «فزوینی».

نگه در این قطعه آنکه ظرفای **ایران** فزوینیان را «احق» گویند، چنانکه  
خراسانیان را «خر» و طوسیان را «گاو» و بخارانیان را «خرس» و ماوراءالنهریان را  
«مشهدی» یعنی رافضی خوانند. و این نسبتها از قبیل طمن باشد. **مولانا عیید** چون  
این قطعه را بشنید، دردم سفر بقداد پیش گرفت. چون با نجا رسید، **سلمان** را با دبدبه  
و کوبه تمام در کنار دجله مشغول عیش و عشرت و مصاحبت ارباب دانش و فضیلت دریافت.  
بقریبی داخل مجلس وی گردید. **سلمان** در وصف دجله این مصراع ساخته بود که:

(۱) کنگه؛ بنا بر آنچه **فرهنگ ناصری** با استناد از قول شیخ **سعدی**

گفته است، به معنی امر دقوی جنبه باشد.

و کنگر بضم کاف عربی و فارسی گدائست که بد روزه بدر خانه مردم رود و  
صدائی مکروه بر آورد تا صاحب خانه ناچار برای رفع زحمت او بوی وجهی داده اورا  
منصرف سازد، و کنگر بکسر کاف عربی و کسر کاف فارسی یکتووع آلت موسیقیست که  
در هندوستان سازند.

(۲) این قطعه در دیوان **انوری** نیز دیده شده است.

(۳) در مقدمه بعد از این قصه مطایبه و هجو **جهان خاتون** زوجه **خواجه**  
**امین الدین** وزیر **شیخ ابوالحق** را ذکر میکند.

پروفور **براون** میگوید که: **جهان خاتون** خود زنی شاعره بوده است، و وی  
سخنه ای خطی از اشعار اورا که مظاهراً منحصر بفرد است در تصرف دارد.

«دجله را امسال رفتاری عجب متانه است !»

و از حاضران تمیم آن موخوست. مولانا عیب بدیده گفت : -

« پای درز جبر و کف بر لب، مگر دیوانه است ؟ »

سلمان را خوش آمد، پرسید که: از کجائی ؟ گفت : از قزوینم . پس در اثنای مساجت سلمان از وی پرسید که نام سلمان در قزوین معروف و از اشعارش چیزی مشهور است یا نه؟ - مولانا عیب گفت : قطعه‌ای از اشعار او بسیار معروف است و این بخواند :

من خرابایم و باده پرست      در خرابات مغان عاشق و مست  
میکندم چو سیب دوش بدوش      میبرندم چو قودح دست بدست !

آنگاه گفت: اگر چه سلمان مردی فاضل است و موثران این قطعه را بوی نسبت داد، اما نطن غالب من آنست که این قطعه از زن او باشد . سلمان از لطف سخن وی دریافت که عیب است، مقدمش را عنیت شمرد و عذر هجای او بخاست؛ تا در بغداد بود از هیچ خدمتی در باره او کوتاهی نمود. مولانا عیب مکرر میگفت که: ای سلمان بخت یآوری کرد که زود باعتذار اقدام نمودی و از شربانم رستی .

بعد از این مقدمه شرحی باختصار بطرز لاحق بقلم مسیو فرته آمده است که علاقه خود را بآداب شرقی بالخاصه ادب فارسی وصف میکند ، و بآنچه قابل نشر است اشاره کرده ، سپس تحسینی از آثار عیب ذکاگانی مینماید ، و اینکه يك نسخه خطی از دیوانش مورد ملاحظه او قرار گرفته بوده است ، وی از همان نسخه خطی قطعائی انتخاب و خلاصه کرده است که تقریباً سه ربع از کل دیوان عیب میشود ، و آن را در آنجا بطبع رسانده و «لطائف عیب ذکاگانی» نام نهاده اند .

محتویات مجموعه لطائف عبارتست از :

(۱) اخلاق الاشراف به نشر ، که در سال ۷۴۰ هـ / ۱۳۴۰ م . تألیف شده .

(۲) ریش نامه از نظم و نشر مخلوط بدون تاریخ .

(۳) رساله صدپند به نشر در سال ۷۵۰ هـ / ۱۳۴۹ م تألیف شده .





سلطان حسینی، فرمانروائی (۱)	بالا باندی، گیسو کمندی
نامهربانی، شنگی، دغانی	ابرو کمائی، نازک مهائی
زین جو فروشی، گدَم نمائی	زین دلنوازی، زین سرونازی
بی او ندارد، عالم صفائی	بی او نبخشد، خورشیدنوری
شکر نیارد، آنجا بهائی	هر جا که لعلش، درخنده آید
خوش گفت و گوئی، خوش ما برائی	هر جای دارد، دل با خیالش
باشد که سازم، دلرا دوائی	کوئی بیایم، جای طبیبی
ما را شکایت، از آشنائی	دارد شکایت، هر کس ز دشمن
دیگر نبیند، چشمش بلائی.	چشم عبیدار، سیرش ببیند (۲)

نسخه خوب دیگری از دیوان و کلیات عبید متعلق است به کتابخانه

هلی پاریس در تحت شماره و علامت : Suppl. Persan. 82 که محرم ۱۳۴ هـ / ۱۴۳۰ م. تاریخ کتابت مشنوی آنست. و محتویست بر صد و یازده ورق، و علاوه بر اشعار جد و هزل کتاب عشاقنامه را نیز متضمن میباشد. و آن کتابیست منظوم که اکثراً بلهجه ولایتی بنظم در آورده است، و هم چنین کتاب اخلاق الاشراف و ریش ناهه و ده فصل را نیز دارد. یکی از نکات جالب توجه که در اشعار جدی آنشاعر دیده میشود، آنست که: غالباً به کشور فارس و پایتخت آن یعنی شهر شیر از اشاره مینماید، و ظاهر است که بآن شهریش از مولد خود قزوین دلبستگی داشته است. چند نمونه از آن اشعار را ذیلاً ذکر میکنیم:

در يك جا ميگويد - :

« بين معدك پادشاه بنده نواز  
بهشت روی زمین است خطه شیراز »

(۱) ظاهراً در این بیت . . . « سلطان حسنی » است که بتحریر سلطان حسینی خوانده شده، کذا دیوان عبید طبع مهران .

(۲) ظاهراً در مصرع اول « ببیند » غلط و « ببیند » صحیح است، کذا دیوان عبید طبع مهران .

در جای دیگر گفته است - :

« شد ملک پارس باز بنیاید کرد کار خوشتر ز صحن جنت و خرّمتر از بهار »  
و نیز گفته - :

« رسید رایت منصور شاه بنده نواز جهانکشای جوانبخت شیخ ابواسحق  
بخرمی و سعادت بخطه شیراز خدایگان مخالف کش موافق ساز. »

غزل ذیل که با سلوب شعر معروف سعدی و با استقبال آ<sup>(۱)</sup> آن بنظم آمده نیز از همین مقوله است - :

« نسیم باد مصلی و آب رکناباد غریب را وطن خویش میبرد از یاد.  
غزل ذیل موقمی که عبید ، شیراز را وداع می گفته است ، بهترین شاهد است بر فرط علاقه او بآن مکان - :

« رقم از خطه شیراز و بجان در خطرم وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم » (۲)

(۱) بیت سعدی این است :

خوشا تفرج شیراز خاصه در نوروز که بر کند دل مرد مسافر از وطنش.  
(۲) این بیت مطلع غزل بسیار لطیفی است از عبید که در موقع مسافرت از شیراز سروده و در آن بیتی از سعدی را نیز تضمن کرده ، و آن غزل از جهت نهایت لطف و شیوایی کلام مستحق است که بشامه در اینجا درج شود : « دیوان طبع تهران ص ۱۱۰ »  
رقم از خطه شیراز و بجان در خطرم  
میرود دست زنان بر سرو ، پای اندر کل  
گاه چون بلبل شوریده در آیم بخروش  
من ازین شهر اگر بر شکتم ، در شکم  
ببخود و بیدل و بی یار ز شیراز برون  
قوت دست ندارم چو عنان میگیرم  
این چنین زار که امروز منم در غم عشق  
ای عبید این سفری نیست که من می خواهم  
وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم  
زین سفر ناچه شود حال وجه آید برسم  
گاه چون غنچه دلننگ گریبان بدم  
من ازین کوی اگر برگردم ، در گنوم  
« میرود و ز سر حرّت بقفا می نگرم »  
« خبر ازهای ندارم که زمین میسیرم »  
قول نلصح نکند چاره و ، پند بدم  
میکشد دهر بزنجیر قضا و قدم

در دیوان عبید نیز مانند حافظ<sup>(۱)</sup> اشاره مذمت آمیزی یافت می‌شود به بند و هر مز واقع در خلیج فارس، که نشان می‌دهد شاعر مذکور وقتی بآنجا مسافرت کرده است و می‌گوید:

در هر مزم افتاد چنین باغم و درد از صحبت دوستان و مخدومان فرد.

در میان اشعار جدی او قصیده است در مدح صاحب دیوان عمید الملک و در میان اشعار هزلی وی دو قطعه است در هجو کمال الدین حمین و شهاب الدین حیدر (که هویت آنها معلوم نگردید).

بعضی اشعار او که در ابتدای کتابست و جنبه مذهبی دارد، مشتمل است بر نعت الهی و مدح نبی (ص) و خلفاء اربعه راشدین. و این نشان می‌دهد که عبید سالک مسلک اهل تقصن بوده است. لیکن بیرون از اشعار مضاحک و لطائف وی، قطعه ذیل حاکی از آنست که وی به پیچوجه طالب شهرت بزهد و معروفیت به تقوی و مدعی آن نبوده است، و چنین گفته:

خدایا دارم از لطف تو امید که ملک عیش من معمور داری  
بگردانی قضای زهد از من بلای بویه از من دور داری

اما در باب هزلیات عبید که در حقیقت تمام آن در طبع قسطنطنیه مندرج شده است، چنانکه در فوق گفتیم آنها هیچکدام قابل ترجمه نمی‌باشد و نزد ایرانیان باادب و حتی در عصر حاضر آن قبیل اشعار بسیار نامطلوب و ناپسند است. تنها نکته جالبی که در آنست این است که شاعر با کمال مهارت و استادی اشعار جدی گذشتگان یا معاصران را در ضمن این منظومات و هزلیات خود تضمین کرده و آنها را مورد سخریه قرار داده است. از آنجمله

(۱) ظاهراً مقصود مرحوم براون خواجو بوده است نه حافظ، زیرا چنانکه سابقاً گفتیم خواجو از آب و هوای بندر چرون کله کرده است. (رجوع شود به بحثیه صفحه ۳۰۸).

قطعهٔ ذیل را که تاحدی از قباحت دور و بادب نزدیک است، برای نمونه یاد میکنیم - :

بیش از این از ملك هر سالی مرا	خرده ای از هر کناری آمدی
در وثاقت نان خشک و عمره ای	در میان بودی چو یاری آمدی
که گهی هم باده ای حاضر شدی	گر ندیمی و نکاری آمدی
یست در دستم کنون از خشک و عمر	ز آنچه وقتی در شماری آمدی
غیر من در خانه ام چیزی نماند	وان نمادی کر بکاری آمدی.

اینکه شاعر غالباً گرفتار محنت فقر و دستخوش رنج قرض بوده است، از قطعهٔ ذیل مشهود میگردد که بشکایت گفته - :

«مردم بعیش خوشدل و، من مبتلای قرض	هر کس بکار وباری و، من در بلای قرض
قرض خدا و قرض خلائق بگردم	آیا ادای قرض کنم، یا ادای قرض ؟
خرجهٔ فزون زهدات و، قرضم برون زحد	فکر از برای خرج کنم، یا برای قرض ؟
از هیچ خط نالم، غیر از سجل دین	وز هیچ کس ترسم، غیر از گویای قرض ؟
در شهر قرض دارم و، اندر محله قرض	در کوچم قرض دارم و، اندر سرای قرض !!
از صبح تا بشام در اندیشه مانده ام	تا خود کجا بیابم نا که رجای قرض !!
مردم ز دست قرض گریزان و، من همی	خواهم پس از نماز و دعا از خدای قرض ؟
عرضم چو آبروی کدایان بیاد رفت	از بسکه خواستم زدر هر کدای قرض ؟
گر خواجه عمریب نکند پیش پادشاه	مسکین عیبم چون کند آخر ادای قرض ؟
خواجه علاء دینی و دین آنکه جز کفش	هرگز کسی نداد بگیتی سزای قرض .

بعضی اشعار دیگر او که باز شاهد همین مدعاست، در صفحات ۵۸

و ۶۱ نسخهٔ لطائف منطبعةٔ قسطنطنیه دیده میشود، و حکایت معروف وی در باب شوخی که در بستر مرگ با فرزندانش نمود - اگر راست باشد - آن نیز شاهد دیگری بر طبیعت و خوی مزاح و دروز کار تیره اوست (۱).

(۱) خلاصهٔ این حکایت که برون در کتاب خود «یکسال در میان ایرانیان»

مضمون لطیف ذیل کہ در باب مرک طیبی ساخته است ، نیز قابل

نقل میباشد :

در صر خود این طیبک مرزه مفال      بیمار ندید تا نکشش در حال  
دیشب ملک الموت درآمد گفتش :      یکروز بخر آنچه فروشی همه سال!

اما مثنوی موش و گربه ، منظومه کوچکی است مشتمل بر

۱۷۴ بیت ، در طبع بمبائی کہ با کراور های

مثنوی موش  
و گربه

چوبی تصاویری دارد، بپه جهت ۱۸ صفحه میشود.

آن مثنوی شروع میشود با بیاتی چند در وصف

گربه دورین و شیر شکار کہ اورا با تشبیهات گوناگون وصفهای غریب نموده

و میگوید :

از فضای فلك یکی گربه      بود چون ازدها بکرمانا  
گربه ای دور بین و شیر شکار      کهربا چشم و تیر مژگانا  
پای کردم ، ضراب پیشانی      بود پر مکر ویر ز دستانا  
شکمش طبل و سینه اش قاقم      ابروش قوس و تیز دندانان.

این گربه در طلب طعمه بیرون شتافته بمیخانه میرود و در عقب خم می

بیا حاشیه از صفحه قبل

س 126 آورده این است ، که مولانا عیید در هنگام مرگ به فرزندان خود وصیت فرمود  
کہ : گنجینه نهائی اورا بکشایند و آنچه در آن نهفته به تصرف آورند. آنان پس از آنکہ  
بدر اباخاک سپردند، سر گنجینه بزحمت بکشودند ! بجای زر و سیم این بیت را در آنجا  
نوشته یافتند :

«خدای داد و من دائم و تو هم دانی      کہ يك فلوس ندارد صید زاکانی!».

عیید کہ با همه فقر و مسکت مردی آزادمنش و بلندهمت بوده عنبر بینوایی و  
و مہمدمستی و قناعت خود را در این قطعه خوش سروده است :

گر نام ما ندانند، بگذار تا ندانند      گر همچمان باشد، بگذار تا باشد  
باخار خوش بر آئیم، گر گل بدست ناید      باخاک ره بسازیم ، گر بوریا نباشد.

مخفی میشود، ناگهان موشی ظاهر شده بر سر یکی از خمها بسته بنوشیدن شراب مشغول میگردد، تا آنکه سر او از باده ناب گرم گشته و آغاز عریبه جوئی و حماسه خوانی میکند؛ غافل از آنکه دشمن هولناک او، یعنی کربه، در آن نزدیکی پنهان است، از شجاعت و دلآوری خود لافها میزند و میگوید - :

گفت: کو کربه تا سرش بکتم؛	سر او را برم بپمیدانا!
سر صد کربه را بیخشم من	گاه بخشش بروز احسانا
کربه در پیش من چوسک باشد	گر شود رو برو بپمیدانا.

در اینجا کربه غفله بیرون گشته او را میگیرد، و باو خطاب کرده و میگوید :

ناگهان جست و موش را بگرفت	گفت : موشك كجا بری جانا ،
و موش که از مستی هشیار میشود،	با لهجه استرحام و خضوع با او
سخن میگوید :-	

موش گفتا که : من غلام توام	ضوکن بر من این گناهانا
مست بودم اگر کهی خوردم	که فراوان خوردند مستانا
من غلامم، غلام حلقه بگوش	طوق بر کردنم غلامانا.

کربه بعجز و الحاح موش اعتنائی ننموده او را میکشد و میخورد و سپس بمسجد میرود و در آنجا بر یا کاری نمازی گذارده از خوردن موش توبه می کند :

کربه آن موش را بکشت و بخورد	سوی مسجد بشد خرامانا
دست و رو را بشت و مسح کشید	ورد حق را بخواند دیانا
بار الها که توبه کردم من	لدرم موش را بدنداننا
کربه میکرد توبه در مسجد	با کریم و قدیم و سبحاننا

کار من توبه است و استغفار	ای خداوند کار رحمانا
بهر این خون ناحق ای خلاق	من صدق دهم دو من نانا
تو ببخشی گناهم ای فگار	از گنه گشته‌ام پشومانا
در مکر و فریب باز نمود	تا بحدی، که گشت گریانا .

موش دیگری که در پشت منبر پنهان بوده است، کلمات انابت آمیز کربه را می‌شنود و بشتاب تمام نزد دیگر موشان رفته و این مژده را بایشان می‌رساند، که کربه توبه کرده! او از اینجا این بیت عبید مانند مثل سائر در زبان فارسی رائج شده است :-

« مزدگانی که کربه عابد شد زاهد و مؤمن و مسلمانا ؛»

**خواجه حافظ** نیز اشاره و تلمیحی بهمین مثل کرده است<sup>(۱)</sup>.

باری موشان از این خیر بسیار شادمان شده بر آن سر میشوند که برای ابراز شادی و سپاس هفت موش گزیده تعیین کنند و آنها را با تحف و

(۱) مقصود بر او این بیت **حافظ** است :-

ای کبک خوشخرام که خوش میروی بناز

غره مشو که کربه غابد نماز کرد .

این بیت ظاهراً اشاره است بحکایت معروف که **خواجه حافظ** با **عماد فقیه کرمانی** داشته است. رجوع شود بحیب السیر جزء ۲۰ ج ۳ ص ۳۷، فارسنامه ناسری ص ۶۳ .  
 اخیراً بعضی از محققان بر آن رفته اند که داستان «کربه عماد فقیه» اصلی نداشته و مراد **خواجه حافظ** اشاره بحکایت مشهور کبک و کربه در کلیله دمنه است چه گذشته از اینکه **خواجه** با **عماد معارض** بوده باری رشتۀ مصادقت و الفت مؤکدی نیز داشته و این دو شاعر معاصر بهاری از غزلیات خود را با استقبال یکدیگر ساخته اند.  
 رجوع کنید به فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی جلد سوم تألف دانشمند محترم آقای ضیاء الدین بن یوسف شرازی ص ۳۶۱ و ۳۶۲ و برای تحقیق به شتر رجوع شود به : کلیله دمنه بهرام شاه به تصحیح استاد عبدالعظیم قریب چاپ پنجم ص ۱۷۴ تا ۱۷۶ (باب البوم والفربان حکایت چهارم) و پشردوم آشکنه آذر به تصحیح و تمشیه و تملیق آقای حسن سادات ناسری ص ۱۲۵ .

هدایای بسیار از شراب و کباب و شیرینی و جوز و میوه و شربتهای گوارا  
 نرداو فرستند، پس گربه آنها را نردخود میخواند و آنان اندک اندک باو نزدیکتر  
 میشوند، ناگهان برجسته از آنها پنج موش را میگیرد یکی را با دهن و چهار دیگر  
 را با چنگالهای دست و پا، و دو موش دیگر که جان بدو میبرند گریخته این  
 خبر وحشت اثر را بدیگر موشان می‌رسانند، که سرشت گربه تغییر نپذیرفته  
 است. موشان بعد از یک هفته غذا داری که برای آن یاران بعمل می‌آورند  
 رزم گربه را کمر می‌بندند. موشان که عددشان به سیصد و سی هزار تن بالغ  
 میشود، در زیر امر پادشاه خود قصد جنگ با گربه را مینمایند و بعد از  
 حربی شدید شکست بر گربه‌ها می‌افتد و گربه مقصر اسیر میشود، و برابحضور  
 شاه موشان می‌آورند که در حال بقتل او اشاره، و حکم میدهد که او را  
 به دار آویزند. لیکن گربه از دست آنها خود را خلاص کرده و شاه موشان  
 را کشته و سپاهیان او را متفرق ساخته و آن منظومه باین بیت پایان  
 می‌پذیرد:

« هست این قصه عجیب و غریب

یادگار عبید زاکانا ... » (۱)

اکنون باید کلمتی چند از آثار منشور عبید بگوئیم، نخست رساله

(۱) در دیوان عبید چاپ طهران و همچنین در موش و گربه چاپ بمبئی آن منظومه  
 آغاز مفعول باین دوبیت:

« اگر داری توفیق و دانش و هوش  
 بخوانم از برایت داستانی  
 و پایان می‌یابد باین دوبیت:

جان من پسند گیر از این قصه  
 که شوی در زمانه شادانا  
 فرض از موش و گربه پر خواندن  
 مدعا فهم کن، پسر جانا»



موسوم به اخلاق الاشراف اور امور دبحث  
رسالة اخلاق الاشراف

قرار می دهیم. آن رساله ایست که اخلاق

اهل زمان خویش را هجوی تلخ کرده است، و آنرا بسال ۷۴۰ هـ / ۱۳۴۰ م. تألیف فرموده، محتویست بر یک مقدمه و هفت باب و در هر یک از آنها یکی از مباحث اخلاق را بطنزه و موضوع کلام قرار داده به ترتیب ذیل - :

باب اول در حکمت، باب دوم در شجاعت، باب سوم در معرفت، باب چهارم در عدالت، باب پنجم در سخاوت، باب ششم در حلم و وفا، باب هفتم در حیا و صفا و صدق و رحمت و شفقت.

مؤلف در هر یک از این ابواب نخست از عقیده حکماء سلف در خصوص آن فضیلت و خلق مورد سخن تحقیق نموده و آنرا «مذهب منسوخ» نامیده است، و سپس از عقیده اکابر اهل زمان در همان خصوص سخن گفته و آنرا «مذهب مختار» خوانده و آنها را بر اتخاذ این عقیده جدید به تسخر ستایش کرده است.

راجع بمقصود وی از این رساله، عیبید در مقدمه چنین میگوید - :

«چنانچه اطباء همت بر ازاله امراض بدن و حفظ صحت آن مصروف گردانیده اند، انبیا نیز همت بر دفع آفات و امراض روح گماشته اند. تا اورا از درجات مهلکه و گرداب جهل و قساص ساحل نجات و کمال رسانند» و خردمند چون بنظر دقیق تأمل نماید بروی روشن شود که مقصود از ارسال مقلدان امانت رسالت مهذب اخلاق و تطهیر سیر بندگان است، و این معنی بر لفظ شاعر بدین سهاق طاری :

«گر بی آید و گره تو نگو سیرت باش

که بعوزخ نرود مردم یا کوزه سیر».

خود حضرت رسالت نقاب از چهره عروس این معنی برانداخته و جمال این تلویح را بر سریر این تشریح جلوه داده که: «بشت لائم مکارم الاخلاق» و قوانین

این قسم را که « علم اخلاق و حکمت عملی » خوانند ، علماء سلف در مطولات که فهم قصیر این قتیق از ادراک شمه‌ای از آن قاصر است استکمال خلق را بوجه احسن و طریق ایمن در فید کتابت کشفیده‌اند ، و از وقت وزمان مبارک **آدم صفی** تا بدین روزگار اشراف بنی آدم بمشقت بسیار و ریاضت بکمال در کسب فضائل اربعه که آن حکمت و شجاعت و عفت و عدالت است سعی بلیغ بتقدیم رسانیده‌اند و آنرا سبب سعادت دینی و نجات عقیقی شمرده و گفته‌اند :

« بهر مذهب که باشی باش یکو کار و بخشنده که کفر و نیکو خرمی بهز اسلام و بدها اخلاقی . »

اکنون در این روزگار که زبده دهور و خلاصه قرون است ، چون مزاج اکابر لطیف شد و بزرگان صاحب ذهن بلند رای پیدا گشتند ، فکر صافی و اندیشه شافی بر کلیات امور معاش و معاد گماشتند و سنن و اوضاع سابق در چشم تمیز ایشان خوار و بی‌مایه نمود . و نیز بواسطه کرور زمان و مرد راوان اکثر آن قواعد اندراس پذیرفته است ، احیای آن اخلاق و اوضاع بر خاطر خطیر و ضمیر منیر این جماعت گران آمد ؛ لاجرم مرد وار پای همت بر سر آن اخلاق و اوضاع نهادند ، و از بهر معاش و معاد خود این طریق که اکنون در میان بزرگان و اعیان متداول است ، چنانچه این مختصر بر شرح شمه‌ای از آن مقصود است ، پیش گرفتند ، و بنیاد کارهای دینی و دنیوی بر آن مبنی و مستحکم گردانیدند .

در معالی بازاست و سلسله سخن دراز ، در غرض شروع کنیم - :

مدتی شد که این ضعیف ، عیب‌دراز **گافی** ، را در خاطر اختلاجی میبود ، که مختصری مبنی بر بعضی اخلاق قدما که آنرا خلق اکنون « منسوخ » میخوانند و شمه‌ای از اخلاق و اوضاع اکابر این روزگار که اینرا « مختار » میدانند بتحریر رساند ، تا موجب فائده طالبان این علم و مبتدیان این راه باشد . در این تالیخ که سال هجرت به هفتصد و چهل رسید ، مجاله الوقت را این مختصر که به **اخلاق الاشراف** (۱) موسوم است ، در قلم آورد ؛ و آرا به هفت باب قرارداد . هر باب مشتمل بر دو مذهب یکی - منسوخ -

(۱) ظاهراً در تسمیه این رساله عیب‌دراز رساله معروف **خواجه نصیر طوسی** نظریه بوده است که در اخلاق نگاشته و « اوصاف الاشراف » نام دارد ، و آن رساله معروفی است که کراآ بطبع رسیده .

که قدما بر آن نهج زندگانی کرده‌اند و یکی - مذهب مختار - که اکنون بزرگان ما اختراع نموده‌اند ، و بنای امور معاش و معاد بر آن نهاده؛ هر چند که جد این مختصر بهزل منتهی می‌شود ، اما :

آنکس که ز شهر آشنائی است      داند که متاع ما کجائست .  
 مأمول این ضعیف درسی این مختصر آنکه :  
 مگر صاحب‌دلی روزی بجائی      کند در کار این مسکین‌دعائی .

بعداز این مقدمات مؤلف شروع می‌کند به بحث در هر يك از صفات سبعه که در فوق برشمرديم و در ذیل هر کدام نخصت در مذهب منسوخ و عقیده متروک بشرحی که هم در کتب تهذیب اخلاق متقدمین چون : اخلاق ناصری تألیف خواجه طوسی آمده ، و هم در کتب متأخرین مانند : اخلاق جلالی و اخلاق محسنی<sup>(۱)</sup> و سپس ب مذهب مختار و عقیده جدید معاصرین و اهل زمان اشاره کرده و آنها را ب یاد تنبیه و تأدیبه می‌گیرد .

برای نمونه باب اول را که کمتر شامل هزلیات است ، بعینه در اینجا نقل مینمائیم - :

### باب اول در حکمت

حکما در حد حکمت فرموده‌اند: الحکمة استكمال النفس الانسانية فی قوتها العلمية والعملية ، واما العلمية فانها تعلم حقائق الاشياء کما هي ، واما العملية فانها تحصل ملکة نفسانية بها تقدر علی اصدار الافعال الجديلة ، والاختراز عن الافعال القبيحة ، وسمى خلقا - یعنی در نفس ناطقه دو قوه مرکوز است و کمال او بتکمیل آن منوط ، یکی قوه نظری و یکی قوه عملی . قوه نظری آنست که سوق او بسوی ادراک معارف و نهل علوم باشد تا بر مقتضای آن شوق کسب استطاعت معرفت اشياء چنانکه حق اوست

(۱) اخلاق جلالی یا لوا مع الاشراق فی مکارم الاخلاق تألیف مولانا جلال‌الدین محمد دوانی متوفی بسال ۹۰۸ هـ . و اخلاق محسنی تألیف ملاحسین واعظ کاشفی متوفی بسال ۹۱۰ هـ .

حاصل کند ، بعد از آن بمعرفت مطلوب حقیقی و غرض‌کلی که انتهای جمله موجودات است ( تمالی و تقدس ) مشرف میشود . تا بدلات آلمعرفت بعالم توحید بل بمقام اتحاد رسد ، ودل او ساکن ومطمئن گردد که : «الا بذکر الله تطمئن القلوب» (۱) وغبار شبهت وزنگه شک از چهره ضمیر و آینه خاطر او سترده گردد « چنانچه شاعر گفته :

«بهر کجا که در آمد یقین ، گمان برخاست»

و فوه عملی آن باشد که قوی وافعال خود را مرتب و منظوم گردانند، چنانکه بایکدیگر مطابق ومواقع شوند تا بواسطه آن مساوات اخلاق او مرضی گردد . هر گاه این علم وعمل بدین درجه در شخص جمع آید، او را انسان کامل و خلیفه خداوند (۲) توان گفت ، ومربئه او اعلى مراتب نوع انسان باشد . چنانچه حق فرموده : « تؤمى الحکمة من یشاء ومن يؤمى الحکمة قداومتى خیراً کثیراً»؛ و روح او بعد فراق بدن به نمیم مقیم وسعدت ابد وقبول فیض خداوند مستعد گردد . ع «وین کار دولت است کنون تا که را رسد ؛ « تا اینجا مذهب قدما وحکماست .

وبلافاصله مؤلف شروع به بیان مذهب معتزلی مینماید ومینویسد - :

« چون بزرگان وزیرکان خرده دان که اکنون روی زمین بذات شریف ایشان مشرف است در تکمیل روح انسانی ومرجع ومعاد آن تأمل نمودند وسنن و آراه اکابر سابق پیش چشم بداشتند . خدمتشانرا بدین معتقدات انکاری تمام حاصل آمد . میفرمایند که : بر ما کشف شد که روح ناطقه اعتباری ندارد وبقای آن به بقای بدن متعلق است وفنای آن به فنای جسم موقوف ، ومیفرمایند : آنچه امیاه فرموده اند که او را کمالی وقسانی هست وبعد فراق بدن بذات خود قائم وباقی خواهد بود ، محال است؛ وحشروشر امری باطل . حیات عبارت از اعتدال ترکیبات بدن باشد ؛ چون بدن متلاشی شد ، آن شخص ابداً ناچیز وباطل گشت . آنچه عبارت از لذات بهشت و عقاب دوزخ است ، هم در این جهان میتوان بود . چنانکه شاعر گفته :

(۱) آیه ۲۸/۱۳ سوره الرعد ، الا- در این آیه حرف تمثیلیه است و آن حرفیست که «یستفتح به الکلام ویدل علی تحقق ما بیده نحو، الا انهم هم السفهاء» ، نه چنانکه مرحوم براون گمان کرده است ، و آنرا مرکب از همزه استفهامیه و لاء نافییه دانسته و آنرا چنین ترجمه کرده !

«Are not hearts composed by the remembrance of God .»

(۲) اشاره است بکلام الهی که فرمود : «انى جامل فى الارض خلیفة» البقره ۲/۲۸ .

آن را که داده‌اند، همین چاش داده‌اند

و آنرا که نیست، وعده بفرداش داده‌اند

لاجرم از حشر و نشر، و عقاب و عذاب، و قرب و بعد، و رضا و سخط، و کمال و نقصان فراغتی تمام دارند. و نتیجه این متقدم آنکه: هم‌روزه عمر در کسب شہوات و بلبلاذات مصروف فرموده، می‌گویند:

ای آنکه شیخه چهار و هفتی      وز هفت و چهار دائم اندر تفتی  
می‌خور که هزار بار بهشت گفتم؛      باز آمدت نیست، چورقتی رفتی!

و اکثر این‌دیباعی در صندوقه کور پدران می‌نویسند:

زین سقف برون رواق و دهلیزی نیست

جز با من و تو عقلی و تمویزی نیست

ناچیز که و هم کرده کان چیزی هست

خوش بگنراز این خیال، کان چیزی نیست

و بسبب این مفیده است که قصد خون و مال و عرض خلق بیش ایشان خوار و بهمایه می‌نماید:

بر او یک‌جرعه می‌هرنگه آذر      گرامی تر ز خون سد برادر.  
الحق زهی بزرگان صاحب توفیق! که آئینه چندین هزار سال با وجود تصفیة عقل  
و روح محبوب مانده، بهرحمتی برایشان کشف شد! ۱

بهمین منوال عبیدزاکانی از سایر صفات و

ملکات نیز بحث می‌کند، چنانکه مبحث «شجاعت»

در باب

شجاعت

موضوع سخن او در فصل دیگر است، و در این باب

مذهب مختار در کلام‌پوی چنین است :-

» اصحابنا میفرمایند که شخصی که بر قضاہ‌ای هونناک اقدام نماید، و بادیگری بمباربه و مجادله درآید، از دو حال خالی نباشد؛ یا بضم غالب شود و بکشد، یا باالمکس اگر خصم را بکشد خون ناحق در کردن گرفته باشد و به بیمت آن‌ها جلا او آجلا بدو ملحق گردد. و اگر خصم غالب شود، آنکس را راه دوزخ مقرر است. چگونه عاقل بحر کسی که احد طرفون آن بدین نوع باشد اقدام نماید، کدام دلیل روشن‌تر از این که هر جا هرسی یا جمعیتی باشد مشتمل بر لوث و حلوا و خلعت و زر، و مخنشان و حیوان و چنگهان و مسخرگان را آنجا طلب کنند. و هر جا که مهر و نپزه باید

خورد ابله‌ها یاد دهند که تومردی و پهلوانی و لشکر شکنی و کرد و دلوری ، او را برابر تیغها دارند تا چون آن بدبخترا در مصاف بکشند «یزکان و مخنشان شهر شمانت کنان کون بجنبانند و گویند :

تیر و تبر و نیزه نیآرم خورد      لوت و می و مطربم نکومیسازد.

باب سوم که در باب «عفت» است شایسته ترجمه و نقل نیست؛ لکن هذهب مختار را در باب عدالت که باب چهارم است، میتوان در اینجا نقل کرد :

«امام‌ذهب اصحابنا آنکه این سیرت اسوه میراست، و عدالت مثلزم خلل بهمار، و آنرا بدلائل واضح روشن گردانند و میگویند - :

**در باب عدالت**      بنای کار سلطنت و فرماندهی و کدخدائی بر سیاست است تا از کس ترسند فرمان آنکس نبرند ، و همه یکسان باشند و بنای کارها خلل پذیرد و نظام امور گسسته شود . و آنکس که حاشا عدل ورزد و کسرا نزند و نکشد و مصاحبه نکند و خودرا مست‌سازد و بزیردستان اظهار عربده و غضب‌نکند ، مردم از او ترسند و رعیت فرمان ملوک نبرند . فرزندان و غلامان سخن پدران و مخدومان نشنوند ، مصالح بلاد و عباد متلاشی گردد ، و از بهر این معنی گفته‌اند :

«پادشاهان از بی‌یک مصلحت صدخون کنند» ، میفرمایند : «العدالة تورث الفلأک» .

خود کدام دلیل واضعتر از اینکه پادشاهان عجم چون ضحاک تازی و یزدجرد بزه‌گار که اکنون صدر جهنم بدیشان مشرف است ، و دیگر متأخران که از غضب رسیدند ، تا ظلم میکردند دولت ایشان در ترقی بود و ملک مسمور . چون بزمان **کمری انوشیروان** رسید او از رکاکت رأی و تدبیر وزرای ناقص عقل شیوه عدل اختیار کرد در اندک زمانی کنگره‌های ایواش بیفتاد و آتشکده‌ها که معبد ایشان بود بیکبار ببرد و اثرشان از روی زمین محو شد . امیر المؤمنین ، شهید قواعده دین ، **عمر بن خطاب** ، رضی الله عنه ، که بعدل موصوف بود ، خشت‌میزد و نان جو میخورد ؛ گویند خرقه‌اش هفتاد من بود . معاویه بیرکت ظلم ملک از دست امام علی کرم الله وجهه بدر برد . **بخت‌النصر** نادرده هزار بیست‌هزار بیت المقدس بیکجا نکشت و چند هزار پیغمبر را اسیر نکرد ، دستور داری فرمود ، و دولت او مروج نکرد ، و در دو جهان سرافراز نشد . **چنگیز خان** که امروز بکوری اعدا در درک اسفل مقتدا و پیشوای مغولان اولین و آخرین است ، تا هزاران هزار بیکجا را پیشه به دریغ ازبای در نیاورد ، پادشاهی روی زمین بروی مقرر نکشت .

### حکایت - درتاریخ مغول وارد است که: هلاکو خان چون بغداد

رامسخر کرد، جمعی را که از شمشیر باز مانده بودند، فرمود تا حاضر گردند. - حال هر قومی باز پرسید. چون بر احوال مجموع واقف گشت، - گفت: «از محترقه تا کزیر است ایشانرا رخصت داد تا بر کار خود رفتند. تجار را مایه فرمود دادن تا از بهر او بازرگانی کنند. جهودان را فرمود قومی مظلومند، بجزیه از ایشان قانع شد. مخنثان را بحرهای خود فرستاد. فناء و مشایخ و صوفیان و واعظان و معرفان و گدایان و قلندران و کشتی گیران و شاعران و قصه خوانان را جدا کرد و فرمود: ایشان در آفرینش زیادتند و نعمت خدای بزیان میبرند، حکم فرمود تا همه را در شرط فرق کرده؛ و روی زمین را از خبث ایشان پاک کرد. لاجرم قرب نود سال پادشاهی درخاندان او قرار گرفت و هر روز دولت ایشان درتزیاد بود. **ابوسعید** به چهارمرا چون دفعه عدالت در خاطر افتاد و خود را بشمار عدل موسوم گردانید در اندک مدتی دولتش سپری شد و خاندان **هلاکو خان** و مسامی او درسرنیت **ابوسعید** برفت. آری:

چون برآمد روزگار همه آن کند کش نیاید بکار؛

رحمت بر این بزرگان صاحب توفیق باد که خلق را از ظلمت ضلالت عدالت بشور  
هدایت ارشاد فرمودند. <

اما رساله ریش نامه مکالمه ظریفی است مابین  
ریش نامه  
عبیدزاکانی با ریش خود که آنرا باعث زوال  
جمال جوانی دانسته است<sup>(۱)</sup>.

رساله صدپند  
رساله صدپند را عبید در سال ۷۵۰ هـ / ۱۳۴۹ م  
برشته تحریر در آورده و چنانکه اسم آن حاکی

(۱) این رساله شیرین آغاز میشود باین کلام: «شکر و سپاس پادشاهی را که بدست مشاطه شمشه جمال نازکان و نازنهان بنی آدم را بر آینه خاطر معتمدگان دریای محبت و مشقت کشیدگان بادیه مودت جلوه داد». و پایان مویا بدین دهها: «الهی شرریش از همگان بدوردار. اکنون ای عزیز: اگر ریش آینهان است که من دیدم. و بلا آنکه از اومن کشیدم، هرگز خبار وحشت آن بدامن جمال بی همال تو مرصاد که ابد الابد از بالای آن خلاصی نیابی»

آن نوع بلا که ریش میخواستش آنروز مبادا که بروی تو رسد»

است، مشتمل است بر صد کلمه نصیحت آهیز، که بعضی از آن صورت جدارد  
و بعضی دیگر جنبه هزل. از جمله نصایح جدی آن اینست :-

«ای عزیزان - عمر غنیمت شمردید» و دیگر: «عیش امروز بفردانیند آید» و نیز  
این کلمه: «حاضر وقت باشید که عمر دوباره نخواهد بود». از جمله کلمات هزل آن رساله  
این است: «تا تو آید سخن حق مگوئید تا بر دلها گران مشوید و مردم بی سبب از شما  
فرجند». و دیگر: «سخن شیخان باور مکنید» تا گمراه نشوید و بدوزخ نروید. و دیگر:  
در کچه که مناره باشد، وثاق نگیرید تا از دود سر مؤذنان بد آواز ایمن باشید. و دیگر:  
«هزل خوار مدارید، و هزلانرا بیستم حقارت منگردید».

مانند رساله صد پند عبید را رساله کوچکی  
رساله تعریفات

است که «بتعریفات یاده فصل» معروف است،

مشتمل بر چند صفحه. ذکر چند نمونه ای که طرز و اسلوب آنرا نشان میدهد  
در اینجا کافی است :-

### فصل اول در دنیا و مافیها

الدنيا - آنجا که هیچ آفریده دروی نیساید.  
العاقل - آنکه بدینا و اهل او نپردازد.  
الکامل - آنکه از غم و شادی منقل بشود.  
الفکر - آنچه مرده را بیقاید بیمار کند.  
الداشمند - آنکه عقل معاش ندارد.  
الجاهل - دولتیار

### فصل دوم در ترکان و اصحاب ایشان

الیا جوج و الما جوج - قوم ترکان که بولایتی متوجه شوند.  
الزبانیه - پیشرو ایشان.  
المس - آنکه شب رامزد و روز از بازاریان اجرت خواهد.

### فصل سوم در قاضی و متعلقات ایشان

القاضی - آنکه همه او را برین کنند.  
الوکیل - آنکه حق باطل گرداند.



الرشوة - کارساز بیچارگان.  
 السميد - آنکه هرگز روی قاضی نه بیند.  
 الخطوب - خر.  
 المقری - کون خر.  
 الشاعر - طامع خودپسند.

### فصل چهارم در مثنایخ و مایتملق بهم

الشیخ - ابلوس.  
 الشیاطین - اتباع او.  
 الصوفی - مقتضوار.  
 الحاجی - آنکه قسم دروغ بکیمه خورد.

### فصل پنجم در خواجگان و عادات ایشان

اللاف والرفاحة - مایه خواجگان.  
 الهیج - وجودشان.  
 المجوف - تواضعشان.  
 الکزاف والسفه - سخنشان.  
 اللوم والحرس والبخل والحسد - اخلاقشان.  
 الابله - آنکه برایشان طمع خیر دارد.

### فصل ششم در ارباب پیشه و اصحاب مناصب

البزاری - آنکه از خدا ترسد.  
 العطار - آنکه همراهِ بیمار خواهد.  
 الطیب - جلاد.  
 الکذاب - منجم.  
 الکتشی کبیر - تمبل.  
 الدلال - حرامی بازار.  
 الصدیک - آنچه از مزروعات بمالك رسد.  
 الشکایه - آنچه بمالك براد.

### فصل هفتم در شراب و متعلقات آن

الشراب - مایه آشوب.

النرد والشاهد والشمع والنقل - آلات آن.  
 الجنگ و العود والمزمر - ساز آن.  
 الشوربا والكباب - اغذية آن.  
 الجمن والبستان - موضع آن.  
 هادم اللذات - رمضان .  
 ليلة القدر - شبعيد.

### فصل هشتم در بنگ و لواحق آن

البنگ - آنچه موفيان را دروجد آورد.  
 المرصع والكريم الطرفين - آنکه بنگ و شراب باهم خورد.  
 المحروم - آنکه از ايندو هيچيك نخورد .

### فصل نهم كدخدائي وملحقات آن

المجرد - آنکه بريش دنيا خندد.  
 الشقى - كدخدا .  
 ذوالقرنين - آنکه دو زن دارد .  
 اشقى الاشقيا - آنکه بيشر دارد.  
 الباطل - عمر كدخدائي.  
 الصايغ - روزگار.  
 التلف - مال او.  
 الپريشان - خاطر او.  
 التلخ - عيش او.  
 المامسرا - خانه او.  
 المدوخانكي - فرزند .  
 البد اختر - آنکه بدختر مبتلا شود .  
 الخصم - برادر.  
 الخويشاوند - دشمن جان.  
 الفرج بعد الشدة - لفظ سه طلاق .

### فصل دهم - در حقيقت مردان و زنان

الخاتون - آنکه معشوق بساير دارد .

الكذبانو - آنکه اسك ندارد.

المتعد - آنکه بيك عاشق فانه باشد.

البكارة - اسم بر مسمى .

اما رساله دلگشاى عبيدزگان مجموعه ايست از حكايات كوتاه

بر عربى و فارسى در فكهات و ظرائف<sup>(۲)</sup> كه غالباً  
رساله دلگشا<sup>(۱)</sup> جنبه هزل دارد ، در اول آن كتاب مقدمه مختصرى

است . بعضى از آن حكايات بر اى نمونه در اينجا بقلم ميايد :

### باب اول - حكايات عربيه

خرج جحى مرة الى الكناسة ليشتري حماراً، فاستقبله رجل وقال له:

الى اين؟ قال: الى الكناسة لاشترى حماراً ، قال: قل ان شاء الله. قال: ليس هذا

موضع «ان شاء الله» ، الحمار فى السوق والدرهم فى كفى . فلما دخل السوق

ضرب عليه طرار وسرق منه الدرهم. فلما رجع، استقبله الرجل فقال: من اين؟

قال: من السوق ان شاء الله، سرت دراهمى ان شاء الله ، ولم اشتر الحمار ان شاء الله

وانار جعت خائباً خاسراً (ان شاء الله)، الى البيت ان شاء الله .

**حكايت -** لقي رجل رجلاً وهو على حمار سوء ، قال الى اين يا فلان؟ قال

الى صلوة الجمعة . قال له: ويك ! اليوم يوم الثلاثاء ، قال طوبى لى ان اوصلنى حمارى الجامع

يوم السبت !

**حكايت -** جاء رجل الى اياس بن معاوية ، قال لواك التمر ايضرى ؟

قال: لا - قال : لواك الثوبيز مع الخبز ما يلزم؟ قال : لا يلزم شىء. قال : لوشريت

فدراً من الماء؟ قال: ما تمنع. قال : شراب التمر اخلاط منها فكيف يكون حراماً ؟

قال اياس : لورمتهك بالتراب ايوجع ؟ قال: لا، قال: لو صيت عليك قدر آمن الماء اينكر

صنومك؟ قال : لا ، قال : لو ضلت من الماء والتراب لبناً فجنفت فى الشمس و شربت

به رأسك كيف يكون؟ قال: يهلك. قال: ذلك مثل هذا !

### باب دوم - حكايات فارسى

**حكايت -** شيعى در مسجد رفت، نامصحابه ديد بر ديوار نوشته ، خواست كه

۱- رساله دلگشا - Goyous Treatise

۲- ظرائف - بذلهما - facetiae.

خیو برنام ابو بکر و عمر اندازد، برنام علی افتاد؛ سخت برنجید . گفت: تو که پهلوی ایشان نشینی سزای تو این باشد !

**حکایت -** شخصی دعوی خدائی میکرد ، او را بیش خلیفه بردند؛ او را گفت :  
پارسال اینجا یکی دعوی پیغمبری میکرد، او را بکشتند . گفت : نیک کرده اند که من  
او را فرستاده بودم .

**حکایت - جحی** در کودکی چندروز مزدور حیاطی بود . روزی استادش کاسه  
صل بدکان برد، خواست که بکاری رود: جحی را گفت : در این کاسه زهرست زنهار تا  
نخوری که هلاک شوی ! گفت : مرا با آن چه کار است ؟ چون استاد رفت، جحی وصله  
جامه بسرافداد . و پاره ای نان فزونی بستد و با آن صل تمام بخورد . استاد باز آمد وصله  
میطلبید ، جحی گفت: مرا من تا راست بگویم . حال آنکه من غافل شدم ، طرار وصله  
بر بود، من ترسیدم که تو بیانی و مرا بزنی، گفتم: زهر بخورم تا تو باز آئی من مرده باشم  
آن زهر که در کاسه بود تمام بخوردم و هنوز زنده ام! باقی تودانی.

**حکایت -** قزوینی با سپری بزرگه جنگ ملاحظه رفته بود ، از قلعه سنگی  
بر سرش زدند و بشکستند، برنجید و گفت: ای مردک کوری سپری بدین بزرگی نمی بینی  
سنگ بر سر من میزنی !

**حکایت -** قزوینی را پسر درجه افتاد، گفت: جان بابا جانی مرو تانم بروم  
رهن بیاورم ترا بیرون کشم.

**حکایت -** مؤذنی بانگ میگفت و میدوید، پرسیدند که: چرا میدوی ؟ گفت :  
میکویند که آواز تو از دور خوش است، میدوم تا آواز خود را از دور بشنوم !

**حکایت - سلطان محمود** پیری ضعیف را دید که هشتار هشتار میکشید،  
برو رحمت آمد گفت : ای پیر دو سه دینار زر میخواهی یا دراز گوشی یا دو سه  
کوسفند یا بافی که بتو دهم ؟ تا از این زحمت خلاص یابی! پیر گفت: زر بده تا در میان  
بندم و بر دراز گوش بنشینم و کوسفندان در پیش گیرم و بیابغ بروم و بدولت تو در باقی  
عمر آجا بیاسایم ! سلطان را خوش آمد و فرمود چنان کردند .

**حکایت -** شخصی بادوشی گفت : مرا چشم درد میکند، تدبیر چه باشد ؟ گفت:  
مرا پارسال دندان درد میکرد بر کشیدم !

**حکایت -** کلی از حمام بیرون آمد، کلاش زد زدیسه بودند ، با حمامی ماجرا

میکرد ، حمامی گفت : مواینجا آمدی کلاه نداشتی؛ گفت: ای مسلمان ؛ این سر از آن سرهاست که بیکلاه براه توان برد !!

**حکایت -** از فروزینی پرسیدند که: **امیر المؤمنین علی** رامی شناس ؛ گفت: شناسم! - گفتند: چند خلیفه بود؟ - گفت: من خلیفه ندانم؛ آست که حسین اورا در دست کربلا شهید کرده است .

**حکایت -** لولئی باپسر خود ماجرا میکرد که تو هیچ کاری نمیکنی و عمر در بطالت بسر میبری ، چند باتو بگویم که سملق زدن بیاموز ، سگه را از چنبر جهانیدن و رسن بازی تلم کن تا از عمر برخوردار بشوی ، اگر از من نهوشوی بخدا ترا در مدرسه اندازم تا آن علم مرده ریگه ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تازنده باشی در مذلت و فلاکت و ادبار بمانی ، ریک جو از هیچ جا حاصل توایی کرد !

**حکایت -** فروزینی تابستان از بغداد میآمد گفتند: در آنجا چه میکردی؛ گفت : مرق! <

با **رساله دلگشا** که بعضی از حکایات آن در فوق نقل افتاد، مجموعه چایی منتخب لطائف عبیدزاکانی پایان میرسد <sup>(۱)</sup> . تهاد و نامه در آخر آن مندرج است که نمونه ایست از منشآت عامیانه و غیر قابل فهم و پراز اغلاط صرفی و نحوی و نسبت آن به شیخ شهاب الدین قلندر و مولانا جلال الدین ابن حسام الهروی کرده است ، لیکن شك نیست که عبید خود آنها را تحریر کرده تا آن دو تن را مورد سخریه قرار دهد .

در باره عبیدزاکانی سخن بدر از کشیدیم ، و بیش از آنچه طلاب

(۱) مجموعه عبید چاپ طهران شامل قسمتهای ذیل است :

۱ - دیوان اشعار ، ۲ - مثنوی عشاقنامه که بسال ۷۵۱ بنام شاه شیخ ابواسحق بنظم آورده ، ۳ - رساله اخلاق الاشراف ، ۴ - ریشنامه ۵ - رساله صدپند ، ۶ - مرجعیات و تضمینات و قطعات و رباعیات ، ۷ - رساله دلگشا ، ۸ - نامه شوخ شهاب الدین قلندر و جواب آن ، ۹ - رساله تعریفات ، ۱۰ - تعریفات ملا دو بیبازه که ممکن است دیگری به تقلید از عبید نگاشته باشد ، ۱۱ - مثنوی موش و کربه ، ۱۲ - مهمانی کردن سنگتراش خداوند را (این نیز معلوم نیست که از عبید باشد).

ادب فارسی اورا مستحق بدانند در باب اوجت کریم ، زیرا با وجود همه بدزبانی بعلت فوه ابتکار و جسارت کلام ، عبیدرا نزد من شانی رفیع و مقامی بلند است ، و بیش از آنچه تا کنون درباره اوجت کرده اند وی را مستحق تحقیق و مطالعه میدانم .

رساله اخلاق الاشراف وی از آن لحاظ دارای قدر و قیمت است که اخلاق فاسده رائج آن عصر را جلوه گر می سازد و لاقفل این معنی را روشن می کند که همانطور که نویسنده شرح حال او گفته است : قصد وی از تألیف آن رساله آگاهی هموطنان خود از اخلاق اهل زمان بوده ، تا آنها را از فساد و خرابی که در حیات عمومی و زندگی خصوصی مردم در عصر غلبه مغول راه یافته بود ، آگاه سازد .

در شیوه سخن و انتخاب نادره لطیفه و موضوعات عبید در میان شعر او متقدمین منحصر بفرست ، کرچه کلام وی با سلف خود سوزنی و با جانشینان خوش چون ابواسحق شیرازی ، شیخ اطعمه ، و محمود قاری یزدی ، شاعر البمه از شباهتی خالی نیست . در میان گویندگان متأخر تنها میرزا حبیب اصفهانی که کتب او را بطبع رسانیده و در اواخر قرن نوزدهم در اسلامبول وفات یافته است ، با عبید رقابت و همسری میتواند بکند ؛ حتی در هزلیات بروی تفوق دارد .

شهرت و آوازه ای که این شاعر دارد ، بیشتر از آنجا برخاسته است که وی را رقیب خواجه حافظ می شمارند و گویند که : حافظ در یکی از هزلیهای

عمادالدین فقیه  
گرمانی

انتقادی خود او را در نظر داشته است خاصه در این شعر :

ای کبک خوشخرام کجا میروی! بایست!

فرغ مشو که کربۀ عابد نماز کرد! (۱)

و تفصیل این حکایت بنا بر روایت حبیب‌المیر و هفت اقلیم آن است که: عماد فقیه مورد لطف و مرحمت شاه شجاع مظفری بوده و حافظ را نزد آن پادشاه آندرجه عزت و قبول حاصل نمیشد. عماد چنانکه لقب «فقیه» اشاره میکند، از متکلمین و فقهای زمان بوده است و کربه‌ای دست آموز داشته که بوی تعلیم داده بود هنگام اداء صلوة با او به قیام و قعود بپردازد، و این کار تقلیدی نزد شاه بمعجز شمولاً نامتعبیر شده بود. لیکن حافظ این عمل را ریاکاری و مکاری می‌دانست.

**دولت‌شاه<sup>(۲)</sup> در تذکره و جامی در بهارستان و آذر در آتشکده**  
و هم‌چنین تذکره هفت اقلیم و تاریخ حبیب‌السیر و بیشتر از تذکره نویسان و مترجمین احوال، راجع باو اشاراتی در کتب خود نموده‌اند، ولی آن مطالب کمتر محتوی وقایع زندگی و سرگذشت عمر اوست<sup>(۳)</sup>. اختصار آنچه گفته شده این است که: عماد در کرمان شانی و احترامی داشته و مدرسه‌ای در آنجا بنا فرمود که در آنجا عزلت و انزوا پیش گیرد. جامی گفته است:

(۱) رجوع شود بدیوان حافظ چاپ Rosenzweig-Schwannau جلد اول صفحه ۳۱۶ و بعاشبه صفحه ۳۲۵ کتاب حاضر.

(۲) تذکره دولت‌شاه چاپ لیدن ص ۲۵۴.

(۳) در سال ۱۳۳۳ ه. ش. آقای دکتر احمد ناظرزاده کرمانی رساله جامی در شرح احوال و آثار صادقیه بنو انبیا نامۀ دکتر یوزبان و ادبیات فارسی تألیف کرده و در نزد اسامید دانشکده ادبیات طهران بکنرا میدهند. در رساله مذکور مضیقات پسهاردیبارۀ آن استاد بعمل آورده‌اند.

«وی شیخ خانقاه دار بوده است و شعر خود را بر همهٔ واردان خانقاه میخوانده است و استدعای اصلاح میکرده، از اینجا میگویند که: شعری شعر همهٔ اهالی گرمات است.»

دولتشاه در تذکرهٔ خود سخن شیخ آذری را از جواهر الاسرار دربارهٔ او چنین نقل میکند:

«فضلا بر آنند که در سخن متقدمان و متأخران احیاناً حشوی واقع شده آلا سخن خواجه عماد فقیه که اکابر اتفاق کرده اند که در آن سخن اصلاً فتوری واقع نیست نه در لفظ و نه در معنی.»

اما آثار شعریهٔ عماد عبارت است از: **یک دیوان غزل** که نسخ آن بسیار نادر الوجود<sup>(۱)</sup> است و نیز حداقل پنج مثنوی بوی منسوب میباشد که قدیمترین

---

(۱) رجوع شود به فهرست کتابخانهٔ بنکی پور Bankipore که بمراقت سر دنیس واس بقلم مولوی عبدالقادر تألیف شده و در کلکته در سال ۱۹۰۸ بطبع رسیده است. از دیوان عماد دو نسخه در کتابخانهٔ مدرسهٔ سههالار جدید در تهران موجود میباشد، اولی بشمارهٔ ۱۲۳۴ تاریخ تحریر آن سال ۷۶۳ هـ که مقارن با زمان حیات مؤلف است، و نسخهٔ دوم بشمارهٔ ۱۲۳۵ که بسال ۹۸۱ هـ تحریر شده. رجوع شود بجلد دوم فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سههالار صفحات ۴۴ - ۶۴۳. بنده مترجم آن هر دو را تصحیح کرده و استفاده برده ام و این دو منظومه را که از لطائف آثار اوست، از نسخ قدیمتر نقل می‌کنم -

## غزل

حاکمی از بسبکی رغبت بنده پروری

عادت من که بنده ام، بندگی است و چاکری

درمه و مهر تنگرد، هر که نمونگری در او

بر در غیر نگذرد، بردل هر که بگنری

بلیهٔ حاشیه در صلیحهٔ بعد



آنها موسوم به: محبت نامه صاحب‌الدان در سال ۷۷۲ هـ / ۱۳۲۲ م. تألیف شده و آخرین آنها موسوم به: مثنوی مونس الابرار در سال ۵۷۶۶ هـ / ۱۳۶۴ م. بقلم مؤلف آمده است. بمقیده دولت‌شاه وی در سال ۷۷۳ هـ / ۱۳۷۱ م وفات یافته و سن او در آن تاریخ زیاد بوده است. قطعه ذیل یکی از دو غزل اوست که دولت‌شاه ثبت کرده:

بوی چاره‌خسته‌ای که ز دارالشفاء دین	فاروره میبرد بحکوه‌ان ره‌نشین
از راه‌ورنج و محنت و بیماریش چه نم؛	آترا که خضریار و مسیحابود قرین!
بر لوح جان نوشته‌ام از گفته پدر	روز ازل که تربت او باد ضنبرین

#### بقیه پاورقی از صفحه قبل

هش خیال روی تو، هر که شود مصورش  
 محو کند ز روی دل، نقش بتان آذری  
 دیده بدوزم از جهان، درمن اگر نظر کنی  
 وز سر خویش بگذرم، بامن اگر بسری  
 ملک بدون اهل دل، جمله مسخرت شود  
 گر ز سرت برون رود، داعیه ستگری  
 همچو چراغ مفلسان، هیچ نداد بر نری  
 پیش فروغ روی تو، شعله شمع خاوری  
 ملک جهان چه میکند، اهل‌دلی که یافته است؟  
 از نظر قبول تو، دولت ملک آن‌سری!  
 شکر خدا که شد برون، از دل من غم‌جهان  
 کس نخورد غمت عماد، ارغوم جهان‌خوری

#### قطعه

کردم از مقبلی نه‌ته سؤال	کاین قبولت چگونه پیدا شد ؟
گفت: واقف نه ای که اقبال	در همه حال چون مهیا شد
جانب روی او بدمت آمد	روی دلها بیجا ما شد .

کای طفل اگر صحبت افتاده ای رسی  
 بر شیراز آن شده بزرگان دین سوار  
 شوخی مکن، بچشم حقارت در او مبین  
 کاهسته تر ز مور گذشتند بر زمین  
 باری چنان مکن که شود خاطری حزین  
 یا مستمان عونک ایاک نستین  
 یاری بجز خدا توان خواستن عماد

سلمان ساوجی، جمال الدین  
 محمد سلمان بن علاء الدین  
 محمد  
 شاعر دیگرست که رفعت مقام او را خواجه  
 حافظ شیرازی در قطعه ذیل<sup>(۱)</sup> تصدیق فرموده<sup>(۲)</sup> :

سر آمد فضلی زمانه دانی کیست  
 ز روی صدق و یقین نیز راه کذب و کمان؛  
 شهنشه فضلا، پادشاه ملک سخن  
 جمال ملت بودین: خواجه جهان، سلمان!

(۱) قطعه منسوب بحافظ در ستایش سلمان بطوریکه در بعضی نسخ دیوان خواجه  
 دیده میشود با سه بیت دیگر آغاز مییابد ازینقرار:

حکیم فکر من از فضل دوش کرد سؤال  
 که ای یگانه الطاف، خالق رحمان  
 کدام گوهر ظلم است در جهان که از او  
 شکست رونق بازار لؤلؤه عمان  
 جواب داد که: بشنو ز من، ولی مشنو  
 که این قصیده فلان گفت و این غزل بهمان...

(۲) با آنکه در قطعه فوق خواجه حافظ سلمان را بشاعری ستوده، لیکن در بعضی  
 دیگر شعر خود را برای او هم بر خواجه بر مری داده و گفته است:

چه جای گفته خواجه و شعر سلمان است؟

که شعر حافظ بهتر ز شعر خوب ظهیر!

این بیت در خانمۀ غزلی است که در بعضی نسخ کهنه خطی نیز دیده شده، دیوان  
 طبع قزوینی ص ۱۷۴.

و هم چنین در بعضی نسخ دیوان بومی یافت میشود که ظاهر آن مریضی است با ستادی  
 سلمان و در آنجا چنین گفته:

«آرا که خواندی استاد، کربنگری بتحقیق

سنتگرت اما طبع روان ندارد.»

وی در تمام مدت عمر دراز خود شاعر دربار و مداح سلاطین ایلخانی یا جلایری است و ممدوحین خاص وی عبارتند از: شیخ حسن بزرگ مؤسس آن خاندان، و همسر او **دلشاد خاتون**، و فرزند آنها **شیخ اویس**. علاوه بر مطالبی که تذکره نویسان راجع با او نوشته اند<sup>(۱)</sup> شروح مفصل و مقالات بسیار عالی درباره او بقلم فضلی **هند وستان** نیز آمده است از آن جمله یکی با انگلیسی و دیگری به اردو است که هر دو قابل توجه می باشد. اولی در فهرست **کتابخانه شرقی بنکی پور Bankipore** از فردوسی تا حافظ، س ۲۱۹ بقلم مولوی **عبدالمقتدر**، که خلاصه نقادانه بسیار خوبی راجع به سلمان جمع آوری کرده. دومی در مجموعه ای از تحقیقات راجع به دوازده شاعر نامی بقلم **شلی**. **نعمانی** در کتاب معروف **شعر العجم** که در سال ۱۳۲۴ هـ / ۱۹۰۶ م. تألیف و در **علیگره** بطبع رسیده است<sup>(۲)</sup>.

اینکه **سلمان** در حدود سال ۷۰۰ هـ / ۱۳۰۰ م. متولد شده و **مولوی عبدالمقتدر** بآن اشاره نموده بدلیل و مستند به شعرست که در کتاب **مثنوی فراق نامه** خود آورده و آن مثنوی را در سال ۷۶۱ هـ / ۱۳۶۰ م. تألیف کرده است.

۱) رجوع شود به **تذکره الشعراء** دولت شاه سمرقندی، س ۲۰۷ و **آتشکده** - **آذرچاپ سنکی**، س ۲۰۸ و **حبیب السیر** چاپ بسبانی، جلد سوم جزء اول س ۱۳۰ و **بهارستان جامی** فصل هفتم و غیره.

باین منابع باید افزود رساله جامعی که مرحوم رشید یاسمی درباره سلمان نوشته و در سال ۱۳۳۱ ش در طهران بچاپ رسیده است.  
 ۲) مرحوم غلامرضا رشید یاسمی استاد ادبیات و تاریخ نیز رساله بلایی در تحقیق از حالات سلمان بقلم آورده در طهران بسال ۱۳۰۰ ش بچاپ رسیده است. نسخه خطی نفیسی از دیوان سلمان که متأسفانه اوراقی چند از آن ساقط شده و بطن قوی در صر شاعر کاتب شده در تصرف این بنده مترجم است.

در آنجا میگوید شصت و یکسال از عمر او گذشته  
منابع مربوط بشرح است ، و همان محقق فاضل دلائل متنی اقامه کرده  
احوال سلمان

که سلمان در دوشنبه ۱۲ صفر ۷۷۸ هـ وفات یافته  
است . او را دو مثنویست <sup>(۱)</sup> ، یکی فراق نامه مذکور در فوق و دیگری  
موسوم به جمشید و خورشید و نیز دیوانی دارد مرکب از غزلیات و مقطعات  
و رباعیات ، لیکن استادی وی در نظم قصائد است و در این شیوه بوده است  
که بگفته جامی بر بعضی استادان متقدم مانند: کمال اصفهانی ، ظهیر -  
فارابی ، اثیر اومانی و سنائی و دیگران که بشیوه آنها قصیده ساخته  
سبقت جسته است <sup>(۲)</sup> .

راجع بغزلیات او جامی میگوید: «غزلیات وی بسیار مصنوع و مطبوع  
است، اما چون از چاشنی عشق و محبت که مقصود از غزل آنست خالیست، طبع  
ارباب ذوق بدان اقبال نمی نماید» <sup>(۳)</sup> .

نسخه دیوان کلیات سلمان طبع سنگی بمبائی ، مشتمل است بر

(۱) مثنوی «فراق نامه» مصدر بنام سلطان اویس - به بحر متقارب است. در آنجا  
چنین آغاز سخن کرده - :

شهری بنده را شاه پیروز بخت طلب کرد و بنشاند در پیش تخت

مثنوی «جمشید و خورشید» بحر هزج مسدس و باین بیت شروع میشود - :

چنین گفتند دانایان پیشین که: وقتی پادشاهی بود در چین

(۲) همین سخن جامی (بهارستان ص ۱۱۵) این است : «در جواب استادان

قصائد دارد بعضی از اصل خویش و بعضی فروتر ، و بعضی برابر ، وی را معانی خاصه بسیار  
است ، او بسیاری از معانی استادان را بتخصیص کمال الدین اسمعیل در اشعار خود  
ایراد کرده و چون در آن صورت خویش و اسلوب مرغوبتر واقع شده محل طعن و ملامت نیست» .

(۳) رجوع شود به بهارستان - چاپ طهران - ص ۱۱۵ .

قسمت قصائد درو ترجمه‌بند که مجموعاً ۱۳۵ صفحه‌میشود، و قسمت غزلیات از صفحه ۱۳۶ تا ۲۳۰، و رباعیات که درش صفحه آخر می‌باشد<sup>(۱)</sup>.

اشعار قدیمه سلمان چنانکه مولوی عبدالمقصد متوجه شده‌است، ظاهراً عبارتست از مرثیه که در وفات سلطان ابوسعید بهادر (نوامبر - دسامبر ۱۳۳۵ م) و هم در مرثیه وزیر معروف او خواجه غیاث‌الدین محمد که در رمضان ۷۳۶ هـ بقتل رسید، گفته است. در همان سال است که شیخ-حسن بزرف خانندان معروف ایلخانی را بنیاد نهاد، و پایتخت او بغداد بود و شهرت سخا و کرم آن پادشاه سلمان را بانجا کشانید. ظاهراً سلمان اندکی بعد از قتل فجیع غیاث‌الدین محمد وزیر در ظل حمایت ایلخانیان فرار گرفت.

دولتشاه و دیگر تذکره‌نویسان از چگونگی حضور سلمان در محضر شیخ حسن بزرف و جلب عنایت وی حکایتی چنین نقل کرده‌اند:

در موقعیکه امیر مشغول تیراندازی بوده‌است، وی قطعه‌ای بالبداهه در وصف هنر تیراندازی امیر گفت و مورد قبول یافت و امیر شیخ حسن نویان در بندتربیت خواجه سلمان شد<sup>(۲)</sup>. و آن قطعه این است:

(۱) اخیراً یعنی در شهر سنه ۱۳۳۶ هـ / ۱۹۵۷ م. دیوان غزلیات و قصائد و رباعیات سلمان در طهران با مقدمه‌ای از دکتر تقی‌تفضلی با اهتمام منصور مشفق بچاپ سربى رسیده‌است در ۶۳۹ صفحه با فرهنگ لغات خاص و مجموعه مفهیدی است. متأسفانه این دیوان نیز مانند چاپ سنگی بدیائی قسمت مقطعات و دو مثنوی اورا فاقد است.

(۲) تذکره الشعراء دولتشاه، طبع لیدن، ص ۲۵۷.

چو دربار چاچی (۱) کمان رفت شاه  
 تو گفتی که در برج قوس است ماه ؛  
 دو زاغ کمان با عقاب سه یر  
 بدیدم بیک گوشه آورده سر ،  
 نهادند سر بر سر دوش شاه  
 ندانم چه گفتند در گوش شاه ؛  
 چو از شست بگشاد خسرو گره  
 برآمد ز هر گوشه آواز، زه ؛  
 شها ، میر در بند تدبیر تست  
 سعادت دوان در پی میر تست .  
 بمهدت ز کس ناله ای بر نخواست  
 بغیر از کمان، گر بنالد رواست ؛  
 که در عهد سلطان صاحبقران  
 نکرده است کس زور جزیر کمان (۲)

بایانهمه، بنا بر آنچه تذکره نویسان گفته‌اند، شهرت سلمان در دربار  
 ایلخانیان مخصوص دوران ملکه صاحب جمال آن خاندان **دلشاد خاتون**  
 و شاهزاده محبوب آنان **شیخ اوئیس** است و او خود در این باب گفته است :

من از یمن اقبال این خاندان      کرتم جهان را به تیغ زبان  
 من از خاوران تا در باختر      ز خورشیدم امروز مشهورم

**شیخ اوئیس** در سال ۷۵۷ هـ / ۱۳۵۶ م . به تخت نشست و قریب  
 بیست سال پادشاهی کرد ، غالب قصائد **خواججه سلمان** در مدح اوست .  
**دولت‌شاه** حکایاتی چند که حاکی از قرب منزلت نزد پادشاه است ،  
 ذکر میکند (۳) ؛ و بعدها همان حکایات را **Onuseley** در کتاب موسوم به :  
**Biographical Notices of the Persian Poets** « عیناً نقل کرده  
 است .

(۱) چاچ‌باشی : نام شهری معروف در ماوراءالنهر است که اکنون به تاشکند  
 موسوم و پایتخت جمهوری ازبکستان شوروی است . کمانهایی که سابقاً در آن شهر از فولاد  
 می‌ساخته‌اند مشهور بوده است .

(۲) در این قطعه سلمان اصطلاحات مخصوص به «کمان» و «کمان‌کش» را بایهام  
 و استعاره بسیار لطیف جمع آورده مانند : «دوزاغ» که با اصطلاح دو گوشه شاخی کمان است  
 و «عقاب سه‌یر» که کتایه از تیر و «گوشه» و «زه» و تیر یعنی عطار و غیره و غیره

(۳) تذکره الشعراء دولت‌شاه ، چاپ لیدن - از ص ۲۵۷ تا ۲۶۳ .

دولتشاه درباب شاهزاده شیخ اویس میگوید که: «حسن و جمال او  
بمرتبه‌ای بود که روزی که سوارشدی اکثر مردم بغداد دوان بسر راه آمدند  
و در جمال او حمران مانندندی و بزبان حال این بیت سر آیدندی :

بوی پیراهن یوسف ز جهان کم شده بود

عاقبت سر ز کریبان تو بیرون آورد!

این شاه صاحب جمال وقتی که در او ان جوانی وفات یافت، در بستر مرگ  
این قطعه را انشاد کرد :

زدارالملك جان روزی بشهرستان تن رفته

غریبی بودم آنجا ، چند روزی با وطن رفته

غلام خواجه ای بودم، کریزان گشته از خواجه

در آخر پیش او شرمنده با تیغ و کفن رفته

الا ای هنشینان من معروم این دنیا

شماره‌ایش خوش بادا، در این خاله، که مزدم

چنانکه معمول قصیده سرایان است، بسیاری از قصائد سلمان راجع  
بو قایع و حوادث تاریخی زمان است، از این رو تاریخ نظم آنها بخوبی معلوم  
میباشد. مولوی عبدالملک فهرستی ساخته است مشتمل برده قصیده باز که تواریخ  
آنها و حوادثی که موجب نظم آنها شده، که از کتاب حبیب الحیر استخراج  
کرده است و قدیمترین آنها قصیده ایست که در سال ۷۳۹ هـ / ۱۳۳۸ م .  
بمناسبت فرار شیخ حسن بزرگ به بغداد به نظم آورده و مطلع آن این است :

وقت صبح است و لب دجله و افاس بهار

ای پسر کشتی می تا شط بغداد بهار

و دو قصیده آخر آنرا در سال ۷۷۷ هـ / ۱۳۷۵ م . به نظم آورده و هر دو در

تهنیت شاه شجاع<sup>(۱)</sup> است در فتح آذر بایجان (رجوع شود به حبیب السیر جزء دوم جلد سوم ص ۳۵) - قصیده دوم که بسیار پسند خاطر شاه واقع شد باین مطلع است - :

سخن یوسف رخس چون ز خاطر م سرزد ز مطلع سخن آفتاب سر بر زدا  
 وبعد از استماع این قصیده است که شاه شجاع گفت: «ما آوازه و  
 نام سمعرد نامی از این دیار شنیده بودیم<sup>(۲)</sup> لیکن چون آنها را بدیدیم دانستیم  
 که همه در یک مرتبت نیستند. سلمان پیش از آنست که درباره او میگویند  
 و یوسف شاه مغنی در شهرت و هنر مساویست و شیخ کججانی کمتر از آنست  
 که معروفست .

۱) شاه شجاع دشمن خونین خاندان جلایریمد از وفات شاه او ایس سال ۷۷۷  
 تبریز را که تختگاه ایشان بود، فتح کرد، و آن شاعر با آنکه پرورده نصرت جلایریان بود،  
 فی الحال در مدح او قصائد غرا ساخت و ناز را به نریخ و زخریده و بساط تملق را بهین کرد .  
 این ابیات از آن است :

زهی دولت کز اقبال های چتر سلطانی  
 همایون فال شد بومی که بودش رو بویرانی  
 جهان سلطنت، سلطان جلال الدین و الدنها  
 که موسوم اند شاهاتش بداغ بنده فرمان  
 مبارک باد و مهمون باد و فرخ باد و فرخنده

۲) بر آذربایجان غل ظلیل غل یزدانی . . . الخ  
 ظاهر آسلمان ترا همیشه هوس مسافرت به شیراز و زیارت آن کبه اهل راز  
 در سر بوده و با ادبای شیراز رابطه و مکاتبه داشته است . ازین رو نامش در شیراز معروف  
 و بسمع شاه شجاع رسیده است .

این غزل لطیف که اشاری بدین معنی است در دیوان او دیده می شود و معلوم است که  
 در موقع خاصی گفته و بشیراز فرستاده است :

سحر که بلبلی آواز میگرد  
 نیازش می شنید و ناز می کرد  
 مرا با خویشتن دمساز می کرد  
 دلم دیوانگی آغاز می کرد  
 همی ناله د و با گل راز می کرد  
 بهر آهی که میزد در غم یار  
 نسیم صبح دید و می شنیدم  
 خیال آب و کنا باد می بخت  
 هوای خطه شیراز می کرد



یکی از نامی‌ترین قصائد سلمان در ره‌ثبته شیخ اویس است که وفات او در جمادی الثانیة ۷۷۶ هـ / ۱۳۷۴ م. واقع شده، و این چند بیت از آنجاست:

ای فلک آهسته روکاری نه آسان کرده‌ای      ملک ایران را بمرکشاه ویران کرده‌ای  
 آسانی‌را فرود آورده‌ای از اوج خویش      بر زمین افکنده‌ای، با خاک یکسان کرده‌ای  
 بست کاری مختصر کر با حقیقت می‌روی      فد سخن و مال و عرض هر مسلمان کرده‌ای!

چنانکه قبلاً ذکر شد، سلمان احتمالاً در سال ۵۷۷۸ هـ / ۱۳۷۶ م. وفات یافته، که یکسال بعد از تاریخ ساختن دو قصیده مذکور در مدح شاه شجاع است. از این قرار ظاهر است تا آخر عمر طولانی خود به انشاد شعر اشتغال داشته و بر خلاف آنچه دولتشاه گفته به عزلت و انزوا نپرداخته است<sup>(۱)</sup>؛ اگرچه در قطعات جالب توجهی که شبلی نعمانی در شعر العجم (جلد دوم ص ۱۹۸) از سلمان نقل میکند، شاعر گاهی میل و رغبت طبع خود را بانزوا و گوشه‌گیری ابراز می‌کرده.

در این اشعار می‌گوید که: «قرب چهل سال از عمر خود را در شرق و غرب صرف مدح ممدوح خود کرده، و اکنون که پیر و زمین‌گیر و بضف چشم مبتلا گشته آرزو دارد که از دستگاه سلطنت دوری جوید، و مابقی عمر خود را در دعای دولت پادشاه بگذراند، او که تاکنون پادشاه گویندگان و شعراء بوده است، اکنون میخواهد خادم بیچارگان و فقرا باشد. و هر چند وی را شکی نیست که پادشاه وظیفه او را عطا خواهد فرمود، لیکن چشم آن دارد که آن درآمد بطور ثابت برای وی مقرر گردد. در پایان اشاره بقروض

(۱) تذکرة الشعراء دولتشاه، طبع لیدن، ص ۲۶۱.

خودنموده که اداء آنها از عهدۀ تمکن او خارج است و از شاه مسألت میکند که دیون او را ادا فرماید .

در جواب این قطعات شاه دو بیت در پاسخ شاعر نگاشته که در اولی ادامۀ وظیفه و مقرری او را تصویب میفرماید که همچنان نیز ادا بشود، و در دومی ده ایوبین را در نزدیکی وی (ظاهراً قریۀ ایوبین از مضافات شمیران است که ییلاق معروفی است) بسپورغال باو اعطا میفرماید<sup>(۱)</sup>. شبلی نعمانی

(۱) منظومه‌ای که مرحوم شبلی نعمانی در کتاب خود از سلمان نقل کرده برخلاف زعم وی بقصد کناره گیری و انزواطلبی نبوده است، بلکه عبارت است از چهار قطعهٔ پیاپی که شاعر بقصد اخاذی و بهره‌برداری از انعام شاه بنام او ساخته و برای وی فرستاده و به نیت خود هم نائل گردیده است .

اینک عین قطعات اربعه را بجاوی که شاه سلطان اویس نظماً باو داده است، در زیر ثبت میکنیم. تامیزانی از مقصود نهائی شاعر بدست آید و ضمناً سبک او در قطعه سرائی نیز معلوم گردد:

### قطعهٔ اول

پادشاه! بنده در حضرت برسم عرضه داشت

انباطی مینماید بر امهد رحمت

قرب چل سال است تا ساکن شرق و غرب را

طبع سلمان میکند در گوشِ درّ مدحت

در شای حضرت عهد جوانی گشت سرف

نوبت پیری رسد اکنون بامر حضرت

گوشه‌ای خواهم گرفتن تا اگر عمری بود

چند روزی بگذرانم در دعای دولت

بقیۀ پاورقی در صلبه بعد

مقال خود را در باب **خواجہ سلمان** به سخنی ممتع در تحسین مهارت وی در فنون شاعری خاتمه میدهد .

#### بقیة حاشیة صفحه قبل:

علت پیری و درد پا و ضعف جسم و چشم  
میبرد درد سر من بنده را از خدمت  
گفتم در باب خود فصلی دوسه آنرا جواب  
چشم دارد بنده از درگاه گردون حشمت

#### قطعة دوم

اول آن است که چون نیت عزت دارد  
بنده زین دائرة جمع جدا خواهد بود  
مدتی مالک ملک شعرا بود بحق  
زین زمان خادم خیل ققرا خواهد بود  
پیش ازین در پی مخلوق بسر میگردد  
بعد از این بر در معبود بپا خواهد بود  
بنده ما زنده بود وجه معاش بنده  
هیچ شک نیست کز احسان شما خواهد بود  
لیک دارم طمع آن که معین باشد  
که مرا وجه معیشت ز کجا خواهد بود ؟

#### قطعة سوم

دیگر آن است که محبوب جهان مفری شاه  
آمد از بندگی شاه که میفرماید:  
رو بگو بنده دیرینه ما سلمان را  
که بخواه از کرم هر چه ترا می باید  
بنده بر حسب اشارت ولهی کردم و شاه  
داشت مهذول چنان کز کرم شاه آید  
بقیة حاشیة در صفحه بعد

هنر سلمان بزعم شبلی بیشتر در قصیده سرائی ظاهر می‌شود که همه قصائدش بفصاحت و سلاست و روانی ممتاز و دارای سهولت کلام خاصی است که هیچیک از شعر ابطبقه متقدمین را آن مقام نیست، و آن خاص گویندگان طبقه متوسطین است که معاصرین سلمان بوده‌اند و سلمان بهترین فرد تحول و انتقال فیما بین آنها در طبقه می‌باشد. شبلی برای نمونه و مثال تفرلاتی چند از او ذکر میکند تا مدعای خود را ثابت سازد. از آن جمله است :-

خنده‌ای زده‌هنت، تنگه‌شکر پیدا کرد	سخنی گفت لب، لؤلؤ تر پیدا کرد
بود نایافت میان تو، و لیکن کمرت	چست بر بست میان او و بز پیدا کرد

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

و عده دین است، ز دین من اگر ز آنچه کند

ذمه هست خود شاه بری، می شاید

### قطعه چهارم

دیگر از خرج تو و دخل کمش قرضی چند

هست، و قرض است که قرض فریا باز دهد

بنده را غیر در شاه در دیگر نیست

قرض باید که ز انعام شما باز دهد

وجه این قرض که از من فریا می‌خواهند

گر نخواهد ز تو سلمان ز کجا باز دهد؟

سلطان در جواب قطعه اول مرتجلاً نوشته است :-

هر چه تا غایت بنام او مقرر بوده است

بعد از این باشد بنام او مقرر همچنان.

و در جواب قطعه سوم چنین نوشته :-

ده ایوبین که در حدود ری است

بدهندش که التماس وی است.

شرح این قطعات به تفصیل در رساله مرحوم رشید یاسمی دهم چنین در تذکره

(خزانة عامره) مندرج است.

برده از چهره برانداز که آن زلف سیاه در سپیدی عذار مو اثر پیدا کرد.

### وله ایضاً

باد نوروز نسیم گلرنا آورد	کردمشک ختن از دامن صحرا آورد
شاخ و باغ بنفش دم طاووس نکاشت	خنچه را با بدشکل سر بیناه (۱) آورد
لاله از دامن کوه آتش موسی بنمود	شاخ بیرون ز کریبان دیدیضا آورد
ازهی خسرو گل، بلبل شیرین گفتار	نغمه بارید و صوت نکسا آورد
سرو را باد صبا منصب بالا بخشید	لاله را لطف هوا خلعت والا آورد.

شبلی بعد از آن مثالی چند از کلمات سلمان می آورد که در آن اندیشه های دقیق و معانی لطیف ابداع فرموده، و ساختن اینگونه نکته های باریک را از مفاخر شعراء متوسطین و متأخرین میدانند. این چند قطعه برای شاهد مقال کفایت است - :

در درج در حقیقت نقد جان نهاد	جنس نفیس بود بجائی نمان نهاد
قلبی ز لعل بردر آن درج زد لبت	خالت ز عنبر آمد و مهری بر آن نهاد
باریکتر ز مو کمرت را دقیقه ای	ناگاه در دل آمد و اسمش میان نهاد.

### ایضاً

بمد از این از کوه زلف مغان کن مسیح  
 پس از این از خم ابروی بتان کن محراب  
 خوش بر آ همچو حباب از می کلکون و منه  
 همچو بنیاد بر این گنبد گردان چو حباب.

### ایضاً

مدمی گردش این دایره ما را از هم  
 همچو پر کار جدا کرد و بهم باز آورد.

### ایضاً

خنچه: ایش دهان تو صبا خندان یافت  
 آنچه بر دهنش زد که دهن پر خون شد.

## ایضاً

با از این دایره بیرون تنهم يك سرمو گرسرایای چوپرگار کننم بدونیم (۱).  
 نکته دیگری که در اشعار سلمان مورد توجه شبلی نهمانی واقع شده است، همانا مهارت اوست در استعمال قوافی مشکله و مردفات نادره؛ چنانکه او را قصاید طولانیست همه مردف، یعنی هر بیت آن بیک کلمه خاتمه میپذیرد؛ چنانکه در یکی ردیف «دست»، و در دیگری ردیف «پا» و در دیگری ردیف «رو» و در جای دیگر ردیف «برس» دارد و قبل از آن ردیف، روی با کلمه مقفی مرتب آمده است و باینهمه التزام و اشکال باز در آن ابیات و کلمات سهولت و روانی طبیعی را از دست نداده.

پس از آن شبلی نهمانی تحقیقی در باب مقطعات سلمان نموده و چون آنها منظوماتی اتفاقی هستند که معمولاً بمناسبت حدوث وقایع جاریه زندگی گفته شده، از اینرو جنبه شخصی آن بیشتر از قصائد و غزلیات می باشد؛ ولی متأسفانه دیوان سلمان طبع سنگی بمبائی این قسمت مقطعات را فاقد است (۲).

(۱) مرحوم بر او ن میگوید: دوست من محمد اقبال (ظاهراً محمد اقبال لاهوری شاعر معروف است) بیتی از حافظ را متوجه گردیده که در آن نیز اصطلاح «پا» از دایره بیرون نهادن را با شماره ای دیگر بکار برده است؛ و آن این است:  
 هر کرا با خط سبزت سر سودا باشد یا از این دایره بیرون نهند تا باشد.  
 (۲) یکی از قطعات لطیفه سلمان که شبلی در شعر المجمع نقل کرده و از نظر مرحوم بر او ن فوت شده این است:

وقتی در طلب جامه و لباس از شاه او پس این قطعه را بدو فرستاد:

ای ز ما مستقنی و امثال ما

بر شما احوال ما پوشیده نیست

بر تنم پوشهدنی این است و بس

بنده را هیچ از شما پوشیده نیست.

بلیه حاشیه در صفحه بمبد

وقتی سلطان به خواجه سلمان اسب سیاهی عطا کرد که آن را شاعر  
نپسندیده و میل داشت که آنرا با اسبی بر رنگ دیگری تبدیل سازد . لیکن  
ظاهر امیر آخور بر این امر اجازه نمیداد ، از این رو سلمان این قطعه را بنزد  
سلطان فرستاد :

شاه مرا باسبی موعود کرده بودی	در قول پادشاهان قبلی دگر نباشد
اسبی سیاه و بیرم دادند و من بر آنم	کاندر جهان سیاهی زان پیر تر نباشد
آن اسب باز دادم، تا دیگری ستانم	در صورتیکه کس را زین سرخبر نباشد
اسبیسه بدادم ، رنگیگر ندادند	آری پس از سیاهی رنگ دگر نباشد.

در قطعه دیگری باز همان اسب بیچاره مورد هجای شاعر قرار گرفته  
و این چنین گفته است - :

شاه امید بود که خواهم بدولت	بر مر کبی بلند و جوان در روان نشد
اسبیم پیر و کاهل و کوتاه امیدهند	اسبی نه آنچنان که توانم بر آن نشد
چون کلك مر کبی سه و سست و لاغرست	چهل مر کب است بر اسبی چنان نشد
از بنده مهترست به سی سال راستی	کستاشی است بر زبیر مهتران نشد!

و نیز در قطعه دیگری سلمان در باب غیبت از دربار پادشاه عارضه رمد  
را عذر خود قرار داده ، و گفته است که : هر چند غبار در گاه سلطان سرمه  
دیدم دردمند اوست ، معذک چشم بدرا باید از او دور نگاهداشت - :

خسروا خاک در که تو مرا	از غبار زورور نیکوتر
لهک در همین حالتی که مراست	غیبتم از حضور نیکوتر
حال چشم بد است دور از تو	چشم بد از تو دور نیکوتر!

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

پادشاه من پوش خود را باو انعام فرمود و این شعر را نوشت -  
» هر چند مرا جامه ما پوشیدن

عیب است، ولیکن تو خود این عیب بیوش < .

ترجمه شعر المعجم ؛ چاپ طهران - جلد دوم - ترجمه فخر دایمی ، ص ۱۶۲

در موقوع دیگر مانند مورد فوق، وی درد پارا (چون سلمان ظاهر آمتلی به نفرس بوده و در اشعار دیگر خود بدان اشاره کرده است.) سبب غیاب خود از دربار پادشاهی دانسته، و گفته است که : درد پامانع از آنست که بسطان «دردسر» بدهد. و از استعمال این ایهام تناسب صنعت تضادی باستادی در شعر بکار برده - :

بهر استقبال شاه از فرق و سر کردم قدم  
خواستم تا رو بدر گاه همایون آورم  
درد پایم گشت از آن مانع که آرام دردسر  
من که دردیای دارم، دردسر چون آورم؟!

باری، خلاصه کلام شبلی نعمانی آنست که: سلمان شاعری مبتکر بوده و کلمات خود را بصنایع بدیعی مخصوصاً صنعت ایهامزینت می‌داده، و او را استحقاق آنست که در عداد قصیده سرایان بزرگ قرار گیرد. نیز او دارای حسن ابتکار و مهارت و استادی بسیار دانسته، لیکن قریحه سوزان و ذوق و ایمانی که لازمه شاعری بزرگ است، وی را حاصل نیست، چه تا آن صفات در شاعر جمع نشود، در خارج از محیط زمان و مکان خویش شهرت و عظمتی که باید، بدست نمیتواند آورد. آنچه را سابقاً در آغاز این فصل راجع به قلت منابع معتبر و کمیابی اطلاعات موثق راجع به شعراء (۱) خواجہ شمس الدین محمد حافظ (۱) این عصر بیان کردیم، نسبت به بر گزیده ترین

(۱) دیوان حافظ : سزاوار است در این حاشیه شرحی از دیوانهای خطی و چاپی خواجہ حافظ برای تکمیل فائده نگاشته شود :  
الف) خطی - از دیوان ایشمار و مجموعه سخنان خواجہ نسخه‌ای که در زمان  
پیغ حافیہ در صلحہ بعد



ونامی‌ترین شاعران آندوره که بحقیقت بهترین شعرای ایران است، یعنی سخن‌سرای فنا ناپذیر، استاد عدیم‌النظیر، حافظ شیرازی، نیز می‌توان گفت. در باب این شاعر بزرگ که اورالمان الغیب و ترجمان الاسرار لقب داده‌اند، طبعاً در بسیاری از کتب مانند: تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی که بعد از فوت اوست، تا مجمع الفصحاء و ریاض العارفین تألیف هدایت که در قرن اخیر نگاشته شده، اشاراتی در همه جا آمده و آن همه عبارت از نام و شرح

#### بینه حاشیه از صفحه قبل :

خود او کتابت شده باشد هنوز بدست ما نرسیده است، ولی نسخ مکرر از اشعار او در قرن نهم هجری بتواریخی که قریب بمهد اوست، موجود میباشد که اغلب آنها دیوان کامل شمرده نمیشود؛ بلکه مجموعه‌هائی است که مقداری کم و بیش از غزلیات وی را متضمن میباشد. ظاهراً این مجموعه بعدها تکامل یافته و از اواسط قرن نهم بصورت دیوان جامعی درآمد است. همین مجموعه‌های کهن سال که اسناد صحت و اصالت دیوان حافظ شیرازی هستند، از لحاظ قدمت تاریخی بسیار معتبر و مهم شمرده میشوند. ما در اینجا از چند نسخه قدیم که قابل ذکر است یاد میکنیم :

۱ - درموزه بریتانیا مجموعه‌ایست بشماره ۲۶۱/۲۷ که در فهرست ریو (جلد دوم ص ۸۶۸ شماره 272 Add) شرح آن مفصلاً آمده است. و آن مشتمل است بر خمسة نظامی و بعضی کتب منظوم و منثور دیگر؛ در دو جای آن مجموعه (ص ۲۰۴ و ص ۳۳۱) مجموعاً ۱۵۲ غزل باسم حافظ ثبت شده است.

تاریخ کتابت این نسخه سال ۸۱۴ هـ. (یعنی ۲۲ سال بعد از وفات خواجه) میباشد بنابراین اقدم نسخی است مشتمل بر بعضی اشعار آن استاد بزرگوار که اکنون در دست ماست.

مجموعه این غزلهای در طهران باخط نستعلیق بسیاظرینی بطرز (افست) در سال ۱۳۳۷ هـ. ش/ ۱۹۵۸ م. چاپ و منتشر شد، و این بنده مترجم نیز از نسخه کامل آن مجموعه درموزه بریتانیا عکس برداری کرده‌ام، و اینک در نزد من موجود است.

۲) نسخه معروف متعلق به مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی که خود آن مرحوم از روی آن دیوانی بسال ۱۳۰۶ هـ. ش/ ۱۹۲۷ م. در طهران بچاپ سربمی منتشر ساخته است.

مختصری از حالات وی میباشد، ولیکن هیچیک از آنها مطالب مفصلی که جزئیات احوال او را نشان بدهد، ندارد؛ و غالباً حکایاتی است مربوط به بعضی ابیات او که آنها نیز بیشتر مصنوعیست و بقصد آنکه آن ابیات را شرحی و تفسیری کنند، اختراع کرده‌اند. تنها اثری از معاصرین خود حافظ که مشتمل بر ذکر نام اوست و ما را بدان آگاهی حاصل گردیده، همانا مقدمه‌ای است که یکی از دوستان وی که جامع اشعار او بوده، موسوم به محمد گلندام،

#### بینه حاشیه از صفحه قبل:

تاریخ کتابت آن نسخه ۸۲۷ هـ. (یعنی سی و پنج سال بعد از وفات خواجه) و مشتمل است بر ۴۹۵ غزل از غزل‌های او.

(۳) نسخه متعلق بکتابخانه پارلیان، اسکفورد بتاریخ کتابت ۸۴۳ هـ.

(۵ و ۶) دو نسخه متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی - طهران، اولی بتاریخ کتابت

۸۵۴ هـ. و دومی بتاریخ کتابت ۸۵۸ هـ.

(۶) نسخه موزه بریتانیا - لندن بتاریخ کتابت ۸۵۵ هـ.

(۷) نسخه کتابخانه ملی - پاریس بتاریخ کتابت ۸۵۷ هـ.

(۸) نسخه متعلق بکتابخانه دانشگاه لیدن (هلند) بتاریخ کتابت ۸۹۴ هـ.

بعد از اینها نسخی که در قرن دهم کتابت شده فراوان است، ذکر آنها ضروری

بنظر نمی‌رسد.

#### ب) چاپی - در طول قرن نوزدهم میلادی / سیزدهم هجری، دیوان حافظ

را در اروپا و ایران و عثمانی و هندوستان گرا داد آ بیجا پ رسانیده‌اند که بعضی از اقدم چاپها را برای نمونه، و بمنظور اتمام قایده در اینجا ذکر می‌کنیم:

(۱) دیوان غزل و قصائد بادبیاچه طبع سنگی میرزا ابوطالب خان

کلکته (هند) ۱۷۹۱ م.

(۲) دیوان غزل و قصائد بادبیاچه

کانبور (هند) ۱۸۳۱ م.

(۳) > > > طبع سربی قسطنطنیه ۱۸۳۹ م.

(۴) > > > طبع سربی باحروف نستعلیق بولاق (مصر) ۱۸۴۰ م.

(۵) > > > طبع لایبزیگ در سه مجلد ۱۸۵۴ م.

(۶) > > > طبع سنگی طهران ۱۲۵۹ هـ.

بینه حاشیه در صفحه بعد

نوشته. وی در آنجا پس از اطناب کلام در ذکر صفات شریفه و محبوبیت

۷) شرح دیوان حافظ با حواشی و شرح و هبیه و سودی در دو جلد

قطنطنبه ۱۲۸۸ ه. ق

۸) نسخه چاپ حکیم پسر وصال شیرازی چاپ بمبائی ۱۲۶۷ ه. ق  
(متأسفانه با وجود خط نستعلیق بسیار خوب خالی از اغلاط نیست).

۹) چاپ خط اولیا سمیع شیرازی، بمبائی بتاریخ ۱۲۶۷ ه. ق

۱۰) چاپ تبریز خط نستعلیق بتاریخ ۱۲۶۸ ه. ق

۱۱) چاپ طهران خط نستعلیق دارالطبایع الهلقلی خان بتاریخ ۱۲۷۵ ه. ق

دو قرن چهاردهم هجری از دیوان حافظ در داخل و خارج ایران طبعهای متعدد و

کوناگون برداشته اند که ذکر همه آنها بیفایده است. ولی در آن میان چهار چاپ امتیاز خاصی را دارد که اشاره بدان ضروری است.

۱) چاپ مشکین قلم خط نستعلیق بمبائی بتاریخ ۱۳۰۸ ه. ق

۲) چاپ مرحوم قدسی (که از سادات جلیل القدر و اهل فضل و ادب و خط و شعر

قرن اخیر شیراز بوده است، طبع بمبائی سنه ۱۳۲۲ ه. ق.

۳) چاپ مرحوم میرزا محمد خان قزوینی که بخط نستعلیق در سال ۱۳۲۰

ه. ش. گراور شده مشتمل بر ۴۹۵ غزل و مثنویات و مقطعات و رباعیات و نیز مقدمه مشروحه از آن مرحوم که با همان دقت و عمق که مهبود اوست بقلم آورده (در ۱۳۲ صفحه) و

حاوی بسیاری نکات و فوائد و مطالب دقیقه است. مرحوم قزوینی آن کتاب را با مقابله ۱۸ نسخه خطی کهنسال دقیقاً تکمیل فرموده و بخرج وزارت فرهنگه بجای رسانیده. ظاهراً

بر متن دیوان نیز حواشی بسیار بقلم آورده که متأسفانه هنوز زینت طبع نیافته است. خداوند روانه اله او را فریق رحمت فرماید که این اثر خیر در آخر عمر از او بروز گاران باقی بماند.

۴) دیوان چاپ سرببی طهران - بهر ماه ۱۳۱۵ ه. ش. / ۱۳۵۵ ه. ق. که فاضل صاحب

ذوق معاصر آقای حسین پورمان بطبع رسانیده و مشتمل بر مقدمه مشروحه است در

۱۶۸ صفحه و ۵۰۴ غزل اصلی و همچنین بسیاری از غزلیات مشکوکه را که سحت انتساب آنها بخواجہ نادت نیست در آن جمع کرده و الحق زحمت بسیار تحمل فرموده است.

خواجہ نزد خاص و عام و شہرت جہانگیری کہ حتی در زمان حیات اور احاصل شدہ و قوافل سخنہای دلپذیرش از فارس نہ تنہا بہ خراسان و آذربایجان بلکہ بہ عراقین و ہندوستان رفتہ، چنین میگوید<sup>(۱)</sup>:

داما بواسطہ محافظت درس قرآن و ملازمت شغل سلطان و بحث کشاف<sup>(۲)</sup> و مصباح<sup>(۳)</sup> و مطالعہ مطالع<sup>(۴)</sup> و مفتاح<sup>(۵)</sup>، و تحصیل قوانین ادب،

۱ - راجع بہ محمد گلندام و مقدمہ او و معرفیاتی کہ در آن روی دادہ، تحقیقاً خوانندہ باید رجوع فرماید بہ حواشی دقیق و کاملی کہ مرحوم استاد علامہ محمد قزوینی در مقدمہ دیوان حافظ طبع تہران سنہ ۱۳۲۰ ش. نگاشتنہ اند، وما چون ملتزم بودہ ایم کہ در ترجمہ خود نسبت بہ متن انگلیسی امین باشیم، ناگزیر ہن آنچہ را کہ مرحوم براون مؤلف کتاب از نسخ چاپی معمولی دیوان حافظ نقل و ترجمہ کردہ است، استساخ کردیم.

۲) کشاف - نام تفسیر معروفیست تألیف زمر مخشری بنام الکشاف عن حقایق -

التنزیل و کراراً در اروپا و مصر بطبع رسیدہ.

۳) مصباح - ما بین کتب مختلفہ ای کہ ہمہ باین اسم موسومند، تظاہر اُمسود

مصباح تألیف المطرزی (وفات ۶۱۰ھ) در علم صرف و نحو است.

۴) مطالع - تظاہر اُمسود مطالع الانظار فی شرح طوابع الانوار

تألیف قاضی بیضاوی (وفات سنہ ۶۸۵ھ) یا اینکه مطالع الانوار در منطق تألیف

قاضی ارموی (وفات ۶۸۲ھ) یا مطالع انوار التنزیل تألیف عبد الرزاق

حبلی الرسعنی (متوفی سنہ ۶۶۱ھ) باشد.

۵) مفتاح - مقصود مفتاح العلوم: تألیف الساکسی (وفات سنہ ۶۲۶ھ) است -

فول پروفیسور براون در بارہ مطالع میناً مذکور افتاد. اما مطالع الانظار تألیف

قاضی بیضاوی نیست، بلکہ مطالع الانظار علی طوابع الانوار تألیف

شمس الدین ابوالثناء محمود بن عبدالرحمن الاصفہانی الشافعی مشہول

سال ۶۷۴ھ و متوفی سال ۷۴۹ھ است و آن شرحیست بر کتاب طوابع الانوار و الانظار

تألیف قاضی بیضاوی در موجد.

و تحقیق دواوین عرب، به جمع اشقات غزلیات نیرداخت و بتدوین و اثبات ابیات مشغول نشد. و مسوّداین اوراق اقل انام محمد گلندام عفی الله عنه حاسبق، در درسگاه دین پناه مولاناوسیدنا استادالبشر قوام الملة والدين۔ عبد الله<sup>(۱)</sup> اعلى الله درجاته بکرات و مرات که بمذاکره رفتی در اثنا محاوره گفتی که: این فرائد فواید را همه در يك عقد میباید کشید، و این غرر درر را دريك سلك میباید پیوست، تاقلاده جید وجود اهل زمان و تمیمة وشاح عروسان دوران گردد. و آن جناب حوالت رفع و ترفیع این بنا بر ناراستی روزگار کرده و بغیر اهل عصر عذر آوری تا در تاریخ سنه احدی۔

۶) مولانا قوام الدین ابوالقواء عبد الله بن محمود بن حسن الشیرازی از اجل علمای اسلام و از ائمّه دانشمندان بنام قرن هشتم هجری و استاد مسلم خواجه حافظ است. شرح حال او بتفصیل در «شداآزار عن زوارالمزار» طبع طهران من ۸۴ آمده است. در محرم سال ۷۷۲ - (۲۰ سال قبل از وفات حافظ وفات یافته و در شیراز مدفون گردیده، مزار او فعلاً نامعلوم است.

در کتاب **غایة النهایة فی طبقات القراء تألیف شمس الدین محمد الجزری** متوفی به ۸۳۳ هـ که مستشرق معروف بر کتبر اسر در مصر بسال ۱۹۳۲ م. بطبع رسانیده است، در جلد اول من ۵۷ در شرح حال او مقالاتی موجز و مفید آورده که عیناً نقل میکنیم:

«**عبد الله بن محمود بن محمد الاصفهانی المحدث، الشیرازی**  
**المولد، الشافعی المنهب۔** الشیخ الامام الملامة قوام الدین، المشهور به **ابن الفیہ نجم**، اخذ القراءت السبع عن المحب جعفر الموصلی صاحب المفردات و تزوج بابنته، و انفراد بالعلم و الوظ و انهار السنة بمدينة شیراز و رحل الناس الیه و بمصیته و قرأ علیه . . . و جماعة کثیرون و توفی يوم الثلاثاء وقت الضحی سنة اثنین و سبعین و سبعمائه و دفن بترتبه داخل شیراز و لیریخلف مثله.»

وتسعين وسبعمائنه<sup>(۱)</sup> ودیعت حیات بموکلان قضا و قدر سپرد.»

شرح حالات حافظ  
راجع باحوال حافظ، سرگور اوزلی Sir Gore  
Ouseley در کتاب دلپذیر خود موسوم به :

«یادداشت‌هایی راجع بترجمه حال شعرای ایرانی» - «Biographical Notices of Persian Poets» شرحی نگاشته و غالب حکایات راجع بابیاتی را که در دیوان اوست جمع آوری کرده است، و نیز تفصیلی مشروح و قابل تحسین از عصر و زمان استاد شیراز و کلیاتی راجع به اشعار او در مقدمه ترجمه دیوان او با انگلیسی تألیف میس جرت رودلوئیان بل Miss Gertrude Lowthian Bell تحت عنوان: «Poems from the Divan of Hafiz» آمده است که آن را باید در عداد بهترین اسناد انگلیسی درباره این شاعر فارسی بشمار آورد.

خلاصه بهترین و کاملترین مطالعات محققانه ای  
تحقیقات شبلی درباره  
حافظ که در باره حافظ بعمل آمده، آنچه من  
اطلاع دارم، همانا در کتاب شعر العجم است  
که شبلی نعمانی بزبان اردو نگاشته، و در این فصل کراراً از آن نقل

(۱) در نسخه حافظ طبع قزوینی تاریخ وفات او اتسی و تسعین و سبعمائنه آمده است (رجوع شود بحاشیه مفضل آقای قزوینی ص. قح) در نسخه خطی نفعات الانس که بملکیت در تصرف این بنده مترجم است شرح احوال خواجه حافظ بخط شریف مؤلف یعنی نورالدین عبدالرحمن جامی در حاشیه مرقوم شده و در آنجا مولانا جامی که از تفات معتبر و قول او قاطع است، تاریخ وفات خواجه را سال ۷۹۲ هجری قمری و قلمی فرموده است. رجوع شود بکتاب «جامی» تألیف مترجم طبع طهران ۱۳۲۰ ه. ش صفحه ۱۷۷

کرده‌ایم. تصور میرود بهتر آن است که به‌ر صورت از آنچه او گفته در باب تاریخ احوال آن شاعر خلاصه‌ای ترتیب دهیم که شامل بعضی حقایق دربارهٔ اوضاع و احوال خواجه و مناسبات وی با معاصرینش نیز باشد و از اشعار او هم استنباط توان کرد. و نیز باید به‌تابعی که در تاریخ زندگانی او بزبان فارسی محل مراجعه آن مؤلف دانشمند بوده‌است، اشاره کنیم. وی در میان آنها مخصوصاً اسامی این کتب را ذکر می‌کند:

✓ **حبیب‌المیر** (رجوع شود به جزء سوم ص ۳۷ متن کتاب) و **تذکره میخانه**  
تألیف **عبدالنبی فخر الزمانی** ۱۰۳۶ هـ / ۱۶۲۶ م که در زمان سلطنت **جهانگیر** (گورکانی درهند) تألیف شده و متأسفانه بدست نویسنده نرسیده است.<sup>(۱)</sup>

مؤلفات فارسی که در احوال رجال محل مراجعه منابع فارسی در ترجمه ما واقع شد، اطلاعات زیادی به ما نداد. (زیرا احوال حافظ<sup>(۲)</sup>) چنانکه شبلی اشاره می‌کند، همه آنها از یکدیگر استنساخ و نقل کرده‌اند و مطالبی که گفته‌اند دلیل محکمی بر صحت آنها قائم نیست، بلکه موجب سهو و اشتباه نیز هست.) و آنها عبارتند از:

(۱) کتاب **تذکره میخانه** که در تاریخ تألیف این کتاب بنظر پروفیسور **اوون** نرسیده بوده‌است. بعدها در سال ۱۹۲۶ م باهتمام دانشمند معظ مولوی **محمد شفیع** استادمربی در دانشکده لاهور در همان شهر بطبع رسیده است. و دارای مقدمه بزبان اردو و حواشی است. شرح حال **مفضل خواجه حافظ** مشتمل بر بسیاری حکایات شیرین در صفحات ۸۰-۹۳ آن کتاب مندرج است.

(۲) در این اواخر مرحوم دکتر **قاسم غنی** استاد طب (متوفی ۱۳۲۹ هـ. ش) تحقیقات بسیار در آثار و افکار و احوال **حافظ** نموده‌است و جلد اول از مجموعه آن عقید شامل تاریخ **حافظ** یا تاریخ **فارسی** و مناسبات و ایالات مجاوره در قرن هشتم بسال ۱۳۲۱ هـ. ش در **طهر** آن بطبع رسیده‌است.

تذکرة الشعراء دولشاهی، بهارستان و نفعات الانس جامی، آشکده لطفعلی یگ که عیناً نازل دولشاه بوده است، هفت اقلیم، و آخر همه مجمع الفصحاء که تألیف جدیدی است و بعضی اطلاعات تازه که صحت آن مشکوک است بدست میدهد؛ مانند اینکه: اصل حافظ از تویرگان بوده و اینکه او را تألیفی در تفسیر قرآن میباشد

شلی نعمانی در کتاب خود مطالب را با سلوب  
نسب و دوره  
منظمی بیان میکند، نخست از نسب و کیفیت تحصیلات  
طفولیت حافظ

حافظ شروع بسخن کرده و آن مطالب را از کتاب  
تذکره میخانه چنانکه در فوق مذکور شد اخذ فرموده، لیکن ظاهراً  
خود او هم بتذکره مذکور چندان اعتباری نمیدهد. بهر حال بنا بر آنچه  
نوشته است، پدر حافظ موسوم بوده است به بهاء الدین، وی از اصفهان  
به شیراز، در عصر اتابکان فارس، مهاجرت کرده و در آنجا بکسب و  
تجارت ثروتی اندوخته، ولی عاقبت او را مرگ در رسیده و کارهای او  
آشفته گشته است و او را وارثی نبوده جز زوجه و فرزندى خردسال که به بیوائی  
و تنگدستی معاش میکرده اند. آن پسری بعدها ناگزیر گردید که روزی  
خود را بمرق جبین و کدّ یمین حاصل سازد. با اینهمه هر وقت فرصت  
و مجالی مییافت، در مکتبی که در جوار او بود بکسب کمال میپرداخت،  
تا در آنجا سرمایه علمی بکف آورد و قرآن مجید را حفظ کرد و از همین  
رو بعدها تخلص خود را حافظ قرار داد. لقب «حافظ» عموماً بکسانی اطلاق  
میشود که بتوانند کلام الله مجید را تماماً بدون غلط ازیر بخوانند. اندکی  
بر نیامد که آن جوان بنظم اشعار مشغول گردید، لیکن او را در اینکار براعتی  
حاصل نمیگردید، تا آنکه در شب قدری در بقعه بابا کوهی که در تل



شمالی شیر از واقع است، اورا مکاشفه‌ای روی داد و توفیق زیارت امام علی بن ایطالب (ع) اورا حاصل گردید. که باو غذائی ربانی عنایت کرد و بوی فرمود که: از این پس موهبت شعر و نعمت علم لدنی نصیب او خواهد شد. (۱)

بعد از آن شبلی نعمانی سخن را بذکر بعضی از سلاطین و امرائی که

(۱) آنچه در شیر از معروفست مکاشفه حافظ در کوه شرفی تنگ الله اکبر در نزدیک جایگاهی که بجاء مر قاض علی شاه معروفست اتفاق افتاده و هنوز در السنه و افواه مردم آن شهر در این باب حکایات شیرین جاریست. از آن جمله منقول است که: **خواجه** یک اربعمین شب‌ها را برای ذکر و عبادت از شهر بمقره آن بزرگه میرفت. در یکی از شب‌ها در حالی که عشقی سوزی با شاهدهی «شاخ نبات» نام در سرداشت، ممشوقه مجازی را رها کرد و بطلب محبوب حقیقی به عبادتگاه خود رفت. سحر گاهان او را ذوق و وجدی حاصل گردید و در عالم مکاشفه چندین از اولیاء را مشاهده کرد که باو شرابی روحانی چشانیدند. در حال زبان‌اوشمر گویا شد و اولین ابیاتی که بر طبع او از قیب الهام گردید. این‌غزل معروف اوست - :

دوش وقت سحر از فیه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مهارک سحری بود چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این نازه بر اتم دادند!

اینهمه شهد و شکر کز نی کلکم ریزد

اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود

که ز بندم ایام نجاتم دادند... الخ

حافظ را در کنف لطف و حمایت خود قرار داده  
 بمدوحان خواجه بودند کشانیده و در آن میان نخست شاه شیخ -  
 حافظ  
 ابواسحق انجو را نام میبرد (۱).

این امیر پسر محمود انجوست (۲) که در زمان سلطنت غازان خان  
 به حکومت فارس منصوب گردید. ابواسحق خود شاعر و شاعر دوست و  
 مردی سرخوش و عیاش بود، بطوری از امور مملکت غافل ماند که چون  
 عاقبت یکی از مقربان در گاهوی موسوم به شیخ امین الدین وی را یو خامت  
 کارها متوجه ساخته و قوت روز افزون دشمنان، یعنی امیر مبارز الدین -  
 آل مظفر، را که به محاصره پایتخت او مشغول بود، بوی تذکر داد، او  
 در جواب گفت: دشمن وی باید احمق و نادان باشد که در این فصل دلاویز  
 بهار باین وضع بجنگ پیردازد! و سپس این بیت را بخواند:

« بیا تا يك امشب تماشا کنیم .  
 چو فردا شود کار فردا کنیم.»

(۱) بنا بکفته فارسنامه، شیخ ابواسحاق، شیراز در سال ۷۴۳/۱۳۴۲م.  
 تسخیر نمود و بعد در سال ۷۵۳ هـ / ۱۳۵۲م. آن شهر را مبارز الدین محمد بن مظفر  
 محاصره کرد و پس از آنکه پسر خردسال شیخ ابواسحاق، علی سهل کشته شد،  
 مبارز الدین به اصفهان رانده شد؛ ولی عاقبت ابواسحاق مغلوب و دستگیر گردید  
 و بدست مبارز الدین در سال ۷۵۸ هـ / ۱۳۵۷م. بقتل رسید. حافظ در مدح او قصیده ای  
 است بدین مطلع:

سپیده دم که صبا بوی بوستان گیرد  
 چمن ز لطف هوا نکته بر چنان گیرد  
 (۲) بموجب تاریخ فارسنامه، محمود انجو در سال ۷۳۶ هـ / ۱۳۳۵م. بدست  
 آرپا بقتل رسید و او نیز بنوبت خود بدست فرزندش مسعود انجو کشته شد.

حافظ در باب دوره سلطنت کوتاه ولی طربناک ابواسحق میگوید:  
 راستی خام فیروزه ابواسحق (۱) خوش درخسید، ولی دولت مستجل بود.  
 قطعه ذیل را حافظ بیاد پنج مرد بزرگ که  
 دربار شاه ابواسحق بوجود ایشان آرایش گرفته  
 ابواسحق  
 بود گفته است ، و آنها همه از بزرگان آن  
 عصر اند :-

### بمهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق

به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد !  
 نخست پادشهی هجو او ولایت بخش  
 که گوی فضل ربود او بعدل و بخشش و داد  
 دوم بقیه ابدال شیخ امین الدین (۲)  
 که بود داخل اقطاب و مجمع او تاد  
 سوم چوقاشی عادل اصیل ملت و دین (۳)  
 که فاشی به از او آسمان ندارد یاد

(۱) «ابواسحاقی» - در این بیت ابهامی لطیف است که حافظ اشاره از آن  
 به شیخ ابواسحاق کرده ، یکی از کانهای فیروزه در نیشابور بنام ابواسحاقی معروف  
 بوده است که بر دیگر کانهای برتری داشته ، و ابواسحاقیان نیز نام یکی از بیوت معروف  
 نیشابور میباشد که ظاهراً آن کان فیروزه بدیشان متعلق بوده است .  
 (۲) شیخ امین الدین محمد بن علی بن مسعود کازرونی بلخانی  
 است که از اجله عرفا و مشایخ زمان خود بوده ، وفات او بسال ۷۴۵ هـ . در کازرون  
 واقع شد (رجوع شود به شیراز نامه ابوالخیر زرکوب و شد الازار (طبع  
 طهران ۱۳۶۲ و ۱۳۸۶). قبر او در این تاریخ در کازرون موجود و معروف و متأسفانه رو  
 بویرانی است .

(۳) قاضی مجدالدین اسمعیل بن رکن الدین یحیی قاضی معروف  
 بلخ حاشیه در صله بمهد

دگر جو قاضی فاضل عضد (۱) کد در مصنف

بنای شرح موافق بنام شاه نهاد

دگر کریم جو حاجی قوام (۲) دریا دل

که او بچود جو حامی همی صلا در داد

بیه حاشیه از صله قبل:

زمان بوده است، در سال ۷۵۶ در شیراز وفات یافته، **خواجه حافظ** در تاریخ وفات او گفته است: «سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق» این بطوطه نیز در مرحله از او بتفصیل یاد مینماید. بیستی که در فوق مرحوم بر او نقل کرده سهواست و صحیح آن این است: «دگر مریمی اسلامشیح مجدد الدین» دیوان حافظ طبع قزوینی ص ۳۶۳.

۱) قاضی عضد الدین عبدالرحمن بن احمد الایچی مؤلف کتابهای چند در علوم حکمت و کلام و اخلاق و غیره که از آنجمله کتاب **المواقف فی علم الکلام** است، میر سید شریف علامه جرجانی بر آن کتاب شرحی مفصل نگاشته است که هم اکنون از متون معتبر اهل کلام شمرده میشود. قاضی عضد در سال ۷۵۶ هـ / ۱۳۵۵ م وفات یافت. شد الازار ص ۶۷.

۲) حاجی قوام ممدوح حافظ که در دیگر اشعار نیز او را ستوده است از آنجمله در این بیت معروف:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند فرق نعمت حاجی قوامها.

این حاجی قوام الدین حسن وزیر شاه شیخ ابواسحق بوده است، محمود کتبی در تاریخ خاندان آل مظفر وفات او را در سال ۷۵۴ هـ ذکر میکند. **خواجه حافظ** نیز قطعه ای در تاریخ وفات او دارد ازین قرار:

صاحب صاحبقران حاجی قوام الدین حسن	سرور اهل صائم جمع انجمن
روز آدینه بحکم کرد کار ذوالمنن	تاک ماه ربیع الاخر اندر نیم روز
مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن	هفتصد و پنجاه و چار از رحلت خیر البشر
شد سوی باغ بهشت از دام این دارممن.	مرغ و وحش کوههای آشیان قدس بود

نظیر خویش بنگذاشتند و بگنشتند خدای عزوجل جمله را بیمارزاد (۱).

امیر مبارزالدین محمد بن مظفر که در مملکت فارس از سال ۷۵۴ هـ / ۱۳۵۳ م. تا سال ۷۵۹ هـ / ۱۳۵۷ م. حکومت کرد، اخلاقاً

مبارزالدین بن مظفر بکلی باسلف عیاش خود ابواسحق مبیانت‌داشت و از جنسی دیگر بود، مردی سخت وقسی و غلیظ

القلب؛ بمحض اینکه شیر از را بگشود در میخانه‌ها را بیست و باده‌نوشی و میکساری را بسختی ممانعت فرمود. از این ریاکاری حافظ رنجیده‌خاطر

(۱) این قطعه با آنچه که در نسخه طبع قزوینی آمده و محتوی بر حواشی مفیده است، اختلاف فاحش دارد؛ برای مزید فایده همین قطعه از آن جا نقل میشود:

بمهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق

به پنج شخص صعب ملك فارس بود آباد

نخست پادشهی همجو او ولایت بخش

که جان خویش بی‌برورد و داد عیش بداد

دگر مریب اسلام، شیخ مجد الدین

که فانیی به از او آسمان ندارد یاد

دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین

که یمن همت او نگارهای بسته گشاد

دگر شهنشه دانش، ضد که در تصنیف

بنای کار موافق بنام شاه نهاد

دگر گریب چو حاجی قوام دریا دل

که نام نهک ببرد از جهان ببخش و داد

نظیر خویش بنگذاشتند و بگنشتند

خدای عزوجل جمله را بیمارزاد

دیوان طبع قزوینی، تهران، ص ۳۶۳.

شده در یکی از غزل‌هایی که باین ایام محدث فرجام اشاره می‌کند، چنین می‌گوید:

اگر چه باده فرح بخش و باد گل‌بیز است  
 بیانگ چنگ مخورم، که محتسب (۱) تیز است  
 در آستین مرفع پیاله پنهان کن  
 که همچو چشم سراحی زمانه خونریز است  
 ز رنگ باده بشوئید خرقه‌ها از اشک  
 که موسم ورع و روزگار پرهیز است (۲).

و نیز درغزلی دیگر گفته:

بود آیا که در میکده‌ها بکشایند  
 کره از کار فرو بسته ما بکشایند؟  
 کیسوی چنگک بپسید بمر کسی ناب  
 تا حریقان همه خون از مژه‌ها بکشایند

(۱) در اشعاری که حافظ در این زمان گفته است، غالباً هر جا اشاره به «محتسب» کرده؛ مقصود او هبازالدین محمد است. زیرا او را ظرافت و وطن‌پرستی «محتسب بزرگ» مینامیدند.

از آنجمله این غزل است:

دانی که چنگک و هود چه تقریر میکنند؟  
 پنهان خرید باده که تمزیر میکنند!

می‌خورد که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تمزیر میکنند.

(۱) در مقطعه فزل، حافظ آرزوی مهاجرت از شیراز و رفتن به دربار جلایریان

کرده و گفته است:

«عراق و فارس گرفتی بشمر خوش حافظ

بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است.»

نامه تمزیت دختر رز بنویسد      تاهمه متبجگان زانف دو ما بکشایند  
در میخانه بیستند . خدایا پسند      که در خانه مزویر وریا بکشایند !  
اگر ازبهر دلزاهد خودبین بستند      دل قوی دار، که ازبهر خدا بکشایند .

**شاه شجاع**  
و میخانه ها

شاه شجاع که بجای پدرش امیر مبارز الدین به  
سلطنت نشست ، سخت گیریهای جا برانه پدر  
را بترمی و ملاطفت جبران کرد . رباعی ذیل را

خود در این باب گفته و پیدرش «محتسب» اشاره کرده است :-

در مجلس دره ساز مستی است      نه چنگه بقانون ونه دف بردست است  
رندان همه ترك می پرستی کردند      جز محتسب شهر که بی می مت است .

پس از آنکه میخانه ها باز گشوده شد، حافظ در غزل ذیل از این

افتتاح شادی کرده است :-

سحر ز هانف فیبم رسید مزده بگوش      که دود شاه شجاع است، می دلیر بنوش  
شد آنکه اهل نظر بر کاهه میرفتند      هزار گونه سخن بر زبان و لب خاموش  
بیانگ چنگ بگوئیم آن حکایتها      که از نهتن آن دیگ سینه میزد جوش  
رموز مملکت خویش خسروان دانند      کدای گوشه نشینی تو، حافظا مخروش .

و باز در غزل دیگر گفته است :

نم بعشمت و جاه و جلال شاه شجاع      که نیست با کم ازبهر مال و جاه نزاع  
بین که رقص کنان میرود بنا لئ چنگ      کسی که اذن نموداد استماع سماع .

و هم در غزلی دیگر از اوست :-

چنگه بر غفله آمد، که کجاشد منکر؟      جام در قهقهه آمد، که کجاشد مناع ؟  
عمر خسرو طلب ارفع جهان مویلی      که وجودیست عطا بخش و کریمی نفاع  
مظهر لطف ازل، روشنی چشم امل      جامع علم و عمل، جان جهان شاه شجاع .

با وجود همه این اشعار و دیگر ابیات در مدح شاه شجاع، گویند که:

رابطه میان آن شاه و آن شاعر چندان نیکو نبوده

است. شاه شجاع را حسن عقیدتی به فقیه زمان

عماد فقیه گرمانی بوده و چنانکه منقول است

رشک شاه شجاع  
بحافظ

فقیه کر به ای داشته که او را در هنگام اداء نماز و انجام رکوع و سجود تعلیم داده

بود که بوی اقتدا و تقلید نماید، این عمل کر به را شاه بر کشف و کرامت

فقیه حمل می‌کرد. ولی حافظ آن را حیلله گری و مکاری میدانست و در آن باب

این غزل را گفت - :

سوفی بجلوه آمد و آغاز ناز کرد      بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد

ای کبک خوشخرام که خوش میروی بناز      فرّه مشو که کر به عابد نماز کرد (۱)

ظاهراً همین استهزاء حافظ به عماد سبب اصلی بی میلی شاه -

شجاع نسبت بوی گردید. ولی چون شاه خود نیز در شعر سرائی با حافظ

رقابت می‌کرد، و شعر او بیایه کلام استاد نمیرسید،

از این رو نائره حسد در باطن وی مشتعل شده بر بی -

لطفی بیفزود. وقتی سلطان بر شعر حافظ عیب

نظر حافظ در باره  
عماد فقیه گرمانی

گرفته گفت: غزلیات او در معانی و مقاصد مختلفه است و در موضوعی واحد

(۱) نسخه بدل در طبع قزوینی :

سوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد      بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد

ای کبک خوشخرام کجا میروی؟ بایست!      فرّه مشو که کر به عابد نماز کرد!

داستان نماز کر به و انتساب او به عماد فقیه قبل از حبیب السیر در منبع

دیگری بنظر نرسید، ممکن است این حکایت را بعداً اختراع کرده باشند. (رجوع شود

بعاشیه ص ۳۲۵ کتاب حاضر .)



نیست؛ لحظه‌ای صوفیانه است، و دیگر دم عاشقانه؛ در بیتی مستانه و جسمانی، و در بیتی جدی و روحانی؛ یکجا عارفانه است، و در جای دیگر رندانه؛ حافظ چون بشنید گفت: «آری با همه این عیوب در آفاق اشتها ریافته و همه کس آنرا میخواند و تحسین میکند؛ لیکن اشعار دیگر حریفان هیچگاه از دروازه شهر بیرون نرفته است.

شاه شجاع از این سخن برنجید، و اندکی بر نیامد که این بیت حافظ اتفاقاً بسمع او رسید که میگوید:

«کرمانی از اینست که حافظ دارد و ای اگر از بی امروز بود فردائی (۱)».

حافظ را آگاه کردند که بیت را بر او گرفته و آنرا وسیلهٔ تهمت کفر و ارتداد شناخته‌اند؛ چه شک در وقوع روز قیامت کفر است. وی با

(۱) در نزد این بنده مترجم نسخهٔ مجموعه‌ای خطی از رسائل و کلمات قاضی-جلال‌الدین الدوانی الصدیقی (متوفی ۸۹۰۸ هـ) موجود است که رسالهٔ بلینی را از آن فاضل معروف در شرح این غزل مضمّن می‌باشد. دوانی سراسر این غزل را بسبک‌هرقانی بغدادی فصیح و سلیس شرح کرده است.

در بعضی دوا این خواجه حافظ غزلی دیگر دیده می‌شود بهمین بحر و قافیه که مضمّن ترمیض به غزل حافظ است و خواجه را تخطئه کرده. ظاهراً یکی از ماسرین در جواب آن غزل گفته باشد و بظن در دیوان گنجاننده و به خواجه نسبت داده‌اند. این چند بیت از آنست:

خوشتر از کوی خرابات نباشد جایی  
چکی کوش که: «در در چومن شیدان نیست»  
با ادب باش که هر کس نتواند گفتن  
رحم کن بردل مجروح خراب «حافظ»  
کر پیرانه سرم دست دهد ماوائی  
نیست این جز سخن بلهوسی رهنائی  
سخن پیر، مگر برهنی دانائی  
ز آنکه هست از بی امروز یقین فردائی

کمال اضطراب خاطر بنزد مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی<sup>(۱)</sup> که در آنوقت  
بعضی سفر حج به شیراز رسیده بود رفته و از او علاج کار خود خواست. مولانا به  
خواجه گفت که: بیتی دیگر در آن غزل درج باید کرد و آن بیت را بطریقی نقل  
قول از دیگران روایت باید نمود، تا بنا بقاعده «نقل کفر کفر نیست» او  
را مجال عذری باشد. حافظ قول وی را بکار بسته و این بیت بگفت، و مقدم بر  
مقطع غزل درج فرمود - :

«این حدیث چه خوش آمد که سحر که میگفت بزدر میکند ای باد و نی ترسانی».

پس چون حافظ را بگناه از تعداد وارثیاب در امر معاد متهم ساخته، به بیت  
دوم استناد کرد و گفت که: وی گوینده آن سخن نمیباشد و اگر ترسانی  
چنین کلام گفته باشد، بر او حرجی نیست<sup>(۲)</sup>.

شاه شجاع در سال ۷۸۵/۱۳۸۳ م. یاد رسال ۷۸۶ هـ وفات یافت<sup>(۳)</sup>.

(۱) مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی از اجله مشایخ اسلام و ملای

ظاهر و باطن در قرن هشتم هجری و صاحب مقامات عالیه است، شرح حالات او در تفحات الانس  
و حبیب السیر مسطور است و داستان مذاکرات او با امیر تیمور در کتب تواریخ مذکور.  
در سال ۷۹۱ هـ وفات یافته و مزار او هم اکنون در خارج قصبه یوسف آباد (= تایباد)  
خراسان در چند فرسخی قربت شیخ جام برجامانده و بر سر مزار او ایوانی وسیع  
از آثار نفیسه شاهرخ بن امیر تیمور موجود و محل سیر و کشت و عبرت ارباب  
هر است. بنده مترجم در هنگام تصدی خدمت وزارت معارف آن کبید زبا را بقدمقدور  
مرمتی کرده ام.

(۲) این حکایت در حبیب السیر جلد سوم جزء دوم ص ۳۷ نقل شده است.

(۳) ماده تاریخ وفات شاه شجاع را بمبارت: «حیف از شاه شجاع» گفته اند که

در روی قبر وی منقورودر مجمل فصیحی نیز مسطور است. رجوع شود بعاشیئس ۲۱۸  
و ۲۱۹ کتاب حاضر.

شاه منصور  
 و بجای وی سلطان زین العابدین پسرش پادشاه  
 کردید، اورا نیز ابن عمش شاه منصور دستگیر  
 کرده در سال ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م. معزول و محبوس فرمود. و حافظ فتح  
 این شاه سلحشور جوان را بغزل ذیل تهنیت گفته است - :

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهرماه رسید.

شاه زین العابدین که بعد از دستگیری بفرمان شاه منصور کور  
 کردید، قبلاً سلطنت تیمور را کردن نهاده قطب الدین نام فرستاده او  
 را پذیرفته و نام وی را در سکه و خطبه مندرج فرموده بود. تیمور خود  
 اندکی قبل از عزل شاه زین العابدین یعنی در سال ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م.  
 به شیراز ورود کرد، در همین سفر بوده است که ظاهراً واقعه ملاقات  
 امیر تیمور با خواجه حافظ اتفاق افتاده <sup>(۱)</sup> و تفصیل آن را دولت‌شاه  
 سمرقندی (طبع لیدن ص ۳۰۵) نقل کرده. گفته است که آن امر در سال  
 (۷۹۵) یعنی در سفر دوم تیمور به شیراز واقع شده و حال آنکه در آن وقت  
 سه یا چهار سال از تاریخ فوت شاعر شیراز میگذشته، و ما آن حکایت را  
 سابقاً ذکر کردیم. عجب این است که دولت‌شاه با همان عدم توجه و  
 بی‌دقتی معهود خود، نخست تاریخ حکایت این ملاقات را در سال ۷۹۵ هـ /  
 تاریخ وفات حافظ ۱۳۹۳ م. ذکر کرده و سپس تاریخ وفات  
 حافظ را یکسال قبل از آن یعنی سال ۷۹۴ هـ /  
 ۱۳۹۲ م. قید می‌کند، و حال آنکه واقعه فوت خواجه در سال ۷۹۱ یا

(۱) رجوع شود به: لطائف الطوائف تألیف مولانا فخر الدین علی  
 صفی (متوفی سال ۹۳۹). طبع دانشمند جوان احمد گلچین معانی  
 طهران ۱۳۳۶ هـ. ش. ص ۲۲۳.

احتمالاً در سال بعد یعنی ۷۹۲ واقع شده است. تاریخ اول بموجب قطعۀ ماده تاریخی است که هم اکنون در روی سنگ قبر مبارک او نقش و حک شده و ازین جهت معروف گردیده است. قطعۀ این است:

چراغ اهل منی خواجۀ حافظ  
چو در خاک مملی یافت منزل  
که شمی بود از نور تجلی  
بجو تاریخش از خاک مملی.

مجموع حروفی که کلمات «خاک مملی» را تشکیل میدهد، بحساب جمل ۷۹۱ میشود (۱).

هرمان یکنل Herman Bicknell در کتابی که راجع به حافظ - شیرازی و ترجمۀ منتخباتی از اشعار او نوشته (۲) ماده تاریخ (۴) فوق را

(۱) خاک مصلی: دشت وسیع و مرفی و طرب انگیزی که در دامنه کوه چهل - مقام شمالی شیراز قرار دارد و یکی از مناظر بسیار با نزهت کشور ایران است و مورد ستایش خواجۀ شیراز بوده و در وصف آن گفته است:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواستی دید  
کنار آب رکنا باد و کلگشت مملی را.

و در همین خاک مملی مقابر بسیاری از بزرگان علم و ادب و رجال تاریخی وجود داشته است؛ و در تکیه و خانقاه بزرگ، هفت تنان و چهل تنان، در همین مکان هنوز باقی است. افسوس که این جایگاه زیبا که در طول قرون و اصار مطاف ارباب ذوق و زیارتگه ندان جهان بوده و از مناظر نزهت انگیز ایران است، اکنون از بیخبری و نادانی حاکم وقت در فارس و بیذوقی و کج سلطنتی رئیس بلدیۀ شهر بمحلۀ بدنمایی تبدیل شده و جمعی بی انصاف با ساختن ابنیۀ ناهنجار در زمین قبرستان، آن دشت مصلی را آلوده و مردم این صر شیراز را به بی ادبی و فقدان لطف ذوق و نداشتن حب جمال شهره ساخته اند؛ و از همه بدتر آنکه با بنای بدنمای آنها را گندم زشت و بدتر کیبی بنام «سیلو» آن بزمگه ادب و سفار امکدرو منظرۀ فبیح و ناپسندی بآن داده اند که در خور ذوق ناهنجاریانی آن است. افسوس و هزار افسوس!

(۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران جلد دوم تألیف پروفوسر براون ص ۲۶-۲۷

بطوری بکار برده که با استخراج اعداد لاتین همچنان عدد ۷۹۱ حاصل میشود<sup>(۱)</sup>.  
**محمد گلندام** جامع دیوان نیز همین سال را برای وفات **خواجه** ذکر میکند، لیکن **جامی** در **نقحات الانس** و **خواندمیر** در **حبیب السیر** **فصیحی خوافی** در کتاب **مجمل**، سال بعد یعنی سنه ۷۹۲ را سال وفات **خواجه** دانسته اند.

**شهرت حافظ در ایام سابقاً بشهرت وسیع حافظ حتی در ایام حیات حیات وی** او اشاره کردیم، چنانکه خود او نیز میگوید:-  
 بشر حافظ شیراز میگویند و میرقصند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی<sup>(۲)</sup>

(۱) اصل عبارت انگلیسی **هرمان یکنل** در کتاب **حافظ شیراز** این است:  
 < Trice take thou from Mossalla's Earth its richest grains. >  
 در کلمه اول **Mossalla's Earth** حروف **M + L + L** در رقوم لاتین دارای معنای عددی میباشد که بحساب رومی ۱۱۰۰ میشود و در کلمه دوم حروف **I + I + I + C** همچنان دارای معنای عددیست که بهمان حساب ۱۰۰۳ میشود و چون آن را سه بار از عدد ۱۱۰۰ تفریق کنیم، حاصل ۷۹۱ بدست میآید که سال وفات **حافظ** میباشد. (کتاب **Hafiz of Shiraz**)  
 طبع لندن، ۱۸۷۵ م، ص ۷۱.

(۲) در بعضی نسخ قدیم دیوان در مقطع **غزل معروف خواجه** **سحر باباد** میگفتم حدیث آرزومندی: بجای این بیت این چنین گفته بوده است:  
 بخوبان دل مننه حافظ، بین آن بی وفائیها

که با **خوارزمیان** کردند **ترکان سمرقندی**.  
**عبدالرزاق سمرقندی** در کتاب تاریخ خود **مطلع السعدین** در ذکر وقایع سال ۷۸۱ این بوستا همچنان آورده و تصریح کرده است که **خواجه حافظ** در اشاره بفتح **خوارزم** بدست **امیر تیمور** که در آن سال اتفاق افتاد، این **غزل** را با همین مقطع سروده است. ظاهراً بعدها پس از غلبه **تیموریان** کاتبان دیوان تحریری در بیت مذکور کرده و آنرا بصورت مذکور در متن در آورده اند.  
 اما اشارات بعصیت جهانگیر کلام **حافظ** در زمان حیات خود او در **ایران** بسیار است، از آنجمله در این بیت:

حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید

تاجد مصر و چین و باطراف روم و ری .

در بیتی دیگر به غزلی که خود سروده بود اشاره کرده و گفته است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند      زین قند پارسی که به بنگاله می رود (۱)  
 طی مکان به بین و زمان در سلوک شعر      کاین طفل یکشبه ره صد ساله می رود

حافظ رانه تنها با ملوک مظفری شیراز بلکه با بسیاری از دیگر  
 امراء و ملوک معاصر رابطه بوده است. سلطان احمد بن اویس جلایری  
 پادشاه فاضل و ادیب که از سلاله ایلکانیان در بغداد سلطنت میفرمود،  
 و خود نیز شاعر و موسیقی شناس و نقاش و هنرپیشه بوده، کراراً کوشش  
 میکرد که حافظ را بدربار خود بیاورد، لیکن بدلیلی که خود شاعر  
 گفته است :-

« نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر      نسیم خاک مصلی و آبر کنا باد»  
 بدین مسافرت موفق نگردید، معذک حافظ در مدح او اشعاری دارد  
 که از آنجمله این غزل است :-

احمد الله علی معدلة السلطان      احمد شیخ اویس حسن ایلخانی  
 خان بن خان و شهنشاہ شهنشاہ نژاد      آنکه میزبید اگر جان جهانش خوانی  
 از گل فاسیم خنجه میشی نشکفت      حبذا دجله بغداد ومی روحانی

۱ - رجوع شود بدیوان چاپ Rosenzweig - Schwannau ج ۱ ، ص ۴۱۶ .

این بنده مترجم در ایام اقامت در هندوستان سال ۱۳۳۴ هـ . ش. این غزل را  
 تضمین کرده و منظومه ای ساخته ام که در آن ابیات خواجہ را «تسطیر» کرده و ضمن آن  
 بمسائلی بسیار از تاریخ و ادب و آثار هند اشاره کرده ام.  
 رجوع شود بکتاب سرزمین هند تألیف مترجم، طهران ۱۳۳۸ هـ . ش. ص ۵۲۳-۵۴۷.

برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست دولت خسروی و منصب چنگز خانی (۱)  
 هر چند حافظ هیچوقت بسفر بغداد توفیق نیافت، لیکن ظاهراً  
 این آرزو را همیشه در دل داشته است، چنانکه یکجا میگوید - :  
 ره نبردیم بمقصود خود اندر شیراز خرم آنروز که حافظ ره بغداد کند.

دو نفر از ملوک هند نیز سعی کرده اند که حافظ را بسفر هندوستان  
 و زیارت دربار خود راغب سازند، یکی از آنها  
 دعوت حافظ محمود شاه بهمنی دکنی است که شاهی شعر  
 بهندوستان دوست و شاعر نواز بود، بواسطت یکی از مقرران

در گاه خود، موسوم به میر فضل الله، حافظ را به تختگاه خویش دعوت  
 فرمود و برای او وجهی که مصارف سفر وی را کفایت کند گسیل داشت؛  
 حافظ قسمت عمدۀ آن مبلغ را قبل از حرکت از شیراز خرج فرموده و  
 چون در بین راه خود به خلیج فارس به قصبه لار رسید یکی از دوستان  
 فقیر و تهیدست خویش را در آنجا بدید و آنچه برای او باقی مانده بود باو عطا

(۱) در نسخه صحیحۀ این مصراع چنین است:

« بخشش و کوشش قآنی و چنگز خانی »

هوای سفر بغداد در رفتن بدربار جلایریان در خاطر خواهی بسیار بود  
 و داشماد او مکرر ظاهر گشته، چنانکه در این بیت میفرماید:  
 عراق و فارس گرفتنی بشمر خوش حافظ

بپا که نوبت بغداد و وقت تبریز است.

همچنین این غزل را ظاهراً حافظ برای سلطان اویس جلایری فرستاده است:  
 خوش آمد گل و زان خوشتر نباشد  
 که در دست بجز سافر نباشد

من از جان بنده سلطان اویسم

اگر چه یادش از چاکر نباشد.

کرد. در آنجا دو تن از بازرگانان **خواجه محمد گازرونی** و **خواجه زین الدین همدانی** که عازم سفر هندوستان بودند، با تکلیف کردند که با آنها هم سفر شده و در برابر لذت مصاحبت وی مخارج مسافرتش را بپردازند. **حافظ تقاضای آنها را پذیرفته با آنها تا بندر هرمز برفت** و در آنجا در کشتی که منتظر حمل وی به هندوستان بود بنشست، ولی در همان اوان در یار اطوفانی فرا گرفت و شاعر را چنان دهشتی دست داد که فسخ عزیمت فرموده به شیراز بازگشت و برای **محمود شاه غزلی** ساخته به هندوستان فرستاد و این ابیات از آن غزل است<sup>(۱)</sup>:

دمی باقم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد بسی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد  
شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درج است کلاهی دلکش است اما پترک سرن نمی‌ارزد  
بکوی میفروشانش بیجامی در نمیگیرند زهی سجادۀ نفی که یک ساغر نمی‌ارزد  
بس آسان مینمود اول غم دریا بیوی سود غلط کردم که یک موجش صد من زرنیوارزد<sup>(۲)</sup>  
**شبللی نهمانی** حکایت میکنند، و **العهدۀ علیه<sup>(۳)</sup>**، که سلطانی دیگر

۱) این حکایت بنا بر روایت مورخ مسلمان **هند محمد قاسم فرشته** **استرآبادی**

است که کتاب **عظیم و معروف خود را در تاریخ هندوستان** سال ۱۰۱۵ هـ/ ۱۶۰۶ م. تألیف کرده است و یکی از مآخذ تاریخ قرون وسطای آن کشور است.

۲) نسخه بدل: «غلط کردم که این طوفان بسد گوهر نیوارزد».

۳) **مولوی عبدالقادر** که فهرست کراتیهائی برای **کتابخانه بانکی** -

**پور بنام «Persian Poets, from Ferdowsi to Hafiz»** نگاشته، پادشاه

مدسوح در این غزل را همان سلطان مذکور در حکایت قبل، یعنی **محمود شاه بهمنی**،

دانسته است که از ۷۸۰ تا ۷۹۹ سلطنت نموده است و در این سورت آن حکایت شکل کاملتری بخود میگیرد.



از هندوستان موسوم به سلطان غیاث الدین بن سلطان اسکندر بنغالی که در سال ۷۶۸ هـ / ۱۳۶۶ م. به تخت سلطنت نشست با حافظ ارسال و مرسولی داشت ، شاعر را برای او غزلیست معروف که این ابیات از آنست .

ساقی حدیث سرو و کلواله میروند وین بحث با ثلاثه فساله (۱) میروند  
شکر شکن شوند همه طوطیان هندند زین قند پارسی که به بنغاله میروند  
حافظ شوق مجلس سلطان غیاث دین (۲) فافل مشو که کار تو از ناله میروند .

تا اینجا سخن از روابط حافظ با شاهان معاصر خود بود ، اکنون اندکی به آنچه از حوادث زندگی شخصی او در دست است می پردازیم:

### وقایع زندگانی داخلی حافظ

(۱) ثلاثه فساله - در تفسیر این بیت معروف چنان است که : ثلاثه فساله عبارتست از سه جرعه می که با ممدادان برای رفع خمار دوشین مینوشیده اند. مولوی عبدالمقتدر مؤلف فهرست میگوید که: این بیت اشاره است به سه من از کبیرگان سلطان که بنام سرو و گل و لاله موسوم بودند و بدلائی که او ذکر میکند هر سه را ثلاثه فساله می گفته اند.

(۲) سلطان غیاث الدین - در باب این پادشاه که مخاطب و مدوح خواجه است ، میان محققان اختلاف است، بعضی او را غیاث الدین بن اسکندر پادشاه بنغاله غربی در شهر پاندوآ Pandua می دانند که در ۷۶۷ هـ. به تخت سلطنت بنغاله نشسته است . و آثار او و پدرش هنوز در آنجا موجود میباشد؛ بعضی دیگر چنانچه در متن گفته شد ، او را همان محمود شاه بهمنی از سلاطین دکن دانسته اند . بعضی دیگر وی را غیاث الدین پیر علی از ملوک کرات که در سال ۷۷۲ هـ. ق. در هرات پادشاه بوده ، میدانند ؛ ولی بظن قوی قول اول منطبق با حقیقت است ؛ زیرا در غزل خواجه تصریح به « بنغاله » شده است .

از آنچه که راجع بعشق او بادختر کی شاخ نبات نام گفته اند و اینکه عاقبت  
 او را بمقد مزاجت خود در آورد، دلیل استواری در دست نیست . و نباید  
 توقع داشت که این گونه جزئیات امور زندگانی را تذکره نویسان ایران  
 نوشته باشند ، زیرا ایشان راجع بمطالب داخلی شعراء بکلی سکوت پیشه  
 کرده اند . باهمه این احوال محتمل است که حافظ دارای عیال و فرزندان  
 متعدد بوده و گمان میرود که در این غزل اشاره بوفات زوجه خود کرده  
 باشد - :

آن یار کزو خانه ما جای پری بود      سرتاقدمش چون پری از مهببری بود

لیکن در همان غزل نیز هیچگونه تصریح واضحی باینکه آن را  
 درباره همسر خود گفته است، ملاحظه نمیشود . اما راجع به فوت فرزند  
 خود که بخرد سالی مرده است، در این قطعه صریحاً اشاره فرموده و  
 چنین سروده :

دل دیدی که آن فرزانه فرزند      چه دید اندر خم این طاق رنگین؟

بجای لوح سیمین در کنارش      فلک بر سر نهادش لوح سنگین!

و نیز محتمل است که قطعه ذیل اشاره بوفات پسر دیگرش باشد که  
 در آن جا ماده تاریخ وفات او را گفته است :

سباح جمعه بد و سادس ربیع نخست      که از دلم رخ آنهاروی شد زائل

بسال هفتصد و شصت و چهار از هجرت      چو آب گشت بمن جل حکایت مشکل

دربخ و در دو تأسف کجا دهد سودی کتون که عمر بیا ز چه رفت بی حاصل (۱).  
 در تذکره خزانۀ عامره که میر غلامعلی آزاد بلگرامی در سال  
 ۱۱۷۶ هـ / ۱۷۶۲ م. در هندوستان تألیف کرده است، در شرح حال حافظ  
 میگوید که: ویراپسری بود موسوم به شاه نعمان که به هندوستان آمده  
 در شهر برهان پور وفات یافت و در اسیر گره مدفون گشت (۳).

اما از مطالبی که راجع به مقامات علمی حافظ  
**مقامات علمی حافظ (۳)** میتوان گفت، یکی آن است که بشهادت اشعار  
 ملمع‌وی که بدو زبان عربی و فارسی گفته، مسلماً وی را در زبان عرب دستی  
 توانا بوده است، علاوه بر آن چه که جامع دیوان وی محمد گلندام  
 بالصرحه بیان کرده که ویرا مطالعات و تحقیقات در علوم ادب و دواوین  
 عرب بوده، خود وی نیز گفته:

ز حافظان جهان کس چون بنده جمع نکرد لطائف حکما با کتاب قرآنی (۴):

(۱) در این فزل سریعاً اشاده بر کس فرزند خود میفرماید -  
 بلیلی خون دلی خورد و کلی حاصل کرد باد غیرت بصدش حال پریشان دل کرد  
 طوطی را بخيال شکری دل خوش بود ناکش سول فنا نقش امل باطل کرد  
 قره العین من آن موهه دل یادش باد که خود آسان بشدو کار مرا مشکل کرد.  
 (۲) چند سال قبل (۱۳۱۶ ش. هـ) در قبرستان دارالسلام (درب سلم) شیراز  
 سنگه قبری کشف شد که متعلق به پسر **خواجه حافظ** بوده است و این بنده مترجم  
 آنرا ملاحظه کردم. متأسفاً در اطراف این اکتشاف آنقدر هیاهوی بیفایده کردند که در زمان  
 آثار هتفه بکمان اینکستکی قیمتی است آنرا بسرت برده مفقود الاثر شد.  
 (۳) احاطه و تبصر حافظ در علوم کلام و فقه و اصول فقه و تفسیر و تاریخ و ادب  
 و موسیقی و شعر و تاریخ و شمار از فحوای اشعار او بخوبی مستفاد میشود و این نکات در امثروماً  
 نویسنده این سطور در رساله خاصی بحث کرده است که بیجا پرسیده.  
 (۴) نسخه بدل: «لطائف حکمی بانکات قرآنی» در رساله‌ای که نویسنده این  
 سطور بنام «درسی از دیوان حافظ» در مرداد ماه ۱۳۱۹ ش. نگاشته‌ام، اشاره  
 به نظر قرآن و مطالعات او در علوم مقول و فنون حکمت شده. در هفت بیت مختلف تصریح  
 به نظر قرآن کرده است؛ برای تفصیل بیشتر در این باب میتوان بر رساله مذکور رجوع کرد.

و نیز ازین شعر ثابت میشود که وی قرآن را از حفظ داشته است :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ بقرآنی که اندر سینه داری.

مولوی شبلی نعمانی میگوید: این نکته که

حافظ و الطاف

غالباً از بی نیازی حافظ سخن گفته و او را از عنایات

ملوک زمان

و انعام شاهان معاصر مستغنی میدانند، از اشعار

او استخراج نمیشود، بلکه برخلاف در خلال دیوانش مدایحی از اکثر

سلاطین عصر مانند: شاه شجاع، شیخ ابواسحق، سلطان محمود<sup>(۱)</sup>.

شاه منصور و پادشاهان یزد و هرموز دیده میشود، چنانکه در این قطعه

خود او میفرماید:

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد

کاشاهان اینچنین باشد، توای حافظ مرنج داور روزی رسان توفیق و نصرتشان دهاد.

همچنین در یکی از غزلیات نفز و مشهور خود اشاره ای به قصوری که شاه

یزد در رعایت جانب احوال او میکرده فرموده و چنین گفته است:

«صمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم کرچه جام مانند پر می بدوران شما

ای سیا با ساکان شهر یزد از ما بگو کای سرحق ناشناسان کوی چوکان شما

کرچه دوریم از بساط قرب، همت دور نیست بنده شاه شائیم و ثنا خوان شما».

همچنان که مولوی شبلی نعمانی اشاره کرده

فرق حافظ با دیگر

است، فرق ما بین حافظ با غالب مدیحه سرایان

مدیحه سرایان

بزرگ مانند: انوری و ظهیر قاریایی و سلمان-

(۲) اگر مقصود سلطان محمود دمظفری برادر شاه شجاع است، مدیحه ای

از حافظ بنام او بنظر بنده مترجم نرسیده؛ قط این بیت در مدح عمادالدین محمود

وزیر شاه ابواسحق انجو آمده:

بخواء جام سبوحی بیاد آصف عهد وزیر ملک سلیمان عماددین محمود.

ساجی و دیگران آن است که وی هیچوقت بوسائل پست و ناپسند برای جلب‌عالم و کسب‌معاش متوسل نشده و مانند آنان وقتی که مدح‌وی مؤثر نمیافتاده بهجو سرائی زبان نگشوده .

دیگر از خصوصیات حیات وی علاقه قلبی او است به شیراز<sup>(۱)</sup> موطن وی ، که پیوسته از مدح آب رکناباد و گلگشت مصلی سخن گفته و در وصف آنها ابیات دلاویز میسرود و میگفت :

بدساقی می‌بافی که درجنت نخواهی یافت      کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را  
و نیز میگفت :

فرق است ز آب‌خضر که ظلمات جای اوست .      تا آب ما که منبعث الله اکبر است .  
هر چند اشعار حافظ سرودهایی است در وصف گل و بلبل و می و معشوقه و غالباً از جمال شاهدازی که تمام موجودات عالم هستی عکسی از چهره زیبای اوست سخن گفته ، ولی گاهگاه از بزرگان و رجال و علما که در ظل حمایت ایشان می‌زیسته است ، نیز نام میبرد ؛ و از آنجمله اند :

حاجی قوام الدین حسن و خواجه جلال الدین و شاه یحیی  
نصرة الدین ، که علاوه بر سلاطین سابق الذکر در اشعار او ازین اشخاص نیز یاد شده است .

اگرچه وی در همه فنون شعر مانند مثنویات و مقطعات و قصاید و رباعیات آثاری گرانبها از خود باقی گذاشته ، لیکن در فنی که بمرتبه کمال رسیده است الحق هنرغزل سرائی میباشد . دیگران که بعد از وی در این رشته طبع آزمائی کرده اند ، مانند :

(۱) خواجه در یکی از لطیف ترین غزلیات خود که در ایام غربت و در هنگام سفر ساخته است ، ابیاهی سوزناک دارد که در آنها از وطن یاد و از دوری یار و دیار زاری میکند و میگوید :

بمویه های فریبانه قه‌پردازم  
که از جهان‌دمه و رسم‌سفر براندازم  
صبا بچار نسیمی زخاک شهر ازم .

ساز شام فریبان چو گریه آغازم  
بیادیار و دیار آنچنان بگریه‌زار  
هوای منزل یاد آب‌زندگانی ماست

صائب<sup>(۱)</sup> و سلیم<sup>(۲)</sup> و عرفی<sup>(۳)</sup> کلماتشان برهانی قاطع بر نهایت کمال و استادی حافظ است. از جمله کسانی که باین نکته اشاره کرده‌اند یکی سرگور اوزلی Sir Gore Ouseley است که در کتاب «یادداشت‌های تاریخی در باب شعراء ایران» صفحه ۲۳ از همه بهتر چنین می‌گوید:

«سبک سخن وی روشن و متناسب و بی‌عیب است و از

مراتب کمال علم و بلوغ دانش او حکایت میکند

و نشان میدهد که چگونه بر بواطن و حقائق اشیا

بیش از ظواهر امور نظر داشته است؛ لکن از همه بالاتر آنکه کلام او بقدری جذاب و قتان است که هیچیک از شعراء دیگر ازین حیث پیاپی او

کلام اوزلی  
در باره حافظ

(۱) صائب تبریزی، استادالتأخرین، شاعر دو کشور ایران و هند؛ نامش

محمد علی، مولدش تبریز مدفنش در اصفهان، شیمی‌اشاعری بود. چون بهندستان بقصد تجارت رفت، در دربار شاهجهان گورگانی باری بلب ملک‌الشعرائی ملقب شد.

و بدان هنگام که به ایران بازگشت، در دربار شاه عباس ثانی وارد و بمخطاب ملک‌الشعرائی سرفراز گردید. وفاتش در سال ۱۰۸۰ ه. ق. قبرش در اصفهان معروف است، دیوان

بسیار ضخیمی دارد. در فزل بکمال رسانند سبک خاصی است که آنرا «سبک‌هندی» گویند.

(۲) سلیم، محمد قلی طهرانی، در زمان شاهجهان باری گورگانی

از ایران به هند مهاجرت کرد و در نزد امراء آن پادشاه بزرگ جاه و حرمت

بسیار یافت. وفاتش در سال ۱۰۵۷ ه. ق. در شهر سر نگر «کشیمر» اتفاق افتاد و در همانجا

مدفون گشت. برای شرح حالش رجوع شود به نقش‌پارسی بر اجاره‌اند «تألیف نویسنده

طبع طهران ۱۳۳۷ ه. ش. ۲.

صاحب دیوان است فزل و مثنویات و قصائد بسیار استادانه دارد.

(۳) عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمود از شعراء فزلسرای قرن دهم

هجری است؛ در جوانی از شیراز به هندوستان مهاجرت کرده و در دربار اکبر بن همایون

پادشاه زیجا هند عزت و حرمت یافت. عبدالرحیم خان ملقب به «خان خانان»

که از بزرگترین امراء آن پادشاه بود، او را ترویج و تشویق بسیار کرد. دیوانش

بجای رسیده و معروف است. در سال ۹۹۹ ه. درسی‌وشش سالکی در لاهور و ات یافت

و در نجف اشرف مدفون گشت.

نمی‌رسند. اما آنچه که خوانندگان انگلیسی‌ازمقام بلند حافظ استفاده  
 می‌توانند کرد، در تحقیقات بانو جرترود لوتیان بل *Miss Gertrude Bell*  
 ذکر شده است.

کلام این بانوی دانشمند انتقادی و نغز،  
 عقیده جرتروبل در      و دارای معانی عمیق و پرمغز است، خاصه از آنجا  
 مقایسه حافظ و دانت      کموی حافظ را بطریقی روشن و جالب با معاصر  
 بزرگ وی دانت شاعر ایتالیایی (۱) مقایسه کرده و پس از بحث  
 و فحوصی دقیق در اشعار وی چنین گفته است: «در باره حافظ عرصه  
 زمان تاریخ معاصر او کوچکتر از آن است که حاوی و شامل افکار بلند  
 وی تواند شد. چه آن شهری که سراسر عمر در آنجا زندگی کرد  
 و آن را شاید بهمان درجه که دانت فلورانس را عزیز می‌شمرد، دوست  
 میداشت، پنج یا شش بار به بلبله محاصره و آفت جنگ و دوچار گردید؛ و بارها  
 از دستی بدستی دیگر انتقال یافت. لشکر کشی فاتح یک بار آن را باخون  
 سیراب کرد، دیگری آن را طعمه آتش غارت و یغما ساخت، و دیگری بار  
 پادشاهی متعصب و ریاکار مردمان ظریف خوش‌مشرب آن دیار طرب انگیز  
 را مقهور احکام سخت و زهد خشک و ریاکاری خود قرارداد. حافظ دائماً  
 مشاهده میکرد که چگونه ستاره بخت سلاطین و ملوک یکی بعد از

(۱) دانت شاعر فلورانس - Dante Alighieri، پدر شعر ایتالیایی، متولد  
 در فلورانس Flornac سال ۱۲۶۵ م. و متوفی سال ۱۳۲۱ م.) وی در طول زندگی  
 در امور سیاسی و رشته دیپلوماسی بوطن خود خدمت میکرد. چندی اوزاد تبعید کردند  
 و به پاريس مهاجرت فرمود و عاقبت در شهر راون *Ravenne* وفات یافت. در جوانی  
 فرزلهای لطیف فرامی‌میرود که شامل نضعات عرفانی روحانی است. ولی بیشتر شهرت  
 وی در منظومه شاهکاری است بنام *کومدی الهی*. *Divine Comédie* که از آثار  
 ادب جهانی و مشهور آفاق میباشد.

دیگری طلوع کرده باوج عزت می‌رسد و سپس در حوض ذلت فرومیافتد و مانند قطره‌های برف در آفتاب تموز محو و نابود میشود. پیوسته حوادث فرح‌انگیز از بس اتفاقات حزن‌آور روی میداد، سقوط سلطنتها و وقوع رزمها، پیاپی در برابر دیده شاعر جلوه گرمی شد. لیکن از همه این وقایع در اشعار او کمتر انعکاسی دیده می‌شود. تنها گاهی اشارتی اتفاقی به پاره‌ای حوادث سیاسی زمان مورد توجه دقیق مفسران دیوان او واقع شده یا بیتی چند در مدح پادشاهی یا امیری اتفاقاً از نظر خواننده می‌گذرد؛ نهد کری از فتح پادشاهی است، نه تحسینی از شجاعت امیری؛ هماغه قدر که یک تن شاعر عزیز النفس را سزا است. همین اندازه را بر قلم خود رو داده و از این بیش سخنی نگفته است.

بعضی بخوبی درک کرده‌اند که همان بی‌اعتنائی ظاهری حافظ است که فلسفه او را مرتباً چنان ارجمند داده که دانت آن را فاقد می‌باشد. شاعر ایتالیائی در حدود فلسفه خود متحجر و جامد بود و نظریه او در باب جهان همان نظریه عمومی عصر و زمان اوست. و آنچه که در نظر وی حقیقت واقع جلوه کرده است، نزد بسیاری از اهل زمان ما شبهی زشت و ناپسندیش نیست. ولی دورنمایی که حافظ طراحی کرده منظری وسیعتر و دلگشا تر می‌باشد که زمینه مقدم آن چندان واضح و روشن نیست، تو گوئی نیروی خرد او چنان بشدت نظر وحدت بصر موصوف بوده که در جهان پهناور خیال حتی به منزل لگه باشندگان اعصار آتیه نفوذ کرده است. از این رو بر ماست که بر او از اینکه عصر و زمان خود را برای ما وصف و شرح نکرده خرده نگیریم و از اینکه از حیات شخصی وی در سخنان چندان اثری یافت نمیشود، بر او عیب نجوییم. چه در کلام بلندوی آنقدر افتکار ژرف و اندیشه‌های بزرگ، که حتی بر عصر ما نیز احاطه کرده است، جلوه گرمی باشد؛



واوبمنزلۀ نغمه سرائی است که از آواز دلکش وی هم مست وهم هوشیار  
وهم اهل زمان حال وهم مردم استقبال هر دو بطرب آمده‌اند .

شبلی نعمانی تکمیل فن غزل و وسعت نطق آنرا به حافظ و تا درجه‌ای  
کمتر به معاصران او مانند: سلمان و خواجو مدیون میدانند؛ و بر آنست که

در نزد اساتید قدیمتر مانند: سعدی و امیر-  
خر و وحسن دهلوی یگانه موضوع غزلیات  
آنان «عشق» است. اما خواججه حافظ از مطالب

دیگر نیز در غزل‌های خود سخن سروده و افکار عالیۀ دیگر مانند: ناپایداری  
جهان و نکات فلسفه و عرفان و امثال آن را نیز در غزل‌های خود مندرج  
ساخته است در حالتی که سلمان فقط در صنایع لفظی و تشبیهات لطیف  
و استعارات بدیع غزل‌های خود را زینت داده است .

حافظ محاسن همرا در کلام خود جمع کرده و بر آن از لطایف و  
ذوق خاص خویش چیزها افزوده است، حتی غالباً از دیوان آنان بیتی یا مصراعی  
را اخذ کرده و آنرا بسلیقه خود اصلاح فرموده و از اینرو جمال و کمال خاصی  
بر آن بخشیده است .

نسبت به سعدی بعضی از موارد متشابه اشعار او را با کلمات حافظ

در جلد دوم تاریخ ادبیات تألیف خود ذکر  
کرده ایم<sup>(۱)</sup>، ولی شبلی نعمانی بعضی ابیات و اشعار  
متشابه که در کلام استاد یعنی حافظ و خواجو  
ابیات متشابه  
حافظ و خواجو

(۱) تاریخ ادبیات بر او ن ج ۲ ص ۵۳۶ - و نیز رجوع شود به فهرست کتابخانه  
باتکی پور ص ۲۵۵ .

و سلمان وارد است، با یکدیگر مقایسه فرموده است<sup>(۱)</sup>؛ ومانیز بعضی از آنها را که در آن مابین کلام خواجه حافظ و سخن خواجه شهابی است، ذیلاً می‌نگاریم:

(۱) در کتابخانه مجلس شورای ملی نسخه خطی دیوان اشعاری هست که تحت شماره ۱۱۸۲ ثبت شده، مشتمل است بر دیوان جلال‌الدین عسجد که تاریخ کتابت آن سال ۸۵۵ هـ است؛ و پس از آن دیوانی است که مؤرخ نیست، ولی بخط همان کسی است که دیوان سابق را تحریر نموده. و نام این یک، دیوان روح عطار است و باین بیت شروع می‌شود - :

الهی یرتوی از نور اسرار      تجلی کن بجان روح عطار .

این روح عطار شاعری است شیرازی که مداح اتابک افراسیاب از اتابکان لرستان و نیز از ماسران شاه شجاع مظفری بوده، ضمیمه‌ای نیز در مدح خواجه قوام‌الدین محمد بن علی صاحب‌عیار وزیر آن پادشاه دارد . وزیر مذکور در سال ۷۴۴ هـ بقتل رسید. وی در افزاینی است مشتمل بر مطالب عرفانی و نضایح و حکم و مواظب و در آنجا بعضی مواقع «روح» تخلص کرده و گاهی «روحی»؛ در آن کتاب قطعه‌ای وارد است که میان خواجه سلمان ساوجی و خواجه حافظ شیرازی از وی داوری خواسته‌اند، و او جوابی گفته و هر دورا مساوی دانسته؛ از آن معلوم می‌شود که در اواخر قرن هشتم که دوره نبوغ و اشتهار این دو استاد صاحب سخن است، فضلا زمان و ادبای صر را در رجحان یکی بر دیگری اختلاف بوده و هر دو را با ترازوی ادب می‌سنجیده‌اند. قطعه‌ای که از روح عطار استفتاء کرده‌اند و جوابی که او گفته هر دورا در اینجا می‌آوریم :

«ملوک مملکت نظم و ناقدان سخن      که باد خاطریشان ایمن از حد و شوژمان  
ز اهل طبع گروهی مخالفت دارند      بی‌تراجع اشعار حافظ و سلمان  
گروهی از فضلا متفق که این بهتر      جماعتی دگر انکار میکنند که آن  
بنوک خامه کوهر نثار سحر نمای      بیان کنید کز این دو کرا بود رجحان؟

بقیه حاشیه در صفحه بعد

حافظ

(۱)

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما!  
 چیست یاران طریقت بعد از این مدبیر ما؟  
 در خرابات مغان ما نیز همدمان شویم  
 کاینچنین رفته است از روز ازل تقدیر ما  
 عقل اگر داند که دل در بند زلفتش چون خوش است  
 عاقلان دیوانه کردند از پی زنجیر ما  
 تیر آه مازگردون بگذرد **حافظ** خموش  
 رحم کن بر جان خود پر هیز کن از پیر ما

خواجو

(۱)

خرقه رهن خانهٔ خملار دارد پیر ما!  
 ای همه یاران مرید پیر سافر گیر ما  
 گر شدیم از باده بدنام جهان تدبیر چیست؟  
 این چنین رفته است از روز ازل تقدیر ما  
 ما دل دیوانه در زنجیر زلفت بسته ایم  
 ای بسا عاقل که شد دیوانه زنجیر ما  
 از خدنگ آه عالم سوز ما فافل مشو  
 کز کمان نرم زخمش سخت باشد تیر ما

بلیه حاشیه از صفحه قبل

قطعهٔ جوابیه

که کرده اند چنین مالکان ملک سخن  
 که نطق **حافظ** به باصاحت **سلمان**؟  
 که ای خلاصهٔ ادوار و زبدهٔ ارکان  
 که برده اند کتون گوی شهرت از میدان؟  
 بلفظ دلکش و منعی بکر و شعر روان  
 که شد بلافت او رشک چشمهٔ حیوان  
 یکی بنظم روان بلبلی است خوش الحان  
 ز دوج فکرت آن لؤلؤ سخن ریزان  
 در آن ، فنون فنائل چو دانه در رمان  
 یکی بیاغ لطائف چو لالهٔ نعمان  
 یکی مناسب جسم شریف ، همچون جان  
 هزار جان گرامی نثار گفتهٔ آن .»

نموده اند چنین مالکان ملک سخن  
 باین کمینه که از پیر فکر خویش پیرس  
 چو کردم این سخن از پیر عقل استفاد  
 بگو که شعر کدامین از این دو نیکوتر  
 جواب داد که **سلمان** بدهر ممتاز است  
 دگر طراوت الفاظ جزل **حافظ** بین  
 یکی بگناه بیان طوطی است شکر بار  
 ز برج خاطر این ماه نظم رخسند  
 در این ، محاسن اخلاق چون صنب پربار  
 یکی بگلشن نظم است سوسن آزاد  
 یکی موافق طبع لطیف ، همچون عقل  
 هزار روح فدای دم چو عیسی این

(۲)

نسیم صبح سعادتمند ، بر آن نشان که تودانی  
گنبد بکوی فلان کن در آن زمان که تودانی  
توپیک حضرت شاهی مرا دودیده براهت  
بمردمی نه بفرمان چنان بران که تودانی  
بگو که جان ضعیفم ز دست رفت خدا را  
زلزل روح فرایت ببخش از آن که تودانی  
من این دو حرف نوشتم چنانکه کفر ندانست  
تو هیز روی گرامت بخوان چنانکه تودانی

(۳)

مجو درستی عهد از جهان بی بنیاد  
که این صجوز هروس هزار داماد است

(۴)

همه کس طالب یازند، چه هشیار و چه مست  
همه جا خانه عشق است، چه مسجد چه کشت

(۵)

عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم  
با شیر اندرون شد و با جان بدر شود

(۲)

ایا صبا خبری کن مرا از آنکه تودانی  
بدان زمین گفندی کن بدان زمان که تودانی  
چو مرغ در طبران آی و چون باوج رسیدی  
نزول ساز در آن آشیان چنان که تودانی  
چنان مرو که غباری بدو رسد ز گذارت  
بدان طرف چو رسیدی چنان بران که تودانی

(۳)

دل درین پیر زن عشوہ گر دهر میند  
کاین هروس است که در عهد بسی داماد است

(۴)

منزل اریا قرین است، چه دوزخ چه بهشت  
سجدہ گر خود به نیاز است، چه مسجد چه کشت

(۵)

کی بر کم دل از رخ جانان که مهر او  
با شیر اندرون شد و با جان بدر شود

شبلی نعمانی مدعی است که از این قبیل اشعار که مشابهت بین

حافظ و خواجو را ظاهر میسازد، میتوان مثال

بسیار آورد، لیکن بهمین چند نمونه اکتفا کرده

است؛ و از مزایای هر یک از ابیات متشابهه آنها هر دو

بحث کرده و غالباً حکم بر رجحان حافظ داده است. پس از آن همچنین

مابین اشعار حافظ و سلمان مقایسه فرموده، و از هر دو ابیات قرینه ذیل را

ذکر کرده است:

حافظ

(۱)

عهد است و موسم گل، ساقی بیار باده  
هنگام گل که دیده است، بی می فدح نهاده؟!  
کلوفت ایحریقان! غافل چرا نشمنید؟  
بی بانگ هرود و چنگی، بی بار و جام و باده!

سلمان

(۱)

آوازهٔ جمالت تا در جهان فتاده  
خلقی بچشجویت، سر در جهان نهاده  
سودای زهد خشکم، بر باد داده حاصل  
مطرب بز ن ترانه، ساقی بیار باده

حافظ

زین زهد و پارسائی، بگرفت خاطر من  
ساقی بیاله ای ده، تا دل شود گشاده  
در مجلس صبروحی، دانی چه خوش نماید،  
عکس عذار ساقی بر جام می فتاده!  
(۲)

عاشق و رند و نظر باز و میگویم فاش  
تا بدانی که چندین هنر آراسته ام  
(۳)

راز برون پرده زردندان مست یرس  
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را  
(۴)

گر چه بد نامی است نزد عاقلان  
ما نمیخواهیم تنگ و نام را  
(۵)

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو  
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم  
(۶)

فاش میگویم و از گفته خود دلشادم  
بنده شقم و از هر دو جهان آزادم  
(۷)

یارب این با که توان گفت که آن نوشین لب  
گفت ما را و دم عسی مریم با اوست

سلمان

مائیم بسته دل را در لعل دلگشایت  
آن لب بخنده بگشاید، تامل شود گشاده  
سودائیان زلفت، گرد تو حلقه بسته  
شوریدگان مویت، در یکدگر فتاده  
(۲)

رندی و عاشقی و فلاشی  
هیچ شک نیست که در ما همه هست  
(۳)

درون صافی از اهل صلاح و زهد مجوی  
که این نشانه رندان دردی آشام است  
(۴)

مکن ملامت رندان دگر بید نامی  
که هر چه پیش تو تنگ است، نزد ما نام است  
(۵)

غرض از کعبه و بتخانه توئی سلمان را  
چکم خانه بی خانه خدا! باید رفت!  
(۶)

من از آن روز که در بند توام آزادم  
پادشاهم چو بدست تو اسیر افتادم (۱)  
(۷)

ای کجی نوش دارو، درخستگان نظر کن  
مرهم بدست و ما را مجروح میگذاری.

(۱) این غزل به سعدی منسوب است و در کتاب بدایع ذکر شده.

هرچند شبلی نعمانی موارد بسیاری از نظایر ابیات و کلمات متشابهه حافظدخواجه و حافظدوسلمان را نقل میکند، لیکن این چند نمونه که در فوق ذکر شد، برای بیان این مشابهت‌صوری و معنوی کفایت است؛ زیرا بر کمال تشابه این سه شاعر تا آنجا که مرآ آگاهی است، هیچ‌یک از شرق‌شناسان اروپا التفاتی ننموده‌اند. و نیز این معنی جالب توجه است که (چنانکه بدان سابقاً در جلد دوم تاریخ ادبی ایران صفحه ۸۳ الی ۸۹ اشاره کرده‌ایم) غالب منقدان ادبیات شرقی همواره مایل بوده‌اند که بیشتر به اختلاف صوری که مابین کلمات و شاعر ظاهر است و یک معنی واحد را بعبارات مختلف بیان کرده‌اند، توجه کنند؛ و کمتر از اختلاف و تباینی که در افکار و معانی ایشان موجود بوده است، بحث فرموده‌اند. شاید بعلمت همین میل که شاعران را بوده است، این عادت بوجود آمده که غالب شعراء بزرگ، حتی خود حافظ، بیتی یا سراسر غزلی را از معاصران یا قدماء گرفته و کوشش میکرده‌اند که غزلی بهمان سبک و صورت بسازند و در آن عبارات و جمل را به طرحتی نو و جالب در آورند، ولی بحر و قافیه و معنای عمومی آن را ابدأ تغییر نمی‌دهند.

این اندازه تصرف در آثار شعری دیگران را بکلی مشروع و پسندیده میدانند و آن را بهیچوجه سرقت و یا انتحال<sup>(۱)</sup> نمی‌شمارند، چه نیت شاعر متوجه بآن بوده است که وی در سبک شعر سلف یا معاصر خود بیشتر هنرنمایی نماید.

البته این قضیه شامل اشعار هزلیه یا مضاحک نمی‌شود، مانند: اشعار عبیدزاکان یا بسحق اطعمه. زیرا که نیت شاعر در تقلید یا استقبال کلام شعری دیگر تفوق فنی بر آن دیگری نیست؛ بلکه قصد وی قهقهت و مطایبه است.

عدد مفسران اشعار حافظ نه تنها بزبان فارسی بلکه بترکی و احتمالاً به اردو نیز بسیار زیاد است ، لکن در آن همه چند شرحی که اتفاقاً مورد مطالعه نویسنده قرار گرفت ندرتاً بحثی مفسران اشعار حافظ

بزبان ترکی نوشته اند، بهترین و معروف ترین همه، سمرح است؛ یکی تألیف سروری ، دوم تألیف شمعی و سوم تألیف سودی<sup>(۱)</sup> ، و شرح اخیراً بفرآوانی بدست میتوان آورد و بنظر من مفیدتر از همه است ، زیرا که مؤلف بسیار عاقلانه عمل خود را محدود کرده بتوضیح معانی لغوی و از هر گونه تفسیرهای مجازی و تمثیلی دوری جست و بیبوده سعی نکرده که برای کلمات و ابیات مشکله تاویلات فکری جستجو نماید<sup>(۲)</sup> .

(۱) این شرح نلانه که از دیوان خواجه شیراز بزبان ترکی انجام گرفته، عرب در قرن دهم نوشته شده اند. ازقراری که حاجی خلیفه ذکر میکند، وفات مصطفی ابن شعبان متخلص به سروری در سال ۹۶۹هـ. وفات ملاشمعی در حدود سنه ۱۰۰۰هـ. و در گذشت ملاسودی سغدی نیز در همان حدود واقع شده است. و آن را بموجب فتوی و اجازه مفتی ابراهیم سعیدی شیخ الاسلام عثمانی انجام داده است . نص فتوی هیناً در کشف الظنون مندرج است .

(۲) شرح سودی برهشتاد فزل از اول دیوان حافظ در طبع آن دیوان در لپزیک ۱۸۵۴ م . بدست برکهاوس Brockhaus موجود است . بعلاوه شرح کامل سودی نیز با همین متن ضمیمه یک شرح ترکی دیگر در اسلامبول در سال ۱۸۷۰ م . بطبع رسیده . اگر خواننده انگلیسی زبان بخواهد بطرز وسیع سودی آگاهی حاصل نماید، بر او است که بکتاب متر لاو W. H. Lowe موسوم به - :

« Twelve Odes of Hafiz done literally into English together with the Corresponding portion of the Turkish Commentary of Sudi . . . » . مراجعه نماید . ۱۸۷۷ م .  
 و نیز میسر است بکتاب ترجمه دیوان حافظ تألیف لیبوتان کنلدویلبر فورس کلارک Lieut - Col. H. Wilberforce Clarke طبع لندن ۱۸۹۱ م . رجوع شود .

در اینکه بسیاری از این غزلیات دارای معانی عرفانی و اشارات و اصطلاحات رمزی<sup>(۱)</sup> است، کمتر مورد انکار می‌باشد. ولی در بسیاری دیگر مقصود گوینده همان معانی ظاهری که از آن استفاده میشود بوده است و بس، و ابدأ نخواست است که جمال معشوقه روحانی را وصف کند یا از مستی شراب بهشتی نغمه سرائی نماید. و سر این نکته که در اشعار حافظ امور مادی جسمانی با مطالب معنوی روحانی چنان درهم آمیخته است، همانطور که نخست شاه شجاع نیز بر این معنی اعتراض کرده، در نزد کسی که واقف بمطبع و روحیه ایرانیان باشد، پنهان نخواهد بود؛ چه در آن سرزمین بسیار اشخاص یافت میشوند که در اثناء يك شبانروز آنها را حالات مختلفی دست میدهد؛ گاهی مسلمانی متدین، وزمانی رندی لاابالی، وقتی زاهدی خشک و لحظه‌ای عارفی یار ساوحتی مظهر کامل الوهیت، جلوه گر میشوند<sup>(۲)</sup>.

طالب معانی دیوان حافظ که خود نتواند ما بین اشعار فرق گذاشته بیتی را که معنای ظاهری لفظی دارد از بیتی که صاحب معانی رمزی عرفانی

(۱) رمزی = Symbolic

(۲) گویشیخ اجل سعدی جواب این نکته را که بر او ن سریش ذکر کرده در باب دوم گلستان بدرستی بیان فرموده باشد، آنجا که میگوید :

یکی پرسید از آن گمگشته فرزند	که ای روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی یراهن شنیدی	چرا در چاه گمناش ندیدی ؟!
بگفت : احوال ما برق جهانست	دمی پیدا و دیگر دم نهانست
کمی بر طارم اهلی نشینیم	کمی تا پشت پای خود نبینیم
اگر درویش بر یکحال ماندی	سر و دست از دو عالم بر فشانیدی



است جدا کند ، هر گز نخواهد توانست که از کتب شرح دیوان او استفاده نماید ، چه در آنجا شارح بیچاره دائماً این اصطلاحات را اینطور تعبیر و تکرار میکند که: مقصود از می « نشأه روحانی » است و مراد از میخانه « خانقاه صوفیان » است و مطلوب از میرمغان « مرشد معنوی » میباشد . برای خواننده انگلیسی زبان که بخواهد این سبک تحقیق را پیروی کند ، باید بترجمه انگلیسی کاملی که ویلبر فورس کلارک بپلم نثر از دیوان حافظ فراهم کرده است بانضمام حواشی فراوان و شرح مفصل جامع آن ، رجوع فرماید .

در باب معانی رمزی و تأویل اصطلاحات و اشارات شعر اوصوفی یا صوفی منش ایران ، کتاب نفیس و محشای ترجمه گلشن راز شیخ شبستری طبع وینفیلد E. H. Whinfield و همچنین کتاب کوچک مرحوم پروفیسور پالمر E. H. Palmer موسوم به: « عرفان در شرق Oriental Mysticism » دو کتاب نافع و سودمند اند که بهر دو مرجع می توان کرد . و برای دانستن اصول و مبادی و اوصاف عامه تصوف خواننده را حواله مینمائیم به فصل سیزدهم (صفحه ۴۱۶) از جلد اول کتاب تاریخ ادبی ایران تألیف نویسنده

« Literary History of Persia, Vol. 1. »

وقتی رساله کوچکی درباره حافظ مورد توجه نویسنده قرار گرفت که مستر سیدنی چرچیل . Mr. Sidney Churchill منشی شرقی سفارت لطیفه غیبیه تألیف انگلیس در طهران مرا بوجود آن رساله آگاه ملا محمد دارابی ساخت . هم آن رساله در اینجا مستحق اندک بحثی

میباشد<sup>(۱)</sup>؛ مخصوصاً از آن لحاظ که در آنجا بعضی اعتراضات منقدان معاصر خود را در باره اشعار حافظ خلاصه کرده و سپس آنها را رد و جرح فرموده و جواب گفته. این رساله کوچک موسوم است به: «لطیفه غیبیه»، تألیف محمد بن محمد دارایی. از شرح حال مؤلف و تاریخ تألیف نتوانستم چیزی معلوم نمایم، لیکن آن رساله مشتمل است بر ۱۲۷ صفحه کوچک که بچاپ سنگی در طهران بسال ۱۳۰۴/۱۸۸۶ م. طبع شده و غالباً شامل توضیحاتی بر بعضی اشعار مشکل خواهه میباشد. در آن میان سه اعتراض شدید که مؤلف سعی کرده است پاسخ دهد، بنابر آنچه در صفحه ۵ آن کتاب مسطور است عبارت اند از:

اول آنکه از بعضی ابیات معنی معلوم نمیشود، یا اگر معنایی دارد

(۱) لطیفه غیبیه تألیف شاه محمد دارایی، بهت کتابفروشی احمدی شیراز در چاپخانه موسوی شیراز در سال ۱۳۱۹ شمسی نیز طبع رسیده است. مرحوم آقامیرزا احمد عبد الحی مرتضوی تبریزی که زبده اهل عرفان و قدوة مجردان زمان بود، مقدمه ای بر آن نگاشته و از قول سید قطب الدین محمد تبریزی معاصر شاه سلطان حسین صفوی متوفی بسال ۱۱۷۳ ه. در کتاب فصل الخطاب شرح حالی از شاه محمد دارایی نیز ذکر فرموده و در آنجا گفته است: «شاه محمد دارایی کان استاد کل افاضل دارالعلم شیراز فی عصره»، و عندی رسالته المسماة بمهر اج الکمال فی تحقیق معنی الشیخ و الارشاد و المرید و الاسترشاد. «ولی آنچه از متن خود آن رساله استفاده میشود، ظاهراً مؤلف معاصر با شاه عباس دوم صفوی بوده و در بدایت احوال در قصبه دارا پور فارس میزیسته - پس به شیراز آمده و یکسب کمال مشغول شده، و در حدود سال ۱۰۶۶ ه. در احمد آباد گجرات، هندوستان زندگی میکرده است.

فهم آن بسیار مشکل و از قبیل معمی و لغز است، مثل این بیت<sup>(۱)</sup>:

ماجر اکم کن و باز آ که مرا مردهم چشم خرقه از سر برد آورد و بشکرانه سوخت.  
 دفاع از اعتراضات و دوم آنکه بعضی از ابیات برخلاف ظاهر  
 انتقادات بر کلام حافظ شرع مییابد و معانی بوالهوسانه و از روی  
 هوای نفس دارد.

مثل این بیت :

دل من در هوای روی فرخ بود آشفته همچون موی فرخ.

و یا این بیت :

هزار آفرین بر می سرخ باد که از روی مار بگزردی ببرد.

سوم آنکه اشعارش موافق اصول مذهب اشعری است که علمای  
 امامیه آنرا باطل میدانند . مثل این بیت :

در کوی نیکامی ما را کفر ندادند کز تو نمی یسندی تغییرده قضا را<sup>(۲)</sup>.

و یا در این بیت :

(۱) توضیحی سودی در معنای این بیت داده است ، رجوع شود بدیوان حافظ  
 چاپ روز نژ و یگ شو انو Rosenzweig-Schwannau ج ۱- نمر ۲۶۵ حرفت صفحه  
 ۷۶۹ - ولی آن توضیح چندان قابل قبول نیست .

(۲) این نکته قابل توجه است که ضمیمه بجزیر «Fatalism» که بزعم اروپائیان  
 از اصول خاصه دیانت اسلام شمرده شده نزد فرقه شیعه مردود می باشد و ایشان بر حسب  
 اخبار ائمه مصومین معتقدند که: «لا جبر ولا تفویض بل امر بین امرین» رجوع شود : به  
 تجرید الکلام و شرح علامه حلی.

این‌جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس به بینم و سلیم وی کتم (۱).

هر چند نسخ خطی دیوان حافظ مثل سایر نسخ فارسی دارای اختلافات و نسخه‌بدهای بسیار است، لیکن از دیوان چرا ترکها اشعار فارسی را بهتر از هندیهاطبع کرده‌اند آن شاعر بزرگ یک نسخه موجود است که صحت آن نزد اهل تحقیق موقع قبول یافته، و آن همان نسخه ای است که سودی شاعر ترك زبان نوشته است و طبع دیوان حافظ در اروپا که بعدها بدست

روزنزیوینگ شوانو در بروکس Brockhaus انجام گرفته همه از روی آن می‌باشد، بطوریکه معمولاً شماره غزل‌های حافظ در چاپ‌های بعد همه مطابق همان طبع است (۲).

بطوریکه مشاهده میشود، کلیه دواوین و کتب شعر فارسی که در ترکیه طبع رسیده، از جمله مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی و دیوان حافظ دقیق‌تر و قابل اعتمادتر از آن است که در هندوستان چاپ کرده‌اند.

(۱) ضمیمه «رؤیت‌الهی» که ظاهر آرزایید اهل‌ظاهر مخصوصاً مکتب حنبلیه است، مطابق مبادی کلام معتزله و شیعه مردود است. رجوع شود به شرح تجرید. و دیگر کتب کلام.

(۲) در باب نسخ صحیح دیوان حافظ از آنچه در ایران چاپ شده و بعد از طبع کتاب پروان انتشار یافته، اول دیوان حافظ طبع مرحوم عبدالرحیم خلخالی در تهران است که در سال ۱۳۰۶ هـ. ش. از روی نسخه قدیمی خطی معرربتاریخ ۸۲۷ هـ. ق. بطبع رسانده‌اند، دوم دیوان طبع استاد دانشمند عقیده محمد قزوینی است که در سال ۱۳۲۰ شمسی در تهران بخرج وزارت معارف بخط نستعلیق بطرز زیبا و صحیح طبع گراوری شده و قبلاً بآن اشاره شد.

رجوع شود بعاشقی ۳۵۸ و ۳۶۱ کتاب حاضر.

دو اوبن طبع هندوستان غالباً مشتمل است بر بسیاری اشعار معمول و دخیل که خود چاپ کنندگان در آن داخل کرده اند ، در حالتی که در ایران هیچ کس بجزین عمل ناپسندی مبادرت نمیکند ، و تر کها هم نمیتوانند شعر فارسی بسازند . چاپ کنندۀ فارسی زبان غالباً آنقدر ذوق دارد و تشخیص میدهد که وی نمیتواند شعری عیناً مانند آن اساتید بسازد که مورد قبول عامه باشد ؛ چاپ کنندۀ ترک هم همواره با آنکه دقت مینماید و تحمل زحمت بسیار میکند، معذک میداند که وی را امکان ساختن شعر فارسی بهیچ رومیسر نیست. بر خلاف چاپ کنندگان هندی که تا حدی طبع شعر - سازی داشته اند ، بدون ملاحظه و دقت اشعاری از خود ساخته و در دیوانی که در دست طبع دارند، گنجانیده اند.

باری دیوان کامل حافظ که سودی شرح کرده است ، و ممکن

است که باز هم بانسخ قدیم کامل تر مقابله دقیقی بشود، من حیث المجموع مشتمل است بر ۶۹۳ قطعه و منظومه باین ترتیب : ۵۷۳ غزل، ۴۲ قطعه،

### ترجمه های (۱) دیوان حافظ

(۱) سال ۱۳۲۶ ه. ش. ۱۹۴۷ م. استاد دانشمند ماسر پرفسور ارتور آریبری

پرفسور عربی در دانشگاه لندن ، کتاب نظریف لطیفی در ( مطبوعات کمبریج ) منتشر ساخت موسوم به: «Hafiz, Fifty Poems» «پنجاه چکامه از حافظ» که مشتمل است بر اصل متن فارسی و ترجمه های انگلیسی پنجاه غزل و قطعه بقلم مترجمین مختلف که از آن جمله یکی خود پرفسور مذکور است . و بر آن کتاب مقدمه ای منقدانه در شرح احوال و بحث در گفتار اشعار خواجه نگاشته و حواشی مفیدی نیز بر آن الحاق کرده است . در آخر آن مقدمه باقلمی که صفای نیت و لطف مشرب از آن تراوش میکند،

بلیه حاشیه در صفا بعد

۶۹ رباعی، ۶ مثنوی، ۲ قصیده، و یک مخمس. ترجمه کاملی به آلمانی از تمام این ابیات بشعر منظوم بقلم رزفزوینگ شوانو، و نیز یک ترجمه کامل انگلیسی به نثر از تمام آن دیوان بقلم ویلبر فورس کلارک انجام گرفته است.

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل :

بچند سطر مقاله خود را بیابان رسانیده که مضمون آن بانضمام فهرستی از مترجمین انگلیسی زبان که مورد مطالعه او بوده اند، در این جا عیناً نقل میشود، می نویسد :

«ذیلاً فهرستی از کتب مختلف که این ترجمهها از آنها نقل شده است، مینگاریم و از آن مترجمین و ناشرین که بترجمه و نشر و طبع این ابیات دلاویز اقدام کرده اند سپاسگزاری مینمائیم.

**حافظ در انگلستان** بیش از سایر شعراء ایران خواه دارد و بیشتر ترجمه سخنان او را بر زبان خود برداخته اند و شاید که آن گوینده از جایگاه ابدی خویش نظر لطف بر این جزایر دریاهای باختر که از زاد بوم عزیز او اینهمه بعد منزل دارد نگریسته و شاد شود زیرا که دولت بوده اند که بهترین اشعار فزلی **حافظ** را بجهان هدیه آورده اند و در بر تو وجود او سلسله استواری از مهر و دوستی ایجاد کرده اند - :

۱- ویلیام جونز، ۱۷۷۱ م. <A Grammer of the Persian Language.>

<Persian Language.>

۲- جان ریچاردسن، ۱۷۷۴ م. <A Specimen of Persian Poetry.>

<of Persian Poetry.>

۳- طماس لاف، ۱۷۸۵ م. <Thomas Law: in Asiatick Miscellany, Vol. I. Calcutta.>

<Vol. I. Calcutta.>

۴- ح. ح.، ۱۷۸۶ م. <H.H. : in Asiatick Miscellany. Vol. 2.>

بقیه پاوری در صفحه بعد

و علاوه بر آن از بسیاری غزلیات مفرده و یا مجموعه ترجمه‌های بسیار بالسنهٔ مختلفه انگلیسی، آلمانی، لاتین، فرانسه و غیره نیز بعمل

بقیه حادیه صفحه قبل :

۵- جان نات، ۱۷۸۷ م. <Select Odes from the Persian Poet Hafiz.> .

۶- جان هدن هیندلی، ۱۸۰۰ م. <Persian Lyrics. or, Scattered poems from the Divan -i- Hafiz.> .

۷- هرمان بیکنل، ۱۸۷۵ م. <Hafiz of Shiraz.> .

۸- ادوارد هانری پالمز، ۱۸۷۷ م. <The Song of the Reed and other Pieces.> .

۹- جرترود لویان بل، ۱۸۹۷ م. <Poems from the Divan of Hafiz.> .

۱۰- والتر لیف، ۱۸۹۸ م. <Versions from Hafiz. an essay in Persian Metre.> .

۱۱- جان پین، ۱۹۰۱ م. <The Poems of Shem-seddin Mohammad Hafiz of Shiraz.> .

۱۲- ریچارد لوی گالین، ۱۹۰۵ م. <Odes from the Divan of Hafiz.> .

۱۳- الیزابت بریج، (E. Daryush). <Sonnets from Hafiz and other verses>، ۱۹۲۱ م.

۱۴- روبن لوی، ۱۹۲۳ م. <Persian Literature, an Introduction> .

بقیه حادیه در صفحه بعد

آمده که بعضی منشور است و بعضی منظوم. (برای فهرست جامع این ترجمه‌ها رجوع شود به فهرست نسخ خطی ادارهٔ هندوستان نمرهٔ ۱۲۴۶ (Col. 720) تألیف دکتر اته Dr. H. Ethé و هم‌چنین فهرست کتب بانک ملی پور (از فردوسی تا حافظ ص ۲۵۶) <sup>(۱)</sup>).

در میان ترجمه‌های منظوم دیوان حافظ بانک ملی، بزرگ‌تر و ذی‌قیمت‌تر

#### بها حاشیه از صفحه قبل:

استاد اورتور اربری A. J. Arberry که اکنون کرسی تدریس ادب فارسی در دانشگاه کمبریج وجود شریف او مزین است، اخیراً مطالعات فاضلانه خود را بصورت مجموعهٔ نفیسی منتشر ساخته اند، بنام «ادب کلاسیک فارسی» «Classical Persian Literature» در این کتاب پس از مقدمهٔ بسیار جامعی از فردوسی تا جامی استاید شرح فارسی را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده... و از آن جمله در فصل مشروحی از حافظ شیراز بحث فرموده‌اند. (ص ۳۲۹، ۱۹۵۸، طبع لندن C.P. zi).

(۱) نویسندهٔ این - طور در سال ۱۳۲۴ ه. ش. ۱۹۴۵ م. در کتاب فروش جان واکینس J. Watkins در لندن ترجمه‌ای از منتخبات اشعار حافظ بانک ملی خریداری کردم که مترجم آن نام خود را مکتوم داشته و فقط بدین عبارت اکتفا کرده است: «یکی از اعضاء انجمن ایران در لندن» و حتی ناشر نیز اسم او را مخفی می‌داشت. و این ترجمه منتخبی است از رباعیات و غزلیات خواجه باضتمام مقدمه‌ای در شرح احوالات شاعر و بحث در عقاید متصوفه و شرح اصطلاحات ایشان. آن ترجمه بسال ۱۹۲۰ در لندن بوسیلهٔ همان کتابفروشی بصورتی ظریف بطبع رسیده است.

در این ترجمه توجه مخصوص به رباعیات شده و حواشی و یادداشت‌هایی چند برای هر یک نگاشته و ترجمهٔ آن نیز به نظم و نثر انگلیسی ساده و لطیف و بی‌تکلف می‌باشد.

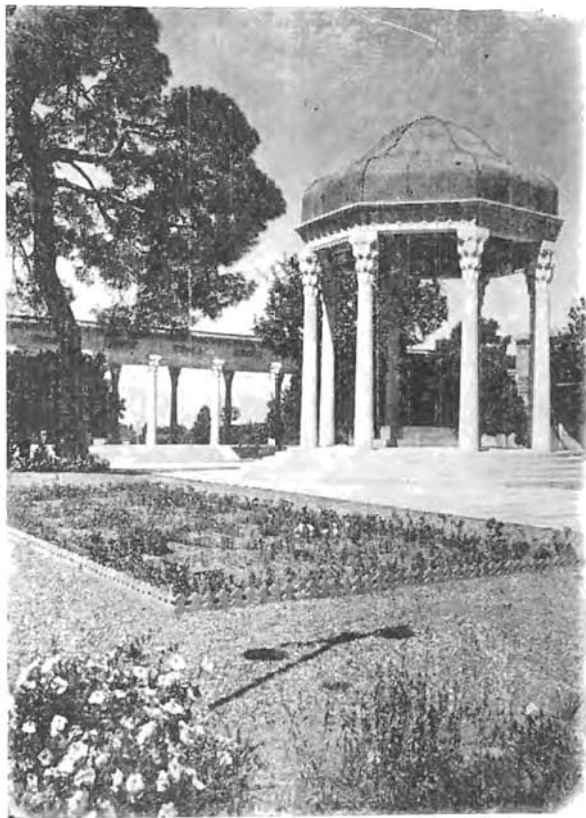


از همه آن است که بقلم هرمان یکنل Herman Bicknell انجام گرفته. این شخص که در سال ۱۸۳۰ م. متولد شده و در ابتدا به تحصیل طب در مریمس خانۀ سن بارتلمئو می پرداخته و در سال ۱۸۵۴ م. باخذ درجۀ M. R. C. S. نائل گردیده و در خدمت طبیبی لشکری وارد شده، در ایام شورش هندوستان در آنجا بوده، و سفرهای بسیار در اروپا و آسیا و افریقا و آمریکا کرده، و بنام عبد الواحد در سال ۱۸۶۲ م. بزیارت مکه رفته و حج بمعمل آورده است. مدتی نیز در شیراز بسر آورده و در آنجا به تحقیق نکات مشکوکه دیوان حافظ اشتغال داشته، و شخصاً به اماکن و نقاطیکه شاعر در اشعار خود ذکر کرده رفته و آنها را برای العین مشاهده فرموده است. یکنل عاقبت در سال ۱۸۷۵ م. وفات یافت. بعد از مرگ وی برادرش A. S. Bicknell در همان سال مجموعه او را با دقتی که درخور محبت برادری است، انتشار داد. کتاب وی علاوه بر یک دیباچه و مقدمه و ضمیمه و فهرستها و ۹ تصویر مشتمل است بر ترجمه کامل یا ناقص ۱۸۹ غزل تمام، ۴۲ قطعه، ۶۹ رباعی، و دو مثنوی و یک مخمس.

از غالب ترجمه های متعدد حافظ که عبارت است: به زبان لاتین بقلم منینسکی Meninsk؛ در ۱۶۸۰ م. و طماس هاید Thomas Hyde در ۱۷۶۷ م. و رویسکی Revisky در ۱۷۷۱ م. و بیزبان فرانسه ۱۷۹۹ م. و انگلیسی ۱۷۹۲ م. و ترجمه های سرویلیام جونس Sir William Jones و نیز ترجمه های آلمانی از ترجمه واهل Wahl در ۱۷۹۱ م. تا ترجمه بودلستد Bodenstedt در ۱۸۷۷، و نیز مساعی که اخیراً در ترجمه انگلیسی از طرف اشخاص متعددمانند پین Payne و ژوستین ماک گارتی

Justin McCarthy و ویلبر فورس کلارک Wilberforce Clarke بعمل آمده است، در این مقام از غالب آنها سخن نمیگوئیم؛ فقط به مختصر سخنی در باب سه ترجمه انگلیسی، که بنظر من از همه بیشتر قابل توجه است، اکتفا میکنیم :

قدیمترین این سه، همان ترجمه هرمان یکنکل است که در فوق ذکر شد و آن در سال ۱۸۷۵ م . بطبع رسیده است . ترجمه دوم بترتیب تاریخی بقلم میس جر تروود لوتیان بل - لندن ۱۸۹۷ م . مییاشد، وی علاوه بر مقدمه قابل تحسینی که راجع به تاریخ زندگانی و صفات شاعر نگاشته، از ۴۳ غزل آن نیز ترجمه لطیفی کرده است. سبک این ترجمه گرچه آزاد است، ولی برای من بمراتب زیباترین، و تا آن حد که مربوط بروح حافظ است، صدیق ترین ترجمه اشعار آن شاعر بزرگ بلسان انگلیسی است. آخرین هر سه، ترجمه ایست که در سال ۱۸۹۸ م . بقلم والتر لیف Walter Leaf انجام گرفته ، ۲۸ غزل حافظ را متضمن است. در آنها مترجم سعی کرده که صورت و معنای کلام اصلی را در زبان انگلیسی عیناً حفظ کند ، و توفیق او در این مقصود تا آن حدی است که التزام چنین شرطی اجازه میداده . وجود این سه ترجمه از زحمت ترجمه اشعار حافظ چنانکه در مورد بعضی دیگر از شعرانموده ایم، ما را معاف میدارد ؛ چه این ترجمه های سه گانه هر کدام بطریقی مزایا و محسناتی دارند. - یعنی هرمان یکنکل از لحاظ حفظ معنای اصلی از همه معتبر تر میباشد ، غالباً ترجمه ماده تاریخ ها ماهرانه انجام یافته و منتهای حسن قریحه را بکار برده ، و والتر لیف از حیث



آرامگاه حافظ - در شیراز، بعد از ساختمان، به سال ۱۳۱۶ ه. ش.  
( بلفظ اداره فرهنگ فارس عکس برداشته شده است )



صورت به‌عالی‌ترین تهجی اسلوب کلام حافظ را نشان میدهد، درحالتی که میس بل بابتکار خود شعری ساخته‌است که در خوبی و لطف در تعداد اشعار طراز اول انگلیسی مییابد، و میتوان گفت بعد از ترجمه فیتز جرالذ از رباعیات عمر خیام ترجمه این بانوی شاعره لطیف‌ترین و درست‌ترین ترجمه شاعرانه است که از چکامه‌های فارسی بزبان انگلیسی بوجود آمده، زیرا هر چند بعضی ترجمه‌های منظوم که سابقاً ویلیام جونز از اشعار حافظ کرده بسیار زیبا و جمیل است، لیکن آنها را نمیتوان حقیقه شعر بمعنای کلمه نامید و بعلاوه چنان آزاد است که بزحمت میتوان آنرا ترجمه حقیقی بشمار آورد<sup>(۱)</sup>.

مزارخواجه آرامگاه حافظ در باغ زیبایی در (شمال) شهر حافظ شیراز واقع شده‌است که به حافظیه معروف است و این مقبره را نخست ابوالقاسم بابر<sup>(۲)</sup> بیاراست، در وقتی که بسال

(۱) در اینجا مرحوم پراون شرح منضلی در مقایسه ترجمه‌های نلانه که از غزلیات حافظ بقلم این سه من مترجم انگلیسی‌زبان آمده است، بیان نموده و خصایص و مزایای هر یک را جداگانه شرح داده و با نسخه فارسی طبع رز نر ویگ تطبیق کرده و از هر ترجمه یکغزل برای نمونه ذکر فرموده که چون خوانندگان فارسی این کتاب را نغمی از آن حاصل نمی‌شد از نقل آنها صرف نظر کردیم.

(۲) ابوالقاسم بابر بامر میرزا بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور که از سال ۸۵۴ تا ۸۶۱ هـ. در خراسان و عراق و فارس حکومت کرد. در باره ساختمان که در زمان وی در مقبره حافظ کرده اند در مجالس النفاثین طبع مترجم، طهران ۱۳۲۳ ش. چنین میگوید: مولانا محمد معمالی - در زمان بابر میرزا

۸۵۶ هـ / ۱۴۵۲ م. بشیر از آمد؛ ساختن آن مقبره را به مولانا محمد معنائی رجوع فرموده بود (رجوع شود به تذکره الشعراء دولتشاه صفحه ۳۰۸). درازمنهٔ اخیره آن مقبره را مرحوم کریم خان زند که یکی از بهترین پادشاهان ایران بوده است، مرمت کرده برزینت و جمال آن بیفزود؛ و سنگی که هم اکنون بر روی قبر حافظ قرار دارد، با مر آن پادشاه از یک پارچه مرمر (۱) بسیار زیبا تراشیده و در آنجا نصب کرده اند و بعضی ابیات این غزل بر آن منقوش است:

مژدهٔ وصل تو کو کز سر جان برخیزم      طایر قسم و از دام جهان برخیزم ... الخ  
مردم شیر از حافظیه را بسیار حرمت میدارند و هم دلدادگانی که  
آشنای آن استان اند و هم رندان صاحبدلی که از اطراف جهان به شیر از  
میآیند، همد آنجا را زیارتگاه روحانی خود میدانند، و قبر شاعر را عدهٔ

#### بها حاشیه از صفحهٔ قبل:

صدر معظم گردیده ... در ایام مکتب خود در شیر از در سر تربت خواجه حافظ کتبی ساخت و بآبر میرزا را آنجا ضیافت کرد، اما یکی از خوش طبعان شیر از بجانبی که نظر میرزا افتد این بیسترا نوشته بود:

«اگر چه جملهٔ اوقاف شهر غارت کرد      خدای خیردها داد آنکه این عمارت کرد.»

میرزا خواننده در آن باب بسیار مطایبه کرده اند ...

این **ابو القاسم بابر** را **بازظهر الدین بابر بن عمر شیخ بن ابو سعید بن**

**محمد بن میر انشاء بن تیمور**، که مؤسس سلسلهٔ **گورگانیهٔ هندوستان** است، اشتباه نباید کرد؛ چونکه **ظهر الدین بابر** در سال ۹۳۷ هـ. وفات یافت و قبرش در **گابل** موجود است.

(۱) در حال تحریر این کتاب سنگ مرمر مذکور موجود و زیارتگاه اهل دلاست ... ولی متأسفانه در اوایل ماه چهاردهم یکی از روحانیون قشری و متصبیان مقبره ببحرمتی روا داشته و آن سنگ اندکی خراشیده شده است. و نیز نسخه‌ای از **دیوان حافظ** بخط نستعلیق بسیار ممتاز از زمان **کریم خان و کیل** در آن مزار **کهر الانوار** وجود دارد که بسیاری از بزرگان ژائیرین با آن تعلقا برای احوال خود بر گرفته اند.

بسواری از قبور دیگران که در عالم خاک شرافت مصاحبت جسمانی را با کالبد آن مرد روحانی آرزو نموده‌اند، احاطه کرده‌است و مصداق بیت او صورت تحقق حاصل کرده که میفرماید:

بر سر تربت ما چون کنری هنت خواه      که زیارتی که رندان جهان خواهد بود (۱).

(۱) آرامگاه حافظ در حال تحریر این مقاله، بنائی است مجلل و زیبا، در زمایکه راقم این حواشی بخدمت وزارت معارف مشغول بود، بحمدالله بانجام ساختمان آن موفق گردید. تفصیل بنای آن را حکایتی است شیرین که به صفای باطن خواجه لسان‌الغیب دلالت می‌کند. و نقل آن حکایت در این صحیفه مناسب مینماید:

در سال ۱۳۱۰ ه. ش. بعضی از حکام خیر اندیش شیراز را بخاطر کنش که بنای قدیم حافظیه را که از عهد کریم خان زند ملقب به «وکیل» باقی مانده و رو بخرابی و کهنگی نهاده بود، تمسیر و مرمتی بسزا نمایند. بنا بر این عمارت مذکور را که عبادت بود از ایوانی دودو مشتمل بر چهار ستون سنگی بلند و یکسری بنجرات، خراب کرده در صدد ساختمان جدیدی بر آمدند؛ متأسفانه حوادث روزگار مجال اتمام بایشان نداد. در سال ۱۳۱۳ ه. ش. که بمناسبت ساختن آرامگاه فردوسی طوسی در تمام مردم ایران جوش و جنبش خاصی نسبت با ناربزرگان ادب و احترام بمقابر ایشان بظهور رسیده بود و همه متوجه احیای آثار کویندگان و تجلیل نام اساتید شمر می‌بودند، خاطر صاحب‌دلان شیراز از خرابی آرامگاه حافظ محزون و غمگین بود. و این بنده نیز که در این تأثر و تأسف با هموطنان عزیز شریک و انباز بودم بی‌وسه با خود می‌اندیشیدم که چه شود اگر بنای مجللی چنانکه درخور شأن و منزلت خواجه شیراز است بر سر مزار او بیادگار ساخته شود که از فریفته قدر شناسی نسبت بمقام آن استاد بزرگه کمترین علامتی باشد. در همان ایام بوالفضولی در یکی از اوراق منظمه در طهران بی‌موجبی لایق بمقام قدس لسان‌الغیب اسائه ادب کرده و این بیت آن بزرگه را که در مطلع یکی از غزلهای شیوا سروده‌است.

گر می‌فروش حاجت رندان روا کند      ایزد که ببخشد و دفع بلا کند  
در مرض منقطه فرار داده از سر جهالت سخن‌های دور از ادب گفته بود.

بها حاشیه در صفحه بعد

قبل از آنکه باحوال دیگر شاعران پردازیم، باید کلمه ای چند

در باب تفأل بدیوان حافظ بشکاریم. چه این نزد

ایرانیان امری بسیار متعارف و معمول است؛ تا بحدی

که مانند تفأل به قرآن کریم نزد مسلمانان یا

## تفأل بدیوان حافظ

### بقیه حاشیه از صفحه قبل

روزی که جمعی از اهل دانش برای تهیه سرمایه برای مصادف بنای بارگاه خواجه بزرگوارانجمن کرده بودند، این حکایت بمیان آمد و همه بر قلت خرد و نقصان معرفت آن نادان که از فرط جهالت به مردان بزرگ که مایه فخر و مباهات قوم و ملت اند اهانت روا میداشت تأسفحاً خوردیم. پس از آن در باب بنای آرامگاه خاص خواجه سخن بمیان آمد. بسیار گفتند و شنیدند، لیکن نتیجه ای از آن سخنان عاید نکردید. همه مأیوس و نومید بخانه باز گشتیم. نویسنده این سطور بحکم وظیفه خدمت بمعارف و علاقه ادرات بساحت خواجه شیراز بیشتر از دیگران دلگیر و ملول و در گوشه کلبه خود متأثر و محزون بودم. پس در آن شب بخاطر رسید که از دیوان خواجه قالی برگیرم و از روح پرفروش آن بزرگ استمداد همتی نمایم، پس در دل نیت کردم که آیا تواند بود که قبه ای یادگاری مجلل و باشکوه در سر مقبره او بدست این بنده ناتوان ساخته و پرداخته گردد؟ چون دیوان بر گشودم، از صجائب همان بیت مذکور که مورد صحبت بود برآمد که «گر میفروش حاجت رندان روا کند . . . الخ» پس بر روح خواجه لسان-القیب فاتحه خوانده و باخلاص دمیده و بر خاطر متیقن گشت که عنقریب بهمت آن مرد روشندل مقصود حاصل خواهد گردید.

اندکی بر نهادم که بحمدالله آن نیت برآورده شد: - از وجوه بر و منابع خور، من حیث لایعتسب، سرمایه ای فراهم آمد و در سال ۱۳۱۴ ه.ش. که هنوز این بنده نویسنده بخدمت معارف مشغول بودم، بنائی رفیع و گنبدی منیع بر سر بنای آن آرامگاه آغاز گشت و از فیض باطن منور و روح قدسی خواجه لسان القیب، بی آنکه دیناوی از صندوق دولت استماتت جوید، آن بنای او چمنند در سال ۱۳۱۶ ه.ش. بکلی بپایان آمد. بجای



تفأل به کلمات ویرژیل<sup>(۱)</sup> نزد رومیان قدیم رواج دارد. چنانکه گفتیم، حافظ را از همین جهت **لسان الغیب** و **ترجمان الاسرار** لقب داده‌اند<sup>(۲)</sup> و چنین معتقد هستند که چون آدمی در کاری به شک و تردید مبتلی باشد میتواند از کلمات و اشعار خواجه استمداد و راهبری جوید، بدینگونه که بر روح خواجه فاتحه دمیده و در دل نیت خود را روشن کرده آنگاه دیوان او را

(۱) ویرژیل Virgile شاعر شهیر لاتین متولد سال ۷۰ و متوفی سال ۱۹ قبل از میلاد، قیراد در لاپل است.

(۲) حاجی خلیفه در **کشف الظنون** می‌نویسد: «هو دیوان معروف متداول بین اهل القریس و تفأل به و کثیراً ما جاء بیت منه مطابق لحسب حال المتفأل و لهذا یقال له لسان الغیب و قد اختلف فی تصدیق هذا المدعی محمد بن الشیخ محمد البروی رسالة مختصرة و اورد اخباراً متعلقة بالتفأل به .. (وللکفوی المولی حسین المتوفی بعد سنة ۹۸۰ رسالة ترمکة فی تفالان دیوان حافظ مشحونة بالحکایات الفریبة . . .»

#### بیا حاشیه از صفحه قبل

چهار ستون، که هم اکنون در وسط ستونها قرار دارد، ۱۶ ستون بزرگ از سنگ محکم یکپارچه تراشیده شده، افراشته گشت و در سرفه ریز گنبدی متین، بر هشت ستون سنگین نصب گردید. و از ابیات و اشعار خواجه غزلهای فرما انتخاب گشت و چون خواجه خود در حسن خط استاد خطاطان روزگار خویش بوده است، مرحوم امیرالکتاب کردستانی که یکی از معارف نکت نویسان معاصر بود آنها را بهمان شیوه بر نگاشت و بر روی کاشی های نظریف بر آورده در و دیوار و آبان زینت بخشید، و سراسر آن بنا پس از سه سال بکلی خامه پذیرفت و اینک جایگاهی مجلل و بوستانی دلکش فراهم آمده که زیارتگاه اهل ذوق و کما صاحب دلان است.

نقشه این بنا را مهندس گدار A. Godard فرانسوی، طرح و رسم کرده و بمراقبت مرحوم علی ریاضی رئیس معارف فارس و معماران و سنگتراشان و کاشی کاران شیراز بعمل اجراء گذاشته شد. و بحمد الله هاقبت «میفروش حاجترندان روا» کرد.

هر طور که اتفاق افتد می‌گشاید ، پس در نخستین شعری که چشم بر آن می‌افتد، یا آنکه در آخرین غزلی که در صفحه گشوده واقع شده است، جواب سؤال خود را خواهد یافت و شعراول از غزل ثانی نیز شاهد آن فال خواهد بود .

هم چنین جدولهای مخصوصی بنام فال نامه درست کرده اند که مشتمل است بر مربعاتی چند که غالباً مضروب اعداد طاق مانند ۷ یا ۹ می باشد ، و هر مربع کلمه یا حرفی را محتوی است که میتوان برای آن مقصود بکار برد ، غالباً در مقدمه چاپهای شرقی دیوان یکی از این فالنامه ها با دستور استعمال آن وجود دارد ؛ معذک این جدولها با وجود ظاهر مرموز و حیرت انگیزی که دارد، جوابهای خیلی محدود و مبهم میدهد ؛ چنانکه اگر آن مربعات مضروب عدد هفت باشد، هفت جواب واگر مضروب عدد نه باشد ، نه جواب بدست میدهد و قس علی ذلك . چنانکه مسیو لین (۱) بدرستی اشاره کرده است ، بهمین طرز مربعاتی برای تفأل نزد مصریان قدیم نیز معمول بوده است . اینها همه ناشی از عقیده ای است که در شرق رواج داشته و بر آنند که در مواقع شك و تردید بطور قاعده کلیه آدمی باید جنبه منفی را اختیار و از اتیان به عمل مثبت دوری جوید . بهمین سبب اکثر جوابهایی که از این مربعات استخراج میشود ، یا بطور وضوح ناهی از عمل است و با اصطلاح معمول «فال بد است» ؛ یا آنکه جنبه تردید دارد ، و بندرت جواب مثبتی که مشوق انجام کار باشد از آنها استخراج می گردد .

یکی از جدولها که بدان اشاره شد، مشتمل است بر  $15 \times 15 = 225$

(۱) ادوارد لین Edward Lane عالم مستشرق مصر شناس .

### تجزیه یکی از فالنامه‌ها

مربع که هر يك حاوی يك حرف میباشد .  
 ۹ مصراع که هر کدام مشتمل بر ۲۵ حرف میباشد  
 و مضروب آن نیز  $(۲۵ \times ۹ = ۲۲۵)$  انتخاب شده  
 است؛ و باین طریق که در مربع اول حرف اول از مصراع اول را گذارده‌اند و  
 در مربع دوم حرف اول از مصراع دوم و بهمین ترتیب تا آنکه در مربع نهم  
 حرف اول از مصراع نهم نوشته شده و سپس حرف دوم از هر مصراعی بهمان نظم  
 و ترتیب بکار رفته؛ پس از آن حرف دوم از هر مصراع تا مربع دهم - و حرف  
 دوم از مصراع دوم در مربع یازدهم و بهمین قیاس تا آنکه در جدول مربع  
 بیست و پنجم با حرف بیست و نهمین از مصراع نهم خاتمه پذیرد . و طریق  
 استعمال آن جدول آن است که انگشت سیاه را بهر طریق که اتفاق افتد  
 روی یکی از آن ۲۲۵ مربع میگذارند و حرفی که در آن نوشته شده ثبت  
 میکنند و سپس مربعات بعد را بطور دایره تعقیب میکنند ، و ۲۴ حرف  
 دیگر را که از ۹ مربع دیگر از همان نقطه شروع و بهمان مربع خاتمه  
 می‌پذیرد استخراج میکنند و باین طریق يك مصراع از مجموع آن ۲۵ حرف  
 استخراج میشود که مصراع نخستین یکی از غزلیات خواجه خواهد بود ؛  
 پس همان غزل را از دیوان بیرون آورده و میخوانند و جواب نیت خود را  
 می‌شنوند .

در اینجا جدولی که مشتمل بر نه مصراع است از نه مطلع درج  
 میشود ، از این قرار :

۱ - ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش

بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش

این غزل جواب کسی است که در انجام مسافرتی متردد و متحیر مانده و نمیداند که از اقامت در وطن یا بستن رخت سفر کدام را اختیار نماید .

۲ - مرحبا طائر فرخ پی فرخنده پیام خیر مقدم چه خیر یار کجا راه کدام ؟  
 ۳ - گرازین منزل غربت بسوی خانروم دگر آنجا که روم مافل و فرزانه روم

این جواب مسافر یا مهاجری است دور از وطن که برای مراجعت به موطن خود مردد و سرگردان است و قس علیذک .

۴ - طالع اگر مدد کند، دامش آورد یکف کر بکشیزی طرب، و ربکشذهی شرف  
 ۵ - روی بنما و وجود خود از یاد ببر خرمن سوختگان را همه گو باد ببر  
 ۶ - کفتم: غم تودارم، گفتا: غم سر آید بکفتم که: ماه من شو، گفتا: اگر بر آید  
 ۷ - یارب آن نو گل خندان که سپردی بمنش می سپارم بتو از چشم حسود چمنش  
 ۸ - بر نیامد از تمنای لب کام هنوز بر امید جام لعلت دردی آشام هنوز  
 ۹ - خیز تا از در میخانه کشادی طلبیم در ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم

معلوم است جوابهایی که بوسیله این غیب گوئی بعضی فالهای مناسب از دیوان حافظ مبهم بدست میآید، غالباً نامعلوم و مشکوک و بعلاوه محدود به همان نمغزل میباشد. از اینرو

اسلوب دیگر فالزدن بدیوان، که بطریق کشودن دیوان حاصل میشود - مسلماً جوابهای بهتر و روشن تر بدست میدهد و حکایاتی بسیار از اینگونه فالها در ایران مذکور است که جوابهای صریح و روشن به سؤال کننده داده اند .

و از آنجمله شش فال در آخر رساله لطفیه غیبیه، کتابی که قبلاً ذکر آن رفت، آمده است؛ که قابل ذکر میباشد .

فال‌نخست، حکایت است از شاه اسماعیل اول مؤسس سلسله صفویه که مذهب تشیع را دیانت رسمی ایران قرار داد، و جهد او در این باب تا بجائی رسید که فرمان داد قبور مشاهیر را که به تسنن معروف بودند بشکافند و آنها را با خاک یکسان کنند. این پادشاه بزرگ وقتی باتفاق شخصی از ملاهای جاهل و متعصب، معروف به: «لامگس» بزیارت قبر حافظ رفت. لامگس نزد شاه اصرار بلیغ مینمود که امر به انهدام بقعه حافظ فرماید، و او را به پیروی طریقه سنت و جماعت متهم می ساخت و (همانطور که حتی معاصرین حافظ را متهم می کردند) وی نیز او را فاسد و فاسق میخواند. شاه امضای این عزیمت را موقوف به تقال به دیوان حافظ فرمود، و چون آنرا کشود این مطلع بر آمد.

«جوزا سحر نهاد حمایل بر ابرم    یمنی غلام شامه و سوگند میخورم».

شاه این را بمنزله سوگند وفاداری و بیعت بخود دانسته بسیار خشنود و خرم گردید. چون لامگس باز در ابرام و اصرار مبالغه کرد، شامه و باره دیوان بر کشود، این بیت بر آمد که ظاهراً روی سخن بمصاحب شامه داشته است:

«ای مگر حضرت سمرغ نه چولانگه نت

عرض خود میبری و زحمت ما میداری».

بعد از آن لامگس زبان در کام خاموشی نهاده و دم در نیارود. هم از زمان حافظ حکایتی منقول است که در لطائف غیبیه ذکر نشده، و آن این است که چون شاعر وفات یافت، بعضی از تخطئه کنندگان وی مانع شدند که او را در قبرستان مسلمانان دفن کنند.

چون در این باب بر آن شدند که از دیوان او فالی بر گرفته و هر چه از آن فال حاصل شدحا کم قضیه باشد؛ دیوان را بتفأل بگشودند، این بیت مناسب بر آمد:

» تم درین مدار از جنازه حافظ

که کرچه فرق گناه است، می رود به بهشت.

فالدوم، که باز در لطائف غیبیه مسطور است، هم چنان در باب یکی دیگر از سلاطین صفویه یعنی شاه طهماسب اول<sup>(۱)</sup> میباشد. آن چنان است که پادشاه روزی با انگشتی بسیار کز انبها بازی میکرد، ناگهان از دست وی افتاد و هنر چه در طلب آن بیشتر شتافتند کمتر یافتند. عاقبت پادشاه بطلب خاتم گمشده فالی بگشود و این بیت بر آمد:

» دلی که غیب نماید و جام جم دارد ز خامی که دمی کم شود چه مفید دارد؟! »

شاه را از کمال مناسبت این بیت فرح بی اندازه روی داد، و از فرط تحسین و شگفتی دستهای خود را بر زانوای خویش نواخت؛ ناگهان احساس نمود که انگشتی در چین قبایش افتاده و در آنجا مضمی بوده است.

سومین فالی که هم در آن رساله ذکر شده، منسوب است بدیگری از سلاطین صفوی، یعنی شاه عباس دوم (۱۶۴۲ م. - ۱۶۶۷ م.)، در هنگامی که قصد جنگ آذربایجان داشت و تبریز تختگاه آن ملک را هدف

(۱) شاه طهماسب اول صفوی از ۹۳۰ تا ۹۸۱ ه. در ایران سلطنت کرده

و پایتخت او قزوین بوده است.

مقصود قرار داده بود؛ چون برای امضای این عزیمت به دیوان حافظ تقال زد، این بیت برآمد:

عراقی و فارس کرتی بشر خود حافظ    بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است (۱).

این بیت شاه را بر عزیمت خود استوار ساخت و عاقبت کار بفتح و پیروزی او منجر گشت.

فال چهارم، باز مربوط است بهمان پادشاه که او را غلامی بود سیاوش نام. دیگر غلامان از راه حقد و حسد در صدد قتل او بودند و همواره علیه وی نزد پادشاه سعایت میکردند و او را واجب القتل می دانستند. شاه چون در این باب فالی از دیوان حافظ بر گرفت، این بیت برآمد:

«شاه ترکان سخن مدمیان می شنود    شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد!»

حکایت پنجم، تجربه ایست که برای خود مؤلف رساله اتفاق افتاده و آن چنان است که: در سال ۱۰۵۲ هـ / ۱۶۴۲ م. وی بشهر احمد آباد تختگاه سحجرات در هندوستان آمده بوده و در آنجا باشخصی موسوم به کنعان ییگ که از وجوه اعیان شهر بود شناسائی حاصل فرموده. وی برادری داشته بنام یوسف ییگ، که در اطراف سحجرات بجنگ رفته

(۱) حکایت این فال را به نادرشاه افشار نیز نسبت مهند (رجوع شود به فهرست بنکیور ص ۲۳۵) ایضا فارسنامه ناصری جلد اول ص ۱۶۹ طبع طهران و نیز در فارسنامه اشاره بقال دیگری است که نادرشاه در سر مزار حافظ از دیوان او میکشاید و این فزل مطابق مطلوب برمی آید:

«سزد که از همه دلبران ستانی باج    چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج».

و همان باعث تجدید تمیز مزار حافظ با مر آن پادشاه قهار میگردد. (فارسنامه ص ۱۶۸).

و مدتی بوده که از او خبری نیامده؛ همگی او را در جنگی که در نزدیکی احمد آباد روی داده بود کشته می‌پنداشتند.

برادرش کنعان ییگ ازین رهگنر صبر و آرام نداشت، تا عاقبت برای دانستن حال او فال ذیل را از دیوان حافظ بر گرفت و چندی بعد آن فال صورت وقوع حاصل نمود:

« یوسف گمگشته باز آید بکنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی کلستان غم مخور.»

واقعۀ ششم، که آخرین آنهاست، راجع است ب جوانی موسوم به فتحعلی سلطان فرزند امامقلی خان که در زمان مؤلف می‌زیسته و جوانی با حسن و ملاحظت بوده است. روزی آن جوان با سری از باده مست و قبائی سبز زربفت بر تن، بر عنائی و طنازی بسیار بمقبره حافظ می‌رود. و آن یکی از ایام اواخر ماه رجب بوده که مردم برای تقال بدیوان و کسب‌خیر و برکت بزیارت قبر آن بزرگ می‌روند. و چون دیوان خواجه را باز میکند و فال می‌زند این بیت بر می‌آید - :

«سرمست با قبای زرافشان چوبکتری يك بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن.»

نوجوان بسر خوشی خنده می‌زند و میگوید: «يك بوسه چیست؟ ما دو بوسه خواهیم داد». هفته دیگر باز فتحعلی سلطان را بمزار خواجه کندر می‌افتد و فالی دیگر بر می‌گیرد و این شعر را می‌خواند:

« گفته بودی که شوم مست و دو پوست بدم

و عهد از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه يك.»



جوان باز خندیدم می گوید: «دو بوسه کدام است؟ ماسه بوسه خواهیم داد!» وی آنکه نذر خود را ایفا کند دنبال کار خود میرود. هفته‌ای دیگر پس ازین واقعه باره، مگر باز به بقعه حافظیه می‌آید و فال‌ی دیگر میزند؛ این شعر را میخواند:

سه بوسه کز دولت کرده‌ای حواک من اگر ادا نکنی فرضدار من باشی.  
در حال پیای خاسته و خود را بر خاک مزار خواجه میافکنند و بر آن سنگ بوسه‌های پی‌پی میزند<sup>(۱)</sup>.

(۱) این بنده مترجم را چند قهره‌تغال به دیوان حافظ بیاد است که یا خود دیده و یا از معاصران شنیده و همه از صائب تصادفات است و چون از نوادر فریبه مییابد، ذکر بعضی از آنها در اینجا بیاورد نیست:

۱- مرحوم میرزا محمد شفیع متخلص به عشرت فرزند قاربن وصال، منسوب به یکی از بزرگترین خاندان‌های شعر و ادب شیراز در قرن سیزدهم هجری است، از استاد خود شنیدم که او را نامزدی بوده است و چنان مقرر بود که در ماه شعبان عقد مزاجت آندو را بسته و جشن هروسی برپا کنند. جمعی از بزرگان خانواده را عقیده بود که مجلس عیش و سرور را به بعد از رمضان معول دارند، چون بر سر این اختلاف سخن بدر از کشید، همه مردمانند؛ پس داوری را به دیوان حافظ برده‌فالی برزدند این فزل برآمد -:

نفس باد سبا مشك فشان خواهد شد

عالم پیر دگر بازه جوان خواهد شد

ماه شعبان مده از دست قدح کاین خورشید

از نظر ما شب عید رمضان خواهد شد

بچه‌حاشیه در صفحه بعد

در فهرست کتابخانه بتیور صفحه ۲۳۱ اشاره به نسخه دیوانی است که ملک خاص امپراطور بابرى هندوستان، جهانگیر بوده؛ و در حاشیه آن، پادشاه بخط خود مواردی را که با آن فال زده قید کرده است.

بیهاشیه از صفحه قبل:

ای دل ار عشرت امروز بغدا فکسی

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟

پس همکنان بر امر **خواجه** بزرگوار یکدله شدند و بمساز بزم سوز و سرور پرداختند.

۲- والد نویسنده این حواشی (مرحوم میرزا احمد علی معظم الدوله

رحمة الله علیه حکایت میگرد که: در یکی از سالهای ۱۲۹۵-۱۳۰۰ ه. که مند ایالت فارس بوجود شاهزاده دانشمند فرهاد میرزای معتمد الدوله مزین بود، خشکالی پدید آمد که همه کس را از شهری و دهقان خاطر پیریشان گشت. وی در آن ایام جوانی دانش آموز بود و با پدر خود در محضر شاهزاده که از خشکی آسمان و آفت زراعت خاطری مشوش داشت، آمده بود؛ شاهزاده امر فرمود که وی از دیوان حافظ فالی زند نامعلوم دارد که در آن ایام باران رحمت الهی خواهد بارید یا نی؟ پس این بیت برآمد:

سگندر را نمی بخشند آبی

بزور و زر مهر نیست این کار!

شاهزاده آزاده بروح خواجه فاتحه فرستاده بقضاضا داد.

۳- هنگامی که در تیرماه ۱۳۱۷ ه. ش. بامر شاه پهلوی از خدمت وزارت-

بها حاشیه در صفحه بعد

کمال خجندی  
کمال الدین  
ابن معمود

از شرح حال این شاعر، که شعر او هر چند مورد  
تحسین حافظ قرار گرفته<sup>(۱)</sup> لیکن بر گفته‌های  
او برتری نیافته، علم و اطلاعی چندان در دست  
نیست. جامی در تفحات الانس کلامی را که در باره او گفته، این  
چنین آغاز کرده:

(۱) رجوع شود به: تذکرة الشعراء، دولتشاه طبع‌لیدن م ۳۲۷، ۳۲۸.

بینه‌حاشیه از صلیحه قبل:

معارف بر کنارشدم، خاطر شاه دژم و آشفته بود و مرا وحشت و اضطرابی بسیار روی  
داد؛ زیرا سروکار با - لمطانی مستبد و پادشاهی قهار بود که تحمل بار سخط او آسان  
نمی‌نمود. در همان ایام که مرا تشویب و نگرانی بنایت رسید، از دیوان حافظ  
استمداد جستم و باین غزل خاطر پریشان را جمعیتی روی داد و ایمنی وقت حاصل شد.  
بعین دانستم که سلطان عوانارا برین بنده ناتوان مستی نیست:

خوش خبر باشی ای سهم شمال

که بما میرسد زمان وصال

تو که ما سوی کس نمینگرد

آه ازین کبریا و جاه و جلال.

فی جمال الکمال نلت منی

مصرف الله هنک من کمال

۱ - آقای ت، Mr. A. C. T.، که از انگلیسی‌های ادب‌پرور و شمر دوست است،

برای من حکایت کرد: در زمانیکه ادوارد هشتم پادشاه انگلیس در شهری سنه ۱۹۳۷

مهلاهی بر سر آن بود که یا از تاج و تخت بگذرد، یا از نعمت وصال همسر خود

بینه‌حاشیه در صلیحه بعد

«وی بسیار بزرگ بوده است و اشغال وی بشعر و تکلف در آن ستر و تلبیس را بوده باشد ، بلکه می‌شاید که برای آن بوده باشد که ظاهر مغلوب باطن نشود . و از رعایت صورت هبودیت باز نماند؛ چنانکه خود میگوید :

« این تکلفهای من در شعر من      کلمینی یا حمیرای من است.»

بوی‌حاشیه از صفحه قبل:

مادام سیمپسون Mme. Simpson محروم ماند، در آن ایام سراسر مردم انگلیس به اقیانوس این کارنگران بودند. وی با چندین از مردان انگلیسی مقیم شیر از به بقعه حافظیه رفته و پیش آمد پادشاه را از دیوان لسان الغیب استعلام کردند . این غزل بر آمد :

« بفرایغ دل زمانی نظری بماهروئی

به از آنکه چترشاهی همه روز و هایشوئی !»

اندکی بر نیامد که شاه و سال محبوبه را بر تاج و تخت ترجیح نهاد و از سر تخت سلطنت برخاست .

۵ - در بهار سال ۱۳۲۱ ه . ش . نویسنده این سطور افتخار خدمت وزارت بهداری (سحیه) را داشتیم . در آن زمان مرحوم مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) که از رجال خیرخواه و دانشمند کشور بوده بر آن سر شد که درس مقبره نبای نامدار خود، یعنی مرحوم رضاقلیخان هدایت ( لاله باشی ) ، که اکنون در ضلع شمالی خیابان اسلامبول در تهران واقع است ، بدستگیری و اعانت وزارت بهداری در مانگاهی برای بیخوایان برپا سازد، این بنده بحکم وظیفه پیشنهاد آن مرد محترم را بحسن قبول تلقی کردم ؛ و سائل انجام این نیت خیر نا فراهم ساختم . با آنکه وی هوائد دکاکین و مستللات چندی که در جوار آن روضه واقع است برای این کار خیر وقف فرمود ، وزادت بهداری نیز اسباب پیشرفت مقصود را از تمهیه طیب و دارو آماده

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

ساخت . و چون همه چیز حاضر و مهیا گشت بر آن شد که برای آن درمانگاه نامی مناسب اختیار کند ، پس به **دیوان حافظ** توسل جست ، این غزل برآمد :

گرچه پیرم موشی تنگ در آغوشم گیر تا سحر که ز کنار تو جوان بر خیزم  
یا رب از ابر هدایت برسان بارانی پیش ترز آنکه چو کردی زمین بر خیزم

پس بروح آن بزرگوار درود و فاتحه نثار کردند و نام آن درمانگاه را **هدایت** نهادند ، و از عجایب آنکه در همان ایام خود مرحوم **مخیر السلطنه** نیز بهمن مقسود به **دیوان خواجه** تئالزده و همان غزل برآمده بود .

۶ - در هنگامی که از خدمت **شاه پهلوی** بر کنار و در گوشه عزت و انزوا ایامی بسر می بردم ، یکی از مقر بان درگاه شاه که مردی دانشمند و کریم و از خاندانهای کهن ایران بود و بذوق لطیف و حسن فریحه شکوه و شہرتی بسزا داشت و خود نیز از مستعدان **خواجه شیراز** بود از راه لطف و عنایت ، غیر مستقیم به حقیر اندرز میداد که نامه ای بدرگاه پادشاه بر نگارم و از او استعانت جسته پیوزشی چنانکه درخورد زیردستان است بخواهم . ولی باقتضای عزت نفس خاطر ازین معنی تعاشی می کرد . چند روزی بادودی و مبردید برآمد ؛ پس بر آن شدم که از باطن **خواجه حافظ** ارشاد جویم که اگر اجازت فرماید مریشه ای بدربار شهریار عالمقدار بر نگارم ، و الا از آن نیت منصرف کردم . پس چون **دیوان حافظ** را گشودم این غزل برآمد :

ما آبروی قهر و قناعت نمی بریم با پادشاه بکوی که روزی مقدر است  
دل از مبردید بیرون آمد ، قلم و کاغذ به یکسو نهاد . اندکی بر نیامده که بی آنکه دست نیاز بدرگاه ابناء بشر دراز کند ، گره از کارها گشوده شد و احتیاج زندگانی که شیران را روبه مزاج کند من حیث لایحتسب مرفیع گشت .

۷- مرحوم **محمد علی فروغی** ، **زکاء الملک دوم** . نخست وزیر ایران حکایت میکرد که در سال ۱۳۲۶ هجری قمری که **محمد علی شاه** بر مشروطه - طلبان چیره گشته و روزگار مردمان آزاده میره شده بود و هوا خواهان آزادی بازیبان

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

بسته و دل شکسته در زوایای خول و خفا بسر میبردند. چندی بر نیامد که سپاهیان مشروطه بسوی طهران روی آوردند و عاقبت در سال ۱۳۲۷ ه. ق. شاه مستبد قاجار بسلامت و روس پناه برد. در این هنگام وی با جمعی از جوانان هم سال خود در خانه ادیب مرحوم حاج سید نصر الله اخوی کرد آمده بانتظار فتح قطعی آزادبخواهان و نابودی بقایای استبداد به دیوان حافظ فال زدند، ناکهان این ابیات برای خاطر نگران آنان مژده فتح و نوید بشارت داد :-

شد آنکه اهل نظر بر کاره میرفتند

هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش

بیانک چنگ بگوئیم آن حکایتها

که از نهفتن آن دیگک سینه میزد جوش

شراب خانگی ترس محتسب خورده،

بروی یار بنوشیم و بانگک نوشا نوش !!

چند روزی بر نیامد که پرچم استبداد سرنگون و دولت مشروطه مظفر شد.

۸ - هنگامیکه این بنده نویسنده در پائیز سال ۱۳۱۸ شمسی در شهر برن از بلاد سویس به انواع بیماریهای جسمانی و روحانی گرفتار و روزگاری با محنت و ملال در بیمارستان - لیندینهورف - بسر میبردم، ناتوانی من دردمند و افسردگی خاطر نزند بعد کمال بود؛ چهره آسمان هم در حجاب ابر مستور و بر فو باران خریف آغاز گشته؛ برای غریبی از اهل مشرق زمین که با طلعت روشن آفتاب خو گرفته، افق تیره آن شهر مغربی مزید بر هاشها می شد. شبی بادلی آفرده و تنی نا توان که از رنج و آلام بستوه آمده بود و حالت استیصال و انقطاع دست داده، به دیوان حافظ توسل جستیم و تقال بر گرفتیم این ابیات بر آمد:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد :-

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آنهمه ناز و تنم که خزان میفرمود

عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

صبح امید که بد مشکف پرده غیب

کوبرون آی که کار شب تار آخشد . . الخ

بحمدالله تعالی از صباح روز بعد طلیمه بهبود و تندستی نمود از گردید ورنجا  
و دردها همه سپری شد، روزگار تارک مرض و غربت پایان آمد، و دیده مهجور از  
چهره آفتاب وطن روشن گردید .

۹ - در یکی از سنوآت بین ۱۳۲۰ و ۱۳۲۵ ه . ش. که فارت ایران در مصر  
وسریرستی قافلہ حاج ایرانی بمده آقای محمود جیم محول بود، در موقع مراسم  
طواف یکی از حاجیان ایرانی موسوم به ابوظالب یزدی، که جوانی خوش افتاد  
و متدین بود، دو چار عارضه آفتابزدکی و بیم خوردگی معده گردید و حالت استفراغ باو  
دستداد؛ محافظان عرب جاهل بنصورت آنکه وی را مقصود اهانته به بیت الله بوده است، آن  
بیگنادر محکوم بقتل کرده باشمشیرسرازش تنش جدا کردند. این حادثه موجب آشفتگی و تأثر  
خاطر مردم ایران شده بدولت عربی سعودی ازین کردار نا بهنجار اعتراض بسیار  
کردند و آقای جیم نیز به طهران آمدند. در آن موقع یکی از دوستان خوش ذوق  
و صاحب بدل نویسنده که از این پیش آمد خاطر ملول داشت، از دیوان لسان القیب  
تفالی بر گرفت، این فزل بر آمد:

چو پرده دار بشمشیر میزند همه را

کسی مقیم حریم نخواهد ماند

سروش عالم فهمیم بشارتی خوش داد

که بر در کرمش کس دژم نخواهد ماند

سرود مجلس جمشید گفته اند این بود

که: جام بایه بیاور، که جیم نخواهد ماند

ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ

که نقش موروشان ستم نخواهد ماند.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

مرشد روحانی کمال شخصی بوده است موسوم به **خواجہ عبید اللہ** که مدتی در شهر **شاش** <sup>(۱)</sup> میزیسته <sup>(۲)</sup> و آن نیز چون خجند موطن

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

۱۰ - در سال ۱۳۱۸ ش. دوشیزه ای **طلعت** نام که صاحب جمال و کمال و دارای قلمی شیوا و رقمی دل آرا بود، در یکی از مجلات هفتگی **طهر** ان مقالاتی انتقاد آمیز در پیرامون سخنان **خواجہ شیراز** نگاشته و آن کلام ناپهناجر مورد بحث و گفتگوی بسیار گردیده، در انجمنی از ارباب ذوق ادب داوری را به **ویوان خواجہ** برده از روح برنوح او در این باب حکومت خواستند .

این غزل بر آمد :

شاهد آن نیست که موئی و میانی داد  
بندهٔ طلعت آن باش که آنی دارد  
دلشین شد سختم تا تو قبولش کردی  
آری آری سخن عشق نشانی دارد  
با خرابات نشینان ز کرامات ملاف  
هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد  
مدعی کو برو و نکته به حافظ مفروش  
کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد

(۱) **شاش** یا **چاچ** شهری است در ترکستان - شمال رود **سیحون** که امروزه « **تاشکند** » معروف است و مرکز جمهوری شوروی **اوزبکستان** میباشد و مرکزیت علمی و صنعتی و فلاحی مهمی در آسیای وسطی دارد . در قدیم **آهنگران** آن شهر کمانهای معروف میساخته اند . بنده مترجم در اردیبهشت ۱۳۲۷ ه. ش. به دعوت جمهوری مذکور با آن شهر رفته چند روزی را در آنجا بسر آوردم و هنوز زبان فارسی ( لهجهٔ تاجیکی ) در آنجا رواجی دارد ؛ غالب ادباء آن شهر به اشعار اسامید صبح آشنائی دارند .

(۲) مرحوم **پراون** را گویا در این ترجمه اشتباهی روی داده و کلام **جامی** بقیه حاشیه در صفحه بعد



کمال شهری است از بلاد ماوراءالنهر. در زمانی نامعلوم که ظاهراً در مطالبی چند از زندگانی بدایت عمر او بوده است کمال از موطن خود خجند کمال به تبریز افتاده<sup>(۱)</sup>، و آنجا را مسکن خود قرار داده و بآن شهر محبت و علاقه خاصی پیدا کرده است<sup>(۲)</sup>. سلطان حسین.

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل:

در تفحات ظاهراً بلفظ ترجمه شده، جامی مینویسد: «خدمت خواجه عبیدالله ادام الله بقاء میفرمودند که وی چندگاه در شاش میبوده است». مقصود جامی از این کلام آن است که خواجه عبیدالله نقشبند (متوفی سال ۸۹۵) حکایت میکرد که کمال چندگاه در شاش بوده. و بر او نکهت «خدمت» که در قرن نهم بعنوان احترام مانند کلمه «جناب» در زمان حاضر، پیش از اسامی اشخاص حی مناسراً آورده اند، معنای تحت اللفظی گرفته - و کلمه «میفرمودند» را که جامی بمعنای «میگفتند» اراده کرده بر او ن معنای «میکردند» استنباط نموده و مرجع ضمیر «وی» را عبیدالله دانسته و بالاخره چنین گفته که: کمال در شاش مدتی در خدمت خواجه عبیدالله نامی مشغول بوده است. و این محقیقاً سهو و اشتباه است.

۱) کمال در این فزل که ظاهراً در بدایت حال در ماوراءالنهر گفته است، یاد از عراق و تبریز میکند:

نقد جان چیست که در دامن جانان دریزم؟

گر بخواهد ز سر هر دو جهان برخیزم؟

من که خو از زم گرفته سخن های فریب

نبود مول عراق و هوس تبریزم

۲) مانند همه شعراء قرن هشتم کمال را نیز با همه علاقه ای که بوطن خود تبریز

بقیه حاشیه در صفحه بعد

جلایر فرزند سلطان اویس ایلخانی (۷۷۶-۷۸۴ ه.ق./۱۳۷۴-۱۳۸۲ م.)  
 دربارهٔ او عنایت بسیار ارزانی داشت و برای وی خانقاهی بساخت. و هم جامی  
 در تفحاحات الانسی گفته است:

«در زاویه‌ای که در تبریز داشته‌است، خلوتی بوده‌است که شب در  
 آنجا بسر می‌برده و کسی دیگر کم آنجا می‌رسیده؛ چون بعد از وفات وی

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

حاصل بوده، شوق و آرزوی سفر شیراز در سرداشته‌است؛ در غزل لطیفی بر این سودا اشاره  
 میکند و می‌گوید:

وصل بتان خانه بر اندازم آرزوست  
 ساقی بیا که بادهٔ دمازم آرزوست  
 چنگ خمیده قامت بسیار گو کجاست؟  
 کان پیر خشک مغز تر آوازم آرزوست  
 می‌خوش حریف مست نواز است و چنگ نیز  
 اینها بیکدو محرم هم‌رازم آرزوست  
 در قلب نیزه بازی مزگان آن پری  
 خونریز آن دو چشم نظر بازم آرزوست  
 دوشم بویک دوتنم چه خوشوقت ساخت چنگ  
 ای مطرب آن دوتنم خوش سازم آرزوست  
 بر مرغ جان فضای جهان است چون قفس  
 تا در هوای کوی تو پروازم آرزوست  
 از بهر پاس خاطر بهریزیان کمال  
 با ساربان مگوی که شیرازم آرزوست.

آزادیده‌اند، غیر از بور یائی که بر آنجا می‌نشسته یا می‌خفته و سنگی که زیر سر می‌نهاده چیز دیگر نیافتند.<sup>۴</sup>

کمال در تبریز، که در آنجا شهرت زهد و صلاح بسیار حاصل نمود، در تحت تعلیم شیخ زین الدین خوafi<sup>(۱)</sup> قرار گرفت<sup>(۲)</sup>. چون در سال ۷۸۷ ه. ق. /

(۱) در این ترجمه نیز ظاهراً مرحوم بر او ن را اشتباهی روی داده و در کلام

جامی سهوی کرده است.

عبارت جامی این است که: «خدمت شیخ زین الدین رحمة الله می‌گفته است که: در وقت تحصیل علم در تبریز صحبت وی رسیده میشد. مقصود از این کلام آن است که شیخ زین الدین بصحبت کمال رسیده است، نه برعکس چنانکه مرحوم بر او ن کمان کرده. وفات شیخ زین الدین خوafi بسال ۸۳۸ ه. ق. میباشد و آن بعد از کمال است بقریب سی و پنجسال.

(۲) مرحوم بر او ن برای شرح حال مولانا زین الدین ابو بکر خوafi ارجاع به *نفحات الانس و عجائب المقدور* (ص ۱۷ طبع مصر) نموده است. و حال آنکه این *عرب شاه مؤلف عجائب المقدور* را در این مقام نیز سهوی واضح روی داده و ابو بکر خوafi را با ابو بکر تایبادی مخلوط ساخته است و داستان ملاقات تیمور را به وی نسبت داده و ضلی مخصوص بآن نگاشته باین عنوان:

« ذکر اجتماع ذلك الجاني بالشيخ زين الدين ابي بكر الخوafi ». حکایت ملاقات تیمور با مولانا ابو بکر تایبادی در سالی که مزیت حمله به هرات داشت، بتصویر دظفر نامه یزدی مسطور است. وفات او بتصریح *نفحات الانس* در سال ۷۹۱ ه. است و بلاوه بتصریح جامی در *نفحات الانس*، ابو بکر خوafi ملقب است به « زین الدین » و متوفی است بسال ۸۳۸ ه. ق. و در زمان ملاقات تیمور با مولانا که بتصریح *مطلع المعدين* در سال ۷۸۲ ه. ق. واقع شده وی کودک کی خردسال بوده و ظاهراً قابل آنکه امیر تیمور از او تجلیل فرماید و نصیحت طلب کند نبوده است. ظاهراً این *عرب شاه* از وحدت کلمه و لقب آن هر دو در این اشتباه افتاده و خوafi را بجای تایبادی نشانده، مرحوم بر او ن نیز درین او رفته است. والله اعلم.

۱۳۸۵ م. توقمش خان از دشت قیچاق به تبریز تاخت، برسم کشور -  
کشایان آن زمان بسیاری از دانشمندان و علمای آنشهر را به تختگاه  
خود «سرای» کوچ داد<sup>(۱)</sup>.

(۱) شیخ کمال در ایام توقف خود در سرای چند جا در کلمات خود اشاره باین شهر  
کرده است، ازینقرار: -

۱- درغزلی لطیف سراید:

ای رخت آیت حسن و دهنه لطف خدای

جدی بی بکشی آن لب و لطفی بنمای

بوستانی است سرای از گل آن نوبی کمال

به سرای آمدی ای بلبل خوشگو بر سرای

۲- هم در این فزل گفته است:

کرد ویران سرای و کاخ کمال طاق ابروی دلبران سرای

۳- در این فزل از شهر سرای اظهار ملالت کرده و باشتیاق از تبریز یاد میکند:

شهر سرای چون دلت آشفته شد کمال

وقت است اگر عزیمت تبریز میکنی

۴- در قطع تزیل شهر سرای را «ویران و اندوه فزای» میخواند:-

«صارت چرا میکند چیم آقا در این شهر ویران اتند فزای؟

یکی خانه او را مگر بس نبود که دو خانه می سازد اندر سرای»!!

اما شهر سرای Sarāy پایتخت منولان اوزبک در دشت قیچان (آلوس جوچی خان)  
بود و خرابه های آن هنوز در کناریکی از شهر بود و (سقا) موجود است. ابو الفداء در تاریخ  
و این بطوطه در رحله خود از آن یاد کرده اند. این شهر نخست در سال ۱۳۹۵ م. ویران  
شد، بعدا در قرن شانزدهم بقایای آن را روسها بکلی از میان بردند.

در میان آنجماعت شیخ کمال نیز بود. وی در آنشهر چهار سال اقامت فرمود و پس از آن دوباره به تبریز بازگشت و هم در آنجا وفات یافت<sup>(۱)</sup>. غالب مورخان و تذکره‌نویسان در این معنی متفق اند<sup>(۲)</sup>.

وفات کمال در سال ۸۰۳/۱۴۰۰ م. واقع گردید. دولتشاه تاریخ وفات او را در سال ۷۹۲/۱۳۹۰ م. دانسته است، ولی ریو Rieu با دلائلی که (در فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا) ذکر کرده آن تاریخ را معتبر نمی‌شمارد. در کتاب مجالس العشاق تاریخ جدیدتری برای وفات کمال ذکر شده و آن سال ۸۰۸/۱۴۰۵ م. می‌باشد<sup>(۳)</sup>. گویند بر روی سنگ مزار او این بیت نقش بوده است:

کمال از کعبه رفتی بر دربار!      هزارت آفرین مردانه رفتی!!

در مدت اقامت ثانوی کمال در تبریز، وی مورد عنایت و نوازش میرزا میرانشاه فرزند تیمور، که در آن زمان حکمران آذربایجان بود، قرار گرفت؛ گویند که: وقتی درازای میوه‌هایی که سپاهیان او از باغ شاعر خورده بودند، امیرزاده مبلغ هزار دینار باو عطا فرمود که ذمه‌اش بری شده باشد.

تا آنجا که مر اطلاع است، دیوان کمال خجندی هیچگاه بچاپ

(۱) رجوع شود به فهرست ریو ص ۶۳۲.

(۲) تنها آتشکده آذر مینویسد که او در یزد وفات کرد. (۱)

(۳) جامی در نقحات الانس وفات شیخ کمال را سال ۸۰۳ ه. ق. ذکر کرده و قول او همیشه موثق و معتبر است. صاحب حبیب‌الصیر نیز همان سال را قید کرده... بنا بر این مجال شبهه در صحت این قول باقی نمی‌ماند.

نرسیده<sup>(۱)</sup> و نسخه خطی آن نیز فراوان نیست<sup>(۲)</sup>، هر چند در غالب

۱) چاپ دیوان شیخ کمال در عصر و زمان صورت پذیرفت و آنرا عزیز دولت آبادی

که از فضلا قهریز و دبیر دبیرستانهای آن شهر شیراست در آذرماه ۱۳۳۲ ش. ۱۹۵۸ م. در همان بلد بطبع رسانیده و دین ادبی مردم قهریز را بآن بزرگوار ادا کرده است.

این دیوان چایی مشتمل بر غزلیات و مقطعات و رباعیات در ۳۹۸ صفحه متضمن بر مقدمه ای فاضلانه است در نوزده صفحه که درباره شرح حال شیخ و تاریخ تولد و وفات و مسافرت های او، وسبک کلام و افکار و شعراء معاصر و پیران طریقت و اباحت کامل کرده است. ظاهراً ناشر دیوان قهریز شیخ را در (ولیاتکوه - قهریز) نتوانسته پیدا کند، زیرا اشاره ای بآن نفرموده است.

۲ - در تصرف این بنده مترجم نسخه کاملی از دیوان کمال خجندی موجود است که تاریخ کتابت آن شهر محرم الحرام سنه ۹۰۱ ه. ق. میباشد، و آن بخط نستعلیق هرامی تحریر یافته و مشتمل است بر مجموعه غزلیات که قسمت عمده آن کتاب است، و قطعات و مفردات و چندین رباعی.

**کمال** در اغلب غزلها تتبع **سعدی** کرده چنانکه در جواب غزل معروف:

زمن پیرس که از حال او دلک چونست؟

از او پیرس که انگشتمش در خون است

کمال میگوید - :

مرا که سافر چشم از غم تو پر خون است

چه جای ساقی و جام شراب گلگون است

حکایت تو بتقریر شرح نتوان کرد

که جور و محنت خوبان ز وصف بیرون است

بلیه حاشیه در صله بعد

مجموعه‌های خطی شعراء فارسی غالباً مقداری از اشعار او هم دیده میشود.

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

بجان رسیده مرا کار از غم تو و هیچ

ز راه لطف نهرسی که حال تو چون است؟

چه اعتبار بمهد تو حسن لیلی را؟

که زیر هر خم مویت هزار مجنون است!

چو جان من بلب آمد، رقیب را چه خبر؟

که من فریقم و او بر کنار جیحون است!

بدان شمایل موزون چگونه دل نرود؟

علی‌الخصوص کسی را که طبع موزون است!

خوش است اگر بحدیث کمال داری گوش

لطافت سخنانش چو دره مکنون است!

**خواججه حافظ** نیز همین غزل را استقبال فرموده - :

ز گریه مردم چشم نشسته در خون است

بین که در طلبت حال مردمان چون است

غزلذیل از **کمال خجندی** است که قطعاً از غزل **خواججه حافظ** استقبال

کرده ، یعنی از غزلی که مطلع آن این است - :

ستاره‌ای بدرخشید ماه مجلس شد دل‌رمیده ما را آنس و منور شد

کمال میگویید - :

شبی که روی تو ما را چراغ مجلس شد

بسوختن دل پروانه وش مهوای شد

بقیه پاورلی در صفحه بعد

ولی مرا نسخه‌ی تاریخی از آن دیوان بملکیت حاصل است که نسخه‌ای قدیمی

بنیة حاشیه از صفحه قبل:

دوچشم از دل و دین هر چه داشتم بردند

توانگری که بستان رسید مفلس شد

بکیمیای نظر چون تو خاک ز سازی

تفاوتی نکند که وجود ما مس شد

دگر مرا ز خیالت ز بیکی چه ملال؟

چو غم رفیق و بلایار و درد مونس شد؟!

کسی که عاقل و هشیار دیدمی محسوس

چو دید شکل تو از خویش رفت و از حس شد

بنفش ابروی تو نیست در سراچه عشق

که دست صنع در آن طاقها مهندس شد

خوش است مطرب و ساقی و من بیک دو حریف

درین شمار که کردم دقیب سادس شد

بدور لعل تو پر هیز مانه از ما بود

درین جریمه سبب زاهد موسوس شد

کمال نسخه رندی بسی مطالعه کرد

که در دقایق علم نظر مدرس شد

نشد بطرز فزل هم عنان ما حافظ

اگر چه در صف رندان ابوالفوارس شد

بنیة حاشیه در صفحه بعد



و خوش خط میباشد. و از آن دیوان قطعات ذیل را انتخاب نموده اینک در اینجا می‌نگارم: -

۱

**کمال از هر مژه اشکت مگر هر نکه سلمان شد**

که از اشعار مردم برد معنی های رنگین را

۲

شانه زد باد زلف یار مرا	اصلح الله شانه ابداء
تا بیلا تو راست چون الفی	ما چو لامیم در میان بلا

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

همچنین **کمال** را غزلی است که مراضی از **حافظ** در آن تضمین شده یا آنکه **حافظ** از او تضمین فرموده است و آن این است:

صبا زد دوست پیامی بسوی ما آورد  
 بدوستان کهن دوستی بجا آورد  
 رسید باد مسوحا دم ای دل بیدار  
 > بر آرزو که طیب آمد و دوا آورد.<

نکته قابل توجه این است که **کمال** دو مقطع غزل مذکور **حافظ** را نام برده و تا جائیکه میدانیم این تنها موردی است که شاعر معاصر صریحاً نام **خواجه حافظ** را برده باشد.

قطعه ای نیز از **کمال خجندی** در متن ذکر شده است که در آن **حافظ** و **سلمان ساوجی** و **عماد فقیه** را نام برده: -

مرا هست اکثر غزل هفت بیت  
 چو گفتار **سلمان** نرفته زیاد ...  
 رک : ص ۴۴۰ کتاب حاضر .

چشم تر بر لب تو اولی تر      که بمرطوب به بود حلوا  
 شد چنان پر زرد تو دلریش      که ننگبند دراو خیال دوا  
 دل منجان بدرود دوست کمال      فوه ماه الحیاة فیه شفا

۳

دشوار کشد نقش دو ابروی تونقاش      آسان نتوانند کشیدن دو کمان را

۴

این چه مجلس چه بهشت این چه مقام است اینجا؟  
 عمر باقی، لب ساقی لب جام است اینجا!  
 دولتی کز همه بگنشت، ازین در نگنشت  
 شادئی کز همه بگریخت، غلام است اینجا  
 چون در آئی بطریخانه ما با غم دل  
 همه گویند: مخور غم که حرام است اینجا!  
 ما بهام فلکیم از سر ما گر بروی  
 برو آهسته، که جام و لب بام است اینجا  
 نیست در مجلس ما پیشگه و سفّ نعال  
 شاه و درویش ندانند کدام است اینجا  
 صفت صود همه گرم رو و سوخته ایم  
 بجز از زاهد افسرده که خام است اینجا  
 چند پرسى چه مقام است کمال این که مراست؟  
 این مقامی که نه منزل نه مقام است اینجا!

## (با التزام کلمه «عید»)

مه من عید شد، مبارک باد!  
 عیدی ما و عیدی رخ هست  
 کفته‌ای پرسم از تو عید دگر؟  
 جانم ازغم رهان چو عید رسید  
 عید شد بگذر ازو عید کمال  
 عیدی عاشقان چه خواهی داد؟  
 عید ما بی رخ تو عید میاد  
 آه کاین وعده هم بمید افتاد!  
 عید زندانیان کند آزاد  
 عید سازند خاطر همه شاد

۶

آفرین بر عبارت تو کمال  
 میوه ای کز خچند می‌آرند  
 خود ترا اختیار تحمیل نیست  
 این چنین آبداد و شیرین نیست

۷

درد تو به از دواست ایدوست  
 در یوزه گر تو از در تو  
 با آنکه ز مفلسی ندادم  
 پیش تو نهم دو چشم روشن  
 گفتم: کشت ، ولی روا نیست؟  
 دل هر چه بوصف قامتت گفت  
 کردم بقدر تو این غزل راست  
 اندوه تو جانفزاست ایدوست  
 جز دردوبلا نخواست ایدوست  
 چیزی که ترا سزاست ایدوست  
 گویم: نظر صفاست ایدوست  
 کردوست کشدرواست، ایدوست!  
 آورد خدای راست ایدوست  
 بنویس، کمال راست ایدوست.

تا آنجا که معلوم است کمال تنها شاعری است که حتی المقدور سعی میکند غزلیاتش همه در طول یکسان باشند، یعنی از هفت بیت تجاوز

نکند و این معنی را خود در دو قطعه ذیل تصریح کرده است<sup>(۱)</sup> :

۸

چو گفتار سلمان نرفته زیاد	مرا هست اکثر فزل هفت بیت
بلند و روان همچو سبب شدا	چو حافظ همی خواندش در عراق
کزین جنس بی‌نی نداند عماد	به بنیاد هر هفت چون آسمان

۹

پنج کج (۲) از لطف آن عشره	هفت بیت آمد غزلهای کمال
هر یکی پاک و روان و دلپذیر	هفت بیتی های یاران نیز هست
چار بیت از اول و سه از آخر	لیک از آن هر هفتشان حکم کرد نیست

۱۰

چو دیوان کمال افتد بدست نویس از شعرا و چندانکه خواهی

۱ - مرحوم براون، کمال را تنها شاعری غزلسرای دانسته که غزلیاتش از هفت بیت تجاوز نمی‌کند، و حال آنکه جامی نیز همین الزام را داشته و همین شماره را در اعداد ابیات غزلهای خود رعایت کرده است. خود او نیز در قطعه‌ای باین معنی اشاره فرموده و گفته است - :

به بوستان سخن مرغ طبع من اکثر	به هفت پیکر گنجور گنج هر غزلی
به هفت بیت سخنم ساز و قافیه پنج	چوبیت بیت زهر هفت آن دو مصراع است
نمونه‌ای است زمینی در او نهان صد کج	ز هفت ضو یکی یا در باد کم آنرا
گرش بسبب مثانی لقب نهند مرنج	که هفت بیت مرا شش رقم زند یا پنج

۲ - پنج کج ظاهراً مفرد مثنویات **خمس نظامی** و دیگران باشد .

خیالات فریب و لفظ و حرفش  
زهر لفظش روان مکنز چوخامه  
اگر خواهی که دریایی کماهی  
بهر حرفی فرور و چون سیاهی (۱).

۱۱

دو کمانند در جهان مشهور  
این یکی در غزل عذیم المثل  
یکی از اصفهان یکی ز خجند  
فی المثل در میان این دو کمال  
و آندگر در فئیده بیمانند  
نیست فرقی مگر بموئی چند.

۱۲

یکی شعر سلمان ز من بنده خواست  
بدو دادم آن گفته‌های جو آب (۲)  
که در دفترم زان سخن هیچ نیست  
من از بهر تو می‌نویسم ولی  
کز آن سان دردی در عدن هیچ نیست  
سخنهای او پیش من هیچ نیست.

۱۳

بما آن صوفی بپریده بینی  
نشاید جرم خود بینی بروست  
بنیر از حجز و مسکینی ندارد  
که آن بیجا به خود بینی ندارد.

در دیوان کمال دیو یاسه قطعه خطاب به «حافظ» نامی یافت میشود  
که هر چند مخاطب شخصی خواننده و یا نوازنده بان اسم بوده است، تحقیقاً

(۱) سیاهی: در قرن هشتم و نهم این کلمه بجای «مرکب» که در زمان ما معمول  
است استعمال می‌شده و آن مایمی است سیاه رنگ که در دروات ریزند و بدان نویسنده حافظ  
نیز این کلمه را به همین معنی استعمال کرده مثلاً:

روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی  
بر روی مه افتاد که شد حل مسائل

(۲) «جو آب» صفت گفته‌هاست، چه در سلاست و روانی و هدویت سخن خوب  
را به آب تشبیه کنند و مصرع دوم نیز که باز وصف گفته‌هاست مؤید این مدعاست، ولی  
مرحوم پراون آنرا «جواب» خوانده و به «Answering Words» ترجمه  
کرده و ظاهراً این سهواست.

مقصود او **خواجہ حافظ شیرازی** نیست؛ و نیز این بیت اشاره بشاعر معاصر وی **عصار تبریزی** است<sup>(۱)</sup>:

۱۴

عاقبت **عصار** مکین مرد و رفت خون دیوانها بگردن برد و رفت (۲).  
در قطعه ذیل که **ریو** بآن استشهاد کرده است، **واقعه تاریخی حمله تو قتمش خان** به **تبریز** اشاره شده:

۱۵

گفت **فرهاد ما** (۳) به **میر ولی** که رشیدیه را کتم آباد

(۱) راجع بشرح حال **عصار تبریزی** رجوع شود به: یادداشت‌های **اوزلی** در باب شمرای ایرانی ص ۲۰۱ - ۲۲۶. تاریخ وفات **عصار** را در سالهای ۷۷۹ و ۷۸۴ گفته‌اند. **مثنوی لطیفی بنام مهر و مشتری** دارد که نسخه خوبی از آن در کتابخانه ملی طهران موجود است. و نیز برای شرح حال او رجوع شود به کتاب: «**دانشمندان آذربایجان**» تألیف **محمد علی قریبت**، ص ۲۷۵.

(۲) بر مرحوم **پروان** معنای این بیت ظاهراً درست معلوم نشده: **اولاً کلمه پروان** را که عبارت از مجموعه اشعار شاعر است به محکم «**Guor**» ترجمه کرده و سپس در حاشیه نوشته است: «**معنای این بیت بر من معلوم نشد، ظاهراً همچو فهمیده میشود که عصار را بحکم دیوان بقتل رسانیده باشند!**» ظاهراً این حدس اشتباه است و مقصود **کمال** ازین بیت آن است که **عصار** دیوانهای شعر را بقتل آورده و خون شعر را برگردن گرفته، یعنی اشعار آنها را بسرفت برده. و این اصطلاح نزد شعرامثالاً متداول بوده است چنانکه **انوری** گفته است:

«**کس دانم از اکابر کردن کشان نظم کاور اصریح خون دود دیوان بگردن است.**»

(۳) در نسخه چاپی دیوان «**فرهاد آقا**» مذکور شده و ظاهراً صحیح تر است؛ زیرا **فرهاد آقا** از امرای **تبریز** بوده و نسخه مرجع مرحوم **پروان** بنقل «**فرهاد ما**» ثبت کرده.

زر تبریزیان به آجر و سنگه  
 بود مکن بشغل کوه کنی  
 بدحیم از برای این بنیاد (۱)  
 که ز مردان کوه و دشت زیاد  
 لشکر پادشاه تو قتمیش  
 آمد و هانت این ندا در داد.  
 لعل شیرین نمیبخسرو شد  
 سنگه بیبوده می کند فرهاد.  
 در قطعه ذیل کمال مصرعی از همام تبریزی را تضمین کرده است:

۱۶

گفتم از مصر معانی بفرستم بتو باز  
 نکته ای چند که آید بدعانت چو شکر  
 باز ترسیم ازین نکته که کوئی چوهمام  
 «شکر از مصر به تبریز میارید دگر!»

در دیوان کمال قطعاتی دیده میشود که اشاره به نظامی و سعدی کرده است ، و در يك جا خطاب به شاعری «معجری» تخلص، از اهل سمرقند ، کرده و در قطعه ذیل اشاره به شاعری معاذی تخلص، نموده و گفته است :

۱۷

دهای من این است در هر نمازی  
 نگاه دار اسباب ذوق و طرب را  
 بخلوت که یا ملجائی یا معاذی  
 ز چنگه ملاطی وشه معاذی.

(۱) «زر تبریزیان.....» یعنی زر اهالی تبریز را بگیریم و به سرف آجر و سنگه برسانیم و ربيع رشیدی را آباد کنیم، مرحوم پراون «زر به تبریزیان» خوانده و در ترجمه به فط رفته و گفته :  
 « Let us give gold to the Tabrizis for bricks and stones . »  
 و خود معنای قطعه نیز دلیل همین مدعاست که زر مقصود را لشکر تو قتمیش از تبریزیان گرفته و زحمت کوهکنی بفرهاد مانده .

بیت ذیل دارای معنایی بکر و لطیفه‌ای بدیع است:-

۱۸

زجست فقهه شیشه‌های می، دانی؟ به‌ریش محتسب شهر می کندخنده!  
 قطعه ذیل ازین نکته حکایت میکند که: کمال اشعار خود را جمع نکرده  
 و جمع دیوان او بعد از وفاتش واقع شده است - :

۱۹

گفت صاحب‌دلی بمن که : چراست که ترا شعر هست و دیوان نیست؟  
 گفتم: از بهر آنکه چون دگران سخن من پر و فراوان نیست  
 گفت: هر چند گفته تو کم است کمتر از گفته های ایشان نیست!

باری قطعات کمال خجندی نیز مانند قطعات دیگر شعرای ایران  
 غالباً مشتمل بر مطالب خصوصی و نوادر شخصی است، و بیشتر اشاره بحوادث  
 زمان خود و باشخاص روزگار خویش نموده. ولی معنای این اشارات  
 بعلت فقدان اطلاعات کاملتر غالباً تاریک مانده است، بهمین دلیل از آن قطعات  
 بیش از غزلیات در اینجا استشهد کرده شد.

از ترجمه احوالات و وقایع زندگانی مغربی، که یکی از مشاهیر  
 بزرگان معتقد بوحدت وجود<sup>(۱)</sup> و از شعراء ایرانی معروف پیروان آن  
 مذهب است، اطلاع زیادی در دست نیست؛ و اشاراتی  
 شیخ محمد شیرین بس مختصر درباره او در کتب رجال و تذکره آمده  
 مغربی تبریزی است<sup>(۲)</sup>. غالباً ارباب تذکره بر آن اند که وی

(۱) وحدت وجود - Pantheism

(۲) رجوع شود به نفحات الانس جامی، آتشکده آذر، هفت اقلیم  
 در ذیل تبریزی؛ حبیب‌المیر مجلد سوم - صفحه ۹۰، مجمع الفصحاء جلد دوم  
 صفحه ۳۰، ریاض العارفین صفحه ۱۳۴. (تذکره دولتشاهی از مغربی ذکر  
 نکرده است.)



در سال ۸۰۹ هـ / ۱۴۰۶ م. در تبریز به شصت سالگی وفات یافت؛ از اینقرار باید تاریخ ولادت او در حدود سال ۷۵۰ هـ / ۱۳۴۹ م. باشد.

بعضی دیگر تاریخ وفات او را دو سال زودتر از آن ثبت کرده‌اند. مورخ دانشمند عصر اخیر، رضاقلیخان هدایت میگوید که: او در فائین نزدیک اصفهان تولد یافته و در اصطهبانات فارس مدفون شده است<sup>(۱)</sup>؛ لیکن همه او را تبریزی دانسته‌اند. گویند وجه آنکه تخلص «مغربی» کرده آن است که: وی مسافرت‌های بسیار به بلاد مغرب (شمال غربی افریقا) فرموده و هم‌در آنجا نزد یکی از مشایخ آن بلاد خرقة پوشیده است.

(۱) بقعه‌ای بنام مزار شیخ مغربی در صبه اصطهبانات فارس در حال حاضر موجود است که در بوستان صفائی واقع شده و نویسنده سطور در سال ۱۳۰۶ هـ. ش. بزیارت آن نائل گردید، کتیبه و یا سنگ کهنه تاریخی از آن باقی نمانده است، ولی آنچه در سنگ‌قلمی منقوش است ذیلاً نقل میشود:

بسم الله الرحمن الرحيم

بیا بر چشم عاشق کن تجلی روی زیبا را

که جز و احمق نداند کس کمال حسن عذرا را

بصرای دل عاشق بیا جلوه کنان بگذر

ز روی عالم آرایت بیارا روی صحرا را

دمی از خلوت وحدت تماشا را بصرای بر

نظر بر ناظران افکن، بین اهل تماشا را

دماغ جان اهل دل ببوی خود م طرکن

ز روی خویش نوری بخش هر دم چشم بینارا

بلیه حاشیه در صفحه بعد

شیخ مغربی سلسلهٔ طریقتش به صوفی بزرگ آن دیار شیخ  
 محی الدین ابن العربی منتهی می‌شود که تأثیر و نفوذ افکار آن بزرگ تا  
 زمان حاضر در ایران باقی است و ما بین ایرانیان بسیاری از شعراء صوفیه  
 از پیروان او بوده‌اند، مانند: شیخ عراقی<sup>(۱)</sup>، اوحد الدین مراغی،

بینه حاشیه از صفحه قبل:

تو حلوا کرده‌ای پنهان، مگسها جمله سرکردان

اگر جوش مگس خواهی صحرا آر حلوارا

جهان پر شور از آن دارد دو ترک چشم مست تو

که هر کان دوست میدارند دائم شور و وفو قارا

الا ای ترک ینمائی! بیا جانرا بیغما بر

نهدل ترک تو خواهد کرد ونه تو ترک ینمارا

الا ای یوسف مصر ملاحه تا بکی داری

فمن یهقوب بیدلرا، حزین جان ز لیخا را!

سخن با مرد صحرائی، الا ای مغربی، کم کو

که صحرائی نمیداند زبان اهل دریا را

• نغمه العبد الاقل الماسی محمد مهدی.

در تفحات الانس، مولانا جامی علیه الرحمه در احوالات مولانا شیخ-

مغربی چنین مینویسد: مولانا محمد شیرین مشهور به مغربی، وی مرید شیخ

اسمعیل سیحی است که وی از اصحاب نور الدین عبدالرحمن اسفرائینی

است و گویند: در بعضی سیاحتات بدیاری مغرب رسیده است و در آنجا از دست یکی

از مشایخ که نسبت وی بشیخ بزرگوار شیخ محی الدین العربی میرسد خرقه

پوشیده دامن شصت سالگی وفات یافت. سنة تسع وثمانمائه. «انتهی نقش لوح قبر

(۱) مغربی در یکی از غزلهای پر شور خود از عراقی و سنائی به تجلیل یاد

میکند و میگوید:

«نشود کس عراقی، بحفا بقعراقی نشود کس سنائی، معارف سنائی.»

و مغربی و آخرین آنها جامی است؛ و آنها همه از معتقدان پرشور بمبادی وحدت وجود میباشند .

رضاقلیخان در مجمع الفصحاء در باره مغربی بدرستی چنین گفته است :

« مذهبی وحدت وجود است و مشربش لذت شهود ، و بجز يك معنی در همه گفتارش نتوان یافت . ترجیعات و غزلیاتش همه مشحون بحقایق توحید است . » .

جامی و دیگر تذکره نویسان گفته اند که: مغربی خود با شاعر سابق الذکر یعنی کمال خجندی معرفت و صحبت داشته و این گفته ممکن است درست باشد، چه هر دو معاصر بوده و بهر صورت قسمت عمده عمر خود را هر دو در تبریز گذرانیده اند .

نقل میکنند که « در آنوقت شیخ کمال این مطلع گفته بوده است: چشم اگر این است و ابرو این و بازوشمویه این!

الوداع ای زهد و تقوی، الفراق ای ظل و دین!

چون بمولانا رسیده گفته است که: شیخ بسیار بزرگ است ، چرا شعری باید گفت که جز معنی مجازی محملی دیگر نداشته باشد ؟ شیخ آنرا شنیده است و از وی استدعای صحبت کرده و خود بطبیخ قیام نموده و مولانا نیز در آن خدمت موافقت کرده . در آن اثناء شیخ آن مطلع را خوانده و فرموده است :

« چشم عین است پس میباید که بلسان اشارت از عین قدیم که ذات است بآن تعبیر کنند ؛ و ابرو حاجب است، پس می تواند بود که آنرا

اشارت بصفات که حجاب‌ذات است دارند . خدمت مولانا تواضع نموده است  
و انصاف داده .<sup>(۱)</sup>

اگر این حکایت راست باشد میتوان گفت همانطور که ریو تحقیق  
کرده شیخ کمال نزد میرانشاه پرتیمور بیشتر از مولانا مغربی تقرب  
داشته و از این جا ممکن است که مناسبات این دو شاعر چندان دارای خلوص  
وصفا نبوده باشد<sup>(۲)</sup>.

باری چون این نوادر و خصوصیات که از حیات مغربی در دست ما است  
اطلاعاتی کافی بما نمیدهد، بهتر است که از شرح زندگانی به وصف کلام  
و اشعار او که در دیوان نسبة کوچک وی دیده میشود پردازیم . دیوان  
شیخ مشتمل است غالباً بر غزلیات و ترجیعات و رباعیات ، و آن چندین  
مرتبه در ایران بطبع رسیده<sup>(۳)</sup> . مرا خود نسخه‌ای خطی در تصرف است بسیار  
ظریف و خوش خط ولی بدون تاریخ .

### (۱) به نقل از فتحات الانس - جامی

(۲) مقام شیخ کمال و شیخ مغربی که دو نفر صوفی مجرد و عارف و ادب بوده‌اند،  
بالاخر از آن است که، بزعم ریو، آنهر دو در امور دنیوی و تقرب بنزد سلاطین باهم در  
رقابتی داشته باشند .

رجوع شود بفرست کتب خطی موزه بریتانیا ، ص ۶۳۳ .

(۳) آخرین طبع دیوان شیخ مغربی در بهمن ماه سال ۱۳۳۶ ش. از طرف کتابفروشی

ادبیه در طهران انجام یافته آن نیز بچاپسنگی و مصدر است بشرح حالی از شیخ بنقل از

بقیه حاشیه در صفحه بعد

دیوان چاپی<sup>(۱)</sup> محتوی بر ۱۵۳ صحیفه بقطع کوچک میباشد که در هر کدام ۱۷ بیت نگارش یافته و باین حساب مجموع ابیات آن بتقریب ۲۳۰۰ بیت میشود<sup>(۲)</sup>. و تا آن جا که آن را مطالعه نموده ام کلمات وی همه

بیه حاشیه از صفحه قبل :

جلد چهارم کتاب ریحانة الادب تألیف مرحوم میرزا محمد علی مدرس تبریزی  
رحمه الله در آنجا نام و نسب شیخ را چنین نقل میکند :

«محمد بن عز الدین بن عادل بن یوسف معروف به ملا محمد شیرین  
و ملقب به شمس الدین»- و میگوید: نصف اشعارش عربی و نصف دیگر فارسی است  
که قسمت فارسی آن در هند و ایران چاپ شده و این دو بیت از اشعار عربی اوست  
خطاب بغانواده رسالت :

والخلق بشمس وجهکم ذرات	الکون صفاتکم و انتم ذات
انتم لهم و هم لکم مرآت <sup>۳</sup>	الجملة فیکم و انتم فیها

و نیز کتابهای ذیل را از تألیفات او مر شمارد :

- ۱- اسرار فاتحه ۲- جام جهان نما ۳- در الفرائد فی معرفة
- التوحید ۴- نزهت ساسانیه .

(۱) بر او ن میگوید: در نزد من دو چاپ از دیوان مغربی موجود است که یکی

بسال ۱۲۸۰/۵۱۸۶۳ م و دیگری بسال ۱۲۸۷/۵۱۸۷۰ م . بطبع رسیده .

(۲) در کتابخانه مدرس سپهسالار طهران یک نسخه خطی از دیوان شیخ مغربی

بشماره ۲۵۸۵ موجود است که مجموعاً شماره ابیانش افزون از ۲۸۰۰ بیت است و متجاوز

از ۲۰۰ بیت آن اشعار عربی است .

صوفیانه و عارفانه است و هیچ اشارتی بزندگانی و زمان شاعر ندارد<sup>(۱)</sup>.  
چند نمونه از آن جمله در این جا ثبت میشود - :

۱

خورشید رخت چو کشت پیدا	ذرات دو کون شد هویدا
مهر رخ تو چو سایه انداخت	ز آن سایه پدید گشت اشیا
هر ذره ز نور مهر رویت	خورشید صفت شد آشکرا
هر ذره ز مهر گشته موجود	هم مهر پندره گشته پیدا
دریای وجود موج زن شد	موجی بکند سوی صحرا
آن موج فرو شد و بر آمد	در کسوت و صورتی دل آرا
بر رسته بنفشه معانی	چون خط خوش نگار معنا
بشکفته شقائق حقایق	بنموده هزار سرو بالا
دریا چه بود؟ وجود آن موج،	و آن موج چه بود؟ عین دریا!

(۱) در دیوان شیخ مفهری در بابی دیده میشود که مدیکی اشاره بمعتقدات دینی خود کرده و در دومی از مقامات عالی خویشتن فخر میکند :

۱

هادی طریق اهل تحضیق منم  
عارف بقنون جمع و تفریق منم  
چون حلم و حیا و علم و صدق است مرا  
عثمان و عمر، علی و صدیق منم.

۲

کجی که طلسم اوست عالم، مائیم  
ذاتی که صفات اوست آدم، مائیم  
ای آنکه تویی طالب اسم اعظم  
از ما مکنذر، که اسم اعظم مائیم.

هر جزه که هست، عین کل است	پس کل باشد سراسر اجزاء.
اجزاء چه بود؟ مظاهر کل	اشیا چه بود؟ ظلال اشما
اسما چه بود؟ ظهور خورشید،	خورشید، جمال ذات والا
سحرا چه بود؟ زمین امکان	کان است کتاب حق تعالی
ای هفت ریی این حدیث بگذار	سر دو جهان مکن هویدا.

## ۲

ای جمله جهان در رخ جان بخش تو پیدا  
وی روی سو در آینه کون هویدا  
تا شاهد حسن تو در آئینه نظر کرد  
عکس رخ خود دید، بشد واله و شیدا  
هر لحظه رخت داد جمال رخ خود را  
بر دیده خود جلوه صد کسوت زیبا  
از دیده عشاق برون کرد نکاهی  
تا حسن خود از روی بتان کرد تماشا  
رویت ز پی جلوه کوی آینه ای ساخت  
آن آینه را نام نهاد آدم و حوا  
حسن رخ خود را بهمه روی در او دید  
ز آن روی شد او آینه جمله اسما  
ای حسن تو بر دیده خود کرده تجلی  
در دیده خود دیده عیان چهره خود را  
چون ناظر و منظور موئی، غیر تو کس نیست  
پس از چه سبب گشت پدید اینهمه فوفا؟!

ای مغربی آفاق بر از ولوله کردد

سلطان جمال چو زند خیمه صحرا

۳

ای مرکز و مداد وجود و محیط جود

وی همچو قطب ثابت و چون چرخ بر ثبات

گر سوی تو سلام فرستم، توئی سلام

در بر تو من صلوة فرستم، توئی صلوة

کس چون دهد ترا بتو آخر، بگو مرا؟

ای تو ترا مزکی و ای تو ترا زکات

یا شامل المظاهر، یا اکمل الظهور

یا برزخ البرازخ، یا جامع الشتات

یا اجمل الجمال، و یا املح الملاح

یا الطف اللطائف، یا نکتة النکات

هم درد و هم دوائی و هم حزن و هم فرح

هم قفل و هم کلیدی، هم حبس و هم نجات

هم کعب و هم طلسمی و هم جسم و هم روان

هم اسم و هم مسمی، هم ذات و هم صفات

هم مغربی و مغرب و، هم مشرقی و شرق

هم مرش و فرش و عنصر و افلاک و هم جهات (۱)

(۱) این قطعه از غزل طولانی است مشتمل بر ۱۸ بیت غر ۳ که مطلع آن این است

ای کائنات ذات ترا مظهر صفات

وی پیش اهل دیده صفات تو به ز ذات

یکدو بیت آن نیز بهر بی است. رکع: (دیوان چاهی - طهران ص ۱۴).



ای ازدو جهان نهان ، هیان کیست؟      وی هین هیان، پس این نهان کیست؟  
 آن کس که بصد هزار صورت      هر لحظه همی شود هیان کیست ؟  
 و آن کس که بصد هزار جلوه      بنمود جمال هر زمان کیست ؟  
 گوئی که نهانم از دو عالم      پیدا شده در یکان یکان کیست ؟  
 کفتی که : همیشه من خموشم؟!      گویا شده پس بهر زبان کیست !?  
 کفتی که ز جسم و جان بروم      پوشیده لباس جسم و جان کیست ؟  
 کفتی که نه اینم و نه آنم      پس آنکه بودهم این هم آن کیست ؟  
 ای آنکه گرفته ای کرانه      بالله تو بگو در این میان کیست ؟  
 آن کس که همی کند تجلی      از حسن و جمال دلبران کیست ؟  
 و آن کس که نمود حسن خود را      و آشوب فکند در جهان کیست ؟  
 ای آنکه تو مانده در گمانی      ناکرده یقین که در گمان کیست ؟  
 از دیده مهری نهان شو      و ز دیده او بین هیان کیست !?

۵

آن کس که نهان بود ز ما، آمد و ما شد  
 و آنکس که نه ما بود و شما، ما و شما شد  
 سلطان بر تخت شهی کرد منزل  
 با آنکه جز او هیچ شهی نیست ، گدا شد  
 آنکس که ز فقر و ز فنا هست منزله  
 در کسوت فقر از بی اظهار فشا شد  
 هرگز که شنیده است از این طرفه، که يك کس  
 هم خانه خویش آمد و هم خانه خدا شد

آن کوهر پاکیزه و آن در یگانه  
 چون جوش بر آورد زمین گشت و سما شد  
 در کسوت چونی و چرائی نتوان گفت  
 کان دلیر بیچون و چرا چون و چرا شد  
 بنمود رخ ابروی وی از ابروی خوبان  
 تا بر صفت ماه نسو انگشت نما شد  
 در کلشن عالم چوسهی سرو و چو لاله  
 هم سرخ کلاه آمد و هم سبز قبا شد  
 آن مهر سپهر ازلی کرد تجلی  
 تامشرفی و مشرقی و شمس وضیا شد (۱)

## ۶

طریق مدرسه و رسم خانقاه می‌رس  
 ز راه و رسم گذرکن ، طریق و راه می‌رس  
 طریق فقر و فنا پیش گیر و خوش میباش  
 ز پس نظر مکن و غیر پیشگاه می‌رس  
 ز تنگنای جسد چون برون نهی قدمی  
 بجز حظیرة قدمی و پادشاه می‌رس  
 ز اهل فقر و فنا برس ذوق فقر و فنا  
 از آنکه هست گرفتار مال و جاه می‌رس

(۱) مرحوم براون معتقد است که از ابیات اوایل این غزل بوئی از مهدی

چو چتر شاه همان گشت طرفوا برخاست  
 تو شاه را دگر از لشکر و سپاه مه‌رس  
 چو پا بسدق نهادی و ترک سر کردی  
 اگر کلاه ریابندت، از کلاه مه‌رس  
 چو نیست حال من ایدوست بر تو پوشیده  
 دگر چگونگی حالم از کواه مه‌رس  
 گناه هستی او محو کن، چو محو توئی؛  
 گناه هستی تو دیگر از گناه مه‌رس  
 چو مهرایی برت ایدوست هنر خواه آمد  
 بلطف در کنز، از جرم هنر خواه مه‌رس

## ۷

از خانقه و صومعه و مدرسه رستم  
 در کوی مغان بامی و معشوق نشستم  
 در مصطبه‌ها خرقة ناموس دیدیم  
 در مهکده‌ها توبه سالوس شکستم  
 سجاده و تسبیح بی‌کسوی فکندیم  
 در خدمت ترسا بجه زَنار (۱) بیستم -  
 از دانه تسبیح شمردن برهیدیم  
 وز دام صلاح و ودع و زهد بچستم

---

(۱) زَنار Zonarium نزد شمراء اسلام علامت کفر و ناسلمانی است ،  
 گاه « کشتی » زردشهان ، و گاه ریسمان مقدس برهنان ، و گاهی کمر بند طنابی  
 راهبان‌نصای ، از این همه تمهیر بزَنار مه‌کرده‌اند .

درکوی مفان نیست شدیم از همه هستی  
 چون نیست شدیم از همه هستی ، همه هستیم  
 زین پس مطلب هیچ زما دانش و فرهنگ  
 ای عاقل هشیار، که ما عاشق و مستیم  
 المنة لله که از این نفس پرستی  
 رستیم بکلی و کتون باده پرستیم  
 ما مست و خرابیم و طلبکار شرابیم  
 با آنکه چوما مست و خراب است خوش استیم  
 تا هفترلی از مجلس ما رخت بدر برد  
 او بسود حجاب ره ما ، رفت و پرستیم

## ۸

فطره‌ای از قمر دریا دم مزن	فردای از مهر والاد دم مزن
مرد امروز ، هم‌از امروز گوی	از پری و دی و فردا دم مزن
چون نمی‌دانی زمین و آسمان	بیش از این از زیر و بالا دم‌مزن
چون اصول طبع موسیقیت نیست	از «تتا و زتا و تانا» (۱) دم‌مزن
درگذرد از نفی و اثبات ای‌پسر	هیچ از «لا» و از «لا» (۲) دم‌مزن

(۱) مراد از این کلمات «تتا - تا - تانا» همان حروف موسیقی است که در  
 تنهای جدید تعبیر به «فا ، سی ، لا ، می...» میکنند .  
 (۲) مقصود از «لاوالا» نفی و اثباتی است که در کلمه شریفه «لا اله الا الله»  
 آمده است .

کر بگویندت که جان را کن فدا  
تا نمی دانی من و ما را که کیست  
همچو آدم علم اسما را ز حق  
آنکه هین جمله اشیا گشته است  
رو فدا کن جان خود را دم مزین!  
باش خاموش، از من و ما دم مزین  
تانگیری، هیچ از اسما دم مزین (۱)  
مغربی را گفت از اشیا دم مزین.

این چند قطعه و غزل نمونه‌ای کافی است که از سبک گفتار و اسلوب افکار مغربی نمونه‌ای باشد. بهر حال مغربی در عداد طبقه شعرای صوفیه ایران است، مانند: سنائی و شمس تبریزی (یعنی جلال الدین رومی) و شیخ عراقی و فریدالدین عطار که همه در این معنی سخن گفته‌اند، خود او فرموده است :-

از موج او شده است عراقی و مغربی و ز جوش او سنائی و عطار آمد.  
لیکن باید گفت که هر چند مغربی از طبقه بزرگان صوفیه می‌باشد، ولی در عرض آنها کمتر قرار می‌گیرد.

هر چند در این عصر چند شاعر دیگر وجود داشته‌اند که قابل توجه و شایسته تحقیق می‌باشند  
مانند: عصار تبریزی<sup>(۱)</sup> و جلال عضد<sup>(۲)</sup> و جلال طبیب<sup>(۳)</sup> و غیره؛ لیکن

(۱) شیخ محمد عصار تبریزی: از شعراء بنام او آخر قرن هشتم صاحب مثنوی مهر و مشتری که آنرا در سال ۷۷۸ ه. ب. نظم آورده است و باین بیت آغاز میشود:

بنام پادشاه عالم عشق  
که نامش هست نقش خانم عشق.

رجوع شود بحاشیه ص ۴۴۲ همین کتاب.

(۲) جلال عضد: برای شرح حال جلال الدین عضدیزی رجوع شود به: تذکرة الشعراء و دولتشاه طبع لیدن م ۲۹۴.

(۳) جلال طبیب: برای شرح حال او رجوع شود به: تذکرة الشعراء و دولتشاه طبع لیدن م ۲۹۸.

از آنجا که این فصل بطول انجامیده بهتر آن است که تنها بذکر يك شاعر ديگر اکتفا کنیم و آن همانا شيخ ابواسحاق شیرازی شاعر اطعمه و اغذیه است که او را باختصار «بحاق اطعمه» لقب داده اند. طرز کلام او با مغربی شاعر صوفی و موحد این عصر در کمال اختلاف و تباین است.

از تاریخ زندگانی این شاعر چون دیگران اطلاع قلیلی در دست است (۱)، و آنچه معلوم است وی قسمت عمده عمر خود را در شیراز بسر آورده، محل لطف نوه امیر تیمور، اسکندر بن عمر شیخ میرزا (۲) قرار گرفته، دو لشاه در تذکره خود فصلی طولانی درباره وی آورده که بیشتر شامل است بر نقل بعضی قطعات از سخنان او و داستانی مشروح از سرگذشت

(۱) در وقت حاضر که به تحریر این حواشی خاطر مشغول است، مقبره شیخ اطعمه در زاویه جنوب غربی تکیه چهل تنان - شیراز باقی است، و سنگی که بر قبر او افتاده بود از قرن نهم هجری باقی مانده و در مرقع طبع اول این کتاب هنوز آن سنگ در محل خود موجود بود. بعد از آن در حدود سال ۱۳۶۸ ه. ق. بعضی مردمان طماع و عتیقه خران بی انصاف، که دشمن آثار تاریخی و قبور بزرگان اند، آن سنگ را بسرقت برده و بجای آن سنگی نو و زشت گذاشته اند و متصدیان امور معارف و اوقاف هم اندک توجهی نغرموده و نیماست فقدان این اثر تاریخی و ادبی بر عهدۀ ایشان است. عوام شیراز را اعتقاد بر آن است که هر که شب جمعه بانیست خالص بزیرات قبر شیخ برود و در آنجا بعد از قرائت فاتحه و اخلاص از روح شیخ طلب طعامی نماید، مطلوب او حاصل گردد و بر آن طعام دست یابد.

(۲) میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور از ۸۱۲ ه. ش

۸۱۷ تا ۸۱۶ ه. ش (۱۴۰۹ - ۱۴۱۵ م.) در فارس و اصفهان حکومت داشته است.

میرزا اسکندر و مطامع او و سرانجام غم انگیز وی که چگونه بحکم عم خویش میرزا شاهرخ در دوم جمادى الاولى سال ۸۱۷هـ. / ۲۰ ژوئیه ۱۴۱۴م چشم او را کور کردند و در سال بعد وفات یافت .

حرفه ابو اسحاق چنانکه از لقب و شهرت وی معلوم میشود، حلاجی بوده است . و دو تن شاه (ص ۳۶۷) حکایت میکند که: «بروزگار پادشاهزاده اسکندر بن عمر شیخ میرزا، ابو اسحاق همواره ندیم مجلس بود و چند روزی بمجلس پادشاه حاضر نشد؛ روزی که بمجلس آمد، شاهزاده پرسید که مولانا چندین روز کجا بودی؟ زمین خدمت بوسید و گفت: ای سلطان عالم یکروز حلاجی میکنم و سهروز پنبه ازریش برمیچینم . و این بیت فرمود:

«منع مکر از یشمک قندی کردن      ازریش حلاج پنبه برداشتن است.»  
در کتابهای آتشکده، هفت اقلیم و مجمع الفصحاء، همه ذکر بسحق - اطعمه آمده است؛ اما آنها نیز بر آنچه دو تن شاه گفته است، چیزی افزون نکرده اند؛ جز حکایت مختصری که مجمع الفصحاء آورده و گوید که: شیخ ابو اسحاق مرید و معتقد شاه نعمه الله ولی<sup>(۱)</sup> بود و بعضی کلمات شاه را به صورتی فکاهی تضمین میکرد و به ایهام و استعاره اصطلاحات و کلمات

(۱) شاه نعمه الله ولی کرمانی، مؤسس سلسله صوفیه نعمه اللهیه، متوفی بقول (مجمعل فصیحی خوافی) روز ۲۲ رجب ۸۳۴ هـ . و مدفون به قریه ماهان در هفت فرسنگی شهر کرمان، در تکیه ای زیبا و خوش منظر که همواره مطاف قرا، و معتقدان آن بزرگوار است .

رجوع شود به: طرائق الحقائق طبع طهران - نامه دانشوران طبع طهران . و فصل هشتم از کتاب حاضر .

اطعمه و اغذیه را می‌آورد، از آن جمله چون شاه نعمه‌الله با سلوب مغربی این غزل گفت:

« کوهر بحر بیکران مائیم      کاه موجیم و کاه دریائیم  
ما بدین آمدیم در دنیا      که خدا را بخلق بنمائیم.  
یحقق در جواب گفت:

« رشتۀ لاک معرفت مائیم      که خمیریم و کاه بفرائیم  
ما از آن آمدیم در مطبخ      که بسامیجه قلبه بنمائیم.»

چون شاه نعمه‌الله، ابواسحق را بدید، باو گفت: «رشته لاک معرفت شمائید»؟ - شیخ در جواب گفت: «چون نمیتوانیم از الله بگوئیم، از نعمه‌الله کفتم.»

نسخ خطی دیوان ابواسحاق فراوان نیست. يك نسخه از آن در

موزه بریتانیا موجود است که ضمیمه مثنوی  
کنز الاشتهاء<sup>(۱)</sup> میباشد، من خود يك نسخه بسیار عالی  
نسخ خطی دیوان  
اطعمه

و کامل از آن در مجموعه کتب مرحوم دکتر ولف

Dr. Wolf مطالعه کرده‌ام که آن نسخه را در بخارا شخصی موسوم به:

حاجی عثمان نورالدین بد کتر مذکور عطا کرده‌ود کتر نیز آن را به «انجمن

تبلیغات مسیحیت»، واگذار فرموده بود. تاریخ تحریر این نسخه خطی

سال ۹۷۰ هـ / ۱۵۶۲ م. است، و مشتمل است بر ۱۶۲ صفحه، هر صفحه

۱۷ سطر، و بخط نستعلیق ریز نوشته و با جدول طلا و لاجورد

تذهیب شده؛ اهمیت این نسخه در آن است که در حدود شش قطعه منظوم

(۱) کنز الاشتهاء Treasure of Appetite رجوع شود به: فهرست ریو



بلهجه و لایتی را متضمن می‌باشد. قدر این مجموعه هر آینه مجهول می‌ماند هر گاه در اسلامبول بکوشش خستگی‌ناپذیر دانشمند مرحوم میرزا حبیب-اصفهان‌نی در سال ۱۳۰۳ هـ/ ۱۸۸۵ م. بطبع نمی‌رسید<sup>(۱)</sup>.

این چاپ دیوان که مشتمل بر ۱۸۴ صفحه است، آغاز دیوان طبع اسلامبول میشود به خلاصه‌ای از شرح حال مولانا که از تذکره دولتشاه نقل کرده، و پایان می‌یابد به فرهنگ کوچکی در معنای پاره‌ای اصطلاحات طبخی و لغات مشکل اطعمه که در ضمن دیوان آمده است، و بسیاری از آنها فعلاً در ایران متروک و مجهول گشته، و غالباً طعامهایی است که دیگر در مطبخ ایران بعمل نمی‌آوردند و کیفیت پختن آنها نامعلوم است. این دیوان شروع میشود بهمان منظومه موسوم به کنز الاشتهاء که در ابتدا دیباچه‌ای به نثر دارد، سپس اشعار شیخ است که غالباً مشتمل می‌باشد به قصاید و غزلیات و ترجیعات و رباعیات و مثنوی و همه را در تقلید و استقبال اشعار معروف دیگر شاعران سروده است. پس از آن چند رساله است مخلوط از نظم و نثر، مشتمل بر مطالب فکاهی چند، به این ترتیب: «داستان مزعفر و بفر» یا ماجرای «برنج و بفر»، «خوابنامه بسحق»، «خاتمه دیوان اطعمه» و «فرهنگ نامه» که بقلم مؤلف است، و آنرا

(۱) مرحوم میرزا حبیب اصفهان‌نی خود در مقدمه طبع دیوان می‌گوید: «اگرچه دیوان مولانا بواسحاق در ایران مکرر چاپ شده بود، اما بسبب نقصان نسخه و کثرت افراط آن قابل انتفاع نبود». با و سنا این معلوم نیست مرحوم بر او ن چگونه طبع اسلامبول را اولین چاپ دیوان بسحق دانسته است!!

با مجموعه اصطلاحات مذکور در فوق نباید اشتباه نمود، چه مرحوم میرزا حبیب خود چندسطری در مقدمه نگاشته و مجموعه اصطلاحاتی نیز در آخر آورده است.

اشعار بحق مملو است از اصطلاحات کهنه و متروک فن طباشی قرون وسطای ایران، و لطف آن غالباً در آن است که همه در استقبال اشعار جدی دیگران که در زمان شاعر در السنه و افواه متداول بوده است بنظم آمده و بهمین سبب قابل ترجمه نمیباشد؛ و بر رساله کنز الاشتهاء مقدمه ای نوشته است و علت تألیف آنرا ذکر میکند و ما عین آنرا در اینجا می آوریم - : بعد الحمد والصلوة

‣ اما بعد چنین گوید اصف عبادالله الرزاق ابواسحاق المعروف بحلاج دام نعمته : در زمانی که درخت جوانی سایه گسترده بود و شاخ شادمانی از میوه امانی بارور، سخنی چند هلی سبیل الارجمال مناسب هر مقال دست میداد، با خود اندیشه کردم که حکمت آن است که سمن سخن بطریقی در میدان فصاحت دانه و شیلان سخن چنان در خوان عبارت کشم که غذا خواران سفره لذت بنواله ای هر چه صامت تر سمنند، و ادبابت بلافت در آن حیران مانند، تا موجب زیادی قبول و شهرت گردد و این بیت شنیده بودم که - :

سخن هر چه گویم همه گفته اند  
بر و بوم او را همه رفته اند.

چند روز دین فکر بودم که با وجود اوصاف فردوسی که نمک کلام او چاشنی دیگ هر طعام است، و مشبویات نظامی که نهات ایبات او طعمه طوطیان شکر زبان است، و طیبیات سعدی که در مذاق اهل وفاق بالانفاق چون عمل شیرین است، و فرزلیات خواجه جمال الدین سلمان که در کام اهل کلام بمشابه

شیر و انگبین است ، و با دستگاه طبع **خواجوی کرمانی** که زیره بای (۱) بیانش هلاج سودا زدگان سلسله سخن است، و با دقائق مقالات **عماد فقیه** که نطق شیرین او ادویه ایست خوشبوی و اثر به ایست دلجوی ، و با طلافت الفاظ و منانیت معانی **حافظ** که خمیری است بی خمار و شرابی است خوشگوار، و دیگر شعرا که هر یک شهره شهره و اوجویه دهری بوده اند، من چه خیال بزم که خلایق محظوظ کردند؟ در این اندیشه بودم ، که بامدادی موافق که دود اشتباهی صادق از مطبخ معده بالا گرفته بود، چنانچه محمود میباشد، ناگاه محبوب سیمین بر و مطلوب ماه پیکر ، بادام چشم ، شکر لب ، ترنج خیب ، نار پستان ، پسته دهان ، چرب زبان ، شیرین بیان ، ماهی اندام ، حلوا کلام ، فندق چال ، مشکین خال چنانچه شاعر گوید :

از خننده شیرین نمکدان دهانش

خون میرود از دل چو نمک سوده کبابی...

از در درآمد و گفت که: بنایت بر اشتهایم و منتلی شده ام! چاره چیست ؟  
گفتم : چون آنکس که پیش حکیم رفت و گفت: عنین شده ام، از برای او **الفیه و شلفیه** ساخت، چون او بخواند در حال دختر کی بگر در کنار کشید، من نیز برای تو رساله سفره ای سازم که چون یکبار بخوانی اشتهایت پیدا شود . پس از برای خاطر او کمری بر مهان جان بستم و بآتش سمی در دیگه اندیشه طعمای بعوایج ترسیع و تصنیع بستم، و در تنور تفکر بنعمیر مایه تدبیر نانی که با قرص آفتاب در جهانگیری پهلوی میزد بستم ، و در مقام تفاخر میگویم - :

(۱) **زیره با** : مقصود آتش زیره است و آن مطبوخ است که با آن گیاه معطر بزند و آن محصول **کرمان** است، بمناسبت مولد **خواجوی کرمانی** ایهامی بتناسب آورده است . مرحوم **پراون** در ترجمه انگلیسی آتش زیره را به: «Caraway - Syrup» ترجمه کرده ، ولی در فرهنگهای انگلیسی «Caraway» ضبط کرده اند .

خوانی کشیده ام ز سخن قاف تا بقاف

همکسه ای کجاست که آید برابرم؟

و نام این سفره کنز الاشتهاء کردم ، بدان سبب که آن روز عید فطر بود  
و در آن روز اکل و شرب بسیار است و سبب نزول این نسخه در این قطعه یاد میشود :

کوش و هوش و دل و جان يك نفسی بامن دار

تا بدانی که غرض چیست مرا زین اشعار

دلبری هست مرا لب شکر و پسته دهان

گل رخ و سرو قد و سیم تن و لاله عذار

دوش آمد بیرم همچو مریضی گفتا :

ممتلی گشته ام و چاره بجویم؟ ز نههار!

اشتهایم نبود هر چه مرا پیش آرند

بیم آن است کزین ضه بگردم بیمار

گفتش: این مثل اوست که عنین شده بود

رفت و کرد او مرض خود بحکیمی اظهار

آن حکیم از جهت رفقت شهوت زانندن

ساخت الفیه و شلفیه برای آن یار

من دگر بهر تو يك سفره بسازم اکنون

کا شتها آوردت کر تو بخوانی يك بار.

این منظومه بده فصل تقسیم میشود و مشتمل است بر ۱۰۸ بیت

که سراسر به یک قافیه ، و استقبالی است از قصیده معروف سعدی به مطلع  
ذیل - :

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار.

و مطلع منظومه بحق این است :

بامدادان که بود از شب مستمخمار پیش من جز قدح بورك (۱) پر سیر میار.

بعد از منظومه «کنز الاشتهاء» قصیده ایست موسوم به آفاق و انفس

در مدح شاه سیف الدین ، و در دنبال آن اشعاری چند در تقلید قوائد

بقیه مندرجات  
دیوان بحق  
ظهیر الدین فاریابی ، خواجوی کرمانی ،  
نجفی ، عماد فقیه کرمانی ، حافظ ، سلمان -  
ساوجی ، حسن دهلوی ، علی درزد ، سعدی ،  
جلال الدین رومی ، جلال عضد ، صدرالدین قیروانی ، کمال  
خجندی ، سعدالدین نصیر ، انوری ، شیخ فریدالدین عطار ،  
کمال الدین کاشانی ، شاه نعمه الله کرمانی ، مولانا امین الدین ،  
مولانا محمد جوهری ، شیخ عراقی ، ابونصر فراهی ، شیخ -  
آذری ، عییدزاکانی ، جلال طبیب ، فردوسی ، نظامی گنجوی  
و غیره و غیره .

پس از این اشعار که در استقبال گویندگان مذکور آمده ، دو  
رساله منشور است که در فوق ذکر شد (یعنی رساله خوا بانامه و ماجرای  
برنج و بغرا) . و بعد از آن خاتمه است و لغت نامه . آنگاه قصیده ای است در  
مدح کجری . و در اینجا دیوان با آخر میرسد . بعد از آن مجموعه لغاتی

(۱) بورك . آتش رفته (بغرا) یا سنبوسه و قطاب ، بمری «بورك» برهان قاطع

است که ناشر و مصحح، میرزا حبیب اصفهانی، بر آن نگاشته و شامل دوازده صفحه میباشد<sup>(۱)</sup>.

(۱) از دیوان شیخ اطعمه بطبع سنکی لیتو کرافی در ایران چاپهای عدیده کرده اند که آخرین همه در شیراز بهمت کتابفروشی معرفت انجام گرفته است. ناظرأ جامع آن دیوان خود شیخ بوده است، زیرا که در مقدمه آن بلم خود چنین می نویسد: « چون خداوند یگانه این فقیر را بطبع نظم که عطیه ای از عطایای نامتناهی است کرامت فرمود، مزاحی مباح را میخواستم؛ الحمد لله که فسام قسمت آشی که در دیکه کسی نمیجوئید و شربتی که کسی از آن کاسی نمی نوشید و شکری که در طبل طبع عطار نبود و غذائی که در هیچ سفره و خوانی نه، از خزانه غیب بلاریب در دهان ماندهاد این آشا بکنجه ما پزند . . . مانیز عدد ابیات غزلیات را از هزار بگنونایدیم تا رفبت مشتری صادقتر و باهمه طبایع موافقتر باشد».

دیوان چاپ شیراز مشتمل است بر: ۱- قصیده «سفرة کنز الاشتهاء» ۲- دیگر فاضل در استقبال شمراه زمان ۳- قصیده به کردی ولری ۴- ترجمیات ۵- مثنوی در جواب مولانا نجمی ۶- غزلیات در جواب اغلب اسامید معاصر یا شمراه قریب المهد و نیز غزلیات ابداعی ۷- مقطعات ۸- قطعه به نظام و نثر در وصف عمامه پهلوان عبدالله عراقی ۹- رباعیات و فلهویات و مفردات ۱۰- جنگ نامه مزهفر و بفرآ در استقبال فردوسی و دیگر مثنویات ۱۱ و ۱۲- دو رساله منشور ماجرای برنج و بفرآ و رساله خواب نامه ۱۳- نه باب در لغت ۱۴- خامه دیوان ۱۵- قصیده در مدح کجری که غذائی است حندی. - برای نمونه از تضمینات او این قطعه در اینجا نیت میشود:

با مغز کله گفتم: کای قوت دل من

زین پردهات بحیلت خواهم برون کشیدن

مغز از سر ارادت کردن نهاد و گفتا:

« از مو بیک اشارت، از ما بسر دویدن»!

باید گفت که ترجمه اشعار بحق با انگلیسی مجال می نماید، همینقدر کفایت است باین نکته اشاره شود که ابواسحاق اطعمه و عبید زاکانی مذکور در فوق و نظام الدین محمود قاری یزدی هر سه در باب اشعار مضاحک و اشعار تقلیدی<sup>(۱)</sup> در ادب فارسی بانی و پیشوای مدرسه خاصی میباشند.

همانگونه که ابواسحاق انواع اطعمه را موضوع اشعار خود قرار داده، نظام الدین محمود قاری سخن خویش را خاص انواع البسه ساخته است، اشعار این سه شاعر را چنانکه در فوق یاد کردیم میرزا حبیب- اصفهانی در اسلامبول چاپ کرده و هر سه را بیک نظام الدین محمود قاری یزدی شکل و قطع و با سلوب واحد بطبع رسانده؛ در مقدمه مختصری که در صدر دیوان البسه نوشته است، ناشر دانشمند کتاب میگوید که: بگمان وی نسخه خطی که در دسترس وی بوده منحصر بفرد می باشد؛ زیرا که نسخه دیگری از آن در هیچیک از کتابخانه های متعدد ایران و اسلامبول بعد از فحص و بحث بسیار بدست نیآورده، و حتی نامی از آن شاعر و اشعار او در هیچیک از کتب تذکره و تواریخ ندیده، جز در يك تذکره هندی (نام آن کتاب و عبارت آنرا هم ذکر نکرده است) و تنها يك بیت منحصر بفرد از آن شاعر در کتاب لغت موسوم به برهان جامع<sup>(۲)</sup> بطور استشهاد ایراد شده است.

(۱) اشعار مضاحک Satire اشعار تقلیدی Parody.

(۲) برهان جامع نام کتاب لغت مختصر و جامعی است که اصلاً از کتاب لغت «برهان قاطع» استخراج و خلاصه شده و آن کتاب در تیریز در شوال سنه ۱۲۶۰ هـ / نوامبر ۱۸۴۴ م. بچاپسنگی بطبع رسیده.

اشعار این شاعر همه مر ببوط بفن خیاطی است و از دیوان شیخ-  
اطعمه تقلید کرده و بهمان طرز و اسلوب اشعاری ساخته. دیوانش مشتمل  
میباشد بر دیباچهٔ منثوری که متأسفانه بهیچوجه شعاع نوری بر تاریکی  
تاریخ حیات شاعر نمی افکند؛ پس از آن قصیده‌ای  
محتویات  
دیوان البسه (۱)  
است موسوم به آفاق و انفس که بطنز و مزاح و  
جنگ نامه‌ای بین جامه‌های موئینه و کتانی ساخته.

بعد از آن منظومه ایست موسوم به: «اسرار ابریشم»، آنگاه اشعاری است  
در استقبال شعراء متقدمین و متأخرین مانند: اوحدی، خواجه، سعدی،  
سید حسن ترمذی (۲)، سنائی، کمال الدین اسماعیل اصفهانی، ظهیر-  
فاریابی، عماد فقیه کرمانی، حافظ، علی دزد، کمال خجندی  
محمد فیروز آبادی (۳)، نیر کرمانی (۴)، سید نعمه الله ولی، جلال الدین  
رومی، سلمان ساوجی، سید جلال عضد، سعد الدین نصیر (۵)،  
صدر الدین جوهری (۶)، امینی، امیر حسن دهلوی، جمال الدین،  
شیخ فرید الدین عطار، کاتبی، ناصر بخارانی، سلطان ابو سعید،  
همام تبریزی، امیر خسرو دهلوی، درویش اشرف نمدپوش (۷)،  
عبیدزاکانی، جلال طیب.

وی تقریباً در همهٔ انواع شعر ابیاتی ساخته باضافه مقدار زیادی  
اشعار بلهجه‌های محلی - (فهلویات و شیرازیات) - گفته است. در پایان دیوان  
چندین رساله و مقاله منثور آورده از این قرار:

مناظرهٔ بین اطعمه و البسه، رؤیای حمام، مدیحهٔ شعرای بزرگ  
ایران با اصطلاحات البسه و اقمشه، حکایت سارق البسه، نامهٔ پشم به ابریشم  
(۱) ظاهراً این شاعر به تقلید از شیخ اطعمه از البسه سخن گفته و از بسحق تقلیدی  
بارد کرده، و هیچگونه براعت و ابتکار خاصی ندارد. (مترجم)



و چند نامه دیگر از همین قبیل، رساله آرایش نامه، رساله تعریفات موسوم به: «ده وصل» که چنانکه نام آن حاکی است به ده قسمت تقسیم میشود؛ رساله دیگر موسوم به صد وعظ، مثنوی فکاهی رزمی با سلوب شاهنامه شامل وصف جنگ مابین صوف و کمنا<sup>(۱)</sup>، این مثنوی موسوم است به مخیط نامه<sup>(۲)</sup>. و در پایان این مجموعه فرهنگی است در وصف کلمات و اصطلاحات فن خیاطت<sup>(۳)</sup>.

#### (۱) کمنا - Kincoob

(۲) در متن دیوان البسه طبع اسلامبول «مخیل نامه» ذکر شده ظاهراً سهو است.

(۳) مرحوم پروان از سخن محمودقاری در متن کتاب نمونه ای ذکر نکرده است، بنظر رسید که اگر از سبک کلام او و تقلیدی که از ابوالسحاق کرده مثل آوریم شاید بی فایده نباشد؛ پریک فزل حافظ را که هر دو استقبال و تنبیه کرده اند در اینجا ذکر میکنیم:

#### حافظ گفته است:

اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است

زبان خموش، ولیکن دهان پراز مرئی است...

بحق گفته است: (دیوان ص ۳۵ طبع اسلامبول)

«اگر چه بحث رطب پیش قند بی ادبی است

زبان خموش، ولیکن دهان پراز مرئی است

نیات همدم چوب است و خار یار رطب

در اینمیان دل ما سوخت کاین چه بلجبی است

چه شیوه می کند آب نیات با دل ما

که بر طبقه شمشاد و کاسه حلبی است!

بنیة حاشیه در صفحه بعد

تنها وسیله‌ای که بیماری آن می‌توان زمان احتمالی این شاعر را بدست آورد، همانا فهرست اسامی شعرای معاصر زمان اوست  
عصر و زمان احتمالی که در اوصاف شعراء ذکر کرده است، (صفحه  
محمودقاری ۱۳۸ دیوان او)، و آنها عبارت اند از: قاسم الانوار  
(متوفی بسال ۵۸۳۷ هـ.) و خواجه عصمت بخارائی (متوفی به ۵۸۲۹ هـ.)، کاتبی

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

دگر مگوی که پالوده آب میویز است

که از نیات کرو میبرد چه گر عنبی است

سفا و یختگی و ذوق و نبت کشک

ز آتش سحر و جوشهای نومی است

اساس نان تنگ صفا ایست خوش منظر

بنای گلشن گنیا به پهلویش طنبی است

سبب میرس جو بسحق خوش خورد لوتی

که اشتیای چنین‌دا دلیل بی‌سببی است.

محمودقاری گفته است: (دیوان البسه ص ۱۹ طبع اسلامبول)

ز اطللس فلکم پرده در طنبی است

بطاقچه مه و خور جام و کاسه حلیمی است

ببرده شاهد کمخا و جلوه گر میخک،

بهم برآمده دستار کاین چه بلجی است!

بصوف از آنجبت انگوره‌ای لب کردند

که کهکپی لکه بروی ز باده عنبی است

بقیه حاشیه در صفحه بعد

(متوفی به ۸۳۷ هـ .)، خیالی بخارائی (متوفی در حدود سال ۸۵۰ هـ .) امیر شاهی (متوفی ۸۵۷ هـ .) شیخ آذری (متوفی ۸۶۶ هـ .). از اینقرار میتوان استنباط کرد که محمود قاری یزدی در حدود سال ۸۶۶ هـ . در حیات بوده و دیوانش را نگاشته است؛ ظاهراً مربوط میشود بدوره شعراء نیمه دوم قرن نهم، اما از آن سبب که سبک کلام او را با ابو اسحاق مشابه و نزدیکی تمام است و از سرمشق او پیروی و تقلید کرده، مناسب

بقیاحاشیه از صفحه قبل:

در اینکه سندلی (۱) بچه کش بیاید رسید،

سبب مهرس که آنرا دلیل بی سببی است؛

در آمدن بهم رنگ شرب و والا را

ز عین فحبه نمائی و غایت جلیبی است

و جب و جب همه شب چاوشب به بیامیم

چه صرفها که مرا در نهالی عزبی است

بکیش کلکنه و دین فوطه حتم

که بچه کردن سجاده عین بر ادبی است

بر خنانه قاری خرام و زینت بین

که متکای مهش سرد بالش طنبی است

ز نظم الهه قاری بیاری کویان

زبان خموش، ولیکن دهان پراز عربی است

از ملاحظه لغات اطمه والهه در این دو فزل، معلوم میشود تاچه پایه اصطلاحات

و اسامی از آن زمان تا حاضر تغییر کرده و نامها و اصطلاحات دیگر یافته اند، بطوریکه

فهم آن ابیات در زمان ما بسهولت ممکن نیست .

(۱) سندلی - ظاهراً در آغاز بمعنای کرسی استعمال میشده که از چوب معطر

سندل (چندن هندی) می ساخته اند، بعداً بمعنای مطلق استعمال شده است . -

ازین بیت ظاهر میشود که در قرن نهم «سندلی» بمعنای مجازی معمول گردیده است .

چنان نمود که ناموی را در این فصل ذکر کنیم .

از طرف دیگر، شاه نعمت‌الله کرمانی که یکی از شعراء منظور و مقلد شیخ ابواسحاق اطعمه است، متعلق بهمین عصر میباشد؛ لیکن از آنجا که تا سال ۵۸۳۴ هـ / ۱۴۳۰ م . در قید حیات بوده و این فصل نیز بطول انجامیده شرح حال او را با شرح احوال خواجه عصمت و کاتبی و دیگر شعراء در فصل بعد ذکر خواهیم کرد .



هر چند بنظر ضروری نمی‌آید که بهمان طول و تفصیل که از شعراء عربی نویسان ایران در دوره تیموری بحث کنیم ، لیکن از ذکر چند تن از آنان گریزی نیست ، در آئینان کسانی که خاصه بزبان عرب مقالات و آثار دارند شایسته ذکر میباشد . بخصوص يك یادوتن از آنها که غالب آثار خود را بآن لسان تحریر فرموده‌اند .

تیمور در بسیاری از امور بیکی از کشور کشایان بزرگ‌مشرق که چهارصد سال قبل از او می‌زیسته و مانند او از اصل و ریشه ترک بوده است شباهت دارد؛ و آن همانا سلطان محمود غزنوی است . یکی از وجوه شباهت ایشان در آن است که آنهر دو میل و شوق وافری داشته‌اند فضلاء و دانشمندان را از بلاد و امصار مفتوحه به دارالملک خود منتقل سازند و بدین وسیلت بر شکوه و جلال دربار خود بیفزایند ، و از راه پشتیبانی و حمایت از علم و ادب شهرت‌ونام بیشتری کسب کنند .

در میان علمائی که تیمور از سایر بلاد ربوده و بیایتخت خود آورده

دو تن که از همه معروف ترند یکی سعدالدین قفتازانی است و دیگری میر سید شریف جبرجانی. <sup>(۱)</sup> و اینک ما درباره آن هر دو بنوبت چند کلمه خواهیم گفت :

آن دانشمند نامی که علماء معاصر وی در *ماوراءالنهر* تا زمان حاضر همه او را - استاد کل و سرآمد فضیلتی مولانا سعدالدین قفتازانی - ابناء بشر - می‌شمارند مولانا سعدالدین مسعود ابن عمر بن عبدالله القفتازانی است. از مؤلفات وی شانزده مجلد را بروکلمن نام میبرد <sup>(۲)</sup>. وی در قریه قفتازان ناحیه نسا، در خراسان بسال ۷۲۲ هـ / ۱۳۲۶ م. متولد گردید، گویند که : نخستین تألیف وی شرحی است که بر *تصریف زنجانی* نگاشته و آن را در شانزده سالگی بقلم آورده. دیگر از مؤلفات او کتاب *المطول* است که آنرا بنام *ملك مهرالدین حمین کرت* مصدر ساخته. آن پادشاه چنانکه سابقاً گفته شد از ملوک کرت هرات است که از سال ۱۳۳۱ م تا ۱۳۷۰ م. در خراسان حکومت میکرده، قفتازانی بعد از اودر *خوارزم* ساکن گردید. آنشهر در آنزمان مرکز علم و ادب بود، وی در آنجا کتاب *المختصر* را برشته تألیف در آورد و آنرا به جانی یگ خان مغولی که از طوائف اردوی طلا، الوس باتوخان، است هدیه فرمود.

۱) در باب تاریخیات قفتازانی رجوع شود به: «*الدرر الکامنة*» و «*بغیة الوعاة*» و «*روضات الجنات*» و «*مفتاح السعادة*». و در باب سید جبرجانی رجوع شود به: «*حبيب السير*»، «*بغیة الوعاة*»، «*روضات الجنات*» و «*مفتاح السعادة*».

دائرة المعارف اسلام طبع لیدن از هر دو دانشمند بتفصیل سخن

گفته است.

۲) تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمن ج ۲ ص ۲۱۵.

(این خان مغولی در قباچاق غربی از ۱۳۴۰ م. تا ۱۳۵۷ م. سلطنت میکرده است.)

زمانیکه امیر تیمور خوارزم را فتح کرد. به ملک محمد سرخی فرزند کهتر ملک معزالدین کرت مذکور در فوق اجازت فرمود که تفتازانی را باخود به سرخی ببرد و در آنجا بوی منصب تدریس تفویض کند. لکن چون بعد از آن امیر تیمور بشهرت و منزلت علمی تفتازانی آگاه شد، او را از سرخی بدارالملک خود، سمرقند، احضار فرمود؛ تفتازانی چندسالی در آن شهر بزیست، و بعزت و حرمت روزگاری بسر آورد. عاقبت در سال ۷۹۱هـ / ۱۳۸۹ م.<sup>(۱)</sup> یعنی در همان سال که حافظ در شیراز وفات یافت، وی نیز ایام عمرش بسر آمد. گرچه بعضی دیگر از مورخان سال وفات او را ۷۹۷هـ ذکر کرده اند<sup>(۲)</sup>، ولی بهر حال در شهر سرخی مدفون گشت، و از او پسری باقی بماند موسوم به: مولانا محمد تفتازانی که او نیز در سال ۸۳۸هـ / ۱۴۳۴ م. در بلیه طاعون هرات در آن شهر وفات یافت، و از او صاحب حبیب السیر حکایتی نقل می نماید که میزانی از سادگی لوح و صفای باطن وی بدست میدهد<sup>(۳)</sup>.

در باب تألیفات تفتازانی اطناب و بسط کلام بیفایده است؛ زیرا نه تنها تمام آثار او بر بی تألیف شده، بلکه حتی از مقوله علوم ادبی نیز

(۱) رجوع کنید بمسئله ۳۷۷ و ۳۷۸ کتاب خاطر.

(۲) در مجمل فصیحی خوافی، که مورخ موهقی است، سال وفات مولانا را ۷۸۷هـ / ۱۳۸۵ م. ذکر کرده.

(۳) حبیب السیر جزء ۳۰ ج ۳، ص ۱۷۶.

خارج است ، وغالباً در موضوعات علمی مانند : منطق و صرف و نحو عربی و فلسفه و کلام و تفسیر و فقه میباشد<sup>(۱)</sup>. در اینکه تفتازانی رابه فارسی اثری

(۱) سیت فضائل مولانا سعدالدین درجات خود او تا بلاد مغرب رفته و بگوش علامه ابن خلدون نیز رسیده بوده است ، که در مقدمه خود از او نام میبرد . سه کتاب وی در فنون معانی بیان از مقوله علوم ادبی است که مرحوم بر او ن آثار او را خارج از آن رشته دانسته است : و آن سه عبارت اند از - :

الف) شرح تلخیص خطیب قزوینی موسوم به: المطول سال ۷۴۸ هـ. در هرات.  
ب) مختصر المعانی یا شرح تلخیص المفتاح، در شهر غوجدوان سال ۷۵۶ هـ.  
ج) شرح القسم الثالث من المفتاح، که شرحی است بر قسم سوم مفتاح العلوم للسکاکی در سمرقند، سال ۷۸۷ هـ. و بفارسی حاجی خلیفه باو تفسیری نسبت میدهد موسوم به: کشف الاسرار و عدة الابرار ولی آن تفصیلی است از تفسیر مختصر خواجه عبدالله انصاری که یکی از شاگردان او موسوم به رشیدالدین ابو الفضل المیبودی در ۵۲۰ هـ. تألیف کرده و اشتباعاً بمولانا سعد نسبت داده اند. (و این بنده مترجم نسخ کاملی از آن بدست آورده بهمت دانشگاه طهران مشغول طبع هستم و تاکنون جلد اول در ۱۳۳۱ ش و جلد دوم در ۱۳۳۸ ش بطبع رسیده است).

در تاریخ وفات مولانا گفته اند :

آفتاب شرع و ملت سعد تفتازان چورفت آب چشم آمد جو سهل و بلخ الله رجاء  
غفلوا برسیدم از تاریخ سال رحلتش؟ گفت: تاریخش یکی کم « طیب الله نراه ».  
که ۷۹۳ درمی آید .

در کثکول شیخ بهائی دو بیت فارسی باو نسبت داده شامل برده لغت که دارای معانی اشداد است .

باشد، مارا اطلاعی نیست؛ لکن چون او را ترجمه ای بنظم ترکی از  
 شتوی بوستان شیخ سعدی باقی است، محترماً در کتاب خود وی را  
 جزء شعراء ترک بشمار آورده<sup>(۱)</sup>.

المیدالشریف یا میرسید شریف علی بن محمد  
 میرسید شریف جرجانی الجرجانی که در نزد فضایل اروپا بواسطه کتاب  
 موسوم به: «التعریفات»، در ذکر اصطلاحات و کلمات صوفیه، شهرتی  
 بسزا دارد. او در شهر جرجان یا گرگان متولد گردید، و آن شهری بوده است  
 در نزدیکی استرآباد فعلی. سال تولد سید را ۷۴۰ هـ / ۱۳۳۹ م. ضبط  
 کرده اند، گویند: در سال ۷۷۹ هـ / ۱۳۷۷ م. وی را سعد الدین تفتازانی  
 بشاه شجاع مظفری معرفی کرد و در آن زمان آن پادشاه در قصر زرد  
 اقامت داشت. پس او را با خود به شیراز برد و در آنجا در مدرسه دارالشفاء  
 به تدریس مأمور فرمود<sup>(۲)</sup>. در سال ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م. که تیمور شیراز را

(۱) کتاب تاریخ شعر عثمانی ج ۱ ص ۲۰۲.

(۲) در باب معرفی میرسید شریف بواسطه سعد الدین تفتازانی به شاه شجاع  
 مرحوم بر او در کتاب خود هم پر فطور پر و کلمن آلمانی در شرح احوال جرجانی  
 (در دائرة المعارف اسلام) هر دو دوچار اشتباه عظیم شده اند. زیرا این معرفی بتصرف  
 صاحب روضة الصفا (جلد ۴، ص ۱۱۶، طبع بمبائی) بواسطه سعد الدین سعید الانسی  
 که از رجال و وزراء دربار شاه شجاع است، در قصر زرد یا کوشک زرد فارس  
 واقع شده، نه بواسطه مولانا سعد تفتازانی در گرگان؛ زیرا شاه شجاع  
 هیچوقت به گرگان و استرآباد نرفته است و اشتباه این هر دو دانشمند ناشی از  
 وحدت اسم سعد الدین است که (انسی) را (تفتازانی) پنداشته اند.



فتح کرد، آن دانشمند را از آنجا به سمرقند منتقل ساخت، که در آنجا با زاو رابا سعدالدین تفتازانی اتفاق ملاقات افتاد. آنهر دو دانشمند با یکدیگر در سر مباحث علمی مناقشات بسیار داشته‌اند. بعد از مرگ تیمور در سال ۸۰۷ هـ / ۱۴۰۵ م. جرجانی باز به شیراز بازگشت و در آنجا بزیست، تا در سال ۸۱۶ هـ / ۱۴۱۳ م. در هفتاد و شش سالگی وفات یافت<sup>(۱)</sup>. بروکلمن سیویک مجلد از آثار آن مرد بزرگ را نام میبرد که تمام بلسان عربی تحریر شده است<sup>(۲)</sup>.

به میر سید شریف سه کتاب بزبان فارسی منسوب است: اول رساله معروفی است ذر صرف عربی موسوم به «صرف میر». دوم رساله‌ای در منطق، موسوم به: «الکبری فی المنطق». سدیگر رساله‌ای است در مرآت و وجود<sup>(۳)</sup>؛

(۱) مقبره میر سید شریف جرجانی هم اکنون در شیراز در محله سردرگ موجود و زیارتگاه است و این بنده مترجم در سال ۱۳۲۴ هـ. ش. آنرا زیارت کرده‌ام، متأسفانه رونقی ندارد.

(۲) بروکلمن، تاریخ ادبیات عرب، جلد ۲، ص ۲۱۶ و نیز رجوع شود به: حبیب‌السیر، جز ۳۰ ص ۳، بغیة الوعاة، الضوء اللامع فی اهل القرن - التاسع مع ۵ طبع مصر، دائرة المعارف اسلام.

(۳) رساله مرآت و وجود را بنام رساله الوجود در طهران، سال ۱۳۲۱ هـ. ش. مرحوم حاج سید نصرالله تقوی بطبیعی نظریف و قطعی بدیع بچاپ رسانده، و آن رساله کوچکی است در ۲۴ صفحه، و شروع میشود باین عبارت: «بدان وضحک الله واینانکه اصحاب بحث و نظر از برای بیان مرآت موجودات در موجودیت تمثیلی کرده‌اند...» و رساله بحکایت شیرینی خامه می‌پذیرد. آن حکایت را ما هینا در اینجا نقل می‌کنیم تا از سبک سخن سید نمونه‌ای بدست باشد -

بلی‌حاشیه در صفحه بعد

و این هر سه را ریو در فهرست نام میبرد و ظاهر آسید را در زبان مادری خود کمتر آثار قلمی باقی مانده باشد .

ابن عرب شاه  
 سومین دانشمندی که از آن دو بسال جوانتر است ،  
 و او را نیز تیمور از موطن خود - شهر دمشق -  
 بسال ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۰ م . هنگامیکه هنوز دوازده ساله بود با اتفاق مادر  
 و برادران کوچ داده به سمرقند برد ، شخصی است موسوم به ابوالعباس  
 احمد بن محمد بن عبدالله بن عرب شاه . شهرت این نویسنده در باب کتابی  
 است که بالهجه خصومت آمیز در شرح احوال تیمور نگاشته است ، بنام  
 «عجائب المقدور فی نوائب تیمور» . بآن کتاب در فصل گذشته اشاره و

#### بینه حاشیه از صفحه قبل:

» دانشمندی که بر طریقه اهل کلام بوده بادیگری که بر طریقه صوفیه  
 موحدده رفتی ، وقتی در مجلسی جمع شدند و مناظره در باب توحید میان ایشان واقع  
 شد . دانشمند اول گفت که : بیزارم از آن خدائی که در سگ و گربه ظهور کند ؛ و آندیکر  
 چنین گفت که : بیزارم از آن خدائی که در سگ و گربه ظهور نکند ؛ حاضران مجلس جزم  
 کردند که یکی از آن دو دانشمند کافر شدند . بخی از بزرگان سخن ایشان را چنین  
 توجیه کرده اند که :- دانشمند اول اعتقاد کرده بود که سگ و گربه دو ذات خت اند و  
 ملایبه و مخالطه با ایشان نشان تمام باشد . پس مقصود وی از آن سخن آن است که :  
 بیزارم از خدائی که ناقص باشد . و دانشمند دوم اعتقاد کرده بود که در ملایبه هیچ  
 نشان نیست ، بر آن طریق که در آفتاب گفته شد و اگر در سگ و گربه ظهور نکند فیض  
 وجود حق جل جلاله عام نباشد ، بلکه ناقص باشد ؛ پس مقصود وی نیز همین است که -  
 بیزارم از آن خدائی که ناقص باشد ؛ شکی نیست که ناقص خدائی را نباید . پس بیزاری  
 ایشان از خدای نباشد و کفر هیچکدام لازم نیاید ، والسلام .«

از آن اقتباس بسیار کرده‌ایم<sup>(۱)</sup>.

وی در سمرقند نزد میرسید شریف جرجانی مذکور در فوق  
بکسب دانش پرداخت و زبان‌های ترکی و فارسی را بیاموخت، و کتاب  
مرزبان نامه<sup>(۲)</sup> سعدالدین وراوینی را از فارسی عبری ترجمه فرمود؛  
پس مسافرت‌های بسیار کرد، و در ممالک ختا و خوارزم و دشت قبچاق و  
استرخان و ادرنه سیاحت رفت. مدتی منشی خاص سلطان محمد اول  
پادشاه عثمانی گردید. سپس در سال ۸۲۵ هـ / ۱۴۲۲ م. بمولد خود  
دمشق بازگشت. هفت سال بعد از آن بزیارت بیت‌الله عزیمت مکه نمود،  
و عاقبت بسال ۸۴۰ هـ / ۱۴۳۶ م. در شهر قاهره ساکن گردید، و در  
سال ۸۵۴ هـ / ۱۴۵۰ م. وفات یافت. بغض و کینه علنی او نسبت به  
تیمور از سراسر صفحات کتابش واضح و آشکار است، و با تاریخ پرتلمقی که  
شرف‌الدین علی یزدی و دیگر مورخان ایرانی برای تیمور نگه داشته‌اند  
میانیت نمایان دارد. از دیگر تألیفات ابن عربشاه، و معروفتر آن همه، همانا  
کتاب فاکهة الخلفاء<sup>(۳)</sup> است.

(۱) شیخ شهاب‌الدین ابو محمد دمشقی الرومی الحنفی

معروف به: ابن عربشاه، متولد ۷۹۱ هـ. و متوفی ۸۵۴ هـ. صاحب «عجائب المقدور»  
چاپ لیدن ۱۹۳۶ م. و کلکته ۱۸۱۳ م. و اسلامبول ۱۲۳۳ هـ. و بولاق ۱۲۸۵ هـ. و کتاب  
«فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء» با سلوب کلیله و دهنه در ترجمه  
«مرزبان نامه».

(۲) این کتاب جزو سلسله کتب منطبعة سنیب در ۱۹۰۹ م. بطبع رسیده است.

(۳) فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء کتابی است در حکم و آداب و نسیب

از نویسندگان عربی نویسی که در این عصر می زیسته اند

و با ایران ارتباطی نداشته مانند: **الیافعی** (۱) و

مانند: **الصفدی** (۲) که از هر دو تن بسیار نوادر

ادبی و مطالب تاریخی و تذکره رجال بجای مانده است، در این کتاب سخنی نمی گوئیم. ولیکن از دو تن دانشمند ایرانی نژاد و عربی نویسی نمیتوان

مولانا  
عبدالدین ایچی

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل:

که با سلوب کلیله و دمنه وضع کرده است، و مشتمل است بر ده باب که ظرایف و حکایات از قول شخصی بنام **ابی المحاسن حسان** نقل مینماید، و در مقدمه میگوید:

«وسرت فارس الاقارفي ميدان هذا المضمار، وضدت من الفائدة ما قصدوه، ومن العائدة في الدارين ما رصدوه، و جمعت ما بلفتني من نقلة الاخبار وحملة الآثار ورواة الاشعار، على

لسان شيخ اللطائف ومنبع المعارف و امام الطوائف و مجمع الموارف، ذي الفضل و الاحسان **ابی المحاسن حسان** . . . . . و آن کتاب را در سال ۸۵۸ هـ. تألیف نموده، و در سال ۱۳۲۵ هـ در مطبعه المومنیة در هصر بطبع رسیده است.

#### (۱) ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی الشافعی الیمنی المکی -

متولد سنه ۶۹۸ هـ. صاحب تصانیف بسیار در تصوف و اصول و تاریخ، که از آن جمله است: تاریخ موسوم به: **مرآة الجنان و عبرة الیقظان**. (نسخه آن در کتابخانه ملی طهران موجود است) وفات و مدفن او در **مکه معظمه** است، وی پسر مرشد شاه نعمه الله ولی میباشد.

#### (۲) صلاح الدین ابو الصفا خلیل بن ابیک الصفدی الشافعی دمشقی -

متولد به سال ۶۹۶ هـ. و متوفی بسال ۷۶۴ هـ. امام ادب و شرموزف معروف. وفات و مدفن او در دمشق است.

گنشت ، و باختصار از هردو ذکر می‌باید کرد . - نخستین آن دو تن عضدالدین عبدالرحمن بن احمد الایجی است که در سال ۷۵۶ هـ / ۱۳۵۵ م. وفات یافت. وی بزبان عرب کتب بسیار در فلسفه و کلام و اصول دین و اخلاق برشته تألیف در آورده <sup>(۱)</sup> که از همه معروفتر کتابی مشهور است موسوم به: «واقف» <sup>(۲)</sup>. از آن لحاظ که این دانشمند را با سلسله آل مظفر رابطه زیاد پیوسته بود، در اینجا بذکر نام او میپردازیم . هر چند وی در قصبه ایچ در فارس ، که مکانی است بین دارا بجر و نیریز ، تولد یافته معذک بزبان مادری خویش کمتر بلکه هیچ اثری بجای نگذاشته ، در همان حال چنانکه در فوق اشاره شد، خواجه حافظ او را مانند یکی از مفاخر علمی پنجگانه ملک فارس ستایش کرده است <sup>(۳)</sup>.

وی فقیهی شافعی است که بشغل قضا اشتغال داشته ، و مشرب تصوف دارد <sup>(۴)</sup> و نیز وقتی بسفارتی سیاسی مأمور شده است ، چنانکه از کتاب

(۱) پروکلمن عدد مؤلفات او را یازده جلد نامیبرد (جلد دوم ۲۰۸).

(۲) کتاب **المواقف فی علم الکلام** و تحقیق المقاصد و تبیین الغرام از متون معتبره علم کلام است که آنرا بنام خواجه غیاث الدین محمد بن رشیدالدین وزیر تألیف فرموده ، میرسید شریف جرجانی بر آن شرح مفصلی نوشته ، و اصل و شرح هردو در مصر و لیبزیک (۱۸۴۸ م .) و بلاد اسلامی بطبع رسیده از متون معتبره علم کلام میباشد .

(۳) رجوع شود بصفحه ۳۷۰ همین کتاب .

(۴) در مشرب تصوف فاضل عضدایجی اثری ودلیلی در دست نیست و تألیفات او مانند: **مواقف و رساله عضدیه و العقاید العضدیه** همه در متون معلوم کلامیه است . معلوم نیست مرحوم بر او ن بر تصوف او چه دلیلی داشته است !!

فارس نامه ناصری دانسته میشود، قاضی عضد را شیخ ابو اسحق حکمران فارس در سال ۵۷۵۳ / ۱۳۵۲ م. نزد امیر مبارزالدین محمد مظفری که در آن زمان در خطه کرمان اقامت داشت برسالت فرستاد، بآن امید که او را از خیال حمله به شیراز منصرف سازد. وی گرچه در این رسالت بمقصود نائل نیامد، لیکن امیر مبارزالدین از او بحرمت بسیار پذیرائی فرمود. و بعد از آن سه روز در قصبه ایچ مولد خود از آن امیر ضیافت کرد، و سپس امیر وی را مأمور ساخت که کتاب **المفصل** تألیف علامه زمخشری را که در نحو معروف است بفرزند وی شاه شجاع که بعدها سلطان فارس گردید تعلیم دهد.

دیگر از رجال علم ایران که در این قرن میزیسته، فیروز آبادی  
و او را اتفاق ملاقات با امیر تیمور حاصل گردیده

و از او عزت و اکرام یافته، ابوطاهر مجدالدین محمد بن یعقوب الشیرازی الفیروز آبادی است<sup>(۱)</sup> که از بزرگان ادب و از لغت شناسان معروف لسان عرب است. شهرت او مدیون تألیف بسیار بزرگی است در علم لغت که موسوم به قاموس میباشد<sup>(۲)</sup> تولد او در سال ۷۲۹ / ۱۳۲۶ م.

(۱) برای احوال فیروز آبادی مراجعه شود به: کتاب **برو کلمن** (جلد ۲ ص ۱۸۱) و نیز نام فیروز آبادی درشش یا هفت جا در کتاب **تاریخ یمن** تألیف الخزرجی آمده است. مراجعه شود به: نیمه دوم نسخه عربی آن کتاب (طبع سری غیب) که در آنجا در ذیل سالهای ۷۹۶ ه. تا ۸۰۲ ه. مکررا از او نام میبرد.

(۲) کتاب او موسوم به: «**القاموس المحيط و القابوس الوسیط** الجامع لمآذهب من کلام العرب شمایط» که مکرر در طهران (با ترجمه فارسی) و کلکته و مصر و بولاق و بمبالی و لکنهو و آستانه بطبع رسیده است. صانوف او را متجاوز از چهل کتاب شمرده اند.

در فیروزآباد فارس اتفاق افتاد ، نخست در شیراز و سپس در واسط (عراق عرب) و پس از آن در بغداد در سال ۷۴۵ هـ / ۱۳۴۴ م . به تحصیل پرداخت . بعد از آن در دمشق بسال ۷۵۰ هـ / ۱۳۴۹ م . در مجلس درس السبکی<sup>(۱)</sup> حاضر می شد و باتفاق او به اورشلیم مسافرت فرمود . و در آنجا مدت ده سال بتدریس اشتغال داشت ، پس از آن دوباره عزم مسافرت کرد و در اثنای این سفر به آسیای صغیر و قاهره و در سال ۷۷۰ هـ / ۱۳۶۸ م . به مکه معظمه رفت ، در آنجا مدت پانزده سال اقامت گزید . پس آنگاه هندوستان فرمود و در دهلی پنج سال بسر آورد ، دوباره به مکه معظمه باز گشت ، و در این بار مدت ده سال دیگر در مجاورت بیت الله

بسر آورد . در سال ۷۹۴ هـ / ۱۳۹۲ م . بدربار

مسافرت های  
عدیدوی

سلطان احمد بن اویس جلایری پادشاه بغداد

رفت . و پس به شیراز شتافت ، در آنجا او را با

امیر تیمور (ظاهراً در سال ۷۹۵ هـ ) اتفاق ملاقات افتاد ، امیر او را

محترم داشت . آنگاه از شیراز از طریق هرمز و خلیج فارس قصد یمن

کرد ، و در سال بعد ۷۹۶ هـ / ۱۳۹۴ م . بآن بلاد رسید و چهارده ماه در

بلده تعز توقف کرد و در آنجا قاضی القضاة لمن شد

و دختر سلطان الملك الاشرف را بحباله نکاح

مقام عالی فیروزآبادی

در یمن

در آورد . پس در سال ۸۰۲ هـ . برای کربلا

(۱) السبکی (بنام اول) ، هو الشیخ تاج الدین عبدالوهاب متولد بسال

۷۲۷ هـ . و متوفی بسنة ۷۷۱ هـ . صاحب کتابهای الطبقات النافعیه و جمع الجوامع

در قه شامی و دیگر کتب از قه و ادب است .

به مکه رفت و در آنجا مدرسه‌ای برای تدریس فقه مالکی تأسیس فرمود،  
و پس از مسافرتی به مدینه باردیگر به یمن بازگشت. و در زید از بلاد یمن  
در سال ۸۱۷ هـ / ۱۴۱۴ م. وفات یافت.

در میان این پنج تن عربی نویسان که فوقاً ذکر شدند باستانی  
ابن عرب شاه، که بمناسبت رابطه اوبا تیمور در اینجا ذکر شد، باقی همه  
ایرانی نژادند. و بدلیلی که در جلد اول این تاریخ ادبی<sup>(۱)</sup> بآن اشاره  
کرده‌ایم به نظر ما تاریخ ادبی ایران اگر تنها محدود بآثار فارسی این  
قوم باشد کامل نخواهد بود و فاقد آثار عظیمه گرانبهایی است که از آن مردم  
در زبان عرب بجای مانده است. و این چنین تاریخی علاوه بر منقصت تاریخی  
نسبت به هوش و نبوغ قوم ایرانی نیز عادلانه قضاوت نکرده است و حق آنها  
را ادا ننموده.

### نثر نویسان فارسی

در این عصر شماره نثر نویسان بمراتب کمتر از گویندگان شعر بنظر  
میرسند، از این رو بذکر چهار یا پنج تن از آنان در اینجا اکتفا باید کرد:  
اولین نویسنده‌ای که مستحق ذکر است، همانا شمس فخری است که  
نام کامل او اینجا ذکر شده، وی در سال ۷۴۵ هـ /  
شمس الدین محمد بن  
سعید - فخر اصفهان ۱۳۴۴ م. کتابی در لغت فارسی نگاشت موسوم  
به معیار جمالی<sup>(۲)</sup> که آنرا بنام پادشاه خوش-

(۱) رجوع شود به: تاریخ ادبی ایران تألیف بر اون جلد اول ص ۴۴۵.

(۲) معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی - از این مجموعه نسخه خطی



مشرب و محبوب ولی ناکام فارس یعنی شیخ ابواسحق انجو مصدر

بقیه حاشیه درصحه قبل :

کاملی در کتابخانه سلطنتی ایران موجود است به شماره ۲۴۶۱ و توصیف آن از این قرار است :

نسخه کتابخانه سلطنتی ایران - بخط نستعلیق کتابت قدیم - رقم حسین - تاریخ تحریر سال ۹۸۳ هـ . ق. در ۳۱۰ صفحه، هر صفحه ۱۷ - طر، هر سطر ۸۰ میلیمتر . نسخه چینی آغاز می شود :

« بعد تحمید و ثنا و شکر و تمجید اله کرد کار موروماهی، نوربخش مهر و ماه .»

و در دنباله آن اشعاری دیگر و مطالب سودمندی در مقدمه است ازین قرار :

« وارث ملک سلیمان خسرو صاحبقران

شهواری روز هیجا پادشاه دین پناه

سایه یزدان جمال دولت دنیا و دین

شیخ ابواسحاق نور دیده، محمود شاه

.....

خسرو اصحابقران شمس فخری آنکه هست

از دل و جان داهی درگاه تو بیگانه و گاه

.....

کر چه در هرفن از آن هر کس کتابی ساختست

پس هنر قدر زمرود داند از وقع گیاه

فال را کردم بنام و دولت جاوید تو

چار گوهر نظم در یک سلك بی هیچ اشتباه .»

« هر چند این بنده جانی شمس فخری اصفهانی خود را از آن طایفه

نمی داند . . . . . مدت شش ماه در کعب خلوت با حریف قناعت بسر برد و در این ایام

انزوا و مدت اختفا سعادت مساعدت نمود . . . . . بیمن دولت . . . . . جمال الحق و الدنيا

والدین . . . . . شیخ ابواسحاق خلد الله ملکه و سلطنته . . . . . درسته اربع و اربعین

بقیه حاشیه درصحه بعد

ساخت ، و آن کتاب به چهار قسمت تقسیم میشود بشرح ذیل - :

قسمت اول در نه فصل	در نظم و عروض
قسمت دوم در پنج فصل	در قافیه و انواع مختلفه شعر.
قسمت سوم	در صنایع معانی و مجازات و استعارات.
قسمت چهارم	در لغت فارسی و لغات قدیمه و نوادر.

قسمت چهارم این کتاب، که نزد علماء و فقه اللغه<sup>(۱)</sup> شأن و منزلتی بیشتر

دارد، در بیلده قازان در سال ۱۸۸۵ م. بدست کارل سلیمان Carl Salemann

بطبع رسیده است<sup>(۲)</sup>. نویسنده را نسخه خطی خوبی ازین کتاب بدست است

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل:

و سیمائه (۷۴۴) این مجموعه که حقیقت مجموعه ای از بدایع و انموذجی از غریب است، میر کشت؛ مشتمل بر چهار فن : فن اول در علم عروض - فن دوم در علم قوافی - فن سوم در علم بدایع الصنائع ، فن چهارم در علم لغت فرس ؛ و آزمایشات این علوم هیچ حد قیفه و دایره فنون مهمل نگذاشت و آنرا معیار جمالی و مفتاح ابوالحاقی نام نهاد ، و مجمع اشعار و ابیات شواهد این چهار فن بنام یاقب یا کتیت این شاه صاحبقران خلداً جلاله موشح گردانید...» .

و پایان آن نسخه چنین است :

« که ذات ملک سیرت شاه را ز آفات دوران بداری نگاه.»

« تم الکتاب المسمی به معیار جمالی ، بعون الله الملك المتعال ، الیرید العبد

الضعیف المحتاج ، حسین ، فرسنة ثلث وثمانین و تسماة (۹۸۳) المحرم الحرام ... » .

(۱) فقه اللغه یا زبان شناسی = Philology

(۲) اخیراً بخش چهارم معیار جمالی را بنام «واژه نامه فارسی» دکتر

که تمام اجزای آن را محتوی (و فقط یک بر گ از اول افتاده) و آن را دوست من دکتر رضا توفیق در اوت ۱۹۰۹ م. بمن هدیه فرمود.

تاریخ تألیف کتاب در قطعه ای مرکب از یازده بیت، که مدیحه‌ای از «فرزند محمود شاه انجو» (یعنی شیخ ابواسحق) را متضمن است، ذکر شده و این دو سه بیت از آن جاست:

بنام شهنشاه گیتی پناه	بفرمان دارای خورشید و ماه
ربیع دوم اول مهر ماه	زهجرت شده هفتد و پنج و چل
کز و فاضلانرا بود آب و جاه.	شد این درج پر درج گوهر تمام

کلمات و الفاظ نادره‌ای که در قسمت چهارم این کتاب توضیح شده به ترتیب حرف آخر آن کلمه انتظام یافته است و هر دسته از آن کلمات را مؤلف

#### بینه حاشیه از صلیحه قبل

صادق کیا استاد دانشمند دانشگاه طهران سال ۱۳۳۷ ش. با مقابله و تصحیح و مقدمه دقیقاً بطبعیرسانیده (شماره ۴۹۶ انتشارات دانشگاه طهران) در آن مقدمه می‌نویسد:

«... تاکنون فقط این بخش از آن کتاب بیجا پدید آمده است. نخستین بار آنرا ایران‌شناس روس کارل سالمان در سال ۱۸۸۵ م. در شهر قازان از زوری بک دستنویس (خطی) و به کمک فرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس سروری، غیاث اللغات، کتاب حلیمی، شرف‌نامه احمد منیری، لغات شهنامه عبدالقادر بغدادی، لغت نعمت‌الله، فرهنگ شعوری، سرمه سلیمانی، تحفة الاحیاب و براسنه (صحیح) کرد. سالمان در ویرایش خود سخنی از معیار جمالی و شمس فخری و زندگانی و سرگذشت او نگفته است و در پایان آن رساله «مرغوب القلوب» شمس را که به سال ۷۵۷ سروده شده ... افزوده است» می‌جهد.

دریک قصیده بطور قافیه ایراد کرده و آن قصیده هم در مدح ممدوح از خود مؤلف می‌باشد .

اما سه قسمت اول آن کتاب که بطبع نرسیده هر چند بسیار خوب است، ولی نسبتاً قدر و قیمت آن کمتر از قسمت چهارم می‌باشد، زیرا که مطالب وارده در آن در مؤلفات قدیمتر مانند: کتاب المعجم فی معانی اشعار العجم تألیف شمس قیس، و نیز کتاب حدائق السحر تألیف رشید الدین - وطواط بطور کامل تر ذکر و توضیح شده است .

آنچه که از این نویسنده بر ما معلوم است، بتقریب معین الدین یزدی مؤلف همان است که ریو Rieu<sup>(۱)</sup> در یکی از یادداشت‌های تاریخ خاندان مظفری خود در فهرست کتب خطی موزه بریتانیا در باب کتاب او موسوم به: «مواهب الهی» نگاشته است. و آن رساله ایست تاریخی در باب خاندان مظفری از آغاز تا هنگام جنگی که در شیراز بسال ۷۶۷هـ / ۱۳۶۵ م. مابین شاه شجاع و برادر ورقیش شاه محمود اتفاق افتاد .

یکی از همشهریهای معین الدین موسوم به: مفید الدین در کتاب خود مسمی به: «جامع مفیدی»<sup>(۲)</sup> که در سالهای ۱۰۸۲ هـ. تا ۱۰۹۰ هـ / ۱۶۷۱ م. تا ۱۶۷۹ م. تألیف نموده، وی را بزرگترین علماء عصر خود شمرده است. در مجلس درس وی جمع کثیری از طلبه از دحام مینموده‌اند، و گاه بگاه آن مجلس بحضور ممدوح و حامی وی یعنی شاه شجاع نیز

(۱) رجوع شود به فهرست کتب خطی موزه بریتانیا تألیف ریو ص ۱۶۸ .

(۲) رجوع به فهرست ریو ص ۲۰۷ .

مفتخر میشده است. معین‌الدین بر حسب تشویق و ترغیب همان پادشاه و پدرش امیر مبارزالدین محمد تاریخ خود را در شهر اصفهان سال ۷۵۷هـ. / ۱۳۵۶ م. آغاز فرمود. و آن را چنانکه در فوق گفتیم ده سال بعد از آن تاریخ بپایان رسانید. دو سال قبل از آن یعنی در سال ۷۵۵هـ. / ۱۳۵۴ م. بنا بر آنچه در تاریخ گزیده، بطور خلاصه از کتاب وی (یعنی مواهب‌الهی)، الحاق شده است<sup>(۱)</sup>، وی را در کرمان بدرستی یکی

(۱) این خلاصه که در سری کتابهای منطبه گیب (تاریخ گزیده) مجلد ۱۴ بطبع رسیده است، بقلم شخصی است موسوم به: محمود کتبی یا گیتی و برای مزید فایده همین عبارت او بطور اختصار در اینجا نقل میشود:

» باب دزدک پادشاهان آل مظفر . . . و مولانای اضل شمید مغفور مولانا معین‌المله و والدین الیزدی رحمة الله علیه رحمة واسعة معنی از تاریخ ایشان تألیف فرموده، بواسطه استمارات فریبه و عبارات عجیبه و اطراد در مدائح ایشان و افراق در اوصاف هر یک از آنان چهره هروس مقصود در متن احتجاب و امتناع مانده. در تاریخ شهور سنة ثلاث و عشرين و ثمانمائة ۸۲۳هـ. که بنده فقیر ضعیف محمود کتبی الحقه الله بعباده الصالحین بر حسب اشارت علیه سعادت کتات تاریخ گزیده که صاحب سعید حمد الله مستوفی ساخته و برداخته مشرف شد، و بر تکلف جاممی است که از آن مفیدتر و مضبوطتر در میان تواریخ ننوشته‌اند. . . این ارشاد بگوش جان رسانید که تاریخ آل مظفر را داخل این نسخه میباید گردانید. چون این فقیر ابا عن جد از خدام ایشان بود، ندای این سعادت را لبیک سمأ و طاعة گفت و این امر را مطیع گشت، باوجود قلت بضاعت فضلو کثرت مواعیفةت (بیت):

بها حاشیه در صلح‌بند

از مدارس منصوب نمودند. و عاقبت در سال ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م. وفات یافت<sup>(۱)</sup>.

اما کتاب **مواهب الهی** که از آن دو نسخه در کتاب **مواهب الهی** تصرف شخص من و یک نسخه دیگر از آن کتاب در موزه فیتز ویلیم در شهر کمبریج موجود است، کتابی است مشکل، زیرا چنانکه ریو بدرستی محاکمه کرده آن نیز مانند تاریخ و صاف از نظر هنرنمایی و بروز فصاحت مؤلف نگاشته شده و آراسته است بانثائی مطمئن و مزین<sup>(۲)</sup>، که فقط از لحاظ ارزش اطلاعات تاریخی که در آن مندرج است قابل تحمل میباشد. خوشبختانه خلاصه ساده‌ای که از محتویات آن کتاب در تاریخ گزیده نقل شده، چنانکه در فوق گفته شده، در غالب

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

بفرمان خرد گشم شتابان      کزیدم داستانهای فراوان  
بهم بیوسن آن بود دشوار      جوزنجیری که زرین باشدش تار  
در عبارت آورد و تاریخی در تواریخ روزگار زیادت کرد . . .

در سال ۱۳۲۶ هـ. ش. آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه طهران به طبع مجلد اول **مواهب الهی** توفیق یافته و قسمت اول آن بخرج کتابخانه اقبال در تهران صورت طبع پذیرفته و آقای نفیسی مقدمه‌ای جامع و مفید در شرح احوال مؤلف و جهت انتقادی درباره کتاب در پانزدهم حقیقه بر آن نگاشته‌اند. (رجوع شود به صفحه ۱۲۷ از همین کتاب).

(۱) معین الدین محمد بن جلال الدین الشهرستانی الیزدی معروف به «معلم» در سال ۷۸۹ هـ. وفات یافت و در مسجدی که شاه شجاع در دهرستان یزد برای تدریس او ساخته بود، مدفون گردید.

(۲) انشاء مطمئن و مزین = < Florid and bombastic Prose >

نسخ خطی آن موجود است، مارا تاحدی از زحمت مطالعه انشاء مغلّق آن کتاب بی نیاز نموده است .

مؤلف شیراز نامه نوه شیخ زرکوب شیرازی<sup>(۱)</sup> است ، و از آن  
 لحاظ شایسته ذکر میباشد که کتابی در باب موطن  
 خود برشته تحریر در آورده است بنام  
 شیراز نامه<sup>(۲)</sup>، و آن را در سال ۷۴۴ هـ / ۱۳۴۳ م .  
 تألیف کرده . ريو Rieu در فهرست کتب خطی  
 شیخ فخرالدین  
 ابوالعباس احمد  
 شیرازی مؤلف  
 شیراز نامه

(۱) برای شرح احوال شیخ زرکوب بکتاب شد الاوزار یا هزارات  
 شیراز مراجعه شود .

کتاب شد الاوزار فی حظ الاوزار عن زوار المزار تألیف معین-  
 الدین ابوالقاسم جنید شیرازی که در سال ۷۹۱ هـ . ق. تألیف شده بتصحیح  
 دقیق مرحوم میرزا محمد قزوینی در سال ۱۳۳۸ ش. مطابق ۱۳۶۸ هـ . ق. در  
 طهران با مقدمه جامی بقلم مرحوم عباس اقبال آشتیانی بطبع رسیده  
 است .

مثنی کتاب در ۴۶۳ صفحه متن من بر شرح احوال سید و پانزده تن از مشاهیر  
 ائمه دین و بزرگان و مشایخ صوفیه شیراز بچاپ رسیده است و متجاوز از یکصد و بیست  
 صفحه حواشی و فهارس مفید بر آن اضافه شده که مرحوم قزوینی شخصاً بقلم  
 آورده اند و این حقیر خود از آن مرحوم استماع کردم که میفرمود: «بحمد الله در آخر  
 مرتبه طبع این کتاب توفیق یافتم و آخرین خدمت من باد با این کتاب انجام گرفت» .

(۲) شیراز نامه- تألیف ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی  
 در هنگامیکه مرحوم بر اون تاریخ خود را نوشته است بطبع نرسیده بود ولی در  
 بیجا حاشیه در صفحه بعد

موزه بریتانیا از آن وصفی بلیغ کرده است<sup>(۱)</sup>، نسخه خطی این کتاب بسیار نادر و کمیاب، و این معنی موجب تأسف است که مؤلف در قسمت شرح احوال رجال بمشایخ بیشتر از شعراء عطف توجه فرموده است.

نظام الدین را از آن سبب شامی غازانی نامند که منتسب است  
 به محله شنب غازان یعنی آرامگاه غازان خان  
 مولانا نظام شامی  
 نخستین مؤلف - مغولی که به دومیل مسافت در جنوب غربی شهر

بیفیه حاشیه از صفحه قبل:

سال ۱۳۱۰ هـ. ش. کتاب مذکور را آقای بهمن کریمی معلم ادبیات دبیرستان شیراز، از روی نسخه ای که در کتابخانه مرحوم شعاع الملک موجود بوده است، بطبع رسانیده؛ متأسفانه اغلاط بسیار دارد. ابتدا میشود باین عبارت: «ایراد محمدتی موفور ووفور آفرینی نامحصر الخ» و مرحوم میرزا محمد حسین شعاع الملک، که شاعری فعل و استادی مسلزمان خود بود، قطعه ای در ماده تاریخ طبع آن کتاب سروده که این دوبیت از آن است.

ینبوع دانش آمد، تاریخ بن ابی الخیر ای تشنه فضايل، سیراب شو زینبوع  
 تاریخ سال طبعش، اول شعاع کنتا: «به به شدای کریمی، شیر از ناهه مطبوع»

و از همین کتاب نسخه خطی بسیار نفیسی در ملکیت این بنده محشی است که تاریخ کتابت آن در آخر چنین رقم شده: «تمام شد کتاب شیر از ناهه در یوم الاربعاء ثانی عشر شهر رجب المرجب سنة ثلاث وثلثین وثمانمائة ۸۳۳ هـ.»، یعنی آن نسخه تقریباً نودسال بعد از تاریخ تألیف تحریر شده است. این نسخه بانسخه چاپ آقای کریمی در تبویب ابواب و مطالب کما و کیفاً اختلافی فاحش دارد، و ظاهراً این نسخه بسیار مقدم بر نسخه منقول منه چاپ شیر از است.

(۱) رجوع شود به: فهرست ریوس ۲۰۴.



تاریخ امیر تیمور  
بزرگان فارسی<sup>(۱)</sup>  
تبریز واقع است. و از آن جهت قابل توجه میباشد،  
که تنها تاریخی که در زمان حیات تیمور نگارش

یافته بقلم اوست.

(۱) از آثار صرا یلکانی - جلایری - به نثر شیوای فارسی دو نسخه نفیس در کتابخانه ملی ملک در تهران ملاحظه کردم که از ذکر آن دو صرف نظر نمیتوان کرد، و چون هر دو کتاب مصدر بنام سلاطین سلسله جلایری و بقلم همین مؤلف است و شایسته است که در این مقام اشاره بهر دو بشود:

اولاً - ریاض الملوك في ریاضات السلوك - مؤلف نظام - تبریزی، شاعر و نویسنده که از منادمان خاص سلطان اویسی بوده است، و این کتاب را بنام او موشح ساخته، قطعه ای بلخ در دیباجه و قصیده ای فرا در خاتمه در مدح آن پادشاه آورده است، بطوریکه از عبارات آن کتاب مستفاد میشود بعد از ابتدای هر مؤلف در بخواندن کتب نوادرو امثال شوقی وافر دست داده است، و بر آن صدق بوده که کتابی بدان هیچ بنسب ندارد. ظاهراً در ۲۸ سالگی در پی این مقصود برمیآید، تا آنکه در بغداد بمطالعه کتاب -

سلوان المطاع في عدوان الاتباع (تألیف ابن الظفر الصقلی المکی متولد به ۴۹۲ هـ. و متوفی به ۵۹۵ هـ. (رجوع شود به: وفيات الاعیان و بغیة الوعاة). ناقل میگردد، و آنرا با تصرفات چند بکسوت زبان فارسی درمیآورد و در بغداد از نظر سلطان میگذرانند و در نزد آن پادشاه بحسن قبول پذیرفته شده و او در سلک منادمان خاص قرار میگیرد. پس از سالی چند آنرا باخر میرساند. و بر آن خاتمه ای نیز الحاق میکند. آن کتاب یک دیباجه و یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه را مشتمل است. نام مؤلف متن عربی را بدینگونه ذکر کرده است: «شیخ الاسلام عز الدین رکن - الاسلام شرف الائمة ابو هاشم محمد بن محمد بن ظفر المغربي».

این کتاب و کتاب دیگری در همان موضوع که پیش از وی شهرت

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

در خاتمه میگوید: «در این روزگار که زما محل و ضد و قبض و بسط ممالک اسلامی در فتنهٔ تسخیر پادشاهی کامکار و دولتیار نهاده، و هو السلطان الاعظم شیخ اویسی بهادر خان، چنین گوید بندهٔ کمینه نظام که از اوان صبی داغ تربیت و اختصاص آن حضرت یافته است، و بیک نظر پادشاهانه از فرنا، خویش بدم تقدم پیش افتاده، بدین حضرت مقرب جسته، و کتاب سلوان المطاع را ترجمه کرده و دیباچهٔ آن در بغداد در سنهٔ ۷۶۸ ثمان وستین و سبعمانه بمن عرض همایون رسانیده شد. و معویفی که از آن تاریخ تا این غایت واقع شده، موانع ایام و شواغل روزگار را در آن باب تصرفی هر چه تمامتر بود. در این وقت این نوباره از کمه عدم بمسکن ظهور رسید، هر زبان نامه و فوائد السلوک را تلوی مهمون نهاد. این کتاب در سبک انشاء بسیار متکلف و باسلوب جهانگشای جوینی و هر زبان نامه تحریر شده است و نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ ملک بخط نسخ قریب بثلک بتاریخ ۱۰۶۱ هـ کتابت شده.

ثانیاً - کتاب «بلوهر و ییودسف»: - مؤلف این کتاب هم ایضاً همان شخص یعنی نظام تبریزی است که پس از خطبه چنین میگوید: «ملق اشجار این بستان و منتخ از هزارین گلستان، مقتصر از ایال این خطاب و مختصر از نواب این کتاب، نظام بنمده الله بفرانه... الخ».

آن کتاب تنقیح و تلخیصی است از کتاب کبیر بلوهر و ییودسف که از عربی بفارسی ترجمه یافته ولی نامترجم در نسخه موجود نیامده و نمیدمانده است. ظاهر آن نظام مذکور آن نسخه را در کتابخانهٔ سلطان یافته و چون عبادات آن با نواب مملقرین بوده همت بر تلخیص و ایجاز آن گماشته است، پس بنام سلطان احمد بهادر

بقیه حاشیه در صفحه بعد

## بقیه حاشیه از صدمه قبل:

خان موشح ساخته است ، و بامر سلطان بر آن دیباجه نگاشته ، و در آنجا چنین میگوید:

«در بعضی از اوقات دریایه سریر اعلیحضرت خلافت پناهی صورت این حال بمن عرض رسید ، از کمال رغبتی که آنحضرت را بقواید علمی و فوائد حکمی میباید ، سواد آنرا ملحوظ نظر سادات بخش گردانید ، و بعین الرضا بجانب آن التفات کرده اشارت عالیه نفاذ یافت که این مختصر را دیباجه ای باید ما همگنان مقصود از این اقتصار بدانند . و نیز خود کتابی باشد که نویسند و خوانند - امثال یرلیغ عالی اهلا الله نموده ، این دیباجه ترتیب یافت . در باب تکلف و اطناب نسخه اصل حکایتی ذکر میکند که برای نمونه در اینجا نقل میشود ؛ چه خالی از قکاهت نیست - :

«امثال این تکلیفات بیمزه نزد سخنوران کامل و نقادان ماهر پوشیده نیست که سماحتی نماید . و عقید بدان اطلاق مرکب سخن را مانم هر چه بیشتر است : (حکایت) این قصه بدان میماند - که بزرگوارای که دعوی شاهی کردی ، در حق مدوح خود گفته بود : «ای کف تو رشک دریای نیل ، و ای طبع تو غیرت چشمه سل-بیل ، دوستان تو در پناه نم الوکیل ، دشمنان ترا حق در قهر آن گفته «الم تر کیف فملربک باصحاب الفیل» . لطیفی حاضر بود گفت : مصراع آخر از رود نیل دراز ترست و از وجود فیل ثقیل تر! - گفت: جهت اختصار برین اقتصار کردم و اگر اسب نظم در میدان اطناب میدواندیم ، ختم مصراع تا (کصف ماکیل ، میروانیدم . - گفت : ماکیل نه ، ما کول است ؛ و از شما امثال این هفوات غیر مأمول ! از سر طنز در جواب گفت : «ذکر ت بخیر ! نشنیده ای بجزز للشاعر مالا یجزز للمیر!!» .

چنانکه گفتیم ظاهراً نظام مؤلف این دو کتاب ، همان نظام صاحب ظفر نامه

میباشد .

این نسخه بقلم محمد بن محمد بن ایطالپ المشتهر بهمام الطیب

۵۸۱۰ هـ . بخط نسخ عمر ریافته است . و نه تنها از احاطه تاریخ نثر فارسی ما آن هر دو را در اینجا متوالیاً ذکر کردیم ، بلکه کتاب دوم از نظر تاریخ عقاید و افکار در ایران ، بخصوص کیفیت نفوذ مبادی و آثار بودائی مستحق مطالعه و تحقیق میباشد ؛ زیرا مسلماً «یئودسف» معرب «بوداسوتا» میباشد .

یافته (تألیف شرف الدین علی یزدی) هر دو ظفر نامه<sup>(۱)</sup> نام دارند. نسخه ظفر نامه شامی بغایت کم باب و تنها نسخه خطی که از آن اطلاع دارم در موزه بریتانیاست بشماره Add. 23,980 که من از آن بخط دکتر احمدخان<sup>(۲)</sup> نسخه ای رونویس کرده ام.

معلومات مادر باره نظام شامی غالباً مأخوذ از بعضی حوادث اتفاقی است که خود مؤلف در کتاب خود اشاره بدانها کرده و بعضی را مورخان بعدمانند: شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه و عبد الرزاق سمرقندی در مطلع المعدین و میرخواند و خواندمیر در روضه الصفا و حبیب السیر نقل کرده اند، و ریو بکمال خوبی آن جزئیات را جمع آورده و از زندگانی این مؤلف اطلاعات جامعی بدست داده است<sup>(۳)</sup>.

او در هنگامی که امیر تیمور، بغداد را بگشود در آن شهر میزیست،

(۱) در باب کتاب ظفر نامه نظام الدین شامی رجوع شود: به حواشی صفحات ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۶۶ همین کتاب.

(۲) مقصود اولاد دکتر احمدخان ظاهراً مرحوم دکتر احمدخان محسنی خراسانی (عماد الملک) است که در حدود سالهای ۱۳-۱۹۱۲م برای برآوردن نسخه خطی نادره در لندن کتابت میکرده و در سال ۱۲۹۶ ه.ش. ۱۹۱۷م. به ایران آمده رئیس دارالترجمه وزارت معارف گردید، عاقبت بمقام معاونت و کفالت آن وزارت نائل گشت و در سال ۱۳۲۵ ه.ش. ۱۹۴۶م. در طهران وفات یافت.

(۳) رجوع شود به فهرست کتب خطی موزه بریتانیا؛ ص ۱۷۰.

بسال ۷۹۵ هـ / ۱۳۹۲ م. ودر زمره جماعتی که برای اداء مراسم اطاعت قبل از همه به نزد آن فاتح بزرگ رفتند، وی نیز یکی بود. تیمور ایشانرا بحرمت پذیره شد. هم او در آنجا از احساساتی که از حمله تاتار برای وی دست داده است وصف میکند.

در سال ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۰ م. وی را در حلب حبس کردند. وی خود چگونگی فتح قلعه حلب را همانگونه که برأی العین دیده است، توصیف نمی کند؛ و در سال ۸۰۴ هـ / ۱۴۰۱ م. تیمور ویرا نزد خود خواسته و باو امر مینماید که تاریخ ایام سلطنت و داستان فتوحات ویرا برنگارد، و سراسر نوشتهجات و اوراق و اسناد رسمی را باختیار او میگذارد و نیز او را میفرماید که از انشاء مطمئن و مطلق اجتناب کند، و چنان ساده و روان بنویسد که هر شخص عادی آنرا بتواند بخواند. بالاخره در سال ۸۰۶ هـ / ۱۴۰۳ م. نظام الدین در اردوی تیمور، و در حضور او بنزدیکی اردبیل، بمناسبت عید رمضان (۱۲ آوریل ۱۴۰۴) خطبه عید خوانده است.

پس از آن باندۀ فاصله هنگامی که تیمور عزیمت تختگاه خود سمرقند میفرماید. به نظام الدین مراجعت به وطن را (که ظاهراً تبریز است) اجازت میدهد، و نامه ای در توصیه او بدست وی می سپارد، خطاب به نوۀ خویش، میرزا عمر بهادر، فرزند میرانشاه که در آن تاریخ بحکمرانی ایران منصوب گردیده بود. این شاهزاده تا سال ۸۰۸ هـ / ۱۴۰۵ م. در این مقام برقرار بوده لیکن در همان تاریخ که مصادف با مرگ نیای آنها تیمور است برادرش میرزا ابوبکر او را معزول میسازد.

ظاهراً تاریخ نظام شامی از سال ۸۰۶ هـ / ۱۴۰۴ م. بعد ادامه

نیافته است و از وقایع یکساله - (که در آن تیمور بعد از آخرین حمله به گرجستان عزیزت سمرقند تختگاه خود میکند، و در همان سال (۲۸) دسامبر ۱۴۰۴ م.) عازم فتح چین می شود. ولی این لشکر کشی بواسطه وفات وی در ۱۹ مارس ۱۴۰۵ م. عقیم می ماند -) ذکر نمی کرده است، و از جزئیات وقایع سال آخر حیات امیر در تاریخ نظام شاهی اثری دیده نمی شود<sup>(۱)</sup>؛ و جوینده باید شرح آنحوادث را در کتاب دیگری بهمان نام، یعنی **ظفر نامه شرف الدین علی یزدی**، طلب کند، زیرا که مؤلف در سال ۵۸۲۸ هـ / ۱۴۲۴ م. آن کتاب را تألیف فرموده است.

هر چند **شرف الدین علی** بحقیقت مربوط به زمانی متعاقب این دوره است و حتماً در فصل آتیه باید مورد بحث و **ظفر نامه دوم - تألیف شرف الدین علی یزدی** تحقیق قرار گیرد، ولی مناسب چنان دیدیم که از او هم در اینجا ذکر کنیم، چه کتاب **ظفر نامه** او در واقع همان **ظفر نامه اصلی نظام شاهی** است که با تطویل و اطناب بیشتر و عبارت پردازی زیادتر، با ایراد ابیات و اشعار بسیار، قریب پنجاه درصد بر حجم آن افزوده است.

(۱) در سال ۸۱۴ هـ. در زمان سلطنت میرزا شاهرخ فرمان وی **حافظ ابرو** ذیل بر **ظفر نامه مولانا نظام شاهی** نگاشته است و تاریخ آخرین سال حیات امیر تیمور (۸۰۷ هـ.) را بقلم آورده که بواقعه وفات او خاتمه می پذیرد.

این ذیل در مجموعه تألیف **حافظ ابرو** موجود است و نیز در **زبدة التواریخ** باینسفری تألیف همان مورخ معین آن آمده است؛ و همان ذیل بطور جداگانه از روی نسخه خطی کتابخانه اسلامبول بسمروا احتیام فلیکس تاوور مستشرق چک اسلواکی در شهر پراگ در سال ۱۹۳۲ م. بطبع رسید.

آنچه که از تاریخ حیات این مورخ معلوم شده خواه استفاده از مقالات خود او و خواه با مراجعه به کتب تذکره و رجال<sup>(۱)</sup>، مانند: جامع مفیدی،

(۱) علاوه بر مآخذ مذکور در این کتاب منبع اطلاعاتی دیگر نیز در تاریخ احوال شرف‌الدین علی بدست است که ذکر آن در این حاشیه بیفایده نیست و آن تاریخی موسوم به تاریخ جدید شهر یزد میباشد، تألیف احمد بن حسین بن علی الکاتب، که در آنجا اشارات مکرر باحوال مولانا نموده. این کتاب در حدود سال ۸۶۲ هـ. تألیف شده و وقایع آن زمان را تا آنسال نگاشته و آنرا بنام امیرزاده پیر بدایق پسر جهان شاه پسر قرا یوسف تر کمان قرا قویلو که در آن تاریخ از طرف پسر حکومت فارس داشته مصدر گرداننده است؛ بنا بر این چهار سال بعد از وفات شرف‌الدین علی تألیف شده. آن کتاب نفیسی است، مشتمل بر اطلاعات نافع و سودمند، و بسیاری از مصارفات و مزارات و مساجد و مدارس و احوال رجال و علماء یزد را در آن ذکر کرده، و حوادث سیاسی و جنگهای محلی که در اوایل و اواسط قرن نهم هجری در عراق اتفاق افتاده است در آن شرح میدهد. آن کتاب مشتمل است بر دو وزده مقاله و دهم مقاله از نوادر اطلاعات تاریخی و جغرافیائی مطالب سودمند فراوان دارد. چون این کتاب حلیطیعی نیافته بود، در سال ۱۳۱۶ هـ. ش که نویسنده این حواشی صدی خدمت وزارت معارف را داشت دبیرستانی بنام «پیر انشهر» در شهر یزد بنا کرده، و بیاد کار جشن افتتاح آن دبیرستان آقای محمد مهدی راد سرشت رئیس اداره معارف یزد، نظر باینکه سنت بود که بیاد کار هرصارت مدرسه اثری علمی و مفید انتشار مییافت، این نسخه خطی را که در کتابخانه آقای حاج حسین - آقای ملک موجود بود، بدستور وزارت معارف در چاپخانه گلپهاریزد در آبان ۱۳۱۷ ش. بطبع رسانید. این تاریخ کوچک حجم بزرگ فایده ختم میشود باین بیت:

با مرزش رساد آن آشنائی که چون بر خواند این، گوید دهائی.

مطلع السعدين، هفت اقليم، تاريخ رشیدی، حبیب السیر، لطائف نامه، تذکره دولتشاه سمرقندی، همراه رسم معهود خویش، ریو در فهرست موزه بریتانیا با کمال هنرمندی خلاصه کرده است<sup>(۱)</sup>.

شرف الدین علی شاعری است که تخلص «شرف» میکرده و در فرق معما سرائی دستی قوی داشته، دولتشاه سمرقندی هم شعر او را هم تاریخ ظفر نامه او را ستوده است. شهرت وی غالباً در همان کتاب تاریخ اوست و آن تاریخی است مغلق و مطالب مندرج در آن برخلاف آنچه مؤلف ادعا کرده که اقتباس از اوراق و اسناد اصلی و استماع از پیر مردانی است که خود شاهد وقایع بوده اند؛ ظاهراً بیشتر آن را از کتاب سلف خود نظام شامی اخذ کرده و کمتر اشاره به مبدأ آن نموده است، حتی اشعار شعراء و آیات قرآنی آن کتاب را عیناً و بدون اندک تغییر نقل کرده. با اینهمه معذک کتاب ظفر نامه یزدی بکلی ظفر نامه شامی را تحت الشعاع خود قرار داده و شهرت او را منسوخ و متروک ساخته است.

این کتاب در کلکته در سال ۱۸۸۷ م. در مجموعه کتب هندی<sup>(۲)</sup> در دو جلد بطبع رسیده. میو پتیس دل کرو<sup>(۳)</sup> M. Petis de la Croix.

(۱) رجوع شود به: فهرست ریو ص ۱۷۳.

بند مترجم نیز وقتی از منابع مختلف بعضی نوادر و نکات مفیده درباره صاحب ترجمه جمع کرده و آنرا بصورت مقاله مفصلی در ۱۲ صفحه فراهم ساختم که در مجله آینده (جلد سوم شماره چهارم ۱۳۲۱ ش.) در تهران بطبع رسید.

(۲) مجموعه کتب هندی Bibliotheca Indica Series، طبع کلکته

۱۸۸۷ - ۱۸۸۸ م.

(۳) فرانسوا پتیس دل کروا - مستشرق فرانسوی متولد در پاریس سال ۱۶۵۳ م. و متوفی سال ۱۷۱۳ م.



آنرا بزبان فرانسه درآورده و در ۱۷۲۲ بطبع رسیده، و داری J. Darby در سال ۱۷۲۳ م. آنرا از فرانسه بانگلیسی نقل کرده است.

مؤلف تذکره هفت اقلیم در باب شرف الدین علی یزدی چنین

می نویسد:

«در عصر خود اشرف فضلی ایران و الطف علمای دوران بوده، و او همیشه بقلم لطائف رقم مؤلفات بدایع آثار برصحیفه روزگار تحریر مینمود.» و در باب ظفر نامه میگوید: «در فن تاریخ بلطائف آن در فارسی نسخه ای مکتوب نگشته.» و اضافه میکند که ماده تاریخ آن<sup>(۱)</sup> «صَفَّ فی شیراز» یعنی سال ۸۲۸ هـ / ۱۴۲۴ م. میباشد. و هم چنین صاحب هفت اقلیم می گوید:

شرف الدین را کتابی است موسوم به: **حُلل مطرّز**  
در فن معما و لغز، و نیز شرح قصیده برده<sup>(۲)</sup>  
و کتاب **کنه المراد فی وفق الاعداد**<sup>(۳)</sup>، و او را

آثار دیگر  
شرف الدین علی

(۱) ماده تاریخ = Chronogram

(۲) **قصیده برده** ضیده است معروف در مدح نبی اکرم صلعم، اثر شاعر مصری، الامام شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید البوصیری الصنهاجی متوفی بسال ۵۶۹۶ هـ. و مطلع آن این است:

«أمن تذکر جیران بنی سلم مزجت دما جری من مقله بدم.»

(رجوع شود به: **قوات الوقیات ج ۲**، ص ۲۰۵)

این ضیده قرا از قرن هفتم تا کنون در سراسر عالم اسلام نزد خاص و عام مشهور است و بفارسی ترجمه های منظوم و منثور فراوان دارد.

(۳) علم اعداد را مرحوم پراون چنین ترجمه کرده است: **والمعمده علیه**.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

اشعار آبدار از قسم مثنوی و غزل و رباعی بسیار است و باین دوبیت  
استشهاد میکند :

صوفی میباش منکر رندان میرست      کاندریپاله پرتوی از روی دوست تحت  
این طرفه تر که مردم کوتاه نظر کنند      آنرا خطاب فاسق و اینرا خدا پرت

ریو Rieu میگوید: شرف الدین نه تنها بواسطه علم و صلاح بلکه  
بسبب حسن انشاء بی نظیر مدتی دراز مصاحب شاهرخ و پسرش میرزا-  
ابراهیم سلطان بود. و در تاریخ رشیدی<sup>(۱)</sup> آمده است که شاهرخ تربیت  
و نگاهداری یونس خان خانزاده مغولی را که میرزا الغ بیگ در سال  
۵۸۳۲/۱۴۲۸ م. اسیر کرده بود، بعهده آن دانشمند محول داشت و وی تا  
آخر عمر مولانا نزد او اقامت میکرد.

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

«The science of magical suqraes and lucky numbers . >

در کشف الظنون نام این کتاب چنین ذکر شده : کنه المراد فی علم وفق  
الاعداد و سپس کتاب دیگری را نام میبرد که بفارسی در ترجمه همان کتاب و خلاصه  
آن تألیف شده، موسوم به : کنه المراد و خلاصه فی وفق الاعداد، تألیف :  
یعقوب بن محمد بن علی الطاوسی.

(۱) رجوع شود به: تاریخ هندوستان تألیف ار اسکین Erskine جلد اول ص ۴۵  
و نیز تاریخ مغولان آسیای وسطی تألیف الیاس N. Elias و سردنیس -  
راس ، ص ۷۴ و ۸۴ و ۱۵۵ . (سردنیس راس Sir E. D. Ross از بزرگان  
مستشرقان انگلیسی که افزون از ده سال در هندوستان بمطالعه و تحقیق السنه شرقیه  
مشغول بود و سالیان دراز ریاست مدرسه السنه شرقیه در لندن باومفوض، و خدمات  
کرانیهابزبان و ادب فارسی کرده است، متولد سال ۱۸۷۱ م. و متوفی سال ۱۹۴۰ م. مترجم)  
بنده مترجم در سال ۱۳۳۴ ش . در کتابخانه کرانیهابزبان خطیه که در شهر  
سرینگر کشمیر موجود است ، نسخه بسیار نفیس و جامعی از کتاب تاریخ رشیدی  
تألیف میرزا حیدر دغلات ملاحظه کردم که بسیار قابل توجه است.

درسال ۸۴۶ هـ / ۱۴۴۲ م. میرزا سلطان محمد که بحکومت عراق منصوب شده و شهر قم را تختگاه خود قرار داده بود، مولانا شرف‌الدین علی را که در یزد برای جمعی کثیر از طلبه تدریس و افاضه میفرمود، نزد خود خواند و به اعزاز و حرمت بسیار نهاد، و بندیمی و مشاوری خود برگزید. چون در سال ۸۵۰ هـ / ۱۴۴۶ م. امیرزاده علم خلاف علیه نیای خود برافراشت، شاهرخ بالشکری بسیار به اصفهان تاخت و او را مقهور ساخت، و جمعی از مشاوران و معتمدان او را از دم تیغ هلاک بگذرانید. مولانا شرف‌الدین نیز متهم به اغوای امیرزاده شده در معرین بازخواست قرار گرفت. لیکن میرزا عبداللطیف، پسر الف یگ، نوۀ دیگر شاهرخ، به بهانه آنکه پدرش وجود مولانا را برای تنظیم امر رصدخانه سمرقند لازم دارد، از او شفاعت کرد. شاهرخ از خونس در گذشته او را به سمرقند فرستاد<sup>(۱)</sup>، و پس از مرگ شاهرخ میرزا سلطان محمد که قلیل مدتی بتخت سلطنت خراسان نشست، مولانا را رخصت مراجعت به یزد عطا فرمود، و شرف‌الدین درسال ۸۵۳ هـ / ۱۴۴۹ م. به یزد رفت و در قریهٔ تفت ساکن گردید، و هم در آنجا در سال ۸۵۸ هـ / ۱۴۵۴ م.

---

(۱) رفتن شرف‌الدین علی به سمرقند، چنانکه مرحوم براون مترجم است، بر خلاف آنچه که ارباب سیر و تواریخ نوشته اند میباشد. هم در مطلع السعدین عبد الرزاق سمرقندی و هم در تاریخ جدید یزد مسطور است که: شرف‌الدین علی از عراق به هرات فرستاده شد و در آنجا بود، تا پس از وفات شاهرخ که در همان سال اتفاق افتاد به یزد مراجعت فرمود.

وفات یافته در محوطه مدرسه شرفیه که خود بنیاد نهاده بود مدفون شد<sup>(۱)</sup>.

بعضی از نسخ خطی ظفر نامه مشتمل است بر مقدمه‌ای در نسب‌نامه خانهای ترک و تاریخ چنگیز خان و اعقاب او تا زمان تیمور<sup>(۲)</sup> و این مقدمه در سال ۱۴۱۹/۵۸۲۲ م. یعنی شش سال قبل از تاریخ تألیف ظفر نامه نگاشته شده بوده.

مقایسه و تطبیق ظفر نامه یزدی با ظفر نامه شامی درسی دقیق و موضوعی قابل مطالعه و تحقیق است، زیرا معلوم میدارد که چگونگی شرف‌الدین.

#### ۱) در تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین بن علی الکاتب

در ذیل وقایع سال نمان و خمین و ثماننامه، تاریخ وفات مولانا شرف‌الدین علی را بدین گونه ثبت کرده است. «در این سال بیشتر اکابر یزد در گذشته بمالم عقبی رفتند... هم در این سال جناب افضل العرفاء، و افتخار العلماء، فی العرب والمجم صاحب اللطف والکرم والجد والنعم شرف‌الدین علی الیزدی نورالله مرقدہ در گذشت... و در مزار شریف که بانی او مخدوم سعید مولانای اعظم مرحوم شمس‌الدین ابوبکر یزدی آن را مدرسه ساخت و شرفیه نام کرد در جنب مسجد نو که احداث حرم مرحوم امیر چقماق است و در صفا و تاریخ مذکور مدفون گشته... بنا بر این مدفن شرف‌الدین در یزد است، نه در تفت چنانکه مرحوم بر او نقل از ریو ثبت کرده است (رجوع شود بمقاله این بنده در مجله آینده، شماره ۲۸ سال سوم). (اخیراً در شهر یزد بر سر مزار آن مورخ و شاعر بنائی ساخته و لوحه‌ای بر قبر او انداخته‌اند و از کنامی بیرون آمده است، ولی خلوتخانه او در رصبة تفت در خانقاه شاه نورالدین نعمه‌الله ولی بوده که هم اکنون موجود است و در اویش نعمه‌اللهیه آنرا مرمتی کرده‌اند.

(۲) رجوع شود بفرست کتب خطی تألیف ریو، ص ۱۷۴.

علی اجمال سلف خود را تفصیل داده، و آنرا با عبارات مطلق و مسجع ترین نموده و در کتاب خود مندرج ساخته است .

### فرقه حروفیه و مؤسس آن فضل الله استرآبادی

قبل از اختتام این فصل سزاوار است از فرقه مبتدعه  
فرقه حروفیه  
حروفیه سخنی چند بگوئیم . این مذهب را شخصی  
موسوم به فضل الله استرآبادی در زمان سلطنت تیمور اختراع کرده و  
انتشار داد. از آن جهت قابل توجه و شایسته مطالعه است که نه تنها مبادی و  
تعالیم عجیبه و آثار بسیار ایجاد کرد و مخصوصاً اشعاری بسیار بفارسی و ترکی  
بجای گذاشت ، بلکه از لحاظ حوادث عظیمه دارای اهمیت تاریخی نیز  
میباشد . عقوبت ها و آزار بسیار از يك طرف ، و قتل و کشتار های زیاد  
از طرف دیگر ، هم ، بواسطه بروز این عقیده واقع شد . گرچه پیروان آن  
ظاهراً در ایران دوامی نیاوردند ، لکن مبادی ایشان از خاک ایران تجاوز  
کرده در کشور ترکیه محیط مساعدی برای ترقی و تکامل خود پیدا کرد .  
و در لباس طائفه در اویش بکناشیه نشو و نما یافت . در وقت حاضر آن  
سلسله مهمترین نماینده همان عقاید حروفیه میباشد<sup>(۱)</sup>.

(۱) علامه مستشرق فرانسوی، مرحوم کلمان هوارت Cl. Huart از تحقیقاتی  
که در باب طایفه حروفیه و خرافات آنها کرده اند، بطور اجمال خلاصه ای ساخته است؛  
چون سخنان او موجز و مفید و جامع است عیناً در اینجا نقل میکنیم. می نویسد :  
> اصول عقاید جماعت حروفیه که یکی از فرق شیعه اند، در کتاب موسوم به  
«محررنامه» مذکور شده . و این کتاب در سال ۸۲۸ هـ / ۱۶۲۵ م. تألیف گردیده .  
بانی آن فرقه فضل الله استرآبادی است که در آخر قرن هشتم هجری بظهور رسید یکی

## مورخان ایرانی این عصر راجع باین جماعت و مؤسس آن بکلی

بفیة حاشیه از صفحه قبل:

از شاگردان او موسوم به **علی الاعلی** بعداً مبادی او را در مملکت عثمانی منتشر ساخت و **دراویش بکتاشیه** آنرا قبول کردند. بنا بکتاب **محرّم نامه** مذکور آنها عالم اقدیم میدانند که آن بدوران ازلی سرمدی همواره در حرکت میباشد. تغییراتی که در عالم مشاهده میشود معلول همان حرکت است و تبدل اوضاع جهان به طو و ادواری نمودار میگردد هر دوری را آغازی و انجامی است که بمظاهر مشابه یکدیگر ظاهر میشوند. ظهور **آدم** در ابتدا قیام قیامت در انجام تکرار میگردد. خداوند متعال در شخص انسان متجلی میشود مخصوصاً در صورت او، زیرا که «خلق الله الادم علی صورته» این مظاهر الهی در صورت اولیه انبیا و اولیا و بالاخره بصورت الوهیت ظهور میکنند. **محمد بن عبد الله** (س) آخرین پیغمبران و خاتم انبیا بوده و بعد از انو بیت باولیا می رسد که عبارتند از ائمه از **علی بن ایطالب** تا **حسن عسکری** امام یازدهمین. **فضل الله استرآبادی** خود خاتم الاولیا و آخرین آن مظاهر است ولیکن خود را سر آغاز دوری جدید و مظهر الوهیت میدانند. وجود او صورت تام حتمالی است. انسان بر سایر موجودات بقوه ناطقه «کلمه» امتیاز دارد و آنرا بوسیله بیست و هشت حرف الفبا به تحریر میآورد. برای حساب جمل که از ارزش عددی این حروف استخراج میشود، این طائفه تأثیرات عظیم قائل هستند. (کوئی این حساب حروف و اعداد را از اسماعیلیه اقتباس کرده باشند.) بعلاوه حروف الفبا را نیز به طبقه بندی خاصی تقسیم میکنند: حروفی که دارای يك یادو یا سه یا چهار علامت باشند در یک طبقه و دسته قرار میدهند. همچنین بر آنند که خطوط سیما و صورت نیز هفت خط است. (مژگانها، اروان، موی ریش و سبیل) و چون این خطوط - بعداً با عدد چهار که شماره عناصر اربعه است ضرب کنند حاصل آن بیست و هشت میشود که آن نیز مساوی با عدد حروف الفباست. کتب اصلیة آنجماعت عبارت است از: **شش جای دیدان، حقیقت نامه، استوانه نامه، هدایت نامه و محرّم نامه** بعضی از این کتابها بفارسی آمیخته بلهجه استرآبادی نوشته شده است و بعضی دیگر به ترکی عثمانی است.

خاموش مانده‌اند<sup>(۱)</sup> و تنها اشاره‌ای که در این باب در تواریخ فارسی ملاحظه

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

برخلاف سایر اصناف در اویش، این جماعت هیچگونه ورد و یازگری ندارند و از آداب ایشان است که هر بامداد در خانقوئیس روحانی خود که اورا «بابا» میگویند اجتماع می کنند و او بهر یک از آنان بدست خادمی یک پیمانه شراب و یک لقمه نان و یک قطعه پنیر عظامی کند. و حصار فریاد به تحسین و تمجید بلند کرده بابا بهر یک از آنها باز پیمانه شرابی بدست خود تقدیم میدارد و آنها با نهایت ادب آنرا گرفته و از آن قدری بصورت و چشمان خود می‌ریزند و سپس آنرا می‌نوشند .

و همچنین از آداب ایشان یک نوع اعتراف سری است که از گناهان خود در نزد بابا بعمل می‌آورند (انسیکلوپدیا اسلام) برای اطلاع بیشتر به کتب ذیل مراجعه شود :

۱- کشف الاسرار (ترکی) تألیف اسحاق افندی .

۲- *Textes persans relatifs à la secte des Hurufis*

(فرانسه) تألیف کلمان هوارت .

۳- مطالعات در باب حروفیه ، تألیف فیلسوف رضا توفیق (ترکی)

۱) در باب قلعه واقع این طایفه در اوّل قرن یازدهم هجری اسکندر بک منشی در کتاب عالم آرای عباسی سرگشتگی مصل و جالب نگاشته است که ظاهر آن به نظر مرحوم پیراون نرسیده . وی در ضمن وقایع سال ۱۰۰۲/۱۰۹۴ م . (که هفتمین سال جلوس شاه عباس اول صفوی است ) به آن داستان که منجر بنفا و نابودی فرقه ملاحده و زوال قطعی ضایده حروفیه در کشور ایران گردید اشاره میکند که چگونه رئیس آنها درویش خسرو قزوینی که از جماعت نطقویه بود در اوایل قرن دهم در قزوین سکنی گرفته و تکیه‌ای بنیاد نهاد . بعد از آن شاه جوان « که اکثر اوقات در کوچها و محلات سیر فرموده باطبقات خلائق آشنائی میگردند بسر وقت درویش رسیده با او صحبت داشته و عهد او را فهمیده بر اطوار او آشنا گردیدند، تا

بقیه حاشیه در صفحه بعد

کرده‌ام در مجمل: فصیحی خوافی است . در آن کتاب در ذیل حوادث سال ۸۲۹ هـ / ۱۴۲۶ م . و مفصلتر از آن در حبیب‌السیر آمده است<sup>(۱)</sup>

(۱) حبیب‌السیر جلد ۳ جز ۳۰ ص ۱۲۲ .

### بنیه‌حاشیه از صفحه قبل

عاقبت بگرفتن درویش خسرو و اتباع او امر کردند . . . جهت ترویج شریعت غرّ احکم بقتلش فرموده از جهاز شتر بخلق آوریده در تمامات شهر قزوین گردانیدند. همچنین جمعی دیگر از زعمای آن فرقه در تمام ایران نیز بقتل رسیدند - مانند : مولانا سلیمان طبیب ساوجی ، و میر سید احمد گاشی که پادشاه در نصر آباد گاشان او را بدمست خود شمشیر زده دوباره کردند، و در میان کتب اورساله‌ها که در علم نقطه نوشته شده بود ظاهر شد که آن طایفه بمنصب حکما عالمها قدیم شمرده‌اند و اسلاً اعتقاد ببحر اجساد و قیامت ندارند ، و مکافات حسن و قبح اعمال در عاقبت و مذلت دنیا فرار داده بهشت و دوزخ همان را می‌شمارند . .

درویش کمال اقلیدی و درویش بریانی را که نیز مقتدای فوجی از آن طبقه بودند با سه چهار نفر مرید که با او در اصفهان می‌بودند دزراه خراسان براه عم فرستادند . از اصطهبانات نیز چند نفر را که اعلم این طبقه بودند آورده و بپاران ملحق ساختند ، و همچنین بر هر کس که مقلد الحاد بود ابقا نرفت . و از اتراک پیر بداع یگمادین اغلی استاجلو که تابع این طبقه و مرید درویش خسرو بود بقتل رسید .

نکته جالب توجه در کلام اسکندر یک منشی ارتباط این جماعت است با هندوستان و مخصوصاً با شیخ ابوالفضل علامی دکنی وزیر معروف جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه هندوستان ، و مراسله و منشوری که از او بنام میر سید احمد گاشی مذکور در فوق از میان نوشتجات او ظاهر شد ، و نیز فرار شریف آملی از اکبر آن طایفه به هندوستان و تقرب وی نزد پادشاه هند . بالاخره می‌گوید : «القصه از سیاست این جماعت اگر کسی از این طبقه بود از این دیار بیرون رفت یادر گوشه خمول خریدم خود را بی‌ناهن نشان ساخت ، و در ایران شیوه تخاصم منسوخ گشت .



(که در ذیل وقایع سال بعد ذکر کرده و نقل میکند که در روز ۲۳ رجب ۸۲۹ هـ / ۴ مارس ۱۴۲۶ م.) یاد در همان روز در سال بعد شخصی موسوم به احمد لُر که از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بوده است ، به بهانه تقدیم عریضه به شاهرخ در موقعی که در هرات از مسجد جامع بیرون میآمد کاردی بشکم او نواخت، ولی آن زخم کار گریخته فاتل مذکور در همان مکان بدست یکی از نوکران شاهرخ موسوم به علی سلطان قوچین بقتل رسید ، و این برای او کمال خوشبختی بود زیرا هم او را از چنگال شکنجه ها و عقابهای هولناک نجات داد و هم میرزا بایسنغر و سایر امراء که مأمور کشف علت این توطئه بودند از پیدا کردن همدستان او و شرکاء جرم او محروم ماندند. معذک در جیب آن مرد کلید خانه ای بدست آمد که چون محتویات آنرا تحقیق و بازرجویی نمودند، در باره شخصی موسوم به مولانا معروف سوء ظن بردند ، و این مولانا خود خطاطی نامی و دارای فضل و کمال بوده که سابقاً در دربار سلطان احمد جلایر در بغداد میزیسته، و پس از آن بخدمت میرزا اسکندر در شیراز در آمده . و بعدها شاهرخ او را از شیراز به هرات آورده. وی در آنجا با جماعتی از فضلا و درویش هرات و دیگر اشخاص که از آن جمله احمد لُر مذکور بود. آشنائی و معرفتی داشته است .

میرزا بایسنغر میخواست که او را هلاک سازد، ولی بعد از آنکه چند مرتبه او را تافتل نگاه بردند، عاقبت او را در قلعه اختیارالدین حبس کردند؛ لیکن جمعی دیگر را دستگیر کرده بکشتند و اجساد آنها را بسوزانیدند که از آن جمله یکی خواجه عضدالدین نواده فضل الله استرآبادی حروفی بوده است . و نیز سید قاسم الانوار شاعر و صوفی معروف نیز مورد سوء ظن شده و بحکم بایسنغر از هرات تبعید گردید.

دیگر از منابع معدودی که درباره حروفیه بنظر من رسید در کتاب  
الانباء ابن حجر العسقلانی<sup>(۱)</sup> (متوفی بسال ۸۵۲ هـ / ۱۴۲۷ م.) است، وی  
مینویسد :

«فضل الله بر ابو محمد تبریزی یکی از مبتدعینی است که طریقه  
ریاضت نفسانی پیش گرفتند. و در اثر تعالیم ضلال  
وی فرقه ای بظهور آمد که به حروفیه مشهور  
کتاب انباء نوشته  
است. او معتقد است که حروف الفباء مسوخت  
انسانی میباشد. و نیز از اینگونه خرافات و اوهام بهم بافته است. وی

(۱) قاضی القضاة شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی الکنانی -  
العسقلانی البصری الشافعی، متولد بسال ۷۷۳ هـ. و متوفی بسال ۸۵۲ هـ. از اجلة  
علماء وائمة سنت در قرن نهم، و صاحب مقام رفیع در ادب و لغت و علوم دینی اسلامی است،  
مدت بیست و یک سال بر مسند قضاء مصر متمکن بود و عدد مصنفین او را افزون بر یکصد  
و پنجاه مجلد نکاشته اند که از آن جمله است: کتاب انباء الغمر فی انباء العمر  
که تا کنون صورت طبع نیافته.

مرحوم بر او ن میگوید که این قسمت از آن کتاب را از مقدمه ای که فلو گل  
آلمانی بر طبع کتاب «کشف الظنون» (جلد دوم طبع لیدن، ۱۸۳۵ م.) نکاشته است  
نقل کرده. و مابین عبارت کشف الظنون را که در ضمن وصف کتاب جاودان کبیر از  
ابن حجر نقل کرده در اینجا می آوریم: (با ترجمه متن انگلیسی اندک اختلاف دارد) قال العلامة  
ابن حجر العسقلانی فی تاریخه المسی بالانباء: «فضل الله بن ابی محمد -  
التبریزی احد المتشغفین من المبتدعة، کان سن الاحادیثم ابتدع التحلة التي عرفت  
بالحروفية، يزعم ان الحروف هي عين الادميين الى خرافات كثيرة لا اصل لها، ودها الامير -  
تيمور الامرج الى بدعته، فاراد قتله فيبلغ ذلك ولدلانه من مستجبريه ضرب عنقه بيده، فيبلغ  
ذلك تيمور فاستدعى رأسه وجثته، فأحرقهما في هذه السنة يني ۸۰۴ اربع وثمانمائة انتهى.

امیر تیمور لنگ را بدین وعقیدت خود دعوت کرد، لیکن امیر نپذیرفته امر بقتل او داد. چون این خبر بامیرزاده میرانشاه که فضل الله بنزد وی به تبریز پناه برده بود رسید، بدست خود سر او را قطع کرد. چون تیمور از این خبر آگاه شد سر و جسد او را طلب کرد و امر بسوختن آن فرمود. این واقعه در سال ۸۰۴ هـ اتفاق افتاد.

تعالیم فضل الله ابتدا در کتابی بسیار عجیب که قسمتی بعمری، و قسمتی بفارسی، و بعضی دیگر بیکی از لهجه‌های کتاب جاویدان کبیر محلی ایران است نوشته شده، و آن موسوم است به «جاویدان کبیر». نسخ متعدده خطی از آن کتاب در کتابخانه‌های ایاصوفیه اسلامبول، وموزه بریطانیا (شماره Or 5957) و لیدن، کمبریج و نزد خود من موجود است. نخستین شرح و بیان راجع بآن کتاب بزبان های اروپائی همانا یادداشت های مختصری است راجع به نسخه موجوده در لیدن (ج ۴ ص ۲۹۸ فهرست کتابخانه لیدن). سپس شرح مفصلتری از آن کتاب را مرحوم کلمان هوارت M. Clément Huart در ژورنال آسیائی سال ۱۸۸۹ م. در تحت عنوان «Notice d'un manuscrit pehlevi-musulman» نوشته که بر اساس نسخه موجوده در اسلامبول میباشد. ظاهراً اسم حقیقی آنرا ننگاشته و آنرا «مسائلی درباره قرآن» نامیده است. میوه هوارت بیشتر توجه بزبان و لغت آن کتاب خطی داشته و از معانی و مطالب آن بحثی بمیان نیاورده است، زیرا در آن تاریخ هنوز معلوم نبوده که جاویدان کبیر کتاب بزرگ طایفه حروفیه تألیف فضل الله استرآبادی میباشد. من خود نیز یادداشت مفصلی در باب نسخه موجوده جاویدان کبیر در کمبریج که قبلاً در اسلامبول خریداری شده بوده، در فهرست نسخ

فارسی‌دانشگاه کمبریج ۱۸۹۶م. نگاشته‌ام. یکی از خصائص جالب توجه این نسخه در آن است که محتوی برضیمه‌ای می‌باشد که در آن حوادثی را بیکی از لجه‌های فارسی نوشته و بعضی مطالب آن را با مر کب‌سرخ شرح کرده‌اند. کتاب مذکور شامل یک سلسله از خوابها و رؤیاهائی می‌باشد که فضل‌الله دیده است. بسیاری ازین خوابها را با تاریخ ذکر کرده؛ قدیمترین آن بسال ۷۶۵ هـ/۱۳۶۳ م. واقع شده، در آن زمان تعبیر رؤیا و شرح مکاشفات بسیار محل اعتقاد عامه بوده است، و آخرین آن خوابها بسال ۷۹۶ هـ/۱۳۹۳ م. است. ازینرو یک دوره سی ساله را متضمن می‌باشد و در ضمن آن به بسیاری از اماکن و اشخاص اشاره کرده است.

اما کنی که در آن کتاب ذکر می‌کند، عبارت است از: استرآباد، بغداد، باکو، بروجرد، دامغان، مصر، فیروز کوه، اماکن و اشخاص مذکور در جاویدان عراق و اصفهان. مخصوصاً عماراتی در اصفهان که موسوم است به عمارت طوقچی<sup>(۱)</sup> خوارزم، جزیره (بین النهرین)، قزوین، سمرقند، تبریز، و دو نقطه مبهم مرکز اسماعیلیه - رود بار و قلعه سرد کوه. اشخاصی را اسم میبرد عبارت‌اند از: امیر تیمور، شاه اوئیس (ظاهر آشوخ اوئیس - ایلخانی جلایری است) توقمش خان، پیر پاشا، سید عمادالدین (که همان نسیمی شاعر ترك حروفی است)، سید شمس‌الدین، سید تاج‌الدین، خواجه فخرالدین، خواجه حسن، خواجه بایزید، مولانا کمال‌الدین،

(۱) هم‌اکنون یکی از محلات اصفهان بهین نام - طوقچی - موجود است و سابقاً

نیز یکی از دروازه‌های آن شهر بهین اسم نامیده می‌شده.

مولانا محمود ، مولانا مجد الدین ، مولانا قوام الدین ، مولانا صدرالدین ، شیخ حسن ، شیخ منصور ، ملک عز الدین ، امیر شمس ، درویش توکل ، درویش مسافر ، درویش کمال الدین ، عبدالرحیم عبدالقادر حسین کیا ، عمر سلطانیه ، یوسف دامغانی .

فهم این رؤیاها با وجود فرهنگ و لغت نامه ای که بسیاری از کلمات وارد درلجه متن کتاب را شرح میدهد، بازمتعسر و مشکل است. ظاهراً بیشتر آن‌ها صورت یادداشت دارد، و برای آن است که آن خواب را بغاطر نویسنده بیاورد، و گویا آن‌ها قبلاً جزو کتاب جاویدان کبیر نبوده و شاید در غالب نسخ آن کتاب نیز وجود نداشته باشد.

در ۲۳ اکتوبر ۱۸۹۶ م. اندکی بعد از انتشار فهرست من از کتب کمبریج ، دوست من مرحوم کبیب E. J. W. Gibb توجه مرا در نامه خود باین نکته جلب نمود که در چند تذکرة الشعراء ترکی مانند: تذکرة لطیفی و تذکرة عاشق چلبی از شاعری ترك به تخلص نسیمی ذکر کرده اند که بصفحت حروفی موصوف است، و رابطه او را با فضل الله استرآبادی میتوان از بعضی اشعاروی نیز استنباط نمود مثل این بیت :

«لم حکمتدن بلورسکه گل برو گل ای حکیم سن نسیمی منطقندن کله فضل اللهی کور»

یعنی : اکر علم حکمت میطلبی، ای حکیم بیا و منطلق نسیمی را بجو و فضل اللهی را تماشا کن .

مستر سبب در پیر و آن مفتاح ، فصلی (ف ۷ ص ۳۳۶) از جلد اول کتاب

خود « شعر عثمانی » را وقف به تحقیق فرقه حر و فیه ساخته است، و مخصوصاً از دو شاعر حروفی ترك يكی نسیمی<sup>(۱)</sup> و دیگری تحقیقات نسیم در تاریخ و فیهی که دومی شاگرد اولی بوده است بحث حروفیه ترکیه میکند. مستر نسیم نتوانسته است که اثری از

این طایفه قبل از اواسط قرن هفدهم در اشعار ترکی بیابد، بلکه دو مطلب از تواریخ منابع ترکی بدست میدهد که کیفیت عذاب و عقاب فجیعی که چند مرتبه بر آنها وارد کرده اند، ذکر میکند. واقعه اول نقل از کتاب الشقائق النعمانیه<sup>(۲)</sup> است که در آن روایت میکند، چگونه فخر الدین عجمی مفتی ایرانی اسلامبول شاگرد میرسید شریف جرجانی چند نفر از پیروان حروفیه را گرفته و آنان را مانند زنادقه و کفار امر فرمود زنده بسوزانند،

(۱) نسیمی متولد در بغداد بدوزبان شمر دارد و دیوان او مشتمل است بر اشعار فارسی و ترکی که در اسلامبول مجموعاً در یک مجلد بسال ۱۲۹۸ هـ / ۱۸۸۱ م . ضمیمه رسیده . مستر نسیم را اولین شاعر بزبان ترکی غربی و تنها شاعر واقعی آن دوره قدیم می شمارد .

(۲) رجوع شود به الشقائق النعمانیه در ضمن (طبقة خامه - علماء دولت سلطان محمد خان بن بایزید خان) طبع مصر، حاشیه و فیات الاعیان صفحه ۶۳ .

الشقائق النعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه - تألیف ملا احمد ابن مصطفی معروف به طاشکیری زاده متولد به ۸۹۰۱ هـ و متوفی به ۹۶۸ هـ . از اجل علماء و فضات ترك است . این کتاب مجموعه مفیدی است در ذکر علماء شریعت و مشایخ طریقت که به ترتیب ایام سلطنت ده من از سلاطین آل عثمان تألیف و تدوین کرده (۹۶۵ هـ) و شرح حال ۵۲۱ تن از علماء را متضمن است ، بعد از آن دبیران بر آن ذیل های عدیده نوشته و آنرا تا قرن سیزدهم هجری ادامه داده اند (طبع مصر ۱۲۹۹ هـ ق و ۱۳۱۰ هـ ق) .

و با آنکه آنان طرف اعتماد و لطف سلطان محمد خان دوم فاتح بوده اند، سلطان با همه قوت و شوکت خود ظاهراً نتوانسته است آنها را از تعصب علما و غوغای عامه خلاص سازد، و هم نقل شده است که مفتی مذکور را چندان حرارت ایمان بجوش آمده بود که خود شخصاً در آتش میدمید و در آن هنگام لختی از ریش دراز وی بسوخت.

واقعه دوم نقل از تذکرة الشعراء ترکی تألیف لطیفی است که میگوید: - چگونه اباطیل کفر آمیز یکنفر شاعر حرفی متخلص به تمنائی باعث شد که ویرا با چند تن دیگر از آن جماعت به قتل و سوختن محکوم ساختند، در زمان سلطان بایزید اول (ایلدرم) حریف و مخاصم تیمور که در سال ۸۰۴ ه.ق. از تیمور شکست یافت. چون هم در این سال بوده است که فضل الله حرفی بقتل رسیده معلوم میشود که مبادی او بطوری وسعت انتشار حاصل کرده بود که در اندک زمان از استرآباد به آدرنه رسیده، ولی هم در زمان حیات او و از همان ابتدا به سخت ترین و شدیدترین وضعی مشایخ اسلام بمخالفت آن فرقه برخاسته اند. مستر غیب میگوید که: وی هیچگونه سند نوشته ای راجع به جنبش این طایفه در قرون اخیره نتوانسته است کشف نماید؛ و می خواهد بگوید که نهضت حرفی از او اواخر قرن پانزدهم (قرن نهم هجری) پیشتر نرفته، و هر گونه تشکیلاتی که داشته اند ظاهراً در اثر عقاب و عذاب شدیدی که در زمان سلطنت بایزید خان درباره آنها بعمل آمده از میان رفته است.

لیکن باید گفت فعالیت این طایفه در حقیقت تا عصر حاضر ادامه داشته است. درویشان بکتاشی در وقت حاضر هنوز نماینده افکار حرفیه

میباشند، چنانکه اخیراً در سال ۱۲۹۱ هـ / ۱۸۷۴ م.

فرقه در اویش بکتاشیه<sup>(۱)</sup> بزبان ترکی کتابی در ردّ این طائفه منتشر در عصر حاضر وارث مبادی حروفیه هستند  
و آن ردّی است بر عقاید و افکار حروفیه و بکتاشیه

بقلم اسحاق افندی که در آن موضوع بوسعت علم و اطلاع موصوف است. وی از آن تعالیم و مبادی که برخلاف آن برخاسته به بیانی دقیق و صحیح سخن گفته، و کتاب خود را به سه فصل تقسیم میکند: - فصل اول در تحقیق

(۱) بکتاشیه نام فرقه ایست که در خاک (عثمانی) ترکیه بظهور رسیده و پیروان

شیخی موسوم به حاجی بکتاش ولی میباشد. گویند: این شیخ اصلاً در نیشابور متولد شده، و مرید شیخ احمد یوی سومی بوده، در سالی که حساب جمل از کلمه «بکتاشیه» استخراج میشود یعنی ۷۳۸ هـ. وفات یافته است. از او دو کتاب باقی مانده یکی بنام «مقالات» و دیگری بنام «ولایت نامه» که در ذکر کرامات اوست. منقول است که حاجی بکتاش در زمان اورخان عثمانی ینگری ها را بدین اسلام در آورد. ولی حقیقت احوال او درست روشن نیست و بعضی او را با شخصی بنام بالیم بابا (متوفی سال ۹۲۲ هـ) که به پیردوم معروف است اشتباه می کنند و بر آنند که مؤسس واقعی فرقه بکتاشیه این شخص دوم است. و بکتاش ولی وجود حقیقی نداشته و شخصی افسانه ای بیش نیست. در حال با آنکه تاریخ تکوین این فرقه خیلی قدیم است معذک از آغاز قرن دهم هجری - در غرب اناطولی و در خاک بالکان بصورت رسمی شناخته شده اند. در نزد قزلباشای آذربایجان و در نزد اکراد ایران عثمانی و فرقه «علی الهی» معتقدات بکتاشیه نیز کمابیش یافت می شده است.

عقاید این فرقه ترکیبی است از مبادی صوفیه اسلام و بعضی معتقدات مسیحیان که در آن بتدریج نفوذ کرده، و بعضی افکار شیمه و بعضی خرافات ارباب نحل، در حالتی که ایشان ظاهراً خود را در اویش تابع اصول سنت و جماعت میدانند. غلابه شیمه آنها را از خود می شمادند،



در اصل **فضل الله حروفی** و بیان اصول و قوانین بعضی از بکتاشی‌هاست. فصل دوم آن در بیان کفریات کتاب **جاویدان فرشته** زاده است، فصل سوم در ذکر کفریاتی است که در دیگر جاویدانها آمده. وی قلع و قمع این طائفه را، که در سال ۱۲۴۱ ه. ق. در زمان سلطنت سلطان محمود خان واقع شد، ذکر کرده و میگوید: «چگونه در آنجا عارف حکمت یگ شاعر ترك بعنوان مفتش عقاید عمل میکرد، و نیز میگوید که باعث وی بر تألیف آن کتاب همانا وقاحت بکتاشی‌هاست. که جسارت نموده و عشق‌نامه تألیف فرشته زاده (عزالدین عبدالمجید بن فرشته) را در سال ۱۲۸۸ ه. / ۱۸۷۱ م. طبع و نشر کرده‌اند. وی معتقد است که کتاب‌هایی که این اشخاص (یعنی بکتاشی‌ها و باحروفی‌ها) نگاشته و

#### بقیه‌اشیاه از صلحه قبل:

در همین حال آنها ائمه‌اتی عشر را: از مقدس‌میشمارند، امام **جعفر الصادق (ع)** را احترام بسیار می‌گذارند به یک‌نوع تثلیث‌شبه به تثلیث مسیحیان ایمان دارند و آن عبارت است از: «الله - محمد - علی» که آن‌ها رسه مجتعماً ربه مافوق بشریت خاصی دارا هستند. چنانکه گفتیم عقاید و آداب مسیحی در نزد ایشان بسیار است و از کتاب **جاویدان فرقه** حروفیه نیز اصول بسیار اتخاذ و پیروی کرده‌اند.

بعد از آنکه در سال ۱۸۲۶ م. **سلطان محمود خان دوم خلیفه عثمانی** **ینکچریه** را بکلی منقرض ساخت. این طائفه هم که حلیف و وابسته به ینکچریه‌ها بودند در معرض منابسلطانی فرار گرفتند و بسیاری از تکایای آنها بسته شد و بعضی از مشایخ و پیشوایان ایشان بقتل رسیدند.

بعد از ظهور **آتاتورک**، و در ایام جمهوری نوین ترکیه، طایفه بکتاشیه هم چنان در حال افول و انحطاط است؛ گرچه هنوز در اطراف **استانبول** خانقاه‌هایی چند از ایشان باقی مانده و امرار حیات می‌نمایند. (برای اطلاع بیشتری راجع باین طایفه رجوع شود به: «انسیکلوپیدیا اسلام»، بکتاشیه بزبان آلمانی تألیف **Gasib** طبع مونوخ ۱۹۰۹ م.)

به آن نام جاویدان نهاده اند شش عدد است: - اولی راضل وصال نخستین، یعنی فضل الله حروفی بهم آورده و پنج دیگر را خلفاء و جانشینان او نگاشته اند. هم او اضافه میکند که کفر و زندغه آنها از این کتب خمسه بخوبی واضح است، خوی و عادت آنان بر این است که آن کتب را نهانی در میان خود مطالعه و تعلیم میدهند. فرشته زاده نیز در جاویدان خود موسوم به «عشق نامه» تاحدی کفریات خود را کتمان کرده است.

و مؤلف سپس می نویسد: «بعد از آنکه اندکی ضایدها را این گمراهان در میان مردم آشکارا گشت، پسر تیمور رینی میر انشاء، فضل الله حروفی را بقتل رسانید؛ پسر از آن طنابی به پای او بسته و جسد او را هلتاً در کوجه و بازار کشیده و دنیا را از خبث و وجود او پاک ساختند.

بعد از آن خلفاء وی بر آن شدند که در سراسر ممالک مسلمانان متفرق گشته و اوقات خود را وقف ضلالت و فوایت اهل اسلام نمایند. از آنجمله یکی که به «علی الاعلی» ملقب بود به خانقاه حاجی بکتاش در آناتولی آمده به عزت و انزوا نهانی در آنجا بزیست، و جاویدان را با افراد آن خانقاه تعلیم دادن گرفت، پس آنها را فریفته چنان وانمود میکرد که آن همان مبادی حاجی بکتاش که از اولیا بوده است، میباشد؛ پیروان خانقاه که بجهل و حماقت قرین بودند، جاویدان را قبول کردند، و با آنکه مفاد کلمات آن هلتاً انکار فرائض الهی و تسلیم به شہوات و لذات جسمانی میباشد، آنها «سر» نامیدند و در آن سکوت و کتمان بسیار بعمل آوردند، بعدی که اگر یکی از جماعت آن اسرار را فاش مینمود جان او فراموش آن می شد. این سر مکتوم همانا عبارت بود از بعضی مفاہیم کفرآمیز کتاب جاویدان که اشاره از آن بحروف مقطعه مانند ( الف ) و ( واو ) و ( جیم ) و ( با ) و ( زا ) شده، و برای معانی و مفاهیم این علامات هم رساله ای تألیف کرده اند و آنها مفتاح الحیات نامیده اند، و این است نام آن سری که هر کس صاحب آن نباشد معانی جاویدان را فهم نمیتواند کرده، به این مریب این جماعت با اهتمام بسیار بر اخفا و کتمان اسرار خود میکوشیدند، مبادا که علماء اهل حقایق کار آنها دانسته و آنها بکلی محو و نابود

سازند ، و از اینقرار از سال ۸۰۰ هجری تا کنون موفق شده‌اند که بسیاری را مخفیانه در دام خلافت خود اندازند .

پس از آن مؤلف سخن را به شرح حیل و دسائس این طائفه کشانیده و شرح میدهد که چگونه ایشان سعی میکنند مردم را ، از مسلمان و غیر مسلمان ، بدام کفر و زندقه بیندازند و اضافه میکند - : «از این معانی معلوم و واضح میشود که جماعت بکتاشیه در حقیقت شیعه نیستند ، بلکه اصولاً جماعتی مشرک میباشند ، هر چند موفق به جلب یهودیان و مسیحیان نمیشوند ولی مبادی آنها طوری است که مسلمانانی را که بشیعه تمایل دارند بیشتر بخود متمایل می‌سازند . بطوریکه هر وقت من بعضی از نوآموزان بکتاشیه را مورد سؤال قرار دادم آنها خود را جعفری مذهب یعنی شیعه امامیه قلمداد میکنند ، و در هر حال چیزی از اسرار جاویدان نمیدانند ، و تصور میکنند که شیعی هستند . وقتی من از یک نفر عالم و سیاح ایرانی موسوم به میرزا صفا<sup>(۱)</sup> عقیده او را راجع به بکتاشی ها سؤال کردم . او در جواب گفت : «من خیلی با آنها مصاحبت کرده‌ام و بدقت از مبادی مذهبی ایشان تحقیق نموده‌ام ، آنان وجوب فرائض اعمال را که در اصول مذهب آمده است انکار میکنند ، و از یثرو وی بطور قطع به کفر آنان حکم میکنم ، خداوند ما را از شر جهالت آنان حفظ فرماید . »

در هنگام تعطیل عید پاک سال ۱۸۹۷ م . مجالی  
استوانامه و معجبت نامه  
یافته دو نسخه خطی از طایفه حروفیه را بدقت

(۱) مفرد مرحوم حاجی میرزا صفا ، قنبر علی شاه مازندرانی است متولد سال ۱۲۱۲ ه . ق . و متوفی سال ۱۲۹۱ ه . ق . و مدفون در تکیه صفایه - جنب کوه طبرک ، ری (۰) (رجوع شود به : طرائق الحقائق ج ۲ ص ۱۰۷)

مطالعه نمودم که هر دو متعلق است به کتابخانه ملی پاریس<sup>(۱)</sup> و من در روزنامه انجمن آسیائی سال ۱۸۹۷ م. در طی مقاله ای بعنوان «یادداشت‌های راجع بادیات و تعالیم فرقه حروفیه» آنها را توصیف کرده‌ام. یکی از این دو، مورخ است بسال ۱۵۶۲/۵۹۷۰ م. و مشتمل است بر *استوانامه*، تألیف امیر غیاث‌الدین. آن مثنوی است بزبان فارسی در حکایت رفتن اسکندر در پی آب حیات و نیز مشتمل است بر فرهنگ ازلغات محلی که در جاویدان کبیر بکار رفته. نسخه دیگر مورخ است به سال ۸۹۵ هـ / ۱۴۸۹ م. و موسوم است به: *معجت نامه*. دلائلی در دست است که مؤلف آن رساله همان *فضل الله استرآبادی* بوده است. نه سال بعد باز در روزنامه انجمن آسیائی به تاریخ ۱۹۰۷ م. مقاله دیگری در این باب نشر کردم، در تحت عنوان: «یادداشت‌های بیشتری در باب حروفیه و ارتباط آنها با درویش بکتاشیه» و در ضمن آن از ۴۳ نسخه خطی که بعدها بدست کتابخانه‌های موزه بریتانیا و دانشگاه کمبریج افتاده بود سخن گفته‌ام.

در کیفیت بدست آمدن نسخه مذکور در آن مقاله چنین نوشته‌ام:

ارتباط میان حروفیه و بکتاشیه اولین بار باین طریق بر من معلوم شد: -  
سه سال بعد از انتشار مقاله ای که در فوق بآن اشاره کردم، شخصی که بخیرید و فروش نسخ کتب شرقی در لندن اشتغال داشت و اصلاً اهل بغداد بود، در آن زمان از وی مقداری کتب خطی ابتیاع کرده بودم، از من خواست که صورعی از کتب مورد حاجت خود را بوی بدهم، باین منظور که آن صورت را نزد طرف خود در مشرق زمین ارسال بدارد،

(۱) این کتابها در کتابخانه ملی فرانسه باین طریق ثبت شده است:

ومن نیز چنین کردم. و در آن سیاه‌نام **جاویدان نامه** یا کتب دیگری از آثار فرقهٔ حروفیه‌ها قید کردم. اندکی بعد، در فوریه یا مارس ۱۹۰۱، کتابفروش مذکور بسته‌ای از نسخ خطی برای اینجانب ارسال داشت که در آن نسخه‌ای از کتاب **جاویدان نامه** که اکنون در موزهٔ بریتانیا به نمرهٔ Or. 5957 ضبط است، وجود داشت؛ به علاوه چند کتاب دیگر از آثار آنطائفه. هر چند قیمتی که برای این نسخه تعیین کرده بود گران‌مینمود، اما در حدود شش نسخه توسط کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج خریداری شد؛ پنج یا شش نسخهٔ دیگر را موزهٔ بریتانیا اِبتیاع کرد که فعلاً در تحت این نمره‌ها قرار دارند: Or. 5961 و Or. 5957. قیمت‌نسبتاً گران این نسخه محرک‌یافتن نسخه‌گیری گردید، ولی بشدو بیج در نتیجهٔ بدست آوردن نسخ متعدد معلوم شد که **آثار حروفیه** بمقدار قابل ملاحظه‌ای فراوان است. در شرق مخصوصاً در کشور ترکیه آنها غالباً مطالعه و استخراج میشود. در نتیجه قیمت آن نسخ سریعاً تنزل کرد و اخیراً چند نسخه از این آثار بقیمت دو یاسه پوند در بازار محدودی که برای آنها وجود داشت، معامله می‌شد؛ طولی نکشد که معلوم شد که این نسخ مستقیم یا غیر مستقیم از طائفهٔ در اویش بکتاشی بدست می‌آورند. و در میان افراد این جماعت است که فقائد حروفیه تا زمان حاضر رواج دارد.

در میان این نسخ خطی که در مقالهٔ فوق وصف شده دوسه رساله هست که از شرح احوال و تعالیم حاجی بکتاش سخن می‌گوید، از اوست که این طائفه اسم و عنوان خود را یافته‌اند. وی در سال ۱۳۳۷/۵۷۳۸ م.<sup>(۱)</sup> دو سال قبل از تولد فضل‌الله حروفی وفات یافته است. و این تاریخ بانضمام پنج تاریخ دیگر که همه با سرگذشت وقایع این جماعت منوط و مربوط میباشد روی ورق کاغذی بشرح ذیل ثبت شده است و آن ورق در یکی از نسخ خطی موزهٔ بریتانیا بشمارهٔ Or. 6381 ضبط شده:

۱ - تولد فضل‌الله استرآبادی ۱۳۳۹/۵۷۴۰ م.

(۱) معنی این تاریخ معلم ناجی است. و از عجایب آنکه از حروف

« بکتاشیه » بحساب جمل همان عدد ۷۳۸ استخراج میشود.

- ۲ - ظهور و دعوت او در سال ۷۸۸ هـ / ۱۳۸۶ م.
- ۳ - شهادت او ۷۹۶ هـ / ۱۳۹۳ م.
- ۴ - وفات خلیفه او حضرت علی الاعلی ۸۲۲ هـ / ۱۴۱۹ م.
- ۵ - وفات پسر تیمور میرانشاه که حروفیه او را دجال یا مارانشاه مینامند ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۰ م.

از شعری که در روی همان برگ کاغذ دیده میشود، چنین برمیآید که  
**فضل الله** در سال ۷۷۵ هـ. سفری بحج کرده است.

روی یکی از صفحات دیگری از این نسخ (موزه بریتانیا Or.6380) نوشته عجیبی تحریر شده که ظاهراً وصیت نامه فضل الله است: ازین نوشته که اصل و ترجمه آن کاملاً در آن مقاله مندرج است، ظاهر میشود که وی را در شیروان کشته اند. مقاله من<sup>(۱)</sup> ختم میشود به فهرست کاملی از نام کتابها و اشخاصی که در آن نسخه ذکر شده اند. عنوان بسیاری ازین کتب اعم از فارسی یا ترکی به کلمه «نامه» پایان مییابد مانند: «آدم نامه»، «آخرت نامه»، «عرش نامه» و «بشارت نامه» و غیره و غیره.

در سال ۱۹۰۹ م. در سلسله کتابهای گیب کتابی چاپ شد، بشماره مجلد نهم، و آن شتمل است بر ترجمه فرانسوی چند رساله حروفیه بایادداشتهای منضم بآن، توسط مسیو گلمان، هوارت M. Clément Huart. تحقیقی نیز در باب تعالیم حروفیه باز بر آنسه بقلم دکتر رضا توفیق معروف به فیلسوف رضا در آنجا آمده. وی مرد عالمی است و شرق و غرب را بخوبی میشناسد و از آنچه مربوط به درویش است مخصوصاً راجع به بکتاشیه اطلاع کامل دارد. این کتاب

(۱) مقاله دوم مرحوم بر اون در روزنامه النجم همایونی آسیائی لندن

بتاریخ ژوئیه ۱۹۰۷ م. درج شده است.

که مهم‌ترین کتاب مستقلی در این باب است، مخزن کاملی از اطلاعات نافع می‌باشد، و این فرقه را که دارای تعالیم خیالی عجیب و غریب هستند و تا بیست سال پیش در اروپا شناخته نبودند و عامل مهمی در حوادث تاریخی آسیای غربی بوده‌اند، معرفی می‌کند. صفات و خصائص این جماعت و عقیده‌ای که هم به صفت ابتکار و بوصف خشونت هر دو موصوف است از کتابها و مقالات مذکور در فوق معلوم می‌توان کرد؛ هر کس اطلاع بیشتری از آن فرقه بخواهد باید با آنها مراجعه کند (۱) (۲).

- 
- (۱) سخن مرحوم پسر او در درباره این طائفه در اینجا پایان می‌پذیرد - لیکن در فصل بعد در شرح «کتاب دینی و عرفانی و فلسفی، صریموریان» از آثار فرقه حروفیه مجدداً به تفصیل سخن گفته است. خواننده می‌باید که به آنجا مراجعه فرماید.
- (۲) در کتاب تاریخ شاه عباس کبیر که آقای نصرالله فلسفی استاد دانشمند دانشگاه تهران تألیف کرده‌اند (مجموعه ۱ و ۲) از عقاید و حوادث و مسائلی که بر جماعت حروفیه یا نبطویه در زمان آن پادشاه وارد گردید مفصلاً بحث شده است.





## کتاب سوم

از مرک تیمور تا ظهور دولت صفوی

۸۰۷-۸۹۰۷ .

۱۴۰۵-۱۵۰۲ م.



## فصل ششم

### ایران در عصر تیموریان

فرنی که ما اینک در صدد بیان و تحقیق احوال آن هستیم ، خاصه در

قسمت آخر آن ، یکی از همان ادوار آشفته و پر

هرج و مرجی است که در تاریخ ایران غالباً بعد از  
مرگ فاتحان بزرگ و مؤسسين دولت عظیم اتفاق  
این فصل است

میاقتاده است . حوادث این قرن عبارت است از

ظهور نیروی اوزبکها در ماوراءالنهر ، تجزیه و انحلال تدریجی

امپراطوری وسیعی که تیمور بقیمت خونهای بسیار و مصائب بیشمار  
بوجود آورد ، غلبه و استیلاء متوالی دوسلسله از ترکمانان - موسوم به:

قره قوینلو ( سیاه گوسفندان ) و آق قوینلو ( سفید گوسفندان ) در

غرب و جنوب ایران ، و آخر کار پیدا آمدن و فتح و غلبه قطعی دودمان

صفویه که بزرگترین سلاله های عصر جدید سلاطین ایران اند ، و تاحدی

میتوان آنانرا مؤسس وبانی یا اقل مجدداً احساس ملی در ایران در ادوار

اخیره بشمار آورد .

این قرن آغاز میشود بمرگ تیمور در ۸۰۷ هـ / ۱۴۰۵ م. و بی پایان

میرسد به جنگ شرور در آذربایجان بسال ۹۰۷ هـ / ۱۵۰۱ م. که در آن

مصاف شاه اسمعیل صفوی بطور قطعی و نهائی تر کمانهای آق قوینلو

رادرهم شکسته و سپس تبریز را دارالملک خود قرار داده بر تخت سلطنت ایران قرار گرفته است. هر چند بعد از آن تاریخ چند سالی دیگر بطول انجامید تا اینکه دامنه استیلاء او در سر تا سر کشور ایران بکلی توسعه یافت و عاقبت بجائی رسید که بقول **لین پوول** <sup>(۱)</sup>: « قلمرو وی از رود سیحون تا خلیج فارس و از افغانستان تا فرات بسط یافت ».

چون این قرن دقیقتر مطالعه شود، مشاهده میگردد که بدونیمه غیر متساوی تقسیم پذیرفته است. مرگ فرزند چهارم تیمور، یعنی شاهرخ که در سال ۱۴۴۶/۸۵۰ م. اتفاق افتاد، حدفاصل این دو قسمت است.

در تمام طول مدت سلطنت و حیات شاهرخ با وجود شورشهای متعدد که از طرف خویشان او بظهور رسید، وی سرانجام موفق شد که تقریباً تمام دولت امپراطوری عظیمی را که پدرش تأسیس کرده بود بهمان نهج برقرار نگاهدارد. ولی بعد از مرگ او آن مملکت وسیع بسرعت روه تجزیه و انحلال گرفته، نخست بدست تراکمه قره قوینلو و سپس آق قوینلو، و بعد از آن اوزبکها در ماوراءالنهر آشفته گشت؛ و عاقباً لامر تمامت آنها بانضمام بقایای خانواده تیموری در شرق ایران بدست جهانگیری کشور گشا، چون شاه اسمعیل منقرض گردید. هر چند سلطنت دو دمان تیمور از ایران منقرض گشت، لیکن مقدر بود که

(۱) استانلی لین پوول Stanley Lane Poole یکر از مورخان و ملما، شرق شناس انگلیسی، مؤلف تاریخ سلاله های سلاطین مسلمان و تاریخ مصر است.

بدمت آنان سلطنتی باشکوه در هندوستان برپا  
 تأسیس سلطنت کرد، و این کار بسعی ظهیرالدین محمد بابر  
 درخشان خانوادۀ که به پنج پست به امیر تیمور رسید، انجام گرفت؛  
 تیموری در هندوستان بدین تفصیل که چون اوزبکها او را از ولایتش  
 بعد از اخراج آنان فرغانه بیرون راندند به هند افتاد، و در آنجا سطنتی  
 از ایران تأسیس کرد که نزد مورخان اروپا به «مغول کبیر»  
 «Great Moguls» معروف است. اولاد وی متجاوز از سه قرن در آنجا سلطنت  
 کردند، و سرانجام در شورش بزرگ هندوستان در سال ۱۲۷۴هـ/ ۱۸۵۷م.  
 آن سلاله پایان پذیرفت.

در این کتاب ما در احوال این سلاله پادشاهان مغولی هندوستان  
 مستقیماً سخنی نیست، جز آنقدر که پیوستگی آنان با صوفیۀ ایران محل  
 گفتگو میشود. هر چند که قدرت سیاسی شاهزادگان تیموری در ایران  
 پیوسته رو با انحطاط و زوال میرفت، معذک در بارهای کوچک آنان مرکز  
 جنبشهای ادبی بود، و بسبب وجود شعرای نامدار و ادبای عالیمقدار شهرتی  
 بسزا حاصل کردند، بعضی از این شاهزادگان مخصوصاً سلطان  
 ابوالغازی حسین بن منصور بن بایقرا و میرزا الغ بیگ، و میرزا  
 بایسنغر و خود ظهیرالدین محمد بابر مصدر خدماتی برجسته در عالم علم  
 و ادب بوده‌اند. میرعلیشیر نوائی، وزیر سلطان ابوالغازی حسین،  
 گذشته از اینکه خود یکی از شعراء قابل توجه (مخصوصاً بزبان ترکی)  
 میباشد، حامی و طرفدار کریمی برای ادباء و فضایی زمان خود شمرده  
 می‌شود، چنانکه در فرسکوه ادبی، شهر هرات در دوره اخیر تیموریان  
 هسان و همنگ شهر غزنه در عهد سلطان محمود غزنوی مینماید.

از لحاظ سیاسی مهم‌ترین نمایندگان با عظمت سلسله  
 سفراء و نیز در دربار اوزون حسن ترکمان های فوق: سدرخانواده تیموری میرزا شاهرخ است.  
 و در دودمان قره‌قوینلو ترکمان قرايوسف، و  
 اوزون حسن در سلاله آق‌قوینلو، و محمدشيبانی معروف به شيبک در  
 قبيلة اوزبک؛ و آخر کار آنکه از همه مهم تر است، شاه اسمعیل اول،  
 مؤسس خاندان عظیم صفوی میباشد.

راجع به اوزون حسن<sup>(۱)</sup> از تحریرات اروپائیان معاصر او سرگذشتی  
 در دست است که سفراء جمهوری و نیز بشرح اسامی ذیل بدربار او  
 رفته‌اند، و او را گاهی «اوزن گاسانو Ussun Cassano» و گاهی «اسمبی  
 Assambei» نام برده‌اند<sup>(۲)</sup>. این سفراء عبارت‌اند از: کاترینوزنو - Caterino  
 Zeno، ژوسافا باربرو - Josafa Barbaro، و امبروزیو کنتارینی  
 Ambrosio Contarini. و باین نیت از و نیز آمده بوده‌اند که در برابر  
 عظمت روز افزون دولت ترکان عثمانی بحکم رقابت از یاری و همکاری  
 آن امیر ترکمان استفاده کنند.

این جماعت سفراء که به ایران آمده و مابین سالهای ۱۴۷۸ م. تا  
 ۱۴۷۸ م. باین کشور سفر کرده‌اند، هم‌سفر نامه‌هایی نوشته‌اند که متضمن  
 فوائد و اطلاعات نادره میباشد؛ مطالبی که کمتر بقلم مورخان ایرانی  
 آن عصر آمده است. و آنها را با انگلیسی درینک جلد، از طرف انجمن هکلویت

(۲) حسن نیگ آق‌قوینلو بواسطه قندرازی که داشته است به اوزون-  
 حسن معروف است و مورخان عربی نیز نام او را «الحسن الطویل» ثبت کرده‌اند.  
 (۲) این اسامی و دیگر اسامی خاص که در سفر نامه‌های و نیز بها آمده تحریفی است  
 از اصل کلمه که گنجه‌ادب‌اللفظ ایتالیائی و بلهجه خود باین صورت آورده‌اند.

Hakluyt Society بطبع رسانیده‌اند. آن مجموعه موسوم است به: «شش سفرنامه در ایران از سیاحان ایتالیائی در قرون شانزدهم و هفدهم»<sup>(۱)</sup>  
 « Six Narratives of Travel in Persia by Italians in the sixteenth and Seventeenth Centuries »

فرزند ان تیمور  
 و قره قوینلو پیردازیم؛ از تاریخ خاندان تیمور  
 قبل از آنکه بشرح احوال سلسله‌های آق قوینلو  
 تا آنجا که به ایران مربوط است باید بطور اختصار سخنی گوئیم. تیمور  
 را چهار پسر و یک دختر بوده است. - پسر اکبرش - میرزا جهانگیر قبل  
 از مرگ پدر، به سی سال؛ وفات یافت؛ و فرزند دوش - میرزا عمر شیخ ده سال  
 قبل از پدر بمرد، و پسر سومش - میر انشاها - تا سه سال بعد از هلاکت تیمور زنده  
 بماند، لیکن مورد سخط واقع شده و مفضوب بود، و ظاهر آدم‌شاعرش اختلالی  
 روی داده بود. فرزند چهارم شاهرخ جانشین پدر گردید و مدت چهل و  
 سه سال (از: ۸۰۷ تا ۸۵۰ / ۱۴۰۴ تا ۱۴۷۷ م.) درس اسرار ایران و مآوراء النهر  
 سلطنتی با عظمت و آسایش داشت.

ایام سلطنت کوتاه  
 خلیل سلطان  
 قصد تیمور آن بود که نواده او، پیر محمد فرزند  
 میرزا جهانگیر، جانشین وی باشد؛ لیکن این  
 شاهزاده از پسر عمویش خلیل سلطان فرزند  
 میر انشاها شکست یافت، خلیل سمرقند را بگرفت و یاری و امداد بعضی

(۱) سه سفرنامه دیگر عبارتست از: - اول: « شرح جیوان بائیستا راموزیو  
 Giovan Battista Ramusio - در باب نوشتجات جیوان ماریا انگیولتو ... که  
 در آن چگونگی زندگانی و اعمال اوزن کاسانو ( اوزون حسن ) ذکر شده است ،  
 دوم مسافریهای یک نفر تاجر - در عهد شاه اسمعیل - و سوم حکایت و نستینودالساندری  
 Vincentio d'Allesandri سفیر و نیز در دربار شاه طهماسب صفوی .

امراء متنفذ را در باره خود جلب کرد، ولی عاقبت دو سال بعد از مرگ تیمور، بدست وزیر معتمد خود علی تاز یا پیر علی کشته شد. خلیل سلطان هر چند مردی هنرمند بود، لیکن بواسطه عشق و شیفته‌گی که به مطرب‌های، شاد ملک نام، پیدا کرده و همواره سرگرم بوالهوسیهای خود بوده محل نفرت امراء و اعیان واقع گشت؛ و آنان در تحت قیادت و نفر بنام: امیر خداداد و بردی بیگ برضد او برخاسته ویرا معزول کرده به کاشغر راندند. هم در این موقع عمومی وی شاهرخ بر آنان تاخته و سلطنت را تصاحب کرد، لیکن وی از راه مهر و لطف محبوبه‌ی شاد ملک را با و ارزانی فرمود. و چون سلطان خلیل بمرده، آن زن نیز عشق و وفاداری خود را با او ظاهر ساخته خنجری بر دل خود فرو برد، و آنهر دور او در ری در یک قبر ب خاک سپردند<sup>(۱)</sup>.

خلیل سلطان نه تنها حامی کریم شعر و شعر اوست، بلکه خود نیز شعری میگفت. نمونه‌ای از اشعار او در تذکره دولتشاهی آمده است<sup>(۲)</sup>.

شاهرخ که در ۸۰۷ هـ. به تخت سلطنت نشست  
سلطنت میرزا شاهرخ  
در سال ۷۷۹ هـ. / ۱۳۷۷ م. متولد شده و بنا بر این در آنوقت بیست و هشت ساله بود، و در بیست سالگی ۷۹۹ هـ. حکومت خراسان با و تفویض گردید. و تقریباً سلطنت مستقلی در آن ولایت داشت و بنام خودش که میزد. و دامنه مملکت او بواسطه فتح مازندران در ۸۰۹ هـ.

(۱) تخیل این حکایت باین ترتیب از سر جان ملکم است. تاریخ ایران طبع بهائی

۱۸۱۵ م. ج اول ص ۴۸۶، ولی دولتشاه (تذکره الشعراء، ص ۳۵۴) می گوید که: امراء یاض کوش و بینی شاد ملک را قطع کردند و هیچ اشاره بانصال او با خلیل سلطان نمی کند.

(۲) دولتشاه طبع لیدن ص ۳۵۵.



فتح ماوراءالنهر در ۸۱۱ هـ . و فارس در ۸۱۷ هـ . و کرمان در ۸۱۹ هـ . و آذربایجان در ۸۲۳ هـ . متوالیاً وسعت و انبساط یافت . واقعه قصدجان او از طرف احمد لُر چنانکه در فصل سابق اشاره شد در سال ۸۳۰ هـ ق اتفاق افتاد . عاقبت در سال ۸۵۰ هـ / ۱۴۴۷ م . بعد از چهل و سه سال سلطنت به هفتاد و دو سالگی در ری وفات یافت<sup>(۱)</sup> . وی بر ضد سلاطین خانواده قره قویونلو - قرايوسف و پسرش اسکندر جنگها کرد، لکن رو به مرگته در باره وی سر جان ملکم Sir John Malcolm در تاریخ خود چنین قضاوت کرده است<sup>(۲)</sup> :

«قصد وی (شاهرخ) جهانگیری نبود، بلکه خرابیهای پدر را میخواست ترمیم کند . وی باروهای شهر هرات و هرو را تعمیر فرمود و هر شهر و مملکت را که در قلمرو ملک وی بود، از نو آباد ساخت . این پادشاه اهل علم و ادب را تشویق میکرد . و درباری با عظمت و بارونق داشت . وی مودت سلاطین معاصر خود را پیوسته جلب میفرمود، مادر صفحات مورخ زمان او حکایتی عجیب میخوانیم از ایزام سفره و رسول که مابین او و خاقان چین اتفاق افتاده است<sup>(۳)</sup> .

از لحاظ وصف سجایا و ملکات شاهرخ ، یکی از مورخان جدید ایران،

(۱) در زمان شاهرخ، ری که بواسطه قتل عام مغول دو بویرائی نهاده بود ، آبادی چندانی نداشته ولی در آن زمان در آن ناحیه شهر و راهی بسیار آباد و بارونق بوده است . آثار مسجد جامع مجلد ورفیسی که شاهرخ بنا کرده هنوز در قرب آنقریه موجود است .

۲ - تاریخ سر جان ملکم ص ۴۸۷ . طبع بدبائی،

(۳) شاهرخ سفارتی از دربار خضر خان پادشاه هند (دهلی) در سال ۸۲۴ هـ .

۲۴۲۱ م . پذیرفته و نیز سفارتی بدربار سلطان هسانی - مرادخان دوم ۸۳۹ هـ . / ۱۴۳۵ م . فرستاده (رجوع شود به صحائف الاخبار منجم یاشی) راجع به تبادل سفره با چین و هندوستان، (رجوع شود به: مطلع السعدین جلد اول) .

یعنی میرزا محمد حسین خان ذکاء‌الملک متخلص به فروغی<sup>(۱)</sup> - تحقیقی

بسرانموده و گفته است<sup>(۲)</sup>: «بعد از تیمور پسرش میرزا  
اخلاق‌شاهرخ

شاهرخ بجای پدر نشست، و او خلفی بود که کاملاً

باسلف خود مخالفت داشت، مردی صلح‌جو و کم آزار که هیچ‌گاه قصد  
لشکر کشی و جهان‌گشائی ننمود، جز سر کوبی طاغیان که موجب  
بی‌نظمی و اختلال کشور می‌شدند، و او سر کوبی آنانرا واجب میدانست؛  
و خلاصه آنکه سلطنتی که بدست تیمور تأسیس شده بود، بمجاهدۀ میرزا  
شاهرخ روی عمران و بهبود گرفت، ومدنی طولانی خرابیهای پدر را  
جبران می‌نمود، و بحال و حاجت رعایای خود میپرداخت، و اسباب آسایش  
آنانرا فراهم میکرد، و این ازامور فوق‌العاده است که پسر مردی چنان  
فسی‌القلب چنین مهربان و خوش‌خلق و سلیم‌النفس و علم‌دوست باشد که  
انعام و الطافش بهمه، خاصه بفضلاء و هنرمندان، شامل گردد.

او کتای‌قآن پسر چنگیز خان نیز تا حدی همین ملکات را

۱) میرزا محمد حسین ذکاء‌الملک فروغی، از رجال ادب و ارباب‌قلم،  
در اوایل قرن چهاردهم هجری؛ صاحب‌نثری فصیح و شمری لطیف است؛ بعد از آنکه سالها در تألیف  
و تدوین کتب «نامه‌ دانشوران» و دیگر کتب ادبی با مرحوم محمد حسین خان  
اعتماد‌السلطنه همکاری میفرمود، هفت‌سال مجله‌تفتکی ظریفی بنام قریت بیچاپ  
سنکی بخط نستعلیق در طهران منتشر ساخت که از مفاخر و ظرائف مطبوعات دوره  
مظفرالدین شاهی است. در سال ۱۳۲۶ ه. ق. وفات یافت. از او دو فرزند باقیماند:  
یکی مرحوم میرزا محمدعلی‌خان ملقب به ذکاء‌الملک، رئیس‌الوزراء معروف  
ایران، متوفی بسال ۱۳۲۱ ه. ش، دارای آثار عالیه درسیاست و ادب؛ و دوم آقای  
میرزا ابوالحسن‌خان فروغی که از فضلاء و متفکران معاصر ایران است.

داشته و به نیکوئی رفتار میکرده و مخصوصاً در صفحه تاریخ نامش به کرم و سخاوت معروف است و او را حاتم<sup>(۱)</sup> عسر خود می‌شمارند، و حکایات بسیار راجع به بذل و بخشش و مهربانی او در کتب مورخان ملاحظه شده است.

دولت‌شاه سمرقندی نیز همچنان به مدح شاهرخ سخن گفته و با شیوه افراق آمیز خود تا بجائی رفته که گفته است: «رعایا آن آسودگی و فراغت که بروز کار دولت او یافته‌اند از عهد آدم تا  
**اخلاق شاهرخ**  
**بروایت دولت‌شاه**  
 الی یومنا هذا در هیچ عهد و زمان و دور و اوان نشان نداده‌اند»<sup>(۲)</sup>. و بعلاوه می‌نویسد که فضائل معنوی

او بحدّی بود که دارای مقام و مرتبه و ولایت گشته و بر مغیبات مطلع شده و کرامات از او نقل کرده‌اند؛ سپس دو حکایت از این مقوله از شاهرخ روایت نموده یکی از قول پدرش که بگفته او از ملازمان خاص شاه بوده است. ولی بموجب عقیده این نویسنده شاهرخ عاقبة الامر بر خلاف وصایای الهی رفتار نمود و سه نفر از علماء و زهاد را که در اصفهان بودند و شاه در باره ایشان گمان بد کرده بود، می‌پنداشت که نوه اش سلطان محمد بن بایسنقر را برضد او اغوا نموده‌اند؛ امر بقتل داد. «و این کار بر او مبارک نیفتاد و آن‌ها در دقیقه آخر او را نفرین کردند و چون در آسمان گشوده بود، دعای آن

(۱) حاتم بن عبدالله بن سعد الطائی - از رجال بنامهصر جاهلیت که در کرم و فرسیت و شعر از معاریف است و در عالم اسلام با خواستن شرب المثل شده، از او اشعاری باقی مانده و اخبار فراوان در خصوص وی در کتب ادب و تاریخ متفرق است. در حدود ۴۵۵ ق. ه. / ۱۰۷۵ م. وفات یافت.

(۲) تذکره دولت‌شاهی - طبع لیدن ص ۳۳۶:

عزیزان بیگناه مظلوم اجابت شد و نسل آن پادشاه عالی منزلت منقطع گشت و سلطنت بمرکز اصلی تحویل نمود،<sup>(۱)</sup>.

در میان صنعتگران و شعراء و علماء معاصر شاهرخ، دولتشاه چهار نفر را بالاخص نام میبرد<sup>(۲)</sup> که مایه شکوه و جلال دربار او بوده اند. اول آنها عبدالقادر مراغی استاد موسیقی است که بموجب تاریخ منجم باشی یکی از تلفات وبای عام بود که در سال ۸۳۸ هـ درهرات اتفاق افتاد<sup>(۳)</sup> دو دیگر یوسف اندکانی درخوانندگی و مطربی، و استاد قوام الدین شیرازی در مهندسی و طراحی و معماری، و مولانا خلیل مصور که در نقاشی ثانی مانی بوده است.

منجم باشی مورخ ترك اخلاق مرضیه شاهرخ را کمتر از آنان که گفتیم نستوده است. وی میگوید: «شاهرخ پادشاهی عاقل و عادل

(۱) مقصود دولتشاه از این عبارت: «سلطنت بمرکز اصلی تحویل نمود» ظاهر اشاره است به اولاد میرانشاه (فرزند سوم تیمور) که از شاهرخ اسن وارشد و سلطنت میراث شرمی او بوده است، چه در زمان دولتشاه میرزا ابوسعید و سلطان حسین بایقرا پادشاهی داشته اند که همه از اولاد او میباشند:

(۲) تذکره دولتشاهی ص ۳۴۰.

(۳) صحائف الاخبار - جلد ۳، ص ۵۷ طبع اسلامبول ۱۲۸۵ هـ. این تاریخ مفید نخست بزبان عربی بقلم احمدزاده افندی بن لطف الله تألف شده و تا وقایع سال ۱۰۸۳ هـ / ۱۶۷۲ م. رانگاشته است؛ سپس در سال ۱۱۳۲ هـ / ۱۷۲۰ م. احمد بن محمد ندیم برای داماد ابراهیم پاشا صدر اعظم عثمانی بترکی ترجمه کرده.



میرزا شاهرخ بن تیمور  
( از روی عکس مسیو فلمینگ )



شاهرخ از نظر  
هنجم باشی

و عاقبت اندیش و نیکوکار بود، و همواره مستعد  
عفو و بخشش، به تقوی و زهد و حسن عقیدت  
آراسته، بطوریکه در سفر و حضر و حتی در هنگام  
جنگ و میدان مصاف از ادا فرایش پنجگانه غفلت نمی‌ورزید، و پیوسته  
ایام البیّن و غزوه هر ماه را روزه می‌گرفت. و مسأله جمعه و دوشنبه و پنجشنبه  
باقرآء و حفاظ قرآن کریم می‌نشست و يك ختم کلام الله را در حضور او  
قراعت می‌کردند، در مدت عمر گناه کبیره ای ارتکاب ننمود و همواره  
طالب مجالست علماء و زهاد بود و درباره آنان بزرگترین هدایا و انعام را  
ارزانی میداشت. وی در هیچ جنگ شکسته و مغلوب نشد و بخت با او همیشه  
همراه بود و ظفر و نصرت می‌یافت. بهر سرزمین که میرفت نخست بزیارت  
بقاع متبر که ای که در آنجا موجود بود می‌شتافت، و سعت مملکتش بقول  
این مورخ از سرحد چین تا مرز روم (خاله عثمانی در آسیا) و از افصای نواحی  
ترکستان تا سرحدات هندوستان بسط داشت.

از پنج نفر پسران شاهرخ فقط یکی که موسوم به الفخیر است،

بعد از وفات پدر زنده مانده بود<sup>(۱)</sup>. چهار نفر دیگر

میرزا بایسنقر

نخست میرزا بایسنقر است که از اقراط در شرب

خمر که آفت خاندان تیموری بود، در سال ۸۳۷ هـ / ۱۴۳۳ م. وفات یافت.

(۱) سه پسر دیگر شاهرخ عبارتند از: اول - ابو الفتح ابراهیم سلطان

متوفی به ۸۳۸ هـ / ۱۴۳۱ م. حاکم فارس، حامی و ممدوح مورخ معروف شرف الدین -

علی یزدی که آثار و کتیبه‌های خط او هنوز در شیراز و در آثار تخت جمشید موجود است.

دوم سیور غم‌مش متوفی به سال ۸۳۰ هـ / ۱۴۲۶ م. سه دیگر محمد جوکی

متوفی به ۸۴۸ هـ / ۱۴۴۴ م. دهرات.

وی شاید از همه آنان مستعدتر<sup>(۱)</sup>، و از حامیان بزرگ صنعت و علم بشمار است. شعراء و هنرمندان و فضلاء و خطاطان و نقاشان و مذهبیان و صحافان از عراق و فارس و آذربایجان و تمام اقطار ایران بدرباروی می‌شتافتند. در عالم ادبیات فارسی مقدمه‌ای که برای شاهنامه فردوسی بنام او نوشته‌اند، بتاریخ ۵۸۲۹/۱۴۲۶ م. اورا مشهور جهان ساخته است. حبیب‌السیر ماده تاریخ وفات اورا در این قطعه ذکر کرده است:

سلطان سعید بایسنغر سحرم      گفتا که : بگو باهل عالم خیرم  
من دقتم و تاریخ و قائم این است :      > بادا بجهان عمر در از بدوم <.  
۸۳۷

(عدد ۸۳۷ سال تاریخ وفات بایسنغر<sup>(۲)</sup> است.)

شاهرخ در ۱۳ مارس ۱۴۴۷ م. / ۸۵۰ هـ در نزدیکی ری وفات یافت. چنانکه در فوق گفته شد، پسرش الغ بیگ، نه بسهوات بلکه بزحمت بسیار، بجای او نشست. وی در زمان حیات پدر حکمران توران یا ترکستان بود، و در همین زمان بود (در سال ۸۲۴ هـ / ۱۴۲۱ م.)  
الغ بیگ  
که در سمرقند رصدخانه معروف را بنام خود آغاز

(۱) رجوع شود به: حبیب‌السیر جلد ۳ جزء ۳، ص ۱۳۱ و صحائف الاخبار جلد ۳ ص ۶۶. بایسنغر مخصوصاً بخط خوب علاقه بسیار داشت. صفحات کبیر قرآنی که بخط نک نگاشته و متراً بدست می‌آید، از قصصات بسیار زیباست؛ همچنین کتیبه نک که بکاشی مرقوم در مسجد مادرش، گوهر شاد آغا در مشهد مقدس، بر عیب باقی است از نفائس آثار اوست.

(۲) رباعی ذیل که امیرشاهی سبزواری در مرثیه او گفته نیز معروفست:

> در مامو دهر بسی شیون کرد      لاله‌مه خون دیده در دامن کرد  
گل جیب قبا ی از غوانی بدرید      فمری نم‌سیاه در کردن کرد <.



نهاد و در آنجا بعهضت چهار نفر از دانشمندان زمان یعنی : صلاح‌الدین - موسی ، قاضی زاده رومی ، مولانا علاء‌الدین علی قوشچی شاح تجرید ، غیاث‌الدین جمشید کاشانی و معین‌الدین کاشانی<sup>(۱)</sup> جدولهای نجومی شاهان توجیهی تألیف فرمود<sup>(۲)</sup>؛ که معروف است به: «زیج الغ - یغی یازیح جدید سلطانی». این جمله ظاهراً در سال ۵۸۴۱/۱۴۳۷ م. پایان رسیده و راجع بآن ریو توضیح کامل و تفصیل وافی داده است<sup>(۳)</sup>.

الغ یغی چنانکه گفتیم، نتوانست علی‌الفور اقتدار سلطنت را بدست گیرد ، و میرزا علاء‌الدوله پسر بایسنغر بمنازعه او برخاسته و هرات

(۱) برای معرفت این اشخاص رجوع شود به: فهرست موزة بریطانیا نالین ریو و تذکره هفت اقلیم، بدو ذیل کاشان، و کشف الظنون جلد دوم، و الشقائق النعمانیة و حبيب الصیر جلد ۲ جزو ۳.

(۲) میرزا الغ یغی خود در مقدمه یزیح سلطانی مورگانی، طبع پاریس ۱۸۲۲ م. ص ۲۰۹ - درباره این دانشمندان که دستیاران و معاونین او بوده‌اند، چنین می‌نویسد: «در آن‌ها حال پیش از آنکه این مهم ساخته و پرداخته آید، حضرت استادی شکرالله مسامیه بجوار رحمت پروردگار پیوست، پس باتفاق فرزند ارجمند، علی بن محمد قوشچی ، که در حدائق سن و عنقوان شباب حسب السبق در مضار فنون و علوم بنومی ربوده که امید واق و رجا، متحقق است سیت مآثر آن علی اقرب الزمان و اسرع الاوان باطراف و اکفاف جهان منتشر و مستفیض گردد ، و بعون عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی این مهم خطیر باتمام رسانیده آمد . . . الغ»

(۳) فهرست موزة بریطانیا نالین ریو ص ۱۵۵ ، همچنین رجوع شود به: تاریخ ایران آن تألیف کلمان مارکهام Clements Markham ص ۲۲۳ .

و نیز رجوع شود بمقاله بلینی که مسیو لوسین بووات L. Bouvat در روزنامه آسمانی پاریس شماره آوریل ۱۹۲۶ م. ص ۲۴۷ راجع به «معدن توموری» نگاشته است.

را بگرفت و عبد اللطیف فرزند الغ یغ را بزندان افکند، و بعد از آن ایام قدرت و سلطنت او دوامی نیافت و عاقبت بفرمان همان قتل الغ یغ بدست پسرش عبد اللطیف فرزندش در دهم رمضان ۸۵۳ هـ / ۱۴۴۹ م. بقتل رسید. و چون قاتل وی عباس نامی بود، تاریخ این حادثه غم انگیز را در این عبارت: «عباس کشت» یافته اند.

عبد اللطیف نیز از این پدر کشتی تمتعی نیافت، زیرا پس از آنکه برادرش عبدالعزیز را نیز بقتل رسانید، بنوبت خود عبد اللطیف در سال بعد یعنی در ۸۵۴ هـ / ۱۴۵۰ م. بدست شخصی موسوم به: باباحمین کشته گردید. و از عجائب آنکه ماده تاریخ این قتل نیز در عبارت: «باباحمین کشت» درست آمد. میر خواند پس از آنکه این واقعه را ذکر میکند، این شعر معروف نظامی را نقل کرده که در آن بمدت کوتاه دوره سلاطین پدر کشت اشاره شده است:

پدر کشت پادشاهی را نباید      اگر شاید، بجز ششمه نباید

«ورّخ ترك، منجم باشی (جلد سوم ص ۶۵) مینویسد که: عبد اللطیف مردی با هوش و با جرّزه بود، لیکن بسیار بی رحم و خونخوار، اندکی بر نیامد که دل‌های مردم از وی متنفر و بیزار شد، و بقتل او سلطنت الغ - یگی در ماوراءالنهر پایان رسید.

از این زمان به بعد، یعنی تا انقراض خاندان تیمور در ایران، قدرت این سلاله پیوسته و باندهطاط داشت. تاریخ استیلا و تملک ارضی و هم چنین ترتیب و توالی سلاطین مشغوش و آشفته است و نمیتوان کاملاً معین کرد

عبدالله بن ابراهیم  
سلطان بن شاهرخ

که کدام تابع و کدام متبوع بوده‌اند. استافلی لین پول در کتاب خود<sup>(۱)</sup> جانشین عبداللطیف را عبدالله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ میدانند<sup>(۲)</sup>، ولی میرخواند میرزا ابوالقاسم بابر پسر بایسنفر بن شاهرخ را سلطان شمرده است.

ابوالقاسم بابر غیر از ظهیر الدین بابر کبیر است، او در سال ۸۶۱ هـ / ۱۴۵۶ م. وفات یافت، و دو سال قبل از مرگ، عراق و فارس و کرمان را از دست داده و آن ممالک به تملک جهانشاه پسر قرايوسف - تر کمان قره قویتلو درآمد. عاقبت در جنگی که با برادرش سلطان محمد نمود، بهلاک رسید.

میرزا علاءالدوله پسر دیگر بایسنفر، در زمان وفات جدش شاهرخ بحکومت هرات نشست، و بعد از آنکه علاءالدوله بن بایسنفر مقاومتی با عم خود الغ بیگ و برادرش بابر صلح کرده بحکومت ناحیه ای از خراسان، که از خوشان تا سترآباد و دامغان وسعت داشت قانع گردید. در سال ۸۵۲ هـ / ۱۴۴۸ م. در نزدیکی هرات از الغ بیگ شکست یافته به بدخشان و دشت قبچاق گریخت، و پس از تحمل مصائب کونا کون و جنگهایی که

(۱) تاریخ سلاله‌های سلاطین اسلام <Mohammadan Dynasties>

تالیف لین پول ص ۲۶۸.

(۲) میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان در تواریخ میموری به «شیرازی» معروف است، زیرا که در زمان حکومت پدرش در شیراز متولد گردید؛ بعد از وفات پدر در سایه تربیت عم خود الغ بیگ قرار گرفت. و پس از او چند صاحب دایعه سلطنت داشت، سرانجام در ۸۵۴ هـ. وفات یافت. رجوع شود به: مطلع سعدین و حبیب السیر.

بابر ادران خود داشت ، و چندی نیز با جهانشاه تر کمان قره قویتلو دشمن خاندان تیموری از در صلح درآمد ، عاقبت در سال ۸۷۵ هـ / ۱۴۷۰ م . وفات یافت .

پسرش میرزا ابراهیم از زندان عم خود ، ابو القاسم بابر گریخته و به مرغاب فرار کرده در آنجا لشکری فراوان گرد  
 علاء الدوله ابراهیم بن  
 آورد و پسر عم خود میرزا شاه محمود را در حالی که  
 تهیه و تدارک حمله به استرآباد میدید ، شکست داد ؛ در اینحال بود که ناگهان  
 جهانشاه قره قویتلو بر او تاخت . وی از برابر این دشمن قهار فرار اختیار  
 کرده هرات را رها نمود . لیکن پس از آنکه کی باز آمده بطمع هرات با ابن  
 عم خود میرزا ابوسعید جنگیده شکست یافت ، و در سال ۸۶۳ هـ / ۱۴۵۸ م .  
 هنگامیکه از دامغان بطرف مشهد می تاخت بمرده . ابن عم و رقیب او  
 میرزا شاه محمود مذکور نیز در همان سال کشته شد .

میرخواند صاحب روضه الصفا از سلطان ابوسعید نواده میرانشاه  
 وصفی بلیغ نموده و او را عالیقدرترین شاهزادگان  
 سلطان ابوسعید بن  
 آن سلسله می شمارد ، به حسب و نسب و علو طبع  
 سلطان محمد بن  
 و حمایت از فضلاء و ادباء می ستاید ، و میگوید : در دوره  
 میرانشاه بن تیمور  
 سلطنت او ممالک ترکستان ، توران ، خراسان ،  
 زابلستان ، سیستان ، مازندران باوج آبادی و سرسبزی رسیدند .

وی در آغاز عمر در دربار ابن عم دانشمند خود ، الغ بیگ ، بسر میبرد ،  
 پس از آنکه پسرش عبد اللطیف او را کشت ، ابو سعید را نیز در زندان  
 افکند ، وی غفلت مستحفظان را مفتنم شمرده از محبس بگریخت و به  
 بخارا رفت . بعد از کشته شدن میرزا عبد اللطیف از بخارا بزم رزم

بیرون آمده پس از جنگی که با ابن عمّ دیگرش ابوبکر نمود، مملکت توران (ترکستان) را بحیطه استیلا در آورد. و در سال ۵۸۶/۱۴۵۶ م. هرات را فتح کرد و گوهر شاد خاتون<sup>(۱)</sup> را بقتل رسانید.

در ۵۸۶/۱۴۵۷ م. جهانشاه تر کمان به خراسان تاخته و تختگاه هرات را مسخر ساخت، لیکن نگاهداری آن نتوانست و ابو سعید مجدداً بر آن شهر دست یافت. دهسال بعد از آن، در سال ۸۷۲/۱۴۶۷ م جهانشاه از خصم خاندان خود اوزون حسن تر کمان آق قویونلو شکست یافت و کشته شد. ابو سعید این حادثه را بهانه ساخته بطمع فتح ممالک غربی ایران به تشویق امراء عراق و فارس و کرمان و آذربایجان بالشکری آراسته بطرف مغرب شتافت، و با اوزون حسن جنگ در پیوست. ولی عاقبت از او شکسته شد و در نزدیکی میانه اسپر دست وی گردید. پس از سه روز اسارت اوزون حسن بهلاک وی مصمم شده او را بدست میرزایادگار محمد (پسر سلطان محمد بن بایسنقر) سپرد و وی بانتمام خون جدّه خود گوهر شاد خاتون او را مقتول ساخت. حکیم معروف جلال الدین دوانی مؤلف رساله مشهور در اخلاق موسوم به «اخلاق جلالی» ماده تاریخ ذیل را برای سال هلاک او بنظم آورده است:

(۱) گوهر شاد آغا، مهد علیا زوجه شاه رخ، صاحب ابنیه و آثار مالیه در مشهد و هرات، مقبره او اکنون در مصلاهی هرات موجود است. در این بنده نویسنده آن را در اردیبهشت ۱۳۲۶ دیده ام که در جوار فرزندش بایسنقر دفن شده و گنبدی خرابه از بقایای مسجد و مدرسه او باقی مانده است. ظاهراً این ملکه صاحب قدرت بعد از وفات شوی همچنان در هرات میزیسته و در کشمکشهای سیاسی زمان فیما بین برادران و بنی انعام مداخله داشته است. ازینرو ابو سعید بقتل وی اقدام کرد. بشرحی که در مطلع سعدین و حبیب السیر مسطور است.

سلطان ابوسعید که در فرخسروی چشم سپهر زیر چو او نو جوان ندید  
الحق چنان بکشته بکشت او که کشته بود تاریخ سال: «مقتل سلطان ابوسعید» (۱).

سیاحان ونیزی و مسافران ونیزی ، که در این زمان به ایران  
آمده اند اطلاعات سودمندی محتوی بر جزئیات  
ابوسعید

حوادث تاریخی آن ایام بجای گذارده اند، ایشان  
در نوشتجات خود ابوسعید را « بوسچ Busech » تلفظ کرده اند و از  
اوزون حسن یا حسن ییگ گاهی به «اوزون کاسانو Ussun Cassano» گاهی  
به « اسم بی Assambie » تعبیر نموده ، جهان شاه را « گیانسا Giansa »  
خوانده اند، شهرهای اورفا. اصفهان. قم. کاشان. ویزد رابتوالی و ترتیب  
«ارفی» ، «سپاهام» یا «سپاآن» ، «کومو» ، «کان» و «یکس»  
نامیده اند .

باید متذکر شد که بغیر از تواریخ مشهور عمومی مانند: روضة الصفا

و حبیب السیر ، تاریخی بنام مطلع سعدین  
موجود است که تا کنون زینت چاپ نیافته، تألیف  
مطلع سعدین (۲)  
کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی است که در آن

وفایع بین دو ستاره سعد (یعنی دو ابو سعید : - یکی ایلخانی - ۷۱۶ -  
۵۷۳۶ . ۱۳۱۶/ - ۱۳۳۵ م.) و دیگری - گورگانی که اینک محل بحث ماست)  
برشته تحریر در آورده . آن تاریخ بسال ۸۷۵ هـ / ۱۴۷۰ م. یعنی دو

(۱) این قطعه را مرحوم پراون از روضة الصفا نقل کرده است، ولی بنظر این  
بنده در آن کتاب نرسید و عیناً نقل نمود . عبارت: «مقتل سلطان ابوسعید» بحساب  
جمل مساوی است با ۸۷۳ که سال قتل اوست .

(۲) جلد دوم کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین در سه جزء در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۸ هـ .  
به تحقیق و تدقیق استاد دانشمند مولوی محمد شفیع استاد دانشگاه لاهور به طبع سنگی  
با کمال ظرافت بجای رسیده است .

سال بعد از مرگ **ابو سعید خاتمه می‌یابد** تاریخ مذکور غنی‌ترین گنجینه‌ای است مشحون بذکر حوادث این زمان:

بعد از **ابو سعید**، **دو پسرش احمد و محمود** بجای او نشستند. این دو تن را **استانلی لین پول هشتمین و نهمین** و آخرین پادشاهان خاندان تیموری در ایران و آسیای مرکزی نامیده است.

احمد و محمود  
پسران سلطان  
ابو سعید

از این دو یکی در **ماوراءالنهر** سلطنت یافت و تختگاهش **سمرقند** بود، و دیگری در ناحیه **بدخشان**، **ختلان** و **ترمد** حکومت میکرد، و هر دو سرانجام بهلاکت رسیدند. اولی را **شیبانی خان اوزبک** در سال آخر قرن یازدهم یعنی در **۱۸۹۹ هـ / ۱۴۹۳ م.** بکشت، و دومی در **۱۹۰۵ هـ / ۱۴۹۹ م.** کشته شد.

ایام سلطنت سلطان **حسین بن منصور بن بایقرا**، اگر از لحاظ سیاسی نباشد، از جنبه ادبی روزگار حکمروائی از دوشاهزاده **سلطان حسین بن منصور بایقرا** مذکور بمراتب مهم تر است؛ زیرا در بار او در هر ات یکی از درخشان‌ترین مراکز ادب و هنر و علم در مملکت ایران بشمار میرود. این امیرزاده ابتداء در زیر سایه حمایت **میرزا الف یسگ** بود، و چون وی و پسرش **عبد اللطیف** بقتل رسیدند، **ابو سعید** او را گرفته بحبس افکند، وی از آنجا گریخته به **ابو القاسم بابر** متصل شد و با او به **خوارزم و خیوه** گریخت.

در سال **۱۸۶۲ هـ / ۱۴۵۷ م.** شهر **استرآباد** که پایتخت ولایت **سمرقمان** یا **جرجان** (هیرکانیای قدیم Hyrcania) است، تسخیر کرد.

و در آنجا بشاهی نشست. لیکن بسطنت ابو سعید تمکین داشته در تحت او امر او بود. سال بعد ابو سعید وی را ناگزیر ساخت که به خوارزم بگریزد و خود استرآباد را بگرفت. معذک اندکی پس از آن سلطان حسین باز آمده آن شهر را بانضمام بقیه نواحی سمرقان و مازندران مجدداً فتح کرد. در هنگام مرگ ابو سعید، سلطان حسین هرات را گرفته در آنجا بتاریخ دهم رمضان ۸۷۲ هـ / ۳ آوریل ۱۴۶۸ م. به تخت نشست. چنانکه منجم باشی در تاریخ خود نوشته آن روز آغاز سلطنت سی و هشت ساله او بود که بمرگ وی در هفتاد سالگی، در دو شنبه ۱۱ ذی الحجه ۹۱۱ هـ / ۵ می ۱۵۰۶ م. پایان رسید. در بیست سال آخر عمر مبتلی به فلج شقی بود<sup>(۱)</sup>. وزیر باقریحه و با کمالوی میر علی شیر نوانی است که وی نیز مانند سلطان نه تنها حامی بزرگ فضلاء و ادباء بود، بلکه خود، هم در نشر و هم در نظم، مخصوصاً بزبان ترکی از گویندگان نامی بشمار میرود. وی در ۱۲ جمادی الثانیه ۹۰۶ هـ / ۳ ژانویه ۱۵۰۱ م. در شصت و دو سالگی وفات یافت، مقاله بلیغی درباره حیات و آثار ادبی این وزیر دانشمند بقلم

### (۱) در شرح حال ابوالغازی سلطان حسین میرزا بن منصور بن

بایقرا بن میرانشاه بن تیمور نوشته اند که: وی در هرات در محرم ۸۴۲ هـ / ۱۴۳۸ م. متولد شده و در رمضان ۸۷۲ هـ بتخت سلطنت نشسته و در ذی حجه ۹۱۱ وفات یافته است؛ در او آخر عمر مبتلی به رماتیسم و زمینگیر بوده. اینکه مرحوم پراون او را مبتلی بفلج شقی نوشته است، معلوم نیست مستند به چه سندی است. برای اطلاع باحوال او رجوع شود به: تذکره دولتشاهی، مجالس الفانس، تزک بابری، روضه الصفا (میر خواند)، حبیب السیر (خواندمیر)، تحفه سامی و مطلع سعدین.



میو بلن فرانسوی M. Belin در روزنامه آسیائی<sup>(۱)</sup> سال ۱۸۶۱ م. بطبع رسیده، و بصورت رساله‌ای جداگانه نیز تجدیدطبع یافته است. سلطان حسین علاوه بر ذوق ادبی میلی وافر به «کبوتر بازی» و سایر طیور داشته و مانند دیگر افراد آن خاندان به میگزاری حریص بوده است.

اینک ما را باید که از یکی از شاهپیر سلاطین خاندان **ظهرالدین بابر** تیموری، یعنی **ظهرالدین محمد بابر**، سخن گوئیم؛ هرچندوی هیچوقت در کشور ایران فرمانروائی نداشته لیکن سلطنت جدید تیموری را که از امپراطوریهای بزرگ هندوستان است و بنیاد نهاد. و این خاندان در اروپا به مفعول کبیر «Great Moguls» موسوم است، و سلاطینی عالی مقدار مانند: همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان و اورنگ زیب ملقب به عالمگیر متوالیاً در این خاندان بظهور رسیده‌اند؛ هرچند روز افزون از قدرت و شوکت ایشان کاسته میشد، ولیکن رسمیت سلطنت ایشان تا تاریخ شورش عظیم هندوستان در سال ۱۸۵۷ م باقی و برقرار بود؛ و تا اوائل قرن هیجدهم دربار با شکوه ایشان در دهلی

(۱) این مقاله موسوم است به - :

« Notice biographique et littéraire sur Mir Ail -Chir Névâii, suivie d'extraits tirés des oeuvres du même auteur. »

بقلم میو بلن، مشتمل بر ۱۵۸ صفحه.

این بنده مترجم در سال ۱۳۲۶ ه. ش. ۱۹۴۷ م. در حیات و آثار این وزیر دانشمند مطالباتی نموده و خلاصه آنرا در انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی بطور خطابیه ایراد کرد، سپس همان خطابیه بصورت رساله مستقلی بنام **فوائدی در ۳۲ صفحه در طهران** بطبع رسیده، و شامل مطالب و نکات تازه و بدیع است.

پیوسته جمعی کثیر از شعراء پارسی زبان و ادباء دانشمند ایران را در پناه خود حفظ میکرد، که هر زمان دهلی قدر آنانرا از اصفهان بیشتر میشناخت و از ایشان حمایتی افزونتر میکرد، در حال بسوی آن دیار رهسپار میشدند.

از تاریخ حیات بابر مجموعه کامل و صحیحی بقلم خود او بنام «یادداشتهای بابر» که بدست ما رسیده به «بابر نامه» یادداشتهای بابر یا «ترك بابری» معروف است، وی در آن شرح زندگانی خود را بزبان ترکی جغتائی بقلم آورده. اصل ترکی این کتاب جالب را ایلمنسکی Pinsky در غازان Kazan در سال ۱۸۵۷ م. بطبع رسانده<sup>(۱)</sup> و نسخه دیگر که جدیداً در حیدرآباد توسط خانم بوریدج Mrs. Beveridge کشف شد، بطور نمونه گراوری fac - simile در سال ۱۹۰۵ م. بتوسط امانه موقوفه گیپ انتشار یافت<sup>(۲)</sup>. نسخه ترکی بفرانسه بقلم پاوه دکورتی. M. Pavet de Courteille ترجمه شده و در پاریس در سال ۱۸۷۱ م. بطبع رسیده است. هم چنین از آن کتاب يك ترجمه فارسی موجود است معروف به «واقعات بابری» که بر حسب امر اکبر

(۱) متن این طبع مشتمل بر ۵۰۶ صفحه میباشد.

(۲) متن این طبع مشتمل است بر ۳۸۲ صفحه اصل و ۱۰۷ صفحه حواشی، و توضیحات انگلیسی ۱۰ صفحه.

ترجمه این خانم دانشمند Anette S. Beveridge در چهار رساله (فاسی کول) متناوباً در طول سنین ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۱ م. بطبع رسیده و سپس در سال ۱۹۲۲ م. مجموعه آنها را بقمی خوب و طبعی مرغوب در لندن چاپ کرده اند حاوی مقدمه مفصل و مشروحه در ۶۰ صفحه.

پادشاه مغول نواده بابر یکی از امراء دربار وی یعنی عبدالرحیم ملقب به خان خانان، در سال ۹۹۸ هـ. / ۱۵۸۹ م. بفارسی ترجمه کرده است<sup>(۱)</sup> و آن را دو نفر از دانشمندان موسوم به دکتر جان لیدن - Dr. John Leyden و مستر ویلیام ارسکین Mr. W. Erskine بانگلیسی نقل کرده اند که بسیار مشهور، و در لندن در سال ۱۸۲۶ م. بطبع رسیده است.

علاوه بر این کتاب مهم و سودمند، ما را کتابی دیگر یادداشت‌های میرزا حیدر دغلات در دست است که عبارت باشد از یادداشت‌های پسر عم بابر، موسوم به میرزا حیدر دغلات آن کتاب را مستشرق فقید معاصر سردنیم راس Sir E. Denison Ross بانگلیسی در آورده و بر آن دیباچه و مقدمه و حاشیه و یادداشت‌های بسیار نگاشته و نقشه‌ای ضمیمه کرده که مرحوم الیاس Ney Elias فونسل انگلیسی در خراسان و سیستان کشیده است، و در لندن بسال ۱۸۹۸ م. بطبع رسیده موسوم است به: < A History of the Moghuls of Central Asia, being the Tarikh-i - Rashidi etc. >

این کتاب موسوم به تاریخ رشیدی است<sup>(۲)</sup> و در آن مؤلف کلام خود

(۱) رجوع شود به فهرست کتب فارسی ریو صفحه ۲۴۴، و این نسخه فارسی در تاریخ ۱۳۰۸ هـ. توسط میرزا محمد ملک‌الکتاب در بمبئی بجا بیستگی رسیده که آنرا تجارب الملوک نام داده است در ۲۳۶ صفحه، ولی متأسفانه هم مفلوط است و هم معنوفات زیاد دارد.

(۲) رجوع شود به صفحه ۲۳ مقدمه کتاب بقلم مستر الیاس. این بنده مترجم در سال ۱۳۳۴ هـ. ش. در شهر سرینگر نسخه مخطوط کاملی از این کتاب در کتابخانه دولتی کشمیر ملاحظه کردم که بخط نستعلیق و نسبتاً منقطع تحریر شده و محذوفات کم دارد.

را شرح و بسطی افزون تر از بابر نامه بخشیده است، اگر چه همان را اصل کار خود قرار داده، ولی بر آن تفصیلات و لواحتی چند اضافه کرده است.<sup>(۱)</sup>

علاوه بر این دو کتاب که مؤلفان آنها خود از موجدین تاریخ عهد خویش بوده اند، منابع تاریخی دیگر نیز راجع باین عصر و زمان فراوان در دست است.

از تاریخ زندگانی بابر، که از کتاب های فوق و از سایر منابع بدست می آید<sup>(۲)</sup>، همینقدر در اینجا کافی است بگوئیم که قسمت اول عمر بابر

در ناحیه کوچک فرغانه بسر آمده، وی در آنجا بسال  
خلاصه زندگانی  
۱۴۸۲ م. متولد شد، پس از آن بواسطه هجوم  
بابر

شیبانی خان اوزبک در سال ۱۵۰۴ م. از آنجا

بیرون رانده شد. دوره دوم عمر او، یعنی از ۱۵۰۴ م. تا ۱۵۲۵ م. در افغانستان و بدخشان حکومت داشته، و آخر الامر قصد تسخیر هندوستان کرده است و پس از فتح پانی پات Pānipāt<sup>(۳)</sup> که در آن سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی را شکست فاحش داد. در ۲۰

(۱) بابر نامه تا وقایع سال ۹۳۶ هـ را متضمن است، در صورتیکه تاریخ رشیدی بوقایع سال ۹۴۸ هـ ختم میشود.

(۲) بهترین و کاملترین شرح زندگانی بابر پادشاه که بنظر رسیده همان است که در کتاب (تاریخ هندوستان در زمان سلطنت بابر و همایون) بقلم ارسکین W. Erskine آمده است. طبع لندن ۱۸۵۴ م. در دو جلد.

(۳) پانی پات شهری آباد است که در هفتاد میل غربی دهلی در سرشاهراه لاهور قرار گرفته و از آن شهر شمراء و فنلای فارسی زبان بظهور رسیده اند.

آوریل ۱۵۲۶ م. **اگره و دهلی** و شمال هندوستان را از رود سند تا **بنگال** بتصرف در آورد و بنیان خاندان **امپراطوری مغول** را در آنجا برقرار کرد. این قسمت سوم که کوتاهترین بخش زندگی اوست بوفات وی که در ۲۶ دسامبر ۱۵۳۰ م. اتفاق افتاد، خاتمه می‌یابد. بجای او فرزندش **همایون** بر تخت سلطنت هندوستان نشست. سلسله وقایع در **بایرنامه** از ماه رمضان ۸۹۹ ه. که در آن **بایر** به دوازده سالگی پیداشاهی **فرغانه** نشست تا سال ۹۳۶ ه. یعنی سال قبل از مرگ او خاتمه می‌یابد. این کتاب بعضی از واقعات را مانند وقایع سال ۹۱۵ ه. تا سال ۹۲۴ ه. و همچنین از سال ۹۲۷ ه. تا سال ۹۳۱ ه. فاقد است<sup>(۱)</sup>.

از لحاظ تاریخ سیاسی ایران، خاندان تیموری قبل از سال ۱۵۰۰ در آن کشور بکلی محو و نابود شد و سلطنت عظیمی را که آن مرد خونخوار بنیاد نهاد فرزندش **شاهرخ**، پادشاه **سلیم‌النفس** و منورالفکر آن خاندان، تا سال ۱۴۴۷/۸۵۰ م. ادامه داد؛ پس از مرگ او حوادث سیاسی عبارت بود از کشمکش‌ها و جنگ‌های مابین برادران از یکطرف، هجوم از **بک**‌ها و سایر قبائل **تاتار** از طرف دیگر. ولی در ظل عنایت و ذوق ادب پروری بعضی از آن شاهزادگان و امراء، در شهرهای مختلف خاصه **هرات** ستارگانی در افق علم و شعر و صنعت و هنر نور افشانی می‌کردند.

(۱) راجع به احوالات **بایر** رجوع شود به: مقاله مضملی که در تاریخ هندوستان (کمبری) موسوم به:

« The Cambridge History of India, vol. IV, P. 1-20

آمده است. این مقاله شیوا تحقیقات مدقانه مستشرق و استاد زبان شناس معروف سر **دنیلین راس** رئیس مدرسه السنه شرفیه در لندن است.

جزئیات این جنگها را امیر خواند<sup>(۱)</sup> و خواندمیر<sup>(۲)</sup> و عبدالرزاق<sup>(۳)</sup> بفرسی و در انگلیسی ارسکین W. Erskine در تاریخ خود بیان کرده اند و چون غالب این وقایع عبارت است از کشمکش افراد جاه طلب يك خانواده بین خود و کمتر شباهتی بچنگ ما بین ملل و یا منازعات مذهبی و جنگهای فکری دارد، بسیار خسته کننده و بیحاصل است. خوشبختانه برای ما در این کتاب بر آنچه سر جان ملکم بطور کامل اوضاع آن زمان را خلاصه کرده است ضرورت ندارد که چیزی اضافه کنیم وی مینویسد - :

« بعد از فوت الغیگ می بینیم که جمعی از نسل تیمور بر سر ملک بهم افتاده اند و مردم را باین خانواده چنان اعتماد بود که هر کس دعوی کرد که از نسل تیمور است خلفی بر دور وی فراهم آمدند، تا عاقبت یا تختی با مکت می یافت و یا قبری با عزت (۴) . »

یکی از بزرگترین اهل خیره و کار شناسان نقاشی و مذهب کاری

(۱) مؤلف روضة الصفا: هجمدین خواندشاه، متوفی و مدفون در هرات سال ۹۰۳ هـ . است .

(۲) مؤلف حبیب السیر: غیاث الدین خواندمیر مؤلف حبیب السیر و خلاصه الاخبار و مکارم الاخلاق و دستور الوزراء و جلد هفتم از روضة الصفا و همایون نامه. متولد ۸۷۹ هـ. و متوفی به ۹۴۱ هـ. تاریخ اختتام تألیف کتاب حبیب السیر سال ۹۳۰ هـ است .

(۳) مؤلف مطلع سعدین: عبدالرزاق سمرقندی، متولد سال ۸۱۶ هـ. و متوفی سال ۸۸۵ هـ در هرات است. تاریخ تألیف این کتاب سال ۸۷۵ هـ بود .

(۴) ترجمه تاریخ سر جان ملکم طبع بمبائی سر ۲۲۰ .

مشرق‌زمین دکتر مارتین Dr. F. R. Martin که کتابی ذیقیمت<sup>(۱)</sup> راجع به نقاشی و نقاشان ایران و هند و ترکیه نگاشته .  
**عقیده دکتر مارتین**  
 در باب هنرهای زیبا در باب نقاشی و مینیاتور سازی عصر تیموری  
 در این عصر عبارتت‌شویا چنین میگوید :

« سلاطین تیموری بزودی شروع کردند بوسیله نروت کزانی که آباء و اجداد آنها برای ایشان در طول جنگهای بسیار کرد کرده بودند زندگانی نوی بوجود آورند ، و با شتابی تمام در بذل و اسراف آن مال سعی میکردند . تاریخ همواره خود را تکرار میکند . زندگانی این سلاطین یکدوره جنگامه‌های حماسی است .  
 «زندگانی آنان در دست بیادمی آورد زندگانی **پالادین‌های** (۲) قدیم را در اشعار **شانسون دژست** (۳) که در زمانی کوتاه از اوج شکوه و اقبال به حسیض فنا و زوال رهسپار شدند . این شاهزادگان تیموری بهترین امراء هنر پرور تاریخ ایران هستند .

«اگر اشکر تیمور بسیاری از آثار صنعتی را در آن کشور پایمال کرد ،

(۱) این کتاب موسوم است به :

« The Miniature Painting and Painters of Persia, India, and Turkey » طبع لندن ، سال ۱۹۱۲ م .  
 (۲) پالادین ها Paladins نام امرا «سینیور» هائی است که سداژ شارلمانی در اروپای میزسته اند و در شهامت و فروسیت و مردانگی شهرت داشته ، و رولاند Roland معروف یکی از آنهاست .

(۳) شانسون دژست Chansons de Geste اشعار حماسی قدیم فرانسه است که در آن جنگ آوری و پهلوانی را ستوده ، و یکی از آنجمله موسوم است به : شانسون در لاند که یکی از اشعار حماسی ملی فرانسه میباشد .

جانشینان وی هنرمندان جدیدی را بوجود آوردند. شاید اگر آنان نمی بودند اینان هرگز بظهور نرسیدند. مگر شهر **سمرقند** نبود که بجای شهرهای بسیاری که تیمور نابود کرد سرآبادی برافراشت؛ آنچه که او معدوم ساخت خود مقذور و محکوم به نیستی بود، و تیمور فقط آخرین ضربت زوال را بر آن نواخت. او را چنانکه مادهٔ تصور می‌کیم نباید عامل فنا و نیستی دانست، بلکه او رئیس بود که با دستی آهنین محور امور را منظم و مرتب می‌ساخت، وی حلقه‌ایست در زنجیر تکامل طبیعی، و از دستگاهی که او برپا کرد این نوبتی در اصرار بمد بظهور رسید و احزاب او سنت و هنر ایرانی را با اعلامرتبهٔ کمال رسانیدند. این سلاطین تیموری مردمانی وحشی صفت و صحرا نشین نبودند، بلکه ادله و شواهد بسیار نشان می‌دهد که آنان جاهتی متمدن و لطیف طبع و فضیلتی دانش‌پژوه و دوستاندار هنر بوده‌اند که صنایع ظریفه را، نه از راه تظاهر و خودنمایی بلکه محض خاطر سنت بنفسها، دوست میداشتند. در فواصلی که مابین جنگهای آنان اتفاق می‌افتاد، ب فکر تکمیل کتابخانه های خود و ترتیب دواوین شعر می‌افتادند، و خود نیز غالباً اشعاری می‌سرودند که از اشعار شعرای دیار خودشان دست کمی نداشت. **سلطان حسین** - میرزا شاهرخ کوچکی نبود و فرزلهای او بزبان ترکی از فضیلت خیلی از شعرای معروف ترک بهتر است. وی عربی نیز شعر می‌ساخت و با جامی رقابتی می‌کرد. زندگانی متمدن و لطیف این طایفه گرچه از خیلی جهات بخاطر ما می‌آورد دستگاہ یرن‌های اروپا را که در همان عصر و زمان می‌زیسته‌اند، و یاد فرآینه در قرن هیجدهم میلادی می‌بوده‌اند، ولی منزات ادبی آنها بدرجات از آن هر دو دسته بالاتر بوده است.

« **بایسنفر، شاهرخ، الغ ییگ، سلطان حسین میرزا، در**

**کتابدوستی از دو گهای بورگندی (۱) و سلطان فرانسه رنه داتزو (۲) که**

(۱) **خاندان بورگنی: - Maison de Bourgogne - سلالهٔ نخستین**

از اولاد پادشاه فرانسه. **ربرت ل پیو Robert le Pieux**، میباشند که در سال

۱۳۶۱ م. منقرض شدند. و سلالهٔ دومین از اولاد پادشاه **ژان ل بن Jean le Bon**

که در سال ۱۴۷۷ م. نابود گشتند.

(۲) **رنه داتزو و رنو René d' Anjou** ملقب به «**ل بن Le Bon**» دوک ناحیهٔ

**اتزو و بارولورن**، متولد سال ۱۴۰۹ م. متوفی سال ۱۴۸۰ م. بحمايت و پشتیبانی

از علوم ادبی و هنرهای زیبا معروف است.



با آنها هم سر بوده اند، شب نمر نبودند؛ بلکه بر امب بر کتابدوست‌های معروف فرانسه  
 را **ایتالیا** که در قرن ۱۶ و ۱۷ مسیحی بوجود آمده اند در فکر و ذوق و فریحه سبقت میگرفتند؛  
 چه اینان نه فقط کتاب جمع میکردند، بلکه آنها را بوجود میآوردند .

### «بایسنفر و سلطان حسین میرزا برای ایران مانند ویلیام موریس (۱)

بشار می‌آیند که در چهار سده بعد در **انگلستان** بوجود آمد . آنها اسلوب  
 جدیدی در فن کتاب اختیار کردند ولی کتابهای شاهزادگان تیموری که به جنبه اشرافیت  
 آنها مناسب داشت محکم و زیبایتر بود . ظریفترین کتابهای اروپائی و نسخ خطی  
 موجود جز در بعضی موارد نادره با کتابهای شرقی زمان تیموریان از حیث ظرافت  
 برابر نیست .

### «بایسنفر بر شاهرخ و نوه تیمور که در سال ۱۸۳۷، ۱۴۳۳ م. درسی

و هفت سالگی - در **استرآباد** که محل حکمرانی او بود  
 وفات یافت ، مؤسس وبانی زیبایترین فن کتاب‌نویسی در ایران  
 می‌باشد ، و جادارد که او را یکی از بزرگترین کتابدوستهای  
 عالم بشمارند . در تحت حمایت او دائماً چهل تن کاتب و

**میرزا بایسنفر یکی  
 از بزرگترین کتاب  
 دوستهای جهان**

خطاط بر اهنائی **مولانا جعفر تبریزی** که خود او نیز شاگرد **عبدالله بن میرعلی**  
 است، باستساخت کتب مشغول بودند . وی بوسیله پرداخت دستمزد های کزاف و اطباء  
 انعامات شاهانه هنرمندترین استادان خط و تذهیب را در نزد خود نگاهداری میکرد و  
 آنان برای وی ظریفترین آثار صنعتی را در خط و تذهیب و جلدبندی و صحافی بطور  
 میآوردند . کتابهاییکه کاغذ آن در منتهای نفاست و نقوش و اشکال آن در کمال  
 ظرافت ، و جلد آن در فایز زیبایی بود ، و تا امروز نظیر ومانندی برای آنها یافت نشده  
 است، از او باقی‌مانده . کتابهای کتابخانه پنهان این شاهزاده هم اکنون در تمام اطراف  
 جهان متفرق است . و هر جا که هست در کمال حرمت و وقت نگاهداری میشود .

### (۱) ویلیام موریس William Morris شاعر و نقاش و نویسنده معروف

انگلیسی که از معاریف رجال صنایع مستظرفه آن ملت است ، متولد در ۱۸۳۸ م. و متوفی  
 سال ۱۸۹۶ م .

در زمان سلطنت تیموریان است که بهترین و ظریف ترین قالبهای ایران

یافته شده نه در زمان شاه عباس، و مرد بار این شاهزادگان  
**ترقی سایر هنرها**  
 در این دوره

بهترین نمونه های صنعتی ایران که لطیف ترین ذوق هنر دوستی را نمایان میکند،  
 زائیده این عصر و زمان یا اوائل عصر صفوی است که بلافاصله در پی دوره آنان قرارداد .  
 باید دانست که پید آمدن آثار صنعتی در ممالک مشرق زمین همیشه نتیجه مستقیم حرکتی  
 است که از طرف سلاطین آن ممالک با ن داده میشده است .

«بایسنقر و سلطان حسین میرزا آنهمه مذهب کاری های زیبا که سازندگان

آنها را تشویق میکردند بظهور آوردند ، چون میخواهند  
 خطوط و مرفعات خزانه ایشانرا تذهیب کنند مذهب کاران  
 هنرمند از اطراف ممالک بدر بار آنان جمع میشدند همانطور  
 که اگر شاه عباس نمی بود آنهمه منسوجات ابریشمی  
 و مخملای نفیس بروز کار باقی نمی ماند ، و اگر سلطان  
**هنرهای زیبا در**  
**مشرق زمین در دربار**  
**سلاطین ترقی**  
**کرده است**

سلیمان خان (کبیر) تشویق نمیکرد آن کاشی کاری های گرانبهای ترکی کاراز نیق  
 بوجود نمی آمد ، و اگر سلطان احمد مسب نبود آن همه قرآنها ی خطی که ذوق  
 جمیل و هنر نمائی از صفحات مقدس و نفیس آن جاویدان نمایان است پیدا نمی شد . پس  
 هنرهای زیبا در ممالک شرق یا مستقماً در دربارها وجود آمده یا بوسیله تشویق و ابستگان  
 بدر بار بعالم هستی قدم نهاده است . همین قضیه در قرن نهم مسیحی در دربار  
**عباسی بغداد نیز عیناً بوقوع پیوست ، و همچنین در مصر واسپانیا ، خلاصه آنکه**  
 در تمام ممالک شرق همین قاعده کلیه مصداق پیدا کرد . و این معنی را باید در مطالعه تاریخ  
 صنایع همواره در مدنظر داشت تا آنرا بتوان بدرستی درک نمود . زیرا بدون توجه باین  
 نکته بسیاری از مسائل فنی قابل فهم نخواهد بود .

در نتیجه بایستی انتظار داشت که با از میان رفتن یکسفر از سلاطین هنر پرور - هنر  
 و صنعت از میان برود و محو شود ، چه اگر سلاطین میبهرند صنعتگران می مانند و بخدمت  
 سلطانی دیگر می پیوندند ؛ همچنین جنبشی که از شاهزادگان تیموری در عالم صنعت  
 بوجود آمد بقدری قوی بود که تا اواخر قرن شانزدهم در ایران باقی و برقرار ماند .

«نه تنها جانشینان ایشان در ایران، یعنی سلاطین صفویه، بلکه عزاران شاهان و امراء مجبورالاسم که نامونشان آنها در تاریخ مذکور نیست، همان روش نیک و سنت مستحسن تیموریان را پیروی کردند؛ کتب خطی نفیسی نویسانند که بمرااتب بر کتب صنعتی همان قرن در اروپا رجحان و برتری دارد.»

### بقای هنرهای زیبا در قرن شانزدهم

لازم است خواننده این کتاب را، که شاید تصور  
مینماید روابط بین المللی تا حدی از آثار قرون  
جدیده است و نتیجه مستقیم تسهیلات تازه و وسائل

### ارتباط ایران با چین و هند

حمل و نقل امروزی است، باین معنی متوجه سازیم که مناسبات و آمد و  
شدها در این قرن مابین ممالک آسیائی تا چه پایه زیاد بوده و ممالکی که  
مابین آنها بعد مسافت طولانی موجود است تا چه درجه با هم ارتباط داشته اند.  
در صفحات کتاب نفیس تاریخ مطلع سعدین که کاترمر فرانسوی<sup>(۱)</sup> در  
۱۸۴۳ م. منتخباتی از آن بفرانسه ترجمه و طبع کرده است<sup>(۲)</sup>، تفصیل  
دو سفارت از دربار هرات یکی به چین و یکی به هندوستان ذکر شده  
که رؤساء یا اعضاء این سفارتها سرگذشت خود را حکایت کرده اند: سفارت  
چین را غیاث الدین نفیاش نقل نموده است. در ۴ دسامبر ۱۴۱۹ م. از هرات  
حرکت کرده بعد از یکسال و ده روز بشهر پکن (خانباغ Cambaluc)  
رسیده، و بعد در ۲ سپتامبر ۱۴۲۲ م. به هرات بازگشت کرده است. سفارت

(۱) کاترمر دو کنسی A. Quatremere Antoine de Quiney عالم  
مشرق و باستان شناس فرانسوی، متولد در پاریس سال ۱۷۵۵ م. متوفی سال ۱۸۴۹ م.  
(۲) از کتاب موسوم به:

« Notices et extraits des Manuscrits de la Bibliothèque  
du Roi, » جلد XIV ص ۱ - ۴۷۳

هند را که خود مؤلف مطلع سعدین - عبدالرزاق سمرقندی، همراه بوده در تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۴۴۲ م. از بندر هرمز حرکت نموده و سپس در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۴۴۴ م. در همان بندر قدم بجاک ایران نهاده است. چگونگی فعالیت و کثرت نفوس مختلفه آن بندر گاه و شهر جهانی را آن سفیر مورخ در مقال زیر چنین بیان کرده است - :

«... این هرموز که او را جبرون گویند در میان دریا بندری است که در روی زمین بدیل ندارد. تجار اقالیم سبعه - از مصر و شام و روم و آذربایجان و عراق عرب و عجم و ممالک فارس و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و مملکت دشت قباچاق و نواحی قلماق و تمام بلاد شرق چین و ماچین و خانباغ روی توجه بآن بندر دارند. و مردم دریا بار از حدود چین و جاوه و بنگاله و سیلان و شهرهای زیر باد و تناصری و سقوطری و شهر نو و جزایر دیو امحل تادیار مالابار و حبشه و زنگبار و بندرهای یبجانگر و گلبرگه و گجرات و کنبایت Kanba'it و ساحل برت عرب و عدن و جدده و ینبوع نفائس و ظرائف که ماه و آفتاب و فیض سحاب آنرا آب و تاب داده و بر روی دریا توان آورد بآن بلده آورند، و مسافران عالم از هر جا که آیند و هر چه آورند در برابر هر چه خواهند بی زیادت جستجوی در آن شهر یابند. هم نقد دهند و هم معاوضه، و دیوانیان غیر زر و نقره از همه چیز عشر ستانند. و اصحاب ادیان مختلفه بل کفار در آن شهر بسیارند، و بیرون از عدل با هیچ آفریده معامله ندارند و باین سبب آن بلده را دار الامان گویند. و مردم آن بلده را تملق عراقیان و تملق سندیان باشد (۱) .»

(۱) این عبارت منقول از نسخه خطی مطلع سعدین کتابخانه ملی تهران صفحه ۶۱۰ است.

سابقاً به مکاتبه و رابطه شاه رخ و اولادش با سلاطین  
 روابط تیموریان با عثمانی محمد اول (۱۴۰۲ م. - ۱۴۲۱ م.) و مراد  
 سلاطین عثمانی ۳۵ (۱۴۲۱ م. - ۱۴۵۱ م.) و محمد دهم (۱۴۵۱ م.)  
 ۱۴۸۱ م.) و بایزید سوم (۱۴۸۱ م. - ۱۵۱۲ م.) اشاره شده است. لیکن  
 این مکاتبات محدود به دربار سلاطین و امور سیاسی نبوده بلکه بموجب  
 نامه‌هایی که فریدون بیگ منشی جمع کرده <sup>(۱)</sup> مراسلاتی دیگر نیز  
 موجود است که مابین سلطان بایزید سوم از یک سو و مولانا جامی <sup>(۲)</sup>  
 و جلال‌الدین دوانی و مولانا احمد تفتازانی از دیگر سو رد و بدل شده  
 است. به شخص نخستین از طرف پادشاه عثمانی هزار فلورن <sup>(۳)</sup> و بدومی  
 پانصد فلورن بانضمام آداب و الطافی که در خورد دربار با عظمت سلاطین است  
 اعطاشده <sup>(۴)</sup>. بعلاوه فرزند سلطان حسین بایقرا، موسوم به بدیع الزمان،  
 که از دست ازبکها فرار کرده بود به اسلامبول پناه برده و تا آخر عمر در  
 آنجا بسر آورد <sup>(۵)</sup>.

(۱) جلد اول منشآت فریدون بیگ ص ۳۶۱، طبع استانبول.

(۲) رجوع شود به کتاب «جامی» تألیف مترجم ص ۵۱-۴۳، طبع طهران.

(۳) فلورن - Florin نام زرمسکوک است که در آن صر درونیز رواج داشت.

(۴) راجع به نفوذ جامی و علیشیر نوائی در ادبیات عثمانی خاصه شعر ترکی

رجوع شود به: «تاریخ شعر عثمانی» تألیف گیب J.W. Gibb ص ۲۶ و ۷ و نیز به

شرح احوال جامی تألیف مترجم طبع تهران ص ۴۳.

(۵) فرار میرزا بدیع الزمان فرزند سلطان حسین بدربار عثمانی از برابر

ازبکها نبوده. بلکه در سال ۹۲۰ ه. بعد از شکست شاه اسمعیل در چالدران

و فتح تبریز بدست سلطان سلیمان خان اول، این شاهزاده بمساجت سلطان از

تبریز به اسلامبول رفت، و در آنجا اقامت گزید تا - رانجام بمرض طاعون در آنجا وفات

یافت (حبیب‌المیر ج ۳، جزء ۳، ص ۳۱۶).

اکنون که شرح انحطاط روز افزون خاندان  
 تر کمانهای قره قویلو تیمور را بیان کردیم، میباید قبل از بحث در  
 و آق قویلو  
 چگونگی ظهور و استعلاء دولت صفویه بطور  
 اختصار از دو خانواده سلاطین تراکمه ایران نیز سخنی بگوئیم. این دو طائفه  
 که موسوم به: «سفید کوسفندان» و «سیاه کوسفندان» میباشند، کاملاً در  
 نژاد و آداب و عادات شبیه یکدیگرند. نخست، طائفه قره قویلو که  
 ژوزف باربروونیزی آنها را «کره کویلو Caracoilu» مینامد.

این جماعت هم از زمان تیمور در آذربایجان  
 بیرم خواجه  
 مستقر شدند، یکی از رؤساء آنها موسوم به  
 بیرم خواجه از طائفه بهارلو<sup>(۱)</sup> بخدمت سلطان اویسی جلایری وارد  
 شد، و بعد از مرگ او شخصاً شهرهای موصل و سنجار و ارجیس را متصرف  
 گشت، در سال ۷۸۲ هـ / ۱۳۸۱ م. وفات یافته و پسرش قرامحمد بجای  
 او نشست. او نیز مانند پدر در خدمت سلطان احمد بن اویسی بود، عاقبت  
 در اثناء جنگی در شام، در سال ۷۹۲ هـ / ۱۳۹۰ م. کشته گردید. و پسرش  
 قره یوسف جانشین او شد. او نخستین کسی است ازین طائفه که نام و  
 عنوان شاهی حاصل کرد و پایتخت خود را شهر تبریز قرارداد.  
 بعد از زد و خورد های مکرر با امیر تیمور، قره یوسف

(۱) طائفه بهارلو، که هم اکنون بقایای آنها در فارس در حدود دارابجرد  
 اقامت دارند، از قبائل مهم قره قویلو میباشند. (رجوع شود به: تحقیقات پرفسور  
 ولادیمیر مینورسکی.)

قره یوسف پسر  
 قره محمد ترکمان  
 قره قوینلو  
 به ایلدرم بایزید، سلطان عثمانی پناه برد و بعد  
 از آن بغداد را تسخیر نمود، اندکی بعد از آن  
 میرزا ابوبکر نواده تیمور اورا از آنجا براند پس

بهازار نفر از همراهان خود به مصر گریخت. سلطان مصر از ترس خشم  
 تیمور اورا حبس فرمود، لیکن بعد از مرگ تیمور رهائی یافته و مجدداً  
 اتباع خود را جمع آورده دیار بکر را فتح کرد. اندکی بعد از آن در سال  
 ۸۰۹ هـ/ ۱۴۰۶ م. میرزا ابوبکر رادر نخجوان شکست داد و تبریز را  
 مسخر ساخت، از نو ایالت آذربایجان را بحیطه تصرف در آورد. چهار  
 سال بعد، در نزدیکی تبریز سلطان احمد جلایر<sup>(۱)</sup> مخدوم قدیم خود را  
 که با او در مصر هم زندان بود شکست داده بقتل رسانید در سال ۸۲۲ هـ/ ۱۴۱۹ م.  
 بعد از آنکه سه شهر مهم ایران: ساوه و قزوین و سلطانیه را فتح کرد، در  
 سال بعد، در شصت و پنج سالگی، بعد از چهارده سال سلطنت و فات یافت<sup>(۲)</sup>.

(۱) از سلاطین جلایر و ترکمانان فرامین و اسناد کهن در ایران و در مرزهای خارجه  
 کمابیش موجود است.

از آنجمله از سلطان احمد جلایر فرمانی در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد که  
 سابقاً نسخه‌ای عکسی از آن را بموزه ایران باستان طهران اهدا کرده‌اند. این فرمان مورخ  
 به ۲۶ ذی‌قعدة الحرام سنه ۷۷۳ هـ. خطاب بمسئدیان و مأموران شهر اردبیل و نوابیح  
 میباشد، و در آن مطالبه هر گونه مالیات و عوارض دیوانی را از موقوفات و املاک بقمیشین  
 صدرالدین منع کرده، و بتولیت بقمه را برای شیخ صدرالدین نواده او تأیید فرموده  
 است. این سند تاریخی از لحاظ تاریخ سلسله صفویه دارای اهمیت بسیار میباشد.

(۲) عبدالرزاق سمرقندی این قطعه را در تاریخ مرگ قره یوسف که سال  
 ۸۲۳ هـ در او جان واقع شد ذکر میکند و آن تمدنی از قطعه حافظ است: -

بلیه حاشیه در صفحه بعد

پنج پسر از او باقی ماندند که دو تن از آنها اسکندر و جهان‌شاه بجای او متوالیاً بسلطنت نشستند .

چنانکه در فصل سابق اشاره شد، مجموعه نوشته‌جات  
**مراسلات دولتی**  
**در این عصر**  
 رسمی دولت عثمانی که در منشآت فریدون بیگ<sup>(۱)</sup>  
 وجود دارد، دارای اهمیت تاریخی میباشد . و از آن

مراسلات تعداد زیادی مربوط باین عصر و زمان است. از آنجمله مکتوبی است از سلطان احمد جلایر خطاب به سلطان بایزید ایلدرم بتاريخ ۷۹۸ هـ / ۱۳۹۶ م . که تفصیل فرار خود را از جلو اردوی تیمور بیان میکند و جوابی که بنامه مذکور داده شده است . نیز مکاتیب متعدد که مابین سلطان محمد اول ( ۸۰۵ - ۸۲۴ هـ ) از یکطرف و شاهرخ و قره یوسف و اسکندر و سلطان خلیل شیروانی از طرف دیگر، تبادل شده است؛ هم چنین در آنجا مراسلاتی است مابین سلطان محمد دوم ملقب به فاتح ( ۸۵۵ - ۸۸۶ ) و جهان‌شاه بالغ بیگ و بایسنقر و یکی از شاهان بهمنی هند و اوزون حسن و حسین بن منصور بن بایقرا و بالاخره مقدار زیادی مکاتیب متبادله با سلاطین اوائل عهد صفویه یعنی شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب .

#### بقیه حاشیه از صله قبل:

زانکه از آن کس وفاداری ندید  
 آنکه از شمشیر او خون میچکد  
 در بیابان نام او چون می‌شنید  
 چون مسخر کرد و قتش در رسید  
 آنچه او در منزل او جان بدید

دل منه بر دهنی و اسباب او  
 پند کبر از حال هیر تر کمان  
 از نهییش بجه میافکند شیر  
 عاقبت تبریز و بغداد و عراق  
 « بوده و قتش » کشته تاریخ و یقین

(۱) منشآت فریدون بیگمنشی ، طبع استانبول، سال ۱۲۷۴ هـ / ۱۸۵۸ م . ص ۶۶۶



این نامه هانہ تنها از لحاظ شعاع نوری که بر حوادث تاریخی آن زمان می افکند دارای اهمیت بسیار است، بلکه از آن لحاظ که روابط این سلاطین را بایکدیگر نشان میدهد نیز دارای ارزش میباشد. مثلاً در نامه ای که شاهرخ به سلطان محمد اول ۸۱۸ هـ / ۱۴۱۶ م. می نویسد، طرز انشاء خشونت آمیز آن خیلی قابل توجه است؛ هم از حیث قلت عناوین و القاب و هم از جهت ملامت و توبیخی که به سلطان فرموده، و او را بقتل برادرانش سلیمان، موسی و عیسی سرزنش کرده است و گفته: «که هر چند این عمل در عرف و عادت عثمانی ها ناپسند نیست، ولی در نظر آداب ایلخانان ناشایست می باشد.» نیز از سلطان عثمانی تقاضا کرده که قره یوسف را ازین بیش اجازه ندهد که بخاک عثمانی پناه ببرد. جواب سلطان محمد از طرف دیگر نه تنها بلهجه ملایم و صلح جویانه انشاء شده بلکه بانهایت ادب و فروتنی است. وی شاهرخ را بیک رشته القاب بلند مخاطب داشته و در عنبر خواهی از قتل برادران خود به سخن سعدی استشهاد کرده که: «ده درویش در کلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی ننگبند»، هم چنین اظهار داشته است که اگر قره یوسف را نومید سازد و او را بداخله کشور عثمانی راه ندهد، وی شاید که تولید آشفته گی در میان حکمرانان مجاور - مانند: قرامانیه، حمیدیه، اسفندیاریه، تورغوذیه و ذوالقدرها - بنماید، و حتی شاید به سلطان مصر متوسل شود (۱).

(۱) من مراسله شاهرخ به سلطان محمد فاتح و جواب او که در مجموعه

فریدون بیگ (ج ۱ ص ۱۵۰) مندرج است، ذیلاً برای تکمیل فایده درج میشود.

«بجناب سلطان الاعظم مولی الملوك بين الامم قائل الكفره وقامع الفجره، المجاهد فرسیل الله، الملك الاحد، نظام الملك والدين سلطان محمد ابدالله و ادامه باحسان

بلیه حاشیه در صله بعد

ولی نسبت به سلاطین تر کمان یعنی **قره یوسف** و پسرش **اسکندر** وضع مکاتبات سلطان مخالف سبک فوق است، یعنی سلطان با آنها مانند زیر دستان و کهتران خطاب کرده و شاهان تر کمان با او مانند بمرتبتی بالاتر و مهتر عنوان نامه نموده اند.

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل:

پادشاهانه فائز گشته بداند که بمسامع علیه چنان رسید که **سلیمان بک** و **موسی بک** و **عیسی بک** با او در مقام شقاق و نزاع بوده اند و برسم **توره عثمانی** هر یک را از غوغای دنیای فانی خلاص کرده اند «ذات تقدیر العزیز اللمیم». اما این شیوه در میان برادران جانی بر موجب **توره ایلخانی** غیر مناسب مینمود، چه دولت چندروزه بقائی ندارد که بجهت آن از تکاب چنین احوال کرده شود. بیت:

میازار موری که دانه کش است      که جان دارد و جان شیرین خوشست.

ایشان اغزلاند. و احوال همایون ما آنکه بجز غوغای **قره یوسف** و اولاد او که ظالمان بر دین و فاطمان طریق اهل یقین اند مدافعه دیگر نیست «این خار هم از آن گل برجیب جان خلیده است»؛ شاید که از سطوت فاهره بآن جوانب عنان پوی گردد و هر گاه بحدود ایشان رسد گرفته بدست بازخواهان ما در رسانند و در اسباب محبت قسری نگذاشته در اطفاء آتش فتنه کوشند، تا موجب پریشانی احوال رهایا و برابا نکرده. باقی مشافهات را از دارند، **بورندق بهادر**، تحقیق کنند و بزودی اعادت نمایند، والسلام والا کرام. کتب الامر العالی اعلی الله شانہ فی واسط شهر ذی الحجة الحرام سنه ثمان عشر وثمانمائه ببلده **خوارزم**.

#### جواب سلطان محمد غازی به شاهرخ - :

«مخلص دولتخواه که همیشه حافظه موالات در گوش جان داشته و جب حب در مزرع دل کاشته، لیلای و نهارای و سرآ و چهارآ دست مضرع و دعا بدر گاه حق جل و علا برداشته به تمهید قواعد سلطنت و کامرانی و تخلید سعادت و شادمانی عالیحضرت خلافت

بقیه حاشیه در صفحه بعد

تحقیق در تمام اوراق مجموعه منشآت فریدون بیگی از حوصله  
این فصل و کتاب خارج است، لیکن در آتیه هر جا ضرورت مقتضی باشد  
باز بدان اشاره خواهیم کرد.

**امیر اسکندر قره‌قوینلو** سلطنت خود را با جنگی که با شاهرخ

**بقیه حاشیه از صفحه قبل:**

منقبت، پادشاه فلک بارگاه ملک‌پناه جمجاه، کسری ایوان منوچهر عنوان، افراسیاب  
زمان شهنشاه اقالیم-بیمه، برگزیده آبا، سمه:

ش هفت کشور ممالک ستان جهان کرم شهرخ کامران

ضامن الله قدره و شرح صدره و اعز جنده و زاد صوره و نصره، مسارعت و میادرت  
مر نماید. قرین اجابت و ضمن استجاب باد «انه رؤف بالعباد». «هنا از تقدیم خدمات  
ایلخانی معروض رأی قروئلای خسروانی کورکانی آنکه: در این ولا نامه یرلیغ ختامه  
مصحوب ذوالمجد و العالی بورندق بهادر خلکانی زید قدره و رزقت سلامت، در  
بهترین ایام بدین محب مستهام در رسید. چون مشمر بود بصحت ذات ملکی الصفات،  
شکر الهی بجای آورد. نصایحی که در باب اخوان کرده بودند فرمان بریم، لکن از  
ابتداء تباشیر صبیح دوات عثمانیه رحم الله اسلافهم و ابدا خلافتهم، مشکلات ایامرا اکثریا  
بدست تجربه گشاده و آنرا پیغنه‌باد خویش ساخته‌اند. و از جمله سلطنت در آنکه  
افتضای شرکت نمی‌کند شبهه‌ای نیست و کلام‌گالی انتظام صاحب گلستان غفره الله  
الملك الرحمان که: «ده درویش ارگلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی نکنند» مؤید  
این احوال امن مآل است. علی‌الخصوص که اعدای دین و دوات از اطراف و جوانب منظر  
اندک فرصت‌اند. وثبات و زوال ملک بتدبیر نیست، بلکه وابسته تقدیر الهی است. فاما  
اگر حکام همچو ار مسلمانات عالی مبار می‌دوند اندوهی دست نمیداد، و الیما بالله که  
فرصت به کیفیتار خاکسار در افتند. و معلوم‌حالی است که در واقعه جد مغفرت پناهم اکثر  
بلاد مفتوحه مثل سلاتیک و غیره از قبضه اسلامیان بیرون رفته.

«ما صافتنه را چه گوئیم ایدوست از غمزه شیوه کار جانان شیرین»

بقیه حاشیه در صفحه بعد

کرد آغاز فرمود؛ گرچه در آن رزم شکست یافت، لیکن باز بر گشته  
 آذر بایجان را تصاحب نمود. در سال ۸۲۸ هـ/ ۱۴۲۵ م. اسکندر قره قوینلو  
 شمس الدین پادشاه اخلاط و در ۸۳۰ سلطان احمد پادشاه کردستان، و عزالدین شیر همه مغلوب او شدند، از  
 شیروان تاسلطنیه رازی فرمان آورد. در سال ۸۳۲ هـ/ ۱۴۲۹ م. وی و  
 برادرش جهانشاه با وجود رشادت و شجاعت بسیار دو باره از شاهرخ شکست  
 یافتند<sup>(۱)</sup>. شش سال بعد یعنی در سال ۸۳۸ هـ/ ۱۴۳۴ م. شاهرخ مجدداً

#### بینه حاشیه از صلیحه قبل:

از آن است که در این امور سلطنت تفردا اختیار کرده اند. والخیما اختاره الله.  
 و احوال فرمه یوسف را متحیریم - اگر طلب عنبر او از آن درگاه مر نمائیم، شاید  
 در مرض قبول نیفتد؛ و اگر در ولایت خود راه نمیدهیم گفته اند: «هر که دست از جان بشوید  
 هر چه دودل دارد بگوید» و از ضرورت بلکه مر تکب انواع ضاحت کردد، و با حکام  
 هم جو امر مثل فرمانیان و حمیدیان و اسفندیاران و طورغوذیان و ذوالقعدیان متفق شده،  
 با سلاطین مصر نیز در پیوسته، از شومی هر یک امر فرزا معطل ماند. نه آنکه شیر مردان  
 روپرا از جمعیت شغالان گزندی است، یقین مشغلت بغزائسب و اولی از دفع امثال این  
 غوغاهاست. زیادت چه نویسد و الامر اعلی.

(۱) یورش دوم شاهرخ به آذر بایجان هر چند بفرار اسکندر انجامید، ولی  
 شاهرخ از آن حمله نصیبی نبرد و ولایت آذربایجان در حقیقت از حیطه اختیار او خارج  
 گردید. دو و نجاه در این باب گفته است (ص ۳۹۱): «شاهرخ سلطان هر چند  
 مملکت آذربایجان بولاد و امرای بزرگ عرض کرد، از نرس اسکندر بن قرا یوسف  
 هدیجان آنرا قبول نکردند، بالضروره آن مملکت را باز بیسامان گذاشته بدار الملک اصلی  
 معاودت نمود و عزیزی این بیت مناسب آن حال میفرماید - :

سکندر لشکرش را زد و جست      شه مامملکت بگرفت و بگریخت

بزم آذربایجان لشکر کشیده تا حدود ری برآید، در آنجا برادر اسکندر، جهان‌شاه و برادرزاده‌اش، شاه علی بنزدوی شتافتند و اسکندر بگریخت. شاهرخ ملک او را به برادرش جهان‌شاه تفویض کرد، و اسکندر به قلعه‌ای پناه برد، عاقبت در موقعی که تهیه مقاومت حصار را میدید، پسرش قباد به تحریک سریه وی لیلی نام، او را هلاک کرد. چون تخت ملک غرب ایران از اسکندر تهی ماند، جهان‌شاه به پشتیبانی و فرمان شاهرخ بر آن نشست. در سال ۸۳۹ هـ / ۱۴۳۵ م.

جها‌ن‌شاه (۱) سپس ملک موروث را وسعتی بسیار داد. در سال ۸۵۶ هـ / ۱۴۵۲ م. وی به عراق عجم تاخته اصفهان را قتل عام کرد و فارس و کرمان را نیز مسخر ساخت. در ۸۶۲ هـ. خراسان را تسخیر فرمود، و در ماه شعبان همان سال در تختگاه شاهرخ، هر ات‌به تخت نشست. و مدت ششماه در آن شهر فرمان راند. تا آنکه سلطان ابوسعید نیره تیمور قصد حمله او کرد. در همان اثنا بوی خبر رسید که پسرش حسن که او را در آذربایجان حبس کرده بود، فرار کرده و بر خلاف پدر طغیان نموده است؛ پس ناگزیر شد که با ابوسعید طرح آشتی افکند و بسرعت بجانب مغرب ایران باز گردد. گویند: روزی دوازده فرسخ راه می‌پیمود و بیست هزار شتر و ده هزار اسب در این باز گشت

(۱) دوازده میرزا جهان‌شاه بنظر بنده مترجم رسیده است از بنفرار:-

الف) غزل ذیل که نشان می‌دهد جهان‌شاه، متخلص به «حقیقی»، اشعاری می‌ساخته (رجوع شود بدولت‌شاه س ۴۵۹) این غزل در تاریخ (تکملة الاخبار) تألیف علی بن عبدالمؤمن که بناهملکه پریوخ خانم دختر شاه طهماسب در تاریخ خوزستان تألیف نموده است (کتابخانه حاج حسین آفا ملک) ذکر شده و اکنون در اینجا نقل میشود:  
 بی‌حاشیه در صحنه بعد

از اردوی او تلف شد. پس از سر کوبی حسن، پسر دیگرش پیر بدآق را که از فارس معزول کرده و بمحکومت بغداد فرستاده بود؛ در آنجا بریدر یابی کردید. **جهانشاه** بناچار بجنگ او برخاسته، یکسال تمام شهر

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل :

ساقیا تکیه بر این دار فنا نتوان کرد      باده پیش آر که تنبیه فنا نتوان کرد  
خانه بر رهگذر سیل فنا نتوان ساخت      فکر جاوید در این کهنسرا نتوان کرد  
بوسه ای می ندهی ای شه خوبان ز چه روی      این قدر . . . . . بهر خدا نتوان کرد (!)  
طاق ابروی تو محراب دلم تا نشود      ای پریچهره، با خلاص دها نتوان کرد  
ای حقیقی چو ترا عمر پایان برسد      با همه حکمت لقمانش دوا نتوان کرد  
ب) در تصرف مرحوم محمد شفیع **جهانشاهی** کما سابقاً در تهران رئیس

**دیوان کشور** بودند، فرمانی است از آن پادشاه که **خاندان جهانشاهی** در تبریز از طرف مادر باو منتهی میشوند. موضوع فرمان ارجاع نقاب سادات و تمولیت اوقاف **بقعه معصومه قم (ع)** بیکی از سادات رضوی است که نام او را چنین ذکر میکند - :  
« المرئى الاعظم الاکرم ، ملك السادة والنقبا . . . . . للیل الامام . علی بن موسی الرضا السید احمد نظام الملک والدين . »

و در آن میگوید که چون احکام سلاطین ماضیه ، خصوصاً « **خاقان سعید شاهرخ میرزا** که امضاء فرمان سلطان مرحوم میرود **امیر تیمور گورکان** انارالله مرقدها نافذ است . منصب نقابت سادات و تمولیت اوقاف روضه منوره و تربت مقدسه امامزاده معصومه بنت الامام سسی **فاطمه** علیها و علی آبائها التحیه والسلام . . . . . بآباء عظام واجداد کرام جناب مشارالیه مفوض بوده است . . . . . الن » این فرمان بخط تملیق خوانا نوشته شده ، و در صفحه اول که صدر فرمان است ، بخط ثلث مطلقاً چنین مرقوم شده - :

« بالقدرة الكاملة الاحدية و القوة الشاملة الاحمدية **ابوالمظفر جهانشاه** بهادر سوزمز » . در آخر آن چنین نگاشته :

بقیه حاشیه در صفحه بعد



سرلوحه فرمان میرزا جهانشاه ترکمان  
ملکی مرحوم محمد شفیع جهانشاهی (بلفایشان عکس برداشته شد)





بغداد را محاصره کرد، تا عاقبت بر او نیز دست یافته و او را بکشت<sup>(۱)</sup>، و فرزند دیگرش محمد میرزا را بجای او نشاند و خود به آذربایجان باز گشت. و در آن تاریخ وسعت مملکت وی که از سرحد خاک عثمانی غرباً، تا عراق و خلیج فارس و کرمان شرقاً امتداد داشت، در حقیقت مشتمل بود بر تمام ممالک ایران با استثنای خراسان و طبرستان.

در سال ۸۷۱ هـ. / ۱۴۶۷ م. جهانشاه به حسن بایندری، معروف

به اوزون حسن، حمله برد و قصد فتح دیار بکر که قتل جهانشاه بدست  
اوزون حسن کشور او بود داشت، لیکن در هنگام شکار از لشکر خود دور مانده دشمن او را غافلگیر کرد و بهلاک

رسانید، دو پسرش نیز اسیر شدند، و بسیاری از امراء و رجال او بقتل

بقیه حاشیه از ص ۵۶۷ قبل:

«محرراً فرسابع وعشرین جمادی الاولی سنه سبع و ستین وثمانمائه» و ذیل آن  
بمهر جهانشاه موشح است و سجع مهر او چنین است:  
«من عدل ملک - جهانشاه - من ظلم ملک».

و در ظهر فرمان امپراتوری دارد که ظاهراً از آن مستوفیان و صدور زمان است.

(۱) چنانکه گفتیم جهانشاه را طبع شعر بوده و اشعاری چند در موقع طفلیان پیر بد آق در بغداد گفته و برای او فرستاده است و وی نیز بهمان طرز جوابی داده که در تذکره دولت شاه مرد و قطعه مندرج است (طبع لیدن، ص ۴۵۹).

جهانشاه را دیوانی بوده و قتی نسخه‌ای از آن را برای مولانا جامی فرستاده و

آن استاد منظوماً فرائی در شکرانه بیاسخ نزد وی ارسال داشته است که در دیوان جامی چنین عنوان میشود: «مهرشاه جهان جهانشاه است». در آنجا جامی اشعار او را مرستاید.

رجوع شود به: کتاب جامی، تألیف مترجم، طهران ص ۳۵.

رسیدند. تاریخ این فاجعه را در قطعه ذیل بنظم آورده اند که بحساب جمل  
۸۷۲ میشود.

اردوی جهان شاه بهادر نویان با آنهمه اسباب زیر دستی و پشت

ثانی عشر ماه ربیع الثانی ویران شد و تاریخ «حسن بیگ بکشت».

منجم باشی<sup>(۱)</sup> مورخ ترك اخلاق اورا ناپسندشمرده، و اورا مردی

بدسیرت و خونخوار و ظالمی بد کردار خوانده است

اخلاق جهان شاه

ده بکفر و زندغه مایل و به احکام الهی بی اعتنا بوده

شب ها تا صبح به فسق و فجور می گذرانیده و از صبح تا شام می خفته، گوید به همین

دلیل است که اورا «خفاش» نامیده اند<sup>(۲)</sup>. وی در سن هفتاد سالگی پس

از سی و دو سال سلطنت هلاک شد و در تبریز مدفون گردید. پس از او فرزندش

حسنعلی بجای پدر نشست. وی سابقاً از نظر جهان شاه افتاده و وقتی از او

گریخته به اوزون حسن پناه برده بود، و گویند که: در اثر طول حبس

و اسارت عقلش مختل شده نتوانست سلطنتی بنظام نماید، پس بزودی از

تبریز که دار الملک او بود از جلو اوزون حسن

حسنعلی فرزند جهان شاه گریخته به همدان رفت. اوزون حسن در پی وی

و انقراض سلطنت

تاخته و اورا دستگیر کرد، و پسر اوزون حسن،

قره قویونلو

اقور لومحمد، در سال ۸۷۳ هـ/ ۱۴۶۸ م. اورا بقتل

رسانید، و بقتل وی سلسله سلطنت قره قویونلو در غرب ایران پایان آمد،

(۱) ارجوع شود به: تاریخ منجم باشی، صحائف الاخبار، جلد سوم ص ۱۵۰

طبع اسلامبول، ۱۲۸۵.

(۲) محاکمه منجم باشی کسنی متممین بود. درباره جهان شاه که به تشیع منسوب

است، شاید از روی غرض باشد و مورخان دیگر برخلاف آن نوشته اند.

و بجای آنها سلالة تراکمه آق قوینلو صاحب ملک شدند .

دیار بکر مرکز اصلی فعالیت طایفه آق قوینلو یا ترکمانهای  
بایندریه است . اولین امیر معروف این طایفه  
سلسله آق قوینلو بهاء الدین قره عثمان ، ملقب به قره ایلوک دزالوی

سیاه می باشد که از فرط خونخواری این لقب را باو نهاده بودند، وی نام و شهرتی  
حاصل نموده بعد از آنکه رقیب خود قره یوسف قره قوینلو را شکست  
داد، در اثر حسادت برادران نالایقتر از خود احمد و پیر علی فرار کرده  
بخدمت قاضی بهاء الدین به سیواس شتافت <sup>(۱)</sup> در سال ۸۰۰/۱۳۹۷ م.  
قره عثمان به میزبان خود گذر کرده او را کشته و لایتنش را بکف آورد،  
لیکن چون آگاه شد که اردوی عثمانی بسر داری شاهزاده سلیمان خان  
بطرف سیواس و ارزنجان در حرکت است ، فرار کرد . و در هنگام  
حمله تیمور به آسیای صغیر و شام به خدمت تیمور داخل شد و در پاداش  
حکومت دیار بکر را امیر بدو تفویض فرمود . اندکی بر نیامد که  
قره یوسف از مصر آزاد گشته به آذربایجان باز گشت و با قره عثمان آغاز  
جنگ کرد ، لیکن چنانکه گفتیم ، در سال ۸۲۳/۱۴۲۰ م . بمرد  
و پسرش اسکندر جانشین او شد . اسکندر نیز سال بعد از لشکر شاه رخ

(۱) شرح جامعی درباره قاضی بهاء الدین که صاحب سیوف قلم بوده است، در  
«تاریخ شمر عثمانی» تألیف گیب ، ج ۱ - ص ۲۰۴ آمده . همچنین شیلت بر سگر  
Schiltberger در کتاب خود موسوم به: «Bondage and Travels» که ترجمه  
انگلیسی آن توسط انجمن هکلویت بسال ۱۸۷۹ م. طبع شده ، از او سخن گفته و در آن  
از قره عثمان نیز ذکر شده ، همچنین در تاریخ عجائب المقدور شرحی درباره قاضی  
مذکور آمده است .

شکست یافت. قره عثمان در سال ۸۳۸هـ/ ۱۴۳۴م. بمرد و پسرش علی ییگ بجایش نشست. پسر دیگرش حمزه بر برادر بشوریدو علی فرار کرده به سلطان مرادخان دوم سلطان عثمانی پناه برد.

پس از علی ییگ پسرش جهانگیر جانشین وی شد، ولی در سال ۸۵۷هـ/ ۱۴۵۳م. برادر وی اوزون حسن نبیره دیگر قره عثمان که از برادر بیزم ولیافت برتری داشت بر او چیره گردید<sup>(۱)</sup>.

حسن قویترین و معروفترین افراد سلاله آق قوینلو است. وی

در قلعه آمد در دیار بکر در سال فوق، یعنی همان سال جهانگیر- اوزون حسن که محمد فاتح، قسطنطنیه را بگرفت؛ بسطنت نشست. رعب و دهشتی که در سراسر اروپا مخصوصاً

در ایتالیا از بروز نیرو و شجاعت عثمانیان پدید آمده بود، باعث شد که سفرای متوالی از او نیز به ایران کسب کرده باشند، کوشش کنند که اوزون حسن را بر ضد ترکها با خود متحد سازند؛ بامید آنکه از سمت مشرق اسباب نگرانی سلطان عثمانی را فراهم آورند و او را از ادامه فتح و لشکر کشی

(۱) در باب تاریخ سیاسی عصر اوزون حسن رجوع شود به: تحقیقات و مقالات دانشمند معاصر، پرفسور ولادیمیر مینورسکی V. Minorsky، مستشرق ایران شناس و ایران دوست که درباره تاریخ طائفة ترکان آق قوینلو مطالعات دقیق و مفصل دارند. مخصوصاً در دو مقاله ذیل :-

دائرة المعارف اسلام در ذیل لغت : Uzun Hasan

دیگر در مجموعه مقالات «انجمن مطالعات ایرانی» : «La Perse au XVme siècle, entre l'Empire Ottoman et Venise, Paris. 1933.»

«Société des Etudes Iraniennes. Paris. 1931.»

در جهت مغرب باز دارند. بدین متوال «مسأله شرقیه» (Question d'Orient) که بعد از اعزام سفراء رم بدربار مغول در قراقوروم Qara - qorum بهمین مقصود مدتی مسکوت مانده بود، اهمیتی از نو گرفته از آن پس جلب قلب پادشاهان ایران منظور نظر دول معظم اروپائی گردید. این سفیران و نیز شرحی از مسافرت‌های خود به ایران باقی گذاشته اند و آن مملکت را در ضمن حوادث مسافرت خود توصیف نموده‌اند، بطوریکه آثار ایشان شعاع نوری بر اوضاع تاریک تاریخ آندوره می‌افکند. از جمله اخلاق و آداب اوزون حسن را توصیف میکنند. یکی از آنها موسوم به: رموزیو Ramusio در مقدمه‌ای که به مسافرت نامه کاترینوزینو-Caterino Zeno نگاشته، اوزون حسن را بجلالات قدر ستوده و حتی میگوید که: «در میان شاهان مشرق زمین، از زمانی که سلطنت از ایرانیان بدست یونانیها افتاد، هیچیک از آنها در شکوه و جلال برابر دارای هخامنشی داریوش هیستاسب و اوزون حسن نبوده‌اند». سپس اضافه میکنند که: «محل تأسف است بعضی از سلاطین مشرق زمین که بقوت و عقل ممتاز بوده‌اند، مورخانی نداشته‌اند که اعمال شجاعانه آنها را بنگارند. و حال آنکه هم‌مابین سلاطین مصر و هم‌درمیان پادشاهان ایران مردانی بوجود آمده‌اند که در کار آمدی و لشکر کشی نه تنها از همه پادشاهان خونریز قدیم برتر بوده بلکه بر سرداران صاحب نام یونانی و رومی نیز در فنون رزم و جنگ سبقت گرفته‌اند»<sup>(۱)</sup>. بعد از آن به تحسین و تمجید اوزون حسن

(۱) رجوع شود به: کتاب «Narrative of Italian Travels in Persia»

زبان گشاده میگوید: «اوزون حسن که خانی فقیر بود و از دیگر برادرانش در مرتبه و مقام ضعیف تر، بیش از سی سوار و قلعه‌ای کوچک نداشت، بشجاعت و لیاقت کارش بجائی رسید که با خاندان عثمانی، که در زمان سلطنت سلطان محمد دوم ۱۴۵۱م - ۱۴۸۱م. موجب ترس ممالک مشرق بود، بر سر سلطنت آسیا بمنازعت و رقابت برخیزد».

کانترینی Contarini و نیزی<sup>(۱)</sup> که در سال ۱۴۷۴م. نزد اوزون -  
 وصف کانترینی حسن بوده میگوید که: «وی با طعام خود شراب  
 و نیزی از اوزون<sup>(۲)</sup> می‌نوشد و ظاهراً آدم خوش مشربی است، و از  
 حسن مصاحبت و ضیافت ما بر سر سفره خود مسرور میشود  
 و دائماً جمعی از نوازندگان و مطربان در نزد او حاضر و مطابق میل او  
 میخوانند و مینوازند، و وی بسرور و شادی در می‌آید. وی مرد لاغر اندام بلند  
 بالائی است و از جبهه او اندکی قیافه تاتاری نمودار، بشره‌ای گندمگون دارد.  
 چون شراب می‌نوشد دست او میلرزد. ظاهراً هفتاد ساله بنظر می‌آید<sup>(۳)</sup>.  
 مایل به عیش و نشاط بطرزی بی‌تکلف است، لیکن وقتی که مستی وی  
 از حد زیاده شود، خیلی خطرناک میگردد. روی هم رفته امیری خوش طبع  
 میباشد».

(۱) رجوع شود به: کتاب «Travels to Tana and Persia» طبع و ترجمه همان آنجنم - ص ۱۳۲.

(۲) اوزون بشر کی معنی دراز است و مورخان هربنوز نام وقتب این پادشاه را «العسن - الطویل» ثبت کرده‌اند. (تاریخ الخلفاء للسيوطی)

(۳) منجم باشی در موقع وفات او سال ۱۴۷۷ هجری را ۵۴ ساله دانسته است.

هر چند در هیچیک از تواریخ شرقی که بنظر رسیده این چنین وصف روشنی از این مردم مهم ندیده‌ام، لیکن **منجم باشی** از **اوزون حسن** هم در کتاب خود **صحائف الاخبار** (۱) وصفی از او کرده که ذیلاً نگاهشته میشود: «وی سلطانی عاقل و عادل و شجاع و متقی و دیندار و دوست اعلی علم و صلاح بود. به اعمال خیر و کارهای عام المنفعه راغب، و عمارات بسیار به نیت مقاصد مذهبی بنیاد نهاد، چنانکه ذکر شد با لشگری اندک دو پادشاه بزرگ رامانند: **جها نشاه** و **ابوسعید مغلوب** ساخت، و از **سمرجستان** باج و خراج دریافت کرد. بر **سراسر ممالک آذربایجان** و **عراقین** و **کرمان** و **فارس** و **دیار بکر** و **کردستان** و **ارمنستان** حکومت میفرمود».

همان مورخ در باب حمایت **اوزون حسن** از علماء و ادبامیگوید: «وی تبریز را تختگاه خود قرارداد از ممالک مجاور و دیار اطراف بسیاری از دانشمندان را در آنجا جمع آورد. و مورد عنایت **حمایت اوزون حسن** و حرمت خاص خود قرارداد، و یکی از معروفترین از اهل ادب آن رجال دانش و ادب که از دست وی پاداش و نیکی بسیار یافتند، **مولانا علی قوشچی** (۲) است که چون از مسافرت **مکه** بر میگشت عبور او بکشور روی افتاد».

هنگامیکه **اوزون حسن** هنوز در اوان شباب بود و امارت **دیار بکر**

(۱) رجوع شود به: **صحائف الاخبار منجم باشی**، ج ۳، ص ۱۶۵.

(۲) **علاءالدین علی بن محمد بن القوشچی** - متکلم و ادیب و منجم، متوفی سال ۸۷۹ هـ. از آن سبب باین لقب نامیده شده که پدرش قوشچی میرزا **الف** بك بوده است. بقیه حاشیه در صفحه بعد

داشت بزنی مسیحی باز و اج خود در آورد که دسپینا  
 ملکه دسپینا  
 خاتون Despina Khàtun، دختر کالوزان  
 Kalo Juannes، میباید<sup>(۱)</sup> که آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان  
 و بخانواده کامنتی Comneni منسوب است. از این زن حسن را یک پسر  
 و سه دختر بوجود آمد، یکی از آنها موسوم به مارتا خاتون Marta بقدر  
 مزاجت شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل اول صفوی، درآمد.  
 وقایعی که از دو خانواده قره قوینلو و آق قوینلو در کتاب میر خواند

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

پس از آنکه در سمرقند تحصیلات خود را پایان رسانید، به گرامان رفت و در آنجا شرحی  
 بر کتاب تجرید الکلام فی تحریر عقاید الاسلام تألیف خواجه نصیر الدین  
 محمد طوسی نگاشته و آنرا بنا همیرزا ابوسعید غورکانی منسوخ کرده است.  
 در سمرقند بالغ بیگ در تألیف جدولهای نجومی (زج) شرکت فرمود. بعد از هلاکت  
 ابوسعید، در مراجعت از مکه، خدمت اوزون حسن آق قوینلو شتافت، وی او را  
 بسفارت نزد سلطان محمد خان دوم سلطان عثمانی فرستاد. سلطان از او  
 عهد گرفت که پس از انجام مهم سفارت مجدداً بقسطنطنیه باز آید؛ و چون باز آمد، او  
 را بمنصب تدریس در مسجد ایا صوفیه منصوب فرمود. مولانا در آنجا بتألیف رسائل  
 فارسی و عربی عدیده مشغول گردید. برای تألیفات عربی او رجوع شونده: ادبیات عرب  
 تألیف پرو کلمن، جلد دوم، ۲۳۴، و برای تألیفات فارسی وی به: فهرست ریو جلد دوم  
 صفحه ۴۵۶.

(۱) رجوع شونده: کتاب « مسافرت تاجر ایتالیائی » مذکور در فوق  
 صفحه ۱۷۸. آن مورخ این زن را چنین وصف میکند: « این خاتون بسیار زیبا بلکه  
 زیباترین زنان عصر خود بشمار میرود، و در سراسر ایران شهرت لطف و ملاحظت وی  
 منتشر است. »



منابع تاریخی  
این عصر

وسایر مورخان ایرانی ذکر شده غالباً خیلی مختصر و غیر کافی است، کاملترین تاریخی که از سلطنت اوزون حسن بدست است، همانا صحائف الاخبار منجم باشی میباشد<sup>(۱)</sup>. و بعد از آن منبع ترکی دیگری که اطلاعات زیادی بدست میدهد، مجموعه منشآت فریدون ییگ است<sup>(۲)</sup>، گرچه قلت ذکر تاریخ سنین در بعضی از آن نامه‌ها که مابین اوزون حسن و سلطان محمد فاتح ردّ و بدل شده تقصی است که اسباب تأسف میباشد. سیاحت نامه‌های سفرای ایتالیائی و دیگر سیاحان که در فوق اشاره شد نیز در این باب بسیار ذیقیمت است<sup>(۳)</sup>.

(۱) صحائف الاخبار جلد سوم صفحات ۱۵۷ - ۱۶۴.

(۲) منشآت فریدون ییگ جلد اول صفحات ۲۷۴ - ۲۸۶.

(۳) یکی از منابع معتبر تاریخی آن زمان کتاب نفیسی است بنام: «تاریخ دیار بگریه» تألیف مولانا ابوبکر طهرانی، در حبیب السیر اشاره‌ای باختصار بتاریخ مذکور در احوال تراکه آق قویونلو آمده است؛ بنده مترجم همواره در طلب آن کتاب بودم، و در هنگام طبع اول کتاب حاضر بآن دست‌رسی حاصل نشد، و از این رهگذر تأسف بسیار داشتم، و در همان کتاب (حاشیئ ۴۴۹) باین معنی اشاره کردم.

اخیراً از مدد بخت کار ساز و بلطف استاد شاکرد نواز، یعنی پرفسور ولادیمیر مینورسکی V. Minorski این مفصود بجمده‌اش روی نمود و جناب ایشان نخستین شرط نادر و شاید منحصر بفرد آن کتاب کرانها را بدست آورده از آن عکس برداشته نسخه‌ای به این بنده نویسنده اعطاء و او را در همین منت خود فرمودند که هم اکنون در برابر نظر و محل مطالعه است.

مؤلف این تاریخ، یعنی مولانا ابوبکر در مقدمه میگوید: (باختصار و تلخیص) چنین

سه یا چهار سال ابتدای سلطنت اوزون حسن (۱۴۵۳م. - ۱۴۵۶م.) غالباً مشحون است بذکر وقایع طغیان‌های متوالی برادران او، مخصوصاً جهانگیر، که برضد وی بر می‌خاستند. محل وقوع این کشمکشها، که غالباً برای خاتون مادر اخوان او باعث بوده، بیشتر بیرون از خاک ایران است، و در حوالی دیار بکر و موصل و مخصوصاً ماردین واقع می‌شده، و آن اماکن را خراب و ویران می‌ساخته است. وقتی جهانگیر به پادشاه قره قویونلو، یعنی جهانشاه، رقیب خاندان او پناه برده از او مدد خواست. وقتی هم در این زمان اوزون حسن بقصد خراسان بیرون آمد، لیکن ناچار شد که

#### بقیه حاشیه از صلحه قبل:

کوبید قیر لیل البناعة... الراجی من الله نیل الامانی، ابی بکر الطهرانی الاصفهانی که چون در تکرار و تذکار وقایع روزگار و غرائب و بدایع لیل و نهار اعتبار و تذکر اولوالابصار است... مدت‌ها در خاطر فاتر چنان خطور می‌کرد که خبری چند از نوادر زمان.... در سلك تحریر در آورد... ناگاه کوب مقصود از افاق توفیق درخشیدن گرفت و از صفحات کارنامه دولت حضرت خاقانی، خلافت پناهی، امامت دستگامی، ظل اللہی بهره مند گشت:

طرارنده کشور و تاج و تخت	شہ ملک بخش فروزنده بخت
.....	.....
ازو باز شد راه بیت الحرام	بمال حلال و بجد تمام
کنائس یکند و مساجد بساخت	برافراشت رأیت، بکفار تاخت

ابوالنصر والظفر فیهات السلطنة، معین الخلافة، المنتظر امامته فی الاسلام من سالف الاولان (مقصود اوزون حسن است). مطالعه آن مقصود نمود... و چون بهیامین بخت فیروز دولت و رسول بخلمت قبول و سعادت انتظام در سلك بندگان عالمقام دریافت.... فرمان واجب‌الایمان بسبط و تحریر آن بدایع و غرائب اشتغال نمود... و چون در سال

بقیه حاشیه در صلحه بعد

برای سر کوبی طغیان برادر خود **جهانگیر** که از **جهانشاه** مدد می‌گرفت باز گردد. **جهانشاه** امیری موسوم به **رستم بیگ** را بکومک او فرستاده بود. **حسن** در تردیکی سواحل **فرات** این طغیان را خاموش کرد، و طغیان شکستی فاحش یافتند، و بسیاری از آنان در آب غرق شدند. پانصد نفر اسیر را که **رستم بیگ** نیز از آن جمله بود، از دم تیغ گذرانیدند. معذک **حسن** بشفاعت مادرش از **جان جهانگیر** و **اویس** برادران خود صرف نظر فرمود، ولی **علی خان** پسر **جهانگیر** را بعنوان گروی همراه خود به **ارزنجان** برد.

بعد از این فتح که بسال ۵۸۵۱/۱۴۵۶ م. برای  
**ایلچی اوزون حسن**  
**بدربار سلطان**  
**محمد فاتح**  
 گرفت. و بسیاری از امرای **آسیای صغیر** و **شام**

#### بفیه حاشیه از صفحه قبل:

۸۷۵ هجری معظم امور مرتبه درین کتاب محرر و منقح گشت و لفظ «بکر» هم در لقب محرر جزو ثانی و هم در اسم مملکتی که مولد و منشأ و محل ایالت حضرت صاحب قرانی است، جزو ثانی واقع شده بود، موسوم شده به «**کتاب و یار بکر یه**» که جمع حروف آن از روی حساب ۸۷۵ است.

و چون حضرت صاحب قران مفقرت پناه بسمع جان رسید و روح او طیران یافت:  
 خلف صدق و شاه و شاهزاده عالمیان بر سریر سلطنت بناج خلافت سرفراز گشت:

جهان گشت یکبار دیگر جوان      چو سخن ارم شد زمین و زمان  
 تو کوئی ابو انصر سلطان حسن      جوان گشت و آمد بگشت چمن

من بنده مرا بطریق سابق بترتیب و قایمی که در زمان حیات حضرت مفقرت پناه، بسلك تحریر اندراج نیفتاده بود، اشارت فرمود «....».

این نسخه عکسی مشتمل بر ۱۳ صفحه، و آخر آن ظاهراً ساقط شده است.

به سلطنت او گردن نهادند. در حدود سال ۸۶۴ هـ / ۱۴۵۹ م، وی قلعه حصن کیف را از ملوک ایویه انتزاع نمود و پسرش خلیل الله میرزا را حکمران آنجا ساخت. و در همان سال پسر جهان‌شاه موسوم به: حسن علی علیه پدرشوریده به اوزون حسن پناه برد.

حسن نخست او را پذیرفته سپس با تهم پاره‌ای عقاید باطله که باو نسبت میدادند از نزد خویشش براند. در حدود سال ۱۴۶۱ م. برادرزاده‌اش مرادیگ را با سفارت به اسلامبول فرستاد<sup>(۱)</sup>. در آنوقت سلطنت عثمانی با محمد دوم ملقب بفاتح بود. حسن یگ از او التماس نجات پدر زن خویش کالوژان امپراطور طرابوزان را مینمود. لیکن سلطان عثمانی بدرخواست او اعتنائی نکرد و به طرابوزان حمله برده آنجا را مسخر ساخت (در آنوقت داوید کامنناس David Camnenas بجای برادر بزرگش کالوژان پادشاه آنجا شده بود) و آخرین نماینده سلطنت یزانطیه را با سارت به اسلامبول آورد و در آنجا به نقل گیووان ماریا انجیلیتو - Giovan Maria Angioletto با او بحرمت رفتار نمود. ولی عاقبت در همان سال ۱۴۶۲ م. وفات یافت<sup>(۲)</sup>

تاریخ جنگهای فیما بین اوزون حسن و سلطان عثمانی بسیار مشوش و درهم است. منجم باشی میگوید: پیش از آنکه اوزون حسن نخستین حملها به گرجستان در ۸۷۱ هـ / ۱۴۶۶ م. آغاز نماید، مختصر

(۱) در کتاب تاریخ الدولة العلیه تألیف عبدالرحمان یگ شرف مذکور است که اوزون حسن مادر خود سارا خاتون را با سفارت به اسلامبول فرستاد که ظاهراً همان سرای خاتون باشد که فوقاً ذکر شد.  
(۲) رجوع شود به: «سفرنامه تاجر ایتالیائی» ص ۷۴.

اختلافی میان آنها وجود داشت و سفارتی بریاست خورشیدیگ بنزد سلطان محمد دوم فرستاده از او التماس کرد که از حمله به طرابوزان صرف نظر فرماید. ولی چنانکه گفته شد، سلطان آنجا را در سال ۱۴۶۱ م. فتح نموده بود.

در اول ربیع الثانی ۸۷۲/۱۴۶۷ م. در نزدیکی خوی در آذربایجان جهانشاه را با اوزون حسن مصافی روی داد. چون جهانشاه بقصد شکار از یاسبانان خود دور افتاده بود، حسن موقع رامفتنم شکرده بر وی تاخت و او را گرفته و سرش را از تن قره قویتلو شکست و قتل جهانشاه جدا کرده بنزد سلطان ابو سعید تیموری به

خراسان فرستاد، و تنش را در قبر پدرش قره یوسف ب خاک سپرد. پس از آن ممالک عراق و آذربایجان را ضمیمه ملک خود کرد و بغداد را محاصره فرمود.

نخستین نامه‌ای که از او به سلطان مراد خان در منشآت فریدون بیگ ذکر شده است، راجع باین فتح می باشد. در آن نامه نسبت به سلطان کمال ادب و حرمت را، برخلاف نامه‌های بعد، رعایت کرده. لیکن ظاهراً این نامه مورد توجه سلطان واقع نشده است. نام دوم اوزون حسن به محمد فاتح که باز متأسفاً بلا تاریخ است به مهمترین واقعه و فتحی که برای او روی داده اشاره میکند، یعنی شکست حسنعلی پسر جهانشاه را در نزدیکی مرند ذکر کرده است.

این شاهزاده که هفت سال قبل با وپناه برده بود، اینک بانتقام خون پدر با او بجنگ برخاست. اوزون حسن، ابو سعید تیموری را بیاری

خواسته و فرمان برداری دیرین دودمان خود - آق قویونلو - را نسبت به سلسله تیموری یادآوری کرد و خیانت و خصومت دیرین قره قویونلوها را متذکر گشت. در برابر این یاری و مدد وعده میکرد که عراق را به ابو سعید واگذارد، بشرط آنکه آذربایجان از آن او باشد. ابو سعید این پیشنهاد را نپذیرفت، بلکه به بهانه قصاص خون جهانشاه لشگری آراسته باو حمله آورد. ولی در این جنگ شکست یافته با دو پسرش محمد و شاهرخ اسیر شدند، و حسن آنها را به یادگار محمد نیر: میرزا - شاهرخ تسلیم کرد، و او هم ابو سعید را به قصاص خون جدش گوهر - شاد خاتون بقتل رسانید.

ایلچی و نیزی کنتارینی Contarini که در اصفهان بحضور و زون -

حسن پذیرفته شد، بتاريخ ۶ نوامبر ۱۴۷۴ م. بیک وصف حسن و قتل ابو سعید بقلم سیاح و نیزی نشان میداد اشاره میکند، که چگونه پسرش اغور لومحمد او را بطنائی بسته به قتل گاه میآورد و این پرده در اطافی بوده که او غور لومحمد بنا کرده بود. جسد ابو سعید را به استدعای مادرش، که وی نیز اسیر بود، به خراسان فرستاده به حرمت و عزت دفن کردند.

در همان نامه که او زون حسن به سلطان محمد فاتح نوشته و خبر شکست حسن علی و سی هزار نفر قشون او را داده است. اعلام میدارد که وی آذربایجان، عراق، فارس، و کرمان را فتح کرده قصد آن دارد که بعد ازین تختگاه خود را در تبریز قرار دهد. این نامه ظاهراً بصحابت ایلچی موسوم به: سید احمد طغان اوغلو ارسال شده است.

در سومین نامه اوزون حسن، که از دو نامه پیشین خود کمتر رعایت حرمت را کرده و باز بدون تاریخ است، میگوید که: ایلچی عثمانی موسوم به: امیر ییگ وارد شده، و پس از شرح مذاکرات و مناصحات فیما بین او و سلطان حسین بایقرا فتح خود و شکست او را ذکر نموده، و بیان مینماید که چگونه ممالک خود را تقسیم و ترتیب داده است. همچنین فتح خرّم آباد لرستان را اعلام میدارد.

در نامه چهارمین که آن نیز بی تاریخ است، سلطان محمد فاتح را با کمال اهانت و تحقیر «قدوة الامراء شمس الدین محمد ییگ» مخاطب ساخته، و شیراز<sup>(۱)</sup> را که بتازگی فتح کرده بود مقرّ سریر سلطنت و مسند خلافت نام داده، و نیز به فتح و تسخیر خوزستان اشاره کرده است.

باین نامه جوابی از سلطان عثمانی صادر میگردد که بمنتهای درجه بخشم و غضب آلوده است، سلطان در آن خود را بمباهات «شاه سروران سلطان محمد بن مراد بن محمد بن بایزید» نام برده خصم خود را به لفظ «تو» مخاطب داشته، و باو تذکر داده که از اقبال موقت روزگار غرّه نشود و تهدید می نماید که در آخر ماه شوال بر او حمله خواهد برد. و در همان اوان سلطان نامه ای به پسرش شاهزاده سلطان مصطفی حاکم قرامان نوشته و باو امر میکند که: به اوزون حسن حمله برد، و وی را باین عبارت نام میبرد: «مستحق دارو رسن اولان اوزون حسن».

(۱) در قصبه مسجد بردی معروف به «فصل الدشت» در یکفرسخی غربی شیراز مسجد کهن سالی وجود دارد که به کتیبه خوانائی بناهوش تاریخ از اوزون حسن مزین است. و ظاهراً در همین مسجد بوده که مکتبب شیرازی مکتبخانه داشته و در جوار آن مدفون گشته است.

جواب نامهٔ سلطان مصطفی به پدر خود نیز در دست است. در آن میگوید، چگونه بالله خود گدك احمد پاشا قشون اوزون حسن را در تردیکی قونیه بتاريخ ۱۴ ربیع اول ۸۷۷ هـ در هم شکسته و پسرانش یوسف وزینل و عمر را بقتل رسانده است<sup>(۱)</sup>.

دو نامهٔ دیگر، باین رشته مکاتیب که در منشآت فریدون بیگ مندرج است، اضافه میشود. آن‌ها عبارت است از تعبیر رؤیائی که شیخ آق- شمس الدین به عربی نگاشته است.

وقایع نبردهای اوزون حسن با عثمانیها بطوریکه سیاحان ونیزی مانند: کاترینوزلو، گیووان انجیلیتو، و مؤلف کتاب  
 علل خصومت  
 سلاطین عثمانی با  
 اوزون حسن  
 مسافرت نامهٔ تاجر ونیزی در ایران بانضمام آنچه  
 که مورخان شرق مانند: منجم باشی و عبدالرحمن  
 شرف بیگ نگاشته‌اند گرچه در ذکر تواریخ ایام  
 و سنین مفصل نیستند، ولی رویهم رفته علل و جریان این نزاع را خوب روشن  
 میکنند. گذشته از نخوت و تکبر روز افزون اوزون حسن که از نامه‌های  
 مذکور در فوق مشهود است، سلطان عثمانی علیه این همسایهٔ خود به  
 چهار دلیل و علت حق شکایت داشته است:

۱- مذاکراتی که حسن را با دولت و نیز برای حملهٔ مشترک به عثمانی از طرفین مشرق و مغرب در میان بوده.

(۲) رجوع شود به منشآت فریدون بیگ، ج ۱ ص ۲۸۰. ولی تاریخ سنه آن ۸۷۷ هـ. مظلون با شتاب است. و ظاهراً سال تاریخ ۸۷۹ باشد.



حکام و وزراء و جنابان مبارک

و مصلحت ارباب علم و فضل و اهل علم و فضل

و در بعضی از ملک شریفان و کسان و صاحبان  
و در بعضی از ملک شریفان و کسان و صاحبان  
و در بعضی از ملک شریفان و کسان و صاحبان  
و در بعضی از ملک شریفان و کسان و صاحبان

صدر فرمان یعقوب آق قویونلو

لر قاضی ملک السلام موسی الزاد سنانی و صاحبان  
ی از و در بعضی از ملک شریفان و کسان و صاحبان  
شاه محمد ظفر از دربار اربعه اهل علم  
تجدید فاعل و در بعضی از ملک شریفان و کسان و صاحبان





۲ - حمله به جهان‌شاه قره‌قویونلو تر کمان که اورا بقتلرسانیده  
وهم چنین حمله به سلطان حسین بایقرا تیموری که آن‌هردو با سلطان  
محمد فاتح روابط دوستانه داشته‌اند .

۳ - مواعیدی که به امپراطورهای مسیحی طرابوزان داده و آنها  
را علیه عثمانی‌ها تحریک می‌کرده‌است.

۴ - جانبداری و حمایت از پیر احمد و سایر شاهزادگان خاندان  
قرامان که دشمن قدیم و عدوی دیرین آل عثمان بوده‌اند.

جنگی که در سال ۸۷۷ هـ . / ۱۴۷۲ م . شروع و در سال ۸۷۸ هـ . /

۱۴۷۴ م . خاتمه یافت، دو صورت جداگانه‌را نشان

**جنگ بین عثمانی و ایران**  
میدهد . دراولی فتح و ظفر از آن ایرانیان و دردومی  
نصیب ترکان است . درپیکار نخستین که در سواحل

فرات نزدیک ملاطیه اتفاق افتاد ، بعلت حملات جسورانه مرادپاشا  
بیگلربیگی رومیلی به شکست عثمانیها منتهی گردید . بسیاری از آنان  
علاوه بر میدان قتال در گردابهای فرات هلاک شدند . چندانکه دوازده هزار  
تن ، که در میان آنان بسیاری از رجال عالی مرتبت بودند ، شام هنگام که  
سان دیدند ، از میان رفته و نابود شده بودند .

**انجیلتو و نیزی** ( که خود در اردوی ترک بوده‌است ) می‌گوید : تر کها  
از این شکست بهوش آمده مصمم شدند که قشون خویش را بداخله مملکت  
خود از نزدیکترین راه عقب ببرند . و از اینرو بطرف طرابوزان عقب  
نشسته راه دره‌ای را در پیش گرفتند که در قرب آن جنگ دوم اتفاق  
افتاد . این پیکار عظیم در اواخر ماه اوت ۱۴۷۴ م . روی داد و لشکر

اوزون حسن بکلی شکسته، پسرش زینل کشته شده، مقدار زیادی غنائم بدست فاتحان ترك افتاد. شاهزاده مصطفی خان در این جنگ سرشناس و معروف گردید. همان نویسنده نیز می گوید: «اگر اوزون حسن بفتح اول خود قانع شده بود، هر آینه ترکها با کمال رسوائی بازمیگشتند و اراضی را که صاحب شده بود از دست نمی داد»<sup>(۱)</sup>. «عبدالرحمن شرف ییگ در تاریخ دولت علیه میگوید: این شکست تاج سلطنت اوزون حسن را واژگون نمود، و برای مدت بیست تا سی سال سلامت سرحدات ممالک سلطان را ایمن ساخت»<sup>(۲)</sup>.

اوزون حسن پس از آن به تبریز بازگشته چندی به شکار پرداخت، و به ممالک محروسه خود که در دست داشت قانع گردیده از شکست خود یاد نمیآورد، زیرا از کشور اصلی خود چیزی از دست نداده بود. لیکن آسایش وی بواسطه طفیان پسرش اغورلو محمد، که شیراز را گرفته بود، بهم برآمد.

پسرش چون شنید که پدر با لشگری جرّار بسوی او میآید، به قطنطنیه گریخت. در آنجا سلطان عثمانی او را بعزت بسیار پذیرائی کرده باو وعده داد که وی را بجای پدرش که دشمن سلطان است، بتخت سلطنت ایران خواهد نشانید. اوزون حسن کیفر ناسپاسی فرزند را از در هکرو حیلہ در آمده، نخست تعارض نموده سپس آوازه در انداخت که وفات یافته است.

(۱) رجوع شود به: ضلعتنم «روایات انجیلتو» طبع انجمن هکویت ص ۸۸.

(۲) رجوع شود به: تاریخ الدولة العلیة ص ۱۷۳.

انجیل تو میگوید: در این اثنا خبری شایع شد و به قسطنطنیه رسید که

اوزون حسن از شدت غم و فضا به سبب طغیان پسرش ،

تدبیر اوزون حسن  
برای دستگیری  
و قتل پسر خود  
بمرض مهلکی گرفتار شده است ، و باز شایعه ای  
انتشار یافت که مرضش رو باشتداد است، تا آنکه بعضی

از نزدیکان باوقای او بنا بمواضعه ای که با وی داشتند،

خبر مردن او را اعلام نمودند ، در همان حال رسولانی به اغور لومحمد

فرستاده نامه ها و نشانی ها کسب داشتند و بشارت مرگ پدر را بوی

نگاشتند و از او درخواست کردند که هر چه زودتر بشتابد و پیش از آنکه

یکی از برادرانش - خلیل یا یعقوب - تاج سلطنت را بکف آورد ، وی

بسرعت باز گردد . و برای اینکه بکلی تظاهر به وفات وی شده باشد، تمام

مراسم تشییع جنازه علناً بعمل آمد، و در سراسر مملکت مردن او را یقین

کردند. اغور لومحمد که سه پیک جدا گانه با نامه های مخفی بوی رسیده

بود ، بر آن سر شد که به تبریز باز گردد . پس از روزی چند با چند تن از

همراهان خود و بر اهناده به تبریز رسید، با امید بسیار خود را پادشاه مملکت

میدانست. ولی چون با تاج در آمد پدر را در کمال سلامت دیده ، بجای قصر

سلطنت بزندان مسکنت رفت ، و سپس بدون اینکه اندک آثار علاقه ابوت

نسبت با او ابراز گردد ، سرازتش جدا کردند (۱) .

شکستی که اوزون حسن از عثمانی ها یافت، بفتح و ظفری که بر

لشکر مصر حاصل نمود، تاحدی جبران شد ؛ وی شهر اورف را فتح کرده

ویران ساخت و نیز نصرت و پیروزی جدیدی در بیکار مر جستان بدست آورد

و با جی به مبلغ ۱۶ هزار دو کات از آنها گرفته شهر قلیس را نیز مسخر فرمود.

(۱) ضلحه کتاب «روایات انجیل تو» ص ۹۶ .

باری، **اوزون حسن** را پس از همه این فتوحات عاقبت وقت در رسیده در

سال ۸۸۲ هـ / ۱۴۷۷ م. بمرد و پسرش **سلطان خلیل**

**سلطان خلیل**

بجای او نشست. وی نیز بیش از شما سلطنت ننموده

برادرش **یعقوب** بر او تاخته، در نزدیکی **خوی** وی را شکسته بقتل رسانید<sup>(۱)</sup>.

(۱) در تصرف راقم این حواشی مجموعه‌ای است خطی مشتمل بر دوازده رساله که آخرین آنها چنانکه در پشت جلد نوشته شده موسوم است به: **«رساله عرض لشکر»**، تألیف **مولانا جلال الدین محمد دوانی** (و باین عبارت شروع میشود: «اللهم صل علی محمد وآله وصحبه اجمعین . قال الله سبحانه وتعالى ولقد كتبنا فی زبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون . از پر تو اشمه این نیر قدسی بینایان منظر تحقیق را این معنی شاهد و معاین گردد...» .

و باین دو شعر ختم میشود - :

«زهی بر ضمیر منیرت عیان	بود سرّ قیب از ازل تا ابد
ندیده بدین هقل و روشندلی	سپهر کهن سال در دور خود».

این رساله در چگونگی سان دیدن **سلطان** است از سپاه خود که در سال

۸۸۱ هـ . یعنی یک سال قبل از وفات پدرش **اوزون حسن آق قویونلو**، در **بند امیر**

شمال شرقی **شیراز**، روی داده است .

در باب این رساله که در نوع خود بدیع ، و در کیفیت عرض سپاه شاید در زبان

فارسی بی نظیر باشد ، پرفسور **ولادیمیر مینورسکی** (مستشرق ایران شناس معروف

که در تاریخ سلطه آق قویونلو بصیرت و خیرت خاص دارد) بحثی دقیق و مفصل فرموده که

در بوئن مدرسه السنتر فیه - لندن ۱۹۳۹ م. جلد اول قسمت اول ، بطبیع رسیده است -

و از آن نسخه مستقلی جدا گانه که بدست خط و امضای مؤلف مزین است، نزد این جانب

فرستاده اند . مطالعه این رساله «عرض لشکر» نه تنها خواننده را بکیفیت لشکر آذرائی آگاه

میسازد ، بلکه اطلاعات نفیس و ذیقیمت درباره حکومت **شاهزاده خلیل** در **فارس**،

و پدرش **اوزون حسن** و دستگاه سلطنت **آق قویونلو** بدست می‌دهد .

تحقیقات مینورسکی مبتنی بر نسخه‌ای خطی از همان رساله است که بنام «**عرض** -

نامه » موسوم شده و در طی مجموعه‌ای محتوی بر ۲۱ رساله خطی در **کتابخانه**

**حمیدیه اسلامبول** موجود است . و مشتمل است بر کلیات **مولانا جلال الدین**

**محمد بن اسعد الدوانی** متولد ۸۳۰ و متوفی به ۹۰۹ هـ .

پس از آنکه این شاهزاده پادشاه شد، قریب سیزده سال سلطنت کرد<sup>(۱)</sup>.  
 در خلال این مدت شیخ حیدر پسر شیخ جنید صفوی  
 سلطان یعقوب وقت را، که قدرت و شوکت روز افزون او ویرابوحشت  
 اجداد صفویه انداخته بود، بقتل رسانید؛ و پسران وی را، که یکی

(۱) در خاندان این بنده مترجم فرمانی موجود است، بقلم شیوای تملیق، از  
 سلطان یعقوب آق قویونلو در آن تولیت موقوفات مدرسه منصوریه شیراز  
 را بر بانی و واقف آن یعنی علامه زمان سید صدرالدین محمد دشتکی شیرازی  
 طاب ثراه مآئید و آن املاک موقوفه را ميسوفاً ذکر و از پرداخت وجوه دیوانی معاف و  
 مسلم و از مداخله عمال دیوان مرفوع القلم فرموده است.

این فرمان که از اسناد معتبر قرن نهم هجری است، خلفاً عن سلف بمرحوم  
 حاج میرزا حسن فسانی مؤلف فارسنامه ناصری (جد امی نویسنده این حراشی  
 رسیده. و متن آن را در کتاب مذکور (ج ۱ ص ۳۱) نقل فرموده است:

اصل این فرمان که بتاريخ ذی القعدة العرام سنه ثلاث و عشرين و نمان مائه در شهر  
 تبریز بمهر و صبحه سلطان مذکور رسیده است، هم اکنون در تصرف اولاد واقف است. -  
 مرحوم حاج میرزا حسن فسانی در سال ۱۳۱۴ ه. ق. بر حسب توجه و اهتمام  
 مرحوم علیقلیخان مخبر الدوله وزیر علوم، بدست دکتر طولوزان طبیب  
 مخصوص شاه از آن مکتب برداشته است. اینک بمنظور احیاء آثار فارسی و ادبی آن عصر و زمان  
 از صدور ذیل آن فرمان که شامل بر مهر و امضاء آن پادشاه و تاریخ صدور آن است، قسمتی  
 در این کتاب نقل و بیرون هاله گذشتهگان و نیکوکاران که همه در زمان خود حافظ و حارس  
 معاهد و مدارس علم و ادب بوده اند، طلب رحمت و غفران مینماید. رحمة الله علیه  
 رحمة واسعة.

صدر فرمان

عالمک الله

ابوالمظفر یعقوب بهادر سوزمیز (محل صحنه شاهی) حکام و وزراء و  
 دیوانهان و کتاب و مستوفیان و عمال و مباشران و متصدیان امور و اشغال سلطانی و اموال دیوانی  
 مملکت فارس عموماً و بلده و حومه دارالملک شیراز و شبانکاره و کربال و فسا خصوصاً  
 بقیه حاشیه در صفحه بعد

از آنجمله اسماعیل مؤسس و بانی خاندان صفویه است، دستگیر ساخته در قلعه اصطخر فارس محبوس ساخت .

منجم باشی میگوید که: یعقوب قصر باشکوه تابستانی هشت بهشت<sup>(۱)</sup>

پیه حاشیه ارضه قبل:

بدانند که چون تبجیل واعظام و اجلال و اکرام سادات عظام و نقباء کرام که نور حدقه لولاک و نور حدیقه و مازسلناک اند، سیمای جماعتی که هلو نسب ایشان بشرف حسب مزین داشته باشد ، و در اهلاہ اعلام علم و دانشوری و ارتقاء مدارج حکمت و فضل گستری رأیت درایت افراشته باشد .... الخ» .

ذیل فرمان

«مقرر فرمودیم از ابتداء سنه مذکوره بمبلغ مذکور از مرتضی ممالک اسلام مومی‌الیه بازستانند و جهت دیوان ضبط نمایند و بطت سودوزیان آن مزاحم سیادت مآبی و متولی مدنیه مذکوره نشوند و میباید که حسب‌المسطور مقرر دانسته از مضمون یرلیخ عالم مطاع عدول و انحراف نجویند و از شایبه تمییر و تبدیل مسرون و محروس شمرند، و همساله در این باب نشان مجدد طلب ندارند و اعتماد بتوقیع اشرف اعلی نمایند و شکر و شکایت عظیم مؤثر دانند ، در این باب تقصیر ننمایند و در عهده دانند . بدار السلطنه تبریز تحریراً فی سابع ذی‌قعدة الحرام سنه ثلاث و تسعين و ثمان مائة» .

جمع مهرشاهی «ان الله يأمر بالعدل والاحسان

یعقوب بن حسن بن علی بن عثمان» .

(۱) قصر هشت بهشت : این قصر عالی‌وزیبا که بعدها در اصفهان سلاطین صفویه هم‌فرضی بهمین نام بنانهادند، و هنوز بقایای آن‌ها بر جای است، در موقع خود مورد تحسین خاص و عام بوده و جامی صییده‌ای بلیخ‌دارد که تنزل را در وصف و ستایش این قصر معروف آغاز کرده سپر در مدح سلطان یعقوب سخن گفته است و آنجا میگوید :

این‌ند قصر است، همانا که بهشتی دگر است

که گشاده برخ اهل صفا هشت درست

جای آن دارد اگر هشت بهشتش خوانند

چون زهر نقش در آن حور و شی جلوه گراست.



را در بیرون قبریز ساخت؛ ولی سیاح و تاجر ایتالیائی در سفرنامه خود بنای قصر مذکور را به اوزون حسن نسبت میدهد. و عاقبت بروایت همان سیاح (زیرالین روایت را میرخواند و منجم باشی ذکر نکرده‌اند.) یعقوب بدست زوجه خود بصورت ذیل کشته شد - :

یعقوب بانویی از خاندان بزرگان که دختر یکی از اعیان، مسموم شدن یعقوب لیکن زنی هرزه و بوالهوس بود، بحالۀ نکاح در آورد، آتزن که در دام عشق یکی از رجال دربار افتاده بود، درصدد برآمد که سلطان یعقوب شوی خود را هلاک کند؛ بطمع آنکه بمعقد عاشق خود درآمده‌اورا پادشاه‌سازد. زیرا اگر یعقوب را فرزندی نبود، آنمرد بحکم قرابت و خویشاوندی بالطبع جانشین شاه می‌شد. پس ازآنکه این توطئه را با آنمرد در میان نهاد، زهری قتال فراهم ساخت. سلطان را رسم آن بود. که عادهً بحمامی معطر میرفت. روزی باپسرش که کودکی هشت‌نه ساله بود، بحمام رفته مدت ۲۲ ساعت تا هنگام فروب آفتاب در حمام توقف نمود. چون از حمام بیرون آمد، به اندرون که در نزدیکی حمام بود رفت. در آنجا آن زن قتاله پیش آمده فنجانی از طلای ناب که محتوی شربتی زهر آگین بود و آنرا هم در آنروز که سلطان بگرمابه رفته بود مهیا ساخته، چون میدانست که بعد از استحمام سلطان معمولاً شربتی می‌نوشد، بنزد او آورد. لیکن بیش از حد معتاد نسبت بشوی خود لطف و مهربانی ابراز مینمود، اما از قیافه او آثار ترس و وحشت نمودار و رنگ باخته بنظر می‌آمد و سلطان هم در باره او بدگمان بود، این وضع رفتار برسوه ظن او بیفزود و بفرمود

که: نخست وی از آن شربت بیاشامد. زن بد کردار بناچار اندکی از آن جام خورده هر سه تن از اثر آن سم جانگذار در نیمه شب جان سپردند، بامدادان حکایت مرگ ناگهانی **یعقوب سلطان** و فرزند و زن وی در شهر منتشر گردید. بزرگان و امرا که خیر مرگ شاه را شنیدند، بایکدیگر بمنازعه برخاستند؛ بطوریکه برای مدت پنج یا شش سال تمام ایران به جنگ داخلی گرفتار بود، و هر چند گاه امیری بسطنت می‌نشست، تا آخر کار جوانی موسوم به **الموت Alumut** <sup>(۱)</sup> به چهارده سالگی به تخت نشست، و تا زمان جلوس **شاه اسمعیل** پادشاه بود، <sup>(۲)</sup>.

**منجم باشی** درباره **یعقوب** میگوید: «وی به شرب و لهو بسیار شائق بود و به شعر رغبتی بسیار داشت. بسیاری از شعرا از اطراف عالم بدربار او گرد آمده، در مدح وی قصائد شیوا **بایسنقر بن یعقوب** می‌ساختند. بعد از وی پسرش **بایسنقر سلطان** شد، **ورستم بن مقصود** لیکن بیشتر از یکسال و هشت ماه پادشاهی نکرد، تا آنکه پسر عمش، **ورستم پسر مقصود**، بجای وی نشست. وی بالشگری بعزم جنگ بدیع الزمان **تیموری** بیرون آمد، لیکن پیش از آنکه در خراسان این جنگ واقع شود، چون حاکم **اصفهان** بر او طغیان نموده بود، عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساخت؛ همینکه نزدیک رسید، حاکم

(۱) این کلمه چنان است که در سفرنامه سیاح ونیزی ذکر شده و ظاهراً (میرزا محمود) **یامیرزا الوند Alwund** بوده و تحریف شده باشد.

(۲) **منجم باشی** در این باره قسط باختصار میگوید که: **یعقوب** در محرم ۸۹۶م وفات یافت، (ج ۲ ص ۱۶۶).

مذکور گریخته به قم فرار کرد، لشکریان دنبال وی رفته او را بکشتند و سر او را بنزد رستم بیگ آوردند. در همان سال ۸۹۸ هـ / ۱۴۹۲ م. وی سپاهی بسوی شیروان کسپیل داشت و فتح خود را با سلوب تیموریان به برپا کردن کله مناره‌ها از سر دشمنان مشتبه ساخت. معذک بایسنغر از همان شیروانیان لشکری گرد آورده بعزم تسخیر آذربایجان برون تاخت. رستم، به دشمنی با بایسنغر، پسران شیخ حیدر صفوی، سلطان علی و دیگران را که در قلعه استخر محبوس بودند، نزد خود طلب فرمود؛ بقصد آنکه آنها بانتهام خون پدر خود از بایسنغر، فرزند یعقوب، با او بجنگند.

رستم، سلطان علی صفوی و پیروان وی را در تبریز به نیکی پذیرد، آنکه بعزم قتال با بایسنغر بسوی اهر روان گردید. در آنجا او را بشکست و بقتل رسانید. پس از آنکه از دغدغه بایسنغر خاطر آسوده ساخت،

آزادی اسرای  
صفوی

از قوت روز افزون سلطان علی صفوی نگران گردید؛ پس در صدد نابود کردن وی برآمد و یکی از امرای خود را با چهار هزار سوار از عقب وی روان ساخت، و جنگی شدید مابین آنان بوقوع پیوست که در آن پیکار صفویان گرچه هفتصد تن بیشتر نبودند، بقول انجیلتو<sup>(۱)</sup> مانند شیر بشجاعت جنگیدند،

(۱) رجوع شود به: صفحه ۱۰۱ ترجمه و طبع انجمن هکویت. در ص ۴۶

کاترینوز نو میگوید: «سپاهیان صفویان هر چند معدود بودند، شجاعتی عجیب از خود نمایان ساختند و هیچکس از آنها نبود که یا کشته و یا شدیداً مجروح نگردد». و نویزیها سلطان علی را با پدرش شیخ حیدر اشتباه کرده‌اند.

و سلطان علی هر چند شکست یافته کشته شد، اما برادر خویش اسماعیل راجانشین خود فرمود. اسماعیل و برادرش ابراهیم به گیلان و مازندران فرار کردند. و آنان چندی در آنجا پنهان بودند و در لاهیجان و لشت نشا (نزد شیعیان گیلان) مخفی شدند. اسماعیل در گیلان، در تحت حمایت حاکم آن دیار کار کیامیرزاعلی اقامت جست. ولیکن برادرش ابراهیم بالباس مبدل به نرد مادر خود به اردبیل رفت. در این اوقات تبلیغات شیعی در میان مردم بلاد گیلان رواجی عظیم یافت و صوفیان یا قزلباشهای<sup>(۱)</sup> لاهیجان روز بروز بر عدت و عدت خود میافزودند.

ابتدای کشورستانی در ۱۴۹۹ / ۵۹۰۵ م. اسماعیل که عمرش شاه اسماعیل اول<sup>(۲)</sup> ازسیزده نگذشته بود<sup>(۳)</sup>، شروع به کشورگیری

(۱) منجم باشی (صفحه ۱۸۱). لقب قزلباش یعنی (سرخ سر) از فرار منقول اولین بار بواسطه شیخ حیدر بوجود آمده که در موقع حمله به شیروان پیروان خود را با این نام نامیده است. تاجر ایتالیائی (ترجمه و طبع ۱۸۷۳، پاریس) نیز استعمال تاج دوازده ترک از سفر لاط سرخ را بر سر سپاهیان و اتباع که باعث ایجاد اصطلاح «قزلباش» است به شیخ حیدر نسبت داده. و آن کلاهی بوده است - سرخ رنگ و بالای آن صامه ای داشته و دوازده ترک بشکل مخروط در آن کلاه رسم کرده که در آن نامائنه اتسی عشر را احیاناً می نگاهشته اند.

(۲) بهترین کتاب محققانه ای که درازمنه اخیره در باب تاریخ تأسیس سلسله صفویه و ظهور اسماعیل اول انتشار یافته، کتاب دانشمند آلمانی والتر هینتز - Walter Hintz میباشد که در سال ۱۹۳۶ م. در برلین طبع رسیده و موسوم است به: «ظهور دولت ملی در ایران در قرن پانزدهم».

(۳) بگفته منجم باشی، شاه اسماعیل در ماه رجب ۸۹۲ ه. / ژوئیه ۱۴۸۷ م. متولد شده است.

کرد و بدستیاری نهطایفه که با او عهد و پیمان بسته بودند و عبارت بودند از طوائف: استاجلو، شاملو، تگلو، روملو، وارساق، ذوالقدر، افشار، قاجار و صوفیان قراباغ فتوحات خود را آغاز کرد<sup>(۱)</sup>. پس از آنکه رسماً فبورا جداد نامدار خود را در اردبیل زیارت و از ماز پیر خویش طلب برکت و دعای خیر کرد، از طریق قراباغ، گوسگا، دیزوارزنجان، بشیروان تاخت. در آن اوقات اخباری منتشر شده بود که «پسر شیخ، بطلب حق خود قیام کرده است؛ از اینرو مریدان شیخ از هر طرف در زیر لوای شاه جمع میشدند، حتی شیعیان از شام و دیار بکر و سیواس رو بجانب او می آوردند بطوری که بزودی خود را در رأس لشکری مرکب از هفت هزار مرد مقاتل دید. پس از آنکه از رود کر بگنشت، به فرخ یسار پادشاه شیروان که فاتل پدرش بود، حمله برد. و در نزدیکی گلستان در مجاورت شماخی لشکر او را شکسته، وی را بکشت و شیروان را فتح کرد و خزائن سلطانی او را بکف آورد. آنگاه زمستان را در محمود آباد که نزدیک همان مکان بود بسر آورد، و امیر شمس الدین زکریا را وزیر اول و مولانا شمس الدین میلانی متکلم عصر را صدر دیوان، و حسین بگ شاملو

(۲) اسامی نهطایفه قرلیباش را که مریدان خاندان صفوی بوده و با پادشاه پیمان

بسته بودند، این چنین نیز روایت میکنند :

۱- استاجلو ۲- روملو ۳- شاملو ۴- تگلو ۵- ذوالقدر ۶- افشار ۷- قاجار

۸- بیات ۹- ترکمان

و ابدال بگ را مشاوران خود قرارداد<sup>(۱)</sup>.

در همین موضع بسال ۵۹۰۷ هـ / ۱۵۰۱ م. وقتی که اسماعیل

(۱) در تهران در کتابخانه شخصی مرحوم مرتضی نجم آبادی (رحمه، نسخه خطی در تاریخ فتوحات شاه اسمعیل بنظر رسید که اول و آخر آن معذوف است، ولی تحقیقاً در زمان حیات همان پادشاه تألیف شده و محتوی است بروقايع ظهور اسماعیل و جنگه باشر و انشاء فرخ یسار بسال ۵۹۰۵ هـ. تا شکست محمد خان شیبانی بسال ۹۱۶ هـ. در هرو و بدان خاتمه می پذیرد. و این نسخه گرچه منلوط است و بسیار سقط و حذف دارد، ولی خالی از بعضی فوائد تاریخی نمیباشد. مؤلف آن شاعری بوده است (امینی) تخلص که کراراً اشعاری باذکر نام شعری خود در آن مندرج ساخته (و این امینی غیر از فضل الله روزبهان اصفهانی صاحب تاریخ عالم آرای امینی است، زیرا مؤلف آن که به مالاخواجه معروف است، از کبار معاندان فرقه شیعه و از مخالفان عنود شاه اسماعیل بوده است.

در این کتاب نکات و نوادر تاریخی بسیار یافت میشود، از آن جمله: - در باب اعلام منذب تشیع در خطبه نوشته است: «هم در اوایل جلوس امر کرد خطبای ممالک خطبه ائمه اثنی عشر بخوانند» و اشهد ان علیاً ولی الله و حی علی خیر العمل» - که از آمدن سلطان طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق و فرار نمودن بسایری که از آن تاریخ تا سنه مذکور (۹۰۷) ۵۲۸ سال است - از بلاد اسلام بر طرف نشده بود، با اذان ضم کرده و فرمان همایون نفاذ یافت که در اسواق زبان بطن و لمن ابابکر و عمر و عثمان بکشایند، و هر کس خلاف کند سرش از تنش بیاندازند و در آن اوان از مسائل منذب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت الیمه اثنی عشر اطلاعی نداشتند، زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود، و جلد اول از کتاب قواعد الاسلام که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین یوسف بن مظهر حلّی است که شریعت پناه قاضی نصر الله زیتونی داشت، از روی آن تعلیم و معلم مسائل دینی می نمودند. تا آنکه روز بروز آفتاب حقیقت مذاهب اثنی عشریه ارتفاع پذیرفت.

باد کوبه را گرفته و به محاصره قلعه گلستان اشتغال داشت، خبری بوی رسید که **الوند ییگ** پسر **یوسف ییگ** آق قوینلو تر کمان به قصد مصاف اولشگری به **نخجوان** آورده است، پس در حال درفش ظفر نمون را متوجه آن صوب فرمود، در **شورور** نزدیک **نخجوان** جنگی قطعی مابین دو لشکر **جنگ شورور** بوقوع پیوست. سردار تر کمانان **امیر عثمان** موصلی و سپاه صفوی را پیری **ییگ قاجار** سرداری می نمود، تر کمانان بکلی شکست فاحش یافته و سر کرده سپاه ایشان اسیر شده بقتل رسید.

**الوند ییگ** خود به دیار بکر فرار کرد. و اسماعیل تبریز را بگرفت و در آنجا تاج سلطنت را بتاریک نهاد<sup>(۱)</sup>، در سال بعد یعنی در ۱۵۰۲/۱۵۰۸ م. حمله به عراق عجم برد و مراد ییگ آخرین حکمران آق قوینلو را منہزم و نامراد ساخت، چون او به شیراز گریخت، شاه اسماعیل نیز وی را دنبال فرموده در طول دو سال **گازرون** و **شیراز** و **کرمان** و **یزد** را فتح کرد. و زمستان سال ۱۵۰۴ م. را در **اصفهان** گذرانید. در همان شهری که مقدر بود بعدها پایتخت با شکوه سلطنت

(۱) ظاهراً در سال ۱۵۰۶/۱۵۰۱ م. شاه اسماعیل مذهب شیعه امامیه

**اثنی عشریه** را مذهب رسمی دولت و ملت ایران اعلام نمود، و از آن تاریخ تا کنون این مذهب دین رسمی ایرانیان شناخته شده و از آن زمان در خطبه و سکه به این ضمیمه اشاره میشود و هم در تاریخ خطی فوق که در احوالات **شاه اسماعیل** نگاشته شده و مصنف آن **امینی** شاعر است، این رباعی در تاریخ رسمیت دادن مذهب شیعه آمده:

«شاهی که ازوست ملک و دین بارونق      آن خطبه که حق بود رقم زد بورق  
تاریخ وقوع آن چو موس کرد خیال      کردون گفتش: «مجدد مذهب حق (۹۰۶)»

اولاد او گردد و وی اکنون پایهٔ آنرا باستواری بنیاد می‌نهاد. هم در آنجا بود که سفیری از سلطان عثمانی بایزیدخان دوم بنزد وی آمد. تفصیل تاریخ‌ظهور و ترقی و هبوط این سلالهٔ بزرگ ملی ایران در جلد دیگر این کتاب<sup>(۱)</sup> بحث خواهد شد.

روابط مابین تیموریه و صفویه  
حکایت ارتباط تیموریه و صفویه نخست در میان بابر و شاه اسماعیل و بعداً در بین همایون و شاه طهماسب در جلد آتی<sup>۱</sup> این کتاب به تفصیل ذکر خواهد شد. رویهم رفته علی‌رغم اختلاف عقیده و مذهب که باعث جدائی و انفصال ایران از همسایگان سنی مشرب او شده بود، ارتباط مابین هند و ایران در عصر صفویه بسیار دوستانه بوده است. با آنکه بعد از قیام دولت صفوی مذهب شیعه را در آن مملکت مانند دیانت رسمی ملی اختیار نمودند، معذک بابر و شاه اسماعیل هر دو در یک امر اشتراک داشتند و آن همانا بییم و خصومتی بود که هر دو نسبت به شیانی خان (شیک) و اوزبکان

(۱) جلد چهارم تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور براون موسوم به: «تاریخ ادبی ایران در ازمنهٔ جدید» - کمبریج ۱۹۶۱ موسوم به: «Persian Literature in Modern Times (1500 - 1924)».

مؤلف در قسمت اول کتاب خود تاریخ سیاسی، سپس در قسمت‌های دوم و سوم تاریخ نظم و نشر فارسی را در عصر صفوی و بعد از آن تا زمان حاضر، به تفصیل بیان نموده است. این کتاب را در ۱۳۰۴ شمسی دوست دانشمند این بنده مترجم، مرحوم غلامرضا خان رشیدیاسمی استاد دانشگاه تهران، بر حسب خواهرش من بفارسی ترجمه نموده و در سال ۱۳۱۶ ه. ش. در تهران آنرا با انضمام رسالهٔ خاصی که دربارهٔ ادبیات معاصر نگاشته، بطبع رسانیده‌اند.



آلوس او داشتند ، خانواده تیمور در اواخر ایام خود در ماوراءالنهر و خراسان از دست اوزبکان رنج بسیار دیدند . سنوات مابین ۱۵۰۱ م. تا ۱۵۰۷ م . مشتمل فتوحاتی است که شیانی خان را نصیب گردید . وی پی در پی شهر های سمرقند و فرغانه و تاشکند و خوارزم و عاقبت خراسان را مسخر ساخت .

سلطان حسین بایقرا ، که از دربار درخشان وی در هرات قبلاً سخن گفتیم ، در سال ۹۱۲ هـ / ۱۵۰۶ م . وفات یافت . ضعف و اختلافی که در فرزندان و خویشان او موجود بود ، آنها را بسهولت مغلوب شیبک خان ساخت و او در سال ۱۵۰۷ م . ایشانرا شکسته سراسر آن شاهزادگان را بقتل رسانید . از آنمیان تنها یکنفر خلاص یافت - که پسر سلطان حسین موسوم به بدیع الزمان باشد - وی گریخته نخست پناه به شاه اسماعیل برد و سپس به دربار عثمانی به اسلامبول پناهنده شد و هم در آنجا وفات یافت .

در سال ۹۱۶ هـ / ۱۵۱۰ م . شاه اسماعیل به خراسان حمله برد

و با اوزبکان مصاف داده آنها را در جنگ مرو

فتح شاه اسماعیل  
در مرو و شکست  
اوزبکها

بشکست . جسد شیانی خان مابین کشتگان یافت

شد . بفرمان شاه اجزای پیکر او را از هم منفصل

ساخته هر قطعه را بعلامت آن فتح نمایان بکشوری

فرستادند . استخوان جمجمه ویرا در طلائع نشانده از آن برای شاه اسماعیل جام

می ساختند . پوست کله وی را از گاه انباشته بنزد سلطان بایزید خان پادشاه

عثمانی به قسطنطنیه فرستادند . یکدست او را بعلامت تهدید و انذار با فرستاده ای

خاص نزد یکی از هواخواهان او یعنی حاکم مازندران - کسبیل داشتند<sup>(۱)</sup>. خواهر بابر پادشاه - خانزاده بیگم را که ده سال قبل بدست اوزبکان اسیر افتاده بود - شاه اسماعیل از اسارت خلاصی بخشیده با عزت بسیار نزد برادرش فرستاد. بابر در یادداشت‌های خود شرحی جالب از چگونگی ملاقات خود با خواهرش می‌نویسد<sup>(۲)</sup>. بعد از آن سفارت‌های دوستانه مابین آن دو پادشاه مبادله گردیده است. (بابر در سال ۱۵۰۸ بلقب «پادشاه» که بلفت فرنگی «امپراطور» ترجمه میتوان کرد، ملقب شده بود). چون بابر يك دو سال بعد بکلی از فتح ماوراءالنهر منصرف گردید (۱۵۲۶ م. ۱۵۲۹ م.) و سرگرم حملات خویش به خاک هندوستان شد و از آن بعد ملك تیموریان از ماوراءالنهر بآن کشور انتقال یافت، ازینرو هیچگونه مورد نزاعی مابین او و شاهان ایران باقی نمانده، و دوستی که باینصورت بنیاد شد، دوامی کامل یافت؛ درنـل بعد بواسطه مهمان نوازی شاه طهماسب از همایون بن بابر که موقتاً از هند دور مانده با ویناهنده شده بود، این دوستی قدیم تجدید و مؤکد گشت. ولی مسامحه و تساهل پادشاه نسبت بعقاید شیعی شاه اسماعیل در میان رعایای او در آنطرف رود جیحون نسبت به وی نفرتی بوجود آورد. چه آن مردم در آن زمان مانند عصر حاضر بسیار بعقیده سنت و جماعت پای بند و متعصب بودند؛ از اینرو با شاه اسماعیل که سنیان را شدیداً معاقبه و مؤاخذه میکرد<sup>(۳)</sup>، باطناً عداوتی عظیم داشتند.

(۱) رجوع شود به: تاریخ هندوستان تألیف ارسکین Erskine ج ۱ - ص ۳۰۳.

(۲) بابر نامه طبع ایلمنسکی ص ۱۱.

(۳) رجوع شود به: تاریخ هندوستان تألیف ارسکین ج ۱، ص ۳۲۱.

روابط حسنۀ مابین هند و ایران در آن زمان محدود به حکمرانان آن دو کشور نمانده ، بلکه در سراسر عصر سلطنت مناسبات ادبی مابین صفویه و حتی بعد از آن بطوریکه در جلد بعد ایران و هندوستان خواهیم گفت ، همواره عدّه‌ای از شعرای ایران در عصر صفوی که حتی بعضی از آنها از معروف‌ترین اساتید زمان خود بوده اند ، از وطن خویش مهاجرت کرده به هندوستان رخت کشیده‌اند ، تاد آنجا در ظلّ عنایت سلاطین مغولی هند کسب مال و جاه نمایند . دربار این پادشاهان تیموری نژاد تلو روز آخر ، که بعد از شورش هند در ۱۸۵۷ م. بکلی منقرض شد ، همواره زبان فارسی را نه فقط زبان رسمی سیاسی و دیپلماسی قرار داده بود ، بلکه لغت شعر و ادب نیز می‌شناخت و از آن دستگاه دانش پناه آثار بسیار بنظم و نثر فارسی باقی مانده است<sup>(۱)</sup> .



(۱) نویسنده این حواشی درباره تاریخ سلطنت اسلامی هندوستان و روابط فرهنگی آن با ایران در ذیل کتابی که بنام «سرزمین هند» تأليف نموده‌ام بتفصیل بحث کرده ، خواننده در این باب بآن کتاب مراجعه کند .  
سرزمین هند طبع دانشگاه تهران ، فصل سوم ۱۱۴-۱۴۰ طهر آن ۱۳۳۷

## فصل هفتم

### ثرنویسان دوره تیموری

وسعت دامنه ادب از غنا و ثروت ادبی و هنری این عصر در فصل سابق در این عصر بطور اختصار سخن رفت ، اینک در این فصل می‌خواهیم که بعضی از پیشوایان ادب آترمان را که شهرت بسیار دارند بطور تفصیل مورد بحث قرار دهیم . اگر بخواهیم تمام شعراء و فضلاء این دوره را ولو به طریق اجمال مطالعه نمائیم ، هر آینه طالب امری محال خواهیم بود ، چه مؤلف *حبیب‌المیر* که شرح حال زندگانی تمام نویسندگان و شعراء معروف را بطور خاتمه مقاله در ذیل دوره هر سلطنتی ایراد مینماید ، لااقل دو بیست و یازده تن را در این عصر بشمار در آورده که همه در دوره تیموریه زندگانی می‌کرده‌اند ، و از این جمله باستثنای ۲۳ تن که معاصر و همزمان خود تیموراند ، مابقی بعضی وزمانی که اینک مورد بحث ماست متعلق میباشند (۱) .

---

(۱) مجموعه‌ای از احوال اشخاص که در *حبیب‌المیر* نام برده شده‌اند ، بنام «رجال کتاب حبیب‌المیر» بسی و اتمام آقای عبدالحمین نوائی با مقدمه و فهرست در تهران در می‌ماه ۱۳۱۹ هـ. ش. بطبع رسیده و مقدمه آن جامع اطلاعات نافه در باره تاریخ *حبیب‌المیر* میباشد . (مترجم)

مراجعه احوال مشاهیر علم و ادب این دوره در *حبیب‌المیر* در جزء سوم از جلد سوم ذکر شده است و باید بر این اشخاص اضافه نمود کسانی را که در همان عصر تحت حمایت ترکمانان آق‌قویونلو و اوایل دولت صفوی ظهور آمده‌اند . باین ترتیب مجموع عدده آنان به ۲۷۴ تن بالغ می‌گردد .

شهر هرات در زمان سلطنت سلطان ابوالغازی حسین (۸۷۸ هـ. - ۹۱۲ هـ. / ۱۴۷۳ م - ۱۵۰۶ م) از حیث رونق ادب و هنر بمنتهای عظمت رسید، و دوره سلطنت او اوج ترقی ادبی آن عصر درخشان میباشد. این زمان خاصه از آن جهت بیشتر مورد اهمیت است که نفوذ عظیمی در ظهور و ترقی ادبیات ترکی عثمانی داشته، و این موضوع را بمنتهای تدفیق مترغیب در جلد دوم کتاب بزرگ خود، «تاریخ شعر عثمانی» *His. of Ottoman Poetry* بحث و تحقیق کرده است.

مترغیب در آن کتاب (صفحه ۸۷) در هنگامی نفوذ جامی و میر -  
علیشیر نوانی و دینگران سخن میراندمیگوید: «مدرسه هرات که مخصوصاً در ادبیات ترکی اشعار غنائی و غزلی<sup>(۱)</sup> را پرورش داد، به حب صنعت

و آرایش کلام امتیاز دارد، در نیمه دوم قرن پانزدهم و در دربار درخشان سلطان فضیلت دوست و ادب پرور، حسین بن بایقرا، باوج کمال خود رسید. در آنجا معنای و ماده ادب در قالب تألیفات عدیده دو مرد ادیب بزرگ زمان، یکی شاعری جامی تخلص، دیگر وزیر بنام میرعلیشیر جمع و صورت پذیر گردید. از آنجا که این دونویسنده عالمقام دوستاره راهنمای ادب ترکی عثمانی در سراسر دوره دوم (۱۴۵۰ م. - ۱۶۰۰ م.) میباشند هر آینه میباید لمحه ای بر آثار این دو مرد ادیب ارجمنند نظر اندازیم.

بعد از آنکه مختصری از این دو مرد نامی ذکر میکنند، و از آن مکتبی

(۱) شعر غنائی Lyric، شعر غزلی Romantic.

که این دو مرد نماینده آن‌اند وصف مینماید، مسترگیب مظاهر نمایان آن عصر را باین جمله خلاصه میکند که: «سعی در عبارات معقد، و صنعتگری در صورت و ترکیبات تصنعی سخن، بانضمام منقصت در لطف و سهولت از خصایص کلام این عصر است. و این میل مفراط بصورت و ظاهر کلام، همانا مهلکترین ورطه‌ایست که در راه شعرا و قدیم قرار داشته، و بسیاری از آنان با آنکه دارای طبع و قواد و فریحه شعری فروزانند، از بس درهاویۀ عبارت پردازی و جمله‌سازی غرقه گشته‌اند، افکار خود را صورتی کودکانه داده‌اند. و چه بسیار ابیات نادره که بخودی خود نفروزبیا بوده ولی برای خاطر یک تشبیه نفوی یا یک استعاره غیر ضروری لطف و جمال خود را از دست داده‌است...».

حرمت بسیاری که در بار عثمانی نسبت به جامی<sup>(۱)</sup>  
**احترام سلطان بایزید** مبذول میداشته از دو نامه فارسی مشهود میشود  
**دوم نبت بمولانا** که سلطان بایزید خان دوم (۱۵۱۲ - ۱۴۸۱ م.)  
**جامی** باونگاشته، و آن هر دو در منشآت فریدون ریگ

(ج ۱ ص ۳۶۱) مندرج است. نامه نخستین که به لحنی مؤدب و با حرمت تحریر شده، بطوریکه از جواب جامی بآن برمیآید - بدون تقاضای خاص و علت طلبی از روی لطف و عنایت مبارکه صادر گشته و بمزید انعام و لطف شاهانه مزین است. در نامه دوم سلطان بایزید خان امتنان خویش را از جوابی که جامی بدون گاشته ابراز میدارد و برای او هزار فلورن<sup>(۲)</sup>

(۱) رجوع شود به: کتاب «جامی» تألیف ابن‌بند، طبع طهران ۱۳۴۳ - ۵۰.

(۲) فلورن Florin سکه طلائی است که در عثمانی رواج بوده و قیمت تفریبی آن نه شلینگ بوده‌است.

جایزه میفرستد. جامی در نامهٔ ثانوی از وصول آن جائزه سپاس گفته است و آن نامه را بدست شخصی موسوم به: درویش محمد بدخشی که عازم سفر حج بوده بدربار سلطان کسبل میدارد. متأسفاً هیچیک از این چهار نامه تاریخ ندارد<sup>(۱)</sup>.

دیگر ادبای فارسی  
زبان که مورد لطف  
و حرمت بایزد دوم  
قرار گرفته اند

دو نفر دیگر از فضلاء ایرانی نژاد، یکی حکیم  
معروف جلال الدین دوانی و دیگری متکلم  
عصر فرید الدین احمد تفتازانی<sup>(۲)</sup> بهمان منوال  
مورد احترام و ستایش آن سلطان قرار گرفته اند؛

لیکن در اینجا نعمت تفتازانی مبادرت بمکاتبه  
نموده (۲۵ اکتوبر ۱۵۰۵ م.) درحالتی که جواب سلطان تا تاریخ ۱۳  
ژوئیه ۱۵۰۷ م. بتأخیر افتاده است.

نفوذ عظیمی که جامی و ممدوح نامدار او، یعنی  
تأثیر نوانی در ترکیه  
میر علی شیر نوانی، در شعر عثمانی دارند، مورد

(۱) جامی دفتر سوم تنوی «سلسلة الذهب» را بنا همین سلطان ممد ساخته  
و اورا مدح گفته است.

(۲) این تفتازانی سوم موسوم و ملقب است به: شیخ الاسلام سیف الدین  
احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن شیخ الاسلام محمد بن مولانا  
سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی که با عن جدد دستگاہ تیمور و احفاد او مقام  
و احترام و منزلت و تربیت داشته اند و مرحوم پراون در همین کتاب لقب او را بنقل از  
توزک بابری، سیف الدین ثبت کرده؛ بنا بر این لقب «فرید الدین» باو دادن اشتباه محض  
است. شیخ الاسلام مذکور در شهر رمضان سال ۸۹۱۶ هجری قمری که شهر هرات را شاه اسمعیل -  
اول صفوی مسخر کرد، در سن هشتاد سالگی با مر آن پادشاه متمصب بقتل رسید.  
(حبیب الحیر ج ۳ جزو ۳ ص ۳۱۹)

توجه مرحوم غیب (در کتاب تاریخ شعر عثمانی، ج ۱، ص ۱۲۸) واقع شده است. این وزیر بزرگ در نظم و نثر، هم بفارسی و هم به ترکی شرقی (جغتائی) شهرت بسیار دارد<sup>(۱)</sup> همچنین غیب ذکر میکند که چگونه فقیه شهیر عثمانی مؤیدالدین عبدالرحمن چلبی که بعدها در زمان سلطان بایزید دوم مشهور و معروف گردید، ناگزیر شد در سال ۱۴۷۶م. از کشور خود فرار کرده هفت سال در شیراز اقامت سازد و نزد حکیم زمان مولانا جلال الدین دوانی بتحصیل علم بپردازد، خلاصه در این عهد و زمان بود که ادب ایران از طرف غرب در ادبیات ترکی عثمانی انبساط حاصل نمود، همانگونه که در قرن بعد در هندوستان نیز این نفوذ و تأثیر انتشار یافت.

### مورخان و تذکره نویسان در عصر تیموریان

اکنون هنگام آنست که از بحث در مسائل کلی فن تاریخ و ترجمه رجال گذشته، بطور اختصاص نامی ترین نثرنویسان این عصر را محل سخن قرار دهیم و احوال شعراء را بفصل آینده موکول سازیم.

از این دوره، نیز مانند دوره سابق، در دو فن تاریخ نویسی و تذکره نگاری آثار بسیار موجود است. لافل نه یا ده تن از نویسندگان در این موضوع شایسته آن هستند که بهر حال، ولو بطور اجمال، از آنها ذکر می

(۱) رجوع شود به: رساله این بنده مترجم بنام «نوالی» طهران - طبع انجمن روایط فرهنگی ایران و شادوی - ۱۳۲۶ ه. ش.



شود<sup>(۱)</sup>. بطور کلی آثار آنان در کیفیت، از سابقان خود پائین تر است؛ چه آنان در دوره مفلو هر چند با طرز انشائی غالباً مفلو و پیچیده، مانند کتاب **وصافی الحضرة**، تحریر نموده اند؛ ولی از حیث وفور مطالب و بحث در

۱) نوعی دیگر از آثار تاریخی منشور که در این عصر ظاهر آ بر حسب تقاضا و تشویق **امیر علیشیر** بظهور رسیده و رواجی بسیار داشته کتب است که در سیر نبی (ص) و آل و اصحاب او نگاشته اند. و ازینمقوله چهار کتاب که همه در یک زمان تألیف شده و مؤلفان آنها مامور بوده اند بنظر رسیده، که هیچکدام تا آنجا که بنده اطلاع دارم زینت طبع نیافته است، و شرح آنها از اینقرار است:

الف - **شواهد النبوة** - تألیف **عبدالرحمن جامی** در ذکر بعضی از احوال و آثار آنحضرت و آل و اصحاب او و تابعین و تبع تابعین تا صدر صوفیه، و این کتاب در سال ۸۵۵ ه. تألیف شده (رجوع شود بکتاب جامی، تألیف نویسنده ص ۱۷۱).

ب - **درج الدرر فی سیر خیر البشر** - تألیف **سیداصیل الدین عبدالله الحسینی الدشتکی شیرازی الهروی** متوفی سنه ۷۸۳ ه. و این شخص مؤلف رساله «مزارات هرات» است که در ۱۳۱۰ ه. در هرات باهتمام آقای **عبدالکریم احراری** طبع رسیده این **سیداصیل الدین** از سلسله رفیقه سادات دشتکی شیرازی است که بنده نویسنده بآن سلسله افتخار انتساب دارم (رجوع شود به: **فارسنامه نصری حاج میرزا حسن فحانی** طبع طهران) و این سید و برادر - زاده او در زمان **ابو سعید گورگان** از شیراز به هرات مهاجرت کرده اند.

ج - **روضه الاحباب فی سیره النبی و الال و الاصحاب** تألیف برادر زاده **سیداصیل الدین** سابق الذاکر موسوم به: **میر جمال الدین عطاء الله ابن فضل الله الحسینی الدشتکی شیرازی الهروی**، و این هر دو من از اجلغلاما، و اکابر هرات در نیمه دوم قرن نهم هجری میباشند. (رجوع شود به: **حیب العینر**

جزئیات و وسعت تحقیق و نقل اسناد تاریخی بر مورخان دوره تیموری برتری دارند ، مانند : علاءالدین عطا ملک جوینی و رشیدالدین۔ فضل الله همدانی و غیر هم. اینک مختصری از مورخان این دوره بر حسب نظم تاریخی یاد میکنیم - :

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

ج ۳ جزو ۳، س ۳۴۸-۳۳۵ و مجالس المؤمنین قاضی شوشتری مجلس پنجم (س ۲۲۷) و روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات س ۴۶۹ و أمل الآمل فی علماء جبل عامل. کتاب روضه الاحباب بسیار مفصل و متنقذ و موثوقه دارای شأن و اهمیت بسیار میباشد و در تصرف این بنده هم اکنون نسخه ای قدیمی از آن کتاب موجود است که در زمان یا قریب بزمان مؤلف نگاشته شده، ولی متأسفانه ناقص و فقط مشتمل است بر اخبار و سیر حضرت رسالت تا واقعه قتل عثمان (وقایع سال ۳۵ هـ) هر چند آنرا نثری مسجع و مصنوع است، ولی در عین حال خالی از تکلف و بسبکی روان و بسیار سهل تحریر شده است. و در آن تصریح دارد که مؤلف از محدثان زمان است و به تقاضای میر علیشیر نوائی بتالیف آن کتاب همت گماشته، و عبارات کتاب را به آیات و احادیث و اشعار عربی و فارسی مزین فرموده.

د- معارج النبوة فی مدارج الفتوة - تألیف شرف الدین حاجی محمد الفراهی الهروی معروف به معین مسکین، و اعظ هرات و متوفی سال ۹۰۷ هـ. که از وی کتب تفاسیر مانند: تفسیر فاتحه و تفسیر سوره یوسف به نشر مصنوع و مزین نیز بدست است. آن کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و چهار ارکان و خاتمه، و آنرا مولانا مصطفی بن خالد التوقیعی سال ۹۱۴ هـ. به ترکی ترجمه کرده است (رجوع شود به: کشف الظنون و حبیب السیر و مخزن الغرائب و حدائق الحقیقة).

## حافظ ابرو

حافظ ابرو<sup>(۱)</sup>، اسم او بیشتر از تألیفاتش معروف میباشد. زیرا کتاب وی هنوز بطبع نرسیده و حتی نسخه های خطی آن نیز خیلی کمیاب است. آنچه درباره این مورخ معلوم شده تقریباً همان است که در فهرست ریو آمده<sup>(۲)</sup>.

نام و لقب وی را: **خواجه نورالدین لطف الله**<sup>(۳)</sup> ذکر میکنند. وی در هرات، یا بقول مجمل فصیحی درخواف، متولد شده، ولی تاریخ تولد او معلوم نیست، پس از آن در همدان تربیت یافته. بعد از مرگ تیمور، که درباره وی مراحم و الطاف نمایان ابراز میفرمود، خود را بدربار پسر

(۱) آقای دکتر خان بابایانی رساله دکتری خود را در دانشکده ادبیات پاریس در باب کتاب **زبدۃ التواریخ حافظ ابرو** در تحت این عنوان نوشته اند: **> Hafiz -Abro : Chronique des Rois Mongols en Iran <** و نیز در طهران قسمت نخستین ذیل **جامع التواریخ رشیدی** تألیف **حافظ ابرو** : ایسال ۱۳۱۷ هـ . ش. بطبع رسانیده است. آن هر چند خالی از سهو و غلط نیست، ولی از آنجا که تاحدی باخبار و آثار این مورخ خدمت کرده است، شایسته حق شناسی و امتنان میباشد.

(۲) رجوع شود به: **فهرست کتب فارسی ریو** ص ۴۶۱-۴۶۲ و برای قسمت جغرافیائی آن به ص ۱۶-۱۸ **متمم فهرست ریو**.

(۳) بکنته **فصیحی خوافی** که خود ماسر **حافظ ابرو** بوده، نامی چنین است: **شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبد الرشید الخوافی** المسهر به **حافظ ابرو**. و این دو بیت هم از اوست:

کاتب العبد، عبد لطف الله

یافته پیش میرشاه و سپاه.

> بنده کمترین دولتخواه

آنکه شهرت به حافظ ابرو

وجانشین او شاهرخ و نواده اش بایسنفر وابسته ساخت و تاریخ کبیر خود را بنام او نوشت<sup>(۱)</sup>. این تاریخ عموماً بنام زبده التواریخ معروف است. فصیحی خوafi آنرا «مجمع التواریخ سلطانی» میخواند و آن در سال (۸۲۹ هـ. یا ۸۳۰ هـ. / ۱۴۲۶ م. ۱۴۲۷ م.) فقط سه یا چهار سال قبل از وفات مؤلف<sup>(۲)</sup>، خاتمه یافته است.

این کتاب مشتمل است بر چهار مجلد که متأسفانه جلد سوم و چهارم راجع بملوک اسلامی ایران تا زمان وفات مؤلف ظاهراً از دست رفته و مفقوداً لایتر شده<sup>(۳)</sup>. نسخ خطی جلد اول و دوم در پترزبورغ

(۱) شرح مبسوط و دقیقی از سه نسخه خطی تاریخ حافظ ابرو و غلم بارون و ویکتور روزن در «مجموعه علمی نسخ فارسی»

و ( Collections Scientifiques (Manuscripts Persans) جلد

سوم ص ۵۲ - ۱۱۱ آمده است.

(۲) ظاهراً حافظ ابرو تاریخ مفصل خود را در چهار مجلد بنام و بر حسب امر بایسنفر تألیف کرده و مجلدات اول تا سوم آن مشتمل بر وقایع تاریخی تا زمان جنگیز خان است، و مجلد چهارم از حادنه مرکه ابو سعید بهادر ۷۳۶ هـ. تا ۸۳۰ هـ. است که انتهای تألیف کتاب میباشد و بطور جدا گانه بنام زبده التواریخ بایسنفری موسوم است؛ ولی مجموع چهار مجلد را «مجمع التواریخ سلطانی» نام نهاده.

از قسمت سوم این کتاب نسخه خطی نفیسی که سال ۱۳۰ هـ. تحریر شده در کتابخانه ملی ایران موجود است، که در یکجا سلطان صر، میرزا شاهرخ بخط خود در حاشیه آن چیزی نگاشته، و ظاهراً نسخه اصلی است که برای کتابخانه شاهرخ کتابت شده، و نیز از قسمت چهارم (زبده التواریخ) نسخه خطی نفیسی در کتابخانه ملک وجود دارد که ظاهراً متمم نسخه کتابخانه ملی میباشد.

(۳) رجوع شود بمقاله روزن مذکور در فوق ص ۵۳.

(لنین گمراہ) موجود است و بارون روزن Baron V. Rosen از آنها وصفی بلیغ کرده. و یک نسخه از جلد اول که سابقاً در مجموعه کتب کنت د گیبنو<sup>(۱)</sup> بوده است اکنون در موزه بریتانیا در تحت شماره Or. 2774 موجود و مضبوط میباشد. من خود نیز نسخه نقیسی از جلد دوم آن در تصرف دارم که مشتمل است بر تاریخ حیات حضرت محمد (ص) و خلفاء تا خاتمه دوره خلافت و مورخ است بتاریخ جمعه ۱۵ شعبان ۵۸۲۹. ۱۴۲۶ م. در هرات؛ یعنی در همان سال تألیف کتابت شده است.<sup>(۲)</sup>

علاوه بر این تاریخ، حافظ ابرو کتابی هم در جغرافیا نوشته است که جلد اول آن در تحت شماره Or. 1577 در موزه بریتانیا وجود دارد، و ریو آنرا کاملاً توصیف کرده. نسخه دیگری نیز از آن در

(۱) کنت د گیبنو Comte Joseph-Arthur de Gobineau دیپلومات معروف و نویسنده فرانسوی، متولد سال ۱۸۱۶ م. در شهر ویل د آوری و متوفی سال ۱۸۸۲ م.

وی در زمان سلطنت ناصر الدین شاه از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ م. نخست بعنوان دبیر و سپس ب مقام کارداری دولت خود در ایران مأمور بود و بار دوم از ۱۸۶۱ م. تا ۱۸۶۳ م. سمت وزیر مختار دولت ناپلئون سوم بایران آمد. کتابهای «سه سال در آسیا» و «مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی» و بالاخره کتاب معروف و مهم «عدم تساوی نژادهای انسانی» «L' inégalité des races humaines» در تاریخ ایرانیان که بوسیله مرحوم ابوتراب نظم الدوله ترجمه شده از آثار اوست. بنده مترجم از موثقان از شنیده‌ام که همان‌خانه که در طهران در محله «عردلاجان» محل اقامت او بوده. بعدها به مرحوم نصیر الدوله شیرازی منتقل شده و اکنون جایگاه دبیرستان دولتی پدر است.

(۲) کتب مرحوم پروان اکنون تماماً در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگاهداری شده است. در سال ۱۳۲۴ ه. ش. ۱۹۴۵ م. نویسنده حواشی در کتابخانه دانشگاه کمبریج آن مجموعه کرانها را زیارت کرده، مرحوم نیکولون فهرستی بر آن نگاشته که بچاپ رسیده است.

پتر زیورک (لنین گراد) موجود است<sup>(۱)</sup>، از این کتاب که در سال ۸۲۰ تا ۸۲۳ هـ / ۱۴۱۷ م. - ۱۴۲۰ م. برای شاهرخ تألیف شده؛ ریو توانسته است مطالب بسیاری راجع بزندگان مؤلف بخصوص از مسافرتها و سیاحت‌های طولانی وی استخراج نماید. وی در بسیاری از جنگها همراه تیمور بوده است، از آنجمله در هنگام فتح حلب و دمشق در سال ۸۰۳ هـ / ۱۴۰۰ م. در اردوی او بوده. هنگامی که شاهرخ بتخت سلطنت نشسته حافظ ابرو در هرات ساکن گردیده و زندگانی ادبی در پیش گرفته، تا سال ۸۱۸ هـ / ۱۴۱۵ م. این زندگانی را ادامه داد؛ عاقبت، هنگامیکه با سواران اردوی شاهی از آذربایجان باز میگشت، در زنجان وفات یافت و هم در آنجا مدفون گردید.

ذکر وفات حافظ ابرو  
در نسخه خطی تاریخ مجمل فصیحی خوافی در  
ذیل سال ۸۳۳ هـ / ۱۴۲۹ م. تاریخ وفات حافظ ابرو  
در مجمل فصیحی آمده است. وی برخلاف بسیاری از مورخان که  
تاریخ مرگ او را در سال بعد نوشته اند<sup>(۲)</sup>، این واقعه را در ذیل وقایع سنه ثلاث  
وثلثین وثمانمائنه چنین ضبط میکند<sup>(۳)</sup>: «وفات مولانا اعظم مولانا شهاب الدین»

(۱) از جغرافیای حافظ ابرو نسخه خطی دیگری اکنون در طهران در تصرف استاد دانشمند آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه وجود دارد.

(۲) عبدالرزاق سمرقندی در این بیت وفات او را به سال ۸۳۴ هـ. چنین ثبت کرده است.

سال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو و بشهر زنجان بود.

(۳) این عبارت از نسخه مجمل ملکی حاج محمد آقا نخب جوانی که آنرا در این تاریخ ناختمین این بنده نگارنده گذارده بودند، بعینه نقل شده است.

عبدالله خوافی المعروف به حافظ ابرو، جامع مجمع التواریخ السلطانی فی یوم الاحد ثالث شوال بموضع سرچم بوقت معاودت حضرت اعلیٰ خاقانی از آذربایجان مدفوناً به زنجان قریب بمزار شیخ ربانی اخی ابوالفرج - الزنجانی<sup>(۱)</sup> .

معاصر جوانتر از مؤلف زبدة التواریخ، یعنی عبدالرزاق سمرقندی، از کتاب حافظ ابرو مطالب بسیار بازادی نقل نموده است؛ و نصف کتاب جغرافیائی که در فوق ذکر شد، عبارت است از خلاصه تاریخی بعد از اسلام که قسمت اخیر آن خیلی مشروح و مفصل می باشد تا رمضان سال ۸۲۲ هـ / ۱۴۱۹ م. آنچه از جلد دوم زبدة التواریخ بدست می آید آن است که اسلوب انشاء این نویسنده خیلی ساده و مستقیم می باشد و جا دارد که از آن هر چه بدست آید همگی بطبع آراسته گردد.

### فصیحی خوافی

این مورخ و شارح احوال فقط بواسطه کتاب خود  
 موسوم به «مجمّل» شناخته شده است. از این  
 کتاب من از وجود سه نسخه اطلاع دارم، که از  
 آنها یکی متعلق به مؤسسه السنه شرقیه در وزارت امور خارجه  
 سنت پترزبورغ (لنین گراد) است که بارون روزن آنرا بعد از درن

مؤلف

مجمّل التواریخ

(۱) شرح حال اخی فرج زنجانی متوفی به ۸۴۵۷ هـ / ۱۰۶۵ م. که از

بزرگان صوفیه بوده در تفحّات الانس مسطور است بشماره «قب» . «داستان کربه او» در نسخه خطی تفحّات الانس ملکی این بنده بخط خود مولانا جامی در حاشیه نگاشته شده است .

Dorn وصف نموده. نسخه دیگر متعلق بوده است به کلنل راورتی Col. Raverty محقق زبان پشتو، که امناء اوقاف گیب آن نسخه را از زن بیوہ او خریداری کرده‌اند. نسخه سوم را رفیق عالیقدر من، آقای ل استرنج<sup>(۱)</sup> بمن عطا کرده است. و آن هر چند تازه‌تر از نسخه کلنل راورتی است؛ لیکن صحیح‌تر و کامل‌تر از آن است؛ فقط وقایع ده ساله یعنی از ۸۳۴ھ تا ۸۴۴ھ را فاقد می‌باشد<sup>(۲)</sup>، ولی در عوض نسخه کلنل مذکور وقایع ۱۲۳ سال (یعنی از ۷۱۸ھ تا ۸۴۰ھ را) کسر دارد.

در سال ۱۹۱۵ م. بر حسب تقاضای چندتن از اساتید السنه شرقی

بلژیک که موقتاً مقیم کمبریج بودند، من در باره  
**بیان اوصاف کتاب**  
**مجمعل فصیحی**

این کتاب مقاله‌ای در حدود سی صفحه نگاشتم و  
 در آنجا اشاره نمودم، که کتاب مذکور مشتمل

است بر یک مقدمه، دو مقاله، یک خاتمه. در مقدمه تاریخ عالم را از بدو

(۱) ل استرنج Guy le Strange - مستشرق و مؤلف معروف انگلیسی، متولد

بسال ۱۸۵۶ م. متوفی بسال ۱۹۳۴ م. صاحب تألیفات مهمه مانند: «بغداد در عصر

خلافت عباسی» و «فلسطین در زمان تسلط مسلمانان» و از همه معروف‌تر کتاب

اودر جغرافیای ممالک اسلامی است بنام «ممالک خلافت شرقیه» -

«The Lands of the Eastern Caliphate» که در کمبریج بسال ۱۹۳۰ م. بطبع

رسیده و کتاب بسیار معتبر و مفیدی است.

(۲) نسخه دیگری از این کتاب که آن نیز ده سال اخیر افاقد است، متعلق می‌باشد

بکتابخانه دوست دانشمند آقای حاج محمد آقا نخبجوی تبریزی. در این ترجمه

کرار امور دستفراوان و مطالعه این بنده مترجم قرار گرفت. و مرحوم استاد علامه محمد قزوینی

که وجودش همواره منبع انوار علم و ادب بود، به تصحیح و طبع و نشر آن اهتمام میفرمود

درین‌جا که برای انجام طبع اجلس مهلت نداد.



خلقت تا ولادت پیغمبر اسلام (ص) خلاصه کرده است ، در مقاله اول از آن تاریخ تا زمان هجرت نبی (ص) به مدینه را بیان میکند ، مقاله دوم که مفصلترین و مهمترین قسمتهای آن کتاب است ، شامل وقایع از سال اول هجرت تا ۸۴۵ هـ / ۶۲۲ م . - ۱۴۴۲ م . میباشد . خاتمه ، که متأسفانه در هیچیک از نسخ خطی وجود ندارد ، شامل تاریخ شهر هرات است که مولد و موطن خود مصنف بوده .

آنچه ما از فصیحی خوافی میدانیم ، مقتبس از کتاب خود اوست و نامی از وی در جای دیگر ندیده ام - وزن میگوید که : وی در سال ۷۷۷ هـ / ۱۳۷۵ م . متولد شده ولی من در خود تاریخ این معنی را نتوانستم بیابم<sup>(۱)</sup> . در سال ۸۰۷ هـ . وی با سه نفر دیگر که خود نام میرد در دفتر دیوان استیفاء شغلی داشته است . در سال ۸۱۸ هـ / ۱۴۱۵ م . که شاهرخ برای سرکوبی برادرزاده اش بایقرا<sup>(۲)</sup> به شیراز می رفت ، وی در رکاب او بوده . در سال ۸۲۵ هـ / ۱۴۲۲ م . او را برای انجام امور مالیاتی به کرمان فرستاده اند . در سال ۸۲۸ هـ / ۱۴۲۴ م . دوباره به بادغیس باز گشته است . در سال ۸۲۸ هـ / ۱۴۲۴ م . وی مورد نظر لطف امیرزاده بایسنقر قرار گرفته . در ذیل سال ۸۴۱ هـ / ۱۴۳۷ م . وی چند بیت

(۱) فصیحی خود در ذیل وقایع سال سبع و سیمین و سیمانه مریعاً می نویسد : ولادت کاتب البید فصیح احمد بن جلال الدین محمد بن نصیر الدین یحیی ... و نسبت خود را به ابوامامه صدی بن عجلان بن وهب الباهلی از اصحاب رسول (ص) می رساند . معلوم میشود این صفحه مورد توجه مرحوم بر اون قرار نگرفته بوده است . علاوه بر آن در ذیل وقایع سال ۸۰۷ هـ . و ۸۰۸ هـ . و ۸۱۸ هـ . باموری که مربوط بر زندگانی شخصی و مشاغل دیوانی اوست . نیز اشارات واضح و صریح دارد . (۲) ظاهر آن مقصود میرزا اسکندر بن عمر شیخ است .

شعر از شهاب الدین عزیز الله خوافی نقل میکنند که در باب ولادت فرزندپسری بتاریخ ذی الحجه همان سال گفته است . در سال ۸۴۲ هـ تولد نبیره خود مفیث الدین ابونصر محمد بن محمود را بتاریخ ذی القعدة ذکر می نماید ، در ۸۴۳ هـ / ۱۴۳۹ م . وی در نزد گوهر شاد آغا مقصر بقلم رفته و بفرمان او بحبس میافتد . مجدداً در سال ۸۴۵ هـ / ۱۴۴۱ م . که سال اختتام وقایع کتاب او است ، محبوس میشود و ظاهر آدره ۱۵ ذی الحجه همان سال است که وی کتاب خود را به شاه رخ تقدیم میدارد . (گرچه در شعری که در پایان یکی از این نسخ خطی موجود است ، تاریخ ختم کتاب را سال ۸۴۹ اظهار کرده) .

این کتاب به طرز تاریخ سنوی نگاشته شده ، و وقایع هر سال به ترتیب و توالی آمده ، و محتوی است بر ذکر  
**خصائص کتاب**  
**مجمعل فصیحی**  
 متوفیات از هر گونه اشخاص که در آخر هر سال  
 مجموعاً ذکر گردیده اند . و در این قسمت متوفیات این

نکته جلب توجه میکند که عدد شعراء و ادباء مخصوصاً در ولایات ماوراء النهر و خراسان چقدر زیاد و فراوان بوده ، بعلاوه معلوم میشود که فصیحی به منابعی فراوان دست داشته ، غیر از آنچه سایر مورخان و تذکره نویسان نوشته اند ؛ از این رو کتاب او دارای قدر و قیمتی خاص میباشد . بهر حال دو صفت بارز این کتاب ، یکی سادگی انشاء آن و دیگر توجه خاص بمسائل ادبی است .

### کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی

این مورخ هر چند در هرات بسال ۸۱۶ هـ / ۱۴۱۳ م . متولد

## عبدالرزاق سمرقندی

شده<sup>(۱)</sup> مشهور بسمرقندی است، زیرا سمرقند  
موطن پدرش مولانا جلال‌الدین اسحاق بوده است  
و در آنجا در سپاه شاه‌رخ منصب قاضی عسکری  
داشته. در بیست و پنج سالگی بسال ۸۴۱ هـ / ۱۴۳۷ م. بعد از مرگ  
پدر رساله‌ای در صرف و نحو تألیف فرمود و بنام آن پادشاه مزین ساخت؛  
از این رو مورد نظر و توجه‌وی واقع گردید. چهار سال بعد - بسال ۸۴۵ هـ /  
۱۴۴۱ م. ویرا سفارت بدر بار سلطان ییجانگر Vijayanagar به هندوستان  
فرستاده‌اند، و این سفارت مدت سه سال بطول انجامید. از آن سفر شرحی  
مفصل در تاریخ خود نگاشته است. در سال ۸۵۰ هـ / ۱۴۴۶ م. ویرا  
برسالت به گیلان کسب کرده‌اند. بعد از آنکه در همان سال شاه‌رخ  
وفات یافت، وی متوالیاً بخدمت امیرزاد کانی چندمانند: میرزا عبداللطیف،  
میرزا عبدالله (شیرازی)، میرزا ابوالقاسم بایر و عاقبت بخدمت  
سلطان ابوسعید پیوست. بعد از آن زندگانی عزلت و انزوا پیش گرفت  
و در خانقاه شاه‌رخیه در هرات مقام شیخی یافت و این امر در سال ۸۶۷ هـ -  
۱۴۶۳ م. واقع شد، و عاقبت در آنجا بسال ۸۸۷ هـ / ۱۴۸۲ م.  
وفات یافت.

این مطالب از فهرست ریو Rieu نقل شده<sup>(۲)</sup> که او نیز غالباً با از  
بیانات خود آن مورخ و از کتاب خود او اقتباس کرده یا از یادداشتی که  
در حبیب‌العیبر<sup>(۳)</sup> راجع با نوشته شده گرفته است. شرح حال مشروحی

(۱) حبیب‌العیبر تاریخ تولد او را در ۱۲ شعبان ۸۱۶ هـ. تصریح میکند.

(۲) فهرست ریو ص ۱۸۱.

(۳) حبیب‌العیبر جلد سوم جز سوم ۳۳۵.

از آن مؤلف و کتاب اوبیقم کاترمر فرانسوی<sup>(۱)</sup> در یادداشتها و منقولات  
نسخ خطی کتابخانه ملی فرانسه<sup>(۲)</sup> نیز آمده است، به علاوه مراجع دیگر  
نیز در فهرست ریو ذکر شده.

تا آنجا که معلوم است عبدالرزاق فقط يك كتاب تاريخ بزرگ  
تألیف نموده و آنرا مطلع سعدین نام داده است.  
مطلع سعدین

و آن مشتمل است بر دو جلد و محتوی است بر تاریخ  
یکصد و هفتاد سال، از تولد ابو سعید مغولی ۵۷۰۴ / ۱۳۰۴ م. تا وفات  
سمی او نواده تیمور - یعنی میرزا ابو سعید کورگانی. ازین دو ابو سعید  
که بزعم وی دو ستاره سعد نامیده شده اند، نام این کتاب را استخراج کرده  
است. جلد اول خاتمه می یابد به وفات تیمور، ۸۰۷ / ۱۴۰۵ م. و  
مؤلف به اتفاق عجیبی که تصادف نموده اشاره کرده، و آن این است که  
سال وفات پادشاه بزرگ مغولی ابو سعید بهادر مطابق است با همان سال  
تولد تیمور، بانی و مؤسس سلطنت عظیم قاتاریه تیموریه در آسیای  
مرکزی.

نسخ خطی مطلع سعدین گرچه چندان فراوان نیست، لیکن در  
فالب کتابخانه ها یافت میشود<sup>(۳)</sup>. تا آنجا که من  
اطلاع دارم همگی از حیث نفاست و دقت مافوق  
مطلع سعدین  
و ضرورت طبع آن حد متوسط قرار دارند. این کتاب هر چند غالباً

(۱) کاترمر Etienne Quatremere مستشرق فرانسوی متولد در پاریس

بسال ۱۷۸۲ م. و متوفی بسال ۱۸۵۷ م.

(۲) کتاب کاترمر، ج ۱۴، ص ۵۱۴

(۳) در کتابخانه ملی تهران سه نسخه از مطلع سعدین موجود است

از روی مطالب زبدة التواریخ حافظ ابرو تحریر شده ، معذک دارای اهمیت بسیار میباشد ، و طبع انتقادی آن بسیار محل ضرورت است <sup>(۹)</sup> . زیرا که به تفصیل از یک دوره بسیار مهم تاریخ ایران بحث کرده و مؤلف آن کسی است که خود او شخصاً غالب وقایع را شاهد و در آنها شریک بوده و بقلم خویش کیفیت آنها را نگاشته است .

### معین الدین محمد اسفزاری

معین الدین محمد اسفزاری از آن سبب قابل توجه است که تاریخی

#### بها حاشیه از صفحه قبل:

که یکی از آن جمله تاریخ کتابت ندارد، ولی علی الظاهر در حدود قرن دهم تحریر شده و از آخر آن صفحه ای چند ساقط گشته این نسخه خوب و نسبة کم فطاست ، دیگری بخط معین بن حسن مستوفی بتاریخ ۱۰۳۴ هـ . کتابت شده و نسخه کاملی است . نسخه سوم فقط مشتمل بر مجلد اول میباشد . و در نسخه اول کتابخانه ملی صفحه اول آن افتاده و یکی از کتاب فروشان بی انصاف برای آنکه آن را صحیح جلوه داده بقیمت گران بفروشد، یک صفحه از اول تاریخ حبیب السیر را بدست آورده و بجای آن گذاشته و فروخته است! خداوند ملهواد بر او از شر این جماعت گمراه حفظ فرماید!

(۱) یک نسخه خطی مطلع سعدین در ۲ جلد بشماره 268 و Or . 267 در کتابخانه دانشگاه کمبریج و نسخه بهتری بشماره Dd. 3.5 مورخ سال ۹۸۹ هـ . در کتابخانه « کرایست کالج » اینست در کمبریج موجود است . جزء اول از جلد دوم آن کتاب یعنی از جلوس شاهرخ پس از تیمور ۸۰۷ هـ . تا وقایع سال ۸۳۳ پس و اهتمام فاضل دانشمند مولوی محمد شفیع استاد دانشگاه پنجاب در مرتبه طبع رسیده که طبع نانی آن در سال ۱۳۶۰ هـ . طبع سنگی در لاهور میباشد و فاضل مذکور مقدمه و حواشی بسیار مفید بزبان اردو بر آن مرقوم فرموده است .

از شهر هرات نگاشته و آنرا در *روضات الجنات فی تاریخ مدینه هرات*، نامیده، و بنام *سلطان حسین ابوالغازی* مصدر کرده است. آن کتاب وقایع تا سال ۸۸۷۵/۱۴۷۰م. را متضمن میباشد. این مورخ در فن ترسل<sup>(۱)</sup>

نیز مهارتی داشته و بشغل انشاء نامه‌ها و مناشیر معین الدین محمد اسفزاری دولتی مشغول بوده است. رساله‌ای هم در این باب تألیف فرموده، شعر نیز میگفته است<sup>(۲)</sup>. سه نسخه

خطی از این کتاب در موزه بریتانیا موجود<sup>(۳)</sup> و نسخه دیگری متعلق به آقای ایس A. G. Ellis است که بسال ۱۰۷۳/۱۶۶۳م. استنساخ شده و اینک در دسترس من است. و نیز نسخه دیگری متعلق بمرحوم متر هوتوم شیندلر که آن نیز اینک در تصرف من میباشد.

میو باریه دمنار<sup>(۴)</sup> مقاله‌ای درباره این کتاب مهم در ژورنال-

آسیائی<sup>(۵)</sup> نگاشته است. آن کتاب منقسم است به بیست و شش روزه که در آنها شهر هرات و نواحی اطراف آنرا از لحاظ وصف الارضی

و اهمیت و هم‌چنین از نظر فرمانروایان قدیم آن شهر در تاریخ اسلام و سلاله ملوک گرت و انقراض آنان بدست تیمور و بقیه تاریخ تیموریان

(۱) انشاء ترسل : Epistolary Style

(۲) حبیب‌العیبر - ج ۳ جزء ۳ ص ۳۴۶

(۳) فهرست ریوس ۲۰۶ و ضمیمه فهرست ریوس ص ۶۴

(۴) باریه دمنار (Casimir Adrien Barbier de Maynard) از

بزرگان ادب و قدما، مستشرقان فرانسه، در مارس سال ۱۸۲۷ متولد و بسال ۱۹۰۸ وفات یافت، آثار شریفه عربی و فارسی بسیار از وی باقی مانده است.

(۵) ژورنال آسیاتیک جلد ۱۶ ص ۴۶۱.

تاتصرف سلطان حسین ابوالغازی آنشهر را، مشروحاً بیان نموده است .  
تاریخ اختتام آن کتاب کلمه «شهر صفر» است که سال ۸۷۵ هـ . میشود .  
مؤلف در عدد منابع تاریخی که ذکر میکند، از تاریخ ابو اسحاق  
احمد بن یاسین و از شیخ عبدالرحمان فامی و صیفی هراتی نام میبرد و  
هم چنین کتاب «گرت نامه» تألیف ریعی پوشنجی را ذکر میکند  
و نیز به کتاب مطلع سعدین دریک جا (روضه سیزدهم) اشاره کرده  
است (۱) .

### محمد بن خاوند شاه بن محمود

کتاب تاریخ قطور روضة الصفا تألیف میرخواند شاید معروف -

ترین کتابی باشد که از نوع تاریخ عمومی در ایران

اشتهار دارد و جالب نظرها شده است . آن کتاب

میرخواند

(۱) در تهران نیز چند نسخه خطی از این کتاب موجود است که از آن جمله یکی  
در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و نسخه دیگری متعلق به آقای مؤید ثابتی  
می باشد ، از آن کتاب در اینجا مقدمه ای را که در ذکر منابع تاریخی خود ذکر میکند  
ذیلاً باختصار مینگارم تا از سبک و اسلوب آن کتاب هم نمونه ای در دست باشد . می نویسد :-  
«همیشه در خاطر می گذشت که بعضی از آثار و اوصاف و احوال و اوضاع این مدینه با  
سکینه را که قبله اقبال مقلان اطراف عالم ، و وجهه آمال صاحبان اولاد آدم است ،  
در قید تألیف و سبک تحریر کشم - که در ایام سالفه و ازمان ماضیه که جمعیت و معموری  
و غلبه از دحام این خاک پاک نسبت باین زمان از هزار یکی و از بسیار اندکی بوده . . . سلف  
در باب این بلده خلد آئین کتب ساخته اند ، و از کیفیت فضا و وقایع تألیفات مشتمل بر  
ذکر هر گونه عجائب و بدایع پرداخته ، مثل امام ابواسحق احمد بن یاسین و  
وثقه الدین شیخ عبدالرحمن فامی که تاریخ قدیم هرات نوشته ، و ریعی  
بله حاشیه در صفت بمد

در سال ۱۲۷۱ هـ. بطور چاپ سنگی در بمبائی، و بعد در تهران بسال ۱۲۷۴ هـ. / ۱۸۵۸ م. بطبع رسیده. و ترجمه ترکی آن در سال ۱۲۵۸ هـ. / ۱۸۴۲ م. در اسلامبول چاپ شده، و بعضی از قسمتهای جدا گانه آن راجع به سلسله‌های سلاطین مخصوص، هم با ترجمه و هم بی ترجمه در اروپا منتشر گشته است. و از قسمت اول آن يك ترجمه انگلیسی بدست آقای راتسک Rehatsek و سه یا چهار جلد آن در تحت توجهات انجمن سلطنتی آسیائی انگلستان بطبع رسیده است. ولی باید گفت که این ترجمه‌ها چندان نفی را متضمن نمیباشد، زیرا قطع نظر از اینکه مطالب راجع به نبی اسلام (ص) و صحابه و سلاطین قدیم را مرد دانش طلب در منابع قدیمتر و معتبرتر می‌یابد، خود آن ترجمه‌ها نیز چندان صحیح

بلیه حاشیه از صفحه قبل:

**فوشخی که گرت نامه نظم کرده و سیفی هروی که احوال بسنی از ملوک گرت در قلم آورده . . . . .**

برخلاف منشآت معمول آن‌صرا این کتاب را نشری است روان و ساده و از تجسیمات متکلفانه معمول وقت عاری، و جایجا اشعار آبدار و ابیات لطیف از کلام اسامیلسلف باستشهاد آورده است، و جز در بعضی مقدمات وقایع که بآئین مترسلان توصیفات طولانی از بهار یاسبیح و امثال آن کرده و باطناب پرداخته، سایر حوادث و وقایع راهلومی تکلف برشته تحریر آورده است، چنانکه در مقدمه میگوید: «باعت برتالیف آن کتاب - می بریقا ذکرو تخلید نام < سلطان زمان > بوده که به تشویق و ترغیب **قوام الدین نظام الملك** وزیر **سلطان نحسین میرزا** بر آن مبادرت نموده است. اخیراً طبع این کتاب مستطاب را دانشگاه طهران و جهنمعت قرار داده و بتصحیح و مقابله و تحشیفات مقدم آقای سید کاظم امام جلد اول آن در سال ۱۳۳۷ ش. بطبع در آمده است؛ و از حسن اتفاق در کلکته نیز استاد دانشمند **پروفور محمد اسحاق** استاد فارسی دانشگاه کلکته بطبع آن اقدام کرده اند.



نیست و سلیس نوشته نشده است زیرا خواسته‌اند اسلوب انشاء مترسلانهٔ میرخواند را پیروی کنند ازین جهت خوب از کار بیرون نیامده است .

حرمت و قیمتی که در ایران باین تاریخ میگردانده‌اند، از آنجا معلوم میشود که یکی از بزرگترین نویسندگان متمم روضة الصفا بقلم رضاقلی خان هدایت یعنی رضاقلی خان الله باشی متخلص به هدایت بر آن شده که ذیل یا متممی بآن بنگارد<sup>(۱)</sup>.

وازمحلی که آن تاریخ منقطع شده تا زمان خود مؤلف ، یعنی تا واسط قرن نوزدهم ، را برشتهٔ تألیف درآورد . این ذیل بسیار منبع اطلاع خوبی برای تاریخ از منة اخیرة ایران میباشد و مشتمل است بر وقایع ظهور باب و جنگهای داخلی و قتل و غارتها که بآن فتنه مربوط است .

از تاریخ زندگانی میرخواند مطالب زیادی نوشته‌اند ، حتی نواده او ، خواندمیر مؤلف حبیب‌المیر ، نیز تحقیق بسیاری در این باب نکرده است .

این قدر معلوم است که : پدرش سید برهان الدین<sup>(۲)</sup> از اهل بخارا به بلخ مهاجرت کرده ،

و هم در آنجا وفات یافته ، و میرخواند بیشتر ایام عمر را در هرات گذرانیده و در تحت حمایت و ظلّ عنایت امیر

(۱) رضاقلیخان هدایت ، مؤلف مجمع الفصحاء و فرهنگ انجمن - آرای ناصری ، منم تاریخ روضة الصفا را در حدود سال ۱۲۳۷ هـ . تألیف کرده و از زرغال و بزرگان ادب در صر ناصر الدین شاه قاجار است و در سال ۱۲۸۸ هـ . وفات یافته در مقبرهٔ هدایت در خیابان اسلامبول طهران مدفون است .

(۲) مجالس النفائس نام پدر او را سید خواند شاه ذکر کرده است ، طبع تهران ۹۱ و ۲۲۰ .

دانش‌پرور علیشیر فوائی زندگانی می‌کرده و هم در آنجا بعد از مرضی طولانی بتاریخ دوم ذی‌القعدة ۵۹۰۳ هـ / ژون ۱۴۹۸ م. در شصت و شش سالگی وفات یافته است<sup>(۱)</sup>.

کتاب **روضه‌الصفاء** به هفت مجلد تقسیم میشود: جداول مشتمل است بر: تاریخ انبیاء و بزرگان و سلاطین ایران **محتویات روضه‌الصفاء** قبل از بعثت رسول اسلام (ص)؛ جلد دوم در: تاریخ پیغمبر (ص) و خلفاء اربعه راشدین؛ جلد سوم در: تاریخ ائمه اثنی عشر و خلفای اموی و عباسی؛ جلد چهارم از سلاطین ایران بعد از اسلام تا هجوم تیمور، جلد پنجم در تاریخ احوال سلاطین مغول و تاتار تا زمان تیمور، و جانشینان او تا سال ۵۸۷۳ / ۱۴۶۸ م.؛ و جلد هفتم (که بقلم دیگری نوشته شده و محتمل است تألیف دخترزاده او خواند میر باشد، مشتمل بر ذکر وقایع چند سال بعد از مرگ میر خواند است) تماماً مخصوص تاریخ زندگانی و سلطنت ممدوح و مربی وی **ابوالغازی سلطان حسین** میباشد که در سال ۵۹۱۲ هـ / ۱۵۰۶ م. وفات یافته<sup>(۲)</sup> است. جلد ششم و هفتم که مربوط به عهد زمان خود مؤلف است، بالطبع دارای سندیت و قیمت بیشتری میباشد،

(۱) رجوع شود به: **حبیب‌السیر** - ج ۳ - جز ۳، ص ۳۳۹، **فهرست ریوس ۸۷**، و مراجعی که در آنجا ذکر شده، و کتاب **«Mémoire sur les Antiquités de la Perse»** تألیف **سیلوستر دسامی**. بنده مترجم مزار این موزه بزرگ و فعال راند سال ۱۳۲۶ ش. در خارج هر ات زیارت کرده‌ام.

(۲) قسمت هفتم کتاب **روضه‌الصفاء** که مشتمل بر تاریخ زندگانی **ابوالغازی سلطان حسین** بایقرا است از زمان تولد تا هنگام ممات و تاریخ اولاد وی تا سال ۵۹۲۹ هـ. **بلیه‌حاشیه در صفحه بعد**

واز قسمتهای اول آن کتاب مفیدتر و معتبرتر است. محل تأسف است که توجه محققان تاریخچندان بسوی این قسمت معطوف نشده.

طرز انشاء و اسلوب کلام میرخواند بیشتر مترسلانه و با تکلفتر از مورخان دیگری می باشد که سابقاً در این فصل نام آنها ذکر شد. از اینرو آن کتاب نمونه کاملی از سبک انشاء آن عصر بشمار میرود.

همین سبک کلام بعدها بوسیلهٔ بابر پادشاه از ایران به هندوستان منتقل شد. در آنجا بر تکلف و تعقید آن در دربار سلاطین مغول هندوستان بیافزودند.

متأسفانه این فکر و عقیده شیوع یافته که این سبک انشاء و تحریر نثر اسلوبی ایرانی است، در حالتی که این عقیده مطابق صواب نمی باشد؛ زیرا که هم پیش از آن تاریخ و هم بعد از آن بسیاری آثار ادبی فارسی منشور بظهور رسیده که بسادگی و روانی و سهولت ممتاز و بهیچ رو مورد انتقاد نیست. باید گفت که ترکها و تاتارها و هندیها و سایر حکمرانان

#### پایه حاشیه از صفحه قبل:

مشتمل به مقدمه کوتاه است که تحقیقاً خود محمد بن خاوندشاه نگاشته است. لکن بقیه آن هیناً منقول از حبیب‌المیر است و کلمه بکلمه با آن تاریخ منطبق میشود. (حبیب‌المیر ج ۱ ص ۲۰۱-۳۷۱ ص) به علاوه میرخواند در خلاصه الاخبار میگوید که: جلد هفتم روضه الصفاء، چون منابع و مراجع لازم بدست مؤلف آن نیامد، ناگزیر ناقص ماند. و وی امیدوار است که آنرا تکمیل سازد.

ظاهر آن خوانده میر صاحب روضه الصفا در سال ۵۹۰۳. بعد از مرض مزمنی که در آخر قسمت ششم کتاب خود از آن بیمارنازیده و از درد کمر و ضعف کبد شکایت بسیار کرده، بالاخره وفات یافته، و فرصت تنمیم و تکمیل قسمت هفتم کتاب خود را حاصل نغموده است.

غیرایرانی در ایام سلطنت خود در آنکشور این سبک و روش انشاء را که به تعقید عبارات و کثرت مجازات و تصنع جملات موصوف است ترویج بسیار کردند، مخصوصاً در عصر سلاطین عثمانی تر که این سبک انشاء متکلفانه را بحد کمال رسانیدند.

سرچارلز الیوت در کتاب خود<sup>(۱)</sup> با بیانی قابل تحسین در علت عقیده سرچارلز الیوت این معنی سخن میگوید و نقل کلام او بیفایده نیست، میگوید: «این سبک انشاء متکلف که ترکیبی است از حسّ خودنمائی و تظاهر و بدیگریان نیز مسری میباشد، هر حقیر را عظیم و هر ذلیل را جلیل و هر شکسته را کامیاب نشان میدهد، همیشه خواننده در میان صفات عالیه و اخلاق کریمه امراء و بزرگان سیر می کند، همه کس پاداش های کثیر نائل میگردند و در برابر عظمت ظل الله که بفتح و نصرت ابدی متمتع است، سلاطین اروپا بندگانی خوار و مرهون و ناچیز بیش نیستند، آیا هیچ شاعر غربی میتواند خوانندگان خود را بسرزمنی این چنین سحرانگیز و خیالی منتقل سازد؟»

### خواندمیر

نویسنده مایل است که در میان مورخان این عصر نواده<sup>(۲)</sup> میر خواند را که ملقب به خواندمیر است، نام ببرد به سه دلیل: یکی

(۱) سرچارلز الیوت Sir Charles Eliot مصنف کتاب «ترکیه در اروپا» (Turkey in Europe) طبع ۱۹۰۸ م. ص ۱۰۶.

(۲) مؤلف حبیب السیر - غیاث الدین بن هماد الدین مشهور به خواندمیر است که پدرش خواجه هماد الدین محمد بن برهان الدین

آنکه - وی نیز یکی از جمله نویسندگان  
غیاث‌الدین خواندمیر<sup>(۱)</sup> و هنروران نامی این زمان بوده که در دوره  
نورانی امیر علیشیر فوائی میزیسته و بحمايت او کامیابی و توفیق حاصل  
کرده است .

دوم آنکه - وی نه تنها در حلقهٔ اصحاب میر خواند بوده بلکه  
علاوه بر محبت فرزند زاده کی رتبهٔ شاکردی او را نیز داشته است .  
سوم آنکه - اولین تألیف او موسوم به خلاصهٔ الاخبار که عصاره و  
خلاصهٔ کتاب روضة الصفاست در سال ۹۰۵ هـ . تألیف شده یعنی دو سال  
قبل از اختتام عصر تیموری که محل بحث این فصل ماست . معدنك  
تألیف مهم این مورخ موسوم به «حبيب العیر»، که در این فصل و فصل  
سابق مکرر از آن یاد کردیم ، کتابی است که در ۹۲۹ هـ . اختتام یافته .  
و خود مؤلف هم تا سال ۹۴۱ هـ . / ۱۵۳۴ م . حیات داشته ، ازین و در حقیقت وی  
را باید از مورخان مائه بعد قرار داد . مخصوصاً از آنجا که از مؤسس و بانی

#### په حاشیه از صفحه قبل:

محمد شیرازی است ، وی سالی چند بوزارت سلطان محمود میرزا فرزند  
ابوسعید گورگان اشتغال داشته ، مادرش دختر میر خواند صاحب روضة الصفاست ،  
اینکه بعضی از متأخران او را فرزند میر خواند گمان کرده اند ، اشتباه است (رجوع شود  
به: حبيب العیر جلد سوم جزء ۳۰ ص ۱۹۴ و دستورالوزراء ص ۷) . اگر برهان -  
الدین شیرازی همان پدر صاحب روضة الصفا باشد ، در این صورت خواندمیر برادرزاده  
او خواهد بود .

(۱) برای ترجمهٔ حال و شرح احوال خواندمیر رجوع باید کرد بمقدمهٔ مضامین  
و جامی که فاضل معاصر آقای عبدالحمین فوائی بر مجموعهٔ درجال حبيب العیر ،  
نوشته اند و آن در سال ۱۳۹۴ هـ . ش . در طهران بطبع رسیده است .

سلالة صفوی یعنی شاه اسمعیل اول به تفصیل ذکر کرده و کتاب خود را بنام او خاتمه داده است. پس اگر او را از مورخان عصر صفوی قرار دهیم، مناسبتر خواهد بود .

### کتاب تذکره و تراجم احوال

بعد از مورخان نوبت به ارباب سیر و تذکره نویسان می رسد که از آن میان شش کتاب بیش از دیگران مستحق ذکر اند و آنها عبارت -  
اند از :

- ۱ - تذکره الشعراء ، دولتشاهی
- ۲ - مجالس النفائس ، میرعلیشیر نوائی ( که بزبان ترکی است )
- ۳ - نفحات الانس ، جامی
- ۴ - مجالس العشاق ، ابوالغازی سلطانه حسین
- ۵ - روضة الشهداء ، حسین واعظ کاشفی
- ۶ - رشحات ، علی بن حمین کاشفی

در اینجا به هر يك از این نویسندگان بطور اختصار اشارتی می رود ، ولی چون جامی و نوائی و حسین کاشفی در سایر فنون ادب تألیفات معروفتر دارند ، ترجمه احوال آنها را در ذیل بیان تألیفاتی که منسوب به نوع آنها است ، باز مفصلاً خواهیم نگاشت .

### نفحات الانس و بهارستان

مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی که تخلص خود را از شهر دو کتاب منشور جام در خراسان گرفته است و در آنجا بتاریخ از جامی

۱- نفحات الانس ۲۳ شعبان ۸۱۷ هـ / ۷ نوامبر ۱۴۱۴ م . تولد

یافته، نظر بکثرت آثار ادبی که کمّاً و کیفاً بسیار قابل توجه است شهرتی بسزادارد، وی را غالباً «خاتم الشعراء» یعنی آخرین اساتید شعر قدیم (کلاسیک) ایران می‌شمارند؛ (هرچند بنظر من بدلائلی که بعدها ذکر خواهد شد، این عقیده منطبق با حقیقت نمیباشد). وی از نظر شعر عرفانی بوفور آثار و لطف تعبیر و قوت تصوّر ممتاز است، درست به سلف عظیم خود شیخ فرید الدین عطار در قرن ۱۳ میلادی مانند است و حتی در کثرت آثار بروی غلبه دارد، ولی در لطف تعبیر بیایه اونمی‌رسد. جامی علاوه بر اشعار بی‌شمار کتابی مهم در تذکره و احوال اولیاء و بزرگان تصوف نگاشته و آنرا «نقحات الانس من حضرات القدس» نام داده است.

این کتاب در کلکته در سال ۱۸۵۹ م. طبعی نفیس یافته است<sup>(۱)</sup> و متضمن توضیحات بسیار سودمندی در باره مؤلف بقلم ناسولیس انگلیسی<sup>(۲)</sup> W. Nassau Lees میباشد و شامل ۷۴۰ صفحه است. در آن ۶۱۱ تن از اجلة صوفیه راجالاً و نساء نام برده، خلاصه آنکه، یکی از منابع مفید و سهل الوصول برای کسب اطلاع از این طائفه بشمار میآید. جامی این کتاب را در ۸۸۱ / ۱۴۷۶ م. تألیف فرمود<sup>(۳)</sup>. و علاوه بر شرح احوال بزرگان که کما بیش به ترتیب تاریخی انتظام یافته و منتهی میشود بنام:

(۱) اخیراً نیز کتاب نقحات الانس در طهران بجاپ رسیده و نیز جامی در مطبعة نول کشور درلکنهو یافته که ترمیمی ندارد.

(۲) ناسولیس از مستشرقان انگلیسی در هندوستان، متولد ۱۸۲۵ م. و متوفی ۱۸۸۹ م.

۳ - این رباعی از مولانا جامی در تاریخ اعدام تألیف آن کتاب است:

بیا حاشیه در صفحه بعد

حافظ شیرازی و کمال خجندی و دیگر بزرگان که در اواخر عهد تیمور و ابتدای دولت شاهرخ میزیسته‌اند. متضمن مقدمه‌ایست در حدود سی و چهار صفحه در نه فصل که در آن مبادی مختلفه تصوف و اعمال و تواریخ صوفیان اسلام را شرح داده است.

سبک انشاء این کتاب ساده و روان و متناسب با چنین تألیفی است، و فی الحقیقه ذوق لطیف جامی و عظمت اخلاص او بحدی است که مانع از آن شده که وی نیز مانند سایر کتاب‌نویسان آن عهد دروادی لفظ‌سازی و عبارت پردازی گمراه شود<sup>(۱)</sup>.

۴- بهارستان کتاب دیگری از جامی به ثر در دست است، موسوم به بهارستان، که ظاهراً بطرز و اسلوب گلستان سعدی نگاشته شده. و در فصل اول قطعاتی در ترجمه احوال و

بقیه حاشیه‌ای در صلیحه قبل:

این نسخه مقتبس از انقاس کرام

کز وی نضات است آمد بمشام

از هجرت خیر بشر و فخر انام

در هشتصد و هشتاد و سوم گشت تمام.

ظاهراً افزون از دو سال در تألیف این کتاب شریف اوقات مولانا مصروف بوده که از ۸۸۱ شروع و در ۸۸۳ هـ. پایان رسانیده است.

(۱) در تصرف این جانب نسخه نفیسی از نقحات الانسی موجود است که متعلق بوده بکتابخانه شاهزاده مظفر حسین میرزا فرزند ابوالغازی سلطان حسین، اشاقات و اصلاحات بسیار بخط مؤلف در خلال سطور و حواشی دارد و حتی هیچ‌جا صفحه کامل آن بخط شریف خود مولانا جامی است. (رجوع شود بکتاب این جانب درباره «جامی» طهران ۱۳۲۰ هـ. ش. ص ۱۷۶.)



کلمات مشایخ . در فصل هفتم ذکر شعراء و اشعار ایشان را دارد . این کتاب با سلوبی نغز و دلکش تألیف شده و مقصود از آن تعلیم و تربیت فرزند و تفریح خاطر است نه تحقیق دقیق در سیر و تذکره احوال . اسلوب عبارات آن بشاخ و برگ و صنایع لفظی بیش از تفحات الانس آراسته است . در هندوستان آنرا بانگلیسی ترجمه کرده اند<sup>(۱)</sup> .

### تذکره دولشاهی

امیر دولتشاه بر علاءالدوله بختیاشاه غازی سمرقندی مؤلف  
تذکره الشعراء دولتشاه  
کتابی معروف به تذکره الشعراء است که  
بزبان فارسی نوشته شده و مخصوصاً غالب  
سمرقندی اروپائیان معلومات خود را در باب شعراء  
فارسی زبان از این کتاب که توسط وان همر ترجمه شده بدست  
آورده اند<sup>(۲)</sup> . این تذکره منقسم است به طبقات سبعه و شعراء را در هر طبقه

(۱) طبع و ترجمه انگلیسی بهارستان در هندوستان توسط انجمن معروف  
به کاماشاسترا Kama-Shastra Soc. انجام گرفته . متن فارسی آن در سال ۱۳۱۱ هـ .  
توسط دانشمند ماسر آقای محمد محیط طباطبائی حاوی مقدمه ای بقلم محققان  
ایشان در تهران بجاپسنگی طبع شده است .  
جامی در تاریخ تألیف آن کتاب ضلعه ذیلدا گفته که از آن سال ۸۹۲ هـ استخراج  
میشود :

» تکاپوی خامه در این طرفه نامه  
بوقتی شد آخر که تاریخ هجرت  
که جامی در او کرد طبع آزمائی  
شود نهند ادهت بروی فزائی  
(رجوع شود به: کتاب این بنده مترجم در باب «جامی» طبع طهران ، ص ۲۰۶ .  
(۲) ترجمه آلمانی فن همر Von Hammer چاپ وین سال ۱۸۱۸ م .

کما بیش بیست شاعر معاصر یکدیگر نام برده و احوال سلاطین و امیرانی که آن شعراء در ظل حمایت آنان مرفه بوده اند ذکر کرده است. مقدمه‌ای نیز دارد در بیان صناعت شعر و محتوی برخاسته‌های است که در آن شرح حال هفت شاعر معاصر با مؤلف را بیان فرموده، و از فضائل و مکارم جامی و مریمی او ابو الغازی سلطان حسین سخن گفته است. این کتاب بسیار جاذب و دلکش ولی غیر دقیق و ناموثق، و متضمن منتخبات نیکوئی از اشعار و مقدار زیادی اغلاط تاریخی میباشد که غالباً باعث گمراهی و اشتباه فضلاء و محققان دقیق حتی ریو شده است.

این کتاب در سال ۱۸۸۷ م. در بمبائی بچاپ سنگی طبع شده و من آنرا دیگر بار طبق بهترین نسخ خطی که در دسترس بوده در سال ۱۹۰۱ م. بمنزله اولین جلد سلسله نسخ تاریخ فارسی طبع کرده‌ام<sup>(۱)</sup>. ترجمه ترکی آنرا بدست سلیمان فهمی در اسلامبول بسال ۱۲۵۹ هـ. آ. ۱۸۴۳ م. در تحت عنوان « سفینه الشعراء » چاپ کرده‌اند.

قدیمترین تاریخی از زندگانی دولت‌شاه بقلم امیر علیشیر، که معاصر اوست، در مجالس - النفالی آمده (در فصل پنجم آن کتاب). در

ترجمه احوال  
دولت‌شاه

(۱) سلسله نسخ فارسی، Persian Historical Texts, Vol. I. جلد اول آن تذکره الشعراء یا Memoirs of the Poets - طبع و تصحیح ادوارد براون در لیدن ۱۹۰۱ م. مشتمل بر مقدمه انگلیسی در ۱۶ صفحه و مشتمل بر ۱۱ صفحه فارسی و متن کتاب ۵۴۰ و بهترین نمونه و سرمشق برای طبع تحقیقی کتب ادبی قدیم میباشد.



سرلوحه كتاب نفحات الانس مكي مترجم  
خط هولانا جامي در حاشه است



ترجمه فارسی همان کتاب موسوم به لطائف نامه<sup>(۱)</sup> در مجلس پنجم در ذکر لطائف امیرزاده‌ها و سایر «آدمیزادگان» خراسان است که ایشان را سلامت طبع و استقامت ذهن باعث نظم میشد، امامداومت نمیکرده‌اند، مینویسد:

«امیر دولتشاه عم زاده امیر فیروزشاه پسر امیر علاء الدوله

اسفراینی است . . . . و امیر دولتشاه بسیار جوانی خوش طبع و درویش صفت و بصلاحت است و از امارت و عظمت که آئین آبا و اجداد او بود گذشت و سررشته فقر و فناخت و دهفت بدست آورد ، و مدت این زندگانی که تقدیر عبارت از آن است بکسب فضائل و کمالات که زیب و زینت انسان است نثار کرد ، و بر مضمونی که این مختصر نوشته میشود **مجمع الشعرائی**<sup>(۲)</sup> تصنیف کرده که هر کس مطالعه میکند استعداد و کمالات او را میداند . از دست این مطلع :

زهی از آفتاب عارضت چشم جهان روشن

نه چشم آن روشنی کرده دلم را خاتمان روشن».

بعد از تحسین از آن کتاب **نوائی** اضافه میکند که : «اخیراً خبر رسیده که وی وفات یافته است»<sup>(۳)</sup> ولی تذکره **مرآة الصفا** به نقل **ریو**<sup>(۴)</sup> تاریخ وفات او را سال ۹۰۰ هـ / ۱۴۹۴ م ذکر میکند . این تاریخ با

(۱) **مجالس النفائس** طبع این بنده مترجم، طهران ۱۳۲۳ هـ. ش.، ص ۱۰۸

و ۲۸۲ .

(۲) **مجمع الشعراء** یا **سفینه الشعراء** = **Corpus Poetarum**

(۳) در نسخه خطی **مجالس النفائس** که مدرك طبع این جانب بوده، چنین عبارتی که اشاره بر **کد دولتشاه** نماید بنظر نرسید و ظاهراً باید که بر **اون** این عبارت را در نسخهٔ ملکی خود دیده باشد . وسعت آن معل نر دیداست .

(۴) **فهرست ریو** ص ۳۵۴ .

بیان نوائی که کتاب مجالس را در سال ۱۸۹۶ هـ / ۱۴۹۰ م. تألیف کرده است مطابقت نمی‌نماید، مگر آنکه بگوئیم آنخبر که به امیر علیشیر در آن تاریخ رسیده بود دروغ باشد<sup>(۱)</sup>.

تذکره دولتشاهی در سال ۱۸۹۲ هـ / ۱۴۸۷ م. تألیف شده، و در آن تاریخ مؤلف فریب به پنجاه سال داشته است<sup>(۲)</sup>.

از شعرای زندهٔ معاصر با مؤلف که نام میبرند، جامی سرآمد همه است، و بنظر من این عقیده که در میان محققان اروپا شایع شده که «جامی خاتم الشعراء کلاسیک ایران است»، از آنجانشی است که مستقیماً یا غیر مستقیم همهٔ آنها این فکر را از کتاب دولتشاه اقتباس کرده‌اند.

### مجالس النفائس

از امیر علیشیر که حامی شعراء و نویسندگان و هنرمندان عصر خویش است و خود نیز در فن شعر مقامی عالی دارد، کتابی از میان دیگر مصنفات او اکنون مورد بحث ماست، که موسوم به **تذکره مجالس النفائس** است به: «مجالس النفائس». این کتاب بزبان امیر علیشیر نوائی ترکی شرفی یا جفاتائی نگاشته شده، و آن لهجه ایست از زبان ترکی که همان امیر دانشمند در بسط و تصفیهٔ آن

(۱) مرحوم قزوینی میفرمودند: «ممکن است امیر علیشیر آن خبر را بعد از کتاب خود مجالس النفائس الحاق کرده باشد.»

(۲) از خود کتاب تذکره الشعراء راجع به شرح حال مؤلف مطالب بسیاری نمیتوان بدست آورد، در صفحهٔ ۱۴ (مقدمه) خلاصه‌ای نوشته و کتاب خود را بنام پادشاه و امیر علیشیر مصدر کرده است.

مجاهدت بسیار کرده است<sup>(۱)</sup>.

این کتاب، که از آن نسخه نفیسی در تصرف من است و بسال ۹۳۷ هـ. در صمرقند کتابت شده، بسال ۸۹۶ هـ / ۱۴۹۰ م. تألیف گردیده و مشتمل است بر یک مقدمه و هشت مجلس<sup>(۲)</sup>.

مجلس اول - ذکر شعرائی است که در هنگام کودکی مؤلف وفات یافته و وی بخدمتشان مشرف نشده که در این میان اول و مهم تر از همه قاسم الانوار تبریزی را ذکر میکند، که در سال ۸۳۵ هـ. یعنی ۹ سال قبل از تولد میر علیشیر وفات یافته است. و دیگر از شعرای نامی که در این فصل ذکر شده اند، شیخ آذری اسفراینی، کاتبی، خیالی، بساطی، یحیی سبک، قدسی، طوسی، بابا سودائی، بدخشی، طالب جاجرمی، عارفی، مسیحی، امیرشاهی سبزواری هستند.

مجلس دوم - ذکر شعرائی است که مؤلف شخصاً شناخته و بصحبت ایشان رسیده ولی در تاریخ تألیف وفات یافته بودند، از آن جمله مهمتر از همه شرف الدین علی یزدی مؤلف ظفرنامه تیموری است.

مجلس سوم - ذکر شعرائی است که در هنگام تألیف و زمان مؤلف

(۱) رساله ای از میرعلیشیر بزبان ترکی جنائاتی موجود است، موسوم به محاکمة اللغتين که در رجحان ترکی یرفاری نکاشته و آنرا آقای تورخان گنججای یرفاری ترجمه و بسال ۱۳۲۷ هـ. ش. در طهران بطبع رسانیده است.

(۲) از کتاب مجالس النفايس دو ترجمه بدست نویسنده این حواشی افتاد. یکی موسوم به: لطائف نامه تألیف فخری هراتی در سال ۹۲۷ هـ. در هرات، و دیگری ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی، در همان تاریخ در اسلامبول، و آن هر دو را متوالیاً در سال ۱۳۲۳ هـ. ش. در طهران بطبع رسانیده و بر آن مقدمه و حواشی و فهرست مزید کرده ام.

می‌زیسته وبا وی آشنائی داشته‌اند. مانند: امیر شیخم سهیلی ، سیفی ، آصفی ، بنالی ، اهلی ترشیزی .

مجلس چهارم - ذکر فضائلی است که شعر سرائی شغل آنها نبوده لیکن گاهگاهی ابیاتی بنظم می‌آورده‌اند ، مانند : حسین کاشفی واعظ دمیر خواند موترخ .

مجلس پنجم - ذکر سلاطین و امیرزادگان در خراسان و سایر بقاع که اتفاقاً شعری میسروده‌اند .

مجلس ششم - ذکر فضلاء و شعرائی است که اهل خراسان نبوده‌اند، ولی دارای فریحه شعری بوده .

مجلس هفتم - ذکر سلاطین و شاهزادگانی است که یا خود شعر می‌گفته‌اند، یا شعر دیگران را بطوری مناسب میخوانده‌اند که در عداد شعراء می‌توان نهاد.

پادشاهانی که در این فصل نام برده شده‌اند، عبارت‌اند: از تیمور ، شاهرخ ، خلیل سلطان ، الغ بیگ ، بایسنقر ، میرزا عبداللطیف و دیگر شاهزادگان خاندان تیموری .

مجلس هشتم - ذکر اوصاف و مواهب سلطان وقت ، یعنی ابوالغازی سلطان حسین بن بایقراست و اشاره بحوادث سیاسی ایام سلطنت وی ؛ و امیر علی شیر مانند میرخواند يك فصل کتاب خود را بتمامه خاص او کرده است (۱).

(۱) در ترجمه فخری هراتی «لطائف نامه» مترجم يك مجلس نهم

افزوده است که آن نیز مشتمل بر هفت قسم است . در شرح احوال میرعلیشیر

بفیه حاشیه در صفحه بعد



میو بلن M. Belin مترجم و دبیر سفارت فرانسه در اسلامبول، مقالتی در مجله آسیائی سال ۱۸۶۱ م. محتوی بر ۱۵۸ صفحه در شرح حال میر علیشیر نگاشته است و بآن نامی طولانی نهاده، ازینقرار - :

« Notice biographique et littéraire sur Mir Ali Chir Névaïi, suivie d'extraits tirés des oeuvres du même auteur. »

و نیز هم او از کتاب مجالس النفائس قسمتی ترجمه کرده و آنرا « Galerie des Poètes » نام داده و آن قطعه که نقل کرده است عبارت است از مقدمه و مجلس هفتم .

مجالس النفائس را با تذکره دولتشاهی از آن حیث فرقی است که اولاً بترکی نوشته شده، و ثانیاً از آن مجموعاً خیلی کوچکتر است و فقط بجز مختصری از شعرای معاصر اکتفا کرده است.

هم چنین باید این نکته را متعرض شد که فوائدی با آنکه خود نفوذی عظیم در بسط و پیدایش شعر ترکی عثمانی دارد، شعرای عثمانی بکلی در نظر او مجهول بوده اند، یا از آنان تجاهل کرده و نام اخدی از آنان را در کتاب خود نیاورده است .

### مجالس العشاق

هر چند که گفته اند: « کلام الملوك ملوك الکلام » و هر چند که

بلیه حاشیه از صفحه قبل:

و ذکر سادات و علماء و فضلا که شمر می رسیده اند و دیگران که شاعری پیشه آنها بوده . حکیم شاه محمد قزوینی هم بنویس خود یک بهشت مرسل اضافه کرده است در احوال شمر، متقدمین و احوال و اشعار سلطان سلیم خان سلطان عثمانی و شمر، معاصر با او ( رجوع شود به مجالس النفائس طبع طهران، ۱۳۲۳ ه . ش . ) .

شاهزاده سام میرزای صفوی که خود نیز تذکره نویس بوده در  
**تحفه سامی** <sup>(۱)</sup> این کتاب را برهانی قاطع بر  
**مجالس العشاق**  
 مواهب ادبی مؤلف آن قرار داده ، معذک کتاب  
**مجالس العشاق** را که در سال ۹۰۸ هـ / ۱۵۰۲ م.

تألیف شده است ، نمیتوان در عداد سیر و تراجم قابل توجه قرار داد . این  
 کتاب با مقدمه ای که بطراز عبارت پردازی مزین و باشاعر شعرای متصوفه  
 آراسته است ، به بیان عشق حقیقی و مجازی و اینکه دومی «فنطره» و یا پل  
 اولی است آغاز میشود ، سپس هفتادوشش یا هفتاد و هفت مقاله دارد ، موسوم  
 به : «مجالس» ، و در هر کدام کمابیش سرگذشتی از شخصی عارف یا سلطانی  
 معروف ، بطور افسانه آمیز روایت کرده ، و در غالب موارد برای هر یک  
 عشقی افلاطونی قائل شده است .

چنانکه ریو اشاره کرده <sup>(۲)</sup> پنجاه و پنج مقاله از آن کتاب بنظم  
 و ترتیب تاریخی است و شروع میشود از امام جعفر صادق (ع) (متوفی  
 سال ۱۵۱ هـ / ۷۶۸ م.) و خاتمه می یابد به شاعر و استاد معاصر مؤلف ، یعنی  
 عبدالرحمن جامی ، (متوفی به سال ۸۹۸ هـ / ۱۴۹۲ م.) و آخرین مقاله  
 کتاب بشرح احوال مؤلف یعنی سلطان حسین بن منصور بن بایقرا بن  
 عمر شیخ بن تیمور گورکان اختصاص دارد . و نام کتاب در این شعر ذکر  
 شده است :

(۱) **تحفه سامی** تذکره شمرائی است تألیف سام میرزای صفوی فرزند  
 شاه اسماعیل اول ، متولد سال ۹۲۳ هـ . و متوفی سال ۹۶۹ هـ . مشتمل بر اسامی  
 و آثار قریب هفتصد شاعر از شعراء زمان یا قریب زمان خود . و آنرا در سال ۱۳۱۴ هـ . ش.  
 مرحوم وحید دستگردی در ضمیمه سال ۱۶ مجله ارمغان ، طهران ، بطبع رسانیده است .

«بود چون پر زحرف عشق اوراق نام کردش مجالس العشاق».

نسخه‌ای که در دسترس من است، تازه و خوانا و متعلق بکتابخانه او نیورسیته کامبریج میباشد، لکن شنیده‌ام که از آن کتاب در لکهنو چاپی سنگی نموده‌اند<sup>(۱)</sup>؛ اما این نکته را باید اضافه نمود که بابر در کتاب بابر نامه صحت انتساب این تألیف را به سلطان حسین منکر شده و از آن بسختی انتقاد فرموده و اظهار میدارد که: مؤلف آن کمال الدین حسین گازر گاهی است که شخصی از مدعیان تصوف بوده و در انجمن فضلائی که در ظل حمایت میرعلیشیر جمع میشده‌اند، آمد شدی میکرده<sup>(۲)</sup> است.

### روضة الشهداء

حسین کاشفی مشتهر به «واعظ» مؤلف کتابی است معروف به:

(۱) از مجالس العشاق نسخه خطی نفیسی در کتابخانه مدرسه عالی سیهالار طهران موجود است. و نسخه چاپ سنگی که بر او ن بآن اشاره نموده در سال ۱۳۱۳ ه. ق. ۱۸۹۷ م. در مطبعه نولکشور در لکهنو بطبع رسیده است.

(۲) همین عبارت بابر نامه، به ترجمه عبدالرحیم خان خانان، در ذیل

نقل میشود:

«دیگر کمال الدین حسین گازر گاهی بود. اگر چه صوفی نبود، متصرف بود و در پیش علی شیر یگ این چنین متصوفان جمع شده و جدو سماع میکرده‌اند او را تصنیفی که توان گفت نبود؛ یک تصنیفی دارد «مجالس العشاق» نام، بنام سلطان حسین نوشته است. بسیار ست و اکثر دروغ بیمزه. و بر ادبانه حرفه‌ها نوشته که از بعضی سخنان بوی کفر می‌شنوند. چنانچه خیلی از انبیاء و بسیاری از اولیاء را بمشق مجازی منسوب ساخته و از برای هر کدام معشوقی و محبوبی پیدا کرده، و این عجب کولانه امری است که در دنیا چه سلطان حسین میرزا گفته و نوشته که تصنیف و تحریر من است...».

انوار سهیلی کہ در ارزش و قدر آن بسیار مبالغه  
 نموده‌اند، لیکن در اینجا کتاب دیگر او موسوم  
 به «روضة الشهداء»<sup>(۲)</sup> مورد بحث ماست که  
 در آن به‌غلی منشیانه و سبکی مترسالانه از شهیدان اسلام سخن میکند.  
 آن کتاب مشتمل بر ذکر احوال انبیاء و ائمه و مخصوصاً امام حسین (ع)، امام  
 سوم شیعیان است و از کیفیت انتقامی که از قاتلان او گرفته‌اند حکایت

(۱) مولانا کمال الدین حسین واعظ کاشفی - منوفی بسال ۹۱۰ هـ.

تاریخ و فاش در این بیت مذکور است :

در هدایت صرف شد ایام عمرش ز آن سبب

کشت تاریخ و فات او > هدایت دستگاہ <

کتاب روضة الشهداء را با هر یکی از امراء و سادات بزرگ موسوم به:  
 مرشد الدولة والدين عبدالله معروف به سید میرزا تألیف نموده است. و  
 بنا بر آنچه بمناسبت واقعه کر بلا در فصل دهم آن کتاب است، مؤلف میگوید: «اینک  
 ۸۴۷ سال از آن واقعه میگذرد» معلوم میشود که تاریخ تألیف در سال ۹۰۸ هـ یعنی  
 دو سال قبل از وفات مؤلف واقع شده است.

آن کتاب را بعداً تلخیص نموده‌اند که موسوم است به: «منتخب روضة  
 الشهداء» مشتمل بر ده باب و یک خاتمه. اصطلاح «روضه خوانی» ناشی از قرائت  
 این کتاب است (به نقل از روضات الجنات).

برای اطلاع از ترجمه احوال کاشفی رجوع شود به: (الف) حبیب المیر ج ۳،  
 جز ۳، (ب) مجالس النفائس طبع طهران، (ج) رشحات عین الحیات تألیف  
 فخر الدین علی پسر او، (د) تذکره هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی، (هـ)  
 ریاض العلماء تألیف میرزا عبدالله افندی اسفهان، (و) مجالس المؤمنین  
 قاضی شوشتری.

مینماید. از این کتاب، اگرچه از لحاظ تاریخی قدر و فیهت چندانی ندارد، شایسته می‌نمود که در اینجا مختصر ذکر می‌شود.

آن در لاهور بسال ۱۲۸۷هـ. / ۱۸۷۰ م. طبع سنگی یافته، ریو آن را بتفصیل شرح داده<sup>(۱)</sup>، فضولی بغدادی<sup>(۲)</sup> آن کتاب را تقریباً نیم قرن بعد از تألیف اصل به ترکی ترجمه کرده و اضافاتی بر آن مزید ساخته است<sup>(۳)</sup>.

### رشحات عین الحیاء

این کتاب که در سال ۱۲۰۹هـ. / ۱۵۰۳ م. تألیف شده و ماده تاریخ آن کلمه «رشحات» است، قاعده منسوب به قرن بعد می‌باشد، ولیکن از آنجا که مؤلف آن فخر - پسر حسین کاشفی رشحات تألیف علی - الدین علی، پسر حسین واعظ کاشفی، است، از یادداشت‌هایی که در ذی القعدة سال ۱۲۸۹هـ. و ربیع الثانی ۱۲۹۳هـ. (که مؤلف را توفیق دیدار خواجه عبیدالله معروف به خواجه احرار، شیخ اعظم سلسله نقشبندیه دست داده است) جمع آوری شده و از اسلاف شیخ

(۱) فهرست ریو ص ۱۵۲.

(۲) فضولی شاعر آذربایجانی الاصل و بغدادی المکن . محمد بن سلیمان در ۹۶۸هـ. یا ۹۷۰ در بغداد بمرض طاعون وفات یافت. ترجمه او از روضة الشهداء موسوم است به «حدیقة السعداء». برای ترجمه احوال وی رجوع شود به: تاریخ شعر عثمانی تألیف غیب، تذکرة ابوطالب، تاریخ ادبیات ایران تألیف براون ج چهارم، و روه نوژولیت تألیف مترجم، تهران ۱۳۲۰هـ. ش.

در سال ۱۹۵۸م. در جمهوری آذربایجان از بلاد جماهیر شوروی برای سالکرة او مجلس بین المللی برپا شد و آثار ترکی و فارسی او را بطبع رسانیدند.

(۳) رجوع شده تاریخ شعر عثمانی تألیف غیب ج ۳ ص ۹۰.

و تعالیم و کرامات شاگردان او ذکر میکند، ازین رو مستحق بحث در این کتاب میباشد .

یک نسخه از این کتاب در موزه بریتانیا موجود است که ریو از آن بتفصیل بحث کرده<sup>(۱)</sup>، نسخه آن کمیاب است و از قرار معلوم طبع هم نشده، ترجمه ترکی آن در اسلامبول در سال ۱۲۳۶ هـ. / ۱۸۲۰ م. به چاپ رسیده است<sup>(۲)</sup>.

### کتاب دینی و عرفانی و فلسفی

تالیفاتی که در این دوره در اقسام علوم فوق بظهور رسیده از

#### (۱) فهرست ریو ص ۳۵۳ .

(۲) از کتاب رشحات تألیف علی بن حسین بن الواعظ الکاشفی معروف و مختلس به صفی نسخه خضی کاملی در تصرف نویسنده این حواشی است که ظاهر آ باید در قرن دهم کتابت شده باشد ، و آن شروع میشود باین عبارت « الحمد لمن رش رشحات الحقائق و الحكم علی قلوب المارفين بقیضه الاقدس الاقدم ... » و باین رباعی خاتمه می یابد :-

چون آب خضر منضجرا زمین حیات	آمد رشحات ما کنیم البرکات
تاریخ تماش ز حروف «رشحات»	یا بند محاسبان سنجیده صفات

هـ. ۹۰۹ .

آن کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و سه مقصد و یک خاتمه . همان مؤلفرا دو تألیف دیگر نیز هست : یکی مثنوی «محمود و ایاز» بسبک «لیلی و مجنون» و دیگری «لطائف الطوائف» در حکایات نظریفه و فکاهات که آنرا فاضل معاصر آقای احمد گلچین معانی در سال ۱۳۳۶ ش . در طهران طبسی منقح و نظریف کرده و بمقدمه و حواشی و فهارس آراسته و زحمت بسیار کشیده اند. وفات فخرالدین علی بسال ۹۳۹ هـ . واقع شد .

قسمت تاریخ و سیر اهمیتش کمتر است ، لیکن از هر نوع يك يادو كتاب قابل وشايسته ذكربدست ما رسیده . از آنجمله :-

### مواهب عليه

حسین کاشفی که فوقاً باو اشاره شد ، مؤلف روضة الشهداء ،

برای امیر علیشیر تفسیری بفارسی از قرآن  
تألیف فرموده که آنرا تلویحاً بنام ممدوح خود  
میرعلیشیر «مواهب عليه» نام داده است . در آغاز

مواهب عليه  
حسین کاشفی (۱)

امر نظر او این بوده که تفسیر بررگی در چهار جلد بطور مشروح و مفصل تألیف فرماید ، موسوم به: جواهر التفسیر لتحفة الامیر (۲) ، لیکن بعد از اختتام جلد اول بر آن شده که دامنه عمل را کوتاهتر سازد ، و تصنیفی کوچکتر و محدودتر بیاراید . از اینرو کتاب مواهب عليه (۳) را نگاشته است ، و آن بتاریخ سال ۱۸۹۹/۵ ۱۴۹۳/۵ م. خاتمه پذیرفته ( یازده

(۱) رجوع شود به: فهرست ریو م ۹ .

(۲) جواهر التفسیر - مشتمل است بر تفسیر اوائل قرآن از سوره فاتحة الكتاب

تا آیه ۸۴ از سوره النساء ، و از این کتاب نسخ عدیده در کتابخانه های هندوستان و اروپا و اسلامبول موجود است .

(۳) مواهب عليه یا تفسیر حسینی - يك بار در کلکته سال ۱۲۴۷ ه . و چهار مرتبه در بمبائی و سه مرتبه در لکهنو طبع رسیده . بهترین طبع آن در چهار مجلد در سال ۱۳۱۷ هـ بمی و اهتمام دوست فاضل این بنده آقای سید محمد رضا جلالی نائینی در طهر آن درجا بخانه اقبال انجام یافته ، مشتمل بر مقدم مفصل و مفیدی است در احوال کاشفی و آثار او و معرفی تفسیر وی ، و اکنون این کتاب در معرض استفاده عموم طالبان تفسیر کلام الهی میباشد ، جزاء الله خیراً .

سال قبل از فوت مؤلف). نسخه خطی این کتاب فراوان است، لکن در ایران فعلاً کمتر مورد مطالعه می‌باشد، و آنچه اطلاع‌یافته‌ام در هندوستان خیلی محل مراجعه است و در آنجا بطبع سنگی نیز رسیده<sup>(۱)</sup>.

### اخلاق جلالی - اخلاق محسنی

از رسالاتی که در علم اخلاق بزبان فارسی نگاشته شده، در این عصر، دو کتاب خیلی مشهور است که بعد از اخلاق ناصری تألیف خواجه نصیر-الدین طوسی<sup>(۲)</sup> که در اواسط قرن سیزدهم میلادی تألیف شده) هر دو رواجی بسیار دارند. و آندو- یکی کتاب معروف به «اخلاق جلالی» است موسوم به: «لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق» تألیف فیلسوف عصر جلال‌الدین محمد بن اسعد الدوانی. آن کتاب ما بین سالهای

(۱) از تفسیر مواهب علیّه نسخه‌ای خطی که سال بملکیت این بنده محشی است که در سال ۵۹۳۲ هجری کتابت شده. در آخر آن مؤلف بعد از ذکر نام نظام‌الدین علیشیر چنین مینویسد: «... و فرزند از جمند لازال فدنه علیاً و قلبه سفیاً (ایهام بنام و تخلص فرزند خود کرده) در تاریخ اتمام، این ریاض‌انشا، فرموده و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نمود و هو هذا :

باخامه که این نامه اقبال نوشت  
و انجام سخن بایمن الفال نوشت  
گفتم: مه و روز و سال تاریخ نویس  
فی الحال «دوم شهر شوال» نوشت  
«دوم شهر شوال» بحساب جمل مساوی است با ۸۹۹ که سال تاریخ اتمام آن کتاب است.

(۲) رجوع شود به: فهرست ریو س ۱۴۱ و جلد دوم تاریخ ادبی ایران تألیف براون س ۲۲۰ و ۴۵۶، ۴۸۵.



۱۴۷۷ م. و ۱۴۶۷ م. تألیف و بنام اوزون حسن آق قویونلو مصدر است (۱). دیگری کتاب اخلاق محسنی تألیف حسین کاشفی واعظ مذکور در فوق است که در سال ۱۴۹۴/۸۹۰ م. تألیف شده و بنام ابوالغازی حسین بایقرا میباشد (۲). این هر سه کتاب به طبع های متعدد سریبی و سنکی و نسخ خطی فراوان بدست میآید و ریو و صف آنها و ترجمه هائی که از آنها شده به تفصیل ذکر کرده است، متن ترجمه اخلاق محسنی در هر تفرّد Hertford در سالهای ۱۸۲۳ و ۱۸۵۰ م. و ترجمه آن بسال ۱۸۵۱ م. بچاپ رسیده است. زیرا آن کتاب مانند انوار سهیلی رواج بسیار دارد و برای امتحان زبان فارسی صاحب منصبان اداره هندوستان در آن دیار بکار میرود.

(۱) کتاب اخلاق جلالی نخست در کلکته در سال ۱۸۱۰ م. و سپس در سال ۱۲۸۳ ه. ق. در لکهنو بچاپ سنکی بطبع رسید، و در ۱۳۳۴ ه. ق. / ۱۹۱۶ م. تجدید طبع یافته، نسخه خطی نفیسی نیز در تصرف نویسنده است؛ و مولانا جلال الدین دوانی آنرا در شیراز بنام امیر زاده خلیل سلطان حاکم فارس، فرزند اوزون حسن آق قویونلو، تألیف فرموده. این شاهزاده از ۸۷۴ تا ۸۸۲ ه. در فارس حکومت میکرده. مولانا در این تألیف به اخلاق ناصری خواجه نصیر الدین طوسی نظر داشته و خود در آخر آن کتاب میگوید: «حکیم محقق و فیلسوف مدقق، نصیر المله والدین محمد الطوسی که اکثر این لوا مع از بهر تو اثر اشراق انوار فوائد اوست...»

(۲) اخلاق محسنی را مولانا حسین واعظ کاشفی برای ابوالمحسن میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا تألیف کرد و در ماده تاریخ آن گفته است: «اخلاق محسنی بنامی نوشته شد تاریخ هم نویس ز (اخلاق محسنی)» که همان سال ۹۰۰ ه. در میآید. این کتاب در هندوستان و اروپا بطبع های متعدد یافته و در سال ۱۸۵۱ بقلم H. G. Keene با انگلیسی ترجمه و طبع شده است.

از آنجا که هوش و ذوق ایرانی غالباً بیشتر متوجه اخلاق جلالی و اخلاق مخفی مباحث تصوف<sup>(۱)</sup> و ماوراء الطبیعه<sup>(۲)</sup> است و بعلم اخلاق<sup>(۳)</sup> (با اصطلاح حکما) کمتر توجه داشته‌اند و نیز

ارزش بسیاری برای آنها قائل نشده‌اند؛ فقط از آنجا که از خلال آنها شعاع نوری بآداب و طرز فکر فارسی زبانان می‌تابد دارای اهمیت‌اند. اخلاق جلالی بسببکی بسیار متکلف و متصنع نگاشته شده و از این سبب در دانشگاه کمبریج سابقاً در دوره عالی درس زبان فارسی تعلیم می‌شده است.

غالباً افکار ارسطو بوسیله ترجمه‌ها و شروح ابن‌سینا در فلسفه و فکر اسلامی نفوذ کرده است. علم حکمت بنظر او تقسیم می‌شود بدو قسمت: حکمت عملی<sup>(۴)</sup> و حکمت نظری<sup>(۵)</sup> و هر یک از آن دو به سه شعبه منقسم‌اند: فلسفه نظری - به ریاضیات و طبیعیات و الهیات (ما فوق الطبیعه یا مابعد الطبیعه) و فلسفه علمی: بتهدیب اخلاق - Ethics و تدبیر منزل - Economics و سیاست مدن Politics. و این مؤلفات اخلاقی که اکنون مورد بحث ماست از اقسام ثلاثه فلسفه عملی بحث می‌کند.

هر دو کتاب - اخلاق جلالی و اخلاق مخفی - بزبان انگلیسی ترجمه شده و بطبع رسیده‌اند.

مترجمان W. F. Thompson در لندن بسال ۱۸۳۹ م.

(۱) تصوف = Mysticism

(۲) ماوراء الطبیعه ، لاهوت = Metaphysics

(۳) علم اخلاق = Ethics

(۴) حکمت عملی = Practical Philosophy

(۵) حکمت نظری = Theoretical philosophy

اخلاق جلالی را بنام :-

« Practical Philosophy of the Muhammadan People »

ترجمه و طبع کرده است . اخلاق محسنی در هر تفرد Hertford بسال ۱۸۵۱ م . ترجمه و طبع شده ، و خوانندگان انگلیسی میتوانند بآنها مراجعه نمایند .

اما مؤلفان آنها - : جلال الدین محمد الدوانی  
جلال الدین دوانی <sup>(۱)</sup> الصدیقی در سال ۸۳۰ هـ / ۱۴۲۶ م . درقریه

(۱) جلال الدین محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی معروف به : «ملاجلال دوانی» ازاعلام ائمه اسلام وازاجله علماء وفضات قرن نهم هجری و از اولادخلیفه اول ابو بکر صدیق (رض) میباشد . وی درقریه دوان کازرون در سال ۸۳۰ متولد ودر دارالعلم شیراز بکس علوم وفضائل پرداخت ، تا آنجا که خودیکی از اساتیدبنام ودانشمندی معروف نزدخاس وعام گردید ، حوزه درس او در شیراز قبله طالبان علم ازچهار گوشه جهان شد .

وقتی سفری به تبریز کرده درحضوراوزون حسن با دیگر علماء زمان درمسائل فلسفی و کلامی مناظره هافرمودویکی ازشاگردان خود«ملاحسین میبیدی یزدی» را امر فرمود که بافضول دانشمندان مباحثه کند و او برایشان غالب آمد . دوانی با احتراپرواهازمز بسایره شیراز بازگشت ومنصب قاضی القضاة فارس باو تفویض گردید . علامه دوانی همروزه از صباح تاظهر، در مدرسه دارالایام بتدریس مشغول بود ونهمی دیگره ازظهر تا ساء، بقضاوت میپرداخت . در شیراز با علامه سید صدرالدین محمد دشتکی مباحثات و مناظرات دارد . بعد از سقوط سلطنت ترکمانان آق قویونلو و اختلال احوال ایران روزگاری نیز آشفته گشت وسرانجام بسال ۹۰۸ از شیراز مهاجرت کرده به موطن خود کازرون رفت ودر آنجا بیمار شده جهان را بدرود گفت . مقبره او درقریه دوان موجود است .

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بلیه حاشیه ارضعه قبل:

کتاب و آثار او بسیار، از جمله: **انه و زوج العلوم** و **تعریف العلم** و شرح-  
**العقاید العزضية والاربعون السلطانية** و شرح **تهذیب المنطق** است  
که بعضی هنوز زینت چاپ نیافته .

در تصرف نویسنده این حواشی دو نسخه خطی نفیس از **مجموعه رسائل مولانا**-  
**جلال الدین محمد دوانی** موجود است که یکی بخط شکسته نستعلیق معمول زمان بسیار  
خوانا و بیفلفظ کتابت شده و مورخ است بسنهٔ بیجواربعین و تسمایه (۹۴۷) یعنی سی و  
نسال بعد از وفات مؤلف تحریر شده و مشتمل است بر رسائل ذیل :

- ۱- تفسیر **سورة الكافرون** ۲- تفسیر **سورة العلق** ۳- رساله فی  
اثبات الواجب ۴- **انه و زوج العلوم** ۵- رساله **الزوراء** ۶- حاشیه بر  
**تهذیب المنطق** ۷- **شواکل الحور** فی شرح **هیا کل النور** .
- ثانیاً رسائل فارسی:

- ۸- رساله **تهلیل** ۹- رساله در شرح **غزل** «در همه دیر مغان  
نیست . . . الخ» ۱۰- رساله در شرح **یت گلشن راز** «تفکر رفتن  
از باطل سوی حق» ۱۱- رساله فی **تحقیق العدالة** ۱۲- رساله در  
ماهیت عدالت و احکام آن ۱۳- رساله **صیحه و صدا** ۱۴- **تحفه روحانی**  
۱۵- رساله **قلمیه** ۱۶- **مکاتیب فارسی** .

و مجموعه نویسی ، مکتوب سال ۹۷۰ ه. ق. که در آن ده رساله از علامه دوانی  
مدون شده است ، و از این ده رساله دورساله فارسی «**خواص الحروف**» و  
«**عرض لشکر**» در مجموعه نخستین نیامده بود . ( برای توضیح بیشتر در خصوص  
رساله **عرض لشکر** رجوع شود به حاشیه صفحه ۵۸۸ کتاب حاضر) .

در ضمن **رساله قلمیه** که محتوی بر رسائل لطیفه و مکاتیب زشیقهٔ مولانا است،  
سواد وقت نامه ای مشاهده شد که بامر پادشاه مغفور **یعقوب سلطان** دیوان  
حافظی بر مرفد **حافظ** وقت کرد و در ظهر آن دیوان نوشته شد . چون رقیمه نصیح و بلینی  
است که در موضوعی نادر نکارش شده و نمونه ای کامل از انشاء عصر است ، برای تکمیل فایده هیناً  
زینت این اوراق میشود .

بقیه حاشیه در صفحه بعد



الطاهر الکامل  
محمد اسحاق  
الاحقر  
والاعظم

مدرسہ المصلحین رحمانیہ و کلاس المبرورین المومنین لہور

تذکرہ و فہرست الملائک و اسماص معہ رسدہ در بر مای کتاب بلدیہ فون و صحیفہ شریعۃ  
الطبیعہ

محمد اسحاق  
والاعظم



بقیه حاشیه از صفحه قبل:

» بسمه

رندان خرابات تجریدوا رموزی است که عقلاء خرده‌دان دریابند ، و حریفان  
بزم تفریدوا رسومی است که ادباء نکته‌شناس بر آن واقف‌نباشند .

ز بور عشق نوازی نه حدّ هر مرغی است

بیا و نوکل این بلبل خوش الحان باش

مصدق این-بیاق آنکه شیوه این طایفه بر این نهج جاری شده که از معارف بلند  
و حقایق ارجمند تمیز بمتبدلان خلیع العذار نمایند که جمال آن مخدّرات از دیده نامحرمات  
محبوب باشد ، چنانچه از مقام فنا بخرابات تمیز کنند و به می اشاره بحقیقه الحقائق نمایند .  
و علی هذا القیاس صاحب این دیوان بلاغت نشان حافظ اسرار المعارف ، ناشر انوار العوارف  
افیش علیه سجال اللطاف و خصّ بمنّ الله تالی بمزای الاعطاف همین طریقه سلوک داشته  
اسرار حقیقت را در کسوت مجاز بر مشاعر اهل دراز جلوه داد : شعر حافظ همه بیت المنزل مررّت  
است . وجهی قصد ایشان تنبیه طالبان است برای حقایق بروجهی که از نظر نامحرمات  
محبوب باشد ، لیکن طفلان مهدطیبت که هنوز چشم منعی ننگشده اند و بدوچه بلوغ  
کمال انسانی نرسیده آن اشارات عالیه را بر خائس لذات جسمانی و رذایل مشتهیات نفسانی  
فروود آورند . « الله الله چه تفاوت ز کجا تا بکجا » و انما الاصل بالنیات ، و انما لكل  
امری : یمانوی .

چون اعانت طالبان حقیقت بر ذمت ارباب قدرت و اصحاب عظمت و شوکت دینی  
لازم الاداء ، و فرضی محتتم القضاست ، درین وقت بندگی حضرت سلطان سلیمان مکانی ،  
ممهّد قواعد جهان بینی مشید معاهد کشورستانی ، بانی مبانی ابهت و جلالت ، ثانی  
مثنی نعت و عدالت ، السلطان بن السلطان . . . این دیوان براعت نشان را  
که مجموعه لطائف معانی و نمودار نسخه تصویر مانی است بمقتضای اعطی القوس  
باریها و اسکن الدار بانیها بر مزار فائض الانوار ناظم لطائف آثار وقف فرموده تا  
طالبان صادق از فیض حقایق آن بهره مند گردند و ندیمان مجلس طلب بسامع آن  
نظم در نثار طرب افزایشند و صادرات و واردات از سماء مفارقت نوال او نواله

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

یابند و مجاوران و مضیفان از فیض حقائق آن مستفیض کردند و الله مفیض الخیر و الکمال و بیده محقق الآمال . انتهى

هم از آثار موجوده که محتوی بردستخط مبارک این عالم جلیل القدر میباشد، طومار مفصل وقف نامه است بـجل و مهر بزرگان و دانشمندان زمان از جمله: قاضی عیسی شکر الله ساوجبی (وزیر معروف یعقوب بن حسن پادشاه آق قویونلو، و نیز سجلی بخط مولانا جلال الدین محمد دوانی و مولانا ابوبکر احمد ابن مسعود الطهرانی را منضم است .

این طومار وقف فراء اصفهانک و در زیان واقع در بلوک کراج اصفهان و ولاسان فریدن است که ابو الفتح سلطان محمد بن میرزا بایسنقر) ابن شاهرخ تیموری آن قرارا برای بمقحمینیه شهشهان واقع در شهر اصفهان که مدفن سید شاه علاء الدین محمد فرزند شاه قطب الدین محمد است ، در تاریخ ۱۲ ربیع الاول ۸۵۲ هـ . وقف فرموده است .

طومار مذکور اینک در تصرف جناب آقای حسین شهشهان قاضی دانشمند معاصر است که از نخبه نیکان و زبده اهل خیر و صلاح میباشد و بر حسب خواهش نویسنده این حواشی متن و عکس سجلات مذکور را بانهایت لطف و کرم برای درج در این کتاب باختیار او گذاردند و او را سپاسگزار و متشکر فرمودند، احسن الله له الجزاء. ذیلاً شرح سجلات درج میشود :

سجل علامه دوانی در صدر طومار بدین شرح است: «حوالهدای ثبت هذا الاشهاد الشریفه عندی، فاشهدت به مرتباً علیه قضیته فر الشریة المقدسة وانا محمد بن اسعد بن محمد الصدیقی الدوانی والی شرعیات فارس بالتفویض السلطانی فر ذیقعدة سنة ۱۸۶۱». سجع مهر «لاله الااله الملك الحق المبین الراق بالصد الحقیقی محمد بن اسعد الصدیقی» و در ذیل طومار سجل مولانا دوانی بدین نهج است: «بسم الله صحیح الاجوبه محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی .»

سجل مولانا ابوبکر طهرانی و سجع مهرش از اینتراز است: «هو - قوبل

بقیه حاشیه در صفحه بعد



دوان از ولایت فارس نزدیک کازرون متولد شده ، پدرش در کازرون قاضی بوده است، وی نیز نخست قسمت عمدۀ عمر خود را در همان ولایت گذرانید و در مدرسه دارالایام بیشتر ایام عمر را بتعلیم پرداخت ، سرانجام در سال ۹۰۸ هـ / ۱۵۰۲ م . وفات یافته و در مولد خود دوان ، مدفون گشته<sup>(۱)</sup> است؛ دامنۀ صیبت و شهرت او هم در زمان حیات از سر حدّات موطن وی

(۱) رجوع شود به: فهرست ریوس ۴۴۲.

بفیه حاشیه از صفحه قبل:

هذا السواد باسله الثابت مضمونه لدى توجد بينهما التوافق والتطابق وانی مستشهد بصحتها و انفاذ مرادها جماً من المدول الامناء حرره ابو بكر بن احمد بن مسعود الطهراني .

سجع مهر: «رجا من الله نيل الاماني انا المبد ابو بكر الاصفهاني - سجع مهر قاضي عيسى فرزند وزير شكر الله ساوجي بدین عبارت است: «اطلعت عليه و انا الشاكر لعمد الله المبد المنيف عيسى شكر الله» .

علامه دوانی در شاعری هم طبع آزمایی فرموده اشعاری دلاویز دارد، این دیبامی

از اوست :

ای خال لبت مردم بینائی من      ز آینه رخسار تو کویائی من  
من دور تو جد من اران فرسنگ      و آنکه تو درون دل سودائی من

در این اواخر ، (اسفند ماه ۱۳۳۴) یکی از طلاب دانشرزه حوزه علمیه قم، موسوم به شیخ علی که خود از زادگان قریۀ دوان بود لائل مرقی و موفیق از آثار او نمایان است ، رسالۀ بلطفی در شرح «زندگانی جلال الدین دوانی» بقلم آورده و آنچه بدست آورده از مآخذ و منابع درباره این فیلسوف و متکلم قرن نهم در آنجا جمع فرموده . رسالۀ مذکور بانضمام رسالۀ ای بنام : «نور الهدایة» بالیث مولانا در مطبعه حکمت قم طبع رسیده است . برای اطلاع بیشتر از حالات آن دانشمند بزرگه میساید که آن کتاب مرآجه شود .

تجاوز کرده و چنانکه گفتیم در دربار سلطان عثمانی نیز معروف شده است<sup>(۱)</sup>، با وجود این شهرت بسیارچندان اثر مهمی از خود باقی نگذاشته، جز همان کتاب اخلاق و بعضی رباعیات که وی خود آنها را شرح فرموده و نیز غزلی از حافظ را شرح کرده است<sup>(۲)</sup>.

اما شرح حال حسین واعظ کاشفی مؤلف اخلاق محسنی سابقاً ذکر شد.

### جواهر الاسرار - لوائح - اشعة اللمعات

از آثار عرفانی که بقلم شعر نوشته شده در فصل سه اثر مشهور عرفانی شعراء بحث خواهیم کرد. اما در قسمت نثر، از سه کتاب فوق بمنزله نمونه و مثال ذکر می‌شود. اولی و سومی شرح کتابی دیگر است، ولی دومی خود کتابی مستقل میباشد.

جواهر الاسرار و ظواهر الانوار نام شرحی است بمثنوی ارجمند مولانا جلال الدین رومی، که بقلم کمال الدین حسین بن حسین خوارزمی نگارش یافته، این شخص صاحب مؤلفات بسیار است<sup>(۳)</sup>. وی بدست اوزبکان ماوراءالنهر در یکی از سالهای بین ۸۳۵ هـ و ۸۴۰ هـ کشته شد، و او شاگرد صوفی معروف شیخ خواجه ابوالوفاست. مثنوی معنوی را هم از ایام شباب بدقت مطالعه میفرموده و شرحی مختصر بر آن نگاشته موسوم به: «کنز الحقایق». ولی جواهر الاسرار را که شرحی مفصلتر است بعداً تألیف کرده. و آن در هندوستان بچاپ سنگی رسیده، نسخه خطی

(۱) رجوع شود به فهرست ریوس ۱۲۳ و رجوع شود بصفحه ۵۵۹ و ۶۰۵ کتاب حاضر.

(۲) رجوع شود بعاشیه صفحه ۳۷۵ و ۶۵۸ کتاب حاضر.

(۳) اینها فهرست ریوس ۱۴۴.

نیمی از آن در موزه بریتانیا موجود است<sup>(۱)</sup>، و یک قسمت از دفتر دوم نیز در کتابخانه دانشگاه کمبریج<sup>(۲)</sup> یافت می‌شود. قسمت عمده این کتاب مقدمه‌ایست شامل بر تاریخ و اصطلاحات و مبادی صوفیه.

آن دو کتاب دیگر یعنی *لوائح واشعة اللمعات* از آثار قلم بارور شاعر بزرگ و عارف معروف، مولانا عبدالرحمن جامی، است و ذیلاً از آن‌ها دو سخن خواهیم گفت:-

**۱- اشعة اللمعات** اشعة اللمعات - در شرح کتاب *لمعات شیخ عراقی*، است که در فصل سابق ذکر آن رفت<sup>(۳)</sup>. علاوه بر نسخ

خطی که چندان فراوان نیست، این کتاب بدون تاریخ نیز در ایران چاپ شده و مشتمل است بر همان کتاب و چند رساله عرفانی دیگر. درباره منابع اصلی این کتاب جامی در مقدمه آن می‌گوید:

« اما بعد نمونه می‌آید که در آن وقت که شیخ عالم عامل عارف عارف عاشق صاحب النثر الفائق والنظم الراقی ، «آن زجام کرم ارباب همرا ساقی» *فخر الدین ابراهیم الهمدانی المشتهر بالعراقی* بصحبت فدوة العلماء المحققین و اسوة العرفاء الموحدین ابوالعالی صدر الحق والملة والدین محمد القونیوی قدس الله تعالی سرهما رسیده است ، و از وی حقایق *فصوص الحکم* شنیده، مختصری فراهم آورده و آن را بسبب اشتغال بر لهما ای چند از یوارق آن حقایق *لمعات* نام کرده، بمبارامی خوش و اشارامی دلکش جواهر نظم و نثر برهم ریخته ، ولطائف عربی و فارسی درهم آمیخته ، آثار علم و عرفان از آن پیدا ، و انوار ذوق و وجدان در آن هویدا ، خفته را بیدار کند و بیدار را واقف اسرار گرداند ، و آتش عشق برافروزد، و سلسله شوق بچسباند

(۱) شماره: Add. 14051 رجوع شود به: *فهرست ریوس ۵۵۸*.

(۲) *فهرست کتابخانه کمبریج Or. 238*.

(۳) رجوع شود بسفحه ۱۷۸ - کتاب حاضر.

بواسطه آنکه زبانه زد «بدنام کننده نکونامی چند» شده است و دست فرسوده «از راه فاده بی سرانجامی چند» گشته ، اهل تقلید رقم رد بر آن کشیده اند، و دامن قبول از آن درجیده . و این ضمیر نیز چون آورد و انکار را میدید ، از شغل بآن فراغتی میورزید . تا آنکه در اینولاجل اخوان الصفا، و امر خلان الوفا، سیره الله علی سیر عباده العرفاء ، که نام خجسته فرجامش درائشای این دعا ، بخوبترین صورتی از صور رمز و ایما (۱) بین الله و بین عباده سمت ادا یافت . استدعای مقابله و تصحیح آن نمود ، و در مقابله آن جز اتقیاد چاره نبود . چون متصدی این شغل گشتم و بر تفاسیل اجزای آن بگنشتم، بهرورقی از آن لمعهای از انوار حقائق دیدم ، و در هر صفحه نفعهای از ازهار معارف شنیدم . باطن را بفهم و دقائق انجذابی واقع شد ، و خاطر را از صوبت ادراک مقاصد آن اضطرابی حاصل آمد ، نسخمتن مختلف بود و بعضی از طریق صواب منحرف مینمود ، در مواضع اجمال و مواقع اشکال بشرحهای آن رجوع افتاد ، نه از هیچ یک مشکلی حل شد و نه در هیچ کدام مجملی مغل کشت .

این داعیه منمکن کشت، که از برای تصحیح عبارات و توضیح اشارات آن شرحی جمع کرده شود ، ملفظ از سخنان مشایخ طریقت ، و کبرای حقیقت ، و بتخصیص شیخین کبیرین **حجی المله والدین محمد بن العربی** و مرید و تلمیذوی **صدر الحق والدین محمد القونیوی** و متابعدان ایشان قدس الله تعالی اسرارهم . پس بمقتضای آن داعیه خاطر باره کباب این امر خطیر آرامید ، و بامداد توفیق الهی در زودترین وقتی باتمام انجامید ، و چون بسیاری از آن سخنان که در آن شرح اندراج یافته از آن قبیل است که از تأمل در نیرات کلمات متن بردل تافته ، میساید که آنرا «**اشعه اللمعات**» نام نهند ، و باین وصف بر نظر طالبان جلوه دهند . مأمول از ناظران منصفه نه منکران ببناد متصف ، آنکه چون این مجموعه را در نظر دارند و اندیشه بر مطالعه آن گمارند؛ هر کجا خیر و کمالی بینند، از مواهب حق سبحانه و تعالی شمارند ؛ و هر کجا عیب و نقصانی یابند ، بجز و تصور بشریت راجع دارند ؛ و این کمینه را بخصوصه هدف توب

(۱) بشمیبه بمدوح اشاره فرموده، یعنی جمله: «سیره الله علی سیر عباده» که در وسط الله و عباده کلمه علی سیر - مصحف حلشیر - واقع شده است .

ملاط ننازند، و خود ادرور طه بد جوئی و بد کوئی نیندازند، و التوفیق من الله سبحانه .  
 جامی پس از مقدمه بابیانی طولانی در نکات مختلفه عرفان بانضمام  
 سؤال و جواب بر رفع مشکلات بشرح کتاب پرداخته و سخن را ختم می‌کند  
 به قطعه ملمع عربی و فارسی که در آن کلمه «تممته» را تاریخ اتمام تألیف  
 قرار داده و آن سال ۸۸۵ هـ. میشود<sup>(۱)</sup> و قطعه این است :

بآنام هستی است جامی اسیر	محي الله آثار اناّمه
بشويد اين شرح توفيق يافت	مقرأ بزلات اقدامه
و اذ قال « اتممته » فدبدا	بسا قال تاريخ اتمامه

۴- لوايح  
 لوايح جمع لائحہ بمعنی: درخش و تابش است، و آن نام رساله ایست در تصوف به نثر، آمیخته بر باعيات .

مشمول برسی لایحه<sup>(۲)</sup>، و آن کتاب بطور گراور با مقدمه و ترجمه  
 بفرانسو وضائم بسی آقای وینفیلد E. H. Whinfield<sup>(۳)</sup> و بدست یاری استاد  
 دانشمند محمد بن عبدالوهاب قزوینی چاپ شده، و طبع این کتاب راه را  
 برای مطالعه و تحقیق در تصوف و عرفان ایران باز کرده است. این کتاب  
 کوچک در سال ۱۹۰۶ در تحت نظر انجمن سلطنتی آسیائی لندن بطبع  
 رسیده است ( شازرد همین مجلد از سری جدید ترجمه های شرقی ).

(۱) تاریخ اتمام کتاب کلمه (اتممته) است و آن سال ۸۸۶ هـ. میباشد «تممته»  
 که یکسال کمتر است .

رجوع شود به: کتاب جامی تألیف نویسنده ص ۱۸۱، طبع طهران .

(۲) رجوع شود به: کتاب جامی اینتا، ص ۱۷۰. جامی لوايح را در طی رباعی  
 نغزی به «شاه همدان» هدیه کرده است و گفته:

سفته گهری چند جو روشن خردان	در ترجمه حدیث عالی سندان
باشد ز من هیچ مدان متمدان	آن تحفه رساند پشاه همدان

معلوم نشد این شاه همدان کومت؟ شاید اهدا، به جها ن شاه قره قوی نلو کرده باشد.

(۳) وینفیلد، خاورشناس انگلیسی متولد به ۱۸۳۵ و متوفی ۱۹۲۲ م .

بنظر من یکی از قطعات بسیار زیبای آن کتاب مناجاتی است که در دیباچه آن آمده است. در آنجا میفرماید - :

« الهی، الهی! خلصنا من الاشتغال بالملاهی - وارنا حقائق الاشیاء کما هی، فشاوت غفلت از بصیرت ما بکسائی، و هر چیز را چنانکه هست بما بنمای، نیستی را بر ما در صورت هستی جلوه مده، و از نیستی بر جمال هستی پرده منه، این صور خیالی را آئینه تجلیات جمال خود گردان، نه علت حجاب و دوری. و این نقوش و همی را سرمایه دانائی و بینائی ما گردان نه آلت جهالت و کوری. محرومی و مهجوری همه از ماست ما را بما مگذار و ما را از ما رهائی کرامت کن، و با خود آشنائی از زانی دار ..... » .

### آثار فرقه حروفیه (۱)

در ذکر پیروان فرقه حروفیه که در فصل سابق صورت تحریر یافت، به بعضی کتب اصلی که از طرف بزرگان آن طائفه یا راجع بانان تألیف شده است اشاره شد. از مد نظر ادبی خالص بیشتر آثار فرقه حروفیه

مانند: «اسکندر نامه»<sup>(۲)</sup> چندان قدر و قیمتی ندارند<sup>(۳)</sup>، گرچه از لحاظ

(۱) درباره زندگانی و آثار فضل الله استرآبادی مؤسس فرقه حروفیه آقای دکتر صادق کیا استاد دانشمند دانشگاه تهران در کتاب بر ارزش «واژه نامه گرجانی» که سال ۱۳۳۰ هـ. ش جزو انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است اطلاعات دقیق و مفصلی بدست داده اند. در این کتاب نمونه‌هایی از نوشته‌های فضل الله بزبان گرجانی با ترجمه فارسی آنها آمده است و همچنین در آن از زبان پیشین استرآباد که فضل الله در جاودان نامه و نوم نامه و محبت نامه خود لغاتی استعمال کرده فرهنکی کامل فراهم ساخته اند.

مزید اطلاع را رجوع شود بمقاله همان استاد ذیل عنوان: «آکاهیهای تازه از حروفیان» که در مجله دانشکده ادبیات سال دوم شماره ۲ ص ۳۹ تا ۶۵ بجای رسیده است. (۲) ترجمه و طبع مسیو کلمان هوآرت Cl. Huart در جلد ۹ سلسله ارفاف گیب.

(۳) این معنی درباره آثار حروفیه فارسی صادق است و الا از ترکی، چنانچه قبلاً گذشت، مستر گیب نسیمی را اولین شاعر حقیقی زبان ترکی عثمانی شمرده است، رجوع شود بمفعله ۵۱۴ همین کتاب.

مطالعات در مذاهب و معرفة النفس شاید بسیار جالب باشند.

برای خواننده بی سابقه، کتاب جاویدان نامه فضل الله استرآبادی هر چند که مطالبی چند از اسرار نهانی را مشتمل باشد، خود یک رشته افکار در هم و آشفته و نامفهوم بیش نیست؛ و تنها چیزی که از نوشتجات عدیبه او قابل فهم و مطالعه است، همانا نامه ایست که به یکی از شاگردان خود یک شب قبل از قتل خویش نگاشته. از این نامه همچو برمی آید که: **فضل الله** را در شیروان بقتل رسانیده اند (۱) و آن مکان را با اشاره بواقعه شهادت امام حسین (ع) **کر بلای خود** (۱) خوانده است.

چنانکه گفته شد، این فرقه کار مهمی در ایران صورت ندادند و بعد از فزای مؤسس و جانشینان او این طائفه بکلی در آن کشور از میان رفتند، بر خلاف در ترکیه عقاید ایشان انتشاری بسیار **نفوذ عقاید حروفیه** یافت. و با وجود همه آزارها و عقابها که در باره **در ترکیه**

این فرقه مورخان ترك ذکر کرده اند، جماعتی کثیر پدید آمدند، که از جمله مهم ترین فدائیان آنان یکی **نسیمی** شاعر است که او را زندمژنده بجرم فساد عقیده در شهر حلب پوست کردند، در سال ۸۲۰ هـ / ۱۴۱۷ م. **مستر گیب** تفصیل جالب توجهی از او و از **فرقه حروفیه** و هم چنین از شاگرد وی **رفیعی شاعر ترك**، مؤلف «بشارت نامه» ذکر میکند (۲). در اینجا این نکته جالب نظر است که کتب حروفیه غالباً دارای نام و عنوانی است که با کلمه «نامه» ترکیب یافته؛ مثلاً در زبان فارسی این کتب: **آدم نامه**، **عرش نامه**، **هدایت نامه**،

(۱) رجوع شود به: مقاله دوم **پرفمور براون** در ژورنال آسیاتیک

مندرجه ژویه ۱۹۰۷ م. ص ۹.

(۲) رجوع به: تاریخ شعر عثمانی تألیف **گیب**، جلد اول - ص ۳۳۶-۳۸۸.

استوانامه، کرسی نامه، محبت نامه و غیره در دست میباشد. و در زبان ترکی علاوه بر کتاب بشارت نامه مذکور، کتابهایی بنام آخرت نامه فضیلت نامه، فقر نامه - و بسیاری دیگر که اسامی آنها در مقاله دوم این جانب در باب ادبیات حروفیه که در روزنامه آسیائی سلطنتی انگلستان بتاریخ ژوئیه ۱۹۰۷ نوشته ام بتفصیل مندرج است. با آنکه در آنجا از ۴۵ کتاب خطی این طائفه باختصار ذکر شده است، معذک فهرستی که در آن مقاله آمده کامل نیست؛ و هنوز بطور دقیق بحث و تحقیق در آنها نشده و استحقاق مطالعه و استقراء زیادتری دارد.

تأخدی برای تدقیق و کنجکاوای راجع باین طائفه و فهم تاریخ و

ادبیات ایشان میتوان بطور اختصار در آنچه

ذکر فرقه حروفیه  
در کتب انگلیسی  
و فرانسه

بزبان انگلیسی و فرانسه در باب آنها نگاشته اند  
مطالعه نمود. مثلاً آنچه که من در باب کتاب  
جاویدان کبیر<sup>(۱)</sup> در دو مقاله ای که در روزنامه

انجمن آسیائی انگلستان نگاشته ام و فصلی که مستر گیب در تاریخ  
اشعار عثمانی نگاشته و نیز در کتابی که در سلسله انتشارات گیب  
بجلد نهم سال ۱۹۰۹ طبع شده و موسوم است به :

« Textes Persans relatifs à la secte des Houroufis,  
publiés, traduits et annotés par M. Clément Huart, suivis  
d'une Etude sur la Religion des Houroufis, par le Dr.  
Rizà Tevfik, connu sous le nom de Feyleouf Rizà.»

(۱) رجوع شود به: فهرست نسخ فارسی دانشگاه کمبریج تألیف  
براون ص ۶۹.



ردّی که اسحق افندی بر حروفیه بزبان  
 ردّ اسحق افندی بر حروفیه ترکی سال ۱۲۸۸ هـ. نوشته و بسال  
 ۱۲۹۱ هـ. چاپ شده موسوم است به: «کشف الاسرار و دفع الاشرار»،  
 گرچه عباراتی سخت و خشن تحریر شده ولی مطالب آن بصحت مقرون  
 و منطبق بر تحقیقات دقیق میباشد. در آن کتاب مؤلف بعد از خطبه چنین  
 مینویسد:-

«معلوم باد که از تمام این فرق که خود را وقف ضلالت مسلمانان کرده اند،  
 فرقه بکتاشیه کناه کارتر از همه اند، و هر چند از کردار و گفتار ایشان واضح است که  
 آنها مسلمان حقیقی نیستند، معذک در سال ۱۲۸۸ این معنی را کاملاً ثابت و محقق ساختند.  
 کتب که این جماعت بنام جاویدان نگاشته اند شش کتاب است، که یکی از آنها را  
 زهیم این فرقه فضل الله حروفی تألیف نموده، و پنج دیگر را جانشینان و خلفای او  
 تحریر کرده اند. و هر چند از این کتابهای پنجگانه کفر و زندقه بوضوح نمایان است،  
 و این طایفه عادت بر آن دارند که آن کس را در خفا در میان خود تعلیم کنند و مطالعه  
 نمایند، ولیکن چنانکه فرشته زاده در جاویدان خود موسوم به «عشق نامه»  
 تا اندازه ای پرده بر روی کفریات خویش افکنده، باز در سال مذکور پیروان او جسارت  
 کرده آن کتاب را طبع و انتشار دادند. علیهذا بدون خلاف تحریر رساله ای برای انتباه  
 مؤمنین و بیان حقیقت ماهیت کفرآمیز آن مبادی در کتب ایشان صورت و جوب فوری  
 داشت، و ازین رو باعتبار خدای متعال بر تحریر این رساله همت گماشتم و آن را در سه فصل  
 تألیف نمودم از اینقرار:-

فصل اول: بیان اصل و مبدأ فضل الله حروفی و اصول و قواعد بعضی از  
 بکتاشیه.

فصل دوم: بیان کفریات جاویدان - فرشته زاده.

فصل سوم: بیان کفریاتی که در دیگر جاویدانها آمده است.

بعد از ذکر مختصری از قرامطه و دیگر فرق قدیمه، و ذکر

فضل الله استرآبادی مؤسس فرقه حروفیه، نویسنده بیان میکند چگونه بر تیمور، میرانشاه، اورا بقتل رسانید. «بحکم وی طنابی بیای او بسته و علی رؤس الاشهاد در کوچه و بازار کشیده و وجود خبیث او را از این دنیا زائل کردند». و بعد از وی نه خلیفه او در اطراف ممالک اسلام منتشر شدند و از آن میان آنکس که به علی الاعلی<sup>(۱)</sup> ملقب بود بصومعه حاجی بکتاش در اناطولی درآمد، و قلوب ساکنان آن خانقاه را بسوی خود جلب و نهانی تعلیم مبادی و نشر جاویدان را آغاز کرد. و مدعی بود که آنها اسرار و رازهای مخفی حاجی بکتاش است، و آنجمله را «اسرار» نام نهاد و پاداش افشای آنها مرگ بود. برای آنکه بعضی رهوز تاریخ و صفحات مبهم جاویدان کشف و فهم شود رساله ای بنام مفتاح الحیات تألیف کرده اند. که هر کس آن را نداشته باشد معانی و غوامض کتاب جاویدان را در نمی یابد.

با وجود همه این احتیاطات در مملکت عثمانی، چند مرتبه حروفیه و بکتاشیه گرفتار عقابهای شدید شدند. که یکی از آن جمله در این اواخر سال ۱۲۴۰ هـ. اتفاق افتاد، در زمان **عقاب و عذاب حروفیه در کشور عثمانی** سلطان محمود خان. بسیاری از آنان در این واقعه کشته شدند و خانقاههای آنان خراب و اموال آنان پیروان فرقه نقشبندیه واگذار شد. بسیاری از مشایخ و مریدان آنان که جان در بردند در سلك درویش نقشبندیه و قادریه و رفاعیه و سعدیه منسلک شدند، و در آنجا با کمال حزم و احتیاط محرمانه

(۱) علی الاعلی خلیفه فضل الله استرآبادی متوفی به سال ۸۲۲ هـ/۱-

به نشر مبادی خود پرداختند. با وجود همه این مصائب و شدائد دوباره آن عقاید بزودی تجدید حیات یافت، و هم‌اکنون در ممالک ترکیه، برخلاف ایران که اصل و منشاء این جماعات است، بگتاشیه انتشاری وسیع دارند، و ظاهراً اکنون در ایران اثری از وجود این فرقه باقی نیست. با این همه بلاشبهه بسیاری از تعالیم و عقاید آنان هنوز در میان عرفاء آن سرزمین وجود دارد؛ و نیز بسیاری از نظریات عجیبه و اصطلاحات غریبه ایشان بامبادی فرقی مانند جماعت بایه آمیخته شده است که شرح آن بعداً خواهد آمد.

### ادیات ترکی در این دوره

در این کتاب کراراً این قاعده را ذکر کرده‌ایم، که تاریخ ادبی یک قوم و ملت به معنای عام خود محدود و محصور بآثاری که بزبان ملی خود مینویسند نیست، بهمین نظر کتب عربی را نظری بادیات ترکی که بخامه دانشمندان ایرانی تألیف شده است در این کتاب همواره مورد بحث قرار داده‌ایم. اینک بهمان دلیل سخنی چند از ادبیات وسیع و قابل توجه ترکی، که در قرن نهم در دربار تیموریان خاصه در هرات زمان سلطنت ابوالغازی سلطان حسین (۸۷۸-۹۱۱ هـ/ ۱۴۷۳-۱۵۰۵ م.) انتشار یافت، در اینجا ضرورت دارد.

برخی از کسانی که پدیدآورنده آثار ترکی میباشند، غالباً از نژاد ترک بوده و ایرانی نمیباشند، ولی هم در ماوراءالنهر و هم در ترکستان دوزبان فارسی و ترکی دوش بدوش یکدیگر انتشار و رواج کامل داشته است؛ هنوز نیز هر دوزبان در آنجا انتشاری وسیع دارد. نفوس متکلمان باین دولسان از آن زمان تا کنون همواره تعدادی قابل توجه است. از آنجا که

زبان فارسی بیشتر بمنزله حسن تعبیر و کثرت اصطلاحات لطیفه متعاین است، ازینرو بیشتر مورد استعمال واقع میشده. حتی سلاطین و امرا و ترک نژاد تیموری مانند: **الغ بیگ**، **بایسنغر**، **میرزا حیدر دوغلات** و حتی شخص **سلطان حسین بایقرا** همه زبان فارسی را در مقاصد ادبی خود بکار میبرده اند. تنها **امیر کبیر علیشیر نوائی** بیش از هر کس بر تقدیم و ترفیع زبان ترکی جفتائی بذلمساعی نموده و آنرا درجه و منزلت یکی از السنه ادبیه داده است.

در رساله‌ای که بهمان زبان نگاشته و آن را **«محا کمه»**

خدمات **میر علیشیر اللغتین** « نام داده، **میر نوائی** در اثبات برتری نوائی بزبان و ادبیات ترکی

مقام و رجحان پایه ترکی بر فارسی سعی بسیار فرموده است. از آثار و تألیفات عدیده وی سابقاً

سخنی گفته شد<sup>(۱)</sup>؛ هر کس اطلاعات وسیع تری بخواهد، باید بمقاله‌ای که **مسیو بلن فرانسوی M. Belin** در **مجله آسیائی فرانسه** سال ۱۸۶۱ م. نوشته است مراجعه نماید. و نیز باید مقاله‌ای دیگر از همان شخص که در **باب کتاب «محبوب القلوب امیر علیشیر»<sup>(۲)</sup>** نگاشته و در همان مجله

(۱) برای بحث و مطالعه کتب و آثار **میر علیشیر**، باید تحقیقاً مراجعه نمود به مطبوعاتی که **جمهوری شوروی اوزبکستان** بمناسبت جشن یانسه تولد او در **تاشکند** سال ۱۹۴۸ م. طبع و انتشار داده است. آثار این امیر دانشمند بتمام السنه **جماهیر شوروی** طبع رسیده و محققان آن کشور در آن باره تحقیقات دقیق و مفصل کرده اند.

(۲) کتاب **محبوب القلوب** ظاهراً در **اسلامبول** سال ۱۸۷۲ م. طبع

بسال ۱۸۶۶م. طبع شده است، مطالعه فرماید و عنوان آن مقاله این است :

« Caractères, Maximes et Pensées de Mir Ali-Chir Névaïi »

دولت‌شاه در خاتمه کتاب تذکرة الشعراء خود چندین تن از شعراء ترك زبان را در عداد معاصران خود ذکر میکند . هم چنین نام مؤلفات عدیده و آثار بسیار بدین زبان نثرأ و نظماً در فهرست ریو از کتب ترکی خطی موزه بریتانیا آمده است که همه مولود این عصر و زمان میباشند .

با همه اینها، جز برای محصل ادبیات ترك، برای دیگران تحصیل این لهجه خاص ترکی (جفاتائی) بزحمت آن نمیآورد مگر محسن قرأت کتابیکه در این زمان در نوع خود منحصر بفرد و بهمان زبان جفاتائی نوشته شده و آن به «بابر نامه»، یا یادداشتهای بابر پادشاه هندوستان نامبردار است<sup>(۱)</sup>. بهر صورت قرأت ترجمه انگلیسی<sup>(۲)</sup> یا فرانسوی آن برای طلاب تاریخ ایران و هندوستان، در صورتیکه بآن دو زبان آشنائی داشته باشند، لازم است . شوروشوقی که نسبت باین کتاب تقیس از طرف مترجمان آن یعنی ارسکین انگلیسی<sup>(۳)</sup> و پاوه دکورتی فرانسوی<sup>(۴)</sup> بظهور رسیده و دیگران که همه بر سر این کتاب زحمت کشیده‌اند، بهیچوجه نمیتوان

(۱) رجوع شود بسفحه ۵۱۸ از همین کتاب.

(۲) ترجمه فرانسوی این کتاب بقلم پاوه دکورتی - Pavet de Cour teille مستقیماً از اصل ترکی گرفته شده . بنا براین بر ترجمه انگلیسی آن بقلم ارسکین ولیدن Leyden که از متن فارسی ترجمه کرده‌اند ترجیح دارد .

(۳) رجوع شود به : تاریخ هندوستان ج اول ص ۵۲۲ ، تألیف ارسکین

(۴) رجوع شود بسفحه مقدمه ترجمه فرانسوی ص ۲ .

بمبالغه و افراط نسبت‌داد ، زیرا کسانی که آن کتاب را با دیدهٔ دقت تصفح کرده‌اند، میدانند که این کتاب دارای مزایا و اختصاصاتی است و مؤلف آن دارای اوضاع و احوال خاصی است که بآن کتاب اهمیت و مقام ممتازی عطا میکند .

محال است که بتوان آن کتاب را بهتر از الفینستون انگلیسی<sup>(۱)</sup> وصف کرد. وی آن را چنین توصیف میکند:-

» **بایر نامه** مشتمل است بر سرگذشت دقیقی از زندگانی بکتن از سلاطین

بزرگ تاتار که در طی آن بطور طبیعی آراء و تمایلات خود

را خالی از هر گونه پرده پوشی ، و خودداری ، و در عین حال

بیرون از هر گونه احساسات مبالغه آمیز تصب ، با بیطرفی

و با کمال صراحت بیان کرده است .

**همه کسانی که  
بایر نامه را  
خوانده اند آن را  
ستوده اند**

اسلوب تحریر کتاب بسیار ساده و بی تکلف و در همان حال

زنده و روح بخش است . و مانند آئینه مزایای اهل صبر و مملکت خود را در مظاهر و

رفتار و کردار و احوال بوضوح و جلای تام منعکس میسازد. از این حیث آن را تنها نمونه‌ای

از تاریخ حقیقی در آسیا باید دانست، زیرا نویسندگان معمولی در کتب خویش همه از اعمال

و تشریفات سلاطین شرح وسطی برآز طنطنه و طمطراق میدهند، ولی سرگذشت حقیقی

احوال و حتی رفتار و حوادث همان طبقه را از قلم می‌اندازند ، از آن طبقه که بگذرد از

(۱) رجوع شود به هندوستان جلد دوم ص ۱۱۷ .

**الفینستون (مونت استوارت) Elphinstoe, Mountstuart**

از رجال معروف انگلستان و از اعمال آن دولت در هندوستان صاحب آثار مهیبه در

علم تاریخ و سیاست و شرق شناسی است. متولد در ۱۷۷۹م. در اسکاتلند و متوفی در ۱۸۴۱م.

در لندن .

سایر طبقات زیر دست بکلی چشم میپوشند ، امادر بابر نامه برخلاف - اشخاص و ذوفیات والیه و عادات و افراد همه بیان شده و باوصفی هر چه دقیق تر آن مطالب را مجسم ساخته ، چنانکه خواننده خود را در میان آنها میپندارد ، توکومی آن اشخاص را میبیند و اخلاق و صفات آنها را ممانیه می کند . از ممالک و بلاد و مناظر و اقالیم و محصولات و مصنوعات نظریه و صنایع یدی شهرهائی که بابر خود مسافرت کرده چنان توصیف میکند که در دقت و صحت و روشنی حتی در سفرنامه های سماحان جدید نظیر آنرا کمتر میتوان یافت . مخصوصاً اگر اوضاع و احوالی که نویسنده در موقع و نگارش آن یادداشتها داشته است در نظر بگیریم برآستی از تحریر آن بشکفت و حیرت میافتیم .

این بود سخن الفینستون درباره بابر نامه ، و حقیقه آن کتابی است فوق العاده ساده و بی تکلف ، مثل آنست که نویسنده ای روزنامه احوال خود را برای تسلیت نفس خود نگاشته باشد ، نه برای مطالعه حتی نزدیکترین دوستان خود ؛ شاید بتوان گفت که هیچ پادشاهی بهیچ صورت تا کنون نه چنین کتابی نوشته و نه اعترافات او باین پایه انتشار یافته است .

بابر ، در همان حال که غالب حوادث عظیمه تاریخی را که خود بنفس خویش در آنها شرکت داشته کاملاً ثبت میکند ، بهیچوجه از ذکر جزئیات نیز غافل نمانده است . مثلاً يك جا بیان میکند که چگونه برای اولین بار در ۲۳ سالگی در سال ۹۰۹ هـ / ۱۵۰۳ م . صورت تراشیده است (۱) ، یا اولین دفعه ستارمه سیل را چگونه در آسمان مشاهده کرده (۲) ، یا نخستین بار که هوس نوشیدن شراب نموده در هرات در سال ۹۱۲ هـ / ۱۵۰۵ م . اتفاق افتاده (۳)

(۱) رجوع شود به بابر نامه طبع ایلمینسکی صفحه ۱۶۶

(۲) > > > > ۱۵۳

(۳) > > > > ۲۳۹

هم چنین شرح میدهد نخستین باری که طبع خود را بسرودن ابیات ترکی آزموده است<sup>(۱)</sup>. هم چنین چگونگی زواج بد فرجام خود را با عایشه سلطان بیغم حکایت مینماید<sup>(۲)</sup>، و نیز عشق پر شور و بی حد خود را با محبوبه خود، بابر<sup>(۳)</sup>، و مجالس بزم باده گساری<sup>(۴)</sup>، و نیز تفصیل انگورچینی<sup>(۵)</sup> و شرح يك مجلس شراب که در آن خود از شرب مسکر عمداً اجتناب کرده است تا بهوشیاری اثر مستی را در دماغ همگنان مشاهده کند و کیفیت آن را شخصاً تحقیق و معاینه نماید<sup>(۶)</sup>، همه قابل توجه است.

سابقاً ذکر شد که ارزش ملاحظات و دقائق جغرافیائی آن کتاب تاچه پایه است، لیکن یادداشتهای او دربارهٔ نباتات و حیوانات آسیای مرکزی و هندوستان نیز بهمان حد قابل تحسین میباشد. هم چنین قضاوت دقیق و خالی از جانب‌داری که نسبت بصفات و عادات مردم فرموده حتی دربارهٔ خویشان خانوادهٔ سلطنت و رجال معروف معاصر، همه دارای فائده بسیار و ارزش بشمار است.

از نظر مطالعات فعلی ما، هیچ قسمت از آن یادداشتها جالب‌تر و

(۱) رجوع شود به بابرنامه طبع ایلمینسکی صفحه ۱۰۷

	>	>	>	(۲)
	>	>	>	(۳)
۳۰۵، ۲۹۳، ۲۹۱	>	>	>	(۴)
۶	>	>	>	(۵)
۳۰۴	>	>	>	(۶)



وصف رجال ادب و هنر در بابر نامه  
 ادب و اساتید شعر و صاحبان قلم و هنرمندان مخصوص  
 سوده مندر از آن قسمت نمیباشد که بذکر رجال  
 ساخته است (۱) ، با اختصاص در باره رجال دربار

ابوالغازی سلطان حسین وجه امتیازی قائل شده ، نخست از شخص آن  
 پادشاه و سپس وزیر نامدار و امیر کامل عیار او ، یعنی میرعلیشیر (۲) سخن  
 کرده است . چونکه سراسر آن فصل را میتوان بزبان فرانسه در ترجمه ای  
 که پاوه دکورتی (۳) از آن کتاب فراهم ساخته مشروحاً مطالعه نمود  
 (صفحات ۳۶۴ تا ۴۱۵) . در اینجا کافی است که بطور اختصار بعضی از فقرات  
 مفید آن کتاب را نقل نمایم .

وصف سلطان حسین  
 میرزا  
 از آن جمله بعد از آنکه درباره تولد و وفات و خانواده  
 و صورت ظاهر سلطان حسین میرزا سخن میگوید ،  
 بابر عقاید مذهبی او را وصف کرده تمایل وی را  
 نسبت بمبادی تشیع ذکر میکند که چگونه در بدو سلطنت خویش بآن  
 طائفه گرائید . ولی میرعلیشیر از او جلو گیری نمود . هم چنین بیماری  
 رماتیسم مزمن وی اشاره میکند که این مرض او را از اداء فریضة صلوة  
 باز میداشت ، ولی برای غفلت از اداء صوم هیچگونه عنبری نداشت . عبارت  
 او این است (۴) .

(۱) رجوع شود به بابر نامه طبع ایلمینسکی صفا ۲۲۱-۲۳۱ .

(۲) > > > > ۲۰۳-۲۱۴ .

(۳) پاوه دکورتی Pavel de Courteille رجوع شود به صفا ۴۸، ۵۴ و ۶۶۳ .

از همین کتاب .

(۴) نقل از ترجمه فارسی بابر نامه طبع بمبالی (ملک الکتاب) .

«در اول گرفتن تخت تاشن هفت سال تايب بوده، بعد از آن بشرابخواری افتاده، نزد يك بچه‌ل سال در خراسان پادشاه بود، هيچ روز نبود که بعد از نماز پيشين شراب نخورد، اما هر گز صبحی نمیکرد. پسران و جمع سپاهی و شهری او را اين حال بود، بافراط عيش و فسق می‌کردند، اما شجاع و مردانه کسی بود. بارها خود شمير رسانيده بود، از نسل تیمور بگ معلوم نیست که هيچکس برابر سلطان حسين ميرزا شمير زده باشد. طبع نظمی هم داشته، ديوان هم ترتيب داده بود، ترکی می‌گفته تخلص<sup>(۱)</sup> او «حسينی» بوده<sup>(۲)</sup> و بعضی از ابیات او بد نیست. اما تمام ديوان ميرزا در يك وزن است.»

نيز مینويسد و سعت مملکت او در خراسان از مشرق به بلخ و از مغرب به بسطام و دامغان از شمال به خوارزم (خيوه) و از جنوب به قندهار و سيستان ميرسيد. بعد از آن باز می‌گويد: «عصر وزمان وی بسيار زمانی عجيب بود و خراسان مخصوصاً هرات پر بود از مردمان هنرمند و صنعتگران بی نظير، و هر کس کاری برعهده می‌گرفت همت و عنایت او مصروف بود که آن کار را به منتهای کمال برساند.»

بعد از در آن پادشاه از مير عليشير بحث می‌کند  
و ذوق شعری او را «بسیار می‌ستایید، می‌گويد وی  
فوائی  
در اشعار عاشقانه و غزلیات و رباعیات منزلتی عالی

(۱) تخلص = Nom de guerre

(۲) در متن انگلیسی تخلص سلطان را «حسن» نوشته در صورتیکه مسلماً تخلص او «حسينی» بوده است، معلوم نیست این اشتباه از کجا ناشی شده. (رجوع شود به مجالس النفايس طبع مترجم ص ۱۳۱).

دارد ولی در فن منشآت درجه او پائین تر است. هر چند اشعار او بزبان ترکی است، ویرانیزدیوانی فارسی میباشد که در آن تخلص «فانی» کرده است. وی حامی و پشتیبان بزرگ صنایع ظریفه و ادبیات بود و نقاشان زمان مانند بهزاد و شاه مظفر که در آن زمان شهرت عظیم حاصل کردند غالباً مدیون تشویق او میباشند. وی مردی دیندار و مسلمانی متعصب و ملتزم رعایت آداب شریعت بود. به شطرنج شوقی و ولعی بسیار داشت و از اینجهت او بر پیر هر قاص حکیم سبقت گرفته بود، که او در زمان واحد بادو حریف ماهر شطرنج میباخت - بایکی در حضور و با دیگری درغیاب. نیز میگوید که: این امیر مجرد میزیست، و از علاقه زوجیت آزاد زندگانی میکرد و با دوستان خود بسیار آزاد بود و مساهله و مسامحه روامیداشت. «یک روز در مجلس شطرنج علیشیر یک پای خود را دراز میکند و به . . . ملابنائی میرسد. علیشیر بیگ بمطایبه میگوید: عجب بلائیست هری در آنجا گریائی دراز میکنند به . . . شاعری میرسد بنائمی میگوید:

«اگر جمع کنی هم به . . . شاعر میرسد» (صفحه ۱۱۴، المبع بمبئی)

شیخ بیگ متخلص به سهیلی نام یک تن دیگر از امراء سلطان حسین

است که وی را نیز قریحت و ذوق شعری بود، ولی

عیبی که بر سخنش می گرفتند آن بود که افکار و

الفاظ رعب انگیز پر مخافت و بی موقع بکار میرد.

ذکر  
شیخ بیگ سهیلی

از جمله ابیات او یکی اینست - :

«شب نم کرد باد آهم از جا برد کردن را فرو خورد اژدهای سیل اشکم ریع مسکون را»

مشهور است که نوبتی این بیت را در خدمت مولانا عبد الرحمن -

جامی خوانده است و مولانا فرموده که «شما شعر میگوئید یا آدم میترسانید؟»<sup>۱</sup>

پس از آن بابر از کمال الدین حسین گازرگاهی سخن گفته و در

باره او می نویسد : - «مولانا هر چند صوفی نبود،

تظاهر بتصوف میکرد، برای آنکه با دیگران در  
کمال الدین گازرگاهی ذکر  
اطراف دستگاه علیشیر ییگ جمع شده و در

وجد<sup>(۱)</sup> و سماع<sup>(۲)</sup> آنان شرکت نماید . لیکن آنمرد را مبادی و اصولی

بہتر از غالب آنان بود و از این لحاظ قابل توجه و ذکراست، و آلا اورا وجه

امتیازی که قابل ذکر باشد نیست<sup>(۳)</sup> . او کتابی تألیف نموده موسوم به

مجالس العشاق که تألیف آنرا بنام سلطانحسین میرزا نسبت داده

است<sup>(۴)</sup> . آن تألیفی است ضعیف و غالب محتویات آن اکاذیب بیمزه و

وجملیات نامناسب که بعضی از آنها بحد کفر و زندقه میرسد . در آن نسبت

عشق مجازی به غالب انبیا و ائمه داده و برای هر يك داستانی از فسق و فجور

اختراع کرده است . دیگر از علائم حمق و سخافت او آن است که با وجود

آنکه در مقدمه آن کتاب را تألیف خود سلطانحسین میرزا دانسته و با نسبت

(۱) وجد : Ecstasy

(۲) سماع : Mystic music

(۳) عبارت ترجمه فارسی بابر نامه، طبع بمبائی، چنین است : «کمال الدین

حسین گازرگاهی اگر چه صوفی نبود، متصوف بود و در پیش علیشیر ییگ اینچنین

متصوفان جمع شده وجد و سماع میکردند ، ازاكثر آنها اصول این بهتر بوده . . .»

ظاهراً مقصود از اصول اصطلاح اوزان موسیقی باشد، نه اصول بمعنی «پرنسیپ» چنانکه

مرحوم برون کمان کرده است .

(۴) رجوع شود به : صفحات ۲۳۷ تا ۲۳۹ همین کتاب .

داده معذلك غالباً در اثنای کتاب هر جا اشعار و ابیات خود را گنجانیده است در صدر آن نوشته «لمؤلفه».

در باره جامی که بزرگترین شاعر آن عصر است،  
**راجع به جامی**  
**وسیف الدین تفتازانی**  
 بایر زبان با تنقید نگشوده بلکه باختصار و احترام  
 از آن استاد یاد کرده ، همین قدر گفته است :-

«در علوم ظاهر و باطن در زمان خودش مقدار او را کسی نبود ، و شعر او خود معلوم است و جناب مولوی از آن عالیه است که بتعریف احتیاج داشته باشد و نامش در خاطر گنشت تا در این اجزای محقر از جهت تبیین و تبرک نام ایشان مذکور و شمه ای از صفات ایشان مسطور شود» (صفحه ۱۳ طبع بمبئی)

پس از آن شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی<sup>(۱)</sup> نواده  
 سعد الدین تفتازانی معروف را نام میبرد و میگوید :-

« بسیار دانشمند کسی بوده علوم عربیه و علوم نقلیه را خوب میدانست ، بسیار متقی و متدین کسی بود . میگویند که نزدیک بهفتاد سال بود که نماز جماعت را ترك نمیکرد. شاه اسماعیل صفوی او را بدست یکی از فرزانشان شهید کرد و از نسل او کسی نماند» . (صفحه ۱۱۳ طبع بمبئی).

و علت قتل او آن بوده است که وی از قبول مذهب تشیع که شاه اسماعیل در آن بتعصب معروف است امتناع فرمود .

پس از آن بایر شرح مفصلی از شاگرد و مرید جامی  
**ذکر**  
**عبد الغفور لاری**  
 یعنی مولانا عبد الغفور لاری<sup>(۲)</sup> ذکر میکند .

(۱) برای تاریخ احوال سیف الدین احمد تفتازانی رجوع شود به :  
 حبیب العیر جزء سوم جلد سوم ص ۳۴۳ ، و صفحه ۶۰۵ کتاب حاضر .

(۲) مولانا رضی الدین عبد الغفور لاری از ملائمه خامس جامی ، صاحب

او همان کسی است که حاشیه ای بر **نقحات الانس** نوشته ، در بارهٔ او میگوید :

« بی‌معنی و بی‌تکلف کسی بود . هر کسی را مولانا می‌گفتند از جزوه کشیدن پیش او عارش نبود و در هر جا که درویش نشان میدادند تارسیدن پیش او فراری نداشت . » (صفحهٔ ۱۱۳ طبع بمبائی)

بعد از او از **میر عطاءالله مشهدی** سخن رانده است و میگوید :

« علوم عربیه را خوب میدانست و رساله‌ای مفارسی در قافیه نوشته است و عیبش اینست که بجهت امثله ابیات خود را آورده و دیگر آنکه پیش از هر بیشتی لفظ چنان است که در این بیت « بنده گفته » را لازم کرده . دیگر در علم صنایع و شعر **بدایع الصنایع** نام (۱) رساله‌ای نوشته » (صفحهٔ ۱۱۴ طبع بمبئی).

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل:

حاشیه بر **نقحات الانس** و متوفی سال ۹۱۲ در **هرات** ، قبر او در جوار استاد وی در **خیابان هرات** واقع است . برای شرح حال او رجوع شود به : **رشحات عین الحیاة** و کتاب **جامی** تألیف نویسنده ص ۱۷۶ .

(۱) **بدایع الصنایع** رساله‌ای است در علم فوانی تألیف **عطاءالله بن محمود الحسینی** و از آن يك نسخهٔ خطی در تصرف این بنده مترجم است . که آنرا بنام **امیر علی شیر** تألیف کرده . آن رساله مشتمل است بر نه حرف بمدد حروف قافیه ، حرف اول در تمریف قافیه ، حرف دوم در ممداد حروف قافیه و بیان حروف روی ، حرف سوم در بیان حروف بمد از حروف روی ، حرف چهارم در بیان حرکات قافیه ، حرف پنجم در بیان انواع روی ، حرف ششم در بیان انواع قافیه ، حرف هفتم در بیان عیوب ملقبهٔ قافیه ، حرف هشتم در بیان عیوب غیر ملقبه بر قافیه ، حرف نهم در تحقیق حاجب ورودیف . و آن رساله را در مقدمه « **منتخب کتاب تکمیل الصناعة** » نام داده است .

از شعرای دیگر علاوه بر آنچه ذکر شد بابر از آصفی و بنائی و  
 وصف بابر از دیگر  
 سیفی بخارائی - مؤلف رساله مفیدی در علم  
 عروض - وهاتفی خواهرزاده جامی که او را بنام  
 شعراء  
 عبدالله مثنوی گو ذکر میکند ، و دیگر میر -  
 حسین معمانی و ملامحمد بدخشی و یوسف بدیعی و آهی و محمد -  
 صالح شاه حسین کامی و اهلی و هلالی<sup>(۱)</sup> را نام میبرد و در باره مثنوی  
 شاه و درویش هلالی بر او ایراد گرفته و بتلخی انتقاد نموده و میگوید  
 که: «هلالی درویش را عاشق و شاه را معشوق ساخته و حاصل آنکه شاه را  
 خیلی فاحشه کرده و بجهت مصلحت مثنوی خود پادشاه را بسیار بی ادبی  
 کرده است.» (صفحه ۱۱۵ طبع بمبئی) .

بعد از شمر اه از خطاطان دربار هرات سخن رانده است و سلطان علی  
 مهدی را که برای سلطان حسین و میر علی شیر  
 درباره خطاطان  
 استنساخ میکرده نام میبرد . میگوید: «هر روزی

۱. هلالی جغتائی : نورالدین هلالی استرآبادی که شرح حال او  
 در مجانس النفايس میرعلیشیر نوائی و حبیب السیر و تحفه سامی و  
 احسن التواریخ حسن بیگ و و ملو کما بیش ذکر شده ، از لطیف ترین غزل -  
 سراپان فارسی در اوائل قرن دهم هجری است و بسال ۹۳۵ در هنگام استیلای عبیدالله -  
 خان اوزبک بر هرات بهمت تشیع ولی بطبع مال او بحکم آن خان خونریز  
 بقتل رسید .

دیوان جامع او شامل غزلیات و قصائد و قطعات و رباعیات ، بانضمام دو مثنوی  
 شیرین از او یکی شاه و درویش و دیگری صفات العاشقین در شهر سنه ۱۳۳۷ شمسی در  
 طهران طبعی منقح یافته و محتوی بر مقدمه ای دقیق و مشروح بقلم آقای سعید  
 نفیسی میباشد . مجموعاً سیصد و سی صفحه است .

بیت برای میرزا و بیست بیت برای علیشیر بگ مینوشته.

از نقاشان و مصوّران بهزاد و شاه مظفر را که شاعر بوده ذکر میکند و درباره بهزاد میگوید: «کار تصویر را بسیار نازک کرده اما چهره‌های بی‌ریش را بد میکشید غنّب او را کلان میکشید. آدم ریشدار را خوب چهره کشائی میکرد». (صفحه ۱۱۵ طبع بمبئی).

در جای دیگر، در ضمن سخن از شیبانی خان، (اوزبک) بعد از فتح هرات در سال ۹۱۳ ه. از او عیبجوئی میکند که میخواست استنقاشی بهزاد را اصلاح و تکمیل نماید. بعد از آن سخن از بسیاری از موسیقی شناسان و اهل نغمه، و خوانندگان و سرودسازان کرده است.

موادی که از تاریخ ادبی ایندوره در دست است، خاصه آنچه مربوط

بشعراء میباشد، بسیار فراوان و موثق میباشد، زیرا

علاوه بر یادداشتهای بابر که هم اکنون از آن سخن گفتیم، کتاب تذکرة الشعراء مفصلی نیز

فراوانی مواد  
برای تاریخ  
ادبی ایندوره

بقلم دولتشاه، مؤلف بسال ۸۹۲ ه. / ۱۴۸۷ م، در

دست است. هم چنین تذکرة مجالس النفاث میرعلیشیر چهار سال بعد

از آن تاریخ تألیف شده است که شرح آن هر دو قبلاً مذکور شد<sup>(۱)</sup>، و نیز

از آثار مربوط باین زمان مجموعه دیگری است بقلم یکی از شاهزادگان،

موسوم به سام میرزا، پسر شاه اسمعیل صفوی که در سال ۹۲۳ ه. / ۱۵۱۷ م.

متولد شده و در سال ۹۸۴ ه. / ۱۵۷۶ م. بقتل رسیده است. وی تذکرة

خود را بنام «تحفه سامی» در ۹۵۷ ه. / ۱۵۵۰ م. تألیف نموده است. از این

(۱) رجوع شود به: صفحات ۶۳۱ و ۶۳۴ همین کتاب.



کتاب و نسخ کمیاب آن در جلد چهارم این تاریخ سخن خواهیم راند<sup>(۱)</sup>؛ هم‌چنین یادداشتهای عدیده راجع بترجمه رجال که بطور تفصیل در تاریخ حبیب‌السیر تألیف خواندمیر نگاشته شده منبع دیگری برای مراجعه میباشد .

در میان همه این منابع یادداشتهای بابر الحق از همه مفیدتر و مطلوب‌تر است، زیرا هم‌جنبه انتقاد دارد و هم‌جنبه فکاهت و این هر دو در آثار دیگر تذکره‌نویسان موجود نیست، چه‌ایشان شرح حال اشخاص را باوصاف و ستایشهای مبالغه آمیز آمیخته و آزارش حقیقی آن کاسته‌اند .



(۱) رجوع شود به حاشیه ص ۱۳۸ همین کتاب.

## فصل هشتم

### شعراء عصر تیموریان

چنانکه سابقاً بتکرار اشاره شد، ذوق هنرهای زیبا و صنایع نظریه

در عصر تیموریان اعم از شعر یا نقاشی کمتر با ذوق

ذوق ادبی در عصر جدید اروپائیان موافقت دارد. اما از جنبه ادبی  
تیموری

شعر ایندوره خیلی شبیه است بآنمقوله اشعار که

شاعر انگلیسی جان لیلی<sup>(۱)</sup> John Lyly و پروان مکتب او، یوفیستها

Euphuists در انگلستان، یک قرن بعد از اشتهار جامی در ایران،

بظهور آوردند. در انگلستان این سبک اشعار ساختگی و پراز تصنعات

لفظی فقط اندک زمانی قبول عامه حاصل کرد، ولی در ایران مدتی دراز

متناوباً محل توجه قرار داشت، مخصوصاً همواره در ظل حمایت سلاطین ترک

و تاتار رونقی میگرفت، لیکن این رونق و رواج نه دائمی بود، و نه در تمام

اطراف مملکت عمومیت داشت. چه قبل از این پادشاهان و چه بعد از آنان

نمونه‌های بسیار از نظم و نثر فارسی میتوان یافت که بزینت سادگی و سلاست و

جزالت طبیعی مزین است.

در این دوره هر چند که سبک کلام فارسی بسیار مصنوعی و آمیخته

---

(۱) شاعر انگلیسی جان لیلی John Lyly متولد سال ۱۵۵۳ م. و متوفی

۱۶۰۶ م. مؤلف کتاب Euphuus, The Anatomy of wit سال ۱۵۷۸ م.

به تکلفات لفظی است، معذک چنان اتفاق افتاده.  
**تأثیر عظیم فارسی** که در هیچ دور دیگری نفوذ ادبی زبان فارسی در  
**ایندوره در سبک** ممالک مجاور ایران، یعنی ترکیه و هندوستان و  
**سخن ترکی وهلندی**

**ماوراءالنهر**، بپایه این عصر نمی‌رسد، و همین  
 اسلوب و سبک سخن روزگاری دراز در تمام ممالک آسیای مرکزی و  
 غربی ثابت و معمول گردید. بسیاری از محققان، خاصه آنانکه  
 به مطالعات زبان‌شناسی در هندوستان پرداخته‌اند، همچو پنداشته‌اند  
 که این روش‌نثر و نظم از خصائص زبان فارسی است. و حال آنکه مسلم شده  
 که نه تنها ایرانیان و ترکها و هندیها بلکه عربها هم که طبیعت قومی  
 ایشان مایل به سبک ساده و سلیس است و کمتر دستور ادبی دیرین خود  
 را که «خیر الکلام ماقول» و دل باشد، فراموش کرده‌اند، معذک همواره  
 میل داشته‌اند که در مقالات ادبی به صور و الفاظ بیشتر اهمیت دهند،  
 و کمتر متوجه افکار و معانی کلام بشوند، و بیشتر از آنکه بمفاد و مفهوم  
 سخن متوجه باشند به اسلوب مقال و صورت کلام عنایت کنند، آنها نیز کلام  
 مصنوع و متکافرا به سخن ساده و روان ترجیح داده‌اند. در این باب نکاتی چند  
 ابن خلدون<sup>(۱)</sup> تذکار داده که ذکرش بسیار سود مند است<sup>(۲)</sup>. این مورخ

(۱) ابن خلدون، ولی الدین عبدالرحمن بن محمد الحضرمی  
 الاشبیلی، متولد در تونس ۱۳۳۲ م. متوفی در قاهره ۸۰۸ هـ / ۱۴۰۶ م. قاضی  
 مالک در قاهره، صاحب «کتاب العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی تاریخ  
 المعجم و العرب و البربر» رجوع شود به: الضوء اللامع، و حیاة ابن خلدون  
 تألیف سید محمد الخضر و فلسفه ابن خلدون تألیف دکتر طه حمین .  
 (۲) همین این عبارت ابن خلدون در مقدمه فصل ۴۸ از قسمت ششم ذیلًا نقل

میشود، زیرا اخالی از فایده نیست

بزرگ و مبتکر نه تنها معاصر تیمور بوده بلکه ارتباط و تماس شخصی با او پیدا کرده ، و در هنگامی که وی دمشق را فتح میکرد، در آخر سال ۱۴۰۰ م . او را ملاقات فرموده است .

برای مطالعه این نکات مراجعه شود به جلد سابق این کتاب (۱)  
مرد محقق و طالب ادب که در پی مطالعه شعر فارسی است، هر گاه بخواهد بسبک نویسنده گان متصنع این دوره، بخصوص آشنا شود، بایستی بکتاب

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

«اعلم - ان صناعة الکلام نظماً ونثراً انما هی فی الالفاظ لا فی المعانی ، و انما المعانی تبع لها وهی اصل ، فالصانع الذی یحاول ملکه الکلام فی النظم والنثر انما یحاولها فی الالفاظ بحفظ امثالها من کلام العرب لیکثر استعماله و جریه علی لسانه ، حتی تستقر له الملکه فی امان هضمر ، و یتخلص من المعجزة التي ربی علیها فی جملته و یفرض نفسه مثل ولید ینشأ فی جیل العرب ، و یأقن لفتهم کما یلقنها الصبی حتی یمیرکانه واحد منهم فی لسانهم ، و ذلك انما قد منا ان اللسان ملکه من الملکات فی النطق ، یحاول تحصیلها بتکرارها علی اللسان حتی تحصل . و الذی فی اللسان و النطق انما هو الالفاظ ، و اما المعانی فهی فی الضمائر ، و ایضاً فالمعانی موجودة عند کل واحد و فی طوع کل فکر ، منها ما یشاء و یرضی فلا تحتاج الی صناعة و تألیف الکلام للمبارة عنها هو المحتاج للصناعة کما قلناه ، و هو بمثابة القوالب للمعانی ، فکما ان الاوانی التي ینتشر بها الماء من البحر ، منها آتیه الذهب والفضة والصدف والزجاج والخزف والماء واحد فی نفسه ، و تختلف الجودة فی الاوانی المملوءة بالماء باختلاف جنسها لا باختلاف الماء ، كذلك جودة الالفاظ و بلاغتها فی الاستعمال تختل باختلاف طبقات الکلام فی تألیفه باعتبار تطبیقه علی المقاصد و المعانی واحدة فی نفسها . و انما الجاهل بتألیف الکلام و اسالیبه علی مقتضى ملکه اللسان اذا حاول المبارة عن مضموده و لم یحسن بمثابة المقعد الذی یروم التهوؤ و لا یستطیع له فقدان القدرة علیه . و الله یملکم ما لم تکنوا تعلمون .»

انیس العشاق که شرف الدین رامی دمرأغه آذر بایجان در سال ۸۲۶ هـ. تألیف نموده مراجعه فرماید. این کتاب را هوارت فرانسوی M. Cl. Huart ترجمه کرده و در پاریس در سال ۱۸۷۵ بطبع رسانیده است. و من شرح آنرا در جلد سابق این کتاب بیان کرده‌ام<sup>(۱)</sup>.

(۱) رساله انیس العشاق تألیف شرف الدین رامی بتصحیح و اهتمام استاد مرحوم عباس اقبال آشتیانی بنسبته مقدمه در سال ۱۳۲۵ هـ. ش. در تهران بطبع رسیده است. شرف الدین مذکور، حسن بن محمد تبریزی، از شعراء دربار سلطان اویس جلایر (۷۵۷ - ۷۷۶ هـ.) است و این رساله را بنام او تألیف کرده. ذیلاً این قسمت از مقدمه آن کتاب نقل میشود تا از سبک انشاء متکلفانه آن در این کتاب نمونه‌ای باشد :-

«امابد، فرض از این مقدمات آنکه در تاریخ فتح روز افزون، بندگی حضرت پادشاه کهورستان، اسکندر الزمان، مولی ملوک العرب والعجم، مالک رقاب الامم، حافظ بلاد الله، ناصر عباد الله، المؤید من السماء، المظفر علی الاهداء، یاسط الامن و الامان، ناشر العدل والاحسان، ظل الله فی الارض، قهرمان اهل الدنيا بالطول والمرض سلطان السلاطین، مزال دنیا والدین ابو الفتح، شیخ اویس بهادر خان اعلى الله تعالی شأنه، و خلد سلطانه، روزی من پنده در محروسه هراغه از درون صافی احرام طواف اطراف رمد کعبه الحکماء سلطان العلماء استاد البعر، افضل المتأخرین نصیر الحق والدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی نور الله منجمه بسته بودم از نفل آفتاب جهان افروز و از آثار کوکبه نودوز، بر آن فرش مینافام مجلس دیدم چون مینو آراسته :

میخ باد در اجاز زنده کردن خاک      ببرد آب همه معجزات می را  
از حاف فیب اشارت «فانظروا الی آثار رحمة الله» بگوش جانم رسید تمجب -  
کمان گفتیم :

باز این چه جوانی و جمالت جهان را      وین حال که نوگشتن زمین را و زمان را

بقیه حاشیه در صفحه بعد

در اینکه انشاء  
سبک شعر متصنع  
کلیت نداشته (۱)

نباید همچو پنداشت تمام شعرائی که در این دوره  
بوده‌اند و یا در این فصل نامشان ثبت می‌شود یا حتی  
آنانکه در دربار سلطان حسین بایقرا در هرات

میزبسته‌اند همه این سبک شعر مصنوع مزین را پیروی می‌کرده‌اند، بلکه  
این شیوهٔ تحریر متکلفانه نزد نثر نویسان حتی موخران نیز معمول بوده و در  
تطویل کلام مصنوع کوتاهی نکرده‌اند، چنانکه مضمونی را که در یک

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل:

ساقیان بهار جام لاله کون در میان انداخته، و مطربان مرغزار سازوبرگ  
طرب ساخته، ترکس از عین مستی تاج‌زیرین برفرق سر کج نهاده، و فنجی از جام لب‌الب  
شکوفه کنان سراز منقار شاخ بیرون آورده. این یک زمستان صبحی را عنان اختیار از  
دستر بوده، و آن یک خفته‌نگان خواب عمده را چشم اعتبار گشوده.

کلدر لحن غنچه، خوش خفته بدسحر که باد صبا بر او خواند: «یا ایها المزمّل»  
سرو آزاد بوظیفهٔ بندگی سلطان کل قیام نموده، و بلبل نشید خوان هزارستان  
بر نغمهٔ داودی فزوده.

هنوز نا شده سوسن ز بند مهد آزاد جو شاهدان خط سبزش دمیده کرد عذار.

(۱) دربارهٔ شعر فارسی در نیمهٔ اول قرن نهم هجری آقای دکتر احسان‌الله  
یارشاطر که از جوانان فارغ التحصیل دانشکدهٔ ادبیات تهران است رسالهٔ بلیغی  
برای پایان تحصیلات دکتری خود تألیف نموده. و در آن باب تحقیقات بسیار داند.  
و بعد از مقدمهٔ مفصلی راجع به تاریخ سیاسی، و احوال اجتماعی و فرهنگی در نیمهٔ اول  
آن قرن، در باب شعر فارسی همان زمان تحقیقی دقیق کرده، این رسالهٔ وجیزه که  
مجموعه‌ای گرانبهاست در تحت عنوان «شعر فارسی در عصر شاهرخ» در طهران  
در سال ۱۳۳۱ ه. ش. زینت طبع یافته است.

صفحه میتوانستند بنویسند در ذیل ده صفحه میآوردند.

قدیمترین شعراء این عصر که هم اکنون بذکر احوال آنان میردازیم، مانند شاه نعمه الله ولی و شاه قاسم الانوار از این سبک و رویه مذموم مستثنی هستند. و خود جامی که نه تنها اورا ستار و درخشنده دربار هرات میتوان گفت بلکه همه کس اورا بسزا یکی از بزرگترین اساتید شعر فارسی می شمارد نیز تابع همین استثناست. این اسلوب سخن متکلف بیشتر مورد توجه نثرنویسان و شعرائی است که در اواخر این عصر میزیسته اند. شوق و میل به لغز و معما که در میان اینگونه شعرا بظهور رسیده هم از خصائص آن زمان است، نمونه ای کامل از سبک اینگونه اذشاء مصنوع در کتاب انوار سهیلی تألیف حسین واعظ کاشفی دیده میشود که در آن کتاب مثلاً در وصف صدای موش میگوید: «فریاد او بفلک اثر میرسد!»

در مجلد دوم این تاریخ<sup>(۱)</sup> با ذکر امثال و نمونه های چند از کلیله و دمنه ترجمه عبدالله بن المقفع، در قرن هشتم میلادی بعربی، و ترجمه آن بفارسی بقلم نظام الدین ابوالمعالی نصرالله در قرن دوازدهم، بیان کردیم که چگونه همان کتاب شیرین و آن نثر بلیغ در اواخر قرن شانزدهم مورد قلم فرسایی و عبارت پردازی، حسین واعظ قرار گرفته است<sup>(۲)</sup>.

(۱) جلد دوم تاریخ ادبیات بر او ن صفحه ۳۴۹.

(۲) تحریر سومی از کلیله و دمنه بشر روان فارسی هم در هندوستان نکاشتر یافته، بقلم ابوالفضل بن مبارک ناسوری متخلص به «علامی» و آن از منشورات فیض و شیرین فارسی بشمار است. دانشمند مذکور که از علماء عالیمقدار و بهاشبه در صلبه است

## سید نعمة الله کرمانی

هرچند جامی بی گفتگو بزرگترین شاعر این عصر است ، بنظر بهتر میرسد که نظم تاریخی و سبقت زمانی را پیروی کرده از قدیمترین شعراء شروع بسخن کنیم . این شاعر، سید یا شاه نعمة الله کرمانی است

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

وزداه نامدار دوبار اکبر بن همایون پادشاه عظیم الشأن هند میباشد و مؤلفات دیگر او مانند آئین اکبری و اکبر نامه نام او را معروف جهان ساخته .

**ابوالفضل** در سال ۱۰۱۱ هـ. قتل رسیده و ترجمه کلیله او موسوم به عیار دانش در لکهنو بچاپ سنگی صورت طبع یافته است. این جمله ذیل نمونه را از آن کتاب زینت این صفحات میسازیم : در دیباچه گفته است :

«حکایت میکنند که یکی از رهنمان هندوستان را پرسیدند که در یونان زمین مشهور است که بجانب هندوستان کوهها باشد که در آنجا داروها روید که مرده بدان زنده شود . این سخن راست است ؟ و روش بدست آوردن آن چون است ؟

برهن گفت : این سخن راست است ، لیکن رمزدانایان پیشین ماست ، چه از کوهها دانایان خواسته اند ، و از دواها سخنان حکمت ، و از مرده نادانان که بوسیله دانشها بزندگان جاوید میرسند . و این سخنان را دانایان هند فراهم آورده و کتابی ساخته اند که نام او کلیله و دمنه است ، و در خزائن پادشاهان میباشد ، از آنجا بدست تو ان آورد اما بسی بسیار . تا آنکه نوشیروان راشوقی تمام بدیدن آن کتاب شریف پدید آمد ، برزویه طبیب : که بدانش و تدبیر یکانه روز کار بود به هندوستان فرستاد ، و حکیم مذکور به هند آمد و مدتی مدید در بهم رسانیدن این کتاب انواع حیلها و وسیلهها برانگیخته ، این کتاب را از زبان هندی به پهلوی در آورده تحفه مجلس عالی نوشیروان ساخت . و نوشیروان از مطالعه آن خوشدل و شگفته خاطر شده مدار مهمات ملکی



که در ۲۲ رجب ۸۳۴ هـ / ۱۴۳۱ م . بسن کهوات از دنیا رفت . و در فریة زیبای ماهان، نزدیک کرمان، مدفون گردید. این همان قریه‌ای است که یکی از ظرفی ۵ جا گو در وصف آن گفته :

«بهشت روی زمین است خطماهان بشرط آنکه تکاثر دهند در روزخ» (۱)

در جوار این مقبره خانقاهی است که در اویش **نعمة اللهیه** که پیروان وی هستند غالباً در آنجا اقامت مینمایند، زیرا شاه در حال آنکه شاعر است یکی از اولیاء و مشایخ بزرگ متصوفه نیز بشمار می‌آید. و اشعار او محتوی است بکلمات مرموز و عبارات اسرار آمیز راجع بفتنة آخر الزمان و ظهور مهدی امام عصر (ع) و دیگر حوادث مشابه آن. من خود در سپتامبر سال ۱۸۸۸ م. اندکی قبل از مراجعت از کرمان بآنجا رفتم، و خدمت آن مزار بمهربانی از من پذیرائی کردند (۲).

شرح احوال سید  
نعمة الله  
در فهرست کتب فارسی نوشته است (۳). در آنجا منابع اطلاعات از کتب تذکره و سیر معروف که

(۱) معلوم نیست که این بیت درباره ماهان گفته شده باشد. این بنده همین بیت را شنیدم که نام «ملک اسماهان» بجای «خطماهان» در آن مندرج است!

(۲) خانقاه شاه **نعمة الله** در این تاریخ که سال ۱۳۳۸ هـ . ش. مطابق ۱۹۶۰ میلادی است در ماهان کرمان، آباد و معمور و مقصد زائران و کعبه سالکان است. در سال ۱۳۱۵ هـ . ش. که بنده نویسنده بخدمتگزاری معارف تصدی داشت موفق گردید که از محل موقوفه از آن بناشمیری لائق نماید.

(۳) **فهرست ریو** ص ۶۳۴ در سال گذشته ۱۳۳۷ هـ . ش. در **طهران رساله جامع** و نظری بنام «زندگی و آثار شاه **نعمة الله ولی**» تألیف آقای دکتر جواد نوربخش کرمانی منتشر گردید که در شرح احوال آن بزرگوار نفع‌مقتدی کرده است.

در تاریخ زندگانی او نوشته‌اند بواسطه وجود يك رساله خطی و نیز بواسطه تاریخ یزد، موسوم به جامع مفیدی، تکمیل گردیده است. این رساله خطی که در موزه بریتانیا وجود دارد نسخه نادرو کمیابی است که در عصر خود سید نوشته شده (۱).

نام و نسب سید امیر نورالدین نعمه الله، فرزند میر عبد الله است. نسب خود را به امام پنجم شیعیان محمد باقر (ع) فرزند زاده امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) می‌رساند. وی در سال ۷۳۰ هـ / ۱۳۲۹ م. بایکسال بعد در حلب متولد شده، ولی بیشتر ایام شباب را در عراق بسر آورده است. در ۲۴ سالگی بزیارت مکه معظمه فائز گشته، مدت هفت سال در آنجا اقامت فرموده و از خواص تلامذه شیخ عبد الله یافعی که از مشاهیر مورخان و نویسندگان صوفیه است، بوده. وفات شیخ یافعی در سال ۷۶۸ هـ / ۱۳۶۶ م. واقع شد (۲) پس از آن سید قسمت آخر عمر خود را در سمرقند و هرات و یزد بسر آورده، عاقبت چنانکه گفتیم در ماهان کرمان مقیم گشته و بیست و پنج سال آخر عمر خویش را در آنجا اقامت فرمود. و در ۲۲ رجب ۸۳۶ هـ. ق. در سنی متجاوز از صد، وفات یافت (۳) عبد الرزاق - سمرقندی مورخ، قبر او را در سال ۸۴۵ زیارت کرده است.

(۱) شماره این رساله خطی در موزه بریتانیا این است Add. 16837.

(۲) رجوع شود بحاشیه صفحه ۴۸۰ از همین کتاب.

(۳) شاه نعمه الله در بعضی اشعار خویش اشاره بطول عمر خود نموده است، چنانکه

در یک جا گفته:

دُرب صدسال عمر من بگذشت

صد موری نکرده‌ام بخدا >

بقیه حاشیه در صفحه بعد

شاه نعمه الله سلطان درازویش ایران است و لقب «شاه» همیشه در  
 جلو اسم او ذکر میشود، و خود نیز محبوب پادشاهان  
 بوده، و مخصوصاً مورد لطف شاه رخ قرار گرفته است  
 احسان سلاطین  
 درباره او  
 و اعقاب او  
 احمد شاه بهمنی پادشاه دکن، یکی از اعقاب او  
 را دعوت بدارالملک خود فرمود و همواره از این  
 رهگذر مباحثات میکرد. بعدها دو نبیره دیگر او با پدرشان بآن کشور  
 رفتند. و بعضی دیگر از اولاد وی که در ایران ماندند با خانواده سلطنتی  
 صفویه مزاجت و قرابت و مقام و مرتبت حاصل نمودند.

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

در جای دیگر گفته - :

«نود و هفت سال عمر خوشی بنده را داد حی پاینده» .

و نیز این غزل دردیوان اوست و بقول فصیحی صاحب مجمل در حال نزع  
 فرموده است :

«نعمه الله جان بیجانان داد و رفت	بر در میخانه مست افتاد و رفت
قرب صد سالی غم هجران کشید	عاقبت از وصل شد دلداد و رفت
«کلّ شیئی هالك الا وجهه»	خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت
چون ندای ارجمی از حق شنید	زنده دل در عشق او جان داد و رفت
نعمه الله دوستان یادش کند	تا نپنداری که رفت از یاد و رفت
عارفانه در جهان صد سال زیست	نیچو غافل دادجان بر باد و رفت» .

وفات سید روز پنجشنبه ۲۲ رجب سال ۸۳۴ ه. و ماده تاریخ وفات او را کلمه  
 «عارف اسرار وجود» یافته اند .

(رجوع شود بحاشیه صفحه ۴۵۹ از همین کتاب) .

بعقیده ریو<sup>(۱)</sup> از شاه نعمه‌الله علاوه بردیوان شعر پانصد رساله در تصوف باقی مانده است، لیکن دیوان وی بهترین اثر اوست، که ما در اینجا اینک از آن بحث می‌کنیم. کاملترین نسخه دیوان که در دسترس ماست نسخه چاپ سنگی طبع تهران است بسال ۱۲۷۶ هـ. (۲)، لیکن قطعات متعدده از آثار او در کتب تذکره و سیر و سفینه‌ها نیز بفرآوانی یافت میشود.

شهرت شاه نعمه‌الله بیشتر از جنبه ولایت و تصوف اوست نه از شعر و شاعری، و منظومات او بنظر خوانندگان روی اهمیت غیبگوئی‌های هم‌رفته یک نواخت و متوسط می‌آید. که در سبک شاه نعمه‌الله و معنی از صنف سخن مغربی است، ولی آن حرارت و شور و حرارت روشنی که در غزلیات شمس تبریز موجود است فاقد می‌باشد. اشعار خاص وی که نماینده سبک و روش اوست، گرچه معدودی بیش نیست، همان است که در اشاره بحوادث آینده به غیبگوئی سروده و هنوز دارای بسط و شهرت بسیار است. غالب ایرانیان حتی طبقاتی که بدرآویش نعمه‌اللهی منتسب نیستند نیز بآن اشعار استدلال میکنند؛ مثلاً بایه در کرمان بمن می‌گفتند که سال ظهور باب (۱۲۶۰ هـ/ ۱۸۴۴ م.) در ابیات سید که ذیلاً ذکر میشود پیشگوئی شده است. وقتی که من بزیرارت

(۱) فهرست ریو ص ۱۳۵.

(۲) طبع اخیر دیوان سید سال ۱۳۵۶ هـ. ق. در طهران واقع شده که از روی نسخ مسجود سید ابوالقاسم وافی علیشاه سیر جانی در ۵۶۰ صفحه چاپ کرده‌اند، اگرچه بی‌غلط نیست ولی نسبتاً جامع است.

فبر سید به ماهان رفته، بازحمت‌زیاد از درویش يك نسخه از آن منظومه را که از قدیمترین و موثقترین نسخ در تصرف ایشان بود استنساخ کردم، و ملاحظه نمودم که در آنجا تاریخ مذکور بجای سال ۱۲۶۰ هـ - سال ۱۲۷۴ (یعنی «د. ر. ع» بجای «س. ر. غ» ذکر شده) در حالتی که رضاقلی خان در مجمع الفصحاء همان منظومه را طور دیگری نقل کرده یعنی تاریخ مورد بحث را ۱۲۰۴ هـ (غ. ر. د) ثبت کرده است و در آنجا آن منظومه را بعنوان ذیل نام برده است - :

در اظهار بعضی از مرموزات و مکاشفات بر سبیل کنایات (۱)

اینک آن قطعه از نسخه‌ای که در ماهان بتاریخ اوت ۱۸۸۸ م. بدست من افتاد، عیناً در اینجا نقل میکنم، از اینجا بیتی که ثبت است مجمع الفصحاء فقط ۲۴ بیت را ذکر کرده و در عوض يك یا دو بیت جدید بر آن مزید ساخته است. در نسخ دیگر ترتیب انتظام آن با اختلافاتی که در الفاظ دارند بشکل دیگر آمده. ولی این منظومه در دیوان چاپی طبع سنگی ابداً دیده نمیشود :

حالت روزگار می بینم	فدوت کردگار می بینم
نه چو پیرارویار می بینم	حال امسال صورتی دگرست
بلکه از کردگار می بینم	از نجوم این سخن نمیگویم
بوالمجب کار و بار می بینم	(غین‌برادال) چون گذشت از سال
فتنه و کار زار می بینم	در خراسان و مصر و شام و عراق
بوجد و بیشمار می بینم	ظلمت ظلم ظالمان دیار
خضه‌ای در دیار می بینم	خضه‌ای بس عجیب می شنوم
از یمن و یسار می بینم	چنگه و آشوب و فتنه و بیداد

غارت و قتل و لشکر بسیار  
 بنده را خواجه‌وش همی بینم  
 سکه نو زنتد بر رخ زر  
 دوستان عزیز هر قومی  
 هر يك از حاکمان هفت اقلیم  
 ماه را روسیاه می بینم  
 نصب و عزل بتکچی (۱) و اعمال  
 ترك و تاجیک را بهمدیگر  
 تاجر از دست دزد بی‌همراه  
 مکر و تزویر و حیله بسیار  
 حال هندو خراب می یابم  
 بقعه خیر سخت گشته خراب  
 بعضی اشیار بوستان جهان  
 اندکی امن اگر بود آن هم  
 همدمی و فناءت و کجی  
 گرچه می بینم این همه غمها  
 غم مخورزانکه من درین تشویش  
 بعد امسال و چند سال دگر

در میان و کنار می بینم  
 خواجه را بنده‌وار می بینم  
 درهوش کم عیار می بینم  
 کشته‌فمخوار و خوار می بینم  
 دیگری را دچار می بینم  
 مهر را دلفکار می بینم  
 هر یکی را دو باد می بینم  
 خصمی و کبر و دار می بینم  
 مانده در رهگذار می بینم  
 از صفار و کبار می بینم  
 جود ترك و تثار می بینم  
 جای جمعی شراد می بینم  
 بی بهار و ثمار می بینم  
 در حد کوهسار می بینم  
 حالیا اختیار می بینم  
 شادی غمگسار می بینم  
 خرمن وصل یار می بینم  
 عالمی چون نگار می بینم

(۱) کلمه «بتکچی» در این بیت دلیل بر اینست که قسمتی از این ابیات در قرن دهم  
 در زمان شاه طهماسب اول ساخته شده زیرا خواجه مظفر و برادر زاده او  
 محمد صالح بتکچی از رجال آنسر در خراسان و استرآباد بوده‌اند. رجوع  
 شود به حبیب‌السیر و عالم‌آرای اسکندر بیگ منشی،

ظاهر آ از اول بیت «غم مخورزانکه . . . الخ» نیز در اوایل صرصفویه الحاق  
 شده است.

این جهان را چومصر مینگرم  
 هفت باشد وزیر و سلطانم  
 عاصیان از امام مصوم  
 بر کف دست ساقی وحدت  
 غازی دوستدار دشمن کش  
 تیغ آهن دلان زنگه زده  
 زینت شرع و رونق اسلام  
 کرکه با میش و شیر با آهر  
 کتج گمری و نقد اسکندر  
 ترک عیار مست می نگرم  
 نعمت الله نشسته در کجی  
 چون زمستان پنجمین بگنشت  
 نایب مهدی آشکار شود  
 پادشاهی تمام دانائی  
 بندگان جناب حضرت او  
 تا چهل سال ای برادر من  
 دور او چون شود تمام بکام  
 پادشاهی تمام دانائی  
 بعد از او خود امام خواهد بود  
 «میمو حامیمو دال» میخوانم  
 سورت و سیرتش چو پیغمبر  
 ید بویضا که یاد پاینده  
 مهدی وقت عیسی دوران  
 کلشن شرع را همی بویم  
 عدل او را حصار می بینم  
 همه را کام یار می بینم  
 خجل و شرمسار می بینم  
 بساده خوشگوار می بینم  
 همدم و یار یار می بینم  
 کند و بی اعتبار می بینم  
 هر یکی را دو باز می بینم  
 در چرا بر فراز می بینم  
 همه بر روی کار می بینم  
 خصم او در خمار می بینم  
 از همه بر کنار می بینم  
 ششمین خوش بهار می بینم  
 بلکه من آشکار می بینم  
 سروری با وقار می بینم  
 سر بسر تاجدار می بینم  
 دور آن شهریار می بینم  
 پسرش یادگار می بینم  
 شاه عالی تبار می بینم  
 که جهان را مدار می بینم  
 نام آن نامدار می بینم (۱)  
 علم و حلمش شمار می بینم  
 باز با ذوالفقار می بینم  
 هر دو را شهسوار می بینم  
 کل دین را بهار می بینم

(۱) ظاهراً اشاره سلطان محمد صفوی خدا بنده است که بعد از شاه اسماعیل

اینگونه ابیات غیب گوئی<sup>(۱)</sup> هر چند در ایران اشعار در «وحدت وجود» بیشتر مورد توجه است لیکن از اشعار سیداندکی از بسیار است. غالب اشعار او در شرح مبادی وحدت وجود<sup>(۲)</sup> آمده، همچنین يك قسمت آن اشاره است بذکر «نقطه» که «محیط» جلوه ای از مظاهر اوست. این اشعار را نیز بایها استناد نموده آنرا اشاره به باب ملقب به «نقطه اولی» میدانند به هم‌انگونه که حرف «الف» در عالم حروف مظهری از مظاهر نقطه ریاضی است. چند نمونه از این گونه اشعار برای توضیح مقصود لازم است - :

### غزل - ۱ -

بادشاه و گدا یکی است یکی است .	بی نوا و نوا یکی است یکی است .
درد مندیم و درد مینوشیم	درد و درد و دوا یکی است یکی است
جز یکی نیست در همه عالم	دو مگو، چون خدا یکی است یکی است
آینسه صد هزار مسینم	روی آن جان فزا یکی است یکی است
مبتلای به - لای بالائیم	مبتلا و بلا یکی است یکی است
قطره و موج و بحر و جوهر چار	بیشکی نزد ما یکی است یکی است
نعمه الله یکی است در عالم	طلبش کن بیا ، یکی است یکی است

### غزل - ۲ -

نقطه در دایره نمود و نبود	بلکه آن نقطه دایره بنمود
نقطه در دور دایره باشد	نزد آن کس که دایره بیمود
اول و آخرش بهم پیوست	نقطه چون ختم دایره بیمود

(۱) اشعار غیب گوئی Apocalyptic

(۲) وحدت وجود Pantheism



دائره چون تماشد پر کار  
سر و پا را بهم نهاد آسود  
بوجدیسم بهوجود همه  
بیوجودیم ما و تو موجود  
همه عالم خیال او گفتم  
باز دیدم خیال او او بود  
خوشر از کفتهای سید ما  
نعمه الله دگر سخن نشنود

- قطعه -

يك مسمى دان واسما صد هزار  
يك وجود و صد هزارش اعتبار  
مورثش جام است و معنی می بود  
گرچه هردو نزدما يك شی بود  
دردومی دان يك یکی ددویکی (۱)  
نیک در پایش که گفتم نیککی  
بیوجود او همه عالم م-م  
بر وجود و وجود او عالم علم  
عالم از بسط وجود عام اوست  
هرچه میبینی زجود عام اوست  
اوئی او ذاتی و مائی ما  
عاری باشد فنا شوزین فنا  
مائی عالم نقاب عالم است  
جاودانست این حجاب ای جان من  
حال عالم با تو میگویم تمام  
ای خلیل الله من برهان (۲) من  
تا بدانی حال عالم والسلام

نسخه چاپی دیوان شاه نعمه الله مشتمل است بر تقریباً چهارده هزار  
بیت بانضمام مقداری از رباعیات . و از شعر ذیل معلوم میشود که نیروی

(۱) تفسیر این بیت بنظر مرحوم بر اون آنست که دوبار يك مساوی است

با يك .

$$1 \times 2 = 1$$

(۲) این بیت خطاب به فرزندش سید خلیل الله برهان الدین میباشد و او

خلیفه سید نعمه الله و متولد سال ۷۷۵ ه . و از عرفای بنام است . رجوع شود به

طرائق الحقائق ، طبع تهران س ۳۰ .

فکر ادبی او تاسنین شیخوخیت و کهولت همچنان قوی بوده است (۱)

نود و هفت سال عمر خوشی بنده را داد حی پاینده

(۱) سید در قطعه ذیل اشاره به حال و عقیده و داعیه خود نموده میگوید :

ای که میبرسی ز ما احوال ما نعمت الله نام آمد از خدا  
سید و دزویش و حق را بنده ام مرده ام از جان بجانان زنده ام  
من نیم مهدی ولی هادی منم رهنمای خلق در وادی منم  
مصطفی را بنده ام حق را غلام پیشوای با سلامت و السلام

در قطعه ذیل باز اشاره بکیش و مذهب خود مینماید .

« پرسند ز من چه کیش داری ای بیخبران چه کیش دارم ؟  
از شافعی و ابو حنیفه آئینه خویش بیش دارم  
ایشان همه بر طریق وجدند من مذهب جد خویش دارم  
در علم نبوت و ولایت از جمله کمال بیش دارم »

در قطعه ذیل سلسله اقطاب طریقت خود را از شیخ عبدالله یافعی تاحضرت

امیر المؤمنین علی بدینگونه بنظم آورده است. (برای دانستن شرح احوال این شاخه عظام رجوع شود به تفحات الانس جامی)

« شیخ ما کامل و مکمل بود قطب وقت و امام کامل بود  
گاه ارشاد چون سخن گفتی در توحید را نکو سفتی  
یافعی بود نام عبدالله ره رو رهروان آن درگاه  
صالح بر بری روحانی شیخ شیخ من است تا دانی  
بیر او هم کمال کوفی بود کز کمالش بسی کمال فزود  
باز باشد ابوالفتوح سعید که سعید است آن سعید شهید  
از ابی همدین او عنایت یافت بکمال از ولی ولایت یافت  
مغربی بود مشرفی صفا آفتابی تمام و مه سیمایا

بقیه حاشیه در صفحه بعد

### بلیه حاشیه از صفحه قبل:

که نظیرش نبود در توحید  
 کدیت او **ابوسعود** بود  
 بس کرم کرده روح او با من  
 بکمال و جمال و لطف و صفات  
 افضل فاضلان باستانی  
 مظهر کامل جلالی بود  
 ز آنکه ناسخ او **ابوبکر** است  
 مرشد عمر ذاکر دایم  
 که نظیرش نبود در عرفان  
 بندگی **ابو علی کاتب**  
**بوعلی رودباریش** خوانند  
 مصر معنی دمشق دلشادی  
 محرم حال او **سری سقطی**  
 چون سری سر او باو مکشوف  
 کفر بگذاشت نور ایمان رفت  
 بود بواب درگش ده سال  
**شیخ داود طائیش** میخوان  
 عجمی طالب است و مطلوب است  
 شیخ شیخان انجمن باشد  
 گشت منظور بندگی **علی**  
 این چنین خرقه لطف کراست؟  
 نسبتم با **علی** استزوج بتولی

شیخ **الی مدین** است شیخ سمید  
 دیگر آن عارف و دود بود  
 بود در **اندلس** ودا ممکن  
 یر او بسود هم **ابوبرکات**  
 باز **ابوالفضل** بود بغدادی  
 شیخ او **احمد غزالی** بود  
 خرقه اش پاره بود و او بکر است  
 یر ناسخ شیخ **ابوالقاسم**  
 باز شیخ **هدی ابوعثمان**  
 مظهر لطم حضرت واهب  
 شیخ او شیخ کاملش دانستند  
 شیخ او هم **جنید بغدادی**  
 شیخ او خال او **سری سقطی**  
 باز شیخ **سری بود معروف**  
 اوز **هوسی** جواز احسان یافت  
 یافت در خدمت امام مجال  
 شیخ **معروف** را نکو میدان  
 شیخ او هم **حبیب** محبوبست  
 یر **بصری ابوالحسن** باشد  
 یافت از صحبت **علی ولی**  
 خرقه او هم از **رسول خداست**  
 نعمة اللهم وز آل رسول

این چنین نسبت خوشی به تمام  
 خوشبود کر ترا بسود اسلام

دومین شاعر این دوره که مورد توجه ماست و او نیز  
مانند شاعر سابق سیدی است صوفی، همانا میر

### قاسم الانوار

قاسم الانوار میباشد. نکات مهمه راجع بتاریخ حیات ویرا ریو در  
فهرست<sup>(۱)</sup> بدینگونه خلاصه کرده :

سید قاسم الانوار در سراب (سراو) در ولایت تبریز بسال ۸۷۵۷ هـ /  
۱۳۵۶ م. متولد شد و در علوم شریعت شاگرد شیخ صدرالدین اردبیلی  
که یکی از اجداد صفویه است بوده، و پس از وی نزد شیخ صدرالدین یمنی  
تلمذ فرموده و او خود از تلامذ شیخ اوحدالدین کرمانی است. پس از  
آنکه حضرت میر چندی در گیلان اقامت نمود به خراسان رفت و در  
هرات ساکن شد، و آن در زمان سلطنت تیمور و فرزندش شاهرخ است  
در آنجا میردان و شاگردان بسیار از اطراف نزد وی جمع آمدند و بقدری  
دارای شهرت و عظمت گردید که شاه را تحت الشعاع خود قرار داد.  
عبدالرزاق در مطلع سعدین حکایت میکند که چون در سال ۸۳۰ هـ /  
۱۴۲۶ م. شاهرخ در مسجد جمعه هرات مورد حمله احمد لر قرار گرفت  
و مجروح گردید.<sup>(۲)</sup> سید قاسم مورد سوء ظن میرزا بایسنقر واقع شد  
زیرا گفتند که قاتل دریناه او بوده است. ازین رو سید ناگزیر شد که هرات  
را ترک گوید<sup>(۳)</sup> و به سمرقند برود و در آنجا در ظل عنایت میرزا الغریک

(۱) فهرست ریو، ص ۶۳۵.

(۲) رجوع شود به صفحه ۵۰۹ همین کتاب.

(۳) رجوع شود به: حکایت افسانه ماندی که او زلی Ouseley در این باب

ذوایت کرده است، در کتاب Notices of the Persian Poets « طبع

لندن ۱۸۵۶ م. ص ۱۰۱.

قرار گیرد . معذلک چندسال بعد دیگر بار بخراسان مراجعت فرمود و در خرچرد که شهری است در ولایت جام منزل گزید و هم در آنجا بسال ۸۳۷ هـ / ۱۴۳۳ م . وفات یافت (۱) .

رابطه نزدیک قاسم الانوار با شیخ صدرالدین سید قاسم و شیخ صدرالدین اردبیلی جد سلطین صفویه در کتاب سلسله - النسب الصفویه که نسب نامه آن خاندان است کاملاً تأیید میشود (۲) . ازین کتاب خطی نسخه‌ای در تصرف من است (۳) . در آن کتاب سید قاسم را مانند یکی از شاگردان بسیار با حرارت و با

(۱) مقبره سید در قریه لنگر در جام - خراسان در این ایام موجود و بنائی است که میرعلیشیر نوائی ساخته . رجوع شود به مقدمه این جانب بر کتاب مجالس النفاسی طبع تهران ۱۳۲۳ هـ . م - مط

(۲) جامی در تفحات الانس رشته ازادت او را به شیخ صدرالدین اردبیلی نفی کرده و میگوید : نسبت ازادت وی را نه بخط بعض معتقدان وی دیده‌ام در آنجا شیخ صدرالدین علی‌یمنی مذکور بوده بشیخ صدرالدین اردبیلی و پس چند حکایت از او نقل میکند که متابعت او را از طریق سنت و جماعت تأیید میکند .

(۳) کتاب سلسله نسب صفویه تألیف شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده زاهدی است که در عهد شاه سلیمان صفوی بعد از فتح قندهار در سال ۱۰۵۹ هـ . تألیف کرده ، و روابط مریدی و مرشدی اجداد صفویه را ما شیخ زاهد گیلانی جداگانه خود شرح داده است . از روی رساله خطی که ملک مرحوم براون بوده است در چاپخانه ایرانشهر - برلین در سال ۱۳۴۳ هـ . / ۱۹۲۴ م . با کمال ظرافت طبع شده و کاظم زاده ایرانشهر که از فضلی مجرد معاصرند مقدمه بر آن نگاشته . خدا بیامرز مرحوم براون را که از کمال علاقه بادبیات و تاریخ ایران مخارج طبع این رساله را هم از کبسه فتوت خود عطا کرده است .

شوق شیخ نام میبرد و سرگذشتی از او ذکر میکند که در عالم مکاشفه و رؤیا ملاحظه نمود که سید در مسجد اردبیل بدیگر شاگردان شیخ نور تقسیم میکند و از این سبب از آن پس از مرشد خود لقب «قاسم الانوار» یافت .

هم او در فوت شیخ صفی والد شیخ صدرالدین این اشعار را ساخته است<sup>(۱)</sup>

صدرو لایت که نقد شیخ صفی است	فرب نود سال بود رهبر این راه
جانش بوقت رحیل عطر زدو گفت :	یا ملک الموت قد وصلت الی الله
حالت او را ملک چو دید صجب ماند	گفت که : باشیخ الف یرحمک الله
سرخه شد قاسمی ز فرقت خواجه	سیرکن اندر فراق سیرک الله .

شبهه اباحه والحاد  
در تعالیم سید

جامی در نفعات شرح حالی که از سید قاسم -  
الانوار نگاشته شبیهه که در باره وی نسبت  
بجان شاهرخ در سال ۸۳۳ هـ / ۱۴۲۶ م . پدید

(۱) مؤلف را در ترجمه این شعر اشتباهی فاحش روی داده ، و آن اینکه این حکایت را به فوت شیخ صفی نسبت داده است در حالی که این قطعه مربوط به فرزند او شیخ صدرالدین میباشد . چنانکه بیت او: قطعه باین معنی صراحت دارد و مقصود شاعر از صدر ولایت که نقد شیخ صفی است، شیخ صدرالدین فرزند و جانشین شیخ صفی الدین مذکور میباشد که در سال ۷۳۵ هـ . در سی و یک سالگی بجای پدر نشست ، و مدت پنجاه و نه سال بامر هدایت و ارشاد مشغول بود ، بعد از آن در سال ۷۹۴ هـ . در نود و سه سالگی وفات یافت . مرحوم پراون بعدها با اشتباه خود نیز واقف گشته و آنرا در جلد چهارم تاریخ خود تصحیح کرده است (رجوع شود بکتاب تاریخ ادبیات جدید ایران تألیف پراون ص ۴۴ - ۴۵) .

آمد اشاره کرده است که منجر به نفی او از هرات به سمرقند شد و نیز میگوید:

« اهل روزگار در قبول و انکار وی دو فرقه‌اند و از وی دوائر مانده‌است، یکی دیوان اشعار مشتمل بر حقائق و اسرار وی که انوار کشف و عرفان و آثار ذوقی و وجدان از آن ظاهر است، و دیگر جماعتی که خود را منسوب بوی میدانند و مرید وی می‌شمارند، این قبیله بعضی از ایشان را دیده و احوال بعضی را شنیده، اکثر ایشان از ربه دین و اسلام خارج بودند و در دائره اباحت و مهمون بشرع و سنت داخل...».

ازین رو دلائلی موجود است که نسبت به روش سید قاسم الانوار غالباً سوهظنی داشته‌اند. و ظاهراً ویرا با طرفداران فرقه شیعه، خاصه پیروان صفویه، روابطی بوده حتی با فرقه حروفیه نیز سرکاری داشته‌است.

آثار ادبی سید قاسم (۱) آثار ادبی قاسم الانوار عبارت است از یک دیوان غزل و چند مثنوی که هیچکدام بطبع نرسیده و

(۱) کلیات قاسم الانوار - سید معین الدین علی بن نصیر بن هارون بن

ابوالقاسم الحسینی التبریزی مولداً و الهروی مسکناً. متولد در ۷۵۷ هـ. و متوفی در ربیع الثانی ۸۳۷ هـ. از اجله صوفیه قرن نهم هجری است. مجموعه کاملی از آثار او در شهر سنه ۱۳۳۷ هـ. ش. ۱۸۵۸ م. در طهران بهمت کتابخانه سنائی بطبعی ظریف بجای رسیده و طالبان احوال و آثار آنسید صوفی را مستغنی ساخته است. این مجموعه مفید مصدراست مقدمه‌ای بلیغ و منقدانه از استاد سعید نفیسی که در طی یکصد و دوازده صفحه از حالات او و منابع و مآخذ متعدد سخن گفته و حق کلاهما ادا کرده‌اند پس از آن مجموعه‌ای از غزلیات اوست که از روی ده نسخه با مقابله‌های عدیده فراهم کرده و الحاق رنج فراوان برده‌اند. بتوالی مقطعات و ملمعات و اشعار بلهجه کیلی و رباعیات و مثنویات و رساله سدمقام (پارسله عدد در مقامات) و رساله مسروف انیس العارفین و در رساله منثور یکی موسوم به سؤال و جواب و دیگری «در بیان علم» مندرج است و بالاخره منتهی میشود به ملمعات ترکی. و این کلیات جامع در ۴۰۸ صفحه به پایان رسیده و اثری مفید در جهان صوف بجای مانده است.

من دونسخه خوب از آن دارا هستم یکی مورخ به ۸۶۱ هـ / ۱۴۵۶ م . یعنی ۲۴ سال بعد از وفات مؤلف<sup>(۱)</sup> . بعضی ازین اشعار ترکی است و بعضی دیگر بلهجه محلی فارسی است و متعاقب قسمت اشعار در این نسخه کهن سال دو رساله است که کلاً یا بعضاً به نثر نگاشته شده :- اولی موسوم است به : انیس العارفين ، دومی به : انیس العاشقين ، یا « رساله الامانه » ، و نیز يك منظوم را شامل است که باین بیت آغاز میشود :

« الا ای شاهباز قدس لاهوت مقیدمانده ای در دام ناسوت .»

تصور میرود که در آن اشاره بمرگ تیمور شده باشد و بقدری مبهم و سر بسته است که ارتباط آن بیک مصیبت عمومی مثل کل بفهم میرسد .

اشعار قاسم الانوار ، تا آنحد که یکتن بیگانه از ایران میتواند محاکمه نماید ، متوسط و غالباً دارای طرز و روش صوفیانه میباشد ، مانند مغربی و دیگر شعراء هم مذاق وی . چندغزل ذیل بعنوان نمونه از غزلیات او در اینجا ثبت میشود :-

- ۱ -

« ساقی زکرم یرکن آن جام مصفی را

آن روح مقدس را و آن جان ممل را

(۱) در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار - طهران دونسخه از دیوان قاسم الانوار موجود است که یکی را کاتبی بنام علی دامغانی بسال ۸۲۱ هـ . (در زمان حیات مؤلف) تحریر نموده ، و دو مثنوی او را - یکی مقامات العارفين و دیگری انیس - العاشقين - نیز متضمن است . و در آن کتابخانه در تحت شماره ۲۶۶ ثبت شده ( رجوع شود بفرست کتابخانه مدرسه سپهسالار ج ۲ ص ۶۵۵ ) .



روزی که دهی جامی از بهر سرانجامی  
 يك جرعه تصدق کن آن واضع رهنا را  
 خواهی که برقص آید ذرات جهان با تو  
 در رقص بر افشانی آن زلف چلیپا را  
 ناصح برو و بنشین، افسانه مخوان چندین،  
 از سر نتوان بردن آن علت سودا را  
 کفنی که ز خود کم شو تا راه بخود یابی،  
 تفسیر نمودنم این رمز و معما را  
 هر بار که من مردم صد جان دگر برم  
 احسا نتوان کردن اصجاز میحا را  
 قاسم نشود عاشق هرگز بهوای خود  
 لیکن چه توان کردن آن مالک دلها را .

- ۲ -

بیش از بنای خانقهِ ودیر و سومات	ما با تو بوده‌ایم در اطوار کاینات
اندر میان حکایت پیغام در گذشت	چون بامنی همیشه چه حاجت بمرسلات
از ما خلاف دوست نباید که باحبیب	همراه بسوده‌ایم در انواع واردات
ز نهار ذکر غیر دگر بر زبان مران	ساحیدلان بغیر نکردند التفات
هشیار شرط نیست که باشیم در طریق	هر ذره از ذرایر کونند ساقیات
زاهد مکن مبالغه باما و این بدان	بر جنس طیبین حلال اند طیبیات
قاسم خموش باش و هتان سخن مکنش	تا یبر عشق با تو بگوید ز باقیات .

- ۳ -

فزل ذیل از آن لحاظ که حاکی بعضی علائم از افکار حروفیه است قابل توجه

میباشد :

» سَنَة ایام گفت و سبغ مساوات	نَمَّ عَلی المرث استواست نهایات
حضرت حقدا عروش نامتناهی است	فاش بگویم عروش جمله ذرات

بر سر هر ذره مستوی است با سمی  
هر چه که گویم قیبه گوید - هر می!  
هر که شراب خدا ز جام محمد  
نمره سنی مزین که مست هوائی  
چون بشناسی رسی به نیل مرادات  
غایت عیا بود بجهل مباهات  
فاتحه خوانیم بهر دفع بلیات .  
قاسمی و سجت قیبه مقلد

اگرچه تأثیر و نفوذ حرفیه در این غزل ظاهر است<sup>(۱)</sup>، لیکن فقط با استناد اینگونه قرائن نمیتوان یقین کرد که قاسم الانوار خود وارد عقاید آن طائفه بوده است، هر چند مصاحبت او بایکی از مریدان فضل الله استرآبادی و همچنین سوء ظنی که در باره او بوجود آمده همه بر این معنی دلالت میکنند، اما با وجود اینها در کلمات او نام بسیاری از اولیا و مشایخ صوفیه ذکر شده اند و از بزرگان و متکلمین مانند: غزالی<sup>(۲)</sup> و شیخ احمد جام و بایزید بسطامی و خواجه عبدالله انصاری، و از شعراء عارف مانند: شیخ فریدالدین عطار و جلال الدین رومی که همه را مدح گفته است. در یک جا خوانندگان را امر میکنند که کلمات این دو شاعر اخیراً در یک مجلد جمع کنند و چنین گفته: -

(۱) مرحوم براون آثار و علائمی را که از حرفیه در این غزل مدعی است تصریح و تبیین نکرده و از ظاهر آن چنین معنایی بر نمیآید. و الهدهد علیه.

(۲) در مدح غزالی این بیت را دارد:

» در همه بابی سخن را داد داد داد

حجة الاسلام غزالی را داد .

با همه مقامات عالیه عرفانی سید ظاهراً با ذوق لطیفی بخوردن طیبیات اغذیه بیسمل نبوده چنانکه این قطعه در مدح خربزه از اوست:

بقیة حاشیه در صفحه بعد

دوئی بگذار و در یک جلد کن جمع همه اقوال مولانا و عطار (۱).

در یکی از اشعار نیم تر کی و نیم فارسی وی منظومه ای موجود است که باین کلمات مردف می باشد: -

«چلبی بیزی اونو تما» یعنی ای چلبی مارا فراموش مکن . ممکن است مخاطب این کلام چلبی افندی باشد (۲) که مرشد طایفه در اویش مولویه در قوینه آسیای صغیر بوده . در این اشعار نیم تر کی تنها دو پایه منظومه است که دارای لطف و کیفیتی عالی می باشد .

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

» هر چند جنس آب حیات است خربزه  
 بسیار بی بقا و نبات است خربزه  
 زنهار در قوفون بفقارت نظر مکن  
 چون رشک کوزه های نبات است خربزه  
 یک نکتہ را بدان و عمل کن بدان یقین  
 کاندلر خور جهاد و زکات است خربزه  
 فالیزبان، بدان که : سه خروار و چار و پنج .  
 ما را بخدمت تو برات است خربزه

(۱) مقصود سید از این بیت آن است که کلمات و اقوال صوفیه با وجود اختلاف سوری همه دارای معنای واحد است و دوئیتی بین آنها نیست، نه چنانکه مرحوم براون بانظر ظاهر پنداشته که باید اشعار عطار و مولانا را در یک مجلد جمع کنند ! ! هم او در بینی دیگر گفته است :

«زیک بحراست این لؤلؤی شوهار اگر مولا اگر عطار اکوید .»

(۳) درغزلی دیگر چلبی را بحرمت فراوان نام برده و چنین آورده - :

» تو طالب چلبی شو که مقصد افسی است

که فیض روح مقدس ز حضرت چلبی است .»

منظوماتی که بلهجه ولایتی<sup>(۱)</sup> سروده (و ظاهراً از لهجه‌های گیل است) در دیوان او فراوانتر و بیشتر جالب توجه است. هر چند اطلاع ما از این لهجه‌ها آنهم بشکل مستعمل در قرون قدیم آن کافی نیست و نمیتوانیم بدرستی آنرا ترجمه کنیم، معذک برای نمونه یک قطعه که در هر دو نسخه خطی آمده است در اینجا ثبت میشود:

«قبله جان من توئی گیل فرشته رنگ و بو  
 ماه سپهر مکرمت سرو ریاض آرزو  
 کیلنشی فرشته‌ای وز دل و جان سرشته‌ای  
 کیل که بو بو با چنین حوروش و فرشته خو  
 می‌دل و دین تئی فدای خوا ببری که سر خوشی  
 قبله توئی کجا روم شهر بشهر و کو بکو  
 تی سر زلف مشکبو آنچه بمن کدی ز جور  
 شرح دهم اگر بود با تو مجال موبو  
 آینه را اگر رسد عکس جمال تو دمی  
 کی رسد آنکه باشدش با تو جمال رو برو  
 دوش بغمزه گفتیم روز نما سرا بغم  
 نوبت دیگر از کرم هه دوش باز کو

(۱) براون گوید: در باب لهجه «گیل» که نامها کین ولایت گیلان است رضاقلی خان هدایت در فرهنگ انجمن آرای ناصری میگوید: این کلمه، رابتنج- جیل - نیز تلفظ کنند و استاد کرده است بر بامی ذیل از قاسم الانوار که کلمه کیلرا با میل و سیل قافیه کرده:

ای جان جهان، جهان جان دلبر کیل      می دل همه روح داری دیمی میل  
 سیلاب سرشک قاسم از ابر غمت      اندی بشو که ببرد کیلانا سیل

گفتش: ای مراد جان وعده وصل کرده‌ای  
 گفت که: آن حکایتا و امطلب که آن بشو  
 گفتش: ای عزیز من خوار شدم ز عشق تو  
 گفت که: نانه خوار بین کاور میوه لاهه لو  
 گفتش: عاشق توام چیست دوی درد من؟  
 گفت: تو گوئی: این سخن بی‌نور و ابر نشو  
**قاسمی** از فراق و غم کم شد و بیخبر ز تو  
 کم شده فراق را از کرم تو واوجو .

از اشعار دیگر **قاسم الانوار** برمی‌آید که وی را با ولایت **گیلان** و سایر ولایات ساحلی **دویای خزر** آشنائی بوده است زیرا که در آن اشعار از **آستارا**، **لاهیجان**، **اردبیل** و سایر اماکن آن نواحی نام میبرد. بدون شك میتوان اطلاعات بیشتری راجع بحیات وی از مطالعه دقیق اشعارش بدست آورد، لیکن در اینجا بسبب ضیق مجال فقط به ثبت دو قطعه از او اکتفا می‌کنیم که هر دو از مثنوی **انیس العارفين** او اخذ شده است. در مقدمه مثنوی آن مثنوی نام خود را بتفصیل بدینگونه ذکر میکند «**علی بن نصیر بن هرون بن ابوالقاسم الحسینی التبریزی المعروف بقاسمی**» .

قطعه اول - تمثیلی است از شخصی خاطی و گناهکار که چون گناه بمذاق او شیرین آمده است بآن علاقه دارد . وهی هنده - :

«بود زنگر زاده‌ای بی‌دین و داد	فول غفلت داده عمرش را بیاد
داشت در خم چندمن دوشاب درد	ازضا موشی در آن افتاد و مرد
موش را بگرفت و بیرون کرد زود	موش مشوم از حریمی مرده بود

موش را بگرفت و گفت از سوه حال	نزد قاضی رفت زنگی با ملال
مرد قاضی، در میان خاص و عام	کرد بر دوشاب او حکم حرام
گفت قاضی را که: کردی بس غلط	این سخن نشنید زنگی سقط
چون بود شیرین چرا باشد حرام؟	من چشیدم بود شیرین بگام
من حرامش گفتمی بی شبهه ای	گر شدی دوشاب من تلخ آنکمی
لاجرم در تلخ و شیرین عکس دید	بود طبع زنگی وارون یلید
تلخت آید طاعت و شیرین گناه	ای چو روی زنگیان رویت سیاه
تلخ باشد حق ولی بر طبع عام	نفس را باطل بود شیرین بگام
یابد از شکر دهانشان طعم زاج	چونکه رنجورند و صفرائی مزاج
زرد روی از آرزوی سیم و زر	جمله دل بیمار دنیا سر بسر
همچو موش از حرص شیرینی میر	ای بدام لذت دنیا اسیر
داروی تلخ است دردت را دروا	طاعت حق کرچه تلخ آید ترا
خسته را بخشد شفا و عافیت ... »	تلخ دارو نافع آید عاقبت

قطعهٔ دوم دارای لطف بیشتری است، زیرا در آن وصف میکند که چگونه ما بین شیخ صفی الدین اردبیلی جد صفویه با شیخ سعدی شیرازی شاعر معروف اتفاق صحبت افتاده. صحت این واقعه و یا امکان وقوع آن از سلسلهٔ النسب الصفویه تأیید میشود<sup>(۱)</sup> که در آن ولادت شیخ صفی قدس سره را در اواخر ایام خلفای بنی عباس بتاریخ ۶۵۰ هـ / ۱۲۵۲ م. ذکر میکند. و اضافه مینماید که: در آن وقت شیخ شمس تبریزی پنج

(۱) داستان دیدار و صحبت شیخ صفی الدین با شیخ سعدی شیرازی در کتاب صفوة الصفا که توکل بن اسماعیل بن حاجی مشهور به ابن بزاز

بقیه حاشیه در صفحه بعد

سال بود از دنیا رحلت کرده بود ، و همچنین دوازده سال از رحلت شیخ محی الدین اعرابی ، و سی و دو سال از وفات شیخ نجم الدین کبری میگذشت و در وقت رحلت مولای رومی رحمه الله علیه حضرت شیخ بیست و دو ساله بود و در زمان رحلت شیخ سعدی شیرازی چهل و یک ساله <sup>(۱)</sup> و

#### بینه حاشیه از صله قبل :

اردیلی . بتاريخ ۷۵۹ هـ . تألیف نموده نیز بالصراحه ذکر شده ( فصل چهارم باب اول ) کتاب **صفوة الصفا** ، که از لطائف منثورات قرن هشتم است و حکایات و نوادر بدیع در سلك عبارتی دلکش و شیرین در آورده است ، سراسر در شرح احوال شیخ صفی الدین مذکور میباشد . آن کتاب بخط زیبا و به همت بلند درویش صافی عقیدت مرحوم میرزا میرزا احمد بن حاج کریم التبریزی الاصل و شیرازی المسکن ملقب به **وحید الاولیا** قدس سره ، در مطبعه مظفری بمبائی در سال ۱۳۲۹ هـ . بطبع رسیده و در صدر آن این رباعی مسطور است - :

صاحب قدم منبج این راه هدایت در راه هدی راهبر و صاحب آیت سلطان زمان شاه صفی الحق و دین بود آن مالک تخت و کله و تاج ولایت

کتاب **صفوة الصفا** که در نزد شاهان صفوی باعتبار آنکه سند ولایت و اوایت و شامل مناقب جد اعلای ایشان است حرمتی بسیار داشته ، و در زمان شاه طهماسب صفوی و به امر او ، میر ابو الفتح حمینی آنرا تصحیح نموده و اندک رنگه تسنن که از آن مشهود میشده محو کرده ، مقدمات و احادیث و بیانی که مطابق مذاق عامه و سنت و جماعت بوده است بکلی حذف نموده و در جلو اسامی اجداد صفویه کلمه «سید» را مزید ساخته و در خامه مقالاتی مشتمل بر چند صفحه در بیان احوال فرزندان عالیشان شیخ صفی بر آن الحاق کرده و حتی برای شاه اسماعیل نیز کشف و کراماتی قائل شده است . ازین ملخص نسخه نسبتاً جامعی در کتابخانه ملی در تهران به شماره ۴۷ موجود است .

(۱) اگر فرول صاحب سلسله النسب الصفویه در زمان چهل و یک سالگی شیخ صفی

در تسلط هلاکو خان بر ایران پنجساله بود، و نیز گوید که شیخ با امیر عبدالله شیرازی و شیخ نجیب الدین بزغوش و علاء الدوله سمغانی و شیخ محمود شبستری معاصر بوده است.

در صفحه دیگر از همان کتاب ملاحظه میشود که حکایت مسافرت شیخ صفی الدین را به شیراز ذکر میکند که - برای کسب هدایت از شیخ نجیب الدین بزغوش بآن شهر مسافرت فرمود و چون بآنجا رسید معلوم وی شد که آن مرشد بزرگوار وفات یافته است. و باین واقعه در مثنوی انیس العارفين اشاره کرده و آن حکایت را در این قطعه چنین می آورد:

شیخ عالم آفتاب اولیا	پیشوای دین صفی الاصفیا
آنکه از وی گشت مشهور اردبیل	و از جمالش گشت پرنور اردبیل
دلنواز طالبان جانگداز	واقف اسرار شاه بی نیاز
چون بشهر شهره شیراز شد	شیخ سعدی شیخ را دمساز شد
شیخ را پرسید مرد خرده دان	کای منور از جمالت چشم جان
در بیابان طلب مقصود چیست	اینهمه درد دل مملود چیست؟
وز کمال همت خود پاک باز	ضه‌ای با شیخ سعدی گفت باز
چون شنید این ضه سرگردان بماند	و از کمال همتش حیران بماند
شیخ را گفت: ای بمعنی بهره مند	وز کمال همت خود سر بلند
آن مقامی را که فرمودی نشان	مرغ سعدی را نبودست آشیان
در دلم شد زین سخن دردی مقیم	عاجزم در سر این معنی عظیم
لیکن از کونی من از دیوان خویش	کوهر چندی دهم از کان خویش

بقیه حاشیه از صلحه قبل:

وفات شیخ سعدی اتفاق افتاده باشد بنا بر این سال وفات سعدی سنه ۶۹۱ هـ. خواهد بود. و این ملاقات در شیراز اگر هم واقع شده در زمانی بوده که شیخ صفی الدین خیلی جوان بوده است.



در جوابش گفت شیخ از من درد:-  
 در دل از دیوان حق دارم بسی  
 ما ببرد او تولا کرده ایم  
 دل ببرد دلبری دیوانه شد  
 شیخ سعدی زین سخن بگریست زار  
 گوی دولت را بچوکان طلب  
 دانی الحق ملک بی منتها  
 جان ما از غیر جانان است فرد  
 نیستم یسروای دیوان کسی  
 وز جهان و جان تبرا کرده ایم  
 و ز خیال غیر او بیگانه شد  
 شیخ را گفت - ای بزرگه کامکار  
 برده ای در حال میدان طلب،  
 یر لفر - الله بهدی من یشا -

از این قطعه همچو استنباط میشود که چون شیخ صفی الدین به شیراز رفته، بنام وی اردبیل (اردبویل) را شهرتی بوده و با شیخ اجل سعدی آشنا شده و از صفا و قدس او سعدی را انتباهی عظیم حاصل آمده است. پس با او گفته که در دیوان خود از او نامی ببرد و شعری در مدیحه او بسراید<sup>(۱)</sup> صفی الدین ازین معنی استنکاف کرده و گفت آنقدر بمحبوب حقیقی مشغول است که خوددربی امری دیگر نمی‌باشد. و ازین استغناء سعدی را غم‌واندوهی بسیار روی داد و بزاری بگریست و او را به علوم مقام و جلالت قدر بستود.

از زمان این دونفر که شرح حالشان گذشت، و هر دو اگر در شعر و شاعری مهم نباشند ولی در تصوف دارای مقام و منزلتی بلند هستند، تا زمان

(۱) اینکه مرحوم براون گمان کرده است که شیخ سعدی بر آن بوده که شعری در مدح شیخ صفی الدین بسراید بر این بنده مترجم مملوم نشد زیرا از این بیت:

«لیکن از کوئی من از دیوان خویش کوهر خوبی دهم از کان خویش»

این منی فهمیده نمیشود. بلکه ظاهراً میخواستند است از اشعار دیوان خود برای شیخ صفی چیزی بخواند... والله اعلم.

استادبزرگ، جامی، که بنام وی تاریخ ادبی این دوره باوج کمال میرسد، زمانی چند میگذرد، در این اندک زمان عده‌ای از شعراء درجه دوم یافت میشوند که در آنها انتخاب بعضی قدری مشکل است. ولی از آن جمله چند تن مردانی هستند که سزاوارند باختصار نامی از ایشان برده شود. بطور کلی از شرح سوانح عمری آنها تفصیلی بدست نیست و از خصائص و حوادث زندگی ایشان نیز اطلاعی حاصل نه، گرچه نام غالب آنان در کتب عدیده تذکره و سیر این عصر ذکر شده است. ما اکنون در اینجا به ترتیب سال وفات ایشان از هر یک سخنی میگوئیم:

### کاتبی نیشابوری

**کاتبی نیشابوری** با ترشیزی که بسال ۸۳۸ هـ / ۱۴۳۴ م. وفات

یافته. به ترتیب زمانی و شاید از حیث کیفیت نیز

### کاتبی نیشابوری

بردیگر شعراء آن عصر مقدم است. **علیشیرنوائی**

در **مجالس النفائس** او را در عداد شعرائی قرار میدهد که در زمان وی

حیات داشته اند لیکن توفیق دیدار ایشان را حاصل ننموده، در باب او

می نویسد. (**مجالس النفائس** طبع مترجم ص ۱۰):

«از بی نظیران زمان خود بود و بهر نوع شعر که میل کرد او را معانی غریبه روی

نمود بخصوص درضایید، بلکه اختراعات کرد و بیشتر خوب واقع شد. و چندمستوی (۱)

(۱) از کلیات دیوان **شمس الدین محمد النیشابوری المعروف بکاتبی**

نسخه‌های عدیده در **موزه بریطانیا** موجود است. قدیمترین آنها نسخه‌ایست که

در سال ۸۵۷ هـ، یعنی بیست سال بعد از وفات شاعر تحریر شده.

نیز دارد . مثل **تجنیسات** ، **ذو البحرین** ، **ذوقافیتین** ، **حسن و عشق** ، **ناظر و منظور** ، **بهرام و گل اندام** . اماغزلیات و قصایدش خوبتر افتاد . در آخر عمرش جواب **خمسه** نسیا کرده و آنجا دعویها ظاهر ساخته ، ظاهراً از این سبب اتمام نیافته . . . »

میرعلیشیر بعد از این سخن بیتی از قصائد او را نقل میکند ، و همچنین دو بیت او را که آنرا در واقعهٔ و بای استر آباد در سال ۸۳۸ هـ . سروده است ذکر می نماید همان واقعه را خواند میر سبب مردن او میداند :

بلیه حاشیه در صفحه قبل :

علاوه بر دیوان قصائد و غزلیات و مقطعات و رباعیات ، این نسخه چند مثنوی از کاتبی را نیز مضمّن است ازین قرار :

۱- **گلشن ابرار** - که بسبب مخزن الاسرار نظامی ساخته و شروع میشود باین بیت

بسم آله الرحمن الرحیم      تاج کلام - ت و کلام قدیم

۲- **مجمع البحرین** - که تمام ابیات آنرا بدو وزن از اوزان عروضی - سمل - و - سریع - میتوان خواند و افتتاح آن باین بیت است :

ای شده از قدرت تو ما ، وطن

لوحهٔ دیباچهٔ دنیا و دین

آن مثنوی تمثیلی است در وصف دو تن عاشق و معشوق که آنها را - ناظر و منظور - نامیده

۳- **مثنوی ده باب** که از اخلاقیات سخن میگوید و آن مثنوی تماماً ذوقافیتین میباشد و ابتدا، آنرا باین بیت میکند .

ای برحمت در دو عالم کار ساز

جمله عالم را برحمت کلر ساز

بلیه حاشیه در صفحه بعد

ز آتش قهر وبا گردید ناکاهان خراب  
**استرآبادی** که خاکش بود خوشبو تر ز مشک  
 اندرو از پیرو برنا هیچکس باقی نماند  
 آتش اندر بیشه چون افتد نه ترمانده خشک!

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

و این مثنوی را برای پسرش عنایت نام ساخته است و آنرا مثنوی «تجنیسات» نیز مینامند. زیرا هر بیت او منتهی به تجنیسی در قافیه میشود.

### ۱- مثنوی سی نامه و کتابد لری بای

پس از انتشار دو مثنوی تجنیسات و مجمع البحرین که در نوع خود بسیار بدیع اند و قوت طبع و احاطه شاعر را بر کلمات نشان میدهند در تمام ایران کلام کاتبی مورد نظر و تقلید شعراء زمان واقع شد. از آن جمله مولانا شیخ محمد اهلی شیرازی مثنوی بنظم آورد که آنرا سحر حلال نامیده است. در آن مثنوی در آن واحد هر دو صنعت کاتبی را التزام کرده، یعنی هم ذو بحرین است و هم ذو قافیتین، موضوع این مثنوی داستانی عشقی است مابین شاهزادگانی بنام- جامو کل- و مقدمه ای به نثر دارد و ابتدا میشود باین بیت:

ای همه عالم بر تو بی شکوه

رفعت خا؛ در تو بیش کوه

و حکایتها باین بیت آغاز کرده

سافی از آن شیشه منصور دم

در رک و در ریشه من سور دم

بطوریکه ملاحظه میشود سراسر ابیات این مثنوی بدو بحر خوانده میشود: یکی ببحر رمل مدس محذوف، به تقطیع «فاعلن فاعلن فاعلن»، و دیگری ببحر سربیع مدس مستوی، به تقطیع «مفتعلن مفتعلن فاعلن» که همان دو بحر در مثنوی مجمع البحرین کاتبی نیز رعایت شده است.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

دولت‌شاه در تذکرة الشعراء نزدیک به ده صفحه بذکر احوال کاتبی اختصاص داده و بعقیده او این شاعر در دیهلی، بین ترشیز و نیشابور، متولد

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

امام‌ثنوی سحر حلال در ایران و هندوستان مکرر بطبع رسیده و همواره مورد اعجاب و تحسین گویندگان قرار گرفته است. مرحوم محمد تقی شوریده شیرازی، فصیح‌الملک، استاد المتأخرین، که خود را از اولاد اهل‌نیز میدانند قصیده تمام در مدح این مثنوی سروده است که مطلع آن این است:-

ره ز طبع اهلی شیرازی و سحر خالاش

آنکه رفت از شاعری تا شاعری آواز کمالش

اهلی را با امیر کبیر علی‌شیر نوائی رابطه ارسال مرسل نیز قائم بوده و در مدح او قصیده مصنوع و بسیار مشکل بنظم آورده که بر قصیده مصنوع سلمان ساوجی تفوق دارد و متضمن انواع صنایع بدعیه است.

اهلی دو قصیده مصنوع دیگر نیز بعدها ساخته: یکی در مدح یعقوب آق - قوینلو و دیگری در مدح شاه اسماعیل اول - و در هر سه قصیده داد هنر نمائی را داده است.

قبر اهلی در حافظیه شیراز در جوار مزار خواجه حافظ هم اکنون معروف است و این عبارت بر لوح مزارش منقوش:-

هو الباقی و کل شیئی هالک

له فقس سره

دوش از غم عمر رفته در منزل خویش

در فکر فرو شدم دمی با دل خویش

از حاصل عمر در کفم هیچ نبسود

شرمنده شدم ز عمر بی حاصل خویش

بقیه حاشیه در صفحه بعد

شده است، از نیرو او را گاهی ترشیزی و گاهی نیشابوری میخوانند. وی صنعت خط و کتابت را نزد سیمی<sup>(۱)</sup> شاعر آموخته، ولی عاقبت بروی حسد برده است. پس از آن گاتی، نیشابور را ترك و به هرات رفته. و چون دیده است که هنر او را در دربار هرات خریداری نیست به استرآباد و شیروان شتافته و چندی در دستگاه شیخ ابراهیم، سلطان شیروان وابسته شده و از او انعامهای کلان گرفته، اما آنچه بدست میآورده در اندک زمانی خرج میکرده و باز بفقیر و درویشی دچار میشده است. چنانکه این قطعه او بر این معنی حکایت می کند:

«مطبخی را دی طلب کردم که بفرائی یزد

تا شود ز آن آش کار ما و مهمان ساخته

گفت احمود نبه کر یابم که خواهد داد آرد

گفتم آنکو آسیای جرخ کردان ساخته

بیهاشیه از صفحه قبل:

فی تاریخه رحمة الله

در میان فضلا و شعرا      یر ناصدق و صفا بود اهلی

رفت با مهر علی از عالم      یرو آل عبا بود اهلی

سال فوتش ز خرد جستم، گفتم      «بادشاه شعرا بود اهلی»

شیخ محمد اهلی شیرازی طباطبائی نراه هشتاد و چهار وقت نمود فی

سنه ۹۴۲. نسخه کاملی از دیوان کلیات آن شاعر بزرگ در تصرف این بنده معشئ است که

میفلط و فریب بزمان او نوشته شده.

(۱) راجع به شرح حال سیمی رجوع شود به تذکره دولتشاه، ص ۴۱۲.

مجالس النفائس، ص ۱۶ و ۱۹۱. طبع طهران

دولت‌شاه نزدیک بجهل‌تن از شاعران این‌زمان را نام‌میرد. میر علیشیر در *مجالس النفاوس* چهل و شش تن را در مجلس اول کتاب خود ذکر میکند<sup>(۱)</sup>، درحالتی که فقط شعرائی را که در زمان او می‌زیسته‌اند، ولی وی آنانرا ملاقات نکرده، در آن فصل آورده‌است. نام بعضی ازین شعرا نزد طلاب ادب فارسی مجهول نیست و غالب ایشان اشعاری به نهایت نغزی و زیبایی سروده‌اند، ولی کمتر کسی از ایشان بمرتبه‌ای از کمال رسیده‌است که نام او از وصمت فراموشی محفوظ بماند. فقط شرف مجالست امراء و سلاطین که اهل فضل و ادب را در دستگاہ خود پرورش میداده و آنان نیز در ظل حمایت ایشان می‌زیسته و باعث جلال و شکوه دربار ایشان می‌بوده‌اند سبب شده که نامشان محفوظ مانده‌است. دولت‌شاه که در ضمن کلام این نکته را بیان نموده غالباً شرح مختصری در باره این گونه شعر آورده ولی از مدح آنها بتفصیل سخن رانده‌است. مثلاً در ذیل سخن راجع به شاه نعمه‌الله ولی، که اگر از حیث شعر و شاعری امتیازی نداشته‌باشد، علی‌التحقیق از کبار مشایخ صوفیه است، بذکر نام بزرگان و مشایخ و ادباء و شعراء و صنعتگران که باعث زیب و شکوه دربار شاهرخ بوده‌اند کلام را پایان می‌رساند<sup>(۱)</sup>.

(۱) در صفحه ۳۴۰ تذکره دولت‌شاهی چنین مینویسد :

» اما از مشایخ و اکابر و شعراء که بروزگار شاهرخ سلطان ظہور یافته‌اند، سلطان‌العلماء و الحقیق شمس الملة و الدین محمد الحافظ البخاری المعروف بخواجه پارسا قنبر الله روحه و خواجه صائن الدین ترکه اصفهانی و مولانای فاضل حسین خوارزمی و فدوة العلماء و مفخر الفنلاء مولانا شرف الدین علی یزدی - و از شعراء بزرگ‌شایخ آذری و بابا سودائی  
بلیحاشیه در صفحه بعد

از میان شعرا وی شیخ آذری اسفراینی<sup>(۱)</sup> وفات ۵۸۶۶ هـ / ۱۴۶۱ م

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

و مولانا علی شهاب، و امیر شاهی سبزواری، و مولانا کاتبی ترشیزی، و مولانا نسیمی بوده‌اند، که ذکر تصانیف و دواوین ابن جماعت در ربع مسکون شهرت دارد. اما چهار هنرمند در پایتخت شاهرخی بوده‌اند، که در ربع مسکون بروزگار خود نظیر نداشته‌اند. **خواجه عبدالقادر مراغی** در علم ادوار و موسیقی و **یوسف اندکانی** در خوانندگی و مطربی، و استاد **قوام‌الدین** در مهندسی و طراحی و معماری، و **مولانا خلیل مصور** که نانی مانی بوده - نورالله تعالی مرقدهم.

(۱) شیخ آذری - حمزة بن عبد الملك الطوسي از اولاد سربداران سبزوار و از شاهزادگان آن دیار است. میرعلیشیر در مجالس النفايس او را یاد کرده. سفر او به هندوستان معروف است وی از پیشقدمان شعرای ایرانی است که زحمار آن دیار شده اند وی نزد سلطان احمد پادشاه گلبرگه (دکن) تقریبی حاصل کرده است ولی از عطایای شاه چشم پوشیده و او را سجده نکرده بایران بازگشت و این بیت را گفت:

من ترك هند و جيفة جيبال کرده ام

باد و بردت جوئه بيك جو نميخرم.

او از مریدان پیران شاه نعمه الله ولی است و با همیر زابایسنفر معاصر که از قبول عطایای او نیز با ستغنا دامن افشاند است. تألیفات چندماتند سعی الصفا در مراسم و مناسک حج، و طفرای همایون، و جواهر الاسرار، و مثنوی غرائب الدنيا در مجائب مشهورات و معنیات از خود باقی گذارده است.

خواجه او حمد متوفی در باره تاریخ وفات او گفته است:

درینا آذری شیخ زمانه  
جو او نانی خسرو بود در شعر  
که مصباح حیاش گشت بر منو  
از آن تاریخ فویش گشت «خسرو»

۸۶۶

برای اطلاع مفصل از شرح احوال شیخ آذری رجوع شود به آتشکده آذر طبع طهران، مج ۲ با تصحیح آقای سادات ناصر



و بابا سودائی<sup>(۱)</sup> ابیوردی وفات ۸۵۳/۱۴۴۹ م. و مولانا علی شهاب-  
ترشیزی<sup>(۲)</sup> و امیرشاهی سبزواری<sup>(۳)</sup> وفات ۸۵۷/۱۴۵۳ م. و کاتبی-

(۱) بابا سودائی، از اهل ابیورد یا باورد (شهری بوده است در کنار  
دشت خاوران که ظاهراً در محل عشق آباد کنونی است)

این شاعر از وابستگان دستگاه بایسنفری است امیر علیشیر در مجالس  
(مرجشاه محمد قزینی) طبع طهران (۱۹۲) شرح حکایات جالبی از او نقل  
کرده و میگوید که عاشق میرزا بایسنفر بوده است. و این بیت را از او ثبت کرده  
که مطلع فسیده مضلی است در مدح میرزای مذکور: غنبرت خال و رخت ورد و  
خط ریحان است

دهنت فنج و دندان درو لب مرجان است.

(۲) برای شرح حال علی شهاب ترشیزی رجوع شود به مجالس النفائس  
ص ۱۷، آتشکده جداول طبع تهران ۱۳۳۶ ش.

(۳) امیرشاهی سبزواری، آق ملک بن جمال الدین، امیر  
علیشیر در مجالس النفائس در شرح حال او گفته است:

«امیر از سرداران سبزواری بود و ملازمت بایسنفر میرزا میکرد، امیر آق-  
ملک نام داشت، مرد فراغت دوست و خوش باش، غزل گفته و کم گفته و اما پیش همه  
مردم مستحسن و پسندیده است» در مرثیه او گفته اند:

کو بشو زیر و زیر از آء و اشکم سبزواری

ز آنکه شهر شاه برشاهی نمی آید بکار

بنده مترجم گوید:- شرامیرشاهی در ایران حسن قبول بسیار داد و دیوان  
او اگر چه تا کنون طبع انتقادی مشروع نیافته ولی (طبع سنکی لیتوگرافی) مکرر چاپ شده است.  
نسخه های خطی بسیار ظریف و گرانبها بخطوط و مذهبیات ممتاز از دیوان  
او در کتابخانه های ایران و هندوستان و اروپا باقی مانده است:

بقیه حایه در صفحه بعد

ترشیزی<sup>(۱)</sup> ۸۳۹ هـ / ۱۴۳۵ م . نام میبرد و میگوید که: ذکر تصانیف

(۱) رجوع شود آتشکده آذر بتصحیح حسن سادات ناصری، ۱ ج، طبع

تهران ۱۳۳۶ . هـ . ش

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

چنانکه تنها در کتابخانه سلطنتی طهران هفت نسخه از آن موجود است که عموماً مزین و بخطوط خوشنویسان کتابت شده است. یکی که قدیمترین آندویانها است تاریخ ۹۳۲ هـ دارد. و شاید از آنها بعضی دیگر در زمان حیات امیر شاهی کتابت شده باشد، ولی آنکه از آنها همه نفیس تر است بخط نستعلیق بسیار عالی بقلم شاه محمود نیشابوری به بهترین تذهیب مزین و هفت مجلس تصویر (میناتور) دارد که از ممتازترین آثار اساتید فن در کتابخانه سلطنتی صفویه زینت اتمام یافته است.

علت شهرت امیر شاهی و قبول عامه که حاصل کرده علاوه بر تشیع همانا در لطافت غزل و جزالت کلام و ظرافت معنی اوست که در زمان شمراء قرن نهم کمتر کسی بیایه مقبولیت اورسیده است .

امیر علیشیر در مجالس النفائس میگوید که: «امیر شاهی در آن حین که در استر آباد از عالم میرفته دو مطلع گفته و وصیت کرده که آن دورا خواجه احمد مستوفی تمام کند و خواجه آن دو مطلع را تمام کرد و بدیوانش نوشته .»

(مجالس النفائس طهران ص ۲۴)

اینکما برای اتمام فایده آندو فزل را که مطلع آن از شاهی است ذیلا

می ننگاریم :

- ۱ -

خرابیم از دل بی رحم که که یاد کن ما را

سک کوی توئیم آخر بسنگی شاد کن ماوا

دلم بار دگر لاف غلامی میزند گاهی

بیا ای خم بمر که نو مبارکباد کن ما را

بقیه پاورلی در صفحه بعد

دو اوین این جماعت در ربیع مسکون مشهور است ، و پس از آن بذکر

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

درد کعبه است و ما را باب حاجت، رحمتی فرما

رخت عید است و ما زندانیان، آزاد کن مارا

بشنهائی بسی خون جگر خوردیم بایادت

توهم چون ساحر یفان باده نوشی، یاد کن مارا

نمیدانم جوشاهی غیره شق، ای یار ساکاری

خدا را اگر تو میدانی بیا ارشاد کن مارا

- ۲ -

تو شهریار جهان ما فریب شهر توئیم

وطن گذاشته بیخنان ز بهر توئیم

دوای دل نشود نوش جام جم مارا

که ناز پرور بیمانهای زهر توئیم

ز لطف یرس ما دست مرحمت می نه

که پایمال حوادث ز تاب فهر توئیم

چو لاله داغ دلم از بهار عارض تو

چو فنیچه خون جگر از لعل نوش بهر توئیم

شد از وفای تو مشهور عالمی شاهی

بس است شهرت ما کز سگان شهر توئیم.

ساحب تذکره مرآت الخیال گفته است که: شاهی وقتی در مجلس

بایر شاه راه یافته (مفسود میرزا ابوالقاسم بایر است) و او را بحکم پادشاه جهت

صویر عمارتی به استرآباد بردند وی فزلی در آن موقع از نظر پادشاه گذرانید .

فزیلیات شاهی بلطافت و هذویت و رفعت موصوف است و عدد ابیات آن غالباً

از پنج بیت تجاوز نمیکند . یکی از فزلیهای او که مرقمیت تاریخی یافته ذیلآ درج میشود

بقیه حاشیه در صفحه بعد

چهارتن از صنعتگران نامی پرداخته است . . . اما بحقیقت اشعار این شعراء که غالباً تا کنون بطبع نرسیده و نسخ خطی آن نیز کمیاب است ، حتی در زمان خودشان خارج از حدود خراسان معروف نبوده ، معذک

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

این‌فزل را بروایت ولی قلی شاملو در تاریخ قصص الخاقانی در هنگامی که همایون بن بابر از هندوستان گریخته و به شاه طهماسب صفوی پناه برده است (۹۵۰هـ) شبی در بزم مهمانی که حاکم مشهد شرف‌الدین اوغلی تکلو در آن شهر برای او فراهم ساخته ، مطربی تفتنی کرده و بسیار مناسب اتفاق افتاده و همایون شاه را باقتضای تناسب حال و مقام رقتی بسیار دست داده است .  
و آن این است :

- ۳ -

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد

همایون کشوری کان مرصه را شاه چنین باشد

زرنج و راحت کیتی مرنجان دل مشو خرم

که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

یک امر روزی عتاب آلود دیدم روی او مردم

کسی را جان کجاماند اگر ماهی چنین باشد

غمش تا یار من شد روی در راه عدم کردم

خوشت آو آرگی آنرا که همراهی چنین باشد

بخنده گفت شاهی تیغ راتم بر سرت روزی

نیم نومید از آندولت که ناگاهی چنین باشد

برای تفصیل بیشتر از حال و اشعار این شاعر امیرزاده خوش طبع و صاحب ذوق در جوع باید

کرد بحواشی مفصل و دقیق دانستند کرامی آقای حسن سادات ناصری بر آنشکده

آذر ، طبع طهران ص ۱۴۰ .

شاید بسیار بجاست اگر در ضمن ذکر وقایع و حوادث راجع بزندانگانی ایشان از تاریخ زمان نوادری یاد کنیم از آنجمله مثلاً یکی حکایت ملاقات شیخ آذری باشاه نعمه الله است که در پی آن دست از مدح سلاطین برداشته و در صف صوفیه در آمده ، و سفری به هندوستان<sup>(۱)</sup> کرده . یامثلاً داستان امیر شاهی که از اولاد سرداران خراسان بوده و مذهب تشیع داشته است و بهمین جهت قاضی نورالله بن سید شریف المرعشی الشوشتری<sup>(۲)</sup> در کتاب مجالس المؤمنین<sup>(۳)</sup> شرح طولانی در مدح وی آورده است . دولتشاه بطرز مبالغه معهود وی میگوید<sup>(۴)</sup>: «فضلاء متفق اند که سوز خسرو و لطافت حسن و ناز کیهای کمال و صفای سخن حافظ در کلام امیر شاهی جمع است . و اینکه وی خود نیز بعلو قدر خویش واقف بوده از قطعه ذیل معلوم میشود که چون وقتی در مجلس یکی از سلاطین او را مؤخر از دیگران نشاندند این قطعه را سرود :-

«شاه مدار چرخ فلک در هزار سال / چون من بکانه ای ننماید بصد هنر

(۱) دولتشاه م ۳۹۹ طبع لیدن

(۲) قاضی نورالله بن سید شریف المرعشی الشوشتری : از اجلة

فقها و محدثین شیعه امامیه و صاحب تألیفات عدیده است که از آنجمله «احقاق الحق» و «مجالس المؤمنین» در عالم تشیع معروف، در زمان اکبر بن همایون به هند رفته و بقنات شهر لاهور منصوب گردیده . در زمان جهانگیر به بهمت «رض» در سال ۱۰۱۹ هـ بقتل رسیده و «شهادت» ملقب گردید. مزارش هم اکنون در شهر «اگره» معروف است .

(۳) تاریخ تألیف مجالس المؤمنین در حدود سال ۹۹۳ هـ / ۱۵۸۵ م است.

رجوع شود به: فهرست ریو م ۳۳۷ .

(۴) آن کره الشعر اعد دولتشاه م ۱۶۶ .

کر زیر دست هر کس و نا کس نشانیم اینجا لطفه ایست بدانم من اینقدر  
بحری است مجلس بود در بحر بی خلاف لؤلؤ بزیر باشد و خاشاک بر زیر».

هم چنین در این بیت قدسی هراتی که اشاره به لثوه دهن خود که در نتیجه فلج صورت عارض وی شده نموده است .

با وجود چنین دهن که مراست شعر گویم که آب از آن بچکد (۱)

اینگونه اشعار از آنرو شایسته عنایت است که خاص همین زمان و همین عصر می باشد که اکنون محل بحث ما میباشد ، لیکن آنها را شعر حقیقی بمعنای خود نمیتوان گفت. در عبارات ذیل دولت شاه منظری از دربارهای سلاطین تیموری را جلوه گر میسازد که گفته است (۲) :-

« اما ولادت با سادات شاهزاده بایسنقر در شهر سنه اثنی وثمانه بوده . جمالی داشت با کمال ، و اقبال و دولتی مساعد ، و در هنر پروری و هنرمندی شهره اقالیم شد ، و خط و شعر در روزگار او رواج یافت ، و هنرمندان و فضلا با آوازه او از اطراف و اکناف روی بخدمتش آوردند . گویند که چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه او بکتاب مشغول بودندی : و مولانا جعفر تیریزی سر آمد کتاب بوده ، و هنرمندان را عنایتها کردی و شعرا را دوست داشتی و در تجمل کوشیدی و ندیمان و جلسیان با نظرات داشتی . و از سلاطین روزگار بعد از خسر و پرویز چون بایسنقر سلطان کسی بمشرت و تجمل معاش نکرده ، و شعر بر کی و فارسی را نیکو گفتی و فهمیدی ، و بمش قلم خط نوشتی ، و این تخلص میرزا بایسنقر راست :

« گدای کوی نموشد بایسنقر گدای کوی خوبان پادشاه است»

حکایت کنند که خواجه یوسف اندگانی بروزگار سلطان بایسنقر در گویندگی و مطربی در هفت اقلیم نظم نداشت . لکن داودی خواجه یوسف دل را

(۱) مجالس النفایس طهر ان - ص ۱۵ و ص ۹۹۰ .

(۲) تذکره الشعراء دولت شاه ص ۳۵۰ .

سپس کاتبی از شیروان به آذر بایجان رفت و قصیده‌ای در مدح سلطان اسکندر بن قرایوسف ترکمان ساخت و چون آن سلطان قدر کمال او را نشناخت و او را پادشایسته نداد، وی را هجوی تلخ فرموده به اصفهان عزیمت کرد. در آنجا بامولانا صائِن الدین ترکه<sup>(۱)</sup> صحبت نمود و معتقد او شده توبه کرد که دیگر برای سلاطین مدیحه نسازد و به دربارهای پادشاهان خدمت نکند، و بیرو طریق عرفا و صوفیه باشد. دولت‌شاه یکی از منظومات او را نقل می‌کند و نشان می‌دهد چگونه او را انقلابی روحانی دست داده و رهنورد وادی تقوی و فنا گشته است. باری از اصفهان به رشت و از آنجا دوباره به استرآباد بازگشت و عاقبت در آن شهر وفات یافت.

جامی درباره او بهتر از دولت‌شاه داوری کرده و کمتر او راستوده است و در فصل هفتم بهارستان می‌نویسد: «وی را معانی خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد اما شعروی یکدست و هموار نیست و شتر گریه است.»

از دیوان او امرانسخه خطی در دست است. آند دیوان ظاهرآ تا کنون طبع

(۱) خواجہ صائِن الدین علی ترکه (بنامنا) اصفهانی از اجله فاضلا و عرفا مصر شاعرخی است، وی منتسب بخاندان (ترکه) در اصفهان است که در قرون هشتم و نهم و دهم رجال بر کزیده علم از آن بظهور رسیده اند. وفات او در هرات سال ۸۳۵ھ (حبیب السیر جزء ۳، جلد ۳، ص ۱۴۵).

در کتابخانه استادمرحوم ملک الشعراء بهار نسخه جامع و نفیسی از کلیه آثار او از نظم و نثر و کتب و رسائل موجود بود که در زمان حیوة مؤلف سال ۸۲۷ھ تاریخ کتابت دارد. آن مکاتب نمونه کامل نثر فصیح زمان و متضمن فوائد و نوادر تاریخی و ادبی بسیار است.

نیافته؛ آن نسخه مورخ است بسال ۹۲۳ هـ / ۱۵۱۷ م. و مشتمل است بر سه هزار بیت از انواع غزل و قطعه و رباعی. بطور معمول قطعات آن بیشتر جنبه شخصی دارد و از این رو برای مطالعه حیات خصوصی وی دارای اهمیت است، گرچه متأسفانه موارد و علل سرودن آن قطعات معلوم نیست و ازینرو استفاده کامل از آنها نمیتوان کرد. در نسخه خطی من عدد این قطعات به یکصد و پنج میرسد که غالباً مشتمل بر دو بیت است. در آن میان فقط دو قطعه مورخ بتاریخ است یکی تاریخ وفات یا قتل منوچهر شاه در سال ۸۲۵ هـ / ۱۴۲۲ م. و دیگری تاریخ وفات میر عادلشاه در سال ۸۲۷ هـ / ۱۴۲۴ م. قطعه ذیل، برای نمونه، چونکه دارای التزام صنعت خاصی است از آرمیان انتخاب و در اینجا ثبت میشود.

«ای دل ارخواهی که باشی در ره عزت سوار  
اسب همت را بمیدان فطانت ناز همز  
تا شود واقف دلت از سر هر کاری که هست  
نقد هستی سر بسر دریای اهل راز ریز  
گر شود کم جوهر جانت چو بیزی خاک قهر  
مکن دران زین رهگذر بر دل غبار و باز بیز  
و در بحق دانسته ای جای نشست و خاست را  
خواه در ارمن نشین و خواه در ایخاز خیز»

در قطعه ذیل ظاهراً اشاره به سلمان ساوجی یابو عارفی هراتی معاصر خود کرده که در زمان خود بقول میرعلیشیر در مجالس النفائس، «سلمان» دوم خوانده میشود<sup>(۱)</sup>.

(۱) مجالس النفائس طبع طهران در ۲۰ ص ۱۹۴.



«آن قوم که در دعوی از جانب سلیمانند

در معرض شمر من از بهر چه می آیند

شمر من روشن دل آنکه سخن سلیمان؟

من هیچ نمی گویم مردم همه بینایند»

در قطعه هجائیة ذیل ظاهراً اشاره به کمال خجندی کرده است و

با احتمال قوی به کمال الدین غیاث فارسی شیرازی معاصر کاتبی<sup>(۱)</sup>

و خسرو و حسن دو شاعر دهلوی که سابقاً ذکر آنها رفته است:

گر حسن معنی ز خسرو برد نتوان کرد منبع

ز آنکه استاد است خسرو بلکه ز استادان زیاد

ورمانی حسن را برد از دیوان کمال

هیچ نتوان گفت او را، دزد بر دزد اوفتاد

در دو قطعه نغز هجائی ذیل اختلاف و میانیتی که مابین کاتبی

و شاعر معاصر او مختصاً به بدر - وجود داشته است نشان میدهد،

دولت شاه سمرقندی ذکر مختصری از این شاعر میکند<sup>(۲)</sup> و میگوید

«بدر شیروانی، سالها در شیروان و مضافات سرآمد طایفه شعرا بوده و

چون کاتبی از خراسان به شیروان اقتاد میان او و مولانا بدر مشاعره و

معارضه دست داد.» و سپس دولت شاه قطعه نخستین ذیل را ذکر کرده و

آنها را دلیل معارضه و مشاعره آندو دانسته است سپس اضافه میکند که

«بعضی سخنان مولانا بدر را از اشعار مولانا کاتبی افضل میدانند ولی

اعتقاد اهل سمرقند برخلاف این است.» آن دو قطعه این است :-

(۱) دولت شاه س ۴۱۸.

۲ > س ۳۷۷.

-۱-

لقب کاتبی دارم ای بدر اما محمد رسید اسم از آسمان  
محمد مرا نام گشت و تو بدری بانگشت آن توازم در آنم (۱)

-۲-

دی بدر که بدر که مرا گفتم که نشی شاعر آن کز شرما باشد انگیختش باید  
گفتا که بهر شهری آویخته ام شعری شرما آنکه چنان گوید آویختش باید «  
ولی قطعه ذیل مدیحه ای است در وصف ابواسحاق شیرازی  
که دیوانی در اشعار اغذیه و اطعمه دارد :-

شیخ بسحاق دام نمته گرم یخت او خیال اطعمرا  
سفره او فکند از نمته هست برخوان او صلا همرا

در قطعه هجایه ذیل شاعری موسوم به شمس علا را اقدح کرده و  
قسمت آخرین قطعه شعر معروف عبید زاکان را تضمین فرموده است .

«رفت آخر از جهان شمس علا آنکه که که در شماری آمدی  
او برفت و ماند ازو دیوان شعر هم نماندی کر بگری آمدی «

در قطعه ذیل شاعر سیمی<sup>(۲)</sup> تخلص را که به کاتبی خط و کتابت  
آموخته بود به انتحال منسوب نموده است .

(۱) بانگشت سباهات بردانم (نسخه بدل)

(۲) دولتشاه در تذکره خود (ص ۱۱۲) مقالتی در باب سیمی آورده و در آن  
چگونه‌گی انتقال انشاعر را از نیشابور به مشهد نقل مینماید بملاوه ذکر میکند  
که وی نویسنده‌ای معروف بوده در شاعری و معماری و در فن تذهیب و رنگ آمیزی کاغذ  
و سایر ساختن و افشان استاد بوده و شاکردان تعلیم می‌داده . « و نیز گوید که سیمی  
وقتی در یکشنبه هجدهم از شهر بنظام آورده است . همچنین درباره او میگوید که مولانا

« میان شهر نیشابور ، سیمی      چو اشماذ ملیح گائبی دید

به مشهد رفت و برنام خودتربست      نمک خورد و نمکدان را بدزدید »

و نیز این قطعه در مذهب شاعری شعر دزد است .

« شاعر نباشد آنکو هنگام بیت گفتن      ز اشمار اوستادان آرد خیال درهم

مراخانه‌ای که اورا از خشت کهنه سازند      مانند خانهٔ سو نبود بنای محکم »

در قطعه دیگری از سلاطین ممدوح خود را مخاطب ساخته و بکنایهٔ

لطیف از او استدعای زیادت شراب در شب ضیافت کرده است. وی گوید :

خسروا آنی که از بهر وفار مهر سو

یشت طاق لامکان چون کبید گردون خم است

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

سیمی را اشتباهی قوی بوده و در شبانه‌روزی دوازده من طعام و میوه خوردی و بی تحمل

هنم کردی . زهی اشتهای صادق وزهی طبیعت موافق

کس بدین سان تا طعام نخورد      کو بدین نوع نظم مانند کرد»

در کتابخانهٔ ملی تهران نسخهٔ نادر و نفیسی از دیوان مولانا لطف‌الله

نیشابوری که از شعرا مشهور همین صراست موجود می‌باشد که ظاهر آبقلم همین مولانا

سیمی کتابت شده است .

میر علیشیر هم در مجالس النفائس نام سیمی را ذکر کرده و میگوید :

« از ولایت نیشابور بود و فضل بسیار داشت و در شعر و مفا و انشاء اهل این فنون اورا

مسلم میدانستند . و مشهور است که در یکروز دوهزار بیت بدهوی گفته و نوشته ، و جهت

جمع مهر خود این بیت را گفته ، و حاکم نقل کرده - :

« یکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت      سیمی دوهزار بیت گفت و بنوشت »

نمت ما نیست کم از جود بیارت ولی  
می که می آرند همچون عمر بدخواهت کم است

هم این رباعی اوراست در خطاب بقلم خویش :

» فریاد ز دست خامه قیراندود      کو راز دلم بدشمن ودوست نمود  
کفتم که زبانش بیرم ککک شود      بیریدم از آن ضیحت کشت که بود

در دیوان کاتبی اشارت به بعضی اما کن نیز هست: مانند ساری در مازندران، و به سایر افراد ناشناس مانند - : **خواجه نظام عبدالرحمن** وشاعری متخلص به امینی وشاپور و جمشید و اردشیر - که ظاهراً از زرتشتیان همان زمان بوده اند. زیرا که از دو نفر اول از اینها در ضمن تقاضای شراب نام برده و سومی ظاهراً شخصی بوده است که بر شاه شیروان شوریده و چون شاه بر اودست یافته و در کشتن ویا کور کردن او متردد بوده، کاتبی از شاه تقاضای شق دوم مجازات را در باره او نموده است و میگوید :

«شاهمکنر اردشیر سرگردان را      هر چند شکست پایه شروان را  
کفتی کمتش یا کمتش میل بجشم      کشتن نه نکوست، کور کن شیطان را»

### عارفی هروی

شاعر دیگر که از سخن باید گفت عارفی است.

عارفی

مهمترین اثر معروف او منظومه صوفیانه و تمثیلی

میباشد که بدرستی آنرا حال نامه نامیده، وغالباً در السنه و افواه بمناسبت

موضوع آن بمتنوی «گلو و چو گان» معروف شده. عارفی آنرا در سال

۸۴۲ هـ / ۱۴۳۸ م. در مدت دو هفته منظوم کرده و در پاداش از پادشاه

ممدوح خود اسبی بامبلغ هزار دینار جائزه دریافت داشته<sup>(۱)</sup> وی در آن تاریخ بیش از پنجاه سال عمر داشته است. گویا وی در سال ۷۹۱ هـ که سال وفات خواجه حافظ است متولد شده باشد و ظاهراً در سال ۸۵۳ هـ / ۱۴۴۹ م وفات یافته. هوا داران او وی را چنانکه گفتیم «سلمان دوم»<sup>(۲)</sup> لقب میداده‌اند. زیر از یکسو در روش و سبک شعر شبیه به خواجه سلمان میباشد و از دیگر سو چنانکه میرعلیشیر در مجالس النفائس گفته، هر دو شاعر از مرض رمد و درد چشم شکایت کرده‌اند، و عارفی خود گفته است :-  
 برهك سرخ دیده من داروی سفید      باشد بعینه نك سوده بر کباب

گرچه تقریباً همه تذکره‌نویسان (باستثنای رضا قلیخان مؤلف مجمع الفصحا) نام عارفی را ذکر کرده‌اند، ولی جزئیاتی که از شرح زندگانی وی گفته‌اند بسیار کم است. مثنوی حال نامه که بقول جامی<sup>(۳)</sup> از نظم‌های سرآمد وی است، مشتمل بر یانصد بیت میباشد. و این کتاب تا کنون ظاهراً طبع نشده<sup>(۴)</sup> و نسخه نفیس زیبایی از آن در کتابخانه دانشگاه کمبریج که تاریخ کتابت آن در سال ۹۵۲ هـ می‌باشد موجود است.

اشعار ذیل در وصف اسب پادشاهی که چو کان بازی میکرده نمونه خوبی

(۱) رجوع شود به فهرست ریو ص ۶۳۹ و متمم فهرست ص ۱۸۵.

(۲) بهارستان جامی :

(۳) مثنوی حال نامه عارفی در لندن سال ۱۹۳۲ م. بی و اهتمام

گرین شیلدز R. S. Greenshields ترجمه و طبع ظریفی یافته است.

است از آن مثنوی ، هم جامی وهم میر علیسیر هر دو این قطعه را ثبت کرده‌اند . ازینرو میتوان گفت که قطعهٔ مطبوعی می‌باشد :-

« خورشید سریر ماه مسند	سلطان جهانین محمد
شاهی که چو بر گرفت چوکان	مه گوی شد و سپهر میدان
آن لحظه که پا بزین در آورد	کرد از کرهٔ زمین سر آورد
چون ابرش باد پا برانگیخت	کوئی که بیاد آتش آمیخت
چو گانی شه که در تکاپوی	از نوسن چرخ میبرد گوی
در جستش از نه سر کشیدی	بر گوی سپهر بر دویدی
هر بار که در هرق شدی فرق	بازان بودی و در میان برق
بگریخته آذر از سم او	آویخته سر سر از دم او »

تمام این منظومه مشتمل است بر تشبیهات بدیعه و استعارات غریبه که همه کنایه و استعاره از بازی گو و چوگان اقتباس شده و بدوق بعضی خوانندگان اروپائی لطفی ندارد و مصنوعی می‌نماید . و این چنین محصول ادبی را بحقیقت نمیتوان « شعر » نامید .

از شعرائی که در نیمهٔ دوم قرن نهم هجری (قرن ۱۵ مسیحی) وفات یافته‌اند مشکل بتوان به تحقیق گفت که کدام يك مهمتر است تا بتوان از آنها نامی برد ، تا آنکه بالاخر در آخر آن قرن بیزر گترین شعراء زمان ، یعنی جامی می‌رسیم که علی‌التحقیق وی را یکی از مشاهیر اسامید شعرای ایران باید دانست .

از حیث عدد ، شمارهٔ این گویندگان زیاد است و هر کس که به آثار تذکره‌نویسان این عصر نظر نماید این معنی بر او روشن میشود ، چنانکه

میخراشد و آهنگ خسروانی او برجگرهای مجروح نمک میباشید . **سلطان ابراهیم** بن شاهرخ از شیراز چندنوبت **خواجه یوسف** را از **بایسنفر** سلطان طلب کرد و او منایقه کرد، آخر الامر سعدزاردینار نقد فرستاد که **خواجه یوسف** را **میرزا بایسنفر** برای او بفرستد ، **سلطان بایسنفر** این بیت بجواب برادر فرستاد :

« ما یوسف خود نمیفروشیم تو سیم سیاه خود نکه دار »

«ودر میان الغ یگ گورگان و بایسنفر بهادر و ابراهیم سلطان

لطیفه‌ها و مکاتبات بسیار واقع شده که این تذکره تحمل ایراد آن لطائف نمیکند . اما روزگار غدار و کردون ستمکار در او ان شباب ضد آن شاه کامکار نمود و موکلان قنا و قدر برجوانی او نبخشودند و شبی از افراط شراب بفرمان رب الارباب بخواب کران فنا گرفتار شد و سکنه هرات سبب آن وفات سکنه پنداشتند .

گویند که مرگ صخره خوابی است آن خواب کران گرفت ما را

«شاهزاده نیمست بمصطفی‌خاک خرامید ماصباح محشر با خماریافتگان حشر سرکران برخیزد ، و از ساقیان « سقام ربهم شراباً طهوراً » تصفی باده خماری شکن «روکاساً دهاقاً» طلبدارد . رجا ، وانقاست که حاکم رحیم از جنایت او که بجز شبنم رحمت آنرا نتواند شست تجاوز فرماید . و وقوع این واقعه هائله **بایسنفر سلطان** در دارالسلطنه هرات در باغ سفید بود در شهور سنهٔ سبع و نلانی و ثمانی (۸۳۷) و عمر او سی و پنج سال بود . و شعرائی که در روزگار **شاهرخ سلطان** بملازمت **بایسنفر بهادر** میبوده‌اند - **بابا سودانی** است و **مولانا یوسف امیری** و **امیر شاهی سبزواری** و **مولانا کاتبی ترشیزی** و **امیر یمن الدین نزل آبادی** رحمهم الله . . . . .

« و شعراء در مرثیهٔ **سلطان بایسنفر** اشعار گفته‌اند . اما **امیر شاهی**

بدین رباعی بر همهٔ آنان فاتح آمده، الله درقائله .

« در ماتم تو دهر بسی شوون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد

گل جیب قبای ارفوانی بدیدم قمری نمود سیاه در کردن کرد »

**دولت‌شاه** با همهٔ معایبی که در تذکرهٔ او وجود دارد و عدم صحت و

فقدان دقت و اطناب در کلام بدترین آنهاست ، از بیشتر مورخان معاصر خود بهتر توانسته است اوضاع آمیخته به آدم کشی و شرابخواری و فجور و درهمان حال حب صنایع ظریفه و ذوق ادبی را که همه از خصائص دربار تیموریان است وصف کند . برای اثبات این معنی بی فایده نیست اگر بر قطعه فوق مثالی دیگر از همان کتاب بیفزائیم ، و آن در توصیف میرزا الفغ بیک است که در آخر شرح حال خواجه عصمت بخارانی آورده که او استاد بساطی و خیالی<sup>(۱)</sup> و معاصر رستم خوریانی و طاهر ایوردی

(۱) خیالی بخاری - اشاره باحوال او در مجالس النفاثر (ص ۱۲ و ۱۸۸) ، و در تذکره دولتشاهی ( ص ۴۲۰ ) آمده است که هر دو باختصار نام او را ذکر و گویند که شاکرد خواجه عصمت الله بوده و شهرت بسیار داشته و قبرش در بخارا است .

ریو در فهرست درذیل ذکر نسخه دیوان او که شماره Add. 22702 درموزه بریتانیا منبسط است تاریخ وفات او را باستناد از تذکره تخت شاهجهانی در حدود ۸۵۰ هـ ذکر میکند ،

میرعلو شیر دوبیت از غزل از او ذکر میکند باین مطلع :

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه . . . الخ

این غزل را ، بسبب آنکه شیخ بهاء الدین عاملی بعدها تخمیس فرموده در ایران معروف شده و جزو آثار ادبی فراز گرفته است و الحق در حالات و افکار عرفانی بسیار جالب و جذاب است (رجوع شود بمجله آئینه ، طهران ، دوره دوم ۱۳۲۳ ش)

عین آن مخمصر اینک برای تتمیم فایده ، بنقل از یک مجموعه خطی بسیار قدیم که در تصرف بنده نویسنده است ، ذیلا درج میکنم : در هر بند (بیت آخر از غزل خیالی است) :-

تا کی بشنای وصال سو یگانه

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه



و برندق بخارانی است ، بعد از آنکه ذکر میکند که خواجه عصمت در سال ۸۲۹ هـ . وفات یافت چنین میگوید (۱) :-

### (۱) تذکرة الشعراء دولتشاه طبع لیدن م ۳۶۱ .

بقية حاشیه از صفحه قبل:

خواهد برآید شب هجران تو یا نه ؟  
ای تیر فتم را دل عشاق نشانه ،

جمعی بتو مشغول و موفایب زمیانه

رفتم بدر سوخته زاهد و عابد  
دیدم همه را پیش رخت را کعب و ساجد  
در میکرده رهبانم و در سوخته زاهد  
که مشکف دیرم و که ساکن مسجد

یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

آندم که عزیزان بروندی پی هرکار  
زاهد بسوی مسجد و من جانب خمار  
حاجی بره کعبه و من طالب دیدار  
من یار طلب کرده و او جلوه که یار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هردر که زدم صاحب آن خانه توئی تو  
هر جا که روم پر مو کلشانه توئی تو  
در میکرده در دیر که جانانه توئی تو  
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

بها حاشیه در صفحه بعد

اما سلطان مغفور سعید، الغیغ گورکان سقراش روخته واناراش

برهانه ، پادشاه عالم و عادل و فاهر و صاحب همت بوده ، و در علم نجوم رتبه عالی یافته ، و در معانی موی می شکافت ، درجه عالمان بمهد او پذیرده اعلی بوده . و فضلا را بدور او مراتب عظمی . در علم هندسه دقائق نما ، و در مسائل هیئت مجسطی کثا و فضلا و حکما متفق اند که بروزگار اسلام بلکه از عهد ذوالقرنین تا این دم پادشاهی بحکمت و علم میرزا الغیغ گورکان بر مستقر سلطنت قرار نیافته . در علوم ریاضی وقوف تمام داشت ، چنانکه صد ستارگان بست ، با اتفاق حکمای عهد

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

بلبل بچمن زآن گل رخسار نشان دید  
 پروانه در آتش شده انوار عیان دید  
 عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید  
 یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه نیم من که روم خانه بخانه

عافل بقوانین خورد راه تو پیوید  
 دیوانه برون از همه آئین تو جوید  
 تا غنیمت نشکفته این باغ که بوید  
 هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید

مطرب بغزل خوانی و بلبل پترانه

بیچاره بهائی که دلش زار غم تست  
 هر چند که عامی است زخیل خدم تست  
 امید وی از عاطفت دمبدم تست  
 نصیب خیالی بامید کرم تست

پننی که که را به ازین نیست بهانه

خود ، چون مقصر الحکما و العلماء ، قاضی زاده رومی (۱) و مولانا غیاث الدین جمشید (۲) و آن هر دو بزرگوار فاضل آن کار باتمام نارسانیده وفات یافتند و سلطان همگی همت بر اتمام آن کار گماشته ، باقی رسدرا میرزا باتمام رسانید . و زبج سلطانی اخراج نمود و خطبه بنام خود نوشت . و الیوم نزد حکما آن زبج متداول و معتبر است و بعضی آنرا بر زبج نصیری ایلخانی ترجیح میکنند . و در خطه سمرقند مدرسهای بنا فرمود که در اقالیم بزینت و رتبت و قدر آن مدرسه عالی نشان نمیدهند و الیوم در آن مدرسهای زیاده از صد نفر طالب علم متوطن و موظف اند . و بمهد پدرش شاه رخ بهادر چهار سال با استقلال سلطنت سمرقند و ماوراءالنهر کرد و در روس و سلطنت و داد و عدل قاعده های پسندیده داشت . . . . .

« حکایت کنند که فراست و قوت حافظه میرزا الفی یک تا حدی بود که هر جانوری که انداختی و آن جانور هر شکاری که کردی تاریخ آنرا ضبط کرده بر نسخه نوشتندی که به چهر روز بوده و در کدام محل - و از جانوران چه جانور سید شده ، از ضنا آن کتاب غایب شد و چندانکه کتاب را طلب کردند نیافتند ، و مستحفظان کتابخانه ترسناک شدند پادشاه الفی بیگه فرمود هم مخورید که تمام آن ضنایا را من اوله الی آخره بیاد دارم . کتاب را طلب فرمود و پادشاه تواریخ میگفت و آن تاریخ و ضنایا را کاتبان کتابت میکردند تا آن دفتر باتمام رسید ، ضنا را بعد از مدتی نسخه اول پیدا شد . هر دو نسخه را باهم مقابله کردند اختلاف بیخ چهارینج موضع نیافتند . و ازین نوع نوادر از طبیع و ذهن آن حضرت فراوان نقل کرده اند .

(۱) قاضی زاده رومی ، صلاح الدین موسی ، متوفی در حدود ۸۱۰ هجری از معاونین میرزا الفی یک دو تألیف و تأسیس زبج جدید کورکانی است (رجوع شود به مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی و حاشیه مر ۵۳۹ همین کتاب)

(۲) غیاث الدین جمشید کاشی - جمشید بن مسعود بن محمود ملف به غیاث الدین ، از علماء نجوم و ریاضی که در تأسیس زبج جدید کورکانی در سال ۸۲۳ ه . با الفی یک معاضدت مینمود و اندکی بعد از آن وفات یافت . وی را رساله ایست در شرح آلات نجومی که بسال ۸۱۸ ه . با مر میرزا الفی یک تألیف فرموده .

» اما شیخ عارف آذری علیه‌الرحمه فرمود که من در شهر سنه ثمانماه

در قرا، باغ همراه خال خود که فه خوان امیر کبیر صاحبقران تیمور گورکان بود، بخدمت الف بیگ میرزا افتادم، در ایام طفولیت، و مدت چند سال به نشاط کودکی با شاهزاده بازی کردمی و سمر و حکایات گفتمی، و او را چنانکه رسم اطفال است بامن انس و حالی بودی، تا در شهرد سنه اثنی و خمین و ثمانماه ۸۵۲ هـ. که پادشاه مذکور خراسان را فتح کرد و در اسفراین نزول فرمود، بعد از آنکه صبح شیب از شام شباب مشتمل شده بود، برخاستم و بخدمت پادشاه شتافتم، از دور که مرا دید در لباس قرا و صلحا بعد از تقدیم سلام و پرسش فرمود که ای درویش تو مصاحب و جلس قدیم مامینائی - آیاتو خواهرزاده فه خوان مانستی؟ من تعجب نمودم از ذهن دراک و حافظه پاک پادشاه و گفتم بلی هستم. حکایات قرا باغ و غزو کرجستان و تمجبهای آن دیار در میان آورده آنچه بیادداشتم جواب گفتم. از این نوع دقت از خاطر آن پادشاه بسیار نقل است که زیاده ازین این تذکره تحمل نیاورد....»

یک سال بعد ازین ملاقات که در تذکره دولتشاهی ذکر شده، یعنی در سال ۸۵۳ هـ/ ۱۴۴۹ م. میرزا الف بیگ، یعنی همان شاهزاده باهوش و فریحه بدست پسر نابکارش، عبداللطیف کشته شد و خود او نیز بعد از هفت ماه بقتل رسید

### مولانا حسین کاشفی

تقریباً تمام کارهای ادبی دوره اخیر تیموریه که مورد بحث ماست

در پیرامون یک تن حامی هنر و پشتیبان ادب دور حسین واعظ کاشفی میزند، و او همانا وزیری است موسوم به «میر - علیشیر نوائی». همانطور که آثار ادبی این عصر به شاعری استاد و ذوفنون یعنی به «جامی» خاتمه می پذیرد. ولی قبل از آنکه از او سخنی بگوئیم باید که چند کلمه از میر علیشیر ذکر کنیم هم چنین از حسین واعظ کاشفی باید سخنی گوئیم، چه در فصل سابق که از آثار نثری وی سخن رانندیم وعده دادیم که در ضمن این فصل نیز اشارتی بحالات او خواهیم کرد.

خواندمیر در حبیب‌العیر «جلد سوم جزء سوم» از او یاد میکند و خلاصه کلام این است که نام وی کمال‌الدین حسین، ولقبش واعظ و حرفتش نیز وعظ بوده. آوازی خوش و لحنی دلکش داشته. در علم کلام و حدیث و اوراتبحر فراوان بوده. هر صبح جمعه در دارالسیاده سلطانیه در هرات و بعد از آن در مسجد امیر علیشیر بمنبر میرفته، هر سه شنبه در مدرسه سلطانی و هر چهارشنبه در مقبره خواجه ابوالولید احمد بو عظاشتغال داشته است. در او اخیارایام حیات هم گاهی روزهای پنجشنبه در خانقاه سلطان احمد میرزا و عظیم فرمود، وی در نجوم و هم چنین در صنعت انشادستی توانا داشته است و در سایر فنون ادب و اوقدمی راسخ بوده، پسرش فخرالدین علی که بجای پدر بمنبر و عظ نشست شاعری نیز میکرد، و مثنوی عاشقانه بنام «محمود و ایاز» بنظم آورد. حسین واعظ، ظاهراً حرفتش شاعری نبوده است<sup>(۱)</sup>، بلکه هنرمندی خود را در منشآت نثر ظاهر می ساخته

(۱) هر چند شاعری حرفت مولانا نبوده ولی در طی آثار منشور در کلمات منظوم که همه زاده ذهن و قادی حاصل فریحه نقاد اوست، فراوان دارد، برای نمونه این قطعه از صحیفه شاهی در... تهنیت نوروز در اینجا درج میشود که بسبب کلام منظوم و منشور مولانا هر دو می‌توان برد

تهنیت نوروز

» نوروز و نوبهار و خزان خجسته باد

دست اجل ز دامن عمرت گسته باد

نوروز و نوبهار و گل و لاله و سمن

فرخنده باد بر تو و بر دوستان تو.

میان اعتدال قوای طبیعی که بجاوت هوای ربیعی جسم را قوت روح و روح رانمت فتوح می‌بخشد، و مقدم فصل ربیع و پایه رفیع که زمان عیش و شادمانی و اوان بلیه پاورقی در صحنه بعد

مخصوصاً<sup>(۱)</sup> در کتاب معروف *انوار سهیلی*. این کتاب که انشائی باطناب و مملو از « عبارت پردازی » دارد و تقلیدی از *کلیله و دمنه* میباشد، در هندوستان شهرتی عظیم یافته و نزد محصلین هندی زبان که لسان فارسی می آموزند مورد توجه واقع شده است. سالیان دراز است که آن یکی از

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

سعادت و کامرانی است بر ذات ملکسفات مخدومی خداوندی مبارک و میمون و خجسته و همایون باد. هر روز بدیدارتو نوروز جهانرا . . . . >

(۱) راقم این حواشی فهرست مختصری از بعضی کتب و رسالات که تألیف آنها را بآن واعظ دانشمند و ذوقنون نسبت اند در اینجا ثبت میکند: -

(الف) *جواهر التفسیر لتحفة الامیر - در تفسیر، ناقص قسط تا سورة البقرة* را بتفصیل تفسیر کرده است.

(ب) *مواهب علیه - در تفسیر فارسی، کتابی است مختصر، در چهار مجلد، در این اواخر در طهران باهتمام فاضل دانشمند محمد رضا جلالی نائینی بطبع رسیده است.*

(ج) *جامع الستین، تفسیر سورة يوسف*

(د) *مختصر الجواهر، همچنان در تفسیر (ولی دیده نشده است)*

(ه) *انوار سهیلی، تحریر متن کلیله دمنه (طبع مکرر یافته)*

(و) *مخزن الانشاء، در فن انشاء.*

(ز) *صحیفه شاهلی، در ترسل*

(ح) *اخلاق محسنی، اخلاق شرح آن قبلا گذشت*

(ط) *شرح مثنوی (دیده نشده است).*

(ی) *لباب معنوی فی انتخاب مثنوی*

بقیه حاشیه در صفحه بعد

کتاب تحصیلی رسمی برای داوطلبان خدمت کشوری هندوستان میباشد و از متون مفصل فارسی است که در مطابع انگلیسی بطبع رسیده است. سبک آن همه لفاظی و عبارت سازی است. از اصل عربی کلیله دمنه و ترجمه فارسی قدیم آن سابقاً در جلد دوم کتاب ادبیات من (ص ۳۵۰ تا ص ۳۵۳) به تفصیل ذکر شده است. از سایر تألیفات حسین واعظ کاشفی قبلاً سخنی رفت فقط در اینجا اضافه میکنم که او را نیز کتابی است با اسم « مخزن الانشا »<sup>(۱)</sup> که بنظر

#### بیه حاشیه از صله قبل:

- یا ( لب لباب مثنوی ، منخبر دیگر از مثنوی  
 یب ) اختیارات ، در نجوم در هفت رساله  
 یج ) اسرار قاسمی ، در کیمیا و لیمیا و علوم فریبه  
 ید ) سبعة کاشفیه ، لوا یب و مقالات هفتگام  
 به ) رساله حاتمیه ، در فض و روایات منسوب به حاتم طائی  
 یز ) روضة الشهداء ، در شرح و بیان شهادت انبیا و ائمه بالخاصه روایات  
 راجع به شهادت امام حسین (ع) .  
 یز ) تحفة الصلوة ، رساله ایست مختصر  
 یح ) الرسالة العلویه فی احادیث النبویه  
 یط ) مرصد الاسنی فی اسماء الحسنی  
 ک ) تحفة العلیه ، متن من اربعین حدیث نبوی  
 کا ) رساله در او را د و ادعیه  
 کب ) فتوت نامه سلطانیه ، معروف است

(۱) مخزن الانشاء کتابی است که کاشفی ، در اصناف مختلفه ترسلات و منشاءات و عناوین و رسوم نامهها و مکاتیب عبری و فارسی و نظم و نثر ، بنام سلطان نحسین باقر ا بیه حاشیه در صله بعد

نرسیده است. وفات او در سال ۵۹۱۰ هـ / ۱۵۰۴ م. نوزده سال قبل از آنکه خواند میر شرح حال او را بنگارد، اتفاق افتاده است.

### میر علیشیر نوائی

چنانکه در فصل سابق گذشت اهمیت و عظمت میر علیشیر هم از

جهت نویسندگی و هم از حیث پشتیبانی او از اهل فصل

میر علیشیر نوائی بقدری ظاهر و نمایان است که میتوان او را بی‌بالغه

ماسیناس زمان و کشور خود او خواند<sup>(۱)</sup> وی دوست و حامی جامی است

(۱) ماسیناس Maecenas Cilinius نام یکی از بزرگان روم قدیم است که

حامی ادب بود و دوست هر اس شاعر بزرگ لاتین بوده است. متولد به ۷۳ و متوفی  
بسال ۸ ق. م.

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل :

و برای وزیر او میر علیشیر در ۱۳۰۷ هـ تألیف کرده. مشتمل است بر مطالب ذیل: ۱- عنوان -  
در آنچه کاتب داد داشتن آن ضرورت است. ۲- صحیفه اونی - خطابیات، ۳- صحیفه ثانیه -  
جوابیات. ۴- صحیفه ثالثه - مسائل متفرقه. ۵- خاتمه در ادعیه و ثنا.

بعد از آن مؤلف آن کتاب را برای شاهزاده ابوالمحسن میرزا اخلاص کرده  
و از آن کتابی دیگر بنام «صحیفه شاهی» ساخته است. مطالب و مندرجات این هر  
دو صورت جدا و منظم و مرتبی است که سبک آن در عالم خود بکلی تازه دارد.

مرحوم سید احمد مهذب (مهدب الدوله) خال کرامی این بنده نویسنده این  
حواشی، نسخه نفیسی از صحیفه شاهی داشتند که بتاريخ ۹۳۳ کتابت شده است و  
شروع میشود باین بیت - :

« ای بنامت صحیفه شاهی شده مشهور ماه تا ماهی »

و این کتاب را باین بنده عطا کردند و اکنون نزد من موجود است.

کتاب صحیفه شاهی در لکنهو طبع رسیده است. (رجوع شود بفرست ریوس)

۵۲۸. حاجی خلیفه، جلد ۲، ص ۴۰۸. اسپرنگر :



و آن استاد جلیل بسیاری کتب مؤلفه خود را بنام این امیر کبیر کرده. و پس از آنکه جامی در سال ۸۹۸ هـ / ۱۴۹۲ م. وفات یافت امیر بر ای او مرثیه ای ساخته که خواند میر بیت اول آن را ذکر کرده است.<sup>(۱)</sup> نام امیر بمناسبت فضلاء

(۱) عبارت حبیب السیر چنین است: «وامیر علیشیر در مرثیه مولانا نور الدین عبدالرحمن ترکیبی فرادرسک انشا کشید، زندگی او و مطلعش در خاطر بود ثبت کردید.

هردم از ابجمن چرخ جفای دگر است هر یک از انجم او داغ بلای دگر است»

امیر بعد از فوت جامی رساله ای ب زبان ترکی تحریر فرموده در احوالات و سوانح زندگی او و روابطی که با آن استاد داشته و چون پنج مقاله است آنرا «خمسة المتحیرین» نام نهاده، رساله مذکور را در حدود سنین ۱۳۳۰ هـ. ش فاضل کتاب دوست و دانشمند ادب پرور آقای محمد نخجوانی تبریزی بفارسی ترجمه فرموده است.

چون هنوز این ترجمه زینت طبع یافته، فصلی از آن را که متضمن قطعات منظوم متبادل بین آن دو مرد بزرگ است در اینجا درج میکنیم تا هم از سبک اشعار و طرز افکار امیر و هم از مرثیه جامی در نزد او نمونه ای در دست باشد:

→ وقتی این رباعی را بمخدومی فرستادم

تا دور فنادم سرم از خاک دوت

هر روز دهم بنامه ای دد سرت

ببخود کردم چونامه آیدت زبیرت

(جامی) در جواب نوشت:

ز آندم که فنادم اتفاق سمرت

گر مرغ پرد سوی تو یاباد وزد

خواهم که دهم بناله ای ددرسرت

۲- وقتی که پادشاه (حسین بایقرا) در قشلاق بود، خبر وفات استاد حسن فانی

(موسیقی شناس آن صر) از مرا فرسود فقیر در این باب بیت مثنوی را تضمین کرده بمولانا نوشتم:-

شرح هجر شاه استادان حسن

بشنو از نی چون حکایت میکند

بقیه حاشیه در صفحه بعد

آن عصر بفراوانی ذکر میشود، مخصوصاً در حبیب‌المیر در باب شعراء  
معاصر سلطان حسین بایقرا نام امیر علیشیر کرارا آمده است.

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

بند بند او جدا گشته ز هم از جدائی ها شکایت میکند

در جواب نوشتند :-

شد نی خامه دلم را ترجمان بشنو از نی چون حکایت میکند

بازبان تیزو چشم اشک ریز از جدائیها شکایت میکند

۳- ایامی که بملازمت و کارهای دولتی مشغول بودم و از کثرت اشتغال و تشتت حواس  
از روی اضطرار همواره برای کناره جوئی و فراغت التماس توجهی از حضرت مولانا  
میکردم و ایشان از روی نصیحت و موعظه هر زمانی بیک نوعی فقیرا تسکین میدادند.  
زمانی که در حوالی مرغاب بودیم باز در این موضوع رقعهای بخدمتشان عرض و این دو  
بیت را نوشتم :-

تا کی چو سبا هر طرفم جلوه گری

خواهم سوی سرو خود کنم پی سپری

فریاد کنان و خاک بر سر فکنان

گویم که خلاصم کن ازین در بدری

در جواب رقعۀ پندآمیزی فرستاده این دو بیت را هم نوشته بودند:-

از دیده جان اگر بجانان نگری

از تفرقه جهان کجا ضمه خوری

این تفرقه هرگز چو نگردد سپری

با تفرقه جمع باشی تا بهره ببری

۴- وقتی در سفر مکه این رباعی را بایشان فرستادم

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بایر، در بایر نامه که بیشتر راه انتقاد پیموده و کمتر از دیگر تذکره نويسان، مانند دولتشاه و خواند میر، راه مدح و ستایش رفته، از میر علیشیر با احترام

### بقیه حاشیه از صفحه قبل

این نامه نه نامه، دافع درد من است  
 آرام درون رنج پرورد من است  
 تسکین دل گرم و دم سرد من است  
 یعنی خیر از ماه جهانگرد من است  
 در مراجعت از مکه، جواب این رفته را از حلب فرستاده و در آخر این رباعی  
 دانوشته بودند

این رفته نه رفته مایه هر طریبی است  
 تحصیل نشاط و هیشرا خوش سببی است  
 زین سان که بود مختصر و پر معنی  
 گویا ز جوامع الکلم منتخبی است  
 وقتی که مخدر می (جامی) از مکه مراجعت فرمودند رفته تهنیت آمیزی نوشتند و این  
 رباعی در آن فید شده بود .

انصاف بده ای فلک مینا فام  
 زین هردو کدام خوب تر کرد خرام ؟  
 خورشید جهانتاب تو از مطلع صبح  
 یا ماه جهانگرد من از جانب شام .  
 در جواب ایشان نام مفصلی نوشته و این رباعی را درج فرموده بود :  
 با کلك مو گفت نامه، کای گاه خرام  
 صد صحفه خوش بروم آورده ز شام  
 گر پای تو در میان نباشد نرسد  
 مهوران را ز جانب دوست پیام .»

تمام نام میبرد<sup>(۱)</sup> و میگوید: چون او بکرم و دانش پروری امیری ندیده است علاوه بر نویسندگان و شعراء بشماری که وی تشویق فرموده و مشمول عنایت خود قرار داده نقاشان هنرمند مانند - بهزاد و شاه مظفر و موسیقی شناسان بی نظیر مانند - قول محمد و شیخ نائی و حسین عودی همه ترقی و پیشرفت خود را مدیون بوی هستند، وی خود نیز موسیقیدانی ماهر و نوازنده ای استاد و نقاشی چیره دست بوده است و در زبان ترکی شاعری بیمانند است که بآن زبان چهار دیوان غزلیات و پنج مثنوی مفصل بروش و سبک خمسه نظامی و یک مثنوی بتقلید از منطق الطیر عطار موسوم به لسان الطیر ساخته و پرداخته است. در شعر فارسی که بتخلص فانی اشعاری میسروده است، همانطور که بابر گفته، کمتر دستی داشته زیرا اگر چه بعضی از ابیات او بدنیست ولی بیشتر سست و ضعیف است.

در علم عروض اطلاعات او خالی از صحت و دقت بوده و راجع بر ساله ای که بنام «میزان الاوزان» نگاشته، بابر میگوید: راجع بچهار وزن از بیست و چهار وزن رباعی که مورد بحث اوست اشتباه کرده و بغلط رفته است.

شهرت شاعری میرزا کور بیشتر در اشعار ترکی اوست و کمتر در شعر فارسی، هر چند که نظر به پشتیبانی و تشویق بسیاری که از انواع فنون ادب و هنر کرده نام او را در تواریخ ادبیات فارسی باید بگزشت و حرمت یاد کنند. هر گاه اطلاعات بیشتر و جامعتری از زندگی و تألیفات او بخواهند باید به مقاله سودمندی که مسیو بلن M. Blin فرانسوی در

(۱) بابر نامه، طب بمبائی، ص ۱۰۸.

بارۀ او نوشته و در روزنامه آسیائی پاریس بسال ۱۸۶۱ م. طبع شده است مرآجه فرماید.

میرعلیشیر درهرات درسال ۸۴۴ هـ / ۱۴۴۰ م. متولد شده و هم درآنشهر دردوازدهم جمادیالثانیة ۹۰۶ هـ / ۱۵۰۱ م. وفات یافته (۱) و در آنجانیز مدفون گشته است .

زندگانی سیاسی امیر در آن سرزمین. و در آن دوره پر آشوب استثناء<sup>۲</sup> قرین سکون و آرامش بوده است. وی توانسته است که دوستی و اعتماد سلطان زمان **ابوالغازی حسین بایقرا** را، که با اورفقیق ایام طفولیت و دبستان بوده، در زمان سلطنت نیز جلب سازد. او را بجاه جلال دنیوی و مکانت سیاسی اعتماد و اعتنائی نبود و بمیل طبع از آن اعراض کرد تا بفراغت بتأملات نفسانی و مطالعات ادبی پردازد. همچنین مادام العمر تاهل اختیار نفرمود. و بهدایت استاد زمان خود، جامی، وارد طریقه<sup>۳</sup> فرقه نقشبندیه گردید. شوق او را باعمال نیک حدی نبود و گویند که در حدود ۳۷۰ مسجد و مدرسه و صومعه دیدگر اما کن خیر در خراسان بتنهائی بنا فرمود یا تعمیر و مرمت کرد (۴). وی نویسنده و مؤلفی بر و مند است، مسیو بلن

(۱) خواندمیر صاحب حبیب‌المیر را کتابی است در شرح احوال و آثار آن امیر بی نظیر موسوم به **مکارم الاخلاق** که نسخه‌ای از آن در موزه بریطانیا موجود است و هم‌اودا در تاریخ وفات آن امیر این بیت است :

چو نازل شد انوار رحمت بروحش

بجو سال فوتش ز « انوار رحمت »

۹۰۶

(۲) رجوع شود بمقدمه مجالس النفاثس، بقلم این بنده محشی، بهران ۱۳۲۳ م  
«ی». که در آنجا ما کنی که از آثار امیر ما کنون در خراسان باقی است بتفصیل یاد شده است.

۲۹ مجلد از تألیفات او را ذکر میکند که درازمنهٔ مختلفه، مابین زمان جلوس تا وفات سلطان حسین بایقرا، تألیف کرده است. آخرین این مؤلفات وی کتابی است بنام *محاكمة اللغین* که در آن سعی کرده برتری زبان ترکی را بر فارسی بثبوت برساند. این کتاب را در سال ۱۴۹۹/۵۹۰۵ م. یعنی یکسال قبل از وفات خویش تألیف کرده است (۱)

(۱) راجع باحوال *امیر علیشیر* و آثار او، نویسندهٔ این سطور در مقدمه‌ای که بر *مجالس النفائس* طبع تهران نگاشته و در سال ۱۳۲۳ در تهران بطبع رسیده اطلاعات بسیار ثبت نموده‌ام. همچنین در خطابهٔ مفصلی که بنام «*نوائی*» در تهران بدعوت انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی بتاريخ ۱۲ آبان ۱۳۲۶ ایراد کرده‌ام و بعداً جداگانه بطبع رسید، بعضی معلومات و فوائد ذکر نموده، که طالب شرح احوال *امیر* با آنجا میتواند رجوع نماید.

بتاریخ یازدهم ماههٔ ۱۹۴۸ م. / ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ ش. *جمهوری* از *یکستان* در شهر *تاشکند* جشنی مجلل بیاد بود یانصدمین سال تولد آن گویندهٔ بزرگ برپا کردند، که تمام *ملل جماهیر شوروی* و همچنین *ایران و افغانستان* در مراسم جشن مذکور شرکت داشتند. تماشاخانه‌ای رفیع و کتابخانه‌ای وسیع بنام آن گویندهٔ ترک‌زبان در آن شهر بزرگ بنا کرده‌اند. و اهل فضل و ادب دربارهٔ آن ضدلیب بوستان فصاحت هزار دستان شدند و هزار داستان زدند، نویسندهٔ این حواشی نیز از *ایران* در آن انجمن حضور داشته و در باب دیوان شعر فارسی، او، که به *دیوان فانی* موسوم، و نسخهٔ نفیسی از آن در کتابخانهٔ *مجلس شورای ملی* در تهران بشمارهٔ ۱۰۳۵ موجود است و در زمان خود او کتابت شده، مقالاتی در آنجا ایراد کردم که مورد عنایت دانشمندان *فرهنگستان* جمهوری مذکور قرار گرفت،

شرح و تفصیل آن جشن و کتب *میر علیشیر* که بالسنمختلفه ترجمه شده است در *مجلهٔ پیام نو*، طبع تهران، شمارهٔ ۴، سال چهارم مندرج می‌باشد.

## جامی

مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی، در شهر کوچک جام (۱)

در خراسان در ۲۳ شعبان ۸۱۷ هـ / ۷ نوامبر

۱۴۱۴ م. متولد، و در هرات در هجدهم محرم ۸۹۸

جامی

هـ / نوامبر ۱۴۹۲ م. وفات یافت. وی یکی از آن بزرگان و اساتید نامی است که خاله‌ایران پرورانیده، زیر او وی در آن واحد هم شاعری بزرگ، هم محقق دقیق و هم عارفی ارجمند است. علاوه بر کلیات اشعار که مشتمل است بر سه دیوان غزلیات و هفت مثنوی و مقدراری قطعات و ابیات متفرقه، او را تألیفات است در تفسیر قرآن و اثبات نبوت پیغمبر (ص)، و علم حدیث، و ترجمه احوال اولیاء و صوفیه، و در علوم ادبی مانند صرف و نحو عرب و عروض و قافیه و موسیقی و فن معما و سایر فنون. در کتاب تحفه سامی چهل و شش جلد کتاب از تألیفات او بشمار می‌آورد. ولی بگمان من هنوز این فهرست جامع و کامل نیست (۲). معاصرین جامی وی را بسیار محترم میداشته‌اند، نه تنها نزد هموطنان او بلکه چنانکه قبلاً گفتم سلطان عثمانی نیز او را حرمت عظیم می‌نهاد و بی‌فایده سعی بسیار کرده است که وی را از هرات بدر بار خود ببرد.

غالب معاصران معروف او نام او را بعزت برده، و مرتبت و مقام او

(۱) تولد جامی در خرگرد از نواحی ولایت جام است، نه قبه‌ای که در اطراف مقبره شیخ احمد جام «ژنده پیل» بنام تربت جام وجود دارد (رجوع شود به کتاب جامی، تألیف این بنده، ص ۵۹).

(۲) برای تألیفات جامی رجوع شود به کتاب جامی تألیف این بنده، ص ۱۶۱، طبع تهران.

را چندان بلند دانسته‌اند که وی را مافوق مدح  
تکریم و حرمت بابر  
و وصف و مستغنی از نگارش ترجمهٔ احوال شمرده‌اند.  
نسبت به جامی

چنانکه بابر، بعد از آنکه میگوید جامی در علوم  
صوری و معنوی همتا و برابر در عصر خود نبوده، اضافه میکند که او را  
حاجتی بمدح و ستایش نیست و ذکر او فقط از باب تیمن و تبرک میباشد<sup>(۱)</sup>

سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی نام او را در صحیفهٔ پنجم از  
کتاب تحفهٔ سامی<sup>(۲)</sup> اول همه ذکر میکند و میگوید - :

« جامی، آنکه از غایت طلو فطرت و نهایت حدت احتیاج  
عقیدهٔ سام میرزا  
به تقریر حال و تبیین مقال ندارد . چه بر تو فضایل او از شرق  
در بارهٔ جامی  
تا باقصای غرب رسیده و خوان نوالش از کران تا کران  
کشیده (بیت)

نه دیوان شمر است این، بلکه جامی  
ز الوان نعمت در او هر چه خواهی  
کشیده است خوانی برسم کریدان  
بیابی مگر مدح و ذم گیسمان >

دولت شاه سمرقندی نیز در خاتمهٔ تذکرهٔ خود در باب شعراء معاصر

(۱) عبارت بابر چنین است : « از آن جمله یکی مولانا عبدالرحمان جامی  
بود که در علوم ظاهر و باطن در زمان خودش بآن مقدار کسی نبود ، شعرا و خود معلوم است  
جناب مولانا از آن عالیتر است که بتسریف احتیاج داشته باشد ، غایتش در خاطر گذشت  
که در این اجزای محقر از جهت تیمن و تبرک نام ایشان مذکور و شمه‌ای از صفات ایشان  
مسطور شود . »

(۲) تحفهٔ سامی طبع تهران ، تألیف معزز السلطنه و الدین ابوالنصر  
سام میرزا ، دومین پسر شاه اسمعیل اول صفوی ، متولد سال ۹۲۳ هـ . و  
متوفی سال ۹۸۴ هـ ، برای شرح حال او رجوع شود به حبیب السیر . تحفهٔ سامی  
و احسن التواریخ حسن رو مملو . فهرست ریو .



نام او را قبل از میرعلیشیر ذکر کرده و از او قریب به همین مضامین وصف نموده است. (۱)

میرعلیشیر علاوه بر ذکر مختصری که در ابتدای کتاب مجالس - عقیده میرعلیشیر  
وصف و ثنای او برشته تألیف در آورده و آنرا نوائی  
« خمسة المتحیرین » نامیده است. این رساله را  
که مسیو بلن در مقاله خود مشروحاً وصف نموده از آنجهت باین اسم  
نامیده که پینج قسمت منقسم میشود یعنی يك مقدمه و سه فصل و يك خاتمه  
بترتیب ذیل - :

مقدمه - در بیان اصل و مولد و حیات جامی و آشنائی مؤلف با او .  
فصل اول - مشتمل بر ذکر حوادث و مکالماتی که مابین مؤلف با  
جامی روی داده .  
فصل دوم - مشتمل بر مراسلات و مکاتیبی که مابین آنها شده است  
فصل سوم - مشتمل بر ذکر کتبی که جامی بر حسب خواهش یا  
پیشنهاد مولف برشته تألیف در آورده .

(۱) سخن دولتشاه درباره جامی چنین است ، (ص ۴۸۳ ، طبع لیدن ) . -

«ساقی جان جام معنی پر شراب ناب ساخت»

بعد از آن جامی حریفان دازمی سیراب ساخت

در مصطفی جامر تا کشاده شد مجلس زندان نامی درهم شکست ، و هروس بکر  
فکر مانامزد اینمرد معنی شد مخدرات حجرات دعوی عقیم و سقیم شدند ، طوطیان  
شکر شکن هند را سواد دیوان و منشآت خاموش ساخت ، و شیرین زبانان و فارسان  
میدان فارس تا شهید اشعارش نوشیدند دیگر انگشت بر نمکدان کلام ملیح  
گویان نزدند .

خاتمه - مشتمل بر ذکر کتب و رسالاتی است که مؤلف بر حسب تعلیم و هدایت جامی مطالعه نموده . و همچنین شرح وفات او و مراسم عزاداری که درباره او بمنتهای شکوه و جلال بعمل آورده اند، و افراد خاندان سلطنتی و نجبا و اعیان و علماء و فضلاء هرات و جمعی کثیر از عامه خلایق جنازه او را تشییع کرده اند<sup>(۱)</sup>

لیکن در میان این همه بهترین و قیمتی ترین شرح احوالی که از او بدست است آنست که تلمیذ مشهور وی **شرح حال جامی بقلم عبدالغفور لاری** (متوفی در ماه شعبان ۱۲۹۲ هـ / ۱۵۰۶ م . و مدفون در جنب مزار استاد خود) در باره او نگاشته<sup>(۲)</sup> .

خلاصه - تمام مسائل اصلی راجع بحیات جامی در مقدمه «بیو گرافیک» که کاپیتن ناسولیس<sup>(۳)</sup> بر طبع کتاب **نفحات الانس**<sup>(۴)</sup> نگاشته است . بحث شده . هر چند این مقدمه بواسطه حمله بیماری و شدیدیکه علیه

(۱) این رساله مفید را آقای محمد نججوانی از ترکی جفانائی بفارسی ترجمه کرده و نزد اینجانب نسخه از آن موجود است (رجوع شود به ص ۲۳۹ همین کتاب).

(۲) شرح حالی که **رضی الدین عبدالغفور لاری** بطور تفصیل از استاد خود نگاشته در ذیل تکلمه و حواشی بر متن **نفحات الانس** العاقد شده ، و نسخ عدیده از آن یافت میشود .

رجوع شود به کتاب جامی طبع تهران ص ۵۵ و ص ۱۲۵ ، و **رشحات عین الحیوة و سفینة الاولیا و فهرست ریو** ، ص ۳۵۰ .

(۳) **گامین ناسولیس** W. N. Lees از خاورشناسان انگلیسی در هندوستان است، متولد ۱۸۲۵ م . متوفی ۱۸۸۹ .

(۴) **نفحات الانس** - طبع کلکته سال ۱۸۵۹ .

تصوف کرده است مورد طعن می باشد. لیکن جزئیات زندگی جامی در آن جا بهتر و مستند باستاد بیشتر از تواریخ دیگر شعرا مثلاً حافظ، ذکر شده و محفوظ مانده است. جامی خود تاریخ تولد خویش را ثبت کرده، و دو دلیل بر انتخاب کلمه جامی برای تخلص خویش ذکر فرموده است<sup>(۱)</sup> همچنین تاریخ تألیف بیشتر از آثار منظوم و منثور خویش را که غالباً در پانزده سال آخر عمر طولانی وی بظهور رسیده خود برشته نظم در آورده است. این تواریخ و همچنین نسخه اصل دیوان اشعار او که از حسن اتفاق موجود است پایه و اساسی بسیار متین و رزین بدست میدهد. زیرا که در سن پطرز بورك (لنین گراد، در مؤسسه المنه شرقیه وزارت خارجه روس، يك نسخه از کلیات او بخط مؤلف موجود است که بارون ویکتور رزن Baron Victor Rosen<sup>(۲)</sup> در ضمن بیان مجموعه کتب خطی آن مؤسسه مشروحاً آنرا وصف کرده است و بسیاری از نکات مشکوک تاریخی بوسیله آن کتاب بطور قطع روشن شده<sup>(۳)</sup>.

(۱) اشاره باین قطعه است که جامی خود فرموده:

«مولدم جام و رشحه قلم جرحه جام شیخ الاسلامی است  
لاجرم در میان اهل سخن بدو منی مخلص جامی است»

(۲) کلکیون علمی بنگاه زبانهای شرقی وزارت امور خارجه روس (سن پطرز - بورغ م ۲۱۵ - ۲۵۹).

(۳) در کتابخانه ملی تهران نیز نسخه نسبتاً جامع و قدیمی موجود است که سابقاً متعلق بکتابخانه سلطنتی ایران بوده و بظن قوی بخط خود مؤلف می باشد، در مؤسسه نسخ خطی فرهنگستان جمهوری شوروی در تاشکند نیز نسخه ای از منشآت جامی و همچنین نسخه ای از شواهد النبوه، هردو بخط خود مؤلف، وجود دارد که تاریخ کتابت دومی صفر ۸۹۱ هـ است.

برای سایر اطلاعات در باب زندگانی و اخلاق این شاعر بزرگ منابع و اسناد از زمان خود او زیاد در دست است که بموجب آنها از جامی هم از زمان طفولیت هوش و ذکاوتی خاص مشهود می افتاد ، و هر چه بیشتر رشد و نمو می نمود افزونتر بکسب فضایل علوم می پرداخت و نزد استادان معروف به تکمیل نفس مشغول میشد و بسرعتی تمام بر آنها همه فائق میگردد و آنها از او کسب معرفت مینمودند. راجع بدرجه تحقیق و فضیلت او ناسولیس می نویسند :-

« اگر جامی را نه از لحاظ شعر و شاعری بلکه تنها از جنبه تحقیق و فضل مطالعه نمائیم، جای انکار نمیماند که ویرا قریحه ای - رشاردانسی بسیار بوده است ، ولی از این جهت که ظاهراً از عجب و پندار مصون نبوده محل تأسف است (۱). فرور بسیار و حس تحقیر نسبت بمعاصرین از خصائص تحریرات او است . هیچ میل نداشته که در معاومات خویش خود را مرهون تعلیم استادی بداند و گفته است : « مرا استادی یافت نشد که او را از خود فزونتر یافته و نزد او تلمذ نمایم ، بلکه برخلاف ، با هر کدام از استادان خود که مباحثه کردم مغلوب میشدند ، و ازینرو هیچیک از ایشانرا بر کردن من حق استادی و تعلیم نیست ، بلکه اگر از معلمی باید ممنون باشم تنها پدرم بوده است که مرا علم زبان آموخت . »

(۱) اینکه ناسولیس جامی را به «عجب و پندار» منسوب داشته محل مآتل است ، زیرا اسناد و دلایل بسیار از تاریخ زندگانی جامی بدست است که همه حکایت از کمال کسر نفس و مواسیح و فروتنی او مینماید . و بهترین دلیل آنکه با همه فضائل صوری و معنوی هیچوقت بساط شیخی نگشرد و داعیه مرشدی نداشت ، بلکه همواره در عالم درویشی تابع مشایخ فرقه نقشبندیه (که در آنسر خواجه عبیدالله سمرقندی معروف به « خواجه احرار » است) میبوده ، و بهدایت او افتخار میکرده است . (رجوع شود به کتاب جامی طبع تهران تألیف اینجناب من ۸۷ - ۹۶) و آنچه که از قول مولانا جامی در باب تحصیلات و استادان خود گفته است . کلام فخرالدین علی صاحب «رشحات» است که در آن بمبارسی لطیف این معانی را آورده است و از خود جامی نیست (نظر کنید به کتاب جامی ، طبع تهران ، ص ۶۴).

دیگر از صفات حمیده جامی که ممکن است ناشی از ملکه عزت نفس وی باشد، همانا امتناع وی از مدح و چاپلوسی نسبت به اغنیا و اقویاست، و این صفتی است که نزد دیگر شعرای زمان کمتر یافت می‌شده. **علی بن حمین**

**استقلال روح**  
**جامی (۱)**

واعظ کاشفی که شرح حال او را در **رشحات عین الحیاة** نگاشته است این نکته را مخصوصاً تذکر داده و گفته است: هیچکس مانند جامی مفاد این اشعار نظامی را عمل نتوانست کرد:

(۱) در کلمات جامی سخن از استقلال روح و استغناء از خلق و عزت نفس بسیار رفته، و این استاد بزرگ عالم‌مقدار، برخلاف اغلب شعراء جایلوس و مدیح‌سرایان دوران که دامان نفس انسانیت را آلوده بتائیش و مدح پادشاهان ستمکار و پادشاهان امراء خود پسند نابکار ساخته و در مدیحه آنان اشعار پرداخته‌اند، او همیشه آنان را بمدالت و تقوی و دیگر صفات شریفه اندرز داده و همچنین در اشعار حکیمانه خود نزد همگان منادی آزادی و داهی آزاد مردی بوده است.

یکی از قطعات او را که در این باب از شاهکارهای برجسته ادب فارسی بشمار است و بر سده‌های پادشاهان مدیحه‌ساز خوش‌آمد گو برتری دارد، و حکایت از روح بلند و طبع آزاده و نفس علوی او می‌کند، برای تمین و تبرک در اینجا ذکر میکنم زیرا متأسفانه این قطعه کمتر مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است.

آن منظومه در مثنوی هفتم از «**خر دنامه اسکندری**» است که از کتاب‌های بسیار جلوه‌القدر و پر ارزش ادب فارسی می‌باشد و هنوز قدر آنرا چنانکه باید، نه در داخل ایران و نه در خارج آن کشور، نشناخته‌اند.

علاوه بر یک مبدء اخلاقی بسیار عالی که در این منظومه مندرج است، از حیث فصاحت کلام و انعام سخن نیز بی‌منتهی درجه امتیاز می‌باشد، و آن این است:—

یکی کعبه رو کم شد از قافله

نه همراه او زاد و نه راحله

بلیه حاشیه در صلحه بعد

« چون بهمد جوانی از بر تو بدر کس نرفتم از در تو  
 همه را بر دزم فرستادی من نمیخواستم تو میدادی (۱) »

و بر خلاف نسبت به معلمین روحانی خود و مشایخی که او را در طریق  
 تصوف هدایت می نمودند، جامی احترامی بسیار نشان میدهد و آنان را  
 بعظمت‌شان و جلالت قدر می ستاید. و این نکته را باز ناسولیس در مقدمه  
 شرح حال جامی بتفصیل بیان کرده است (۲).

(۱) رجوع شود به مقدمه ناسولیس ص ۵ و کتاب جامی ص ۹۳

(۲) مقدمه ناسولیس: ص ۵-۱۱.

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

پی طمه هر چند همت کماشت

نیامد بچشمش که شام وچاشت...

ز زنگار کون کرد خوان سپهر

بجز کرده ماه یا قرص مهر.

ندید از نم چشمه سار سر آب

بجز کاسه چشم حیرت پر آب

همی گشت چون باد در کرد خاک

بهر دشت و وادی بصد بیم و باک

سوه خانه ای دید ناگه ز دور

خوش آینده چون خال بر روی حور

منور شدش چشم ها ز آن سواد

خضر وار رو در سیاهی نهاد

بقیه حاشیه در صفحه بعد

از آنجا که جامی از تملق و مداهنه با بزرگان دوری جست شاید

بقیه حاشیه در صفحه قبل:

زنی یافت چون نافه اش پوست خشک  
 بر او کشته کافور موی چو مشکه !  
 بدو گفت - کای مادر مهربان  
 که باشد ز وصف تو قاصر زبان ،  
 ز بی قومیم تنگه کشته نفس  
 بیک خشک نانم بگریاد رس !  
 بگفتا - که دارم من از نان فراغ  
 نخورده در این دشت نان جز کلاغ ،  
 بسود فارغ از فکر نان خاطر  
 اگر دارمش آرزو کافر !  
 دمی باش ، کز مار یا سوسمار  
 کم ماهی ریگه پرور شکار !  
 نه تابه است بر آتش اینجا نه دیگه  
 کم پخته از تف تفسیده ریگه .  
 نشست از سر پای آن رهنورد  
 بحکم ضرورت از آن طعمه خورد .  
 چو شد سیر از آن شور خورده کیاب  
 بچنیند در طبع وی میل آب ،  
 نشان داد یک چشمه آبش ز دور  
 چو اشک ستمدیدگان تلخ و شور !  
 بدو گفت - از آن چشمه چون بازگشت  
 که ای بانوی بر و خاتون دشت ...

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بهمان علت کمتر شاعری در ایران مانند او موفق شد که در اثنای زندگی خویش دارای حرمتی چنان عظیم و شهرتی چنان وسیع شود<sup>(۱)</sup> و با آنکه عمری

### بقیة حاشیه از صفحه قبل

چرا رو نیازی بده یا بشهر  
 که گیری ز هر نعمت و ناز بهر؟  
 بگفتا- که هر جای شهر و دهت  
 یکی سفله بر خلق فرهاد هست!  
 قناعت نمودن بناکام و کام  
 بدین ناگوار آب و ناخوش طعام،  
 از آن به که بهر شکم بخردی  
 بود زیر فرمان همچون خودی .  
 بیا ساقی و ز آن می دل پسند  
 که گردد از آن سفله همت بلند،  
 فرو ریز یک جرعه در جام من  
 که دولت زند قرعه بر نام من!  
 بیا مطرب و ز آن نو آئین سرود  
 که بر روی کار آرد آیم ز رود،  
 در این کاخ زنگاری افکن خردش  
 فرو بند از کوس شاهیم گوش ...!

(۱) وجود مکتوبات جاهلی بممالک شرق و غرب، از بلاد روم تا دیار هند بشهرت جهانگیر آن استاد در زمان حیاتش دلالت میکند. نه تنها با سلطان بایزید خان خلیفه عثمانی و خواجه محمود گاو آن وزیر سلاطین آن مرد بزرگ بهمین عهد کن مکاتب داشته بلکه بقیه حاشیه در صفحه بعد



طولانی نمود و باعینج حادثه نامالیمی ، یا مصیبت و شدتی ، از بلندی بخت ، تصادف نکرد ، چنانکه بزرگان شعرا که حتی شان و مقامشان از او بیشتر است مانند فردوسی و ناصر خسرو و انوری و سعدی و حافظ از این گونه پیش آمدهای نامالیم در امان نبوده اند. تنها واقعه نامطلوبی که در تاریخ حیات جامی ذکر شده و در آن جا نیز وی با کمال استادی و مهارت گلیم خود را از آب بیرون کشیده ، در بغداد برای او روی داده

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

باضلاع ایران در تبریز (تختگاه آق قویونلوها) و شیراز مهد علمی ایران نیز تبادل نامه ها و اشعار می فرموده است . غزل ذیل در دیوان دوم اوست که برای یکی از ضلاع شیراز (ظاهر جلال الدین دوانی) نگاشته است ، و غزل لطیفی است :-

در در سومه آن به که قدم باز کشیم

خرقه ها در نظر شاهد طنناز کشیم

چند ناخوش منشان بر سرما ناز کشند ؟

نازنینی بکف آریم و از او ناز کشیم

سر که کردیم بسی پیش ریاکیشان بست

در ته پای یکی سر و سرافراز کشیم

هر چه مغزون نهانخانه صدق است و نیاز

در ره مغیبه خانه بر انداز کشیم

عشق بازیم بزبیا منمی یاک سرشت

به که بازبچه این چرخ دغا باز کشیم

مطربی کر بعده دست سوی باغ رویم

باده بر نغمه مرغان لوا ساز کشیم

هست قحط می و شاهد به خراسان جامی ،

خیز تا دخت بمحروسه شیراز کشیم

است، در هنگام سفر حج وی در سال ۸۷۷ هـ / ۱۴۷۲ م. <sup>(۱)</sup> و آن واقعه چنان بود که قطعه‌ای از منظومات مثنوی سلسله الذهب را بعضی اشخاص مفسد روایت کردند، و با استناد بآن، او را به عداوت خاندان علی بن ابیطالب متهم داشتند، با آنکه وی را در مدح حسین بن علی علیه السلام قطعه بسیار فصیحی است <sup>(۲)</sup> که قبل از زیارت مرقد حسین در کربلا سروده بود، معذک مجلسی انبوه در محضر علماء بغداد برای تفحص و تفتیش عقاید مولانا برپا شد. لیکن جامی بسهولت توانست که آن تهمت را دفع کند و قضیه را علیه همان حسودان و مغرضان منعکس فرماید. و گفت: اگر او را بیمی از سرودن آن اشعار بوده است از آن بوده که مبادا مردم خراسان

- (۱) رجوع شود بمقدمه ناسولیس ص ۱۲- و کتاب جامی ص ۸۲.  
 (۲) در رشحات مینویسد: «وایشان در اول جمادی الاخره (سنئبع وسبعین وثمانائه) به بغداد نزول فرمودند و بعد از چند روز بنیت روضه مقدسه امیر المؤمنین حسین (ع) متوجه حله شدند و چون به کربلا رسیدند این غزل را نظم فرمودند؛

«کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین

هست این سفر بمذهب عشاق فرض عین

خدام مرقدش ب سرم کر نهند پای

خفا که بکنود سرم از فرق فرقدین

آنها که بر عذار بود جمعد مشکبار

از موی مستعار چه حاجت بزیب وزین

جامی کدای حضرت او باش تاشود

با راحت وصال میدل عذاب بین

میران ز دیده اشک که در مشرب کریم

باشد قضای حاجت سائل ادای دین <

اورا متمایل به تشیع گمان کنند، و هیچگاه تصور نمی کرد که به بهانه همان اشعار شیعیان بغداد اسباب زحمت او را فراهم سازند<sup>(۱)</sup>. لیکن این واقعه چنان قلب او را متمایل ساخت که اشعاری تلخ در مذمت بغدادیان نظم فرمود است که باین بیت شروع میشود - :

« بگشای ساقیا بلب شط سربوی  
وز خاطر م کدورت بغدادیان بشوی.»

۱) داستان مباحثه و مجادله «رافضیان بغداد» با جامی بتفصیل در رشحات-  
عین الحیوة آمده است. «معاند مولانا که موسوم به نعمت هیدری است در آن  
مجلس رسوا و مفتوح گردید و شارب او را جمعی از اهالی شیروان با کارد و چاقو  
بپریدند و پس از آن تخته کلاه بر سر وی نهاده و ویرا بردار از کوشی واژگونه سواز کرده  
و با سایر اقران و اعوان به تعذیر و تشهیر تمام کرد شهر و بازار بغداد گردانیدند. و بعد  
از صدور این وقایع و جفای اهل بغداد این فرزل را فرمودند :

وز خاطر م کدورت بغدادیان بشوی	بگشای ساقیا بلب شط - سربوی
ز ابنای این دیار نیز زد بگفت و کوی	مهرم بلب نه از قدح می که هیچکس
خوش آنکه با جفا و ملامت گرفت خوی	دروازه عشق زهد و سلامت نمی خرنند
از طبع دیو خاصیت آدمی مجوی	از ناکسان وفا و مروت طمع مدار
دارد فراقتی ز نفر سگان کوی	عاشق که نقب زد بنهان خانه و سال
این شیوه کم طلب ز اسیران رنگ و بوی	بی رنگی است و بیصفتی وصف عاشقان
برخیز تانیم بغا که حجاز روی	جامی مفاخر است روان نیست این زمین

و مدت اقامت ایشان در بغداد چهار ماه بود و بعد از عید رمضان این سال

متوجه حجاز شدند . . . . .»

قطعه ای که در دفتر اول سلسله الذهب آمده در باب منی رخصی و دم

بقیه حاشیه در صله بعد

با وجود همه زهد و عرفان ، جامی راطبعی شوخ و مشربی عذب بوده  
( و از او مزاحهای طرفه نقل کرده اند ) در موقعی که این بیت را که مطلع  
غزلی از اوست میخوانده اند :

« بسکه در جان فکار و چشم بیدارم توئی

هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی »

یکی از حضار بی ادبانه سخن او را قطع کرده سؤال نمود که « اگر

خری از دور پیدا شود ؟ » جامی فی الحال گفت - : « پندارم توئی ! »

بلیه حاشیه از صفحه قبل:

دافنیان که موجب آن همه و غوغای عام در بغداد شد این است :

« رافضی را نگر که رفت خرد کرد و بیرون نهاد پای از حد

گفت : در مدحت علی سخنان که نیاید جز از دروغ زنان

هست قدر علی از آن اعلی که رسد فهم رافضی آجا

خود علی را چنانکه از آن افزون کس ستایش کنند مثنی دون

دون مگو وز دون بسی دون تر در کمی از کم از کم افزوتر... »

و پس از آن تمثیلی آورده است از شاعری که صیده فر<sup>۱</sup> در حضرت شاه خواند

و « هیچکس تحسین نکرد جز جاهلی که با سالیب سخن عارف نبود و آن شاعر چون آن

بدید بگریست و در آخر آن تمثیل گفته... :

« ... نیست چون دیده سخن بینش عار می آیدم ز تحسینش

همچنین رافضی بد آن دغلی چون کند مدح و آفرین علی

آید از مدح او علی را عار ز آفرینش بود علی را بار

در تو گوئی که میل دل هرگز نیست خالی ز نسبتی جائز

رافضی بس دنی علی عالی است میل چون از مناسبت خالی است؟

با تو گویم حکایتی در یاب کز تأمل بدان رسی بجواب... »

آنکه حکایت رافضی را آورده است که از یکی از فضلاء اهل سنت سؤال کرد

بلیه حاشیه در صفحه بعد

موقع دیگر درباره یکی از شعراء زمان متخلص به ساغری که معاصران خود را متهم بسرقت معانی اشعار خویش کرده است این قطعه را گفت :

» ساغری میگفت - دزدان معانی برده اند

هر کجا دزشم من يك معنی خوش دیده اند

دیدم اکثر شعرهایش را یکی معنی نداشت

داست میگفت - آنکه منتهایش را دزدیده اند»

چون ساغری این قطعه بشنید از جامی گله و شکایت نمود، وی در جواب

بقیه حاشیه از صله قبل:

که **علی** را تعریف کن و پرسیدن آن فاضل که کدام **علی** را ؟ آن **علی** که معتقد تست ، یا آن **علی** که معتقد است ؟ و در آنجا بیانی آورده در انبات فضائل **علی** (ع) و منبع از سب و لعن خلفاء ثلاث که بقول صاحب رشحات آنرا از بسنی کتب قاضی **عضد ایچی** نقل فرموده است ، و در آخر آن از قول آن فاضل میگوید - :

» بود سر کمال مصطفوی	گشت ختم خلافت نبوی
بود ختم رسل نبی و ز پی	شد <b>علی</b> خاتم خلافت وی
جمعی از بیعتش ابا کردند	و اندر آن سرکشی خطا کردند
این <b>علی</b> از کمال خلق و سیر	مین <b>یو بگر</b> بود و عین عمر ،
لعن ایشان مکن که لعنت اوست	زشت باشد زدوست لعنت دوست
نیست در هیچ معنی و جهتی	رافضی را باو مشابهتی !
او بموهوم خویش دارد رو	ز آنکه موهوم اوست درخور او
علیشی بهر خود تراشیده	خاطر از مهر او خراشیده . . .

این است کلام رشحات و اشعار **جامی** که برای بیان معتقدات او در اینجا

نهت شد ، و المهدة علیه .

گفت. من «شاعری» گفته بودم نه «ساغری»، بعضی از شوخ طبعان در آن تصحیفی نموده‌اند و «ساغری» ساخته‌اند که شمارا بیازارند.

در میان ماده تاریخ‌هایی که در باب وفات جامی گفته‌اند دو قطعه از همه بهتر است: یکی این آیت از قرآن مجید: «ومن دخله کان آمناً» (سوره ۳ آیه ۹۱)، و دیگری کلمتی امت پارسى، و آن این است «دوداز خراسان بر آمد»، که از هر دو عدد ۸۹۸ بحساب جمل استخراج میشود. اکنون هنگام آنست که از تألیفات عدیده جامی سخنی بگوئیم.

آثار این استاد بدو نوع تقسیم میشود منشور<sup>(۱)</sup> و منظوم، در میان آثار نثری مهم اواز کتابهای -  
نقحات الانس (در ترجمه احوال صوفیه و اولیاء،

### آثار منشور جامی

مؤلف بسال ۸۸۳ هـ / ۱۴۷۸ م. (وازه شواهد النبوه مؤلف بسال ۸۸۵ هـ / ۱۴۸۰ م. و از شرح کتاب لمعات شیخ عراقی موسوم به اشعة للمعات مؤلف بسال ۸۸۶ هـ / ۱۴۸۱ م. و از کتاب لوائیح سابقاً ذکر کردیم، از این جمله فقط شواهد النبوه تا کنون آنچه من اطلاع دارم بطبع نرسیده است و یک نسخه خطی خوبی از آن در دست من است که فهرست مندرجات آن ازین قرار می‌باشد:

مقدمه - در معنی نبی و رسول و سائر مسائل متعلقه بدان.

رکن اول - در شواهد و دلائلی که قبل از ولادت پیغمبر ص بظهور رسید.  
رکن دوم - در بیان آنچه که از زمان تولد تا هنگام بعثت وی ظاهر شده است

(۱) در باب آثار منشور جامی رجوع شود بکتاب جامی تألیف مترجم، طبع

تهران، ۱۶۶-۱۸۳.

رکن سوم - در ذکر آنچه از موقع بعثت تا هنگام هجرت پیغمبر واقع شده است .

رکن چهارم - در شرح آنچه از هنگام هجرت تا زمان وفات او اتفاق افتاده است .

رکن پنجم - در تفصیل آنچه که خصوصیت بهیچیک از اوقات مذکوره در فوق نداشته ، ولی بعد از وفات پیغمبر (ص) آثار آن ظاهر و آشکار شده است .

رکن ششم - در بیان شواهد و دلائلی که بواسطه اصحاب و ائمه از اولاد او رضوان الله علیهم بظهور پیوست .

رکن هفتم - شواهدی که در زمان «تابعین» یا «اتباع تابعین» تا طبقه اولای «صوفیه» بظهور رسیده است <sup>(۱)</sup> .

خاتمه - در عاقبت اعداء خاندان نبوت .

این کتاب به شیوه و سبکی بسیار ساده نوشته شده و اگر بطبع برسد مقدمه ای مفید و علمی، برای معتقدات مسلمانان در باب حیات پیغمبر اسلام میباشد <sup>(۲)</sup> .

جامی سه کتاب دیگر در «تصوف» نیز تألیف فرموده که من فرصت و توفیق مطالعه آنها را نیافته‌ام، یکی رساله موسوم به *لوامع* است. دوم شرحی است بر کتاب معروف *فصوص الحکم* تألیف صوفی بزرگ شیخ محی الدین بن العربی ، مؤلف بسال ۸۹۶ هـ / ۱۴۹۱ م . سوم نقدی است که بر کتاب *نصوص* تألیف شاکرد او شیخ صدر الدین *الفونیوی* نگاشته و آنرا *نقد النصوص* نامیده است . و آن یکی از

(۱) این طبقه بندی باید مقایسه شود با *نقحات الالیس*، طبع ناسولیس ۳۱

(۲) رجوع شود به : کتاب جامی، طبع تهران، ۱۳۷ و ۱۷۹ .

قدیمترین مؤلفات جامی است زیرا که در سال ۸۶۳ هـ / ۱۴۵۸ م .  
تألیف شده .

از آثار کوچک جامی در حدود ده دوازده رساله یادداشت شده که

در ضمن فهرست اسامی ۴۶ کتاب که **سام میرزا**

از مؤلفات او در **تحفه سامی** ذکر کرده مندرج

است. در صورتیکه در کتاب تذکره **مرآة الخیال**

**آثار کوچکتر  
جامی**

این عدد مضاعف میشود<sup>(۱)</sup> و میگوید: **مولانا جامی** بعد از وفات متجاوز  
از نود و سه ساله و کتاب از خود باقی گذاشت. و این رساله‌های کوچک عبارت است:-

از تفاسیر متفرقه بعضی اجزاء قرآن - مثل تفسیر سورة الفاتحه<sup>(۲)</sup> و شرح

چهل حدیث و رساله در باب احادیث منقوله از ابوذر ، و رسائل کلامی

در باب توحید الهی مانند رساله **تهلیلیه** در شرح **لا اله الا الله** و آداب حج

موسوم به **مناسک حج** و امثال آن ، و ترجمه احوال و کلمات بعضی صوفیه

بزرگ مانند - **جلال الدین رومی** ، **خواجه پارسا** ، **خواجه عبدالله**

**انصاری** ، و هم چنین رسائل چند در باب اخلاق و اعمال صوفیه مانند (تحقیق

**مذهب صوفیان**) ، و نیز شروحاتی که ببعضی اشعار و ابیات متصوفه نوشته

است اعم از عربی یا فارسی ، مانند شرح قصیده **تایه و میمیه** و **خمریه** عمر

(۱) مہارت **مرآت الخیال** تألیف **شیرعلیخان لودی**، طبع سنگی بمبائی ،

ص ۷۳ این است :-

تصدای ظاهر و باطن بدرجہ کمال داشت کہ نودونہ کتاب تصنیف نموده ، ہمہ

انہا در ایران و توران و ہندوستان نزد اہل دانش مقبول افتادہ . و هیچکس

انگشت اعتراض بر آن نتوانست نہاد .

(۲) از تفسیر **جامی** تا آیہ > و ایای **فازہیون** ( سورة البقرہ آیہ ۳۸ ) نسخہ

نہر بندہ نگارندہ موجود است .



بن الفارض المصری ، و شرح بیت اول مثنوی مشهور به «نی نامه»<sup>(۱)</sup> و شرحی بر رباعی امیر خسرو دهلوی ، و شرحی بر بعضی رباعیات که خود او سروده است : علاوه بر این همه جامی رانیز رسائل و تألیقاتی است در عروض و قافیه (طبع بلو کمان Blochmann در کلکته ۱۸۷۲ م.) ، و در موسیقی ، و نیز شرحی بر کتاب مفتاح الغیب ، و شرح دیگری بر کتاب کافیه ابن حاجب در نحو که<sup>(۲)</sup> که آنرا برای پسرش ضیاء الدین یوسف

(۱) نی نامه - در این اواخر یعنی در دلو ۱۳۳۶ رساله ظریفی بنام «نی نامه» بنظر رسید که در کابل باهتمام ع. حبیب نوائی از طرف سلسله نشرات رادیو کابل بشماره ۹۰ بطبع رسیده و بمقدمه جامع و فاضلانه ای از ادیب معاصر خلیل الله خلیلی در شرح احوال و آثار مولانا جلال الدین بلخی نم الرومی مصدر است. و در آن دور رساله نی نامه ، یکی تحریر مولینا یعقوب چرخ (از شاه مشایخ نقشبندیه و از اساتید جامی متوفی ۸۵۱ هـ) دیگر اثر قلم مولانا عبدالرحمن جامی، متوالیاً درج شده است .

این هر دو رساله در شرح در بیت اول از مثنوی منوی است : -

«بشنو ازنی چون حکایت میکند . . . الخ»

رساله دوم که از جامی و به «رساله النایه» موسوم است شروع میشود باین بیت

عشق جز نائی و ما جز نی نه ایم او دمی بی ما و ما بی وی نئیم

الحق سعی و اهتمام فضلاء افغانستان در نشر اینگونه آثار ادبی شایسته تقدیر شناسی و شکر گذاری است . زیرا میراث علمی بزرگان خراسان از دیرباز نزد ایشان امانت مانده و اکنون میروند که بحق امانت وفا کنند . در ایران همین رساله یکبار در حاشیه مجموعه اشعة اللمعات بطبع سنکی در طهران ، سال ۱۳۰۳ هـ . چاپ شده و دیگر بار در مجله ارمغان (سال ۱۷ ، شماره ۸) بهمت استاد فقید مرحوم وحید دستگردی منتشر گردیده است .

(۲) این کتاب که معمولاً به «شرح جامی» مشهور است نظر نام فرزندان خود

ضیاء الدین به «فوائد الضایه» موسوم کرده . و در مالک شرق از متون متداوله است .

تألیف فرموده ، نیز مجموعهٔ از مراسلات و منشآت او و رسائل چند در فن معما که در آن زمان خیلی متداول و معمول بوده است :

آخرین و شاید مقدم بر همهٔ مؤلفات نثری جامی کتاب «بهارستان» است <sup>(۱)</sup> که بسبک و اسلوب کتاب گلستان سعدی

بهارستان

در سال ۸۹۲ هـ / ۱۴۸۷ م . تألیف فرموده ، و آن

مشمول است بر هشت فصل که هر فصل را روضه نامیده از این قرار :-

روضهٔ اول - در حکایاتی از اولیاء الله و بزرگان صوفیه .

روضهٔ دوم - در سخنان حکما . روضهٔ سوم - در عدالت سلاطین .

روضهٔ چهارم - در سخا و کرم . روضهٔ پنجم - در تقریر حالات عشق .

روضهٔ ششم - در نوادر مطالبات <sup>(۲)</sup> روضهٔ هفتم - در احوال

شعراء <sup>(۳)</sup> روضهٔ هشتم - در حکایات و امثال حیوانات .

این کتاب شامل عباراتی است از نثر و نظم بهم آمیخته که

نسبتاً منظومات آن زیاد تراست ، و آنرا با ترجمهٔ آلمانی آن بقلم

شلستا و سارد Schlechta - Wssehrd در سال ۱۸۴۶ در وینه بطبع

رسانده اند . و چند بار دیگر نیز در اسلامبول طبع شده . ترجمهٔ کامل انگلیسی

بهارستان در سال ۱۸۸۷ م . بوسیلهٔ انجمن کاماشاستارا Kama-Shastra

و نیز ترجمهٔ دیگری از روضهٔ ششم بقلم ویلسون C. E. Wilson موسوم

به : « Persian Wit and Humours » بچاپ رسیده است . چون خواننده

(۱) رجوع شود به : کتاب جامی طبع تهران ۲۰۳

(۲) مطالبات - Witticisms . در این فصل ۵۳ لطیفه ذکر شده که بعضی از آنها

به ظرافت آداسته است .

(۳) روضهٔ هفتم بیان جزئیاتی است از احوال سی و شش شاعر ، مطالبی که دربارهٔ

معاصران خود ذکر کرده بسیار مختصر ولی مفید است .

کنجکاو میتواند بسموات از محتویات آن کتاب اطلاع کامل حاصل کند ،  
لهذا تطویل کلام در شرح آن در اینجا جایز نیست. <sup>(۱)</sup>

جامی از حیث شعر و شاعری بیشتر معروف شده است و اینک در  
آثار منظوم جامی باب آثار منظوم اوست که سخنی چند میگوئیم .  
این آثار عبارتند : اولاً - از هفت مثنوی که مجموعه

آنرا « سبیه » <sup>(۲)</sup> و یا هفت اورنگ می نامند . اورنگ بمعنی تخت است و  
هفت اورنگ بمعنای مجموعه از ثوابت موسوم به « دب اکبر » نیز میباشد .  
ثانیاً - سه دیوان جدا گانه یا مجموعه اشعار او که به ترتیب - اولی موسوم  
به فاتحة الشباب بتاریخ ۸۸۴ / ۱۴۷۹ م . جمع شده . دوم واسطة العقد  
که در ۸۹۴ / ۱۴۸۹ م . گرد آمده ، سوم خاتمة الحیاة که بسال ۸۹۶ هـ  
۱۴۹۰ م . فراهم گشته یعنی دو سال قبل از وفات مؤلف :

اما هفت اورنگ <sup>(۳)</sup> : - مشتمل است بر مثنویات هفتگانه ذیل :

(۱) طبع نظری از بهارستان بچاپسنگی لیتوگرافی در سال ۱۳۱۱ شمسی  
در تهران با مقدمه فاضلانہ بقلم آقای محیط طباطبائی انجام گرفته و قابل استفاده است

(۲) مثنویات - سبیه - یا باختصار - سبیه = Septete

کتاب مجموعه هفت اورنگ یا مثنویات سبیه ، در سال ۱۳۳۷ هـ . ش /  
۱۹۵۸ م با تصحیح و مقدمه از آقای مرتضی مدرس کیلانی در طهران بطبع رسیده ، مشتمل  
بر ۱۰۵۰ صفحه . طبع منقحی است ولی متأسفانه فهارس ثلاثه - اسامی رجال - امکنه - کتب  
را فاقد میباشد .

(۳) از مثنویات سبیه « هفت اورنگ » نسخه خطی کهن سالی بغلط نستعلیق  
خوشی که ظاهر آن بسال ۱۰۳۸ تحریر شده ، در مصرف این بنده محشی است . که از آن  
در تالیف کتاب جامی استفاده بسیار کرده ام .

سبعه یا هفت اورنگ  
۱- سلسله الذهب که در ۸۹۰ هـ / ۱۴۸۵ م. تألیف شده است (۱)

۲- سلمان و ابسال - که فوربز فالکونر -

Forbes Falconer در سال ۱۸۵۰ م. طبع و نشر نموده، و در سال ۱۷۵۶م با انگلیسی ترجمه گشته است. این مثنوی مشتمل است بر ۱۱۳۱ بیت. يك ترجمه دیگر به شعر انگلیسی و بطور خلاصه بقلم نویسنده معروف ادوارد فیتز جردالد Edward Fitz Gerald در لندن، بسال ۱۸۵۶م انتشار یافته است (۲).

۳- تحفه الاحرار - که بسال ۸۸۶ هـ / ۱۴۸۱ م. بنظم آمده،

آنرا نیز فوربز فالکونر در سال ۱۸۴۸ م. طبع نموده و مجموعاً ۱۷۱۰ بیت است (۳)

(۱) سلسله الذهب - مشتمل بر سه دفتر، تاریخ تألیف دفتر اول آن مثنوی ظاهراً بین ۸۷۳ هـ. و ۸۷۷ هـ. میباشد (رجوع شود بکتاب جامی طبع تهران م ۱۸۵ - ۱۸۹ و مقالات عمیق پر وفور رابرتسون Prof. D. S. Robertsou استاد دانشگاه کهبریج در مجله انجمن همایونی آسیائی، اکتوبر ۱۹۴۵ و آوریل ۱۹۴۶ م). تاریخ دفتر دوم آن مثنوی سال ۸۹۰ هـ است بطوریکه در متن انگلیسی فوق آمده، دفتر سوم تاریخ ندارد ولی قاعده باید بعد از سال ۸۹۰ باشد این بیت در تلو آن مثنوی آمده است مشتمل بر ماده تاریخ :-

«چون حروفش بصادوناد رسید  
خامه را حکم ایستاد رسید»

(۲) مثنوی سلمان و ابسال ظاهراً بسال ۸۸۵ هـ. بنظم آمده و راجع بسال آن حکایت و ترجمه آن رجوع شود بکتاب جامی طبع تهران م ۱۸۹ و مقاله مفضل انگلیسی تألیف نویسنده این حواشی، طبع تهران سال ۱۹۴۷ م، موسوم به:

« FitzGerald's Translation of Jami »

(۳) رجوع شود بکتاب جامی طبع تهران م ۱۹۳.

- ۴- سبحة الابراہ - که در دفعه بیچاپ حروفی در ۱۸۱۱ م. و ۱۸۴۸ م. و یک دفعه بیچاپ سنگی در سال ۱۸۱۸ م در کلکته بیچاپ رسیده است (۱)
- ۵- یوسف و زلیخا - که بسال ۸۸۸ هـ / ۱۴۸۳ م. تألیف شده و معروفترین مثنویات سبعه است. آنرا بآلمانی ووزنزویک Rosenzweig در وینه در سال ۱۸۲۴ م. بشعر ترجمه و طبع نموده است، ترجمه انگلیسی آن بقلم گریفیث R. T. H. Griffith در لندن بسال ۱۸۸۸ م. و ترجمه خیلی متوسط دیگری باز در لندن بقلم روجرز A. Rogers در سال ۱۸۹۲ م طبع و انتشار یافته است (۲)
- ۶- لیلی و مجنون - که در سال ۸۸۹ هـ / ۱۴۸۴ م. تألیف شده و بفرانسه بقلم میوشزی Chézy در پاریس بسال ۱۸۰۵ م ترجمه شده و بآلمانی بقلم هارتمان Hartmann در لیبزیک بسال ۱۸۰۷ م. منتشر گردیده است (۳)
- ۷- خردنامه اسکندری - که در میان آن مثنویات کمتر مورد توجه واقع شده است و تاحدی که من آگاهی دارم هنوز صورت طبع و یا ترجمه نیافته است (۴)

- (۱) سبحة الابراہ در ۸۸۲ هـ تألیف شده و در تهران بسال ۱۳۱۵ هـ . ش . نیز بطبع سنگی رسیده . رجوع شود بکتاب جامی ص ۱۹۵ . اخیراً نیز در عداد مثنویات سبعه (هفت اورنگ) در طهران طبع شده است .
- (۲) رجوع شود بکتاب جامی ص ۱۹۷ .
- (۳) رجوع شود بکتاب «رمثو و ژولیت - شکسپیر ، و مقایسه بالیلی و مجنون - نظامی» تألیف نویسنده طبع تهران ، ۱۳۱۹ هـ . ش . ص ۱۹۳
- و کتاب جامی تألیف این بنده ص ۲۰۰ .
- (۴) رجوع شود به : کتاب جامی ص ۲۰۱ ،

سلسله الذهب  
نسخه خوبی از کتاب سلسله الذهب در تصرف  
من است که بسال ۹۹۷ هـ / ۱۵۸۸ م . کتابت

شده ، این مثنوی از مباحث مختلفه کلامی و اخلاقی و مذهبی بحث میکند  
باتمثیلات و حکایات و مشتمل است بر ۷۲۰۰ بیت تقریباً . عدم ارتباط  
و انقطاع مطالب آن از یکدیگر ، هم چنین انتخاب بحر نامطلوب آن ظاهراً  
باعث شده که آن از دیگر مثنویات سببه کمتر مشتهر و متداول بشود ،  
ازینرو نسخه آن کمیاب است . آن کتاب را بنام سلطان حسین مصدر  
نموده و گفته است :-

«شاه سلطان حسین آنکو بست چرخ را عدلش از تمدی دست»

پس از آن معامی<sup>(۱)</sup> در غایت صنعت و هنرمندی بنام همان سلطان  
نگاشته که بسیار پیچیده و مشکل است .

برای نمونه از آن مثنوی حکایت ذیل را نقل میکنیم که مشتمل است  
بر قصه « کرستن آن شاعر که قصیده ای غرادر حضرت پادشاه خواند و هیچکس  
تحسین او نکرد جز جاهلی که به اسالیب سخن عارف نبود» :-

در فن مدح گستری ماهر	« شاعری در سخنوری ساحر
پر صنایع قصیده ای پرداخت:	بهر شاهی لوای مدح افراخت
ز آنکه شاهنشاه ظل خداست	مدح شاهان بمقل و شرع رواست
مدحت ظل بمدح صاحب ظل.	هست عابد بنفس صاحب دل
که رساند بمرض شاه آنرا	برد روزی یکی نکو خوانرا
تا از آن حسن آن بیفزاید	نظم را حسن سورت میباید
حرف حرفش بسمع شاه رساند	پای تا سر قصیده را برخواند

(۱) ماما Acrostic

حق از آن گفت «رئال القرآن»  
 و ز ادای سخن بیارامید،  
 که بتعین او کند خروش،  
 کشت ستایش کند هنر دانی  
 داد تحسین آن فصیده نداد.  
 بانگ زد از جریم مجلس دور:  
 گوهر مدح شه نکو گفتمی!  
 دست بر رو نهاد و زار گریست  
 بلکه تحسین این خبیث گشت  
 روی بخت مرا نکرد سیا  
 روز عیش مرا مبدل کرد  
 کرچه شاخ قبول بیخ ردیست  
 خاص داند که ست باشد و خام  
 آنچه بختت جنس خام کی است؟  
 چه شناسد صغیر بلبل باغ  
 کی پذیرد ز ضرر شه خانه  
 عار می آیدم ز تحسینش.  
 چون کند مدح و آفرین علی  
 و آفرینش بود علی را بار  
 نیست خالی ز نیستی جایز  
 میل چون از مناسبت خالیست  
 کز تأمل در آن رسی بجواب ..

در سخن واجبیت حسن بیان  
 خواندنش چون بآخر انجامید  
 داشت شاعر باهل مجلس گوش  
 ز آن هنرمند میکند جانی  
 هیچ کس دم نزد زبان نکشاد  
 ناکهان شهراهی بجهل و غرور  
 «بارک الله فلان نکو گفتمی  
 مرد شاعر چوسوی او نگریست  
 گفت- بشکست از این حدیث پشت  
 ترک تحسین پادشاه و کدا  
 و آفرینی که این مفضل کرد  
 هرچه از بوستان بیخردیست  
 شعر کافند قبول خاطر عام  
 میل هر کس بسوی جنس وی است  
 زاغ خواند نفیر ناخوش زاغ  
 جغد سازد بکنج ویرانه  
 نیست چون دیده سخن بخت  
 همچنین رافضی بآن دغلی  
 آید از مدح او علی را عار  
 کرمو کوشی که میل دل هرگز  
 رافضی بر دنی، علی عالیت  
 باز گویم حکایتی در باب

مثنوی سلسله الذهب بسه دفتر تقسیم شده که از آن جمله دفتر اول  
 منتهی میشود بمنظومه‌ای در بیان اعتقادات شاعر موسوم به «اعتقاد نامه».  
 در آن نشان میدهد که جامی با وجود مقام مصوف و عرفان، دردین و مذهب

سنی معتقدی بوده است. در آن منظومه اصول مذهب را یکان یکان عنوان قطعات خود قرار داده است و آنها ازین قرارند :-

در وجود حق سبحانه ، در وحدت حق ، در صفات حق تعالی - از قبیل حیات و علم و اراده و قدرت و سماع و بصر و کلام ، در افعال حق تعالی ، در وجود ملائکه ، در ایمان بانبیاء ، در فضیلت محمد (ص) بر سایر انبیاء ، در خاتمت نبوت وی ، در شریعت وی ، در معراج وی ، در معجزات وی ، در کتابهای الهی ، در قدیم بودن کتاب الهی ، در فضیلت امت رسول بر سایر امم ، در شرف آل و اصحاب و خلفاء او ، در اشارت بآنکه تکفیر اهل قبله جایز نیست . در عذاب قبر ، و نکیر و منکر ، در نفختن صور اسرافیل ، در نظار صحائف ، در میزان ، در صراط ، در موقف عرصات ، در اشاره بخلود کفار در نار و خروج بعضی از عصاة بشفاعات ، در بهشت و مراتب آن .

دفتر دوم آئیننوی مشتمل است غالباً بر تحقیق در اقسام مختلفه و وجوه گوناگون عشق مجازی و حقیقی و حکایاتی بر سبیل تمثیل از احوال اولیا و عشاق .

دفتر سوم غالباً مشتمل است بر حکایات سلاطین . و در پایان اخباری چند از اطباء دارد که دو حکایت از آن نقل از کتاب چهار مقاله<sup>(۱)</sup> عروزی سمرقندی ، یکی منسوب به ابن سیناست در خصوص طبیبی که در دربار سمرقند بود و کنیزکی را به معالجه روحی شفا بخشود<sup>(۲)</sup> و دیگری باز در باب ابن سیناست که چگونه یکی از شاهزادگان آل بویه را از مرض مایخولیا نجات داد ، و پس از آن گفتاری است در بیان دونوع شعر

(۱) رجوع شود به : چهار مقاله عروزی سمرقندی ، طبع ارفاق کتب

(۲) رجوع شود به : مثنوی مولانای رومی ، دفتر اول .



که «یکی آسایش جان است و دیگری کاهش دل» و آنگاه مقالاتی بسیار دلکش در بیان شعراء گذشته که «از سلاطین پیش رتبه‌ها یافتند و نام ایشان بواسطهٔ مدائح آنان بر صحیفهٔ روزگار بماند» و شعرائیکه در آنجا نام میبرد عبارت‌اند از رودکی، عنصری، سنائی، نظامی، معزی انوری، خاقانی، ظهیر، سعدی، کمال، سلمان ساوجی. و هم در اینجا حکایتی دیگر از کتاب چهارمقاله منقول است، در داستان عنصری که بدوبیت «گرهی را که از بریدن زلف ایاز بردل محمود افتاده بود بگشاد»

مثنوی «لسلۃ الذهب نا کھانی اختتام مییابد به خاتمه‌ای بسیار مختصر. آدمی چون آنرا میخواند احساس میکند که در هر جای آن دفتر میتوان آنرا خاتمه داد. بعبارت دیگر در سلسله الذهب ممکن است خواننده بسیاری از قلابه‌های زنجیر را از دست بدهد بدون آنکه اختلالی در آن سلسله روی نماید، و انتظام مثنوی مختل شود. این کتاب مشتمل است بر بسیاری تحقیقات عالیه، لیکن طول کلام و فقدان وحدت معنی در مطالب آن عیب آن شمرده میشود.

خوانندگان انگلیسی زبان میتوانند سهولت از  
**سلامان و ابسال** خاصیت و مفهوم حکایت تمثیلی و عجیب سلامان و  
 ابسال بوسیلهٔ ترجمهٔ شعر آزاد و خلاصه‌ای که فتمیز جبرالد از آن نموده است استفاده کنند. ترجمهٔ آن بشعر آزاد بسیار زیبا و تا حدی فصیح است لکن وزن مخصوص Hiawatha که برای آن بکار برده و نیز حکایات و تمثیلات زیاد غالباً يك سره و یکنواخت بودن مطلب را مختل ساخته و از اینرو چندان مطلوب واقع نشده است.<sup>(۱)</sup>

(۱) رجوع شود بمقالهٔ انگلیسی این بنده، طبع مترجم، تهران، ۱۹۴۷.

این حکایت درنوع خود بسیار لطیف و ظریف میباشد و اشخاص آن تمثیل عبارتند از پادشاه یونان و مرد حکیم که معلم و مستشار اوست و پسر زیبا و عزیز وی موسوم به سلامان و ابسال که دایه خو بروی آن پسر است و زهره که همان ستاره سیاره ونوس Venus میباشد و جمال آسمانی را مجسم میسازد و بواسطه او نقش ابسال از صفحه خاطر سلامان محو می شود در میان مطالبی که در این حکایت عجیب و غیر طبیعی است همانا تولد سلامان است بدون اینکه مادری داشته باشد که او را بزاید .

شاعر با اینکه خود متأهل بوده است ، در این مثنوی زنی داری را نکوهش بسیار کرده .

**ابسال** با وجود اختلاف سن که در حدود بیست سال بزرگتر بوده عاشق طفل شیرخوار خود یعنی سلامان میشود و چون بحد رشد و بلوغ میرسد او را بجادوئی فریفته و مفتون خود میسازد ، این معنی نزد شاه و حکیم ناپسند میافتد ، و حکیم بوسیله قوه مغناطیسی سلامان را مجبور میکند که در بهشت زمینی آنجا که با ابسال نوجوان فرار کرده بود توده ای عظیم از هیزم فراهم سازد و هر دو عاشق و معشوق خود را در آن عرضه حریق قرار دهند و در نتیجه ابسال بیچاره بکلی سوخته و خاکستر میشود ، ولی سلامان بی آنکه آسیبی بدو برسد سالم و تندرست بیرون میآید ، درحالتی که از تمام شهوات و هوسهای جسمانی پاک و مطهر شده و مستحق تاج و تخت میگردد ، و پدرش آنهر دورا باو میبخشد . این تمثیل که بخودی خود و بدون هیچگونه تفسیری روشن و واضح است در مقدمه آن ترجمه (ص ۵-۷۱ ، ترجمه فیتزجرالد) کاملاً شرح شده است .

اینک از این مثنوی که مترجم انگلیسی بکنوع لطفی در نظر هواخواهان ادبیات فارسی باو داده در این جا يك قطعه از اصل نقل میکنیم . این قطعه متضمن وصفی است از آندو عاشق و معشوق و شرح ملالت پادشاه از ورود آنان بجزیره مسحوره که در آنجا ایامی خوش بلبه و ولع میگذازند:

وز دم دریا ز رونق ماندند	» از پس ماهی که زورق راندند
وصف او بیرون زهر اندیشه ای	شد میان بحر پیدا بیشه ای
کاندر آن عشرتگه خرم نبود	هیچ مرغ اندر همه عالم نبود
چون تندر و از تاج و چون قمری ز طوق	یک طرف در جلوه باهم جوق جوق
ساز دستان کرده از مقدار ونای	یک طرف مصحف همه دستان سرای
د نو ا مرفان گستاخ اندرو	نو درختان شاخ در شاخ اندرو
خشک و تر با یکدیگر آمیخته	میوه در سای درختان ریخته
آفتاب و سایه کردش لغت لغت	چشمه آبی بزیر هر درخت
مشت پر دینار از بهر فشار	شاخ بود از باد دستی رعشه دار
ریختی از فرجه انگشت او	چون نبودی نیک گیرا مشت او
خنچه پیدایش آنجا شکفت	گوشا پاغ ارم چون در نهفت
بر گرفت از روی خویش آنجا نقاب	یا بهشت عدن بی روز حساب
از سفر کوهام کرد اندیشه را	چون <b>سلامان</b> دید لطف پیشه را
کشت با <b>ابسال</b> در بیشه مقیم	با دل فارغ ز هر امید و بیم
هر دو خرم چون گل و سوسن بهم	هر دو شادان همچو جان و تن بهم
راحتی ز آمیزش تیمار دور	صحبتی ز آویزش اغیار دور
نی نفاق اندیشه با ایشان دورنگه	نی ملامت پیشه با ایشان بجنک
کسج در پهلو و زخم مار نی	کل دو آغوش و خراش خار نی
هر نفس از چشمه ساری خورده آب	هر زمان در مرغزاری کرده خواب
گاه با طوطی شکر خوار آمده	گاه با بلبل بگفتار آمده
گاه در رفتار با کبک دری	گاه با طاوس در جولانگری
هر دو میبردند روز خود بشب	قصه کرده - دل پر از عیش و طرب

خودچه ز آن بهتر که باشد با تو یاز در میان و عیب جویان بر کنار ..

تحفة الاحرار منظومه ایست تعلیمی و تربیتی مشتمل بر مطالب  
کلامی و اخلاقی که علاوه بر حمد الهی و نعمت نبی  
تحفة الاحرار و مناجات محتوی بر بیست مقاله است که از آن جمله

مقاله بیستم خطابی است بفرزند خرد سال شاعر ، ضیاء الدین یوسف  
که در آن وقت چهار ساله بوده در حالتی که خود شاعر شصت سال داشته . و  
هر يك از آن مقالات منتهی میشود به يك یا چند حکایت و مثل که برای توضیح  
و تأیید مقال آورده است . در مقدمه مختصر منثورى که در آغاز آن متنوی  
قرار دارد ، جامی بیان میکند که آن را بسبب و روش مخزن الاسرار نظامی  
و مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی ساخته است . و زوی بهم رفته اشعار آن  
سنگین و يك نواخت میباشد و آنرا نمیتوان بهترین نمونه آثار جامی دانست  
برای مثال در اینجا قطعه ای از همان مقاله که نصیحتی است بفرزندش  
نقل می نمایم <sup>(۱)</sup> .

«مقاله بیستم، دریندادن فرزندان چمنند که در بوستان طفولیت به نهایت حسن خرد  
پرورده و بار در بوستان بلاغت بنهایت کمال بی آورده .

ای شب امید مرا ماه نو	دیده بختم بخیالت گرو
از پس س روز بر آید هلال	روی نمودی تو پس از شصت سال
سال تو چارست بوقت شمس	چار تو چل بادو چلت باد چار
هر چل تو يك چله کز علم و حال	سیر کنی در درجات کمال
نام تو شد یوسف مصر و ف	باز لقب دوات و دین راضیا
میکنم از خامه حکمت نگار	بور تو این نامه حکمت نگار
گرچه کتون نیست ترا فهم پند	چون بعد فهم رسی کار بند

(۱) رجوع شود به تحفة الاحرار، طبع فوربز فالتونر، ص ۱۵-۱۶

تا نشود برقع تو موی روی	سلسله بند قدم خویش باش
حسب نشین حرم خویش باش	هیچگه از صحبت همخانگان
رخت میر بر در بیگانگان	طلعت بیگانه نه میمون بود
خاصه که سالت ز تو افزون بود	ور بدبختان سر و کارت دهند
لوح الف بی بکارت نهند	پهلوی هر سغله مشو جانشین
از همه یکتا شو و تنها نشین	گرچه بخود نیست کج اندام الف
بین که چنان کج شده دل‌ام‌الف	لوح خود اندم که نهی بر کنار
چون الف انگشت از آن برمدار	دالوش از شرم فکن سر پیش
ماد مفت دوزبران چشم خویش	خنده زنان گاه بآن که باین
رشته دندان منسا همچو سین	دل مکن از فکر پریشان دونیم
تنگ دهان باش ز گفتن چومیم	کوشش بیهوده زهر قیل و قال
تا نکشی درد سر گوشمال	دار ادب درس معلم نگاه
تا نشوی طبلك تعلیم گاه	سیلی او گرچه فضیلت ده است
گر تو بسیلی نرسانی به است (۱)	

این قطعه هر چند شامل نصایح پدران بسیار عالی و بلند مرتبه می‌تواند باشد، لکن موضوع مناسبی برای شعرسازی و چاهه پردازی نیست، و در همان حال افکار و اندیشه های معقد بسبب معما و لغز، که دروس اخلاقی را از اشکال حروف الفبا بیرون تراشیده، آنرا بقدری مشکل ساخته است که حتی ترجمه آن به نثر نیز امکان پذیر نیست.

مثنوی سبحة الابرار نیز منظومه تعلیمی است مشتمل بر مطالب کلامی و عرفانی و اخلاقی و بسیار شبیه است به

سبحة الابرار

تحفة الاحرار و بهمان درجه فاقد ارتباط در مطالب

(۱) نقل از نسخه خطی سبحة جامی ملکی اینجاناب که نزدیک بمهد مؤلف کتابت

و کمتر از آن در صورت و ماده جالب طبع است (۱)

حکایت ذیل راجع به ابراهیم (ع) و پیر آتش پرست که در بوستان سعدی (۲) نیز آمده و در کتاب گرامر فارسی تألیف فوربز مورد بحث و تحقیق شده است برای نمونه ذیلاً درج میشود :-

» پیری از نور هدی بیگانه      چهره پر دود ز آتش خانه  
کرد از معبد خود عزم رحیل      میهمان شد بسر خوان خلیل

(۱) برخلاف براون محققان فارسی زبان بر آنند که **سبحة الابرار** از حیث لطافت ابیات و حکم و اخلاق و علوممانی و بحر مطبوع و ارتباط کلام از نغزترین مثنویات جامی است ( رجوع کنید به **کتاب جامی** ص ۱۹۶ )

(۲) **قطعه سعدی از بوستان ذیلاً** نقل میشود تا مقایسه آن با کلام جامی سهل باشد (بوستان - باب دوم)

» شنیدم که ینک هفتہ ابن السبیل	نیامد بمهمانسرای خلیل
ز فرخنده خوئی نخوردی بگاہ	مگر بر نوائی بر آید ز راه
برون رفت و هر جانبی بشکرید	با اطراف وادی نگه کرد و دید
به تنها یکی در بیابان چو بید	سر و مویش از گرد یری سپید
بدلدا زیش مرحبائی بگفت	برسم کریمان صلائی بگفت
که ای چشمهای مرا مردمک	یکی مردمی کن بنان و نمک
نعم گفت و برجست و برداشت گام	که دانست خلقتش، علیه السلام
رقیبان مهمانسرای خلیل	بعزت نشانند پیر ذلیل
بفرمود ترتیب کردند خوان	نشستند بر هر طرف همگان
چو بسم الله آغاز کردند جمع	نیامد ز یرش حدیثی بسمع
چنین گفتش ای پیر دبرینه روز	چو پیران نمی بینمت صدق و سوز
	بقیه حاشیه در صفحه بعد

بر سر خوان خودش نپسندید  
 با ازاین مائده برخیز و برو  
 دین خود را بشکم نتوان داد  
 روی از آن مرحله درراه آورد  
 وحی - کای درهده اخلاق جمیل  
 نمش از طعمه نه آئین تو بود  
 که در آن ممبد کفر آباد است  
 که نداری دل دین اندوزی  
 دهیش یکدوسه لقمه کم و بیش!  
 کشت بر خوان کرم دمازش  
 از پی منع عطا بهر چه بود؟  
 و آن جگرسوز عتابی که رسید  
 آشنا را پی بیگانه عتاب  
 ز آشنائیش چرا بر نخورم؟  
 دست بگرفتش وایمان آورد..!

چون خلیل آن خللش در دین دید  
 گفت - « باواهب روزی بگرو  
 پیر بر خاست که ای نیک نهاد  
 با لبی خشک و دهانی ناخورد  
 آمد از عالم بالا بنخایل  
 گرچه آن پیر نه بر دین تو بود  
 عمر او بیشتر از هفتاد است  
 دوزیش وا نگرفتم روزی  
 چه شود گرتوهم از سفره خویش  
 از عقب داد خلیل آوازش  
 پیر پرسید که - ای لجه جود  
 گفت با پیر خطابی که رسید  
 پیر گفت - آنکه کند گاه خطاب  
 راه بیگانگیش چون - پریم؟  
 روی در قبله احسان آورد

این حکایت و تعلیم اخلاقی که در آن بکار رفته بسیار عالی است لیکن  
 غالب سخن سنجان ایران شعر سعدی را بر کلام جامی ترجیح میدهند.

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل:

که نام خداوند روزی بری؟  
 که نشنیدم از پیر آذر پرست  
 که گبر است پیر تبه بوده حال  
 که منکر بود پیش پاکان پلید  
 بهیبت ملامت کتان «کای خلیل  
 ترا نفرت آمد از او یک زمان!  
 نوایس چرا میبری دست جود»

نه شرط است وقتیکه روزی خوری  
 بگفتا نکیرم طریقی بدست  
 بدانت پیغمبر نیک فال  
 ز خواری بر اندش چو بیگانه دید  
 سروش آمد از کرد کار جلیل  
 منشر داده مسال روزی و جان  
 کراو میبرد پیش آتش سجود

پنجمین مثنوی از مثنویات هفت اورنگ داستان یوسف وزلیخا «یوسف و زلیخا» است که از همه معروف تر و متداول تر و نیز هم اصل و هم ترجمه آن بیشتر در دسترس است. تمام آن کتاب با ترجمه منظومه آلمانی آن بانضمام یادداشت ها و حواشی بدست بارون روزنزیویگ بقطع ظریفی در وینه در سال ۱۸۲۴ م. بطبع رسیده است، و علاوه بر آن چندین مرتبه در ممالک شرق نیز چاپ شده. <sup>(۱)</sup> چنانکه قبلاً اشعار شدمستر روجر آنرا بشعر انگلیسی ترجمه نموده است بسال ۱۸۹۲ م، ولی آن ترجمه را نمیتوان چندان مطلوب شمرد. ترجمه ای دیگر بانگلیسی در ایران بسال ۱۸۸۱ م. بقلم مستر گریفیث انجام یافته که بنظر من نرسیده. من خود نیز دو قطعه زیبا از آن کتاب در باب طبیعت جمال و میل ذاتی آن بظهور و بروز، و در باب محبت مجازی که پل و صراط عشق حقیقی است <sup>(۲)</sup> ترجمه نموده و بطبع رسانیده ام در ابتدا آن در ضمن خطابه ای بود که در باب تصوف ایراد کرده بودم و در مجموعه نظامات مذهبی جهان <sup>(۳)</sup> بطبع رسیده است و باز در جلد اول تاریخ ادبیات ایران ۴۳۹ و ۴۴۲ تجدید چاپ شده.

این حکایت بر اساس **سوره یوسف** (سوره دوازدهم قرآن) که «احسن القصص» نام دارد بنظم آمده، موضوع آن یکی از معروفترین

(۱) رجوع شود به فهرست کتابهای فارسی اداره هندوستان تألیف آته ص ۷۴۶.

(۲) این قسمت تفسیری است از معنای کلام **متصوفه** که گفته اند «الجاز فطره الحقیقه»

(۳) مجله نظامات منعی جهان: «Religious systems of the World»

طبع سوآن سوننشین Swan Sonnenschien، سال ۱۸۹۲، ص ۳۱۴



مواد حکایات عاشقانه‌ای است که در ایران و عثمانی معروف، و نیز توجه شاعر بزرگ فردوسی را بعد از نظم شاهنامه جلب کرده<sup>(۱)</sup> و پس از او بسیاری از اساتید شعر فارسی به نظم آن حکایت برخاستند. فهرست کامل و خلاصه از شعراء ترکی زبان که این قصه را بنظم آورده‌اند مستر گیب در تاریخ شعر عثمانی (جلد دوم صفحه ۱۴۸) در حاشیه کتاب آورده است، لیکن در میان همه این داستان سرایان که این قصه را بشعر در آورده‌اند مثنوی جامی بسزا ارجمندترین مقام را حائز است، و بیشتر شهرت وی در روی آن قرار گرفته.

قطعه ذیل از ترجمه فن روزنویسک جلد دوم صفحه ۱۹ نمونه‌ای است از آن مثنوی و آن حکایت بازغه است که وی نیز خاتونی بود چون زلیخا و عاشق یوسف گردید ولی «از فرط عشق از محبت مخلوق به محبت خالق افتاد»:

غذای جان فشاند از چشمه نوش	«چو یوسف این سخنها کرد از آن گوش
که از بحرش برشعی قائم من	بگفتا صندت آن مانم من
جهان يك غنچه از باغ جمالش	فلك يك نقطه از كلك كمالش
ز بحر قدرتش گردون حسابی	ز نور حكمتش خورشید تابی
نهفته در حجاب پرده خوب	جمالش بود يك از مهت عیب
ز روی خود بهر يك عكس انداخت	ز ذرات جهان آئینه ها ساخت
چو نیکو بنگری عکس رخ اوست	بچشم تمیز بینت هر چه نیکوست
چو عکس آخر شود بی نور مانی	معاذ الله ز اصل ار دور مانی

(۱) صحت انتساب مثنوی یوسف و زلیخا به فردوسی محل تردید است. رجوع شود

به مستوفات استاد دانشمند آقای عبدالعظیم قریب

نسخه دومشوی آخر سبعة، یعنی لیلی و مجنون و خردنامه اسکندری،  
 فراوان نیست. ولیکن من آنهر دو را در نسخه  
 لیلی و مجنون خطی نفیسی که در سال ۹۳۷ هـ / ۱۵۳۰ م. نوشته  
 شده و متعلق است بکتابخانه ترینیٹی کالج Trinity College در کمبریج،  
 بدقت مطالعه و کنجکاوئی نموده، و قطعات ذیل را از لیلی مجنون برای  
 نمونه انتخاب و ترجمه کردم.

### در معنی عشق صادقان و صدق عاشقان

چون صبح ازل ز عشق دم زد	عشق آتش شوق در قلم زد
از لوح عدم قلم سر افراشت	صد نقش بدیع پیکر انگاشت
هستند افلاک زاده عشق	از کان بزمین فتاده عشق
بی عشق نشان ز نیک و بد نیست	چیزی که ز عشق نیست خود نیست
این سقف بلند لاجوردی	روزان و شبان بگرد کردی
نهار و فر بوستان عشق است	کوی خم صولجان عشق است
مغناطیسی که طبع سنگ است	در آهن سخت کرده چنگه است
عشقیست فتاده آهن آهنگ	سر بر زده از درونه سنگ
بین سنگ که چون درین نشیمن	بی سنگ شود ز شوق دشمن
زان کیر قیاس درد منندان	در جذبۀ عشق دلپسندان
هر چند که عشق دردناکت	آسایش سینه های پاکت
از محنت چرخ باز کون کرد	بی دولت عشق کی رهد مرد

### در سبب نظم کتاب و باعث ترتیب این خطاب

زین راز جو یرده باز کردم	وین طرفه ترانه ساز کردم
شد طوطی طبع من شکر خا	از نص یوسف و زلیخا
چست از کلمه در آن شکر ریز	شیرین سخنان شکر آمیز

در عالم از آن فاده شوری  
سر چشمه لطف بود لیکن  
مرغ دل من ز جای دیگر  
چون قرصه زدم بفال میمون  
هرچند که پیش ازین دو استاد  
در نکته وری زبان گشادند  
از گنجینه چو گنج آن کهرریز  
آن مفرعه زن بگوش دعوی  
آن کده ز نظم نقش در سنگه  
آن برده علم باوج اعزاز  
من هم کمر از قفا بیستم  
هر جا که رسید رخشان ایشان  
من نیز بفافه نافه راندم  
گر مانده‌ام از شمارشان پس

حکایت ذیل را از خردنامه اسکندری که از همان نسخه خطی اقتباس

و ترجمه شده در اینجا درج میکنیم .

«حکایت آن خاد (۱) که گوش بر افسانه غوک نهاد و نقد را

بامیدنسیه از دست بداد» .

کون میدهد دور چرخم بباد  
بکوی خاد مرغ هوایی شکار  
بضرب المثل قصه فوک و خاد  
فرو مانده از صف پیری ز کور

(۱) «خاد» فلوواج باشد کمال اسماعیل راست :

گر که رایشه پوستین دوزی است  
هم بیجا آرد از تو فرمائی  
در دکانی که عدل تست استاد  
باز را دایکی بیجه خاد «

فرهنگ جهانگیری

ز بال و پرش زور پرواز رفت  
 ز بی فوتیش خاست از جان نفیر  
 پس از مدتی کرد آنجا درنگ  
 بر آورد فریاد بیچاره غوک  
 مکن یکرمان در هلاکم شتاب  
 نیم من بجز طعمه طبع کوب  
 نم نیست جز پوستی ناگوار  
 اگر لب کثائی بازادیم  
 بهر لحظه ز آئین سحر و فسون  
 در آب روان پرورش یافته  
 تن او همه گوشت سر تا بدم  
 پشت آبگون و ز شکم سیم ناب  
 چو در شب سپهر از نثار کرم  
 نه در طبع اهل خرد رد چو من  
 بتلقین سو کند ها لب کشاد  
 بیک جستن افتاد در آبگیر  
 کرسنه بخاک تباهی نشست  
 منم همچو آن خاد حرمان زده  
 ز فکر سخن رفته از دل حضور  
 بدستم ز محرومی بخت من  
 بیاساقیا سافری می بیار  
 از آن می که آسایش دل دهد  
 بیاسطر با عود بنهاده گوش  
 خروشی که دز را بهوش آورد  
 بدانای پیام سروش آورد  
 بدانا پیام سروش آورد

از آنجا که سبعه جامی تحقیقاً تقلید و پیروی از خمسه

نظامی است، مختصر سنجشی در سبک و روش آن هر دو شاید در اینجا

مقایسه جامی با  
نظامی از لحاظ  
شاعری

بجا باشد، چون از لحاظ ذوق ادبی بنظر من این  
داوری برای يك تن بیگانه خالی از صعوبت نیست،  
پس از همکار ایرانی خود میرزا بهروز<sup>(۱)</sup> فرزند

طیب و نویسنده معروف میرزا ابوالفضل ساوجی که جوانی است بلیاقت  
و آینده روشن آراسته و در ادبیات عربی و فارسی دستی دارد خواهش کردم  
در این باب مقاله مختصر بنویسد، اکنون و در اینجا خلاصه کلام او را  
نقل میکنم - .

جامی به شیرینی و سادگی در اشعار خود شاعری است خالی از  
تکلف که با نظامی همسری میکند بلکه بر او تفوق میجوید لکن در  
استحکام و متانت و تصورات شاعرانه و فصاحت بیای او نمی رسد. برای فهم و درک  
سخنان نظامی زبان فارسی را عمیقاً باید دانست در صورتیکه سخنان جامی  
را همه کس می تواند بخواند و از آن بهره ببرد، از اینجاست که نام او در  
سرزمین هندوستان و عثمانی هر جا که ادبیات فارسی مانند لغت بیگانه  
است شهرت بسیار یافته، بعلاوه نظامی را مرتبه علم و دانش بلندتر بوده؛ نه  
تنها در لغت و ادب و تاریخ بلکه در علوم نیز خاصه در ریاضیات دستی قوی  
داشته است، و بی آنکه خواننده در آن علوم معرفتی بسیار داشته باشد  
کلام او را کاملاً فهم نمیتواند کرد، و هم چنین عمق معانی و موشکافی که  
از خصائص سخنان نظامی است کمتر در اشعار جامی یافت میشود.

(۱) ذبیح الله بهروز - فاشلدانشمند معاصر که دارای قریحه ای سوزان و  
طبعی فروزان است، در مباحث عمومی مفاید خصوصی دارد، نویسنده این سطور هم از آغاز  
عمر در شیراز توفیق معرفت او را حاصل کردم. وی در سال ۱۳۳۷ ه. به گمبریج  
رفته با مرحوم پروین در طریق ادب و دانش معاشرت میکرد. است. اکنون سالی  
چندانست که در طهران اقامت به تحقیقات ادبی مشغول است.

نظامی در یکی از مثنویات خمه خود یعنی در اسکندرنامه که در بحر و موضوع بآن قسمت از شاهنامه که در احوال اسکندر است شباهت دارد، با سلف بزرگوار خود یعنی فردوسی دم از رقابت و هم آوری زده، لیکن به حکم بسیاری از سخن سنجان از او بمراتب فروتر مانده است<sup>(۱)</sup>. لکن نظامی ظاهراً بیشتر از فردوسی تعصب مذهبی داشته، در حالی که در عصر و زمان فردوسی کمتر از زمان وی این عقاید تسلط و استیلا داشته‌اند چنانکه باین معنی در این اشعار اشاره میکند - :

جهان آتش پرستی شد چنان گرم	که بادا زین مسلمانی ترا شرم
مسلمانیم ما او گبیر نام است	گر آن کبری مسلمانی کدام است؟
نظامی بر سر افسانه شو باز	که مرغ پند را تلخ آمد آواز

جامی هر چند عارف و صوفی مشرب است، ولی در مبادی اسلامی پیرو عقاید عامه می‌باشد. و کمتر عنایت و علاقه به ایران قبل از اسلام ابراز می‌دارد، و حال آنکه فردوسی و تادریه‌ای کمتر نظامی بتاریخ زمان باستان علاقه مندی خاص نشان داده‌اند. جامی وام خود را به سلف خویش بهیچوجه مخفی نداشته و فی الحقیقه بانهایت دقت روی گام آورده؛ هر چند گاهگاهی بعضی موضوعات و مقالات از ابتکارات خاصه خویش نیز در میان سخن آورده است<sup>(۲)</sup>.

(۱) برای مقایسه فردوسی با نظامی رجوع شود به شعر العجم، شبلی نعمانی جلد اول.

(۲) مثلاً رجوع شود بتوضیح حروف بسمله در مقدمه مثنوی تحفة الاحرار.

جامی نه فقط در عناوین و اوزان و فصول و ابواب مثنویات خویش از نظامی پیروی کرده، بلکه در امور شخصی بسیار جزئی‌نیز بوی اقتفا مینماید. مثلاً مانند نظامی او نیز فرزند هفت‌ساله خویش را مخاطب ساخته، و در مثنویات خویش غالباً ویرا نصیحتی چند میفرماید. تنها با این اختلاف که نظامی پسر خود را تشویق بآموختن علم طب کرده، ولی جامی تحصیل علم دین و کلام را ترجیح داده است. مخصوصاً مشابهت این دو استاد در آنجا ظاهر میشود که سبب بنظم آوردن مثنویهای خود را بیان کرده‌اند. متأسفانه ضیق مجال ما را مجبور میکند که از ذکر مثال صرف نظر نمائیم<sup>(۱)</sup> اینگونه سنجشهای انتقادی مابین آثار و تألیفات شعراء بزرگ ایرانی اهمیتی بسزا دارد و امری است که تا کنون از آن غفلت شده است. ولی مطالعات مقدماتی در تاریخ ادبی و شرح احوال و کتاب‌شناسی که مخصوص مباحث ماست، ما را هم در این کتاب و مجلدات سابقه آن از این کار مفید مانع کردید.

هر گاه بخواهیم از غزلیات یا اشعار غنائی Lyric که جامی سه دیوان مستقل از آنها ساخته است چنانکه باید بحث کنیم، هر آینه غزلیات جامی دامنه سخن دراز خواهد شد. در اروپا دانشمندان آلمانی به تنهایی در این باب مطالعات بسیار کرده‌اند خاصه فن روز - نزویک و<sup>(۲)</sup> روکرت Rückert<sup>(۳)</sup> و ویکر هوزر Wickerhauser در کتاب

(۱) رجوع شود بعلت نظم حکایت لیلی و مجنون نظامی و جامی (کتاب رمثوز ولایت، طبع طهران، ۱۳۱۹ ش.)

(۲) رجوع شود بکتاب روز نزویک درباره جامی، طبع وین، ۱۸۴۰ م.

(۳) کتاب آثار روکرت که در مدت ۳۳ سال (۶۸۴۴ - ۱۸۷۶ م) تألیف شده

بلوتن کرانز Blütenkranz<sup>(۱)</sup>. نظر بمقام بلند و رتبت ارجمند جامی و کثرت آثار او کتابی مفرد درباره وی لازم است نگاشته شود<sup>(۲)</sup> و حق او بدرستی ادا کرده، چه او نه از لحاظ يك استاد غزل سرا بلکه بدلیل تأثیر عمیقی که کلام او در ادبیات فارسی و ترکی داشته شایسته بحث و تحقیق است.

در اینجا فقط به ذکر چند نمونه از غزلیات او که از نسخه دیوان وی (طبع اسلامبول ۱۲۸۴ هـ / ۱۸۶۷ م.) اخذ شده و با کمال استعجال انتخاب گردیده است اکتفا میشود. علاوه بر یک نسخه خطی به نسخه چاپی دیوان طبع لکهنو ۱۲۹۸ هـ / ۱۸۸۱ م. که آن نیز در دست من بوده و مفصل تر است نیز مراجعه نموده ام<sup>(۳)</sup> :-

(۱) رجوع شود بکتاب بلوتن کرانز، طبع لپیژیک ۱۸۵۵، وینه ۱۸۵۸ م  
 (۲) این بنده مترجم در سال ۱۳۲۰ شمسی موفق به نگارش رساله مفصلی در باره آن استاد شده ام که هر چند دارای نواقص بسیار است ولی آنچه در حد امکان بوده راجع نزدگانی مولانا و آثار و صفات خاصه و عقاید و افکار و آثار و مزار و روابط او با سلاطین و بزرگان صر استقا نموده ام، کتاب مذکور بهمت وزارت فرهنگ در طهران بطبع رسیده است.

(۳) در تصرف این بنده مترجم سه نسخه از دیوان جامی موجود است :- اول، بخط زیبای نستعلیق هراتی، مجدول و مذهب، که اگرچه تاریخ نداد ولی ظاهراً قریب بزمان مؤلف تحریر شده. دوم، نسخه ای جامع که شامل هر سه دیوان است مورخ بتاریخ ۹۳۵ هـ. یعنی ۳۷ سال بعد از وفات مولانا. سوم، نسخه ای نستعلیق بسوازیبیا، مجدول و مذهب که دوست معظم جناب آقای ابراهیم قوام باین بنده هدیه فرموده اند. بی تاریخ ولی غیر منلوط. نسخ مجامعی نیز از کلیه آثار او در کتابخانه ملی در طهران



- ۱ -

» یا من بدا جمانك فی كل ما بدا  
 بدا هزار جان مقدس ترا فدا  
 می‌نالم از جدائی تو دم بدم چونی  
 وین طرفه تر که از تو نیم یک نفس جدا  
 عشق استوبس که در دو جهان جلوه میکند  
 گاه از لباس شاه و گاه از کسوت گدا

#### بقیة حاشیه از صفحه قبل:

وجود دارد که بظن غالب بخط خود مؤلف می‌باشد ،  
 در یکی از نسخه‌های این غزل لطیف عرفانی بنظر رسید ،  
 تا نموداری از کلام لطیف و افکار صوفیانه او باشد : -  
 تا کی از خلق اسیر غم بیهوده شوی  
 از همه رو بخدا آر که آسوده شوی  
 روز و شب در نظرت موج زنان بحر قدم  
 حیف باشد که بلوث حدث آلوده شوی  
 خواب بگذار که در انجمن زنده دلان  
 گر شوی دیده ور ، از دیده نغموده شوی  
 مس قلبی چه نکا سل کمی اکسیر طلب  
 ز آن چه حاصل که بتلیس زراننده شوی  
 مکن اینخواجه درشتی که در این تیره مفاک  
 تا زنی چشم بهم زیر قدم سوده شوی  
 سمی در کاستن هستی خود کن که چوماه  
 چون شوی کاسته ، شک نیست که افزوده شوی  
 جامی از فقر نسیمی بشامت نرسد  
 ناخوش از بوده و غمناک زنا بوده شوی!

یکصوت بردو گونه همی آیدت بگوش  
 گاهی ندا همی نهیوش نام و که صدا  
 بر خیز ساقیا ز کرم جرعه‌ای بریز  
 بر عاشقان غمزده ز آن جام غمزدا  
 ز آن جام خاص کز خودیم چون دهد خلاص  
 در دیده شهود نماند بجز خدا  
**جامی** ره هدی بخدا غیر عشق نیست  
 گفتیم و السلام علی تابع الهدی»

- ۲ -

« نسیم الصبح زرمی رُبی نجد و قبلها  
 که بوی دوست می آید از آن پاکیزه منزلها  
 چو کردد شوق وصل افزون چه جای طمن اگر مچنون  
 بیوی هودج لیلی فتد دنبال محملها  
 دل من پر ز مهر یار و او فارغ ، نبودست آن  
 که میگویند راهی هست دلپارا سوی دلها  
 رسید اینک زره سلمی و من از ضعف تن زنسان  
 فخذ یا صاح- روحی تحفة منی و اقبلها  
 مریز ای ابر دیده آب حسرت بر سر راهش  
 که دور اولی سم اسپش ز آسوب چنین کله  
 مرا از هجر او دزد دل گره میبود صدمشکل  
 چو دیدم شکل او فی الحال حلشد جمله مشکها  
 ز جور دور غم فرجام جامی غصهها دارد  
 و لکن خوف املاال الندامی لم یطولها  
 - ۳ -  
 طرف باغ و لب جوی و لب جامست اینجا  
 ساقیا خیز که پرهیز حرامست اینجا

شیخ در صومعه گرمست شد از نوق سماع  
 من و میخانه که این حال مداامت اینجا  
 لب نهادی بلب جام و ندانم من مست  
 که لب لعل تو یا باده، کدامت اینجا  
 بسته زلف سیاه تو نه تنها دل ماست  
 هر کجا مرغ دلی بسته دامت اینجا  
 مویکشی تیغ که سازی دل ما را بدو نیم  
 تیغ بگذار که یک همزه تمامت اینجا  
 پیش ارباب خرد شرح مکن مشکل ما  
 نکته خاص مگو مجلس عامت اینجا  
 جاهمی از عشق تو شد مست نه می دیدونه جام  
 بزم عشق است، چه جای می و جامت اینجا

- ۴ -

خوبان هزار و از همه مقصود من یکیت  
 صد پاره گر کنند بتیغ، سخن یکیت  
 خوش جمعیت انجمن نیکوان ولی  
 ماهی کزوست رونق این انجمن یکیت  
 خواهیم بهر هر قدمش تحفه ای دگر  
 لیکن مقصیریم که جان در بدن یکیت  
 کشتم چنان ضعیف که بی ناله و فغان  
 ظاهر نمیشود که درین پیرهن یکی است (۱)

(۱) مضمون این بیت که در وصف ضعیفی و نزاری گوینده است در اشعار سعدی  
 نیز دیده میشود چنانکه گوید :-

«از ضعیفی دست و تنگی جای نیست طاقت که پیرهن بدوم»  
 و نیز گوید :  
 « باد آکر بر من اوفتد ببرد که نمانده است زیر جامه تنی»

آنجا که لعل دلکش شیرین دهد فروغ  
 یاقوت و سنگ در نظر کوهکن یکیت  
 ناموس و نام ما تو شکستی ز نیکوان  
 آری ز صد خلیل همین بت شکن یکیت  
 جامی در این چمن دهن از گفتگو به بند

کاجا نوای بلبل و صوت زفن یکیت»

این غزل از حیث وزن شبیه است به غزلی که گوینده آن مجهول<sup>(۱)</sup>  
 و بیت چهارم آن ظاهرأ مأخوذ از بیت همتی باشد در آن قطعه معروف که  
 شاعر عرب در ایام کودکی خود گفته است، وهی هنه - :

«إبلی الهوی اسفا یوم النوی بدنی و فرق الهجر بین الجفن و الوسن  
 روح تردد فی مثل الخلال اذا اطارت الریح عنه الثوب لم ین  
 کفی بیجی نحلولا اتنی رجل لولا مغاطبتی ایاک لم تمرنی»

در کلمات جامی اشعار ملمعات بسیار است که در آنها تأثیر ادب  
 عرب بخوبی مشهود میشود<sup>(۲)</sup>

از آن جمله در این بیت :

« بودم آنروز من از طایفه دردگشان که نه از تانک نشان بود و نه از تانک نشان»<sup>(۳)</sup>

(۱) مرحوم پراون در اینجا اشاره بشباعت این غزل باغزل معروف منسوب به  
 حافظ کرده است و آنرا در کتاب خود «یک سال در میان ایرانیان» بنام شاعری  
 مجهول ثبت و ترجمه نموده، آن غزل این است.  
 «امروز شاه انجمن دلبران یکی است دلبر اگر هزار بود دل بر آن یکی است»  
 (۲) رجوع شود بفصلی که در این باب در کتاب جامی تألیف نایبند آمده،  
 طبع طهران، ص ۱۲۶.

(۳) تمام این غزل که از ابیات معروف جامی است ذیلاً درج میشود:-

بلیه حاشیه در صفحه بعد

این بیت مسلماً اقتباس از شعر شیخ عمر بن الفارض المصری است که  
میفرماید :

« شربنا علی ذکر العیب مدامة سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرّم »  
بعلاوه تأثیر غزلیات حافظ و سعدی را نیز در سخنان او بخوبی  
ملاحظه میتوان کرد ، هم‌چنین در رساله نینامه سبک و افکار مثنوی  
مولوی رومی را پیروی فرموده است :

باری سخن ما باین کلمات در باره جامی که اگر خاتم الشعراء نباشد  
حقیقاً یکی از بزرگان اساتید شعر فارسی است، پایان میرسد . در کلام این

بلیه حاشیه از صفحه قبل :

« بودم آنروز درین میکده از مُدرد کشان  
که نه از ناک نشان بود و نه از ناک نشان  
از خرابات نشینان چه نشان میطلبی  
بی نشان مانده از ایشان نتوان یافت نشان  
هر یک از ماهوشان مظهر شانی دکرنند  
شان آن شاهد جان جلوه کوی از همشان  
جان فدایش که بدلجوئی ما دلشدگان  
میروند کوی بکو دامن اجلال کشان  
در ره میکده آن به که شوی خاک ابدل  
شاید آن مست بدین سوگنورد جرعه فشان  
نکنه عشق به تقلید مگو، ای واعظ  
بیش ازین باده بپوش ، چاشنی هم بپوشان  
جامی این خرقه برهیز بیانداز که بار  
همدم بی‌سر و پایان شود و رندوشان »

مرد نامی اندیشه‌های صوفیانه و عقیدهٔ بوحدت وجود به کاملترین وجهی  
 و به نمایانترین صورتی نمایان است ، هر چند از جهات دیگر بعضی اساتید  
 با وی هم‌دوش یا بر او برتری دارند، ولی هیچ استاد سخن و گویندهٔ فارسی‌زبان  
 در تنوع موضوع و تفنن بفنون مختلفه پایه کمال او نمی‌رسد<sup>(۱)</sup> و اعجاب  
 و تحسین معاصران وی نسبت بقریحه فروزان او بجا و سلطنت او در ملک  
 سخن بسزا است .

## پایان

(۱) قلم‌مذیل که مشتمل بر مادهٔ تاریخ سال وفات مولانا است اشاره ای وفاقی بذوفتونی  
 اوست و اینکه در هر علمی اثری و تألیفی دارد ، ذکر آن قطعه در پایان حواشی این کتاب  
 حسن الختام است .

» جامی که آفتاب سپهر کمال بود      تصنیف کرد علم بهر نسخه بی‌حسب  
 رفت از جهان و خواندمیان سخنوران      تاریخ فوت خویشتن «اشعار دلفریب»

## تشکر

نویسنده وظیفه خود میداند که از زحمات بعضی از دوستان دانشمند که در طبع و غلط گیری و تهیه فهرست های این کتاب با این بنده یاری فرمودند تشکر نمایم :

نخست فاضل محترم آقای دکتر حسن سادات ناصری که در مقابله متن با اوراق مطبوعه و تصحیح اغلاط رنج فراوان برده و زحمت بسیار کشیده و این بنده را مشمول محبت های بی دریغ و رهین مطالعات فاضلانه خود فرموده اند . ثانیاً فهرست هائی که در چاپ اول این کتاب تهیه شده مدیون زحمت و کوشش برادر عزیزم آقای دکتر محمد علی حکمت استاد دانشگاه طهران است . در چاپ دوم آقای فرخ صفوی که از جوانان فاضل و دانشجوی دانشگاه می باشد زحمت تهیه آنها را قبول کردند که البته موجب کمال امتنان نویسنده است از خداوند مزید توفیق و سعادت و سلامت همگی آنان را مسئلت دارم .

علی اصغر حکمت

## ۱ - فهرست اعلام

	الف
۸۷	ابن ابی اصیبه
۱۲۸، ۱۴۷	آباخان ۲۳، ۵۱، ۴۲، ۶۹، ۸۱، ۹۶
۱۴۱	ابن البخی ۱۶۰، ۱۶۵، ۲۳۱
۵	ابن الطقطقی ۵۹۶
۴۹۳	ابدال، پیرزاده زاهدی (رجوع به پیرزاده)
۱۵۱	ابراهیم بن علاء الدوله گورکانی ۵۴۲
۷۹۱	ابراهیم پاشا ۵۳۶
۱۵۱، ۸۸، ۲۴، ۲۳، ۱۵	ابراهیم (پسر خواجه رشید) ۶۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴
	ابراهیم خلیل ۷۷۶، ۱۲۹
۷۰۴	ابراهیم (سلطان شیروان) ۷۱۲
۴۳۲، ۳۷۰، ۸۸، ۸۲، ۷۸	ابراهیم سلطان بن شاهرخ ۵۳۷، ۵۰۲
۷۷	ابراهیم صفوی ۷۲۹، ۵۴۲، ۵۴۰
۵۱۰	ابراهیم قوام ۵۹۴
۶۷۷، ۴۷۵	ابراهیم لودی ۷۸۶
۸۷	ابراهیم همدانی (شیخ عراقی) ۵۵۰
۷۷۰۰، ۶۴۶	ابراهیم همدانی (شیخ عراقی) ۸۶
	ابن عربشاه (رجوع به احمد دمشقی) ۴۵۷، ۴۴۶، ۱۸۱، ۱۷۹ تا ۱۷۰
۱۲۸	ابن قتیبة الدینوری ۶۵۳، ۴۶۵
۱۲۷، ۲۴	ابن مسکویه (ابوعلی) ۱۱۶،
۱۲۱	ابن مقله ۱۱۷
۱۲۲	ابن مهدی (طیب) ۷۷۳، ۷۷۲
۱۲۷	ابن هشام ۲۴۶، ۱۶۰
۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۳۶، ۲۰۶	ابن یسین ۲۵
	ابن رموست



۶۸۱	ابوالفضل بن مبارک ناگوری	۳۰۰۲۹۹،۲۹۷،۲۹۴
۶۸۲،۵۰۸		۳۱۰ ابواسحق ابراهیم
۷۸۳	ابوالفضل ساوجی	ابواسحق احمد بن یاسین (رجوع به احمد)
۵۴۵،۵۴۲،۵۴۱،۴۰۹	ابوالقاسم بابر	۲۱۷،۲۱۴،۲۱۳،۲۱۲
۷۲۵،۶۱۷		۳۱۶،۳۱۳،۳۰۷،۳۰۵
۱۷۴	ابوالقاسم طالقانی	۳۷۱،۳۶۹،۳۶۸،۳۱۸
	ابوالقاسم عبدالله بن خرداد (رجوع به عبدالله)	۴۸۷،۴۸۲،۳۸۶
	ابوالقاسم عبدالکریم بن هوزن القشیری (رجوع به عبدالکریم)	۶۹۳ ابواسحق بصری
۱۲۸	ابوالقاسم کاشی	ابواسحق شیرازی (رجوع به بسحق اطعمه)
	ابوالقاسم (وافی علیشاه) سیرجانی	۲۵۳،۲۲۳ ابواسحق مظفری
۶۸۶		۱۴۱ ابوالحسن صوفی
	ابوالحسن میرزا فرزند سلطان حسین باقرا ۷۳۸،۶۴۵	۵۳۴ ابوالحسن فروغی
	ابوالنصر حسن بك بهادرخان (رجوع به اوزون حسن)	ابوالحسین محمد کرت (رجوع به محمد)
۶۵۲	ابوالوفا (شیخ خواجه)	ابوالحسین ملک مزالدین (رجوع به مزالدین کرت)
۷۳۵	ابوالولید، احمد	۳۶۹ ابوالغیر زرکوب
۶۹۳	ابوبرکات	۳۱۴ ابوالفضلاء توفیق بك
۴۹۷،۲۶۳	ابوبکر بن میرانشاه	۳۹۷ ابوالسعود (مفتی عشانی)
۴۳۱،۳۷۶،۲۴۷	ابوبکر تایادی	ابوالفتح ابراهیم سلطان (رجوع به ابراهیم بن شاهرخ)
۴۳۱	ابوبکر خوانی	۷۰۵ ابوالفتح حسینی
	ابوبکر، سعد بن زنگی (رجوع به سعد بن زنگی)	۶۹۲ ابوالفتوح، سعید
۶۴۷،۵۹۶،۴۵۰،۱۰۶	ابوبکر صدیق	ابوالفرج ابن العبری (رجوع به ابن العبری)
۷۵۹		ابوالغازی، سلطان حسین منصور (رجوع به حسین، باقرا)

ابوطاهر، مجدالدین محمد فیروز آبادی (رجوع به محمد)	۶۵۰،۵۷۷	ابوبکر طهرانی
ابوعبدالله، محمد بن سعد الواقدی (رجوع به محمد)	۲۱۰	ابوبکر مظفری
ابوعبدالله یاقوت الحوی (رجوع به یاقوت)	۵۰۴	ابوبکر یزدی
ابومحمد تبریزی	۵۶۱	ابوبکر (میرزا، نواده تیمور)
ابومحمد عبدالله بن اسعد الیافعی الشافعی الیمنی المکی (رجوع به عبدالله)	۱۴۱	ابوریحان (البیرونی)
ابونصر فراهی	۶۱۱	ابوتراب، نظم الدوله
ابونصر محمد بن محمود	۶۹۲	ابوحنیفه
ابهری (رفیع الدین)	۷۶۲	ابوزر غفاری
ابی الفداء (مورخ)	۴۶۸، ۱۶۷، ۸۹	ابوسعید بن ابی الخیر
ابی القاسم عبدالکریم بن محمد الرافعی (رجوع به عبدالکریم)	۸۲۰، ۸۰، ۷۹ تا ۶۷	ابوسعید بهادرخان
ابی المعاسن حسان	۲۹۲، ۱۴۶، ۱۴۰	(مغولی)
ابی مدین	۹۹۰، ۱۰۶، ۱۳۸،	
اتابک پسر صاحب دیوان جوینی	۲۲۴، ۲۰۵، ۱۵۴	
اتابک سعد	۳۰۲، ۲۹۲، ۲۳۵، ۲۲۵	
اتاتورک	۵۴۴، ۳۴۷، ۳۳۳، ۳۰۹	
اثیری اومانی	۶۱۸، ۶۱۰	
احسان الله یارشاطر (دکتر)	۶۹۳	ابوسعود (صوفی)
احمد البکری التیمی (النویری)	۱۴۴، ۱۴۲، ۱۲۸، ۸۵	ابوسعید بیضاوی
احمد (آق قویتلو)	۲۵۹	ابوسعید طبری
احمد (جلایر)	۵۴۴، ۵۴۳، ۵۴۲	ابوسعید (گورکانی)
احمد (جلایر)	۵۶۷، ۵۷۵، ۵۴۵	
احمد (جلایر)	۶۰۷، ۵۸۱، ۵۷۶	
احمد (جلایر)	۶۲۷، ۶۱۷	
احمد (جلایر)		ابوطالب، الخازن البغدادی (رجوع به علی)
احمد (جلایر)	۸۹	ابوطاهر، خانونی

۶۴۲،۳۷۷	احمد گلچین معانی	۱۴۱	احمد بن عبدالله، محمد البکری
۶۹۴،۵۳۳،۵۰۹	احمد لر	۷۰۵،۴۰۰	احمد بن حاج کریم تبریزی
۲۵۳،۲۲۶،۲۲۲،۲۱۱	احمد (مظفری)	۵۰۴،۴۹۹	احمد بن حسین بن علی الکاتب
	احمد محسنی خراسانی (عماد الملک)	۱۴۱	احمد بن سهل البلخی
۴۹۶		۲۴۵،۲۴۲،۲۴۰،۲۳۹	احمد بن عربشاه
۷۲۴	احمد مستوفی	۴۳۱،۲۷۶،۲۶۸،۲۶۰	
۳۴۱	احمد (ناظرزاده کرمانی)	۴۸۴،۴۷۸	
۵۴۵	احمد (نیره میرانشاه تیموری)	۵۳۶	احمد بن محمد، ندیم
۳۰۱	احمد (وقار شیرازی)	۵۱۴	احمد بن مصطفی (طاشکبری زاده)
۵۱۶	احمد بسوی	۶۲۱،۲۲۹	احمد بن یاسین
۶۱۳	اخئی ابوالفرج زنجانی	۹۵	احمد بن یوسف شاه (اتابک)
۲۱۴	اخئی جوق	۵۶۶	احمد (پادشاه کردستان)
۱۴۳،۱۳۰،۱۲۹،۱۰۴	آدم (صفی)	۱۴۷	احمد تبریزی
۵۰۶،۳۲۸،۲۹۹		۶۷۱،۶۰۵،۵۵۹	احمد تفتازانی
۲۵۱۳	ادوارد اول	۴۲،۳۷،۳۶	احمد تکودار
۱۳۱، یا، ج، ی، یا، ۱۳۱	ادوارد براون، مقدمه - ج، ی، یا، ۱۳۱	۲۵۵	احمد جوزقانی
۱۹۰، ۱۸۵، ۱۶۲، ۱۵۱، ۱۳۵		۷۴۵، ۷۰۰	احمد جام (شیخ)
۲۸۶، ۲۸۱، ۲۶۶، ۲۵۱، ۲۴۲		۱۲۹	احمد دامغانی (قاضی)
۳۶۲، ۳۲۱، ۳۱۶، ۳۱۰		۵۳۶	احمد زاده (اقتدی بن لطف الله)
۴۲۸، ۴۰۹، ۳۹۸، ۳۷۰، ۳۶۵		۱۲۱	احمد سهروردی
۴۶۱، ۴۵۴، ۴۴۹، ۴۴۰، ۴۳۱		۶۸۵	احمد شاه (بهنی پادشاه دکن)
۴۹۱، ۴۸۴، ۴۸۱، ۴۷۶، ۴۶۹		۵۸۲	احمد طغان اوغلو
۵۲۳، ۵۱۰، ۵۰۴، ۴۵۰، ۴۹۶			احمد علی، معظم الدوله (حکمت شیرازی)
۶۳۳، ۶۱۱، ۵۹۸، ۵۴۶، ۵۴۴		۴۲۲	
۶۹۱، ۶۷۸، ۶۷۰، ۶۵۷، ۶۳۹		۶۹۳، ۱۷۹	احمد غزالی
۷۹۰، ۷۸۳، ۷۰۷، ۶۹۶، ۶۹۵		۱۲۱	احمد (فرز ندرشید الدین وزیر)
۶۳، ۱۳	ادوارد، دوم	۱۲۳	
۴۱۴	ادوارد، لین		احمد فریدون توقیمی (رجوع به فریدون بیگ)
۴۰۵	ادوارد، هانری بالمر	۵۰۸	احمد کاشی

۷۸۴،۶۸۹،۵۲۰	۴۲۳	ادوارد، هشتم
۵۰۸،۵۰۷ اسکندربک (منشی)	۴۷۱،۴۶۵،۳۴۲	آذری اسفراینی
۴۵۹،۴۵۸ اسکندربن عمر شیخ (میرزا)	۷۲۲،۷۲۱،۶۳۵	
۶۱۵،۵۰۹	۳۶۸،۲۲۵،۷۹	ارپاخان
۵۳۳ اسکندربن قرا یوسف ترکان	۷۹	ارپاقاوان
۷۱۳،۵۶۶،۵۶۴،۵۶۲	۴۰۳،۱۷۷	ارتور، آربری مقدمه‌ی
۱۲۹ اسماعیل (بیغبر)	۴۰۶	
۱۷۴ اسماعیل (صاحب بن عباد)	۱۳۱	اردشیر بابکان
۵۲۷،۴۱۷ اسماعیل صفوی (اول)	۴۶۴	اردشیر چنگی
۵۹۰،۵۷۶،۵۶۲،۵۵۹،۵۳۰	۷۱۸	اردشیر زردشتی
۶۳۸،۶۲۸،۵۹۶،۵۹۴،۵۹۲	۷۷۳	ارژنگ
۷۴۶،۷۱۱،۷۰۵،۶۷۴،۶۷۱	۶۴۶،۲۴	ارسطو
۴۴۶ اسماعیل سیستی (شیخ)		ارسکین (رجوع به ویلیام)
۱۱۹ اسماعیل فالی (مجدالدین)	۲۸۰	ارطغرل
۱۹۸ اسماعیل علی هندی (مولوی)	۵۹،۵۱،۵۰،۴۴،۴۲،۳۸،۳۷	ارغون
اسماعیل مرآت، مقدمه - ۵	۲۱۱،۶۱	
۴۶۸ اشرف نند پوش	۳۶۲	ارموی (قاضی)
۶۷۳،۶۳۶ اصفی	۱۹	ارنولد، توبین
۶۲ اصیل الدین طوسی	۵۹	اروک خاتون
۲۸۸ اعتمادالدوله	۷۹	اریق یوقا
اصیل الدین عبدالله (دشتکی شیرازی)	۷۳۸،۲۰۰،۱۷۱	اسبرنگر
(رجوع به عبدالله)	۵۴۵،۵۴۱،۵۲۸،۲۳۵	استانلی لین بول
اغور لومحمد ۵۸۶،۵۸۲،۵۷۰	۱۴۲،۱۴۰،۱۱۷،۱۱۶	استرانج (ل)
افتخارالدین محمد بن ابونصر (رجوع به محمد)	۶۱۴،۱۹۹	
۱۶۱ افتخارالدین (ملک)	۶۵۹،۵۱۶،۵۰۷	اسحق افندی
۳۹۲ افراسیاب (اتابک)	۶۱۷	اسحق سمرقندی (جلال الدین)
۱۱۸ افضل الدین مسعود	۶۲۰،۶۱۹	اسفزاری (معین الدین)
۱۹۸ افضل کاشی (بابا)	۱۹۸	اسفرنگی (سیف الدین)
	۴۲۲،۲۴۱،۱۲۹،۲۱۳	اسکندر کبیر

١٠٦	الستعصم بالله	١٧١٠٢٤	افلاطون
١٩٩	الستعصم بالله		افندي اصفهاني (رجوع به عبدالله)
٢١٣	العتضد بالله		اقبال آشتياني (رجوع به عباس)
١٤١	المقتدر بالله	٢٢٦	آق بوقا
٤٨٣	الملك الاشرف	٥٨٤	آق شمس الدين
٢٥٧	الملك الظاهر، برفوق	٧٢٣	آق ملك بن جمال الدين
٢٦٩، ٢٦٥	الملك الناصر، فرج	٥٤٧، ٢٨٨	اكبر شاه. هندي گودكاني
٦٧، ٦٣	الملك الناصر محمد بن قلاوون	٧٢٧، ٦٨٢	
٢٢٤، ٧١		٦١، ٥٤	آلا فرانك
٥٩٢	الموت. (آق قوينلو)	١١٧، ١١٦	آلبرت، هوتوم شيندر،
	التويري ابوالعباس احمد (رجوع به احمد البكري التيمي)	٦٢٠، ٢٠٩، ١٤٤	
١٤٥	الوتر يوس (باب)	١٢٧	الثعالي
٥٩٧	الونديك (آق قوينلو)	١٠١، ٩٧، ٩٣، ٧٣، ٦٧	الجبائو ٥٩ تا
٥٤٩، ٥٠٢، ٢٢٤	الياس (مستر)	٢٣٢، ٢٢٤، ٢١١، ١٢٠، ١٠٥	
٤٠٥	اليزابت بريج	٢٩٦	
٦٢٠	اليس	٢١٣	الحاكم بامراه
	اليس ايج مينز - مقدمه، ي	٤٨٣	السبكي (تاج الدين)
١٥٧، ١٥٣	اليوت	٣٦٢	السكاكي
٦٥٧، ٦٤٠	امام حسين	٢١٣	السيوطي
٦٣٨	امام جعفر صادق	٢٦	الظاهر (سلطان بيبرس)
٤٢٠	امامقلي خان	١٢٨	العنبي (ابوشرف الجرفادقاني)
١٦٢، ١٦١	امامي هروي	٥٣٩، ٥٣٧، ٥٢٩، ٥٠٣، ٥٠٢	الغبيك، ٥٠٢، ٥٠٤، ٥٥٢، ٥٤٢، ٥٤١
٥٣٠	امبروز بوكتاريني (ونيزي)	٦٩٤، ٦٦٢، ٦٣٦، ٥٧٥، ٥٦٢	
٥٨٣	امير بيك	٧٣٤، ٧٣٢، ٧٣٠، ٧٢٩	
٦٦	امير ترمتاز	٦٦٤	الفيستون
١٠٠		٢١٣	الستكفي بالله
		١٩٩	الستعلي بالله

امین الدین محمد بن علی بن مسعود	۴۰	امیر توما
کازرونی (رجوع به محمد)		امیر تیمور گورکانی (رجوع به تیمور)
۷۱۸،۵۹۷،۵۹۶،۴۶۸	۵۰۴	امیر چقماق
۵۹۳،۵۸۵	۶۷ تا ۸۰،۷۹	امیر چوبان
۳۸۶،۳۱۶،۳۰۶،۱۶۳،۸۹	۲۲۵،۲۲۴	امیر حسن چوبان
۷۷۱،۷۵۵،۴۶۵،۴۴۲	۳۹۱،۱۵۴،۱۵۲	امیر حسن دهلوی
۶۸۹،۳۳۲،۱۶۵	۷۲۷،۷۱۵،۴۶۸،۴۶۵	
۶۵	۶۹	امیر حسین (سردار)
۷۲۲	۲۴۶	امیر حسین گورکانی
۱۸۲،۱۸۱،۸۹	۱۸۸	امیر حسینی (سادات هروی)
۶۹۴	۵۳۲	امیر خدا داد
۱۸۳،۱۸۱،۱۷۴	۳۹۱،۱۵۳،۱۵۲	امیر خسرو دهلوی
۴۶۸،۴۴۶،۱۸۵	۷۶۳،۷۲۷،۷۱۵،۴۶۸	
۵۴۷	۵۳۸،۴۷۱،۱۶۷	امیر شاهی سبزواری،
۵۱۶	۷۲۹،۷۲۷ تا ۷۲۲،۶۳۵	
۶۴۵،۱۴۷	۵۱۳	امیر شمس (حروفی)
۵۳۴،۱۰۵	۶۳۶	امیر شیخ سہیلی
۳۶۱	۲۱۳	امیر ضراب
۱۴		امیر علی شیر نوائی (رجوع به علی شیر)
۵۷۹،۷۳	۲۳۷	امیر غوری
۲۲۶،۲۲۰،۲۱۷،۱۴۸	۶۳۳	امیر فیروز شاه
۳۴۵،۳۱۸،۳۱۳،۲۹۱،۲۸۵	۲۹۶،۲۹۴،۲۹۲	امیر فخر الدین محمود
۴۳۰،۳۸۱،۳۵۰،۳۴۸،۳۴۶	۲۴۸	امیر ولی
۶۷۹،۵۶۰،۵۱۲،۴۹۴،۴۹۳	۶۹	امیر یساوور
۲۲۰	۶۴۰،۲۸۸	امین احمد رازی
۶۷۳،۶۳۶	۳۱۶	امین الدوله (خواجہ)
۷۱۲،۷۱۱،۷۱۰	۳۰۴	امین الدین بلیانی کازرونی
۶۷۳	۱۳۸،۱۲۵	امین الدین نصر (مستوفی)

۵۱۶	بالیم بابا	۷۷۱	ایاز
۱۱۷	باورچی (سنفر)	۴۵	ایداجی
۴۹	بایمو	۶۳	ایلدوچی ، طماس
۲۲۸	بایزید (ایلخانی)	۶۹	ایرانجین
۲۱۱	بایزید (مظفری)	۱۲۱	آی خاتون
۵۱۲	بایزید (حروفی)	۶۹	ایسن بوقا
۷۰۰	بایزید (بسطامی)		ایلدرم (رجوع به بایزید)
۲۶۷،۲۶۵،۲۲۸	بایزید اول (ایلدرم)	۶۶۵،۶۰۰،۵۴۸	ایلمسکی
۲۸۲،۲۸۱،۲۷۹،۲۷۸،۲۶۸		۲۲۶	ایلکان (رجوع به ایلخانیان)
۵۶۱،۵۱۵			پ
۶۰۴،۵۹۹،۵۹۸	بایزید دوم (عسانی)	۶۹۰،۶۸۶	باب (میرزا علی محمد)
۶۰۶		۵۴۰	بابا حسن
۵۵۹	بایزید سوم (عسانی)	۲۴۷	بابا سنگو
۵۲۹،۵۰۹،۴۰۹،۱۵۷،۱۵۶	بایسنفر	۷۲۹،۷۲۲،۷۲۱،۶۵۳	بابا سودانی
۵۴۳،۵۴۱،۵۳۹،۵۳۸،۵۳۷		۳۶۶	بابا کوهی
۶۱۵،۶۱۰،۵۶۲،۵۵۵،۵۵۴			بابر ، ابوالقاسم (رجوع به ابوالقاسم بابر)
۷۲۳،۷۲۲،۶۹۴،۶۶۲،۶۳۶			بابر پادشاه (رجوع به ظهیرالدین محمد) بابری
۷۲۹،۷۲۸		۴۷۳	باتوخان
۵۹۳،۵۹۲	بایسنفر (آن قوبیلو)	۸۰،۶۳،۵۲،۲۰،۱،۶،۶	بارون دهن
۶۸۸	بتکچی	۱۵۹	
۳۳۲،۱۲۹	بخت النصر	۶۱۳،۶۱۰،۲۹۰	بارون ویکتور روزن
۴۹۹	بداغ بیک (دین اغلی استاجلو)	۷۴۹	
	بدر جاجرمی (رجوع به محمد بن بدر جاجرمی)	۶۲۰،۱۳۷	باریه دومنار (فرانسوی)
۱۵۷،۱۵۲	بدرچاچی	۷۷۹	بازغه
۶۳۵	بدخشی	۷۱	باطلو
۷۱۵	بدرشیروانی	۲۳۴	باققرین (غیاث الدین کرت)
		۱۲	باکونویان

۱۰۴	بودا	۵۹۲	بدیع الزمان تیموری
۵۴۸	بوريج (خانم)	۲۰۰	بدیع الزمان، فروزانفر (استاد)
۶۹۳	بوعلی رودباری		بدیع الزمان - فرزند سلطان حسین باقرا
۴۰۷	بودن سنت	۵۹۹،۵۵۹	
۵۶۵،۵۶۴	بوندوق بهادر	۱۸۲	بدیع الزمان همدانی
	بهادرخان (رجوع به ابوسعید بهادرخان)	۳۶	براق (حاجب)
۲۴۲	بهادرشاه دوم (هندي)		براون (رجوع به ادوارد برون)
۲۰۱	بهاء الدین احمد (سلطان ولد)	۵۳۲	بردی بیک
۳۶۶	بهاء الدین (پدرحافظ شیرازی)	۶۸۲	برزویه (طبيب)
۲۳۰، ۱۸۸، ۱۷۲	بهاء الدین زکریا	۳۶۳	برگتراسر (مستشرق)
۷۳۲، ۷۳۰	بهاء الدین عاملی (شیخ)	۷۳۱	برندوق بخارائی
۳۲، ۳۱، ۲۸	بهاء الدین محمد جوینی	۵۷۶، ۴۸۱،	بروکلمن (آلمانی)
۳۱۰، ۱۶۹، ۱۶۵		۴۷۶، ۴۷۳	
۱۶۷، ۷۱۳	بهار (ملك الشعرا)	۶۲۳	برهان الدین بخارائی
۷۸۳	بهروز (ذبیح الله)	۶۲۷	برهان الدین محمد شیرازی
۷۴۲، ۶۷۴، ۶۶۹	بهبزاد	۵۹۶	بساسیری
۲۵۹	بهلول	۷۳۰، ۶۳۵	بساطی
۴۹۲، ۱۴۲	بهن کریمی		بسحق اطعمه (ابو اسحق شیرازی)
۱۴۴، ۱۱۶	بهن میرزا (بهاء الدوله)	۲۰۶	
۲۶	ببیرس	۴۵۷، ۳۹۶، ۳۴۰، ۲۹۱، ۲۸۶	
۵۶۰	ببیرم خواجه	تا	۷۱۶، ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۶۷
۳۶۲، ۸۵	بیضاوی	۲۲۴، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۲	بغداد خاتون
۴۰۸، ۴۰۷	ببیکنل	۳۹	بلفا خاتون
۸۹	ببیلقانی (مجیرالدین)	۶۳۷، ۵۴۷، ۴۰۹	بلن (فرانسوی)
	پ	۷۴۷، ۷۴۲، ۶۶۲	
۱۴۵	پاپ ، الوتریوس	۷۸۶	بلوتن کرانز
۶۳	پاپ ، کلمان پنجم	۱۰۵	بلوشه (فرانسوی)
		۷۶۳	بلوکدان
			بناکسی (رجوع به داود بناکسی یا فناکسی)
		۶۷۳، ۶۶۹، ۶۳۶	بنائی



۲۸۹	تاج‌الدین، علی (وزیر)	۳۹۹	بالمر
۹۹	تاج‌الدین (تقیب‌الاشراف)	۱۵۳	پاول هودن (دکتر)
۱۹۵	تاسیتوس (تاسیت)	۶۶۷، ۶۶۳، ۵۴۸	پاوه دکوردنی
۲۲۴	تالش (جلایری)	۵۰۰	پنی دولاکروا
۳۶	تانگودار	۲۶۵	پرایس
۲۴۲	تاور (فلیکس) (مستشرق چک)	۱۴	پرستر جان
۱۲۰	تختاخ اینجو	۵۶۷۰	پریرخ، خانم
۲۴۶	تراغای	۱۴۵	بطرس مقدس (سنت)
۴۴۲، ۱۹۲	تریت (محمد علی)	۲۳۴	بوربهای اسفزاری
۲۴۸	ترکان آغا	۱۶۰، ۱۵۸	بوربهای جامی
۱۲۹	ترنرمان (انگلیسی)	۵۸۵	پیراحمد (قرامان)
۷۷	تفریردی (ابن)	۵۶۹، ۵۶۸، ۵۰۸، ۴۹۹	پیربداق
۳۴۷	تقی تفضلی (دکتر)	۵۱۲	پیرپاشا
۲۸۰	تکفور	۶۹۵	پیرزاده، زاهدی
۳۸، ۳۷، ۳۶	تکودار		پیرزاده (حاجی) مقدمه، یا
۲۰۵	تسرلن (رجوع کنید به تیمور)	۱۲۲، ۱۲۱	پیرسلطان
۵۱۵	تسنائی	۵۳۲	پیر علی (علی تاز)
۶۳۵	تورخان (گنجه‌ای)	۲۴۷، ۲۳۷	پیرعلی (کرت)
۳۱۴	توفیق بک (ابوالضیاء)	۵۷۱	پیرعلی (آق قوبیلو)
۶۳	توقنای	۶۶۹	پیرمرتاض، حکیم
۴۵	توقچاق	۵۳۱، ۲۷۵، ۲۴۸	پیرمحمد، تیموری
۶۹	توقماق	۲۳۷	پیرمحمد، کرت
۴۴۲، ۴۳۲، ۲۵۸، ۲۵۳	توقتش خان	۵۹۷	پیری بیک، (قاجار)
۵۱۲، ۴۴۳	توکل بن اسمعیل بن حاجی (رجوع به ابن بزاز)		ت
۱۸۷	تولوک (دکتر)	۶۵	تاج‌الدین آوجی
	توماس، ابلداکی یا ایلدوچی (رجوع به ایلدوچی)	۵۱۲	تاج‌الدین حروفی
		۴۸۳	تاج‌الدین، عبدالوهاب (السبکی)
		۲۳۰	تاج‌الدین، عثمان مرغنی

۷۱۳،۷۰۸،۶۷۷،۶۷۱،۶۷۰  
 ۷۳۹،۷۳۸،۷۳۴،۷۲۰،۷۱۹  
 تا ۷۵۸،۷۵۶ تا ۷۴۵،۷۴۳  
 ۷۶۹،۷۶۷،۷۶۶،۷۶۵،۷۶۳  
 ۷۸۴،۷۸۳،۷۷۹،۷۷۶،۷۷۴  
 ۷۸۹،۷۸۸،۷۸۷،۷۸۶،۷۸۵  
 ۷۹۲،۷۹۱،۷۹۰  
 ۴۰۷،۴۰۵ جان بین  
 ۱۱ جان (راهب)  
 ۴۰۴ جان ریچاردسون  
 ۶۷۶ جان لیلی (شاعر انگلیسی)  
 ۵۴۹ جان لیدن  
 ۵۵۲،۵۳۲،۲۷۶،۲۴۰ جان ملکم (سر)  
 ۴۰۶ جان واتکینس  
 ۴۰۵ جان نات (انگلیسی)  
 ۴۰۵ جان هندن هیندلی  
 ۴۷۳ جانی بیک خان  
 ۳۸۹،۳۶۴،۲۱۰ جرترود لوتیان بل  
 ۴۰۸،۴۰۵،۳۹۱  
 ۱۲۸ جرفادقانی (مترجم تاریخ یمنی)  
 ۷۲۸،۵۵۵ جعفر (تبریزی)  
 ۲۴۴ جعفر پاشا (حاکم یمن)  
 ۶۳۸ جعفر صادق (ع)  
 ۱۸۶ جعفر طیار  
 ۳۶۳ جعفر موصلی  
 ۹۱،۳۶ جفتای  
 ۱۲۱،۱۱۹ جلال الدین (فرزند رشید)  
 ۱۵۰،۱۲۰ جلال الدین (محمد رومی)  
 ۴۵۷،۴۰۲،۲۹۸،۲۰۰،۱۸۱،۱۵۸

۲۹۹ توماس مالتوس  
 ۱۳ تومان  
 ۶۶۸ تیسور بگ (امیر تیسور)  
 ۷۸،۷۷،۴، ج (مقدمه)  
 ۷۸،۷۷،۴، ج (مقدمه)  
 -۲۱۲،۲۰۶،۲۰۵،۱۵۴،۸۱  
 ۲۳۷،۲۳۵،۲۲۷،۲۲۱،۲۱۸  
 ۲۴۸،۲۲۵،۲۴۱،۲۴۰،۲۳۸  
 تا ۳۷۹،۳۷۷،۳۷۶،۲۹۰ -  
 ۴۷۲،۴۵۸،۴۴۸،۴۳۳،۴۳۱  
 ۴۹۷،۴۸۴،۴۸۲،۴۷۸،۴۷۴  
 ۵۱۵،۵۱۲،۵۱۰،۵۰۴،۴۹۸  
 ۵۶۸،۵۳۱،۵۳۰،۵۲۷،۵۱۸  
 ۶۷۸،۶۳۶،۶۱۲،۶۰۹،۶۰۲  
 ۶۹۸،۶۹۴  
 ۱۰۵،۶۳ تیسورقاآن  
 ۲۲۴،۸۰،۷۶،۷۵،۷۱ تیسورتاش

## ث

تابنی (رجوع به مؤید)  
 الثعلبی

۱۲۷

۲۳۲

تفة الدین (فامی)

## ج

۶۳۵

جاجرمی (طالب)

جامی (مقدمه) د ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۲

۳۶۴،۳۴۶،۳۴۱،۲۹۳،۱۹۰

۴۳۰،۴۲۸،۴۲۳،۴۰۶،۳۷۹

۵۵۴،۴۴۸،۴۴۶،۴۴۰،۴۳۱

۶۰۷،۶۰۳،۵۹۰،۵۶۹،۵۵۹

۶۵۳،۶۳۸،۶۳۴،۶۲۸،۶۱۳

القديسي) (رجوع به محمد)	۷۰۰۷۰۱۰۷۰۰۰۴۶۸، ۴۶۵
جمال الدين يوسف بن تقييردي (رجوع به يوسف)	۷۹۱، ۷۶۲
جشيد کاشاني (غيات الدين) (مقدمه) د	۳۳۹ جلال الدين حسام (هروي)
۷۳۳، ۵۳۹	جلال الدين اسحق سرفندي (رجوع به اسحق)
۷۱۸ جشيد زردشتي	۴۱ جلال الدين سناني
جنيد شيرازي (معين الدين ابوالقاسم)	جلال طيب ۴۶۸، ۴۶۵، ۴۵۷، ۲۰۶، ۸۹
۴۹۱	جلال الدين عضد يزدي (رجوع به عضد)
۵۸۹ جنيد صفوي	جلال الدين محمد اکبر (گورگاني)
جواد نوربخش کرمانی (د کتر) ۶۸۳	(رجوع به محمد)
۴۵ جوشک	جلال الدين کيقباد ۱۲۱
۴۵ جوشي	جلال الدين محمد، دواني (رجوع به محمد)
۱۳ جويني	جلال الدين منصور مظفري (رجوع به منصور)
۳۱۱ جهان (بانو)	جلال منکبرني ۹۱، ۱۵
۳۱۶ جهان خاتون	جلال خاوري ۸۹
جهانشاه (قره قوينلو) ۴۹۹، ۵۴۱،	جمال الدين ابوالقاسم (کاشي) (رجوع به ابوالقاسم)
۵۶۸، ۵۶۷، ۵۶۲، ۵۴۴، ۵۴۳، ۵۴۲	جمال الدين اکولي ۹۸
۶۵۵، ۵۸۵، ۵۸۱، ۵۷۸، ۵۷۵	جمال الدين دستجرداني (رجوع به دستجرداني)
جهانشاهي (رجوع به محمد شفيح)	جمال الدين بن مطهر (علامه حلي) ۵۹۶
جهانگير شاه (هندي گورگاني) ۳۶۵،	جمال الدين عبدالرزاق اصفهاني ۴۶۸
۷۲۷، ۵۴۷، ۵۳۱، ۴۲۲	جمال الدين عطاءالله دشتکي شيرازي
جهانگير (سر علي بيک آق قوينلو)	۶۰۷
۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۲	جمال الدين محمد بن حسام (رجوع به محمد)
۵۳۱ جيوان، باتيستا راموزيو	جمال الدين محمد بن سليسان (نقيب -
ج	
چارلز، استوارت (مازور) ۲۴۴	
۶۲۶ چارلز، اليوت	
۳۹۹، ۱۳۸ چرچيل، سيدني	
۷۰۱ چلبی افندي	

حافظ، عبدالرحمن بن محمد بن اسحق  
 ۱۴۱ الاصفهانی  
 ۳۴۰،۳۱۴ (میرزا) حبیب اصفهانی  
 ۴۶۶،۴۶۱  
 ۱۸۸ حبیب‌الله‌خان (امیرافغانستان)  
 ۲۶۳ حبیب عودی  
 ۱۳۶،۱۲۵ حرین یزید ریاحی  
 حسام‌الدین. مشارالدوله (مقدمه) .  
 حسن بایندر (رجوع به حسن بیک)  
 ۶۹۳ حسن بصری  
 ۱۴۷ حسن بیک، بهادرخان (آق قویونلو)  
 حسن بن محمد تبریزی (رجوع به شرف‌الدین رامی)  
 حسن بیک (آق قویونلو) اوزن حسن  
 ۵۳۰  
 ۵۷۳،۵۷۲،۵۶۲،۵۴۴،۵۴۳  
 ۵۸۰،۵۷۹،۵۷۸،۵۷۶،۵۷۴  
 ۵۸۸،۵۸۴،۵۸۳،۵۸۱  
 حسن بزرگ، جلابر (شیخ) ۸۰،۷۹،۷۲  
 ۳۴۷،۳۴۵،۲۸۵،۲۲۶،۲۲۴  
 ۳۴۹  
 ۷۳ حسن ایلغانی  
 ۴۶۸ حسن ترمذی  
 ۲۹۳ حسن جوری (شیخ)  
 ۲۲۴،۸۰ حسن چوبانی، کوچک (شیخ)  
 ۲۲۶،۲۲۵  
 ۲۲۴ حسن چوبانی (دوم)  
 ۵۱۲ حسن حروفی  
 حسن دهلوی (رجوع به امیرحسن)  
 ۷۴۶ حسن روملو  
 ۳۲۵،۲۸۸،۲۰۰ حسن، سادات ناصری

چنگیزخان ۱۰۴،۹۱،۵۵،۵۱،۲۰،۱۴  
 ۲۴۶،۲۴۱،۲۳۹،۲۳۸،۲۰۵  
 ۵۳۴،۵۰۴،۳۸۱،۳۳۲،۲۷۷  
 ۶۱۰  
 ۲۲۴،۸۰،۷۹ تا ۶۷ چوبان (امیر)  
 ۴۳۲ چیم آقا

## ح

حاتم طائی ۵۳۵  
 حاجی بکناش ۶۶۰،۵۲۱،۵۱۸،۵۱۶  
 حاجی بیک ۲۲۴  
 حاجی بیرزاده (رجوع به بیرزاده)  
 حاجی خلیفه ۳۹۷،۲۳۹،۱۹۳،۱۴۰  
 ۷۳۸،۴۷۵،۴۱۳  
 حاجی قوام (رجوع به قوام‌الدین)  
 حاجی ملک ۱۴۴  
 حاجی میرزا صفا (رجوع به صفا)  
 حافظ ابرو ۴۹۸،۲۷۴،۲۴۳،۲۴۲  
 ۶۱۳ تا ۶۰۹  
 حافظ شیرازی (مقدمه) د، ۱۵۵،۱۵۴  
 ۲۱۰،۲۰۸،۲۰۶،۱۷۵،۱۷۴  
 ۲۴۷،۲۲۳،۲۱۶،۲۱۵،۲۱۴  
 ۳۰۹،۳۰۶،۲۸۶،۲۸۴،۲۵۱  
 ۳۵۸،۳۴۴،۳۴۰،۳۲۵،۳۲۱  
 تا ۴۶۳،۴۴۱،۴۳۷،۴۳۶،  
 ۶۳۰،۵۶۱،۴۶۹،۴۶۸،۴۶۵  
 ۷۴۹،۷۲۷،۷۱۹،۷۱۱،۶۸۴  
 ۷۹۱،۷۵۵  
 حافظ (کرت) ۲۳۴،۷۷  
 حافظ (خلیل قزوینی) ۱۴۱

۶۸۱،۶۴۳،۶۴۱،۶۴۰،۶۳۹	۷۲۶،۷۲۴،۷۲۲
۷۵۱،۷۳۷،۷۳۵،۷۳۴	۹۱ حسن صباح
۶۷۳ حسین کامی	۵۸۹،۲۱۰ (حاج میرزا) حسن فسانی
۴۷۳،۲۳۷ حسین کورت	۶۰۷
۶۷۰،۶۳۹ حسین گازر گاهی	۵۶۷ حسن علی بن جهان شاه (قره قویونلو)
۴۹۹ حسین (ملک)	۵۸۱،۵۸۰،۵۷۰،۵۶۸
۶۷۳ حسین معانی	۵۰۶ حسن عسکری
۶۶۸ حسینی	۶۴۰،۱۳۱ حسن مجتبی (ع)
۷۹۳، حکمت، علی اصغر (مقدمه) ب، ح، ط، ۷۹۳	۱۱۹ حسن مستوفی
۷۹۳ حکمت، دکتر محمد علی	۳۴۷ حسن نویان (شیخ)
۶۳۵ حکیم شاه محمد (قزوینی)	۷۳۹ حسن نائی
۱۲۵۰۷۶، حداد الله مستوفی (قزوینی)	۵۵۳،۵۴۶،۵۴۵،۵۲۹ حسین، بایقرا
۳۱۴،۳۰۸،۳۰۷،۳۰۶،۱۳۷	۵۸۵،۵۸۳،۵۶۲،۵۵۹،۵۵۶
۴۸۹	۶۳۰،۶۲۲،۶۲۰،۶۰۳،۵۹۹
۵۷۲ حمزه (آق قویونلو)	۶۶۱،۶۴۵،۶۳۹،۶۳۸،۶۳۶
۷۲۲ حمزه بن عبدالملک طوسی	۷۳۹،۷۳۷،۶۸۰،۶۶۷،۶۶۲
۶۶۲،۵۴۹،۵۰۲ حیدر دوغلات	۷۴۴،۷۴۳،۷۴۰
۵۹۵،۵۹۴،۵۹۳،۵۸۹ حیدر صفوی	۵۹۵ حسین بک شاملو
۳۰۵ حیدر شیرازی	۳۶۱ حسین پژمان
۲۴۱ حیرت (میرزا)	۴۳۰،۲۲۶ حسین جلایر
خ	۲۳۶ حسین جوری
۷۷۱،۳۰۶،۸۹ خاقانی	۷۲ حسین جویانی
خالدی (رجوع به صدرالدین)	۷۵۶ حسین بن علی (ع)
۷۹ خان ازبک	۱۲۴ حسین بن محمد الطیبی
۶۰۹ خان بابا بیانی (دکتر)	۲۶۴ حسین بن منصور (العلاج)
۶۰۰ خانزاده بیگم	۶۵۰ حسین شهبانی
۲۷۱ خانیم، ملکه (زن تیمور)	۷۲۱ حسین خوارزمی
۶۰،۵۹ خدا بنده (محمد خربنده)	۷۴۲ حسین عودی
۷۲۸،۴۴۳ خسرو پرویز	۶۳۶،۶۲۸،۳۲۹ حسین کاشفی (واعظ)

۳۹۰،۳۸۹	دانت (ایطالیایی)	۵۰۷	خسرو قزوینی (درویش)
۲۳۲	دانشمند بهادر	۵۳۳	خضرخان (پادشاه هند)
۶۹۳	داودطائی		خطیب پوشنج (رجوع شود به ریمعی)
۱۴۶،۱۴۴،۱۴۳،۱۴۲	داود فناکتی	۲۳۷	خطیب قزوینی
۵۸۰	داوید، کامناس	۵۸۸،۵۸۶،۵۸۰	خلیل (آق قوینلو)
۶۱۳	درن (فرانسوی)	۵۸۹	
۵۰۸	درویش بریانی	۶۴۵،۶۳۶،۵۳۲،۵۳۱	خلیل سلطان
۵۱۳	درویش توکل	۵۶۲	خلیل شیروانی
۳۰۹	درویش حافظ شیرازی	۷۲۲،۵۳۶	خلیل مصور
۵۱۳	درویش مسافر		خلیل الله برهان الدین (پسر شاه نعمه الله ولی)
۵۱۳	درویش کمال الدین	۶۹۱	
۵۲،۵۰	دستجردانی (جمال الدین)		خواجه کرمانی ۳۰۱،۲۸۶،۲۰۵، تا
۵۷۶،۲۴	دسینا (خاتون)	۳۱۰،۳۰۹،۳۰۸،۳۰۶	
	دستگردی (رجوع به وحید)	۷۱۸	خواجه نظام، عبدالرحمن
۲۴	دقوز خاتون	۱۲۲	خواجه محمود، ساوجی
۴۹۶	دکتر احمد خان (عماد الملک)	۱۲۲	خواجه احمد
۴۰۶،۱۴۷	دکتراته (آلمانی)	۷۲	خواجه پارسا
۳۴۸،۳۴۵،۲۲۵،۷۸،۷۳	دلشادخاتون	۱۱۷	خواجه معروف
۲۲۵،۲۲۴،۷۲	دمشق خواجه	۶۲۳	خواند شاه (رجوع به میرخواند)
۲۲۴،	دنین راس (مشرق انگلیسی)	۵۸۱	خورشید بیک
۱۷۶،۱۵۵،۵۵۱،۵۴۹،۵۰۲،		۷۳۰	خوربانی - رستم
۳۴۲		۵۴۶،۴۹۶،۳۷۹،۲۲۵	خواند میر
۱۴۱،۱۲۸	دوغوبه (هولانندی)	۷۰۹،۶۷۴،۶۲۷،۶۲۳،۵۵۲	
۱۶۶،۱۰۱،۶۰	دولت‌شاه سمرقندی	۷۴۳،۷۴۱،۷۳۹،۷۳۸	
۲۹۰،۲۸۷،۲۶۶،۲۵۱،۱۵۸		۱۲۳	خواجه معین الدین
۳۴۱،۳۱۳،۳۰۶،۳۰۱،۲۹۶		۷۳۲،۷۳۰،۶۳۵،۴۷۱	خیالی بخارانی
۴۲۳،۳۷۷،۳۵۹،۳۴۳،۳۴۲		۴۰۹،۳۱۱،۱۶۵،۸۹	خیام
۵۶۶،۵۳۵،۵۰۰،۴۵۸،۴۳۳			
۷۱۱،۶۷۴،۶۶۳،۶۳۴،۶۳۳			
		د	
		۵۷۳	دارای هخامنشی (داربوش)
		۵۰۱	داری (انگلیسی)

۲۹۲	رشید یاسمی ، مقدمه - ی ، یب	۷۲۷،۷۲۱،۷۱۶،۷۱۵،۷۱۳
۵۹،۸۳،۵۴،۳۴۵		۷۴۶،۷۴۱،۷۲۹،۷۲۸
رضا (شاه پهلوی) رجوع شود به شاه پهلوی		۱۸۲
رضا توفیق		۶
۵۲۲،۴۸۷،۱۴۷		۱۲۸
رضا قلیخان هدایت (لله باشی)		ذینوری ، ابن قتیبه
۱۸۳		ذی
۴۴۵،۴۲۵،۴۲۴،۳۵۹،۳۰۱		ذکاء الملک فردغی (رجوع به محمد علی)
۷۱۹،۷۰۲،۶۸۷،۶۲۳		ذوالقرنین
رضی الدین عبدالغفور لاری (رجوع به عبدالغفور)		۷۳۲
۱۹۸	رفیع الدین ابهری	ر
۵۱۴	رفیعی (حروفی)	۴۲
۲۳۱،۲۳۰	رکن الدین ابوبکر (کرت)	۷۶۶
۱۲۹	رکن الدین جوینی (قاسمی)	۶۲۲
۳۶،۳۵	رکن الدین (خورشاه)	۲۹۲
۷۳،۷۲	رکن الدین صائغ	۲۰۱
۷۴	رکن الدین، علاء الدوله سنانی	۶۱۴،۲۹۰
۳۰،۴،۲۵۵		ریعی پوشچی (صدرالدین خطیب)
۳۲۱،۳۱۸	رکن الدین عبدالملک	۶۲۱،۲۲۹،۱۹۴
۱۸۸	رکن الدین مولتانی (شیخ)	۵۵۴
۵۵۴	رنه دانزو	۴۰۴،۴۰۲،۴۰۱
۴۰۵	روین لوی	۷۸۵،۴۰۹
۳۹۲	روح عطار	۵۹۲
۷۷۸،۷۶۷	روجرز	۵۷۹
۷۷۱	رودکی (شاعر)	۷۳۰
	روز نوبک (رجوع به بارون)	رسول اکرم (رجوع به محمد س)
۷۸۵	روکرت	رشید الدین، ابوالفضل میبدی
۵۵۳	رولاند	۴۷۵
	روی کسونزاز کلاویجو (رجوع به کونترلز)	رشید الدین فضل الله
		۶۴،۶۱،۶۰،۵۲،۴۱،۴۰،۳۹،۳۸،۳۷،۳۶،۳۵،۳۴،۳۳،۳۲،۳۱،۳۰،۲۹،۲۸،۲۷،۲۶،۲۵،۲۴،۲۳،۲۲،۲۱،۲۰،۱۹،۱۸،۱۷،۱۶،۱۵،۱۴،۱۳،۱۲،۱۱،۱۰،۹،۸،۷،۶،۵،۴،۳،۲،۱
		۶۹،۶۷،۹۵، ۹۳، ۶۷، ۶۵
		۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۱، ۱۰۷
		۶۰۹، ۲۶۳، ۱۹۶، ۱۴۴، ۱۳۶
		۴۸۸، ۸۹
		رشید الدین وطواط

	ژ	۷۴۶	روملو (حسن)
۷۱	ژان یست ودوم (باب)	۱۴۵	روملوس
۹	ژان بیان دوکاریین	۵۷۳	رموزبو
۵۵۴	ژان، ل'بن	۴۰۷	رویسی
۵۶۰	ژرف باربرد	۴۰۴	ریچاردسون (جان)
۷۴۵	ژنده پیل (احمد جام)	۴۰۵	ریچارد لوگالین
۵۳۰	ژوسا فابربرو	۱۵۸،۱۴۶،۱۳۸،۹۳	ریو (دکتر)
۴۰۷	ژوستین ماک کارتی	۴۴۲،۴۳۳،۳۰۹،۳۰۵،۱۹۲	
۱۳۷	ژول گاتتن (میو)	۴۹۶،۴۹۰،۴۸۸،۴۷۸،۴۴۷	
۱۲۹	ژول موهل (فرانسوی)	۶۱۱،۵۳۹،۵۰۴،۵۰۱،۵۰۰	
۵۶	ژوفری دولانگلی (انگلیسی)	۷۳۰،۶۴۴،۶۴۲،۶۳۹،۶۳۳	
۲۶۸	ژیون (پرفسور)		
	س		ز
۲۲۴،۸۰،۷۹،۷۴،۷۰،۶۷	ساتی بیک	۶۹۵	زاهد گیلانی (شیخ)
	سادات ناصری (رجوع به حسن)	۴۹۱	زرکوب شیرازی (احمد)
۵۸۰	ساراخاتون	۴۰	زکریا جویی
۱۶۶	ساسان	۸۹،۸۸	زکریا بن محمد قزوینی
۷۵۹	ساغری		زکریا بن محمد بن محمود (قزوینی)
	ساکیا مونی (بودا) (رجوع به بودا)	۱۳۶	
۲۳۰	سالی نویان	۷۸۰،۷۷۹،۴۴۶	زلیخا
۷۴۶،۶۷۴،۶۳۸	سام میرزا صفوی	۴۳۱	زین الدین ابوبکر خوافی
۷۶۲		۴۵	زین العابدین، علی بن صاعد
۱۶۲	سحبان بن زفر الوائلی	۱۲۶	زین الدین محمد قزوینی
۱۳۹،۳۶	سبتای	۳۸۲	زین الدین همدانی
۱۲۰	سراج الدین دزفولی	۲۵۱	زین العابدین گنابدی
۵۷۸	سرای (خاتون)	۲۲۱،۲۱۸،۲۱۱	زین العابدین مظفری
۳۸۳	سرو (کنیز)	۲۷۷،۲۵۵،۲۵۳،۲۵۰،۲۲۳	
۱۹۵،۱۵۴	سرورخان گویا (اعتمادی)	۵۸۶،۵۸۴	زینل بن اوزن حسن



۷۳۵	سلطان احمد میرزا	۳۹۷	سروری (مصطفی بن شعبان)
۴۰۰	سلطان حسین صفوی	۴۲، ۴۱	سعدالدوله یهودی
۶۵۰	سلطان محمد بایسنقر	۵۱	سعدالدین (الحموی)
۴۷۲، ۳۳۸	سلطان محمود غزنوی	۴۷۳، ۲۳۷، ۲۰۶	سعدالدین تفتازانی
۷۷۱، ۵۲۹		۶۷۱، ۴۷۷، ۴۷۶ تا	
۲۰۱، ۲۰۰	سلطان ولد	۶۵، ۶۱	سعدالدین ساوجی (وزیر)
۶۶۰، ۵۱۷	سلطان محمود (خان)	۹۸، ۹۷	
۲۲۶، ۲۰۵، ۸۱	سلمان ساوجی	۱۲۱، ۱۱۸	سعدالدین بن رشیدالدین
۳۴۴، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۳، ۲۹۱		۱۲۴	
۳۹۵، ۳۹۳، ۳۹۱، ۳۸۶، ۳۵۸ تا		۲۱۵	سعدالدین سعیدالانسی
۴۶۸، ۴۶۵، ۴۶۲، ۴۴۱، ۴۳۷		۱۸۶	سعدالدین (محمود شبستری)
۷۷۱، ۷۱۹، ۷۱۴، ۷۱۱، ۵۰۸		۷۰۶، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۷	
۷۸۸	سلمی	۴۶۸، ۴۶۵	سعدالدین نصیر
	سلمان دوم (رجوع به عارفی هروی)	۴۷۹	سعدالدین ورامینی
۶۳۷، ۱۵۳	سلیم، اول (خان)	۲۰	سعد بن زنگی
۳۸۸	سلیم (شاعر)	۱۴۳، ۲۱	سعدی شیرازی مقدمه
۵۸۱، ۵۶۲	سلیمان بگ، شاهزاده عثمانی	۱۸۵، ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۰	
۵۰۸	سلیمان طیب ساوجی	۳۲۰، ۳۱۶، ۳۰۵، ۱۹۷، ۱۹۶	
۸۰	سلیمان (خان)	۴۶۲، ۴۴۳، ۴۳۴، ۳۹۸، ۳۹۵	
۶۵۹، ۵۵۶	سلیمان صفوی	۷۰۵، ۷۰۴، ۵۶۳، ۴۶۷، ۴۶۵	
۴۶۸، ۴۵۷، ۴۴۶، ۳۴۶، ۸۹	سنائی	۷۷۶، ۷۷۱، ۷۵۵، ۷۰۷، ۷۰۶	
۷۷۱		۷۹۱، ۷۷۷	
۱۱۷	سنقر باورچی	۴۹۰، ۲۹۲، ۲۰۹، ۱۷۰	سعید نفیسی
۷۷۸	سوان سونتشین	۶۹۷، ۶۷۳	
۴۰۳، ۴۰۱، ۳۹۷، ۳۶۱	سودی	۷۷۳، ۷۷۲	سلامان
۵۳۷، ۲۱۱	سورغتمش (قراختائی)		سلطان حسین بایقرا (رجوع شود بحسین)
۵۶	سولیورو بارسلونا (اسپانیایی)		سلطان احمد بادشاه گلبرگه (دکن)
۲۳۷	سونیچ، تفلخ آغا	۷۲۲	

۵۳۳،۵۳۱،۵۲۸،۵۰۹،۵۰۲	۶۸	سویج
۵۶۲،۵۵۴،۵۵۱،۵۴۳،۵۳۵	۶۶۹	سهیلی (شیخم بیک)
۶۱۷،۶۱۲،۶۱۰،۵۶۶،۵۶۴	۳۰۴	سهیلی خوانساری
۷۲۱،۶۹۴	۴۱۹	سیاوش
شاهنشاه ایران (اعلیحضرت محمد	۶۴۰	سید میرزا (عبدالله مرشدالدوله)
۲۲۹	۶۲۲	سید کاظم امام
شاه بهلولی (رضاشاه کبیر) ۴۲۲		سیدنی چرچیل (رجوع به چرچیل)
شاه علی فره قوبیلو ۵۶۷	۴۶۵	سیف الدین شاه
شاه نعمان ۳۸۵		سیف الدین احمد، قفازانی (رجوع به احمد)
شاهی خاتون ۱۲۱	۱۹۸	سیف الدین اسفرنگی
شاه شجاع (مظفری) ۴۲۱	۱۵۵	سیف الدین محمود، دهلوی
۲۴۸، ۲۲۳، ۲۱۷، ۲۱۴، ۲۱۲	۶۷۳	سیفی بخارانی
۳۷۳، ۳۵۰، ۳۴۱، ۲۸۱، ۲۵۰	۶۲۱، ۲۳۳، ۲۲۹	سیفی هراتی
۳۹۲، ۳۸۶، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۴	۷۱۷، ۷۱۶، ۷۱۳	سیمی (شاعر)
۴۹۰، ۴۸۸، ۴۸۲، ۴۷۶، ۳۹۸	۶۲۴	سیلوستر داسی
شاه محمود (مظفری) ۲۵۱، ۲۱۴	۷	سیلزی (دوک)
۴۸۸، ۲۵۳		ش
شاه یحیی ۲۵۳، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۸	۱۳۵، ۲۶۸	شاپور اول
۳۸۷	۷۱۸	شاپور زردشتی
شبللی مظفری ۲۲۳، ۲۲۰، ۲۱۷	۳۸۴	شاخ نبات
شبللی نعمانی (هندی) ۳۵۰، ۳۴۵، ۱۵۴	۲۴۴	شارل استوارت
۳۵۸، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۳، ۳۵۲	۲۷۸	شارل ششم (پادشاه فرانسه)
۳۹۱، ۳۸۶، ۳۸۲، ۳۶۷، ۳۶۴	۵۵۳	شارلانی
۷۸۴، ۳۹۵، ۳۹۴	۸۱	شاه جهان (تیموری)
شجاع (شاه) رجوع شود به شاه شجاع	۵۴۷، ۳۸۸، ۲۴۴، ۶۲	شاه جهان
شرف الدین اوغلی (تکلو) ۷۲۶	۵۸۲، ۱۰	شاهرخ (پسر ابوسعید)
شرف الدین بن مبارزالدین ۳۱۰	۲۵۱، ۲۴۳، ۲۲۲	شاهرخ تیموری
شرف الدین حسین بن محمد طیبی ۱۲۴	۴۹۸، ۴۵۹، ۴۰۹، ۳۷۶، ۲۶۱	
شرف الدین حسن، مستوفی (رجوع به حسن)		

شمس الدين محمد بن يحيى (اللاهيجي) - (رجوع به محمد)	۳۱	شرف الدين هارون
شمس الدين كرت		شرف الدين محمد بن العبد البوصيري - (رجوع به محمد)
۲۳۰، ۷۷		۶۷۹
۲۳۴، ۲۳۱		شرف الدين رامی
۵۶۶	شمس الدين (بادشاه اخلاط)	شرف الدين علي، يزدي (رجوع به علي)
۴۵۷، ۱۸۱	شمس الدين تبریزی	۲۱۱
۸۰۴، ۶۸۶		شرف الدين مظفر
۴۸۵، ۴۸۴	شمس فخری	۵۰۸
۷۱۶	شمس علا	شريف آملی
۸۹	شمس طبسی	شريف جرجانی (میرسيد)
۴۸۸، ۲۱	شمس قيس رازی	۲۰۶
۴۳	شمس الدوله (يهودی)	۳۷۷، ۴۸۶، ۴۷۳، ۳۷۰، ۲۵۳
شهاب الدين احمد، البكري (رجوع به - احمد)		۵۱۴، ۴۷۱، ۴۷۹، ۴۷۷
۳۲۱	شهاب الدين حيدر	۱۲۰
۱۸۲، ۹۸	شهاب الدين سهروردی	شروانشاه
شهاب الدين عزيز مخوافی (رجوع به عزيز)		نزى (مسيو)
۳۳۹	شهاب الدين قلندر	۷۶۷
۱۱۹	شهاب الدين (فرزند رشيد الدين)	شعاع الملك (شاعر شیرازی)
۱۲۱		۴۹۲
۷۲۲	شهاب ترشيزی	شفر (مستشرق فرانسوی)
۳۹۷	شعبي (شاعر ترك)	۱۲۸
شيبك خان اوزبك (رجوع به محمد)		۷۶۷
۷۳۴	شيبه آذری	شكبير (انگلیسی)
شيبخ بهائی - رجوع به بهاء الدين عاملي		شلتاوسهررد (آلمانی)
۷۰	شيبخعلی (مفول)	۷۶۴، ۲۹۲
۱۲۱	شيبخى (فرزند رشيد الدين)	شمس الدين ابوبكر يزدي (رجوع به - ابوبكر)
		شمس الدين حروفی
		۵۱۲
		شمس الدين ذكريا
		۵۹۵
		شمس الدين محمد حافظ (رجوع به حافظ)
		شمس الدين محمد (كيشی) (رجوع به محمد)
		شمس الدين محمد ، صاحبديوان (رجوع به محمد)
		شمس الدين محمد ابرقوئی (رجوع به - محمد)
		۵۹۵
		شمس الدين گيلانی

۶۵۴،۶۵۳،۱۷۸	صدرالدين (بنی)	۷۶۲	شیرعلی خان (لودی)
۶۹۵،۶۹۴	صدرجهان	۳۰۸	شیروانشاہ
۱۱۹،۹۷،۵۰۰،۴۷	صدی بن عجلان بن وهب الباهلی	۵۷۱	شہلت برگر
۶۱۵	صفا (حاج میرزا)		ص
۵۱۹	صفوی - فرخ	۴۱-۳۳	صاحب دیوان (جوینی)
۷۹۳	صفی الدین اردبیلی	۳۸۸	صائب (تبریزی)
۶۹۶،۱۱۲۳	صفی قلیخان (بیگلریگی)	۷۲۱،۷۱۳	صائین الدین علی، ترکه
۷۰۷ تا ۷۰۴	صلاح الدین موسی (قاضی زاده رومی) -	۶۵۶،۴۸۷	صادق کیا (دکتر)
۲۰۰	۷۳۳،۵۳۹	۹۱	صباح (حسن)
۴۸۰	صلاح الدین (الصفدی)	۶۹۲	صالح بربری
	ض	۵۱	صدرالدين ابراهيم
۳۳۷	ضحاک	۶۹۴،۵۶۱	صدرالدين اردبیلی (شیخ)
۳۲۵	ضیاء الدین بن یوسف شیرازی	۶۹۶،۶۹۵	صدرالدين (بن شیخ بهاء الدين)
۷۷۴،۷۶۳	ضیاء الدین (بسر جامی)	۱۱۸	صدرالدين جوهری
	ط	۴۶۸	صدرالدين حروفی
۶۳۵	طالب جاجرمی	۵۱۳	صدرالدين خالدی
۶۴۶	طامسن (انگلیسی)	۴۷۰،۴۱	صدرالدين خطیب (رجوع به ربیعی پوشنجی)
۷۳۰	طاہر ایوردی	۱۹۰	صدرالدين دشتکی (سید)
۱۵۹	طاہر فریومدی	۶۴۷،۵۸۹،۲۱۰	صدرالدين عراقی
۲۹۷،۲۹۲،۸۰،۷۹	طفاتیپور	۲۱۵	صدرالدين علی
۵۰	طفاجار	۹۲	صدرالدين قیروانی
۵۹۶	طغرل بیک (سلجوقی)	۴۶۵	صدرالدين محمد، ترکه
۴۲۸	طلعت (دوشیزہ)	۱۱۹،۱۱۸	صدرالدين قونیوی
		۱۲۱	
		۱۷۳،۸۶	

۵۴۰	عباس (قاتل الخ بيك)	۴۷	طوغانجار، نويان
۵۰۷، ۲۸۷	عباس اول (شاه صفوی)	۶۳	طوماس ایلدوجی
۵۵۶		۵۸۹	طولوزون (دکتر)
۴۱۸، ۴۰۰، ۳۸۸	عباس دوم (صفوی)	۴۰۷	طوماس هاید
۶۰۲، ۶۱۷	عبدالعسین نوائی	۶۳۵	طوسی (شاعر)
۱۵۳	عبدالحید (خان، عشائی)	۶۷۷	طه حسین (دکتر)
۲۵۵، ۲۳۴	عبدالرحمن اسفراینی	۴۱۸، ۲۸۸	طهاسب (شاه صفوی)
۴۴۶		۶۰۰، ۵۹۸، ۵۶۷، ۵۶۲، ۵۳۱	
	عبدالرحمن جامی (رجوع به جامی)	۷۲۶، ۷۰۵، ۶۸۸	
۶۰۶	عبدالرحمن چلبی		ظ
۷۱۸	عبدالرحمن (خواجہ نظام)		
۶۲۱، ۲۲۹	عبدالرحمن قامی	۳۸۶، ۳۴۶، ۱۶۳	ظہیر فارابی
۵۴۹، ۳۸۸	عبدالرحیم (خان خانان)	۷۷۱، ۴۶۵	
۶۳۹		۱۵۴	ظہیر الدین محمد بابر، گورکانی
۵۱۳	عبدالرحیم حروفی	۵۴۷، ۵۴۷، ۵۴۱، ۵۲۹، ۴۱۰	
۴۰۲، ۳۵۹	عبدالرحیم، خلخالی	۶۲۵، ۶۰۰، ۵۹۸، ۵۵۰، ۵۴۹	
۲۳۶	عبدالرزاق بیہقی	۷۴۲، ۷۴۱، ۶۶۵، ۶۶۳، ۶۳۹	
۴۹۶، ۳۷۹	عبدالرزاق سرقتدی	۷۴۶	
۵۶۱، ۵۵۸، ۵۵۲، ۵۴۴، ۵۰۳		۱۲۹	ظہیری نیشابوری
۶۸۴، ۶۱۷، ۶۱۲			ع
۳۶۲	عبدالرزاق (حنبلی الرسغنی)	۷۱۴	عادلشاه (میر)
۱۹۰	عبدالرزاق لاهیجی	۷۱۸، ۷۱۴، ۶۳۵	عارفی مروی
۵۵۸	عبداللطیف (فرزند الخ بيك)	۷۱۹	
۵۴۵، ۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۰۳ - ۷۳۴		۶۶۶	عایشہ، سلطان بیگم
۱۲۱، ۱۱۹	عبداللطیف فرزند رشید الدین	۵۱۷	عارف، حکمت بیگ
۵۴۰	عبدالعزیز (فرزند الخ بيك)	۵۸۴، ۵۸۰	عبدالرحمن شرف بیگ
۷۷۹، ۳۲۵	عبدالعظیم قریب (استاد)	۳۱۴، ۳۱۳	عباس اقبال، آشتیانی
۶۷۱، ۷۴۸	عبدالغفور لاری	۶۷۹، ۴۹۱	

۴۰۷	عبدالواحد	۵۱۳	عبدالقادر حروفی
۳۶۵	عبدالنبی فخر الزمان	۷۲۲، ۵۳۶، ۲۵۷	عبدالقادر مراغی
۴۲۸	عبدالله (نقش بندس خواجہ احرار)	۱۲۷	عبدالکریم بن هوازن (القشیری)
۷۵۰، ۶۴۱، ۴۲۹			عبدالکریم محمد الرافعی القزوی - (رجوع به محمد)
۶۷۳	عیندالله خان (اوزبک)	۱۱۸	عبدالکریم سنانی
۲۹۱، ۲۸۶، ۲۰۵	عبیدزاکانی	۶۰۷	عبدالکریم احراری
۳۹۶، ۳۴۴، ۳۴۰ تا ۳۱۲		۱۱۸	عبدالمؤمن (فرزند رشید الدین)
۷۱۶، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۵		۲۶۳	عبدالمؤمن (تصنیف خوان)
	عتبی (رجوع به ابوشرف الجرنادقانی)	۶۴۰	عبدالله افندی، اصفهانی
۵۹۶، ۴۵۰	عثمان بن عفان	۴۷۵	عبدالله انصاری (خواجہ هرات)
۲۳۰	عثمان مرغنی	۷۶۲، ۷۰۰	عبدالله بن ابراهیم سلطان
۴۶۰	عثمان نورالدین	۵۴۱، ۵۴۰	عبدالله بن اسعد (الیافی)
۴۴۵	عندرا	۴۸۰	عبدالله یافعی
	عراقی (رجوع به ابراهیم همدانی)	۶۹۲، ۶۸۴	عبدالله بن خرداد به
۳۸۸	عرفی شیرازی	۱۴۱	عبدالله بن فضل الله شیرازی
۹۰	عروضی سمرقندی	۶۱۷، ۹۳	عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید - (رجوع به حافظ ابرو)
۸۱	عزت ملک	۱۸۸	عبدالله بن معاویه
۵۱۳	عزالدین، حروفی	۶۸۱	عبدالله بن مقفع
۵۱۷	عزالدین عبدالمجید بن فرشت	۵۵۵	عبدالله بن میرعلی
۵۱۸		۶۰۷	عبدالله سید، اصیل الدین (دشتکی)
	عزالدین عمر مرغنی (رجوع به عمر مرغنی)	۶۱۷، ۷۰۶	عبدالله شیرازی
۵۶۶، ۲۵۰	عزالدین شیر	۶۷۳	عبدالله، مشنوی گو (هاتفی)
۴۹	عزالدین مظفر	۴۶۶	عبدالله عراقی
۶۱۶	عزیز الله خوانی	۶۴۰	عبدالله مرشد الدوله (سید میرزا)
۴۳۴	عزیز دولت آبادی		
۸۹	عسجدی		
۴۲۱	عشرت، شیرازی		
۴۵۷، ۴۴۳، ۴۴۲، ۲۰۵	حصار، تبریزی		

۱۵۵	علاءالدین خلجی	۴۵۷	عصار تبریزی
۴۸۲	علامه زمخشری	۷۳۱، ۷۳۰، ۴۷۰	عصمت بخارائی
۶۸۱	علامی، ابوالفضل ناگوری	۲۲۳، ۲۰۶	عضدالدین ایچی
	علی اصغر حکمت مقدمه - ب، ح، ط،	۷۵۹، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۸۰، ۳۷۰	
۷۹۳		۵۰۹	عضدالدین حروفی
۲۹۲	علی اکبر دهخدا	۱۴۱	عضدالدوله (دبلسی)
۱۳۱، ۶۶	علی بن ابی طالب (ع)	۳۸۷، ۲۰۵	عضدیزدی (جلال الدین)
۵۰۶، ۴۵۰، ۳۶۷، ۳۳۲		۴۶۸، ۴۶۵، ۴۵۷، ۳۹۲	
۷۵۸، ۷۵۶، ۶۹۲، ۶۸۴		۵۰۹	عضدالدین (خواجہ)
۷۹۹، ۷۵۹		۴۵۷، ۱۲۷	عطار نیشابوری
۶۶۰، ۵۲۲، ۵۱۸، ۵۰۶	علی الاعلی	۷۰۱، ۷۰۰، ۶۲۹، ۴۶۸، ۴۶۵	
۱۲۸	علی الخازن البغدادی	۶۷۲	عطاء اللہ بن محمود الحسینی
۴۵	علی بن صاعد	۶۰۷	عطاء اللہ دشتکی شیرازی
۵۶	علی بن موسی الرضا	۶۷۲	عطاء اللہ مشہدی
۵۶۷	علی بن عبد المؤمن	۴۰، ۳۳، ۳۰، ۲۸، ۱۳	عطا ملک (جوینی)
	علی بن حسین الکاشفی (فخر الدین) -	۶۰۹، ۱۲۸، ۹۲، ۹۰	
۶۴۰، ۲۵۱		۱۱۹	عفیف الدین بغدادی
۲۶۲	علی بن جمال الاسلام بزدی	۱۵۶	عفیفہ
۱۴۱	علی بن عیسیٰ الحرانی	۶۳۳	علاء الدولہ اسفرائینی
۷۹	علی پادشاہ	۲۵۷	علاء الدولہ ایلخانہ
	علی پاشا صالح	۶۳۱	علاء الدولہ بختیشاہ
مقدمہ - ب		۵۴۱، ۵۳۹	علاء الدولہ پسر بایسنقر
۵۳۲، ۲۳۷	علی تاز (بیرلمی)	۷۰۶	علاء الدولہ سمنانی
	علیخان (پسر جهانگیر آق قویونلو)	۱۵۸، ۱۲۱	علاءالدین کیتباد
۵۷۹، ۵۷۲		۶۵۰	علاءالدین محمد (سید - شاہ)
۲۱۰	علیخان کبیر (سید)	۲۳۳، ۱۲۳	علاءالدین، ہندو
۶۹۸	علی دامغانی	۲۳۳	علاءالدین کرت
۴۶۸، ۴۶۵	علی، دُردزد		

۵۹۶،۴۵۰،۳۳۲	عمر بن الخطاب	۴۱۳	علی ریاضی
۷۵۹		۵۰۹	علی سلطان قوچین
۴۹۸	عمر بهادر	۲۶۸،۲۱۲	علی سهل
	عمر خیام (رجوع به خیام)	۱۰۰،۷۲،۶۸،۶۷	علیشاه وزیر
۵۱۳	عمر سلطانیه حروفی	۹۹	علیشاه گیلانی وزیر
۵۳۱،۲۷۳،۲۴۳	عمر شیخ (میرزا)	۷۲۳،۷۲۲	علی شهاب ترشیزی
۲۳۲،۲۳۰	عمر مرغنی	۶۶۹،۶۳۹	علی شیر (بیگ)
۵۸۴	عمر (پسر اوزن حسن)	۶۰۲،۵۵۹،۵۴۶،۵۲۹	علیشیر نوائی
۷۱۰	عنایت	۶۳۴،۶۳۳،۶۲۷،۶۲۴،۶۰۹	
۷۷۱،۸۹	عنصری	۶۶۲،۶۴۴،۶۴۳،۶۳۶،۶۳۵	
۲۶۳	عودی (حبیب)	۷۱۹،۷۱۷،۷۱۴،۷۰۸،۶۶۷	
۹۰	عوفی	۷۴۰،۷۳۸،۷۳۴،۷۲۱،۷۲۰	
۶۸۹	عیسی (ع)	۷۴۷،۷۴۶،۷۴۴،۷۴۳،۷۴۱	
۵۶۴	عیسی بك مشانی	۶۴۲،۶۴۱	علی کاشفی (فخر الدین)
ز - مقدمه	عیسی صدیق (دکتر)	۷۵۰،۷۳۵،۶۴۳	
۲۵۸	عیسی، حاکم ماردین	۵۹۳	علی صفوی
	غ	۵۷۵،۵۳۹	علی قوشچی (علاء الدین)
۵۵،۵۳،۵۰،۳۸،۲۲	غازان (خان)	۵۸۹	علیقلیخان، مخبر الدوله
۱۰۴،۱۰۱،۹۷،۶۶،۶۱،۵۶		۶۷۳	علی مشهدی
۱۴۵،۱۲۲،۱۲۰،۱۱۸،۱۰۶		۲۳۵	علی مؤید
۴۹۲،۳۶۸،۲۳۲،۲۱۱		۲۵۲،۲۴۲،۲۳۹،۲۰۶	علی بزدی
۷۰۰	غزالی (محمد)	۲۷۳،۲۶۸،۲۶۴،۲۶۰،۲۵۴	
۳۸۵	غلامعلی آزاد	۵۰۵ تا ۴۹۸، ۴۹۶، ۴۷۹، ۲۷۵	
	غنی د کتر (رجوع بقاسم)	۷۲۱، ۵۳۷	
۵۲۰	غیاث الدین حروفی (امیر)	۲۲۳	عماد الدین احمد، مظفری
	غیاث الدین محمد کورت (رجوع به محمد)	۶۵۶، ۵۱۴، ۵۱۲	عماد الدین نسبی
	غیاث الدین محمد (خواجہ رجوع به محمد)	۷۲۲	
	غیاث الدین جمشید کاشانی (رجوع به جمشید)	۲۹۱، ۲۸۶، ۲۰۵	عماد قیبه کرمانی
		۴۳۷، ۳۷۴، ۳۴۴ تا ۳۴۰، ۳۲۵	
		۴۶۵، ۴۶۳، ۴۴۱	
۲۱۰	غیاث الدین (حاجی خراسانی)	۱۴۱	عمر بن سهلان الساجی
	غیاث الدین محمد، غوری (رجوع به محمد)	۷۹۱	عمر بن فارض المصری



۴۰	فرج‌الدین صاحب‌دیوان	غیاث‌الدین علی بن جمال الاسلام یزدی
۷۹۳	فرخ صفوی	(رجوع بعلی)
۵۹۶، ۵۹۵	فرخ‌یسار، شیروانشاه	غیاث‌الدین بن اسکندر بنگالی
۸۹	فرخی	غیاث‌الدین نقاش
۳۰۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۲۸، ۸۹	فردوسی	
۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۲، ۴۰۶، ۳۴۵		
۷۷۴، ۷۷۹، ۷۵۵		
۶۵۹	فرشته‌زاده	فاطمه بنت موسی
۱۲۹	فرعون	فامی (عبدالرحمن)
۱۲۱	فرمانده‌خواند	فانی
	فروغی، ذکاء‌الملک (رجوع بحمد علی)	فتحعلی سلطان
۱۸۹	فروغ حکمت (دکتر)	فخر اصفهان
۴۲۲	فرهاد میرزا (معتدالدوله)	فخرالدین ابراهیم همدانی، شیخ عراقی
۴۴۲	فرهاد آقا	(رجوع به ابراهیم)
۸۲	فریار ادریک	فخرالدین
۱۹۸	فریداحول	فخرالدین ابوالعباس شیرازی
	فریدالدین، نقتازانی (رجوع به احمد)	فخرالدین حروفی
	فریدالدین، عطار (رجوع به عطار)	فخرالدین عجمی
۲۸۲، ۲۷۹، ۲۷۸	فریدون بک، منشی	فخرالدین علی کاشفی (رجوع بعلی)
۵۶۳، ۵۵۹		فخرالدین کرت
۱۵۹	فریومدی، طاهر	۲۳۳، ۲۳۲
۶۰۹، ۳۸۹، ۲۸۹، ۴۰	فضیحی خوافی	۱۶۲
۶۸۵، ۶۱۵		فخرالملک خراسانی
۹۳	فضل‌الله حسینی (شیرازی)	۱۴۶
۲۵۴	فضل‌الله استرآبادی (حروفی)	۸۹
۵۱۵، ۵۱۱، ۵۰۹، ۵۰۶، ۵۰۵		فخر جرجانی
۷۰۰، ۶۵۶، ۵۲۰، ۵۱۸، ۵۱۷		فخر داعی (رجوع به محمد)
۵۱۱، ۵۱۰، ۲۷۴	فضل‌الله تبریزی	۶۳۶، ۶۳۵
۵۹۶	فضل‌الله (روژبهان اصفهانی)	فخری‌هرانی
	فضولی آذربایجانی الاصل (البغدادی)	فرانز، فن اردمان (آلمانی)
۶۴۱	المسکن	فرانسوا پتیس دلاکروا
		فرانسوادو پروس
		فرته (فرانسوی)
		۳۱۷، ۳۱۴

۱۰۵،۲۵	قبلاى خان، کبير	۱۸۸	فكرى، سلجوقى هروى
۲۴۸	قتلغ ترکان		فلك الدين محمد بن ايدمر (رجوع به محمد)
۳۶۱	قدسى شيرازى	۵۱۰،۱۲۸	فلوگل (آلمانى)
۷۲۸،۶۳۵	قدسى هراتى	۶۳	فليب لوبل
۱۱۹	قرا بوقا	۲۰۱	فليشر (آلمانى)
۲۴۶	قراچاد نويان	۴۹۸،۲۴۲	فليكس تاور
۷۱	قراستغر		فن روز نرويك شوانو (رجوع به روز نرويك شوانو)
۵۸۱،	قرا عشان (قره ايلوك، آق قوينلو)	۳۰۹	فن اردمان (آلمانى)
۵۷۳		۶۳۱	فن هسر (آلمانى)
۴۵	قرا نقاى	۷۶۶	فوربز فالكونر
۵۶۰	قرا محمد (قرا قوينلو)	۸۷۲،۷۷۱،۷۶۶،۴۰۹	فيتزجرالد
۲۶۵،۲۵۷،۲۲۸	قرا يوسف ترکان	۴۰۹،۲۰۹	فيتزويليام (موزه)
۵۶۰،۵۴۱،۴۹۹،۲۸۱،۲۸۵			فيروز آبادى (رجوع به محمد)
۵۸۱،۵۷۱،۵۶۴،۵۶۲،۵۶۱	قريب (رجوع به عبد العظيم)	۶۳۳	فيروز شاه
۳۰۸	قزل ارسلان		فيلسوف رضا (رجوع به رضاتوفيق)
	قزوينى (رجوع به محمد خان)		ق
۲۳۶	قطب الدين حيدر	۳۸۱	قاآن خان
۳۷	قطب الدين شيرازى	۳۰۰	قابوس وشمگير
۲۳۴	قطب الدين اسفزارى	۶۷۱،۶۳۵،۵۰۹،۴۷۰	قاسم الانوار
	قطب الدين مسعود شيرازى (رجوع به محمد)	۷۰۴ تا ۶۹۷، ۶۹۶، ۶۹۴	
۹۱،۲۹	قطب الدين خوارزم شاه	۳۶۵،۲۱۵	قاسم غنى (دکتر)
۲۱۳	قطب الدين (پسر امير ضراب)	۵۷۱	قاضى بهاء الدين
۴۰۰	قطب الدين محمد تبريزى		قاضى زاده رومى (رجوع به صلاح الدين موسى)
۲۱۲،۲۱۱	قطب الدين محمود مظفرى	۶۵۰	قاضى عيسى، شکر الله ساوجى
۲۱۸		۲۸۰	قاضى فريد الدين
۲۶۳	قطب الدين نائى		قاضى نور الله شوشترى (رجوع به نور الله قانمى)
۵۲	قطب جهان	۱۵۸	
۱۵۵	قطب الدين مبارک شاه	۳۷	قانقورتاى
۳۷	قلاوون (محمد سلطان مصر)	۵۶۷	قباد ترکان

۶۳	کلمان پنجم (باب)	۱۰۳	قلج خان بن ساروخان
۲۷۶،۲۷۰	کلمان مار کهام	۲۴۸	قمر الدین
۲۳۴،۵۸،۵۶،۵۵	کلمان هوارت	۱۶۲	قطران تبریزی
۵۳۹،۵۲۲،۵۱۱،۵۰۷،۵۰۵		۵۱۹	قنبر علی شاه مازندرانی
۶۷۹،۶۵۶		۵۱۳	قوام الدین حروفی
	کلنل راورتی (رجوع به راورتی)	۲۱۶	قوام الدین عبدالله (مولانا)
۱۶۰	کلیم (موسی)	۳۸۷،۳۷۰،۳۶۳	قوام الدین شیرازی
۱۶۰	کلیم کاشانی	۵۳۶	
۳۴۶	کمال الدین اسماعیل اصفهانی	۶۲۲	قوام الدین نظام الملک
۷۸۱،۴۶۸		۲۲۴	قوش حسن
۵۰۸	کمال اقلیدی	۷۴۲	قول محمد
	کمال الدین حسین گازر گاهی ( رجوع به حسین)	۴۴۸،۲۱	قیس رازی
	کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی		ک
۶۵۲		۴۶۸	کاتبی نیشابوری یا ترشیزی
۳۲۱	کمال الدین حسین	۷۰۸ ، ۶۳۵، ۴۷۰	
۵۱۲	کمال الدین حروفی	۷۲۴، ۸۲۳، ۷۲۲، ۷۱۸ تا	
۴۲۳، ۲۹۱، ۲۰۶	کمال الدین خجندی	۷۲۹	کاترمر، فرانسوی ۹۹۰، ۹۶
، ۴۶۸، ۵۵۵، ۴۴۸ ، ۴۴۴	تا ۴۴۴ ، ۴۶۸، ۵۵۵، ۴۴۸ ،	۱۱۴، ۱۰۷، ۹۹، ۹۶	کاترمر، فرانسوی ۹۹۰، ۹۶
۷۱۵، ۶۳۰		۶۱۸، ۵۵۷	
۴۶۵	کمال الدین کاشانی	۵۹۳، ۵۸۴، ۵۷۳، ۵۳۰	کاترینوزنو
۵۴۴	کمال الدین عبدالرزاق	۴۸۶	کارل سلمان
۷۱۵	کمال الدین غیاث فارسی	۵۹۴	کار کیا- میرزا علی
۶۹۲	کمال کوفی	۶۹۵	کاظم زاده (ایران شهر)
۱۲۲	کمال الدین سیواسی	۵۸۰، ۵۷۶	کالوزان
۵۸۲	کنتارینی	۵۷۴	کاترینی
۶۱۱، ۱۴۷ (فرانسوی)	کنتدو گوینو (فرانسوی)	۱۷۳	کبیر الدین (پسر شیخ عراقی)
۴۱۹	کنمان بیک	۳۵۰	کبجغانی (شیخ)
۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰	کونز لود کلاو بجو	۴۶۵	کجری
۲۷۵		۴۱۰، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۱۸	کریمخان زند
۲۱۱، ۵۴، ۵۰، ۴۹، ۴۷، ۴۱	کیخانو	۴۲۱	
۶۹	کیجیک یا کیجیک		کسری انوشیروان (رجوع به انوشیروان)
		۲۵	کلمان چهارم (باب)

۲۶۴	لوئی ماسینیون (برفوسور)	فی	گازر گاهی (رجوع به حسین)
۵۳۹	لوسین، بوات (فرانسوی)	گدار (آندره، فرانسوی)	۴۱۳
۱۸،۱۷	لئون کاهون (میو)	گدگ احمد پاشا	۵۸۴
۶۶۳	لیدن	گردوچین	۷۴
۵۶۷	لیلی (کنیز اسکندر تر کمان)	گرفیت انگلیسی	۷۷۸، ۷۶۷
	لین بول (رجوع به استانلی)	گریکوری دهم	۲۵
	لیوتنان کلنل، ویلبر فورس کلارک	گرین شیلدز	۷۱۹
	(رجوع به ویلبر فورس)	گل (کنیز)	۳۸۳
	م	گوینو (رجوع به کنت - فرانسوی)	
۸۰۷	ماتیو، پاریس	گودرز زردشتی	۲۵۹
۴۲۴	مادام سیمپسون	گور، اوزلی	۴۴۲، ۳۸۸، ۳۶۴
۵۷۶	مار تاخاتون	گوهر شاد آغا	۵۸۲، ۵۴۲
۵۵۳	مارتین (دکتر)	گومس دو سالازار	۲۷۰
۲۷۶، ۲۷۰	مار کهام	گیب	۲۰۱، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۲۷، ۹۱
۲۴۴	ماژور، شارل استوارت		۵۱۳، ۴۸۲، ۴۷۶، ۲۸۷، ۲۰۹
۲۴۴	ماژور دیوی		۶۰۶، ۶۰۳، ۵۷۱، ۵۴۸، ۵۱۵
۷۳۸	ماسیناس		۷۷۹، ۶۵۸، ۶۵۶، ۶۴۱
۵۳۶، ۲۹۹، ۲۷۳	مانی	گیخانو (رجوع به کیخانو)	
۲۱۱، ۲۰۱	مبارز الدین محمد، مظفری	گیوان، ماریا انجلیتو	۵۸۴، ۵۸۰
۴۸۲، ۳۷۱، ۳۶۸، ۳۰۷، ۲۱۲		گیوهدارا	۷۲
۴۸۹		ل	
۷۹۰	المتنبی (شاعر عرب)	ل. استرانج (رجوع به استرانج)	
۳۱۸	مجاهد الدین علی	لاندر	۱۲۹
	مجتبی مینوی	لانگز	۲۴۵
۱۱۹، ۱۱۸	مجدالدین (شیخ)	لاله (کنیز)	۳۸۳
	مجدالدین اسمعیل بن رکن الدین یحیی	لاو (انگلیسی)	۳۹۷
۳۷۱، ۳۶۹، ۱۱۷	فالی	لطف الله بن صدر الدین عراقی	۲۱۵
۵۱۳	مجدالدین حروفی	لطف الله نیشابوری	۷۱۷
۱۲۰	مجدالدین (فرز ندرشید الدین)	لطف علی بیك (آذر)	۲۸۷
۱۲۱		لطیفی (ترك)	۵۱۵
		لودی (رجوع به شیر علی خان)	

۵	محمد بن ایدمر	۲۱۹	محمد الدین مظفری
۱۲۸	محمد بن جریر الطبری	۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۱	محمد الدین همگر
۲۳۴	محمد بن حمام	۱۶۷	
۱۱۸	محمد بن حسن سنانی	۴۱، ۳۴، ۳۳	محمد الملک یزدی
۵۵۲	محمد بن خاوندشاه (خواندمیر)	۸۹	مجیر بیلقانی
۶۲۵، ۶۲۲، ۶۲۱		۱۰۹، ۱۰۶، ۶۴، ۴۳	محمد (ص)
	محمد بن رشید الدین فضل الله (غیاث)	۶۲۴، ۵۰۶، ۵۰۱، ۱۳۸، ۱۲۷	
	الدین (۷۵ تا ۷۹، ۷۷، ۷۹، ۱۰۰، ۱۲۰)	۷۷۰	
	۲۹۲، ۱۸۴، ۱۴۷، ۱۲۷، ۱۲۱	۲۳۹	محمد اول، سلطان عشانی
۴۸۱		۵۶۲، ۵۵۹، ۴۷۹	
۱۴۱	محمد بن سعد الوائدی	۱۲۴، ۱۱۶	محمد ابرقومی
۴۸۴	محمد بن سعید اصفهانی	۵۰۸	محمد اکبر (پادشاه هند)
	محمد بن سعید، البوصیری الصنهاجی	۶۲۲، ۲۲۹	محمد اسحق (برفسور)
۵۰۱		۳۵۶	محمد اقبال (دکتر)
	محمد بن سلیمان فضولی (رجوع به فضولی)	۳۶۳	محمد الجزری (شمس الدین)
۱۴۲	محمد بن عبدالله بیضاوی	۶۷۷	محمد الخضیر (سید)
۱۴۶	محمد بن علی شبانکاره	۱۲۷	محمد الرافعی القزوی
۳۹۲	محمد بن علی صاحب عیار		محمد الفراهی الهروی (معین مسکین)
۵	محمد بن علی بن طباطبا	۶۰۸	
	محمد بن علی بن معود کازرونی	۲۷۰	محمد القاضی
	۳۸۲، ۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۹	۱۷۳	محمد القونیوی (صدر الدین)
۷۰	محمد بن قلاوون	۶۸۴	محمد الباقر (ع)
۴۰۰	محمد بن محمد دارابی	۶۰۵، ۶۷۳	محمد بدخشی (ملا)
۶۷۹	محمد بن محمد طوسی	۱۶۱	محمد بن ابی بکر بن عثمان
۱۹۰	محمد بن یحیی اللاحجی	۱۳۶	محمد بن ابی نصر
۴۷۴	محمد تفتازانی	۱۵۱، ۳۲	محمد بن بدر جاجرمی
۱۵۴	محمد تقی فخر داعی گیلانی	۱۷۰	
۳۵۷		۴۹۳	محمد بن ظفر المغربی
		۵۴۳، ۵۳۵	محمد بن بایسنقر

محمد شفیع لاهوری (پرفسور)	۵۳۷	محمد جوگی
۶۱۹،۵۴۴،۳۶۵	۴۶۵	محمد جوہری
محمد شبیبانی (شیخ خان ازبک)	۵۳۴	محمد حسن، اعتماد السلطنہ
۵۳۰	۵۳۴	محمد حسین فروغی
۵۹۹،۵۹۸،۵۹۶،۵۵۰،۵۴۵،۶۷۴	۴۹۲	محمد حسین شعاع الملک (میرزا)
۶۷۳	۳۱	محمد (خان قزوینی) مقدمہ - ی
محمد صالح بشکچی	۲۷۸،۱۷۰،۱۵۱،۱۲۸،۹۲	
۶۸۸	۴۹۱،۴۰۲،۳۷۱،۳۶۴،۳۶۱	
محمد صاحب دیوان (شس الدین)	۶۵۵،۶۳۴،۶۱۴	
۲۸	۵۵۹،۵۱۴	محمد خان بن بایزید خان
۱۵۳،۹۲،۴۱،۳۸،۳۴،۳۳		محمد خدا بندہ (رجوع بہ الجایتو)
۲۳۱،۱۹۷،۱۶۷،۱۵۹	۱۴۰	محمد دبیر سیاقی
محمد طبیب (حاجی میرزا) مقدمہ - ۵	۱۹۰	محمد دوانی (جلال الدین)
محمد علی حکمت (دکتر)	۵۵۹،۵۴۳،۳۷۵،۳۲۹	
۷۹۳	۴۰۰،۳۹۹	محمد دارابی (ملا)
محمد علیشاہ	۵۲۳،۵۵۹،۵۱۵	محمد دوم (فاتح)
۴۲۵	۵۷۷،۵۷۶،۵۷۴،۵۷۲،۵۶۴	
محمد علی فروغی	۵۸۳،۵۸۱،۵۸۰	
محمد علی مدرس تبریزی	۷۳۶،۶۴۳	محمد رضا جلالی نائینی
۵۳۴،۴۲۵		محمد رومی (رجوع بہ جلال الدین)
محمد عوفی (رجوع بہ عوفی)		محمد رومی
محمد فریوملی (امیر)	۲۳۳	محمد الزبیر الصدیقی
۲۹۶،۲۹۲	۲۳۷،۲۳۴،۶۵	محمد سام (غوری)
۲۹۶،۲۹۵	۴۷۴	محمد سرخسی فلک
محمد فیروز آبادی (مجد الدین)	۱۴۱	محمد سلجوقی
۴۸۳،۴۸۲،۴۶۸	۸۰،۷۹	محمد شاہ نوادہ ہلاکو
۴۸۲	۵۴۴	محمد شفیع پنجابی (پرفسور)
محمد قاسم فرشتہ	۵۶۸	محمد شفیع جہان شاہی
محمد قونیوی (رجوع بصدر الدین قونیوی)		
محمد قہستانی		
۳۶۳		
محمد کورت (غیاث الدین)		
۷۷،۷۴		
محمد کیشی		
۲۹۳،۲۴۸،۲۳۷،۲۳۳،۲۳۰		
محمد گلندام		
۳۴۷،۳۰۹		
۱۶۹		
محمد محیط طباطبائی		
۳۸۵،۳۷۹،۴۶۰		
محمد مسمود شیرازی (علامہ قطب الدین)		
۷۶۵،۶۳۱		
۱۲۰		

۷۵۴	محمود گاوان	۴۰۹	محمد معانی
	محمود مظفری (رجوع به شاه محمود)	۵۴۹	محمد ملک الکتاب (میرزا)
	محمود مهران (دکتر) مقدمه - ب -	۴۹۹	محمد مهدی، رادسرت
۵۴۵	محمود (نیره میرانشاه)		محمد میرزا (پسر جهان شاه ترکان)
۷۲۴	محمود نیشابوری	۵۴۱	
۸۶	محمی الدین ابن العربی (شیخ)	۲۹۰، ۱۶۰	محمد نخجوانی تبریزی
۴۴۶، ۱۸۱، ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۷۳		۷۴۷، ۷۳۹، ۶۱۲، ۲۹۵	
۷۰۵، ۶۵۴	محیط طباطبائی (رجوع به محمد)	۳۸۶، ۳۶۸، ۲۱۷	محمود انجو
	مدرس رضوی	۵۱۷	
۶۱۲	مرادبیک آق قونیلو	۱۲۲	محمود بن الیاس
۵۹۷، ۵۸۰	مرادباشا		محمود (پسر رشیدالدین) ۱۱۸، ۱۱۷
۵۸۵	مراد دوم (سلطان)	۱۲۳، ۱۲۱	
۵۸۱، ۵۳۳	مراتض علیشاه		محمود بن عبدالرحمن الاصفهانی الشافعی
۳۶۷	مرتضی نجم آبادی	۳۶۲	(شمس الدین)
۵۹۶	مرشدالدوله (رجوع به عبدالله)	۵۴۵، ۵۴۲	محمود (شاه - تیموری)
	مسعود انجو	۴۲۷	محمود جم
۳۶۸	مسعود بن صاحب دیوان	۲۱۵	محمود حروفی
۴۰	مسعود رجب نیا		محمود خان دوم (سلطان عثمانی)
۲۷۰	مسعود شیرازی (قطب الدین)	۶۲۷، ۵۱۷	
۱۲۰	مسیحی (شاعر)	۱۲۲	محمود ساوجبی
۶۳۵	مشارالدوله (حکمت) مقدمه - ا -	۳۸۱	محمود شاه بهمنی
۳۰۷	مشرقی		محمود شبستری (رجوع به شیخ شبستری)
۶۰۹	مصطفی بن خالد التوقیعی		محمود غزنوی (رجوع به سلطان محمود)
۵۸۶، ۵۸۳	مصطفی، حاکم قرمان	۲۹۱	محمود قاری یزدی (شاعر البه)
۳۰۳	مظاهر مصفی	۴۶۹، ۴۶۷، ۳۴۰	
۵۳۴	مظفرالدین (شاه فاجار)	۳۷۰، ۲۱۵، ۲۰۹، ۱۳۴	محمود کتبی
۷۴۲، ۶۷۴، ۶۶۹	مظفر شاه (نقاش)	۴۸۹	

ملکم، رجوع بجان (مورخ انگلیسی)	۶۸۸	مظفر بشکچی
۱۳ ملاح	۶۳۰	مظفر حسین بن باقرا
منجم باشی (مورخ) ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۷	۴۴۳	معاذی (شاعر)
۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۶، ۵۹۷	۳۳۲، ۱۳۱	معاویہ
۵۹۴، ۵۹۰، ۵۸۴	۴۴۳	معجری (شاعر)
۵۴۵ منصور باقرا	۷۷	مزالدین محمد کرت، ابوالحسین
۳۴۷ منصور مشفق	۲۹۲، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴	
۵۱۳ منصور حروفی	۴۷۴، ۲۹۴	
منصور شاه - مظفری ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۲۸	۷۷۱	معزی (شاعر)
۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۸۱، ۲۷۷	۵۲۱	معلم ناجی
منکبرلی (رجوع به جلال الدین)		معانی (رجوع به حسین)
منکوقاآن (خان مغول) ۱۰، ۲۳۰	۶۱۹	معین بن حسن مستوفی
منوچهر شاه	۱۵۱، ۱۲۳	معین الدین پرواندرومی
مینسکی	۱۷۳، ۱۶۱	
۴۰۷		
۳۲ موسی (ایلخان مغول)	۶۹۷	معین الدین تبریزی
۶۵ موسی، کرد	۵۳۹	معین الدین کاشانی
۷۹، ۸۰ موسی نو نواده هلاکو	۲۲۹	معین الدین محمد اسفزاری
۵۶۳، ۵۶۴ موسی شاهزاده عثمانی	۶۲۰، ۶۱۹	
۱۲۹ موسی (بیغمبر)	۶۰۹	معین مسکین
۹۶ موفق الدوله علی	۶۰۹، ۲۰۶، ۱۳۴	معین الدین یزدی
۴۶۵ مولانا امین الدین	۴۹۱، ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۸۸، ۲۲۳	
۳۹ مولانا شمس الدین	۴۸۸	مفید الدین یزدی
۳۹ مولانا محی الدین	۴۵۷ تا ۴۴۴، ۲۹۱، ۲۰۶	مقرب، صوفی
۵۰۹ مولانا معروف	۶۹۸، ۶۹۲، ۶۸۶، ۴۶۰	
۳۹ مولانا هماد الدین	۵۸۳	مکتبی شیرازی
مولوی (رجوع به جلال الدین محمد رومی)	۶۴۷	ملاحسین، میبیدی یزدی
مولوی عبدالمقتدر ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶	۴۱۷	ملامکس
۳۸۲		ملک، حاجی (رجوع به حسین)
۶۶۴ مونت استوارت (انگلیسی)	۲۲۵	ملک الاشراف
		ملک الشعراء، بهار (رجوع به بهار)



۱۴۱	ناصرالدين الشى الكرماني	۶۲۱،۲۳۰،۱۹۶	مؤيد ثابتي
	ناصرالدين ابوسعيد بيضاوى (رجوع به ابوسعيد)	۶۸۹،۶۸۳	مهدى، امام عصر (ع)
۶۱۱،۳۰۲	ناصرالدين شاه قاجار		مهدىقلی هدايت (مخبر السلطنه)
۶۲۳		۴۲۴	
۴۶۸	ناصر بخاراى	۲۲۳	مهدى مظفرى (سلطان)
۷۵۵،۸۹	ناصر خسرو	۲۴	ميخائيل بليولوگوس
۱۲۹	نبو کد نزر	۰،۲۴۳،۲۳۷،۱۰۰،۰۹۹	ميرانشاه
۲۸۰	نجاشى	۴۴۸،۴۳۳،۲۶۲،۲۵۳،۲۴۸	
۷۰۵	نجم الدين كبرى	۵۳۶،۵۳۱،۵۲۱،۵۱۸،۵۱۱	
۴۶۶	نجى - مولانا (شاعر)	۶۶۰	
۷۰۶	نجيب الدين بزغوش	۵۴۰،۴۹۶،۷۸،۵۰،۰۲۲	ميرخواند
۴۳	نجيب الدين كمال	۵۹۱،۵۷۶،۵۵۲،۵۴۶،۵۴۲	
	نخجوانى تبريزى (رجوع به محمد)	۶۳۶،۶۲۵،۶۲۱	
۱۹۸	نزارى قهستاني	۵۰۳	ميرزا سلطان محمد (حاكم عراق)
۱۵	نسوى (شهاب الدين)	۶۸۴	ميرزا عبداللطيف
	نيسى (رجوع به عماد الدين)	۷۱۴	ميرعادلشاه
۴۲۶،۴۷۷	نصرالله اخوى (حاج سيد)		ميرعبدالله (پدر شاه نعمت الله ولى)
۵۹۶	نصرالله زيتونى قاضى	۶۸۴	
۵۲۳	نصرالله فلسفى		ميرعلى شيرنوائى (رجوع به عليشير)
	نصرة الدين ، احمد بن يوسف شاه	۳۸۱	ميرفضل الله
	(رجوع به احمد)	۴۴۲	ميرولى
	نصرة الدين شاه يحيى مظفرى (رجوع به شاه يحيى)		مينورسكى (برفسور) (رجوع به ولاديبير مينورسكى)
۱۱۹	نصرة الدين ستاى		ن
۱۴۱،۹۶،۶۲،۲۳	نصيرالدين طوسى	۶۱۱،۲۴۱	ناپلئون
۶۴۵،۶۴۴،۵۷۶،۳۲۸		۴۱۹	نادرشاه افشار
		۷۶	نارين بوقا
		۷۵۲،۷۵۰،۷۴۸	ناسوليس (انگليسى)
		۶۳۹،۷۶۱	

نورالدین عبدالرحمن اسفرائتی (رجوع به عبدالرحمن)	۶۱۱	نصیر الدوله شیرازی
نورالدین عبدالرحمن جامی (رجوع به جامی)	۶۸۱	نظام الدین امیرعلیشیر نوائی (رجوع به علیشیر)
نورجهان (ملکه هند) ۲۸۸	۱۵۵	نظام الدین ابوالعالی نصرالله
نورالله شوشتری (قاضی) ۰۶۴۰، ۰۶۰۹	۵	نظام الدین اولیاء
۳۰۶، ۷۲۷		نظام الدین حکمت (مقدمه)
نوروز (فرزند اتابک صاحب دیوان)		نظام الدین محمود قاری (رجوع به محمود)
۳۹	۱۲۸	نظام الملک (خواجه)
نوروز (سردار مغولی) ۲۳۲	۴۹۳	نظام تبریزی
نوشیروان ۶۸۲	۰۲۶۶، ۰۲۴۳، ۰۲۰۶	نظام شامی
نوگای ۳۶	۴۹۷، ۴۹۵، ۴۹۳، ۴۹۱	
التویری (شهاب الدین احمد البکری)	۷۷۱	نظامی عروضی سمرقندی
۷۰	۰، ۳۱۰، ۳۰۶، ۸۹	نظامی گنجوی
نیکلای سوم ۲۵	۷۸۴، ۷۸۳، ۵۴۰، ۴۶۵، ۴۶۲	
نیکلسون، دکتر (انگلیسی) ۱۲۷	۷۸۵	
۶۱۱، ۱۳۷	۳۸۵	نعمان شاه (فرزند حافظ)
نیکولاس ۵۹	، ۴۶۵، ۴۵۹	نعمه الله ولی (شاه)
نیر کرمانی ۴۶۸	، ۵۰۴، ۴۸۰، ۴۷۲، ۴۶۸	
و	۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۸۲، ۶۸۱	
وافی علیشاه سیرجانی ۶۸۶	۶۹۱، ۶۹۰، ۶۸۹، ۶۸۷، ۶۸۶	
والتریف ۴۰۸، ۴۰۵	۷۲۲، ۷۲۱، ۶۹۲	
والتر هیتز ۵۹۴	۷۵۷	نعمت حیدری
والتویت من ۱۵۳		نوائی (رجوع به علیشیر)
وامق ۴۴۵	۱۲۹	نوح
وان هر ۲۰۱	۱۴۷	نورالدین بن شمس الدین محمد
واهل (آلمانی) ۴۰۷	۱۶۱	نورالدین رصدی

۴۰۷،۴۰۴	ویلیام جونز (انگلیسی - مشرق)	۲۴۴	وایت (دکتر انگلیسی)
۵۵۵	ویلیام موریس (انگلیسی)	۱۵۹	وجیه‌الدین زنگی
۵۵۰،۵۴۹، ۵۰۲	ویلیام ارسکین	۲۹۳	وجیه‌الدین محمود سربدار
۶۶۳، ۶۰۰		۲۳۱	وجیه‌الدین نسفی
۶۵۵، ۳۹۹، ۱۸۷	وین فیلد (انگلیسی)	۶۳۸، ۳۱۴، ۱۸۴	وحید دستگردی
۹	ویلیام اف روبرک	۷۶۳	
ه		۷۰۵، ۴۰۰	وحید الاولیاء (احمد تبریزی)
۶۷۳، ۲۲۱	هاتفی		وشکگیر (رجوع به قابوس)
۴۰	هارون پسر صاحب‌دبران		وطواط (رجوع به رشید الدین)
۳۲	هارون الرشید		وصاف ( رجوع به عبدالله بن فضل الله شیرازی).
۱۸۷، ۹۴	هامبورگ شمال (مشرق)		وقارین وصال شیرازی
۸۲	هانزی کردبه	۴۲۱	ولادیمیر مینورسکی (برفسور)
	هدایت (رجوع به رضاقلی و مهدیقلی)	۵۷۲	
۴۰۵	هدن هیندلی (جان)	۵۶۰، ۵۸۸، ۵۷۷	
۱۲۱	هدیت‌ملک (دختر رشید الدین)	۴۶۰	ولف - دکتر
۷۳۸	هراس - (شاعر رومی)	۷۲۶	ولی‌قلی شاملو
۶۴۷، ۶۴۵	هرتفرد	۵۳۱	ونستیودالساندری
۶۱	هرقداق نویان	۸۹	وستن فلد (آلمانی)
۴۰۵، ۳۷۹، ۳۷۸	هرمان بیکنل	۱۲۹	ولرس (انگلیسی)
۴۰۸، ۴۰۷		۳۶۱	وهبی
، ۴۷، ۳۰، ۲۶، ۲۴	هلاکو (خان مغولی)	۴۱۳	ویرژیل (شاعر رومی)
۲۳، ۲۱، ۱۰، ۶، ۹۶، ۹۱، ۷۸، ۵۰			ویکتور روزن (رجوع به بارون)
۷۰، ۶، ۲۳، ۱، ۲۲۶، ۲۱۳		۷۸۵، ۲۰۱	ویکتهوسر
۶۷۳	هلالی جفتانی	۳۹۹، ۳۹۷	ویلبر فورس کلارک
۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶	همام‌الدین تبریزی	۴۰۸، ۴۰۴	
۴۴۳، ۴۶۸، ۱۹۹		۷۶۴	ویلسون (انگلیسی)

۳۳۲	یزدجرد	۴۹۵	هام‌الدین طبیب
۲۳۴	یسوری نکوداری	۱۲۱	هام‌الدین (فرزند رشیدالدین)
۴۴۶	یعقوب (پیغمبر)	هام‌الدین محمد بن برهان‌الدین محمد	
۵۸۹، ۵۸۸	یعقوب (آق‌قویونلو)	۶۲۶	شیرازی
۶۴۸، ۷۱۱، ۵۹۱، ۵۹۰		۷۲۶، ۵۹۸، ۵۴۷	همایون‌شاه هندی
۵۹۲		۳۳۵	هندشاه
۷۲۹، ۲۹۱	بین‌الدین نزل آبادی	۷	هنری (دوک سیلزی)
۱۰۳	یعقوب بن شیخ میرعلم	۵۲، ۲۰، ۱۶	هنری هوارت انگلیسی
۷۲۹	یوسف امیری	۸۰	
	یعقوب بن محمد بن علی الطاوسی		هوارت (رجوع به کلامان)
۵۰۲		۲۹۰	هونوم شیندلر
۸۲۸، ۷۲۲، ۵۳۶	یوسف اندکانی		ی
۷۲۹			
۶۷۳	یوسف بدیمی	۲۰	یا جوج
۵۹۷، ۴۱۹	یوسف نیک	۵۸۲، ۵۴۳	یادگار محمد
۵۸۴	یوسف (پسر اوزن حسن)		یارشاطر (رجوع به احسان‌الله - دکتر)
۵۱۳	یوسف شاه دامغانی حروفی	۱۴۱، ۱۵۰، ۷	یا قوت الحموی
۳۵۰	یوسف شاه مغزی	۱۲۱	یا قوت المستعصی
۷۸۰، ۷۷۹، ۴۴۶	یوسف	۴۰	یحیی (پسر صاحب‌دیوان)
۳۶	یوشموت	۲۶۴	یحیی نراد
۵۰۲	یونس (خانزاده مقولی)		

## ۲- فهرست کتب و مجلات

۷۷۸	احسن القصص	۶۸۲	آئین اکبری
۷۲۷	احقاق الحق	، ۴۵۹، ۲۹۷، ۲۸۷، ۱۵۹	آتشکده
۱۱۲، ۱۰۷	الاحیاء و آلائار	۷۲۳	
۷۳۷	اختیارات	، ۲۸۷، ۲۰۰، ۱۶۵	آتشکده آذری
	اخلاق الاشراف ( نظام الدین عبید زاکانی )	۳۶۶، ۳۴۵، ۳۴۱، ۳۲۸، ۳۹۱	
، ۳۱۹، ۳۱۷، ۳۱۵، ۳۱۲		۷۲۶، ۷۲۲، ۴۴۴، ۴۳۳	
۳۳۹، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷	اخلاق جلالی (مولانا محمد جلال دوانی)	۱۳۸	آنتنم (مجموعه)
۶۴۷، ۶۴۴، ۵۴۳، ۳۲۹	اخلاق محسنی (حسین واعظ کاشفی)		آثار الباقیه (ابوریحان محمد البیرونی)
۷۳۶، ۶۴۵، ۶۴۴، ۳۲۹	اخلاق ناصری (خواجه نصیر الدین طوسی)	۱۴۱	الخوارزمی
۶۴۵، ۳۲۱، ۱۴۱	ادبیات ایران در عصر استیلای تاتار مقدمه - ج	۱۴۱، ۹۰، ۸۸	آثار البلاد (زکریا بن محمد قزوینی)
	از سعدی تا جامی مقدمه - ج	۷۸۵	آثار روکرت
۱۲۹	استظهار الاخبار (قاضی احمد دامغانی)	۶۵۸، ۵۲۲	آخرت نامه
۶۵۸، ۵۲۰، ۵۰۶	استوار نامه	۶۵۷، ۵۲۲	آدم نامه
۴۶۸	اسرار ابریشم (رساله)	۴۶۹	آرایش نامه
		۲۷۷	آرشیو دولتی فرانسه
		۷۶۲	احادیث منقولہ از ابوذر
		۶۷۳	احسن التواریخ (حسن روملو)
		۷۴۶	



- تاریخ جدید شهر یزد (احمد بن حسین بن  
 علی الکاتب) ۵۰۳، ۴۹۹
- تاریخ حمزه اصفهانی (باترجه لاتین آن  
 چاپ لایزیک) ۱۲۸
- تاریخ خاندان آل مظفر (محمود کتبی)  
 ۴۸۹، ۳۷۰
- تاریخ خاندان مظفری (معین الدین  
 یزدی) ۴۸۸
- تاریخ دیاربکر به (ابوبکر طهرانی) ۵۷۷
- تاریخ رشیدی ۵۰۱، ۵۰۰، ۵۰۰  
 ۵۵۰
- تاریخ رشید الدین (رجوع به جامع -  
 التواریخ رشیدی) ۱۴۴
- تاریخ زندگی هلاکو خان (کاترمر  
 فرانسوی) ۹۶
- تاریخ سرجان ملکم ۵۵۲، ۵۳۲، ۲۴۱
- تاریخ سرهنری هوارد ۴۵، ۳۳، ۱۶
- ۲۳۴، ۵۷، ۵۳
- تاریخ سلاله های سلاطین مسلمان - تألیف  
 لین بول ۵۴۱، ۵۲۸
- تاریخ شعرشانی ۵۵۹، ۴۷۶، ۲۰۱
- ۶۰۶، ۶۰۳، ۵۷۱، ۷۷۹، ۶۵۷
- تاریخ شعرترکی (گیب) ۶۴۱، ۳۰۱
- تاریخ عصر حافظ (دکتر قاسم غنی)  
 ۲۱۵
- تاریخ غازی ۱۰۲
- تاریخ فتوحات شاه اسمعیل ۵۹۷
- ت  
 تاریخ ابوالفرج بن العبری ۳۵، ۱۵
- تاریخ ادبی ایران درازمنه جدید (براون)  
 مقدمه - ۶۹۶، ۵۹۸، ۵
- تاریخ ادبیات ایران (ادوارد براون)  
 مقدمه ج، ۴۸۴، ۳۹۹، ۳۹۱، ۳۷۸
- ۶۸۱، ۶۴۱، ۶۷۸
- تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا زمان  
 حاضر مقدمه - ی
- تاریخ ادبیات عرب (بروکلن) ۴۷۳  
 ۵۷۶، ۴۷۷
- تاریخ اصفهان (عبدالرحمن بن اسحق  
 الاصفهانی) ۱۴۱
- تاریخ الخلفا (السیوطی) ۲۱۳
- تاریخ الدولة العلیه . (عبدالرحمن بیک  
 شرف) ۵۸۶، ۵۸۰
- تاریخ انقلاب ایران مقدمه - یب
- تاریخ ایران (میرزا محمد حسین ذکاء الملک)  
 ۵۳۴
- تاریخ آل سلجوق ۱۰۲
- تاریخ ایرانیان (کنت گیبینو) ۶۱۱
- تاریخ ایران (کلان مارکهام) ۵۳۹
- تاریخ ابن ابی الخیر (رجوع به  
 شیراز نامه)
- تاریخ بناکتی ۱۴۳
- تاریخ تیسور (ظفر نامه - نظام شامی)  
 ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۳





۳۹۹	ترجمه های دیوان حافظ	۶۴۱	تذکره ابوظالب
۶۲۶	ترکبه در اروپا (چارالزلیوت)	۷۳۰	تذکره نعت شاهجهانی
۲۴۳	نزوات و ملفوظات تیسور	۱۲۷	تذکره الاولیاء (عطارد)
۲۷۶، ۲۴۵		۱۰۱، ۶۰	تذکره الشعراء دولتشاهی
۴۷۳	تصریف (زنجانی)	۲۵۱، ۱۹۶، ۱۸۳، ۱۶۱، ۱۵۶	
۴۷۶	التعریفات (سید شریف جرجانی)	۳۴۵، ۳۴۱، ۲۹۶، ۲۹۱، ۲۸۷	
۶۴۸	تعریف العلم	۴۱۰، ۳۶، ۶۳، ۵۹، ۳۵، ۱۳، ۴۷	
۲۳۹	تفسیر ابواللیث	۵۰۰، ۴۶۱، ۴۵۷، ۴۴۴، ۴۲۳	
۷۶۳	تفسیر جامی	۵۶۹، ۵۴۶، ۵۳۶، ۵۳۵، ۵۳۲	
۶۴۸	تفسیر سورة الملق	۶۶۲، ۶۳۷، ۶۳۴، ۶۲۱، ۶۲۸	
۶۴۸	تفسیر سورة الکافرون	۷۲۸، ۷۲۷، ۷۲۱، ۷۱۲، ۷۱۱	
۶۰۸	تفسیر فاتحه و سوره یوسف	۷۳۱	
۶۴۳	تفسیر مواهب علیه	۵۱۵	تذکره الشعراء تراکی (لطیفی)
۱۴۱	التفهیم فی التنجیم (البیرونی)	۵۱۳	
	تکلمة الاخبار (علی بن عبد المؤمن)		تذکره خزانه عامره (میر غلامعلی آزاد)
۵۶۷		۳۸۵، ۳۵۴	
۲۳۷	تلخیص المفتاح (خطیب قزوینی)	۵۱۳	تذکره عاشق چلبی
۱۳۱	التنبیه والاشراف		تذکره میخانه (عبدالبنی فخر الزمانی)
۱۴۱	تنسوق نامه ایلخانی (خواججه نصیر)	۳۶۶، ۳۶۵	
۱۰۸	توضیحات (خواججه رشید الدین)		ترجمه اشعار حافظ (جرترود بل)
۵۴۸، ۵۴۶	تذکره بابر	۲۱۰	ترجمه انگلیسی بهارستان جامی
۲۵۹، ۲۲۱	تیسور نامه (هاتفی جامی)	۶۳۱	
	ج		
۴۴۹، ۱۸۴	جام جهان نسا	۳۹۷	ترجمه دیوان حافظ (ویلبرفورس کلارک)
۱۱۰	جامع التصانیف الرشیدیه		ترجمه چهار مقاله عروضی (مقدمه) ب
۹۵، ۹۲، ۶۴، ۲۲، ۱۵	جامع التواریخ	۳۹۹	ترجمه گلشن راز
۱۴۳، ۱۲۹، ۱۰۶، ۱۰۲، ۱۰۱			

حافظ شیرازی (هرمان ییکنل) ۳۷۸	جامع التواریخ (حافظ ابرو) ۴۷۳
۳۷۹	جامع الستین ۷۳۶
حال نامه ۷۱۹، ۷۱۸	جامع مفیدی ۶۸۴، ۴۹۹، ۴۸۸
حبيب السیر ۴۷، ۵۰، ۱۶۳، ۱۹۴،	جاویدان ۶۵۹
۳۴۱، ۳۲۵، ۲۵۶، ۲۳۰، ۲۲۵	جاویدان کبیر ۵۱۸، ۵۱۱، ۵۱۰
۳۷۶، ۳۷۴، ۳۶۵، ۳۴۹، ۳۴۵	۶۵۸، ۵۲۰
۴۷۴، ۴۷۳، ۴۴۴، ۴۳۳، ۳۷۹	جاویدان نامه ۶۵۶، ۵۲۱
۵۳۹، ۵۳۸، ۵۰۸، ۵۰۰، ۴۷۷	جغرافیای حافظ ابرو ۶۱۲
۵۵۹، ۵۵۲، ۵۴۶، ۵۴۳، ۵۴۱	جغرافیای ل استرانج ۱۳۵
۶۱۷، ۶۰۹، ۶۰۵، ۶۰۲، ۵۷۷	جمع الجوامع ۴۸۳
۶۸۸، ۶۷۵، ۶۷۳، ۶۴۰، ۶۱۴	جمشید و خورشید (سلمان) ۳۴۶
۷۴۶، ۷۴۳، ۷۴۰، ۷۳۴، ۷۱۳	جوامع الحکایات (عوفی) ۲۳۹
۶۰۹ حدائق الحقیقه	جواهر الاسرار و ظواهر الانوار ۶۵۲
۴۸۸ حدائق السحر (وطواط)	جواهر التفسیر لتحفه الامیر ۶۴۳
۶۴۱ حدیقه السعداء	۷۳۶
۱۸۴ حدیقه (سنائی)	جهانگشا (عطا ملک جوینی) ۲۲، ۱۵
۷۰۹ حسن و عشق	۹۰، ۴۹۴، ۱۹۷، ۱۵۱، ۳۱
حق الیقین (شبتری) ۱۹۳، ۱۹۲	۱۳۹، ۱۲۸، ۹۲
۵۰۶ حقیقت نامه	۱۴۱ جهان نامه
۵۰۱ حلل مطرز	ج
۷۷ حوادث الدهور	چهار مقاله نظامی عروضی ۷۷۰، ۹۰
حوادث الجامعه (ابن الفوطی) ۱۵۱	ح
حیاه ابن خلدون ۶۷۷	حاجی خلیفه (کشف الظنون) ۱۹۵، ۱۹۳
خ	۱۲۷، ۷۳۸، ۵۳۹
خاتمه دیوان اطعمه ۴۶۱	حاشیه بر تهذیب المنطق ۶۴۸
خاتمه الحیاه (جامی) ۷۶۵	حافظ طبع قزوینی ۳۷۱
خرد نامه اسکندری ۷۶۷، ۷۵۱	
۷۸۱، ۷۸۰	

۷۸۶	دیوان جامی	۶۲۷،۶۲۵،۵۵۲	خلاصه الاخیار
۴۱۸،۴۱۲،۴۰۲،۳۹۷	دیوان حافظ	۱۱۷	خلاصه رسائل خطی رشیدالدین
۴۲۴،۴۲۳،۴۲۰			خسبه المتعیرین (نوائی)
۳۴۱	دیوان حافظ چاپ رز نوبک شوانو	۷۳۹،۷۴۷	خسبه نظامی گنجوی
۴۰۱،۳۸۰		۷۴۲،۳۵۹	
۴۰۲،۳۵۹	دیوان حافظ طبع خلخالی	۷۸۴،۷۸۲	
۴۱۹		۳۰۸	خسبه خواجو
۳۹۲	دیوان روح عطار	۴۶۵،۴۶۱	خواب نامه بسحق
۷۰۹	دیوان سمعی	۶۴۸	خواص الحروف
۲۱۵	دیوان شاه شجاع	۵	
۶۸۶	دیوان شاه نعمت الله ولی	۴۷۶،۴۷۳	دائرة المعارف اسلام
۳۳۹،۳۲۶،۳۱۹	دیوان عبید زاکانی	۵۷۲	
۳۹۲	دیوان عضد یزدی	۴۶۱	داستان مزعفر و بغرا
۷۴۴	دیوان سلطان سلیم (عشانی)	۴۴۲،۱۹۲	دانشندان آذربایجان
۱۵۳	دیوان فانی	۴۰۷	درج الدرر (اصیل الدین الدشکی)
۶۹۸	دیوان قاسم الانوار	۴۳۷	الدرر الکامنه فی اعیان السامه الثامه
۷۰۸	دیوان کاتبی	۴۴۹	درر الفرائد
۳۴۶	دیوان سلمان ساوجی		درسی از دیوان حافظ (علی اصغر حکمت)
۴۴۸	دیوان مغربی	۳۸۵	
۷۱۸	دیوان مولانا لطف الله نیشابوری	۶۲۷،۵۵۲	دستور الوزرا
۲۰۰	دیوان نزاری قهستانی	۲۰۰	دستور نامه
	ذ		
	ذکر ولایات کرمان ( ناصر الدین کرمانی)	۴۶۰،۴۶۱	دیوان بسحق اطعمه
۱۴۱		۲۹۷	دیوان ابن یبین
	ر		دیوان اطعمه رجوع بدیوان بسحق
۲۰۱	رباب نامه	۱۶۲	دیوان امامی
	رجال حبیب السیر ( عبدالعزیز نوائی)	۴۷۰،۴۶۹،۴۶۷	دیوان البه
۶۰۲		۱۲۸	دیوان النسب
۳۷۰	رحله ابن بطوطه	۳۱۶	دیوان انوری

۴۸۱	رسالة عضديه	۱۸۲	رسائل ( بديع الزمان همدانی )
۶۴۸	رسالة في اثبات الواجب	۶۹۸	رسالة الامانة
۶۴۸	رسالة في تحقيق العدالة	۳۱۰،۳۰۸	رسالة الباديه
۱۲۷	رسالة القشيريه	۶۴۸	رسالة الزوراء
۴۶۸	رسالة قلميه	۱۰۹	رسالة السلطانيه
۴۸۷	رسالة مرغوب القلوب	رسالة السنجريه في الكائنات العنصريه	
۴۷۷	رساله مراتب وجود (جرجاني)	۱۴۱	( امام عمر بن سهلان ساوجي )
۱۴۱	رسالة ملكشاهي	۷۶۳	رسالة النايه
۳۱۰	رسالة مناظرة نمد و بوريا	رسالة ادبيات معاصر ( رشيد ياسي )	
۵۱۸	رسالة مفتاح الحياه	۵۹۸	
۵۴۷	رسالة نوائى (على اصغر حكمت)	رسالة تعريفات موسوم به < ده فصل >	
۶۰۶		۴۶۹،۳۳۹،۳۳۴،۳۱۹،۳۱۸	
۷۴۸	رشحات ( على بن حسين كاشفي )	۷۶۲،۶۴۸	رساله تهليليه
۶۷۲،۶۴۱،۶۴۲،۶۲۸		۶۹۷	رسالة بيان علم
۷۵۸،۷۵۶،۷۵۱،۷۵۰		۷۳۷	رسالة حاتيه
۷۵۹		۷۳۸	رساله در اوراد و ادعيه
۵۷۸،۵۸۶	روايات انجليتو	رساله در احوال جلال الدين رومي	۲۰۰
۵۳۹،۵۲۰	روزنامه آسياني پاریس	۶۴۸	رساله در ماهيت عدالت
۷۴۳		۳۳۹،۳۳۷،۳۱۸،۳۱۵	رساله دلكشا
۵۲۲	روزنامه آسيائي سلطنتي انگلستان	۶۹۷	رسالة سؤال و جواب
۱۹	روزنامه تاينز	۱۹۲	رسالة شاهد ( شيخ شبيسترى )
۲۶۲	روزنامه غزوات هندوستان	۳۳۹،۳۳۳،۳۱۷،۳۱۵	رسالة صديند
۳۱۰،۳۰۹	روضه الانوار	۴۶۹	رسالة صدوعظ
۶۰۷	روضه الاحباب في سيرة النبي	۶۴۸	رسالة صيحه و صدا
۶۰۹	روضات الجنات	۶۹۷	رسالة عدد در مقامات
روضات الغنات في تاريخ مدينة هرات		رسالة عرض لشكر ( جلال الدين دواني )	
۲۳۶،۲۲۹	( معين الدين اسفزاری )	۵۸۸	
۱۹۵،۶۲۰،۴۷۳		۵۰۸	رسالة علم نقطه

۱۸۶،۱۲۸	روضة الشهداء ( حسین واعظ کاشفی )
۷	۷۳۷،۶۴۰،۶۳۹،۶۲۷
۷۷۶،۷۷۵،۷۶۷	روضة الصفا ۵۴۲،۴۹۶،۲۳۰،۲۰۹
۳۱۰	۶۲۱،۵۵۲،۵۴۶،۵۴۴
۷۸۲،۷۸۰،۷۷۵،۷۶۵	روضة اولوالالباب ( داود بناکتی ) ۱۴۳
۷۳۷	رومنوژولیت ( علی اصغر حکمت ) ۷۶۷
۳۸۰	۶۴۱،۷۸۵
۶۰۱	ریاض الملکا ( میرزا عبد اللہ آقندی ) ۶۴۰
۴۸۷	ریاض الملوک ( نظام الدین تبریزی )
۱۹۲	۴۹۳
۷۲۲	ریحانة الادب ۴۴۸
۵۸۰	ریش نامه عبید زاکانی ۳۱۹،۳۱۷
۸۲	۳۳۳
۵۹۲	ز
۹	زاد السافرن ۱۸۸
۷۴۸	زبدة التواریخ بایستقری ۲۴۳،۲۴۲
۶۳۳	۲۹۸
۷۷۲،۷۷۱،۷۶۶	زبدة التواریخ ( جمال الدین کاشی )
۱۲۹	۱۲۸
۷۵۷،۷۵۶،۶۰۵	زبدة التواریخ ( حافظ ابرو ) ۴۹۷
۷۷۱،۷۶۸،۷۶۶	۶۱۹،۶۹۹
۷۰۵،۷۰۴،۶۹۵	زندگی و آثار شاه نعمت الله ولی ۶۸۳
۴۸۲،۲۱۵،۲۱۰	زیج الخ بیکی ۵۳۹
۵۲۲،۴۸۹	ژ
۶۳۲	ژورنال آسیائی ۳۰۶،۱۶۱،۱۳۷
۴۹۳	۶۵۷،۶۲۰،۵۱۱
۱۷۹	س
	سائنامہ ( تاریخ الکامل ) ابن اثیر ۱۴

۴۰۱	شرح تجرید الکلام (علامه حلی)	۱۳۶	سندباد نامه
۴۷۵	شرح تلخیص (خطیب قزوینی)	۶۱۱	سه سال در آسیا (گینو)
۶۴۸	شرح تهذیب المنطق		سه سفرنامه -
۷۶۳	شرح جامی		اول شرح جیوان باتیستا راموزیو -
۷۶۲	شرح چهل حدیث		دوم مسافرتهای یک تاجر در عهد شاه اسمعیل
۳۹۷	شرح سروری		سوم حکایت ونستیو دالساندری
۳۹۷	شرح سودی		سفرونیز در دربار شاه طهماسب ۵۳۱
۳۹۷	شرح شععی		سیر النبی (ابن هشام) ۱۲۷
۶۴۸	شرح العقاید المضدیه		سیر الملوک وواجه نظام الملک (سیاست- نامه) ۱۲۸
۵۰۱	شرح قصیده برده		سی نامه (میرحسینی) ۱۸۸
	شرح قصیده تائیه و میمه و خمریه (عمر- بن الفاضل المصری) ۷۶۲		
	شرح گلشن راز (لاهیجی) ۱۹۰		ش
	شرح لمعات (اشعه- جامی) ۷۶، ۱۷۹		شاهنامه فردوسی ۱۴۸، ۱۳۸، ۱۲۹، ۸۹
	شرح مطول (مولانا سعدالدین تفتازانی) ۳۴۷		۷۸۴، ۷۷۹، ۵۳۸
	شرح موافق قاضی عضد ۳۷۰		شاهنامه یا چنگیز نامه احد تبریزی ۱۴۷
	شرح منثوی ۷۳۶		شذرات الذهب فی اخبار من ذهب ۲۵۶
	شرح نزهة القلوب ۱۴۱		شد الازار ۴۹۱، ۳۶۹، ۳۶۳، ۱۷۰
	شرح فصوص الحکم ۷۶۱		شرح آلات نجومی ۷۳۳
	شرف نامه (احمد منیری) ۴۸۷		شرح احوال جامی (علی اصغر حکمت) ۵۵۹
	شش جاریدان ۵۰۶		شرح القسم الثالث من المفتاح (مختصر المعانی) ۴۷۵
	شش سفرنامه در ایران از سیاحان		شرح الشکات والبیان ۱۲۴
	ابطالیایی در قرون شانزدهم و هفدهم ۵۳۱		شرح بر کتاب کافیه ابن حاجب ۷۶۳
	شعر المعجم (شبلی نعمانی) ۷۸۴		شرح بر کتاب مفتاح الغیب ۷۶۳

ط	شعر المعجم
طب عربی (ادوارد براون) (مقدمه) یب	۳۵۱،۳۴۵،۱۵۴
طبقات الاطباء، (ابن ابی اصیحه) ۸۷	۳۶۴،۳۵۷
الطبقات الشافعی (السبکی) ۴۸۳	شعر عشانی (تألیف گیب) ۵۱۴
طبقات القراء ۲۱۶	شعر فارسی در عصر شاهرخ ۶۸۰
طبقات همدانی - تألیف ابو عبدالله محمد بن سعد الواقدی ۱۴۱	شقایق النعمانیه ۵۳۹،۵۱۴
طرائق الحقایق ۶۹۱،۵۱۹،۴۵۹	شواکل الحور فی شرح هیاکل النور
طرب المجالس ۱۸۹	۶۴۸
طفرای همایون ۷۲۲	شواهد النبوه (عبدالرحمن جامی) ۶۰۷
الطهاره ۲۴	۷۶۰،۷۴۹
طبیات (سعدی) ۴۶۲	شیراز نامه (ابوالغیر زرکوب) ۳۶۹
ظ	ص
ظفر نامه (حمدالله مستوفی) ۱۳۷،۱۲۶	صحائف الاخبار (منجم باشی) ۵۳۳
۱۴۰،۴۹۶	۵۷۷،۵۷۵،۵۸۴،۵۷۰،۵۳۶
ظفر نامه (شرف الدین علی یزدی) ۲۳۹	صحیفه شاهی ۷۳۸،۷۳۶
۲۵۴،۲۵۲،۲۴۸،۲۴۵،۲۴۰	صرف میر ۴۷۷
۵۰۰،۴۹۸،۴۹۶،۲۷۳،۲۵۸	صدصبح - مجموعه (علی اصغر حکمت) ۲۴۹
۶۳۵،۵۰۴	صفوة الصفا ۷۰۴
ظفر نامه (شامی) ۴۹۵،۲۷۴،۲۳۶	صنایع الکمال ۳۰۴
۵۰۴،۵۰۰،۴۹۸	صور الاقالیم (ابوزید احمد بن سهل - البلخی) ۱۴۱
ظهور دولت ملی در ایران (والتر هیتز) ۵۹۴	صور الکواکب (شیخ ابوالحسن صوفی) ۱۴۱
ع	ض
عالم آرای امینی (روزبهان اصغهبانی) ۵۹۶	الضوء اللامع فی اهل القرن التاسع ۶۷۷،۴۷۷

۱۴۷	(محمد)	عالم آرای عباسی (اسکندریک منشی)
۷۲۲	غرائب الدنيا	۶۸۸،۵۰۷
۲۶۲	غزوات هند	العبر و دیوان المبتداء والخبر
۳۶۳	غایة النهایه فی طبقات القراء	فی تاریخ العرب والمجم والبربر
۴۸۷	غیاث اللغات	(ابن خلدون) ۶۷۷
		عجائب الاخبار ۱۴۱
		عجائب البحر (امام علی بن عیسی الحرانی) ۱۴۱
۷۶۵	فاتحة الشباب (جامی)	عجائب المخلوقات (زکریا ابن محمد)
۱۴۱	فارسانامه (ابن بلخی)	القزوينی) ۱۴۱
۲۲۱۰،۲۱۵،۲۱۰	فارسانامه ناصری	عجائب المقدور فی نواب تیسور (احمد بن
۴۸۲،۵۸۹،۲۴۹،۲۵۵		عربشاه) ۴۳۱،۴۷۸
۳۲۵،۳۶۸،۴۱۹		۲۳۹،۲۴۲،۲۶۸،۲۷۷
	فاکة الخلفاء ومفاکة الظرفاء	عدم تساوی نژادهای انسانی ۶۱۱
۴۷۹،۲۳۹		عرش نامه ۶۵۷،۵۲۲
۷۳۷	فتوت نامه سلطانی	عرض لشکر ۶۴۸
	الفخری فی الاداب السلطانیه (ابن -	عرض نامه (رجوع به عرض لشکر)
۵	الطقطقی)	عرفان در شرق (پرفسور بالمر) ۳۹۹
۳۱۸	فالنامه (عبید زاکانی)	عشاق نامه (عبید زاکانی) ۳۱۹،۳۱۸
۳۴۷،۳۴۴	قراق نامه (سلیمان)	۳۳۹
۷۰۲	فرهنگ انجمن آرای ناصری	عشق نامه (فرشته زاده) ۶۵۹،۵۱۷
۷۸۱،۴۷۸	فرهنگ جهانگیری	عیون الثواریخ (ابوطالب علی
۱۱	فرهنگ سروری	الغازن البغدادی) ۱۲۸
۴۷۸	فرهنگ شموری	عوارف المعارف ۱۹۳
۷۰۲،۶۲۳،۳۱۶	فرهنگ ناصری	عیار دانش ۶۸۲
۴۴۱	فرهنگ نامه	غ
۴۰۰	فصل الخطاب	غازان نامه (نورالدین بن شمس الدین



فهرست کتابخانه پادشاه اود	۱۷۱	فصوص الحکم (معی الدین بن العربی)	۶۵۶، ۱۸۷، ۱۷۳، ۸۶
فهرست کتابخانه کمبریج	۶۵۳		۷۶۱
فهرست کتابخانه مجلس شوری	۳۱۵	فضیلت نامه	۶۵۸
فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار		فقر نامه	۶۵۸
۶۹۸، ۳۴۲		فلسطین در زمان مسلمانان	۶۱۴
فهرست کتب خطی فارسی موزه		فلسفه ابن خلدون (دکتر طه حسین)	۶۷۷
بریتانیا (تالیف ریو)	۴۴۸، ۴۳۳		۱۵۵
۵۳۹، ۴۹۶، ۴۹۱، ۴۸۸		فوائد الفوائد	۴۹۴
فهرست کتب خطی دکتر ریو	۱۴۱	فوائد السلوک	۷۶۳
۶۸۳، ۶۰۹، ۲۴۴، ۱۴۳		فوائد الضیایه	۵۰۱
فهرست نسخ فارسی دانشگاه		فوات الوفيات	
کمبریج	۶۵۸	فهرست ریو	۲۴۴، ۲۷۷، ۵۰۰، ۴۹۲
ق			۴۶۱، ۴۳۳، ۳۵۹، ۲۰۹
قابوسنامه (وشمگیر)	۱۶۹		۵۷۶، ۵۴۹، ۴۸۸، ۴۷۸
القاموس المحيط والقابوس الوسیط			۴۹۴، ۶۳۳، ۶۱۷، ۶۱۰
(فیروز آبادی)	۴۸۲		۵۳۹، ۵۰۰، ۷۴۶، ۷۲۷
قرآن	۳۶۶، ۳۶۲، ۲۳۱، ۲۱۶	فهرست کتابخانه اداره هندوستان	۶۸۶، ۶۸۳
۵۱۱، ۴۹۵، ۴۱۲، ۳۸۵		(تالیف آته)	۴۰۶
۶۴۳		فهرست کتابخانه بانک کی بوره هند	
فرآینهای خطی	۵۵۶		۳۹۱، ۳۴۴، ۳۴۲، ۱۵۵
فرآن کریم	۷۷۸		۴۲۲، ۴۱۹، ۴۰۶
فرآن مجید	۷۶۰، ۷۴۵، ۳۶۶	فهرست کتابخانه بادلیان (تالیف	
قدس الانبیاء (المعلی)	۱۲۷	آته)	۹۵

۷۶۶،۷۶۴،۷۵۲،۷۵۰،۷۴۸	قواعد الاسلام (علامه حلی)	۵۹۶
۷۹۰،۷۷۶،۷۶۷		
۵۱۷	کتاب جاویدان (فرشته زاده)	
۴۸۷	کتاب حلیسی	۱۹۵
۷۱۰	کتاب دلربای	۴۷۷
۱۵	کتاب شهاب الدین نسوی	۲۵
۴۰۰	کتاب تاریخ فصل الخطاب	کتاب الابناء (ابن حجر العسقلانی)
۱۰۷	کتاب کاترمر	کتاب ارشاد - دزد کر قزوین (حافظ
۷۶۲	کتاب کافیہ ابن حاجب	خلیل قزوینی)
۵۷۶	کتاب مسافرت تاجر ایتالیائی	کتاب از سعدی تاجامی مقدمه - ج
	کتاب مستشرقین انگلیسی مقدمه - ی	کتاب الانساب
۵۷۶	کتاب میرخواند	کتاب البلدان (احمد بن ابی عبدالله
۶۰۷	کتاب وصاف الحضرة	محمد البکری)
۲۲۹، ۱۹۵	کرت نامه (ربیع پو شنجی)	کتاب التفهیم فی التنجیم
۳۲۱		کتاب العبر (ابن خلدون)
۶۵۸	کرت نامہ	کتاب المجموعة الرشیدیہ
۳۶۲	الکشاف عن حقائق التنزیل	کتاب المختصر (فتاوی)
۶۵۹، ۵۱۶، ۵۰۷	کشف الاسرار و دفع الاضرار	کتاب المعارف (ابن قتیبه)
۴۷۵	کشف الاسرار و عدة الابرار	کتاب المفصل (زمخشری)
	کشف الظنون (ترجمه فلو گل آلمانی)	کتاب الیمنی - ترجمه العتبی
۵۰۲، ۴۱۳، ۳۹۸، ۱۹۵، ۱۲۸		کتاب بروکلن
۶۰۹، ۵۳۹، ۵۱۰		کتاب بلوتن کرانز
۴۷۵	کشکول (شیخ بهائی)	کتاب جامی (علی اصغر حکمت)
		۶۷۲، ۶۰۴، ۵۶۹، ۵۵۹، ۳۶۴

۱۲۲	لطائف الرشیده	۳۶۶	کلام الله مجید
	لطائف الطوائف (علی بن حسین کاشفی)	۳۱۹، ۳۱۳	کلیات عبیدزاکانی
۲۵۱، ۱۶۷، ۳۷۷		۶۹۷	کلیات قاسم الانوار
۶۴۲		۳۲۵، ۲۳۹، ۱۵۸، ۱۳۶	کلیه ودمه
۳۲۲، ۳۱۳	لطائف ووظائف	۷۳۷، ۷۳۶، ۷۸۱، ۴۲۹	
۶۳۶، ۶۳۵، ۶۳۳، ۵۰۰	لطائف نامه	۳۰۹	کمال نامه (خواجو)
۳۹۹	لطیفة غیبیه - (محدد ارامی)	۴۶۴، ۴۶۱، ۴۶۰	کنز الاشتها
۴۱۸، ۴۱۶، ۴۰۰، ۴۱۷		۱۸۸	کنز الرموز
	لغات شیخ عراقی (رجوع به اشعة اللغات)	۵۰۲، ۵۰۱	کنه المراد فی وفق الاعداد
۴۸۷	لفت نعمت الله		ص
۷۶۰، ۶۵۳	لوائح (جامی)	۷۷۶	گرامر فارسی
۷۶۱	لوامع	۷۶۵، ۶۳۰	گلستان (سعدی)
	لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق	۷۰۹	گلشن ابرار
۶۴۴		۱۹۰، ۱۸۷	گلشن راز (محمود شبستری)
۱۶۶	لیلی و معجون (امیر خسرو دهلوی)	۱۹۲	
۷۶۷، ۶۴۲	لیلی و معجون (نظامی)	۳۰۴	گل و نوردوز
۷۸۵		۷۱۸	گووچوگان
۷۸۰، ۷۶۷	لیلی و معجون (جامی)	۱۹۰	گوهر مراد (عبدالرزاق لاهیجی)
	م	۳۱۰	گوهر نامه
۴۶۵	ماجرای برنج و بفر		ل
	متم روضة الصفا (رضا قلی هدایت)	۹۰	باب الالباب (محدود عوفی)
۶۲۳		۷۳۶	باب معنوی فی انتخاب المشوی
۲۰۹	مثنویات خمسہ خواجو	۷۳۷	لب لباب مشوی
۷۶۵	مثنویات سبعہ جامی	۷۴۲	لسان الطیر
۴۴۰	مثنویات نظامی	۱۰۹	لطائف الحقائق

مجالس النفاست (ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی)	۷۰۹	مثنوی بهرام و گل اندام
۷۲۳، ۱۵۳	۷۱۰، ۷۰۹	مثنوی تجنیسات
مجالس النفاست میرعلیشیر نوائی	۷۰۹	مثنوی حسن و عشق
۷۴۷، ۷۰۸، ۶۳۷، ۶۲۸ (بترکی)	۷۰۹	مثنوی ده باب
۶۷۴، ۶۷۳	۷۰۹	مثنوی ذوالبحرین
مجالس النفاست (طبع علی اصغر حکمت)	۷۰۹	مثنوی ذوقافیتین
۶۴۰، ۴۰۹، ۷۴۴، ۶۳۳، ۶۲۳	۷۱۱، ۷۱۰	مثنوی سحر حلال
۷۰۸، ۶۶۰	۷۱۰	مثنوی سی نامه
۶۳۷	۴۶۹	مثنوی شاهنامه البه
مجله آسیائی فرانسه	۳۱۰	مثنوی صوفیانه
۶۶۲	۱۷۶	مثنوی عشاقنامه (عراقی)
مجله آینه	۴۶۹	مثنوی جنگ نامه صوف و کمنغا
۵۰۴، ۵۰۰	۲۹۸	مثنوی مولانا جلال الدین رومی
مجله ارمغان ۷۶۳، ۶۳۸، ۲۲۵، ۳۱۴	۷۷۰، ۴۰۶	
مجله انجمن همایونی آریائی ۷۶۶	۴۶۹	مثنوی مخیط نامه
مجله ایرانشهر مقدمه-ی	۴۵۷، ۴۴۲	مثنوی مهر و مشتری
مجله کاوه ۲۷۸	۷۰۹	مثنوی ناظر و منظور
مجمع ارباب السلك ۱۲۹	۴۳۷، ۴۳۳، ۱۷۰	مجالس العشاق
مجمع الانساب ۱۴۶	۶۷۰، ۶۳۷، ۶۲۸	
مجمع البحرين ۷۰۹	۶۳۹	
مجمع الفرس ۴۸۷	۶۴۰، ۳۰۶، ۱۹۰	مجالس المؤمنین
مجمع التواریخ السلطانی ۶۱۰	۷۲۷	
مجمع الشعرا ۶۳۳، ۱۵۹	۷۱۲، ۶۹۵، ۶۳۴	مجالس النفاست
مجمع الفصحا ۲۹۱، ۱۸۱، ۱۶۵، ۱۵۹	۷۲۸، ۷۲۴، ۷۲۲، ۷۱۷، ۷۱۴	
۳۶۶، ۳۵۹، ۳۱۳، ۳۰۲، ۲۹۷		
۶۵۷، ۶۲۳، ۴۵۹، ۴۴۷، ۴۴۴		
۷۱۹		

٧٣٥٠٦٤٢	محدود واياز	١٩٦	مجلد التواريخ
٧٣٦	مختلف الجواهر	١٩٥٠١٩٤٠١٦٠	مجلد فصیحی خوانی
	مختصر الدول (ابو الفرج بن العبري)	٢٩٢٠٢٨٩٠٢٦٤٠٢٥١٠٢٣٠	
١٥١٠٨٨٠٢٣		٤٥٩٠٣٨٩٠٣٧٦٠٣١٣٠٣٠٥	
٤٧٥٠٤٧٣	مختصر المعاني	٦١٣٠٦١٢٠٦١٠٥٠٨٠٤٧٤	
٨٨	المختصر في تاريخ البشر	٦٨٥	
٧٧٤٠٧٠٩	مغزن الاسرار (نظامي)	٤٠٦	مجموعه ادب فارسی
٧٣٧٠٧٣٦	مغزن الانشاء	٢٧٠	مجموعه ايران شناسی
٦٠٩	مغزن الغرائب		مجموعه رسائل مولانا جلال الدين محمد
٤٦٩	مخيل نامه	٦٤٨	دواني
٤٨٠	مرآة الجنان وعبرة اليقظان	٦١٠	مجموعه علمي نسخ فارسی
٧٦٢٠٧٢٥	مرآة الخيال	٥٦٢	مجموعه مراسلات فریدون بك منشی
٦٣٣	مرآة الصفا	٦١١	مجموعه كتب كت دو گوینو
	مرآة المحققين (محمود شبتری)	٥٠٠	مجموعه كتب هندي
١٩٣			مجموعه مقالات (انجمن مطالعات ايراني)
٤٩٤٠٤٧٩٠٢٣٩	مرزبان نامه	٥٧٢	
٤٣٧	مرصد الاسنى في اسماء الحسنی		مجموعه مكاتيب و منشآت رشيد الدين
٦٠٧	مزارات هرات	١١٧	
٥٢١	مسائلی درباره قرآن	٧٧٨	مجموعه (نظامات مذهبی جهان)
٥٨٤	مسافرت نامه تاجر و نيزی	٧٤٤٠٦٦٢٠٦٣٥	معاكمة اللغتين
٥٧٣	مسافرت نامه كاترينوزينو	٣٤٣	محبت نامه صاحب دلان
	المسالک و المسالك (ابن خرداذبه)	٦٥٨٠٦٥٦٠٥٢٠	محبت نامه
١٤١		٦٦٢	محبوب القلوب (امير عليشير نوالي)
		٥٠٦٠٥٠٥	محرر نامه

٣٦٢	مفتاح	١٢٧	مشارب التجارب
١٠٨	مفتاح التفسير	١٨٣	مصباح الارواح (اوحى الدين)
٤٧٣	مفتاح السعادة	٣٦٢	مصباح (المطرزى)
٣٦٢، ٤٧٥	مفتاح العلوم (السكاكى)	٣٦٢	مطالع
٤٨٢	الفصل (علامة زمخشرى)		مطالع الانظار على طوابع الانوار -
٧٦٣	مفتاح الغيب	٣٦٢	
٣٦٣	المفردات		مطالع انوار التنزيل (عبدالرزاق الرسنى)
٦٩٨	مقامات العارفين	٣٦٢	
٥١٦	مقالات	٣٦٢	مطالع الانوار (قاضى ارموى)
٤٧٥	مقدمه ابن خلدون		مطلع الانوار (امير خسرو دهلوى)
	مقدمه منشآت رشيدى (محمد ابرقونى)	٧٧٤	
١١٨		٣٧٩، ٢٣٠، ٢٠٥، ٧٨	مطلع السعدين
١٨٠١١	مقدمه بر تاريخ آسيا	٥٣٣، ٥٠٣، ٥٠٠، ٤٩٦، ٤٣١	
٧٥٢، ٧٥٦	مقدمه ناسوليس	٥٥٢، ٥٤٦، ٥٤٤، ٥٤٣، ٥٤١	
٧٤٣، ٥٥٢	مكارم الاخلاق	٧٣٣، ٦٩٤، ٥٥٨، ٥٥٧	
٦٤٨	مكتيب فارسى	٤٧٥، ٤٧٣	المطول (تفتازانى)
	ملفوظات (ترجمه ماژور شارلز استوارت)	٦٠٩	معارض النبوه فى مدارج الفتوه
٢٤٤، ٢٤٥		١٤١	معجم البلدان
	ممالك خلافت شرقيه (تأليف ل. استرنج)	٩٥	المعجم فى آثار ملوك المعجم
٦١٤، ١٤٩، ١٤٢		٤٨٨، ٩٥	المعجم فى معاني اشعار المعجم
٧٦٢	مناسك حج	٤٠٠	معراج الكمال
٦٤٠	منتخب روضة الشهداء	٤٨٧، ٤٨٦، ٤٨٤	ميار جمالى
٦٧٢	منتخب كتاب تكميل الصناعه	١٩٠	معانيح الاعجاز فى شرح گلشن راز
٣٣٩	منتخب لطائف عبيد زاكاني	٣١٠	مفاتيح القلوب ومصايح الفيوب

۳۰۷	نسخه خطی خمه	۵۶۴،۵۵۹،۲۷۸	منشآت فریدون بك
۱۱۷	نسخه خطی منشآت رشیدی	۶۰۴،۵۸۴،۵۷۷	
۲۸۹	نسخه اشعار خطی (اصفهان)	۷۴۳	منطق الطیر عطار
۷۶۱	النصوص	۳۸۹	منظومه كومدی الهی (دانت)
	نظام التواریخ ( ناصرالدین ابوسعید	۱۹۳	منهاج العابدین غزالی
۱۴۳،۱۴۲،۱۲۸،۸۵	البيضاوی)	۴۸۱،۳۲۰	المواقف فی علم الكلام
۱۸۳،۱۸۱،۱۷۱	نفحات الانس (جامی)	۴۹۰،۴۸۸	مواهب الهی
۳۷۹،۳۷۶،۳۶۶،۳۰۴،۲۴۷			مواهب علیه (حسین كاشفی) ۶۴۳،
۴۴۶،۴۴۴،۴۳۱،۴۳۰،۴۲۳		۶۳۶	
۶۷۲،۶۲۹،۶۲۸،۶۱۳،۴۴۸			مورد اللطافة فی من ولی السلطنة و -
۷۶۰،۷۴۸،۶۹۶،۶۹۵،۶۹۲		۷۷	الخلافة
۷۹۰،۶۲۹			موش و گربه (عبیدزاکانی) ۳۲۳،۳۱۳
	نقش پارسی بر احوار هند (علی اصغر	۳۳۹،۳۲۶،۳۲۵	
۱۵۵	حکمت)	۳۴۳	مونس الابرار
۷۶۱	نقد النصوص	۱۵۱	مونس الاحرار
۶۵۱	نور الهدایه	۷۴۲	میزان الاوزان
۳۰۹،۳۰۷	نوروز و گل (خواجو)		
۶۵۶	نوم نامه		
۷۰	نهایة الارب فی فنون الادب		
۷۹۱،۷۶۳	نی نامه		
	و		
۴۸۶	واژه نامه فارسی		
۶۵۶	واژه نامه گرگانی		
۷۶۵	واسطه القمد (جامی)		
۱۷۴،۸۷	وفیات الاعیان (ابن خلكان)		
۵۱۴،۴۹۳			
			ن
		۷۰۹	ناظر و منظور
		۵۳۴،۴۵۹	نامه دانشوران
		۲۷۸	نزهة الاخبار
		۴۴۹	نزهة ساسانيه
		۱۴۲،۱۳۹،۱۳۵،۱۲۶	نزهة القلوب
		۱۸۸	نزهة الارواح
		۴۶۰	نسخ خطی دیوان ابواسحاق اطعمه
		۶۳۳	نسخ خطی مجالس النفائس
		۶۲۱	نسخه خطی تاریخ هرات
		۳۶۴	نسخه حافظ

ی	۵۱۶	ولایت نامه
یادداشتهای بابر ( رجوع به بابرنامه )	ه	
یادداشتهای تاریخی در باب شعراء ایران	۶۵۷،۵۰۶	هدایت نامه
۳۸۸،۳۶۴ (سرگوراوزلی)	۱۹۷،۱۸۵،۱۸۳،۱۵۸	هفت اقلیم
یادداشتهای میرزا حیدر دغلات ۵۴۹	۳۰۱،۲۹۷،۲۹۱،۲۸۸،۲۸۷	
یک سال در میان ایرانیان ( براون )	۴۵۹،۴۴۴،۳۶۶،۳۴۱،۳۱۳	
مقدمه - یب، ۷۹۰،۳۲۲	۶۴۰،۵۳۹،۵۰۱،۵۰۰	
۷۷۸،۷۶۷ یوسف وزلیخا (جامی)	۷۷۸،۷۶۵	هفت اورنگ
۷۸۰،۷۷۹	۳۰۹	هسا و همایون (خواجه)



## فہرست جغرافیائی

۲۶۸	آق شہر	۲
۲۵۵	آق بلاغ	آب رکن آباد ۳۸۷،۳۸۰،۳۵۰،۳۰۷
۲۵۷	آلاداغ	آذر بایجان ۲۲۸،۲۰۷،۲۰۶،۱۸۶،۵۵
۷۱	آلاطاق	۳۵۰،۲۶۲،۲۵۹،۲۴۹،۲۴۳
۷۷	آلوس - اردوی طلائی	۵۲۷،۵۱۶،۴۳۲،۴۱۸،۳۶۲
۲۵۷	آمد	۵۶۱،۵۵۸،۵۴۳،۵۳۸،۵۳۴
۵۱۸،۵۱۶،۶۶۰	آناطولی	۵۷۵،۵۷۱،۵۶۹،۵۶۷،۵۶۶
۵۵۴	آنزو	۷۱۳،۶۱۲،۵۹۳،۵۸۲
۲۶۹،۲۶۷	آنفرہ	آرشیو دولتی فرانہ ۲۷۷
۲۶۵	آونیک	آرامگاہ حافظ ۴۱۱،۴۰۹
		آرامگاہ غازان خان مغولی ۴۹۲
		آرامگاہ فردوسی طوسی ۴۱۱
۷۱۴،۱۶۷،۱۲۳	ابخاز	آستانہ ۴۸۲
۲۶	ابوالستین	آستارا ۷۰۳
۱۲۶،۴۲	ابہر	آسیا ۶۶۴،۵۳۷،۴۰۷،۱۰۷،۸۸،۴
۲۲۳	ایبورد	آسیای صغیر ۹۹،۷۸،۷۵،۷۱،۶،۳
۲۷۴	اترار	۲۰۱،۱۷۳،۱۵۸،۱۴۲،۱۳۳
۴۲۰،۴۱۹،۴۰۰	احمد آباد گجرات	۵۷۹،۵۷۱،۴۸۳،۲۶۵،۲۵۰
۲۵۷،۲۵۰	اخلاط	آسیای غربی ۲۰۵،۶
۵۱۵،۴۷۹،۲۳۹،۱۴۷	ادرنہ	آسیای وسطی ۲۰۵
۷۷	آران	آسیای شرقی ۱۴،۳
۲۵۷	اربل	آسیای مرکزی ۶۶۶،۲۳۸،۱۴
۵۶۰	ارجیس	آقسو ۳۶

۷۳۴،۲۴۷	اسفرائن	۵۹۴،۵۶۱،۴۹۷،۱۲۳،۵۳	اردیل
۲۳۳،۲۳۱	اسفزار	۷۰۶،۷۰۳،۶۹۶،۵۹۵	
۶۶۴،۱۴۵،۵۵۵	اسکاتلند	۲۷۰،۲۶۵،۲۵۰	ارزروم
۴۶۷،۴۶۱،۳۹۷،۳۴۰	اسلامبول	۵۷۱،۲۶۵،۲۵۰،۱۲۱،۱۲۰	ارزنجان
۵۱۴،۵۱۱،۴۹۸،۴۷۹،۴۶۹		۵۹۵،۵۸۹	
۶۲۲،۵۹۹،۵۸۰،۵۵۹،۵۳۶		۲۶۵،۲۵۰	ارس
۶۶۲،۶۴۳،۶۴۲،۶۳۷،۶۳۵		۵۴۴	ارفی (اورفا)
۷۶۴		۷۱۴	ارمن
۳۸۵	اسیرگره	۵۷۵،۲۷۳،۲۵۴،۷۱	ارمنستان
۲۷۰	اشیلیه	۸۳،۶۳،۵۵،۴۲،۲۵،۱۱،۶،۴،۳	اروپا
۵۹۰	اصطخر فارس	۴۰۷،۴۰۲،۳۶۲،۳۶۰،۱۸۷	
۵۰۸،۴۴۵	اصطهبانات	۶۲۶،۶۲۲،۵۷۲،۵۵۳،۵۴۷	
۱۶۵،۱۱۹،۱۱۸،۴۷،۳۳،۲۰	اصفهان	۷۲۳،۶۴۳،۶۳۴	
۲۱۹،۲۱۴،۲۱۳،۲۰۶،۱۸۳		۸،۳	اروپای غربی
۲۵۳،۲۵۰،۲۴۰،۲۲۲،۲۲۱		۲۵۰	ارومیه
۳۸۸،۳۶۶،۳۰۸،۲۸۷،۲۸۵		۳۴۸،۶۶۲	ازبکستان شوروی
۵۰۳،۴۸۹،۴۵۸،۴۴۵،۴۴۱		۲۶۹	ازمیر
۵۶۷،۵۴۸،۵۴۴،۵۳۵،۵۱۲		۵۵۶	ازنیق
۷۱۳،۵۹۷،۵۹۲،۵۹۰،۵۸۲		۵۵۹،۵۱۷	استانبول
۶۵۰	اصفهانک	۵۱۵،۵۱۲،۴۷۶،۲۹۶	استرآباد
۲۷۳	افرنج	۵۵۵،۵۴۶،۵۴۵،۵۴۲،۵۴۱	
۴۰۷،۱۳۳	افریقا	۷۱۳،۷۱۲،۷۱۰،۷۰۹،۶۸۸	
۲۱۹	افزر	۷۲۵،۷۲۴	
۲۳۱،۲۰۷،۱۹۵،۱۵۳،۸۸	افغانستان	۱۲۹	استراسبورک
۷۶۳،۷۴۴،۵۵۰،۵۲۸		۴۷۹	استرخان
۲۲۰	اقلید	۱۲۷	استودگارت
		۲۷۶،۲۷۳،۲۷۱،۲۷۰،۰۴	اسپانیا
		۵۵۶	

۴۸۳	اورشلیم	۲۴۴	اکسفورد (دانشگاه)
۵۸۷،۵۴۴	اورفا	۷۲۷،۵۵۱	اکره
۲۵۸	اوروس	۳۷۸	الله اکبر (تنگ)
۴۲۸	اوزبکستان	۱۵۳	المان
۲۹۰،۲۸۹	اوقاف گیپ	۹۶،۹۱۷	الموت
۵۹۳،۳۰۸،۳۸	اهر	۲۳۳	امان کوه
۴۸۱	ایج	۴۰۸،۱۵۳	امریکا
۲۵۷	ایدین	۳۴۵	انجمن بانکی پور
۴۲،۳۸،۳۵،۲۲،۲۰،۱۸،۱	ایران	۱۷۷	انجمن تحقیقات اسلامی بیانی
- ۹۹،۹۱،۸۱،۷۸،۵۶،۵۰		۴۶۰	انجمن تبلیغات مسیحیت
۱۳۶،۱۳۲،۱۳۰،۱۲۰،۱۰۶		۵۲۰،۲۸۸	انجمن آسیائی بنگاله
۱۷۴،۱۶۵،۱۵۴،۱۵۲،۱۴۰		۱۳۷	انجمن سلطنتی آسیائی-لندن
۲۲۸،۲۲۳،۲۰۸،۲۰۵،۱۹۹		۶۵۵،۶۲۲	
۲۵۳،۲۴۹،۲۴۷،۲۳۷،۲۳۰		۵۴۷	انجمن فرهنگی ایران و شوروی
۳۱۲،۳۰۸،۳۰۶،۲۸۳،۲۵۹		۷۴۴،۶۰۶	
۳۸۴،۳۷۸،۳۶۱،۳۶۰،۳۵۹		۷۶۴،۶۳۱	انجمن کاماشاسترا
۴۴۶،۴۲۵،۴۱۷،۴۱۰،۳۸۸		۵۷۲	انجمن مطالعات ایرانی (پاریس)
۴۸۲،۴۸۰،۴۶۷،۴۶۱،۴۴۸		۵۷۳،۵۷۱،۵۳۰،۱۰	انجمن هاگلویت
۵۱۶،۵۰۸،۵۰۵،۴۹۶،۴۸۴		۵۸۶	
۵۴۵،۵۴۳،۵۳۸،۵۳۱،۵۲۷		۲۴۷	اندخود
۶۰۱،۵۶۷،۵۵۵،۵۵۳،۵۴۷		۲۳۷	اندکان
۶۵۷،۶۴۷،۶۴۴،۶۳۴،۶۱۹		۶۹۳	اندلس
۷۰۶،۶۸۵،۶۷۶،۶۶۳،۶۶۱		۱۱۸	انطاکیه
۷۷۸،۷۷۷،۷۶۲،۷۴۴،۷۲۳		۵۵۵،۲۷۲،۱۵۲،۲۵۰،۷	انگلستان
۷۸۴		۶۷۶،۶۶۴	
	ایران شهر (دیورستان) و (چابخانه)	۱۴۵،۵۶	انگلند
۶۹۵،۴۹۹		۷۴۸،۵۴۹،۴۲۳،۳۹۹،۲۵	انگلیس
۱۴۵،۵۶	ایرلند	۵۶۱،۲۱۷،۶۹	اوجان

۳۸۵	برهان پور (شهر)	۵۷۲،۵۵۵	ایطالیا
۳۹۷	برکھاس	۲۶۳	ایوانک (ایوانکی)
۶۰	مقدمہ سو،	۳۵۲	ایوبین (د)
۲۶۰	بستان ارم		ب
۲۶۰	بستان الشمال	۲۷۰	بابل
۶۶۸،۲۳۵،۸۰	بسطام	۲۶۲	باتیر
۱۲۳،۱۱۷	بصرہ	۶۱۵،۲۳۷	بادغیس
۲۵۷	بظلیس	۵۹۷	بادکوبہ
۲۶۶	بعلبک	۹۵	بادلیان (کتابخانہ)
۸۱،۷۳،۷۲،۴۳،۴۲،۳۷،۳۴،۴	بفداد	۲۶۰	باغ ارم
- ۰۱۱۹،۰۱۱۸،۹۷،۹۱،۸۳		۲۶۰	باغ تخت قراچہ
۲۱۷،۲۱۳،۲۱۰،۲۰۷،۱۹۸		۲۶۰	باغ جہان نما
۲۶۷،۲۶۴،۲۵۵،۲۴۲،۲۲۶		۲۶۱،۲۶۰	باغ دلگشا
۳۱۳،۳۰۸،۳۰۳،۲۸۲،۲۷۹		۲۶۰	باغ شمال
۳۷۲،۳۴۹،۳۴۷،۳۳۳،۳۱۶		۲۶۱	باغ قرانوبہ
۴۹۳،۴۸۳،۴۱۹،۳۸۱،۳۸۰		۵۱۲،۲۳۱،۵۹۷	باکو
۵۵۶،۵۲۰،۵۱۴،۵۱۳،۵۰۹		۵۱۶	بالکان
۶۴۱،۵۸۱،۵۶۹،۵۶۸،۵۶۱		۱۶۷	بامیان
۷۵۸،۷۵۷،۷۵۶،۷۵۵			باورد (رجوع بہ ایبورد)
۳۶۶	بقعہ بابا کوی	۲۵۰	بایزید
۴۲۴،۴۲۰،۴۲۱	بقعہ حافظیہ	۲۵۴،۲۴۹،۱۹،۳	بحرخزر
۳۰۷	بقعہ شیخ مشرقی	۵۴۲،۲۵۲،۲۴۷	بخارا
۴۴۵	بقعہ شیخ مغربی	۵۵۰،۵۴۵،۵۴۱	بدخشان
۵۸	بقعہ غازان	۱۴۵	برتانی
۵۶۸	بقعہ معصومہ قم	۶۹۵،۵۹۴،۲۷۸	برلن
۱۱۴	بلاد الاسلام	۴۲۶	برن
۱۱۴	بلاد المعجم	۵۱۲،۲۵۴،۲۵۰	بروجرد
۱۱۴	بلاد العرب	۲۶۹	بروصہ

۱۱۹	بالو	۶۶۸،۱۶۶	بلخ
۳۸۳	بانداوا	۱۱۸	بلدالمین
۵۵۰	پانی پات	۶۱۴	بلوچک
۱۵۶	پتیالی (ولایت)	۱۹	بلغارستان
۴۹۸،۲۷۵،۲۴۲	پراک	۱۱۸،۱۱۷	بم
۱۴۵	پرتقال	۱۷۷،۱۴۹،۱۲۹،۹۴	بسپانی-بسنی
۷۴۹،۶۱۰	پطرز بورغ	۳۴۵۰۳۲۶،۳۲۳،۳۱۳،۲۴۱	
۲۷۸،۲۶۲	پطرو گراد	۵۴۹،۵۳۲،۴۸۲،۳۶۱،۳۴۷	
۵۵۷	پکن	۶۷۰،۶۶۹،۶۴۳،۶۲۲،۵۵۲	
۲۳۱	پوشنج	۷۶۲،۶۷۴،۶۷۱	
	ت	۵۸۸	بند امیر
۶۶۲،۵۹۹،۴۲۸،۳۴۸،۱۵۷	تاشکند	۵۵۱	بنگال
۷۴۹،۷۴۴		۵۵۸،۳۸۳،۳۸۰	بنگال
۹۸،۸۲،۵۹،۵۱،۴۹،۴۴،۳۹	تبریز	۵۵۴	بورگندی
۲۰۸،۱۸۶،۱۸۳،۱۴۷،۱۱۹		۴۸۲،۴۷۹،۳۶۰،۱۲۷	بولاق
۲۳۱،۲۲۸،۲۲۶،۲۱۷،۲۱۴		۱۲	بوهیبا
۲۸۵،۲۷۳،۲۷۰،۲۶۶،۲۵۰		۳۳۲،۱۴۲	بیت المقدس
۳۶۱،۳۵۰،۳۱۳،۶۰۸،۲۹۲		۶۱۷،۵۵۸	بیجانگر
۴۲۹،۴۱۸،۳۸۸،۳۸۱،۳۷۳		۱۹۹	بیرجند
۴۶۷،۴۴۲،۴۳۴،۴۳۲،۴۳۱		۲۴۳،۲۴۲،۲۳۶،۱۸۲،۱۵۱	بیروت
۵۶۱،۵۵۹،۵۱۲،۵۱۱،۴۹۷		۸۵	بیضاء (فارس)
۵۹۳،۵۹۱،۵۸۶،۵۷۰،۵۶۸		۴۰۷	بیمارستان سن بارتلمو
۷۵۵،۶۹۴،۶۴۷،۵۹۷		۴۲۶	بیمارستان لیندنهوف
۵۳۷	تخت جشید	۵۱۲،۸۱	بین النهرین
۲۶۰	تخت قراجا		
۷۴۵،۳۷۶	تربت جام	پ	
۴۱۰	تربت خواجه حافظ	۳۲۰	پارس
۲۳۶	تربت حیدری	۲۷۸،۱۴۵،۱۳۷،۱۲۸،۱۰۹	پاریس
۲۴۸	تروشیز	۵۴۸،۵۳۹،۵۳۰،۵۰۰،۳۸۹	
		۶۷۹،۶۱۸،۶۰۹،۵۹۴،۵۵۷	

۴۷۶	جرجان	۵۳۸:۵۳۷، ۴۲۸، ۷۸، ۶، ۷۵	ترکستان
۵۵۸	جزایر دیوامحل	۶۶۰، ۵۴۲	
۶۶۲، ۶۴۱	جماهیر شوروی	-، ۴۰۲، ۱۵۳، ۱۴۷، ۱۸، ۱۷	ترکیه
۶۴۱	جمهوری آذربایجان	۵۵۳، ۵۲۱، ۵۱۷، ۵۱۶، ۵۰۵	
۷۴۴، ۳۴۸	جمهوری ازبکستان	۶۷۷، ۶۶۱، ۶۵۷	
۶۶۲	جمهوری شوروی ازبکستان	۵۴۵	ترنمذ
۱۹	جمهوری ترکیه	۴۸۳	تقره (بلده)
۵۳۰	جمهوری ونیز	۴۷۳	تفتازان
۲۶۰	جنة العلیا	۵۰۴، ۵۰۳	تفت (قریه)
۲۶۰	جنة الفردوس	۵۸۷، ۲۵۸، ۲۵۰	تفلیس
۲۵۴، ۲۳۱، ۱۴۳	جیحون	۹۳	تکیه چهل تنان
ج		۵۱۹	تکیه صفائییه
۴۰۰	چاپخانه موسوی شیراز	۲۱۸	تکیه هفت تنان
۴۲۹، ۴۲۸، ۳۴۸، ۱۵۷	چاچ	۵۵۸	تناصری
۵۵۹	چالدران	۳۶۷، ۳۰۷	تنگ الله اکبر شیراز
۳۶۷	چاه مرتاض علی شاه	۷۶۲، ۵۴۲، ۵۳۸	توران
	چرون (رجوع به رموز)	۲۸۰، ۱۷۳	توقات
۴۹۸، ۲۴۲	چک و سلواکی	۶۳	توقنای
۳۷۸، ۲۱۸	چهل مقام (کوه)	۲۷۷، ۱۲۲	تونس
۴۵۸، ۳۷۸	چهل تنان (خانقاه)	۳۶۶	تویسرکان
۴۹۷، ۲۷۲، ۲۷۴، ۱۳۰، ۸۸، ۵۷	چین		تهران (رجوع به طهران)
۵۵۸، ۵۵۷، ۵۳۷، ۵۳۳		۲۳۱	تیراه
ح		ج	
۷۱۱، ۴۱۱، ۴۷	حافظیه	۷۴۵، ۶۹۵، ۶۲۸، ۲۳۱	جام
۱۲۹	حبشه	۲۶۶	جامع دمشق
۷۵۷، ۱۵۷	حجاز	۵۵۸	جاوه
۱۱۷	حدیثه	۸	جبال ففقاژ
۷۷	حران	۱۱۸	جبه
		۵۵۸	جده

۷۴۳،۷۳۴،۷۲۶،۷۱۵،۶۹۵	۲۸۱	حرمین الشریفین
۷۵۵،۷۴۵	۶۱۲، ۴۹۷، ۲۶۶، ۲۴۳، ۲۴۰	حلب
۶۹۵	۷۴۱، ۶۸۴، ۶۵۷	
۷۴۵	۷۵۶	حله
۵۸۳، ۲۵۰	۲۶۶	حما
۲۳۹، ۱۰۷	۲۶۶، ۵۲	حمص
۳۸۱، ۳۲۱، ۲۵۹، ۶۹، ۳	۶۵۱	حوزة عليية قم
۵۶۹، ۵۲۸، ۴۸۳	۱۱۸	حیت
۱۵۵	۵۴۸، ۱۵۶	حیدرآباد
۱۱۸		خ
۴۸۳، ۴۲۹، ۳۷۹، ۲۵۳، ۲۳۹	۳۸۰، ۳۷۸	خاک مصلی
۶۶۸، ۵۹۹، ۵۶۴، ۵۴۶، ۵۴۵	۵۵۸، ۵۵۷	نان بالغ
۶۰۹، ۲۹۳، ۲۱۰	۶۱۷	خانقاه شاهرخیه، هرات
۵۶۷، ۲۵۹، ۱۲۰، ۱۱۹	۶۷۳	خانقاه شاه نعمه الله
۲۵۵	۱۹۰	خانقاه نوریه، شیراز
۵۸۸، ۵۸۱، ۲۷۰	۲۱۱	خانقین
۶۷۲	۳۴۸	خاوران
۴۲۴	۵۴۱	خبوشان
۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۵۲۳، ۰، ۱۹	۱۱۸	خبیص
۶۶۸، ۵۴۵، ۲۵۳	۵۴۵	ختلان
د	۱۳۰	ختن
۴۶۰، ۴۸۱، ۴۰۰	۴۴۱، ۴۲۹، ۲۸۲، ۱۴۳	خجند
۵۵۸	۷۴، ۷۲، ۶۹، ۵۱، ۴۳، ۳۸، ۳۶	خراسان
۳۸۵	۲۳۴، ۲۰۶، ۱۸۸، ۱۵۸، ۱۲۰	
۷۳۵	۳۶۲، ۲۹۶، ۲۹۰، ۲۵۳، ۲۴۷	
۱۲۰	۵۰۸، ۵۰۳، ۴۷۳، ۴۰۹، ۳۷۶	
۴۰۰	۵۶۷، ۵۵۸، ۵۴۹، ۵۴۲، ۵۴۱	
۳۶۱	۶۳۳، ۵۹۹، ۵۹۲، ۵۸۲، ۵۷۸	
۶	۶۹۴، ۶۸۸، ۶۸۷، ۶۶۸، ۶۳۶	

۴۹۰	دهرستان، بزد	۵۴۲،۵۴۱،۵۱۲،۲۵۴،۱۱۸	دامغان
۴۸۳،۲۶۲،۲۴۰،۱۶۶،۱۵۴	دهلی	۶۶۸	
۵۵۰،۵۴۸،۵۳۳		۶۱۹	دانشگاه، پنجاب
۵۷۲،۵۶۹،۲۵۷،۱۳۳،۱۲۱	دیاربکر	۵۹۸،۵۲۳،۴۷۵	دانشگاه، طهران
۵۹۷،۵۹۵،۵۷۷،۵۷۵		۶۰۱	
۵۵۸	دیارمالابار		دانشگاه کبیر - جج مقدمه - ی، یرا
۲۰	دیواراسکندر	۷۶۶،۷۱۹،۶۵۳،۶۴۶،۶۱۹	
۵۵۸	دیوامعل		دانشکده ادبیات، طهران مقدمه - ه
۵۶۸	دیوان کشور، ایران	۳۴۱،۲۴۹،۱۸۹	
	ر	۲۳۳	دانشگاه، کلکتہ
۳۸۹	راون، ایتالیا	۵۴۴	دانشگاه، لاهور
۱۲۱،۱۱۰،۱۰۷،۱۰۴	ربع رشیدی	۴۰۳	دانشگاه، لندن
۶۴۳،۱۲۴		۲۲۹	دانشگاه، علیگره
۱۱۸،۶۶	رجه	۳۸۰،۳۰۳	دجله
۷۱۳	رشت		
۹۷	رشیدیه	۲۳۱	در بند
۵۰۳	رصلخانه، سمرقند	۶۵۰	درزبان، اصفهان
۲۱۲	رفسنجان	۷۰۳،۳	دریای خزر
۲۵۷	روحه	۷	دریای شمال
۲۵۸	رودارس	۲۵۵	دزفول
۵۱۲	رودبار	۳۵۵	دژ سفید
۶۰۰،۲۶۲	رودجیحون	۲۵۷	دژتکریت
۹۸	رود سراود	۷۲۳	دشت خاوران
۵۵۱،۲۶۲	رودسند	۵۵۸،۵۴۱،۴۳۲	دشت قیچاق
۵۲۸،۴۲۸،۲۷۴	رودسیحون	۶۸۵،۳۸۲،۱۶۶	دکن
۵۹۵	رود کُر	۲۶۶،۲۴۰،۲۳۹،۱۷۴،۵۴	دمشق
۴۳۲	رودولگا	۶۷۸،۶۱۲،۴۸۳،۴۸۰،۴۷۸	
۲۵۹	روس	۵۹۵	دیز
۲۵۸،۲۵۴،۱۲،۶	روسبه	۶۴۷	دوان، فارس



۶۹۴،۱۶۷	سراب	۷۵۶	روضه حسین (ع)
۹۸	سرارود	۱۴۵،۱۳۳،۱۲۲،۱۱۹،۱۱۸	روم
۴۳۲،۷۱	سرای	۷۳۸،۵۷۳،۵۵۸،۵۳۷،۱۵۸	
۶۱۳	سرچم	۷۵۴	
۴۷۴،۲۴۸،۲۴۷	سرخس	۲۸۰	روم شرقی، بیزانس
۴۷۷	سردزک (محلہ)	۳۵۲،۲۷۰،۲۶۹،۲۶۳،۲۵۴،۳۸	ری
۱۶۷	سرنديب	۵۶۷،۵۳۸،۵۳۳	
۵۴۹،۵۰۲،۳۸۸	سری نگر (کشیر)	ز	
۵۵۸	سقو طری	۵۴۲	زابلیستان
۵۶۵	سلانیک	۳۱۴	زاکان
۹۳،۸۲،۷۳،۷۲،۶۹،۶۷،۶۲	سلطانیہ	۲۹۳،۲۳۶	زاوہ
۲۵۴،۲۴۹،۲۱۷،۱۱۸،۹۷		۲۴۹	زورہ
۵۶۱،۲۵۸،۲۵۷		۶۱۲،۱۲۶	زنجیان
۲۵۰	سلماس	۵۵۸	زنگبار
۲۶۱	سلیمان کوه	۲۶۰	زینة الدنيا (باغ)
۲۵۰،۲۴۸،۲۴۷،۲۳۷،۲۲۳	سمرقند	۵۵۸	زیرباد
۲۵۸،۲۵۷،۲۵۵،۲۵۳،۲۵۲		۷۳۳	زیج ایلخانی
۲۷۴،۲۷۲،۲۷۰،۲۶۹،۲۶۳		ژ	
۴۷۸،۴۷۶،۴۷۵،۴۷۴،۲۸۲		۲۷۳	ژن، ایتالیا
۵۳۷،۵۳۱،۵۱۲،۵۰۳،۴۹۷		س	
۶۸۴،۶۳۵،۵۹۹،۵۷۶،۵۵۴			
۷۷۰،۷۲۳،۷۱۵،۶۹۷،۶۹۴		۵۵۸	ساحل عرب
۲۵۴،۱۱۸،۷۴	سندان	۷۱۸	ساری
۷	سنت آلان	۵۶۱،۷۴	ساوه
۲۹۰	سنت بطرزبورک	۷۲۳،۷۲۲،۲۴۸،۲۳۵،۲۰۷	سبزوار
۱۱۹	سنجار	۵۴۴	سیاهان (اسفهان)
۲۳۱	سند	۵۴۴	سیاهان

۷۴۹	شوری	۲۷۳	سن لوکار (بندر)
۲۶۲	شهرسبز	۲۲۰	سورمق
۵۵۸	شهرنو	۲۶۶، ۲۶	سوریه
۵۵۸	شهرزیرباد	۱۱۸	سوس
۶۵۰	شهبهان	۴۲۶	سویس
۱۲۴، ۱۲۲، ۴۹، ۴۴، ۴۱، ۲۱، ۲۰	شیراز	۲۵۹، ۲۵۳، ۲۲۳	سیرجان
۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۶، ۱۹۰، ۱۳۸		۲۳۴، ۲۳۱، ۲۰۶، ۱۳۲، ۱۲۴	سیستان
۲۵۱، ۲۴۸، ۲۳۱، ۲۱۸، ۲۱۷		۶۶۸، ۵۴۹، ۵۴۲، ۲۴۸، ۲۴۰	
۲۸۵، ۲۸۱، ۲۵۹، ۲۵۵، ۲۵۳		۵۵۸، ۱۶۸	سیلان
۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۵، ۳۰۸، ۳۰۷		۷۰۶	سیلزی
۳۷۶، ۳۷۱، ۳۶۶، ۳۶۳، ۳۵۰		۲۸۰	سینوپ
۴۰۰، ۳۸۸، ۳۸۵، ۳۷۸، ۳۷۷		۲۸۱، ۲۸۰، ۲۵۸، ۲۶۵، ۱۲۰	سیواس
۴۲۴، ۴۲۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۷		۵۹۵، ۵۷۱	
۴۷۶، ۴۷۴، ۴۶۶، ۴۵۸، ۴۳۰			ش
۵۰۹، ۵۰۱، ۴۹۱، ۴۸۳، ۴۸۲		۱۲۰	شابران
۵۸۸، ۵۸۶، ۵۸۳، ۵۴۱، ۵۳۷		۴۲۸	شاش
۶۴۷، ۶۴۵، ۶۱۵، ۶۰۷، ۵۹۷		۱۲۲، ۹۷، ۶۶، ۵۴، ۵۸، ۲۶، ۲۵	شام
۷۵۵، ۷۰۷، ۷۰۶		۲۸۰، ۲۶۶، ۱۷۳، ۱۶۷، ۱۳۳	
۷۱۲، ۵۹۵، ۵۹۴، ۵۹۳، ۵۲۲	شیروان	۶۸۷، ۵۹۵، ۵۷۹، ۵۷۱، ۵۵۸	
۷۵۷، ۷۱۵، ۷۱۳		۱۸۶	شبستر
	ص	۶۵۷، ۱۲۰	شروان
۵۰	صحرای مقان	۵۹۷، ۵۲۷	شردر
۱۷۰	صفاهان	۱۱۸	شفاهه
	ط	۵۹۵، ۱۲۰	شماخی
		۳۵۲	شمیران
۱۲۶	طارمین	۴۹۲، ۲۶۶	شنب غازان
۴۶۹، ۳۰۰	طبرستان	۲۵۵، ۲۵۳، ۲۳۱، ۲۱۶	شوستر

۳۰۸،۲۵۵،۲۳۰،۲۲۸،۲۱۶		۷۴	طیس
۴۹۹،۴۲۹،۴۰۹،۳۸۱،۳۷۲		۵۸۱،۵۸۰،۵۷۶،۲۷۳،۲۳	طرابوزان
۵۸۱،۵۴۳،۵۴۰،۵۳۸،۵۰۳		۵۸۵	
۶۸۷،۶۸۴،۵۸۲		۱۱۸	طرسوس
۵۵۸،۲۰۶،۱۱۷،۳۱	عراق عجم	۲۵۴،۲۴۷،۱۵۸	طوس
۵۹۷،۵۶۷		۱۶۷،۱۵۴،۱۵۳،۱۲۸،۹۵	طهران
۵۵۸،۴۸۳،۲۵۷،۲۵۴	عراق عرب	۲۰۹،۱۹۶،۱۹۲،۱۸۱،۱۷۴	
۵۷۵،۳۶۲،۲۷۹	عراقین	۲۷۸،۲۷۰،۲۵۵،۲۴۹،۲۱۵	
۲۱۰،۸۸،۴	عربستان	۳۱۴،۳۱۳،۳۰۴،۲۹۷،۲۹۴	
۱۱۸	عشاره	۳۵۷،۳۴۵،۳۴۱،۳۲۶،۳۱۹	
۷۲۳	عشق آباد	۳۷۱،۳۶۹،۳۶۳،۳۶۱،۳۵۹	
۲۶۶	عکا	۴۰۲،۴۰۰،۳۹۹،۳۸۰،۳۷۲	
۳۴۵،۱۵۴	علیگره	۴۵۲،۴۴۸،۴۲۷،۴۱۱،۴۰۹	
۵۱۲	عمارت طوقجی (اصفهان)	۴۸۷،۴۷۷،۴۷۶،۴۶۵،۴۵۹	
۱۹۱	عمان	۵۳۴،۵۰۰،۴۹۹،۴۹۶،۴۹۱	
۲۶۶	عین تاب	۵۶۹،۵۶۸،۵۶۱،۵۵۹،۵۴۷	
۲۶	عین جالوت	۶۲۱،۶۱۱،۶۰۱،۵۹۶،۵۷۸	
	غ	۶۴۰،۶۳۹،۶۳۵،۶۳۳،۶۲۸	
۵۴۹	غازان	۶۸۳،۶۸۰،۶۷۹،۶۷۳،۶۴۱	
۹۸،۵۹	غازانیه	۷۶۱،۷۴۵،۷۴۴،۷۲۳،۶۹۵	
۲۳۱	غرجستان	۷۸۳،۷۶۶	
۵۲۹،۱۳۲	غزنه		
۲۶	غزه		ع
۴۷۵	غوجدوان	۱۱۷،۹۷،۵۳	عانه
۲۳۳،۲۳۱،۱۹۵	غور	۵۸۵،۵۷۴،۵۳۰،۳۶۰،۲۶۶،	عشانی، ع
	ف	۷۸۳،۷۷۸	
۱۴۴،۱۴۱،۱۳۳،۱۲۰،۳۲،۳۱	فارس	۵۵۷،۱۵۸	عدن
۲۱۸،۲۱۳،۲۱۲،۲۰۶،۱۶۵		۱۶۵،۱۴۲،۱۳۳،۱۲۵،۹۱،۳۲	عراق

۴۷۹،۲۶۶،۲۳۹،۱۲۸ ۵۴	قاهره	۳۰۹،۲۵۳،۲۵۲،۲۵۰،۲۲۲	
۶۷۷،۴۸۳		۳۸۱،۳۶۸،۳۶۵،۳۶۲،۳۱۹	
۵۵۸،۴۸۴	تبیجاق غربی	۴۸۱،۴۵۸،۴۲۲،۴۱۳،۴۰۹	
۱۰۰	قبرخواجه رشید	۵۴۱،۵۳۷،۵۳۳،۴۹۹،۴۸۵	
۳۸۵	قبرستان دارالسلام	۵۸۵،۵۶۹،۵۸۵،۵۶۷،۵۴۳	
۲۱۸	قبر شاه شجاع	۶۵۱،۶۵۰،۶۴۷،۶۴۵،۵۸۲	
۲۷۳،۲۶۹،۲۶۵،۲۵۰،۲۱۷	قرا باغ	۷۴۷	
۷۳۴،۵۹۵		۲۳۱	فاریاب
۵۸۳،۲۰۱	قرامان	۱۲۰	فتح آباد
۵۷۳،۹	قرا قروم	۵۷۹،۵۲۸ ۱۴۳،۱۱۸،۹۷،۵۳	فرات
۲۵۴،۱۳۹،۱۳۵،۱۲۶،۱۲۵	قزوين	۵۸۵	
۳۱۹،۳۱۶،۳۱۴،۳۱۲،۲۶۴		۶۳۷،۶۱۸،۵۵۳،۷	فرانسه
۵۶۱،۵۱۲،۵۰۷،۴۱۸		۲۴۹،۲۳۱	فراه
۳۲۱،۳۱۴،۲۸۱،۲۷۸،۸۸	قسطنطنیه	۵۹۹،۵۴۹،۵۲۹	فرغانه
۵۹۹،۵۸۶،۵۷۶،۵۷۲،۳۶۱		۷	فرنك
۲۶۷	قشلاق، قرا باغ	۵۵	فرننگستان
۴۷۶	قصر زرد	۲۳۵	فرهادجرد
۳۸۱	قصبه لار	۷	فریزلند
۲۵۷	قلعه آمد	۲۹۲	فریومد
۲۵۸	قلعه آونیک	۲۶	فلسطین
۵۰۹	قلعه اختیارالدین	۳۸۹	فلورانس
۵۹۳	قلعه اصطخر، فارس	۲۵۵	فہلیان
۲۲۰	قلعه اقلید و سورمق	۴۸۳	فیروز آباد
۳۵	قلعه الموت	۵۱۲،۲۳۱	فیروز کوه
۲۱۴	قلعه بم، کرمان		
۲۳۰	قلعه خیصار		
۲۵۵،۲۲۲،۲۱۹،۲۱۴	قلعه سفید، مسنی		
			ق
		۱۹۹	قائن
		۲۵۰	فارس
		۳۸۶	قازان

۴۰۰	کتابخانه احمدی شیراز	۲۱۹	قلعه شهر یاری، افزر
۵۸۸،۵۱۱	کتابخانه اسلامبول	۲۱۴	قلعه طبرک، اصفهان
۴۹۰	کتابخانه اقبال، طهران	۲۴۷	قلعه فوشنج
۵۱۱	کتابخانه اباصوفیه	۲۴۷	قلعه کلات
۳۸۲،۳۴۵،۳۳۲	کتابخانه بانکی پور	۵۸۰	قلعه کیف
۷۸۰	کتابخانه ترینیتی کالج، کمبریج	۵۱۲	قلعه گرد کوه
۳۶۰	کتابخانه بادلیان، اکسفورد	۵۹۷	قلعه گلستان
	کتابخانه حاج حسین آقای ملک، تهران	۲۱۳	قلعهٔ ماردانان
۶۱۰،۵۶۷،۴۹۹،۴۹۳،۱۴۶		۲۵۸	قلعه ماردین
۲۹۰	کتابخانه حاج محمدنخجوانی	۵۵۸	قلیاق
۲۰۰،۱۷۱	کتابخانه پادشاه اود	۶۵۱،۵۹۳،۵۴۴،۵۰۳،۳۸	قم
	کتابخانه دانشگاه کمبریج مقدمه و	۳۲۳	قش
۶۳۹،۶۱۱،۵۲۰،۵۱۱		۱۲۴،۱۱۸	تسرین
۵۴۹	کتابخانه دولتی کشمیر	۶۹۵،۶۶۸،۲۴۹	قندهار
۴۸۵	کتابخانه سلطنتی ایران	۷۰۱،۵۸۴،۱۷۳،۱۵۸	تونی
۶۳۰	کتابخانه شاهزاده مظفر حسین	۱۹۹	تهستان
۲۸۹	کتابخانه شهرداری اصفهان	۱۲۰	قیصریه
۶۱۹	کتابخانه کرایست کالج		ك
۵۱۱،۳۶۰	کتابخانه لیمن	۴۱۰،۲۳۱،۱۹۵،۱۵۴،۱۲۴	کابل
۳۲۵	کتابخانه مجلس شورای ملی	۷۶۳	
۷۴۴،۳۹۲،۳۶۰		۱۴۵	کاتالونی
۲۳۰	کتابخانه مدرسه عالی سیهالار	۱۴	کلرتی
۶۹۸،۶۲۱،۳۴۲		۶۵۱،۶۴۷،۵۹۷،۳۶۹،۳۱۰	کازرون
۵۵۸،۲۰۰،۱۹۶	کتابخانه ملی ایران	۵۴۴،۱۶۴،۱۶۳،۱۱۸	کاشان
۳۶۰،۳۱۹،۱۹۶	کتابخانه ملی پاریس	۵۳۲	کاشغر
۵۶۱،۵۲۰		۲۶۱	کافرستان
		۲۳۰	کتابخانه اداره هندوستان

۲۶۱	کوشک جهان نما	۷۸۶،۶۱۸	کتابخانه ملی، تهران
۴۷۶	کوشک زرد	۲۳۰	کتابخانه وؤید نابتی، تهران
۱۴۵	کولونی (آلمان)	۵۲۰	کتابخانه ملی، فرانسه
۵۴۴	کومو (قم)	۴۰۶	کتابفروشی جان واتکینس
۲۱۹	کوه چهل مقام، شیراز	۴۶۶	کتابفروشی معرفت طهران
۵۱۹	کوه طبرک، ری	۶۵۰	کراج اصفهان
۱۸۸	کی آباد	۷۵۶،۶۵۷،۶۴۰،۵۶۱،۵۳	کربلا
۵۸۰۰۱۱	کیف	۵۷۵،۵۶۶،۲۵۴	کردستان
۱۱۹	کیفی	۲۵۷	کرکوک
	س	۱۶۱،۱۳۳،۱۲۳،۱۲۲،۶۲،۶۱	کرمان
۷	کاتلند	۲۱۷،۲۱۳،۲۱۲،۲۰۹،۲۰۷	
۱۰	کالیسی	۳۰۳،۳۰۲،۲۸۵،۲۵۳،۲۲۲	
۵۵۸،۴۱۹،۴۰۰	گجرات	۴۸۲،۴۶۳،۴۵۹،۳۴۱	
۲۵۴،۲۵۰،۲۰۶،۱۲۲	گرجستان	۵۷۵،۵۶۷،۵۴۳،۵۴۱،۵۳۳	
۵۷۵،۴۹۸،۲۶۹،۲۶۵،۲۵۸		۶۸۶،۶۸۳،۶۱۵،۵۸۲،۵۷۶	
۵۸۷،۵۸۰		۵۴۴	کسان (کاشان)
۵۴۶،۵۴۵،۴۷۶،۳۰۰،۲۵۴	گرجان	۲۶۲،۲۴۵	کش
۶۹	گرمسیر	۵۳	کشف
۵۵۸	کلبرگه، هند	۱۹۵	کلات نادری
۴۹۹	کلبهار یزد (چابغانه)	۲۳۳،۲۲۹،۱۷۱،۱۶۶،۱۵۵	کلکته
۵۹۵	گلستان (شماخی)	۳۴۲،۲۹۷،۲۹۲،۲۸۸،۲۴۰	
۳۸۷	گلگشت مصلی، شیراز	۶۲۲،۵۰۰،۴۸۲،۴۷۹،۳۶۱	
۷۸۱،۱۶۷	کنجه	۷۶۷،۷۴۸،۶۴۳،۶۲۹	
۱۲۷	گوتنگن	۴۹۰،۳۹۷،۲۰۹،۱۷۷	کمبریج
۱۸۸	گورستان سادات مصرخ، هرات	۷۸۳،۷۸۰،۶۱۴،۵۱۲	
۲۳۲	گورملکان غور	۶۳۹	
۵۹۵	گوگشا	۵۵۸	کنبات (بندر)
۷۰۲	گیل		

۴۷۹.۴۷۳.۴۵۷.۴۲۳.۳۴۷	کیلان	۷۰۲.۶۹۴.۶۱۷.۵۹۴.۶۴
۷۳۱.۷۲۷.۵۶۹.۵۳۵.۵۱۰		۷۰۳
۱۰ لیون	ل	
م		۲۰۱ لارندا
۵۵۸.۹۳۰ ماچین		۶۴۱.۶۱۹.۵۵۰.۳۸۸.۳۶۵ لاهور
۲۱۳ ماردانان (قلعه)		۷۲۷
۵۷۷.۲۵۸ ماردین		۷۰۳.۵۹۴ لاهیجان
۲۰۶.۱۹۵.۶۹۶۷.۳۸ مازندران		۱۹۰ لب آب (محلّه) شیراز
۵۴۲.۵۳۲.۲۶۳.۲۵۴۲۴۸		۹۵ لر بزرک
۷۱۸.۶۰۰.۵۹۴.۵۴۶		۵۸۳۲۵۰.۴۷ لرستان
۵۵۸ مالابار		۵۹۴ لشتنشا
۱۵۷.۱۴۳.۸۸.۷۲.۶ ماوراءالنهر		۷۳۸.۶۸۲.۶۴۳.۶۳۹.۴۸۲ لکنهو
۴۷۳.۴۲۹.۲۶۸.۲۴۵.۲۲۱		۷۸۶
۵۹۹.۵۵۸.۵۴۰.۵۳۱.۵۲۷		۲۴۰.۲۲۴.۲۰۰.۱۳۵.۱۳۱ لندن
۷۳۳.۶۷۷.۶۶۱.۶۵۲.۶۰۰		۴۰۶.۳۹۷.۳۶۰.۲۹۲.۲۶۵
۶۸۷.۶۸۴.۶۸۳ ماهان		۵۴۹۰۵۴۸.۵۲۰.۵۰۲.۴۹۶
۶ مجارستان		۷۱۹.۶۹۴.۶۶۴.۶۴۶.۵۸۸
۵۲ مجمع المروج		۷۶۷.۷۶۶
۵۹۵ محمود آباد		۶۹۵ لنگر، خراسان
۵۸۸.۵۵۱ مدرسه السنه شرقیه (لندن)		۶۱۲.۶۱۱ لنین گراد
۶۵۱ مدرسه دارالایتام، شیراز		۵۵۴ لودن
۴۷۶.۲۱۶ مدرسه دارالشفاء، شیراز		۱۴۵ لباردی
۷۳۵ مدرسه سلطانی، هرات		۱۴۵.۱۱.۶ لهستان
۵۰۴ مدرسه شرفیه، یزد		۷۶۷.۴۸۱.۳۹۷.۱۲۸ لایبزیک
۲۳۰ مدرسه عالی سیهسالار، تهران		۷۸۶
۵۸۹.۲۱۰ مدرسه منصوریه، شیراز		۶ لیگنیتز
۵ مدینه السلام (بغداد)		۲۵۱.۱۹۶.۱۸۴.۱۶۱۱۲۸ لیدن
		۳۴۱.۳۱۳.۳۰۴۲۹۶.۲۸۷

۲۳۰،۰۵۷،۱۹،۱۰،۹،۰۵	مفولستان	۴۸۴،۲۱۸،۱۷۳،۱۰۵۸،۷۴	مدینه طیبہ
۷۳۵	مقبرہ خواجہ ابوالولید	۶۱۵	
۷۴۵	مقبرہ احمد جام (ژندہ پیل)	۲۸۱،۱۸۳،۸۰،۷۹،۶۲،۲۳	مراغہ
۴۵۸	مقبرہ شیخ اطعمہ	۶۷۹	
۹۴	مقبرہ صاحب و صاف	۶	مراویا
۸۱	مقبرہ غازان خان	۵۴	مرج الصفر
۴۰۷،۲۳۴،۱۷۳،۱۰۵۸،۴۳	مکہ	۵۴۲،۲۳۱،۲۱۷	مرغاب
۵۷۵،۴۸۴،۴۸۲،۴۸۰،۴۷۹		۵۹۶،۵۳۳،۲۳۱	مرو
۷۴۱،۶۸۴		۴۰۹	مزار حافظ
۵۸۵،۲۸۰	ملاطیہ	۷۳۵	مسجد میر علی شیر
۵۵۵	ممالک آسیائی	۵۷۶	مسجد ایاصوفیہ
۸۳	ممالک اسلامی	۲۳۲	مسجد جامع ہرات
۲۷۳	ممالک افرنج	۵۳۸	مسجد گوہر شاد آغا
۱۸	ممالک ترکی زبان	۲۵۸	مسکو
۷۶۲	ممالک شرق	۵۴۲،۵۳۸، ۲۷۰، ۲۳۶، ۷۴، ۵۶	مشہد
۸	ممالک شرقی اروپا	۷۱۶، ۵۴۳	
۹	ممالک مسیحی	۸۰، ۷۵، ۷۱، ۶۳، ۵۱، ۲۷، ۲۵	مصر
۵۵۶	ممالک مشرق زمین	۲۱۰، ۱۹۹، ۱۸۲، ۱۷۳، ۱۲۲	
۲۱۹	مسنی (فارس)	۲۵۷، ۲۳۹، ۲۲۸، ۲۲۴، ۲۱۳	
	مؤسہ السنہ شرفیہ وزارت خارجہ روس	۳۶۰، ۲۸۱، ۲۶۸، ۲۶۶، ۲۵۸	
۷۴۹، ۶۱۳	(سنت پترز بورك)	۴۴۳، ۴۳۱، ۴۲۷، ۳۶۳، ۳۶۲	
۲۴۲	مؤسہ شرقیہ چک و سلواکی	۵۱۲، ۵۱۰، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۷۷	
	مؤسہ نسخ خطی فرهنگستان جمہوری	۵۷۱، ۵۶۱، ۵۵۸، ۵۵۶، ۵۱۴	
۷۴۹	شوروی (جمہوری)	۶۸۷، ۵۸۷	
۲۴۲	مؤسسات اشکودا	۳۲۰	مصلى (شیراز)
۳۸	موتیہ	۵۴۳	مصلى (ہرات)
۱۸۶	موتہ	۷۰۵	مطبعہ مظفری، سبائی
۵۶۱	موزہ ابران باستان		



نیشابور ۱۶۰ ۲۳۵،۲۳۹،۳۶۹،۵۳۶،۷۱۱  
۷۱۷،۷۱۶

و

۴۸۳ واسط، عراق عرب  
۲۵۰ وان  
۴۲۲،۳۷۶،۳۰۷ وزارت معارف، ایران  
۵۳۳ ورامین  
۶۵۰ و لاسان، فریدن  
۴۳۴ و لیا نکوه، تبریز  
۲۵ ویترو  
۷ وینچستر  
۶۱۱ ویل د آوری  
و نیز ۸۲، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۵۹، ۵۷۲

۵۸۴، ۵۷۴  
۷۸۶، ۷۸۵، ۷۷۸، ۷۶۷، ۷۶۵ وینه  
۶۳۱

ه

هرات ۵۲، ۶۴، ۶۵، ۷۴، ۷۶، ۱۸۸، ۱۹۵  
۲۳۳، ۲۳۱، ۲۲۹، ۲۰۸، ۲۰۷  
۲۴۷، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۴  
۴۳۱، ۳۸۳، ۲۹۰، ۲۸۷، ۲۸۴  
۵۲۹، ۵۰۹، ۵۰۳، ۴۷۴، ۴۷۳  
۵۴۵، ۵۴۳، ۵۴۱، ۵۳۷، ۵۳۳  
۵۹۹، ۵۶۷، ۵۵۷، ۵۵۲، ۵۴۶  
۶۲۰، ۶۱۷، ۶۱۵، ۶۰۹، ۶۰۲  
۶۷۳، ۶۶۸، ۶۶۵، ۶۶۱، ۶۳۵  
۷۱۲، ۶۹۷، ۶۹۴، ۶۸۴، ۶۸۰

موزه بریتانیا ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۹۲، ۲۳۰  
۳۱۸، ۳۵۹، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۹۱، ۵۱۱  
۶۶۳، ۶۵۳، ۶۲۰، ۶۱۱، ۵۲۲

۷۴۳، ۷۰۸، ۶۸۴  
موزه فیتز ویلیام (کمبریج) ۲۰۹، ۲۰۰، ۴۹۰  
موش ۲۵۷، ۲۵۰  
موشکوه (مسکو) ۲۵۸  
موصل ۱۱۸، ۲۵۷، ۲۵۸، ۵۷۸  
مولتان، سند ۱۲۰، ۱۷۲، ۱۸۸، ۲۳۰  
میبد، یزد ۲۱۱  
مونینج ۵۱۷  
میهانه ۵۴۳

ن

نابل ۴۱۳  
نارت امتون (انگلند) ۱۳  
ناوسه ۱۱۸  
نجف اشرف ۲۸۸، ۲۶۶  
نسا ۴۷۳

نخجوان ۸۰، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۵۰، ۲۶۱، ۵۹۷

نیشابور (رجوع به نیشابور)

نصر آباد (کاشان) ۵۰۸  
نوشهر ۷۹، ۴۱  
نولکشور (مطبمه) ۶۳۹  
نهایند ۲۵۹  
نهر بشیر، بغداد ۵  
نیریز (فارس) ۴۸۱

۶۶۴،۶۶۳،۶۵۱،۶۴۴،۶۴۳	هرات	۷۴۵،۷۳۴،۷۲۹،۷۱۳
۷۲۳،۷۲۲،۶۸۲،۶۸۱،۶۷۷	هرمز	۵۵۸،۴۸۳،۳۸۲،۳۲۱،۶۱
۷۴۸،۷۳۶،۷۲۷،۷۲۶		۳۰۸،۲۵۹
۷۸۳،۷۶۲،۷۵۴	هری	۶۶۹
۵۷۰،۲۵۹،۱۷۱،۱۲۲،۹۶،۵۰	هشت بهشت (قصر)	۵۹۰
۶۵۵،۶۳۱،۶۲۵،۶۱۷،۶۰۹	هفت تنان (خانقاه)	۳۷۸
۵۴۵	هلاند	۲۸۷
ی	هند	۳۸۰،۳۶۰،۱۵۴،۱۵۲،۱۲۰
۷	یارموت	۵۰۸،۴۴۸،۳۸۸،۳۸۳،۳۸۲
،۲۲۲،۲۱۳،۲۱۱،۲۱۰،۱۶۵	یزد	۶۰۱،۵۹۸،۵۵۷،۵۵۳،۵۲۹
۳۸۶،۳۰۷،۳۰۳،۲۸۵،۲۵۹		۷۸۱،۷۲۷،۶۸۲
۵۹۷،۵۴۴،۵۰۳،۴۹۹،۴۳۳	هندوستان	۱۲۳،۱۲۲،۱۲۰،۸۸،۳
۶۸۴		۲۳۰،۱۷۳،۱۵۷،۱۵۳،۱۵۲
۵۴۴	یکس (یزد)	۲۸۸، ۲۷۷، ۲۶۱، ۲۴۵، ۲۴۲
۵۵۸	ینوع (بندر)	۳۸۲، ۳۸۰، ۳۶۲، ۳۴۵، ۳۱۶
۴۸۳، ۲۴۴، ۱۲۹	ین	۴۱۹، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۳، ۴۰۰
۳۷۶، ۲۴۷	یوسف آباد (تایباد)	۵۳۳، ۵۲۹، ۵۰۸، ۵۰۲، ۴۸۳
۷۷۲، ۳	یونان	۶۰۶، ۶۰۰، ۵۵۷، ۵۵۱، ۵۴۷

• فهرست کتب بالسنة خارجة

**BOOKS IN EUROPEAN LANGUAGES**

(In alphabetical order of Authors' Names except where no author's name occurs.)

By G. Morrison, M.A. Oxford.

**A**

	<b>Page</b>
Abel-Rémusat	Mémoires sur les Relations Politiques des Princes Chré- tiens avec les Empereurs Mon- gols. 12,25
"A.C.T."	423
d'Alessandri, Vincentio	Narrative 531
Arberry, Prof. A.J.	British Orientalists ى
	'Iraqi 177
	50 Poems of Hafiz 403
	Classical Persian Literature 406
Athenaeum	138

**B**

Bayani, Dr. K.B.	Hafiz-Abru 609
Belin	Mir 'Ali Shir Névaïi 547,637, 643,662,663
	Galerie des Poètes 637
Bell, Gertrude	Hafiz 364,389,405,408-9.
Beveridge, Mrs. A.S.	Babur 548
Bicknell, Herman	Hafiz 378,379,405,408,409
Blütenkranz	Jami 786

Bodenstedt	Hafiz	407
Bouvat, L.	Journal Asiatique	539
Bridges, Elizabeth	Hafiz	405
	(E.Daryush)	
Brockelmann		88,473,481
Brown, Percy	Indian Painting	151
Browne, E.G.	Literary History of Persia ج 8,	23,26, 378, 391.399,484, 598,644.678.
		681,696
	A Year Amongst the Persians	ب 322
	The Persian Revolution	ب
	Arabian Medicine	ب
	J.R.A.S.	91,105,116,137,520
	Journal Asiatique	657
	Tarikh i Guzideh	137
	Chahar Maqaleh	ب
	The Press and Poetry of Modern Persia	19

## C

Cahun, Léon	Introduction a l'histoire de l'Asie	11
	The Blue Banner	18
Cambridge History of India		551
Catalogue of the Persian Mss. in Cambridge University		
	Library	512,653.658
Clarke, H.Wilberforce	Hafiz	397,408
Clavijo, translated by Markham		270
de Courteille, P.	Memoirs of Babur	548,663,667

## D

Dante	Divine Comedy	389
-------	---------------	-----

## Dorn, B. Catalogue of Books in St.Petersburg 290

## E

Elias, N. and Denison Ross	History of the Mongols in Central Asia	224,502,549
Eliot, Sir Charles	Turkey in Europe	626
.Elliot,	History of India	153,157
von Erdmann, Franz	Khwaju Kermani	306
Erskine, W.	History of India	502,550,600
Ethé	Catalogue of the Mss. in the India Office Library	406

## F

Ferté, M.	Facetiae of Ubaid i Zakani	314
Fitz Gerald, E.	Omar Khayyam	409
	Jami	766,771
Forbes	Persian Grammar	776
Forbes Falconer	Jami	677,774

## G

le Gallienne, R.	Hafiz	405
Gantin, Jules	Tarikh i Guzideh	137
Gasib	Bektashiya, in Enc. of Islam	517
Gibb, E.J.W.	History of Ottoman Poetry	201,513-4, 603,604,606,657,779
Gibbons, Prof. H.A.	Foundation of the Ottoman Empire	268,276
Gobineau, Comte de.	Three Years in Asia	611
	L'inégalité des Races Humaines	611
	History of the Persians	611
Greenshields, R.S.	'Arifi	719
Griffith, R.T.H.	Jami	767,778

## H

H.H.	Asiatic Miscellany	404
------	--------------------	-----

Hakluyt Society	Narratives of Italian Travellers	531, 573,576,580,593,594
	Travels to Persia	574
Hammer	Vassaf	94
	Tadhkirat ush Shuara	631
Hammer-Purgstall	Gulshan i Râz	187
Hindley, John	Persian Lyrics	405
Hinz	Irans Aufstieg	594
Houtum-Schindler, Sir.A.	Despatches of Rashidud-Din	116-7
Howorth, Sir Henry		17
	History of the Mongols	17,25,33,36,45, 52,53,54,56-8,70-72,78,82
Huart, Clement	Hurufis	505,507,658
	Journal Asiatique	511
	Anis ul 'Ushshaq	699
	Iskandarnameh	656
Hyde, Thomas	Hafiz	407
I		
Islamic Research Association		177
J		
Jones, Sir William	Grammar of the Persian Language	404
	Hafiz	407,409
Journal Asiatique		620
K		
Keene, E.G.	Akhlaq i Muhsini	645
L		
Lane-Poole, S.	History of Egypt	26,528
	Mohammadan Dynasties	528,541

Langlès	Instituts. de Tamerlane (Tüzük)	245
Law, Thomas	Asiatic Miscellany	404
Leaf, Walter	Hafiz	405,408
Lees, W.N.	Jami	629,748,750,752,756,761
Le Strange, G.	Nuzhat ul Qulub	140
	Bagdad in the Times of the Abbasid	
	Caliphs	614
	Palestine under the Moslems	614
	Lands of the Eastern Caliphate	98,142
		199,614
Levy, Prof. R.	Persian Literature	405
Lowe, W.H.	Hafiz	397
Lyly	Euphues	676

**M**

McCarthy, Justin	Hafiz	407
Malcolm, Sir J.	History of Persia	240,241,242,276, 532-3.
Malthus, Thomas	Essai sur la Principe de la population	299
Martin, Dr. F.R.	The Miniature Painting of Persia, India and Turkey	553
Meninski	Translation of Hafiz	407
de Meynard, B.	Tarikh i Guzideh	137
Minorsky, Prof. V.	Encyclopædia of Islam	573
	Articles: Uzun Hasan	572
	La Perse au XV <sup>m</sup> esiècle	572

**N**

Nicholson, R.A.	Catalogue of the Mss. in the Browne Collection	611
-----------------	---	-----

Nicholson, R.A.	Tarikh i Guzideh (With E.G. Browne)	137
Nott, John	Hafiz	405

## O

d'Ohsson	Histoire des Mongols	6,16,37,66,158
----------	----------------------	----------------

## P

Palmer, E.H.	Oriental Mysticism	399
	The Song of the Reed	405
Paris, Matthew	Chronicle	8
Payne, J.	Hafiz	405,407
Price	Chronological Retrospect	265

## Q

Quatremère, A.	Matla' us-Saádain	557
	Notes on Abd ur Razzaq as Samar- qandi	618
	Histoire des Mongols de la Perse	96,98, 101,106,107,111,115,116

## R

Ramusio, G.B.	Narrative	531
Rehatsek	Mirkhwand	622
Richardson, John	A Specimen of Persian Poetry	404
Rieu	Akhlaq i Nasiri, Mohsini, Jalali	645,647
	Catalogue of Mss. in the British Museum	31,63,95, 138,141,143,144,147,192,209,234,243,244,277, 305,307,433,448,460,478,488,491,492,496,504, 539,576, 609, 617,618,620, 633, 638,641,642-4, 651-3,663,683,686,719,727,730,738



Robertson, Prof. D.S.	Journal of the Royal Asiatic Society	766
Rodwell	Ibn Yamin	292
Rogers, A.	Jami	767,778
Rosen, V.	Collections Scientifiques	610,611,613
Rosenzweig-Schwannau	Hafiz	341,380,401,402,409
	Jami	167,778,779,785
Ross, Sir Denison	Catalogue of the Library of Bankipore	155,342,345,382,391,406,422
	Journal Asiatique	161
Rückert	Jami	785

**S**

de Sacy, Sylvestre	Mémoire sur les Antiquités de la Perse	624
Salemann	Shams i Fakhri	484
Schiltberger	Bondage and Travels	571
Schindler, Sir A.H.	Despatches of Rashid ud Din	117
Schlechts-Wissherd	Jami	674
Sprenger	Catalogue of the Oude Library	171,200
	Bibliotheca	738
Stewart, Maj. Charles	Timur	244,245
Swan Sonnenschein	Religious Systems of the World	778

**T**

Tacitus		115
Tholuck, Dr.	Sufismus	187
Thompson, W.F.	Practical Philosophy of the Muhammadan People	647

## V

Virgil		413
--------	--	-----

## W

Wahl	Hafiz	407
Weil	Ibn Hisham	127
Whinfield	Gulshani Rāz	187,399
	Lawaieh of Jami	655
Wilson	Persian Wit and Humour	674

## ۵ = فهرست تصاویر

صفحه

- |         |   |
|---------|---|
| مقدمه-ی | ۱- تصویر مؤلف (ادوارد براون)                            |
| اول     | ۲- خواجه نصیر الدین طوسی                                |
| ۱۲      | ۳- دربار باطوخان  |
| ۹۶      | ۴- سر آغاز نسخه قرآن                                    |
| ۱۲۸     | ۵- آرامگاه حمدالله مستوفی در قزوین                      |
| ۱۳۶     | ۶- محاصره لشکر مغول یکی از بلاد را                      |
| ۱۵۲     | ۷- تصویر شیخ سعدی                                       |
| ۲۱۶     | ۸- خدای خانه در جامع عتیق شیراز و یک سطر کتیبه آن       |
| ۲۶۴     | ۹- امیر تیمور و ایلدرم بایزید                           |
| ۳۰۴     | ۱۰- مرقد خواجه جوی کرمانی                               |
| ۴۰۸     | ۱۱- آرامگاه حافظ  |
| ۵۳۶     | ۱۲- تصویر میرزا شاهرخ                                   |
| ۵۶۸     | ۱۳- سر آغاز فرمان جهان‌شاه ترکمان                       |
| ۵۸۵     | ۱۴- فرمان یعقوب آق قویونلو در باره موقوفه مدرسه منصوریه |
| ۶۳۲     | ۱۵- سر آغاز نسخه نفحات الانس                            |
| ۶۵۰     | ۱۶- سبج مولانا جلال الدین دوانی                         |

## ۶ - فهرست ابواب و فصول

الف	مقدمه چاپ دوم
ج	مقدمه چاپ اول
ی	مؤلف کتاب

### کتاب نخستین

از مرگِ هلاکو تا انقراض سلسلهٔ ایلخانیان

۷۴۷ - ۶۶۴ هـ - ۱۴۴۷ - ۱۴۶۵ م

۳	فصل اول - ایلخانیان مغول در ایران
۸۳	فصل دوم - مورخین عصر ایلخانی
۱۴۹	فصل سوم - شعرا و صوفیه عصر ایلخانی

### کتاب دوم

از تولد تا وفات امیر تیمور

۷۴۶ - ۸۰۷ هـ - ۱۴۴۵ - ۱۴۰۵ م

۲۰۵	فصل چهارم - دورهٔ تیمور
۲۸۳	فصل پنجم - شعرا و نویسندگان عصر تیمور

### کتاب سوم

از مرگ تیمور تا ظهور دولت صفوی

۸۰۷ - ۹۰۷ هـ - ۱۴۰۵ - ۱۵۰۲ م

۵۲۷	فصل ششم - تاریخ عصر تیمور
۶۰۲	فصل هفتم - نشر نویسان عصر تیموری
۶۷۶	فصل هشتم - شعراء عصر تیموری
۷۹۴	فهرست های کتاب

## تصحیح افلاط

خواهشمند است قبل از مطالعه اغلاط را مطابق جدول ذیل

تصحیح فرمائید

صحیح	غلط	سطر	صفحه
نار تمپتون	نار تمپون	۱۵	۱۳
	این حاشیه (۱) مربوط جفحه ۳۸ است		۲۷
لنینگراد	لنینگراد	۱۸	۲۷
کیب	کیب	۱۷	۳۱
کانچیان	کانچیان	۱۰	۵۱
ایهام	یهام	۲۴	۴۶
مختلفه	مختلفه	۵	۵۱
بزرگه	بزرگه	۱۳	۵۶
قاضی	قاسی		۵۶
ابوسعید	ابو سید	۱۹	۷۲
حسن	حسن	۴	۷۷
الاطبا	الاطبارا	۶	۸۷
ماوراء النهر	ماوراء النهر را	۱۰	۸۸
بجنگه	بجنگه	۱۷	۹۱
والد	والد و	۲۰	۹۵
وصاف	صاف	۲۱	۹۵
یشخذ	یشخذ	۱۲	۱۱۴
میر سلطان	میر سلطان	۲	۱۲۳
مصلحت	مصحات	۱۲	۱۴۶
پشتیبان من بود	پشتیبان بود	۱۱	۱۵۷
او را	اورا صاحب	۱	۱۶۱
۶۶۶	۶۶۷	۵	۱۶۱

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۷	۲۸	سانسکریت	سانسکریت
۱۷۲	۲۳	ضزل	غزل
۱۸۳	۹	وسو	وجود
۱۸۶	۱۴	سوادى	سواری
۲۰۱	۱۰	است (۷)	است
۲۱۱	۱۷	۱۴۵۳	۱۳۵۳
۲۱۱	۱۹	۱۳۳۶	۱۳۳۳
۲۱۳	۱۱	۱۳۶۲	۱۳۸۲
۲۸۵	۱	ایکانی	ایلیکانی
۲۸۶	۱۳	ک	ک (۱)
۲۹۳	۱	۸۴۲	۷۴۳
۴۰۱	۲۴	بما	بر ما
۳۰۳	۲۳ و ۲۱	آذری	آزری
۳۰۹	۱۶	۲۳۵۳ م.	۱۳۴۳ م.
۳۱۰	۲	۱۲۴۲	۱۳۴۲
۳۲۰	۶	آ(۱)ن	آن(۱)
۳۲۲	۱۸	ترتیب	ترتیب
۳۴۵	۲۰	۱۲۳۱	۱۳۰۴
۳۶۳	۹	(۶)	(۱)
۳۷۰	۲۴	ورحش	روحش
۷۷۱	۱۱	بیخش	بیمشش
۳۷۲	۲۰	(۱)	(۲)
۳۸۶	۲۰	(۲)	(۱)
۴۱۸	۱۴	زانوای	زانوان
۴۳۴	۳	دز عصر	در این عصر
۴۳۶	۱۶	موسس	موسوس
۴۵۷	۳	دم مزن (۱)	دم مزن
۴۷۴	۱۸	خاطر	حاطر
۴۷۹	۱۲	نگاهداشته‌اند	نگاشته‌اند
۴۷۹	۱۲	میانیت	میانیت
۴۹۶	۱۴	اول	براون

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۲	۱۸ و ۱۹	دنوس	دینس
۵۰۳	۱۶	مطلع السمدین	مطلع سمدین
۵۰۴	۱۵	تاریخ	بتاریخ
۵۱۲	۱۵	را	راکه
۵۲۹	۵	سطنتی	سلطنتی
۵۳۳	۲۱	۳۴۱۱ م.	۱۴۲۱ م.
۵۴۷	۱۶	Al	Ali
۵۶۶	۱۳	اسفندریان	اسفندیاریان
۵۸۴	۹	کاتر نیوزلو	کاتر نیوزنو
۵۹۱	۳	باشی ذکر	ذکر
۶۲۱	۲۲	رثقه الدین	ثقه الدین
۶۲۳	۱۵	میرخوندا	میرخواند
۶۴۰	۱۱	کتاب روضة الشهداء	(۲) کتاب روضة الشهداء
۶۵۰	۲۲	الحقیقی ا	الحقیقی
۶۵۱	۹	مرادها	موداها
۶۵۲	۲۱	۳۷۵ و ۶۵۸	۳۷۵
۶۶۳	۱۵	انگلیسی ( )	انگلیسی (۳)
۶۷۷	۳	و هلندی	و هندی
۶۹۱	۹	وجود او	جود او
۶۹۲	۱۴	شایخ	مشایخ
۶۹۲	۲۱	سقید	سمید
۶۹۳	۱۱	للس	للف
۶۹۳	۱۶	رفت	یافت
۶۹۴	۲۰	(۲)	(۳)
۶۹۷	۱۶	۱۸۵۸/	(۱۹۵۸)
۷۰۱	۶	فونیه	فونیه
۷۰۱	۲۲	(۳)	(۲)
۷۱۲	۱	از نیرو	ازینرو
۷۱۵	۱۲	بالین	مبایشن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۱۶	۱۱	ہجایہ	ہجائیہ
۷۱۷	۱۳	تا طعام	طعام تا
۷۲۲	۱۶	بردت	بروت
۷۲۳	۶	قزینی	قزونی
۷۲۴	۹	میناتور	مینیاتور
۷۳۴	۲	قراء باغ	قرا باغ
۷۳۷	۱۰	غریبہ	غریبہ
۷۳۷	۱۱	ہفتگاہ	ہفتگانہ
۷۳۷	۵	فصل	فضل
۷۳۸	۱۳	اونی	اولی
۷۳۹	۱۱	یافتہ	نیافتہ
۷۳۹	۱۶	آیدت	آید
۷۴۱	۱۴	مخدرمی	مخدومی
۷۴۴	۳	معاکمة اللمنین	معاکمة اللفتین
۷۴۸	۱۷	تکلمہ	تکملہ
۷۴۸	۱۷	نفحات	نفحات
۸۴۸	۲۱	کامین	کایتین
۷۴۸	۲۳	نفحات	نفحات
۷۵۰	۷	می نویسد	می نویسد
۷۵۰	۱۷	مائل	مائل
۷۵۴	۱۸	خروش	خروش
۷۵۴	۲۲	بہمبناً	بہمینۃ
۷۵۸	۱۹	بد آن	بدان
۷۶۰	۵	امت	امت
۷۶۲	۲۲	قارہیون	قارہیون
۷۶۳	۱۸	شکر گذاری	شکر گزارۃ
۷۶۸	۲۰	صورت	صوت
۷۶۹	۶	جریم	حریم



<u>صفحہ</u>	<u>سطر</u>	<u>غلط</u>	<u>صحیح</u>
۷۷۱	۱۱	بیساری	بیساری
۷۷۵	۵	یکتارت	بکتارت
۷۷۷	۶	طمعہ	طمعہ
۷۸۲	۳	بجنگک	بجنگک
۷۸۲	۶	بجر	بجز
۷۸۲	۱۶	بخرمان	بحرمان
۷۸۴		هم آوری	هم آوردی
۷۸۵	۲۲	۱۸۴۴	۱۸۴۴
۷۸۷	۱	جمانک	جمالك
۷۹۱	۲۱	چاشنی	چاشنی

## ERRATA

### غلطنامه

<u>Page</u>	<u>Misprint</u>	<u>Correction</u>
۷	Britiah	British
۷	Fidauoi	Firdausi
6	l'histoire exagèré n'étaint	l'histoire exagéré n'étaient
12	Frsnce' ,oportet ut, tu nosnescimus l'Académie	France, ,oportet ut tu, nos nescimus l'Académie
16	d'Ohsson	d'Ohsson
25	Memoires chrètiens Empreurs Academie Letteres	Mémoires chrétiens Empereurs Académie Lettres
26	Assasins	Assassins
33	mongols	Mongols
99	publièe	publiée
98	Califate	Caliphate
120	Cæsaria	Cæsarea
127	Suttgart	Stuttgart
137	Nicolson	Nicholson
138	Atheneaum	Athenæum

<u>Page</u>	<u>Misprint</u>	<u>Correction</u>
144	Sir Houtum Schindler	Sir A.Houtum-Schindler
145	Elutherius	Eleutherius
153	Whiteman	Whitman
184	foresake	forsake
199	Bachanalians	Bacchanalians
242	Flix	Felix
245	appellé	appelé
	Langlés	Langlès
265	Choronological	Chronological
268	pro.	Prof.
276	Gibbon	Gibbons
290	Sir Houtum-Schindler	Sir A.Houtum-Schindler
292	Schlechts Wesshard	Schlechts-Wissherd
	Roduel	Rodwell
299	l'Essaie	l'Essai
	Manicæuse	Manichæus
306	Von Erdmann	von Erdmann
337	goyons	Toyavs
314	Facetiæ	Facetiæ
289	Flornac	Florence
403	Hafiz Fifty	Hafiz, Fifty
404	Grammer	Grammar
442	Cuort	Court
502	suqraes	squares
507	persans	Persans
	Hurufis	Houroûfis
520	Persan	Persans
531	d'Allesandsi	d'Alessandri
548	Anette	Annette

---

<u>Page</u>	<u>Misprint</u>	<u>Correction</u>
637	Poétes	Poètes
664	Elphinstoe	Elphinstone
764	-Wssehrd	-Wissherd
	Humours	Humour
765	Septete	Septet
685	(Note)۱	(Note)۲

